

انگیزه دولتهای اموی و عباسی در جعل و ترویج

حکایت ازدواج عمر با حضرت ام کلثوم علیها السلام

دکتر محمد امینی نجفی

بایاد دریادل وادی غدیر
کوه با صلابت علم و ایمان
خادم مولی امیر المؤمنین علیه السلام
پدر بزرگوارم

مرحوم علامہ امینی

نخست اشرف

۱۴۳۲

صفحه	فهرست موضوعات
------	---------------

۱۱	مقدمه
----	-------

۳۹	قسمت اول: حکومت عمر
----	---------------------

۴۴	سابقه جاهلی
----	-------------

۵۳	سلطه استبداد
----	--------------

۱۱۳	شلاق عمر
-----	----------

۱۵۷	نمونه‌های زهد عمر
-----	-------------------

۱۷۳	تحقیر زنان در حکومت عمر
-----	-------------------------

۱۹۵	کنیزان، قربانیان از یاد رفته
-----	------------------------------

۲۵۱	نکاح جاهلی
-----	------------

۲۵۵	* ازدواج با مادر زن
-----	---------------------

۲۶۶	* ازدواج نامشروع با عاتکه
-----	---------------------------

قسمت دوم: همسران عمر (چهارده هسر) ۲۷۹

۱- ام کلثوم بنت جَزُول خُزاعی ۲۸۵

۲- زینب بنت مَطْعُون جُمَحی ۲۸۸

۳- قُرَیْبَه بنت ابی امیّه مَخْزُومی ۲۹۱

۴- ام حَکیم بنت حارث مَخْزُومی ۲۹۳

۵- ام کلثوم جمیله بنت ثابت ۲۹۵

۶- لُهِیَّه یمنی ۲۹۸

۷- فُکَیْهَه ۳۰۰

۸- عاتِکَه بنت زید بن عَمْرُو بن نُفَیْل ۳۰۱

۹- فاطمه بنت ولید بن مغیره ۳۰۵

۱۰- سَعِیْدَه بنت رافع بن عُبَیْد ۳۰۷

۱۱- دختر حَفْص بن مغیره ۳۰۸

۱۲- سُبَیْعَه اَسْلَمِیَّه بنت حارث ۳۰۹

۱۳- امّ هُنَیْدَه ۳۱۲

۱۴- بیوه خالد بن ولید ۳۱۳

* تحریف در تعداد همسران عمر ۳۱۵

* اجتناب دوشیزگان از ازدواج با عمر ۳۲۰

* همسران مطلقه عمر ۳۳۱

قسمت سوم: حکایت اموی ازدواج حضرت ام کلثوم بنت علی علیه السلام با عمر ۳۴۹

خواستگاری عمر از ام کلثوم بنت ابی بکر ۳۵۱

متن حکایات اموی ازدواج حضرت ام کلثوم بنت علی علیه السلام با عمر ۳۷۷

قسمت چهارم: ازدواج های ام کلثوم بنت علی علیه السلام و زمان وفات او ... ۴۴۵

ازدواج حضرت ام کلثوم علیه السلام با عون بن جعفر (به روایت اهل سنت) ۴۴۷

ازدواج حضرت ام کلثوم علیه السلام با محمد بن جعفر (به روایت اهل سنت) ... ۴۵۲

حکایت ساختگی خواستگاری سعید بن عاص اموی از ام کلثوم علیه السلام ... ۴۵۷

*حضور ام کلثوم علیه السلام در عاشورا و دفاع عبدالله بن عمر از یزید ... ۴۶۷

*بیعت ابن عمر با یزید و مشروعیت بخشیدن به قتل امام حسین علیه السلام ... ۴۶۷

*دفاع ابن عمر از کشتار یزید در مدینه (واقعه حرّه) ۴۷۶

*نمونه هایی از اقوال مدافعان یزید و دشمنان امام حسین علیه السلام ... ۴۹۳

*تحریم لعن یزید و جواز لعن لا عنین یزید (!) ۴۹۷

*سخنرانی حضرت ام کلثوم علیه السلام در شهر کوفه بعد از عاشورا ۵۰۴

ازدواج حضرت ام کلثوم علیه السلام با عبدالله بن جعفر (به روایت اهل سنت) ... ۵۱۰

زمان و نحوه درگذشت حضرت ام کلثوم علیه السلام (به روایت اهل سنت) ... ۵۲۳

واقعیت ازدواج های حضرت ام کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام ۵۴۱

قسمت پنجم: بطلان حکایات ازدواج حضرت ام‌کلثوم علیها السلام با عمر ... ۵۴۵

بطلان روایات مربوط به خواستگاری عمر، ملاقات عمر

با حضرت ام‌کلثوم علیها السلام، و تزویج آن حضرت به عمر ۵۴۷

بطلان روایات مربوط به ازدواج عمر و حضرت

ام‌کلثوم علیها السلام با مهریهٔ چهل هزار درهمی ۵۹۳

بطلان روایات مربوط به نماز سعید بن عاص بر حضرت ام‌کلثوم علیها السلام ... ۶۱۷

بطلان روایات مربوط به نماز عبدالله بن عمر بر حضرت ام‌کلثوم علیها السلام ... ۶۳۳

آخرین کلام ۶۴۷

فهرست منابع ۶۵۳

مقدمہ

یکی از ویژگی‌های برجسته خاندان ابوطالب پاکدامنی و نجابت بود. خصلتی که - پیش از بعثت پیامبر ﷺ - اکثر خانواده‌های قریش از آن بهره‌ای نداشتند. زنا و ازدواج‌های نامشروع جاهلی از امور مقبول و معمولی بود که در میان طوایف مشرک قریش رواج داشت. طوایفی که بعضی از نوادگانشان پس از رسول خدا ﷺ برای یک مدت طولانی - به طور مستقیم و یا غیر مستقیم - بر مسلمانان حکومت نمودند.

گرچه راویان دوره‌اموی نهایت اهتمام و تلاش خود را در تحریف و حذف «فضایح جنسی خانواده‌های حاکم و صاحب قدرت» به کار بردند، ولی احیاناً - به علت حجم زیاد این مطاعن - بسیاری از این گونه اخبار در نقل‌های ایشان انعکاس یافت.

در پی رواج روایات جنسی فضاحت‌بار این خانواده‌ها، تحت حمایت و تشویق حکام اموی سعی بر این شد که در امور جنسی از پیامبر ﷺ و از خاندان ابوطالب نیز شخصیتی مجعول تصویر گردد. اخبار ساختگی مربوط به زندگی

زناشویی پیامبر (ص) به قدری شرم آور و تکان دهنده است که به سادگی می توان از طریق آنها به شدت دشمنی و عداوت جاعلان این اخبار نسبت به پیامبر اسلام (ص) پی برد.

از سوی دیگر حکام زن باره ای که حکایت زندگی هر روزشان، حدیث مکرر شهوترانی های اهانت آمیز و توأم با قساوت بود - ضمن تحریف شخصیت پیامبر (ص) و خاندان او - آن چنان در باره قداست و عفاف خود حیثیت های جعلی یافتند که هنوز هم پس از گذشت قرن ها، بسیاری از مردم در اسارت اکاذیب آنان به سر می برند.

ارمغان همیشگی این اسارت فکری، جز تحیّر و سردرگمی و سکوت عاجزانه در مقابل انبوه تناقض گویی های راویان کذاب چیز دیگری نبوده است.

هنوز هم خوش باوران بسیاری هستند که در خیال خود دختر بیچه هفت ساله (و یا بنا به قولی چهار ساله^۱) امیرالمؤمنین (علیه السلام) را - با آن اهانت و خفت و خواری - به منزل پیرمردی روانه می کنند که قساوت روزمره او نسبت به زنان و کنیزان و چهارده همسرش، در تاریخ بشر کم نظیر است.

اولین راویان اموی که «نحوه ازدواج عمر با حضرت ام کلثوم بنت علی (علیه السلام)» را روایت کرده اند هدفشان این نبوده که با جعل این روایات، «رفاقت و مودت میان

امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عمر بن خطاب را به اثبات برسانند. روات اموی و خلفای آنان همان کسانی بودند که بر روی منابر به تفسیق و تکفیر و توهین و لعن امیرمؤمنان علی علیه السلام می پرداختند، لذا «اثبات علاقه مندی آن حریف تکفیر شده به عمر بن خطاب» موضوعی نبود که از نظر امویان امری مثبت تلقی گردد.

تزویج حضرت ام کلثوم به عمر بن خطاب در صورتی می توانست فضیلتی برای عمر محسوب شود که این تزویج از جانب فردی مقبول و پذیرفته شده صورت گیرد. خلفایی که نوزادان را به جرم اینکه اسمشان «علی» است می کشتند،^۲ خلفایی که نام همه افرادی را که «علی» بود برای تحقیر و تمسخر به «عُلَی» تبدیل می کردند،^۳

۲- ابو عبدالرحمان مَقْرَی می گوید: آنگاه که بنی امیه می شنیدند نوزادی نامش «علی» است، او را می کشتند. «کانت بنو أمیّة إذا سمعوا بمولودٍ «اسمه علی» قتلوه». تاریخ مدینه دمشق ج ۴۱/۴۸۰، ۴۸۱، تهذیب الکمال - ترجمة «علي بن رباح» - ج ۲۰/۲۲۹، سیر اعلام النبلاء ج ۵/۱۰۲، ج ۷/۴۱۳، تهذیب التهذیب ج ۷/۲۸۱، تدريب الراوی - النوع الخامس والخمسون «المتشابه» - (ط مكتبة الرياض الحديثة) ج ۲/۳۳۱، (ط دار الكتاب العربی) ج ۲/۲۸۹، قید الاوابد ص ۱۱۳.

۳- شامیان تحت تربیت حکام اموی آن چنان در اظهار دشمنی نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیش رفتند که حتی اسم کسانی را که پیشتر «علی» نام گذاری شده بود برای توهین و تحقیر به «عُلَی» تبدیل می نمودند و آنان را به صورت مُصَغَّر صدا می کردند! ←

۴ خلفایی که در خطبه نماز خویش به الحاد حضرت علی شهادت می دادند،

«كَانَ أَهْلُ الشَّامِ يَجْعَلُونَ كُلَّ «عَلِيٍّ» عِنْدَهُمْ «عَلِيًّا» لِبُغْضِهِمْ عَلِيًّا (عليه السلام)». ثقات ابن حبان ج ۴۵۴/۷، تدريب الراوی - النوع الخامس والخمسون: «المتشابه» - (ط مكتبة الرياض الحديثة) ج ۳۳۱/۲، (ط دار الكتاب العربي) ج ۲۸۹/۲.

«إِنَّ أَهْلَ الشَّامِ كَانُوا يُصَغِّرُونَ كُلَّ «عَلِيٍّ» لِمَا فِي قُلُوبِهِمْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». مشاهیر علماء الامصار ص ۱۹۶، ۱۹۷- [۹۴۸].

۴- جاحظ در کتاب «الرد على الامامية» می گوید: «إِنَّ معاويةَ كَانَ يَقُولُ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ: اللَّهُمَّ إِنَّ أَبَا ثَرَابٍ أَلْحَدَ فِي دِينِكَ وَصَدَّ عَنْ سَبِيلِكَ، فَالْعَنَهُ لَعْنًا وَبِيلاً وَعَذْبُهُ عَذَابًا أَلِيمًا. وَكَتَبَ بِذَلِكَ إِلَى الْآفَاقِ، فَكَانَتْ هَذِهِ الْكَلِمَاتُ يُشَادُّ بِهَا عَلَى الْمَنَابِرِ إِلَى أَيَّامِ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، وَإِنَّ قَوْمًا مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ قَالُوا لِمَعَاوِيَةَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ مَا أَمَلْتَ، فَلَوْ كَفَفْتَ عَنْ هَذَا الرَّجُلِ، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ، حَتَّى يَرْبُؤَ عَلَيْهِ الصَّغِيرُ، وَيَهْزَمَ عَلَيْهِ الْكَبِيرُ، وَلَا يَذْكُرْ لَهُ ذَاكِرٌ فَضْلًا!» شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۵۶/۴، ۵۷.

یعنی: «معاویه در آخر خطبه (نماز) خود می گفت: خدایا، ابوتراب در دین تو ملحد گشته و (مردم را) از راه تو باز داشته است؛ پس تو او را بشدت لعنت کن، و به عذابی دردناک تعذیبش نما.

معاویه این جملات را برای (والیان) همه سرزمین ها نوشته بود (و به آنان دستور داده بود که این عبارت ها را در خطبه های نماز بگویند). از همین رو - تا زمان (حکومت) عمر بن عبدالعزیز - بر روی تمامی منابر از علی با این جملات یاد می شد. (یک بار) عده ای از بنی امیه به معاویه گفتند: ای امیر مؤمنان، تو به آنچه آرزو می کردی رسیدی، چطور است که از (تکفیر و توهین) این مرد (= علی) ←

خلفایی که با خود عهد می کردند فضایل علی را از خاطره جامعه بزدايند،^۵

خلفایی که منابر مساجد تمامی شهرها - حتی مکه و مدینه - را بلندگویی برای اظهار انزجار و تبری از علی (علیه السلام) می کردند،^۶

دست برداری؟ معاویه به آنان گفت: به خدا سوگند آن قدر به این کار ادامه خواهم داد تا کودکان بر همین (سنت تکفیر علی) بزرگ شوند و بزرگان پیر و فرتوت گردند، تا (آن روزی که) دیگر هیچ گوینده ای برای علی فضل و منقبتی یاد نکند! رجوع شود به پانویس قبلی: «... حتی ... لا یذکر له ذاکر فضلاً».

۶- «وكان معاوية وعُمَاةُ يَذْعُونَ لِعثْمَانَ فِي الْخُطْبَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَيَسُبُّونَ عَلِيًّا، وَيَقْعُونَ فِيهِ». تاریخ ابی الفداء - اخبار سال ۴۵ - ج ۱/۲۵۸.

یعنی «معاویه و عمال او در خطبه های نماز جمعه برای عثمان دعا می کردند و به علی دشنام می دادند و از وی بدگویی می نمودند».

زُهْنِي سَجِسْتَانِي می گوید: «لَعَنَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) عَلِيَّ مَنَابِرِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ وَلَمْ يُلْعَنْ عَلِيٌّ مَنَابِرَهَا (أي مَنَابِرِ سَجِسْتَانَ) إِلَّا مَرَّةً... وَأَيُّ شَرَفٍ أَعْظَمُ مِنْ أَمْتِنَاعِهِمْ مِنْ لَعْنِ أَخِي رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَلَى مَنَابِرِهِمْ؟ وَهُوَ يُلْعَنُ عَلَى مَنَابِرِ الْحَرَمَيْنِ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ». معجم البلدان - ذیل سجستان - ج ۳/۱۹۱.

یعنی «علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر روی منابری که در شرق و غرب (بلاد اسلامی) قرار داشت لعن می شد، اما فقط یک بار بر روی منبر (شهر سجستان) او را لعن کردند... و برای مردم سجستان چه شرفی بالاتر از این است که - در همان زمانی که برادر رسول خدا (صلى الله عليه وآله) را بر روی منابر حرم مکه و حرم مدینه لعن می نمودند - آنان از لعن علی بر روی منابرشان خودداری می کردند».

۷

خلفایی که تمامی آحاد جامعه را به «عناد با علی علیه السلام» تربیت می نمودند،

خلفایی که اعلام می کردند شرط دوام حکومتشان «توهین و دشنام به علی»

۸

است،

خلفایی که با تحریف شخصیت امیر مؤمنان علیه السلام، در طول هفتاد سال پیوسته

۷- ابن ابی الحدید در خصوص عداوت مردم با امیر المؤمنین علیه السلام چنین نقل

می کند: «كان أهل البصرة كلهم يُبغضونه، وكثير من أهل الكوفة، وكثير من أهل

المدينة، وأما أهل مكة فكلهم يُبغضونه قاطبةً، وكانت قُرَيْش كلُّها على خلافه، وكان

جُمُهورُ الخَلْقِ مع بني أمية عليه». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۴/۱۰۳.

یعنی: «تمامی مردم اهل بصره و بسیاری از اهل کوفه و بسیاری از اهل

مدینه و تمامی اهل مکه نسبت به علی بغض و عداوت داشتند و حتی تمامی قریش

با او مخالف بودند؛ و (خلاصه آنکه) غالب مردم در ضدیت با علی و طرفداری از

بنی امیه به سر می بردند».

۸- زمانی که از مروان بن حکم سؤال شد که: چرا بر روی منابر به علی علیه السلام دشنام

می دهید؟ مروان پاسخ داد: حکومت ما جز با دشنام و توهین به علی ثبات

نمی یابد. «...فَقِيلَ لَهُ: مَا لَكُمْ تَسُبُّونَهُ عَلَى الْمَنَابِرِ؟ قَالَ: إِنَّهُ لَا يَسْتَقِيمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا

بذلك». الصواعق المحرقة ج ۱/۱۶۳.

از همین رو مروان حتی در طی شش سالی که امیر مدینه بود، در حضور

مردم به علی علیه السلام فحاشی می نمود.

«وكان مروان أمير المدينة ست سنين فكان يسبُّ علياً في الجمع». التحفة

اللطيفة ج ۱/۴۰۰.

۹

او را بر روی منابر لعن می نمودند،

۹- عامر بن عبدالله بن زبیر می گوید: «إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَعَنُوا عَلِيًّا عَلَى مَنَابِرِهِمْ سَبْعِينَ سَنَةً، فَمَا زَادَهُ اللَّهُ إِلَّا رَفَعَةً وَتُبْلًا». ربيع الا برار ج ۲/ ۱۸۶.

یعنی: «بنی امیه هفتاد سال بر روی منابرشان علی را لعن کردند ولی خداوند پیوسته بر مقام و فضیلت علی افزود».

غزالی در کتاب «سرّ العالمین» نقل می کند که عموم مردم به مدت هزار ماه (یعنی حدود ۸۳ سال) بر روی منابر به امیر المؤمنین علی علیه السلام دشنام داده اند. غزالی سپس در خصوص اجماعی که مسلمانان در فحاشی به حضرت علی علیه السلام کرده اند سؤالی ذکر کرده است، و آن اینکه از این مسلمانان باید پرسیده شود: «آیا کتاب خدا به شما دستور داده که به علی ناسزا بگویید؟ یا رسول خدا شما را به چنین کاری امر کرده است؟! ... ثُمَّ إِجْمَاعُ الْجَمَاهِيرِ بِشْتِمِ عَلِيٍّ أَلْفَ شَهْرٍ عَلَى الْمَنَابِرِ، أَمَرَ كُتْمُ الْكِتَابِ، أَمِ السُّنَّةُ، أَمِ الرَّسُولُ؟! (سرّ العالمین - المقالة الرابعة: ترتيب الخلافة والمملكة - ص ۲۰).

ابو جعفر اسکافی (ف. ۲۴۰ هـ) می گوید: «فَالْأَحَادِيثُ الْوَارِدَةُ فِي فَضْلِهِ (أَيِ فَضْلِ عَلِيٍّ) لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي الشُّهُرَةِ وَالِاسْتِفَاضَةِ وَكَثْرَةِ النُّقْلِ إِلَى غَايَةِ بَعِيدَةٍ، لَا نَقْطَعُ نَقْلَهَا لِلْخَوْفِ وَالتَّقْيُّنِ مِنْ بَنِي مِرْوَانَ مَعَ طَوْلِ الْمُدَّةِ، وَشِدَّةِ الْعَدَاوَةِ، وَلَوْ لَا أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي هَذَا الرَّجُلِ سِرًّا - يَعْلَمُهُ مَنْ يَعْلَمُهُ - لَمْ يُزَوَّ فِي فَضْلِهِ حَدِيثٌ، وَلَا عُرِفَتْ لَهُ مَنَقَبَةٌ. أَلَا تَرَى أَنَّ رَتِيسَ قَرْيَةٍ لَوْ سَخِطَ عَلَى وَاحِدٍ مِنْ أَهْلِهَا، وَمَنَعَ النَّاسَ أَنْ يَذْكُرُوهُ بِخَيْرٍ وَصَلَحٍ، لَخَمَلَ ذِكْرُهُ، وَنُسِيَ اسْمُهُ، وَصَارَ - وَهُوَ مُوْجُودٌ - مَعْدُومًا، وَهُوَ حَيٌّ مَيِّتًا! شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۴/ ۷۳.

یعنی: «احادیثی که در خصوص فضل علی وارد شده، اگر به مقدار بسیار»

خلفایی که بسیاری از زنان شیعه پیرو علی را به عنوان برده در بازارها می فروختند،^{۱۰}

← زیاد مشهور و مستفیض و متداول نبود یقیناً در نقل آنها انقطاع حاصل می شد (و این احادیث از بین می رفت)؛ و این امر به علت ترس از بنی مروان و تقیه (شیعیان) قطعی بود، خصوصاً اینکه دوران (حکومت) بنی مروان به طول انجامید و عداوت ایشان (با علی) بسیار شدید بود، لذا (یقیناً) خداوند در این مرد (= علی) سَری گذارده است - سَری که (بعضی) آن را دریافته اند - ؛ سَری که اگر نبود دیگر هیچ حدیثی در فضیلت علی روایت نمی گردید و هیچ منقبتی برای او شناخته نمی شد. شما ببینید که اگر «رئیس و کدخدای یک روستا» بر «یکی از اهالی روستا» غضب کند و مردم را نهی کند از اینکه «به خیر و صلاح از آن فرد یاد کنند» چطور یاد آن شخص از خاطره ها می رود و نامش به فراموشی سپرده می شود! آن فرد با اینکه موجود است، نابود شده است، و با اینکه زنده است با مرده تفاوتی ندارد!»

۱۰- به عنوان نمونه: صحابی معروف «بُسر بن اَڑطات» - که از امرای معاویه بن ابی سفیان بود - زنان شیعه بنی همدان را به اسارت گرفت و آنان را مانند کفارِ حربی در بازار فروخت. خریداران، هنگام خرید نوامیس شیعه، برای اینکه ببینند آیا زنان مورد نظرشان برای مقاربت جنسی مناسب هستند یا نه، در ملاء عام ابتدا ساق پاهای آنان را بررسی می کردند و سپس آنان را خریداری می کردند «ایام سیاهی» که ابوذر خبر آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود و از آن به «یوم العَوْرَه» یاد می نمود! ابوذر پیوسته از خدا می خواست که قبل از «یوم العوره» بمیرد و آن روزگار را نبیند! ←

خلفایی که فرزندان امیر مؤمنان را در کربلا قطعه قطعه می کردند،

«قال أبو عمرو الشَّيبَانِيُّ : ... وَجَّهَ معاويةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ بُسْرَ بْنَ أَرْطَاةَ الْفِهْرِيِّ لِقَتْلِ شِيعَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) ... ، وفي هذه الْخَرْجَةِ - التي ذَكَرَ أَبُو عَمْرٍو الشَّيبَانِيُّ - أَغَارَ بُسْرُ بْنُ أَرْطَاةَ عَلَى هَمْدَانَ وَسَبَى نِسَاءَهُمْ، فَكَتَنَ أَوَّلَ مُسْلِمَاتٍ سُبَيْنَ فِي الْإِسْلَامِ، وَقَتَلَ أَحْيَاءَ مِنْ بَنِي سَعْدٍ». الاستيعاب - ترجمة «بسر بن أرتاة» - ج ۱/ ۲۴۳ [۱۷۵].

ابن عبدالبر می گوید: «ابو عمرو شیبانی می گوید: «معاویه بن ابی سفیان، بُسر بن اَرتات فِهری را به منظور کشتن شیعیان علی (علیه السلام) روانه ساخت» بسر بن اَرتات در این مأموریت - که ابو عمرو شیبانی آن را نقل نموده - به مردم (شیعه) همدان هجوم برد و زنانشان را به اسارت گرفت. آنان اولین زنانِ مسلمانی بودند که در اسلام به اسارت درآمدند. در این یورش، بُسر طوایفی از بنی سعد را نیز به قتل رسانید».

«عن أَبِي الرَّبَابِ وَصَاحِبِ لَهُ أَنَّهُمَا سَمِعَا أَبَا ذَرٍّ يَدْعُو، قَالَ: فَقُلْنَا لَهُ: رَأَيْنَاكَ صَلَّيْتَ فِي هَذَا الْبَلَدِ صَلَاةً لَمْ نَرَأْ أَطْوَلَ مَقَاماً وَرُكُوعاً وَسُجُوداً، فَلَمَّا أَنْ فَرَعْتَ رَفَعْتَ يَدَيْكَ فَدَعَوْتَ فَتَعَوَّذْتَ مِنْ يَوْمِ الثَّلَاثَاءِ وَيَوْمِ الْعَوْرَةِ، قَالَ: فَمَا أَتُكْرِمُ فَأُخْبِرُنَاهُ. قَالَ: أَمَّا يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ، فَتَلْتَقِي فِئَتَانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً، وَيَوْمُ الْعَوْرَةِ، إِنَّ النِّسَاءَ (أَو نِسَاءً) مِنَ الْمُسْلِمَاتِ يُسَبِّحْنَ فَيُكْشَفُ عَنْ سَوْقَيْهِنَّ، فَأَيُّتُهُنَّ أَعْظَمُ سَاقاً اشْتَرِيَتْ عَلَى عِظَمِ سَاقِهَا، فَدَعَوْتُ أَنْ لَا يُذَرِّكُنِي هَذَا الزَّمَانُ، وَلَعَلَّكُمَا تُذَرِّكُنِي، قَالَ: فَقَتَلَ عِثْمَانُ وَأَرْسَلَ معاويةُ بُسْرَ بْنَ أَرْطَاةَ إِلَى الْيَمَنِ فَسَبَى نِسَاءً مِنْ الْمُسْلِمَاتِ فَأَقْمَنَ فِي السُّوقِ». مصنف ابن ابی شیبة - كتاب ۴۰ الفتن، باب ۲: ما ذكر في فتنة الدجال ح ۱۶۲ - ج ۸/ ۶۷۲، الاستيعاب ج ۱/ ۲۴۳ [۱۷۵]، الوافي بالوفيات ج ۱۰/ ۱۳۰ [۴۵۹۰].

خلفایی که سرِ فرزندان و نوادگانِ حضرت علی را در شهرها به گردش در می‌آوردند....

چنین خلفایی یقیناً - توسط راویان کذاب خود - خبر «تزوید ام‌کلثوم را به

یعنی: «ابو رباب و یکی از دوستانش روایت کرده‌اند که (روزی مناجات و) دعای ابوذر را شنیدند. ابو رباب می‌گوید به ابوذر گفتیم: ما دیدیم تو در این شهر به گونه‌ای نماز خواندی که نماز (هیچ نمازگزاری) را - در حالت قیام و رکوع و سجودش - طولانی‌تر از آن ندیده بودیم! تو زمانی که نماز خود را تمام کردی دست خود را بلند کردی و دعا نمودی و در دعای خود از (واقعه) «روز سه شنبه»، و واقعه «روز عورت (= روز هتک حرمت از زنان مسلمان)» به خدا پناه بردی!

ابوذر به آنان گفت: ما از آن چیزی که شما از (شنیدن) آن متعجب شدید آگاه شده‌ایم (و خبر آن روز را پیامبر به ما داده است). (واقعه) «روز سه شنبه» آن است که دو گروه از مسلمانان با یکدیگر مواجه می‌شوند و به کشتن یکدیگر می‌پردازند. «روز عورت» روزی است که عده‌ای از زنان مسلمان اسیر می‌شوند و (در بازار برده فروشان) ساق پای آنان (توسط خریداران برده) عریان می‌شود تا ببینند کدام یک از آنها ساق پایِ بزرگتر و بهتری دارد! (این خبری است که به ما داده شده) و من دعا می‌کردم که مبادا (آن قدر زنده بمانم که) آن روز را ببینم. شاید شما دو نفر آن روز را ببینید.

ابو رباب می‌گوید: «بعد از آن که عثمان کشته شد، معاویه، بسر بن ارطات را (برای سرکوبی شیعیان علی) به سوی یمن فرستاد. بسر بن ارطات زنانِ مسلمان را اسیر کرد و در بازار (برده فروشان) آنان را عرضه نمود».

خلیفه محبوبشان عمر»، با هدف «اثبات علاقه حضرت علی (علیه السلام) به عمر» جعل نکرده‌اند. آنان این کار را برای تمسخر علی (علیه السلام) و به نیت لکه‌دار نمودن کرامت خاندان ابوطالب انجام داده‌اند!

حکایاتی که در باره نحوه ازدواج ام‌کلثوم (علیها السلام) و عمر بن خطاب بن نُفیل نقل گردیده، شاید با شخصیت خاندان «نُفیل» متجانس باشد، ولی کسانی که با شخصیت مولی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و خاندان او آشنایی داشته باشند در رد و تکذیب این روایات شک و تردید به خود راه نمی‌دهند و می‌دانند که قبول صحت این افسانه ظالمانه و غیر انسانی، بسیاری از موازین اخلاقی و دینی و شرافتی را به زیر سؤال خواهد برد.

«روایات مجعول ازدواج ام‌کلثوم (علیها السلام) و عمر» که در زمان خلافت بنی امیه جهت استهزاء علی و خاندان او نقل می‌گردید، در زمان بنی العباس به نیتی دیگر مورد تأیید قرار گرفت و با هدفی دیگر ترویج یافت.

بنی العباس که خلافت خویش را از سنخ خلافت عمر می‌دانستند هدفشان از تأیید این اخبار این بود که - در مقابل شیعیان و روافضی (!) که صحت خلافت ابوبکر و عمر را زیر سؤال می‌بردند - بگویند: حقانیت خلافت عمر مورد تأیید علی نیز بوده است، چرا که اگر عمر فرد غاصب و نالایقی بود، حضرت علی (علیه السلام) هرگز دختر خویش را به او تزویج نمی‌نمود!

بعدها حساسیت بر سر این مطلب چنان گردید که «هر کسی که به وقوع این

ازدواج معتقد می‌شد و آن را به منزله تأیید عمر به حساب می‌آورد» از اتهام تشیع و تَرْقُض^{۱۱} خارج می‌گردید!^{۱۲}

همین موضوع بود که «بررسی صحت وقوع این ازدواج» را از بُعد علمی خارج ساخت و «طرح سؤال در باره صحت روایات مربوط به این وصلت» را به منزله یک حرکت ضد حکومتی تلقی نمود! اینجا بود که طرفداران قوای حاکمه

۱۱- یعنی رافضی بودن. «رافضی» اصطلاحاً به شیعه‌ای اطلاق می‌شود که منکر صحت خلافت ابو بکر و عمر است.

۱۲- در همین ارتباط داستانهای مضحکی هم نقل گردید. به عنوان مثال ابن کثیر در تاریخ خود ذیل اخبار سال ۳۵۶ هجری حکایتی را با آب و تاب بدین گونه نقل می‌کند:

«ابوالحسن احمد بن بویه دیلمی معروف به معزالدوله از کسانی بود که عقاید رافضیان را تزویج می‌کرد. وی در ۱۳ ربیع الاول (سال ۳۵۶) فوت شد. یکی از علمای سنی (پیش از مرگ معزالدوله) وی را ملاقات نمود و در باره حقانیت اهل سنت با او سخن گفت و به او گفت: علی دختر خود، ام‌کلثوم را به عمر بن خطاب تزویج نموده است. معزالدوله به آن عالم سنی گفت: به خدا قسم من تا به حال این موضوع را نشنیده بودم. همین مطلب باعث شد که معزالدوله عقاید رافضیان را رها کند و سنی شود!»

«ولما كان ثالث عشر ربيع الأول منها توفي أبو الحسن بن بويه الديلمي، الذي أظهر الرفض، ويقال له معز الدولة... وقد اجتمع ببعض العلماء، فكلّمه في السنة وأخبره أنّ علياً زوج ابنته أمّ كلثوم من عمر بن الخطاب. فقال: والله ما سمعت بهذا قط. ورجع إلى السنة ومتابعتها». البداية والنهاية ج ۱۱/ ۲۹۷.

سعی نمودند هر چه بیشتر با تأیید وقوع این ازدواج، وظیفه خویش را در اظهار ارادت به حکام خود انجام دهند، و از سوی دیگر کسانی که می‌دانستند این اخبار دروغ است در این خصوص مجبور به تقیه شدند، چرا که آنان نیز بخوبی دریافته بودند: «تکذیب خبر این ازدواج» به منزله «رفض (!) و بی‌دینی» و سرانجام حبس و تعذیب و یا احیاناً قتل خواهد بود.

وقتی منشور حکومت این باشد که: «منکران این ازدواج، رافضی و مهدور الدم می‌باشند و مؤیدان این ازدواج به نوعی به صحت خلافت عمر بن خطاب و - به تبع آن - به صحت خلافت خلفای زمان خود معترف هستند»، دیگر در چنین محیطی انتظار نمی‌رود کسی زبان به اظهار حقیقت بجنباند، مگر آنکه از جان خویش بگذرد و در این راه، ترک سر نماید!

همه باید به وقوع این ازدواج حیرت‌آور و غیر معمول و عجیب معتقد می‌شدند، چرا که قبول وقوع این وصلت، خلیفه را از مظان هر اتهامی تبرئه می‌نمود!

«جاعلان اخبار زندگی ام‌کلثوم بنت علی (علیها السلام) و خصوصاً «سازندگان روایات نحوه ازدواج ام‌کلثوم با عمر بن خطاب» آن قدر در اکاذیب خود به صورت‌های متناقض سخن گفته‌اند که هر عقل سالمی به ساده‌لوحی تابعان این اخبار حکم می‌نماید! این روایات نمونه عبرت‌آموزی است تا دریابیم: بسیاری از کتب تاریخی و روایی معروف میان مسلمانان تا حدّ زیادی متأثر از جهت‌گیری‌های آلوده سیاسی تدوین یافته است! کتبی که هر چند دارای ظاهری عالمانه است ولی با

دقت در محتوای آنها، هر خواننده‌ای به آسانی به افسانه‌پردازی‌ها و تناقض‌گویی‌های موجود در آنها - که عمدتاً مبتنی بر روایات اموی است - پی می‌برد و در می‌یابد که هیچ حدّ و مرزی در دروغ‌گویی نبوده که راویان اموی آن را نشکسته باشند!

این مایه تعجب نیست که دستگاه خلافت برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش و برای تحقیر حریف خود به تزویج این نوع جعلیات متوسل گردد. آنچه که حائز توجه می‌باشد این است که فشارهای حکومتی بر تاریخ‌نگاران و سیره‌نویسان، و همچنین گستردگی رواج اکاذیب در جامعه به حدی بوده که مورخان، این اخبار شایع را بدون تأمل خردمندانه و بدون اشاره به غیر معقول بودن آنها ذکر نموده‌اند! اخباری که در نقل آنها آن قدر زیاده‌روی صورت گرفته که بعضی از متأخران بدون دقت در مضامین غیر منطقی و نامعقول این روایات، و بدون توجه به تناقضات موجود در آنها، و بدون نقد و بررسی منابع صدورشان، - احیاناً به علت شیوع این اخبار - به صحت آنها حکم نموده‌اند! اختلافات گسترده موجود در این اخبار به حدی است که خود به تنهایی برای اثبات بطلان آنها کافی است.^{۱۳}

۱۳ - مرحوم شیخ مفید - ضمن رد اخبار ازدواج ام‌کلثوم بنت علی علیه السلام با عمر بن خطاب - به اختلاف زیاد آنها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «وهذا الاختلاف مما يُبطلُ الحديث». المسائل السّروية ص ۹۰.

انبوه روایات مجعولی که در کتب عامه در این خصوص ذکر شده غالباً به راویان وابسته به دربار اموی منتهی می‌شود. به ویژه به آن وابستگیانی که از خاندان عمر و یا از بندگان او بودند؛ افرادی مانند: عبدالله بن عمر و اسلم (= بنده عمر) و سعید جاری (= بنده عمر) و نافع (= بنده عبدالله بن عمر) و عبدالحمید بن عبدالرحمن عدوی (= نوه برادر عمر).

در تمامی منابع حتی یک روایت نمی‌توان یافت که از امیر المؤمنین و یا از حسنین و یا از خود حضرت ام‌کلثوم رضی الله عنها سخنی در باره این ازدواج خیالی نقل شده باشد! حتی به دروغ هم که شده، کسی چنین روایتی را نقل نکرده است!

در بسیاری از منابعی که خبر ازدواج «حضرت ام‌کلثوم با عمر بن خطاب» در آنها آمده، آن چنان نسبت به امیر المؤمنین رضی الله عنه و خاندان او پرده‌داری و هتاک‌ی صورت گرفته که قرائت آن عمیقاً باعث تأسف می‌گردد!

اخبار مجعولی که در خصوص «خواستگاری عمر از حضرت ام‌کلثوم» نقل شده به قدری شرم‌آور است که نظیرش را در باره هیچ خانواده شریفی نمی‌توان سراغ نمود! چه رسد به اینکه آن خانواده، اهل بیت مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد. واقعاً بعید است که بتوان برای این نوع از هتاک‌ی‌ها و این نوع از اکاذیب، نمونه ثانوی یافت!

جعلیاتی که مایه شرمساری روات اموی و مایه سرافکندگی تاریخ‌نگاران

عباسی است!

باید به یاد داشت که عمر بن خطاب در حقیقت بنیان‌گذار حکومت بنی‌امیه است! چرا که عمر پس از فتح شام ابتدا یزید بن ابی‌سفیان (ف. ۱۸هـ)، – و پس از مرگ یزید – معاویه را بر امارت شام گمارد و با این کار سلطهٔ اموی و نهایتاً خلافت (۱) آنان را پی‌ریزی نمود.^{۱۴}

امویان نیز در دوران زمامداری خویش همواره شاکر و قدردان عمر بودند. آنان همان قدری که در جهت خدشه‌دار کردن چهرهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام تلاش کردند به همان میزان در جهت دفاع و حمایت از عمر بن خطاب به دروغ‌سازی و فریب‌کاری پرداختند. همانان که حضرت علی عليه السلام را در جامعه فردی ملحد و زندیق معرفی می‌کردند، از عمر تندبسی ساختند که مستجمع جمیع

۱۴- معاویه ۲۰ سال قبل از آنکه به خلافت (۱) برسد توسط عمر بن خطاب به حکومت شام گمارده شد. وی به هنگام امارتش در شام، به مانند خود خلیفه دارای سلطهٔ کامل سیاسی بود. لذا معاویه – که بعد از برادرش یزید به امارت رسید – در حقیقت چهل سال حکومت نمود. ۲۰ سال به عنوان امیر و ۲۰ سال به عنوان خلیفه!

«ثُمَّ تَوَلَّى أَمْرَهَا مُعَاوِيَةَ

مُدَّةَ أَرْبَعِينَ عَاماً خَالِيَهُ

وَكَانَ عَشْرِينَ بِهَا خَلِيفَهُ

وَقَبْلَهَا فِي مِثْلِهَا وَظِيفَهُ

تَوَلَّى (معاویه) إِمَارَةَ الشَّامِ عَشْرِينَ سَنَةً، وَلَهُ عَمْرٌ وَأَقْرَبُهُ عُثْمَانُ». (تحفة ذوی

الالباب ص ۶۸).

فضایل انسانی است! تندیزی که تا دنیا دنیاست کسی جرأت نکند شخصیت جعلی او را به زیر سؤال برد.

مصیبت از این مرحله هم فراتر رفت. اعلام شد: «هر کسی که به صحت خلافت ابوبکر و عمر معتقد نباشد رافضی و کافر و مهدور الدم است و باید به قتل برسد».^{۱۵} عاقبت کار به آنجا رسید که فتوا صادر گردید: تا روز قیامت ریختن خون کسانی که ابوبکر و عمر را دوست ندارند مباح است، لذا همین قدر که فردی در دلش حب عمر نباشد باید به عنوان کافر سرش را از بدنش جدا نمود!^{۱۶}

۱۵- «ابوحنیفه و فقهای حنفی مذهب» کسانی را که منکر صحت خلافت ابوبکر و عمر باشند تکفیر نموده‌اند و گفته‌اند: «مَنْ أَنْكَرَ خِلَافَةَ الصَّدِيقِ وَعَمَرَ، فَهُوَ كَافِرٌ». الصواعق المحرقة ص ۳۸۱، ۳۸۴ (به نقل از کتاب‌های «الغایة» تألیف سروجی، «الفتاوی الظهیریة»، «الاصل» تألیف محمد بن حسن حنفی، «الفتاوی البدیعیة» و...).

«فقهای شافعی مذهب» نیز بر دو دسته‌اند: بعضی حکم به تکفیر «مخالفان خلافت ابوبکر و عمر» داده‌اند و بعضی حکم به تفسیق. (الصواعق المحرقة ص ۳۸۲).

۱۶- ابن میزرد حنبلی می‌گوید: «دوست داشتن ابوبکر و عمر بر همه واجب است. لذا هر کسی که نسبت به این دو نفر بغض داشته باشد، یکی از واجبات دینی - مانند نماز و روزه - را ترک نموده است و احادیثی که قبلاً نقل شد نیز به همین موضوع دلالت دارد. حُکْم هر انسانی که دوست داشتن این دو نفر را ترک کند، مانند حکم کسی است که یکی از دیگر واجبات - مانند نماز و روزه و غیره - را ترک کرده است. چنین فردی را باید توبه داد. اگر آن فرد توبه کرد (که هیچ) وگرنه آن شخص باید =

با اینکه قرن‌هاست که از سرنگونی دولت بنی امیه می‌گذرد ولیکن هنوز هم

کشته شود! قبلاً گفته شد که پیامبر ﷺ فرموده است: بغض این دو، کفر است. رسول خدا امر کرده که این دو نفر (= ابوبکر و عمر) را دوست بداریم، هر کسی که این دستور را رد کند مخالفت با امر پیامبر کرده و هر کسی که چنین کند کافر است و باید او را توبه داد، و در صورتی که آن فرد توبه نکرد باید کشته شود».

«مَحَبَّةُ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ، فَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ تَرَكَ وَاجِباً كَالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، وَمَا سَبَقَ مِنَ الْأَحَادِيثِ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ، وَأَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا تَرَكَ مَحَبَّتَهُمَا حُكْمُهُ كَمَنْ تَرَكَ غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْوَاجِبَاتِ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ وَنَحْوِ ذَلِكَ، وَأَنَّهُ يُسْتَتَابُ عَلَى ذَلِكَ، فَإِنْ تَابَ وَرَجَعَ وَإِلَّا قُتِلَ، فَإِنَّهُ تَقَدَّمَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: بُغْضُهُمَا كُفْرٌ. وَذَلِكَ لِأَنَّ الرَّسُولَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ بِمَحَبَّتِهِمَا، وَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ رَدَّ عَلَى الرَّسُولِ مَا أَمَرَ بِهِ، وَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ كَفَرَ وَاسْتَتَيْبَ فَإِنْ تَابَ وَإِلَّا قُتِلَ». مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۳/۹۲۴.

ابن مبرد معتقد است که کسی نباید بگوید که کاری به بدعت روافض ندارد. روافض را باید توبه داد، اگر توبه نکردند باید آنان را کشت چون همه آنان کافرند... هر کسی هم که کاری به کار روافض نداشته باشد (و آنان را نکشد) فاسق است. و (میان علما اختلافی که هست این است که) بعضی معتقدند: هر شخصی که روافض را کافر نداند او هم کافر است! «الرَّافِضَةُ لَا يُتْرَكُونَ عَلَى بِدْعَتِهِمْ وَمَنْ عُلِمَ بِهِ مِنْهُمْ اسْتِتْيَابٌ فَإِنْ تَابَ وَإِلَّا قُتِلَ، لِأَنَّهُمْ كُفَرَاءٌ... وَمَنْ تَرَكَهُمْ عَلَى بِدْعَتِهِمْ فَهُوَ فَاسِقٌ. وَاخْتَلَفَ فِي تَكْفِيرِ مَنْ لَمْ يُكْفِرْهُمْ». مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۳/۹۲۴، ۹۲۵.

برای آشنایی با ابن مبرد رجوع کنید به مقدمه کتاب مَحْضُ الصَّوَابِ که به قلم «دکتر عبدالعزيز بن محمد بن عبدالمحسن الفریح» نوشته شده است. در این مقدمه نام ۶۲۴ کتاب و رساله که توسط ابن المبرد تدوین گردیده ذکر شده که ←

روحیات اموی، در میان مسلمانان به حکومت خویش ادامه می‌دهد. هنوز هم اندیشه‌های تکفیریِ اموی گونه، سیطرهٔ خود را بر باورهای بسیاری از مسلمانان حفظ کرده است. هنوز هم در ممالک اسلامی فتوای قتل انسان‌های بی‌گناه را - تحت عنوان روافض و مخالفان عمر - صادر می‌کنند و کینه و نفرت، و خونریزی و قساوت را به افراد جاهل و ناآگاه آموزش می‌دهند.^{۱۷}

هنوز هم به نام دین، فقها و علما (!) جواز قتل مردم را تنها به جرم «علاقه نداشتن به عمر» صادر می‌کنند. امروزه در کشورهای مختلف، بسیاری هستند که

تعداد ۱۷ عنوان از این کتاب‌ها تا کنون به چاپ رسیده است.

۱۷- یک نمونه از خروارها حکمی که در سال‌های گذشته در خصوص کشتار شیعیان منتشر شده، ابیات ذیل است که در کتاب «الطُّیُورِیَات» آمده و اخیراً در عربستان سعودی به چاپ رسیده است.

می‌گویند: تمامی رافضیان (= شیعیان) یهودی هستند و قرآن را تحریف کرده‌اند. شما باید هر جا که شیعیان را می‌یابید آنان را به قتل برسانید و حتی در صورتی که شیعیان در مقابل شما تقیه کردند از کشتن آنان دست برندارید.

«يَهُودُ الْمُسْلِمِينَ رَوَافِضُهُمْ

إِلَهِي لَا تَدْعُ مِنْهُمْ بَقِيَّةَ

فَقَدْ كَرِهُوا الْكِتَابَ وَحَرَّفُوهُ

لَكِنِّي تَخْفَى أُمُورُهُمُ الشَّنِيَّةِ

... فَحَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ

وَلَا يَرْدُ غَكُّمُ عَنْهُمْ تَقِيَّةَ ...»

الطُّيُورِیَات ج ۳ / [۱۲۹۹].

علیه اسلام سخن می‌گویند و مطلب می‌نویسند و به پیامبر اسلام ﷺ جسارت می‌کنند. رگ غیرت این علمای «اموی مسلک» در مقابل هیچ‌یک از این اهانت‌ها به جوش نمی‌آید^{۱۸} ولی همین که فردی عمر را دوست نداشته باشد، بر مسلمانان واجب است که برای پاسداری از دین اسلام شخصِ نامبرده را به قتل برسانند!

مایهٔ تأسف و تحیّر است که امروزه «وزارت آموزش عالی عربستان» در شمار یکی از ناشران این قواعد بریافتهٔ اموی قرار گرفته است.^{۱۹} واقعاً طبق کدام

۱۸- عائض بن عبدالله قرنی که از چهره‌های معروف وهابیتِ معاصر است اذعان می‌کند که اهل سنت - در مقابل انبوه اهانت‌هایی که در سال‌های اخیر به پیامبر شده است، و خصوصاً در بارهٔ اهانت‌های شخصِ سلمان رشدی نسبت به پیامبر اکرم - هیچ حرفی نزدند و ابداً اعتراضی ننمودند. «وَذُبِحَ الْإِسْلَامُ بِالنَّيْلِ مِنَ الْمَعْصُومِ الْعَظِيمِ ﷺ وَمِنْ جَنَابِهِ الشَّرِيفِ، بِالْتَّعَرُّضِ لِأَدَابِهِ، وَسُلُوكِهِ، وَدَعْوَتِهِ ... وَأَخِرُ ذَلِكَ مَا فَعَلَهُ الْمُجْرِمُ (سلمان رُشدی) ... وَالْعَجَبُ أَنْ تَأْتِي بَعْضُ الطَّوَائِفِ الْمُبْتَدِعَةِ فَتُغْلِنَ الْإِعْدَامَ عَلَيْهِ فِي الْمَنَابِرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي طَوْلِ بِلَادِهَا وَعَرَضِهَا، وَأَهْلُ السُّنَّةِ لَا يَرُدُّونَ بِكَلِمَةٍ، وَلَا يَعْترِضُونَ بِخَاطِرَةٍ، وَلَا يُرْسِلُونَ بِرَقِيَّةً، وَلَا يَغْضَبُ مِنْهُمْ غَاضِبٌ، وَلَا يَخْطُبُ مِنْهُمْ خَطِيبٌ». الاسلام وقضايا العصر ص ۲۳۳.

۱۹- کتاب «مَحْضُ الصَّوَابِ فِي فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ» یکی از کتابهایی است که در سال‌های اخیر در این زمینه در کشور عربستان سعودی توسط «وزارة التَّعْلِيمِ الْعَالِي» به طبع رسیده است.

در این کتاب از اهل سنت خواسته شده که شیعیان را بکشند و از عاقبت این کار هم هراسی نداشته باشند چون - بنا به ادعای مؤلف کتاب - هر شیعه‌ای که به دست یک سنی کشته شود جنازه‌اش تبدیل به خوک می‌شود. لذا مقتول ابداً قابل شناسایی نیست و قاتل نیز قابل مؤاخذه نمی‌باشد! ←

قاعده عقلی و منطقی و دینی و وجدانی می‌توان گفت: تا روز قیامت هر کس که عمر را دوست نداشته باشد باید به قتل برسد؟! این احکام، انسان را به یاد کوچه‌های خونین مدینه زمان خلافت عمر بن خطاب می‌اندازد. انصافاً باید قبول کرد که این نوع طرفداری و حمایت خشونت‌بار و جاهلانه از عمر، کاملاً با شخصیت وی تناسب دارد.

به تجویز بنی‌امیه: تا دنیا دنیاست همه باید عمر بن خطاب را مظهر ایمان، تقوی، اخلاق، علم، عدالت و زهد بدانند. چرا که با اثبات این موضوع، حکومت

مؤلف کتاب بعد از نقل یک نمونه از این شیعه کشی‌ها و بعد از تصریح به اینکه جنازه فرد شیعی تبدیل به خوک شده می‌گوید: «وَأُخْبِرْتُ: أَنَّهُ قُطِّ ما قَتَلَ سُنِّيَّ أَحَدًا مِنْهُمْ وَلَا خَافَ، وَحَوَّلَ الرَّافِضِيُّ خِنْزِيرًا». محض الصواب ج ۳/۹۴۴.

فقیه مالکی مذهب، شیخ ابراهیم عبیدی مصری در کتابش می‌نویسد: «از دایی دانشمندم جناب شیخ علیا مالکی شنیدم که می‌گفت: خداوند صورت تمامی شیعیان را به هنگام مردن تبدیل به صورت خوک می‌کند، و این، علامت کسی است که با تَرَفُّض (وتشیع) مرده است، و خود شیعیان از اینکه اموات ایشان به صورت خوک می‌شوند خوشحال می‌گردند و به هم بشارت می‌دهند، و اگر مرده آنان صورتش مثل خوک نشود همگی ناراحت می‌شوند و می‌گویند: (افسوس که) این فرد سُنِّي مُرد!». «وَسَمِعْتُ خَالِي الْعَالِمَ الشَّيْخَ عَلِيَا الْمَالَكِيَّ، يَقُولُ: إِنَّ الرَّافِضِيَّ إِذَا أَشْرَفَ عَلَى الْمَوْتِ يُقَلِّبُ اللَّهُ صُورَةَ وَجْهِهِ وَجْهَ خِنْزِيرٍ، فَلَا يَمُوتُ إِلَّا إِذَا مَسِخَ وَجْهُهُ وَجْهَ خِنْزِيرٍ وَيَكُونُ ذَلِكَ عَلَامَةً عَلَى أَنَّهُ مَاتَ عَلَى الرَّفْضِ فَيَسْتَبْشِرُونَ بِذَلِكَ الرَّاوِضُ، وَإِنْ لَمْ يُقَلِّبْ وَجْهُهُ عِنْدَ الْمَوْتِ يَحْزَنُونَ وَيَقُولُونَ: إِنَّهُ مَاتَ سُنِّيًّا». عمدة التحقيق في بشار آل الصديق ص ۱۳۸.

امویان نیز مشروعیت می‌یابد. در قاموس اموی: هر کاری که عمر انجام داده، حُسن است و زیبایی، و هر کاری که جنابش از آن نهی نموده قُبْح است و زشتی. مردم باید حبس‌ها و شلاق‌ها و کشتارهای او را عدالت، حرمت شکنی‌هایش را اخلاق، سخنان نامربوطش را حکمت، پرده‌داری‌ها و هتاک‌ها و گناهانش را ایمان، ناهمی و جهالتش را علم و تواضع و بالاخره حرکات دور از ادبش را آیات زهد وی به حساب آورند! از همین رو نویسندگانی که در مکتب فکری اموی تربیت شده‌اند، اعمال غیر اخلاقی و غیر انسانی عمر را به عنوان مناقب و فضایل او در کتاب‌های خویش ثبت نموده‌اند و مؤدبان و عالمانه (!) اعلام کرده‌اند: «تا روز قیامت هر کسی که در صحت خلافت عمر اشکال کند، از خر ختر است»!^{۲۰}

۲۰- ابن تیمیّه عقیده تمامی اهل سنت را این طور اعلام می‌کند: «إِنَّ الْخَلِيفَةَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، ثُمَّ عَثْمَانُ، ثُمَّ عَلِيٌّ، وَمَنْ طَعَنَ فِي خِلَافَةِ أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ فَهُوَ أَضَلُّ مِنْ حِمَارٍ أَهْلِهِ». العقيدة الواسطية ص ۴۲، شرح العقيدة الواسطية (خالد بن عبدالله) ص ۱۸۴، شرح العقيدة الواسطية (محمد خلیل هراس) ص ۴۱۴، شرح العقيدة الواسطية (محمد صالح العثيمين) ص ۵۹۶.

یعنی: «خلفای بعد از رسول خدا ﷺ به ترتیب عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان و علی. هر کسی در خلافت هر یک از این خلفا اشکال کند (حتی) از خر خودش هم گمراه‌تر است».

شیخ محمد صالح عثیمین در باره عبارت «فَهُوَ أَضَلُّ مِنْ حِمَارٍ أَهْلِهِ» می‌گوید: «این تعبیر (در اصل) از امام احمد (بن حنبل) است... و اینکه (در باره چنین افرادی) خر گفته، به خاطر این است که خر نفهم‌تر از هر حیوان دیگری»

مصیبت بزرگتر اینکه: بسیاری از فقها احیاناً در فتواهای به ظاهر دینی خود، به نظرات و اعمال عمر استناد نمودند و اظهار داشتند که علت حرمت و یا حلیت فلان کار این است که عمر چنان گفته و یا چنین کرده است!

فرزندان ابوسفیان و حکم بن عاص که روزگاری مسلمانان را به خاطر عدم احترام به بت‌هایشان به قتل می‌رساندند، در زمان خلافت خود شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به خاطر دوست نداشتن ابوبکر و عمر به زیر شمشیرهای برهنه می‌انداختند.

روح اموی یعنی روح بت‌پرستی در قالب‌های مختلف، روزی در قالب «کفر و شرک» کشتار کردند و روزی منافقانه با نقاب «اسلام خواهی» مردم را سر بُریدند. بیهوده نبود که بنی‌امیه عمر را مراد و مقتدای خویش می‌دانستند و تضعیف شخصیت وی را تضعیف خلافت اموی می‌پنداشتند!

است. «وَعَبَّرَ الْمُؤَلِّفُ بِهَذَا التَّعْبِيرِ لِأَنَّهُ تَعْبِيرُ الْإِمَامِ أَحْمَدَ رحمته الله، وَلَا شَكَّ أَنَّهُ أَضَلُّ مِنْ حِمَارٍ أَهْلِهِ، وَإِنَّمَا ذَكَرَ الْحِمَارَ لِأَنَّهُ أَبْلَدُ الْحَيَوَانَاتِ عَلَى الْإِطْلَاقِ، فَهُوَ أَقْلُ الْحَيَوَانَاتِ فَهْمًا». شرح العقيدة الواسطية (عثيمين) ص ۵۹۷.

بدیهی است که این نظر ابن تیمیه متوجه خلافت ابوبکر و عمر و عثمان است و نه خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام. چرا که یقیناً ابن تیمیه به خر بودن افرادی چون عایشه، طلحه، زبیر، معاویه، عمرو عاص، عبیدالله بن عمر و امثال آنان معتقد نیست! همان افرادی که منکر خلافت علی علیه السلام بودند و با وی جنگیدند و در میان مسلمانان جوی‌های خون به راه انداختند.

از نظر آنان قبول صحّت خلافت عمر، قبول صحت خلافت بنی امیه هم بود. کسی که مشروعیت حکومت عمر را رد می‌کرد نهایتاً حقانیت خلافت اموی را نیز منکر می‌شد. از همین رو دستگاه خلافت بنی‌امیه اثبات حجیت اعمال و رفتار عمر را مساوی با اثبات حقانیت خود می‌دانست!

ما در اینجا نمی‌خواهیم تأثیرات مخرب احکام خونباری را که علیه مخالفان عمر صادر شده است بررسی نماییم. آنچه که ما در اینجا خود را ناگزیر به ذکر آن می‌بینیم این است که: واقعاً عمر بن خطاب چه شخصیتی داشته که «دوست داشتن او» از «علائم اثبات مسلمانی» است؟! او کیست که مردم را به صرف علاقه نداشتن به او باید به خاک و خون کشید؟!!

ما برای بررسی این موضوع به بحث‌های کلامی و مذهبی پرداخته‌ایم، گرچه طرح آنها را در جای خود بسیار لازم و ضروری می‌دانیم. در این کتاب ابتدا در باره روحیات عمر بن خطاب و برخورد او با مردم در زمان حکومتش و خصوصاً برخورد وی با زنان و کنیزان بحث شده است. در قسمت دوم، ۱۴ همسر عمر را معرفی کرده‌ایم و در قسمت سوم به قرائت حکایت اموی ازدواج ام‌کلثوم بنت علی علیها السلام با عمر بن خطاب پرداخته‌ایم. قسمت چهارم به ذکر ازدواج‌های ام‌کلثوم با سه همسرش و همچنین اجرای وفات ام‌کلثوم - به نقل از متون اهل سنت - اختصاص یافته و در قسمت پایانی کتاب نیز بطلان حکایات «ازدواج ام‌کلثوم با عمر» مورد بررسی قرار گرفته است.

امروزه طرفداران عمر بن خطاب به جای آنکه از قرائت سیره غیر انسانی وی

به فکر فرو روند و باورهای خود را به زیر سؤال برند، جواب تمامی اعمال غیر اخلاقی و ضد بشری عمر را در تمسک به روایات جعلی و دروغینی می‌دانند که روات اموی آنها را در باره ازدواج عمر با ام‌کلثوم بنت علی علیها السلام ساخته و پرداخته‌اند.

گویی اثبات ازدواج عمر با این کودک هفت ساله (و یا چهار ساله ^{۲۱}) به منزله تطهیر نهایی عمر و همچنین به منزله جواز تمامی کشتارهایی است که در طول تاریخ از مخالفان وی شده است!

براستی مخالفان عمر در طول تاریخ همواره بهای چه گناهی را پرداخته‌اند؟! این چه شخصیت والا و فاخری است که تا دنیا باقی است باید به خاطر دوست نداشتن او حق نفس کشیدن و حق حیات از انسان‌ها سلب گردد؟!!

قسمت اول :

حکومت عمر

[كَانَتْ دِرَّةٌ عَمْرَأُ هَيْبٍ مِنْ سَيْفِ الْحَجَّاجِ]

آن شلاق مہیب برای ہمیشہ در خاطرہ ما جاودانہ شد. اگرچہ آن بدن های
خونین و پارہ پارہ ہمگی فراموش کردید.

از گودال ساکت و تاریک تاریخ، نہ صدای ضجہ های آن کنیزان دردمند
به گوش می رسد و نہ ناله های غمبار آن غلامان خسته.

نہ کسی را حق آن است کہ بر مظلومیت انسان های سمدیدہ آن روز
بگریزد و نہ کسی را حق اینکہ در قداست آن سلاق دہشتناک تردید نماید.

نہ از زخم های زنان تحقیر شدہ و بہ خاک نشسته خبری می توان گرفت و نہ
از جراحت های مردان در خون غلطیدہ بی گناہ اثری می توان یافت.

آنچه بودہ و هست ہمہ تقدیس آن تازیانہ پر آوازہ است. تازیانہ ای کہ حتی
شمشیر سناک ترین مردان عالم در معایسہ با آن جلوہ چندان نیافت.

حکایت ما، بغض ترکیبہ بدن های نیلی و نالہ تابی آن خستگانی است کہ چشم
نابینای تاریخ نہ گریہ های آنان را دید و نہ در دمای آنان را بہ تصویر کشید.

باشد کہ دیدہ های تیزبین، ناکفته ها را بہ عیان ببیند و در گفته ها تأمل نماید.

حکومت عمر بن خطاب

۱- عمر که روزگاری از دشمنان شاخص پیامبر ﷺ و مسلمانان بود

۱- تا چند سال پس از بعثت پیامبر اکرم ﷺ، عمر بن خطاب از آئین بت پرستی دست برداشت و با پیامبر و مسلمانان دشمنی ورزید. عبارات های زیر هر یک به نوعی شدت عداوت او را تصویر می نماید:

«عمر اخلاق تند و بدی داشت و با افضل بشر (یعنی با پیامبر) بدون هیچ قیدی بسیار دشمن بود». «كان عمرُ شَرَّسِ الْأَخْلَاقِ، شَدِيدَ الْعَدَاوَةِ لِأَفْضَلِ الْبَشَرِ عَلَى الْإِطْلَاقِ». المقتفی من سيرة المصطفى ص ۵۹.

«عمر بن خطاب با کسانی که از میان قومش مسلمان می شدند بسیار تند برخورد می کرد». «وكان عمرُ شَدِيداً عَلَى مَنْ أَسْلَمَ مِنْ قَوْمِهِ»، یا «فَأَمَّا عمرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَإِنَّهُ كَانَ شَدِيداً عَلَى الْمُسْلِمِينَ». جمل من انساب الاشراف ج ۱۰/۲۸۶، العقد الثمين ج ۶/۲۹۳، بهجة المحافل ج ۱/۱۲۳، عصر الخلافة الراشدة ص ۷۵.

«عمر قبل از اینکه مسلمان شود نسبت به مسلمانان بسیار بی رحم بود». «لَقَدْ كَانَ عمرُ ﷺ شَدِيدَ الْقَسْوَةِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ». التاريخ الاسلامی (حمیدی) ج ۲/۱۴۶، الصفاة الشخصية عند الخليفة عمر بن الخطاب ص ۹۲.

«عمر در ابتدا از لجوج ترین دشمنان اسلام بود و بیش از هر کس دیگری»

و - همچون پدرش «خَطَّاب» - با کسانی که ترک بت پرستی می کردند

نسبت به رسول خدا و مسلمانان خصومت می ورزید». «فقد كان عمرُ بنُ الخطابِ رضي الله عنه في مَبْدَأِ أَمْرِهِ مِنَ الْكِدِّ أَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ وَأَشَدَّ النَّاسِ خُصُومَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمِينَ». اقوال المبين في سيرة سيد المرسلين (دکتر محمد الطيب) ص ۸۵. همچنين رجوع کنید به: الدولة العربية الاسلامية الاولى ص ۸۰.

«عمر - قبل از اسلام آوردنش - نسبت به مسلمانان بسيار دشمنی می کرد. او با بی رحمی با آنان برخورد می نمود. او چنان مسلمانان را مورد شکنجه قرار می داد که کوه ها در مقابل آن عذاب ها متلاشی می گردید و سنگ ها از خوف آن شکنجه ها آب می شد (چرا که حتی کوه ها و سنگ ها هم تاب و توان آن شکنجه ها را نداشت). او کنیز خود را (که مسلمان شده بود) مورد شکنجه قرار می داد و آن قدر او را می زد که خود از زدن وی خسته می شد. عمر وقتی از زدن او خسته می شد به آن کنیز می گفت: من از تو معذرت می خواهم (که قدرتش را ندارم که بیشتر تو را بزنم)، من اگر از زدن تو دست برداشتم فقط به خاطر این است که خسته شدم. کنیز وی که تحت شکنجه او قرار داشت به عمر می گفت: (امیدوارم) خدا هم تو را همین طور مورد عذاب خودش قرار بدهد». «وكانَ قَبْلَ إِسْلَامِهِ شَدِيداً عَلَى الْمُسْلِمِينَ، قَاسِياً فِي مُعَامَلَتِهِمْ فَكَانَ يُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً تَنْهَهُ مِنْهُ الْجِبَالُ، وَتَذُوبُ لِهَوْلِهِ الْأَخْجَارُ، حَتَّى أَنَّهُ كَانَ يُعَذِّبُ جَارِيَتَهُ، وَظَلَّ يَضْرِبُهَا حَتَّى مَلَ مِنَ الضَّرْبِ فَتَرَكَهَا وَهُوَ يَقُولُ: إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ، إِنِّي لَمْ أَتْرُكْ إِلَّا مَلَأَةً. فَأَجَابَتْهُ الْجَارِيَةُ الْمُعَذَّبَةُ، كَذَلِكَ فَعَلَ اللَّهُ بِكَ». جولة تاريخية في عصر الخلفاء الراشدين (دکتر محمد سيد الوكيل) ص ۷۵.

همچنين رجوع کنید به: السيرة النبوية (ابن هشام) ج ۲۲۹/۱.

«عمر - قبل از اسلام آوردنش - نسبت به مسلمانان بسيار دشمنی می کرد. او

در کیش (بت پرستی) خود متعصب بود. وی (به عنوان مثال) لیبیه را که کنیز بنی

مؤمل بود به خاطر مسلمان شدن، با بی رحمی و قساوت شدیداً مورد شکنجه قرار

می جنگید،^۲ همان کسی که روزگاری - مانند دایی خود ابوجهل - با اسلام

می داد و تنها در صورتی از شکنجه آن زن دست برمی داشت که خودش خسته شود و از توان بیفتد». «كَانَ عُمَرُ شَدِيدًا عَلَى الْمُسْلِمِينَ قَبْلَ إِسْلَامِهِ، مُتَعَصِّبًا لِدِينِهِ وَكَانَ يُعَذِّبُ لَبِيَّةَ جَارِيَةَ بَنِي مُؤَمَّلٍ عَلَى إِسْلَامِهَا أَشَدَّ الْعَذَابِ بِلا رَحْمَةٍ وَلَا شَفَقَةٍ وَلَا يَتْرُكُهَا إِلَّا إِذَا مَلََّ وَكَلَّ». الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص ۱۶.

«عمر دو سال پیاپی به همین تندی و با همین بی رحمی با مسلمانانی که مستضعف و ناتوان بودند برخورد نمود!» «ظَلَّ عُمَرُ يُعَامِلُ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ بِهَذِهِ الْغِلْظَةِ وَتِلْكَ الْقَسْوَةِ سَنَتَيْنِ مُتَوَالِيَتَيْنِ». جولة تاريخية ص ۷۶.

«... در میان اهل مکه عمر از همه بیشتر به مسلمانان ناتوان و مستضعف تعرض می نمود. او یک کنیزی را که مسلمان شده بود آن قدر می زد که دستش خسته می شد و شلاق از دستش می افتاد. (فقط در آن زمان بود که) وی زدن آن زن را به خاطر خسته شدن خودش متوقف می کرد». «... وَكَانَ عُمَرُ أَشَدَّ أَهْلِ مَكَّةَ بَطْشًا بِهَؤُلَاءِ الْمُسْتَضْعَفِينَ، وَلَقَدْ ظَلَّ يَضْرِبُ جَارِيَةَ أُسْلَمَتْ حَتَّى كَلَّتْ يَدَاهُ وَوَقَعَ السَّوْطُ مِنْ يَدِهِ فَتَوَقَّفَ إغْيَاءً». الفاروق عمر بن الخطاب (شرقاوی) ص ۸.

«عمر نسبت به مسلمانان بسیار دشمن بود و آنان را مورد آزار و شکنجه قرار می داد». «كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ شَدِيدًا عَلَى الْمُسْلِمِينَ يُؤْذِيهِمْ وَيُعَذِّبُهُمْ». سيرة النبي ﷺ (عبد الحمید طهماز) ص ۱۵۱. همچنین رجوع کنید به: محمد ﷺ (محمد رضا مصری) ص ۱۱۸، نور الیقین (شیخ محمد خضری) ص ۳۸، التاريخ الاسلامی (محمود شاکر) ج ۱/۱۰۲، الفاروق عمر بن الخطاب (شرقاوی) ص ۱۰، عمر بن الخطاب فی توجیهه للادب (۳) ص ۵۰، فقه السيرة (زید بن عبدالکریم الزید) ص ۲۰۳، الدولة العربية الاسلامية الاولى ص ۸۰، السيرة النبوية الصحيحة (دکتر اکرم ضیاء عمری) ج ۱/۱۷۷.

۲- «عمر با کسانی که از عبادت بت ها دست بر می داشتند شدیداً می جنگید، همان طوری =

دشمنی می کرد،^۳ هم او که تا زمان هجرت مسلمانان به حبشه علناً در پی قتل آنان

که پدرش این عمل را با پسر برادر خود زید بن عمرو بن نفیل انجام می داد». «... کان (عمر بن الخطاب) يُحَارِبُ الْخَارِجِينَ عَلَى عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ أَشَدَّ الْحَرْبِ كَمَا فَعَلَ أَبُوهُ مَعَ ابْنِ أَخِيهِ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ». ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی) ص ۲۵۱.

«پدر عمر که خطاب نام داشت مردی تندخو و بد اخلاق بود و از دنیا چیزی جز بت های مکه را نمی شناخت. او بت ها را عبادت می کرد و بیش از سایرین به آنها توجه داشت و برای آنها قربانی تقدیم می نمود». «وكان والِدُهُ الْخَطَّابُ رَجُلًا فَظًّا غَلِيظًا لَا يَعْرِفُ مِنْ دُنْيَاهُ إِلَّا أَصْنَامَ مَكَّةَ وَأَوْثَانَهَا، يَتَقَدَّمُ إِلَيْهَا بِالْعِبَادَةِ وَيَخُصُّهَا بِمَزِيدٍ مِنَ الْعِنَايَةِ وَتَقْدِيمِ الْقَرَابِينِ». رجال أنزل الله فيهم قرآناً ج ۵/۷۶.

۳- «عمر در دشمنی با رسول خدا و در دشمنی با مسلمانان، درست همتای ابوجهل بود». «وكان (عمر) صِنُوْأَبِي جَهْلٍ فِي شِدَّتِهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى الْمُسْلِمِينَ». من معین السيرة النبوية (صالح احمد شامی) ص ۷۶.

«... عمر (تا مدتها بعد از ظهور اسلام) اسلام نیاورد و به جاهلیت خویش ملتزم بود. او دشمنی آشکار با اسلام، و مقابله با دین مسلمانان را از دایی خویش ابوجهل آموخته بود. عمر تمامی مسلمانانی را که بنده و یا ناتوان بودند مورد آزار و اذیت قرار می داد و آنان را می زد». «... أما عمرُ فلم يُسَلِّمْ وَتَمَسَّكَ بِجَاهِلِيَّتِهِ وَأَخَذَ عَنْ خَالِهِ أَبِي جَهْلٍ مُعَادَاتَهُ الصَّرِيحَةَ لِلْإِسْلَامِ وَالْوُقُوفَ فِي وَجْهِهِ، فَكَانَ يُوْذِي وَيَضْرِبُ مَنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ مِنَ الْعَبِيدِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ». الخلفاء الراشدون (سراج الدين ندوی) ص ۶۳.

«عمر بن خطاب دشمنی بی پرده ای را که نسبت به اسلام داشت و همچنین مقابله و ایستادگی در برابر دین مسلمانان را از دایی خویش ابوجهل عمرو بن هشام آموخته بود». «إِنَّهُ قَدْ أَخَذَ عَنْ خَالِهِ أَبِي جَهْلٍ عَمْرُو بْنُ هِشَامٍ مُعَادَاتَهُ الصَّرِيحَةَ»

بود،^۴ و مسلمانان از ترس آزار او به خارج از مکه می‌گریختند،^۵ و هم او که زمانی پیوسته نقشه قتل پیامبر ﷺ را می‌کشید^۶ و شمشیر به دست در کوچه‌های

← للإسلام والوقوف في وجهه». التاريخ الاسلامي (محمود شاكر) ج ۳/۱۱۵.

۴- «عمر در ابتدای ظهور اسلام، قانع نشد که درستی آن را بپذیرد. لذا - تا زمان هجرت مسلمانان به حبشه - با اسلام جنگید و با آن دشمنی نمود و حاضر نگردید به آن ایمان بیاورد». «وَلَمْ يَكُنْ (عمر) بَدْءَ ظُهورِ الإسلامِ مُقْتَنِعاً بِصِحَّتِهِ، فَحَارَبَهُ وَحَادَهُ وَصَدَّ عَنْهُ حَتَّى كَانَتْ هِجْرَةُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى الْحَبَشَةِ...». الخلفاء الراشدون (ابوزید شلبی) ص ۱۰۳.

۵- «ام عبدالله لیلی بنت ابی حثمه می‌گوید: «وقتی که ما مسلمان شدیم عمر بن خطاب از سرسخت‌ترین مخالفان ما بود. هنگامی که ما آماده شدیم تا از مکه بیرون برویم و به سوی حبشه حرکت نماییم عمر بن خطاب - در حالیکه من روی شتر نشسته بودم و عازم سفر بودم - نزد آمد و گفت: کجا می‌روی ام عبدالله؟ گفتم: شماها ما را به خاطر دینمان مورد آزار و اذیت قرار دادید، ما هم (تصمیم گرفته‌ایم) در این زمین خدا به جایی برویم که به خاطر عبادت خدا مورد آزار قرار نگیریم». «كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَلَيْنَا فِي إِسْلَامِنَا، فَلَمَّا تَهَيَّأْنَا لِلْخُرُوجِ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ، جَاءَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، وَأَنَا عَلَى بَعِيرِي، أُرِيدُ أَنْ أَتَوَجَّهَ، فَقَالَ: أَيَنْ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ؟ فَقُلْتُ: أَذِيْتُمُونَا فِي دِينِنَا فَتَذْهَبُ فِي أَرْضِ اللَّهِ حَيْثُ لَا تُؤْذَى فِي عِبَادَةِ اللَّهِ». سيرة ابن اسحاق ص ۱۸۱، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۳۰/۲۵، دلائل النبوة ج ۲/۲۲۱، ۲۲۲، اسد الغابة ج ۵/۵۴۱، تاريخ الاسلام (ذهبی) ج ۱ - السيرة النبوية - ص ۱۸۱، الاصابة ج ۸/۳۰۳، مجمع الزوائد ج ۶/۲۳، ۲۴، سبل الهدى والرشاد ج ۲/۳۶۳، الهجرة الاولى في الاسلام ص ۲۳.

۶- «ابوجهم بن حذیفه در ایام جاهلیت از بزرگان قریش بود و بمانند عمر بن خطاب به دنبال ترور کردن و کشتن رسول خدا ﷺ و دشمنی با حضرت بود». «إِنَّ»

مکه می گشت و می گفت: «به لات و عزی قسم^۷ من محمد را می کشم»،^۸ عاقبت

أَبَا الْجَهْمِ بْنِ حُذَيْفَةَ بْنِ غَانِمٍ كَانَ مِنْ رِجَالِ قُرَيْشٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ يُوَارِثُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَبْلَ إِسْلَامِهِ عَلَى غِيلَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَادَاتِهِ». المنطق ص ۲۹۵.

۷- بلاذری - ضمن ذکر جملاتی که در پاورقی بعدی آمده - نقل می کند که عمر پس از آنکه پیامبر ﷺ را به قتل تهدید نمود چنین گفت:

«... من محمد را می کشم تا اوضاع به حال سابق برگردد. محمد گمان کرده است که قریش مطیع او می شوند؟! به لات و به عزی قسم که چنین نخواهد شد». «... فَأَقْتُلُهُ فَيَرْجِعُ الْأَمْرُ إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ. أَيْظَنُّ مُحَمَّدٌ أَنَّ قُرَيْشًا تَنْقَادُ لَهُ؟ كَلَّا وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى!» جمل من انساب الاشراف ج ۱۰/۲۸۷.

۸- انس بن مالك می گوید: «عمر در حالی که شمشیر به گردن آویخته بود (از خانه اش) بیرون آمد. مردی از بنی زُهره او را دید و از او سؤال کرد: ای عمر، کجا می روی؟! عمر گفت: می خواهم محمد را بکشم». «خَرَجَ عُمَرُ مُتَقَلِّدَ السَّيْفِ، فَلَقِيَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي زُهْرَةَ، قَالَ: أَيْنَ تَعْمِدُ يَا عُمَرُ؟ فَقَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَقْتُلَ مُحَمَّدًا...». طبقات ابن سعد ج ۳/۲۶۷، تاریخ المدينة المنورة (ابن شبّه) ج ۲/۶۵۷، جمل من انساب الاشراف ج ۱۰/۲۸۹، المستدرک علی الصحیحین ج ۴/۵۹، دلائل النبوة (بيهقي) ج ۲/۲۱۹، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۴/۳۴، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۶۲، صفة الصفوة ج ۱/۲۶۹، التبصرة (ابن جوزی) - فی فضل عمر بن الخطاب - ج ۱/۴۱۵، کشف المشکل ج ۱/۲۶۱، المنتظم ج ۴/۱۳۳، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱/۱۷۷، ج ۱۲/۱۸۲، تاریخ ابی الفداء ج ۱/۱۱۸، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۱ - السيرة النبوية - ص ۱۷۴، الرصف (ابن العاقولی) ج ۱/۴۶، اتحاف الخيرة المهرة (بوصیری) ج ۹/۲۲۱، مختصر اتحاف الخيرة المهرة (بوصیری) ج ۹/۱۵۲، عمدة القاری ج ۱۷/۹، مخض الصواب ج ۱/۱۵۲، ۱۵۳، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۱۰، الخصائص الكبرى ج ۱/۲۱۹، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور»

در سال ۱۳ هجری - به عنوان خلیفه (!) رسول خدا ﷺ - به حکومت رسید.

ج ۲۹۳/۴، الصواعق المحرقة ج ۱/۲۶۳، سُمَط النجوم العوالی (عصامی)
ج ۲/۴۷۱، مختصر سيرة الرسول (عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب) ص ۱۲۶،
الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص ۱۵، ۱۶، النسب والمصاهرة ص ۷۵،
الرحیق المختوم (صفی الدین مبارکفوری) ص ۱۰۳، عمر بن الخطاب (قروی)
ص ۹، تاریخ الصحابة والتابعین ج ۲/۱۶، رجال أنزل الله فيهم قرآنًا ج ۵/۸۱، ۸۲،
المنهج الحُرکی للسيرة النبوية ج ۱/۸۴، دنیا النساء الصالحات ص ۱۹۲، سيرة
شهداء الصحابة ص ۱۵.

«عمر در حالی که شمشیر به گردن آویخته بود (از منزل خود) خارج شد. او
به دنبال رسول خدا بود و می خواست حضرت را به قتل برساند... او می گفت: من
می روم پی این محمد صابی. محمد باعث تفرقه قریش شده است. او عقل قریش را
از آنان گرفته، به دین آنان صدمه زده و به بت های آنان دشنام داده است. من
محمد را خواهم کشت». «فَإِنَّ عُمَرَ خَرَجَ مُوَشِّحاً سَيْفَهُ، يُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَتْلَهُ
... فَقَالَ: أُرِيدُ مُحَمَّدًا هَذَا الصَّابِيَّ الَّذِي فَرَّقَ أُمْرَ قُرَيْشٍ، وَسَفَّهَ أَخْلَامَهَا، وَعَابَ
دِينَهَا، وَسَبَّ آلِهَتَهَا، فَأَقْتُلُهُ». السيرة النبوية (ابن هشام) ج ۱/۲۳۰، فضائل الصحابة
(احمد بن حنبل) ج ۱/۲۷۹، ۲۸۰ / ح ۳۷۱، ثقات ابن حبان ج ۱/۷۳، البدء
والتاريخ (مقدسی) ج ۵/۸۸، ۸۹ [در این مصدر آمده: أُرِيدُ هَذَا الصَّبِيَّ الَّذِي فَرَّقَ
أُمْرَ قُرَيْشٍ]، الاكتفاء (كلاعي) ج ۱/۲۵۱، تفسير القرطبي ج ۱۱/۱۶۳، البداية
والنهاية ج ۳/۱۰۰، المصباح المضيئ ج ۱/۴۵، ۴۶. همچنین رجوع کنید به: التبیین
فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۴۲۳، مَحْضُ الشَّيْءِ ص ۱۰۴، تحفة الالباب
ج ۲/۲۹۸، نور الابصار (شبلنجی) ص ۶۷، معجز محمد رسول الله ﷺ (شیخ
عبدالعزيز ثعالبی) ج ۱/۸۰، التاريخ الاسلامی (حمیدی) ج ۲/۱۴۸، عصر النبوة -

جهالت عمر پیش از مسلمان شدن به حدی بود که بعضی از مسلمانان در

← والخلافة الراشدة ص ۵۵، الخلفاء الراشدون (امین القضاة) ص ۴۴، التاريخ الاسلامی (محمود شاکر) ج ۱/۱۰۳، ج ۳/۱۱۸، تهذیب سیره ابن هشام (عبد السلام هارون) ج ۱/۱۰۱، السيرة النبوية (ابوالحسن ندوی) ص ۱۳۵، ۱۳۶، العشرة المبشرون بالجنة (عبد اللطیف عاشور) ص ۲۶، اقوال المبين (دکتر محمد الطیب) ص ۸۵، موسوعة سيرة سيد الانام ج ۲/۱۴۸، الوسيط فی السيرة النبوية (هاشم یحیی) ص ۱۷۸، روائع من اشعار الصحابة ص ۲۵، فقه السيرة النبوية (منیر محمد غضبان) ص ۱۷۶، من معین السيرة النبوية (صالح احمد شامی) ص ۷۶، اصحاب الرسول ﷺ (محمود مصری) ج ۱/۱۰۰، نفحات عطرة ص ۵۰۲.

در کتاب نفحات عطرة ص ۵۰۲ عبارات فوق این طور نقل شده است: عمر گفت: «می خواهم این محمد صابی را - که زندگی ما را به فساد و تباهی کشانده است - بکشم، و قریش را از (شر) او راحت کنم». «أُرِيدُ هَذَا الصَّابِيَّ الَّذِي أَفْسَدَ عَلَيْنَا حَيَاتَنَا، فَأُرِيحُ قَرِيشًا مِنْهُ».

«صابی» کسی است که دینی را ترک گوید و به دین دیگر منتقل شود. افراد بت پرست و مشرک، به پیامبر اکرم ﷺ و به کسانی که مخالف عبادت بت ها بودند و یا به کسانی که عبادت بت ها را ترک می کردند «صابی» می گفتند. «وكانتِ العربُ تُسمي النَّبِيَّ الصَّابِيَّ لِأَنَّهُ خَرَجَ مِنْ دِينِ قُرَيْشٍ إِلَى الْإِسْلَامِ». النهاية فی غريب الحديث ج ۳/۳، لسان العرب ج ۱/۱۰۸، تاج العروس ج ۱/۸۶.

دکتر احمد شلبی می گوید: «این معروف است که قریش هنگامی که پیش از هجرت تصمیم به قتل محمد گرفت، تنها در صورتی توانست به این کار مبادرت کند که از هر قبیله ای یک جوان نیرومندی را برگزینند تا همه قبایل در این اقدام ظالمانه شرکت نمایند، ولیکن عمر - قبل از آنکه مسلمان بشود - زمانی که به این باور رسید»

اشاره به ناهمی و عناد وی می‌گفتند: «تا زمانی که خرِ خطاب اسلام نیاورد عمر بن خطاب هم مسلمان نخواهد شد»!^۹ زیرا در زمانی که بسیاری از قبائل و طوایف و

که دین جدید (اسلام) برای سنت و موقعیت قوم او خطرناک است تصمیم گرفت که خود به تنهایی برای کشتن محمد اقدام نماید». «فَمِنْ الْمَعْرُوفِ أَنَّ قُرَيْشاً عِنْدَمَا اسْتَقَرَّ رَأْيُهَا عَلَى قَتْلِ مُحَمَّدٍ قَبِيلَ الْهَجْرَةِ لَمْ تَسْتَطِعْ أَنْ تُقَدِّمَ عَلَى هَذَا الْعَمَلِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ انْتَدَبَتْ مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ شَاباً جَلِداً لِيَقُومَ الْجَمِيعُ بِهَذِهِ الْمَحَاوَلَةِ الظَّالِمَةِ، وَلَكِنَّ عُمَرَ عِنْدَمَا اعْتَقَدَ قَبْلَ الْإِسْلَامِ أَنَّ الدِّينَ الْجَدِيدَ خَطَرٌ عَلَى تَقَالِيدِ قَوْمِهِ وَأَوْضَاعِهِمْ، قَرَّرَ أَنْ يَمْشِيَ وَحْدَهُ لِيَقْتُلَ مُحَمَّدًا». العشرة المبشرون (۲) - عمر بن الخطاب [احمد شلبی] ص ۵.

۹- آن زمانی که مسلمانان از آزار عمر و امثال او از مکه می‌گریختند و به اماکنی چون حبشه پناه می‌بردند عامر بن ربیع نا امید بود از اینکه عمر روزی ترک بت‌پرستی نماید و مسلمان بشود، لذا می‌گفت: «لَا يُسْلِمُ (عمر) حَتَّى يُسْلِمَ حِمَارُ الْخَطَّابِ». السيرة النبوية (ابن هشام) ج ۱/۲۲۹، فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج ۱/۲۷۹، ح ۳۷۱، امالی المحاملى ص ۷۴، ۷۵، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۲۵/۳۰، دلائل النبوة (بيهقي) ج ۲/۲۲۲، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۴/۲۳، الكامل في التاريخ ج ۲/۸۴، الاكتفاء (كلاعي) ج ۱/۲۵۰، تاريخ الاسلام (ذهبي) ج ۱ - السيرة النبوية - ص ۱۸۱، البداية والنهاية ج ۳/۱۰۰، المصباح المضيئ ج ۱/۴۵، امتاع الاسماع ج ۹/۱۰۵، سبل الهدى والرشاد ج ۲/۳۶۴، السيرة الحلبية ج ۲/۴، مع المصطفى ص ۱۱۶، التاريخ الاسلامي (محمود شاكر) ج ۱/۱۰۲، ج ۳/۱۱۸، نور اليقين (شيخ محمد خضري) ص ۳۸، تاريخ الخلفاء الراشدين (عليان) ص ۱۱۳، السيرة النبوية (دكتور مهدي رزق الله) ج ۱/۲۴۵، السيرة النبوية الصحيحة (دكتور اكرم ضياء عمري) ج ۱/۱۷۷، فقه السيرة (زيد بن عبدالكريم الزيد) ص ۲۰۴، موسوعة سيرة سيد الانام ج ۲/۱۴۷، رجال أنزل الله فيهم قرآناً ج ۵/۸۱، اصحاب

از جمله بسیاری از افراد خاندان او مسلمان شده بودند این مرد جُلَف^{۱۰} همچنان به کفر و شرک خویش متمسک بود و از آئین جاهلیت دست برنمی داشت،^{۱۱} تا آنکه روزی - پس از سالها عناد و دشمنی - از عصبانیت اینکه نتوانسته بود قمار بازی کند و یا شراب بخورد تصمیم گرفت مسلمان شود!^{۱۲}

الرسول ﷺ (محمود مصری) ج ۱/۱۰۰، من معین السيرة النبوية ص ۷۸.

۱۰- جُلَف یعنی سفیه، احمق، فرومایه، بی ادب. (رجوع کنید به پانویس بعدی).

۱۱- محمود شاکر در اشاره به این موضوع می گوید:

«نور اسلام در مکه منتشر گردید و گروه ها و قبایل متعددی به آن ایمان آوردند. پسر عموی عمر (سعید بن زید) و همچنین افراد دیگری از بنی عدی نیز مسلمان شدند. اما خود عمر مسلمان نشد و بر جاهلیت خویش همچنان ماند. درست مانند یک آدم جلفی که وقتی از چیزی خوشش می آید دیگر ابداً امکان ندارد (نظرش) تغییر یابد، مگر در صورتی که از چیز دیگری خوشش بیاید.»

«وَشِعَّ نُورُ الْإِسْلَامِ فِي مَكَّةَ وَأَمْنَتْ بِهِ جَمَاعَاتٌ مِنْ فِثَاتِ شَتَّى وَقَبَائِلُ عِدَّةٍ، وَكَانَ مِنْ بَنِي عَدِيٍّ أَنْ آمَنَ سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ ابْنُ عَمِّ عُمَرَ وَآخَرُونَ مِنْ بَنِي عَدِيٍّ، أَمَّا عُمَرُ فَلَمْ يُسْلِمْ وَتَمَسَّكَ بِجَاهِلِيَّتِهِ تَمَسُّكَ الْإِنْسَانِ الْجُلْفِ الَّذِي إِذَا اقْتَنَعَ بِشَيْءٍ لَا يُمَكِّنُ أَنْ يُغَيِّرَ أَبَدًا إِلَّا إِذَا اقْتَنَعَ بِشَيْءٍ آخَرَ...». التاريخ الاسلامي ج ۳/۱۱۵.

۱۲- در خصوص نحوه مسلمان شدن او بعضی گفته اند: یک روز عمر به محل قماربازها رفت تا قمار کند ولی کسی را در آنجا نیافت. با خود گفت: پس می روم پیش می فروش تا شراب بخورم، ولی شراب هم تمام شده بود. عمر وقتی دید از قمار و شراب خبری نیست، گفت: پس من می روم مسلمان می شوم! «وفي بعض الروايات أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ يُرِيدُ مَجْمَعًا كَانُوا يَجْتَمِعُونَ فِيهِ لِلْقِمَارِ، فَلَمْ يَجِدْ فِيهِ أَحَدًا، فَقَالَ: لَا ذُهَبَنِّي إِلَى الْخَمَّارِ، لَعَلِّي أَجِدُ عِنْدَهُ خَمْرًا، فَلَمْ يَجِدْ عِنْدَهُ شَيْئًا. فَقَالَ:»

عمر که پیشتر سر چشمه فتنه گری علیه مسلمانان بود و دین را همواره به باد تمسخر می گرفت و از هیچ نوع اذیت و آزاری نسبت به مسلمانان فرو گذار نمی کرد^{۱۳} پس از دستیابی به اقتدار مطلق و بلا قید و باد آورده سیاسی، به اعمال استبدادی خونین و کم نظیر مبادرت نمود. استبدادی که شاید بتوان گفت مظلومترین قربانیان عمومی آن را قشر زنان و بخصوص کنیزان بی پناه تشکیل می دادند.

عمر افراد خطرناکی چون معاویه، یزید بن ابی سفیان، ابوهریره، عمرو عاص، قُتُوب و مغیره بن شعبه را بر مردم امیر نمود.^{۱۴}

«لَا ذَهَبَنَّ وَلَا سِلَاسَنَ». رسالة الغفران ص ۵۱۰. همچنین رجوع کنید به: السيرة النبوية (ابن هشام) ج ۱/۲۳۲، البداية والنهاية ج ۳/۱۰۲، سبل الهدى والرشاد ج ۲/۳۷۲، ۱۳- محمد غزالی می گوید: «عمر از اولین استهزا کنندگان و اولین فتنه گران علیه اسلام بود. او به تند خویی و بد اخلاقی شهرت داشت و مسلمانان انواع آزارها را از وی دیدند». «وَأَمَّا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَكَانَ مِنْ أَوَّلِ الْفِتَانِينَ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِالْإِسْلَامِ، كَانَ مَعْرُوفاً بِحِدَّةِ الطَّبَعِ، وَقُوَّةِ الشَّكِيمَةِ. وَطَائِلًا لَقِيَ الْمُسْلِمُونَ مِنْهُ أَلْوَانَ الْأَذَى». فقه السيرة (محمد غزالی) ص ۱۲۵.

دکتر مهدی رزق الله احمد می گوید: «عمر از لجوج ترین دشمنان اسلام بود. او به تند خویی و بد خلقی مشهور بود و مسلمانان انواع آزارها و سرکوبی ها را از وی دیدند». «لَقَدْ كَانَ عُمَرُ مِنَ أَلَدِّ خُصُومِ الْإِسْلَامِ وَكَانَ مَعْرُوفاً بِحِدَّةِ الطَّبَعِ وَقُوَّةِ الشَّكِيمَةِ وَكَثِيرًا مَا لَقِيَ بَعْضَ الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ صُوفًا مِنَ الْأَذَى وَالتَّنْكِيلِ». السيرة النبوية (مهدی رزق الله) ج ۱/۲۴۴.

۱۴- «وكان (عمر) يَسْتَعْمِلُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِثْلَ عَمْرِو بْنِ

کسی که با سوار شدن بر یابویی خود را گم می‌کرد حال بر تخت سلطنت و حکومت بر مسلمانان جای گرفته بود.^{۱۵}

← العاصِ ومعاوية بنِ أبي سفيان والمغيرة بنِ شعبة، ويدعُ مَنْ هو أفضلُ مِنْهُمْ...». طبقات ابن سعد ج ۳/۲۸۳.

نام والیان و امیران عمر را می‌توانید در این منابع بیابید: تاریخ خلیفه بن الخياط ص ۱۱۰-۱۱۲، تاریخ یعقوبی ج ۲/۱۶۱، تاریخ الطبری ج ۳/۳۰۳.

وقتی از عمر سؤال شد که «چرا امارت بلاد را به اکابر صحابه پیامبر تفویض نمی‌کند» در جواب گفت: «من دوست ندارم آنان را با این اشتغالات آلوده کنم». «وقيلَ له: ما لك لا تُؤليَ الاكابرَ مِنْ اصحابِ رسولِ الله عليه السلام؟ فقال: اُكْرَهُ اَنْ اُدَيِّسَهُم بِالْعَمَلِ». طبقات ابن سعد ج ۳/۲۸۳، سراج الملوك - باب ۵۳ - ص ۲۶۷، الحاضر العالم الاسلامي - سيرة عمر بن الخطاب للأثير شبيب - ج ۱/۲۵۷.

۱۵- «عمر (برای اولین بار) بر یک یابویی (که برایش آورده بودند) سوار شد و با تبختر و تکبر به راه افتاد. او شروع کرد به زدن یابو و هر چه می‌رفت تکبر بیشتری به وی دست می‌داد. عاقبت از آن پیاده شد و گفت: این چیزی که شما مرا بر آن سوار کرده‌اید یک شیطان است، من از آن پیاده شدم چون دیدم خودم را گم کردم». «وَرَكِبَ عُمَرُ بَرْدُونًا فَطَفِقَ يَتَبَخْتَرُ بِهِ، فَجَعَلَ يَضْرِبُهُ فَلَا يَزْدَادُ إِلَّا تَبَخْتُرًا، فَنَزَلَ عَنْهُ وَقَالَ: مَا حَمَلْتُمُونِي إِلَّا عَلَى شَيْطَانٍ، مَا نَزَلْتُ عَنْهُ حَتَّى أَتُكْرَثَ نَفْسِي». تفسیر الطبری - تفسیر سورة الفاتحة، القول في تأويل الاستعاذة - ج ۱/۷۵، تاریخ المدينة المنورة (ابن شبة) ج ۳/۸۲۳، ۸۲۴، تفسیر الفخر الرازی - تفسیر سورة الفاتحة، أركان الاستعاذة، المسألة الأولى - ج ۱/۶۴، تفسیر ابن کثیر ج ۱/۱۷ (با تأکید بر صحیح روایت). همچنین رجوع کنید به: کتاب الزهد (ابن ابی الدنيا) ص ۶۶ / ح ۱۱۵، تاریخ مدينة دمشق ج ۴۴/۳۰۶، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ←

شاهی^{۱۶} که از نظر او مردم در حکم «وحوش»

ج ۳۷/۱۲، البداية والنهاية ج ۷۰/۷.

روایت فوق با الفاظ زیر هم نقل شده است:

«وَحُكِّيَ أَنَّهُمْ تَلَقَّوْا عَمَرَ بِبِرْدَوْنٍ وَثِيَابٍ بَيْضٍ، وَكَلَّمُوهُ أَنْ يَرْكَبَ الْبِرْدَوْنَ لِيَرَاهُ الْعَدُوُّ، فَهُوَ أَهْيَبُ لَهُ عِنْدَهُمْ، وَأَنْ يَلْبَسَ الثِّيَابَ الْبَيْضَ، وَيَطْرَحَ الْفَرَّوَةَ عَنْهُ، فَأَبَى، ثُمَّ أَلْحَوْا عَلَيْهِ، فَركَبَ الْبِرْدَوْنَ بِفَرَّوَةٍ وَثِيَابِهِ، فَهَمَلَجَ بِهِ الْبِرْدَوْنَ وَخِطَامُ رَاغِلَتِهِ بَعْدُ فِي يَدِهِ، فَنَزَلَ وَرَكِبَ رَاغِلَتَهُ، وَقَالَ: لَقَدْ غَيَّرَنِي هَذَا حَتَّى خِفْتُ أَنْ أَتَكَبَّرَ وَأُنْكِرَ نَفْسِي...». الانس الجليل بتاريخ القدس والخليل ج ۳۷۶/۱، ازالة الخفاء ج ۶۴/۲.

«...أَتَيْتِي بِبِرْدَوْنٍ فَركَبَهُ، فَجَعَلَ الْبِرْدَوْنَ يُحَرِّكُهُ، وَجَعَلَ عَمْرٌ يُضْرِبُهُ وَيَضْرِبُ وَجْهَهُ وَلَا يَزِيدُهُ إِلَّا مَشْيًا. فَقَالَ سَائِسُ الدَّابَّةِ: مَا يَنْقِمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ؟! ثُمَّ نَزَلَ، فَقَالَ: مَا حَمَلْتُمُونِي إِلَّا عَلَى شَيْطَانٍ، وَمَا نَزَلْتُ عَنْهُ حَتَّى أَنْكَرْتُ نَفْسِي، قَرَّبُوا بَعِيرِي، فَركَبَهُ ثُمَّ اعْتَزَلَ النَّاسَ». كتاب الزهد (ابوداود) ص ۶۴.

«...فَأَتَيْتِي بِبِرْدَوْنٍ فَطَرَحَ عَلَيْهِ قَطِيفَةً بِلَا سَرْجٍ وَلَا رَحْلِ فَركَبَهُ، فَقَالَ: احْبِسُوا احْبِسُوا، مَا كُنْتُ أَظُنُّ النَّاسَ يَرْكَبُونَ الشَّيْطَانَ قَبْلَ هَذَا، فَأَتَيْتِي بِجَمَلِهِ فَركَبَهُ». كتاب الزهد (ابن ابی الدنيا) ص ۶۶/ح ۱۱۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۰۶/۴۴، البداية والنهاية ج ۷۰/۷. همچنين رجوع كنيد به: شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحديد) ج ۳۷/۱۲.

۱۶- عمر خود با تردید می گفت: «به خدا نمی دانم که آیا من یک خلیفه هستم و یا یک پادشاه!» «والله ما أدري أخليفة أنا أم ملك!»! طبقات ابن سعد ج ۳۰۶/۳، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحديد) ج ۶۶/۱۲، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۳۰۶/۵، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۴۰، مخض الصواب ج ۶۹۲/۲، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۲۸۶/۱۳/ح ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، کنز العمال ج ۵۶۷/۱۲

بودند^{۱۷} با جامعه کاری کرد که بعدها مقتدای بی عیب و نقص «معاویه»^{۱۸} و الگوی جنایتکارانی نظیر «زیاد بن ابیه» و «حجاج بن یوسف» گردید^{۱۹} گرچه حتی

← ح/ ۳۵۷۷۶، ۳۵۷۷۷. همچنین رجوع کنید به: تاریخ مدینه دمشق ج ۴۴/ ۴۷۸.

۱۷- عمر در باره مردم به ابوبکر می گفت: «... فَإِنَّهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَحْشِ». تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۷۳، الصواعق المحرقة ج ۱/ ۷۹، كنز العمال ج ۶/ ۵۲۷/ ح/ ۱۶۸۳۸.

۱۸- معاویه می گفت: در میان ما، هر فردی دارای عیبی بزرگ است، تنها فرد بی عیب عمر بن خطاب است. «مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا فُتِّشَ عَنْ جَائِفَةٍ أَوْ مُنْقَلَةٍ خَلَا عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ. [الْمُنْقَلَةُ: الشَّجَّةُ الَّتِي يَخْرُجُ مِنْهَا الْعِظَامُ، وَالْجَائِفَةُ: الَّتِي تَبْلُغُ جَوْفَ الدِّمَاغِ]». عیون الاخبار (ابن قتیبه) - کتاب السؤدد، باب التواضع - ج ۱/ ۲۶۷ (در پاورقی آمده: يُرِيدُ: لَيْسَ فِينَا أَحَدٌ إِلَّا وَفِيهِ عَيْبٌ عَظِيمٌ، فَاسْتَعَارَ الْجَائِفَةَ وَالْمُنْقَلَةَ لِذَلِكَ).

آن مردم نابکاری هم که دشمن امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودند و با معاویه بیعت کردند از نظرات معاویه در باره عمر بن خطاب بخوبی آگاه بودند. تنها خواسته آنان از معاویه این بود که به مانند سیره عمر عمل نماید. «عن عبد الله بن عوف، قال: أَخَذَ النَّاسُ عَلَى مُعَاوِيَةَ حِينَ بَايَعُوهُ أَنْ يَسِيرَ بِهِمْ سِيرَةَ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ». الآحاد والمثاني ج ۱/ ۳۷۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۶۵/ ۴۱۰.

جاحظ می گوید: «معاویه در حکومت خویش دنباله رو سیاست های عمر بود، و از این رو حکومتش طولانی شد. و همانطوری که معاویه جا پای عمر می گذارد، زیاد بن ابیه نیز جا پای معاویه می گذارد». «ثُمَّ اقْتَفَى مُعَاوِيَةُ فِعْلَهُ (أَي فِعْلَ عَمْرٍ) وَطَلَبَ أَثَرَهُ، فَانْتَضَمَ لَهُ أَمْرُهُ وَطَالَتْ لَهُ مُدَّتُهُ. وَكَذَا كَانَ زِيَادُ بْنُ أَبِيهِ يَحْتَذِي فِعْلَ مُعَاوِيَةَ كَاخْتِذَاءِ مُعَاوِيَةَ فِعْلَ عُمَرَ». التاج فی اخلاق الملوك (جاحظ) ص ۱۶۹.

۱۹- «قال الحسن البصري: تَشَبَّهَ زِيَادٌ بِعُمَرَ فَأَفْرَطَ، وَتَشَبَّهَ الْحَجَّاجُ بِزِيَادٍ فَأَهْلَكَ النَّاسَ».

الاخبار الموفقيات ص ۳۱۱، البيان والتبيين ج ۱/ ۲۴۵، البخلاء ج ۱/ ۱۳۴.

۲۰

شمشیر حجاج‌ها هم نتوانست در ایجاد رعب و وحشت به پای تازیانه عمر برسد.

یزید نیز برای پدرش معاویه قسم خورده بود آن گاه که به خلافت رسید به مانند عمر بن خطاب بر مردم حکومت نماید! ^{۲۱} حتی «عثمان» در زمان خلافت خود - برای توجیه خشونت‌ها و کارهای خلاف خود - به بالای منبر رفت و در توصیف حکومت عمر بن خطاب و اینکه حکومت عمر به مراتب مستبدتر از حکومت وی بوده به مردم گفت: «عمر با پایش شما را زیر لگد گرفت، و با دستش شما را مضروب ساخت، و با زبان (تند) خود شما را ریشه‌کن کرد».

۲۲

۲۰- شَعْبِي می‌گوید: «كَانَتْ دِرَّةُ عُمَرَ أَهْيَبَ مِنْ سَيْفِ الْحَجَّاجِ». ثمار القلوب (ثعالبی)

ص ۸۵، شرح نهج البلاغة ج ۱/۱۸۱، ج ۱۲/۷۵، وفيات الاعيان ج ۳/۱۴، ۳۳۹، الغيث المُشَجَّم ج ۲/۱۰۸، صبح الاعشى (قلقشندی) ج ۱۴/۱۴۳، مآثر الانافة ج ۱/۹۲، ج ۳/۳۳۹، مغنی المحتاج ج ۴/۳۹۰، حواشی الشروانی والعبادی علی تحفة المحتاج بشرح المنهاج ج ۱۰/۱۳۴، الدر المستطاب ص ۱۹۲، حاشية الجمل علی شرح المنهج ج ۵/۳۴۶، التجريد لنفع العبيد ج ۴/۳۵۲، حاشية اعانة الطالبين ج ۴/۲۶۱، التراتيب الادارية ج ۲/۳۷۶، معجم الاوائل ص ۲۲.

۲۱- «عن بُكَيرِ بْنِ الْأَشَّجِّ، أَنَّ مَعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سَفْيَانَ قَالَ لِيَزِيدَ ابْنِهِ: كَيْفَ تُرَاكَ فَأَعْلَا إِنَّ وَلِيْتَ؟ قَالَ: يُمَتِّعُ اللَّهُ بِكَ. قَالَ: لَتُخْبِرُنِي. قَالَ: كُنْتُ وَاللَّهِ يَا أَبَنُ عَامِلًا فِيهِمْ عَمَلٌ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ...». الإشراف في منازل الأشراف (ابن ابی الدنيا) ص ۱۲۷، تاریخ مدینة دمشق ج ۶۵/۴۱۰، البداية والنهاية ج ۸/۲۵۱، همچنين رجوع کنید به: الآحاد والمثانی ج ۱/۳۷۵.

۲۲- «... وَطِئْتُكُمْ بِرِجْلِهِ، وَضَرَبْتُكُمْ بِيَدِهِ، وَقَمَعْتُكُمْ بِلِسَانِهِ...». تاریخ الطبری ج ۳/۳۷۷، المنتظم ج ۵/۴۵، الكامل فی التاريخ ج ۳/۱۵۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی -

قبل از فوت ابوبکر احتمال می‌رفت که عمر چنین رفتاری را در زمان حکومتش در پیش گیرد و تندخویی و استبدادش خود را تشدید نماید، تا جایی که «طلحه»^{۲۳} - با اعتراض - به ابوبکر در حال احتضار گفت:

«تو در زمان حیات با وجودی که جلوی (تندی‌های) عمر را می‌گرفتی، بد خلقی‌های او برای ما قابل تحمل نبود،^{۲۴} (فکر می‌کنی) حال و روز ما با او - در

الحدید) ج ۲۶۵/۹، البداية والنهاية ج ۱۸۹/۷، جمهرة خطب العرب ج ۲۷۳/۱، عثمان بن عفان ذو النورین (محمد رضا) ص ۱۲۱، ۱۲۲. همچنین رجوع کنید به: الامامة والسياسة (تحقیق طه محمد زینی) ج ۳۱/۱، ۳۲، (تحقیق خلیل المنصور) ج ۲۸/۱، اعجاز القرآن (ابوبکر باقلانی) ص ۱۴۲.

۲۳- در اکثر مصادر تصریح شده که گوینده جملاتی که خواهد آمد «طلحه» بوده است.

در یکی از روایت‌های عایشه آمده است که «علی» عليه السلام و «طلحه» هر دو با هم، زبان به اعتراض گشودند و گفتند: «فَمَاذَا أَنْتَ قَائِلٌ لِرَبِّكَ؟» طبقات ابن سعد ج ۲۷۴/۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۵۱/۴۴، کنز العمال ج ۶۷۷/۵ / ح ۱۴۱۷۷.

در یک روایت دیگر از عایشه آمده است: «لَمَّا ثَقُلَ أَبِي، دَخَلَ عَلَيْهِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ، فَقَالُوا: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ مَاذَا تَقُولُ لِرَبِّكَ إِذَا قَدِمْتَ عَلَيْهِ غَدًا، وَقَدْ اسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا ابْنَ الْخَطَّابِ؟» طبقات ابن سعد ج ۲۷۴/۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۵۰/۴۴.

در روایتی دیگر، این اعتراض به نام «طلحه» و «زبیر» ثبت شده است. در این روایت آنان به ابوبکر گفتند: «مَا أَنْتَ قَائِلٌ لِرَبِّكَ، إِذَا وَلَّيْتَهُ مَعَ غُلَظَّتِهِ؟» الاکتفاء (کلاعی) ج ۱۷۲/۳، تاریخ الخميس ج ۲۴۱/۲.

۲۴- عمر بن خطاب در زمان ابوبکر هر چند که ظاهراً صاحب حکومت نبود ولی با این حال در تمامی امور همه‌کاره بود. «تَمَّمَ (عمر) خِلَافَةَ أَبِي بَكْرٍ بِمُشَارَكَتِهِ إِيَّاهُ فِي

زمانی که تو مرده باشی و او خلیفه شده باشد - چگونه خواهد بود؟! ^{۲۵} ... تو با این مرد تندخو و خشنی که برای حکومت بر ما تعیین کرده‌ای، فردا به خدایت چه خواهی گفت؟! ^{۲۶} «عمر» کسی است که مردم از او در هراسند، و قلب‌ها از او

← جمیع تدابیراته و سیاسته و سائر احواله». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج ۳۲۸/۶.

۲۵- «یا خلیفه رسول الله، اِنَّا كُنَّا لَا نَحْتَمِلُ شِرَاسَتَهُ وَأَنْتَ حَيٌّ تَأْخُذُ عَلَيَّ يَدَيْهِ، فَكَيْفَ يَكُونُ حَالُنَا مَعَهُ، وَأَنْتَ مَيِّتٌ وَهُوَ الْخَلِيفَةُ؟! شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج ۳۴۳/۶.

یا «... قَدْ عَلِمْتَ غِلْظَةَ عَمْرٍ عَلَيْنَا فِي حَيَاتِكَ، فَكَيْفَ بَعْدَ وَفَاتِكَ إِذَا أُفْضِيَتْ إِلَيْهِ أُمُورُنَا، وَاللَّهُ سَائِلٌ عَنْهُ، فَاَنْظُرْ مَا أَنْتَ قَائِلٌ...». تاریخ مدینه دمشق ج ۲۵۲/۴۴، کنز العمال ج ۶۷۸/۵ / ح ۱۴۱۷۹ (به نقل از لالکائی).

یا «أَتُؤَمِّرُ عَلَيْنَا مَنْ كَانَ عَنَانًا وَأَنْتَ حَيٌّ، فَمَاذَا تَقُولُ لِرَبِّكَ إِذَا قَدِمْتَ عَلَيْهِ؟! اسد الغابة ج ۶۸/۴.

یا «نَرَاكَ اسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا عَمْرًا، وَقَدْ عَرَفْتَهُ، وَعَلِمْتَ بَوَاقِيَّتَهُ فِينَا وَأَنْتَ بَيْنَ أَظْهُرِنَا، فَكَيْفَ إِذَا وَلَّيْتَ عَنَّا وَأَنْتَ لَا قِيَامَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَسَائِلُكَ، فَمَا أَنْتَ قَائِلٌ؟! الامامة والسياسة (تحقیق طه محمد زینی) ج ۲۵/۱، (تحقیق خلیل المنصور) ج ۲۲/۱.

۲۶- این عبارت «طلحه» با الفاظ مختلفی در منابع، موجود است. الفاظی چون:

«مَا أَنْتَ قَائِلٌ لِرَبِّكَ غَدًا وَقَدْ وَلَّيْتَ عَلَيْنَا قَظًّا غَلِيظًا»؟!

«مَاذَا تَقُولُ لِرَبِّكَ غَدًا إِذَا قَدِمْتَ عَلَيْهِ وَقَدْ اسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا ابْنَ الْخَطَابِ»؟!

«تَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا عَمْرًا قَظًّا غَلِيظًا، فَلَوْ قَدْ وَلَّيْنَا كَانَ أَفْظَ وَأَغْلَظَ، فَمَا تَقُولُ

لِرَبِّكَ إِذَا لَقِيتَهُ وَقَدْ اسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا عَمْرًا»؟! ←

گريزان است! ^{٢٧} ... تو (تا کنون) بودی و دیدی که مردم از او چه کشیدند ... (حال

«يا أبا بكر! أذكرك الله واليوم الآخر، فإِنَّكَ قَدْ اسْتَخْلَفْتَ عَلَى النَّاسِ رَجُلًا فُظًّا غَلِيظًا، يَزْعُمُ النَّاسَ وَلَا سُلْطَانَ لَهُمْ، وَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُكَ»!

رجوع کنید به: المعيار والموازنة ص ٤٧، مصنف ابن ابی شیبہ ج ٧/ ٢٨٥، ج ٨/ ٥٧٢، طبقات ابن سعد ج ٣/ ١٩٩، ٢٧٢، فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج ١/ ٣٣٧، ح ٢٨٥، الزهد (هناد بن سري) ص ٢٨٤، تاريخ المدينة المنورة (ابن شيبه) ج ٢/ ٦٦٦، ٦٦٨، ٦٧١، اخبار مكة (فاكهى) ج ٣/ ٦٧، جمل من انساب الاشراف ج ١٠/ ٢٩٤، السنة (ابوبكر خلال) ج ١/ ٢٧٥، نوادر الاصول (حكيم ترمذی) ج ٣/ ١٣٨، البدء والتاريخ ج ٥/ ١٦٧، كتاب الشريعة (ابوبكر أجرى شافعى) ص ٥٨٤/ ح ١٢٠١، تمهيد الاوائل (باقلانى) ص ٤٩٧، تثبيت الامامة (ابو نعيم اصفهاني) ص ١١٠، السنن الكبرى (بيهقى) ج ٨/ ١٤٩، احياء العلوم ج ٤/ ٤٧٦، الملل والنحل (شهرستاني) ج ١/ ٢٥، ١٥٥، أبقار الأفكار ج ٣/ ٥٢٨، تاريخ مدينة دمشق ج ٣٠/ ٤١١، ٤١٣، ج ٤٤/ ٢٢٩ - ٢٥٢، المنتظم ج ٤/ ١٢٦، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزى) ص ٤٩، شرح نهج البلاغة (ابن ابى الحديد) ج ١/ ١٦٤، ج ٦/ ٣٢٣، ج ١١/ ١٣، ج ١٧/ ١٧١، ٢٢٠، ج ٢٠/ ٢٤، الرياض النضرة ج ٢/ ٢٤٥، ٢٤٦، منهاج السنة ج ٦/ ١٥٥، ٣٢٩، ج ٧/ ٤٦١، المنتقى من منهاج الاعتدال ص ٢٠٢، ٢٨٧، إمتاع الأسماع ج ١/ ٣٨٠، تاريخ الخلفاء (سيوطى) ص ٨٢، ١٢٠، تاريخ الخميس ج ٢/ ٢٤١، الصواعق المحرقة ج ١/ ٢٥٤، ٢٨٣، كنز العمال ج ٥/ ٦٧٥، ٦٧٧، ٦٧٨، ج ١٢/ ٥٣٥، [ح ١٧٥، ١٤١٧٧، ١٤١٧٨، ٣٥٧٢١]، الصديق ابوبكر (محمد حسين هيكل) ص ٣٢٨.

٢٧- «... تَفَرَّقُ مِنْهُ النَّفُوسُ، وَتَنْفُضُ عَنْهُ الْقُلُوبُ». شرح نهج البلاغة (ابن ابى الحديد)

تصور کن) فردا در غیاب تو این مردم از او چه‌ها خواهند دید؟! ^{۲۸} ... او آنگاه که صاحب حکومت نبود به ما ظلم می‌کرد، حال اگر او بر ما حاکم شود چه خواهد شد؟! (یقیناً) بدتر و شدیدتر ظلم خواهد نمود! ^{۲۹}

سخنان طلحه نه تنها ابوبکر را از تصمیم خود منصرف نکرد بلکه او را در تعیین عمر به عنوان جانشین خود مصمم‌تر نمود. چرا که ابوبکر نیز در سرکوبی مردم راهی را پیمود که عمر بن خطاب پس از او آن را ادامه داد، تا جایی که عمر در زمان خلافت خود مدعی شد که اگر ابوبکر به هنگام خلافتش مردم را بخوبی با شمشیر تأدیب نکرده بود او (= عمر) نمی‌توانست به آسانی بر مردم تسلط یابد! ^{۳۰}

۲۸- «... وَقَدْ رَأَيْتَ مَا يُلْقَى النَّاسُ مِنْهُ وَأَنْتَ مَعَهُ، فَكَيْفَ بِهِ إِذَا خَلَا بِهِمْ...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱/۱۶۵.

۲۹- «... وَقَدْ عَنَى عَلَيْنَا وَلَا سُلْطَانَ لَهُ، فَكَيْفَ لَوْ مَلَكَنَا؟ كَانَ أُعْتِيَ وَأُعْتِيَ...». مسند ابن راهویه ج ۴۳/۵، الفائق فی غریب الحدیث ج ۸۹/۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۴۹/۴۴، ۲۵۰.

عَنْ يَعْثُو عُتْوًا وَعِثِيًّا: اسْتَكْبَرَ وَجَاوَزَ الْحَدَّ... وَالْعَاتِي: الْجَبَّارُ وَجَمْعُهُ عُتَاةٌ. وَالْعَاتِي: الشَّدِيدُ الدُّخُولِ فِي الْفَسَادِ، الْمُتَمَرِّدُ الَّذِي لَا يَقْبَلُ مَوْعِظَةً. (لسان العرب ج ۲۷/۱۵، تاج العروس ج ۱۰/۲۳۳، ۲۳۴).

۳۰- عمر بن خطاب می‌گوید: «وقتی رسول خدا ﷺ فوت شد، عده‌ای از عرب مرتد شدند و گفتند: «ما نماز می‌خوانیم ولی (به حکومت) زکات نمی‌دهیم». من نزد ابوبکر رفتم و به او گفتم: ای خلیفه رسول خدا، تو با مردم مهربان باش و با آنان به ملایمت برخورد کن، این مردم مانند وحوش هستند! ابوبکر گفت: من انتظار یاری تو را داشتم، در حالی که می‌بینم تو عدم همکاری و یاریت را برای من آورده‌ای. تو»

از همین رو در قضیه کشتار گسترده مسلمانان توسط ابوبکر - که به بهانه امتناع مردم از پرداخت زکات صورت گرفت - عمر بن خطاب سرِ ابوبکر را می‌بوسید و به

در زمان جاهلیت آدم جباری بودی ولی در اسلام سستی و نرمش از خود نشان می‌دهی. می‌خواهی من با چه چیزی به آنان مهربانی کنم و با چه چیزی آنان را جمع کنم؟ با یک شعر ساختگی؟ یا با یک جادوی دروغین؟ چنین نخواهد شد (و من کوتاه نخواهم آمد)، پیامبر ﷺ فوت شده و دیگر وحی قطع گردیده است. به خدا من مادامی که شمشیر در دست دارم با آنان جهاد خواهم کرد، حتی اگر آنان یک شتر (به عنوان زکات به من بدهکار باشند و فقط آن شتر) را به من ندهند». عمر بن خطاب می‌گوید: «من (با این حرفهایی که ابوبکر زد) دیدم در این موضوع او از من بُرنده‌تر و قاطع‌تر است. ابوبکر مردم را در بعضی از امور آن چنان تأدیب کرد که - زمانی که من به حکومت رسیدم - در خیلی از موارد مقابله با مردم برایم بسیار سهل و آسان شد».

«عن عمر قال: لما قبض رسول الله ﷺ ارتدَّ من العرب، وقالوا: نُصلي ولا نُزكي. فاتيت أبا بكر، فقلت: يا خليفة رسول الله! تسألف الناس، وارفق بهم، فإنهم بمنزلة الوحش، فقال: رجوت نصرَك، وجئتني بخذلانك، جبار في الجاهلية، خوار في الإسلام، ماذا عسيت أن أتألفهم بشعر مُفتعل، أو بسحر مُفترى؟! هيهات هيهات! مضى النبي ﷺ وانقطع الوحي، والله لأجاهدَنَّهُم ما استمسك السيف في يدي وإن منعوني عقلاً. قال عمر: فوجدته في ذلك أمضى مِنِّي وأصرَم مِنِّي، وأدب الناس على أمور هانت عليَّ كثيرٌ من مؤنتهم حين وليتهم». كنز العمال ج ۶/ ۵۲۷/ ۱۶۸۳۸ (از طريق حافظ اسماعيلي).

همچنین رجوع شود به حیاة الحيوان الكبرى - الأوز، خلافة أبي بكر -

او می گفت: «فدایت کردم، اگر تو نبودی ما هلاک می شدیم»! ^{۳۱}

ابوبکر به خالد بن ولید و سپاهیانش دستور داده بود که از هر خانه ای که صدای اذان نشنیدند، اهل آن خانه را بکشند و خانه را به آتش بکشند. آنان با این دستور خلیفه، مسلمانانی چون مالک بن نویره را کشتند و به زن آنان تجاوز نمودند! ^{۳۲}

۳۱- ابو رجاء عطاردی می گوید: «أَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَإِذَا النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ، وَإِذَا فِي وَسْطِهِمْ رَجُلٌ يَقْبَلُ رَأْسَ رَجُلٍ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا فِدَاؤُكَ، وَاللَّهِ لَوْلَا أَنْتَ هَلَكْنَا! فَقُلْتُ: مَنْ الْمُقْبِلُ وَمَنْ الْمُقْبَلُ؟ قِيلَ: ذَاكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَقْبَلُ رَأْسَ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قِتَالِ أَهْلِ الرِّدَّةِ الَّذِينَ مَنَعُوا الزَّكَاةَ». الرخصة في تقبيل اليد ص ۹۴، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۳/۵۰۲، صفة الصفوة ج ۱/۲۵۰، المنتظم ج ۴/۸۷، الرياض النضرة ج ۲/۴۵، ۴۶، حياة الحيوان الكبرى - الأوز، خلافة أبي بكر - ج ۱/۷۰، كنز العمال ج ۱۲/۴۹۶ ح ۳۵۶۲۵.

همچنین رجوع کنید به: الامامة والسياسة (تحقيق طه محمد زيني) ج ۱/۲۳، (تحقيق خليل المنصور) ج ۱/۲۰، كتاب الإخوان - باب في تقبيل الإخوان - ص ۲۰۱، ۲۰۲.

۳۲- این قضیه - با الفاظ مختلف - در کثیری از مصادر عامه نقل شده است.

محمد بن حبيب بغدادی (ف. ۲۴۵هـ) می گوید: «وَقَدْ كَانَ مِنْ عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ إِلَى خَالِدٍ: «... أَيُّمَا دَارٍ لَمْ تَسْمَعُوا فِيهَا أَذَانًا، فَشُتُّوا الْغَارَةَ عَلَيْهَا، فَأَقْتُلُوا وَحَرِّقُوا». وقال بعض مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ السَّرِيَّةِ: مَا سَمِعْنَاهُمْ أَذْنُوا وَلَا صَلُّوا وَلَا كَبَّرُوا. فَاخْتَلَفَ فِيهِمُ النَّاسُ، فَأَمَرَ خَالِدٌ بِمَالِكٍ وَأَصْحَابِهِ فَضْرِبَتْ أَعْنَاقُهُمْ، وَتَزَوَّجَ أُمُّ تَمِيمٍ امْرَأَةً مَالِكٍ»! اسماء المغتالين (نوادير المخطوطات ج ۲/۲۶۳). <

به هر حال به دستور ابوبکر مردم را نشانند و برای عمر با چوب از آنان بیعت گرفتند.^{۳۳} شاید به همین خاطر بود که عمر می گفت: «ایمان ابوبکر از ایمان مجموع

یعنی: «ابوبکر از خالد (و سپاهش) این طور پیمان گرفت: «...از هر خانه ای که صدای اذان شنیدید به آن خانه حمله کنید و بکشید و بسوزانید». بعضی از کسانی که در سپاه خالد بودند گفته اند: ما از (خانه) مالک و خاندانش صدای اذان و نماز و تکبیر نشنیدیم. لذا (در میان ما) در خصوص آنان اختلاف نظر پیش آمد. خالد دستور داد که گردن مالک و تمامی اصحاب او را بزنند، سپس خالد (همان شب) با زن مالک که نامش ام تمیم بود ازدواج کرد!»

«... وَإِنْ لَمْ تَسْمَعُوا أَذَانًا، فَشَتُّوا الْغَارَةَ، فَأَقْتُلُوا وَحَرِّقُوا». تاریخ الطبری

ج ۵۰۳/۲.

۳۳- «عن قیس بن ابی حازم قال: خَرَجَ عَلَيْنَا عُمَرُ رضی الله عنه - ومعه شَهِيدٌ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - ومعه جَرِيدَةٌ يُجْلِسُ بِهَا النَّاسَ، فقال: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلَ خَلِيفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قال: إِنِّي قَدْ رَضِيتُ لَكُمْ عُمَرَ فَبَايَعُوهُ». جزء فيه من حديث لوين ص ۸۳ / ح ۴۹، تاریخ المدينة المنورة ج ۲/ ۶۶۹، معجم مشايخ ابی عبدالله الدقاق ص ۶۶، تاریخ مدينة دمشق ج ۴۴/ ۲۵۷.

«عن قیس قال: رَأَيْتُ عُمَرَ وَبَيْدَهُ عَسِيبٌ نَخْلٍ وَهُوَ يُجْلِسُ النَّاسَ يَقُولُ: اسْمَعُوا لِقَوْلِ خَلِيفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فجاء مَوْلَى لِأَبِي بَكْرٍ يُقَالُ لَهُ شَهِيدٌ فَقَرَأَهُ عَلَى النَّاسِ، فقال: يَقُولُ أَبُو بَكْرٍ: اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا لِمَنْ فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، فَوَاللَّهِ مَا آلَوْتُكُمْ. قال قَيْسٌ: فَرَأَيْتُ عُمَرَ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى الْمُنْبَرِ». مصنف ابن ابی شيبه ج ۸/ ۵۷۵، مسند احمد بن حنبل ج ۱/ ۳۷، تاریخ المدينة المنورة ج ۲/ ۶۶۹، كتاب السنة (خلال) ج ۱/ ۲۷۷، تاریخ مدينة دمشق ج ۴۴/ ۲۵۷، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۵۱، مجمع الزوائد ج ۵/ ۱۸۴، الاصابة ج ۳/ ۳۰۶ / ح ۳۹۸۵، كنز العمال ج ۵/ ۶۵۸، ۶۷۴ / ح ۱۴۱۵۷، ۱۴۱۷۴.

۳۴

انسان‌های روی زمین بیشتر است!»

در حقیقت ابوبکر همان اوایل حکومت خویش که منصب قضاوت را به عمر سپرد، مردم بیچاره را مبتلا به خشونت‌های وی کرده بود. ابوبکر زمانی که به حکومت رسید عمر بن خطاب را بر مسند قضاوت گمارد و ابوعبیده جراح را - که گورکن شهر مدینه بود^{۳۵} - مسئول امور مالی نمود.

۳۴- عمر بن خطاب می‌گفت: «لَوْ وُزِنَ إِيمَانُ أَبِي بَكْرٍ بِإِيمَانِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَرَجَحَ بِهِ»، یا می‌گفت: «وَاللَّهِ لَرَجَحَ إِيمَانُ أَبِي بَكْرٍ بِإِيمَانِ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَمِيعاً».

مسند ابن راهویه ج ۳/۶۷۱، ۶۷۲، فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج ۱/۴۱۸، کتاب السنّة (عبدالله بن احمد) ج ۱/۳۷۸ ح ۸۲۱، علل الدارقطنی ج ۲/۲۲۳، شعب الایمان ج ۱/۶۹، الکشاف (زمخشری) ج ۱/۴۸۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۰/۱۲۷، سیر اعلام النبلاء ج ۸/۴۰۵، المغنی عن حمل الاسفار ج ۱/۳۵، الدر المنثور (سیوطی) ج ۳/۱۶۲، تاریخ الخلفاء ص ۵۹، الصواعق المحرقة ج ۱/۲۴۰، ج ۲/۷۱۳، کنز العمال ج ۱۲/۴۹۳ ح ۳۵۶۱۴، مختصر السیره (محمد بن عبد الوهاب) ص ۲۵۸، معارج القبول ج ۳/۱۰۱۱.

بعدها عبدالله بن عمر این جمله پدرش را به پیامبر ﷺ نسبت داد! (رجوع کنید به: تاریخ مدینه دمشق ج ۳۰/۱۲۶).

برای رفع اتهام از عبدالله بن عمر بعضی اظهار داشتند که جعل روایت منسوب به پیامبر ﷺ کار عبدالله بن عبدالعزیز بن ابی رواد می‌باشد، و اوست که به دروغ این روایت را از طریق عبدالله بن عمر به پیامبر ﷺ نسبت داده است! (رجوع کنید به: الکامل فی الضعفاء ج ۴/۲۰۱، ذخیره الحفاظ ج ۴/۲۰۰۳، میزان الاعتدال ج ۲/۴۵۵، المغنی عن حمل الاسفار ج ۱/۳۵، لسان المیزان ج ۳/۳۱۰).

در زمان حکومت ابوبکر، یک سال از قاضی شدن عمر بن خطاب گذشت ولی هیچ کسی برای داوری به وی مراجعه نکرد! ^{۳۶} چون مردم از نوع قضاوت و

۳۵- السيرة النبوية (ابن هشام) ج ۴/۱۰۷۷، طبقات ابن سعد ج ۲/۲۹۸، مسند احمد بن حنبل ج ۱/۸، سنن ابن ماجه ج ۱/۵۲۰، تاريخ اليعقوبی ج ۲/۱۱۴، سنن ابی یعلی ج ۱/۳۰۱، تاريخ الطبری ج ۲/۴۵۱، ثقات ابن حبان ج ۲/۱۵۸، السنن الکبری (بیهقی) ج ۳/۴۰۸، غوامض الاسماء المبهمة ج ۱/۱۵۵، صفة الصفوة ج ۱/۲۳۰، شرح نهج البلاغة ج ۱۰/۱۸۵، تفسیر القرطبی ج ۶/۱۴۴، خلاصة سیر سید البشر ص ۱۸۱، عیون الاثر ج ۲/۴۳۳، نصب الراية ج ۲/۳۵۰، البداية والنهاية ج ۵/۲۸۱، ۲۸۷، المختصر الكبير فی سيرة الرسول ﷺ ص ۱۴۷، مصباح الزجاجة ج ۲/۵۶، امتاع الاسماع ج ۲/۱۳۵، الخصائص الكبرى ج ۲/۴۸۶، تنوير الحوالک ج ۱/۱۸۰، ح ۵۴۶، سبل الهدی والرشاد ج ۱۲/۳۳۴، کنز العمال ج ۷/۲۳۶، ح ۱۸۷۶۳، السيرة الحلبيّة ج ۳/۴۹۲، شرح الزرقانی علی الموطأ ج ۲/۹۲، نیل الاوطار ج ۴/۱۲۵، الدراری المضیة ص ۱۹۵، عون المعبود ج ۹/۱۹.

۳۶- «عن مُحَارِبِ بْنِ دِثَارٍ قَالَ: لَمَّا وَلِيَ أَبُو بَكْرٍ وَلِيَّ عَمْرِ الْقَضَاءِ، وَوَلَّى أَبَا عُيَيْدَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْمَالَ، وَقَالَ: أَعِثُّونِي. فَمَكَثَ عَمْرُ سَنَةً، لَا يَأْتِيهِ اثْنَانِ، أَوْ يَقْضِي بَيْنَ اثْنَيْنِ». السنن الكبرى (بیهقی) ج ۱۰/۸۷، کنز العمال ج ۵/۶۴۳، ح ۱۴۱۳۰. همچنین رجوع کنید به: اخبار القضاة (وکیع) ج ۱/۱۰۴.

«عن مِشْعَرٍ قَالَ: لَمَّا وَلِيَ أَبُو بَكْرٍ، قَالَ لَهُ أَبُو عُيَيْدَةَ: أَنَا أَكْفِيكَ الْمَالَ يَعْنِي الْجَزَاءَ، وَقَالَ عَمْرٌ: أَنَا أَكْفِيكَ الْقَضَاءَ، فَمَكَثَ سَنَةً لَا يَأْتِيهِ رَجُلَانِ». تاريخ الطبری ج ۲/۶۱۷، الكامل فی التاريخ ج ۲/۴۲۰.

یا «... فَمَكَثَ عَمْرُ سَنَةً، لَا يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ أَحَدٌ». التنبيه والإشراف ص ۲۷۰. <

همچنین خلق و خوی عمر آگاه بودند. آنان جرأت نمی‌کردند برای حل اختلافاتشان نزد وی بروند. او گاهی با قضاوت‌های غیر منطقی و نامعقولش هر دو طرف دعوا را زیر شلاق خود می‌گرفت.^{۳۷}

در ایام خلافت ابوبکر یک بار زنی یک سؤال فقهی از عمر پرسید. این قاضی فقیه و مهربان چنان او را به باد کتک گرفت که زن بینوا زیر ضربات دردآور او خود را خیس نمود!^{۳۸} باشد که دنیای قضاوت به این

یا «... فَمَكَثَ سَنَةً لَا يَخْتَصِمُ إِلَيْهِ أَحَدٌ». العلل ومعرفة الرجال ج ۳/۴۹۱.

همچنین رجوع کنید به: تاریخ الطبری ج ۲/۶۱۷، المنتظم (ابن جوزی) ج ۴/۷۰.

۳۷- یک بار دو مرد نزد عمر آمدند تا وی برایشان قضاوت نماید. آنان در خصوص یک پسر بچه با یکدیگر اختلاف داشتند. هر دو مرد مدعی بودند که پدر آن پسر بچه هستند. عمر چند قیافه شناس را طلبید تا اینکه ببیند بچه شبیه به کدام یک از آنان است. قیافه شناسان گفتند: این بچه از آن هر دوی آنان است! (یعنی هر دو با هم مشارکتاً پدر آن بچه هستند)! به همین علت عمر هر دوی آنان را پدر بچه اعلام نمود و هر دو را با شلاق زد! «إِنَّ رَجُلَيْنِ تَدَاعَايَا وَلَدَا فَأَخْتَصَمَا لِغَمَرٍ، فَاسْتَدْعَى لَهُ الْإِقَافَةَ، فَأَلْحَقُوهُ بِهِمَا، فَعَلَاهُمَا بِالذِّرَّةِ». کتاب الذخيرة ج ۱۰/۲۴۳، الفروق (قرافی) ج ۴/۲۲۱، ۲۳۵، ۲۳۶. همچنین رجوع کنید به: مسند الامام الشافعی ص ۳۳۰، الازمنة والامكنة (مرزوقی) ج ۲/۱۸۵، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۱۰/۲۶۳، المجموع (نووی) ج ۱۵/۳۰۹، كنز العمال ج ۶/۲۰۱/۱۵۳۴۸.

۳۸- «زنی نزد ابوبکر آمد و از او پرسید: آیا من می‌توانم بنده خودم را آزاد کنم و بعد با او ازدواج نمایم؟ ابوبکر گفت: برو این سؤال را از عمر بپرس. وقتی آن زن این سؤال را نزد عمر مطرح کرد، عمر آن قدر آن زن را زد که وی در لباس خود ادرار نمود. عمر بعد از زدن آن زن گفت: قوم عرب مادامی که مانع زنان بشود (و جلوی آنان را ←

«اولین قاضی دنیای اسلام»^{۳۹} تا ابد افتخار نماید!

تندی و قساوتی که عمر بن خطاب از خود نشان می داد میراثی بود که از پدر به ارث برده بود.^{۴۰}

پدر وی (= خطاب) نیز فردی تندخو و قسی القلب بود^{۴۱} و عمر خود از

بگیرد) در خیر و صلاح خواهد بود! «عن قتادة قال: جاءت امرأة إلى أبي بكر فقالت: أعتق عبدي وأتزوجه فهو أهون عليّ مؤنة من غيره؟ فقال: اثني عمر فسليه. فسألت عمر، فضربها حتى فشفت ببولها، ثم قال: لن تزال العرب بخير ما منعت نساءها». مصنف عبدالرزاق ج ۷/ ۲۱۰/ ح ۱۲۸۱۹، كنز العمال - كتاب النكاح، نكاح الرقيق - ج ۱۶/ ۵۴۶/ ح ۴۵۸۳۴.

۳۹- «عن إبراهيم التيمي قال: أول من ولي أبو بكر شيئاً من أمور المسلمين عمر بن الخطاب، ولأه القضاء. وكان أول قاضٍ في الإسلام»! تاريخ المدينة المنورة (ابن شبة) ج ۲/ ۶۶۵، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزي) ص ۴۸.

۴۰- عبدالمنعم هاشمی در اشاره به این موضوع می گوید: «شاید این تندخویی و این قساوت قلب عمر میراثی بوده که از پدر وی به او رسیده است. پدری که در زمان کودکی عمر نسبت به او بی رحم بود. بخل عمر نیز میراثی بود از پدر». «وَلَعَلَّ غِلْظَتَهُ وَقَسْوَتَهُ تَكُونُ مِيرَاثًا مِنْ أَبِيهِ الَّذِي قَسَا عَلَيْهِ فِي صَبَاةٍ وَكَذَلِكَ بُخْلُهُ». ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی) ص ۲۵۱.

دکتر محمد عبدالفتاح علیان می گوید: «وَرِثَ عُمَرُ الْغِلْظَةَ عَنْ أَبِيهِ». تاریخ الخلفاء الراشدين ص ۱۱۱.

۴۱- در باره تندی و خشونت پدر عمر (= خطاب) رجوع کنید به: غریب الحدیث (ابن سلام هروی) - ذیل خبط - ج ۳/ ۳۹۲، طبقات ابن سعد ج ۳/ ۲۶۷، تاریخ المدينة المنورة (ابن شبة) ج ۲/ ۶۵۶، الاستيعاب ج ۳/ ۲۴۳ [۱۸۹۹]، معجم ما

۴۲

بی رحمی های پدرش بسیار یاد می نمود.

۴۳

عمر هر چند که در زمان ابوبکر همه کاره بود، ولی بعد از فوت ابوبکر و پس از رسیدن به خلافت (!)، آن چنان استبدادش تشدید یافت که دیگر هیچ فردی خود را از تندخویی و خشم و طغیان خلیفه در امان نمی دید. ^{۴۴} رعب و وحشتی که

استعجم - ذیل ضجنان - ج ۳/ ۸۵۶، الفائق فی غریب الحدیث ج ۲/ ۲۷۵، تاریخ مدینة دمشق ج ۴۴/ ۳۱۵، انس المسجون ص ۲۳۴، ۲۳۵، الاکتفاء (کلاعی) ج ۴/ ۳۹۹، تاریخ ابن الوردی ج ۱/ ۱۵۰، الوافی بالوفیات ج ۲۲/ ۴۶۳ [۳۳۵]، کنز العمال ج ۱۲/ ۶۵۲، ۶۵۳، ح ۳۵۹۸۶، دائرة معارف القرن العشرين ج ۶/ ۷۰۷، رجال أنزل الله فیهم قرآناً ج ۵/ ۷۶، اقوال مأثورة ج ۱/ ۳۴۷، ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی) ص ۲۵۱.

۴۲- عمر بن خطاب پیوسته دوران کودکی خویش و رفتار غیر انسانی پدرش را به خاطر می آورد و به آن اشاره می کرد. «... فَإِنَّهُ كَانَ يُكْثِرُ عَنْ ذِكْرِهَا...». سیره امیر المؤمنین عمر بن الخطاب (صلّی) ص ۱۷.

۴۳- حتی بعضی به ابوبکر می گفتند: «به خدا ما نمی دانیم تو خلیفه ای یا عمر؟» «والله! ما نَدْرِي مَنْ الْخَلِيفَةُ، أَنْتَ أَمْ عُمَرُ؟» سیره عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۴۳، تاریخ مدینة دمشق ج ۹/ ۱۹۶، الاصابة ج ۴/ ۶۴۰، کنز العمال ج ۳/ ۹۱۴، ح ۹۱۵۱، ج ۱۲/ ۵۸۳، ح ۳۵۷۱۳.

۴۴- اینکه مسلمانان دائماً مورد آزار و ضرب و شتم های عمر بن خطاب واقع شده اند امری است که مورد اذعان خود وی نیز بوده است. عمر یک بار به ابی بن کعب گفت: «... إِنِّي أَضْرِبُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَضْرِبُونَنِي، وَأَشْتُمُهُمْ وَلَا يَشْتُمُونَنِي، وَأُؤْذِيهِمْ وَلَا يُؤْذُونَنِي...». سیر السلف الصالحین ص ۶۵ [۱۵۷]، مخض الصواب ج ۲/ ۵۰۷، ۵۰۸.

عمر بن خطاب در دل‌ها ایجاد نمود مافوق تصوّر بود^{۴۵} به گونه‌ای که در مقابل او مردم حتی جرأت نمی‌کردند سرشان را بالا بگیرند و به صورت او نگاه کنند.^{۴۶} همه، صغیر و کبیر از او می‌ترسیدند.^{۴۷}

دلاک^{۴۸} تنومند این مرد منفور،^{۴۹} از ترس او خود را کثیف

۴۵- «وكانت هيبة عمر في صدور الناس فوق تصوّر العقل!» حاضر العالم الاسلامی -

سيرة عمر بن الخطاب للأمير شبيب - ج ۱/۲۵۷.

۴۶- «وعن أسلم: أن نقرأ من المسلمين كلّموا عبد الرحمن بن عوف، قالوا: أعلم عمر بن الخطاب فإنه قد أحسننا حتى والله ما نستطيع أن نديم إليه أبصارنا...». تاریخ الطبری ج ۳/۲۷۶، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) - باب ۴۵ - ص ۱۳۷، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/۹۴، مخض الصواب ج ۱/۲۷۳، عمر بن الخطاب (قروی) ص ۵۱.

۴۷- «واشتدت هيبة عمر في الناس حتى خافه الصغار وأتقاه الكبار». تاریخ اعلام الصحابة ج ۲/۴۴.

۴۸- یعنی کسی که افراد را حجامت می‌کند.

۴۹- «زمانی که ابوبکر فوت شد و عمر به حکومت رسید و در مسجد بر مسند خلافت جلوس کرد، مردی نزد عمر آمد و به او گفت: ای امیرمؤمنان (اجازه می‌دهید) به شما نزدیک شوم؟ یک کاری دارم. عمر گفت: نه (اجازه نمی‌دهم). مرد گفت: پس من می‌روم و خدا هم مرا از وجود تو بی‌نیاز خواهد ساخت. مرد این را گفت و به راه افتاد که برود. عمر ابتدا با چشمهایش وی را دنبال کرد بعد برخاست و (از پشت) لباس او را گرفت و به او گفت: چه کاری داشتی؟ مرد گفت: (می‌خواستم به تو بگویم که) مردم از تو نفرت دارند و از تو بدشان می‌آید. عمر پرسید: برای چه؟ وای بر تو. مرد گفت: به خاطر زبانت، و به خاطر عصایت...». ←

می‌کرد^{۵۰} و زن باردار — از بیم حضور در مقابل وی — بچه

«وَلَمَّا تُوفِّيَ أَبُو بَكْرٍ وَوَلِيَ عُمَرُ وَقَعَدَ فِي الْمَسْجِدِ مَقْعَدَ الْخِلَافَةِ، أَتَاهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَذْنُو مِنْكَ؟ فَإِنَّ لِي حَاجَةً. قَالَ عُمَرُ: لَا. قَالَ الرَّجُلُ: إِذَا أَذْهَبُ، فَيُغْنِيَنِي اللَّهُ عَنْكَ، وَوَلَّى ذَاهِبًا، فَاتَّبَعَهُ عُمَرُ بِبَصَرِهِ، ثُمَّ قَامَ فَأَخَذَهُ بِثَوْبِهِ، فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ: بَغْضَاكَ النَّاسَ وَكَرْهَكَ النَّاسَ. قَالَ عُمَرُ: وَلِمَ؟ وَيَحْكُ! فَقَالَ الرَّجُلُ: لِللِّسَانِكَ وَعَصَاكَ...». الامامة والسياسة (تحقيق دكتور زيني) ج ۱/ ۲۵، خواطر في الاسلام ص ۹۷.

در اینکه عمر در میان مردم منفور بود، اختلافی نیست، هر چند که در قاموس مدافعان خلیفه: علت نفرت مردم از عمر مربوط به حدّتی بوده که وی جهت احقاق حق از خود نشان می‌داده است! گویی محبوبیت پیامبر ﷺ به دلیل فقدان روح حق طلبی بوده است!

عطا حسنی بك می‌گوید: «امام عمر در اقامه حق، فردی تند بود و به همین خاطر مردم از او نفرت داشتند!» «إِنَّ الْإِمَامَ عُمَرَ كَانَ لَشِدَّتِهِ فِي الْحَقِّ قَدْ كَرِهَهُ النَّاسُ». خواطر في الاسلام ص ۹۸.

۵۰. «إِنَّ حَبَّامًا كَانَ يَقْضُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ - وَكَانَ رَجُلًا مَهِيْبًا -، فَتَنَحَّنَعَ عُمَرُ فَأَحْدَثَ الْحَبَّامُ، فَأَمَرَ لَهُ عُمَرُ بِأَرْبَعِينَ دِرْهَمًا». طبقات ابن سعد ج ۳/ ۲۸۷، تاریخ المدینة المنورة ج ۲/ ۶۸۳، البصائر والذخائر (ابو حیان توحیدی) ج ۵/ ۷۱ [۲۱۳]، تاریخ بغداد ج ۱۴/ ۲۲۲، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۳۶، مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۱/ ۲۷۱، جامع الاحادیث ج ۱۳/ ۲۸۴ / ح ۱۰۹۵، كنز العمال ج ۱۲/ ۵۶۴ / ح ۳۵۷۶۹، التراتیب الاداریة ج ۲/ ۳۷۶، اصحاب الرسول ﷺ (محمود مصری) ج ۱/ ۱۱۷.

تَنَحَّنَعَ = گلو صاف کردن، سینه صاف کردن.

می انداخت^{۵۱} و زن نمازگزار از تهدیدات و فریادهای رعب آوری که او در مسجد
النبی می کشید خود را خیس می نمود!^{۵۲}

۵۱- یک زن باردار که شوهرش به مسافرت رفته بود توسط عمر احضار شد. وقتی دنبال او آمدند زن با نگرانی گفت: عمر با من چکار دارد؟ زن باردار از شدت نگرانی بچه اش را - که پسر بود - انداخت. بچه نوزاد دو بار ناله کرد و بعد از دنیا رفت.

«رُويَ أَنَّ عَمْرَ بْنَ الْعَدِيِّ بَعَثَ إِلَى امْرَأَةٍ مُغِيبَةٍ كَانَتْ يَدْخُلُ عَلَيْهَا، فَقَالَتْ: يَا وَيْلَهَا وَمَا لَهَا وَلِعُمَرَ؟ فَأَسْقَطَتْ وَلَدًا. فَصَاحَ الصَّبِيُّ صَيْحَتَيْنِ ثُمَّ مَاتَ». الشرح الكبير على متن المقنع ج ۶۴۸/۹. همچنین رجوع کنید به: مصنف عبدالرزاق ج ۴۵۸/۹ / ح ۱۸۰۱۰، المحلّی ج ۲۴/۱۱، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۱۲۳/۶، الروايتين والوجهين (قاضي ابويعلی حنبلي) ج ۳۴۳/۲، الفقيه والمتفقه ج ۱۲۲/۲، المذهب في فقه الامام الشافعي ج ۱۹۲/۲، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزي) ص ۱۳۷، الكافي في فقه احمد بن حنبل ج ۶۰/۴، المجموع (نووي) ج ۱۳/۱۹، الشرح الكبير على متن المقنع ج ۵۰۴/۹، نصب الراية ج ۴۸۱/۶، مخض الصواب ج ۲۷۲/۱، كنز العمال ج ۸۴/۱۵ / ح ۴۰۲۰۱، كشاف القناع ج ۱۸/۶، مطالب اولى النهي ج ۹۲/۶، منار السبيل ج ۳۰۳/۲، إرواء الغليل ج ۳۰۱/۷.

در روایت دیگری آمده که یک بار عمر بر سر زنی باردار فریاد کشید. آن زن نیز بچه اش سقط گردید. «عن شهر بن حوشبٍ أَنَّ عَمْرَ صَاحَ بِامْرَأَةٍ فَأَسْقَطَتْ». السنن الكبرى (بيهقي) ج ۱۱۶/۸، كنز العمال ج ۱۲۱/۱۵ / ح ۴۰۳۶۱.

۵۲- مصنف عبدالرزاق - کتاب الاعتكاف، باب طيب المرأة ثم تخرج من بيتها - ج ۳۷۳/۴، ۳۷۴ / ح ۸۱۱۷.

رجوع کنید به صفحه ۱۴۸، ۱۴۹.

داستان برخورد عمر بن خطاب با نصر بن حجاج، یکی از آن حکایاتی است که به خوبی استبداد عمیق و دور از خرد او را تصویر می نماید.

«نصر بن حجاج بن عَلاط بَهْزِی سَلَمِی» جوان زیباروی ساکن مدینه و یکی از صحابهٔ پیامبر ﷺ بود.^{۵۳} او بدون آنکه جرمی مرتکب شده باشد به حضور خلیفه احضار گردید. عمر بن خطاب دستور داد موی سر نصر را کاملاً بتراشند تا زشت شود،^{۵۴} ولی بر خلاف انتظارِ وی، نصر با سرِ تراشیده هم زیبا بود. عمر وقتی از

۵۳- الاصابة ج ۶/۳۸۲.

۵۴- طبقات ابن سعد ج ۳/۲۸۵، اخبار ابی القاسم الزَّجَّاجی ص ۲۰۹، غریب الحدیث (خطابی) ج ۱/۱۹۲، ج ۲/۶۶، مصارع العشاق ج ۲/۲۶۷، مجمع الامثال (میدانی) ج ۱/۴۱۵، المُستَقْصِی فی امثال العرب ج ۱/۱۲۰، الفائق فی غریب الحدیث ج ۳/۲۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۶۲/۲۱ - ۲۳، ۲۷، الروض الأُنْف ج ۷/۱۲۰، تلخیص فُهوم اهل الاثر ص ۴۸۹، سیره عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۸۴ - ۸۶، النهایة فی غریب الحدیث ج ۴/۳۶۷، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۲۷، ۲۹، لسان العرب ج ۱۵/۲۹۴، السیاسة الشرعیة ص ۱۱۹، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج ۲۸/۳۷۱، اِعلام المُوقَّعین ج ۴/۴۶۲، بدائع الفوائد ج ۳/۶۷۶، الواضح المبین ص ۴۱۸، ۴۲۱، الوافی بالوفیات ج ۲۷/۵۷ [۱۸]، مرآة الجنان ج ۱/۱۹۴، طبقات الشافعیة الکبری (سبکی) ج ۱/۲۸۱، المستطرف (ابشیهی) ج ۲/۳۵۵، الاصابة ج ۶/۳۸۳، مَحْض الصواب ج ۱/۳۹۳، تزیین الاسواق (انطاکی) ج ۲/۵۱، سَمَط النجوم العوالی ج ۳/۲۸۴، تاج العروس ج ۵/۴۱۶، الأعلام (زرکلی) ج ۸/۲۲، فقه السنّة ج ۲/۲۱۲، منهج عمر بن الخطاب فی التشريع ص ۴۰۲. <

زشت شدن نصر ناامید شد او را شلاق زد^{۵۵} و به وی گفت: «تو در همه جا مایه فتنه هستی!»^{۵۶} عمر عاقبت نصر را - فقط به علت چهره زیبایی که داشت^{۵۷} - از شهر مدینه به بصره تبعید نمود^{۵۸} تا

ابوسلیمان خطابی (ف. ۳۸۸هـ) می‌گوید: «عمر بن خطاب سرِ نصر بن حجاج را تراشید و سری را که خداوند اصلع و بدون مویافریده بود بی مو و اصلع کرد».

«وَقَدْ حَلَقَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَصَلَّعَ رَأْسًا لَمْ يُصَلِّعُهُ رَبُّهُ». غریب الحديث (خطابی) ج ۱/۱۹۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۲۸.

۵۵- ایثار الانصاف ص ۲۰۸.

۵۶- «إِنَّمَا أَنْتَ - أَيُّنَمَا كُنْتَ - فِتْنَةٌ». تاریخ مدینه دمشق ج ۶۲/۲۰.

۵۷- «نَفَاهُ عَنِ الْمَدِينَةِ لِأَنَّهُ كَانَ جَمِيلًا»! التحفة اللطيفة فی تاریخ المدینه الشریفه (سخاوی) ج ۱/۲۶۴.

«فَقَدْ رَوَى أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ نَفَى نَصْرَ بْنَ حَجَّاجٍ لَمَّا خَافَ أَنْ يَفْتَتِنَ بِهِ النِّسَاءَ لِحُسْنِ صُورَتِهِ»! التمهيد والبيان (ابن بکر مالکی) ص ۱۹۲.

همچنین رجوع کنید به: الفائق من غریب الحديث ج ۴/۳۶۷، لسان العرب ج ۱۵/۲۹۴.

۵۸- طبقات ابن سعد ج ۳/۲۸۵، تاریخ المدینه المنوره (ابن شبّه) ج ۲/۷۶۲ - ۷۶۴، غریب الحديث (ابن قتیبه) ج ۲/۲۲۳، عیون الاخبار (ابن قتیبه) - کتاب النساء - ج ۴/۲۴، کتاب الفتوح (ابن اعثم) ج ۱/۲۷۵، ۲۷۶، اخبار ابی القاسم الزّجّاجی ص ۲۰۹، ۲۱۰، غریب الحديث (خطابی) ج ۲/۶۶، جمهرة الامثال (ابو هلال عسکری) ج ۱/۵۸۹، حلیة الاولیاء ج ۴/۳۲۲، المبسوط (سرخسی) ج ۹/۴۵، مجمع الامثال (میدانی) ج ۱/۴۱۵، المُستقصی فی امثال العرب ج ۱/۱۱۹، ۱۲۰،

مبادا به زعم وی دختران شهر مدینه شیفته و مفتون جمال نصر

طلبه الطلبة (نسفی سمرقندی) ص ۱۷۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۰/۲۷۵، ج ۶۲/۲۰
 - ۲۷، الروض الأتق ج ۷/۱۲۰، تلقیح فهم اهل الاثر ص ۴۸۹، سيرة عمر بن
 الخطاب (ابن جوزی) ص ۸۴ - ۸۸، النهاية فی غریب الحديث ج ۴/۳۶۷، اسد
 الغابة ج ۱/۳۸۱، ايثار الانصاف ص ۲۰۸، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد)
 ج ۳/۵۹، ج ۱۲/۲۷ - ۳۱، وفيات الاعيان ج ۲/۳۲، لسان العرب ج ۱۵/۲۹۴،
 الاستقامة (ابن تیمیه) ص ۳۶۲، الحسبة فی الاسلام (ابن تیمیه) ص ۵۶، السياسة
 الشرعية (ابن تیمیه) ص ۱۱۹، مجموع الفتاوى (ابن تیمیه) ج ۱۱/۵۵۲،
 ج ۱۵/۳۱۳، ج ۲۸/۱۰۹، ۳۷۱، كشف الاسرار (علاء الدين بخارى) ج ۳/۱۰۳،
 التمهيد والبيان (ابن بکر مالکی) ص ۱۹۲، إعلام الموقعين ج ۴/۴۶۰، ۴۶۲، بدائع
 الفوائد ج ۳/۶۷۴، ۶۷۶، روضة المحبين ص ۳۷۸، الواضح المبين ص ۴۱۸، ۴۲۱،
 الفروع (ابن مفلح) ج ۱/۳۱۰، ج ۶/۱۱۶، الوافی بالوفیات ج ۲۷/۵۷ [۱۸]،
 الإكمال فی ذکر من له رواية فی مسند احمد ص ۸۷، مرآة الجنان ج ۱/۱۹۴، طبقات
 الشافعية الكبرى (سبکی) ج ۱/۲۸۱ - ۲۸۳، تاریخ ابن خلدون ج ۲/ ق ۱/۳۰۸،
 المستطرف (ابشيهی) ج ۲/۳۵۵، الاصابة ج ۶/۳۸۳، فتح الباری ج ۱۲/۱۴۱،
 ۱۴۲، شرح فتح القدير (ابن الهمام) ج ۵/۲۴۵، الانصاف (مرداوی) ج ۱۰/۲۵۰،
 التحفة اللطيفة فی تاریخ المدينة الشريفة (سخاوی) ج ۱/۲۶۴، محض الصواب
 ج ۱/۳۹۳، ۳۹۴، سبل الهدى والرشاد ج ۳/۲۹۳، مرقاة المفاتيح ج ۷/۱۲۳، السيرة
 الحلبية ج ۲/۷۶۱، كشف القناع ج ۶/۱۶۳، سَمَط النجوم العوالی ج ۳/۲۸۴، تاج
 العروس ج ۱۰/۳۵۰، حاشية رد المحتار لابن عابدين ج ۴/۲۳۲، روح المعانی
 (آلوسی) ج ۱۸/۸۲، الأعلام (زركلی) ج ۸/۲۲، فقه السنة ج ۲/۲۱۲: (دراين
 مصدر آمده كه نصر به شام تبعید شده است)، منهج عمر بن الخطاب فی التشريع
 ص ۴۰۲، صحيح فقه السنة ج ۴/۱۸۸.

گردند! ^{۵۹} ظاهراً از نظر خلیفه دلباختگی دختران شهر بصره به نصر اشکالی نداشت!

نصر - قبل از تبعید - به عمر گفت: «من که گناهی نکردم شما می خواهید مرا تبعید کنید». عمر گفت: «گناه را من کردم که تا امروز گذاشته ام تو در شهر مدینه زندگی کنی، (تو باید تبعید شوی)»! ^{۶۰} نصر گفت: «آخر به چه جرمی؟» عمر گفت: «همین که گفتم»! ^{۶۱}

پس از تبعید نصر بن حجاج به بصره، مادر نصر همواره از دوری فرزند خود

۵۹- «... لِئَلَّا تَفْتَنَ بِهِنَّ النِّسَاءُ». السیاسة الشرعية (ابن تیمیه) ص ۱۱۹، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج ۵۵۲/۱۱، ج ۳۱۳/۱۵، ج ۳۷۱/۲۸، الحسبة فی الاسلام (ابن تیمیه) ص ۱۰۹، الفروع (ابن مفلح) ج ۱۱۶/۶، سقط النجوم العوالی ج ۲۸۴/۳، حاشیه رد المحتار لابن عابدین ج ۲۳۲/۴، صحیح فقه السنّة ج ۱۸۸/۴، منهج عمر بن الخطاب فی التشريع ص ۴۰۲.

۶۰- «فَإِنَّهُ قَالَ: مَا ذَنْبِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: لَا ذَنْبَ لَكَ، إِنَّمَا الذَّنْبُ لِي حَيْثُ لَمْ أُظْهِرْ دَارَ الْهَجْرَةِ عَنْكَ»! المبسوط (سرخسی) ج ۱۵۱/۱۰، كشف الاسرار (علاء الدین بخاری) ج ۱۰۳/۳.

نجم الدین سمرقندی می گوید: نصر گفت: «گناه من چیست؟ من که نه عهدی را شکسته ام و نه فساد را مرتکب شده ام». «ما لي وما ذَنْبِي، وما فَتَقْتُ فَتْقاً - أَيْ مَا نَقَضْتُ نَقْضاً وَمَا أَفْسَدْتُ إِفْسَاداً -». طلبة الطلبة (نسفی سمرقندی) ص ۱۷۶.

۶۱- «... وَلَمْ ذَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: هُوَ مَا قُلْتُ لَكَ». مصارع العشاق ج ۲۶۷/۲.

همچنین رجوع کنید به: سیره عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۸۶، تلخیص فهم اهل الاثر ص ۴۸۹.

بی‌تابی می‌کرد و عمر را به روز قیامت حواله می‌داد. او به عمر اعتراض می‌کرد که چرا باید فرزندانِ خلیفه نزد پدر خود باشند ولی فرزند او – تنها به جرم زیبایی – روزگار را در تبعید و دوری از مادر بگذراند. ناله‌های این مادر دلسوخته ذره‌ای در قلب خلیفه تأثیر نگذارد.^{۶۲}

۶۲- «دوری نصر بن حجاج بر مادرش بسیار سخت شد. از همین روی یک روز – بعد از اذان و قبل از آنکه نماز اقامه شود – در راه عمر بن خطاب نشست و منتظر آمدن او شد. وقتی عمر از منزل خارج شد تا برای نماز عصر (به مسجد) برود، مادر نصر به او گفت: ای امیرالمؤمنین! من (روز قیامت) در مقابل خدا علیه تو بر روی دو زانو به شکایت خواهم نشست و با تو مخاصمه خواهم کرد. چطور شد که (فرزندان تو) عبدالله و عاصم باید کنار تو شب را به صبح آرند ولی میان من و فرزندم باید بیابان‌های خشک و دشت‌ها و کوه‌ها قرار داشته باشد؟ عمر به او گفت: ای ام‌نصر! اسم عبدالله و عاصم را که دختران دم‌بخت پرده‌نشین بر زبان نمی‌آورند».

«وَاشْتَدَّ عَلَى أُمِّهِ غَيْبَةُ ابْنِهَا عَنْهَا، فَتَعَرَّضَتْ لِعَمْرٍاءَ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ، فَقَعَدَتْ لَهُ عَلَى الطَّرِيقِ، فَلَمَّا خَرَجَ يُرِيدُ صَلَاةَ الْعَصْرِ، قَالَتْ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! لَا جَائِثُكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ، ثُمَّ لَا خَاصِمَنَّكَ. أَيُّبَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ وَعَاصِمٌ إِلَى جَنْبِكَ وَبَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِي الْفَيَافِي وَالْمَفَاوِزُ وَالْجِبَالُ؟ فَقَالَ لَهَا: يَا أُمَّ نَصْرٍ! إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ وَعَاصِمًا لَمْ تَهْتِفْ بِهِمَا الْعَوَاتِقُ فِي خُدُورِهِنَّ». تاریخ مدینه دمشق ج ۴۰/۲۷۵، ج ۲۴/۶۲، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۲۹، ۳۰، طبقات الشافعیة الکبری (سبکی) ج ۱/۲۸۱، ۲۸۲.

«وَطَالَ مَكْتُ نَصْرٍ بِالْبَصْرَةِ، فَخَرَجَتْ أُمُّهُ يَوْمًا بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ مُعْتَزِّضَةً، فَإِذَا عَمْرُقَدٌ خَرَجَ فِي إِزَارٍ وَرِدَاءٍ وَبِيَدِهِ الدِّرَّةُ، فَقَالَتْ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! وَاللَّهِ لَا قِفْنَ»

خود نصر از تبعیدگاه خویش برای عمر نامه نوشت و از خلیفه خواست که از ناسزاگویی به او و آزار وی دست بردارد و به او اجازه دهد که به شهر و دیارش بازگردد، ولی عمر تا پایان حیات خویش به نصر اجازه مراجعت به مدینه را نداد.

«أَنَا وَأَنْتَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَلِيُحَاسِبَنَّكَ اللَّهُ تَعَالَى، يَبِيتُ عَبْدُ اللَّهِ إِلَى جَنْبِكَ وَعَاصِمٌ، وَيَبْنِي وَيَبْنِي ابْنِي الْجِبَالُ وَالْفَيَافِي وَالْأَوْدِيَةُ! فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ بَنِيَّ لَمْ تَهْتَفْ بِهِمَا الْعَوَاتِقُ فِي خُدُورِهِنَّ». سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۸۷، تلقیح فهم اهل الاثر ص ۴۸۹، المستطرف (ابشیهی) ج ۲/۳۵۵، محض الصواب ج ۱/۳۹۵.

۶۳- تاریخ المدينة المنورة (ابن شبة) ج ۲/۷۶۳، ۷۶۴، مصارع العشاق ج ۲/۲۶۷، ۲۶۸، تاریخ مدينة دمشق ج ۴۰/۲۷۵، ج ۶۲/۲۰ - ۲۴، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۸۶، ۸۷، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/۲۷، ۲۸، لسان العرب ج ۱۳/۳۶۷، الوافی بالوفیات ج ۲۷/۵۸ [۱۸]، طبقات الشافعية الكبرى (سبکی) ج ۱/۲۸۲، المستطرف (ابشیهی) ج ۲/۳۵۵، ۳۵۶، محض الصواب ج ۱/۳۹۵، تزیین الاسواق (انطاکی) ج ۲/۵۱، ۵۲.

نصر بن حجاج در نامه‌ای که برای عمر نوشت اعتراض خویش را به نظم کشید و به عمر گفت: «این تبعید و محرومیت من و همچنین دشنامهایی که تو به من دادی بر تو حرام است ... تو بدگمانی‌هایی نسبت به من روا داشتی که دیگر نمی‌توانم در مجالس سخنی بگویم. من که روزی در مکه و مدینه سکونت داشتم، حال باید بدون هیچ گناهی ایام را در تبعید به سر ببرم...».

لَعَمْرِي لَئِنْ سَيَّرْتَنِي أَوْ حَرَمْتَنِي

وَمَا نِلْتَ مِنْ شَتْمِي عَلَيْكَ حَرَامٌ

ظَنَنْتَ بِي الظَّنَّ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ

بَقَاءٌ فَمَالِي فِي النَّدْيِ كَلَامٌ ←

مدافعان خلیفه ضمن تأیید این رفتار عمر، صدها آفرین تبارش می‌کنند و به افراد معترض می‌گویند: «عمر ولی امر مسلمانان بود و مصلحت جهان اسلام را آن طور تشخیص داده بود»! ^{۶۴} بعضی هم گفتند: «عمر برای معالجه کردن عشق زنان و برای اینکه زنان عاشق نصر نشوند به زشت کردن قیافه نصر و همچنین تبعید او مبادرت نمود»! ^{۶۵} بعضی هم زبان به ملامت گشودند و گفتند:

فَأَصْبَحْتُ مَنْفِيًّا عَلَى غَيْرِ رِيْبَةٍ

وَقَدْ كَانَ لِي فِي الْمَكَّتَيْنِ مَقَامٌ

تزیین الاسواق (انطاکی) ج ۵۱/۲، ۵۲.

همچنین رجوع کنید به: تاریخ المدينة المنورة (ابن شبة) ج ۲/۷۶۳، ۷۶۴، المحاسن والاضداد (جاحظ) - محاسن الغيرة والحجاب - ص ۲۶۰، عیون الاخبار (ابن قتیبه) - کتاب النساء - ج ۴/۲۴، مصارع العشاق ج ۲/۲۶۷، تلقیح فهم اهل الاثر ص ۴۸۹، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۸۵ - ۸۷، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/۲۷، ۲۸، طبقات الشافعية الكبرى (سبکی) ج ۱/۲۸۲، المستطرف (ابشهی) ج ۲/۳۵۵، ۳۵۶، مخض الصواب ج ۱/۳۹۵.

۶۴- «نَفَى عُمَرُ نَصْرَ بْنَ حَجَّاجٍ ... وَالْجَمَالَ لَا يُوجِبُ النَّفْيَ وَلَكِنْ فَعَلَ ذَلِكَ لِلْمَصْلَحَةِ».

المبسوط (سرخسی) ج ۱۰/۱۵۱، كشف الاسرار (علاء الدین بخاری) ج ۳/۱۰۳.

ابن مفلح پس از نقل این رفتار عمر می‌گوید: «ولی امر هر چه را که مصلحت اقتضا کند انجام می‌دهد ... و این کار از باب مصالح مرسله است»! «فَيَفْعَلُ وَلِيُّ الْأَمْرِ الْمَصْلَحَةَ ... وَهَذَا مِنْ بَابِ الْمَصَالِحِ الْمُرْسَلَةِ»! الفروع (ابن مفلح) ج ۶/۱۱۵، ۱۱۶.

۶۵- داود انطاکی در کتاب «تزیین الاسواق» در بابی تحت عنوان «ما عُولِجَ بِهِ الْعِشْقُ»، ←

۶۶

«بلاهایی که بر سر نصر آمد همگی زاییده یک حسادت و پستی عمیق بود!»

به هر حال، نصر بن حجاج در بصره ماند و تنها پس از مرگ عمر بن خطاب بود که توانست سوار بر شتر خویش شود و از تبعیدگاهش راهی دیار خود گردد!^{۶۷}

عمر هیچ ارزشی برای مردم قائل نبود. او از طرفی خود را امیر تمامی مؤمنان می دانست و از سوی دیگر معتقد بود هر کسی که گمان کند مؤمن است، در حقیقت

← راه های درمان عشق را بررسی کرده است. وی می گوید: «از راه های معالجه و درمان عشق این است که شخص را تبعید کنند و صورتش را زشت و مشوه نمایند، همانطوری که عمر بن خطاب این کار را کرد!»

«فَمِنْ الْعِلَاجِ مَا ذَكَرَ عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ عَالَجٌ بِالتَّغْرِيبِ وَتَشْوِيبِ الْخِلْقَةِ!»^۱ تزیین الاسواق (انطاکی) ج ۵۱/۲.

۶۶- ذَكَرُوا أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ خَشِيَ مِنْ وَقُوعِ الْفِتْنَةِ بِهِ فَنَفَاهُ مِنَ الْمَدِينَةِ بَعْدَ أَنْ حَلَّقَ لِمَّةً كَانَتْ لَهُ. يَقُولُ الشَّاعِرُ:

حَلَّقُوا رَأْسَهُ لِيَزْدَادَ قُبْحًا

غَيْرَةً مِنْهُمْ عَلَيْهِ وَشَحًّا

كَانَ صُبْحاً عَلَيْهِ لَيْلٌ بِهِمٍ

فَمَحَوْا لَيْلَهُ وَأَبْقَوْهُ صُبْحًا

سَمَطُ النُّجُومِ الْعَوَالِي ج ۲۸۴/۳.

۶۷- «فَلَمَّا مَاتَ عُمَرُ، رَكِبَ صَدْرَ رَاحِلَتِهِ وَتَوَجَّهَ نَحْوَ الْمَدِينَةِ». سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۸۷، تلخیص فهم اهل الاثر ص ۴۸۹، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۲۸/۱۲، المستطرف (ابشهی) ج ۳۵۶/۲.

۶۸

فردی کافر می باشد!

۶۹

در ایام سیاهی که افرادی چون صبیغ صحابی^{۶۹} - تنها به خاطر پرسیدن یک سؤال علمی - متهم به خروج بشوند^{۷۰} و به آن روزگار سیاه دچار گردند دیگر چه

۶۸- «رُويَ عن عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه أَنَّهُ قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ، فَهُوَ كَافِرٌ». الغنية لطالبي طريق الحق - القسم الثاني: العقائد والفرق الإسلامية، فصل: ونعتقد أن الإيمان قول باللسان ومعرفة بالجنان - ج ۱/ ۲۹۴.

یا اینکه می گفت: «مَنْ قَالَ إِنِّي مُؤْمِنٌ، فَهُوَ كَافِرٌ». سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۹۹، ۲۰۰، تفسیر ابن کثیر ج ۱/ ۵۲۴، بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث ص ۱۸۵، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/ ۲۴، ۹۸، ح ۱۹۰۶، ۲۲۱۸، كنز العمال ج ۱/ ۴۰۵، ح ۱۷۳۰، ج ۳/ ۸۳۶، ح ۸۸۹۷.

۶۹- «لَهُ إِدْرَاكٌ». الاصابة ج ۳/ ۳۷۰ [۴۱۴۳].

۷۰- ابو احمد حسن بن عبدالله عسکری (ف. ۳۸۲هـ) می گوید: «آن فردی که از عمر سؤالاتی کرد و عمر او را متهم نمود که از خوارج است نامش صبیغ است». «وَأَمَّا الَّذِي سَأَلَ عَمْرَ عَنِ الْمَسَائِلِ فَاتَّهَمَهُ أَنَّهُ مِنَ الْخَوَارِجِ فَهُوَ صَبِيغٌ»! تاریخ مدینه دمشق ج ۲۳/ ۴۰۹. همچنین رجوع کنید به: الاصابة ج ۳/ ۳۷۲، شرح الموطأ (زرقانی) ج ۳/ ۳۳.

ابن تیمیه در خصوص جواز کشتن کسانی که مخالف حکومت هستند به فعل عمر استناد می نماید و می گوید: «وَمِمَّا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُمْ كَانُوا يَزَوْنُ قَتْلَ مَنْ عَلِمُوا أَنَّهُ مِنْ أَوْلِيَّكَ الْخَوَارِجِ - وَإِنْ كَانَ مُتَفَرِّدًا - حَدِيثُ صَبِيغِ بْنِ عِشْلَ، وَهُوَ مَشْهُورٌ...». الصارم المسلول علی شاتم الرسول ج ۱/ ۳۵۶.

نه تنها صبیغ بیچاره را - به علت پرسیدن یک سؤال - به خروج متهم کردند بلکه مدافعان عمر بعدها ادعا کردند که این ابن ملجم خارجی بوده که صبیغ را نزد

کسی می توانست احساس امنیت نماید.

«صَبِیغ بن عِشَل^{۷۱} تمیمی» که سید و بزرگ قومش بود فقط از خلیفه معنی کلمه «الذاریات» را - که در قرآن آمده - پرسید. به خیال اینکه خلیفه معنی آیات قرآن را می داند. عمر به جای جواب، با چوب سر صبیغ را شکست^{۷۲} و با شلاق

عمر بن خطاب فرستاده تا این سؤالات مشکلی (!) قرآنی را از خلیفه بپرسد! «وَيُقَالُ: إِنَّهُ (أَيُّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمٍ الْمُرَادِيِّ) كَانَ أَرْسَلَ صَبِیغَ بْنَ عِشَلٍ إِلَى عَمْرِئِ سَأَلَ عَنْ مُشْكِلِ الْقُرْآنِ! الْإِنْسَاب (سمعانی) ج ۱/۴۵۱، لسان المیزان ج ۳/۴۴۰.

۷۱- ضبط این نام، «صَبِیغ بن عِشَل» به کسر عین و به سکون سین می باشد. (اکمال ابن ماکولا ج ۶/۲۰۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۳/۴۰۹، معجم البلدان ج ۴/۱۲۴، فتح المغیث ج ۳/۲۴۶، تاج العروس ج ۶/۲۰).

۷۲- «... فَجَعَلَ لَهُ ضَرْبًا حَتَّى دَمَّى رَأْسَهُ». سنن الدارمی ج ۱/۵۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۳/۴۱۱، الدراية فی تخريج أحادیث الهدایة ج ۲/۹۸، شرح فتح القدير (ابن الهمام) ج ۵/۲۲۲، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۲/۷، الاتقان فی علوم القرآن - النوع الثالث والأربعون فی المحکم والمتشابه - ج ۲/۹، مرقاة المفاتیح ج ۷/۱۱۸، اقاویل الثقات ص ۵۸، شرح الموطأ (زرقانی) ج ۳/۳۳، فتح المنان ج ۲/۱۱۹، اح ۱۵۱، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۳۱، مناهل العرفان - الرأي الرشید فی متشابه الصفات - ج ۲/۲۰۷، موسوعة اهل السنّة ج ۲/۷۱۸.

«... ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ فَضْرَبَ رَأْسَهُ بِعُزْجُونٍ فَشَجَّهَ، ثُمَّ تَابَعَ ضَرْبَهُ حَتَّى سَالَ دَمُهُ

عَلَى وَجْهِهِ». تفسیر القرطبی ج ۴/۱۳ - ۱۵، ایضاح الدلیل (ابن جماعه) ص ۱۴.

«فَمَا زَالَ يَضْرِبُهُ حَتَّى شَجَّهَ وَجَعَلَ الدَّمُ يَسِيلُ عَلَى وَجْهِهِ». شرح اصول اعتقاد

اهل السنّة والجماعة (لالکائی) ج ۴/۶۳۶، عقیده السلف (صابونی) ص ۲۴۱.

۲۴۲، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/۳۵ / ح ۱۹۶۶، کنز العمال ج ۲/۳۳۴ -

وی را در خون نشاند^{۷۳} و در خانه‌ای او را زندانی کرد و - به قصد کشتن وی^{۷۴} -
صدها تازیانه بر پشت او زد،^{۷۵} تا جایی که بدن صبیغ

ح/ ۴۱۷۰.

همچنین رجوع کنید به: احکام القرآن (جصاص) ج ۳/ ۳۴۰، الطرق الحکمیة (ابن قیم جوزیه) ص ۲۲.

۷۳- «... ضَرَبَهُ عُمَرُ حَتَّى سَالَتْ الدِّمَاءُ عَلَى عَقْبَيْهِ، أَوْ عَلَى رِجْلَيْهِ». مصنف عبد الرزاق الصنعانی ج ۱۱/ ۴۲۶ ح/ ۲۰۹۰۷، تفسیر عبد الرزاق الصنعانی ج ۱/ القسم ۲/ ۲۴۹، تفسیر الطبری ج ۹/ ۲۲۶، التنبيه والرد على اهل الاهواء والبدع (ملطی) ص ۱۸۱، تفسیر ابن کثیر ج ۲/ ۲۹۴، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۳/ ۱۶۱، فتح القدير (شوکانی) ج ۲/ ۲۸۵.

۷۴- «... هَمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِصَبِيغٍ أَنْ يَقْتُلَهُ إِذْ تَعَمَّقَ فِي السُّؤَالِ عَنِ الْقُرْآنِ ...». نقض الامام ابی سعید عثمان بن سعید ج ۱/ ۵۲۷.

۷۵- این موضوع که از سعید بن مسیب روایت شده با الفاظ زیر نقل گردیده است:
«... ثُمَّ أَمَرَ بِهِ، فَضُرِبَ مِائَةً سَوْطٍ، ثُمَّ جَعَلَهُ فِي بَيْتٍ حَتَّى إِذَا بَرَأَ دَعَا بِهِ، ثُمَّ ضَرَبَهُ مِائَةً سَوْطٍ أُخْرَى». مسند البزار ج ۱/ ۴۲۳ [۲۹۹]، عقيدة السلف واصحاب الحديث (ابو عثمان صابونی) ص ۲۳۹، كشف الاستار (هیشمی) ج ۳/ ۶۹، ۷۰ ح/ ۲۲۵۹.

«... فَأَمَرَ بِهِ عُمَرُ، فَضُرِبَ مِائَةً وَجُعِلَ فِي بَيْتٍ، فَإِذَا بَرَأَ دَعَا بِهِ، فَضُرِبَ مِائَةً أُخْرَى...». سیر السلف الصالحین ج ۱/ ۶۰ [۱۴۳]، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۳/ ۴۱۰، تفسیر ابن کثیر ج ۴/ ۲۴۸، محض الصواب ج ۲/ ۵۳۴، ۵۳۵، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۶/ ۱۱۱، الاتقان فی علوم القرآن - فی المحکم والمتشابه - ج ۲/ ۹، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/ ۵۷ ح/ ۲۰۴۸، کنز العمال ←

پاره پاره شد^{۷۶} و از زنده ماندنش قطع امید

ج ۵۱۰/۲ / ح ۴۶۱۷، روح المعانی ج ۲/۲۷.

«... فَأَمَرَ بِهِ عَمْرٌ فَضْرِبَ مِائَةً سَوْطٍ، فَلَمَّا بَرِئَ دَعَاهُ فَضْرِبُهُ مِائَةً أُخْرَى...».

سیره عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۲۸، مسند الفاروق ج ۶۰۶/۲، الاصابة ج ۳۷۱/۳، شرح الموطأ (زرقانی) ج ۳۳/۳، العدة (صنعانی) ج ۲۹۱/۴.

«... فَأَمَرَ بِهِ عَمْرٌ فَضْرِبَ مِائَةً، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَجُعِلَ فِي بَيْتٍ، ثُمَّ كَانَ يُخْرِجُهُ كُلَّ يَوْمٍ

فِيضْرِبُهُ مِائَةً، فَإِذَا بَرِئَ أَخْرَجَهُ فَضْرِبُهُ مِائَةً أُخْرَى...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۰۲/۱۲.

«إِنَّهُ (أَيَّ عَمْرٍ) ضَرَبَ صَبِيغًا أَكْثَرَ مِنَ الْحَدِّ أَوْ مِنْ مِائَةٍ». إحصاء الأحكام

شرح عمدة الأحكام ج ۱۳۸/۴.

در اشاره به تعزیر ۳۰۰ ضربه ای (۱) عمر بن خطاب و برای دلجویی و یا

خندیدن به مضروب بی چاره گفته اند: عمر ۳۰۰ ضربه شلاق را تقسیم می کرد و

روزی یکصد ضربه بیشتر نمی زد تا مبادا عضوی از بدن شخص آسیب ببیند! «كَانَ

عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ يُكَرِّرُ التَّعْزِيرَ فِي الْفِعْلِ إِذَا اشْتَمَلَ عَلَى أَنْوَاعٍ مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ، فَكَانَ

يُعْزِرُ فِي الْيَوْمِ الْأَوَّلِ مِائَةً، وَفِي الثَّانِي مِائَةً، وَفِي الثَّالِثِ مِائَةً. يُفَرِّقُ التَّعْزِيرَ لِسَلَا

يُفْضِي إِلَى فَسَادِ بَعْضِ الْأَعْضَاءِ». تيسير العلام ج ۲۵۶/۲.

۷۶- در روایت دارمی آمده است: «فَضْرِبُهُ بِهَا حَتَّى تَرَكَ ظَهْرَهُ وَبَرَةً». سنن الدارمی

ج ۵۵/۱.

در حاشیه سنن دارمی آمده است: «وَبَرَةً: أَيْ ذَاتُ فُرُوجٍ».

در بعضی از نسخ سنن دارمی و همچنین در کتاب فتوح مصر ص ۲۹۱ به

جای «وبرة»، لفظ «دَبَرَة» آمده است که به معنی جراحت چارپایان است.

«... فَضْرِبُهُ حَتَّى تَرَكَ ظَهْرَهُ دَبَرَةً... اه. وَالْذَبَرَةُ بِفَتْحَاتٍ ثَلَاثَةٍ، هِيَ قُرْحَةُ الدَّابَّةِ»

۷۷

گرديد. عمر سپس کتاب‌های صبیغ را

في أصلِ الوضعِ اللُّغَوِيِّ، والمرادُ هنا أنَّه صَيَّرَ في ظَهْرِهِ مِنَ الضَّرْبِ جُرْحاً دَامِياً كَأَنَّهُ قُرْحَةٌ في دَابَّةٍ». مناهل العرفان - الرأي الرشيد في متشابه الصفات - ج ۲/۲۰۷.

ابن عساکر مسنداً از انس نقل می‌کند که: «... حَتَّى اضْطَرَبَتِ الدِّمَاءُ في ظَهْرِهِ». تاریخ مدینه دمشق ج ۲۳/۴۱۱. همچنین رجوع شود به: سیره عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۲۸، مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۲/۵۳۵، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/۳۶ / ح ۱۹۶۸، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۲/۷، کنز العمال ج ۲/۳۳۵ / ح ۴۱۷۲.

۷۷- «عن نافع قال: ... فَأَرْسَلَ عُمَرُ إِلَيَّ يَطْلُبُ الْجَرِيدَ، فَضَرَبَهُ بِهَا حَتَّى تَرَكَ ظَهْرَهُ وَبَرَةً، ثُمَّ تَرَكَهُ حَتَّى بَرَأَ، ثُمَّ عَادَ لَهُ، ثُمَّ تَرَكَهُ حَتَّى بَرَأَ، ثُمَّ دَعَا بِهِ لِيَعُودَ لَهُ، فَقَالَ صَبِيغُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنْ كُنْتُ تُرِيدُ قَتْلِي فَأَقْتُلْنِي قَتْلًا جَمِيلًا، وَإِنْ كُنْتُ تُرِيدُ أَنْ تُدَاوِيَنِي فَقَدْ وَاللَّهِ بَرَأْتُ!» فتوح مصر (ابن عبدالحکم) ص ۲۹۱، سنن الدارمی ج ۱/۵۵، ۵۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۳/۴۱۱، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۲/۷، الاتقان فی علوم القرآن - النوع الثالث والأربعون في المحكم والمتشابه - ج ۲/۹، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/۳۳ / ح ۱۹۵۷. کنز العمال ج ۲/۳۳۱ / ح ۴۱۶۱، اقاویل الثقات ص ۵۸، فتح القدير ج ۱/۳۱۹، مناهل العرفان ج ۲/۲۰۷، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۳۰. همچنین رجوع کنید به: الاعتصام (شاطبی) ج ۲/۵۳، ۵۴.

عمر بن خطاب به صبیغ گفت: «اگر موی خود را (مانند خوارج) تراشیده بودی قطعاً گردنت را می‌زدم». «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُكَ مَحْلُوقاً لَضَرَبْتُ عُقْنَكَ (وفي لَفْظٍ: ... لَضَرَبْتُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ بِالسَّيْفِ. وفي لَفْظٍ: لَضَرَبْتُ رَأْسَكَ)». کتاب

الورع (احمد بن حنبل) ص ۱۸۱، شرح السنّة (بربهاری) ص ۱۲۱، شرح اصول

اعتقاد اهل السنّة والجماعة (لالکائی) ج ۴/۶۳۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۳/۴۱۲،

سوزاند،^{۷۸} و او را بر مرکبی سوار کرد و در میان قومش به عنوان «مجرم» گردانید.^{۷۹} عمر دستور داد جار بزنند و بگویند: صبیغ به دنبال علم رفته و کاری خطا کرده است!^{۸۰} آنگاه وی را به بصره تبعید

← احکام اهل الذمة ج ۳/۱۲۹۳، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۲۷، ۱۲۸،
تلقیح فهوم اهل الاثر ص ۴۷۸، المغنی علی مختصر الخرقی ج ۱/۷۳، ج ۱۰/۵۹،
ذم التأویل (ابن قدامه) ص ۱۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۱۰۲،
الشرح الكبير علی متن المقنع ج ۱/۱۰۶، ج ۱۰/۷۲، الصارم المسلول علی شاتم
الرسول ج ۲/۳۵۶، ۳۸۴، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج ۴/۳، شرح العمدة
ج ۱/۲۳۰، الآداب الشرعية (ابن مفلح) ص ۳۳۲، الاعتصام (شاطبی) ج ۱/۸۰،
محض الصواب ج ۲/۵۳۳، ۵۳۴، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۶/۱۱۱،
ج ۶/۳۲۱، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/۳۵، ۳۶، ۵۸، ح ۱۹۶۵، ۱۹۶۹،
۲۰۴۹ [به نقل از المصاحف ابن انباری و الحجّة نصر مقدسی و لالکائی و ابن
عساكر و فريابی]، كنز العمال ج ۲/۳۳۴، ۳۳۵، ۵۱۱، ح ۴۱۶۹، ۴۱۷۱، ۴۱۷۳،
۴۶۱۸، نیل الاوطار ج ۱/۱۵۵، عون المعبود ج ۱۱/۱۶۶.

۷۸- «... وَحَرَّقَ كُتْبَهُ، وَكَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ أَلَّا تُجَالِسُوهُ». مصنف عبدالرزاق الصنعانی

ج ۱۱/۲۲۶ ح ۲۰۹۰۶، التنبيه والرد علی اهل الاهواء والبدع (ملطی) ص ۱۸۱.

۷۹- «فَشَمَّرَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ ذِرَاعَيْهِ وَأَوْجَعَهُ جُلْدًا. ثُمَّ قَالَ: أَرْجُلُوهُ، فَأَرْكَبُوهُ عَلَى رَاحِلَتِهِ،

فَقَالَ: طِيفُوا بِهِ فِي حَيِّهِ لِيَعْلَمَ النَّاسُ بِذَلِكَ». دَفَعَ شُبَّهَ مَنْ شُبَّهَ وَتَمَرَّدَ ص ۲۶.

همچنین رجوع کنید به پاورقی بعدی.

۸۰- «فَقَالَ (عمر): ... اخْمِلُوهُ عَلَى قَتَبٍ، ثُمَّ اخْرُجُوا حَتَّى تَقْدَمُوا بِهِ بِلَادَهُ، ثُمَّ لِيَقُمْ خَطِيبٌ ثُمَّ

لِيَسْقُلَ: إِنَّ صَبِيغًا ابْتَغَى (أَوْ طَلَبَ) الْعِلْمَ فَأَخْطَأَهُ». شرح اصول اعتقاد اهل السنة

(لالکائی) ج ۴/۶۳۴، ۶۳۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۳/۴۱۲، شرح نهج البلاغة ←

نمود،^{۸۱} حقوقش را از بیت المال قطع کرد^{۸۲} و دستور داد تا زمانی که صبیغ زنده است کسی با وی سخن نگوید!^{۸۳} مردم بینوا از ترس این فرمان خلیفه هر جایی که

← (ابن ابی الحدید) ج ۱۰۲/۱۲، مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۵۳۳/۲، کنز العمال ج ۳۳۴/۲
ح/ ۴۱۷۰.

۸۱- لسان العرب ج ۴۳۹/۸، الصارم المَسْلُول (ابن تیمیه) ج ۹۴۸/۲، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج ۱۰۹/۲۸، الحسبة فی الاسلام (ابن تیمیه) ص ۵۶، الموافقات (شاطبی) ج ۱۹۱/۴، شرح الموطأ (زرقانی) ج ۳۳/۳، تاج العروس ج ۴۶۹/۵.
ابو اسماعیل هروی (ف. ۴۸۱ هـ) می گوید: «عمر بن خطاب وی را به شام تبعید نمود»! ذم الکلام واهله ج ۳۵۱/۴.

۸۲- «عن مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ: كَتَبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ إِلَى أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ أَنْ لَا تُجَالِسُوا صَبِغًا، وَأَنْ يَحْرَمَ عَطَاءُهُ وَرِزْقُهُ». تاریخ مدینه دمشق ج ۴۱۳/۲۳، الاصابة ج ۳۷۱/۳، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۷/۲، کنز العمال ج ۳۳۵/۲، ح/ ۴۱۷۴، شرح الموطأ (زرقانی) ج ۳۳/۳. همچنین رجوع کنید به: الفقه والمتفقه ج ۱۹/۲.

۸۳- «... ثُمَّ كَتَبَ (عمر) إِلَى أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ أَنْ لَا يُجَالِسَهُ مُسْلِمٌ وَلَا يُكَلِّمَهُ». الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۱۱۱/۶ (از طریق فریابی)، کنز العمال ج ۵۱۱/۲، ح/ ۴۶۱۸.

همچنین رجوع کنید به: مصنف عبدالرزاق الصنعانی ج ۴۲۶/۱۱، ح/ ۲۰۹۰۶، سنن الدارمی ج ۵۵/۱، السنّة (ابوبکر خلّال) ج ۲۲۸/۱، تهذیب اللغة (ازهری) - ذیل صبیغ - ج ۶۳/۸، التنبیہ والرد علی اهل الاهواء والبدع (ملطی) ص ۱۸۱، شرح اصول اعتقاد اهل السنّة والجماعة ج ۶۳۶/۴، فصل المقال (ابوعبید بکری) - باب ۶۱: ذکر الجلیس السوء - ص ۱۹۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۰۸/۲۳، ۴۱۰، ۴۱۱، الروض الأتف ج ۲۸۲/۷، ۲۸۳، ذم التأویل ص ۱۳، معجم البلدان - ذیل غسل - <

صبیغ را می دیدند از او می گریختند. می گویند: آنان حتی اجتماعات ۱۰۰ نفری خود را بر هم می زدند و متفرق می شدند.^{۸۴} آنان – همان طوری که از یک شترگر واگیردار می گریختند – از او فرار می کردند.^{۸۵} چرا که بخوبی از کیفر و تنبیه خلیفه

ج ۱۲۴/۴، لسان العرب ج ۴۳۹/۸، الصارم المسلول ج ۳۵۶/۱، ۳۵۷، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج ۳/۴، درء تعارض العقل والنقل ج ۱۷۲/۷، النکت الفوائد السنیه (ابن مفلح) ج ۲۵۷/۲، الآداب الشرعیة (ابن مفلح) ص ۲۷۳، تفسیر ابن کثیر ج ۲۴۸/۴، مسند الفاروق ج ۶۰۶/۲، الاعتصام (شاطبی) ج ۱۷۵/۱، توضیح المشتبه ج ۲۸۱/۶، الاصابة ج ۳۷۱/۳، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۷/۲، ج ۱۶۱/۳، الاتقان فی علوم القرآن – فی المحکم والمتشابه – ج ۹/۲، کنز العمال ج ۳۳۵/۲، ۵۱۰، ح ۴۱۷۳، ۴۶۱۷، اقاویل الثقات ص ۵۸، شرح الموطأ (زرقانی) ج ۳۳/۳، العدة (صنعانی) ج ۲۹۱/۴، تاج العروس ج ۲۰/۶، مناهل العرفان ج ۲۰۷/۲، منهج عمر بن الخطاب فی التشريع ص ۴۰۲.

عمر بن خطاب حتی عیادت صبیغ را به هنگام بیماری نیز تحریم کرده بود.

«...وإن مَرَضَ فَلَا تَعُوذُوهُ». جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۳۷/۱۴، ح ۱۹۷۶.

۸۴- «عن أبي عثمان النهدي: ... فلو جاء ونحن مائة لتفرقنا عنه». تاریخ مدینه دمشق ج ۴۱۲/۲۳، ۴۱۳، سیره عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۲۷، تلقیح فهم اهل الاثر ص ۲۷۸، الاصابة ج ۳۷۱/۳، مخض الصواب ج ۵۳۴/۲، الدر المنثور (سیوطی) ج ۷/۲، کنز العمال ج ۳۳۵/۲، ح ۴۱۷۳، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۳۱.

۸۵- «عن خلاد بن زُرْعَةَ عن أبيه قال: لَقَدْ رَأَيْتُ صَبِغَ بْنَ عِثْلٍ بِالْبَصْرَةِ، كَأَنَّهُ بَعِيرٌ أَجْرَبُ، يَجِيءُ إِلَى الْحَلْقِ، فَكُلَّمَا جَلَسَ إِلَى حَلَقَةٍ قَامُوا وَتَرَكُوهُ، وَقَالُوا: عَزْمَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَّا يُكَلِّمَ». عقيدة السلف (صابونی) ص ۲۴۰، الاستذکار (ط دار الكتب العلمية) ←

پر مهر خود آگاه بودند!

عاقبت کار صبیغ بزرگ به آنجا کشید که در خفت و خواری جان دهد! ^{۸۶}

طبق دستور عمر کسی حق نداشت حتی بر سر جنازه صبیغ حضور یابد. ^{۸۷}

بعدها معلمّان تربیت و اخلاق اسلامی (!)، رفتار عمر بن خطاب با صبیغ را به عنوان نمونه برجسته‌ای از «ادبِ مُفْتی و مُعَلِّم» و «بی ادبی مُسْتَفْتی و مُتَعَلِّم» ذکر نمودند و از تمامی خلفا خواستند که مانند عمر بن خطاب فتنه‌گرانی را که راجع به آیات متشابه سؤال می‌کنند به مجازات برسانند! ^{۸۸}

ج ۷۰/۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۱۳/۲۳، الروض الأتف ج ۲۸۳/۷. ←
 ۸۶- «عن سعید بن المسیب قال: ... فَلَمْ يَزَلْ وَضِيعاً فِي قَوْمِهِ حَتَّى هَلَكَ، وَكَانَ سَيِّدَ قَوْمِهِ». فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج ۴۴۶/۱ ح ۷۱۷، شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة ج ۶۳۵/۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۱۲/۲۳، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۲۷، شرح نهج البلاغة ج ۱۰۲/۱۲، تفسیر القرطبی ج ۲۹/۱۷، الاعتصام (شاطبی) ج ۸۰/۱، الاصابة ج ۳۷۱/۳، مخض الصواب ج ۵۳۳/۲، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۷/۲، کنز العمال ج ۳۳۳/۲، ۳۳۴ ح ۴۱۶۹، شرح الموطأ (زرقانی) ج ۳۳/۳.

ابن حجر بعد از ذکر این عبارت می‌گوید: «وهذا يدلُّ على أنَّه كان في زمنِ عمر رجلاً كبيراً». الاصابة ج ۳۷۱/۳.

۸۷- «... وَإِنْ مَرِضَ فَلَا تَعُوذُوهُ وَإِنْ مَاتَ فَلَا تَشْهَدُوهُ». جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۳۷/۱۴ ح ۱۹۷۶ به نقل از کتاب الحجّة نصر مقدسی.

۸۸- «وقتی یک ولی امر کسی را که از این راه راست منحرف شده تعزیر می‌کند در واقع از»

این تنها جزای پرسیدن سؤالی بود که خلیفه جوابش را نمی دانست، جزای

عمر بن خطاب پیروی کرده است چرا که عمر، صبیغ بن عسل را - که در باره
معنای آیات متشابه سؤال می کرد - تعزیر نمود!»

«وَإِذَا عَزَّزَ وَلِيُّ الْأَمْرِ مَنْ حَادَّ مِنْهُمْ عَنْ هَذِهِ الطَّرِيقَةِ، فَقَدْ تَأَسَّى بِعُمَرَ بْنِ
الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي تَعْزِيرِهِ صَبِغَ بْنَ عَسَلٍ الَّذِي كَانَ يَسْأَلُ عَنِ الْمُتَشَابِهَاتِ عَلَى
ذَلِكَ». صفة الفتوى والمفتي والمستفتي (ابن حمدان) ص ۶۷، آداب الفتوى والمفتي
والمستفتي (نووی) ص ۶۷، المجموع (نووی) ج ۱/۵۳، آداب المفتي والمستفتي (ابن
الصلاح) ص ۱۵۴، ادب العلم والمعلم والمتعلم (علموی) ص ۲۰۷، ۲۰۸.

نسخه عالمانه ای که عمر برای صبیغ پیچید بعدها الگوی علمی بسیاری از
افراد گردید، تا جایی که شافعی (امام شافعیان) نیز در مقابله با اهل کلام می گفت:
«حکم من در باره اهل کلام مانند همان حکم عمر در باره صبیغ است. حکم من
این است که اهل کلام باید با چوب مضروب شوند و بر روی شترها آنان را در میان
عشائر و قبائل بگردانند و جار بزنند که: این است جزای کسی که کتاب و سنت
خدا را ترک نماید و به علم کلام روی آورد!»

«حُكْمِي فِي أَهْلِ الْكَلَامِ حُكْمُ عُمَرَ فِي صَبِغٍ أَنْ يُضْرَبُوا بِالْجَرِيدِ وَيُحْمَلُوا عَلَى
الْإِبِلِ وَيُطَافَ بِهِمْ فِي الْعَشَائِرِ وَالْقَبَائِلِ، وَيُنَادَى عَلَيْهِمْ: هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْكِتَابَ
وَالسُّنَّةَ، وَأَقْبَلَ عَلَى عِلْمِ الْكَلَامِ!»! الدر المنثور ج ۲/۸ (به نقل از کتاب ذم الکلام
هروی)، سیر اعلام النبلاء ج ۱۰/۲۹. همچنین رجوع کنید به: شرف اصحاب
الحديث (خطیب) ص ۷۸، کتاب الرد علی ابی بکر الخطیب البغدادی (تألیف ابن
نجار) ج ۲/۱۴۵، البداية والنهاية ج ۱۰/۲۷۷، سلسلة الآثار الصحيحة ص ۳۱۵،
موسوعة اهل السنة ج ۲/۷۲۲.

یا می گفت: «مذهبی فی اهل الکلام تَفْنِیْعُ رُؤُوسِهِمْ بِالسَّيَاطِ، وَتَشْرِيدُهُمْ فِي»

معتقد نبودن به خلافت ابوبکر و عمر که خود حکایتی دیگر داشت.^{۸۹} حکایتی که حداقل آن این بود که قلب انسان بمانند قلب امثال سعد بن عبادہ آماج تیرهای اجنه شود و رگ حیاتش قطع گردد!^{۹۰} وجه شرعی این کشتارها هم این بود که از نظر

«البلاء». سیر اعلام النبلاء ج ۱۰/۲۹.

۸۹- کشتن کسانی که به صحت خلافت ابوبکر و عمر قائل نبودند نه تنها در زمان این دو خلیفه رایج بود بلکه بسیاری از فقهای عامه بعدها نیز حکم تکفیر و قتل این افراد را صادر کردند و گردن آنان را به زیر شمشیرهای برهنه سپردند!

«مَنْ أَنْكَرَ إِمَامَةَ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَهُوَ كَافِرٌ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: هُوَ مُبْتَدِعٌ، وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ كَافِرٌ. وَكَذَلِكَ مَنْ أَنْكَرَ خِلَافَةَ عُمَرَ فِي أَصَحِّ الْأَقْوَالِ». الصواعق المحرقة ج ۱/۱۳۹.

«عن طَلْحَةَ الْيَامِي، قَالَ: كَانَ يُقَالُ: الشَّاكُّ فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ كَالشَّاكِّ فِي السُّنَّةِ». جزء محمد بن عاصم الثقفي الاصبهانی ص ۱۰۳.

۹۰- آنگاه که سید خزر ج (سعد بن عبادہ) از بیعت با ابوبکر خودداری نمود و به سوی شام رفت. عمر بن خطاب فردی را به دنبال او فرستاد تا در صورت بیعت نکردن، وی را به قتل برساند. پس از آنکه سعد بن عبادہ را به دستور عمر کشتند در میان مردم شایع کردند که سعد بن عبادہ با تیرهای اجنه به قتل رسیده است. یک اعتراف هم به شعر از زبان اجنه جعل نمودند!

بلاذری (ف. ۲۷۹) روایت می کند: «إِنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ لَمْ يُبَايِعْ أَبَا بَكْرٍ، وَخَرَجَ إِلَى الشَّامِ. فَبَعَثَ عُمَرُ رَجُلًا وَقَالَ: ادْعُهُ إِلَى الْبَيْعَةِ وَاخْتَلْ لَهُ، وَإِنْ أَبَى فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَيْهِ. فَقَدِمَ الرَّجُلُ الشَّامَ، فَوَجَدَ سَعْدًا فِي حَائِطٍ بِحُوَارِينَ، فَدَعَاهُ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَقَالَ: لَا أَبَايِعُ قُرْشِيًّا أَبَدًا! قَالَ: فَإِنِّي أَقَاتِلُكَ. قَالَ: وَإِنْ قَاتَلْتَنِي. قَالَ: أَفَخَارِجُ أَنْتَ مِمَّا دَخَلْتَ فِيهِ الْأُمَّةُ؟ قَالَ: أَمَّا مِنَ الْبَيْعَةِ فَإِنِّي خَارِجٌ. فَرَمَاهُ بِسَهْمٍ فَقَتَلَهُ. وَرُوي»

۹۱

عمر بن خطاب مخالفان منافقند و منافق باید کشته شود!

بعدها هم عده‌ای از فقها - که در کشتن انسان‌های بی‌گناه از خلفای محبوب خود چیزی کم نمی‌آورند - فتوی دادند: هر کسی که ابوبکر و عمر را دوست نداشته باشد کافر است و باید به قتل برسد!

۹۲

خليفة‌ای که به خود حق بدهد مردم را تنها به خاطر تراشیدن موی سرشان به

«أَنْ سَعْدًا زُمِي فِي حَمَامٍ. وَقِيلَ: كَانَ جَالِسًا يَبُولُ، فَرَمَتْهُ الْجِنَّ فَقَتَلَتْهُ،
وَقَالَ قَاتِلُهُمْ:

قَتَلْنَا سَيِّدَ الْخَزَرَجِ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ

رَمَيْنَاهُ بِسَهْمَيْنِ فَلَمْ تُخْطِ فُؤَادَهُ

جمل من انساب الاشراف ج ۲/۲۷۲.

۹۱- در استفتاهایی که از شیخ محمد ناصر الدین آل‌بانی شده از وی سؤال شده است که: آیا می‌شود منافق را بر مبنای رأی عمر بن خطاب به قتل رساند؟ آل‌بانی در جواب می‌گوید: خیر، منافق، فاسق است و نباید کشته شود و عمر بن خطاب هم اشتباه کرده است!

«س: حُكْمُ الْمُنَافِقِ نِفَاقًا عَمَلِيًّا، يُقْتَلُ؟»

ج: لا، فاسق لا يُقْتَلُ.

س: كيف عمر يُريد أن يُقتله؟

ج: أخطأ عمر.

الحاوی من فتاوی الشیخ الالبانی ج ۱/۱۶۰.

۹۲- رجوع کنید به صفحه ۲۹، ۳۰.

۹۳

قتل برساند، نباید از طرفدارانش صدور فتوایی غیر از این را انتظار داشت.

حقیقت این است که هر روز حکومتِ عمر، حکایت مکررِ شقاوت‌های خون‌بار و خشونت‌های بیمارگونه و کم‌نظیر اوست. پیروان عمر هنوز هم هر یک از آن حکایت‌ها را جزو مناقب و فضائل وی بر می‌شمردند و هر کار خلاف او را اقدامی در جهت حمایت (!) از اسلام و قرآن و سنت به حساب می‌آوردند.

از مساعی خیر خواهانه عمر بن خطاب در خصوص قرآن و سنت نبوی این بود که: وی ضمن تحریم تفسیر قرآن^{۹۲} و تحریم نقل احادیث

۹۳- در صفحات پیش گفتیم: در صورتی که صبیغ موهایش را تراشیده بود گردنش توسط عمر بن خطاب زده می‌شد.

ابن تیمیه در باره این عمل عمر می‌گوید: «عمر به سختی صبیغ را زد و وقتی عمامه وی را برداشت دید صبیغ دو دسته موی بافته دارد. عمر به صبیغ گفت: اگر موی سرت را تراشیده بودی سرت را — که چشمانت در آن است — می‌زدم». ابن تیمیه می‌گوید: «عمر اگر سر صبیغ را تراشیده می‌دید او را می‌کشت، چون به این نتیجه می‌رسید که صبیغ از خوارج و مارقین است و پیامبر (ص) دستور داده بود که علیه خوارج باید جنگید!» «وَضَرَبَهُ ضَرْباً عَظِيماً، كَشَفَ رَأْسَهُ فَوَجَدَهُ ذَا ضَفِيرَتَيْنِ، فَقَالَ: لَوْ وَجَدْتُكَ مَحْلُوقاً لَضَرَبْتُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ، لِأَنَّهُ لَوْ وَجَدَهُ مَحْلُوقاً اسْتَدَلَّ بِذَلِكَ عَلَى أَنَّهُ مِنَ الْخَوَارِجِ الْمَارِقِينَ وَكَانَ يَقْتُلُهُ لِأَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ بِقِتَالِهِمْ!» الاستقامة ج ۱/ ۲۵۸.

۹۴- عمر بن خطاب به صحابه می‌گفت: «(برای مردم) فقط (متن) قرآن را بخوانید و آن را تفسیر نکنید. از رسول خدا هم کمتر روایت کنید. من در این کار با شما شریک هستم». «جَرِّدُوا الْقُرْآنَ وَلَا تُفَسِّرُوهُ وَأَقْلُوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا شَرِيكُكُمْ».

پیامبر ﷺ، متعلمان مفاهیم قرآنی را مورد ضرب و شتم و آزار و شکنجه قرار

شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) - از طریق ابن جریر طبری - ج ۱۲/۹۳. همچنین رجوع کنید به پانویس بعدی.

«عن عامر الشَّعْبِيِّ قَالَ: كَتَبَ رَجُلٌ مُصْحَفًا، وَكَتَبَ عِنْدَ كُلِّ آيَةٍ تَفْسِيرَهَا، فَدَعَا بِهِ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَرَضَهُ بِالْمِقْرَاضَيْنِ». مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب ۲۶: فضائل القرآن، باب ۳۳: من کره أن يفسر القرآن، ح ۸ - ج ۷/۱۸۰، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/۳۱ ح ۱۹۴۴، کنز العمال ج ۲/۳۱۵ ح ۴۱۰۵.

یعنی: «عامر شعبی می گوید: مردی (تمامی) قرآن را نوشت و کنار هر آیه تفسیر آن را نیز درج نمود. عمر بن خطاب وی را طلبید و قرآن وی را با قیچی پاره پاره کرد».

۹۵ - «قَالَ قَرْظَةُ بْنُ كَعْبٍ: لَمَّا سَيَّرْنَا عُمَرُ إِلَى الْعِرَاقِ مَشَى مَعَنَا عُمَرُ وَقَالَ: أَتَذَرُونَ لِمَ شَيَّعْتُمْ؟ قَالُوا: نَعَمْ، مَكْرُمَةً لَنَا. قَالَ: وَمَعَ ذَلِكَ إِنَّكُمْ تَأْتُونَ أَهْلَ قَرْيَةٍ لَهُمْ دَوِيٌّ بِالْقُرْآنِ كَدَوِيٍّ النَّحْلِ، فَلَا تَصُدُّوهُمْ بِالْأَحَادِيثِ فَتَشْغَلُوهُمْ، جَرِّدُوا الْقُرْآنَ وَأَقْلُوا الرِّوَايَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا شَرِيكُكُمْ. فَلَمَّا قَدِمَ قَرْظَةُ بْنُ كَعْبٍ، قَالُوا: حَدِّثْنَا. فَقَالَ: نَهَانَا عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ». تذكرة الحفاظ ج ۱/۷، توجيه النظر (جزائری) ج ۱/۶۲. همچنین رجوع کنید به: مصنف عبدالرزاق ج ۱۱/۳۲۴، ۳۲۵ ح ۲۰۶۶۲، طبقات ابن سعد ج ۶/۷، سنن ابن ماجه - باب ۳ التوقي في الحديث عن رسول الله ﷺ - ج ۱/۱۲ ح ۲۸، سنن الدارمی - باب من هاب الفتيا مخافة السقط - ج ۱/۸۵، تاريخ الطبری ج ۳/۲۷۳، شرح مشكل الآثار (طحاوی) ج ۱۵/۳۱۷، کتاب المجروحین ج ۱/۳۶، المستدرک علی الصحیحین ج ۱/۱۰۲، الاحکام فی اصول الاحکام ج ۲/۲۴۸، ۲۴۹، جامع بیان العلم (ابن عبد البر) - باب ذکر من ذم الکثیر من الحديث دون التفهم له - ج ۲/۱۲۰، ذم الکلام واهله (هروی) ج ۴/۸،

← تهذیب الکمال ج ۲۳/۵۶۵، ۵۶۶، البرهان فی علوم القرآن ج ۱/۴۸۰، المعتصر من المختصر ج ۲/۳۸۱، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/۲۸ / ح ۱۹۲۷، کنز العمال ج ۲/۲۸۴، ۲۸۵ / ح ۴۰۱۷.

ابن عبدالبر در روایتش می گوید: «قَالَ قَرْظَةُ: فَمَا حَدَّثْتُ بَعْدَهُ حَدِيثًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». جامع بیان العلم ج ۲/۱۲۰.

یعنی: «قَرْظُهُ گفتم: بعد از آن (نهی عمر)، من حتی یک حدیث از رسول خدا ﷺ نقل نکردم»!

ابن حزم در روایتش می گوید: «قَالَ قَرْظَةُ: فَمَا حَدَّثْتُ بِشَيْءٍ بَعْدُ». الاحکام فی اصول الاحکام ج ۲/۲۴۸، ۲۴۹.

یعنی: «قَرْظُهُ گفتم: من از آن پس، هیچ چیزی نقل نکردم»!

ابن کثیر می گوید: «وَلَمَّا بَعَثَ (عمر) أَبَا مُوسَى إِلَى الْعِرَاقِ قَالَ لَهُ: إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا لَهُمْ فِي مَسَاجِدِهِمْ دَوِيٌّ بِالْقُرْآنِ كَدَوِيٍّ النَّحْلِ فَدَعُهُمْ عَلَى مَا هُمْ عَلَيْهِ وَلَا تَشْغَلْهُمْ بِالْأَحَادِيثِ وَأَنَا شَرِيكَكَ فِي ذَلِكَ». ابن کثیر بعد از نقل خود می گوید: «هَذَا مَعْرُوفٌ عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ». البداية والنهاية ج ۸/۱۱۵.

۹۶- علاوه بر ماجرای صبیغ که ذکر شد، بعضی از موارد دیگر آن نیز به زودی خواهد آمد.

منشور علمی عمر بن خطاب در خصوص دقت در مفاهیم قرآنی این بود که: مسلمانان نباید در قرآن تعمق نمایند و خود را به زحمت بیندازند! لذا یک بار وقتی مردی از او در باره معنی کلمه «أَبَ» که در قرآن آمده سؤال کرد، وی پاسخ داد: ما از تعمق در قرآن و از به تکلف انداختن خود، منع شده ایم! ←

در زمان عمر هیچ یک از مهاجران و سابقان در اسلام حق نداشتند بدون

«عن یونس بن عُبَیدٍ عن ثابتٍ قال: إنَّ رجُلًا سألَ عمرَ بنَ الخطابِ عن قولِهِ: ﴿وَفَاكِهَةً وَأَبًّا﴾، مَا الْأَبُّ؟ فقالَ عمرُ: نُهِنَا عَنِ التَّعَمُّقِ وَالتَّكَلُّفِ». فتح الباری ج ۲۲۹/۱۳. همچنین رجوع کنید به: الموافقات (شاطبی) ج ۱/۴۹، ج ۲/۸۷.

عمر یک بار داشت قرآن می خواند که به کلمه «أَب» رسید. معنایش را نمی دانست. گفت: «أَب» دیگر چیست؟! بعد عصبانی شد و عصایی را که در دست داشت پرت کرد و گفت: به خدا قسم (فهمیدن) این (کلمه) تکلف و در زحمت افتادن است. هر چه که از کتاب خدا برای شما مفهوم بود از آن تبعیت نمایید، هر چه هم که مفهوم نبود رهاش کنید.

«عن الزُّهْرِيِّ عن أَنَسٍ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ سَمِعَ عُمَرَ يَقُولُ: ﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهِ حَبًّا وَعِنَبًا﴾ الْآيَةَ، إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَأَبًّا﴾، قَالَ: كُلُّ هَذَا قَدْ عَرَفْنَاهُ، فَمَا الْأَبُّ؟ ثُمَّ رَمَى عَصَى كَانَتْ فِي يَدِهِ. ثُمَّ قَالَ: هَذَا لَعَمْرُ اللَّهِ التَّكَلُّفُ، اتَّبِعُوا مَا بَيَّنَّ لَكُمْ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ (وَفِي لَفْظٍ: اتَّبِعُوا مَا بَيَّنَّ لَكُمْ فِي الْكِتَابِ، وَفِي لَفْظٍ: مَا بَيَّنَّ لَكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِهِ وَمَا لَا فَدَعُوهُ، وَفِي لَفْظٍ: اتَّبِعُوا مَا بَيَّنَّ لَكُمْ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ، وَمَا أَشْكِلَ عَلَيْكُمْ فَكَلِّمُوهُ إِلَى عَالِمِهِ). مسند الشاميين (طبرانی) ج ۴/۱۵۶، المستدرک علی الصحیحین ج ۲/۵۱۴، تاریخ بغداد ج ۱۱/۴۶۵، فتح الباری ج ۱۳/۲۲۹، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/۳۱، الدر المنثور ج ۶/۳۱۷، کنز العمال ج ۲/۳۲۸، فتح القدير ج ۵/۳۸۷، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۳۱.

همان طوری که پیشتر اشاره شد، عمر فقط به خاطر این که صبیغ در باره یک آیه دقّت و تعمّق کرده بود می خواست او را بکشد! «... هَمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی الله عنه بِصَبِغٍ أَنْ يَقْتُلَهُ إِذْ تَعَمَّقَ فِي السُّؤَالِ عَنِ الْقُرْآنِ...». نقض الامام ابی سعید عثمان بن سعید ج ۱/۵۲۷.

مجوّز خلیفه از مدینه خارج شوند. این کار به منظور قطع ارتباط مردم با این افراد صورت گرفت.^{۹۷} عمر حتی صحابه‌ای مانند ابوذر و ابن مسعود را به جرم نقل

۹۷- حسن بصری می‌گوید: «عمر خروج تمامی برجستگان مهاجرین قریش را از شهرها ممنوع کرده بود. مگر آنکه برای خروج اجازه بگیرند و در مدت معینی بازگردند».

«عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ قَالَ: كَانَ عُمَرُ قَدْ حَجَرَ عَلَى أَعْلَامِ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ الْخُرُوجَ فِي الْبُلْدَانِ إِلَّا بِإِذْنٍ وَأَجَلٍ». الفتنة ووقعة الجمل ص ۷۵، تاریخ الطبری - أخبار سنة خمس وثلاثين - ج ۳/۲۲۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۹/۳۰۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۱/۱۲، کنز العمال ج ۱۴/۷۵ / ح ۳۷۹۷۷.

شعبی می‌گوید: «قریش - قبل از آنکه عمر بمیرد - باعث ناراحتی وی شده بودند. عمر تمامی آنان را در شهر مدینه حبس کرده بود. قریش همواره از او می‌خواستند که وی به آنان اجازه خروج از مدینه و رفتن به شهرهای دیگر را بدهد، ولی عمر از این کار امتناع می‌کرد».

«عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: لَمْ يَمُتْ عُمَرُ حَتَّى مَلَّتْهُ قُرَيْشٌ، وَقَدْ كَانَ حَصَرَهُمْ بِالْمَدِينَةِ وَسَأَلُوهُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي الْخُرُوجِ إِلَى الْبِلَادِ فَاُمْتَنَعَ عَلَيْهِمْ». تاریخ الطبری ج ۳/۲۲۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۹/۳۰۲، ۳۰۳، الکامل فی التاریخ ج ۳/۱۸۰، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۱/۱۲، کنز العمال ج ۱۴/۷۶ / ح ۳۷۹۷۸.

ابن ابی الحدید می‌گوید: «عمر موفق شده بود که نگذارد قریش و مهاجران و مسلمانان با سابقه از شهر مدینه خارج شوند. او نه به آنان اجازه می‌داد که با مردم ارتباط برقرار کنند و نه به مردم اجازه می‌داد که با ایشان مرتبط گردند».

«وَلَقَدْ كَانَ عُمَرُ مُوَفَّقًا حَيْثُ مَنَعَ قُرَيْشًا وَالْمُهَاجِرِينَ وَذَوِي السَّوَابِقِ مِنَ الْخُرُوجِ مِنَ الْمَدِينَةِ، وَنَهَاهُمْ عَنْ مُخَالَطَةِ النَّاسِ، وَنَهَى النَّاسَ عَنْ مُخَالَطَتِهِمْ». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۱/۱۱. همچنین تطبیق کنید با: المختار من عیون <

احادیث پیامبر ﷺ زندانی کرد،^{۹۸} و روایات مکتوب نبوی را به آتش

المعارف والاخبار (امیره شیخ رضا فرحات) ج ۶۲/۹.

۹۸- ابن العربی مالکی (ف. ۵۴۳ هـ) می‌گوید: «روایت شده که عمر بن خطاب «ابن مسعود» را به همراه تعدادی از دیگر صحابه به مدت یک سال در مدینه به زندان انداخت؛ زمانی که عمر شهید شد عثمان این عده را از زندان آزاد نمود. علت زندانی کردن این افراد این بود که آنان احادیث رسول خدا ﷺ را زیاد نقل می‌کردند!» «فَقَدْ رُوِيَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَجَنَ ابْنَ مَسْعُودٍ فِي نَفَرٍ مِنَ الصَّحَابَةِ سَنَةً بِالْمَدِينَةِ حَتَّى اسْتُشْهِدَ فَأُطْلِقَهُمْ عِثَانُ وَكَانَ سَجَنَهُمْ لِأَنَّ الْقَوْمَ أَكْثَرُوا الْحَدِيثَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»! العواصم من القواصم ص ۲۸۵.

«عن سعد بن إبراهيم عن أبيه أن عمر بن الخطاب قال لابن مسعود ولأبي الدرداء ولأبي ذر: ما هذا الحديث عن رسول الله ﷺ؟! وأحسبته حبسهم بالمدينة حتى أصيب». المستدرک علی الصحیحین ج ۱/۱۱۰، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۷/۱۲۲، ج ۶۶/۱۹۱، سیر اعلام النبلاء ج ۲/۳۴۵، ج ۷/۲۰۶، ج ۱۱/۵۵۵. همچنین رجوع کنید به: کتاب المجروحین ج ۱/۳۵، المعجم الاوسط (طبرانی) ج ۳/۳۷۸، المحدث الفاصل ص ۵۵۳، الكامل فی ضعفاء الرجال ج ۱/۴، شرف اصحاب الحديث ص ۸۷، ذخیره الحفاظ (ابن قیسرانی) ج ۲/۱۱۰۳، ح ۲۳۴۳، الموضوعات (ابن جوزی) ج ۱/۹۴، بغیة الطلب فی تاریخ حلب ج ۳/۱۵۲۰، الرد القویم (حمود تویجری) ص ۱۰۵.

«عمر (این) سه نفر را حبس کرد: ابن مسعود، ابودرداء و ابومسعود انصاری. عمر به آنان گفت: (جرم شما این است که) خیلی از رسول خدا ﷺ حدیث نقل کرده‌اید». «عن إبراهيم بن عبد الرحمن أن عمر حبس ثلاثة: ابن مسعود، وأبا الدرداء، وأبا مسعود الأنصاري، فقال: قد أكثرتم الحديث عن رسول الله ﷺ». <

کشید.^{۹۹} چرا که وی مدّعی بود: با وجود قرآن، دیگر هیچ نیازی به علوم و معارف

تذکرة الحفاظ ج ۷/۱. همچنین رجوع کنید به: المدخل الى كتاب الاكليل (حاکم نیشابوری) ص ۷۰.

«عمر دنبال عده‌ای فرستاد و به آنان گفت: این مقدار زیادی که شما از رسول خدا ﷺ حدیث نقل می‌کنید به خاطر چیست؟ عمر سپس تمامی آنان را در مدینه حبس کرد و آنان تا زمانی که عمر به شهادت رسید در حبس به سر بردند.»

«عن إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف قال: بعث عمر بن الخطاب إلى جماعة، فقال: ما هذا الحديث الذي تكثرُونَ عن رسول الله ﷺ، فحبسَهُم بالمدينة حتى استشهدَ.»

المحن (ابو العرب) ص ۳۸۶، تحذير الخواص ص ۹۹/۱.

«روایت شده که عمر سه نفر از مشاهیر صحابه را به مدت یک سال کامل حبس کرد. عمر به این افراد هیچ ایراد و اشکالی نداشت جز آنکه آنان روایات (پیامبر) را زیاد نقل می‌کردند.» «رُوي أَنَّهُ (أي عمر) حَبَسَ ثَلَاثَةً مِنْ مَشَاهِيرِ الصَّحَابَةِ سَنَةً كَامِلَةً. وَمَا نَقِمَ مِنْهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ أَكْثَرُوا الرِّوَايَةَ.» مناهل العرفان ج ۲۳۱/۱.

۹۹- عبدالله بن علاء می‌گوید: «من از قاسم بن محمد بن ابی بکر خواستم که چند حدیث برای من املاء کند. قاسم بن محمد گفت: در زمان (حکومت) عمر بن خطاب احادیث زیاد شد. عمر (از مردم) خواست که تمامی احادیث (مکتوب) را نزد وی بیاورند. زمانی که روایات را نزد او آوردند دستور داد که همه آنها را آتش بزنند. سپس گفت: (اینها همه) مثناتی (یا میسنایی) است مانند مثنات (یا میسنای) اهل کتاب. (عبدالله بن علاء در ادامه می‌گوید): قاسم بن محمد در آن روز مرا منع کرد از اینکه حدیثی را بنویسم.» «قال عبدُاللهُ بنُ العلاء: سألتُ القاسمَ (بنَ مُحَمَّدِ بنِ أَبِي بَكْرٍ) أَنْ يُمْلِيَ عَلَيَّ أَحَادِيثَ. فَقَالَ: إِنَّ الْأَحَادِيثَ كَثُرَتْ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ بْنِ

دیگر نیست حتی اگر آن علوم مربوط به احادیث نبوی باشد!

الخطاب، فَأَشَدَّ أَنْ يَأْتُوهُ بِهَا، فَلَمَّا أَتَوْهُ بِهَا، أَمَرَ بِتَحْرِيقِهَا، ثُمَّ قَالَ: مَثْنَاءُ كَمَثْنَاءِ أَهْلِ الْكِتَابِ. فَمَنْعَنِي الْقَاسِمُ يَوْمَئِذٍ أَنْ أَكْتُبَ حَدِيثًا». طبقات ابن سعد ج ۵/۱۸۸، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۷ - حوادث ۱۰۱ إلى ۱۲۰ هـ - ص ۲۲۰، ۲۲۱، سیر اعلام النبلاء ج ۵/۵۹.

مَثْنَاءُ = نوشته‌ای است که کلام خدا نباشد... و به کتابی اطلاق می‌شود که احبار و رهبان بنی اسرائیل آن را تدوین نموده‌اند». «المَثْنَاءُ: مَا اسْتُكْتُبَ مِنْ غَيْرِ كِتَابِ اللَّهِ... قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: سَأَلْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بِالْكِتَابِ الْأَوَّلِ قَدْ عَرَفَهَا وَقَرَأَهَا عَنِ الْمَثْنَاءِ، فَقَالَ: إِنَّ الْأَخْبَارَ وَالرُّهْبَانَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى وَضَعُوا كِتَابًا فِيمَا بَيْنَهُمْ عَلَى مَا أَرَادُوا مِنْ غَيْرِ كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ الْمَثْنَاءُ». غریب الحدیث (ابوعبید هروی) ج ۴/۲۸۱، ۲۸۲، لسان العرب ج ۱۴/۱۱۹، تاج العروس ج ۱۰/۶۱.

شاید هم عبارت «مَثْنَاءُ كَمَثْنَاءِ»، در اصل «مَثْنَاءُ كَمَثْنَاءِ» باشد. مَثْنَاءُ یا مِثْنَاءُ عبارت است از آن روایات شفاهی دین یهود که یهودیان آن را بعدها تدوین نموده‌اند. «مِثْنَاءُ» شرحی دارد به نام «جمارا». کتاب «تَلْمُود» حاوی «مِثْنَاءُ» و «جمارا» است.

یحیی بن جَعْدَه می‌گوید: «عمر می‌خواست سنت پیامبر را تدوین نماید ولیکن بعداً به این فکر افتاد که این کار را نکند. عمر دستوری نوشت و به (تمامی) بلاد فرستاد مبنی بر اینکه: هر کسی که چیزی (از سنت پیامبر به صورت مکتوب) دارد باید آن را از بین ببرد». «أَرَادَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يَكْتُبَ السُّنَّةَ، ثُمَّ بَدَأَ لَهُ أَنْ لَا يَكْتُبَهَا، ثُمَّ كَتَبَ فِي الْأَمْصَارِ: مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيَمْحُهِ». کتاب العلم (ابوخیثمه) ص ۱۱، تقييد العلم ص ۵۲، ۵۳، جامع بيان العلم (ابن عبدالبر) ج ۱/۶۵، كنز العمال

او - با همین شعار خود - مهمترین ذخائر عظیم علمی و فرهنگی آن روز بشری را که در ایران و مصر قرار داشت نابود ساخت. حامیان سرسخت عمر تصریح کرده‌اند که به دستور عمر بن خطاب کتابخانه‌های موجود در ایران معدوم گردید.^{۱۰۰} کاری که پس از چندی در مصر نیز تکرار شد. عمرو عاص - به دستور

ج ۱۰/۲۹۲ / ح ۲۹۴۷۶.

۱۰۰ - ابن خلدون می‌گوید: «پس تنوع علوم بسیار است و افراد دانشمند و حکیم به وفور در میان انسان‌ها و امت‌های مختلف وجود دارند، و آنچه که از علوم (پیشینیان) به دست ما نرسیده بیشتر از آن چیزهایی است که به دست ما رسیده است. (مثلاً) کجاست آن علم‌های ایرانیان که عمر - به هنگام فتح ایران - دستور از بین بردن آنها را داد؟» «فَالْعُلُومُ كَثِيرَةٌ وَالْحِكْمَاءُ فِي أُمَّمِ النَّوْعِ الْإِنْسَانِيِّ مُتَعَدِّدُونَ، وَمَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْنَا مِنَ الْعُلُومِ أَكْثَرُ مِمَّا وَصَلَ. فَأَيْنَ عُلُومُ الْفُرْسِ الَّتِي أَمَرَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِمَحْوِهَا عِنْدَ الْفَتْحِ؟» تاریخ ابن خلدون (مقدمه) - فی طبیعة العمران فی الخلیفة - ج ۱/۳۸.

و می‌گوید: «... زمانی که سرزمین ایران فتح شد (مسلمانان) به کتاب‌های بسیاری دست یافتند. سعد بن ابی وقاص نامه‌ای به عمر نوشت و از او در باره این کتاب‌ها و انتقال آنها به (بلاد) مسلمانان اجازه خواست. عمر به سعد نوشت: آنها را در آب بریز. اگر در این کتاب‌ها هدایت است که ما را خدای تعالی به نحو بهتری (توسط قرآن) هدایت کرده، اگر هم این کتاب‌ها حاوی ضلالت و گمراهی است که خداوند ما را کفایت نموده است (و ما را از آنها در امان خواهد داشت). لذا (با این دستور عمر) همه کتاب‌ها را یا در آب ریختند و یا در آتش سوزاندند و (بدین ترتیب) علوم ایرانیان از بین رفت و به دست ما نرسید». «... وَلَمَّا فُتِحَتْ أَرْضُ فَارِسٍ وَوَجَدُوا فِيهَا كُتُبًا كَثِيرَةً، كَتَبَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُهُ فِي شَأْنِهَا وَتَنْقُلُهَا لِلْمُسْلِمِينَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ اظْرَحُوهَا فِي الْمَاءِ، فَإِنْ

عمر - کتب کتابخانه عظیم اسکندریه را بین حمام‌های شهر اسکندریه توزیع نمود تا به جای هیزم از آنها استفاده شود! مدت شش ماه سوخت گرمابه‌های اسکندریه از آتش زدن همین کتاب‌ها تأمین گردید!^{۱۰۱}

يَكُنْ مَا فِيهَا هُدًى، فَقَدْ هَدَانَا اللَّهُ تَعَالَى بِأَهْدَى مِنْهُ، فَإِنْ يَكُنْ ضَلَالًا فَقَدْ كَفَانَا اللَّهُ تَعَالَى. فَطَرَحُوهَا فِي الْمَاءِ أَوْ فِي النَّارِ وَذَهَبَتْ غُلُومُ الْفَرَسِ فِيهَا عَنْ أَنْ تَصِلَ إِلَيْنَا». تاریخ ابن خلدون (مقدمه) - الفصل الثالث عشر في العلوم العقلية وأصنافها - ج ۱/۴۸۰، كشف الظنون ج ۱/۶۷۹، ابجد العلوم ج ۱/۲۶۱، موسوعة اهل السنة ج ۲/۷۱۷.

ابن تیمیه می‌گوید: «روایت شده که عمر کتاب‌های ایرانی و غیر ایرانی را آتش زد». «رُويَ عن عمرَ أَنَّهُ حَرَّقَ الْكُتُبَ الْعَجَمِيَّةَ وَغَيْرَهَا». اقتضاء الصراط المستقيم ص ۱۲۷، ۱۲۸.

بعضی در باره فتوحات مسلمانان این طور نقل کرده‌اند: «(مسلمانان) به هنگام فتوحات خویش تمامی کتابهایی را که به دستشان افتاد آتش زدند». «إِنَّهُمْ أَحْرَقُوا مَا وَجَدُوا مِنَ الْكُتُبِ فِي فَتُوحَاتِ الْبِلَادِ». كشف الظنون ج ۱/۶۰، ابجد العلوم ج ۱/۱۷۷، الحطة في ذكر الصحاح الستة ص ۲۷.

۱۰۱ - مؤسس اولیه کتابخانه عظیم اسکندریه را بطلمیوس (یا بطليموس) اول دانسته‌اند. در این کتابخانه انواع کتاب‌های علمی در زمینه فلسفه، ریاضیات، هیئت، طب، ادبیات و موضوعات دیگر موجود بوده است. بسیاری از این کتب از بلاد سند و هند و ایران و ارمنستان و عراق و روم به این کتابخانه منتقل شده بود. کلیه این کتاب‌ها به دستور عمر بن خطاب معدوم گردید! آنچه که ذیلاً می‌خوانید بعضی از مصادری است که در آنها به این موضوع تصریح شده است: ←

برای عظمت این فاجعه کافی است به یاد داشته باشیم که اسکندریه مرکز علم

ابوالفرج مَلَطِي (ف. ۵۶۸۴ هجری می گوید: «وعاش (يحيى الغراما طيقي) إلى أن فَتَحَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ مَدِينَةَ الإسْكَندَرِيَّةِ، وَدَخَلَ عَلَى عَمْرٍو وَقَدْ عَرَفَ مَوْضِعَهُ مِنَ الْعُلُومِ فَأَكْرَمَهُ عَمْرُو وَسَمِعَ مِنْ أَلْفَاظِهِ الْفَلَسَفِيَّةِ الَّتِي لَمْ تَكُنْ لِلْعَرَبِ بِهَا أُنْسَةٌ مَا هَالَهُ، فَفُتِنَ بِهِ وَكَانَ عَمْرُو عَاقِلًا حَسَنَ الْإِسْتِمَاعِ صَحِيحَ الْفِكْرِ، فَلَا زَمَةَ وَكَانَ لَا يُفَارِقُهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ يَحْيَى يَوْمًا: إِنَّكَ قَدْ أَحْطَطَ بِخَوَاصِلِ الإسْكَندَرِيَّةِ وَخَتَمْتَ عَلَى كُلِّ الْأَصْنَافِ الْمَوْجُودَةِ بِهَا، فَمَا لَكَ بِهِ انْتِفَاعٌ فَلَا تُعَارِضُكَ فِيهِ، وَمَا لَا انْتِفَاعَ لَكَ بِهِ فَنَحْنُ أَوْلَى بِهِ. فَقَالَ لَهُ عَمْرُو: مَا الَّذِي تَحْتَاجُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: كُتُبُ الْحِكْمَةِ الَّتِي فِي الْخَزَائِنِ الْمُلُوكِيَّةِ. فَقَالَ عَمْرُو: هَذَا مَا لَا يُمَكِّنُنِي أَنْ أَمُرَ فِيهِ إِلَّا بَعْدَ اسْتِثْنَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ. فَكَتَبَ إِلَى عَمْرٍو، وَعَرَّفَهُ قَوْلَ يَحْيَى، فَوَرَدَ عَلَيْهِ كِتَابُ عَمْرٍو يَقُولُ فِيهِ: وَأَمَّا الْكُتُبُ الَّتِي ذَكَرْتَهَا فَإِنْ كَانَ فِيهَا مَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ؟ ففِي كِتَابِ اللَّهِ عَنْهُ غِنًى، وَإِنْ كَانَ فِيهَا مَا يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَا حَاجَةَ إِلَيْهِ، فَتَقَدَّمْ بِإِعْدَامِهَا. فَشَرَعَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فِي تَفْرِيقِهَا عَلَى حَمَامَاتِ الإسْكَندَرِيَّةِ وَاحْرَاقَهَا فِي مَوَاقِدِهَا فَاسْتَنْفَذَتْ فِي مُدَّةٍ سِتَّةِ أَشْهُرٍ. فَاسْمَعْ مَا جَرَى وَاعْجَبْ!»! تاريخ مختصر الدول - الدولة التاسعة، دولة ملوك العرب المسلمين - ص ۱۸۰، تاريخ مختصر الدول (ترجمه فارسی) ص ۱۶۳. همچنين رجوع كنيد به: تاريخ التمدن الاسلامي ج ۳/ ۴۰ - ۴۳.

قاضی جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف قِفْطِي (ف. ۵۶۴۶ ه) نیز همین مطالب را در «تاریخ الحكماء» ص ۳۵۴ - ۳۵۶ آورده است.

عبد اللطيف بغدادی (ف. ۵۶۲۹ ه) می گوید: «وَرَأَيْتُ أَيْضاً حَوْلَ عَمُودِ السَّوَارِي مِنْ هَذِهِ الْأَعْمِدَةِ بَقَايَا صَالِحَةٍ بَعْضُهَا صَحِيحٌ وَبَعْضُهَا مَكْسُورٌ، وَيُظْهَرُ مِنْ حَالِهَا أَنَّهَا كَانَتْ مَسْقُوفَةً، وَالْأَعْمِدَةُ تَحْمِلُ السَّقْفَ، وَعَمُودُ السَّوَارِي عَلَيْهِ قُبَّةٌ هُوَ حَامِلُهَا. وَأَرَى =

و دانش سرزمین مصر بود. شهر عظیمی که در زمان فتح عمرو عاص چهار هزار

أَنَّهُ الرَّوَاقُ الَّذِي كَانَ يُدْرَسُ فِيهِ أَرِسْطُوطَالِيْسُ وَشَيْعَتُهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَأَنَّهُ دَارُ الْمُعَلِّمِ
الَّتِي بَنَاهَا الْإِسْكََنْدَرُ حِينَ بَنَى مَدِينَتَهُ، وَفِيهَا كَانَتْ خِزَانَةُ الْكُتُبِ الَّتِي أُحْرِقَهَا
عُمَرُ بْنُ الْعَاصِ بِإِذْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. «الافادة والاعتبار - الفصل الرابع: في
اختصاص ما شوهد من آثارها القديمة - ص ۱۱۷.

مقریزی می گوید: «وَيُذَكَّرُ أَنَّ هَذَا الْعَمُودَ (عَمُودَ السَّوَارِي) مِنْ جُمْلَةِ أُعْمِدَةٍ
كَانَتْ تَحْمِلُ رَوَاقَ (أَرِسْطُوطَالِيْسِ) الَّذِي كَانَ يُدْرَسُ بِهِ الْحِكْمَةُ، وَأَنَّهُ كَانَ دَارَ عِلْمٍ،
وَفِيهِ خِزَانَةُ كُتُبِ أُحْرِقَهَا عُمَرُ بْنُ الْعَاصِ بِإِشَارَةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. «الخطط
المقریزية ج ۱/۲۹۷.

«يُحْكِي: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْعَاصِ لَمَّا فَتَحَ الْإِسْكََنْدَرِيَّةَ، وَجَدَ فِيهَا خِزَانَةَ كُتُبٍ،
فَاسْتَشَارَ فِيهَا عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَمَّا الْكُتُبُ الَّتِي ذَكَرْتَهَا، إِنْ كَانَ فِيهَا
مَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَفِيهِ غِنًى عَنْهَا، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا حَاجَةَ فِيهَا، فَتَقَدَّمَ
بِإِعْدَامِهَا». فَأَخَذَ عُمَرُ بْنُ الْعَاصِ فِي تَفْرِيقِهَا عَلَى حَمَامَاتِ الْإِسْكََنْدَرِيَّةِ وَإِحْرَاقِهَا
فِي مَوَاقِدِهَا، فَتَقَدَّ فِي مَدَّةِ سِتَّةِ أَشْهُرٍ. وَذَكَرَ فِي «فَتْوحَاتِ الشَّامِ»: أَنَّ الْإِسْكََنْدَرِيَّةَ
حِينَ فُتِحَتْ، كَانَ فِيهَا أَلْفُ حَمَامٍ، وَاثْنَا عَشَرَ أَلْفَ بَقَالٍ يَبِيعُونَ الْبَقْلَ الْأَخْضَرَ. فَانْظُرْ
أَيُّهَا الطَّالِبُ لِلْعُلُومِ وَالْمَعَارِفِ إِلَى اهْتِمَامِ الْأَوَائِلِ بِالْعُلُومِ وَكُتُبِهَا حَتَّى تَتَفَقَّنَ مِنْهُ إِلَى
مَعْنَى مَا قِيلَ:

لَوْ كَانَتْ الْعُلُومُ تُحْصَلُ بِالْمُنَى

لَمْ يَبْقَ أَصْلًا فِي الْبَرِيَّةِ جَاهِلٌ»

مفتاح السعادة - الدوحة الثالثة: في علوم باحثة عما في الأذهان من المعقولات
الثانية - ج ۱/۲۶۹، ۲۷۰.

یکی از کسانی که از بلاد مختلف کتاب جمع کرده و به این کتابخانه منتقل ←

۱۰۲ حمام داشت، و در آن بنا به روایتی - به غیر از زنان و کودکان - ششصد هزار نفر اسیر شدند! ۱۰۳

نموده فردی است به نام «زمیره». ابن ندیم حکایت می‌کند که: «زمیره» تعداد ۵۴۱۲۰ کتاب را از بلاد مختلف گردآوری کرده و به این کتابخانه انتقال داده است. «وَحَكِي إِسْحَاقُ الرَّاهِبُ فِي تَارِيخِهِ: ابْنُ بطولوماوس فيلادلفوس مِنْ مُلُوكِ الإسكندرية لَمَّا مَلَكَ، فَحَصَّ عَنْ كُتُبِ الْعِلْمِ وَوَلَّى أَمْرَهَا رَجُلًا يُعْرِفُ بِزَمِيرَةٍ، فَجَمَعَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى مَا حُكِيَ أَرْبَعَةٌ وَخَمْسِينَ أَلْفَ كِتَابٍ وَمِائَةً وَعِشْرِينَ كِتَابًا. وَقَالَ لَهُ: أَيُّهَا الْمَلِكُ، قَدْ بَقِيَ فِي الدُّنْيَا شَيْءٌ كَثِيرٌ فِي السِّنْدِ وَالْهِنْدِ وَفَارِسٍ وَجُرْجَانَ وَالْأَزْمَانِ وَبَابِلَ وَالْمَوْصِلِ وَعِنْدَ الرُّومِ». كتاب الفهرست (ابن ندیم) ص ۳۳۳.

«وَمُؤَسَّسُ تِلْكَ الْمَكْتَبَةِ هُوَ بَطْلِيمُوسُ الْأَوَّلُ وَهُوَ الَّذِي بَنَى مَدْرَسَةَ الإسكندرية المَعْرُوفَةَ بِاسْمِ الرَّوَاقِ. وَجَمَعَ فِيهَا جَمِيعَ عُلُومِ تِلْكَ الْأَزْمَانِ مِنْ فِلْسَفَةٍ وَرِیَاضِيَّاتٍ وَطِبِّ وَحِكْمَةٍ وَأَدَابٍ وَهَيْئَةٍ وَكَانَتِ الْمَدْرَسَةُ تُوصَلُ لِلْقَصْرِ الْمَلَكِيِّ». الغدير ج ۶/۳۰۰، ۳۰۱ (به نقل از الکافی فی تاریخ مصر ج ۱/۲۰۸ - ۲۱۰).

۱۰۲- عمرو عاص در نامه‌ای به عمر بن خطاب در باره فتح اسکندریه چنین می‌نویسد: «إِنِّي فَتَحْتُ مَدِينَةً لَا أَصِفُ مَا فِيهَا، غَيْرَ أَنِّي أَصَبْتُ فِيهَا أَرْبَعَةَ آلَافِ مُنِيَةٍ (وفي لفظ: بِنِيَّةٍ) بِأَرْبَعَةِ آلَافِ حَمَامٍ، وَأَرْبَعِينَ أَلْفَ يَهُودِيٍّ عَلَيْهِمُ الْجَزِيَّةُ، وَأَرْبَعَمِائَةَ مَلْهُيٍّ لِلْمُلُوكِ». فتوح مصر و اخبارها (ابن عبدالحکم) ص ۱۶۶، الخطط المقریزية ج ۱/۳۰۸، تاریخ الاسکندریة ص ۵۴، ۵۵.

۱۰۳- «عن حسين بن شفي أن عمروا لما فتح الإسكندرية، بقي من الأسارى بها ممن بلغ الخراج وأُحصي يومئذ ستمائة ألف سوا النساء والصبيان». فتوح مصر والمغرب (ابن عبدالحکم) ص ۱۶۷.

تخریب کتابخانه‌ها و عمل کتابسوزی در بلاد مفتوحه، موجب شد بسیاری انگشت ملامت در کنند و اعراب و مسلمانان را به توحش و نادانی متهم نمایند! فخر عالم علم و دین، پدر عظیم الشأن، مرحوم علامه امینی - رحمه الله علیه - در باره این عمل جاهلانه و حیرت‌آور عمر بن خطاب و پیامد زیانبار آن می‌گویند: «خدا می‌داند که مسلمانان با از بین بردن ثروت علمی موجود در (کتابخانه‌های) اسکندریه و بلاد ایران چقدر خسارت کرده‌اند. تمدن و صنعت بدیع (موجود در این کتابها) بر خلاف گمان خلیفه هیچ ارتباطی به هدایت و ضلالت نداشت و بر خلاف ادعایی که خلیفه در خصوص کتابخانه اسکندریه نموده بود، این علوم ابداً به موافقت و یا مخالفت با کتاب (قرآن) مربوط نمی‌شد! چه ضرری داشت اگر مسلمانان از این گنجینه علمی استفاده می‌کردند؟! گنجینه‌ای که می‌توانست آنان را با ثروت‌های مالی آشنا سازد و علمشان را گسترش دهد و مایه پیشرفت در مدنیت و آبادانی و بهداشت گردد. اموری که هر یک از آنها موجب ازدیاد نیروی حکومت و باعث عظمت و شوکت در مقابل دیگر دولت‌ها و تفوق در همه جهان بود ... پیامد این عمل بسیار زشت (از بین بردن کتابخانه‌ها) این بود که یک سیر قهقرایی در انتشار علوم صورت بگیرد و فقر رو به تزايد گذارد و اسلام و عرب دچار بدنامی گردد، طوری که بعضی از منتقدان، این عمل را وحشیگری دانستند و بعضی هم آن را کار یک مشت افراد نادان به حساب آوردند...»^{۱۰۴}

۱۰۴ - «والله يعلم ما خسرهُ المسلمون بإبادة تلك الثروة العلميّة في الإسكندريّة وتشتيت ما في بلاد الفرس من حضارة راقية، وصنائع مُستظرفّة لا ترتبطان بهدي أو ضلال»

ضدیت بی‌پروایی که عمر نسبت به علم و فرهنگ و دانش بشری داشت کار را به جایی رساند که در مناطق مختلف بلاد اسلامی اگر کسی - به جز قرآن - کتابی به دست می‌گرفت با خطر مرگ مواجه می‌شد!

او کتاب‌ها را از دست مردم گرفت و - بنا به گفته مدافعانش - سعی نمود مردم را با شلاق تربیت نماید! ^{۱۰۶} یعنی تربیتی که معمولاً باید نسبت به خزان و

« كَمَا حَسِبَهُ الْخَلِيفَةُ فِي كُتُبِ الْفُرْسِ، وَلَا تُنَاطَانِ بِمُوَافَقَةِ الْكِتَابِ أَوْ مُخَالَفَتِهِ كَمَا زَعَمَهُ فِي أَمْرِ مَكْتَبَةِ الإسْكَندَرِيَّةِ الْعَامِرَةِ، وَمَا كَانَ يَضُرُّ الْمُسْلِمِينَ لَوْ حَصَلُوا عَلَى ذَلِكَ الثَّرَاءِ الْعِلْمِيِّ؟ فَأَوْقَفَهُمْ عَلَى تَرْوَةِ مَالِيَّةٍ وَبَسْطَةِ فِي الْعِلْمِ، وَتَقَدُّمٍ فِي الْمَدَنِيَّةِ، وَرُقِيِّ فِي الْعُمُرَانِ، وَكَمَالٍ فِي الصِّحَّةِ، وَكُلٌّ مِنْهَا يَسْتَتْبِعُ قُوَّةً فِي الْمُلْكِ، وَهَيْبَةً عِنْدَ الدُّوَلِ، وَبَذْخاً فِي الْعَالَمِ كُلِّهِ ... نَعَمْ، أَعْقَبَ ذَلِكَ الْعَمَلُ الْمَقْشُورُ تَقَهُّقراً فِي الْعُلُومِ، وَفَقْراً فِي الدُّنْيَا، وَسُمْعَةً سَيِّئَةً لِحَقِّتِ الْعُرُوبَةَ وَالْإِسْلَامَ، وَفِي النُّقَادِ مَنْ يَحْسِبُهُ تَوْحُشاً، وَفِيهِمْ مَنْ يَعُدُّهُ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِينَ... ». الغدير ج ۳۰۲/۶.

۱۰۵ - «عن عمرو بن ميثون الأودي قال: كُنَّا جُلُوساً بِالْكَوْفَةِ، فَجَاءَ رَجُلٌ وَمَعَهُ كِتَابٌ، فَقُلْنَا: مَا هَذَا؟ قَالَ: كِتَابُ دَانِيَالٍ. فَلَوْلَا أَنَّ النَّاسَ تَحَاجَرُوا عَنْهُ لَقُتِلَ، وَقَالُوا: أَكْتَابُ سِوَى الْقُرْآنِ؟! تَقْيِيدُ الْعِلْمِ ص ۵۶، ۵۷، الجامع لا خلاق الراوى ج ۱۶۲/۲.

۱۰۶ - «... أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ أَذَبَا رَعِيَّتَهُمَا بِاللَّظْمِ وَالذِّرَّةِ...». رجوع کنید به صفحه ۱۵۱.

ابن تیمیه نیز می‌گوید: «كَانَ عُمَرُ يُؤَذِّبُ بِالذِّرَّةِ». السياسة الشرعية (ابن تیمیه) ص ۹۹.

ابن ابی الحديد - ضمن اینکه تصریح می‌کند که سیاست امیر المؤمنین علی علیه السلام به مانند سیاست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده - اذعان می‌نماید که سیاست معاویه به مانند سیاست عمر بوده است. وی در باره عمر و نحوه حکومت او -

اسبان چموش صورت گیرد از جانب عمر نسبت به عموم مردم مسلمان اعمال گردید!

اقلیت‌های مذهبی هم که در حکومت عمر حکایت دردآور خاص خود را داشتند! حکایتی که عبارت معروف خلیفه در باره مسیحیان به خوبی بیانگر مصیبت آنان است.

عمر بن خطاب می‌گفت: «مسیحیانی که عرب هستند از اهل کتاب نیستند...

و من دست از سر آنان بر نخواهم داشت. آنان یا باید مسلمان شوند و یا اینکه من گردن همه آنان را خواهم زد»!^{۱۰۷}

می‌گوید: «عمر با مخالفان خود با مکر و حيله رفتار می‌کرد و (مردم را) به فریبکاری امر می‌نمود. او هر کسی را که به نظرش لازم می‌آمد با تازیانه و شلاق تأدیب می‌کرد، و در مقابل از گناه مجرمانی که مستحق تأدیب و شلاق بودند چشم می‌پوشید». کان (عمر)... يَكِيدُ خَصْمَهُ وَيَأْمُرُ بِالْكَيْدِ وَالْحِيلَةِ، وَيُؤَذِّبُ بِالذِّرَّةِ وَالسَّوْطِ مَنْ يَتَغَلَّبُ عَلَى ظَنِّهِ أَنَّهُ يَسْتَوْجِبُ ذَلِكَ، وَيَصْفَحُ عَنْ آخَرِينَ قَدْ اجْتَرَمُوا مَا يَسْتَحِقُّونَ بِهِ التَّأْدِيبَ». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۰/۲۱۲، ۲۱۳.

۱۰۷- «ما نصارى العرب بأهل كتاب، وما تحل لنا ذبائحهم، وما أنا بتاركهم حتى يسلموا أو أضرب أعناقهم». كتاب الأم - كتاب الصيد والذبائح، باب ذبائح أهل الكتاب، ذبائح نصارى العرب - ج ۲/۲۵۴، - كتاب الجزية، باب الفرق بين نكاح من تؤخذ منه الجزية وتؤكل ذبائحهم - ج ۴/۱۹۳، - كتاب الحكم في قتال المشركين ومسألة مال الحربي، نصارى العرب - ج ۴/۲۹۹، - كتاب النكاح، باب نكاح حرائر أهل الكتاب - ج ۵/۸، مسند الامام الشافعي ص ۲۰۹، ۳۴۰، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۹/۲۱۶، ۲۸۴، معرفة السنن والآثار ج ۵/۳۰۵، ح ۴۱۷۳، ج ۷/۱۴۱، ح ۵۵۵۳، ←

این تهدیدها باعث فرار اقلیت‌های مذهبی از سرزمین جزیره العرب گردید.
عمر رسماً تمامی یهودیان و مسیحیان را از سرزمین حجاز اخراج نمود.^{۱۰۸} به

کنز العمال ج ۴/ ۶۱۳ / ح ۱۱۷۷۰.

همچنین رجوع کنید به: المذهب فی فقه الامام الشافعی (فیروزآبادی)
ج ۱/ ۲۵۱، المجموع (نووی) ج ۹/ ۷۴، کفایة الاخیار (قاضی عجلون) ص ۵۲۰.
۱۰۸ - «عن عبد الله بن عمر أن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ أجلى اليهود والنصارى من أرض الحجاز». مصنف عبدالرزاق ج ۶/ ۵۵، ح ۹۹۸۹، ج ۱۰/ ۳۵۹، ح ۱۹۳۶۶، مسند احمد بن حنبل ج ۲/ ۱۴۹، صحيح البخاری - كتاب المزارعة، باب إذا قال رب الأرض... / وكتاب الجهاد، باب ما كان النبي صلی اللہ علیہ وسلم يعطي المؤلف قلوبهم... - ج ۳/ ۷۱، ج ۴/ ۶۱، صحيح مسلم - كتاب المساقاة، باب المساقات والمعاملة بجزء من الثمر والزرع - ج ۵/ ۲۷، المنتقى من السنن المسندة (ابن الجارود) ص ۱۶۶، مسند ابی عوانة ج ۳/ ۳۱۰، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۴/ ۱۱۴، ج ۹/ ۲۰۷، ۲۲۴، المذهب فی فقه الامام الشافعی ج ۲/ ۲۵۷، الجمع بين الصحيحين (حمیدی) ج ۲/ ۱۹۹، تفسير البغوی ج ۴/ ۱۹۷، التدوين فی اخبار قزوین ج ۲/ ۱۰۲، المجموع (نووی) ج ۱۹/ ۴۲۸ - ۴۳۱، مشکاة المصابيح ج ۲/ ۴۱۸، ح ۴۰۵۴، المحرر فی الحديث ص ۵۰۱، الجوهر النقی ج ۹/ ۲۲۴، فتاوی السبکی ج ۱/ ۳۹۱، ۴۰۱، ج ۲/ ۳۷۷، فتح الباری ج ۵/ ۱۱، تغلیق التعليق ج ۳/ ۳۱۱، نیل الاوطار ج ۸/ ۲۲۲، موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۴۱۳.

شافعی می‌گوید: «وَوَجَدْنَا عُمَرَ رضی اللہ عنہ أَجْلَى الْيَهُودِ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ». السنن الكبرى (بيهقي) ج ۳/ ۱۴۸. همچنین رجوع کنید به: رسالة الغفران ص ۴۴۱.
نووی می‌گوید: «أَجْلَى عُمَرُ الْيَهُودَ، مَعْنَاهُ أَخْرَجَهُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ». المجموع (نووی) ج ۴/ ۳۶۰. ←

دستور عمر چهار هزار کنیسه تخریب و ویران گردید.^{۱۰۹} اقلیت‌هایی هم که بازرگان بودند و برای خرید و فروش وارد شهر مدینه می‌شدند حق نداشتند بیش از سه روز در مدینه اقامت نمایند. آنان باید در مدت سه روز کالاهای خود را می‌فروختند و از شهر خارج می‌شدند.^{۱۱۰}

آن گاه که عمر بن خطاب تصمیم گرفت اقلیت‌های مذهبی ساکن شهر مدینه را از مدینه اخراج نماید، یهودیان به وی اعتراض کردند و اظهار داشتند که پیامبر به آنان اجازه سکونت در مدینه را داده و اخراج آنان خلاف سنت پیامبر است. عمر بن خطاب در جواب آنان گفت: (درست است که) پیامبر به شما اجازه سکونت در مدینه را داده ولی من نظرم این است که شما را از شهر بیرون نمایم! عمر سپس آنان را از مدینه بیرون کرد.

«عن ابن عمر: أَنَّ عُمَرَ أَجْلَى الْيَهُودِ مِنَ الْمَدِينَةِ، فَقَالُوا: أَقَرَّنَا النَّبِيَّ ﷺ وَأَنْتَ تُخْرِجُنَا؟ قَالَ: أَقَرَّكُمُ النَّبِيُّ ﷺ، وَأَنَا أَرَى أَنْ أُخْرِجَكُم، فَأَخْرَجَهُمْ مِنَ الْمَدِينَةِ». كنز العمال ج ۴/۵۰۷/ح ۱۱۵۰۷ (به نقل از كتاب الغيلانيات تأليف ابوبكر محمد بن عبدالله شافعي ف. ۳۵۴).

۱۰۹- ازالة الخفاء ج ۲/۶۵.

بسیاری از این کنیسه‌ها در بلاد مفتوحه واقع شده بود. عمر همچنین دستور داده بود که تمامی کنیسه‌هایی که در زمان حیات پیامبر ساخته شده تخریب گردد. «قال أبو هريرة: أَمَرَ عُمَرُ بِهِمْ كُلِّ كَنِيسَةٍ أُخْدِثَتْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا مَا كَانَ قَبْلَ الْإِسْلَامِ، وَسَيَّرَ عُرْوَةَ بَنَ مُحَمَّدٍ فَهَدَمَ الْكِنَائِسَ بِصَنْعَاءَ...». تاریخ ابن خلدون ج ۵/۴۱۷.

۱۱۰- «عن نافع قال: كَانَ عُمَرُ لَا يَدْعُ الْيَهُودِيَّ وَالنَّصْرَانِيَّ وَالْمَجُوسِيَّ إِذَا دَخَلُوا الْمَدِينَةَ أَنْ يُقِيمُوا إِلَّا ثَلَاثًا، قَدَرًا مَا يَبِيعُونَ سِلْعَتَهُمْ». موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۴۱۳. <

در ممالک مفتوحه نیز قوانین اهانت‌بار و تحقیرآمیز خلیفه اعمال می‌گردید. در خارج از جزیره العرب اهل کتاب مجبور بودند به دستور عمر موهای جلوی سر خود را بتراشند و به خود زتار ببندند^{۱۱۱} و بر روی مرکبی که سوار می‌شوند زین و پالان قرار ندهند و برای سوار شدن بر مرکب‌هایشان از دست‌های خود کمک بگیرند و هرگز از رکاب استفاده ننمایند^{۱۱۲} تا از دیگر مردم متمایز گردند! اگر دست

«إِنَّ عَمْرَ أَجَلَى الْيَهُودَ مِنَ الْحِجَارِ ثُمَّ أَذِنَ لِمَنْ قَدِمَ مِنْهُمْ تَاجِرًا أَنْ يُقِيمُوا ثَلَاثًا». الجمع بين الصحيحين (حمیدی) ج ۱۹۹/۲، المجموع (نووی) ج ۳۶۰/۴، خلاصة البدر المنير ج ۲۰۳/۱، ج ۳۶۴/۲، التلخیص الحبیر ج ۴۶۸/۴، تحفة الاحوذی ج ۹۳/۳.

«إِنَّ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ ضَرَبَ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ بِالْمَدِينَةِ إِقَامَةً ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يَتَسَوَّقُونَ بِهَا وَيَقْضُونَ حَوَائِجَهُمْ وَلَا يُقِيمُ أَحَدٌ مِنْهُمْ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ». المجموع (نووی) ج ۴۳۱/۱۹.

همچنین رجوع کنید به: المجموع (نووی) ج ۴۲۹/۱۹.

۱۱۱- «وقد أَمَرَ عَمْرُ بْنُ يَرْفَأَ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى أَهْلِ مِصْرَ بِذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ: يَا يَرْفَأُ! اكْتُبْ إِلَى أَهْلِ مِصْرَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أَنْ يَجْزُوا نَوَاصِيَهُمْ، وَأَنْ يَرْبِطُوا الْكُسْتِيجَاتِ - أَيِ الزَّنَانِيرِ - عَلَى أَوْسَاطِهِمْ لِيُعَرَفَ زِيَّتُهُمْ مِنْ زِيِّ أَهْلِ الْإِسْلَامِ». الجواب الصحيح (ابن تیمیه) ج ۳۱۰/۱، كنز العمال ج ۵۰۵/۴، مجموعة الوثائق السياسية ص ۳۹۱، موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۴۱۴.

۱۱۲- سراج الملوك - باب ۵۱ - ص ۲۵۳، ۲۵۴.

بر اساس همین قوانین جنون‌آمیز، در باره اهل کتاب حکم صادر کرده‌اند که: زنان یهودی و مسیحی باید یک لنگه کفششان سیاه باشد و یک لنگه سفید. همچنین

هیچ فردی از اهل کتاب حق سوار شدن بر اسب را ندارد و فقط می‌تواند بر روی

۱۱۳

کسی هم صلیب دیده می‌شد به دستور خلیفه صلیب را بر سرش می‌شکستند.

در این میان ظلم و ستمی که در ایران اعمال می‌گردید بسیار شدیدتر و گسترده‌تر بود. بعد از فتح و اشغال ایران و پس از استقرار والیان خلیفه در بلاد مختلف، سپاهیان سفاک و جنایتکار عمر «مردم ایران» را - و یا به قول خودشان «مجوس» را - به مانند پشه می‌کشتند و از هیچ چیز و هیچ کس هم هراسی نداشتند. زمانی که والی خلیفه «در باره قاتلان مردم بی‌گناه» از عمر کسب تکلیف نمود وی اظهار داشت: «همه آنان برده هستند و اگر کسی آنان را بکشد فقط باید جریمه کشتن یک برده را (که ۸۰۰ درهم است!) پرداخت نماید»!

۱۱۴

← قاطر و یا الاغ بنشینند.... «... وَیَكُونُ أَحَدُ خُفَّيْهَا أَسْوَدَ وَالْآخَرُ أَبْيَضَ، وَلَا يَرْكَبُونَ الْخَيْلَ، وَيَرْكَبُونَ الْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ بِالْأَكْفِ عَرْضًا، وَلَا يَرْكَبُونَ بِالسُّرُوجِ...». سراج الملوك - باب ۵۱ - ص ۲۵۶.

۱۱۳ - «أَمَرَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ أَنْ تُهْدَمَ كُلُّ كَنِيسَةٍ لَمْ تَكُنْ قَبْلَ الْإِسْلَامِ، ... وَلَا يُظْهَرَ صَلِيبٌ خَارِجٌ مِنْ كَنِيسَةٍ إِلَّا كُسِرَ عَلَى رَأْسِ صَاحِبِهِ...». سراج الملوك - باب ۵۱ - ص ۲۵۸.

۱۱۴ - «عن ابنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ شُعَيْبٍ أَنَّ أَبَا مُوسَى الْأَشْعَرِيَّ كَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ يَقْعُونَ عَلَى الْمَجُوسِ، فَيَقْتُلُونَهُمْ، فَمَاذَا تَرَى؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ إِنَّمَا هُمْ عَبِيدٌ، فَأَقِمْنَهُمْ قِيمَةَ الْعَبِيدِ فِيكُمْ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو مُوسَى: ثَمَانِ مِائَةِ دِرْهَمٍ فَوَضَعَهَا عُمَرُ لِلْمَجُوسِ». مصنف عبدالرزاق ج ۶/ ۱۲۶، ۱۲۷، ح ۱۰۲۱۵، ج ۱۰/ ۹۴، ۹۵، ح ۱۸۴۸۴، مسائل الامام أحمد (بروایه ابنه صالح) ج ۲/ ۲۴۲، [۸۳۴]، كنز العمال ج ۱۵/ ۹۶، ح ۴۰۲۴۰.

سٲلاق عمر

شلاق عمر

پیر و جوان، زن و مرد، بزرگ و کوچک، مسلمان و غیر مسلمان، و همه و همه باید طعم شمشیر و تازیانه عمر را می چشیدند! ^{۱۱۵}

تازیانه، بازترین نماد حکومت استبدادی عمر بن خطاب بود! همان تازیانه مستانه همیشه بکاری که از دیرباز تنها وسیله ارتباطی عمر با مردم به شمار می رفت. ^{۱۱۶} تازیانه ای که نه ملتزم به شرع بود و نه مقید به عقل. تازیانه ای که بی دلیل و بی رحمانه بر تن هر کسی می نشست و از خون هر روزه ای که می مکید - به تمسخر - رنگ عدالتش سرخ تر می شد.

۱۱۵ - مضحک آن است که می گویند خلیفه با چنین خلق و خویی، مردم را به حُسن خلق سفارش می کرده و به آنان می گفته: «با اخلاق با یکدیگر معاشرت کنید!» «خَالِظُوا النَّاسَ بِالْأَخْلَاقِ!» مداراة الناس (ابن ابی الدنیا) ص ۳۷، احیاء العلوم (غزالی) ج ۵۲/۳.

۱۱۶ - محمد صویانی آنگاه که از روحيات عمر در ایام جاهلیت صحبت می کند چنین می گوید: «طناب و شلاق، این بود ابزار گفتگویی که عمر آن را خوب می دانست و به وفور به کار می برد». «جِبَالٌ وَ سَيَاطٌ، هِيَ أَدَوَاتُ الْحِوَارِ الَّتِي كَانَ يُجِيدُهَا عُمَرُ وَيُكْثِرُ حَمْلَهَا». السيرة النبوية (محمد الصویانی) ج ۱۱۷/۱.

عمر برای شلاق زدن به مردم، همیشه بهانه تازهای داشت:

۱۱۷

هر کس که کتابی - به جز قرآن - بخواند باید شلاق بخورد!

۱۱۷ - «مردی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! زمانی که مدائن را فتح کردیم من به کتابی دست یافتم که در آن سخنان شگفت آوری بود. عمر پرسید: آیا آن سخنان از کتاب خدا (قرآن) بود؟ مرد گفت: نه. عمر دستور داد برایش تازیانه بیاورند، بعد با تازیانه شروع کرد به زدن آن مرد و در همان حالی که او را می زد این آیات را می خواند: ﴿الرَّ * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا * تَا عِبَارَتٍ * وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ﴾. بعد گفت: کسانی که قبل از شما (مسلمانان) به هلاکت رسیده اند به این خاطر بوده که به کتاب های علما و اسقف های خودشان روی آوردند و تورات و انجیل را رها کردند تا جایی که این دو کتاب نابود شد و علمی که در آنها موجود بود از بین رفت».

«عن مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَتَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّا لَمَّا فَتَحْنَا الْمَدَائِنَ أَصَبْتُ كِتَابًا فِيهِ كَلَامٌ مُعْجَبٌ، قَالَ: أَمِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا. فَدَعَا بِالذِّرَّةِ فَجَعَلَ يَضْرِبُهَا، وَقَرَأَ: ﴿الرَّ * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ﴾. ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِأَنَّهُمْ أَقْبَلُوا عَلَى كُتُبِ عُلَمَائِهِمْ، وَأَسَاقِفَتِهِمْ وَتَرَكُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ حَتَّى دُرِسَا وَذَهَبَ مَا فِيهِمَا مِنَ الْعِلْمِ». سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۲۶، مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۵۳۱/۲، جَامِعُ الْإِحَادِيثِ (سیوطی) ج ۱۴/۲۱، ۲۲/ ح ۱۸۹۲، كُنزُ الْعَمَالِ ج ۳۷۳/۱، ۳۷۴/ ح ۱۶۳۱.

«مردی مسلمان نزد عمر آمد و به او گفت: ما وقتی مدائن را فتح کردیم کتابی

یافتیم که حاوی علمی از علوم ایرانیان بود و سخنان شگفت آوری داشت! عمر

دستور داد برایش تازیانه بیاورند، بعد با تازیانه شروع کرد به زدن آن مرد و این آیه -

هر کس که نوشته‌ای را در خصوص انبیای سلف بخواند و یا استنساخ نماید
باید شلاق بخورد! ۱۱۸

را خواند ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾. آنگاه عمر گفت: وای بر تو، مگر قصص و بیانی بهتر از کتاب خدا وجود دارد؟ کسانی که قبل از شما (مسلمانان) به هلاکت رسیده‌اند به این خاطر بوده که به کتاب‌های علما و اسقف‌های خودشان روی آوردند و تورات و انجیل را رها کردند تا جایی که این دو کتاب نابود شد و علمی که در آنها موجود بود از بین رفت».

«أَتَى رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى عُمَرَ فَقَالَ: إِنَّا لَمَّا فَتَحْنَا الْمَدَائِنَ أَصَبْنَا كِتَابًا فِيهِ عِلْمٌ مِنَ عُلُومِ الْفُرْسِ وَكَلَامٌ مُعْجَبٌ. فَدَعَا بِالذِّرَّةِ فَجَعَلَ يَضْرِبُهَا، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾. وَيَقُولُ: وَيَلَاكُ أَقْصَصُ أَحْسَنُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟ إِنَّمَا هَلَاكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ لِأَنَّهُمْ أَقْبَلُوا عَلَى كُتُبِ عُلَمَائِهِمْ وَأَسَاقِفَتِهِمْ وَتَرَكُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ حَتَّى دُرِسَا وَذَهَبَ مَا فِيهِمَا مِنَ الْعِلْمِ». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۱۰۱، ۱۰۲.

۱۱۸- شیخ عبدالوهاب شعرانی در کتاب خویش از طریق سیوطی نقل کرده که: «عمر نهی می‌کرد از اینکه کسی به کتاب دانیال نگاه بکند. او هر کسی را که در حال نظر کردن به این کتاب می‌دید، می‌زد و دستور می‌داد کتاب را آتش بزنند». «قال جلالُ الدِّينِ السُّيُوطِيُّ رَحِمَهُ اللهُ: كَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَنْهَى عَنِ النَّظَرِ فِي كِتَابِ دَانِيَالٍ، وَيَضْرِبُ مَنْ يَرَاهُ يَنْظُرُ فِيهَا، وَيَأْمُرُهُ بِحَرْقِهَا». لوائح الانوار القدسية ص ۸۷۹.

ابراهیم نخعی می‌گوید: «مردی در کوفه در جستجوی کتب دانیال و کتاب‌های دیگری از این دست بود (تا آنها را بخواند). (وقتی این خبر به گوش عمر بن خطاب رسید)، خلیفه دستور داد که آن مرد را بگیرند و نزد او بفرستند. آن گاه که شخص مورد نظر به حضور عمر رسید، عمر با تازیانه او را زد و این آیات را خواند: ﴿وَالرَّ

هر کس - مثل زمان پیامبر - در اذان «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» بگوید باید

«تلك آيات الكتاب المبين» تا اینکه رسید به عبارت «وإن كنت من قبله لمن الغافلين». آن مرد (بعدها) گفت: من منظور عمر را فهمیدم، لذا به او گفتم: ای امیرالمؤمنین! مرا رها کن، به خدا من تمامی کتابهایی که از این قبیل نزد من است خواهم سوزاندم. عمر بن خطاب (وقتی این سخن را شنید) آن شخص را رها نمود».

«كان بالكوفة رجل يطلب كتب دانيال وذلك الضريبة، فجاء فيه كتاب من عمر بن الخطاب عليه السلام أن يرفع إليه، فلما قدم على عمر علاه بالدرة، ثم جعل يقرأ عليه: «آلر * تلك آيات الكتاب المبين» حتى بلغ «وإن كنت من قبله لمن الغافلين». قال: فعرفت ما يريد. فقلت: يا أمير المؤمنين! دغني فوالله لا أدع عندي من تلك الكتب شيئاً إلا أحرقتة، فتركة». مصنف عبدالرزاق ج ۶/۱۱۴ / ح ۱۰۱۶۶، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۲/۲۲ / ح ۱۸۹۳، الدر المنثور ج ۴/۳، كنز العمال ج ۱/۳۷۴ / ح ۱۶۳۲. همچنین رجوع کنید به: فضائل القرآن (ابن الضريس) ص ۵۴ / ح ۸۸، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۲۶.

«عن خالد بن عرفة، قال: «كنت جالساً عند عمر عليه السلام إذ أتني برجل من عبد القيس، فقال له عمر: أنت فلان العبدی؟ قال: نعم. فضربه بقناة معه. فقال الرجل: ما لي يا أمير المؤمنين؟ قال: اجلس، فجلس، فقرأ: «بسم الله الرحمن الرحيم * آلر * تلك آيات الكتاب المبين» إلى قوله: «لمن الغافلين»، فقرأها عليه ثلاثاً وضربه ثلاثاً، فقال له الرجل: ما لي يا أمير المؤمنين؟ قال: أنت الذي نسخت كتاب دانيال؟ قال: مُرني بأمرك أتبعه، قال: انطلق فامحه بالحميم والصوف، ثم لا تقرأه ولا تقرأه أحداً من الناس، فلئن بلغني عنك قرأته أو أقرأته أحداً من الناس لأنهكنك عقوبة...». تفسير ابن أبي حاتم ج ۷/۲۱۰۰، تقييد العلم ص ۵۱، الاحادیث

المختارة ج ۱/۲۱۶، تفسير ابن كثير ج ۲/۴۸۴، المطالب العالیة ج ۳/۱۰۸،

۱۱۹

شلاق بخورد!

۱۲۰

هر کس که در باره معنای آیات قرآن چیزی پرسد باید شلاق بخورد!

الدر المنثور (سیوطی) ج ۳/۴، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۹/۱۴، ۲۰ / ح ۱۸۸۶، کنز العمال ج ۱/۳۷۰، ۳۷۱ / ح ۱۶۵۲. همچنین رجوع کنید به: مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج ۴۲/۱۷، فتح الباری ج ۱۳/۱۳۸.

«عَلَاهُ بِالذِّرَّةِ» یعنی: ضَرْبُهُ بِالذِّرَّةِ. (معجم الافعال المتعدية بحرف ص ۹۹).

۱۱۹- «إِنَّهُ (يعني عمر) صَعَدَ الْمُنْبَرِ وَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! ثَلَاثٌ كُنْتُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَنْتَهَى عَنْهُنَّ وَأَحْرَمْتُهُنَّ وَأَعاقِبُ عَلَيْهِنَّ، وَهِيَ: مُتْعَةُ النِّسَاءِ، وَمُتْعَةُ الْحَجِّ، وَحَيٍّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ». أباكار الأفكار (سيف الدين أمدى حنبلي) ج ۳/۵۴۸، ۵۵۵، ۵۵۶، شرح تجريد الكلام (علاء الدين قوشجي حنفي) - المقصد الخامس: في الإمامة - ص ۴۰۸.

۱۲۰- نمونه بارز آن ماجرای صبیغ بن عیسل است که در صفحات ۸۱ - ۹۰ مطرح گردید.

از موارد دیگری که می شود به آن اشاره نمود دو روایات زیر است:

ابوعَدَبَس می گوید: «در محضر عمر بن خطاب نشسته بودیم که مردی نزد وی آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! معنای ﴿الْجَوَارِ الْكُنَّسُ﴾ چیست؟ عمر با چوبی که کنارش بود به (زیر) عمامه آن شخص زد و عمامه را از سر وی انداخت (تا موهای سر او را ببیند)! عمر گفت: مگر تو حروری (و خارجی) هستی؟! به خدایی که جان عمر در دست اوست اگر می دیدم موهای سرت را از ته تراشیده ای شپش ها را از سرت خارج می کردم».

«عن أَبِي الْعَدَبَسِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَأَتَاهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا ﴿الْجَوَارِ الْكُنَّسُ﴾؟ فَطَعَنَ عُمَرُ بِمِخْصَرَةٍ مَعَهُ فِي عِمَامَةِ الرَّجُلِ،»

هر کس که قرآن را با خط ریز در صفحات کوچک بنویسید باید شلاق
 ۱۲۱ بخورد!

۱۲۲ هر کس که در باره خداوند تفکر کند باید شلاق بخورد!

فَأَلْقَاهَا عَنْ رَأْسِهِ، فَقَالَ عُمَرُ: أَحَرُّوْرِي؟ وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ بِيَدِهِ، لَوْ
 وَجَدْتُكَ مَخْلُوقًا لَأَنْحَيْتُ الْقَمْلَ عَنْ رَأْسِكَ». الدر المنثور (به نقل از کتاب الکنی
 تألیف حاکم نیشابوری) ج ۶/۳۲۱، کنز العمال ج ۲/۳۳۴، ۳۳۵ / ح ۴۱۷۱، فتح
 القدير ج ۵/۳۹۳.

مردی از عمر در باره معنای آیه ﴿فَاكِهَةٌ وَأَبَا﴾ سؤال کرد. (کسانی که در
 آنجا حضور داشتند خواستند جواب وی را بدهند). وقتی عمر دید که آنان (دارند
 معنا را) می‌گویند با تازیانه همه را زد. «عن إبراهيم النَّخَعِي عن عبد الرحمن بن زيد
 قال: إِنَّ رَجُلًا سَأَلَ عُمَرَ عَنِ ﴿فَاكِهَةٌ وَأَبَا﴾، فَلَمَّا رَأَاهُمْ عُمَرُ يَقُولُونَ، أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ
 بِالذِّرَّةِ». فتح الباری ج ۱۳/۲۲۹ (از طریق عبد بن حمید)، الدر المنثور ج ۶/۳۱۷،
 فتح القدير ج ۵/۳۸۷.

۱۲۱- مردی با خط ریز تمامی قرآن را در مصحفی گرد آورده بود. عمر بن خطاب به بهانه
 اینکه این کار بی احترامی به قرآن است کاتب آن را زد.

«عن أبي الأسود أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَجَدَ مَعَ رَجُلٍ مُصْحَفًا قَدْ كَتَبَهُ بِقَلَمٍ
 دَقِيقٍ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقَالَ: الْقُرْآنُ كُلُّهُ. فَكَرِهَ ذَلِكَ وَضَرَبَهُ، وَقَالَ: عَظِّمُوا كِتَابَ اللَّهِ،
 وَكَانَ إِذَا رَأَى مُصْحَفًا سَرَّهَ». فضائل القرآن (ابوعبید) ص ۲۴۳، نصاب الاحتساب
 ص ۹۶، الاتقان فی علوم القرآن - النوع السادس والسبعون: في مرسوم الخط، فصل
 في آداب كتابته - ج ۲/۴۵۳، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/۳۴ / ح ۱۹۶۱،
 مفتاح السعادة ج ۲/۳۳۸، کنز العمال ج ۲/۳۳۲ / ح ۴۱۶۵، ابجد العلوم ج ۲/۳۶،
 ۳۷، التراتیب الاداریة ج ۲/۲۸۷، ۲۸۸.

۱۲۳

هر کس که کنیه اش را «ابوعیسی» بگذارد باید شلاق بخورد!

«۱۲۲- یک شب عمر بن خطاب مردی را دید که بعد از نماز عشاء به سمت قبله نشسته است. عمر به او گفت: چرا تا این ساعت بیدار نشسته ای؟ آن شخص گفت: نشسته ام و در باره خدا تفکر می کنم. عمر با تازیانه او را زد و گفت: مادرت به عزایت بنشیند، به تو امر شده که در باره خدا تفکر کنی یا در باره مخلوقات خدا فکر کنی؟!...».

«إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَرَّ ذَاتَ لَيْلَةٍ بِرَجُلٍ وَهُوَ مُسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةِ، فَقَالَ: مَا تَخْلُقُ بِهَذِهِ السَّاعَةِ؟ فَقَالَ: صَلَّيْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْعِشَاءَ، ثُمَّ صَلَّيْتُ مَا قُضِيَ لِي، فَجَلَسْتُ أَتَفَكَّرُ فِي اللَّهِ. فَعَلَاهُ بِالْذِّرَّةِ، فَقَالَ: ثَكَلْتُكَ أُمُّكَ أَفِي اللَّهِ أُمِرْتُ بِالتَّفَكُّرِ أَمْ فِي خَلْقِهِ؟ ثُمَّ تَلَا عُمَرُ: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾». مسند الربيع ص ۳۲۰ / ح ۸۴۹.

عمر بن خطاب از تعمق در دین بدش می آمد. «كان عمرُ يكرهُ التَّنَطُّعَ فِي الدِّينِ أَيْ التَّعَمُّقَ فِيهِ». دائرة معارف القرن العشرين ج ۶/ ۷۲۷.

۱۲۳- چرا که عیسی پدر نداشته است!

یکی از فرزندان عمر کنیزی داشت که از وی بچه دار شده بود. آن کنیز (بدون لباس!) نزد عمر آمد و به وی گفت: به من لباس بپوشانید (اگسني). عمر گفت: صاحب تو کیست که به تو لباس نمی پوشاند؟ کنیز گفت: صاحب من (پسر توست که) کنیه اش «ابوعیسی» است.

عمر وقتی فهمید که پسرش کنیه «ابوعیسی» را روی خود گذارده وی را خواست - و به جای آنکه وی را توبیخ کند که چرا به مادر فرزندان خود لباس نمی دهد که بپوشد - پسرش را به علت اینکه کنیه اش را ابوعیسی گذاشته آنقدر با تازیانه زد تا خسته شد. بعد به او گفت: بی مادر! تو مگر اسامی عرب را نمی دانی -

هر کس که «سین» بسم الله را بدون دندانۀ بنویسد باید شلاق

← (که چنین اسمی روی خودت گذاشته‌ای)؟! مگر اسم‌هایی مثل عامر، عویمر، مالک، صرما، مؤیلک، سرده، و مژه را بلد نیستی؟ عمر این را گفت و دوباره پسرش را زد... بعد گفت: اسم عیسی را از روی خودت بردار. ما که معتقد نیستیم که عیسی پدر داشته است! «... ثُمَّ جَعَلَ يَضْرِبُهُ بِالْذِرَّةِ حَتَّى فُتِرَ. فَقَالَ: هَلْ تَدْرِي مَا أَشْمَاءُ الْعَرَبِ لَا أُمَّ لَكَ، عَامِرٌ، وَعُوَيْمِرٌ، وَمَالِكٌ، وَصِرْمَا، وَمُوَيْلِكٌ، وَسَرْدَةُ، وَمُرَّةٌ. ثُمَّ جَعَلَ يَضْرِبُهُ وَيَقُولُ لَهُ ذَلِكَ: هَلْ تَدْرِي مَا أَشْمَاءُ الْعَرَبِ؟ ثُمَّ يُرَدِّدُ عَلَيْهِ ذَلِكَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ الْأُولَى مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: دَعْ عَنْكَ عَيْسَى، فَإِنَّا وَاللَّهِ مَا نَعْلَمُ لِعَيْسَى أَبًا». الجامع فی الحديث (عبدالله بن وهب) - باب الأسماء - ج ۱/ ۱۱۲ / ح ۶۲. همچنین رجوع کنید به: الاخبار الموفقیات ص ۶۰۲، تاریخ مدینة دمشق ج ۳۸/ ۵۹، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۵۶۸، کنز العمال ج ۱۶/ ۵۹۴، ۵۹۵، ح ۴۵۹۸۴، عون المعبود ج ۱۳/ ۲۰۶.

می‌گویند: پیامبر اکرم ﷺ بر روی مغیره بن شعبه کنیه ابوعیسی گذارد. عمر بن خطاب کنیه وی را از «ابوعیسی» به «ابوعبدالله» تغییر داد چرا که استفاده از کنیه «ابوعیسی» را گناه می‌دانست. عمر در این خصوص به پیامبر ﷺ جسارت می‌کرد و می‌گفت: «خدا از گناهان پیامبر گذشته و او را آمرزیده است ولی ما در بارۀ خودمان نگرانیم و نمی‌دانیم که خدا ما را می‌بخشد یا نه». به عبارت دیگر عمر در کنیه گذاردن به «ابوعیسی» مخالف پیامبر ﷺ بود و معتقد بود که مسلمانان نباید این گناه پیامبر ﷺ را تکرار کنند و اگر فردی این عمل پیامبر را مرتکب گردد باید مجازات شود! «عن أسلم أن عمر بن الخطاب ضرب ابنًا له تكنى أبا عيسى، وأن المغيرة تكنى بأبي عيسى، فقال عمر: أما يكفيك أن تكنى بأبي عبد الله؟ فقال: رسول الله كناني. فقال: إن رسول الله قد غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وإننا بغد في جلعننا، فلم يزل يكنى بأبي عبد الله حتى هلك». سنن ابی داود - کتاب <

← الأدب، باب فیمن یتکنی بأبی عیسی - ج ۲/ ۴۶۹ / ح ۴۹۶۳، الکنی والاسماء (دولابی) ج ۱/ ۲۶۲ / ح ۴۶۴، السنن الکبری (بیهقی) ج ۹/ ۳۱۰، الاحادیث المختارة (ضیاء الدین مقدسی) ج ۱/ ۱۷۸، کنز العمال ج ۱۶/ ۵۹۲ / ح ۴۵۹۷۶، الصحيح المسند مما ليس فی الصحيحین ج ۲/ ۱۹۵ / ح ۱۱۳۷. همچنین رجوع کنید به: الاربعین البلدانیة ص ۱۵۶، جامع الاصول ج ۱/ ۲۷۲ / ح ۱۵۲، النهایة فی غریب الحدیث - ذیل جلد - ج ۱/ ۲۷۴، المجموع (نوی) ج ۸/ ۴۴۱، سیر اعلام النبلاء ج ۳/ ۲۳، الاصابة ج ۶/ ۱۵۷، لسان العرب ج ۲/ ۲۲۴، تاج العروس ج ۲/ ۱۶، الحطة فی ذکر صحاح الستة ص ۲۵۱.

* افراد معروفی چون موسی بن طلحه و عوّام بن حوشب و ترمذی (صاحب کتاب سنن) و دیگران بر خود کنیه ابو عیسی را گذارده اند و با این کار خود به نوعی این رأی جاهلانه خلیفه را رد نموده اند!

۱۲۴ - «وعن واصل مؤلی أبي عُيَيْنَةَ قال: سَمِعْتُ حَمَاداً يَقُولُ: كَانُوا يُحِبُّونَ أَنْ تُحَسَّنَ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». وَأَمَّا مَا يَجِبُ مِنْ تَرْتِيبِهَا فَأَوَّلُ مَا يَجِبُ مِنْ ذَلِكَ إطالة الباءِ لِتَدُلَّ عَلَى الْأَلِفِ المَحذُوفَةِ مِنْهَا لِكَثْرَةِ الاستعمالِ ثُمَّ إثباتُ السَّيْنِ بِأَسْنَانِهَا الثَّلَاثِ غَيْرِ مُرْسَلٍ لَهَا إِرْسَالاً كَمَا يَفْعَلُهُ بَعْضُ الْكُتَّابِ، فَقَدْ كَرِهَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضي الله عنه وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَالْحَسَنُ وَابْنُ سِيرِينَ حَتَّى يُزَوَّيَ أَنَّ عُمَرَ رضي الله عنه ضَرَبَ كَاتِباً عَلَى حَذْفِ السَّيْنِ مِنْهَا، فَقِيلَ لَهُ: فِيمَ ضَرَبَكَ عُمَرُ؟ فَقَالَ: فِي سَيْنٍ. فَجَرَى مَثَلاً». صبح الاعشى (قلقشندی) ج ۶/ ۲۱۲، ۲۱۳.

«أَخْرَجَ ابْنُ أَشْتَةَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ أَنَّ كَاتِبَ عُمَرَو بْنِ الْعَاصِ كَتَبَ إِلَى عُمَرَ، فَكَتَبَ «بِسْمِ اللَّهِ» وَلَمْ يَكْتُبْ لَهَا سَيْناً، فَضَرَبَهُ عُمَرُ، فَقِيلَ لَهُ: فِيمَ ضَرَبَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: ضَرَبَنِي فِي سَيْنٍ». الاتقان فی علوم القرآن - النوع السادس والسبعون في مرسوم الخط، فصل في آداب كتابة القرآن - ج ۲/ ۴۵۲. همچنین رجوع ←

۱۲۵

هر کاتبی که در نامه خود اشکال نحوی داشته باشد باید شلاق بخورد!

۱۲۶

هر کس که در ماه رجب روزه بگیرد باید شلاق بخورد!

کنید به: ادب الکتاب (ابوبکر ضولی) ص ۳۵.

۱۲۵- «إِنَّ عَمَرَ كَتَبَ إِلَى أَبِي مُوسَى: أَنَّ كَاتِبَكَ الَّذِي كَتَبَ إِلَيَّ، لَحَنٌ، فَأَضْرِبُهُ سَوْطًا».

اخبار القضاة (وكيع) ج ۱/۲۸۶، مخض الصواب ج ۲/۵۴۹. همچنین رجوع کنید به:

كتاب المعجم (ابن الاعرابي) ج ۲/۸۵۴ / ح ۱۷۶۶، الخصائص (ابن جني) ج ۲/۸،

إعتاب الكتاب ص ۱۲۵، ۱۲۶، المزهر في علوم اللغة ج ۲/۳۴۱، تاج العروس

ج ۵/۴۸۸، موسوعة آثار الصحابة ج ۱/۱۳۲ / ح ۶۱۲، موسوعة فقه عمر بن الخطاب

ص ۲۱۱، ۲۱۹.

۱۲۶- «عن خُرْشَةَ بْنِ الْحُرِّ قَالَ: رَأَيْتُ عَمَرَ يَضْرِبُ أَكْفَ النَّاسِ فِي رَجَبٍ حَتَّى يَضَعُوهَا فِي

الْجِفَانِ إِذَا رَفَعُوا عَنْ طَعَامِهِ حَتَّى يَضَعُوا فِيهِ، وَيَقُولُ: كُلُّوا فَإِنَّمَا هُوَ شَهْرٌ كَانَ يُعْظِمُهُ

أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ»، يا «... رَأَيْتُ عَمَرَ يَضْرِبُ أَكْفَ الْمُتَرَجِّبِينَ...»، يا «... لَقَدْ رَأَيْتُ

عَمَرَ ضَرَبَ أَيْدِي الرِّجِيِّينَ حَتَّى يُفْطِرُوا»، يا «... إِنَّ عَمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ يَضْرِبُ

أَيْدِي الرِّجَالِ فِي رَجَبٍ إِذَا رَفَعُوا عَنْ طَعَامِهِ حَتَّى يَضَعُوا فِيهِ، فَيَقُولُ إِنَّمَا هُوَ شَهْرٌ

كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْظِمُونَهُ». مصنف ابن أبي شيبة - كتاب الصيام، باب ۱۱۴: في

صوم رجب ح ۱ - ج ۲/۵۱۳، المعجم الاوسط (طبرانی) ج ۷/۳۲۷، طبقات

المحدثين باصبهان ج ۲/۳۵۵، التحقيق في احاديث الخلاف ج ۲/۱۰۷، المغنى على

مختصر الخرقى ج ۳/۹۹، الباعث على انكار البدع والحوادث ص ۵۲: «وكان عمرُ

يَضْرِبُ بِالدِّرَّةِ صَوَامَةً»، الشرح الكبير على متن المقنع ج ۳/۱۰۷، تنقيح تحقيق

احاديث التعليق ج ۲/۳۶۵، الفروع (ابن مفلح) ج ۳/۸۸، لطائف المعارف ص ۲۲۹،

۲۳۰، مجمع الزوائد ج ۳/۱۹۱، المبدع في شرح المقنع ج ۳/۵۴، مواهب الجليل

لشرح مختصر خليل ج ۳/۳۲۴، كنز العمال ج ۸/۶۵۳ / ح ۲۴۵۸۰، كشاف القناع ←

۱۲۷

هر کس که هر روز، روزه بگیرد باید شلاق بخورد!

۱۲۸

هر کس که در مسجد بلند صحبت کند باید شلاق بخورد!

هر کس که در صف جماعت اشتباهاً کمی جلوتر و یا عقبتر بایستید باید

۱۲۹

شلاق بخورد!

ج ۳۹۴/۲ (با تأکید بر صحت روایت)، دقائق اولی النهی ج ۳۸۷/۲، مطالب اولی النهی ج ۲۱۹/۲، السیل الجرار ج ۱۴۴/۲، نیل الاوطار ج ۳۳۴/۴، منار السبیل ج ۲۲۲/۱، السنن والمبتدعات ص ۱۴۲، إرواء الغلیل ج ۱۱۳/۴ (با تأکید بر صحت روایت).

۱۲۷- «عن أبي عمرو الشيباني قال: كُنَّا عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَأَتَيْتُ بِطَعَامٍ لَهُ فَأَعْتَزَلَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ، فَقَالَ: مَا لَهُ؟ قَالُوا: إِنَّهُ صَائِمٌ. قَالَ: وَمَا صَوْمُهُ؟ قَالَ: الدَّهْرُ. قَالَ: فَجَعَلَ يَقْرَعُ رَأْسَهُ بِقَنَاةٍ مَعَهُ وَيَقُولُ: كُلُّ يَوْمٍ دَهْرٌ، كُلُّ يَوْمٍ دَهْرٌ! يا «عن أبي عمرو الشيباني، قال: خُبِرَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِرَجُلٍ يَصُومُ الدَّهْرَ فَجَعَلَ يَضْرِبُهُ بِمِخْفَقَتِهِ، وَيَقُولُ: كُلُّ يَوْمٍ دَهْرٌ، يا دَهْرُ!»! مصنف عبدالرزاق - كتاب الصيام، باب صيام الدهر - ج ۲۹۸/۴ / ح ۷۸۷۱، تهذيب الآثار (مسند عمر بن الخطاب) ج ۳۰۸/۱ / ح ۴۹۵، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزي) - باب ۶۰: في ذكر كلامه في فنون - ص ۱۹۸، مخض الصواب ج ۷۲۱/۲، ۷۲۲، دائرة معارف القرن العشرين ج ۷۲۷/۶، عمر بن الخطاب (قروي) ص ۵۹.

۱۲۸- «عن نافع قال: كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَقُولُ: لَا تُكْثِرُوا اللَّغَطَ يَعْنِي فِي الْمَسْجِدِ. قَالَ: فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ ذَاتَ يَوْمٍ فَإِذَا بِرَجُلَيْنِ ارْتَفَعَتْ أَصَوَاتُهُمَا، فَبَادَرَاهُ، فَأَذْرَكَ أَحَدَهُمَا فَضْرَبَهُ، وَقَالَ: مِمَّنْ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ ثَقِيفٍ. قَالَ: إِنَّ مَسْجِدَنَا هَذَا لَا يُرْفَعُ فِيهِ الصَّوْتُ». مصنف عبدالرزاق - كتاب الصلاة، باب اللغط ورفع الصوت وإنشاد الشعر في المسجد - ج ۴۳۷/۱ / ح ۱۷۱۱، فتاوى واقضية عمر بن الخطاب ص ۷۳.

۱۳۰

هر کس - بعد از شنیدن اقامه - نماز مستحبی بخواند باید شلاق بخورد!

۱۳۱

قبل از اقامه هم اگر کسی نماز بخواند باید شلاق بخورد!

هر کس به هنگام طلوع آفتاب و یا غروب آفتاب نماز بخواند باید شلاق

۱۳۲

بخورد!

«۱۲۹- عمر بن خطاب هیچ وقت تکبیر نمی گفت (و نمازش را شروع نمی کرد) مگر آن که

ابتدا صف جلویی نماز جماعت را خوب نگاه می کرد. او اگر می دید که مردی (در

صف نماز) جلوتر و یا عقب تر ایستاده است با شلاق وی را می زد».

«عن عمرو بن ميمون قال: ... وكان عمر لا يكبر حتى يستقبل الصف المتقدم

بوجهه، فإن رأى رجلاً متقدماً من الصف أو متأخراً ضربته بالذرة». طبقات ابن سعد

ج ۳/ ۳۴۰، ۳۴۱، الامامة والسياسة (تحقيق طه محمد زيني) ج ۱/ ۲۶، (تحقيق

خليل المنصور) ج ۱/ ۲۳، شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة (لالكائي)

ج ۸/ ۱۳۸۴، حلية الاولياء ج ۴/ ۱۵۱، المطالب العالیه بزوائد المسانيد الثمانية

ج ۴/ ۴۵، فتح الباری ج ۷/ ۴۹، كنز العمال ج ۱۲/ ۶۷۹، ح ۴۴/ ۳۶۰.

۱۳۰- «عن سويد بن غفلة قال: كان عمر بن الخطاب يضرب على الصلاة بعد الإقامة» یا

«... كان يضرب على صلاة الركعتين بعد إقامة». مصنف عبدالرزاق - كتاب الصلاة،

باب إذا أقيمت الصلاة فلا صلاة - ج ۲/ ۴۳۶، ۳۹۸۸، المحلى ج ۳/ ۱۱۰، الشرح

الكبير على متن المقنع ج ۲/ ۸، كنز العمال ج ۸/ ۱۸۰، ح ۷۱/ ۲۲۴، كشاف القناع

ج ۱/ ۵۵۸، مطالب اولى النهى ج ۱/ ۶۱۸، عون المعبود ج ۴/ ۱۰۲، منار السبيل

ج ۱/ ۱۱۸، إرواء الغلیل ج ۲/ ۲۶۷، ح ۴۹۸، فتاوى واقضية عمر بن الخطاب

ص ۵۵.

۱۳۱- «كان عمر بن الخطاب يضرب على الصلاة قبل الإقامة». عمدة القارى ج ۵/ ۱۸۴.

۱۳۲- «عن عبد الله بن عمر أن عمر بن الخطاب كان يقول: لا تحزوا بصلاتكم طلوع الشمس»

۱۳۳

هر کس در وسط روز نماز مستحبی بخواند باید شلاق بخورد!

۱۳۴

هر کس که بین نماز عصر و نماز مغرب، نمازی بخواند باید شلاق بخورد!

ولا غروبها، فإنَّ الشَّيْطَانَ يَظْلُعُ قَرْنَاهُ مَعَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَيَغْرُبَانِ مَعَ غُرُوبِهَا. وَكَانَ يُضْرَبُ النَّاسُ عَلَى تِلْكَ الصَّلَاةِ». موطأ مالك - كتاب القرآن، باب النهي عن الصلاة بعد الصبح وبعد العصر - ج ۱/۲۲۱، مصنف عبدالرزاق - كتاب الصلاة، باب الساعة التي يكره فيها الصلاة - ج ۲/۴۲۶ / ح ۳۹۵۲، كنز العمال ج ۸/۱۷۹، شرح الموطأ (زرقانی) ج ۲/۶۷، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۶۲. همچنین رجوع کنید به: طرح التثريب (زين الدين عراقی) ج ۲/۱۷۱.

۱۳۳ - «عن أبي البختري قال: كان عمرُ يُضْرَبُ عَلَى الصَّلَاةِ بِنِصْفِ النَّهَارِ». الْمُحَلِّي ج ۳/۱۴، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۶۲.

«نَهَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنِ الصَّلَاةِ نِصْفَ النَّهَارِ». فتح الباری ج ۲/۵۱.

۱۳۴ - الموطأ - كتاب القرآن، باب ۱۰: النهي عن الصلاة بعد الصبح والعصر - ج ۱/۲۲۱، كتاب الآثار ص ۲۱، مصنف عبدالرزاق ج ۲/۴۲۶، ۴۲۹ - ۴۳۳ / ح ۳۹۵۲، ۳۹۶۳ - ۳۹۶۶، ۳۹۷۲، ۳۹۷۴، ۳۹۷۷، مصنف ابن ابی شيبه ج ۲/۲۴۶، مسند ابن راهويه ج ۳/۸۹۴، مسند احمد بن حنبل ج ۴/۱۱۵، التاريخ الكبير (بخاری) ج ۵/۸۵، صحيح مسلم - كتاب الصلاة، باب استحباب ركعتين قبل صلاة المغرب - ج ۲/۲۱۱، ۲۱۲، مسند ابی يعلى ج ۷/۴۳ / ح ۳۹۵۶، الكنى والاسماء (دولابی) ج ۲/۵۷۸، مسند ابی عوانة ج ۱/۳۷۳، ج ۲/۸، شرح معانی الآثار (طحاوی) ج ۱/۳۰۴، ۳۰۵، المعجم الاوسط (طبرانی) ج ۸/۲۹۶، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۲/۵۸، ۲۲۸/۵، المسند المستخرج على صحيح مسلم ج ۲/۴۲۸، الْمُحَلِّي ج ۲/۲۷۴، ۲۷۵، ج ۳/۳، الاحكام فى اصول الاحكام (ابن حزم) ج ۴/۵۳۶، ج ۵/۶۵۰، ج ۶/۸۲۰، ۸۲۱، التمهيد (ابن عبدالبر) ج ۱۳/۳۱، الجمع بين =

همه باید بعد از نماز عشاء بخوابند، و اگر کسی نخوابد و شب نشینی کند باید
 شلاق بخورد! ۱۳۵

الصحيحين ج ۲/۶۰۷، مشارق الانوار (قاضی عیاض) ج ۲/۴۳، الاحکام الشرعية الكبرى (اشبیلی) ج ۱/۵۸۰، ج ۲/۱۹۸، فتح العزيز ج ۴/۲۲۰، مسند ابی العباس السراج ص ۳۷۹، الباب فی الجمع بین السنّة والکتاب ج ۱/۱۹۳، الاجابة لما استدركته عائشة ص ۸۴، المعتصر من المختصر ج ۱/۷۲، طرح التثريب فی شرح التقریب ج ۲/۱۷۱، مجمع الزوائد ج ۲/۲۲۲، ۲۲۳، بغية الباحث ص ۸۲، التلخیص الحبير ج ۴/۲۸۱، الوقوف على الموقوف ص ۵۵، فتح الباری ج ۳/۸۵، تعجیل المنفعة ص ۴۸۸، مخض الصواب ج ۲/۷۴۰، كنز العمال ج ۸/۴۹، ۵۰، ۱۷۹ - ۱۸۱ / ح ۲۱۸۰۹ - ۲۱۸۱۳، ۲۲۴۶۶ - ۲۲۴۷۵، الروض المربع ج ۱/۲۳۸، ازالة الخفاء ج ۲/۹۷، فقه السنّة ج ۱/۱۰۷، فتاوی واقضية عمر بن الخطاب ص ۶۳، ۶۴.

۱۳۵ - خَرَشَةُ بن حُرْفَزَارِي می گوید: «عمر را دیدم که مردم را به خاطر «شب نشینی بعد از نماز عشاء» می زد». «رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَضْرِبُ النَّاسَ عَلَى السَّمْرِ بَعْدَهَا». مصنف عبدالرزاق - کتاب الصلاة، باب النوم قبلها والسمر بعدها - ج ۱/۵۶۱ ح/ ۲۱۳۲.

«عده ای بعد از نماز عشاء شب نشینی کرده بودند. عمر آنان را دید و با شلاق آنان را پراکنده ساخت، سپس گفت: اولش را (یعنی اول شب را) بیدار می نشینید و آخرش را می خوابید؟!»

«عن خَرَشَةَ بْنِ الْحُرِّ الْقَزَارِيِّ قَالَ: رَأَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَوْمًا سَمَرُوا بَعْدَ الْعِشَاءِ، فَفَرَّقَ بَيْنَهُم بِالِدِرَّةِ، فَقَالَ: أَسْمَرُوا مِنْ أَوَّلِهِ وَنَوْمًا مِنْ آخِرِهِ؟» مصنف عبدالرزاق - کتاب الصلاة، باب النوم قبلها والسمر بعدها - ج ۱/۵۶۱ ح/ ۲۱۳۴.

روایت فوق به این صورت نیز نقل شده است: «...عمر بن خطاب مردم را به

۱۳۶

هر کسی که از خدا طلب روزی کند باید شلاق بخورد!

← خاطر «صحبت کردن بعد از نمازِ عشاء» می‌زد.

«عن خُرْشَةَ بْنِ الْحُرِّ قَالَ: رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَضْرِبُ النَّاسَ عَلَى الْحَدِيثِ بَعْدَ الْعِشَاءِ». مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب صلاة التطوع، باب من کره السمع بعد العتمة - ج ۲/۱۸۰، تفسیر القرطبی ج ۱۲/۱۳۸، کنز العمال ج ۸/۳۹۷ / ح ۲۳۴۲۰.

ابن حجر عسقلانی نیز در باره «شب نشینی و خوابیدن بعد از نماز عشاء» می‌گوید: عمر مردم را به خاطر این کارشان می‌زد. «وكان عمرُ يضربُ الناسَ على ذلك...». فتح الباری ج ۲/۶۰.

ابن العربی مالکی (ف. ۵۴۳هـ) نیز به مطلب فوق اذعان کرده است. (احکام القرآن - ذیل آیه ﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ﴾ المؤمنون / ۶۷ - ج ۳/۳۲۷).

همچنین رجوع کنید به: تحفة الاحوذی ج ۱/۴۳۴.

در یک روایت دیگر آمده که بعد از نماز عشاء عمر بن خطاب مردم را با شلاق می‌زد تا متفرق شوند. «... كَانَ يَنْشُ (أَوْ يَنْوُشُ) النَّاسَ بَعْدَ الْعِشَاءِ بِالذَّرَّةِ (= أَي يَتَنَاوَلُهُم بِالذَّرَّةِ)». غریب الحدیث (ابوعبید هروی) ج ۳/۳۰۹، ۳۱۰.

تهذیب اللغة (ازهری) ج ۱۱/۱۹۳، تصحیفات المحدثین ص ۳۴۱ - ۳۴۳، درة الغواص فی اوهام الخواص ص ۱۵۸، الفائق فی غریب الحدیث ج ۳/۲۹۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۱۳۷.

ابن جوزی و ابن اثیر در توضیح «يَنْشُ النَّاسَ بِالذَّرَّةِ» می‌گویند: عمر با شلاق مردم را به منازلشان روانه می‌کرده است. «كَانَ يَنْشُ النَّاسَ بَعْدَ الْعِشَاءِ بِالذَّرَّةِ، أَي يَسُوْقُهُمْ إِلَى بُيُوتِهِمْ». غریب الحدیث (ابن جوزی) ج ۲/۴۰۸، النهاية فی غریب الحدیث ج ۵/۵۷، لسان العرب ج ۶/۳۵۳، تاج العروس ج ۴/۳۵۶.

۱۳۶ - روزی عمر بعد از نماز دید افرادی در مسجد نشسته‌اند و - جهت توکل به -

هر کس که در مقابل یک فرد در حال نماز بنشینید، هم خودش و هم آن نمازگزار، هر دو باید شلاق بخورند! ۱۳۷

هر کس دنبال صاحب شیء گم شده‌ای بگردد ریاکار است و باید شلاق بخورد! ۱۳۸

خداوند - سر در گریبان خویش کرده از خدا روزی می‌طلبند. عمر آنان را با تازیانه زد و گفت: کسی نباید بنشیند و از خدا طلب روزی کند و بگوید خدایا به من روزی بده. چون هر فردی خودش می‌داند که از آسمان طلا و نقره نمی‌بارد. «رُويَ أَنَّ عَمْرَ رَأَى بَعْدَ الصَّلَاةِ قَوْمًا قَابِعِينَ فِي الْمَسْجِدِ بِدَعْوَى التَّوَكُّلِ عَلَى اللَّهِ، فَعَلَاهُمْ بِدِرَّتِهِ، وَقَالَ: «لَا يَقْعُدَنَّ أَحَدُكُمْ عَنْ طَلَبِ الرِّزْقِ وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي، وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ السَّمَاءَ لَا تُمَطِّرُ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً...»». تخريج احاديث مشكلة الفقر ص ۲۵.

۱۳۷- «عمر مردی را دید که در حال نماز خواندن است در حالی که مرد دیگری در مقابل او نشسته است. عمر هر دو نفر را با تازیانه زد». «رُويَ أَنَّ عَمْرَ رَأَى رَجُلًا يُصَلِّي وَرَجُلًا جَالِسًا مُسْتَقْبِلَهُ، فَضَرَبَهُمَا بِالْذِّرَّةِ». المجموع (نوی) ج ۳/۲۴۵.

هلال بن یساف می‌گوید: «رَأَى عَمْرَ رَجُلًا يُصَلِّي وَرَجُلًا مُسْتَقْبِلَهُ، فَأَقْبَلَ عَلَى هَذَا بِالْذِّرَّةِ، وَقَالَ: تُصَلِّي وَهَذَا مُسْتَقْبِلُكَ؟ وَأَقْبَلَ عَلَى هَذَا بِالْذِّرَّةِ، قَالَ: أَتُسْتَقْبِلُهُ وَهُوَ يُصَلِّي؟»! مصنف عبدالرزاق - كتاب الصلاة، باب الرجل يصلي والرجل مستقبله - ج ۲/۳۷، ۳۸ / ح ۲۳۹۶، تغليق التعليق ج ۲/۲۴۹.

۱۳۸- فردی در بازار دید خرمایی روی زمین افتاده است. آن را برداشت و گفت این خرما از آن کیست؟ عمر - به بهانه اینکه آن فرد منظورش ریا و تظاهر به زهد و پارسایی است - وی را با شلاق زد. (تحفة الحبيب ج ۳/۶۶۷، غمز عيون البصائر ج ۲/۱۸۳ / ح ۱۲، حاشية اعانة الطالبين ج ۳/۲۹۲. همچنین رجوع کنید به: الفائق فی غریب الحدیث - ذیل حرق - ج ۱/۲۴۴).

هر کس که به هنگام راه رفتن، سرش را به زیر بیاندازد و با خشوع راه برود
باید شلاق بخورد! ۱۳۹

هر کس که دو دستش را بلند کند و آن را برای استراحت به بالا بکشد باید
شلاق بخورد! ۱۴۰

هر کس در بازار - در سر راه خلیفه - نشسته باشد باید شلاق بخورد! ۱۴۱

هر کس بر روی شتری، باری سنگین بگذارد باید شلاق بخورد! ۱۴۲

۱۳۹ - «وَقَدْ رَأَىٰ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی الله عنه رَجُلًا يَمْشِي وَهُوَ مُنْحَنِي الرَّأْسِ، فَضْرَبَهُ بِالذِّرَّةِ، وَقَالَ: ارْزُقْ رَأْسَكَ، الْخُشُوعُ هِيْهْنَا، وَأَشَارَ إِلَى قَلْبِهِ». المدخل (ابن الحاج) ج ۱/۵۵. همچنین رجوع کنید به: محاضرات الادباء ج ۲/۴۲۸.

۱۴۰ - شخصی برای اینکه دستهایش را استراحت بدهد آنها را بلند کرد و به سمت بالا کشید. عمر بن خطاب او را به خاطر این کار شلاق زد. «الْإِهْوَاءُ: التَّنَاوُلُ بِالْيَدِ. وَمِنْهُ حَدِيثُ عُمَرَ رضی الله عنه، أَهْوَىٰ يَدَهُ فَضْرَبَهُ بِالذِّرَّةِ، أَيِ جَافَى يَدَهُ وَرَفَعَهَا إِلَى الْهَوَاءِ وَمَدَّهَا حَتَّى بَقِيَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْجَنْبِ هَوَاءٌ أَيْ خَلَاءٌ». الْمُغْرِبُ فِي تَرْتِيبِ الْمُعْرَبِ (مُطَرِّزِي) ج ۲/۳۹۱.

۱۴۱ - «سَلَمَةُ بْنُ أَكْوَعٍ أَسْلَمَ مِیْ گوید: «در بازار نشسته بودم که عمر به من رسید. او به من گفت: از راه برو کنار، بعد هم مرا با تازیانه زد». «مَرَّبِي عُمَرُ وَأَنَا قَاعِدٌ فِي السُّوقِ، فَقَالَ: هَكَذَا يَا سَلَمَةُ عَنِ الطَّرِيقِ، وَغَفَّقَنِي بِالذِّرَّةِ». النِّهَايَةُ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ - ذِيلُ غَفَقٍ - ج ۳/۳۷۵.

۱۴۲ - «عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ دَارِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ضَرَبَ جَمَالًا وَقَالَ: لِمَ تُحَمِّلُ بَعِيرَكَ مَا لَا يُطِيقُ». طبقات ابن سعد ج ۷/۱۲۷، تاریخ مدینه دمشق ج ۵۸/۱۹۱، تفسیر القرطبی ج ۱۰/۷۳، کنز العمال ج ۹/۱۸۹، ح ۲۹/۲۵۶، دائرة معارف القرن -

هر مرد برده‌ای که صاحبش زن باشد و قصد ازدواج با او را داشته باشد باید شلاق بخورد و در دیاری دیگر به فروش برسد! ۱۴۳

هر زنی که با غلام خود ازدواج کند باید شلاق بخورد! ۱۴۴

العشرین ج ۶/۷۲۹.

۱۴۳- «زنی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من زنی هستم با این وضع (ظاهری و مادی) که می‌بینی. زنان دیگر از من زیباتر هستند. من بنده‌ای دارم که در دیانت و امانت مورد قبول و رضایت من است، لذا می‌خواهم با او ازدواج کنم. (آیا اجازه چنین کاری را دارم)؟ عمر به دنبال آن بنده فرستاد و (وقتی که وی را آوردند) او را زد. سپس به دستور عمر، آن بنده در یک سرزمین غریب و دور فروخته شد».

«عن أبي نؤفل بن أبي عقرب قال: جاءت امرأة إلى عمر بن الخطاب، فقالت: يا أمير المؤمنين، إنني امرأة كما ترى، وغيري من النساء أجمل مني، ولي عبد قد رضىت (دينه و) أمانته، فأردت أن أتزوجهُ. فبعث عمر إلى العبد فضربه ضرباً وأمر بالعبد فيسعى في أرض غربة». مصنف ابن أبي شيبة - كتاب الحدود، باب في المرأة تزوج عبدا - ج ۶/۵۵۰، المحلى ج ۱۱/۲۴۸، فتاوى واقضية عمر بن الخطاب ص ۱۳۵. همچنین رجوع شود به پاورقی بعدی.

۱۴۴- «زنی با بنده خود ازدواج کرد. وقتی به او ایراد گرفته شد جواب داد: مگر نه اینکه خداوند در قرآن فرموده است ﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ خوب من هم مالک این فرد هستم (و طبق آیه قرآن مجاز هستم که با بنده خودم ازدواج کنم). (همچنین) یک زن دیگر هم (که بیوه بود) بدون اینکه کسی شاهد عقد وی باشد و بدون اینکه از کسی به عنوان ولی (۱) اجازه گرفته باشد ازدواج نمود. زمانی که به او ایراد گرفته شد پاسخ داد: من قبلاً شوهر کرده‌ام و امر ازدواجم در دست خودم است. قضیه»

هر زن بیوه‌ای که بدون اجازه «ولی» و یا «حکومت» ازدواج کند باید شلاق

۱۴۵

بخورد!

هر کنیزی که در کوچه‌ها و یا در مساجد موهایش را بپوشاند باید شلاق

۱۴۶

بخورد!

← (این دو ازدواج) را به اطلاع عمر رساندند. عمر مردم را جمع کرد و از آنان در باره حکم این مسئله سؤال نمود. (مردم) گفتند: ما با تو به قرآن خدای جل جلاله استناد و مقابله کرده‌ایم. علی نیز (به عمر) گفت: این زن با استناد به کتاب خدا به مخاصمه با تو برخاسته است (و حق با اوست). عمر (بدون اعتنا به سخنان مردم و بدون اعتنا به سخنان علی) هر یک از آن دو نفر را یک صد تازیانه شلاق زد و به تمامی بلاد دستور کتبی صادر نمود که: هر زنی با بنده خودش ازدواج کند و یا هر زنی که بدون اجازه ولی خود با مردی ازدواج نماید به مانند یک زن زانیه است!

«عن محمد بن فضیل عن حُصَيْنٍ عن بَكْرِ قَالَ: تَزَوَّجَتْ امْرَأَةٌ عَبْدَهَا، فَقِيلَ لَهَا، فَقَالَتْ: أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ: ﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ فَبُيِّنَ لَهَا بِمِلْكِ يَمِينِي. وَتَزَوَّجَتْ امْرَأَةً مِنْ غَيْرِ بَيِّنَةٍ وَلَا وَلِيٍّ، فَقِيلَ لَهَا، فَقَالَتْ: أَنَا ثَيِّبٌ وَقَدْ مَلَكَتُ أُمْرِي. فَرُفِعَتْ إِلَى عُمَرَ. فَجَمَعَ النَّاسَ فَسَأَلَهُمْ. فَقَالُوا: قَدْ خَاصَمْنَاكَ بِكِتَابِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ. وَقَالَ عَلِيٌّ: قَدْ خَاصَمْتُكَ بِكِتَابِ اللَّهِ. فَجَلَّدَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ، ثُمَّ كَتَبَ إِلَى الْأُمَّصَارِ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ تَزَوَّجَتْ عَبْدَهَا أَوْ تَزَوَّجَتْ بِغَيْرِ (إِذْنِ) وَلِيٍّ فَهِيَ بِمَنْزِلَةِ الزَّانِيَةِ! مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب الحدود، باب فی المرأة تزوج عبدا - ج ۵۴۹/۶. همچنین رجوع کنید به: مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب النکاح، باب فی المرأة إذا تزوجت بغیر ولی - ج ۲۷۴/۳. همچنین رجوع کنید به صفحه ۲۷۵.

۱۴۵ - رجوع شود به پاورقی قبل و به صفحات ۲۷۴ - ۲۷۶.

۱۴۶ - رجوع کنید به صفحات ۱۹۸ - ۲۱۴.

هر کنیزی که شلوار بپوشد تا مردم پاهایش را نبینند باید شلاق
 ۱۴۷ بخورد!

هر کس که در خارج از منزل با یک زن - حتی با همسر خود - صحبت کند
 ۱۴۸ هم خودش و هم همسرش باید شلاق بخورند!

۱۴۷- شهاب الدین قُرافی می‌گوید: «وقد كَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَمْنَعُ الْإِمَاءَ مِنَ الْإِزَارِ، وَقَالَ لِابْنِهِ: أَلَمْ أَخْبِرْ أَنَّ جَارِيَتَكَ خَرَجَتْ فِي الْإِزَارِ وَتَشَبَّهَتْ بِالْحَرَائِرِ، وَلَوْ لَقِيتُهَا لَأَوْجَعْتُهَا ضَرْبًا». كتاب الذخيرة - كتاب الصلاة، الباب الثالث: في شروط الصلاة - ج ۱۰۳/۲.

۱۴۸- «سؤال: اگر محتسب در راه، یک مرد و یک زن را - در حال صحبت کردن با یکدیگر - دید چه باید بکند؟ (جواب): روایت شده که عمر یک مرد و یک زن را در راه دید که با یکدیگر صحبت می‌کنند. عمر هر دو را (= هم آن زن را و هم آن مرد را) با تازیانه زد. مرد به عمر گفت: این زن همسر من است. عمر به او گفت: اگر چه این زن همسر توست ولیکن تو او را (برای حرف زدن) داخل خانه‌ات نکرده بودی. اگر چنین کرده بودی کسی تو را در راه (و در کوچه‌ها) مورد اتهام قرار نمی‌داد!»

«مَسْأَلَةٌ: وَإِنْ رَأَى الْمُحْتَسِبُ رَجُلًا مَعَ امْرَأَةٍ فِي الطَّرِيقِ يَتَحَدَّثَانِ، فَمَاذَا يَصْنَعُ بِهِمَا؟ رَوِيَ أَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَأَى رَجُلًا مَعَ امْرَأَةٍ يَتَحَدَّثَانِ فِي الطَّرِيقِ فَضَرَبَهُمَا بِالذِّرَّةِ، فَقَالَ الرَّجُلُ: هِيَ امْرَأَتِي. فَقَالَ لَهُ: لَوْ كَانَتْ امْرَأَتُكَ فَلَمْ تُدْخِلْهَا فِي بَيْتِكَ، حَتَّى لَا يَتَّهَمَكَ أَحَدٌ فِي الطَّرِيقِ». نصاب الاحتساب (سنامی) ص ۱۳۸.

«مردی در راه با یک زن صحبت کرد. عمر او را با تازیانه زد. آن مرد به عمر گفت: ای امیر المؤمنین! این زن، همسر من است. عمر گفت: (وقتی با همسرت >

هر مردی که با زنان پاک دامن نماز بخواند باید شلاق

حرف می‌زنی) باید جایی صحبت کنی که مردم تو را نبینند! «عن موسی بن خلفٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ مَرَّ بِرَجُلٍ يُكَلِّمُ امْرَأَةً عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ، فَعَلَاهُ بِالذِّرَّةِ، فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّهَا امْرَأَتِي. قَالَ: فَهَلَّا حَيْثُ لَا يَرَاكَ النَّاسُ؟! الْمُنْتَقَى مِنْ كِتَابِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ص ۱۰۶ / ح ۲۳۸، أحياء العلوم (غزالی) ج ۲/۲، ۲۰۲، الفتوحات الإسلامية ج ۲/۴۷۷.

حَمَّادُ بْنُ يَحْيَى مَكِّي می‌گوید: پدرم گفت: «من با خانواده‌ام وارد مدینه شدم و من به (زیارت) قبر رسول خدا ﷺ رفتم و به او سلام دادم. به هنگام بازگشت (از مرقد پیامبر) همسرم را در راه دیدم، ایستادم و از او درباره یک کاری سؤال کردم. همین طور که داشتم صحبت می‌کردم ضربه‌ای به سرم خورد. برگشتم متوجه شدم عمر بن خطاب (به سرم زده) است. گفتم: ای امیرالمؤمنین! تو به من ظلم کردی. به خدا این زن همسر من است. عمر گفت: چرا با او از پشت در و یا از پشت (یک چیزی که) ستر (باشد) صحبت نکردی؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین! او مرا در راه دید و من یک چیزی از او پرسیدم. عمر (که چنین دید) تازیانه را به من داد و گفت: (مرا) قصاص کن! گفتم: نه (من این کار را نمی‌کنم). گفت: پس (مرا) ببخش! گفتم: نه (این کار را هم نمی‌کنم). عمر دست مرا گرفت و به در منزل ابی بن کعب برد... عمر (در آنجا) گفت: من افراد مؤمن را می‌زنم و حال آنکه آنان مرا نمی‌زنند. من به آنان فحاشی می‌کنم ولی آنان به من دشنام نمی‌دهند، من آنان را اذیت می‌کنم ولیکن آنان مرا اذیت نمی‌کنند».

«رُويَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ يَحْيَى الْمَكِّيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ أَنَا وَأَهْلِي فَأَنْطَلَقْتُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَقْبَلْتُ فَلَقَيْتُنِي الْمَرْأَةَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، فَقُمْتُ مَعَهَا أَسْأَلُهَا عَنْ بَعْضِ الْأَمْرِ، فَبَيَّنَا أَنَا أَكَلِمُهَا إِذَا ضَرْبَةٌ عَلَى رَأْسِي،»

فَالْتَفَتُ فَإِذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی الله عنه. فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! ظَلَمْتَنِي. هَذَا وَاللَّهِ امْرَأَتِي. قَالَ: أَفَلَا كَلَّمْتَهَا خَلْفَ بَابٍ أَوْ سِتْرٍ؟ قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! لَقَيْتُنِي فَسَأَلْتُهَا عَنْ بَعْضِ الْأُمْرِ. فَأَلْقَى إِلَيَّ الدِّرَّةَ، وَقَالَ: اقْتَصِرْ. قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَاغْفُ. قُلْتُ: لَا. فَأَخَذَ بِيَدِي فَانْطَلَقَ بِي إِلَى مَنْزِلِ أَبِي بِنِ كَعْبٍ... قَالَ (عمر): فَإِنِّي أَضْرِبُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَضْرِبُونَنِي، وَأَشْتُمُهُمْ وَلَا يَشْتُمُونَنِي، وَأُؤْذِيهِمْ وَلَا يُؤْذُونَنِي...».

سیر السلف الصالحین ص ۶۴، ۶۵ [۱۵۷]، محض الصواب ج ۲/۵۰۷، ۵۰۸.

«عمر داشت از کوچه ای می گذشت که دید مردی با زنی صحبت می کند. عمر آن فرد را با تازیانه زد. مرد گفت: ای امیرالمؤمنین! او زن من است. عمر (به راه خود ادامه داد و) رفت تا اینکه با عبدالرحمن بن عوف ملاقات نمود. عمر برای عبدالرحمن نقل کرد که چه کرده است. عبدالرحمن بن عوف به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! تو تأدیب کننده مردم هستی و هیچ (گناهی) بر تو نیست...».

«عن عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ: بَيْنَمَا عُمَرُ يَمْشِي فِي الطَّرِيقِ إِذْ هُوَ بِرَجُلٍ يُكَلِّمُ امْرَأَةً فَعَلَاهُ بِالْدِرَّةِ. فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّمَا هِيَ امْرَأَتِي. فَقَامَ عُمَرُ، فَانْطَلَقَ فَلَقِيَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ. فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّمَا أَنْتَ مُؤَدِّبٌ وَلَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ...». جزء ابن غطريف ص ۷۶، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۴/۱۵۹، كنز العمال ج ۱۳/۶/ح ۳۶۰۹.

۱۴۹- «عمر مردی را دید که به همراه زنان نماز می خواند. لذا وی را با تازیانه زد. آن مرد به عمر گفت: به خدا قسم اگر این کار من عمل خوبی بوده، تو (با این زدن من) به من ظلم کردی، اگر هم کار بدی کردم (تو با این زدن) چیزی به من یاد ندادی. عمر به آن مرد گفت: (بیا مرا) قصاص کن. مرد گفت: قصاص نمی کنم. عمر گفت: پس (مرا) ببخش. مرد گفت: من (تو را) نمی بخشم. عمر و آن مرد - به همین -

۱۵۰ زنان و مردانی که بر سر یک حوض وضو می‌گیرند باید شلاق بخورند!

۱۵۱ هر مردی که در خانه خدا با زنان طواف کند باید شلاق بخورد!

← حال - از هم جدا شدند. فردای آن روز زمانی که عمر مرد مورد نظر را دید (برافروخته شد و از عصبانیت) رنگش تغییر کرد. مرد (وقتی که چنین دید) به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! در رفتاری که من کردم نسبت به شما تندی شد. عمر گفت: آری (چنین است). مرد گفت: پس من اعلام می‌کنم که از شما گذشتم و شما را بخشیدم».

«رَوَى إِبْرَاهِيمُ النَّخَعِيُّ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَأَى رَجُلًا يُصَلِّيَ مَعَ النِّسَاءِ، فَضْرَبَهُ بِالدِّرَّةِ. فَقَالَ الرَّجُلُ: وَاللَّهِ لَئِنْ كُنْتُ أَحْسَنْتُ فَقَدْ ظَلَمْتَنِي، وَإِنْ كُنْتُ أَسَأْتُ فَمَا عَلَّمْتَنِي. فَقَالَ عُمَرُ: اقْتَصِ. قَالَ: لَا أَقْتَصُ. قَالَ: فَاعْفُ. قَالَ: لَا أَعْفُو. فَاسْتَرْقَا عَلَى ذَلِكَ. ثُمَّ لَقِيَهِ عُمَرُ مِنَ الْغَدِ، فَتَغَيَّرَ لَوْنُ عُمَرَ. فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَرَى مَا كَانَ مِنِّي قَدْ أَسْرَعَ فِيكَ. قَالَ: أَجَلُ. قَالَ: فَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ عَفَوْتَ عَنكَ».

المجموع (نوی) ج ۲۰/۲۳۶، الذخيرة ج ۱۰/۵۱.

۱۵۰ - ابوسلامه حبیبی می‌گوید: «(یک بار) دیدم عمر بن خطاب به سمت حوض‌هایی آمد که مردان و همچنین زنان داشتند بر سر آنها وضو می‌گرفتند. عمر همه آنان را با تازیانه زد».

«عن أبي سَلَامَةَ الْحَبِيبِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَتَى حِيَاضًا، عَلَيْهَا الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ يَتَوَضَّؤُونَ جَمِيعًا، فَضْرَبَهُمُ بِالدِّرَّةِ». مصنف عبدالرزاق - كتاب الطهارة، باب وضوء الرجال والنساء جميعاً - ج ۱/۷۵ / ح ۲۴۶، كنز العمال ج ۹/۵۷۴ / ح ۲۷۴۸۲.

۱۵۱ - ابراهیم نخعی می‌گوید: «نهی عمر آن‌ها را که اطواف الرجال مع النساء، فرأى رجلاً معهنَّ، فَضْرَبَهُ بِالدِّرَّةِ». اخبار مكة (فاکهی) ج ۱/۲۵۲، فتح الباری ج ۳/۳۸۴، عمدة ←

۱۵۲

هر کس که به ذکر حکایات و قصص پردازد باید شلاق بخورد!

۱۵۳

هر کس که به زیارت بیت المقدس برود باید شلاق بخورد!

۱۵۴

هر کس که مردم برای کسب علم به گردش جمع شوند باید شلاق بخورد!

القاری ج ۲۶۱/۹، سیره الصحابة (مصطفی مراد) ص ۲۰۲، الخلافة الراشدة والدولة الاموية ص ۳۳۵.

۱۵۲ - «عن تميم الداربي، أنه استأذن عمر في القصص، فأذن له، ثم مرّ عليه بعد، فضربه بالدرة». تاريخ مدينة دمشق ج ۸۱/۱۱، تاريخ الاسلام (ذهبي) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۶۱۶، الاسرار المرفوعة في الاخبار الموضوعة ص ۶۷ (در این منبع، خبر برای استشهاد آمده است و نه تضعیف).

۱۵۳ - «عن سعيد بن المسيّب قال: بينا عمر بن الخطاب يقسم نعماً من نعم الصدقة، إذ مرّ به رجلان. فقال: من أين أقبلتما؟ فقالا: من بيت المقدس. قال: فعلاهما بالدرة ضرباً. وقال: كحج البيت؟ فقالا: إنا كنا مُجتازين». اخبار مكة (فاكهي) - ذكر فضل الصلاة في المسجد الحرام ... - ج ۲/۱۰۰ / ح ۱۲۱۰.

«عن سعيد بن المسيّب قال: ... مرّ به (أي بعمر بن الخطاب) رجلان وهو يعرض إبل الصدقة، فقال لهما: من أين جئتما؟ فقالا: من بيت المقدس. قال: فعلاهما بالدرة. وقال: أحجّ كحج البيت؟ قال: كنا مُجتازين». اخبار مكة (ازرقی) - ذكر حد المسجد الحرام ... - ج ۲/۶۳، كنز العمال ج ۱۴/۱۴۶ / ح ۳۸۱۹۴. همچنين رجوع کنید به: مصنف عبدالرزاق - كتاب الحج، باب ما تشد إليه الرحال - ج ۵/۱۳۳ / ح ۹۱۶۴، مصنف ابن ابی شيبه ج ۴/۵۱۹، فتاوى واقضية عمر بن الخطاب ص ۱۱۵.

۱۵۴ - «عن سليم بن حنظلة قال: نظر عمر بن الخطاب إلى أبي بن كعب ومعه ناس، فعلاه بالدرة. فقال: يا أمير المؤمنين! ما تصنع؟ قال: إنها فتنة للمشعب ومذلة»

۱۵۵

هر کس که از او به احترام یاد شود باید شلاق بخورد!

هر کس که - برای احترام گذاردن - عقب سر فرد دیگری راه برود باید شلاق

۱۵۶

بخورد!

لِلتَّابِعِ! الزهد (عبدالله بن المبارك) - باب في إعجاب المرء بنفسه - ج ۱۳/۲ [۲۸]. همچنین رجوع کنید به: المدخل الى السنن الكبرى (بيهقي) ص ۳۲۰، منهاج السنة ج ۲۵۶/۶، المنتقى من منهاج الاعتدال (ذهبی) ص ۳۹۴، الآداب الشرعية ج ۲۵۱/۳: «...ضَرَبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَبِيَّ بْنَ كَعْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْذِّرَّةِ...»، تنبيه المغترين (عبد الوهاب شعرانی) ص ۴۴. الصواعق المحرقة ج ۳۳۵/۱.

«عن سُلَيْمِ بْنِ خَنْظَلَةَ الْبَكْرِيِّ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا حَوْلَ أَبِيِّ بْنِ كَعْبٍ نُسَائِلُهُ، فَقَامَ فَاتَّبَعْنَاهُ، فَرَفَعَ لِعُمَرَ، فَعَلَّاهُ بِالْذِّرَّةِ. فَقَالَ أَبِيٌّ: مَهْلًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ: إِنَّهَا فِتْنَةٌ لِلْمَتَّبِعِ وَمَذَلَّةٌ لِلتَّابِعِ». الزهد الكبير (بيهقي) - فصل في ترك الدنيا ... - ص ۱۴۷/ح ۳۰۳. همچنین رجوع کنید به: مصنف ابن ابی شیبة - كتاب الأدب، باب ما يكره للرجل أن يتبع أو يجتمع عليه - ج ۲۱۳/۶، (و - كتاب الامراء - ج ۲۵۹/۷)، التواضع والخمول (ابن ابی الدنيا) ص ۷۷، احیاء العلوم ج ۲۷۶/۳.

۱۵۵ - «عن الحسن قال: كَانَ عُمَرُ قَاعِدًا وَمَعَهُ الذِّرَّةُ وَالنَّاسُ حَوْلُهُ إِذْ أَقْبَلَ الْجَارُودُ، فَقَالَ رَجُلٌ: هَذَا سَيِّدُ رِبِيعَةٍ، فَسَمِعَهَا عُمَرُ وَمَنْ حَوْلُهُ، وَسَمِعَهَا الْجَارُودُ. فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ خَفَقَهُ بِالْذِّرَّةِ. فَقَالَ: مَا لِي وَلَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: مَا لِي وَلَكَ؟! أَمَا لَقَدْ سَمِعْتَهَا. قَالَ: سَمِعْتُهَا، فَمَهْ؟ قَالَ: خَشِيتُ أَنْ يُخَالِطَ قَلْبُكَ مِنْهَا شَيْءٌ، فَأَخْبَيْتُ أَنْ أُطَأْطِئَ مِنْكَ». تاريخ المدينة المنورة (ابن شبة) ج ۶۹۱/۲، كتاب الصمت (ابن ابی الدنيا) ص ۲۷۳، احیاء العلوم ج ۱۶۰/۳، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) - باب ۶۰: في ذكر كلامه في فنون - ص ۲۰۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۷۳/۱۲، كنز العمال ج ۸۰۹/۳/ح ۸۸۳۱، الموسوعة الفقهية الكويتية ج ۲۷۸/۳۶.

هر کس که لباس خوب بپوشد و ظاهرش آراسته باشد باید شلاق
 ۱۵۷ بخورد!

هر کس با سرِ شانه کرده و لباس زرد رنگ در مراسم تدفین شخصی حاضر

«۱۵۶- عن زید بن وهب قال: رأى عمر قوماً يتبعون ألباً، فرفع عليهم الدِّرَّةَ، فقالوا: يا أمير المؤمنين! اتق الله. فقال: أما علمتُم أنها فتنةٌ للمتبع، مَذَلَّةٌ لِلتَّابِعِ». سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۹۱. همچنین رجوع کنید به: التواضع والخمول ص ۷۷.

«رأى عمر رضی اللہ عنہ قوماً يتبعون أناساً، قال: فرفع الدِّرَّةَ، فقالوا: يا أمير المؤمنين! اتق الله...». مخض الصواب ج ۷۰۷/۲.

۱۵۷- «یکی از پسران عمر بن خطاب در حالی که سرش را شانه کرده و لباس خوبی پوشیده بود نزد پدرش آمد. عمر بن خطاب آن چنان او را با تازیانه زد که وی را به گریه انداخت. حفصه به عمر گفت: او که کار بدی نکرده بود، چرا او را زدی؟ عمر گفت: دیدم به خودش می نازد، خواستم او را در نظر خودش کوچک کنم!»

«عن عكرمة بن خالد قال: دخل ابنُ لِعُمَرَ بن الخطابِ عليه وقد تَرَجَّلَ وَلَبَسَ ثياباً حساناً، فضربه عمر بالدِّرَّةِ حَتَّى أَبْكَاهُ، فقالتْ لَهُ حَفْصَةُ: لِمَ يَكُنْ فَاحِشاً. لِمَ ضَرَبْتَهُ؟ فقال: رَأَيْتُهُ قَدْ أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُصَغِّرَهَا إِلَيْهِ». مصنف عبدالرزاق ج ۱۰/۴۱۶ / ح ۱۹۵۴۸، تاريخ الخلفاء (سيوطي) ص ۱۴۲، الصواعق المحرقة ج ۳۰۱/۱.

«وَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ حَسَنَةٌ فَضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ حَتَّى أَبْكَاهُ، وَقَالَ: رَأَيْتُهُ قَدْ أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ فَأَرَدْتُ أَنْ أُصَغِّرَهَا إِلَيْهِ». الكواكب الدرية (مناوي) ج ۱ / قسم ۱ / ص ۸۳.

۱۵۸

شود باید شلاق بخورد!

هر کس که — به نسبت دارائیش — لباس گران قیمتی بخرد باید شلاق

۱۵۹

بخورد!

۱۵۸ — «به هنگام دفن زینب بنت جحش، عمر بن خطاب نیز حضور داشت. عمر در آنجا

مردی قریشی را دید که موهایش را شانه کرده و لباس زرد کم رنگی پوشیده است.

او را با شلاق زد و در زدن وی زیاده روی کرد. سپس یک سنگ به سمت او پرت

کرد و گفت: وقتی یک عده پیر مرد اینجا دارند مادرشان را دفن می کنند تو چطور

(جرات کردی با این سر و وضع) به اینجا بیایی؟! »

«عن عثمان بن سیار قال: بَيْنَمَا عُمَرُ فِي دَفْنِ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ

مِنْ قُرَيْشٍ مُرَجِلًا شَعْرُهُ بَيْنَ مُمَصَّرَتَيْنِ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ عُمَرُ ضَرْبًا بِالذِّرَّةِ حَتَّى سَبَقَهُ شِدًّا

وَأَتْبَعَهُ رَمِيًّا بِالْحِجَارَةِ، وَقَالَ: كَيْفَ جِئْتَنَا وَنَحْنُ عَلَى لَعَبِ أَشْيَاحٍ يَذْفُقُونَ أَمْهَمُ.

الإشراف في منازل الأشراف (ابن أبي الدنيا) ص ۲۱۵، كنز العمال ج ۷۲۱/۱۵

/ح ۴۲۸۷۶.

«الْمُمَصَّرَةُ مِنَ الثِّيَابِ: الَّتِي فِيهَا صُفْرَةٌ خَفِيفَةٌ». النهاية في غريب الحديث

ج ۳۳۶/۴، لسان العرب ج ۱۷۶/۵، تاج العروس ج ۵۴۶/۲.

۱۵۹ — مردی پارچه ای به قیمت ۶۰ درهم خرید. عمر از وی پرسید: این پارچه را چند

خریده ای؟ گفت: ۶۰ درهم. عمر پرسید: دارائی تو چقدر است؟ گفت: ۱۰۰۰ درهم.

عمر او را به زیر تازیانه گرفت و همانطوری که وی را می زد می گفت: تو دارائیت

۱۰۰۰ درهم است لباس ۶۰ درهمی می خری؟! تو دارائیت ۱۰۰۰ درهم است لباس

۶۰ درهمی می خری؟! »

«عن عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ حُمَيْدٍ قَالَ: مَرَّ جَدِّي عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَلَيْهِ بُزْدَةٌ،

فَقَالَ: بِكُمْ ابْتِغَتْ بُزْدُكَ هَذَا؟ قَالَ: بِسِتِّينَ دِرْهَمًا. قَالَ: كَمْ مَالُكَ؟ قَالَ: أَلْفُ دِرْهَمٍ. —

۱۶۰

هر مردی که لباسِ سرخ رنگ بپوشد باید شلاق بخورد!

قال: فقام إِلَيْهِ بِالذِّرَّةِ فَجَعَلَ يَضْرِبُهُ وَيَقُولُ: رَأْسُ مَالِكِ أَلْفُ دِرْهَمٍ وَتَبْتِغُ ثَوْباً بِسِتِّينَ دِرْهَمًا؟! رَأْسُ مَالِكِ أَلْفُ دِرْهَمٍ وَتَبْتِغُ ثَوْباً بِسِتِّينَ دِرْهَمًا؟! اصلاح المال (ابن ابی الدنيا) ص ۱۱۱، ۱۱۲ / ح ۳۹۵.

۱۶۰- تمیم خُزاعی می‌گوید: «پیرزنی به ما گفت: من می‌دیدم که هر گاه عمر بن خطاب مردی را می‌دید که لباسی (سرخ رنگ) پوشیده که با گیاهِ عُصْفَر رنگ شده، او را می‌زد و می‌گفت: این چیزهای پر زرق و برق را برای زنان بگذارید!»

«عن تَمِيمِ الْخُزَاعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَجُوزٌ لَنَا قَالَتْ: كُنْتُ أَرَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِذَا رَأَى عَلَى الرَّجُلِ ثَوْباً مُعْصَفراً ضَرْبَهُ، وَيَقُولُ: دَعُوا هَذِهِ الْبَرَاقَاتِ لِلنِّسَاءِ». مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب اللباس والزينة، في لبس المعصفر للرجال ح ۶ - ج ۱۶/۶، کتاب المعجم (ابن الاعرابی) ج ۱/۲۷۴، ۲۷۵ / ح ۵۱۲. این روایت توسط قَتَادَةُ بن دِعامَه نیز نقل شده است. (رجوع کنید به: مصنف عبدالرزاق ج ۱۱/۷۸ / ح ۱۹۹۷۰، المحلی ج ۴/۷۰).

گیاهِ عُصْفَر، به رنگِ قرمز تند است. «لَوْنُ الْعُصْفَرِ، شَدِيدُ الْحُمْرَةِ النَّاصِعِ فِي الْقُوَّةِ الَّذِي لَا يَشُوبُ حُمْرَتَهُ شَائِبَةٌ». صبح الاعشى ج ۲/۱۰۸. همچنین رجوع کنید به: تأویل مختلف الحديث (ابن قتیبه) ص ۳۰۵، غریب الحديث (ابن قتیبه) ج ۲/۳۱۶، فیض القدير ج ۳/۵۵۶، تاج العروس ج ۱/۲۳۶، ج ۹/۱۰.

علمای عامه از طرفی این رفتار عمر را نقل می‌کنند و از طرف دیگر در کثیری از روایات نقل می‌نمایند که پیامبر گاهی لباس قرمز می‌پوشید. می‌گویند: ابن العربی مالکی (قاضی و مفسر ف. ۵۵۴۳)، حکم قتل یک نفر را فقط به خاطر این که «آن فرد پوشیدن لباس قرمز را عیب می‌دانسته» صادر کرده و او را کشته است. ابن العربی در دفاع از این حکم خود می‌گفت: هر کس که پوشیدن لباس قرمز را عیب بداند در حقیقت نحوه لباس پوشیدن پیامبر را عیب دانسته است! «وَمِنْ مُجَازَفَاتٍ»

هر دامادی که - به هنگام خواستگاری - ریش خود را خضاب کرده باشد
عقدش باطل است و باید شلاق بخورد! ^{۱۶۱}

اعتیاد به گوشت مثل اعتیاد به شراب است و هر کس که دو روزی در پی
گوشت بخورد و یا اینکه زیاد از قصابی خرید بکند باید شلاق بخورد! ^{۱۶۲}

«ابن العربیّ أنّه أفتی بقتل رجل عاب لبس الأحمر، لانه عاب لبسة لبسها رسول الله ﷺ وقتل بفتياه كما ذكره في (كتاب المطامير...)». الشماثل الشريفة ص ۳۶۵، فیض القدیر ج ۵/۳۱۳.

۱۶۱- «تَزَوَّجَ رَجُلٌ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأُطْلِقُوا عَلَى أَنَّهُ كَانَ خَضَبَ لِحْيَتِهِ، فَرَدَّ عُمَرُ نِكَاحَهُ وَأَوْجَعَهُ ضَرْبًا، وَقَالَ: غَرَزْتُ الْقَوْمَ بِالشَّبَابِ وَلَبَسْتُ عَلَيْهِمْ شَيْبَتَكَ». مفتاح السعادة ج ۳/۳۱.

«تَزَوَّجَ رَجُلٌ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ يَخْضِبُ بِالسَّوَادِ، فَنَصَلَ خَضَابُهُ، وَظَهَرَتْ شَيْبَتُهُ، فَرَفَعَهُ أَهْلُ الْمَرْأَةِ إِلَى عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. فَرَدَّ نِكَاحَهُ وَأَوْجَعَهُ ضَرْبًا، وَقَالَ: غَرَزْتُ الْقَوْمَ بِالشَّبَابِ وَلَبَسْتُ عَلَيْهِمْ شَيْبَتَكَ». احیاء العلوم (غزالی) ج ۱/۱۴۳. همچنین رجوع کنید به: الفتوحات الاسلامیة ج ۲/۴۷۷.

۱۶۲- «روایت شده که هر گاه عمر مردی را می دید که زیاد به قصابی می رود او را با تازیانه می زد و می گفت: گوشت، اعتیاد دارد درست مانند اعتیاد به خمر!» «وَرُوِيَ عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ كَانَ إِذَا رَأَى رَجُلًا يُكْثِرُ الْإِخْتِلَافَ إِلَى الْقَصَابِينَ ضَرْبَهُ بِالذِّرَّةِ، وَقَالَ: إِنَّ لَهُ ضَرَاوَةً كَضَرَاوَةِ الْخَمْرِ». بستان العارفين - الباب الرابع والأربعون: في أكل اللحم - ص ۴۸. همچنین رجوع کنید به: اصلاح المنطق ص ۲۰۹....

«عمر به مَجْزِرَة (= کشتارگاه) زبیر بن عوّام که در بقیع بود می رفت. در شهر =

۱۶۴

۱۶۳

هر کس در بازار از امدادِ یمن چیزی بخرد باید شلاق بخورد!

← مدینه کشتارگاه دیگری جز آن نبود. عمر با تازیانه به آنجا می‌آمد و اگر می‌دید که مردی دو روز پی در پی گوشت خریده وی را با تازیانه می‌زد و به او می‌گفت: تو دو روز به شکمت گرسنگی ندادی؟ «عن عبدِ الله بنِ عمرَ قال: كَانَ عُمَرُ يَأْتِي مَجْزَرَةَ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ بِالْبَقِيعِ - وَلَمْ يَكُنْ بِالْمَدِينَةِ مَجْزَرَةً غَيْرَهَا - فَيَأْتِي مَعَهُ بِالذِّرَّةِ، فَإِذَا رَأَى رَجُلًا اشْتَرَى لَحْمًا يَوْمَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ، ضَرْبُهُ بِالذِّرَّةِ وَقَالَ: أَلَا طَوَيْتَ بَطْنَكَ يَوْمَيْنِ؟» مُحَضَّصُ الصَّوَابِ ج ۱/۳۷۷. همچنین رجوع کنید به: سیره عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۷۷.

مَجْزَرَه = کشتارگاه، محل کشتن شتر و گاو و گوسفند.

عمر با تازیانه به کشتارگاه می‌رفت و هر کسی را که می‌دید دو روز پی در پی گوشت می‌خرد با تازیانه می‌زد. عمر به آن فرد می‌گفت: چرا به شکم خودت گرسنگی ندادی تا همسایه‌ات و (یا) پسر عمویت (هم به مانند تو گوشت) بخورد؟ «وَكَانَ (عُمَرُ) يَأْتِي الْمَجْزَرَةَ وَمَعَهُ الذِّرَّةُ، فَكُلُّ مَنْ رَأَاهُ يَشْتَرِي لَحْمًا يَوْمَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ، يَضْرِبُهُ بِالذِّرَّةِ وَيَقُولُ لَهُ: هَلَّا طَوَيْتَ بَطْنَكَ لِجَارِكَ وَابْنِ عَمِّكَ؟» مجمع الاحباب ج ۱/۲۱۲، الطبقات الكبرى (شعرانی) ج ۱/۱۸، الفتوحات الإسلامية ج ۲/۴۲۴، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۵.

۱۶۳- امداد یمن: نیروهای کمکی اهل یمن بودند که سپاه مسلمین را در جنگ کمک می‌کردند.

«أَمْدَادُ أَهْلِ الْيَمَنِ: هُمُ الْجَمَاعَةُ الْغَزَاةُ الَّذِينَ يَمْشُونَ جُيُوشَ الْإِسْلَامِ فِي الْغَزْوِ، وَاحِدُهُمْ مَدَدٌ». شرح صحيح مسلم (نوی) ج ۱۶/۹۵.

«الْأَمْدَادُ: جَمْعُ مَدَدٍ، وَهُمْ الْأَعْوَانُ وَالْأَنْصَارُ الَّذِينَ كَانُوا يَمْشُونَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْجِهَادِ». لسان العرب ج ۳/۳۹۸.

۱۶۵

هر کس برای عمر بلند نشود باید شلاق بخورد!

هر کس که عمر را در حال ادرار کردنِ او صدا کند باید شلاق

۱۶۶

بخورد!

«۱۶۴- عمر بن خطاب خرید از افراد یمنی را - که برای کمک به سربازان مسلمین آمده

بودند - ممنوع کرده بود. وی وقتی که فهمید غلامش (مالک بن عیاض) مرتکب

خلاف شده و از این افراد خرید کرده است او را با شلاق زد و گفت: وقتی من

مردم را از این کار منع کرده‌ام، چه چیزی باعث شد که تو بروی از آنها خرید کنی؟

«كَانَ عُمَرُ يَمْنَعُ أُمْدَادَ أَهْلِ الْيَمَنِ، وَيَنْهَى النَّاسَ أَنْ يَشْتَرُوا مِنْهُمْ شَيْئًا مِمَّا

يَمْنَعُهُمْ بِهِ، فَعَثَرَ مَالِكُ بْنُ عِيَاضٍ مَوْلَاهُ وَقَدْ اشْتَرَى مِنْهُمْ شَيْئًا مِمَّا مَنَعَهُمْ مِنْهُ، فَضَرَبَهُ

بِالدِّرَّةِ، وَقَالَ: مَا حَمَلَكَ عَلَى أَنْ تَشْتَرِيَ مِنْهُمْ شَيْئًا مِمَّا نَهَيْتُ النَّاسَ عَنْهُ؟...». تاریخ

المدينة المنورة (ابن شبه) ج ۲/ ۷۵۰، ۷۵۱.

۱۶۵- عثمان در زمان خلافت خویش دستور داد عبدالله بن مسعود را بزنند. ابن حجر

هیتمی به هنگام دفاع از این عمل عثمان می‌گوید: «در صورتی که این خبر صحت

داشته باشد (باید بدانیم که) این کار عثمان از (قضیه عمر و سعد بن ابی وقاص)

مهمتر نیست. عمر بن خطاب با شلاق سعد بن ابی وقاص را زد (تنها) به این علت که

سعد بن ابی وقاص برای عمر بلند نشد. عمر (بعد از زدن سعد به او) گفت: تو

(هنوز) از خلافت نرسیده‌ای. من می‌خواستم تو بدانی که خلافت از تو نمی‌ترسد و

تغییر نکرده است!»

«...وَلَوْ فُرِضَتْ صِحَّتُهُ، لَمْ يَكُنْ بِأَعْظَمَ مِنْ ضَرْبِ عُمَرَ لِسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ

بِالدِّرَّةِ عَلَى رَأْسِهِ حَيْثُ لَمْ يَقُمْ لَهُ. وَقَالَ: إِنَّكَ لَمْ تَهَبِ الْخِلَافَةَ فَأَرَدْتُ أَنْ تَعْرِفَ أَنَّ

الْخِلَافَةَ لَا تَهَابُكَ وَلَمْ يَتَغَيَّرْ! الصواعق المحرقة ج ۱/ ۳۳۴.

۱۶۶- «عن عبد الله بن عمر بن ربيعة قال: كنت مع عمر بطريق مكة، فبال تحت شجرة،»

۱۶۷

هر کس با عمر مزاح کند باید شلاق بخورد!

۱۶۸

اگر کسی از خلیفه تعریف کند و او را بستاید باید شلاق بخورد!

هر کس نسبت به رفتار عمّال و امرای عمر شکایت کند باید شلاق

← فناداه رَجُلٌ، فَضْرَبَهُ بِالذِّرَّةِ». فتح الباری ج ۲۰۱/۱۲، الخلافة الراشدة والدولة الاموية ص ۲۹۶.

۱۶۷- یک روز عمر بن خطاب از عمرو بن معدی کرب در باره سلاح های مختلف سؤال کرد. وی در باره هر سلاحی چیزی گفت تا اینکه عمر راجع به شمشیر از او سؤال نمود. سؤال که به اینجا رسید عمرو به مزاح گفت: اینجا که مادر شما به عزایتان خواهد نشست. عمر با شلاق عمرو بن معدی کرب را زد و گفت: ای بی مادر، مادر خودت به عزایت بنشیند. «وَسَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عُمَرَو بْنَ مَعْدِي كَرِبَ يَوْمًا عَنِ السِّلَاحِ، فَقَالَ: يَسْأَلُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا بَدَأَ لَهُ. قَالَ: مَا تَقُولُ فِي الرُّمَحِ؟ فَقَالَ: أَخُوكَ وَرُبَّمَا خَانَكَ فَاثْكَسَرَاوِ انْقَصَفَ. قَالَ: فَمَا تَقُولُ فِي الثَّرْسِ؟ فَقَالَ: هُوَ الْمَحَزُّ وَعَلَيْهِ تَدُورُ الدَّوَابُّ. قَالَ: فَالْتَبَلُّ؟ فَقَالَ: مَنَايَا تُخْطِئُ وَتُصِيبُ. قَالَ: فَالذِّرْعُ؟ قَالَ: مَتَعَبَةٌ لِلرَّاجِلِ، مَشْغَلَةٌ لِلرَّاكِبِ، وَإِنَّهَا لَحِصْنٌ حَصِينٌ. قَالَ: فَالسَّيْفُ؟ قَالَ: هُنَالِكَ تَكَلَّتْكَ أُمَّكَ. فَضْرَبَهُ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالذِّرَّةِ. قَالَ: بَلْ أُمَّكَ لَا أُمَّ لَكَ». الفروسية (ابن قيم) ص ۴۳۱، طيب المذاق ص ۳۳۴، حلية الفرسان ص ۲۳۶.

۱۶۸- یک مسلمان و یک یهودی اختلاف پیدا کردند و به عمر مراجعه کردند. عمر دید حق با شخص یهودی است لذا به نفع او حکم کرد. فرد یهودی گفت: والله شما به حق قضاوت کردید. عمر (وقتی این سخن را شنید) یهودی را با تازیانه زد! «...فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: وَاللَّهِ لَقَدْ قَضَيْتَ بِالْحَقِّ. فَضْرَبَهُ عُمَرُ بِالذِّرَّةِ». الموطأ - كتاب الأفضية - ج ۲/۷۱۹، الترغيب والترهيب ج ۳/۱۲۰، ح ۳۳۲۱، مشكاة المصابيح ج ۲/۳۳۶، ح ۳۷۴۲، الزواجر (ابن حجر هيثمي) ج ۲/۸۷۲.

۱۶۹
بخورد!

۱۷۰ هر زنی که برای فوت عزیزش گریه کند باید با بی حرمتی شلاق بخورد!

۱۶۹- سلمان بن ربیعہ از یکی از عمّال عمر به خلیفه شکایت کرد. عمر آن قدر او را با تازیانه زد که خودش خسته شد و از نفس افتاد. «إِنَّ سَلْمَانَ بْنَ رَبِيعَةَ الْبَاهِلِيَّ شَكَا إِلَيْهِ (أَيُّ إِلَى عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ) عَمِلًا مِنْ عُمَّالِهِ، فَضَرَبَهُ بِالذِّرَّةِ حَتَّى أَتَهَجَّ». غریب الحدیث (ابوعبید هروی) ج ۳/۲۷۶، ۲۷۷، غریب الحدیث (حربی) ج ۲/۵۰۲، النهاية فی غریب الحدیث ج ۵/۱۳۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۱۳۳، إتحاف الفاضل ج ۱/۴۴. همچنین رجوع کنید به: لسان العرب ج ۲/۳۸۳، تاج العروس ج ۲/۱۰۹.

أَتَهَجَّ: به معنای این است که فرد از خستگی به نفس نفس بیافتد. «أَتَهَجَّ: أَيُّ أَصَابَهُ النَّفْسُ وَالْبُهْرُ مِنَ الْإِغْيَاءِ».

۱۷۰- بعد از فوت ابوبکر زنان شروع به گریه کردند. عمر به هشام بن ولید دستور داد وارد خانه ابوبکر شود و به جز عایشه همه آن زنان را از خانه خارج نماید. هشام - به استثنای عایشه - همه را از خانه بیرون کرد و عمر تک تک آن زنان را با شلاق زد! «... فَجَعَلَ يُخْرِجُهُنَّ عَلَيْهِ امْرَأَةٌ امْرَأَةٌ وَهُوَ يَضْرِبُهُنَّ بِالذِّرَّةِ»! مصنف عبدالرزاق - کتاب الجنائز، باب الصبر والبكاء والنياحة - ج ۳/۵۵۶، ۵۵۷ / ح ۶۶۸۰، فتح الباری ج ۵/۵۴، تغلیق التعلیق (ابن حجر عسقلانی) ج ۳/۳۲۵، عمدة القاری ج ۱۲/۲۶۰، کنز العمال ج ۱۵/۷۳۲ / ح ۴۲۹۱۱. همچنین رجوع کنید به: حدیث هشام بن عمار ص ۱۶۹.

وقتی هم که خالد بن ولید فوت شد، عمر به خانه میمونه آمد. در آنجا زنان جمع شده بودند و برای فوت خالد گریه می کردند. عمر دستور داد همه آنان را از خانه بیرون بیاورند و خودش تمامی آنان را با شلاق زد. چادر یکی از این زنان -

هر زنی که به خود عطر زده باشد باید شلاق بخورد! ^{۱۷۱} و از ترس خلیفه، خود را - حتی در مسجد النبی - خیس نماید! ^{۱۷۲}

هنگام تازیانه خوردن از سرش افتاد. (مردم) به عمر گفتند: چادرش افتاد. عمر گفت و لش کنید این زن که حرمتی ندارد! «... فَجَعَلَ يُخْرِجُهُنَّ عَلَيْهِ وَهُوَ يَضْرِبُهُنَّ بِالذَّرَّةِ، فَسَقَطَ خِمَارُ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ، فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ خِمَارُهَا! فَقَالَ: دَعُوها وَلَا حُرْمَةَ لَهَا»! مصنف عبدالرزاق - کتاب الجنائز، باب الصبر والبكاء والنياحة -

ج ۵۵۷/۳ / ح ۶۶۸۱، کنز العمال ج ۱۵/۷۳۰ / ح ۴۲۹۰۵.

۱۷۱ - «عن يحيى بن جعدة أن عمر بن الخطاب، خَرَجَتْ امْرَأَةٌ عَلَى عَهْدِهِ مُتَطَيِّبَةً، فَوَجَدَ رِيحَهَا، فَعَلَاها بِالذَّرَّةِ، ثُمَّ قَالَ: تَخْرُجْنَ مُتَطَيِّبَاتٍ فَيَجِدُ الرِّجَالُ رِيحَكُنَّ، وَإِنَّمَا قُلُوبُ الرِّجَالِ عِنْدَ أَنْفُسِهِمْ، اخْرُجْنَ تَفِلَاتٍ». مصنف عبدالرزاق - کتاب الاعتكاف، باب طيب المرأة ثم تخرج من بيتها - ج ۴/۳۷۰، ۳۷۱ / ح ۸۱۰۷، کنز العمال ج ۱۶/۶۰۱ / ح ۴۶۰۱۰.

یعنی: «یحیی بن جعد می گوید: در زمان حکومت عمر زنی به خود عطر زد (و از خانه) بیرون آمد، عمر فهمید و با شلاق او را زد و به او گفت: شما (زنها) عطر می زنید و از خانه بیرون می آیید؟! (شما باید بدانید که) مردها بوی شما را استشمام می کنند و قلب مردها هم در دماغشان است. (شما باید) با بوی بد خارج شوید».

۱۷۲ - «یک بار (در مسجد النبی) عمر داشت در صفوف نماز زنان می چرخید (۱) که حس کرد سر یکی از آنان بوی عطر می دهد، عمر رو به آن زنان کرد و گفت: اگر من می دانستم که کدام یک از شماها بوی عطر زده اید (که عطر زده اید) چنین و چنانش می کردم. زن فقط باید برای شوهرش عطر بزند و وقتی از خانه بیرون می آید لباس های کهنه کنیزها را (که بوی بد می دهد) بپوشد. ابراهیم نخعی (بعد از نقل این روایت) می گوید: آن زنی که عطر زده بود (و در بین صف نماز نشسته بود) از ترس عمر در»

۱۷۳

هر زن و هر خادمی که در منزل عمر زندگی می‌کند باید شلاق بخورد!

هر زنی که در خانه خود گریه کند و نوحه سرایی نماید و خلیفه صدایش را

بشنود باید شلاق بخورد! ^{۱۷۴} و خانه‌اش - به عنوان بیت مفسدین - مورد هجوم قرار

لباسهایش ادرار کرد.»

«عن الأعمش عن إبراهيم قال: طاف عمر بن الخطاب في صفوف النساء، فوجد ريحاً طيبة من رأس امرأة، فقال: لو أعلم أيتكن هي لفعلت ولفعلت، لتطيب إخداك لزوجها، فإذا خرجت لبست أظمار وليدتها. قال: فبلغني أن المرأة التي كانت تطيب بالث في ثيابها من الفرق.» مصنف عبدالرزاق - كتاب الاعتكاف، باب طيب المرأة ثم تخرج من بيتها - ج ۴/ ۳۷۳، ۳۷۴ / ح ۸۱۱۷.

۱۷۳ - رجوع کنید به صفحه ۱۸۱، ۱۸۲.

۱۷۴ - «شبی در مدینه عمر بن خطاب صدای زنی را شنید که گریه و نوحه سرایی می‌کند. عمر به خانه او رفت و داخل شد و زنان دیگری را که آنجا بودند متفرق ساخت و سپس آن زن را گرفت و با تازیانه او را زد. به هنگام زدن، روسری زن از سرش افتاد. (کسانی که آنجا بودند) گفتند: یا امیرالمؤمنین موهایش (بیرون افتاد). عمر گفت: باشد (مهم نیست)، این زن حرمتی ندارد.» «عن نصر بن عاصم أن عمر بن الخطاب سمع نواحة بالمدينة ليلاً، فأتى عليها، فدخل ففرق النساء، فأدرك النائحة، فجعل يضربها بالذرة، فوقع خمارها، فقالوا: شعرها يا أمير المؤمنين! فقال: أجل، فلا حرمة لها.» مصنف عبدالرزاق - كتاب الجنائز، باب الصبر والبكاء والنياحة - ج ۳/ ۵۵۷، ۵۵۸ / ح ۶۶۸۲، كنز العمال ج ۱۵/ ۷۳۰ / ح ۴۲۹۰۶، موسوعة آثار الصحابة ج ۱/ ۱۲۴ / ح ۵۵۶.

«عمر صدای گریه زنی را شنید. او با همراهانش وارد منزل آن زن شد و با

زدن زنان دیگری که در اطراف آن زن بودند خود را به وی رسانید و او را به باد ←

۱۷۵

بگیرد!

کتک گرفت تا جایی که روسری از سر زن افتاد. عمر گفت: من او را می‌زنم چون او گریه و شیون کرده و دیگر هیچ حرمتی ندارد. این زن برای حزن و اندوه شما گریه نمی‌کند. اشک ریختن او برای گرفتن پول‌ها و درهم‌های شماهاست».

«وَعَنِ الْأَوْزَاعِيِّ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ سَمِعَ صَوْتَ بُكَاءٍ، فَدَخَلَ وَمَعَهُ غَيْرُهُ، فَمَالَ عَلَيْهِنَ ضَرْباً حَتَّى بَلَغَ النَّائِخَةَ، فَضَرَبَهَا حَتَّى سَقَطَ خِمَارُهَا. وَقَالَ: أَضْرِبُ، فَإِنَّهَا نَائِخَةٌ وَلَا حُرْمَةَ لَهَا، إِنَّهَا لَا تَبْكِي بِشَجْوِكُمْ، إِنَّهَا تُهْزِقُ دُمُوعَهَا عَلَى أَخْذِ دَرَاهِمِكُمْ...». تاریخ المدينة المنورة (ابن شبّه) ج ۳/۷۹۹، ۸۰۰، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۹۰، شرح نهج البلاغة ج ۱۲/۶۸، الكبائر ص ۱۸۴، البحر الرائق ج ۸/۲۲۶، الزواجر (ابن حجر هيثمی) ج ۱/۳۰۹، الدر المختار ج ۳/۲۱۴.

«إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ سَمِعَ نَائِخَةً، فَأَتَاهَا فَضَرَبَهَا (بِالدِّرَّةِ) حَتَّى وَقَعَ خِمَارُهَا مِنْ رَأْسِهَا، فَقِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةُ! قَدْ وَقَعَ خِمَارُهَا. قَالَ: إِنَّهَا لَا حُرْمَةَ لَهَا». تفسیر الثعلبی ج ۹/۲۹۹، تیسیر العزیز الحمید ص ۳۸۰ (چاپ ریاض، مکتبة الرياض الحديثة: ص ۴۰۱).

۱۷۵- در دائرة المعارف فقهی وزارت اوقاف کویت چنین آمده است: «امام یا نائب امام می‌تواند به خانه مفسدان هجوم ببرد، همانطوری که عمر به منزل زنی که گریه می‌کرد هجوم برد و آن زن را با تازیانه زد و در جواب اعتراض افراد گفت: این زن (به خاطر گریه‌ای که کرده) حرمتی ندارد». «فَيَجُوزُ لِلْإِمَامِ أَوْ نَائِبِهِ الْهُجُومُ عَلَى بَيْتِ الْمُفْسِدِينَ، وَقَدْ هَجَمَ عُمَرُ عَلَى نَائِخَةٍ فِي مَنْزِلِهَا، وَضَرَبَهَا بِالدِّرَّةِ حَتَّى سَقَطَ خِمَارُهَا، فَقِيلَ لَهُ فِيهِ. فَقَالَ: لَا حُرْمَةَ لَهَا». الموسوعة الفقهية الكويتية - باب دخول البيت - ج ۸/۲۲۹.

....

جان کلام اینکه: اگر در حضور عمر بن خطاب نفس می کشید بدانید که
خطاکارید و باید منتظر حواله مشت و لگد جناب خلیفه باشید!^{۱۷۶}

حامیان خلیفه (۱) فرموده اند: این سیلی ها و تازیانه های عمر برای تربیت کردن
مردم لازم بوده است!^{۱۷۷}

۱۷۶- مردی نزد عمر بن خطاب یک نفس عمیقی کشید. عمر با مشت و لگد او را زد.
«عن كَهْمَسٍ عَنِ الْحَسَنِ: أَنَّ رَجُلًا تَنَفَّسَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ كَأَنَّهُ يَتَحَازَنُ، فَلَكَزَهُ أَوْ
قَالَ: لَكُمَةُ». الرقة والبكاء ص ۱۳۲: «يتجاذب» به جای «يتحازن»، سيرة عمر بن
الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۹۱.

۱۷۷- ابن بکر مالکی (ف. ۷۴۱هـ) می گوید: «فإن قيل: بأن عثمانَ ضَرَبَ عَمَّارًا، قيل: هذا
لا يثبت، ولو ثبت فإنَّ للإمام أن يُؤدِّبَ بَعْضَ رَعِيَّتِهِ بِمَا يَرَاهُ وَإِنْ كَانَ خَطَا، أَلَا تَرَى
أَقْصَ مِنْ نَفْسِهِ وَأَقَادَ، وكذلك أبو بكر وعمرُ أدَّبَا رَعِيَّتَهُمَا بِاللَّظْمِ وَالذِّرَّةِ وَأَقَادَا مِنْ
أَنْفُسِهِمَا!» التمهيد والبيان في مقتل الشهيد عثمان ص ۱۹۱.

یعنی: «اگر اشکال شود که چرا عثمان، عمار را زده است؟ جواب این است
که: این مطلب ثابت نشده است و بر فرض اینکه ثابت هم بشود (عثمان مقصر
نیست)، امام باید هر طوری که می خواهد رعیت خودش را تأدیب و تربیت کند حتی
اگر کارش اشتباه باشد. مگر شما نمی بینید که همین عثمان (گاهی اشتباهی افراد را
می زد و بعد) حاضر به قصاص شدن بود و خود را در اختیار افراد می گذارد تا او را
قصاص کنند؟! ابوبکر و عمر هم همینطور، آنان رعیت خود را با سیلی و تازیانه
تأدیب و تربیت کردند و خود را برای قصاص در اختیار افراد قرار دادند!»

و انصافاً مردم چقدر خوب تربیت شدند و چقدر خوب به قله‌های رفیع انسانیت رسیدند! افرادی که به زن تشنه به شرطی آب می‌دادند که مطیع شهوترانی‌های آنان شود^{۱۷۸} و به زن گرسنه در حال مرگ - در مقابل دادن سه مشت خرما - تجاوز می‌کردند،^{۱۷۹} و از دادن یک جرعه آب به مرد تشنه دریغ

۱۷۸- «زنی را (برای اجرای حد) نزد عمر آوردند. یک چوپان آن زن را در بیابانی در حال تشنگی دیده بود. زن از وی آب خواسته بود ولی آن مرد دادن آب را مشروط به این کرده بود که زن به او اجازه دهد که با وی نزدیکی کند. هر چه زن او را قسم داده بود، چوپان از دادن آب امتناع کرده بود. زمانی که زن توان خود را از دست داد به چوپان اجازه داد که (در مقابل کمی آب) با وی نزدیکی کند. (حال آن زن را نزد عمر آورده بودند). عمر به خاطر اینکه زن مجبور به این کار شده بود، حد (زنا) را بر او جاری نکرد».

«عن ابنِ المُسَيَّبِ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَتَى بِامْرَأَةٍ لَقِيَهَا رَاحٍ بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ وَهِيَ عَطَشَى، فَاسْتَسْقَتْهُ، فَأَبَى أَنْ يُسْقِيَهَا إِلَّا أَنْ تَتْرُكَهُ فَيَقَعَ بِهَا، فَنَاشَدَتْهُ بِاللَّهِ، فَأَبَى. فَلَمَّا بَلَغَتْ جُهِدَهَا أُمُكْنَتُهُ. فَدَرَأَ عَنْهَا عُمَرُ الْحَدَّ بِالضَّرُورَةِ». مصنف عبدالرزاق - كتاب الحدود، باب الحد في الضرورة - ج ۴۰۷/۷ / ح ۱۳۶۵۴، كنز العمال ج ۴۱۲/۵ / ح ۱۳۴۵۹، فتاوى واقضية عمر بن الخطاب ص ۱۷۰.

۱۷۹- «زنی که به شدت گرسنه شده بود، نزد مرد چوپانی آمد و از او درخواست غذا نمود. مرد از دادن غذا به وی امتناع کرد. وی به شرطی حاضر به این کار بود که زن (بدن) خود را در اختیار او قرار دهد. آن زن (که این ماجرای خویش را تعریف می‌کرد) گفت: آن مرد سه مشت خرما به من داد. طبق گفته‌های زن، در آن حال دیگر توان ادامه گرسنگی برای او نمانده بود (و به همین علت بود که به خواست آن چوپان تن در داد) ... آن زن (وقتی) ماجرا را برای عمر نقل نمود، عمر تکبیر»

می نمودند و با بی تفاوتی مرگ او را در بیابان نظاره می کردند،^{۱۸۰} ... چنین افرادی واقعاً معقول نیست که مربی و معلمی بهتر از این داشته باشند!

طرفداران خلیفه - ظاهراً برای خندیدن به زخمهای عمیق شلاق خوردگان - می گویند: «تازیانه عمر از دمپایی پیامبر ساخته شده بود و لذا عمر هر کسی را که به خاطر ارتکاب گناه شلاق می زد، شخص مضروب آن گناه را دیگر مرتکب نمی شد»!^{۱۸۱}

عمر - که برای اولین بار در تاریخ اسلام به زندانی کردن افراد پرداخت^{۱۸۲} - حتی به خود اجازه می داد که زندانیان خویش را در حفره و

فرستاد و گفت: (سه مشت خرما یعنی) مَهْر مَهْر مَهْر، هر مشتِ (خرما به منزله) یک مهر است ...»!

«عن أبي الطفيل قال: إن امرأة أصابها جوع، فأثت راعياً فسألتَهُ الطَّعَامَ، فأبى عليها حتى تُعْطِيَهُ نَفْسَهَا، قالت: فحَثِي لي ثلاثَ حَثِيَّاتٍ مِن تَمْرٍ، وذَكَرْتُ أَنَّهَا جُهِدَتْ مِنَ الْجُوعِ. فَأَخْبَرْتُ عُمَرَ، فَكَبَّرَ وَقَالَ: مَهْرٌ مَهْرٌ مَهْرٌ، كُلُّ حَفْنَةٍ مَهْرٌ...»! مصنف عبدالرزاق - كتاب الحدود، باب الحد في الضرورة - ج ۷/۴۰۷ / ح ۱۳۶۵۳، المُحَلَّى ج ۱۱/۲۵۰، المجموع (نوی) ج ۲۵/۲۰، كنز العمال ج ۵/۴۱۷، ۴۱۸، ح ۱۳۴۷۹، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۱۷۰، ۱۷۱.

۱۸۰ - «عن الحسن البصري: أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَهْلَ مَاءٍ فَاسْتَسْقَاهُمْ، فَلَمْ يَسْقُوهُ حَتَّى مَاتَ عَطْشًا، فَأَغْرَمَهُمُ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الدِّيَّةَ». السنن الكبرى (بيهقي) ج ۶/۱۵۳، ج ۱۰/۴، كنز العمال ج ۱۵/۱۱۵ / ح ۴۰۳۲۶، فيض القدير ج ۱/۱۱۷.

۱۸۱ - قَلِيوبِي شافعی می گوید: «... وَكَانَتْ دِرَّتُهُ مِنْ نَعْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَمْ يَضْرِبْ بِهَا أَحَدًا عَلَى مَعْصِيَةٍ وَعَادَ إِلَيْهَا». حاشيتا قلیوبی وعمیره ج ۴/۳۰۲.

چاه حبس کند^{۱۸۳} و یا با تهدید به «بریدن زبان‌شان» آنان را تحت شکنجه‌های روانی قرار دهد!^{۱۸۴} او - برای کشتن افراد - گاهی آنها را به صورت عمودی تا سینه دفن می‌کرد و آنان را به همان حال رها می‌کرد تا بمیرند!^{۱۸۵}

«۱۸۲- قُرْطُبِي مَيَّ كَوِيْد: «وَرُوِيْ عَنْ عَمْرَأَتِهِ اشْتَرَى دَارَ صَفْوَانَ بْنِ أُمَيَّةَ بِأَرْبَعَةِ آلَافٍ، وَجَعَلَهَا سِجْنًا، وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ حَبَسَ فِي السِّجْنِ فِي الْإِسْلَامِ». تفسير القرطبي ج ۳۳/۱۲.

ابن تیمیه می‌گوید: «لَمْ يَكُنْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ حَبْسًا مُعَدًّا لِسِجْنِ النَّاسِ، وَلَكِنْ لَمَّا انْتَشَرَتِ الرَّعِيَّةُ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، ابْتِغَاءَ بِمَكَّةَ دَارًا وَجَعَلَهَا سِجْنًا وَحَبَسَ فِيهَا». مجموع الفتاوى ج ۳۹۸/۳۵.

همچنین رجوع کنید به: الْمُحَلَّى ج ۴۲۰/۸، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۳۴/۶، المذهب (شیرازی) ج ۲۹۴/۲، النهاية في غريب الحديث ج ۲۰۲/۳، المجموع (نووی) ج ۲۴۷/۹، ج ۱۳۳/۲۰، ۱۴۴، الفروق (قرافی) ج ۱۸۳/۴، لسان العرب ج ۵۹۲/۱، خلاصة بدر المنير ج ۴۳۶/۲، التلخيص الحبير ج ۲۳۲/۸، فتح الباری ج ۳۵۹/۳، بدائع السلك ج ۱۶۹/۲، ادب العلم والمعلم والمتعلم (عَلَمَوِي) ص ۲۳۷، ۲۳۸

۱۸۳- به عنوان مثال: محمد بن سلام جَمَحِي (ف. ۲۳۱هـ) - ضمن ذکر هجوی که حطیئه نسبت به زبرقان کرده بود - نقل می‌کند که عمر بن خطاب، حطیئه را در حفره‌ای انداخت که به عنوان محبس از آن استفاده می‌کرد.

«... فَأَلْقَاهُ عُمَرُ فِي حُفْرَةٍ اتَّخَذَهَا مَحْبَسًا». طبقات فحول الشعراء ج ۱۱۶/۱.

۱۸۴- «فَيُرَوَّى أَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَعَا بِكُرْسِيِّ، فَجَلَسَ عَلَيْهِ، وَدَعَا بِالْحُطَيْئَةِ، فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَدَعَا بِإِشْفَى وَشَفْرَةٍ يُوهِمُهُ أَنَّهَ عَلَى قَطْعِ لِسَانِهِ حَتَّى ضَجَّ مِنْ ذَاكَ...». الكامل (مبَرِّد) ج ۴۷۹/۱. همچنین رجوع کنید به: تثقیف اللسان ص ۳۶۱.

حامیان حکومت عمر، با علم به ظلم‌ها و ستم‌های خلیفه (!) مدعی هستند که: جا دارد مسلمانان - با این شاه خوبان و این مؤسس دموکراسی در اسلام^{۱۸۶} - به دنیا فخر بفروشند^{۱۸۷} و تا روز قیامت به این عدالتِ عمری مباحات نمایند^{۱۸۸} و بدانند که تاریخ بشریت نظیر حکومت عادلانه او را به خود ندیده است!^{۱۸۹}

«۱۸۵- عن سعيد بن المسيَّب أنَّ عمرَ رضی اللہ عنہ أَخَذَ سَاحِرًا فَدَقَّنَهُ إِلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ تَرَكَهُ حَتَّى مَاتَ». مصنف عبدالرزاق - باب قتل الساحر - ج ۱۰/۱۸۴، احکام القرآن (جصاص) ج ۱/۶۰، المحلّی ج ۱۱/۳۹۷، کنز العمال ج ۶/۷۵۰ [۱۷۶۸۲].

لازم به ذکر است که از مرتکبین بسیاری از اعمالِ شایع - نظیر چشم‌بندی و شعبده‌بازی - به عنوان ساحر یاد شده است. (تفسیر فخر الرازی ج ۱/۵۳۵، تفسیر ابن کثیر ج ۱/۱۵۰). عمر بن خطاب به امرای بلاد دستور داده بود که تمامی ساحران مرد و زن را به قتل برسانند. «كَتَبَ عُمَرُ: أَنْ اقْتُلُوا كُلَّ سَاحِرٍ وَسَاحِرَةٍ». کتاب الأُم ج ۱/۲۹۳، المحلّی ج ۹/۴۲۵، نیل الاوطار ج ۷/۳۶۲

۱۸۶- ناشر مصری کتابِ تاریخ عمر (تألیف ابن جوزی)، کتاب مزبور را با این عنوان به چاپ رسانیده است: «سيرة عمر بن الخطاب أول حاكم ديمقراطي في الإسلام»!

۱۸۷- ابن الدّیّیع شیبانی شافعی (ف. ۹۴۴هـ) در باره عمر بن خطاب می‌گوید: «قال أهل السيرة: لو أنّ هذه الأمة فاخرت جميع الأمم بسيرة عمر لفخرتها، إذ لم يعلم أنّ ملكاً من المتقدّمين والمتأخّرين سار سيرته». حدائق الانوار ومطالع الاسرار - مناقب الفاروق رضی اللہ عنہ - ج ۲/۸۳۰.

۱۸۸- «ولو لم يكن عمر ذلك الأمير العادل - الذي لا تأخذه في الحق لومة لائم - ، لما كان العدل العُمريّ مثلاً سائراً بين الناس إلى يوم الناس هذا». الحاضر العالم الاسلامی - سيرة عمر بن الخطاب للأمير شكيب - ج ۱/۲۵۸.

می‌گویند: جمال و زینت اسلام، در حقیقت چیزی جز عدالت عمر و چیزی جز سیره عمر نیست،^{۱۹۰} و لذا عمر، اصل و اساس عدل و دادگستری است و هر کس که کوچکترین طعنه‌ای به این عدل عمری بزند سفیه و دیوانه‌ای است که مستحق شلاق و تعزیر است!^{۱۹۱}

«۱۸۹- «كَانَ عَمْرٌو عَادِلًا لَمْ يَشْهَدْ التَّارِيخُ مِثْلَ عَدْلِهِ فِي حُكْمِهِ». شباب قریش ص ۱۱۳.

۱۹۰- ابن قدامه در باره عمر می‌گوید: «زَيَّنَ (عمر) الإسلام بِعَدْلِهِ وَوَلَايَتِهِ وَسِيرَتِهِ... وَعَزَّ بِهِ الإِسْلَامُ وَانْتَشَرَ بِهِ الدِّينُ...». التبيين في انساب القرشيين (ابن قدامه) ص ۴۰۳.

۱۹۱- علی بن یونس بن سالم موصلی (و. ۵۸۸هـ) در قصیده‌ای که برای ممدوح خویش سروده می‌گوید: «تو رعیت را با چنان عدالتی اداره کردی که عدلی که عمر ادعا کرد به آن نمی‌رسد».

«سُنَّتِ الرَّعِيَّةَ بِالْعَدْلِ الَّذِي قَصُرَتْ

عَنْهُ عَزَائِمُ كُشْرَى وَادَّعَى عَمْرٌو»

محمد امین موصلی در حاشیه‌ای که بر بیت فوق نوشته می‌گوید: «این شعر از (روی) بی ادبی (سروده) شده است. برای اینکه شاعر گمان کرده که ممدوح حقیر و خوار و ذلیلش در عدالت به رتبه‌ای رسیده که عمر آن را ادعا نموده است. اگر شاعر (= علی موصلی) زنده باشد با این شعرش مستحق تعزیر (و شلاق) است! چون شیخ (علی موصلی) گمان کرده که جناب فاروق (عمر بن خطاب) مدّعی عدالت‌پروری بوده و در حقیقت چنان نبوده (که ادعا می‌کرده)... و حال آنکه عمر بن خطاب مؤسس و بنیان‌گذار عدل است، و این فردی که در این شعر مدح او شده هر که باشد - در عدل - در حدّ بند کفش عمر است! خدا این شاعر سفیه را -

زهد عمر

در چشم کسانی که از عمر بت قداست تراشیده‌اند ظلم‌های او، نه تنها نشانه نفرت و کینه وی از مردم نیست بلکه نماد عدالت و عظمت و زهد اوست.

همان زهد مضحک و دور از خردی که موجب می‌شد خلیفه به مردم دستور دهد که کفششان را به گردنشان بیاویزند و با پای برهنه راه بروند!

۱۹۲

که به صحابه و تابعین زبان درازی می‌کند خوار و رسوا کند! «هذا الشَّعْرُ مِنْ سُوءِ الْأَدَبِ، لِزَعْمِهِ أَنَّ مَمْدُوحَهُ الْحَقِيرَ الدَّلِيلَ قَدْ بَلَغَ بِنَفْسِهِ فِي الْعَدْلِ رُتْبَةً تَقْصُدُ عَنْهَا دَعْوَى عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - لِأَنَّهُ إِنْ أَرَادَ بِهِ حَضْرَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَقَدْ كَذَّبَ فِي هَذَا، وَاسْتَحَقَّ التَّعْزِيرَ لَوْ كَانَ حَيًّا، وَالشَّيْخُ زَعَمَ أَنَّ حَضْرَةَ الْفَارُوقِ كَانَ مُدْعِيًا لِلْعَدْلِ وَلَيْسَ كَمَا دَعَا ثَابِتَةً، حَاشَى وَكَلَّا، بَلْ هُوَ مُؤَسِّسُ الْعَدْلِ وَمُنْشِئُهُ، وَمَنْ هَذَا الْمَمْدُوحُ، فَقَدْ يَبْلُغُ فِي الْعَدْلِ شَيْئًا نَعْلِيهِ. فَقَبَّحَ اللَّهُ شَاعِرًا سَفِيهَاً أَطَالَ لِسَانَهُ عَلَى الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ». قلائد الجُمان ج ۵/۹۹.

۱۹۲ - «بُرَيْدَةُ (اسلمی) می‌گوید: «عمر به ما دستور می‌داد که کفشهایمان را به گردن‌هایمان بیاویزیم و با پای برهنه راه برویم. عبدالله بن بریده می‌گوید: (به همین دلیل بود که) پدرم همیشه کفشهایش را به خود می‌آویخت و با پای برهنه از روستایی به روستای دیگر می‌رفت».

«عن عبد الله بن بُرَيْدَةَ عن أبيه قال: كان عمر يُأْمُرُنَا أَنْ نُعَلِّقَ نِعَالَنَا بِشِمَائِلِنَا وَنَمْشِي حُفَاءً. قال: وكان أبي يُعَلِّقُ نَعْلَيْهِ وَيَمْشِي مِنَ الْقَرْيَةِ إِلَى الْقَرْيَةِ حَافِيًا». سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۸۴، مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۲/۶۸۷.

آن زهدی که بقای مسلمانانِ عرب را در تمسک به تعصبات و خلق و خوی
 جاهلیِ عرب می‌دید^{۱۹۳} و کارهایی نظیر یادگیری زبان فارسی را خباثت^{۱۹۴}
 می‌دانست و حتی شستن دست‌ها را قبل از غذا نشانهٔ خوش‌گذرانی و
 نازپروردگی ایرانیان می‌پنداشت؛^{۱۹۵} از همین رو خلیفهٔ زاهد همیشه بعد از خوردن

۱۹۳- «عمر می‌گفت: عرب بدون تقوای اسلام و بدون تعصب جاهلی هلاک خواهد شد و
 از بین خواهد رفت».

«قال عمرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَهْلِكُ الْعَرَبُ إِذَا انْقَطَعَ عَنْهَا تَقْوَى الْإِسْلَامِ وَحَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ». البصائر والذخائر (ابوحيان توحیدی) ج ۱۶۸/۲ [۵۲۴].
 ۱۹۴- «عن ابنِ بُرَيْدَةَ قَالَ: قَالَ عُمَرُ: مَا تَعَلَّمَ الرَّجُلُ الْفَارِسِيَّةَ إِلَّا خُبْتُ، وَلَا خُبْتُ إِلَّا نَقَصْتُ مُرُوءَتَهُ». مصنف ابن ابی شیبة - كتاب الأدب (۱)، باب (۱۴۳) في الكلام
 بالفارسية من كرهه - ج ۲۰۸/۶.

۱۹۵- مالك بن انس (= امام مالکيه) می‌گوید: عمر بن خطاب می‌گفت: «از
 خوش‌گذرانی (و تن‌آسایی) و کارهای عجم (= ایرانیان) بپرهیزید! من از اینکه
 پیش از غذا دست‌ها را بشویند اکراه دارم و معتقدم که این عمل کارِ عجم است».
 «إِيَّاكُمْ وَهَذَا التَّنَعُّمُ وَأَمْرُ الْأَعَاجِمِ، وَأَكْرَهُ غَسْلَ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعَامِ، وَأَرَاهُ مِنْ فِعْلِ
 الْعَجَمِ». الجامع في السنن (قیروانی) ص ۲۲۲.

عمر می‌گفت: «تا زمانی که این امت خانه‌هایشان را چون ایرانیان نمی‌ساختند
 و بر مرکب‌های ایرانی سوار نمی‌شدند و لباس‌های ایرانی نمی‌پوشیدند و غذای
 ایرانی نمی‌خوردند کارهایشان در حد اعتدال بود!» «عن مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قَالَ
 عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: لَا يَزَالُ أَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مُقَارِباً مَا لَمْ يَبْنُوا بُنْيَانَ الْعَجَمِ، وَيَرْكَبُوا
 مَرَاكِبَ الْعَجَمِ، وَيَلْبَسُوا مَلَابِسَ الْعَجَمِ، وَيَأْكُلُوا أَطْعِمَةَ الْعَجَمِ». العقوبات (ابن
 ابی الدنيا) ص ۲۲۱.

غذا دست‌های چرب خود را با کفِ پاهایش^{۱۹۶} و یا حتی با زیر کفشهایش^{۱۹۷} تمیز می‌کرد و حکیمانه از مهمانان خود می‌خواست که دست‌های چرب خویش را با ماتحتِ خود پاک نمایند!^{۱۹۸}

۱۹۶- سائب بن یزید می‌گوید: «من گاهی با عمر بن خطاب شام می‌خوردم. او نان و گوشت می‌خورد و بعد (از غذا) دستش را با کف پایش تمیز می‌کرد و (با اشاره به پایش) می‌گفت: این، دستمال عمر و آل عمر است».

«عن السائب بن يزيد قال: رُبَّمَا تَعَشَيْتُ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَيَأْكُلُ الْخُبْزَ وَاللَّحْمَ، ثُمَّ يَمْسَحُ يَدَهُ عَلَى قَدَمِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: هَذَا مِنْ دِيلِ عُمَرَ وَآلِ عُمَرَ». طبقات ابن سعد ج ۳/ ۳۱۸، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۳/ ۳۲۱/ ح ۱۲۵۳، کنز العمال - زهد عمر عليه السلام - ج ۱۲/ ۶۲۵/ ح ۳۵۹۲۹.

«قال مالك: ... وَقَدْ تَمَنَّدَلْ عُمَرُ عليه السلام بِبَاطِنِ قَدَمِهِ». الجامع في السنن (قيروانی) ص ۲۲۱.

۱۹۷- «عمر به کفشهای خود دست می‌کشید و می‌گفت: دستمال آل عمر کفش‌های آنان است».

«عن عاصم بن عبيد الله بن عاصم أن عمر كان يمسح بِنَعْلَيْهِ وَيَقُولُ: إِنَّ مَنَادِيلَ آلِ عُمَرَ نِعَالُهُمْ». طبقات ابن سعد ج ۳/ ۳۱۸، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۳/ ۳۲۱/ ح ۱۲۵۲، کنز العمال - زهد عمر عليه السلام - ج ۱۲/ ۶۲۵/ ح ۳۵۹۲۸.

۱۹۸- «جارود (عبدی) نزد عمر غذا خورد. بعد از اتمام غذا جارود از کنیز خواست که برایش دستمالی بیاورد تا دستش را پاک کند. عمر به جارود گفت: دست خودت را یا با ماتحتِ خودت پاک کن و یا (اصلاً تمیز نکن و) به حال خودش بگذار».

«عن ثابت قال: أَكَلَ الْجَارُودُ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ: يَا جَارِيَةُ! هَلْ لِي الدَّسَارَ (= الدَّسْتَار) - يَغْنِي الْمِنْدِيلُ يَمْسَحُ يَدَهُ - فَقَالَ عُمَرُ: امْسَحْ يَدَكَ بِاسْتِكَ أَوْ»

زهدی که باعث می شد خلیفه - در زمان بیماری - مراجعه به پزشک را بر خود حرام نماید.^{۱۹۹}

زهدی که خوردن گوشت قرمز را چیزی جز افساد در دین و اتلاف اموال نمی دانست!^{۲۰۰}

زهدی که بر اساس آن جناب خلیفه، پس از هر بار قضای حاجت، به جای شستن خود، اسافل اعضایش را به دیوار می کشید!^{۲۰۱}

← «ذ». المجالسة وجواهر العلم (دینوری) ص ۹۸ [۵۸۵]، كنز العمال ج ۱۲/۶۳۲ ح/۳۵۹۴۹.

۱۹۹- «وكان عمرُ بنُ الخطابِ رضي الله عنه إذا مَرَضَ لا يَتَدَاوَى بِإِشَارَةِ طَبِيبٍ». تنبيه المغترين (عبد الوهاب شعرانی) ص ۴۴.

۲۰۰- عمر بن خطاب بر فراز منبر می گفت: «از دو چیز قرمز بپرهیزید: یکی گوشت و دیگری شراب. گوشت و شراب دین را فاسد و تباه می کند و مایه اتلاف مال است». «إِيَّاكُمْ وَالْأَحْمَرَيْنِ: اللَّحْمَ وَالنَّبِيذَ، فَإِنَّهُمَا مَفْسَدَةٌ لِلدِّينِ، مَثَلْفَةٌ لِلْمَالِ». كنز العمال ج ۵/۵۲۲ ح/۱۳۷۹۷ (از طریق ابونعیم).

براستی اگر خوردن گوشت قرمز به منزله افساد در دین باشد، کدام مسلمانی را می توان در طول تاریخ پیدا کرد که مستحق شلاق های جناب خلیفه نبوده باشد؟! ۲۰۱- دهلوی می گوید: «بغوی و دیگرانی که از مشاهیر محدثین هستند (به طرق خود) از عمر نقل کرده اند که وی گفت: (یک بار) پیامبر صلی الله علیه و آله مرا دید که ایستاده ادرار می کنم. حضرت به من گفت: ای عمر، ایستاده ادرار نکن. (همچنین) یسار بن نمیر می گوید: عمر وقتی ادرار می کرد آلت خود را به دیوار و یا به یک سنگ می کشید و آب به آن نمی زد». دهلوی در ادامه می گوید: «علمای اهل سنت نیز بر (صحت) ←

زهدي که باعث مي شد خليفه هيچگاه استحمام نکند و استفاده از نوره و

این (فعل عمر) اجماع دارند و هيچ حديث مرفوعي (که در آن پيامبر اين عمل را جايز دانسته باشد) موجود نيست! اين عمل مذهب عمر است و (او) اين (کار را بر اساس) قياس (انجام داده) است. يعني همان طوري که مي شود به هنگام مدفوع کردن استنجا کرد (و با سنگ خود را پاک کرد) اين کار هم جايز است. لذا تعامي علما از اين کار عمر تقليد کرده اند!

«أَخْرَجَ الْبَغَوِيُّ وَغَيْرُهُ - وَهُمْ مِنْ مَشَاهِيرِ الْحَدِيثِ - عَنْ عُمَرَ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَبُولُ قَائِمًا، فَقَالَ: يَا عُمَرُ! لَا تَبُلْ قَائِمًا. أَبُو بَكْرٍ عَنْ يَسَارِ بْنِ نُصَيْرٍ: كَانَ عُمَرُ إِذَا بَالَ مَسَحَ ذَكَرَهُ بِحَائِطٍ أَوْ حَجَرٍ وَلَمْ يَمْسَهُ مَاءً. قُلْتُ: أَجْمَعَ عَلَى ذَلِكَ عُلَمَاءُ أَهْلِ السُّنَّةِ وَلَيْسَ فِيهَا حَدِيثٌ مَرْفُوعٌ وَإِنَّمَا هُوَ مَذْهَبُ عُمَرَ قِيَاسًا عَلَى الْإِسْتِنْجَاءِ مِنَ الْغَائِطِ، أَطَبَّقَ عَلَى تَقْلِيدِهِ الْعُلَمَاءُ». ازالة الخفاء ج ۲/۸۷.

يسار بن نمير که بنده عمر بود مي گويد: «وقتي عمر رضي الله عنه ادرار مي کرد به من مي گفت: يك چيزي به من بده تا من خودم را با آن پاک کنم. من هم به او يك چوب و يا يك سنگ مي دادم تا خود را با آن تميز کند. يا اينکه عمر به سمت ديوار مي رفت و (موضع ادرار) خود را به ديوار مي کشيد و يا اينکه آن را به زمين مي کشيد تا پاک شود. عمر (هيچ گاه بعد از ادرار) خود را نمي شست».

«عن مَوْلَى عُمَرَ يَسَارِ بْنِ نُصَيْرٍ قَالَ: كَانَ عُمَرُ رضي الله عنه إِذَا بَالَ قَالَ: نَاوِلْنِي شَيْئًا أَسْتَنْجِي بِهِ، فَأَنَاوِلُهُ الْعُودَ وَالْحَجَرَ أَوْ يَأْتِي حَائِطًا يَتَمَسَّحُ، أَوْ يَمْسُهُ الْأَرْضُ، وَلَمْ يَكُنْ يَغْسِلُهُ». السنن الكبرى (بيهقي) ج ۱/۱۱۱، خلاصة الاحكام (نووي) ج ۱/۱۶۷، المجموع ج ۲/۱۱۳، الاصابة ج ۶/۵۵۶، جامع الاحاديث (سيوطي) ج ۱۴/۱۳۳، ح ۲۴۱۷، كنز العمال ج ۹/۵۱۹، ح ۲۷۲۴۰. همچنين رجوع كنيد به: مصنف ابن ابی شيبه - كتاب الطهارات، باب من كان إذا بال لم يمس ذكره بالماء - ص ۷۲. ←

داروی نظافت را به خاطر لطافتش بر خود حرام نماید^{۲۰۲} و به جای آن از دلاک

ابن ابی لیلی می‌گوید: «عمر بن خطاب یک سنگ یا یک تکه استخوانی را در جایی در سوراخ (یک دیوار) قرار داده بود و برای ادرار به آن محل می‌رفت و خود را با آن سنگ یا با آن استخوان پاک می‌کرد و بعد وضو می‌گرفت. عمر (بعد از ادرار) خود را با آب نمی‌شست». «عن الحَکَمِ (عن ابن أبي لیلی): أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ لَهُ حَجَرٌ أَوْ عَظْمٌ فِي جُحْرِ فِي مَكَانٍ، فَكَانَ يَأْتِيهِ فَيَبُولُ فِيهِ ثُمَّ يَمْسُحُهُ بِذَلِكَ الْحَجَرِ، أَوْ بِذَلِكَ الْعَظْمِ، ثُمَّ يَتَوَضَّأُ وَمَا يَمْسُهُ مَاءٌ». جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/۱۳۳، ۱۳۴/ح ۲۴۱۸، کنز العمال ج ۹/۵۱۹/ح ۲۷۲۴۱. همچنین رجوع کنید به: مسند ابن الجعد ص ۴۱.

۲۰۲- عبدالرحمن اوزاعی می‌گوید: «از محمد بن سیرین در باره حمام رفتن سؤال کردم. ابن سیرین گفت: عمر از این کار خوشش نمی‌آمد». «عن عبد الرحمن قال: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ سِيرِينَ عَنْ دُخُولِ الْحَمَّامِ، فَقَالَ: كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَكْرَهُهُ». جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/۱۳۹/ح ۲۴۵۶ (به نقل از مسند مسدد بن مسرهد).

عمر به مردم نیز توصیه می‌کرد که زیاد به حمام نروند و از داروی نظافت کمتر استفاده نمایند چرا که این کارها - در فرهنگ او - نشانه آسایش و راحتی بود و افراد عابد نباید از این کارها می‌کردند! «عن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِيَّاكُمْ وَكَثْرَةَ الْحَمَّامِ، وَكَثْرَةَ أَطْلَاءِ الثُّورَةِ، وَالتَّوَطُّيَ عَلَى الْفُرْشِ، فَإِنَّ عِبَادَ اللَّهِ لَيُسَوُّوا بِالْمُتَنَعِّمِينَ». کتاب الزهد (عبدالله بن المبارك) - باب ما جاء في ذم التمتع في الدنيا - ج ۱/۲۶۳، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) - باب ۶۰: في ذكر كلامه في فنون - ص ۲۰۳، الآداب والاحكام المتعلقة بدخول الحمام (ابن كثير) ص ۳۶، مخض الصواب ج ۲/۷۳۴، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/۹۰/ح ۲۱۶۴، کنز العمال ج ۳/۷۱۵/ح ۸۵۴۸.

بخواهد که موهای زائد بدن وی را — در مقابل چشم مردم — برایش با تیغ
۲۰۳
بتراشد.

نورالدین حلبی می‌گوید: «امام احمد به سند خودش از عایشه نقل نموده است که وی گفت: رسول خدا ﷺ به خود نوره زد، و پس از اتمام آن کار گفت: ای مسلمانان، از نوره استفاده کنید، چرا که هم بوی خوبی دارد و هم پاک می‌کند. خداوند به وسیله آن آلودگی‌ها و موهای زائد شما را زایل می‌نماید. نوره از نعیم (و خوشی‌های) دنیاست». حلبی بعد از نقل این روایت می‌گوید: «عمر به این خاطر (که پیامبر گفته بود نوره از نعیم دنیاست) از نوره خوشش نمی‌آمد!» «وَأَخْرَجَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: أَطَّلَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنُّورَةِ، فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْهَا، قَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! عَلَيْكُمْ بِالنُّورَةِ فَإِنَّهَا طَيِّبَةٌ وَظَهْرٌ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَذْهَبُ بِهَا عَنْكُمْ أَوْسَاخَكُمْ وَأَشْعَارَكُمْ، أَيْ فَهُوَ مِنْ نَعِيمِ الدُّنْيَا، وَمِنْ ثَمَّ كَرِهَهُ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ!» السيرة الحلبية ج ۲/۷۵۴.

۲۰۳- «عمر بن خطاب یک سرتراش را احضار کرد. سرتراش موهای بدن او را با تیغ برایش زد. مردم سر کشیدند و او را نگاه کردند. عمر گفت: ای مردم! این کاری که من کردم سنّت (پیامبر) نیست، ولیکن نوره از (خوشی‌ها و) نعمتهاست و به همین خاطر من از آن خوشم نمی‌آید». «عن العلاء بن أبي عائشة أن عمر بن الخطاب دعا بِخَلَاقٍ، فَحَلَقَهُ بِمُوسٍ - يَعْنِي جَسَدَهُ - فَاسْتَشْرَفَ لَهُ النَّاسُ. فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ هَذَا لَيْسَ مِنَ السُّنَّةِ، وَلَكِنَّ النُّورَةَ مِنَ النَّعِيمِ، فَكَرِهْتُهَا». الطبقات الكبرى ج ۳/۲۹۱، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۴۲، محض الصواب ج ۲/۵۷۰، كنز العمال ج ۶/۶۸۰ / ح ۱۷۳۷۶. همچنین رجوع کنید به: مصنف ابن ابی شیبة ج ۱/۱۳۵.

«علی بن ابی عائشه می‌گوید: عمر مردی پرمو بود. او موهای بدن خود را می‌تراشید. (یک بار) به او استفاده از نوره را یادآوری کردم. عمر به من گفت: —

زهدی که خلیفه را بر آن می‌داشت از اسب خوش خرام فرود آید و دُم اسب را قطع کند، چرا که اسب بیچاره باعث کبر و غرور آن جناب به هنگام سواری شده است! ^{۲۰۴}

زهدی که موجب می‌شد خلیفه همسر خیلی محبوبش را طلاق بدهد تا اینکه مبادا روزی مجبور شود به شفاعت آن زن بیچاره جواب مثبت دهد! ^{۲۰۵}

زهدی که آن آیت زهد را وادار می‌کرد به پسرش دستور صادر کند که همسر محبوب خود را طلاق دهد! ^{۲۰۶}

نوره از نعیم (و خوشی‌های دنیا) است (لذا من از آن استفاده نمی‌کنم). «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عَائِشَةَ قَالَ: كَانَ عُمَرُ رَجُلًا أَهْلَبَ، فَكَانَ يَخْلُقُ عَنْهُ الشَّعْرَ، وَذَكَرْتُ لَهُ النَّوْرَةَ، فَقَالَ: النَّوْرَةُ مِنَ النَّعِيمِ». مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب الطهارات، ۱۳۲: فی الإطلاء بالنورة ح ۷ - ج ۱/۱۳۵، ازالة الخفاء ج ۲/۸۸.

۲۰۴ - «وَرَكِبَ عُمَرُ مَرَّةً عَلَى فَرَسٍ هَمَلَجٍ، ثُمَّ نَزَلَ عَنْهُ وَقَطَعَ ذَنْبَهُ، لِأَنَّهُ اسْتَشَعَرَ فِي نَفْسِهِ الْخِيَلَاءَ لِحُسْنِ مَشْيِهِ». الفتوحات الإسلامية ج ۲/۴۸۵.

۲۰۵ - «عمر همسری داشت که او را دوست می‌داشت. زمانی که عمر به خلافت رسید همسر مورد علاقه خود را طلاق داد، چرا که وی می‌ترسید آن زن (روزی) در خصوص امر باطلی شفاعت نماید و وی به خاطر جلب رضایت و خشنودی آن زن، خواسته او را برآورده کند!» «لَمَّا وَلِيَ عُمَرُ الْخِلَافَةَ كَانَتْ لَهُ زَوْجَةٌ يُحِبُّهَا، فَطَلَّقَهَا خِيفَةً أَنْ تُشِيرَ عَلَيْهِ بِشَفَاعَةٍ فِي بَاطِلٍ فَيُعْطِيَهَا وَيَطْلُبَ رِضَاهَا...». احیاء العلوم ج ۲/۹۷، ازالة الخفاء ج ۲/۶۴، الكواكب الدرية (مناوی) ج ۱/قسم ۱/ ص ۸۰.

۲۰۶ - عبدالله بن عمر می‌گوید: «من همسری داشتم که او را دوست داشتم. اما پدر من از او خوشش نمی‌آمد، از همین رو به من دستور داد که او را طلاق بدهم!» «عَنْ

زهدي که بر اساس آن تمامی افرادِ مجرّد، یا عاجز محسوب می شدند و یا

۲۰۷

زناکار!

عبد الله بن عمر قال: كَانَتْ تَخْتِي امْرَأَةً كُنْتُ أُحِبُّهَا وَكَانَ أَبِي يَكْرَهُهَا، فَأَمَرَنِي بِطَلَاقِهَا...! مسند ابی داود الطیالسی ص ۲۵۰، مسند علی بن الجعد ص ۴۰۵، مسند احمد بن حنبل ج ۶/۲۰، ۴۲، ۵۳، البرّ والصلة ص ۳۳، مسند عبد بن حمید ص ۲۶۴ / ح ۸۳۵، سنن ابن ماجه ج ۱/ ۶۷۵ / ح ۲۰۸۸، سنن ابی داود ج ۲/ ۵۰۶ / ح ۵۱۳۸، سنن الترمذی ج ۲/ ۳۳۰ / ۱۲۰۱، صحیح ابن حبان - ذکر استحباب طلاق المرء امرأته بأمر أبيه ... - ج ۲/ ۱۷۰، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۱۲/ ۲۵۱، المستدرک علی الصحیحین ج ۲/ ۱۹۷، ج ۴/ ۱۵۲، ۱۵۳، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷/ ۳۲۲، شعب الايمان ج ۶/ ۸۳، احياء العلوم ج ۲/ ۵۵، تاريخ مدينة دمشق ج ۱۵/ ۲۰۴، المجموع (نوی) ج ۱۷/ ۶۱، الاذکار السنوية ص ۳۷۶، رياض الصالحين ص ۲۰۵، المعتصر من المختصر ج ۲/ ۲۸۶، موارد الظمان ص ۴۹۶، فتح الباری ج ۹/ ۲۹۶، جواهر العقود ج ۲/ ۱۰۰، نیل الاوطار ج ۷/ ۲، حاشية اعانة الطالبین ج ۳/ ۱۸۲.

۲۰۷- عمر می گفت: «لَنْ يَمْنَعَ مِنَ النِّكَاحِ إِلَّا عَجْزٌ أَوْ فُجُورٌ». الوسيط في المذهب - المقدمة الثانية: في الترغيب في النكاح - ج ۵/ ۲۴.

عمر به ابوالزوائد که مجرّد بود گفت: «آنچه که مانع است از اینکه تو ازدواج کنی یا عجز و ناتوانی توست و یا فجور و زناکاری تو». «ما يَمْنَعُكَ مِنَ النِّكَاحِ إِلَّا عَجْزٌ أَوْ فُجُورٌ». مصنف عبدالرزاق ج ۶/ ۱۷۰ / ح ۱۰۳۸۴، مصنف ابن ابی شیبه ج ۳/ ۲۷۱، اخبار مكة (فاکهی) ج ۱/ ۳۲۹، الامالی (ابوعلی قالی) ج ۳/ ۴۸، احکام القرآن (جصاص) ج ۳/ ۴۱۴، يواقيت المواقيت ص ۲۰۷، المُحَلَّى ج ۹/ ۴۴۰، المغنی علی مختصر الخرقی ج ۷/ ۳۳۵، الشرح الكبير علی متن المقنع ج ۷/ ۳۳۵،

زهدی که باعث می‌شد خلیفه - به علت عدم کنترل زبان خود - در دهانش یک تکه سنگ بگذارد تا آن قدر حرف‌های نامربوط نزند! ^{۲۰۸}

زهدی که موجب می‌شد خلیفه به خاطر گناهان هر هفته خود، روزهای جمعه خودش را با شلاق بزند! ^{۲۰۹}

زهدی که خلیفه را بر آن می‌داشت که وقتی بالای منبر باد از خود خارج می‌کند، از روی تواضع بگوید: «ایها الناس، همین الآن چُ - سیدم، حالا از منبر پایین می‌آیم و تجدید وضو می‌کنم!» ^{۲۱۰}

← تهذیب الکمال ج ۱۳/۳۶۳، سیر اعلام النبلاء ج ۵/۴۸، البداية والنهاية ج ۹/۲۶۹، فتح الباری ج ۹/۹۱، الاصابة ج ۷/۱۳۲، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۲/۳۱۰، الافصاح عن احادیث النکاح ص ۵۷، کنز العمال ج ۱۶/۴۸۷، اح ۸۸۵۵۴، فقه السنة ج ۲/۱۶.

۲۰۸ - «وَقَدْ حُكِيَ عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ يَجْعَلُ فِي فَمِهِ حَجْرًا لِيَمْتَنِعَ مِنَ الْكَلَامِ فِيمَا لَا يَغْنِيهِ». كشف الاسرار عما خفي عن الافكار (اقفهي) ص ۱۱۶ [سؤال ۵۷].

۲۰۹ - «قِيلَ: كَانَ لِعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صَحِيفَةٌ يَكْتُبُ فِيهَا مَا فَعَلَهُ مِنَ الْأُسْبُوعِ إِلَى الْأُسْبُوعِ مِنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ يَغْرِضُ أَعْمَالَ الْأُسْبُوعِ عَلَى نَفْسِهِ، فَكُلَّمَا بَلَغَ شَيْئًا فِي غَيْرِ رِضَا اللَّهِ تَعَالَى جَعَلَ يَضْرِبُ نَفْسَهُ وَيَقُولُ: أَفَعَلْتُ هَذَا؟ فَلَمَّا مَاتَ أَرَادُوا غُسْلَهُ، فَإِذَا فِي ظَهْرِهِ وَجَنَبِيهِ سَوَادٌ مِنْ كَثْرَةِ الضَّرْبِ». درة الناصحين - المجلس الخامس والستون: في البكاء - ص ۲۷۰.

«وَرَوِيَ أَنَّهُ (يعني عمر) كَانَ يَقُولُ: مَا صَنَعْتُ الْيَوْمَ؟ صَنَعْتُ كَذَا وَكَذَا.

وَيَضْرِبُ ظَهْرَهُ بِالذَّرَّةِ». التاريخ الاسلامي (نجيب بن خيره) ص ۲۶.

۲۱۰ - «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ... أَلَا إِنِّي قَدْ فَسَوْتُ، وَهَذَا أَنَا أَنْزِلُ لِأُعِيدَ الْوُضُوءَ». عيون ←

زهدی که به خلیفه اجازه می داد به بازار برود و کسبه را - بدون آنکه جرمی مرتکب شده باشند - با شلاق بزند که چرا فقه نمی دانند!^{۲۱۱}

زهدی که بر اساس آن باید پسر جوان خوش سیما را - با اینکه صحابی هم بوده - تنها به خاطر زیبایی اش به شلاق بست و موهایش را تراشید و از مادرش جدا کرد و به دیاری دور دست تبعید نمود. مبادا که دختران جوان آن پسر را ببینند و خاطر خواه او بشوند! خلیفه مادامی که زنده بود زهدش به او اجازه نداد که به ضجه های مادر جوان تبعیدی وقعی بگذارد و یا به نامه های اعتراض جوان بی گناه توجهی نماید! باید خلیفه با آن زهدش می مرد تا آن تبعیدی دور افتاده از دیار، بتواند سوار شترش شود و به شهر و دیار خویش بازگردد!^{۲۱۲}

← الاخبار (ابن قتیبه) - کتاب السؤدد، باب التواضع - ج ۱/۲۶۷، ادب الدنيا والدين (ماوردی) ص ۱۷۱، ۱۷۲.

شاید نظر به این بیانات ادیبانه خلیفه بوده که بعضی به او نشان شجاعت ادبی اعطا نموده اند! عبدالوهاب النجار در باره عمر می گوید: «وكانت الشَّجَاعَةُ الْأَدَبِيَّةُ أَخَصَّ أَوْصَافِهِ». الخلفاء الراشدون ص ۱۱۲.

۲۱۱ - «كان (عمر) يَطُوفُ بِالسُّوقِ وَيَضْرِبُ بَعْضَ التُّجَّارِ بِالذِّرَّةِ، وَيَقُولُ: لَا يَبِغُ فِي سَوْقِنَا إِلَّا مَنْ يَفْقَهُ». احياء العلوم (غزالی) ج ۲/۶۴، الفتوحات الإسلامية ج ۲/۴۷۹، فقه السنّة (سید سابق) ج ۳/۴۴.

«وَقَدْ كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضي الله عنه يَضْرِبُ بِالذِّرَّةِ مَنْ يَقْعُدُ فِي السُّوقِ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ الْأَحْكَامَ». المدخل (ابن الحاج) ج ۱/۱۵۱.

۲۱۲ - رجوع کنید به ماجرای نصر بن حجاج بن علاط که در صفحات ۷۳ تا ۸۰ آمده ←

زهدی که باعث می شد خلیفه (!) فرد شریف و عالمی چون «احنف بن قیس»^{۲۱۳} را یک سال در مدینه حبس کند و بعد از یک سال به او بگوید: چون پیامبر به ما گفته بود: «مواظب خطر منافقانِ عالم باشیم»، به خاطر همین من خواستم در این یک سال امتحانت کنم ببینم تویی که عالمی، منافق هم هستی یا نه!^{۲۱۴}

زهدی که با ضرب و شتم مردم بی گناه عیبی پیدا نمی کرد ولی با سوار شدن بر یک یابو صدمه می دید و بر باد می رفت!^{۲۱۵}

است.

۲۱۳- در بسیاری از منابع رجالی و تاریخی و اخلاقی، اخبار حیات ابوبحر احنف بن قیس آمده که نشان دهنده خردمندی و صبر و علم این مرد بزرگ است. ذهبی می گوید: احنف، در حلم و بزرگی ضرب المثل بود. (سیر اعلام النبلاء ج ۴/۸۶).

۲۱۴- «... قال (عمر): إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَنَا كُلَّ مُنَافِقٍ عَلِيمٌ، فَخَشِيتُ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». تاریخ مدینه دمشق ج ۲۴/۳۱۰، ۳۱۳، سیر اعلام النبلاء ج ۴/۸۶.

«كُنْتُ أَخْشَى أَنْ تَكُونَ مُنَافِقًا عَالِمًا...». تاریخ مدینه دمشق ج ۲۴/۳۱۱.

«... قال عمر: وَلِذَلِكَ حَبَسْتُكَ. حَبَسَهُ سَنَةً يَخْتَبِرُهُ». تاریخ مدینه دمشق ج ۲۴/۳۱۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۵- حوادث ۶۱ الی ۸۰ هـ - ج ۵/۳۴۸.

همچنین رجوع کنید به: سیر اعلام النبلاء ج ۴/۸۸، ۸۹.

۲۱۵- پیشتر اشاره شد که خلیفه به خاطر سوار شدن بر یک یابو به چه حالت تکبری افتاد. عمر برای اینکه امیران و والیانش به این حالت دچار نشوند به آنان هشدار داد که اگر کسی از آنان سوار یابو شود مجازات می شود! این موضوع - همان طوری -

زهد و تواضعی که باعث می شد خلیفه آرزو کند که ای کاش یک گوسفند بود و مردم او را می خوردند و تبدیل به مدفوعی در مستراح می شد ولیکن به صورت انسان به دنیا نمی آمد! ^{۲۱۶}

← که «مناوی» اشاره نموده - از موارد زهد و پارسایی عمر محسوب گردیده است!

«عن (ابن) خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: كَانَ (عُمَرُ) إِذَا اشْتَغَلَ عَمِلًا شَرَطَ عَلَيْهِ أَلَّا يَرْكَبَ بِرَذَوْنًا.... فَإِنْ فَعَلَ حَلَّتْ بِهِ الْعُقُوبَةُ». تاریخ مدینه دمشق ج ۲۷۶/۴۴، البداية والنهاية ج ۱۵۱/۷، ۱۵۲، مجمع الاحباب ج ۲۱۷/۱، امتاع الاسماع ج ۳۸۱/۱، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۲۸، الکواکب الدریة (مناوی) ج ۱/ قسم ۱/ ص ۸۱. همچنین رجوع کنید به: تاریخ الطبری ج ۲۷۶/۳، سراج الملوك - باب ۵۳ - ص ۲۶۵، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۱۶، المختار من مناقب الاخيار (ابن اثیر) ج ۴۲/۱، كنز العمال ج ۶۹۱/۵ / ح ۱۴۲۰۲، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۲۰، اصحاب الرسول ﷺ (محمود مصری) ج ۱۴۵/۱، رسائل الفاروق عمر بن الخطاب ص ۱۶۱، رجال أنزل الله فيهم قرآناً ج ۱۰۲/۵.

«عن عاصم بن أبي النجود: أن عمر بن الخطاب كان إذا بعث غمالة شرط عليهم أن لا تتركبوا برذوناً... فإن فعلتم شيئاً من ذلك حلت بكم العقوبة». مصنف عبدالرزاق ج ۳۲۴/۱۱ / ح ۲۰۶۶۲، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۷۶/۴۴، ۲۷۷، كنز العمال ج ۶۸۸/۵ / ح ۱۴۹۷، الخلفاء الراشدون (عبد الوهاب النجار) ص ۲۳۰.

۲۱۶- «عن الضحاک قال: قال عمر: يا لیتني کنت کبش أهلي سمّوني ما بدا لهم، حتی إذا کنت أسمن ما أکون، زارهم بغض ما یحبون، فجعلوا بغضي شواء، وبغضي قدیداً، ثم أکلوني، فأخرجوني عذرة في الحش ولم أکن بشراً». کتاب الزهد (هناد بن سری) ص ۲۵۸ / ح ۴۴۹، حلیة الاولیاء ج ۵۲/۱، سيرة عمر بن الخطاب (ابن ←

۲۱۷

زهدی که مقام آية اللهی آن را تنها از آن عمر بن خطاب دانسته‌اند و بس!
از همین رو گفتند: خداوند در مقابل ملائکه خود به این تحفة عالم وجود مباحات
کرده است! ۲۱۸

← جوزی) ص ۱۶۲، ۱۶۳، مجمع الاحباب ج ۱/۲۵۲، مخض الصواب ج ۲/۶۲۳، کنز العمال ج ۱۲/۶۱۹/ح ۳۵۹۱۲، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۴، مناقب عمر الفاروق (برزنجی) ص ۲۷. همچنین رجوع کنید به: کتاب المتمنين (ابن ابی الدنيا) ص ۷۴، شعب الايمان (بيهقي) ج ۱/۴۸۵، تاريخ مدينة دمشق ج ۳۰/۳۳۱، تاريخ الخلفاء (سيوطي) ص ۱۴۲، الفتوحات الاسلامية (احمد زيني دحلان) ج ۲/۴۲۲، حياة الصحابة كانهلوى ج ۲/۹۹، الحاضر العالم الاسلامي - سيرة عمر بن الخطاب للأمير شكيب - ج ۱/۲۴۸.

«وَكَانَ (عمرُ) رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَقُولُ لَيَتَنِي كُنْتُ كَبْشَاءَ أَهْلِي سَقَّنُونِي مَا بَدَأَ لَهُمْ، ثُمَّ ذَبَحُونِي فَأَكْلُونِي وَأَخْرَجُونِي عَذْرَةً وَلَمْ أَكُنْ بَشَرًا». الطبقات الكبرى (شعرانی شافعی) ج ۱/۱۹.

۲۱۷- امیر شکیب ارسلان می گوید: «... عمرُ بنُ الخطابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فَكَانَ آيَةَ اللَّهِ الْكُبْرَى فِي الْعَدْلِ وَالزُّهْدِ...». الحاضر العالم الاسلامي - سيرة عمر بن الخطاب للأمير شكيب - ج ۱/۲۴۲.

۲۱۸- در یک روایت جعلی گفته‌اند پیامبر ﷺ فرموده: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَاهِي مَلَائِكَتَهُ بِعَيْدِهِ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ عَامَّةً وَبَاهِي بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ خَاصَّةً». المعجم الاوسط (طبرانی) ج ۲/۶۱، مجمع الزوائد ج ۹/۶۹. همچنین رجوع کنید به: کتاب العرش (ابوجعفر ابن ابی شیبہ) ص ۹۱، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۱۱/۱۴۶، المعجم الاوسط (طبرانی) ج ۲/۶۱، تاريخ جرجان ص ۱۷۱، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۴/۱۱۷، ۱۱۸، مخض الصواب ج ۳/۹۸۹، جامع الاحاديث (سيوطي)، ج ۱۳/۳۰۴ ←

بر اساس اقوال دوستداران خلیفه: حتی پیامبر ﷺ هم مثل او نبود که از شنیدن یک آیه قرآنی یک ماه مریض و بستری شود! ^{۲۱۹}

روایت اموی می‌گویند: زهد او آن قدر بوده که به هنگام تقسیم عطر موجود در بیت المال، بینی خود را می‌گرفت، مبادا که بوی عطر داخل مشامش شود و حقوق مردم بیچاره ضایع گردد! ^{۲۲۰} می‌گویند: او - که یک بار اشتباهاً مقداری شیر صدقه

← /ح ۱۱۸۳، کنز العمال ج ۱۸۸/۵ /ح ۱۲۵۶۱، ج ۵۷۵/۱۱، ۵۸۵ /ح ۳۲۷۵۲، ۳۲۷۸۸ - ۳۲۷۹۱، محاسن السلوك ص ۴۲.

در خصوص جعلی بودن روایت فوق رجوع کنید به: العلل المتناهية فی الاحادیث الواهية ج ۱/۱۹۶، ۱۹۷، میزان الاعتدال ج ۴/۵۲۹، لسان المیزان ج ۷/۵۱.

۲۱۹- «وَسَمِعَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَجُلًا يَقْرَأُ: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾ فَصَاحَ صَنِحَةً خَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَحُمِلَ إِلَى بَيْتِهِ، فَلَمْ يَزَلْ مَرِيضًا فِي بَيْتِهِ شَهْرًا». احياء العلوم ج ۲/۲۹۷، الكواكب الدرية (مناوی) ج ۱/قسم ۱/ ص ۸۷. الفتوحات الاسلامية ج ۲/۴۸۵، ۴۸۶، درة الناصحين ص ۲۷۰.

مفتی مکہ احمد زینی دحلان می‌گوید: «عمر بن خطاب هر بار که یک آیه قرآن بگوشش می‌خورد از خوف (خدا) بیهوش بر روی زمین می‌افتاد و مردم چند روز به عیادتش می‌رفتند». «وكان (عمر) يَسْقُطُ مِنَ الْخَوْفِ إِذَا سَمِعَ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَكَانَ يُعَادُ أَيَّامًا». الفتوحات الاسلامية ج ۲/۴۲۲.

۲۲۰- «وَرَوَى أَشْهَبُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَتَى بِمِسْكِ فَجَعَلَ يَقْسِمُهُ وَيَجْعَلُ يَدُهُ عَلَى أَنْفِهِ. فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! وَمَا عَلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: وَهَلْ يُنْتَفَعُ مِنَ الْمِسْكِ إِلَّا رَائِحَتُهُ؟ سَنَّ الصَّالِحِينَ (ابوالوليد باجی) ج ۱/۱۶۴ [۵۰۴]، الانتصار فی الرد علی المعتزلة (عمرانی) ج ۳/۸۷۳، الفتوحات المكية ←

را خورده بود - برای بالا آوردن آن شیر و قی کردن، آن قدر دست در گلو بُرد که
نزدیک بود به هلاکت برسد! ^{۲۲۱}

کسی چه می داند، شاید همین کارها بود که باعث شده بود شیطان - در
کُشتی هایی که با عمر می گرفت - همیشه از او شکست بخورد و به خاک بیفتد! ^{۲۲۲}

ج ۱/۶۱۵، الفتوحات الاسلامیة ج ۲/۴۱۳، ۴۱۴.

۲۲۱ - «وَشَرِبَ لَبَنًا مِنْ إِبِلِ الصَّدَقَةِ غَلَطًا، فَأَذْخَلَ إَصْبَعَهُ وَتَقَيَّأَ حَتَّى كَادَ يَتَلَفَّ». الكواكب
الدريّة (مناوی) ج ۱/قسم ۱/ص ۸۳. همچنین رجوع کنید به: مختصر المزنی
ص ۱۵۶، احياء العلوم ج ۲/۹۰، الانتصار فی الرد علی المعتزلة (عمرانی)
ج ۳/۸۷۳. مغنی المحتاج (شرینی) ج ۳/۱۰۹.

۲۲۲ - تاریخ مدینة دمشق ج ۴۴/۸۷، آکام المرجان ص ۲۸۲، الدر المنثور فی التفسیر
بالمأثور ج ۱/۲۰.

تخفیر زنان در حکومت عمر

از نظر عمر زنان، موجوداتی نیمه انسان^{۲۲۳} و شیاطینی بودند که برای مردان خلق شده‌اند!^{۲۲۴} آنان بازیچه‌هایی بودند که بعد از بازی باید آنان را

۲۲۳- در بعضی از روایات آمده که عمر از «زن» به عنوان «موجودی نیمه انسان» تعبیر کرده است. به عنوان مثال: آنگاه که عمر مهریه بیش از ۴۰۰ درهم را ممنوع اعلام کرد، زنی با استناد به قرآن به عمر اعتراض نمود. عمر گفت: «(این) نصفِ انسان، از عمر فقیه‌تر و عالم‌تر است!» «... نِصْفُ إِنْسَانٍ أَفْقَهُ مِنْ عَمْرٍ». علل الدارقطنی ج ۲/۲۳۹.

۲۲۴- عمر بن خطاب در باره زنان می‌گفت:

إِنَّ النِّسَاءَ شَيَاطِينُ خُلِقْنَ لَنَا

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الشَّيَاطِينِ

تفسیر القرطبی ج ۷/۶۸، فیض القدیر (مناوی) ج ۲/۲۲۳، بلوغ الأرب فی معرفة احوال العرب ج ۲/۱۳. همچنین رجوع کنید به: الاذکیاء (ابن جوزی) ص ۲۲۰. یعنی: «زنان شیطان‌هایی هستند که برای ما آفریده شده‌اند. ما از شر شیاطین به خدا پناه می‌بریم».

ابومنصور ثعالبی در خصوص بیت شعری که ذکر گردید می‌گوید: «از خوارزمی شنیدم که می‌گفت: این بلیغ‌ترین کلامی است که در مذمت زنان گفته =

۲۲۵

رها نمود!

عمر که خود خواندن و نوشتن - و شاید اخلاق و حکمت - را از ابوسفیان آموخته بود^{۲۲۶} به مردم می‌گفت: «نباید به زنان (خواندن و) نوشتن بیاموزید ... شما باید دائماً به زنان خود «نه» بگویید تا جسور نشوند ... شما باید زنان را در درون خانه‌ها به صورت عریان نگه دارید، چون مادامی که زن عریان باشد مجبور می‌شود در منزل بماند (و از خانه بیرون نرود)»!^{۲۲۷}

← شده است! ثمار القلوب (ثعالبی) ج ۱/۲۷۰.

۲۲۵- او به همسر خویش می‌گفت: «إِنَّمَا أَنْتِ لُعْبَةٌ يُلْعَبُ بِهَا ثُمَّ تُتْرَكِينَ»، یا: «...إِنَّمَا أَنْتِ لُعْبَةٌ يُلْعَبُ بِكِ ثُمَّ تُتْرَكِينَ»، یا: «...إِنَّمَا أَنْتِ لُعْبَةٌ نُلْعَبُ بِكِ»! تاریخ المدينة المنورة (ابن شبة) ج ۳/۸۱۸، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) - باب ۴۱ - ص ۱۲۳، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/۲۲، عمر بن الخطاب (طماوی) ص ۴۵۴.

۲۲۶- ابو عمرو دانی (ف. ۵۴۴هـ) در کتاب «التنبيه على النقط والشكل ونموه» می‌گوید: عمر بن خطاب و تعدادی از قریش نوشتن را از ابوسفیان یاد گرفتند. «...وَتَعَلَّمَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ حَرْبٍ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَجَمَاعَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ». صبح الاعشى ج ۳/۱۴، مفتاح السعادة ج ۱/۸۳. همچنین رجوع کنید به: المرويات التاريخية والمآثر والمناقب لكتاب الوحي ص ۳۵.

۲۲۷- «عن عمر بن الخطاب قال: لا تُسْكِنُوا نِسَاءَكُمْ الْغُرَفَ، وَلَا تُعَلِّمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ، وَاسْتَعِينُوا عَلَيْهِنَّ بِالْعُرْيِ». عيون الاخبار (ابن قتيبة) - كتاب النساء، باب سياسة النساء ومعاشرتهن - ج ۴/۷۸، بهجة المجالس وأنس المجالس (ابن عبد البر) ق ۲/۳۳، مجمع الامثال (ميدانی) ج ۲/۴۵۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ←

این افکار حکیمانه و این غیرت و نبوغ سرشار تا آنجا اوج گرفت که خلیفه

ج ۱۱۶/۱۲، الآداب الشرعية (ابن مفلح) ج ۲۹۱/۳.

«عن عمر قال: اسْتَعْبَيْنَا عَلَى النِّسَاءِ بِالْعُرْيِ، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا عُرِيَتْ لَزِمَتْ بَيْتَهَا». الإشراف في منازل الأشراف (ابن أبي الدنيا) ص ۱۷۷، كنز العمال ج ۵۷۴/۱۶ / ح ۴۵۹۲۰.

«عن عمر قال: اسْتَعْبَيْنَا عَلَى النِّسَاءِ بِالْعُرْيِ، إِنَّ إِحْدَاهُنَّ إِذَا كَثُرَتْ ثِيَابُهَا، وَحَسُنَتْ زِينَتُهَا، أَغْجَبَهَا الْخُرُوجُ». مصنف ابن أبي شيبة - باب ۲۷۰ في الغيرة وما ذكر فيها ح ۵ - ج ۴۶۷/۳، ذخيرة الحفاظ (ابن قيسراني) ج ۳۹۶/۱، تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزي) - باب ۶۰: في ذكر كلامه في فنون - ص ۱۹۷، شرح نهج البلاغة (ابن أبي الحديد) ج ۷۱/۱۲، ۱۱۶، مخض الصواب ج ۷۱۹/۲، الدر المنثور ج ۱۹۷/۵، كنز العمال ج ۵۷۱/۱۶ / ح ۴۵۹۱۴، ازالة الخفاء ج ۱۱۵/۲.

«عن عمر قال: اسْتَعْبَيْنَا عَلَيْهِنَّ بِالْعُرْيِ». كتاب الحيوان (جاحظ) - عقيل بن غلفة وبناته - ج ۱۷۱/۱، شرح نهج البلاغة (ابن أبي الحديد) ج ۷۱/۱۲.

«وَأَمَّا قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: اضْرِبُوهُنَّ بِالْعُرْيِ». كتاب الحيوان (جاحظ) - زهد الناس فيما يملكونه، ورغبتهم فيما ليس يملكونه - ج ۱۷۰/۱.

«وقال عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَغْرُوا النِّسَاءَ يَلْزَمْنَ الْحِجَالَ». قوت القلوب ج ۴۱۹/۲، احياء العلوم ج ۴۶/۲، الفتوحات الإسلامية ج ۴۷۹/۲.

«عن عمر قال: لَا تُسْكِنُوا نِسَاءَكُمْ الْغُرَفَ، وَلَا تُعَلِّمُوهُنَّ الْكِتَابَةَ، وَعَوِّدُوهُنَّ "لَا"، فَإِنَّ "نَعَمْ" تُجَرِّثُهُنَّ». الكواكب الدرية (مناوي) ج ۱ / قسم ۱ / ص ۸۶. همچنين رجوع کنید به: شباب قریش ص ۱۱۵. ←

دوراندیش و متفکر (!)^{۲۲۸} به تمامی امرای بلاد دستور کتبی صادر کرد که: «هیچ زن مسلمانی حق رفتن به حمام را ندارد!»^{۲۲۹} او می‌گفت: «من خودم از

«... وعن عمر قال: لا تُعَلِّمُوا النِّسَاءَ الْكِتَابَةَ». السعادة والإسعاد - القول في سياسة النساء، فيما يجب أن يُمنعوا منه - ص ۳۸۸.

جملاتی که فوقاً از عمر بن خطاب نقل گردید به پیامبر اکرم ﷺ نیز نسبت

داده شده که افترا و دروغ است. تکذیب و ردّ این روایات منتسبه به پیامبر در بسیاری از مصادر از جمله منابع ذیل موجود است: کتاب المجروحین ج ۲/۲، ۳۰۲، ذخیره الحفاظ (ابن قیسرانی) ج ۱/۳۹۶، الموضوعات (ابن جوزی) ج ۲/۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۲ - ۲۸۳، موضوعات الصغانی ص ۵۱، تلخیص کتاب الموضوعات (ذهبی) ص ۲۳۷، میزان الاعتدال ج ۳/۴۴۶، مجمع الزوائد ج ۴/۹۳، اسنی المطالب (ابن درویش الحوت) ص ۵۳، تنزیه الشریعة ج ۲/۲۱۱، ۲۱۲، تذکرة الموضوعات (فتنی) ص ۱۲۹، الفوائد المجموعة فی الاحادیث الموضوعة ص ۱۳۵، نیل الاوطار ج ۶/۲۱، عون المعبود ج ۱۰/۲۶۸، ۲۶۹، سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة ج ۶/۳۵۰ - ۳۵۵، ج ۱۴/۱۹۲، ۵۱۶.

۲۲۸ - محمود شاکر هنگام معرفی او می‌گوید: «كان عمرُ بنُ الخطابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بَعِيدَ النَّظَرِ، وَاسِعَ الْفِكْرِ». التاريخ الاسلامی ج ۳/۱۹۱.

۲۲۹ - زیاد بن جاریه تمیمی می‌گوید: «عمر بن خطاب برای تمامی بلاد چنین (فرمان) می‌نوشت: هیچ زن مسلمانی نباید به حمام برود، مگر آنکه (مریض شده باشد و به ناچار بخواهد) برای (درمان) بیماری (به حمام برود)»! «كَانَ (عمرُ بنُ الخطابِ) يَكْتُبُ إِلَى الْآفَاقِ: لَا تَدْخُلَنَّ امْرَأَةٌ مُسْلِمَةً الْحَمَّامَ إِلَّا مِنْ سَقَمٍ». مصنف عبدالرزاق ج ۱/۲۹۵، ح ۱۱۳۳، الآداب والاحكام المتعلقة بدخول الحمام (ابن کثیر) ص ۲۷. همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/۶۹، جامع ←

پیامبر شنیدم که فرمود: هر زنی که به روز قیامت ایمان داشته باشد نباید وارد حمام

← الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/۱۳۹، ح ۲۴۵۵، کنز العمال ج ۹/۵۶۰، ح ۲۷۴۱۷.

قبیصة بن ذؤیب می گوید: «(یک بار) عمر بن خطاب گفت: جایز نیست که هیچ مردی بدون لُنگ به حمام برود، و هیچ زنی هم حق ندارد وارد حمام شود. مردی برخاست و به عمر گفت: من (قبلاً) وقتی که این دستور شما را شنیدم همسر خودم را - با اینکه مریض بود - (از رفتن به حمام) منع کردم. عمر گفت: (حمام رفتن زن جایز نیست) مگر آنکه زن، بیمار شده باشد!» «عَنْ قَبِيصَةَ بْنِ ذُوَيْبٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: لَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ يَدْخُلُ الْحَمَّامَ إِلَّا بِمِثْرَةٍ، وَلَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ أَنْ تَدْخُلَ الْحَمَّامَ. فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: لَقَدْ مَنَعْتُهَا مِنْ حَيْثُ سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنْ ذَلِكَ وَإِنَّهَا لَسَقِيمَةٌ. فَقَالَ عُمَرُ: إِلَّا مِنْ سَقَمٍ». شعب الايمان (بيهقي) ج ۶/۱۵۹، ح ۷۷۷۷، مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۲/۷۱۰، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/۱۳۹، ۱۴۰، ح ۲۴۵۷، کنز العمال ج ۹/۵۶۱، ح ۲۷۴۲۰. همچنین رجوع کنید به: الأَوْسَطُ فِي السَّنَنِ (ابن منذر) ج ۲/۲۲، ح ۶۵۵.

ابو امامه می گوید: «عمر بن خطاب گفت: هیچ زن مسلمانی نباید به حمام برود، مگر آنکه (مریض شده باشد و به ناچار بخواهد) برای (درمان) بیماری (به حمام برود)». «عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ: قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: ... لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ أَنْ تَدْخُلَ الْحَمَّامَ إِلَّا مِنْ سَقَمٍ». تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) - باب ۶۰: فی ذکر کلامه فی فنون - ص ۱۹۳، مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۲/۷۱۰، ۷۱۱. همچنین رجوع کنید به: کتاب العیال (ابن ابی الدنیا) ج ۲/۵۹۱، شعب الايمان (بيهقي) ج ۶/۱۵۹، ح ۷۷۷۶، ذخيرة الحفاظ (ابن قيسرانی) ج ۱/۳۷۰، ح ۴۳۵، احكام النساء (ابن جوزی) - باب ۱۷ - ص ۱۶۵، ۱۶۶، مسند عائشة (ابن حجر عسقلانی) ص ۳۲۷، ح ۹۱۰، کنز العمال ج ۹/۵۶۰، ح ۲۷۴۱۹.

۲۳۰

شود!»

در تأیید این فرمایش خلیفه، عایشه نیز مدعی شد که پیامبر، حمام رفتن را بر

۲۳۱

تمامی زنان مسلمان حرام کرده است.

۲۳۲

دیگر دوستانِ عمر نیز گفتند: پیامبر ﷺ فرموده: «افرادی که به جهنم

۲۳۰- «عن عمر بن الخطاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: ...

مَنْ كَانَتْ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا تَدْخُلِ الْحَمَّامَ». مسند احمد بن حنبل ج ۲۰/۱،

سنن الكبرى (بيهقي) ج ۲۶۶/۷، شعب الايمان (بيهقي) ج ۱۵۷/۶، المجموع

(نوی) ج ۴۰۱/۱۶، الآداب والأحكام المتعلقة بدخول الحمام (ابن كثير) ص ۲۷،

كنز العمال ج ۳۹۳/۹ / ح ۲۶۶۴۲، نيل الاوطار ج ۳۳۱/۶، إرواء الغلیل ج ۶/۷.

همچنین رجوع کنید به: الترغيب والترهيب (منذری) ج ۸۸/۱.

۲۳۱- «عن عائشة قالت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: الْحَمَّامُ حَرَامٌ عَلَى نِسَاءِ أُمَّتِي».

المستدرک علی الصحیحین ج ۲۹۰/۴، احیاء العلوم ج ۱۴۰/۱، الترغيب والترهيب

(منذری) ج ۸۷/۱، المغنی عن حمل الاسفار (زين الدين عراقی) - فی النظافة

والتنظيف - ج ۸۹/۱، شرح فتح القدير (ابن الهمام) ج ۳۹۹/۴، لوائح الانوار

(شعرانی) ص ۶۶۹، الزواجر (ابن حجر هيثمي) ج ۲۴۸/۱، كنز العمال ج ۳۹۰/۹

/ ح ۲۶۶۲۲، غاية البيان (رملی) ص ۶۰، حسن الاسوة ص ۳۸۸، موسوعة الآداب

الاسلامية ص ۳۴۱.

۲۳۲- منظورم «اسامة بن زيد» است. او - که بعدها حاضر نشد با امیر المؤمنین علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

بیعت نماید - بسیار مورد علاقه عمر بن خطاب بود، تا جایی که وقتی عمر سهمیه

افراد را از بیت المال تعیین می کرد، برای اسامه پنج هزار درهم تعیین کرد و حال

آنکه برای فرزند خود، عبدالله بن عمر دو هزار درهم معین نمود.

«لَمَّا فَرَضَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ لِلنَّاسِ، فَرَضَ لِأَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ خُمُسَةَ آلَافٍ، <

۲۳۳

می روند عموماً زن هستند!»

۲۳۴

زنی که با عمر ازدواج می کرد باید خود را آماده کتک های وی می نمود. او

وَفَرَضَ لِابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَفَيْنِ...». الاستيعاب ج ۱/ ۱۷۰ [۲۱]، اسد الغابة ج ۱/ ۶۵. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج ۴/ ۷۰، العثمانية ص ۲۱۶، سنن الترمذی ج ۵/ ۳۴۰ ح ۳۹۰۱، المعجم (ابویعلی) ص ۲۳۶، مسند اسامة بن زید ص ۴۷ - ۴۹، المستدرک علی الصحیحین ج ۳/ ۵۵۹، ذکر اخبار اصبهان ج ۲۹۰.

۲۳۳- اسامة بن زید می گوید: «پیامبر فرمود: من در کنار دروازه آتش (جهنم) ایستادم و دیدم که عموم کسانی که به آن داخل شده اند زنان می باشند!» «عن أسامة بن زيد عن النبي ﷺ قال: ... وَقَفْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ إِذَا عَامَّةٌ مِّنْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ». مسند احمد بن حنبل ج ۵/ ۲۰۹، ۲۱۰، صحيح البخاری - كتاب الرقاق، باب صفة الجنة والنار - ج ۷/ ۲۰۰، صحيح مسلم - كتاب الرقاق، باب أكثر أهل الجنة الفقراء، وأكثر أهل النار النساء - ج ۸/ ۸۸، عوالی الحارث بن ابی اسامة ص ۵۲، امالی المحاملى ص ۴۱۵، صحيح ابن حبان ج ۲/ ۴۵۰، ۴۶۷، جزء الالف دينار ص ۲۹۸، ذکر اخبار اصبهان ج ۱/ ۸۷، جامع بيان العلم ج ۲/ ۱۷، تاريخ بغداد ج ۵/ ۳۵۶، الفوائد المنتخبة (المهزوانيات) ص ۷۳، ۷۴، تاريخ مدينة دمشق ج ۳۵/ ۴۶۲، رياض الصالحين ص ۱۷۸، عدة الصابرين ص ۱۷۶، التخويف من النار ص ۱۹۴، فتح الباری ج ۹/ ۲۴۴، الديباج علی صحيح مسلم بن الحجاج ج ۶/ ۸۳، يقظة اولی الاعتبار ص ۱۱۴، فیض القدير ج ۴/ ۶۹۰

۲۳۴- محمد بن شهاب زُهری می گوید: «عمر زنان و خدمه (خود) را می زد». «كَانَ عَمْرُو يَضْرِبُ النِّسَاءَ وَالْخَدَمَ». مصنف عبدالرزاق - باب ضرب النساء والخدم - ج ۹/ ۴۴۱ ح ۱۷۹۳۸، ۱۷۹۳۹، مصنف ابن ابی شيبه - باب في الرجل يؤدّب امرأته - ج ۶/ ۱۰۶، كنز العمال ج ۹/ ۲۰۴ ح ۲۵۶۷۶.

در حالی که همسر خود را مورد ضرب و شتم قرار می داد می گفت: «پیامبر فرموده: از هیچ مردی نباید پرسید که چرا زن خود را می زنی!»^{۲۳۵}

۲۳۵- اشعث بن قیس می گوید: «یک بار به عنوان مهمان به منزل عمر رفتم. عمر شب هنگام برخاست و نزد همسرش رفت تا او را بزند. من خود را میان او و همسرش قرار دادم (تا زن را نزند). وقتی عمر به بستر خویش بازگشت و دراز کشید به من گفت: ای اشعث، این چیزی را که من از رسول خدا ﷺ شنیده ام به یاد داشته باش. من از پیامبر ﷺ شنیدم که می گفت: از مرد نباید پرسید به چه علتی زن خود را می زنی».

«عَنِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: تَضَيَّفْتُ عُمَرَ، فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ، قَامَ إِلَى امْرَأَتِهِ يَضْرِبُهَا، فَحَجَزْتُ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى فِرَاشِهِ وَأَخَذَ مَضْجَعَهُ، قَالَ: يَا أَشْعَثُ، اخْفِظْ عَنِّي شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا يُسْأَلُ الرَّجُلُ فِيمَا يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ». مسند البزار ج ۱/۳۵۶ [۲۳۹]، بیان الوهم والایهام (ابن قطن فاسی) ج ۵/۵۲۵ [۲۷۶۱]. همچنین رجوع کنید به: روضة المحیین ص ۲۹۹، المعتصر من المختصر ج ۱/۳۰۳، ۳۰۴.

«عَنِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: ضِفْتُ عُمَرَ لَيْلَةً، فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ، قَامَ إِلَى امْرَأَتِهِ يَضْرِبُهَا، فَحَجَزْتُ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ، قَالَ لِي: يَا أَشْعَثُ! اخْفِظْ عَنِّي شَيْئًا سَمِعْتُهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: لَا يُسْأَلُ الرَّجُلُ فِيمَ يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ». سنن ابن ماجه - كتاب النكاح، باب (۵۱) ضرب النساء - ج ۱/۶۳۹ ح ۱۹۸۶، التدوين في اخبار قزوین ج ۱/۱۵۳.

«عَنِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: تَضَيَّفْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ، فَقَامَ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ، فَتَنَاولَ امْرَأَتَهُ فَضْرَبَهَا، ثُمَّ نَادَانِي: يَا أَشْعَثُ! اخْفِظْ عَنِّي ثَلَاثًا حَفِظْتُهُنَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: لَا تَسْأَلُ الرَّجُلَ فِيمَ يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ...». المستدرک علی الصحیحین <

کتک خوردن از عمر نه تنها برای همسران او بلکه برای تمامی اطرافیان خلیفه

ج ۴/۱۷۵. حاکم پس از نقل این روایت بر صحت آن تأکید می نماید و می گوید: «هذا حديث صحيح الإسناد ولم يُخرِجَاهُ». همچنین رجوع کنید به: اتحاف المهرة (ابن حجر) ج ۱۲/۱۰۶، ۱۰۷.

«عن الأشعث بن قيس قال: ضِفتُ عمرَ فتناولَ امرأته فضرَبَهَا، وقال: يا أشعثُ! احفظ عني ثلاثاً حفظتُهنَّ عن رسولِ الله ﷺ: لا تسألَ الرَّجُلَ فيمَ ضربَ امرأته...». مسند احمد بن حنبل ج ۱/۲۰، الاحاديث المختارة (مقدسی) ج ۱/۱۸۹، تهذيب الكمال ج ۱۸/۳۱، تفسير ابن كثير ج ۱/۵۰۴.

همچنین رجوع شود به: مسند ابی داود الطيالسی ص ۱۰، ۲۰، العلل ومعرفة الرجال (ابن المدینی) ص ۱۷۴ / ح ۲۱۲، السنن الکبری (بیهقی) ج ۷/۳۰۵، مخض الصواب ج ۳/۹۶۴، کنز العمال ج ۳/۴۹۸ / ح ۴۵۶۲۸.

احمد بن حنبل روایت فوق را از ابوداود طيالسی با لفظی که آوردیم نقل کرده است ولی ناشران امین در کتاب مسند طيالسی مطبوع، عبارت «فتناول امرأته فضرَبَهَا» را حذف کرده اند!

«وروي عن عمر رضي الله عنه ضربَ امرأته فعذِلَ في ذلك. فقال: سمِعتُ رسولَ الله ﷺ يقول: لا يُسألُ الرَّجُلُ فيمَ ضربَ أهله». تفسير القرطبي ج ۵/۱۷۳.

«عن الأشعث بن قيس قال: ضِفتُ بعُمَرَ بنِ الخطابِ ذاتَ ليلةٍ، فسَمِعتُهُ يَضْرِبُ امرأته، فلَمَّا أَصْبَحَ قُلْتُ: يا أميرَ المؤمنين! فيما سَمِعتُكَ البارحةَ تَضْرِبُ امرأتَكَ. فقال: يا أشعثُ! احفظ عني ثلاثَ خصالٍ حفظتها عن رسولِ الله ﷺ: لا تسألَ رجلاً فيمَ يَضْرِبُ أهله ولا تنم إلا على وترٍ، قال: ونَسِيتُ الثالثةَ». مسند عبد بن حميد

امری عادی محسوب می شد. این مرد همیشه عبوس - که تندخویی را فضیلتی برای خود می دانست ^{۲۳۶} و هر گونه مزاح را دوری و بُعد از حق می پنداشت ^{۲۳۷} - آنگاه

«عَنِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَا يُسْأَلُ الرَّجُلُ فِيمَا ضَرَبَ امْرَأَتَهُ». سنن ابی داود - کتاب النکاح، باب (۴۳) فی ضرب النساء - ج ۱/ ۴۷۶ / ح ۴۱۴۷، السنن الکبری (نسائی) - أبواب حقوق الزوج، باب ضرب الرجل زوجته - ج ۵/ ۳۷۲ / ح ۹۱۶۸، عشرة النساء (نسائی) ص ۲۴۵ / ح ۲۸۶، التدوین فی اخبار قزوین ج ۱/ ۱۵۲، الاحادیث المختارة (مقدسی) ج ۱/ ۱۸۸، الاذکار النوویة ص ۳۷۴ [۱۱۳۳]، ریاض الصالحین ص ۹۵ [۶۸]، مشکاة المصابیح ج ۲/ ۲۰۶ / ح ۳۲۶۸، کنز العمال ج ۳/ ۴۵۵ / ح ۷۴۱۸، ۷۴۱۹، ج ۱۶/ ۴۸۳ / ح ۴۵۵۶۶، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۲/ ۱۵۶، مرقاة المفاتیح ج ۶/ ۳۷۵، فیض القدير ج ۶/ ۱۷، دلیل الفالحین ج ۱/ ۱۷۸، نیل الاوطار ج ۳/ ۵۰، ج ۶/ ۳۶۵، حسن الاسوة ص ۹۰، ۳۵۷، عون المعبود ج ۶/ ۱۳۰.

همچنین رجوع کنید به: فردوس الاخبار ج ۵/ ۳۳۰ / ح ۸۰۶۷، معجم الادباء ج ۱۶/ ۱۶۳، مختصر کتاب الوتر (مقریزی) - باب اختیار الوتر اول الليل لمن خاف أن لا يقوم آخره - ص ۵۰، کنز العمال ج ۳/ ۴۵۸ / ح ۷۴۲۸، ج ۱۶/ ۴۸۳ / ح ۴۵۵۶۵.

۲۳۶ - «كَانَ عُمَرُ شَدِيدَ الْغَلْظَةِ، وَعَزَّ الْجَانِبِ، حَشِنَ الْمَلَسِ، دَائِمَ الْعُبُوسِ، كَانَ يَغْتَقِدُ أَنَّ ذَلِكَ هُوَ الْفُضَيْلَةُ، وَأَنَّ خِلَافَهُ نَقْصٌ». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۶/ ۳۲۷.

۲۳۷ - «عَنِ اللَّيْثِ بْنِ سَعْدٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ: هَلْ تَذَرُونَ لِمِ سُمِّيَ الْمِزَاحُ؟ قَالُوا: لَا. قَالَ: لِأَنَّهُ زَاخٌ عَنِ الْحَقِّ». کتاب الصمت وآداب اللسان (ابن ابی الدنيا) ص ۲۱۱، روضة العقلاء ونزهة الفضلاء (ابن حبان) ص ۷۸، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) - باب ۶۰: فی ذکر کلامه فی فنون - ص ۱۹۳، تحض الصواب -

که عصبانی می‌شد (رگ‌هایش بیرون می‌زد و) باد می‌کرد و سبیل‌های کلفتش را با
 غضب تاب می‌داد. ۲۳۸

او اگر نسبت به فردی از افراد خانواده‌اش خشمگین می‌شد آن قدر دست او

ج ۲/ ۷۱۱، ۷۱۲، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۴/ ۱۱۵، ح ۲۳۰۰، کنز العمال
 ج ۳/ ۸۸۰، ح ۹۰۱۸، الکواکب الدریة (مناوی) ج ۱/ قسم ۱/ ص ۸۶، نظرات فی
 التاریخ الاسلامی ج ۱/ ۸۸.

«عَنِ الْأَخْنَفِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: مَنْ مَرَّحَ اسْتُخِفَّ بِهِ».
 تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۹۴.

۲۳۸- «عن زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، وَابْنِهِ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ
 كَانَ إِذَا غَضِبَ قَتَلَ شَارِبَةَ وَنَفَعَ». الآحاد والمثاني ج ۱/ ۱۰۰، ح ۷۸، المعجم الكبير
 (طبرانی) ج ۱/ ۶۶، ح ۵۴، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۱/ ۶۹، ح ۱۷۱، مجمع
 الزوائد ج ۵/ ۱۶۶، فتح الباری ج ۱۰/ ۲۹۵، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۳/ ۳۳۳،
 ح ۱۲۹۶، کنز العمال ج ۱۲/ ۶۴۵، ح ۳۵۹۷۲.

«عن أَبِي رَجَاءٍ الْغَطَارِدِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَصْلَعَ طَوِيلَ أَحْوَلٍ،
 ذُو سَبَلَةٍ، وَكَانَ إِذَا حَزَبَهُ الْأَمْرُ قَتَلَهَا». تاریخ مدینه دمشق ج ۴۴/ ۱۸، تاریخ
 الاسلام (ذهبی) ج ۳- عهد الخلفاء الراشدين - ۲۵۴، العقد الثمين ج ۶/ ۳۰۳،
 تاریخ الخميس ج ۲/ ۲۴۰.

«كَانَ (عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ) إِذَا كَرِهَ أَمْرًا (وَفِي لَفْظٍ: كَرَبَهُ أَمْرًا) قَتَلَ شَارِبَةَ
 وَنَفَعَ». العلل ومعرفة الرجال ج ۲/ ۷۳ [۱۵۸۹]، المجموع (نووی) ج ۱۵/ ۲۳۴، کنز
 العمال ج ۳/ ۹۲۱، ح ۹۱۷۰.

«كَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَفْتِلُ شَارِبَةَ إِذَا أَكْرَبَهُ أَمْرًا». كتاب الذخيرة (قرافی)

۲۳۹

را با دندان‌های خود گاز می‌گرفت تا از دست‌های وی خون جاری شود!

احتمالاً با عنایت به همین رفتارهای او بود که عثمان از «عمر بن خطاب» با

۲۴۰

عنوان «لقمان حکیم» یاد می‌کرد!

۲۳۹- «وكان عمر إذا غَضِبَ على بعض أهله، لم يسكن غضبه حتى يعض يده عضاً شديداً». الاخبار الموفيات ص ۶۰۲.

«وكان عمر بن الخطاب إذا غضب على واحد من أهله، لا يسكن غضبه حتى يعض يده عضاً شديداً حتى يذمها». شرح نهج البلاغة ج ۳۴۲/۶، ۳۴۳.

«وكان عمر إذا غضب على أهله، لم يشف حتى يعض يده». شرح نهج البلاغة ج ۴۴/۱۲.

به عنوان مثال: وقتی عمر شنید که یکی از پسرانش نام خود را ابوعیسی گذاشته دست وی را گاز گرفت و او را زد. بعد به او گفت: مگر عیسی پدر داشته (که تو کنیه‌ات را ابوعیسی گذاشته‌ای)؟! آیا تو کنیه‌ای (به خوبی) کنیه‌های عرب می‌دانی؟! (از کنیه‌های عرب استفاده کن مثل): ابوسلمه، ابو حنظله، ابو عرقطه، ابومره. «...أَنَّ سُرِّيَّةَ جَاءَتْ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ أَوْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْخَطَّابِ إِلَيْهِ تَشْكُوهُ، فَقَالَتْ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَلَا تَغْذِرُنِي مِنْ أَبِي عَيْسَى؟ قَالَ: وَمَنْ أَبُو عَيْسَى؟ قَالَتْ: ابْنُكَ عَبْدُ اللَّهِ، قَالَ: وَيْحَكَ، وَقَدْ تَكَنَّى بِأَبِي عَيْسَى؟! ثُمَّ دَعَاهُ فَقَالَ: إِيهَا أَكْتَنَيْتَ بِأَبِي عَيْسَى؟ فَحَذَرَ وَفَزَعَ، وَأَخَذَ يَدَهُ فَعَضَّهَا، ثُمَّ ضَرَبَهُ وَقَالَ: وَيْلَكَ، وَهَلْ لِعَيْسَى أَبٌ؟ أَتَذَرِي مَا كُنِيَ الْعَرَبُ؟ أَبُو سَلَمَةَ، أَبُو حَنْظَلَةَ، أَبُو عَرْقُطَةَ، أَبُو مُرَّةَ». الاخبار الموفيات ص ۶۰۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۳۴۳/۶.

۲۴۰- «به عثمان گفته شد: آیا تو بمانند عمر نیستی؟ عثمان در پاسخ گفت: (نه) من نمی‌توانم مانند لقمان حکیم باشم». «عن إسماعيل بن خالد قال: قيل لعثمان: ألا ←

زمانی که همسر جدید و تازه عروسِ عمر (= جمیله بنت ثابت) ^{۲۴۱} از او مطالبه چیزی نمود، عمر - به قول خودش - چنان کشیده‌ای به گوش وی زد که زن بیچاره صورتش به زمین چسبید! ^{۲۴۲}

عمر در طول زندگی خود - حتی در زمان حیات پیامبر ﷺ - چنین رفتاری با زنان داشت و با افتخار امثال این رشادت‌های خود را تعریف می‌کرد و پیامبر را نصیحت می‌کرد که زنان را بزند. ^{۲۴۳} حتی برای حجیت این مرام خلیفه، یکی از نوادگان او ^{۲۴۴} به دروغ مدعی شد که: پیامبر ﷺ در ابتدا نمی‌گذاشت که مردان زنانشان را بزنند، ولی وقتی عمر بن خطاب برای پیامبر ﷺ توضیح داد که این منع حضرت باعث بد اخلاق شدن زنان و جسور گردیدن آنان نسبت به شوهرانشان

تَكُونُ مِثْلَ عُمَرَ؟ قَالَ: لَا أَشْتَطِيعُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ». كتاب الورع (ابن ابی الدنيا) ص ۱۲۷ / ح ۲۳۱، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) - باب ۷۸: فی ذكر ثناء الناس عليه - ص ۲۴۰، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/۱۰۷، مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۳/۹۰۳.

۲۴۱- در آینده خواهیم گفت که عمر بن خطاب در سال هفت هجری با «جمیله» ازدواج کرده و از او دارای پسری به نام عاصم شده، و خیلی زود وی را طلاق داده است.
۲۴۲- «عن عمر، قال: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! قَدْ صَكَّكْتُ جَمِيلَةَ بِنْتِ ثَابِتٍ صَكَّةً أُلْصِقَتْ خَدَّهَا مِنْهَا بِالْأَرْضِ، لِأَنَّهَا سَأَلَتْنِي مَا لَا أَقْدِرُ عَلَيْهِ...». طبقات ابن سعد ج ۸/۱۷۹، الاصابة ج ۸/۶۸، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۵/۱۹۴.

۲۴۳- به منابع پانویس صفحه بعد رجوع کنید.

۲۴۴- یعنی عبدالله (یا عبیدالله) بن عبدالله بن عمر بن خطاب.

شده است، نظر پیامبر ﷺ تغییر کرد. به این صورت که در اثر بیانات و نصایح عمر بن خطاب، پیامبر به مردان دستور داد که زنان خود را بزنند! ادعا می‌کنند: از همان شبی که رسول خدا ﷺ این دستور را صادر نمود مردم به زدن زنانشان مبادرت کردند طوری که فردای آن شب زنان بسیاری نزد پیامبر آمدند و از کتک خوردن و مضروب شدنشان شکایت نمودند!

۲۴۵

۲۴۵- «عن عبد الله (أو عبید الله) بن عبد الله بن عمر بن الخطاب، عن إياس بن عبد الله بن أبي ذباب، قال: قال رسول الله ﷺ: لا تضربوا إماء الله، قال: فذئب النساء، وساءت أخلاقهن على أزواجهن، فقال عمر: ذئب (أي اجترأ) النساء وساءت أخلاقهن على أزواجهن منذ نهيت عن ضربهن. فقال النبي ﷺ: فاضربوهن. فضرب الناس نساءهم تلك الليلة، فأتي نساء كثير يشتكين الضرب. فقال رسول الله ﷺ حين أصبح: لقد طاف بال محمد الليلة سبعون امرأة، كلهن يشتكين الضرب، وإيم الله لا تجدون أولئك خياركم». مصنف عبدالرزاق ج ۹/۴۴۲، ۴۴۳ / ح ۱۷۹۴۵، صحيح ابن حبان - كتاب النكاح، باب معاشره الزوجين (الزجر عن ضرب النساء) - ج ۹/۴۹۹، تهذيب الآثار (مسند عمر بن الخطاب) ج ۱/۴۱۶، ۴۱۷ / ح ۶۹۱، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۱/۲۷۰ / ح ۷۸۵، جامع الاصول - كتاب الصحبة، (۲) في حق المرأة على الزوج - ج ۶/۵۸۸ / ح ۴۷۲۱، موارد الظمان ج ۴/۲۵۷، ۲۵۸ / ح ۱۳۱۵، اتحاف المهرة (ابن حجر) ج ۲/۴۴۲، كنز العمال ج ۱۶/۵۶۱، ۵۶۲ / ح ۴۵۸۷۵، الانشراح في آداب النكاح ص ۸۲، ۸۳.

بعضی از منابع دیگری که این روایت را با اختلاف الفاظ از قول عبدالله (یا عبیدالله) بن عبدالله بن عمر نقل کرده‌اند عبارتند از:

الأم (شافعی) ج ۵/۱۲۱، ۱۲۷، ج ۶/۱۵۶، مسند الامام الشافعی ص ۲۶۱، ۲۶۲، مسند الحمیدی ج ۲/۳۸۶، سنن الدارمی ج ۲/۱۴۷، مختصر المزنی ص ۱۸۶، <

شاید همین کتک‌های عمر بود که باعث گردید از میان شش زن مسلمانی که دین اسلام را ترک نمودند و مرتد شدند و نزد مشرکان قریش بازگشتند دو نفرشان از همسران وی باشند!

سنن ابی داود - کتاب النکاح، باب ۴۳: فی ضرب النساء - ج ۱/ ۴۷۶ / ح ۲۱۴۶،
سنن ابن ماجه - کتاب النکاح، باب ضرب النساء - ج ۱/ ۶۳۸ / ح ۱۹۸۵، کتاب
العیال ج ۲/ ۶۷۱ / ح ۴۸۴، غریب الحدیث (ابو اسحاق حربی) ج ۱/ ۲۵۰، الآحاد
والمثنائی ج ۵/ ۱۸۴، ۱۸۵ / ح ۲۷۱۶، سنن النسائی - کتاب عشرة النساء، باب ۷۳:
ضرب الرجل زوجته - ج ۵/ ۳۷۱ / ح ۹۱۶۷، تصحیفات المحدثین (عسکری)
ص ۶۶۳، ۶۶۴، المستدرک علی الصحیحین ج ۲/ ۱۸۸، ۱۹۱، السنن الکبری
(بیهقی) ج ۷/ ۳۰۴، ۳۰۵، مجلس املاء لابن الدقاق ص ۲۸۲، ۲۸۳ / ح ۶۵۲، اسد
الغابة - ترجمة «أنس بن عبدالله» و «إیاس بن عبدالله» - ج ۱/ ۱۲۵، ۱۵۶،
المجموع (نوی) ج ۱۶/ ۴۲۷، ۴۲۹، ریاض الصالحین ص ۱۸۷ [۲۷۹]، تفسیر
الخازن ج ۲/ ۳۷۱، تفسیر ابن کثیر ج ۱/ ۵۰۴، فتح الباری ج ۹/ ۲۴۹، الاصابة -
ترجمة «أنس بن عبدالله» - ج ۱/ ۳۹۱ [۵۶۳]، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور
ج ۲/ ۱۵۵، دلیل الفالحین ج ۲/ ۸۵، ۸۶، فیض القدیر ج ۶/ ۵۳۱، نیل الاوطار
ج ۶/ ۳۶۵، عون المعبود ج ۶/ ۱۲۹، ۱۳۰، فی ظلال القرآن ج ۴/ ۳۶۱.

۲۴۶- عن ابن عباس قال: «هُنَّ سِتُّ نِسْوَةٍ رَجَعْنَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَلَحِقْنَ بِالْمُشْرِكِينَ مِنْ نِسَاءِ
الْمُؤْمِنِينَ الْمُهَاجِرِينَ: أُمُّ الْحَكَمِ بِنْتُ أَبِي سُفْيَانَ كَانَتْ تَحْتَ عِيَاضِ بْنِ أَبِي شَدَادٍ
الْفِهْرِيِّ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغْبِيرَةِ أُخْتُ أُمِّ سَلَمَةَ وَكَانَتْ تَحْتَ عَمْرِ بْنِ
الْخَطَّابِ، فَلَمَّا هَاجَرَ عَمْرُ أَبَتْ وَارْتَدَّتْ، وَبَرَّوْعُ بِنْتُ عُقْبَةَ كَانَتْ تَحْتَ شَمَّاسِ بْنِ
عُثْمَانَ، عَبْدَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْعُزَّى كَانَتْ تَحْتَ هِشَامِ بْنِ الْعَاصِ، وَأُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ جَزُولٍ
تَحْتَ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ، وَشَهْبَةُ بِنْتُ غِيلَانَ. (وفي لفظ البَغَوِيِّ: فَكُلُّهُنَّ يَرْجِعْنَ عَنِ

عمر همان کسی بود که قبل از مسلمان شدنش، زنانی را که در مکه به اسلام می‌گرویدند تا سر حد مرگ شکنجه می‌داد و کتک می‌زد، تا جایی که خودش از زدن آنان خسته می‌شد! ^{۲۴۷} او در این مسیر حتی سرِ خواهرِ تازه‌مسلمان

← الإسلام (فَأَعْطَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ مُهُورَ نِسَائِهِمْ مِنَ الْغَنِيمَةِ ». تفسیر الثعلبی ج ۹/۲۹۶، تفسیر البغوی ج ۴/۳۳۴، تفسیر القرطبی ج ۱۸/۷۰، تفسیر الخازن ج ۴/۲۸۳، تخریج الاحادیث والآثار (زیلعی) ج ۳/۴۶۰، ۴۶۱/۲۶۱، تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس ج ۶/۵۷، ۵۸. همچنین رجوع کنید به: المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ج ۵/۲۹۸، تفسیر ابن وهب ج ۲/۴۰۱، تفسیر المظهری ج ۹/۲۵۷.

ابوحیان نحوی می‌گوید: «واللآتِي ارْتَدَنَ مِنْ نِسَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَلَحِقْنَ بِالْكَفَّارِ: أُمُّ الْحَكَمِ بِنْتُ أَبِي سُفْيَانَ زَوْجُ عِيَاضِ بْنِ أَبِي شَدَادٍ الْفَهْرِيِّ، وَأُخْتُ أُمِّ سَلَمَةَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَبِي أُمَيَّةَ زَوْجُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ، وَعَبْدَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْعَزْزِيِّ زَوْجُ هِشَامِ بْنِ الْعَاصِي، وَأُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ جَزُولٍ زَوْجُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَيْضًا». تفسیر البحر المحیط ج ۸/۲۵۵. همچنین رجوع شود به: تفسیر الکشاف ج ۴/۹۴، مراح لیبید ج ۲/۵۱۹، ۵۲۰.

۲۴۷- «زَنَیْرَةُ» از زنانی بود که بعد از بعثت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم مسلمان شد. عمر بن خطاب آن قدر او را می‌زد تا خودش خسته می‌شد. او هر بار که از زدن «زَنَیْرَةُ» فارغ می‌شد با تمسخر به او می‌گفت: «ببخشید (که بیشتر تو را نمی‌زنم)!» من اگر از زدن تو دست برداشتم نه به خاطر این است که زنده بمانی و نه به خاطر این است که به تو رحم کردم، بلکه فقط به این علت است که از زدن تو خسته شدم!»

«زَنَیْرَةُ جَارِيَةُ بَنِي عَمْرِو بْنِ مُؤَمِّلٍ الْعَدَوِيِّ، وَكَانَ - فِيمَا ذَكَرُوا - عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَضْرِبُهَا عَلَى أَنْ تَرْجِعَ عَنِ الْإِسْلَامِ حَتَّى يَفْتَرَّ. فَإِذَا فَتَرَ قَالَ لَهَا: مَعذِرَةٌ إِلَيْكَ. مَا تَرَكْتُكَ إِبْقَاءً عَلَيْكَ وَلَا رَحْمَةً لَكَ، وَلَكِنِّي قَدْ أُغْيِيتُ». المحبر ص ۱۸۴. ←

خود را شکست^{۲۴۸} و صورت آن زن بینوا را با ضربات خویش

همچنین رجوع کنید به: زاد المعاد ج ۳/۲۳، البداية والنهاية ج ۳/۷۵، ج ۹/۷۵، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص ۱۶، موسوعة نضرة النعيم ج ۱/۲۳۴، عصر الصحابة (عبد المنعم هاشمی) ص ۵۶۳، جولة تاريخية في عصر الخلفاء الراشدين (دکتر محمد سيد الوكيل) ص ۷۵.

عاقبت همین زنیره در اثر این شکنجه های بی رحمانه بینایی خود را از دست داد و کور شد. «وكانت زنيرة قد عذبت حتى عميت». سبل الهدى والرشاد ج ۲/۳۶۱، السيرة الحلبية ج ۱/۲۸۲.

«وَمَرَّ أَبُو بَكْرٍ بِجَارِيَةٍ بَنِي مُؤَمِّلٍ - حَيٍّ مِنْ بَنِي عَدِيٍّ بْنِ كَعْبٍ - وَكَانَتْ مُسْلِمَةً، وَعَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ يُعَذِّبُهَا لِتَتْرَكَ الْإِسْلَامَ - وَهُوَ يَوْمُئِذٍ مُشْرِكٌ - وَهُوَ يَضْرِبُهَا، حَتَّى إِذَا مَلَّ، قَالَ: إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ، إِنِّي لَمْ أَتْرُكْ إِلَّا مَلَأَةً، فَتَقُولُ: كَذَلِكَ فَعَلَ اللَّهُ بِكَ، فَابْتِاعَهَا أَبُو بَكْرٍ، فَأَعْتَقَهَا». السيرة النبوية (ابن هشام) ج ۱/۲۱۱.

۲۴۸- عمر زمانی که از اسلام آوردن خواهر و شوهر خواهرش با خبر شد نزد آنان رفت و هر دو را زیر مشّت و لگد گرفت، طوری که سر خواهر وی شکست و صورتش آسیب دید.

«...وَبَطَّشَ بِخَتْنِهِ سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ، فَقَامَتْ إِلَيْهِ أُخْتُهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْخَطَّابِ لِتَكْفُهُ عَنْ زَوْجِهَا، فَضَرَبَهَا فَشَجَّهَا (فَأَذْمَاهَا) ...». السيرة النبوية (ابن هشام) ج ۱/۲۳۰، فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج ۱/۲۸۰ / ح ۳۷۱، جمل من انساب الاشراف ج ۱۰/۲۸۸، ثقات ابن حبان ج ۱/۷۴، البدء والتاريخ (مقدسی) ج ۵/۸۹، الاكتفاء (کلاعی) ج ۱/۲۵۱، تفسیر القرطبی ج ۱۱/۱۶۴، المصباح المضيّ ج ۱/۴۶، البداية والنهاية ج ۳/۱۰۱، بهجة المحافل ج ۱/۱۲۳، مخض الصواب ج ۱/۱۶۰، نور الابصار ص ۶۸، التاريخ الاسلامی (حمیدی) ج ۲/۱۵۲. همچنین رجوع کنید به:-

۲۴۹

خونین نمود چرا که او اسلام خواهرش را برای آل خطاب، چیزی جز

الشريعة (آجری) ص ۶۴۷، مَحْضُ الشَّيْثِ ص ۱۰۵، سَهْطُ النُّجُومِ الْعَوَالِي (عصامی) ج ۲/۴۷۱، ازالة الخفاء ج ۲/۴۳، مختصر سيرة الرسول (عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب) ص ۱۲۵، معجز محمد رسول الله ﷺ (عبد العزيز ثعالبي) ج ۱/۸۰، فقه السيرة (محمد غزالي) ص ۱۲۶، الخلفاء الراشدون (عبد الوهاب النجار) ص ۱۱۳، صانعو التاريخ العربي ص ۳۹، تاريخ قريش ص ۲۷۰، التاريخ الاسلامي (محمود شاکر) ج ۱/۱۰۴، الخلفاء الراشدون (امين القضاة) ص ۴۴، العشرة المبشرون بالجنة (عبد اللطيف عاشور) ص ۲۶، موسوعة حياة الصحابييات ص ۵۷۷، ۵۷۸، هذا الحبيب محمد رسول الله (جابر الجزائري) ص ۶۸، اقوال المبين (دکتر محمد الطيب) ص ۸۶، موسوعة سيرة سيد الانام ج ۲/۱۴۹، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص ۱۲، الفاروق عمر بن الخطاب (شرقاوی) ص ۱۲، روائع من اشعار الصحابة ص ۲۵، سيرة شهداء الصحابة ص ۱۶، الخلفاء الراشدون (سراج الدين ندوی) ص ۶۴، في تاريخ السيرة النبوية (د. احمد عودات) ص ۱۳۱، دنيا النساء الصالحات ص ۱۹۳، اصحاب الرسول ﷺ (محمود مصري) ج ۱/۱۰۱، نفحات عطرة (محمد راجی) ص ۵۰۳.

۲۴۹- انس بن مالك می گوید: «... فَأَقْبَلَ عَلَى خَتْنِهِ، فَوَطِئَهُ وَطْأً شَدِيداً ... فَدَفَعَتْهُ أُخْتُهُ عَنْ زَوْجِهَا، فَضَرَبَ وَجْهَهَا، فَذَمِي وَجْهَهَا ...». الرِّصْف (ابن العاقولي) ج ۱/۴۷، اتحاف الخيرة المهرة (بوصیری) ج ۹/۲۲۱، مختصر اتحاف الخيرة المهرة (بوصیری) ج ۹/۱۵۲، مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۱/۱۵۳.

«... فَوُتِبَ عَلَى خَتْنِهِ، فَوَطِئَهُ وَطْأً شَدِيداً، فَجَاءَتْ أُخْتُهُ، فَدَفَعَتْهُ عَنْ زَوْجِهَا، فَنَفَّحَهَا (= أَنِي ضَرَبَهَا) بِيَدِهِ نَفْحَةً فَذَمِي وَجْهَهَا...». طبقات ابن سعد ج ۳/۲۶۸، تاريخ المدينة المنورة (ابن شبّه) ج ۲/۶۵۸، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۴/۳۴، صفة الصفوة ج ۱/۲۷۰، المنتظم ج ۴/۱۳۳، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ←

۲۵۰

ننگ و عارِ خانوادگی نمی دانست!

ج ۱/۱۷۷، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۱۰، الخصائص الكبرى ج ۱/۲۱۹، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۴/۲۹۳، الصواعق المحرقة ج ۱/۲۶۳. همچنین رجوع کنید به: نزہة المجالس ج ۲/۱۵۶، عمر بن الخطاب (طماوی) ص ۴۶۱، عمر بن الخطاب الفاروق القائد ص ۶۵، فصل الخطاب فی سيرة عمر بن الخطاب ص ۲۵، مختصر سيرة الرسول (عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب) ص ۱۲۷، صور من سير الصحابة (سحیانی) ص ۲۸.

۲۵۰- محمد صویانی در این باره می گوید: «تَزَوَّجَ سَعِيدُ (بن زید) مِنْ أُخْتِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَكَانَ مِنَ السَّابِقِينَ إِلَى الْإِسْلَامِ. سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَوَجَدَ الْحَقِيقَةَ وَوَجَدَ نَفْسَهُ، وَدَعَا زَوْجَتَهُ - وَهِيَ أُخْتُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ - فَأَمَّنَتْ بِمَا آمَنَ بِهِ. فَكَانَتْ أَسْرَةً صَغِيرَةً سَعِيدَةً بِالْحُبِّ وَالْإِيمَانِ وَالْبَهْجَةِ. وَبَعْدَ فِتْرَةٍ تَسَرَّبَ الْخَبَرُ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَتَطَايَرَ الشَّرُّ مِنْ عَيْنَيْهِ وَيَدَيْهِ، وَبَدَأَ بِتَغْذِيبِ أُخْتِهِ وَزَوْجِهَا، فَمَا حَدَّثَ عَارِ عَلَى ابْنِ الْخَطَّابِ، وَلَنْ يَسْمَحَ عُمَرُ لِلْعَارِ أَنْ يَدْخُلَ بَيْتَهُ ... بَدَأَ ابْنُ الْخَطَّابِ يُمَارِسُ دَوْرَهُ فِي التَّغْذِيبِ مَعَ أَقْرَبِ النَّاسِ إِلَيْهِ، وَأَقْرَبَهُمْ وَالْيَنَّهُمْ قَلْبًا وَجَسَدًا أُخْتَهُ الْمُسْكِينَةَ الَّتِي لَيْسَ لَهَا جَرِيرَةٌ سِوَى أَنَّهَا تَقُولُ رَبِّي اللَّهُ، وَزَوْجُهَا الْمُعَذَّبُ الصَّابِرُ سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ الَّذِي لَمْ يَسْلَمْ مِنْ بَطْشِ عُمَرَ الْقَاسِيِ». السيرة النبوية (محمد الصویانی) ج ۱/۹۷، ۱۱۷.

کنسیران

قربانیان از یاد رفته

نماد بارزِ خشونتِ وحشتناک عمر بن خطاب نسبت به زنان، رفتاری است که او در زمان خلافتش نسبت به زنان برده و کنیز سنت نمود. رفتاری که نمونه آن شاید در تاریخ پر قساوت برده‌داری جهان بی نظیر باشد! رفتاری که باید آن را توهینی به کرامت جامعه بشری دانست.

هر کنیزی که با شلوار به کوچه‌ها و یا مساجد می‌آمد، تنها به جرم اینکه پاهایش را با شلوار پوشانده باید طعم شلاق‌های عمر را می‌چشید!

۲۵۱- شهاب الدین قرافی می‌گوید: «عمر پوشیدن شلوار را برای کنیزان ممنوع کرده بود. (یک بار) او به فرزندش گفت: شنیده‌ام کنیز تو - مثل زنان غیر کنیز - با شلوار بیرون آمده است. اگر کنیزت را ببینم او را خواهم زد». «وَقَدْ كَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَمْنَعُ الْإِمَاءَ مِنَ الْإِزَارِ، وَقَالَ لِابْنِهِ: أَلَمْ أَخْبِرْ أَنَّ جَارِيَتَكَ خَرَجَتْ فِي الْإِزَارِ وَتَشَبَّهَتْ بِالْحَرَائِرِ؟! وَلَوْ لَقِيتُهَا لَأَوْجَعْتُهَا ضَرْبًا». کتاب الذخيرة - کتاب الصلاة، الباب الثالث: في شروط الصلاة - ج ۲/۱۰۳.

قاضی عبدالوهاب مالکی می‌گوید: «روایت شده که عمر بن خطاب کنیزانی را که شلوار می‌پوشیدند می‌زد و به آنان می‌گفت: شما نباید خودتان را شبیه زنان حرّه و غیر کنیز بکنید...». «وَرُوِيَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ يَضْرِبُ الْإِمَاءَ»

عمر با تازیانه و ناسزا چادر از سر کنیزان بر می گرفت، ۲۵۲

← إذا لَبِسْنَ الإِزَارَ، وَيَقُولُ: لَا تَتَشَبَّهْنَ بِالْحَرَائِرِ. وَقَالَ لِابْنِهِ: أَلَمْ أُخْبِرْ أَنْ جَارِيَتَكَ خَرَجَتْ فِي الإِزَارِ تَشَبَّهَتْ بِالْحَرَائِرِ، وَلَوْ لَقِيتُهَا لَأَوْجَعْتُهَا ضَرْبًا». المعونة على مذهب مالك ج ۱/۱۰۳.

۲۵۲- «إِنَّ عَمَرَ كَانَ يَضْرِبُ الإِمَاءَ، وَيَقُولُ اكْشِفْنَ رُؤُوسَكُمْ وَلَا تَتَشَبَّهْنَ بِالْحَرَائِرِ». احكام القرآن (جصاص) ج ۳/۴۱۰، ۴۸۶، تفسير القرطبي ج ۷/۱۸۳.

«وَقَدْ كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضي الله عنه يَضْرِبُ مَنْ تَغَطَّى رَأْسَهَا مِنَ الإِمَاءِ لَثَلًا يَشْتَبِهْنَ بِالْحَرَائِرِ». مواهب الجليل لشرح مختصر خليل ج ۲/۱۸۴. همچنين رجوع شود به: تفسير الثعالبي ج ۳/۲۳۷.

«عن حَمَّادٍ، عن إبراهيم، قال: إِنَّ عَمَرَ كَانَ يَضْرِبُ الإِمَاءَ إِنْ يَتَقَنَّعْنَ، وَيَقُولُ: لَا تَتَشَبَّهْنَ بِالْحَرَائِرِ». كتاب الآثار (ابوعبدالله شيباني) - باب صلاة الأمة - ج ۱/۶۱۱، ۶۱۲/ح ۲۲۰، الدراية في تخريج احاديث الهداية ج ۱/۱۲۴، امداد الفتاح ص ۲۶۶، عودة الحجاب ج ۳/۱۹۶.

«وكان عمر إذا رأى أمة قد تَقَنَّعَتْ علاها بالدِّرَّةِ». معانى القرآن (نحاس) ج ۵/۳۷۸.

«ويُزَوَّى عن عمر أنه كَانَ إِذَا رَأَى أُمَّةً مُتَقَنَّعَةً ضَرْبَهَا بِالدِّرَّةِ، وَقَالَ: يَا لَكَاع، أَتَشَبَّهِينَ بِالْحَرَائِرِ؟ يَقُولُ: اكْشِفِي رَأْسَكَ». غريب الحديث (قاسم بن سلام) ج ۳/۱۵۳. همچنين رجوع كنيد به: الوسيط في المذهب ج ۵/۳۵، تقويم النظر ج ۱/۳۴۰.

«عن ابن جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ أَنَّ عَمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ يَنْهَى الإِمَاءَ مِنَ الْجَلَابِيبِ أَنْ يَتَشَبَّهْنَ بِالْحَرَائِرِ. قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: وَحَدَّثْتُ أَنَّ عَمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ضَرَبَ عَقِيلَةَ، أُمَّةً أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ فِي الْجَلَابِيبِ أَنْ تَجَلْبَبَ». مصنف عبدالرزاق - باب ←

و بی حجابی آنان را در زمان خلافت

الخمار - ج ۳/ ۱۳۵ / ح ۵۰۵۹، البناية شرح الهداية ج ۲/ ۱۳۳.

« إِنَّ عَمَرَ كَانَ يَضْرِبُ الْإِمَاءَ اللَّاتِي كُنَّ يَخْرُجْنَ إِلَى السُّوقِ مُغَطَّيَاتِ الرُّؤُوسِ وَيَقُولُ لَهُنَّ: تَتَشَبَّهْنَ بِالْحَرَائِرِ يَا لَكَاعٍ »؟! حاشية الدسوقي على الشرح الكبير ج ۱/ ۲۱۵.

« عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّهُ قَالَ: أَبْصَرَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ لِبَغْضِ أَصْحَابِهِ مُخْتَمِرَةً، فَقَالَ: أَغْتَقَكَ مَوْلَاكِ؟ قَالَتْ: لَا. قَالَ: فَمَا بِالْجِلْبَابِ؟ ضَعِيهِ. فَأَبَتْ. فَقَامَ إِلَيْهَا بِالذِّرَّةِ فَضَرَبَهَا حَتَّى طَرَحَتْهُ عَنْهَا ثُمَّ قَالَ لَهَا: لَا تَعُودِي تَتَشَبَّهِينَ بِالْحَرَائِرِ ». ادب النساء (عبد الملك بن حبيب) - باب ما يُكره للإماء من التشبه بالحرائر في لباسهن - ص ۲۲۸ [۱۴۷].

« إِنَّ عَمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَأَى جَارِيَةً مُتَكَمِّمَةً، فَسَأَلَ عَنْهَا، فَقَالُوا: أَمَةٌ لِفُلَانٍ. فَضَرَبَهَا بِالذِّرَّةِ ضَرْبَاتٍ، وَقَالَ: يَا لَكَعَاءُ، أَتَشَبَّهِينَ بِالْحَرَائِرِ؟ » غريب الحديث (قاسم بن سلام) - ذيل كلمة كم - ج ۳/ ۳۴۳، ۳۴۴، الزاهر (ابن انباري) ج ۱/ ۲۵۲، المحكم والمحيط الاعظم (ابن سينه) ج ۶/ ۶۷۲، الفائق في غريب الحديث - ذيل كمكم - ج ۳/ ۱۷۱، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/ ۱۴۵، الشرح الكبير على متن المقنع ج ۷/ ۳۵۶، لسان العرب - ذيل كم - ج ۱۲/ ۵۲۷، تاج العروس - ذيل كم - ج ۹/ ۵۰. همچنين رجوع كنيد به: مجمع بحار الانوار (صديقي هندی) ج ۴/ ۵۰۵.

يعنى: «عمر زن کنیزی را دید که خود را پوشانده است. وقتی در باره آن زن پرسید به او گفتند: این زن، کنیز فلان مرد است. عمر چند تازیانه به آن کنیز زد و به او گفت: زنِ احمقِ پست، آیا (با این پوشش) می خواهی خودت را به مانند زنانِ غیر کنیز درآوری؟!»

زمخشری پس از نقل روایت فوق می گوید: «كَمْ كَمْتُ الشَّيْءَ، أَيِ أَخْفَيْتُهُ.»

خویشش اجباری کرد تا برای «تعرض»

وَتَكْمَكَمَ فِي ثَوْبِهِ: تَلَفَّفَ فِيهِ، وَهُوَ مِنَ الْمَكَمِّ وَهُوَ السَّتْرُ. وَالْمُرَادُ أَنَّهَا كَانَتْ مُتَقَنِّعَةً، أَوْ مُتَلَفِّفَةً فِي لِبَاسِهَا، لَا يَبْدُو مِنْهَا شَيْءٌ، وَذَلِكَ مِنْ شَأْنِ الْحَرَائِرِ. لَكَعَ الرَّجُلُ لَكَعًا وَلَكَاعَةً، إِذَا لَوَّمَ وَحَمَقَ، فَهُوَ الْكَعُ، وَهِيَ لَكَعَاءٌ. الْفَاتِقُ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ - ذِيلُ كَلِمَةِ كَمَكَمَ - ج ۱۷۱/۳.

«تَكْمَكَمَ فِي الثَّوْبِ: تَلَفَّفَ فِيهِ». المحيط في اللغة ج ۱۵۲/۶.

«وفي حديث عمر رضي الله عنه «أَنَّهُ رَأَى جَارِيَةً مُتَكْمَكِمَةً»، قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: أَرَادَ الْمُتَكْمَكِمَةَ وَأَصْلُهَا مِنَ الْكُمَةِ، وَهِيَ الْقُلَنْسُوَّةُ، شِبْهٌ قِنَاعُهَا بِهَا. وَتَكْمَمَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبِهِ إِذَا تَلَفَّفَ بِهِ. وَكُلُّ ظَرْفٍ غَطَّيْتَ بِهِ شَيْئًا فَقَدْ كَمَّمْتَهُ». الغريبين ج ۱۶۵۲/۵.

«وَاللُّكْعُ، قَالُوا: الْعَبْدُ، وَقَالُوا: الْأَحْمَقُ. رَجُلٌ لُكْعٌ، وَامْرَأَةٌ لُكَعَاءٌ وَلُكَاعٍ وَلُكَيْعَةٌ، كُلُّ هَذِهِ أَشْمَاءُهَا إِذَا كَانَتْ حَمَقَاءً». جمهرة اللغة ج ۹۴۶/۲.

لُكَعَاءٌ بِهِ مَعْنَايُ «زَنَ كَثِيفٌ وَغَيْرُ نَظِيفٍ» هُمُ هَسْتُ. ابوموسی مدائنی می گوید: «فِي حَدِيثِ عُمَرَ رضي الله عنه: يَا لُكَعَاءُ أَتَشْبَهِينَ بِالْحَرَائِرِ؟ وَهِيَ لُغَةٌ فِي لُكَاعٍ: أَيِ يَا وَسِخَةً. وَاللُّكْعُ: الْوَسِخُ. وَيُحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ مُشْتَقًّا مِنْ قَوْلِهِمْ: لَكِعَ لُكَاعَةً: لَوْمٌ». المجموع المغيث ج ۱۴۳/۳.

«عَنْ أَنَسٍ أَنَّ عُمَرَ ضَرَبَ أَمَةً لِأَلِ أَنْسٍ رَأَاهَا مُتَقَنِّعَةً. قَالَ: اكْشِفِي رَأْسَكَ، لَا تَتَشَبَّهِي بِالْحَرَائِرِ». مصنف عبدالرزاق - باب الخمار - ج ۱۳۶/۳ / ح ۵۰۶۴، المغنی علی مختصر الخرقی ج ۶۳۹/۱، النجم الوهاج ج ۱۹۱/۲، البنایة شرح الهدایة ج ۱۳۳/۲. ابن حجر و دیگران پس از نقل این روایت عبدالرزاق بر صحت آن تأکید می نمایند. (الدراية فی تخريج احادیث الهدایة ج ۱۲۴/۱، البحر الرائق ج ۴۷۴/۱). همچنين رجوع کنید به: کفایة الاخیار ص ۱۱۹، دقائق اولی النهی

ج ۱۰۴/۵، ۱۰۵، عودة الحجاب ج ۱۹۶/۳. ←

و «تجاوز جنسی» به سهولت شناخته

«عن عمرو بن دينار، عن حسن بن محمد أن عمر بن الخطاب كان ينهى الإماء أن يلبسن الجلابيب». مصنف عبدالرزاق - باب الخمار - ج ۳/ ۱۳۶، ۱۳۷ / ح ۵۰۶۵.

«عن أنس قال: رأى عمر جارية مُتَقِنَةً، فضرَبها، وقال: لا تشبهين بالحرائر». مصنف ابن ابی شیبہ - ۴۷ فی الأمة تصلي بغير خمار ح ۱۵ - ج ۲/ ۱۳۵.

«عن أنس قال: رأى عمر ﷺ أمةً لنا مُتَقِنَةً فضرَبها، وقال: لا تشبهي بالحرائر». مصنف ابن ابی شیبہ - ۴۷ فی الأمة تصلي بغير خمار ح ۱۲ - ج ۲/ ۱۳۴، كنز العمال ج ۱۵/ ۴۸۶ / ح ۴۱۹۲۵. همچنين رجوع كنيد به: ازالة الخفاء ج ۲/ ۹۱.

«عن أنس بن مالك قال: دخلت على عمر بن الخطاب أمة قد كان يعرفها لبغض المهاجرين أو الأنصار، وعليها جلباب مُتَقِنَةٌ به. فسألها: عتيقت؟ قالت: لا. فقال: فما بال الجلباب، ضعيه على رأسك، إنما الجلباب على الحرائر من نساء المؤمنين. فتلكت (= أي تلكأت وتبطأت، أي: إنها لا تريد فعل ذلك)، فقام إليها بالذرة فضرَب بها برأسها حتى ألقتة عن رأسها». مصنف ابن ابی شیبہ - ۴۷ فی الأمة تصلي بغير خمار ح ۱۶ - ج ۲/ ۱۳۵، النجم الوهاج ج ۷/ ۲۲، الدراية فی تخريج احاديث الهداية ج ۱/ ۱۲۴، عودة الحجاب ج ۳/ ۱۹۶.

يعني: انس بن مالك می گوید: «يك كنيز - در حالی كه سر خود را با روسری پوشانده بود - نزد عمر بن خطاب آمد. عمر می دانست كه آن زن قبلاً كنيز يکی از مهاجرين و یا انصار بوده است، لذا از آن زن پرسید: تو آزاد شده ای؟ زن گفت: نه. عمر گفت: پس چرا روسری پوشیده ای، آن را از روی سرت بردار، روسری را فقط باید زنان مؤمن غير كنيز بپوشند. زن كنيز (كه نمی خواست روسری را از سر خود بردارد) درنگ نمود (و به دستور عمر عمل نکرد). عمر كه چنین دید برخاست و به سمت او رفت و با تازیانه خود به سر زن زد. زن نیز به ناچار روسری را از سر خود انداخت». <

٢٥٣

شوند؛ چرا که از نظر او کنيزان،

«عن أنس قال: مرّت جارية بعمر بن الخطاب مُتَقَنِّعَةً، فعلاها بالدِّرّة وقال: يا لكاعِ أَتَشَبَّهَيْنِ بِالْحَرَائِرِ، أَلْقِي الْقِنَاعَ». تفسير الثعلبي ج ٨/٦٤، نظم الدرر (بقاعى) ج ١٣٦/٦.

«عن أنس قال: رأى عمر رضي الله عنه جارية مُقَنِّعَةً فضرَبها بِدِرَّتِه، وقال: أَلْقِي الْقِنَاعَ، لا تَشَبَّهَيْنِ بِالْحَرَائِرِ». الدر المنثور فى التفسير بالمأثور ج ٥/٢٢١.

«ومنه حديثُ عمر أنه رأى جارية عليها قناعٌ، فضرَبها بالدِّرّة، وقال: أَتَشَبَّهَيْنِ بِالْحَرَائِرِ؟» تفسير ابن ابى زمنين ج ٣/٢٣١، ٤١٢، النهاية فى غريب الحديث - ذيل قنع - ج ٤/١١٤، لسان العرب - ذيل قنع - ج ٨/٣٠٠، المدخل (ابن الحاج) - فصل فى اللباس - ج ١/١٤٥.

«إِنَّ عُمَرَ رضي الله عنه رَأَى امْرَأَةً مُتَلَثِّمَةً (أَوْ مُتَلَمِّمَةً)، فَضَرَبَهَا بِالدِّرَّةِ، وَقَالَ: يَا لَكَاعِ، تَشَبَّهَيْنِ بِالْحَرَائِرِ». المغنى على مختصر الخرقى ج ٧/٤٦١، كشاف القناع ج ١٠/٥.

«عن المسيّب بن دارم قال: رأيتُ عمرَ وفي يده دِرّةٌ، فَضَرَبَ رَأْسَ أُمّةٍ حتّى سَقَطَ الْقِنَاعُ عَنْ رَأْسِهَا، قال: فيمِ الأُمّةُ تَشَبَّهَ بِالْحَرّةِ؟» طبقات ابن سعد ج ٧/١٢٧، كنز العمال ج ١٥/٢٨٦ / ح ٢٨٩٢٨.

«صحيحٌ عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه أَنَّهُ رَأَى أُمّةً مُخْتَمِرَةً مُتَجَلِّبَةً فقال: لا تُشَبِّهُوا الْإِمَاءَ بِالْمُخَصَّنَاتِ». معرفة السنن والآثار (بيهقى) ج ٢/٩٣.

«قال ابنُ المُنْذِرِ: ثَبَتَ أَنَّ عُمَرَ قَالَ لِأُمّةٍ رَأَاهَا مُتَقَنِّعَةً: اكشِفِي رَأْسَكَ ولا تَشَبَّهِي بِالْحَرَائِرِ». دقائق اولى النهى ج ٥/١٠٤، ١٠٥.

٢٥٣- ابوقلابه مى گوید: «كان عمرُ بنُ الخطابِ لا يدَعُ في خِلافَتِهِ أُمّةً تَقَنِّعُ. قال: قال عمرُ: إِنَّمَا الْقِنَاعُ لِلْحَرَائِرِ لِكَيْلا يُؤْذِينَ». مصنف ابن ابى شيبه - ٤٧ فى الأُمّة تصلي -

مخلوق «خالق شر» بودند^{۲۵۴} و بعضاً فرقی با سگ های بی شرم

← بغیر خمار ح ۱۸ - ج ۱۳۵/۲، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۲۲۱/۵، کنز العمال ج ۴۸۶/۱۵ / ح ۴۱۹۲۳. همچنین رجوع شود به: المغنی علی مختصر الخرقی ج ۱/۶۳۹، ج ۷/۴۶۱، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج ۷/۳۵۷، الآداب الشرعیة (ابن مفلح) ص ۲۹۶، کشاف القناع ج ۱/۳۱۵.

یعنی: «عمر در زمان خلافتش به هیچ کنیزی اجازه نمی داد که سر خود را بپوشاند. عمر می گفت: مقنعه فقط مخصوص زنان غیر کنیز است تا مورد آزار قرار نگیرند».

در دفاع از این سیره عمر گفته شده: «إِنَّهُ ﷺ قَصَدَ نَفْيَ الْأَذَى عَنِ الْحَرَائِرِ. لِأَنَّ الْإِمَاءَ كُنَّ يُقْصَدْنَ لِلزَّانَا، قَالَ تَعَالَى: ﴿ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ يُعْرِفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ﴾، وَكَانَتْ الْحَرَائِرُ تُعْرِفُ بِالسَّتْرِ فَخَشِيَ أَنَّهُ إِذَا اسْتَتَرَتِ الْإِمَاءَ حَصَلَ الْأَذَى لِلْحَرَائِرِ، فَأَمَرَ الْإِمَاءَ بِالتَّكْشُفِ...». مغنی المحتاج ج ۳/۱۳۱. همچنین رجوع کنید به: تقویم النظر ج ۱/۳۴۰، حواشی تحفة المحتاج ج ۷/۲۰۰، حاشیة اعانة الطالبین ج ۳/۳۰۱.

یعنی: «عمر بن خطاب می خواست با این کار زنان غیر کنیز مورد تعرض قرار نگیرند چون زنان کنیز را برای زنا می خواستند! خدا می فرماید: ﴿این (پوشاندن سر) برای آن است که زنان (به عفت) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند﴾. زنان غیر کنیز با پوششی که داشتند شناخته می شدند. عمر ترسید که اگر کنیزها نیز پوشش داشته باشند مردم مزاحم زنان غیر کنیز هم بشوند. لذا دستور داد کنیزها بی حجاب باشند!»

بعضی هم گفته اند: اصلاً این اشکال به عمر وارد نیست که چرا کنیزان را به خاطر پوشاندن خودشان شلاق می زده. زیرا اگر افراد فاسق به غیر کنیزها هم تعرض می کردند فسادش بیشتر بود. (در حقیقت) عمر بن خطاب برای کم کردن =

و ولگرد نداشتند! ^{٢٥٥} از همین رو صاحبان کنیز را شلاق می زد تا کنیزان خود را بی حجاب به کوچه ها بفرستند، ^{٢٥٦} شاید که

فساد، کنیزان را با شلاق می زد تا بدون پوشش بیرون بیایند!

«كان عمر رضي الله عنه إذا رأى أمةً مُتَقَبِّعَةً عَلاها بِالذِّرَّةِ، وقال: أَلقي عنكَ الخِمارُ، أَتَشَبَّهينَ بِالْحَرَائِرِ يا دَفارٍ. وَاعْتَرَضَ كَيْفَ عَزَّرَها عَلَى السَّتْرِ الَّذِي هُوَ جَائِزٌ، وَالتَّغْزِيرُ إِنَّمَا يَكُونُ عَلَى ارْتِكَابِ المَحْظُورَاتِ والمُحَرَّمَاتِ؟ وَأُجِيبَ بِأَنَّهُ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّ الفُسَّاقَ إِذَا تَعَرَّضُوا لِلْحَرَائِرِ كانَ ذلكَ أَشَدَّ فساداً والتَّعَرُّضُ لِلإِماءِ دُونَ ذلكَ في الفَسادِ، ففَعَلَ ذلكَ لئَلَّا يَجِبَ الأَوَّلُ، فيَكُونُ فيه تَقْليلُ الفَسادِ». البحر الرائق (تكملة) ج ٨/٣٥٧. همچنين رجوع كنيد به: طلبة الطلبة (ابوحفص نسفي) ص ٢٠٢، الهداية شرح بداية المبتدى - كتاب الصلاة، باب شروط الصلاة - ج ١/٤٩، كتاب الذخيرة (قرافي) ج ١٣/١٠٣، البنائة شرح الهداية ج ٢/١٣٣.

«...فَإِنْ قِيلَ: لِمَ مَنَعَ عَمْرُ الإِماءِ مِنَ التَّشَبُّهِ بِالْحَرَائِرِ؟ فَجَوَابُهُ: أَنَّ السُّفْهَاءَ جَرَتْ عَادَتُهُمْ بِالتَّعَرُّضِ لِلإِماءِ فَخَشِيَ عَمْرٌ أَنْ يَلْتَبِسَ الأَمْرُ، فيَتَعَرَّضَ السُّفْهَاءُ لِلْحَرَائِرِ، فَتَكُونُ الفِتْنَةُ أَشَدَّ». البحر الرائق ج ١/٤٧٢.

«٢٥٤- وقال عمرُ بْنُ الخطابِ رضي الله عنه لِجَارِيَةٍ: خَلَقَنِي خَالِقُ الخَيْرِ وَخَلَقَكَ خَالِقُ الشَّرِّ. فَبَكَتِ الجَارِيَةُ، فقال عمرُ: لا بَأْسَ عَلَيْكَ، فَإِنَّ اللهَ خَالِقُ الخَيْرِ وَالشَّرِّ. المستطرف (ابشيهي) ج ٢/٥٠٤.

«٢٥٥- عن ابنِ سُرَاقَةَ أَنَّ أبا مُوسَى الأشْعَرِيَّ كَتَبَ إِلى عَمْرِ بْنِ الخطابِ يُشاورُهُ في جَارِيَةٍ أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيها. قال: فَكَتَبَ إِلَيْهِ عمرُ: لا تَتَّخِذْ مِنْهُنَّ، فَإِنَّهُنَّ قَوْمٌ لا يَتَعَايَرُونَ الزَّنا، وَإِنَّ اللهَ نَزَعَ الحَياءَ مِنْ وُجُوهِهِمْ كَمَا نَزَعَ مِنْ وُجُوهِ الكِلَابِ...». تاريخ مدينة دمشق ج ٣٨/٢٢٧.

«٢٥٦- ...عمرُ رضي الله عنه رُفِعَ إِلَيْهِ شَيْخٌ تَوَسَّنَ جَارِيَةً فَبَلَدَهُ، وَهَمَّ يَجْلِدُها، فَشَهِدُوا أَنَّها مَقْهُورَةٌ فَتَرَكَها وَلَمْ يَجْلِدْها». الفائق في غريب الحديث - ذيل كلمه وسن - ج ٣/٣٦١. <

۲۵۷

فاسقان در کمین، از آنان کام بر گیرند و قدردان خلیفه گردند!

یعنی: «پیر مردی را نزد عمر آوردند که کنیز خود را پوشانده بود. عمر آن پیر مرد را تازیانه زد و خواست کنیز را هم بزند، ولی افراد شهادت دادند که کنیز به اجبار صاحبش (چادر) پوشیده بوده (و تقصیری نداشته). لذا عمر کنیز را رها کرد و به او تازیانه نزد.»

زمخشری در «الفاقی» - بعد از نقل روایت فوق در توضیح کلمه «تَوَسَّنَ» - می‌گوید: أَيْ تَغَشَّاهَا وَهِيَ وَسْنَى عَلَى الْقَسْرِ.

«وفي حديث عمر رضي الله عنه أَنَّ رَجُلًا تَوَسَّنَ جَارِيَةً فَجَلَدَهُ، وَهَمَّ بِجَلْدِهَا، فَشَهِدْنَا أَنَّهَا مُكْرَهَةٌ...». لسان العرب - ذیل وسن - ج ۴۴۹/۱۳، تاج العروس - ذیل وسن - ج ۳۶۲/۹. همچنین رجوع شود به: النهاية في غريب الحديث - ذیل «وسن» - ج ۱۸۶/۵.

۲۵۷- همان فاسقانی که شب‌ها کنیزان نگون بخت را در کوچه‌های مدینه مورد تجاوز جنسی دست جمعی قرار می‌دادند!

سَدَى می‌گوید: «كَانَ أَنَاسٌ مِنْ فُسَّاقِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ بِاللَّيْلِ حِينَ يَخْتَلِطُ الظَّلَامُ، يَأْتُونَ إِلَى طُرُقِ الْمَدِينَةِ، فَيَتَعَرَّضُونَ لِلنِّسَاءِ، وَكَانَتْ مَسَاكِينُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ضَيِّقَةً، فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ خَرَجَ النِّسَاءُ إِلَى الطُّرُقِ، فَيَقْضِينَ حَاجَتَهُنَّ. فَكَانَ أَوْلَئِكَ الْفُسَّاقُ يَتَّبِعُونَ ذَلِكَ مِنْهُنَّ، فَإِذَا رَأَوْا امْرَأَةً عَلَيْهَا جِلْبَابٌ، قَالُوا: هَذِهِ حُرَّةٌ، فَكَفُّوا عَنْهَا. وَإِذَا رَأَوْا الْمَرْأَةَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِلْبَابٌ قَالُوا: هَذِهِ أَمَةٌ، فَوَثَبُوا عَلَيْهَا!»! تفسیر ابن ابی حاتم ج ۳۱۵۵/۱۰ ح ۱۷۷۸۸، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۲۲۲/۵.

یعنی: «عده‌ای از افراد فاسق اهل مدینه شب هنگام آنگاه که (هوا) کاملاً تاریک می‌شد به راه‌ها و کوچه‌های شهر می‌آمدند و زنان را مورد تعرض قرار می‌دادند. (در آن ایام) خانه‌های اهل مدینه کوچک بود (و دستشویی نداشت)، =

احکام صادره از سوی خلیفه باعث شد که پیروان او به کنیزان درمانده به چشم روسپی‌های بی‌کس و کار و بدون حامی نگاه کنند.

در خانه او کنیزان مجبور بودند بدون پوشش مناسب - با سینه‌های لرزان - از

لذا وقتی که شب می‌شد زنان از خانه‌ها بیرون می‌آمدند تا در کوچه‌ها قضای حاجت کنند، افراد فاسقی که از آنان یاد شد این زنان را تعقیب می‌کردند، اگر چنانچه می‌دیدند که زنی سر و صورت خود را پوشانده است با خود می‌گفتند: «این زن، کنیز نیست» لذا به او تعرض نمی‌کردند، اما اگر چنانچه می‌دیدند که زنی روسری بر سر ندارد، با خود می‌گفتند: «این زن، کنیز است» آنگاه حمله می‌کردند و بر روی آن زن می‌پریدند!»

معاویه بن قره می‌گوید: «إِنَّ دُعَارًا مِنْ دُعَارِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ كَانُوا يَخْرُجُونَ بِاللَّيْلِ، فَيَنْظُرُونَ النِّسَاءَ، وَيَغْمِزُونَهُنَّ، وَكَانُوا لَا يَفْعَلُونَ ذَلِكَ بِالْحَرَائِرِ، إِنَّمَا يَفْعَلُونَ ذَلِكَ بِالْإِمَاءِ...». الدر المنثور في التفسير بالمأثور ج ۵/۲۲۱، ۲۲۲ (از طریق عبد بن حمید).

یعنی: «عده‌ای از افراد ناباب شهر مدینه شب‌ها از خانه‌هایشان بیرون می‌آمدند و به نگاه کردن زنان می‌پرداختند و به آنان اشاره می‌کردند. البته این کار را با زنان غیر کنیز انجام نمی‌دادند بلکه با زنان کنیز چنین می‌کردند».

شهاب الدین قرافی (ف. ۶۸۴هـ) می‌گوید: «معنى نهى عمر رضي الله عنه الإماء عن تشبههنَّ بالحرَّائِرِ: أَنَّ السُّفَهَاءَ جَرَتْ عَادَتُهُمْ بِالتَّعَرُّضِ لِلْإِمَاءِ دُونَ الْحَرَائِرِ، فَخَشِيَ رضي الله عنه أَنْ يُلْتَبَسَ الْأُمُرُ فَيَتَعَرَّضُ السُّفَهَاءُ لِلْحَرَائِرِ ذَوَاتِ الْجَلَالَةِ، فَتَكُونَ الْمَفْسَدَةُ أَكْثَرًا». كتاب الذخيرة (قرافی) - كتاب الصلاة، الباب الثالث: في شروط الصلاة -

۲۵۸

میهمانان نامحرم پذیرایی کنند^{۲۵۸} چرا که — جز عورت این زنان
نگون بخت — رؤیت تمامی قسمت های بدن آنان جایز بود^{۲۵۹} و لمس آن اشکالی

۲۵۸- انس بن مالك می گوید: «کنیزانِ عمر با موهای برهنه و با سینه های لرزان از ما پذیرایی می کردند». «كُنَّ إِمَاءَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَخْدُمُنَا، كَاشِفَاتٍ عَن شُعُورِهِنَّ، تَضْطَرِبُ (أَوْ تَضْرِبُ) تَدْيُهُنَّ». السنن الكبرى (بيهقي) ج ۲/۲۲۷ (بيهقي پس از نقل این روایت می گوید: «والآثارُ عن عمر بن الخطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ في ذلك صحيحة»)، معرفة السنن والآثار (بيهقي) ج ۲/۹۳، كنز العمال ج ۱۵/۴۸۶ / ح ۴۱۹۲۷، إرواء الغلیل ج ۶/۲۰۴ (ألبانی در باره صحیح بودن این روایت می گوید: «وإسناده جَيِّدٌ، رجاله كُلُّهُمْ ثِقَاتٌ غَيْرُ الشَّيْخِ الْبَيْهَقِيِّ أَبِي الْقَاسِمِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَزْبِيِّ، وَهُوَ صَدُوقٌ كَمَا قَالَ الْخَطِيبُ»).

«عن أَنَسٍ قَالَ: كُنَّ جَوَارِي عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَخْدُمُنَ الضَّيْفَانَ، كَاشِفَاتِ الرُّؤُوسِ، مُضْطَرِبَاتِ الْبَدَنِ». المبسوط (سرخسی) ج ۱۰/۱۵۱.

«عن أَنَسٍ قَالَ: كُنَّ جَوَارِي عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَخْدُمُنَ الضَّيْفَانَ، كَاشِفَاتِ الرُّؤُوسِ، مُضْطَرِبَاتِ الثَّدْيِ». المبسوط (سرخسی) ج ۹/۱۲.

۲۵۹- سرخسی پس از نقل اینکه کنیزانِ عمر از میهمانانِ خلیفه با سر برهنه و سینه های لرزان پذیرایی می کردند — از قول محمد بن مقاتل رازی — می گوید: «مرد نباید به آنچه که میان ناف تا زانوی کنیز است نگاه کند، اما نگاه کردن به مابقی اندام کنیز اشکالی ندارد». «... لَا يَنْظُرُ (الرَّجُلُ) إِلَى مَا بَيْنَ سُرَّتِهَا إِلَى رُكْبَتَيْهَا، وَلَا بِأَسْ بِالنَّظَرِ إِلَى مَا وَرَاءَ ذَلِكَ». المبسوط — کتاب الاستحسان — ج ۱۰/۱۵۱.

«مرد جایز است به زنانی که میلی به آنها نمی شود نگاه کند، مانند: پیرزنان، و زنان بی حجاب (۱) و یا زنان زشت. و همچنین به کنیزی که حتی برای فروش عرضه نشده است. (به بدن های این زنان) جز آنچه که برای نماز خواندن عورت محسوب —

۲۶۰

نداشت!

می شود (می توان نظر کرد). «وَيُبَاحُ أَنْ يَنْظُرَ (الرَّجُلُ) مِمَّنْ لَا تُشْتَهَى كَعَجُوزٍ وَبَرْزَةٍ وَقَبِيحَةٍ وَنَحْوِهِنَّ، وَأَمَةٌ غَيْرُ مُسْتَأْمَةٍ، إِلَى غَيْرِ عَوْرَةِ صَلَاةٍ». منتهی الارادات ج ۶۱/۱، ج ۱۵۲/۲، ارشاد اولی النهی ج ۱۰۵۷/۲. (مُستأمة = یعنی مَعْرُوضَةٌ لِلْبَيْعِ. در عبارت فوق منظور این است که اگر کنیز برای فروش هم نباشد نگاه کردن به او جایز است).

اصحاب شافعی می گویند: «نگاه کردن به هر جای زنان کنیز - به استثنای عورت آنان - جایز است! عورت (کنیز) از بالای ناف تا زیر زانوی اوست.» «وَقَالَ أَصْحَابُ الشَّافِعِيِّ: يُبَاحُ النَّظَرُ مِنْهَا إِلَى مَا لَيْسَ بِعَوْرَةٍ، وَهُوَ مَا فَوْقَ السُّرَّةِ وَتَحْتَ الرُّكْبَةِ». المغنی علی مختصر الخرقی ج ۴۶۱/۷، الشرح الكبير علی متن المقنع ج ۳۵۷/۷.

بسیاری تصریح کرده اند که: «صحيح ترین رأی آن است که: نگاه کردن به تمامی بدن کنیز - به جز آنچه که ما بین ناف و زانوست - حلال است.» «وَالْأَصَحُّ حِلُّ النَّظَرِ إِلَى الْأَمَةِ إِلَّا مَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ...». منهاج الطالبین ص ۵۴۰، النجم الوهاج ج ۲۲/۷ - ۲۶، جواهر العقود ج ۴/۲، مغنی المحتاج ج ۱۲۹/۳، ۱۳۰، نهاية المحتاج ج ۱۸۹/۶، حاشیتا قلیوبی وعمیره ج ۲۰۹/۳، ۲۱۰. همچنین رجوع کنید به: حواشی الشروانی والعبادی علی تحفة المحتاج ج ۱۹۴/۷، کشف القناع ج ۳۱۵/۱، حاشیه الدسوقی ج ۲۱۵/۱، حاشیه اعانة الطالبین ج ۳۰۰/۳، الشرح الممتع علی زاد المستقنع ج ۱۵۳/۲، احکام النساء (احمد بن حنبل) پاورقی ص ۱۴۹.

تذکر: در کتاب منهاج الطالبین چاپ آدیس آبابا، مکتبه عفان الإسلامية، ۱۹۹۶م (ص ۱۳۶)، و همچنین چاپ بیروت، دار المعرفة، (ص ۹۵) این عبارات تحریف شده و یک خط از کتاب حذف گردیده است. ←

در فقه او کنیزان مجبور بودند با سر برهنه نماز

ابوالبقاء دمیری (ف. ۸۰۸هـ) در کتاب «النجم الوهاج» پس از ذکر جمله فوق اشاره می‌کند که صدور این حکم، فقط بر اساس سیره عمر بن خطاب بوده است!

«وَالْمَشْهُورُ جَوَازُ نَظَرِ الرَّجُلِ لِمَا عَدَا مَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ مِنَ الْأَمَةِ بِلا شَهْوَةٍ». حاشیه الدسوقی ج ۱/۲۱۸.

«...فَإِنْ كَانَتْ أَمَةٌ لَمْ يَحْرُمِ (النَّظَرُ) إِلَّا مَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ». الانوار لِأَعْمَالِ الْأَبْرَارِ ج ۲/۶۴.

«أَمَّا الْأَمَةُ وَلَوْ مُبْعَضَةً، فَيُنْظَرُ مِنْهَا مَا عَدَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ». الاقناع فی حل الفاظ ابی شجاع (شریینی) ج ۲/۶۹، مغنی المحتاج ج ۳/۱۲۸.

موفق الدین مقدسی حنبلی می‌گوید: «عورتِ مرد و کنیز، میان ناف تا زانوی آنان می‌باشد، و از احمد بن حنبل نقل شده که عورتِ آنان فقط دو فرجِ آنان (یعنی قُبُل و دُبُرِ آنان) است!» «وَعَوْرَةُ الرَّجُلِ وَالْأَمَةِ مَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ وَعَنهُ أَنَّهَا الْفَرْجَانِ». الْمُقْنَعُ ص ۲۴، المبدع فی شرح المقنع ج ۱/۳۶۰، ۳۶۱.

زین الدین ملیباری شافعی می‌گوید: «گفته شده: با اینکه مکروه است، ولی نگاه کردن بدون شهوت به بدن زنان کنیز جایز است، البته به استثنای آنچه را که میان ناف و زانوی آنان است، چرا که این قسمت، عورتِ زنِ کنیز به هنگام خواندن نماز است.» «وَقِيلَ: يَحِلُّ مَعَ الْكَرَاهَةِ النَّظَرُ بِلا شَهْوَةٍ وَخَوْفِ فِتْنَةٍ إِلَى الْأَمَةِ إِلَّا مَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ، لِأَنَّهَا عَوْرَتُهَا فِي الصَّلَاةِ!» فتح المعین ج ۳/۳۰۱، ۳۰۲.

فقیه و مفسر معروف حنفی ابوبکر جصاص (ف. ۳۷۰) می‌گوید: «حَلَّتِ رُؤْيُ اَعْضَايِ بَدَنِ كُنِيزَانِ بِدِينِ كُونه است که: زنانِ کنیز در مقابل نامحرمان مانند زنان غیر کنیز در مقابل محارم خود هستند. لذا هر مردی اجازه دارد به موها و بازوها و»

بخوانند و حق نداشتند حتی به هنگام نماز جماعت

ساق پا و سینه و پستانهای یک کنیز نامحرم نگاه کند، همانطوری که یک مرد می تواند به این اعضای یک زن محرم خود نظر بیندازد! مبنای صدور این (حکم) این است که نگاه کردن به موهای زن کنیز - نزد همگان - جایز است. (چرا که) عمر کنیزان را می زد و به آنان می گفت: سر خود را برهنه کن و خود را شبیه زنان غیر کنیز نکنید. همین (کار عمر) اثبات می کند که کنیزان به منزله محارم حساب می شوند! (دلیل دیگر این است که) همه قبول دارند که زن کنیز می تواند بدون اینکه مرد محرمی با وی باشد به مسافرت برود (بر خلاف زن غیر کنیز که حق ندارد بدون همراهی با یک محرم به مسافرت برود)! لذا همه مردان نامحرم به منزله محارم زن کنیز محسوب می شوند! «... إِنَّ الْإِمَاءَ لِسَائِرِ الْأَجْنَبِيِّينَ بِمَنْزِلَةِ الْحَرَائِرِ لِذَوِي مَحَارِمِهِنَّ فِيمَا يَحِلُّ النَّظَرُ إِلَيْهِنَّ، فَيَجُوزُ لِلْأَجْنَبِيِّ النَّظَرُ إِلَى شَعْرِ الْأَمَةِ وَذِرَاعِهَا وَسَاقِهَا وَصَدْرِهَا وَثَدْيِهَا كَمَا يَجُوزُ لِذَوِي الْمَحْرَمِ النَّظَرُ إِلَى ذَاتِ مَحْرَمِهِ، لِأَنَّهُ لَا خِلَافَ لِلْأَجْنَبِيِّ النَّظَرُ إِلَى شَعْرِ الْأَمَةِ. وَرُويَ أَنَّ عُمَرَ كَانَ يَضْرِبُ الْإِمَاءَ، وَيَقُولُ اكْشِفْنَ رُؤُوسَكُمْ وَلَا تَتَشَبَّهْنَ بِالْحَرَائِرِ، فَذَلِكَ عَلَى أَنَّهُنَّ بِمَنْزِلَةِ ذَوَاتِ الْمَحَارِمِ. وَلَا خِلَافَ أَيْضاً أَنَّهُ يَجُوزُ لِلْأَمَةِ أَنْ تُسَافِرَ بِغَيْرِ مَحْرَمٍ، فَكَانَ سَائِرُ النَّاسِ لَهَا كَذَوِي الْمَحَارِمِ لِلْحَرَائِرِ حِينَ جَازَ لَهُمُ السَّفَرُ بِهِنَّ»! احکام القرآن (جصاص) ج ۳/ ۴۱۰.

«مرد می تواند به تمامی قسمت های بدن مرد دیگر به جز عورت وی نگاه کند. ابن عبدالبر معتقد است: مردان همان طوری که می توانند به بدن دیگر مردان نگاه کنند بدن کنیزان را نیز می توانند ببینند. ابن عبدالبر - اعتقاد اهل سنت را در این خصوص - این طور اعلام می نماید: «این موضوع مورد اتفاق همگان است و مُجْمَعٌ عَلَيْهِ می باشد». «فَإِنْ كَانَتْ الْأَجْنَبِيَّةُ أَمَةً مُسْلِمَةً هَلْ هِيَ فِي جَوَازِ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَامْتِنَاعِهِ مِثْلُ الْحُرَّةِ أَوْ لَا؟ ... مِنْهُمْ مَنْ قَالَ: هِيَ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الرَّجُلِ كِنْسَبَةِ الرَّجُلِ إِلَى الرَّجُلِ فِيمَا يَجُوزُ أَنْ يَنْظَرَ مِنْهَا... وَزَعَمَ ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ أَنَّ كَوْنَ مَا هُوَ مِنْهَا عَوْرَةً»

موهای سر خود را با چادر و یا با روسری بپوشانند! ^{۲۶۱} این

← كَالرَّجُلِ مُجَمَّعٍ عَلَيْهِ». مختصر کتاب النظر فی احکام النظر ص ۱۹۴، ۱۹۵ / مسئله ۱۰۷.

«وَمِنَ الْمُشْتَتَاتِ النَّظَرُ إِلَى الْإِمَاءِ حَتَّى رُويَ أَنَّ عُمَرَ رضی الله عنه قَالَ لِجَارِيَةٍ مُتَقَنِّعَةٍ: أَتَشَبَّهِينَ بِالْحَرَائِرِ يَا لَكُعَاءُ؟» الوسيط فی المذهب ج ۳۵/۵.

عبدالله بن عمر نیز بر اساس آنچه که پدرش سنت کرد اعلام نمود: «آنچه که یک کنیز واجب است از مردان بپوشاند فقط آن قسمتی است که ما بین ناف و زانو قرار دارد». «كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضی الله عنه يَرَى أَنَّ الْمَرْأَةَ الْحُرَّةَ كُلَّهَا عَوْرَةٌ بِالنِّسْبَةِ لِلرَّجُلِ الْأَجْنَبِيِّ إِلَّا الْوَجْهَ وَالْكَفَّيْنِ وَأَمَّا الْأَمَةُ فَإِنَّ عَوْرَتَهَا مَا بَيْنَ السَّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ عِنْدَ ابْنِ عُمَرَ، وَبِنَاءً عَلَى ذَلِكَ لَا يَجِبُ عَلَيْهَا أَنْ تَسْتُرَ إِلَّا مَا بَيْنَ السَّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ». موسوعة فقه عبدالله بن عمر (دکتر محمد قلعه جی) ص ۲۹۰، ۲۹۱.

← ۲۶۰- شمس الدین سرخسی حنفی می‌گوید: «هر قسمت از بدن زن کنیز که نگاه کردن به آن جایز باشد، لمس آن هم جایز است، البته به شرط اینکه موجب شهوت مرد و یا کنیز نگردد»! «...وَكُلُّ مَا يُبَاحُ النَّظَرُ إِلَيْهِ مِنْهَا، يُبَاحُ مَسُّهُ مِنْهَا إِذَا أُمِنَ الشَّهْوَةُ عَلَى نَفْسِهِ وَعَلَيْهَا...». المبسوط (سرخسی) ج ۱۵۱/۱۰.

۲۶۱- «زنی کنیز می‌تواند بدون مقنعه نماز بخواند چرا که عمر هرگاه زن کنیزی را می‌دید که با مقنعه سر خود را پوشانده، با تازیانه مقنعه او را برمی‌داشت و می‌گفت: ای زن متعفن روسریت را بردار، خودت را مانند زنان غیر کنیز می‌کنی»؟! «وَلِلْأَمَةِ أَنْ تُصَلِّيَ بِغَيْرِ قِنَاعٍ لِحَدِيثِ عُمَرَ رضی الله عنه أَنَّهُ كَانَ إِذَا رَأَى جَارِيَةً مُتَقَنِّعَةً، عَلَاهَا بِالِدَّرَّةِ، وَقَالَ: أَلْقِي عَنْكَ الْخِمَارَ يَا دَفَارٍ، أَتَشَبَّهِينَ بِالْحَرَائِرِ». المبسوط (سرخسی) ج ۲۱۲/۱. همچنین رجوع شود به: بدائع الصنائع ج ۱۲۱/۵، نصب الراية ج ۱۴۲/۶، ۱۴۳، الدراية فی تخريج احاديث الهداية ج ۱۲۴/۱، ج ۲۳۰/۲، البحر الرائق (تكملة) ج ۳۵۷/۸، حاشية رد المحتار ج ۶۸۴/۶. ←

کنیزان لازم بود - به هنگام نماز (حتی به هنگام نماز جماعت) - فقط

در حاشیه رد المحتار بعد از نقل روایت آمده است: «وَدَفَارِ بِالذَّالِ الْمُهِمَلَةِ كَفَعَالٍ مَبْنِيٍّ عَلَى الْكَسْرِ مِنَ الدَّفْرِ وَهُوَ النَّتْنُ».

ابوالحسن ماوردی (ف. ۴۵۰هـ) می‌گوید: «در مذهب (شافعی) همه متفقند که آنچه در نماز و در مقابل نامحرمان برای یک کنیز عورت است (و باید پوشانده شود) ما بین ناف وی و زانوی اوست. در این مورد اختلافی نیست که: سر کنیز و ساق پای او نه در نماز و نه در مقابل نامحرمان عورت محسوب نمی‌شود (و واجب نیست پوشانده شود). چون قتاده از انس روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه در راه کنیزی از خاندان انس را دید که در نماز مقنعه به سر کرده است. عمر آن کنیز را زد و گفت: سر خود را برهنه نما و خودت را مانند زنان غیر کنیز مکن». «لَا يَخْتَلِفُ الْمَذْهَبُ أَنَّ مَا بَيْنَ سُرَّةِ الْأَمَةِ وَرُكْبَتَيْهَا عَوْرَةٌ فِي صَلَاتِهَا، وَمَعَ الْأَجَانِبِ. وَلَا يَخْتَلِفُ أَنَّ رَأْسَهَا وَسَاقَيْهَا لَيْسَ بِعَوْرَةٍ فِي الصَّلَاةِ، وَلَا مَعَ الْأَجَانِبِ، لِرِوَايَةِ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی الله عنه مَرَّ بِأَمَةٍ لَآلِ أَنَسٍ وَقَدْ تَقَنَّعَتْ فِي صَلَاتِهَا فَضَرَبَهَا، وَقَالَ: اكْشِفِي رَأْسَكَ وَلَا تَشَبَّهِي بِالْحَرَائِرِ». الحاوی الكبير ج ۲/۲۲۳، ۲۲۴.

لذا بر اساس فقهی که توسط عمر بنیانش پی‌ریزی شد، حکم صادر نمودند که زنان کنیز - به هنگام نماز - تنها باید به مقدار مردان ستر عورت نمایند و در این خصوص گفتند: «الْأَمَةُ كَالرَّجُلِ»، یا «عَوْرَةُ الْأَمَةِ كَعَوْرَةِ الرَّجُلِ» (= آنچه را یک کنیز باید از بدن خود به هنگام نماز بپوشاند، همان مقداری است که مردان باید بپوشانند) المعونة على مذهب مالك ج ۱/۱۰۳، المحلى ج ۳/۲۲۳ (به نقل از ابوحنیفه)، الكافي في فقه اهل المدينة (ابن عبد البر) ص ۶۳، حلية العلماء في معرفة مذاهب الفقهاء ج ۲/۵۴، تقويم النظر ج ۱/۳۴۰، الهداية شرح بداية المبتدى ج ۱/۴۹، المغنى على مختصر الخرقى ج ۱/۶۳۹ (به رأى احمد بن حنبل)، الكافي ←

«عورتین» خود،^{۲۶۲} یا احتیاطاً «از زیر ناف تا بالای

فی فقہ احمد بن حنبل (ابن قدامہ) ج ۱/۱۱۲، فتح العزیز فی شرح الوجیز ج ۴/۹۱، تفسیر القرطبی ج ۱/۳۶۱ (به نقل از مالک بن انس)، التعجیز فی اختصار الوجیز ص ۹۴، روضة الطالبین ج ۱/۳۸۹، المجموع - کتاب الصلاة، باب ستر العورة - ج ۳/۱۶۸، ۱۶۹، الشرح الكبير على متن المقنع ج ۱/۴۵۷، ۴۵۸ (به رأی احمد بن حنبل و شافعی)، الرعاية الصغرى ج ۱/۷۳، ارشاد السالك الى اشرف المسالك ص ۱۵، القوانين الفقهية (ابن جزى كلبى) ص ۶۳، الفروع (ابن مفلح) ج ۱/۲۸۷، القواعد والفوائد (بعلی) ص ۲۱۰، البناية شرح الهداية ج ۲/۱۳۲، ۱۳۳، المبدع فی شرح المقنع ج ۱/۳۶۱، الانصاف (مرداوى) ج ۱/۴۵۱، مغنى ذوى الافهام ص ۱۰۳، الاشباه والنظائر (سيوطی) ص ۲۲۶، كفاية الطالب الربانى ج ۱/۲۱۵، البحر الرائق ج ۱/۴۷۴، مواهب الجليل لشرح مختصر خليل ج ۲/۱۸۰، فتح المعين ج ۳/۳۰۲، الاقناع فى حل الفاظ ابى شجاع (شربینى) ج ۱/۱۳۵، حواشى الشروانى والعبادى على تحفة المحتاج ج ۴/۱۶۴، ج ۷/۱۹۵، هداية الراغب ص ۱۰۸، نيل الاوطار ج ۲/۵۵ (به نقل از شافعی و ابوحنيفه)، روح المعانى (ألوسى) ج ۱۸/۱۴۱، حاشية الباجورى ج ۱/۱۴۰، اللباب فى شرح الكتاب ج ۱/۷۶، ۷۷، منح الجليل ج ۱/۱۳۲، غالية المواعظ ص ۴۱۱، تحفة الاحوذى ج ۲/۳۱۵، ۳۱۶ (به نقل از شافعی و ابوحنيفه)، ج ۸/۴۴، عون المعبود ج ۲/۲۴۳ (به نقل از شافعی و ابوحنيفه)، ج ۱۱/۱۱۵ (به نقل از مالک بن انس و شافعی و ابوحنيفه)، الفقه الحنبلى الميسر ج ۱/۲۱۶

۲۶۲- امام حنبله احمد بن حنبل و بنا به قولی مالک بن انس معتقد بوده اند که زنان کنیز

فقط لازم است فَرْجَيْنِ خود (= قُبُل و دُبُر) را در نماز بپوشانند!

المُقنع (عبدالله ابن قدامه حنبلى) - کتاب الصلاة، باب ستر العورة - ص ۲۴،

الشرح الكبير على متن المقنع (عبدالرحمن ابن قدامه حنبلى) ج ۱/۴۵۶، ۴۵۸،

۲۶۴

۲۶۳

زانو را بپوشانند.

الرعاية الصغرى (ابن حمدان حنبلى) ج ۷۳/۱، الفروع (شمس الدين ابن مفلح حنبلى) ج ۲۸۷/۱، القواعد والفوائد الاصولية (علاء الدين بعلی حنبلى) ص ۲۱۰، النجم الوهاج (دمیری شافعی) ج ۱۹۰/۲، ۱۹۱ [به نقل از مالك بن انس]، المبدع فى شرح المقنع (برهان الدين ابن مفلح حنبلى) ج ۳۶۰/۱، ۳۶۱، الانصاف (مرداوى حنبلى) ج ۴۴۹/۱، ۴۵۰، مغنى المحتاج (شربینی شافعی) ج ۱۸۵/۱ [به نقل از مالك بن انس]، الروض المربع (بهوتی حنبلى) ج ۱۴۰/۱.

«وقال قوم: حَدُّ الْعَوْرَةِ نَفْسُ السَّبِيلَيْنِ وَهُمَا السَّوَاتَانِ حَسْبُ». عيون المجالس

(قاضی عبدالوهاب) ج ۳۱۰/۱.

۲۶۳- ابوحنیفه و شافعی و بنا به قولی مالك بن انس نظرشان این بوده که کنیزان به هنگام نماز خواندن فقط لازم است - مانند مردان - آنچه را که بین ناف تا زانوی آنان قرار دارد بپوشانند!

رجوع کنید به: الاقناع (ماوردی) ص ۳۷، الحاوی الكبير ج ۲۲۳/۲، ۲۲۴، الْمُحَلَّى ج ۲۲۳/۳، التنبيه (فیروزآبادی) ص ۲۸، الوسيط فى المذهب ج ۱۷۴/۲، ۱۷۵، المغنى على مختصر الخرقى ج ۶۳۹/۱، العمدة فى الفقه ص ۱۵، المحرر فى الفقه ج ۴۲/۱، ۴۳، التعجيز فى اختصار الوجيز ص ۹۳، ۹۴، منهاج الطالبين ص ۵۴۰، الشرح الكبير على متن المقنع ج ۴۵۶/۱، ۴۵۷، الاختيار لتعليل المختار ج ۴۵/۱، الرعاية الصغرى ج ۷۳/۱، المطلع على ابواب المقنع ص ۶۱، ۶۲، الفروع (شمس الدين ابن مفلح) ج ۲۸۷/۱، عمدة السالك ص ۴۲، الانوار لأعمال الأبرار ج ۱۰۵/۱، القواعد والفوائد الاصولية (علاء الدين بعلی) ص ۲۱۰، النجم الوهاج ج ۱۹۰/۲، ۱۹۱، المبدع فى شرح المقنع ج ۳۶۰/۱، الانصاف ج ۴۴۹/۱ - ۴۵۱، التاج والاكيل ج ۴۹۸/۱، مغنى ذوى الافهام ص ۱۰۳، المقدمة الحضرمية ص ۷۶، <

موضوعی که بعید است رگ غیرتِ فقهای را - که جوازِ نماز خواندن به

فتح القریب المجیب ج ۱/۱۴۰، فتح الوهاب ج ۱/۸۷، منهج الطلاب ص ۲۳، اسنی المطالب شرح روض الطالب (سُنَّیْکِ) ج ۲/۵۰۰، التوضیح فی الجمع بین المقنع والتنقیح ج ۱/۲۸۵، کفایة الطالب الربانی ج ۱/۲۱۵، مواهب الجلیل لشرح مختصر خلیل ج ۲/۱۷۹، ۱۸۰، زاد المستقنع ص ۳۷، الاقناع لطالب الانتفاع (حجّاوی) ج ۱/۱۳۴، منتهی الارادات ج ۱/۶۱، الاقناع فی حل الفاظ ابی شجاع (شربینی) ج ۱/۱۳۵، مغنی المحتاج ج ۱/۱۸۵، حواشی الشروانی والعبادی علی تحفة المحتاج ج ۲/۱۱۱، نهاية المحتاج ج ۲/۷، دلیل الطالب ص ۲۵، ۲۶، الروض المربع ج ۱/۱۴۰، ارشاد اولی النهی ج ۱/۱۶۶، ج ۲/۱۰۵۷، دقائق اولی النهی ج ۱/۳۰۰، حاشیتا قلیوبی وعمیره ج ۱/۱۷۶، ۱۷۷، اخصر المختصرات ج ۱/۱۰۸، الفواکه الدوانی ج ۱/۱۲۹، ۱۳۰، نیل المآرب بشرح دلیل الطالب ج ۱/۸۳، الحواشی المدنیة ج ۱/۲۷۵، ۲۷۶، الشرح الکبیر (احمد دردیر) ج ۱/۲۱۳، شروط الصلاة (محمد بن عبدالوهاب) ص ۹۵۸، ۹۵۹، نیل الاوطار ج ۲/۵۵ (به نقل از شافعی و ابوحنیفه)، حاشیة الباجوری ج ۱/۱۴۰، حاشیة اعانة الطالبین ج ۱/۱۳۵، ج ۲/۱۲۹، ج ۳/۲۹۹، دلیل الطالب ص ۲۵، ۲۶، حاشیة الشرقاوی ج ۱/۱۷۲، ۱۷۳، نهاية الزین ص ۴۶، منار السبیل ج ۱/۷۸، السلسبیل فی معرفة الدلیل ج ۱/۱۱۰، انوار المسالك ص ۴۸، الشرح المُمْتَع علی زاد المستقنع ج ۲/۱۵۲، ۱۵۳، الفقه الحنبلی المیسّر ج ۱/۲۱۵، ۲۱۶.

۲۶۴- حتی گفتند اگر به کنیزی در حال نماز خواندن خبر دهند که آزاد شده، باید پس از

شنیدن خبر آزادی، خود را بپوشاند و در صورتی که وقت باقی است نمازش را با رعایت حجاب اعاده نماید! «... وَإِنْ عَلِمَتْ فِي صَلَاةٍ بِعَثْقٍ مَكْشُوفَةً رَأْسٍ، أَوْ وَجَدَ غُرْيَانًا ثَوْبًا، اسْتَتَرَا - إِنْ قَرَّبَ السَّاتِرَ - وَلَا أَعَادَا بِوَقْتٍ». مختصر خلیل ص ۲۱، حاشیة الخُرُشی ج ۱/۴۷۶، حاشیة الشیخ علی بن احمد العدوی ج ۱/۴۷۶.

۲۶۵

صورت کاملاً عریان را صادر نمودند - بجنابند!

تا صدها سال بعد از این بدعتِ برپافتهٔ عمر، هیچ کنیز مسلمان یا غیر مسلمانی، جرأت نیافت در کوچه‌های مدینهٔ النبی با روسری و یا با چادر ظاهر گردد! ^{۲۶۶} کنیزان در شهر مدینه با بدن‌های نیمه عریان می‌گشتند و همه این کار را

۲۶۵ - بنا به نقلی: امام مالکیه (مالك بن انس) ستر عورت در نماز را امری مستحب

می‌دانسته و نه واجب!

ابوالحسن ماوردی (ف. ۴۵۰ هـ) - ضمن مخالفت با نظر مالك - چنین می‌گوید: «مالك (بن انس) می‌گوید: به هنگام نماز خواندن، ستر عورت مستحب است و نه واجب. لذا اگر کسی مكشوف العوره نماز خواند، اگر چنانچه وقت باقی است (و نماز قضا نمی‌شود) نمازش را دوباره اعاده کند، ولی اگر وقت نیست دیگر احتیاجی به اعاده نماز نیست. (ماوردی سپس می‌گوید): در هر جایی که مالك می‌گوید: «نماز را باید به شرط بقای وقت اعاده کرد» منظورش این است که مستحب است و واجب نیست». «وقال مالك: سَتَرُ الْعَوْرَةِ مُسْتَحَبٌّ فِي الصَّلَاةِ، وَلَيْسَ بِوَاجِبٍ. فَمَنْ صَلَّى مَكْشُوفَ الْعَوْرَةِ، وَكَانَ الْوَقْتُ بَاقِيًا أَعَادَ، وَإِنْ كَانَ فَائِتًا لَمْ يُعِدْ. وَكُلُّ مَوْضِعٍ يَقُولُ مَالِكٌ: «إِنَّهُ يُعِيدُ فِيهِ مَعَ بَقَاءِ الْوَقْتِ»، يُرِيدُ بِهِ: اسْتِحْبَابًا، لَا وَاجِبًا». الحاوی الكبير ج ۲/۲۱۶.

۲۶۶ - فقیه برجسته و معروف مالکی، عبدالملك بن حبيب قرطبی (ف. ۲۳۸ هـ) - که حدوداً دویست سال پس از خلافت عمر بن خطاب می‌زیسته - بعد از نقل ممنوعیت حجاب کنیزان توسط عمر بن خطاب می‌گوید: «من در شهر مدینه حتی یک کنیز ندیدم که سر برهنه نباشد».

«وما رَأَيْتُ بِالْمَدِينَةِ أُمَّةً تَخْرُجُ - وَإِنْ كَانَتْ رَائِعَةً - إِلَّا وَهِيَ مَكْشُوفَةُ الرَّأْسِ فِي ضَفَائِرِهَا أَوْ فِي شَعْرِ مُحَمَّمٍ، لَا تُلْقَى عَلَى رَأْسِهَا شَيْئًا. وَرُبَّمَا رَأَيْتُ الْجَارِيَةَ تُلْقَى -

۲۶۷

– به عنوان سنت عمر – جایز و بلکه واجب می دانستند!

الْجِلْبَابَ عَلَى صَدْرِهَا مِنْ فَوْقِ ثَوْبِهَا الَّذِي تَلْبَسُ. وَتَكْشِفُ الْأَمَّةُ رَأْسَهَا لِتُعَرَفَ الْأَمَّةُ مِنَ الْحُرَّةِ... وَلَا بَأْسَ أَنْ تُصَلِّيَ الْأَمَّةُ كَذَلِكَ مَكْشُوفَةَ الرَّأْسِ وَالْمِغْصَمِ وَالسَّاقِ، وَلَا بَأْسَ أَنْ يَبْدُوَ ذَلِكَ مِنْهَا فِي غَيْرِ صَلَاةٍ». ادب النساء (عبدالملك بن حبيب) – باب ما يُكره للإماء من التشبه بالحرّاء في لباسهن – ص ۲۲۹ [۱۴۸].

قاضی ابوالولید ابن رشد قرطبی مالکی (ف. ۵۲۰هـ) معتقد است: از آنجایی که در زمان او فساد و فحشاء در میان اکثر مردم عمومیت پیدا کرده، دیگر هیچ امامی نه تنها نباید به سنت عمر عمل کند بلکه باید به کنیزان اجازه ندهد که بدون حجاب در کوچه‌ها رفت و آمد نمایند. به عبارت دیگر ابوالولید قرطبی این سنت عمر را زائیدهٔ عدم فساد و یا لا اقل کمی فساد در ایام خلیفهٔ ثانی معرفی می نماید! و حال آنکه بهانه‌ای که برای تبرئه عمر اظهار شده، دفع فساد و دفع مزاحمت اراذل و اوباش مدینه از زنان حُرّه و غیر کنیز بوده است!

«قَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ فِي الْوَاضِحَةِ: وَمَا رَأَيْتُ بِالْمَدِينَةِ أَمَةً تَخْرُجُ – وَإِنْ كَانَتْ رَائِعَةً – إِلَّا وَهِيَ مَكْشُوفَةُ الرَّأْسِ فِي ضَفَائِرِهَا، أَوْ فِي شَعْرِ مَجْمَمٍ، لَا تُلْقِي عَلَى رَأْسِهَا جِلْبَاباً لِتُعَرَفَ الْأَمَّةُ مِنَ الْحُرَّةِ، إِلَّا أَنْ ذَلِكَ لَا يَنْبَغِي الْيَوْمَ لِعُثُومِ الْفَسَادِ فِي أَكْثَرِ النَّاسِ! فَلَوْ خَرَجَتْ الْيَوْمَ جَارِيَةٌ رَائِعَةٌ مَكْشُوفَةَ الرَّأْسِ فِي الْأَزَقَةِ وَالْأَسْوَاقِ لَوَجَبَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَمْنَعَ مِنْ ذَلِكَ، وَيُلْزِمَ الْإِمَاءَ مِنَ الْهَيْئَةِ فِي لِبَاسِهِنَّ مَا يُعَرَفْنَ بِهِ مِنَ الْحَرَائِرِ». البيان والتحصيل – كتاب النكاح الثاني – ج ۴/۳۵۷، ۳۵۸.

۲۶۷– در دوران حیات مالک بن انس امام مالکیه (و. ۹۳ – ف. ۱۷۹هـ) که مقارن با اواخر حکومت امویان و اوایل حکومت عباسیان بوده کنیزان به صورت نیمه عریان در شهر مدینه رفت و آمد می کردند تا جایی که مالک بن انس از این وضعیت اظهار ناراحتی می کرده است. ←

حامیان عمر - برای آنکه ساحت وی را از این فساد ظالمانه تبرئه نمایند - به تحریف در معنای آیات قرآنی متوسل شدند و ادعا کردند که خداوند نیز در قرآن (با عبارت ﴿أَنْ يُعْرَفْنَ﴾)، حجاب را فقط برای «زنانی که برده نیستند» واجب کرده است و نه زنان کنیز.^{۲۶۸} حال آنکه سنت نبوی از این نوع تفسیر قرآن، و از این قاعده فسادانگیز و ظالمانه که عمر نسبت به کنیزان اعمال نموده مبراست.^{۲۶۹}

«وَرُويَ عنه (أبي عن مالك) أَنَّهُ كَرِهَ مَا تَفْعَلُ الْجَوَارِي فِي الْمَدِينَةِ: يَخْرُجْنَ فَيَكْشِفْنَ مَا فَوْقَ الْإِزَارِ». مختصر کتاب النظر فی احکام النظر ص ۱۴۱.

یعنی: «از مالک بن انس روایت شده که وی از کاری که کنیزان در شهر مدینه انجام می دادند اظهار ناراحتی می کرده و آن را مکروه می دانسته است. کنیزان در مدینه (وقتی از منازل) خارج می شدند آن قسمت از بدن خود را که بالاتر از شلوار (و دامن) قرار داشت عریان می کردند»!

۲۶۸ - ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِئِبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ...﴾. سورة احزاب، آیه ۵۹.

یعنی: «ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو که خود را بپوشانند. این کار برای اینکه آنان شناخته شوند ﴿أَنْ يُعْرَفْنَ﴾ و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است...».

منظور آیه این است که: زنان با رعایت حجاب خود، به عفت و پاکدامنی و ایمان شناخته خواهند شد. ولی عده ای - بر اساس بدعت عمر بن خطاب - معنای آیه را تحریف کرده اند و می گویند: منظور این است که: زنان با رعایت حجاب، اعلام خواهند کرد که کنیز نیستند و به برده نبودن شناخته خواهند شد.

۲۶۹ - ابن حزم به شدت به کسانی که این آیه را در باره حجاب زنان غیر کنیز می دانند

حمله نموده و می گوید: ←

قوانینی که عمر در خصوص کنیزان وضع نمود، موجب بی‌عفتی و فسادی گسترده در جامعه گردید. گرچه بر اساس «موافقات دروغینی»^{۲۷۰} که او برای

«وَنَحْنُ نَبْرَأُ مِنْ هَذَا التَّفْسِيرِ الْفَاسِدِ الَّذِي هُوَ إِمَّا زَلَّةٌ عَالِمٍ وَوَهْلَةٌ فَاضِلٍ عَاقِلٍ، أَوْ افْتِرَاءٌ كَاذِبٍ فَاسِقٍ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَطْلَقَ الْفُسَاقَ عَلَى أَغْرَاضِ إِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ، وَهَذِهِ مُصِيبَةُ الْأَبَدِ. وَمَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ مِنَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ فِي أَنَّ تَحْرِيمَ الزَّانِي بِالْحُرَّةِ كَتَحْرِيمِهِ بِالْأَمَةِ، وَأَنَّ الْحَدَّ عَلَى الزَّانِي بِالْحُرَّةِ كَالْحَدِّ عَلَى الزَّانِي بِالْأَمَةِ، وَلَا فَرْقَ، وَأَنَّ تَعَرُّضَ الْحُرَّةِ فِي التَّحْرِيمِ كَتَعَرُّضِ الْأَمَةِ، وَلَا فَرْقَ. وَلِهَذَا وَلِشَبْهِهِ وَجَبَ أَنْ لَا يُقْبَلَ قَوْلُ أَحَدٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا بِأَنْ يُسْنِدَهُ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». الْمُحَلَّى ج ۳/۲۱۹.

یعنی: «ما از این تفسیر فاسدی (که از آیه شده است) بیزار می‌جویم. این تفسیر فاسد را یا باید لغزش و اشتباه یک فرد عالم و فاضل و عاقل دانست و یا باید آن را تهمت و افترای یک فرد دروغگو و فاسق به حساب آورد، چون (بر اساس چنین تفسیری باید بپذیریم که) خدای تعالی، افراد فاسق را برای تعرض به نوامیس کنیزان مسلمان آزاد گذارده است، و این مصیبتی جاودانه است! همه مسلمانان بدون استثنا معتقدند که: حرمت زنا با زن حُرّه مانند حرمت زنا با کنیز است و حدّی که بر زانی با زن حُرّه جاری می‌شود درست به مانند حدّی است که بر زانی با کنیز جاری می‌گردد و حد این دو زانی هیچ فرقی با یکدیگر ندارد و همانطوری که تعرض به زن غیر کنیز و حُرّه حرام است تعرض به زن کنیز نیز حرام می‌باشد و هیچ فرقی میان کنیز و غیر کنیز در این حکم نیست. به همین دلیل و به دلایل دیگر واجب است که ما پس از رسول خدا (ص)، قول هیچ فردی را (که خلاف این احکام را می‌گوید) نپذیریم مگر آن که سخنان آن فرد مستند به سخنان شخص پیامبر باشد».

۲۷۰- عمر مدعی بود که بعضی از احکام موجود در قرآن را خداوند در اعلان موافقت با نظرات وی نازل نموده است. این ادعای عمر به صورت‌های مختلف از او نقل شده =

خود عَلم نمود، ادعا شد که خداوند به خاطر درخواست عمر بن خطاب
 بوده که «حجاب» را بر زنان واجب نموده است!^{۲۷۱}

می‌گویند: تجارب جوانی عمر بن خطاب در شرارت و می‌خوارگی و عیاشی و

است. الفاظی چون: «وَأَفَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ ...»، یا «وَأَفَقْتُ اللَّهَ فِي ثَلَاثٍ ...»، و
 یا «وَأَفَقَنِي رَبِّي فِي ثَلَاثٍ ...» ... صحیح البخاری - کتاب الصلاة، باب ما جاء في
 القبلة / و کتاب تفسیر القرآن، باب واتخذوا من مقام إبراهيم مصلی - ج ۱/۱۰۵،
 ج ۵/۱۴۹، صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عمر -
 ج ۷/۱۱۶.

«وفي كتاب فضائل الإمامين لأبي عبد الله الشيباني قال: وافق عمر ربه في
 أحد وعشرين موضعاً». اخبار الدول ج ۱/۲۸۷.

۲۷۱- عایشه و عده‌ای دیگر می‌گویند: «علت واجب شدن حجاب، این بود که عمر بارها
 و بارها از پیامبر خواسته بود که آن حضرت زنان خود را مجبور به رعایت حجاب
 نماید!» ... وَقَالَتْ عَائِشَةُ وَجَمَاعَةٌ: سَبَبُ الْحِجَابِ كَلَامُ عُمَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ مِرَاراً فِي أَنْ
 يَحْجُبَ نِسَاءَهُ». تفسیر الثعالبی ج ۳/۲۳۵.

اینکه «وجوب حجاب زنان، خصوصاً وجوب حجاب همسران پیامبر ﷺ» به
 پیشنهاد عمر بوده نزد علمای اهل سنت قطعی است و در بسیاری از کتاب‌ها از
 جمله در صحیحین به آن اشاره شده است! روایاتی که در «صحیح بخاری»
 ج ۱/۱۰۵، ج ۵/۱۴۹ و «صحیح مسلم» ج ۷/۱۱۶ و بسیاری از دیگر منابع کتب
 اهل سنت آمده از خود عمر بن خطاب نقل گردیده و در آنها نوعاً به
 پیامبر اکرم ﷺ اهانت و جسارت شده است.

زن‌بارگی، ۲۷۲ همگی زمینه‌ساز نبوغ مضاعف او

۲۷۲- محمد حسین هیکل می‌گوید: «عمر بن خطاب مانند جوانان و مردان دیگر مکه علاقمند به شراب بود و بسیار می‌گساری می‌کرد. (او نه تنها شارب الخمر بود) بلکه شاید (بتوان گفت) که از تمامی دیگر می‌خوارگان، حرص و ولع بیشتری نسبت به شراب داشت. عمر در ابتدای جوانی خود عاشق زنانِ آوازه‌خوان بود. تمام کسانی که شرح زندگانی عمر را نوشته‌اند متفقند در اینکه عمر (همواره) به دنبال می‌گساری و زن‌بازی بوده است.» «وکان عمر، کَغیره مِن شَبانِ مَكَّةَ ورجالِها، مُحِبًّا لِلشَّرابِ مُتَوَفِّرًا عَلیه. بَل لَعَلَّهُ کَانَ أَشَدَّ مِنْ أَمْثالِهِ وَلَعَّا بِهِ. کَذَلِکَ کَانَ لَهُ صَدَرُ شَبابِهِ غَرَامٌ بِالْغانیاتِ، جَعَلَ الَّذینَ یَتَرَجِمُونَ لَهُ یُجمِعُونَ عَلی أَنَّهُ کَانَ صَاحِبَ خَمِرٍ وَصَاحِبَ نِساءٍ». الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج ۱/۳۴. همچنین رجوع کنید به: قائد الفكر الاسلامی عمر بن الخطاب ج ۱/۴۶.

محمد غزالی نیز می‌گوید: «ظاهراً در وجود عمر روحیات متناقضی در کشاکش و جدال با یکدیگر بودند: او (از سویی) به سنت‌های پدران و نیاکان خود احترام می‌گذاشت، (از سویی) به شهوت می‌خوارگی و عیاشی‌های محبوبش خو گرفته بود، (از طرفی هم) پایداری و تحمل مسلمانان - در بلاهایی که در راه عقیده از خود نشان می‌دادند - او را به تعجب واداشت.» «وَالظَّاهِرُ أَنَّ عَمَرَ کَانَ تَصْطَرِعُ فِي نَفْسِهِ مَشاعِرٌ مُتَنافِضَةٌ: اخْتِرامُهُ لِلتَّقالیدِ الَّتِی سَنَّها الْأَباءُ وَالْأَجْدادُ، وَاسْتِرسالُهُ مَعَ شَهواتِ السُّکْرِ وَاللَّهْوِ الَّتِی أَلْفَها، ثُمَّ إِعْجابُهُ بِصَلابَةِ المُسْلِمینَ وَاحْتِمالِهِمُ الْبَلاءَ فِي سَبیلِ عَقیدَتِهِمْ...». فقه السيرة ص ۱۲۵.

عبدالرحمن شرقاوی می‌گوید: «جوانانِ دورانِ عمر شراب می‌خوردند و خوشی می‌کردند. عمر نیز بدون هیچ قید و بندی (در می‌خوارگی) با آنان همراهی می‌کرد و به مانند آنان عنانِ عیاشی خود را رها کرده بود.» «کَانَ شَبابُ عَصْرِهِ یَشْرَبُونَ وَیَظْرَبُونَ، فَأَذَلَّی عَمْرُ بِذلِّهِ مَعَهُمْ وَأَسامَ سَرَحَ اللَّهْوِ حَیثُ أَسامُوا». الفاروق -

۲۷۳

شده بود!

شهوۃٔ عمر در مسائل جنسی به حدی بود که گاهی تا چشمش به یکی از این

کنیزان می افتاد روزه خود را می شکست و با وی همبستر می شد! ^{۲۷۴} او حتی از

← عمر بن الخطاب (شرقاوی) ص ۶.

دکتر عبدالرحمن عمیره می گوید: «عمر اهل می گساری بود و دائم الخمری بود که به شراب خواری اعتیاد داشت». «وَكَانَ (عمرُ) صَاحِبَ خَمْرٍ يَشْرِبُهَا وَيَعْكُفُ عَلَيْهَا». رجالُ أنزل الله فيهم قرآنًا ج ۷۸/۵.

۲۷۳- محمود شلبی می گوید: «وَمِنْ هُنَا كَانَ عَمْرُ قَبْلَ إِسْلَامِهِ خَبِيرًا بِالْحَيَاةِ فِي شُرُورِهَا، فَلَمَّا جَاءَتْ سَاعَةُ الصِّفْرِ مِنْ حَيَاتِهِ، وَانْقَلَبَ مِنَ الْيَسَارِ إِلَى الْيَمِينِ، دَخَلَ إِلَى الْإِسْلَامِ دُخُولَ الْخَبِيرِ بِالْأَعْيِبِ الْأَشْرَارِ. فَاكْتَمَلَتْ بِذَلِكَ شَخْصِيَّتُهُ، وَتَوَازَنْتْ عُبُقَرِيَّتُهُ». حیاة عمر (محمود شلبی) ص ۱۵.

یعنی: «عمر بن خطاب قبل از آنکه مسلمان شود، با (انواع) شرارتهای موجود آشنایی کامل داشت. از همین رو آنگاه که ساعت صفر حیات او فرا رسید و از چپ به راست منقلب گردید، به عنوان کسی وارد اسلام شد که کاملاً از بازی های اشرار آگاه است. و بر همین اساس بود که شخصیت عمر کامل گردید و نبوغ سرشارش توازن یافت!»

۲۷۴- سعید بن مسیب می گوید: «كَانَ عَمْرُ صَائِمًا، فَعَرِضْتُ لَهُ جَارِيَةً، فَأَعْجَبَتْهُ، فَوَاقَعَهَا وَهُوَ صَائِمٌ...». جمل من انساب الاشراف ج ۴۰۳/۲.

یعنی: «عمر روزه بود که کنیزی به او عرضه شد. عمر از کنیز خوشش آمد و در حالی که روزه بود با کنیز نزدیکی کرد».

سعید بن مسیب در روایتی دیگر می گوید: «خَرَجَ عَمْرُ يَوْمًا عَلَى أَصْحَابِهِ، ←

۲۷۵

آمیزش با کنیز حائضه نیز پروا نمی‌کرد!

عمر کنیزان را می‌خرید و دستور می‌داد آنان را برایش آرایش کنند و نزدش

۲۷۶

بیاورند.

ممکن بود این کنیزان خریداری شده - حتی پس از آمیزش با آنان - به

فقال: إِنِّي أَصْبَحْتُ صَائِماً، فَمَرَّتْ بِي جَارِيَةٌ لِي (أَوْ فَرَأَيْتُ جَارِيَةً لِي)، فَوَقَعْتُ عَلَيْهَا...». مصنف عبد الرزاق ج ۴/ ۲۷۲ / ح ۷۷۷۲، طبقات ابن سعد ج ۲/ ۳۳۹، سنن الدارقطني ج ۲/ ۱۶۰، الجوهر النقي ج ۴/ ۲۸۱، الْمُحَلَّى ج ۶/ ۲۷۰.

یعنی: «یک روز عمر نزد دوستانش رفت و به آنان گفت: روزه بودم که یکی

از کنیزانم از جلوی من رد شد. من هم به رویش افتادم (و با او نزدیکی کردم)».

۲۷۵- عبد الحمید بن عبدالرحمن می‌گوید: «إِنَّ عَمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَتَى جَارِيَةً لَهُ، فَقَالَتْ:

إِنِّي حَائِضٌ، فَكَذَّبَهَا فَوَقَعَ عَلَيْهَا، فَوَجَدَهَا حَائِضاً...». شرح العمدة ج ۱/ ۴۶۸،

بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث - باب ۱۸: فيمن أتى حائضاً - ص ۴۶.

یعنی: «عمر بن خطاب (برای آمیزش جنسی) نزد یکی از کنیزانش رفت. کنیز

به او گفت: من (الآن) در حال حیض هستم. عمر او را متهم به دروغگویی کرد و با

وی همبستر شد، و در هنگام آمیزش بود که دریافت کنیزش حائضه است!»!

«عن عَمْرَأَةٍ أَتَى جَارِيَةً لَهُ، فَقَالَتْ: إِنِّي حَائِضٌ، فَوَقَعَ بِهَا، فَوَجَدَهَا

حَائِضاً...». كنز العمال ج ۱۶/ ۵۶۶ / ح ۴۵۸۸۹.

همچنین رجوع کنید به: السنن الكبرى (بيهقي) ج ۱/ ۳۱۶، حاشية ابن القيم

على سنن أبي داود ج ۱/ ۳۰۷.

۲۷۶- «حَدِيثُ عَمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَإِنَّهُ اشْتَرَى جَارِيَةً، وَأَمَرَ بِهَا، فَرُيِّتَ لَهُ، وَأُذْخِلَتْ عَلَيْهِ...».

المبسوط (سرخسی) ج ۳۰/ ۲۷۷.

فروشنده پس داده شوند. «عمر» فتوا داده بود: «اگر فردی کنیز دوشیزه یا غیر دوشیزه‌ای را خرید می‌تواند او را به علت معیوب بودن پس بدهد حتی اگر پس از خرید، با آن کنیز همبستر شده باشد!»^{۲۷۷} بعدها در باره «کنیزی که فروخته شده و طی چند سال در خانه خریدار دارای فرزندی شده» اعلام گردید: خریدار می‌تواند بچه‌های آن کنیز را بفروشد و خود کنیز را هم پس از گذشت سال‌ها - به علت معیوب بودنش - به فروشنده پس بدهد!^{۲۷۸} کاری که حتی در خصوص یک الاغ معیوب هم جایز ندانسته‌اند!

۲۷۷- شعبی می‌گوید: «إِنَّ عَمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ - فِيمَنْ اشْتَرَى جَارِيَةً فَوَطَّئَهَا ثُمَّ وَجَدَ بِهَا عَيْبًا -: إِنْ كَانَ ثِيْبًا رَدَّهَا وَنُصِفَ عُشْرَ قِيَمَتِهَا، وَإِنْ كَانَتْ بِكَرًّا رَدَّهَا وَرَدَّ مَعَهَا عُشْرَ قِيَمَتِهَا». الْمُحَلَّى ج ۹/۷۶.

یعنی: «عمر بن خطاب - در خصوص کسی که کنیزی را خریده و پس از جماع با وی در کنیز عیبی یافته - چنین گفته است: اگر کنیزتان باکره و دوشیزه نبود او را (بعد از جماع) پس بدهید و یک بیستم قیمت کنیز را هم (به فروشنده) برگردانید. اما اگر کنیزتان (هنگام خرید) دوشیزه بود (و شما با او جماع کردید و دیدید معیوب است) به هنگام پس دادن او، یک دهم قیمت خرید او را (به فروشنده) بدهید!»

۲۷۸- مالك بن انس (امام مالکيه) از کسانی است که به جایز بودن این عمل تصریح می‌نماید. (رجوع کنید به: المدونة الكبرى - کتاب التدلیس، باب في الرجل يبتاع الأمة فتلد أولاداً ثم يجد بها عيباً - ج ۴/۳۰۸).

محمد عُثْبِي قُرْطُبِي (ف. ۵۲۵۵) هنگام طرح «سؤالات عیسی بن دینار از عبدالرحمن بن قاسم مصری» این طور نقل می‌کند:

عیسی بن دینار می‌گوید: «از عبدالرحمن بن قاسم سؤال کردم: اگر کسی کنیزی را که فرزند ندارد به کسی بفروشد و آن کنیز بعدها در نزد خریدارش صاحب ←

نوزادانی که محصول آمیزش‌های عمر با این کنیزان بودند گاهی سرنوشتی نامعلوم می‌یافتند.

کنیزی که با صاحبش همبستر می‌شد و بچه‌ای به دنیا می‌آورد، آن بچه از نظر «عمر بن خطاب» فرزند صاحب کنیز بود، حتی اگر احتمال می‌رفت که آن کنیز با افراد دیگری آمیزش کرده باشد! ^{۲۷۹} با این وجود وقتی کنیز خود «عمر» - پس از

چند فرزند بشود و بعد آن فرزندان فروخته شوند، اگر (پس از این مدت طولانی) خریدار در آن کنیز عیبی بیابد و بخواهد آن کنیز را به فروشنده پس بدهد (چه حکمی دارد؟ یعنی) خریدار می‌خواهد کنیز را به همراه پولی که از فروش بچه‌های آن کنیز به دست آورده پس بدهد، و یا اینکه می‌خواهد فقط آن کنیز را (بدون سودی که از فروش بچه‌ها بُرده پس بدهد). عبدالرحمن بن قاسم در جواب گفت: خریدار می‌تواند کنیز را با پولی که از فروش بچه‌های کنیز عایدش شده پس بدهد، چون مالک (بن انس) به من (در خصوص چنین مسئله‌ای) گفته: خریدار می‌تواند زنِ کنیز را با بچه‌هایی که کنیز (در خانه خریدار) به دنیا آورده (به فروشنده) پس بدهد، مالک بن انس معتقد بود (برای فسخ چنین معامله‌ای) گذر زمان اهمیتی ندارد و من هم با نظر او موافقم! «وَسَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي يَبِيعُ الْجَارِيَةَ بِلَا وَلَدٍ، فَتَلَدُ عِنْدَ الْمُتَبَاعِ أَوْلَادًا فَيَبِيعُ أَوْلَادَهَا، ثُمَّ يَجِدُ بِهَا عَيْبًا، فَيُرِيدُ رَدَّهَا وَثَمَنَ وَلَدِهَا أَوْ لَا يَرُدُّهَا إِلَّا وَحْدَهَا؟ قَالَ: يَرُدُّهَا وَثَمَنَ الْوَلَدِ، لِأَنَّ مَالِكًا قَالَ لِي: يَرُدُّهَا وَوَلَدَهَا، وَلَمْ يَرَهُ فَوْتًا، وَوَأَفَّقْتُهُ عَلَيْهِ ...». البيان والتحصيل - كتاب العيوب - ج ۸/۳۳۰، ۳۳۱.

۲۷۹- عمر بن خطاب می‌گفت: «چه مواظب عفتِ کنیز خودتان باشید چه مواظب نباشید، اگر مردی با کنیزی نزدیکی کند و آن کنیز بچه‌دار شود، من آن مردِ صاحبِ کنیز را (به عنوان پدرِ طفل) ملزم به پذیرفتن آن بچه می‌کنم». «حَصْنُوهُنَّ أَوْ لَا تُحَصِّنُوهُنَّ،»

آمیزش‌های متعددِ «عمر» با وی - پسری به دنیا آورد، «عمر» انکار نمود که پسرِ

إِنَّمَا رَجُلٌ وَطِئَ جَارِيَةً فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ، أَلَزَمْتُهُ إِتَاهَ». المبسوط للسرخسي ج ۹۹/۱۷.

یا اینکه عمر می‌گفت: «بعضی از مردها با کنیزان خودشان آمیزش می‌کنند و در آنها انزال نمی‌کنند. اگر کنیزی به من مراجعه کند و صاحبش اعتراف کند که با او نزدیکی کرده، من بچه آن کنیز را (به عنوان فرزند) به صاحب کنیز ملحق می‌کنم. شما چه در کنیزان خودتان انزال بکنید چه انزال نکنید، (بچه کنیز، فرزند شماست)».

«ما بال رجال يظؤون ولا يدهم ثم يغزلونهنَّ. لا تأتيني وليدة يعترف سيدها قد أَلَمَ بِهَا إِلَّا أَلَحَقْتُ بِهِ وَلَدَهَا، فَأَغْزِلُوا بَعْدُ أَوْ اثْرُكُوا». الموطأ - كتاب الأقضية، باب القضاء في أمهات الأولاد - ج ۷۴۲/۲، ۷۴۳، المدونة الكبرى ج ۳۱۵/۳، كتاب الأم (شافعي) ج ۲۴۲/۷، مسند الامام الشافعي ص ۲۲۳، شرح معاني الآثار ج ۱۱۴/۳، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۴۱۳/۷، السنن الصغرى ج ۳۶۳/۵، ج ۴۲۶/۶، معرفة السنن والآثار ج ۲۰/۶، الاستذكار (ط دار الكتب العلمية) ج ۱۸۱/۷، المذهب في فقه الامام الشافعي ج ۱۲۴/۲، المغنى على مختصر الخرقى ج ۱۳/۹، ج ۴۹۰/۱۲، الكافي في فقه الامام احمد بن حنبل (ابن قدامة) ج ۳۰۰/۳، المجموع ج ۴۱۲/۱۷، ۴۲۷، الشرح الكبير على متن المقنع ج ۷۱/۹، الذخيرة (قرافي) ج ۳۲۳/۱۱، اللباب في الجمع بين السنة والكتاب ج ۶۱۵/۲، التلخيص الحبير ج ۳/۴، كنز العمال ج ۵۶۷/۱۶، ح ۴۵۸۹۵، مرقاة المفاتيح ج ۴۳۱/۶، شرح الزرقاني على الموطأ ج ۳۵/۴، نيل الاوطار ج ۷۶/۷، منار السبيل ج ۲۴۷/۲، إرواء الغلیل ج ۱۹۰/۷.

ابوالحجاج فَنَدَلَاوِي (ف. ۵۴۳هـ) می‌گوید: «اگر مردی اقرار کرد که با کنیز خود

آمیزش کرده است، هر فرزندی که کنیز برای او به دنیا بیاورد از آن خود مرد است. ←

نوزاد، فرزند او باشد چون «عمر» بچه را شبیه خود نمی دانست! و شاید کتکی دیگر این زن بیچاره را نیز مجبور نمود که بگوید بچه اش از «عمر» نیست بلکه از آن «یکی از شتر چرانان» است! ۲۸۰

نظر شافعی هم همین است. «إِذَا أَقْرَبَ بَوْطَاءِ أُمَّتِهِ، لَزِمَهُ مَا أَتَتْ بِهِ مِنْ وَلَدٍ. وَبِهِ قَالَ الشَّافِعِيُّ». تهذیب المسالك - کتاب أمهات الأولاد، فی من أقر بوطاء أمته، هل يلزمه ما أتت به من ولد أم لا - ج ۳/۶۵۹.

شرف الدین حجاوی حنبلی (ف. ۹۶۸ هـ) می گوید: «... اگر کسی اعتراف کرد که با کنیزش نزدیکی کرده - حال چه نزدیکی در فرج بوده باشد و یا غیر آن، چون گاهی آب به فرج می ریزد - اگر بعد از شش ماه که از نزدیکی آن فرد با کنیزش گذشت، کنیز بچه ای به دنیا بیاورد آن بچه فرزند صاحب کنیز است و حتی اگر صاحب کنیز ادعا کند که در کنیز خود انزال نکرده و یا اینکه ادعا کند که اصلاً انزال واقع نشده به هر صورت بچه به دنیا آمده فرزند اوست. فقط در صورتی انتساب بچه به وی منتفی است که آن شخص سوگند بخورد که کنیزش را استبراء کرده است (یعنی: قسم بخورد که از زمانی که کنیزش را خریداری کرده تا زمانی که کنیز بچه دار شده ابداً نزدیکی و مقاربتی با وی نداشته است)». «فَصُلِّ فِيمَا يُلْحَقُ مِنَ النَّسَبِ: ... وَمَنْ اعْتَرَفَ بَوْطَاءِ أُمَّتِهِ فِي الْفَرْجِ أَوْ دُونَهُ، لِأَنَّهُ قَدْ يُجَامِعُ فَيَسْبِقُ الْمَاءُ إِلَى الْفَرْجِ، فَوَلَدَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ، لِحَقِّهِ نَسَبُهُ وَإِنْ ادَّعَى الْعَزْلَ أَوْ عَدَمَ الْإِنْزَالِ، إِلَّا أَنْ يَدَّعِيَ الْإِسْتِبْرَاءَ، وَيُخْلِفَ عَلَيْهِ، فَيُنْتَفِي بِذَلِكَ». الاقناع لطالب الانتفاع - کتاب اللعان وما يلحق من النسب - ج ۳/۶۱۵.

۲۸۰- «روایت شده که عمر بن خطاب کنیزی داشت که با او (همواره) همبستر می شد. زمانی که آن کنیز بچه ای به دنیا آورد، عمر قبول نکرد که بچه از آن او باشد. عمر گفت: خدایا به آل عمر کسی را ملحق نکن که شبیه آنان نیست! زن کنیز (بعداً)»

در میان کنیزهایی که خرید و فروش می‌شدند دختر بچه‌های بسیار کم سن و سال نیز فراوان بود. بنا به فتوای عمر بن خطاب خریدار می‌توانست همان روز خرید با این دختر بچه‌ها نزدیکی کند. عمر گفته بود حتی اگر این بچه‌ها به سن حیض شدن رسیده باشند، خریدار مجبور به استبراء نیست (یعنی لازم نیست صبر کند تا معلوم گردد آیا این دختر بچه از صاحب قبلی خود حامله است یا خیر)، خریدار بلا فاصله بعد از خرید می‌تواند با آن دختر بچه آمیزش جنسی داشته

اقرار کرد که بچه‌اش (از عمر بن خطاب نیست بلکه) از آن فلان چوپان است». «رُويَ عن عمر رضي الله عنه أَنَّهُ كَانَ لَهُ جَارِيَّةٌ، وَكَانَ يَطْأُهَا، فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ، وَنَفَاهُ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تُلْحِقْ بِآلِ عُمَرَ مَنْ لَا يُشَبِّهُهُمْ، فَأَقْرَبْتُ أَنَّهُ مِنْ فُلَانٍ الرَّاعِي». المبسوط للسرخسي ج ۹۹/۱۷. همچنین رجوع کنید به: إعلاء السنن ج ۱۱/۳۵۶ / ح ۳۴۵۵.

در یک روایت دیگر آمده که کنیز عمر اقرار کرد که بچه‌ای که به دنیا آورده متعلق به یک شتر چران است. «... فَقَالَتْ: مِنْ رَاعِي الْإِبِلِ». سنن سعید بن منصور ج ۲/۹۲، ۹۳ / ح ۲۰۷۳، المغنی علی مختصر الخرقی ج ۱۲/۴۹۱.

می‌گویند: عمر بچه یکی از کنیزانش را فرزند خود ندانست. «قَالُوا: انْتَفَى عُمَرُ رضي الله عنه مِنْ وَلَدٍ جَارِيَةٍ لَهُ». یا «أَمَّا عُمَرُ رضي الله عنه فَرُويَ عَنْهُ أَنَّهُ أَنْكَرَ حَمْلَ جَارِيَةٍ لَهُ أَقْرَبَتْ بِالْمَكْرُوهِ». السنن الکبری (بیهقی) ج ۷/۴۱۳.

واقعاً خبر فوق را باید حمل بر چه چیزی کرد؟

یعنی در منزل خلیفه آنقدر کریمانه باز بوده که بی‌آنکه کسی متوجه شود (!) کنیزان پذیرای چوپانی گمنام و بی‌سر و پا می‌شده‌اند؟! گویی در این موارد دیگر تازیانه‌ای در کار نبوده که چوپانان و کنیزان بهراسند.

در بازار، کنیزان را برای فروش می‌گرداندند و سپس در انظار عمومی آنان را عریان می‌کردند و هر کسی مجاز بود - به بهانه خرید - به تمامی قسمت‌های بدن آنان، حتی عورتین آنان دست بکشد!

۲۸۲

۲۸۱- «وَسِئِلَ مَالِكٌ عَنِ الصَّبِيَّةِ الصَّغِيرَةِ تُشْتَرَى، أَعْلَى مَنِ ابْتَاعَهَا اسْتِبْرَآؤُهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. إِذَا كَانَ مِثْلُهَا يُوطَأُ، وَاسْتِبْرَآؤُهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ، وَإِنْ كَانَتْ صَغِيرَةً لَيْسَ مِثْلُهَا يُوطَأُ فَلَيْسَ عَلَيْهَا اسْتِبْرَاءٌ».

قال محمد بن رشد: «أَمَّا الصَّغِيرَةُ الَّتِي لَا يُوطَأُ مِثْلُهَا فَلَا اخْتِلَافَ فِي أَنَّهُ لَا مُوَاضَعَةَ فِيهَا وَلَا اسْتِبْرَاءَ، وَإِنَّمَا اخْتَلَفَ فِي الصَّغِيرَةِ الَّتِي يُوطَأُ مِثْلُهَا وَيُؤْمَنُ الْحَمْلُ مِنْهَا، فَذَهَبَ مَالِكٌ وَعَامَّةُ أَصْحَابِهِ وَجُوبُ الْإِسْتِبْرَاءِ فِيهَا وَالْمُوَاضَعَةُ إِنْ كَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الْأَثْمَانِ بِثَلَاثِ أَشْهُرٍ لِأَنَّ الْحَمْلَ لَا يَتَبَيَّنُ فِي أَقَلِّ مِنْ ثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ، وَقِيلَ شَهْرَانِ، وَقِيلَ شَهْرٌ وَنِصْفٌ، وَقِيلَ شَهْرٌ، وَذَهَبَ مُطَرِّفٌ وَابْنُ الْمَاجَشُونِ إِلَى أَنَّهُ لَا يَجِبُ فِيهَا اسْتِبْرَاءٌ وَلَا مُوَاضَعَةٌ، وَجَاءَ ذَلِكَ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنَ السَّلَفِ مِنْهُمْ عُمَرُ بْنُ

الْخَطَّابِ...». البيان والتحصيل - كتاب الاستبراء - ج ۴/ ۹۶.

۲۸۲- ابن المجاور در تاریخ خود در بابی تحت عنوان «صِفَةُ بَيْعِ الْجَوَارِي» (= نحوه فروش کنیز) می‌گوید: «(معمولاً) دست کنیز را یک منادی می‌گیرد و در بازار او را می‌گرداند و جار می‌زند (که آن کنیز برای فروش است). تاجران فاجر هم جمع می‌شوند و به دست و پا و ساق و ران و ناف و سینه و پستان کنیز نگاه می‌کنند و به آنها دست می‌کشند. بعد به پشت او نظر می‌اندازند و باسن او را وجب می‌کنند و اندازه می‌گیرند. زبان و دندان‌ها و موهای او را نیز به خوبی بررسی می‌نمایند. اگر کنیز لباسی به تن داشته باشد لباسهایش را از تنش در می‌آورند و همه جای وی را نگاه می‌کنند و برای آخرین بررسی، قُبُل و دُبُر او را نیز - بدون هیچ پوششی و -

عمر نیز شخصاً - در مقابل چشم مردم - با دستهایش به سینه کنیزان فروشی می زد. ^{۲۸۳} چرا که در فقه امثال او «زن برده فروشی» چیزی جز یک جنس تجاری نبود ^{۲۸۴} و دست کشیدن به هر جای او، فرقی با دست کشیدن به دیوار

حجابی - مورد معاینه قرار می دهند».

«... وَيَأْخُذُ الْمُنَادِي بِيَدِهَا وَيَدْوُرُ بِهَا فِي السُّوقِ وَيُنَادِي عَلَيْهَا وَيَحْضُرُ التُّجَّارُ الْفُجَّارُ يَقْلِبُونَ يَدَهَا وَرِجْلَهَا وَسَاقَهَا وَأَفْخَاذَهَا وَشُرَّتَهَا وَصَدْرَهَا وَنَهْذَهَا. وَيَقْلِبُ ظَهْرَهَا وَيُشَبِّرُ عَجْزَهَا وَيَقْلِبُ لِسَانَهَا وَأَسْنَانَهَا وَشَعْرَهَا وَيَبْذُلُ الْمَجْهُودَ. وَإِنْ كَانَ عَلَيْهَا ثِيَابٌ خَلَعَهَا وَقَلَبَ وَأَبْصَرَ وَفِي آخِرِ الْأَمْرِ يَقْلِبُ فَرْجَهَا وَجُحْزَهَا مَعَايِنَةً مِنْ غَيْرِ سِتْرِ وَلَا حِجَابٍ...». تاریخ المستبصر ص ۱۴۵.

۲۸۳- علاء الدین ابوبکر کاشانی حنفی (ف. ۵۵۸۷) می گوید: «روایت شده است که آقای ما عمر (از محلی می گذشت) دید کنیزی را می فروشند. عمر دستش را به سینه های کنیز زد و گفت: بخرید!» «وَرُويَ عَنْ سَيِّدِنَا عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ مَرَّ بِجَارِيَةٍ تُغْرَضُ عَلَى الْبَيْعِ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى صَدْرِهَا، وَقَالَ: اشْتَرُوا».

علاء الدین کاشانی پس از نقل این روایت می گوید: «اگر (دست زدن به سینه های کنیز فروشی) حرام بود بی گمان عمر بن خطاب این کار را نمی کرد». (به عبارت دیگر: چون عمر این کار را کرده پس حتماً این عمل جایز می باشد!) «وَلَوْ كَانَ حَرَاماً لَمْ يُتَوَهَّمْ مِنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يَمَسَّهَا». بدائع الصنائع ج ۵/۱۲۱.

۲۸۴- مجاهد بن جبر می گوید: «داشتم با عبدالله بن عمر در بازار راه می رفتم که دیدیم چند برده فروش دور یک کنیز جمع شده اند و (اعضای بدن) او را (برای خرید) بررسی می کنند. وقتی آنان عبدالله بن عمر را دیدند کنار رفتند و گفتند: پسر عمر آمد. عبدالله بن عمر به کنیز نزدیک شد و به قسمتی از بدن کنیز دست کشید. آنگاه گفت: صاحبان این کنیز کجا هستند، این کنیز یک کالا است». «كُنْتُ مَعَ ابْنِ عُمَرَ»

۲۸۵

نداشت!

پسر خلیفه (= عبدالله بن عمر بن خطاب) نیز وقتی می خواست کنیزی را از بازار بخرد، در حضور مردم پاهای زن را برای دیدن عریان می کرد و به فرج او نگاه می کرد و سپس - به تاسی از پدر - دستهایش را به پستانها و عورتین وی می کشید!

۲۸۶

أَمْشِي فِي السُّوقِ، فَإِذَا نَحْنُ بِنَاسٍ مِنَ النَّخَاسِينَ، قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى جَارِيَةٍ يَقْلِبُونَهَا، فَلَمَّا رَأَوْا ابْنَ عَمَرَ تَنَحَّوْا وَقَالُوا: ابْنُ عَمَرَ قَدْ جَاءَ. فَذَنَا مِنْهَا ابْنُ عَمَرَ، فَلَمَسَ شَيْئًا مِنْ جَسَدِهَا، وَقَالَ: أَيْنَ أَصْحَابُ هَذِهِ الْجَارِيَةِ، إِنَّمَا هِيَ سِلْعَةٌ. مصنف ابن ابی شیبہ - كتاب البيوع والأقضية، باب ۲۹: الرجل يريد أن يشتري الجارية فيمسها ح ۱ - ج ۳۲/۵.

۲۸۵- عبدالله بن عمر در باره (دست زدن به کنیز فروشی) می گفت: «برای من تفاوتی ندارد که کنیز فروشی را لمس کنم و یا دیوار را لمس نمایم!» «عن عُبَيْدِ الْمُكْتَبِ، عن إبراهيم، عن بعض أصحاب عبد الله، أنه قال في الأُمة تُباع: ما أبالي إياها مَسَسْتُ، أو الحائط!» مصنف عبدالرزاق - باب الرجل يكشف الأُمة حين يشتريها - ج ۲۸۷/۷ / ح ۱۳۲۰۹، مصنف ابن ابی شیبہ - كتاب البيوع والأقضية، باب ۲۹: الرجل يريد أن يشتري الجارية فيمسها ح ۳ - ج ۳۳/۵.

۲۸۶- «كَانَ (ابْنُ عَمَرَ) إِذَا أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ جَارِيَةً، فَرَضَاهُمْ عَلَى ثَمَنِ، وَضَعَ يَدَهُ عَلَى عَجْزِهَا، وَيَنْظُرُ إِلَى سَاقِيهَا وَقُبُلِهَا!» مصنف عبدالرزاق - باب الرجل يكشف الأُمة حين يشتريها - ج ۲۸۶/۷ / ح ۱۳۲۰۰، ۱۳۲۰۱.

«إِنَّ ابْنَ عَمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ كَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ جَارِيَةً - فَوَاطَاهُمْ عَلَى ثَمَنِ - وَضَعَ يَدَهُ عَلَى عَجْزِهَا وَبَطْنِهَا وَقُبُلِهَا، وَكَشَفَ عَنْ سَاقِيهَا!» كنز العمال ج ۱۴۳/۴ / ح ۹۹۱۵.

کارهایی که بعید است تا کنون کسی به هنگام خرید حیواناتی چون اسب و

«عن نافع، عن ابن عمر أنه كان إذا أراد أن يشتري الجارية وَضَعَ يَدَهُ عَلَى إِلَيْتَيْهَا وَيَبْنُ فَخِذَهَا وَرُبَّمَا كَشَفَ عَنْ سَاقَيْهَا». مصنف ابن أبي شيبة - كتاب البيوع والأقضية، باب ۲۹: الرجل يريد أن يشتري الجارية فيمسها ح ۲ - ج ۳۲/۵.

«عن نافع عن ابن عمر، أنه كان إذا اشترى جارية كَشَفَ عَنْ سَاقَيْهَا، وَضَعَ يَدَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهَا وَعَلَى عَجْزِهَا». السنن الكبرى (بيهقي) - باب الرجل يريد شراء جارية، فينظر إلى ما ليس منها بعورة - ج ۳۲۹/۵، إرواء الغلیل ج ۲۰۱/۶ ح ۱۷۹۲ (با تأکید بر صحت حدیث).

«عن ابن جريج، عن نافع، عن ابن عمر، كان يَكْشِفُ عَنْ ظَهْرِهَا، وَبَطْنِهَا، وَسَاقَيْهَا، وَيَضَعُ يَدَهُ عَلَى عَجْزِهَا». مصنف عبدالرزاق - باب الرجل يكشف الأمة حين يشتريها - ج ۲۸۶/۷ ح ۱۳۲۰۵.

«عن مَعْمَرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، قَالَ: مَرَّ ابْنُ عَمَرَ عَلَى قَوْمٍ يَبْتَاعُونَ جَارِيَةً، فَلَمَّا رَأَوْهُ - وَهُمْ يَقْلِبُونَهَا - أَمْسَكُوا عَنْ ذَلِكَ. فَجَاءَهُمْ ابْنُ عَمَرَ، فَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهَا، ثُمَّ دَفَعَ فِي صَدْرِهَا، وَقَالَ: اشْتَرُوا. قَالَ مَعْمَرٌ: وَأَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، قَالَ: وَضَعَ ابْنُ عَمَرَ يَدَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهَا، ثُمَّ هَزَّهَا». مصنف عبدالرزاق - باب الرجل يكشف الأمة حين يشتريها - ج ۲۸۶/۷ ح ۱۳۲۰۲، ۱۳۲۰۴.

«عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: الرَّجُلُ يَشْتَرِي الْأَمَةَ، أَيْنَظُرُ إِلَى سَاقَيْهَا وَقَدْ حَاضَتْ، أَوْ إِلَى بَطْنِهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ عَطَاءٌ: كَانَ ابْنُ عَمَرَ يَضَعُ يَدَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهَا، وَيَنْظُرُ إِلَى بَطْنِهَا، وَيَنْظُرُ إِلَى سَاقَيْهَا، أَوْ يَأْمُرُ بِهِ». مصنف عبدالرزاق - باب الرجل يكشف الأمة حين يشتريها - ج ۲۸۵/۷ ح ۱۳۱۹۸.

«عن ابن جريج، قال: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ أَبِي الزُّبَيْرِ، عَنْ ابْنِ عَمَرَ، أَنَّهُ وَجَدَ تَجَارًا مُجْتَمِعِينَ عَلَى أَمَةٍ، فَكَشَفَ عَنْ بَعْضِ سَاقَيْهَا، وَضَعَ يَدَهُ عَلَى بَطْنِهَا». مصنف

قاطر انجام داده باشد! بر اساس همین رفتار غیر انسانی بود که فتوا صادر گردید: «فروشنده کنیز می تواند - به هنگام فروش یک کنیز - کلیه لباس ها و زیورآلاتی را که یک کنیز به تن دارد از او بگیرد و وی را به صورت کاملاً عریان بفروشد. لذا خریدار (جهت بردن کنیز به خانه) باید حتماً با خودش یک چیزی بیاورد تا عورتِ وی با آن پوشانده شود!»^{۲۸۷}

شهوهِ پسرِ خلیفه (عبدالله بن عمر) در خصوص زنان و همچنین حیای او تا آنجا بود که آنگاه که در جنگ زنی زیبا نصیبش می گردید، دیگر حتی از همزمان خویش هم پروا نمی کرد. او به هنگام جهاد فی سبیل الله (!) - در مقابل چشم سپاه اسلام گستر خلیفه - به سمت زن اسیر شده می دوید و بی محابا از او کام می گرفت!^{۲۸۸} گر چه باید اعتراف کرد که عمر بن خطاب خود پیش از رفتن

عبدالرزاق - باب الرجل یکشف الأمة حين یشتريها - ج ۷/ ۲۸۵، ۲۸۶ / ح ۱۳۱۹۹.

«عن ابن عُيَيْنَةَ، عن عمرو بن دينار، عن مُجَاهِدٍ، قال: كُنْتُ مَعَ ابنِ عمرَ في السُّوقِ، فَأَبْصَرَ بِجَارِيَةٍ تُبَاعُ، فَكَشَفَ عَنْ سَاقِهَا، وَصَكَ فِي صَدْرِهَا، وَقَالَ: اشْتَرُوا. يُرِيهِمْ أَنَّهُ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ». مصنف عبدالرزاق - باب الرجل یکشف الأمة حين یشتريها - ج ۷/ ۲۸۶ / ح ۱۳۲۰۳.

۲۸۷ - «وَلَوْ كَانَتْ جَارِيَةً عَلَيْهَا حُلِيٌّ وَلِبَاسٌ، تَجَرَّدَتْ مِنْ جَمِيعِهِ، وَعَلَى الْمُشْتَرِي أَنْ يَأْتِيَهَا بِمَا تُسْتَرُّ بِهِ عَوْرَتُهَا». الاقناع (ماوردی شافعی) - باب ما يتبع أصله في البيع - ص ۹۳.

۲۸۸ - «خَرَجَتْ فِي سَهْمِي يَوْمَ جَلُولَاءَ جَارِيَةً كَانَتْهَا عُقْفُهَا إِبْرِيْقَ فِضَّةٍ، فَمَا مَلَكَتُ نَفْسِي أَنْ قُمْتُ إِلَيْهَا فَقَبَّلْتُهَا وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ». تاریخ یحیی بن معین (به روایت دوری) ج ۲/ ۲۰۹ / ح ۴۹۸۱، مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب النکاح، باب ۱۰۵: في الرجل -

«عبدالله» به جهاد (!) احتمال می داد که پسرش در هنگام فتح ممالک زنا کند و به زنان تجاوز نماید! ^{۲۸۹} عمر - در نامه ای به یکی از امرای لشکر خود - دستور داده بود که «مبادا کسانی که به زنان تجاوز می کنند و شراب می خورند تحت پیگرد واقع شوند و مبادا از چنین افرادی خواسته شود که خود را برای اجرای حد معرفی کنند، چرا که وقتی خدا ستار العیوب است کار درستی نیست یک مؤمن را رسوا نمود!» ^{۲۹۰}

یشتري الأمة يصيب منها شيئاً دون الفرج أم لا؟ ح ۵ - ج ۳/۳۴۶، ۳۴۷، العلل ومعرفة الرجال ج ۲/۲۶۰ / ح ۲۱۸۹، التاريخ الكبير (بخاری) ج ۱/۴۱۹ [۱۳۳۹]، غریب الحديث (ابو اسحاق حربی) ج ۳/۱۱۱۲، المذهب فی فقه الامام الشافعی ج ۲/۱۵۴، ذم الهوی ص ۱۶۴، المغنی علی مختصر الخرقی ج ۹/۱۶۰، المجموع ج ۱۸/۲۰۳، الشرح الكبير علی متن المقنع ج ۹/۱۷۴، روضة المحبین ص ۲۰۵، زاد المعاد ج ۵/۷۱۵، سبل السلام ج ۳/۲۱۰.

۲۸۹- وقتی عبدالله بن عمر در زمان خلافت پدر اجازه رفتن به جهاد (!) خواست، عمر بن خطاب به او گفت: «أَيُّ بُنَيِّ إِيَّيْ أَخَافُ عَلَيْكَ الزَّيْنَةَ!» سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۱۵، سيرة الصحابة ص ۲۰۱.

۲۹۰- «عن أشعث بن أبي الشعثاء، عن أبيه قال: كَانَ شُرْحِبِيلُ بْنُ السَّمْطِ عَلَى جَيْشٍ، قَالَ: فَقَالَ: إِنَّكُمْ نَزَلْتُمْ أَرْضاً فِيهَا نِسَاءٌ وَشَرَابٌ، فَمَنْ أَصَابَ مِنْكُمْ حَدّاً، فَلْيَأْتِنَا حَتَّى نُنْظِرَهُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: لَا أَمَّ لَكَ تَأْمُرُ قَوْماً سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَهْتَكُوا سِتْرَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ». كتاب الزهد (وكيع) - باب الستر - ج ۳/۷۷۴ / ح ۴۵۵، صحيح كتاب الزهد (وكيع) ص ۱۲۴ / ح ۲۸۹، مصنف عبدالرزاق - كتاب الجهاد، باب هل يقام الحد على المسلم في بلاد العدو؟ - ج ۵/۱۹۷، ۱۹۸ / ح ۹۳۷۱، فتاوى واقضية عمر بن الخطاب ص ۱۶۲.

پسر شهوتران خلیفه با افتخار مدعی بود در میان مردم کسی به اندازه او نیروی نزدیکی کردن با زنان را ندارد! ^{۲۹۱} او در مقابل روایت «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ»، ^{۲۹۲} حکیمانه می گفت: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْإِنْسَانِ الْفَرْجُ!» ^{۲۹۳}

تقدس او در خصوص زنان این بود که همسر خود را با چوب بزند که چرا مثلاً بدون اجازه او با زن دیگری سخن گفته است؟! ^{۲۹۴}

۲۹۱- او در طرح این ادعا حتی از توهین به پیامبر ﷺ نیز پروا نمی کرد، از همین رو می گفت: «پس از رسول خدا ﷺ (۱) آن قوت و توانی که در آمیزش جنسی به من عطا شده به هیچ کس دیگری عطا نشده است». «مَا أُعْطِيَ أَحَدٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْجَمَاعِ مَا أُعْطِيتُ أَنَا». نوادر الاصول (حکیم ترمذی) ص ۲۱۲.

۲۹۲- حلیة الاولیاء ج ۳۱۸/۷، احیاء العلوم ج ۸۳/۱، ج ۴/۳، فردوس الاخبار - ذکر أحادیث الأوائل ح ۴ - ج ۴۷/۱ ...

۲۹۳- یعنی: «اولین چیزی که خدا از انسان آفریده «آلت تناسلی و فرج» اوست!»! فردوس الاخبار - ذکر أحادیث الأوائل ح ۵ - ج ۴۷/۱.

«عن عبد الله بن عمر، قال: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْإِنْسَانِ فَرْجُهُ...». الاوائل (طبرانی) ص ۲۴.

۲۹۴- «یک بار عبدالله بن عمر از پشت دیوار شنید که همسرش با یک زنی از خویشان خود صحبت می کند. عبدالله بن عمر که از خویشاوندی همسرش با آن زن خبر نداشت، همسر خود را - به جرم اینکه با زن دیگری حرف زده است - با چوب زد.» «عن ابن أبي مُلَيْكَةَ: أَنَّ ابْنَ عَمْرِو سَمِعَ امْرَأَتَهُ تَكَلِّمَ امْرَأَةً مِنْ وَرَاءِ جِدَارٍ، بَيْنَهُمَا وَبَيْنَهَا قَرَابَةٌ لَا يَعْلَمُهَا ابْنُ عَمْرٍ، قَالَ: فَجَمَعَ لَهَا جَرَائِدَ ثُمَّ أَتَى فَضَرَبَهَا بِهَا!» اخبار النساء (ابن قیم جوزیه) ص ۸۳.

همین تقدس شیطانی (۱) بود که موجب شد عبدالله بن عمر در خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام احتیاط (۱) نماید و با حضرت بیعت نکند ولی با یزید و عبدالملک بن مروان بیعت نماید و پشت سر امثال حجاج بن یوسف نماز بخواند. و همین تقدس بود که باعث شد عبدالله بن عمر مشروعیت کشتار امام حسین علیه السلام و خاندان او را برای همیشه امضا نماید!

۲۹۵

دختر بچه‌هایی که عمر بن خطاب به عنوان فرزند به خانه خویش می‌آورد نیز از تعدی و تجاوز پسران خلیفه در امان نبودند، تا آنجا که یک بار عمر بن خطاب مجبور شد فرزند خویش «ابوشحمة عبدالرحمن اوسط» را به خاطر زنایی که با یکی از دخترخوانده‌هایش نموده حدّ بزند!

۲۹۶

سر سپردگان آل عمر بن خطاب در باره همین ابوشحمة زناکار - که صحابی محسوب شده - گفتند: «در میان مردم، تلاوت قرآن او از هر کس دیگری به پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه‌تر بود»!

۲۹۸

۲۹۵- رجوع کنید به صفحه ۴۶۷ تا ۴۷۳.

۲۹۶- «وَحَدَّ عُمَرُ ابْنَهُ أَبَا شَحْمَةَ بْنَ عُمَرَ، وَكَانَ زَنَى بِرَبِيبَتِهِ لِعُمَرَ، فَضَرَبَتْهُ حَدًّا». المنقذ ص ۳۹۵.

۲۹۷- الاصابة ج ۱۷۸/۷ [۱۰۱۱۸].

۲۹۸- «وَكَانَ أَبُو شَحْمَةَ أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تِلَاوَةً لِلْقُرْآنِ»! الاباطیل والمناکیر ج ۱۹۲/۲ [۵۷۸]. الموضوعات (ابن جوزی) ج ۳/۲۷۳، ترتیب الموضوعات ص ۳۱۸ [۱۱۵۹].

مفسران تربیت شده در مکتب بنی امیه (!) - جهت تکریم از نزدیکی های جنسی عمر بن خطاب - مدعی شدند که: خداوند در روزه ماه مبارک، واجب کرده بود که چنانچه زن و شوهری - هر دو و یا یکی از ایشان - در شب های ماه رمضان بخوابند در صورتی که شب هنگام از خواب برخیزند دیگر حق نزدیکی با یکدیگر را تا شب بعد ندارند. عمر که طاقت این نوع محرومیت را نداشت در یکی از شبهای این ماه با یکی از همسرانش که مقداری از شب را خوابیده بود نزدیکی نمود. این کار باعث شد خداوند نظر قبلی خود را تصحیح کند، به این نحو که به خاطر عمر و در تأیید جماع شبانه او، خدا به تمامی مسلمانان رخصت این گونه جماع شبانه ماه رمضان را عطا نمود! ^{۲۹۹} باشد که جامعه مسلمان به هنگام آمیزشهای رمضان

۲۹۹ - «عن كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: ... رَجَعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ - وَقَدْ سَمَرَ عِنْدَهُ -، فَوَجَدَ امْرَأَتَهُ قَدْ نَامَتْ. فَأَرَادَهَا. فَقَالَتْ: إِنِّي قَدْ نَمْتُ. فَقَالَ: مَا نَمْتُ. ثُمَّ وَقَعَ بِهَا، وَصَنَعَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ مِثْلَهُ. فَعَدَا عُمَرُ ﷺ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: أَعْتَذِرُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكَ، فَإِنَّ نَفْسِي زَيَّنَتْ لِي مُوَاقَعَةَ أَهْلِي، فَهَلْ تَجِدُ لِي مِنْ رُخْصَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: «لَمْ تَكُنْ بِذَلِكَ حَقِيقًا يَا عُمَرُ!» فَلَمَّا بَلَغَ بَيْتَهُ أُرْسِلَ إِلَيْهِ فَأَنْبَأَهُ بِعُذْرِهِ فِي آيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ». احكام القرآن (ابن العربي مالکی) ج ۱/۱۲۷، تفسیر القرطبی ج ۲/۳۱۵. همچنین رجوع کنید به: الناسخ والمنسوخ (نحاس) ص ۱۰۱، التفسیر الشامل ج ۱/۲۷۹.

روایت فوق در منابع دیگر با الفاظ زیر نیز نقل شده است: «...فَعَدَا عُمَرُ ﷺ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَأَخْبَرَهُ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ، فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ...﴾». مسند احمد بن حنبل ج ۳/۴۶۰، تفسیر الطبری ج ۲/۲۲۵، تفسیر ابن کثیر ج ۱/۲۲۷، مجمع الزوائد ج ۶/۳۱۷، الدر

خویش، دعاگویی عمر بن خطاب شوند و بر عمل مشکل‌گشای او که معضل شبانه

المنثور ج ۱/۱۹۷. همچنین رجوع کنید به: فتح الباری ج ۸/۱۳۶، لباب النقول ص ۲۴، المقبول من اسباب النزول ص ۹۵، ۹۶.

«جاء عمر رضی الله عنه فأراد امرأته، فقالت: إني قد نمت. فظن أنها تغتسل، فاتاها، فلما أصبح نزلت هذه الآية». فضائل الاوقات (بيهقي) ص ۱۳۶ [۳۰]، احكام القرآن (ابن العربي مالکی) ج ۱/۱۲۷، تفسیر عزالدین بن عبدالسلام ج ۱/۱۹۲.

از براء بن عازب نیز اینطور نقل شده است: «... وأتى عمر امرأته وقد نامت فذكر ذلك للنبي، فنزل ﴿أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةُ الصَّيَامِ الرَّفَثُ...﴾ إلى قوله ﴿مِنَ الْفَجْرِ﴾، ففرح المسلمون بذلك». اسباب النزول (واحدی) ص ۳۰، ۳۱. همچنین رجوع شود به: نواسخ القرآن (ابن جوزی) ص ۶۳، تفسیر ثعالبی ج ۱/۳۹۰، ۳۹۱.

عبدالرحمن بن ابی لیلی (ف. ۸۳هـ) در روایت خود چنین می‌گوید: «... كان الرجل إذا أظفر فنامت امرأته لم يقربها، وإذا نام ولم يطعم لم يطعم إلى مثلها من القابلة، حتى جاء عمر بن الخطاب يريد امرأته. فقالت: إني قد نمت. فقال: إنما تغتسلين. فوقع بها... فنزلت هذه الآية ﴿أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةُ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾ إلى قوله ﴿اتِمُّوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾». معرفة الآثار السنن (بيهقي) ج ۳/۳۴۳، ازالة الخفاء ج ۲/۱۰۱، ۱۰۲.

ابوالحسن واحدی (ف. ۴۶۸هـ) می‌گوید: «وقوله ﴿الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾ يعني الإفضاء إليهن بالجماع، ﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ﴾ أي فراش، ﴿وأنتم لباسٌ﴾ لحاف ﴿لَهُنَّ﴾ عند الجماع. ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ﴾ تخونون أنفسكم بالجماع ليالي رمضان، وذلك أن عمر بن الخطاب رضی الله عنه وغيره فعلوا ذلك، ثم أتوا رسول الله صلی الله علیه وآله يسألونه، فنزلت الرخصة. ﴿فتاب عليكم﴾ فعاد عليكم بالترخيص ﴿وعفا عنكم﴾ ما فعلتم قبل الرخصة...». تفسیر الواحدی ج ۱/۱۵۲. ←

روزه داران را حل نمود دست مریزاد گویند!

شهاب الدین قُرافی (ف. ۶۸۴هـ) می گوید: «وَأَوْجِبَ الصَّيَامُ إِلَى اللَّيْلِ، وَأُيِّحَ الطَّعَامُ وَالشَّرَابُ وَالْجِمَاعُ إِلَى أَنْ يُصَلِّيَ الْعِشَاءَ أَوْ يَنَامَ. فَيُحَرِّمُ جَمِيعُ ذَلِكَ إِلَى الْفَجْرِ، فَاخْتَانَ عُمَرُ رضي الله عنه امْرَأَتَهُ فِي أَنَّهَا نَامَتْ وَوَطِئَهَا، فَنَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ...﴾». كتاب الذخيرة (قرافی) ج ۲/۴۸۵، ۴۸۶.

علاء الدین خازن (ف. ۷۲۵هـ) در روایت خود چنین می گوید: «... فقال (عمر): يا رسول الله أَعْتَذِرُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكَ مِنْ هَذِهِ الْخَطِيئَةِ، إِنِّي رَجَعْتُ إِلَى أَهْلِي بَعْدَ مَا صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ، فَوَجَدْتُ رَائِحَةً طَيِّبَةً، فَسَوَّلَتْ لِي نَفْسِي، فَجَامَعْتُ أَهْلِي. فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «ما كنتَ بذلكَ جَدِيراً يا عمرُ! فقام رجالٌ، فاعترفوا بمثلِ ذلك، فنزلتُ في عمرٍ وأصحابِهِ ﴿أَجَلٌ لَكُمْ﴾ أي أُبَيِّحُ لَكُمْ ﴿ليلة﴾ أرادَ بالليلَةِ، ليالي الصَّيَامِ، ﴿الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾، الرَّفَثُ، كَلَامٌ يُسْتَقْبَحُ لَفْظُهُ مِنْ ذِكْرِ الْجِمَاعِ وَدَوَاعِيهِ، وَهُوَ هُنَا كِنَايَةٌ عَنِ الْجِمَاعِ». تفسير الخازن ج ۱/۱۱۶. همچنین رجوع کنید به: تفسیر النسفی ج ۱/۱۰۵.

ابن عطیه - زمانی که به موضوع فوق اشاره می کند - می گوید: «وهذا عِنْدِي بِعَيْدٍ عَلَى عُمَرَ! ابن حجر عسقلانی در جواب وی می گوید: «ذَكَرَهُ ابْنُ كَثِيرٍ مِنْ طَرِيقِ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ. وَهَذَا سَنَدٌ صَحِيحٌ». العُجَابُ فِي بَيَانِ الْأَسْبَابِ ص ۲۵۲، ۲۵۳.

در بسیاری از منابع دیگر نیز (از جمله کتابهای «ناسخ و منسوخ») اشاره شده که رفع تحریم مورد بحث، به سبب فعل عمر بوده است. (رجوع کنید به: تفسیر سفیان الثوری ص ۵۷، ۵۸ [۶۴]، مسند احمد بن حنبل ج ۵/۲۴۷، المستدرک علی الصحیحین ج ۲/۲۷۴) حاکم بعد از نقل روایت می گوید: هذا حدیث صحیح (الإسناد)، الناسخ والمنسوخ (ابن سلامه) ص ۴۲ - ۴۴، الناسخ والمنسوخ (ابن -

مفسران و فقهای اموی (!) همچنین فرموده‌اند: صدور جوازِ نزدیکی با زنان از پشت نیز، پس از فعل عمر صادر شده است. می‌گویند: روزی عمر به پیامبر ﷺ گفت: «من دیشب خودم را به هلاکت انداختم چون من دیشب پالان (و مرکب) خودم^{۳۰۰} را (= یعنی همسر خودم را به هنگام آمیزش) وارونه (و دَمَر) کردم». به دنبال این نگرانی عمر بود که آیه نازل شد^{۳۰۱} و این عمل عمر نیز برای همهٔ مسلمانان جایز اعلام گردید،^{۳۰۲} باشد که مسلمانان بدانند که حلیّت این کار به سبب نزدیکی عمر بوده است!

← حزم) ص ۲۶، تفسیر البغوی ج ۱/۱۵۷، نواسخ القرآن (ابن جوزی) ص ۶۳، زاد المسیر ج ۱/۱۷۳، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج ۱۴/۴۳۹، لباب النقول فی اسباب النزول ص ۲۳، تفسیر ابی السعود ج ۱/۲۰۵، قلائد المرجان ص ۶۰.

۳۰۰- «...حَوَّلْتُ رَحْلِي...». رحل به معنای پالان و جهاز شتر است. «الرَّحْلُ بِمَعْنَى الْكُورِ وَهُوَ لِلْبَعِيرِ كَالسَّرَجِ لِلْفَرَسِ». تحفة الاحوذی ج ۸/۲۵۹. همچنین رجوع کنید به: النهاية فی غریب الحديث ج ۲/۲۰۹، لسان العرب ج ۱۱/۲۷۹، ۲۸۰، تاج العروس ج ۷/۳۴.

۳۰۱- ﴿نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتِ شِثْمٌ﴾. سوره بقره، آیه ۲۲۳.

۳۰۲- «جاء عمرُ بنُ الخطابِ إلى رسولِ اللهِ ﷺ فقال: يا رسولَ اللهِ هَلَكْتُ. قال: وما الَّذي أَهْلَكَكَ؟ قال: حَوَّلْتُ رَحْلِي الْبَارِحَةَ. قال: فَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهِ شَيْئًا. قال: فَأَوْحَى اللهُ إلى رَسولِهِ هذه الآية ﴿نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتِ شِثْمٌ﴾». مسند احمد بن حنبل ج ۱/۲۹۷، سنن الترمذی ج ۴/۲۸۴، السنن الكبرى (نسائی) ج ۵/۳۱۴، ج ۶/۳۰۲، مسند ابی یعلی ج ۵/۱۲۱، تفسیر الطبری ج ۲/۵۴۰، تفسیر ابن ابی حاتم ج ۲/۴۰۵، صحیح ابن حبان ج ۹/۵۱۶، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۱۲/۹، تفسیر الثعلبی ج ۲/۱۶۱، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷/۱۹۸، اسباب النزول (واحدی) ص ۴۸، تفسیر البغوی ج ۱/۱۹۸، المثل السائر (ابن اثیر کاتب) ←

می گویند: همین که عمر حرفی می زد و یا به چیزی اشاره می کرد خدا آیه نازل می کرد و موافقت خود را با نظرات وی اعلام می نمود!

ج ۱۹۳/۲، المجموع (نووی) ج ۴۱۹/۱۶، الطب النبوی (ابن قیم الجوزیه) ص ۲۰۱، مجمع الزوائد ج ۳۱۹/۶، موارد الضمان ج ۳۸۸/۵، فتح الباری ج ۱۴۲/۸، عمدة القاری ج ۱۱۶/۱۸، شرح مسند ابی حنیفة ص ۵۵۲، نیل الاوطار ج ۳۵۶/۶، تحفة الاحوذی ج ۲۵۸/۸.

۳۰۳- ابن قیم جوزیه می گوید: «عمر هر گاه سخنی می گفت و یا نظری می داد، قرآن در موافقت با رأی او نازل می گردید. حال که امور دینی به موافقت با اقوال و نظرات عمر نازل شده است، پس (باید پذیرفت که) امور مربوط به مقدرات هستی نیز در موافقت با اقوال عمر واقع می شود». «وَكَانَ عَمْرٌ يَقُولُ الشَّيْءَ وَيُشِيرُ بِهِ فَيَنْزِلُ الْقُرْآنُ بِمُوَافَقَتِهِ، فَإِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ الدِّينِيُّ بِمُوَافَقَةِ قَوْلِهِ، فَكَذَلِكَ وَقُوعُ الْأَمْرِ الْكُونِيِّ الْقَدَرِيِّ مُوَافِقًا لِقَوْلِهِ». مفتاح دار السعادة ج ۵۷۵/۲.

مجاهد بن جبر نیز می گوید: «وقتی عمر یک نظری می داد قرآن مثل همان نازل می شد». «كَانَ عَمْرٌ يَرَى الرَّأْيَ، فَيَنْزِلُ بِهِ الْقُرْآنُ». یا «كَانَ عَمْرٌ إِذَا رَأَى رَأْيًا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ». تاریخ مدینه دمشق ج ۱۱۴/۴۴، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۱۱۹/۱، الاتقان فی علوم القرآن ج ۱۰۱/۱. همچنین رجوع کنید به: اسباب النزول (واحدی) ص ۱۶۰، کنز العمال ج ۶۰۰/۱۲ ح ۳۵۸۷۴.

عبدالله بن عمر می گوید: «هر وقت مسئله ای پیش می آمد و مردم نظر خودشان را می گفتند، قرآن درست مانند همان چیزی که عمر می گفت نازل می شد». «وَمَا نَزَلَ بِالنَّاسِ أَمْرٌ قَطُّ فَقَالُوا وَقَالَ، إِلَّا نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى نَحْوِ مَا قَالَ عَمْرٌ». مسند احمد بن حنبل ج ۹۵/۲، سنن الترمذی ج ۲۸۰/۵ ح ۳۷۶۵، صحیح ابن حبان ج ۳۱۸/۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۰۴/۴۴، اسد الغابة ج ۶۳/۴، موارد الضمان ←

به هر حال از مفسرانی که در مکتب فاسد اموی و عباسی تربیت شده‌اند نباید انتظار داشت که آیات قرآن را بهتر از این بفهمند و یا اینکه در جعل مناقب عمر بهتر از این سخن بگویند.

زیاده‌روی «عمر» در آمیزش با زنان برده تا آنجا کشید که خلیفه در اواخر زندگی خود، با حسرت از ناتوانی جنسی خود خبر می‌داد! طوری که آنگاه که کنیز جدید دوشیزه‌ای را پیدا کرد، رو به پسرانش (عبدالله و عبدالرحمن و عاصم) کرد و گفت: «کدام یک از شما به زن احتیاج دارد تا من این کنیز را به او تزویج کنم؟ اگر برای پدرتان توان نزدیکی با زنان مانده بود دیگر هیچ یک از شما نمی‌توانست در آمیزش با این کنیز از او پیشی بگیرد!»^{۳۰۴}

ج ۵۳۶/۱ / ح ۲۱۸۵، فتح الباری ج ۴۲۳/۱، الاتقان فی علوم القرآن ج ۱۰۱/۱، سبل الهدی والرشاد ج ۲۷۰/۱۱، فصل الخطاب فی مواقف الاصحاب ص ۶۰.

و می‌گویند: ابتدا چیزهایی به ابوبکر و عمر الهام می‌شد، بعد احکام شرع در موافقت با آراء این دو نفر نازل می‌گردید! «أُلْهِمَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ۖ أَشْيَاءَ، وَرَدَ الشَّرْعُ بِمُوافَقَتِهِمَا». شرح الکوکب المنیر (ابن النجار) ج ۳۲۹/۱.

۳۰۴ - «... فَدَعَا عُمَرُ وَلَدَهُ فَجَمَعَهُمْ، فَقَالَ: هَلْ فِيكُمْ مَنْ يَخْتِاجُ إِلَى امْرَأَةٍ أَرْوَجُهُ؟ وَلَوْ كَانَ بِأَبْيَكُمُ (أَوْ لِأَبْيَكُمُ) حَرَكَةٌ إِلَى النِّسَاءِ مَا سَبَقَهُ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَى هَذِهِ الْجَارِيَةِ (وَفِي لَفْظٍ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ) ...»! تاریخ مدینه دمشق ج ۲۵۳/۷۰، احکام النساء (ابن جوزی) ص ۴۴۳، صفة الصفوة ج ۲/۲۰۴، مسند الفاروق ج ۱/۳۹۲، ۳۹۳، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۹، ۴۰۰. همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۶۴/۱۲.

گویی ازدواج با کنیزان فقط برای خلیفه و پسرانش جایز بوده چرا که با وجودی که عمر و فرزندانش همسران کنیز داشته‌اند ولی گفته شده که: عمر اعراب را از وصلت با کنیزان نهی می‌کرده است! ^{۳۰۵} شاید هم ازدواج عمر با کنیزان از باب اضطرار برای خلیفه جایز بوده است، چون حضرات می‌گویند: درست است که در صورت ازدواج با زن آزاد، مرد باید همسر کنیز خود را رها نماید، ولیکن در حالت اضطرار می‌شود کنیز را به عنوان همسر نگاه داشت و به مانند «لاشه حیوان مرده» از او استفاده کرد!

می‌گویند: اگر فردی همسر کنیزی داشت و بعداً با یک زن غیر کنیز ازدواج کرد، ازدواجش با زن حُرّه به منزله طلاق دادن زن کنیز است، چون آن فرد در حقیقت مانند کسی است که لاشه حیوان مرده‌ای قبلاً داشته و از روی ناچاری از گوشت آن مردار می‌خورده است! وقتی که شخص از آن مردار بی‌نیاز شود دیگر باید از خوردن آن دست بردارد! کسی هم که زن غیر کنیز بگیرد، همسران کنیزش مطلقه‌اند و باید آنان را رها کند! ^{۳۰۶}

۳۰۵- «عن سعید بن المسيّب عن عمر أنّه نهى أن يتزوَّج العَرَبِيُّ الأُمّةَ». مصنف ابن ابی شیبة - کتاب النکاح، باب ۲۶۹: ما قالوا في الأكفاء في النکاح ح ۲، کتاب الفضائل، باب ۶۲: في فضل العرب ح ۹ - ج ۴۶۶/۳، ج ۵۵۷/۷، ازالة الخفاء (دهلوی) ج ۱۱۱/۲.

«عن عمر قال: أيما حُرٍّ تزوّج أُمّةً فقد أَرَقَّ بَعْضُهُ...». المعجم (ابن المقرئ)

رفتاری که دستگاه خلافت (۱) نسبت به کنیزان مفلوک تجویز می نمود طوری مردم را جسور و گستاخ کرد که افراد به خود اجازه می دادند با کوچکترین سوء ظنی، حتی عورت این زنان نگون بخت را با آتش بسوزانند!

۳۰۷

«...إِذَا تَزَوَّجَ الْحُرَّةُ عَلَى الْأَمَةِ فَهُوَ طَلَاقُ الْأَمَةِ، هُوَ كَصَاحِبِ الْمَيْتَةِ يَأْكُلُ مِنْهَا مَا اضْطَرَّ إِلَيْهَا، فَإِذَا اسْتَغْنَى عَنْهَا فَلْيُتَسَكَّ». سنن سعید بن منصور ج ۱/ ۲۲۸ / ح ۷۳۳، ۷۳۴، مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب النکاح، (۲۲) إِذَا نَكَحَ الْحُرَّةُ عَلَى الْأَمَةِ فَرَّقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَمَةِ - ج ۳/ ۲۸۹، السنن الکبری (بیہقی) ج ۷/ ۱۷۶.

۳۰۷- یک کنیز نزد عمر آمد و به او گفت: مالک من به من تهمت زد و مرا بر روی آتش نشاند و عورت مرا سوزاند. عمر به کنیز گفت: من خودم از پیامبر شنیدم که هیچ مالکی را به خاطر مملوک، و هیچ پدری را به خاطر پسر نمی توان قصاص نمود. بعد به مالک آن کنیز گفت: به خدا اگر من این مطلب را از پیامبر شنیده بودم تو را به خاطر این کنیز قصاص می کردم! «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: جَاءَتْ جَارِيَةٌ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَتْ: إِنَّ سَيِّدِي اتَّهَمَنِي، فَأَقْعَدَنِي عَلَى النَّارِ حَتَّى اخْتَرَقَ فَرْجِي ... قَالَ عُمَرُ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ أَسْمَعْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا يُقَادُ مَمْلُوكٌ مِنْ مَالِكَ وَلَا وَلَدٌ مِنْ وَالِدٍ» لَأَقْدَتُهَا مِنْكَ...»! شرح مشکل الآثار ج ۱۳/ ۳۶۱، المعجم الاوسط (طبرانی) ج ۸/ ۲۸۶، ۲۸۷، ناسخ الحديث ومنسوخه (ابن شاهین) ص ۴۲۶، ۴۲۷، المستدرک علی الصحیحین ج ۲/ ۲۱۶، المعتصر من المختصر (ابوالمحسن ملطی) ج ۲/ ۷۶، ۷۷، من عظماء الصحابة ص ۵۴، نجوم حول الرسول ﷺ ص ۵۲.

ابن حزم می گوید: «بر اساس همین سخن عمر، نه مالکیان و نه حنفیان و نه شافعیان هیچ کدامشان جایز نمی دانند که هیچ مالکی به خاطر مملوکش قصاص شود». (المُحَلَّى ج ۹/ ۲۱۲).

فرزندان خلیفه در بد رفتاری با کنیزان گوی سبقت را از دیگران ربوده بودند تا آنجا که دختر خلیفه (= حفصه) به خود اجازه می داد دستور قتل کنیزش را به بهانه جادوگری صادر کند و گردن او را به شمشیر پسر عموی خود (= عبدالرحمن بن زید بن خطاب) بسپارد تا - با تأیید عبدالله بن عمر - سر از تن کنیز جدا نماید!^{۳۰۸}

ذکر تفصیلی جنایاتی که نسبت به امثال این کنیزان روا داشته شده خود محتاج تألیفی مستقل است. تألیفی که باید «ظلم دستگاه خلافت (!) به مردان برده» را نیز

۳۰۸ - «عن نافع، عن ابن عمر أن جارية لحفصة زوج النبي ﷺ سخرتها، فاعترفت به على نفسها، فأمرت حفصة عبد الرحمن بن زيد، فقتلها. فأنكر عليها ذلك عثمان. فأتاه عبد الله، فقال: إنها سخرتها واعترفت به. وكان عثمان أنكر عليها ما فعلت دون السلطان». مصنف عبدالرزاق ج ۱۰/۱۸۰، ۱۸۱ / ح ۱۸۷۴۷، مصنف ابن ابی شیبة ج ۶/۴۳۰، ۵۸۳، المعجم الكبير ج ۲۳/۱۸۷، احكام القرآن (جصاص) ج ۱/۶۰، المحلى ج ۱۱/۱۶۴، ۳۹۴، ۳۹۵، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۸/۱۳۶. همچنین رجوع کنید به: الموطأ - كتاب العقول، باب ما جاء في الغيلة والسحر - ج ۲/۸۷۱، الأم - الحكم في الساحر والساحرة - ج ۱/۲۹۳، مسند الامام الشافعي ص ۳۸۳، مختصر المزني ص ۳۲۲، المغني على مختصر الخرقى ج ۱۰/۸۰، ۱۱۶، ۱۴۷، ۱۵۰، المجموع (نوى) ج ۱۹/۲۴۶، ج ۲۰/۳۵، ۳۹، الشرح الكبير على متن المقنع ج ۱۰/۸۲، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۵، تفسير ابن كثير ج ۱/۱۴۹، مجمع الزوائد ج ۶/۲۸۰، كنز العمال ج ۶/۷۵۰ / ح ۱۷۶۸۱، كشاف القناع ج ۶/۲۳۶، نيل الاوطار ج ۷/۲۹۶، ۳۶۲، كتاب التوحيد (محمد بن عبد الوهاب) ص ۸۲، ۸۳، تحفة الاحوذى ج ۴/۵۹۷، معارج القبول ج ۲/۵۵۶، إرواء الغلیل ج ۶/۱۷۸.

بدان افزود.

به دستور عمر سهم تمامی بردگان از بیت المال قطع گردید.^{۳۰۹} مردان و خصوصاً پسران خردسالی که برده بودند آن چنان مورد تحقیر و سوء استفاده قرار می‌گرفتند که باعث شد عاقبت برده‌ای صبرش به سر آید و خون خلیفه را طعمه تیغ انتقام خویش گرداند! بنده‌ای که هر بار پسر بچه‌های برده را می‌دید از مشکل و ابتلای آنان خون می‌گریست.^{۳۱۰} عمر بن خطاب ورود مردان اسیری را - که به سن

۳۰۹- عمر حتی بر خلاف زمان ابوبکر سهم بردگان را از بیت المال قطع نمود و سهم افراد غیر برده را نیز - بر حسب نسب و سابقه - متفاوت از دیگری قرار داد. زمانی که امیر المؤمنین علی علیه السلام به حکومت رسید تمامی این قوانین را لغو کرد و سهم بردگان را با افراد غیر برده مساوی و برابر نمود.

شافعی (امام شافعیان) در مناظره‌ای که با یکی از علماء دارد به این نکته اینطور اشاره می‌کند:

«قُلْتُ لِبَعْضِهِمْ: هَلْ عَلِمْتَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ فِي إِمَارَتِهِ قَسَمَ مَالاً فَسَوَّى فِيهِ بَيْنَ الْحُرِّ وَالْعَبْدِ؟ وَجَعَلَ الْجَدَّ أَبَا؟»

قال: نَعَمْ. ... قال: فَبَاءَ عُمَرُ فَفَضَّلَ النَّاسَ فِي الْقَسَمِ عَلَى النَّسَبِ وَالسَّابِقَةِ، وَطَرَحَ الْعَبِيدَ مِنَ الْقَسَمِ، وَشَرَّكَ بَيْنَ الْجَدِّ وَالْإِخْوَةِ؟ قال: نَعَمْ.

قُلْتُ: وَوَلِيَّ عَلَيَّ فَسَوَّى بَيْنَ النَّاسِ فِي الْقَسَمِ؟

قال: نَعَمْ. ... كتاب الأم ج ۷/۲۹۹، جامع العلم (شافعی) ص ۹۱، ۹۲.

۳۱۰- طبقات ابن سعد ج ۳/۳۴۷، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۳/۳۸۴ / ح ۱۴۶۶.

دکتر احمد شلبی می‌گوید: «در تاریکی‌ها توطئه‌ای سرّی برای کشتن عمر پی‌ریزی شد. این توطئه توسط مجموعه‌ای از ایرانیان کینه‌توز که در رأس آنان ←

بلوغ رسیده بودند - به مدینه ممنوع کرده بود. تنها کنیزان و پسر بچه‌های اسیری که خردسال بودند حق ورود به مدینه را داشتند.^{۳۱۱} پسر بچه‌هایی که ظاهراً در بازار

ابولؤلؤ بود به وقوع پیوست. ابولؤلؤ بیش از هر کس دیگری نسبت به اقوام ایرانی تعصب می‌ورزید. او هر گاه پسر بچه‌ای را می‌دید که ایرانی است، دستی بر سر او می‌کشید و می‌گفت: عمر (با این کارهایش) جگر مرا (به دندان کشیده و) خورده است. «وَعَلَىٰ هَذَا كَانَ الطَّرِيقُ لِقَتْلِ عُمَرَ هُوَ أَنْ تُدَبَّرَ مُوَأَمَّرَةً سِرِّيَّةً فِي الظَّلَامِ، يَقُومُ بِهَا مَجْمُوعَةٌ مِنَ الْفُرْسِ الْحَانِقِينَ، وَفِي مُقَدِّمَتِهِمْ أَبُو لَوْلُؤَةَ الَّذِي كَانَ مِنْ أَشَدِّ الْفُرْسِ تَعَصُّباً لِقَوْمِهِ، وَكَانَ كُلَّمَا مَرَّ بِهِ صَبِيٌّ فَارِسِيٌّ مَسَحَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ وَقَالَ: أَكَلْتُ كَبِدِي عُمَرُ». موسوعة التاريخ الاسلامي (شلبی) ج ۱/۶۱۲. همچنین رجوع کنید به: الخلفاء الراشدون (عبد الوهاب النجار) ص ۲۴۸، تاريخ الصحابة والتابعين ج ۲/۴۶، عمر بن الخطاب (قروی) ص ۷۶.

... یا می‌گفت: «اعراب (با این اعمالشان) جگر مرا (به دندان کشیده‌اند و) خورده‌اند». «... إِنَّ الْعَرَبَ أَكَلَتْ كَبِدِي». الحاضر العالم الاسلامي - سيرة عمر بن الخطاب (امیر شکیب) - ج ۱/۲۵۰.

۳۱۱- ورود ابولؤلؤ به مدینه نیز، استثنائی بود که به اصرار مغیره بن شعبه انجام گرفت. مغیره به عمر گفته بود ابولؤلؤ کسی است که در آهنگری و نقاشی و نجاری بسیار ماهر است و وجودش در مدینه می‌تواند بسیار مفید باشد. از این رو عمر با ورود ابولؤلؤ به مدینه موافقت نمود. مغیره بن شعبه مجبور کرده بود که ابولؤلؤ ماهی یک صد درهم به او بدهد.

«عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لَا يَأْذَنُ لِسَبْيِ قَدِ احْتَلَمَ فِي دُخُولِ الْمَدِينَةِ، حَتَّى كَتَبَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ - وَهُوَ عَلَى الْكُوفَةِ - يَذْكُرُ لَهُ غُلَاماً عِنْدَهُ صَنِعاً، وَيَسْتَأْذِنُهُ يَدْخُلُهُ الْمَدِينَةَ، وَيَقُولُ: إِنَّ عِنْدَهُ أَعْمَالاً كَثِيرَةً فِيهَا مَنَافِعُ لِلنَّاسِ، إِنَّهُ حَدَادٌ نَقَّاشٌ نَجَّارٌ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ فَأَذِنَ لَهُ أَنْ يُرْسِلَ بِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ. وَضَرَبَ عَلَيْهِ»

برده‌فروشان احياناً تنها به منظور «لواط» خرید و فروش می‌شدند.

متأثر از همین بازارها بود که بعدها فقهای بسیار متدین (۱) فتوا دادند: «شخصی که می‌خواهد پسر بچه‌ای را به عنوان بنده به کسی بفروشد، اگر بداند که خریدار به لواط با پسر بچه‌ها معروف است و اگر بداند که منظور مشتری از خریدن آن بچه لواط کردن با اوست، از نظر شرعی فروش پسر بچه به آن خریدار هیچ اشکالی ندارد!»^{۳۱۲} و گفتند: «بر کسی که با بنده خود لواط می‌کند نباید حدی

← الثَّغِيرَةُ مِائَةٌ دِرْهَمٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ...». طبقات ابن سعد ج ۳/۳۴۵، اجزاء حدیثیة (منتقى من حدیث الزهری للذهلی) ص ۴۰ [۲۹]، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبة) ج ۳/۸۸۷، ۸۸۸، مروج الذهب ج ۲/۳۴۶، تاریخ مدینة دمشق ج ۴۴/۴۱۳، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۰۹، ۲۱۰، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۲۷۶، ۲۷۷، فتح الباری ج ۷/۵۰، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۳۳، الصواعق المحرقة ج ۱/۳۰۴، کنز العمال ج ۱۲/۶۸۱، ۶۸۲، ح ۴۸/۳۶۰، نیل الاوطار ج ۶/۱۶۱.

۳۱۲- غزالی می‌گوید: «میان علما در خصوص "فروش انگور به شارب الخمر"، و "فروش پسر بچه برده به کسی که به فسق با بچه‌ها اشتها دارد"، و همچنین "فروش شمشیر به راهزنان" اختلاف است که آیا این فروش صحیح است؟ و آیا پولی که از این فروش به دست می‌آید حلال است؟ بهترین جواب این است که: این نوع فروش صحیح و جایز است و مالی هم که از آن به دست می‌آید حلال است». «... يَبِيعُ الْعَنْبُ مِنَ الْخَمَارِ، وَيَبِيعُ الْغُلَامُ مِنَ الْمَعْرُوفِ بِالْفُجُورِ بِالْغُلَمَانِ، وَيَبِيعُ السَّيْفُ مِنْ قُطَاعِ الطَّرِيقِ، وَقَدْ اُخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي صِحَّةِ ذَلِكَ وَفِي حِلِّ الثَّمَنِ الْمَأْخُودِ مِنْهُ. وَالْأَقْيَسُ أَنَّ ذَلِكَ صَحِيحٌ، وَالْمَأْخُودُ حَلَالٌ». احیاء العلوم ج ۲/۱۱۱.

همچنین رجوع کنید به: المجموع (نووی) ج ۹/۳۵۳، روضة الطالبین ج ۳/۸۴، ←

مغنی المحتاج ج ۲/۳۸.

«

«... جاز إجارة البيت لكافر ليتخذ مَعْبَدًا، أَوْ بَيْتَ نَارٍ لِلْمَجُوسِ، أَوْ يُبَاعَ فِيهِ خَمْرٌ فِي السَّوَادِ، وَهَذَا قَوْلُ الْإِمَامِ ... وَإِنَّمَا الْمَعْصِيَةُ بِفِعْلِ الْمُسْتَأْجِرِ، وَهُوَ مُخْتَارٌ فِيهِ، فَقَطَّعَ نِسْبَةَ ذَلِكَ إِلَى الْمُؤْجِرِ، وَصَارَ كَبَيْعِ الْجَارِيَةِ لِمَنْ لَا يَسْتَبْرِئُهَا أَوْ يَأْتِيهَا فِي دُبُرِهَا أَوْ يَبِيعُ الْغُلَامَ مِمَّنْ يَلُوطُ بِهِ.» البحر الرائق (ابن نجيم حنفی) ج ۸/۳۷۲.

«... وَبِهَذَا ظَهَرَ أَنَّ بَيْعَ الْأَمْرَدِ مِمَّنْ يَلُوطُ بِهِ، مِثْلُ الْجَارِيَةِ الْمُغَنِّيَةِ، فَلَيْسَ مِمَّا تَقُومُ الْمَعْصِيَةُ بِغَيْنِهِ.» حاشية رد المحتار على الدر المختار ج ۴/۴۵۵. همچنين رجوع شود به: الدر المختار ج ۶/۷۱۰.

«... قَالَ السُّبُكِّي: لَمْ أَقِفْ عَلَى نَهْيٍ فِيهِ بِخُصُوصِهِ وَمِنْ التَّحْوِيلِ الْأَمْرَدِ لِمَنْ عُرِفَ بِالْفُجُورِ.» التجريد لنفع العبيد ج ۲/۲۲۴.

۳۱۳- «وذكر في «الوجيز»: لَوْ وَطِئَ عَبْدُهُ فِي دُبُرِهِ لَا يُحَدُّ الْحَدَّ عَلَى أَحَدٍ قَوْلِي الشَّافِعِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ.» ادب القضاء (سروجی) ص ۲۴۷، ۲۴۸.

از دواج جاہلی

«سلطه مطلق و افسار گسیخته و بلا قید عمر» در زندگی زناشویی وی نیز بسیار مشهود است. عمر بن خطاب پس از رسیدن به حکومت، دست خویش را در انتخاب همسران جدید و ایزاء و آزار زنان بازتر یافت. او در این خصوص خود را کاملاً مطلق العنان می دید به طوری که با هر کسی که می خواست ازدواج می کرد و با هر کسی که می خواست - به قول خودش - «مانند ایام جاهلیت همبستر می شد».

۳۱۴

۳۱۴- این عبارت با الفاظ مختلفی از عمر بن خطاب نقل گردیده است.

عمر می گفت: «ما بَقِيَ فِيَّ شَيْءٌ مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِيَّةِ إِلَّا أَنِّي لَسْتُ أَبَالِي أَيَّ الْمُسْلِمِينَ نَكَحْتُ وَأَيُّهُمْ أَنْكَحْتُ». مصنف ابن ابی شیبة - كتاب النكاح، باب ۲۰۴: من كان يحب أن يتخير في التزويج ومن كان لا يفعل ح ۴، و باب ۲۶۹: ما قالوا في الأكفاء في النكاح ح ۱ - ج ۳/۴۳۳، ۴۶۶، ازالة الخفاء ج ۲/۱۱۰.

یا «ما بَقِيَ فِيَّ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ إِلَّا أَنِّي لَسْتُ أَبَالِي إِلَى أَيِّ الْمُسْلِمِينَ نَكَحْتُ وَأَيُّهُمْ أَنْكَحْتُ». كتاب العیال ج ۱/۲۶۸ / ح ۱۲۰.

یا «لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خِصَالِ الْجَاهِلِيَّةِ إِلَّا وَقَدْ تَرَكْتُهُ، إِلَّا أَنِّي لَسْتُ أَبَالِي إِلَى مَنْ نَكَحْتُ، وَ إِلَى مَنْ أَنْكَحْتُ». العثمانية ص ۲۱۶. <

عمر حتی به خود اجازه می داد با مادر زن خویش ازدواج کند و یا بیوه عبدالله بن ابی بکر (= «عاتکه بنت زید بن عمرو») را - بدون رضایت زن - برای خودش عقد نماید و او را به زور به حجله ببرد و با کتک زدن عروس غصبی با وی هم بستر گردد!

۳۱۵

← یا «ما بَقِيَ فِيَّ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ غَيْرَ شَيْئَيْنِ، غَيْرَ أَنِّي لَسْتُ أَبَالِي أَيَّ الْمُسْلِمِينَ أَنْكَحْتُ، وَأَيُّهُنَّ نَكَحْتُ». مصنف عبدالرزاق الصنعانی ج ۶/۱۵۲.

یا «ما بَقِيَ فِيَّ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ إِلَّا أَنِّي لَسْتُ أَبَالِي إِلَى أَيِّ النَّاسِ نَكَحْتُ وَأَيُّهُمْ أَنْكَحْتُ». طبقات ابن سعد ج ۳/۲۸۹، كنز العمال ج ۱۶/۵۳۴
ح/ ۴۵۷۸۷.

ازدواج با مادر زن

«فاطمه بنت ولید بن مغیره» در سال ۱۸ هجری همسر خود «حارث بن هشام»
را از دست داد. ۳۱۶

او از شوهر متوفای خویش دختری داشت به نام «ام حکیم» ۳۱۷ و پسری به

۳۱۶- طبقات ابن سعد ج ۵/۵، طبقات ابن سعد (الطبقة الرابعة من الصحابة) ج ۳۲۱/۱، تاریخ مولد العلماء ووفیاتهم ج ۳۳۸/۱، المستدرک علی الصحیحین - کتاب معرفة الصحابة، ذکر مناقب الحارث بن هشام - ج ۲۷۸/۳، الاستیعاب - ترجمة «الحارث بن هشام المخزومي» - ج ۳۶۶/۱ [۴۵۲]، تاریخ مدینة دمشق ج ۴۹۷/۱۱، ۴۹۸، ۵۰۴، ۵۰۵، ج ۲۷۴/۳۴، المنتظم ج ۲۵۸/۴، تهذیب الکمال ج ۲۹۵/۵، ۲۹۶، ج ۴۲/۱۷، الاصابة ج ۲۳/۵ [۶۲۱۵]، شرح سنن ابی داود (عینی) ج ۳۳۷/۵.

۳۱۷- در عبارات منقوله زیر تصریح شده که «ام حکیم» دختر «فاطمه بنت ولید» است:

زبیر بن بَکَّار می گوید: «وَأُمُّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ وَأُخْتُهُ أُمُّ حَكِيمِ بْنِ الْحَارِثِ، فَاطِمَةُ بِنْتُ الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ. وَلَيْسَ لِلْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ وَلَدٌ إِلَّا مِنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَمِنْ أُمِّ حَكِيمٍ كَانَتْ تَحْتَ عِكْرِمَةَ بْنِ أَبِي جَهْلٍ فَقُتِلَ عَنْهَا يَوْمَ الْيَرْمُوكِ شَهِيداً، فَخَلَفَ عَلَيْهَا خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ فَقُتِلَ عَنْهَا يَوْمَ مَرْجِ الصُّفَرِ شَهِيداً، فَتَزَوَّجَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَوَلَدَتْ لَهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ عُمَرَ. فَتَزَوَّجَ فَاطِمَةَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ زَيْدِ بْنِ الْخَطَّابِ وَوَلَدَتْ لَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ». جمهرة نسب قريش

(زبیر بن بکّار) ج ۶۷۲/۲. همچنین رجوع کنید به: تاریخ مدینة دمشق ج ۲۷۰/۳۴.

ج ۲۲۵/۷۰، اسد الغابة - ترجمة «فاطمه بنت الوليد بن المغيرة» - ج ۵۲۸/۵، ←

۳۱۸

نام «ابراهیم».

← تهذیب الکمال - ترجمة «عبدالرحمن بن الحارث بن هشام» - ج ۱۷/۴۰.

محمد بن سعد می گوید: «فاطمه بنت الولید بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم... تزوجها الحارث بن هشام بن المغیره، فولدت له عبد الرحمن بن الحارث وأم حکیم». طبقات ابن سعد ج ۸/۲۶۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۷۰/۴۳، ۴۴.

و می گوید: «أم حکیم بنت الحارث بن هشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم، وأمها فاطمة بنت الولید بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم». طبقات ابن سعد ج ۸/۲۶۱.

و در جای دیگر می گوید: «...فولدت الحارث بن هشام عبد الرحمن، وأم حکیم تزوجها عكرمة بن أبي جهل بن هشام بن المغیره، ثم خلف عليها عمر بن الخطاب رحمته الله عليه، فولدت له فاطمة، وأمها فاطمة بنت الولید بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم». طبقات ابن سعد (الطبقة الرابعة من الصحابة) ج ۱/۳۱۶، ۳۱۷.

«فولدت الحارث بن هشام: عبد الرحمن، وأم حکیم، تزوجها عكرمة بن أبي جهل، ثم خلف عليها عمر بن الخطاب فولدت له فاطمة، وأمها فاطمة بنت الولید بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم». تاریخ مدینه دمشق ج ۳۴/۲۷۱، تهذیب الکمال ج ۱۷/۴۱.

ابن عساکر می گوید: «أم حکیم بنت الحارث بن هشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم المخروميّة، وأمها فاطمة بنت الولید بن المغیره بن عبد الله أخْتُ خالد». تاریخ مدینه دمشق ج ۷۰/۲۲۳.

ابن اثیر می گوید: «أم حکیم بنت الحارث بن هشام القرشيّة المخروميّة، وأمها فاطمة بنت الولید أخْتُ خالد». اسد الغابة ج ۵/۵۷۷. ←

عمر بن خطاب در همان سال ۱۸ هجری ابتدا با «ام حَکیم» — که بیوه

و می گوید: «وَلَمَّا تُوفِّيَ (الحارثُ بنُ هشامِ بنِ الْمُغِيرَةِ) تَزَوَّجَ عُمَرُ بنُ الْخَطَّابِ امْرَأَتَهُ فاطمةَ بنتَ الوليدِ بنِ الْمُغِيرَةِ، أُخْتُ خَالِدِ بنِ الوليدِ، وَهِيَ أُمُّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بنِ الحارثِ بنِ هشامٍ. وَقَالَ أَهْلُ النَّسَبِ: لَمْ يَبْقَ مِنْ وَلَدِ الحارثِ بنِ هشامٍ بَعْدَهُ إِلَّا عَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَأُخْتُهُ أُمُّ حَكِيمٍ». اسد الغابة ج ۱/۳۵۲.

ابن حجر عسقلانی می گوید: «فاطمة بنت الوليد بن المغيرة... وَهِيَ زَوْجُ الحارثِ بنِ هشامٍ، وَهِيَ الْوَلَدَةُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَأُمُّ حَكِيمِ ابْنِ الحارثِ». الاصابة ج ۸/۲۷۸ [۱۱۶۱۴].

«عن أحمد بن سليمان، نا الزُّبَيْرُ، قال — في تَسْمِيَةِ وَلَدِ الوليدِ بنِ الْمُغِيرَةِ —: وفاطمة بنت الوليد وَلَدَتْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَأُمُّ حَكِيمِ ابْنِ الحارثِ بنِ هشامٍ». تاریخ مدینه دمشق ج ۷۰/۴۳.

«عن أبي بكر بن أبي الدنيا، قال: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بنُ أَبِي شَيْخٍ... وَهِيَ (أُمُّ) فاطمة بنت الوليد بنِ الْمُغِيرَةِ (أُمُّ أُمِّ حَكِيمٍ)! تاریخ مدینه دمشق ج ۷۰/۲۲۶.

«وفاطمة بنت الوليد بنِ الْمُغِيرَةِ، ابْنَةُ عَمِّ أُمِّ سَلَمَةَ، وَكَانَتْ تَحْتَ ابْنِ عَمِّهَا الحارثِ بنِ هشامِ بنِ الْمُغِيرَةِ، فَوَلَدَتْ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَأُمُّ حَكِيمٍ». إِمْتَاعُ الْأَسْمَاعِ ج ۶/۲۴۵.

۳۱۸ — ابراهیم (یا عبدالرحمن) بن حارث بن هشام نیز فرزند فاطمه بنت ولید بود. علاوه بر منابع پانویس قبلی رجوع کنید به:

طبقات ابن سعد ج ۵/۵، طبقات خلیفه ص ۴۰۸، ثقات ابن حبان ج ۳/۲۵۳، المستدرک علی الصحیحین — کتاب معرفة الصحابة، ذکر مناقب الحارث بن هشام —

ج ۳/۲۷۸، الاستیعاب — ترجمة «الحارث بن هشام المخزومي» — ج ۱/۳۶۶

[۴۵۲]، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۱/۴۹۷، ج ۳۴/۲۷۳، اسد الغابة ج ۱/۳۵۲، ←

عِکْرَمَةُ بن ابی جهل و خالد بن سعید بود - ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی شد
 ۳۱۹ به نام «فاطمه (!)».

۳۲۰ سپس در سال ۲۰ هجری عمر با مادر زنِ خود «فاطمه بنت ولید»
 ۳۲۱ ازدواج نمود!

← ج ۲۸۳/۳، ج ۴۴/۷۰، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۳۰۱/۱۸، تهذیب
 الکمال ج ۲۹۶/۵، الاصابة ج ۲۳/۵ [۶۲۱۵]، تهذیب التهذیب ج ۱۴۲/۶، التحفة
 اللطيفة ج ۱۲۱/۲ [۲۴۰۶].

۳۱۹ - رجوع کنید به صفحه ۲۹۳، ۲۹۴.

۳۲۰ - «وفیها (أی فی سَنَةِ عِشْرَینَ) تَزَوَّجَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَاطِمَةَ بِنْتَ الْوَلَدِ بْنِ الْمُغِیرَةِ
 أُمِّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ». تاریخ الطبری ج ۲۰۲/۳، تاریخ مدینة دمشق
 ج ۴۴/۷۰، البداية والنهاية ج ۱۱۶/۷ (در این مصدر، نام این همسرِ عمر، «فاطمه
 بنت ولید بن عُتْبَه» درج شده است)!

۳۲۱ - حافظ جمال الدین مِزّی آنگاه که از طریق محمد بن سعد «ازدواج عمر با فاطمه
 بنت ولید» را نقل می‌کند در تعلیق خود با تعجب می‌گوید: «این سخن دارای اشکال
 است، چون مقتضایش این است که عمر بن خطاب هم با امّ حَکیم ازدواج کرده و
 هم با مادرِ امّ حَکیم که نامش فاطمه بنت ولید بن مغیره است». «فی هذا الکلام
 وفی الذی قَبْلَهُ نَظَرٌ، فَإِنَّهُ یَقْتَضِی أَنْ عُمَرُ تَزَوَّجَ أُمَّ حَکِیمٍ، وَتَزَوَّجَ أُمَّهَا فَاطِمَةَ بِنْتَ
 الْوَلَدِ بْنِ الْمُغِیرَةِ». تهذیب الکمال ج ۴۲/۱۷.

در جواب حافظ مِزّی باید بگوییم:

۱ - نقل ازدواج عمر با «ام حَکیم» و «فاطمه بنت ولید» منحصر به روایت
 محمد بن سعد نیست و مصادر زیادی دارد. (رجوع شود به: صفحه ۲۹۳، ۳۰۵).

۲ - اینکه عمر با مادر عبدالرحمن بن حارث (یعنی با فاطمه بنت ولید) ←

«ابراهیم (=عبدالرحمن) بن حارث» (یعنی پسر «فاطمه بنت ولید») آنگاه که مادرش با عمر بن خطاب ازدواج کرد بچه‌ای خردسال بود. لذا به همراه مادرش به منزل عمر منتقل شد و ایام کودکی را در منزل عمر و تحت سرپرستی او گذرانید.^{۳۲۲}

ازدواج کرده نزد علمای اهل سنت از مسلمات است و کثرت منابعی که به آن اشاره نمودیم و خواهیم کرد شاهد این مدعا است.

۳- پسر فاطمه بنت ولید (یعنی عبدالرحمن بن حارث که در کودکی به خانه عمر منتقل شده است) تصریح می‌کند که عمر بن خطاب شوهر مادر اوست!

۴- تنها دلیل مزی در ایراد اشکال خود این است که: چون «خبر ازدواج عمر با فاطمه بنت ولید» مقتضایش این است که «عمر با مادر زن خود ازدواج کرده» لذا بعید است که صحت داشته باشد!

۵- از میان علمای اهل سنت که اخبار ازدواج عمر با «ام حکیم» و «فاطمه بنت ولید» را نقل کرده‌اند هیچ کدامشان سند روایات مربوط به این دو ازدواج را تضعیف نکرده‌اند. اشکال «مزی» هم مربوط به سند این اخبار نیست بلکه مشکل «مزی» فقط این است که چنین عملی را از عمر بن خطاب بعید می‌داند!

۶- اشکالی که مزی نموده به پیروی از ابن عبدالبرّ صاحب کتاب الاستیعاب است. ابن عبدالبرّ بدون اشاره به اینکه فاطمه بنت ولید مادر زن عمر بوده، بعد از نقل ازدواج او با عمر - بدون ارائه دلیل - تنها به ذکر این یک جمله اکتفا می‌کند: «وفیه نَظَرٌ». (الاستیعاب - ترجمة «الحارث بن هشام المخزومی» - ج ۱/ ۳۶۶ [۴۵۲])؛ و حال آنکه ابن عبدالبرّ در جای دیگر کتاب خود نیز این ازدواج را بدون ایراد اشکال نقل نموده است! (الاستیعاب - ترجمة «فاطمه بنت الولید المخزومی» - ج ۴/ ۴۵۵ [۳۴۹۸]).

۳۲۲- «عبدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ ... تُؤَفِّي أَبُوهُ الْحَارِثُ بْنُ هِشَامٍ فِي طَاعُونٍ»

عمر بن خطاب که نمی گذاشت کسی نام انبیا را بر روی خود

عُمَاس، فَتَزَوَّجَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ امْرَأَتَهُ فَاطِمَةَ أُمَّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَنَشَأَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فِي حِجْرِ عُمَرَ». اسد الغابة ج ۳/۲۸۳، ۲۸۴، الاصابة ج ۵/۲۳ [۶۲۱۵]، مرویات الامام الزهري فی المغازی ج ۲/۶۱۵.

«عبد الرحمن بن الحارث بن هشام المخزومي... أمه فاطمة بنت الوليد بن المغيرة، وكان في حِجْرِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ». ثقات ابن حبان ج ۳/۲۵۳.

«رَوَى (عبد الرحمن) عن عمر، وكان في حِجْرِه» یا «فكان عبد الرحمن في حِجْرِ عُمَرَ»، یا «تَرَبَّى عَبْدُ الرَّحْمَنِ فِي حِجْرِ عُمَرَ». طبقات ابن سعد ج ۵/۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۴/۲۷۴. تهذیب الکمال ج ۱۷/۴۱، ۴۲، تهذیب التهذیب ج ۶/۱۴۲، شرح سنن ابی داود (عینی) ج ۵/۳۳۸، التحفة اللطيفة ج ۲/۱۲۱ [۲۴۰۶]، دراسة نقدية (عبد السلام آل عيسى) ج ۱/۲۳۳، منهج الامام احمد فی إعلال الحديث ج ۲/۶۶۸.

«سَمِعَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، وَكَانَ فِي حِجْرِه، وَكَانَتْ أُمُّهُ عِنْدَهُ». تاریخ مدینه دمشق ج ۳۴/۲۷۳.

عبد الرحمن بن حارث با اشاره به اینکه تحت سرپرستی «شوهر مادرش (=عمر)» بزرگ شده می گفت: من شوهر مادرى بهتر از عمر ندیدم! «ما رَأَيْتُ رَبيباً خَيْراً مِنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ»! طبقات ابن سعد ج ۵/۵، طبقات ابن سعد (الطبقة الرابعة من الصحابة) ج ۱/۳۲۱، ۳۲۲، المستدرک علی الصحیحین - کتاب معرفة الصحابة، ذکر مناقب الحارث بن هشام - ج ۳/۲۷۸، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۱/۴۹۶، ج ۳۴/۲۷۴، تهذیب الکمال ج ۵/۲۹۹، ج ۱۷/۴۲.

«ريب» به معنی: «شوهر مادر» و همچنين به معنی «پسر زوجه از همسر

ديگر» است. ←

۳۲۳

بگذارد (۱) نام «ابراهیم بن حارث» را از «ابراهیم» به «عبدالرحمن»

«الرَّبِيبُ: زَوْجُ الْأُمِّ». تهذيب اللغة ج ۱۵/۱۳۲، الْمُحَلَّى ج ۱۰/۳۲۵، المحکم والمحيط الاظم ج ۱۰/۲۳۷.

«الرَّبِيبُ والرَّابُّ: زَوْجُ الْأُمِّ. قال أبو الحسن الرُّمَانِيُّ: هُوَ كَالشَّهِيدِ وَالشَّاهِدِ، وَالْخَبِيرِ وَالْخَائِرِ». لسان العرب ج ۱/۴۰۵.

«وفي الحديث: الرَّبِيبُ الكافِلُ، وَهُوَ زَوْجُ أُمِّ الْيَتِيمِ». كتاب العين ج ۵/۳۷۳، لسان العرب ج ۱۱/۵۹۰.

«وَالرَّبِيبُ: ابْنُ امْرَأَةِ الرَّجُلِ مِنْ غَيْرِهِ كَالرَّبُوبِ، وَهُوَ بِمَعْنَى مَرْبُوبٍ، وَيُقَالُ لِنَفْسِ الرَّجُلِ: رَابٌّ. وَالرَّبِيبُ أَيْضاً: زَوْجُ الْأُمِّ لَهَا وَلَدٌ مِنْ غَيْرِهِ». تاج العروس ج ۱/۲۶۲. همچنين رجوع كنيد به: القاموس المحيط ص ۱۱۲.

۳۲۳- روایات زیادی در این خصوص نقل شده است که ذیلاً به دو روایت اشاره می‌کنیم:

عمر بن خطاب تمامی بچه‌هایی را که نام‌های انبیا را بر روی آنان گذارده بودند در منزل جمع کرد تا نام همه آنان را تغییر دهد. پدران بچه‌ها نزد عمر آمدند و شاهد آوردند که تمامی این بچه‌ها را خود پیامبر ﷺ نام‌گذاری کرده است. عمر (وقتی چنین دید) بچه‌ها را رها کرد. ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم - که این روایت را از پدرش نقل کرده - می‌گوید: پدر من خودش یکی از همان بچه‌هایی بود که عمر می‌خواست نامشان را تغییر دهد. «عن أبي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم، عن أبيه أن عمر بن الخطاب جمع كل غلام اسمه اسم نبي، فأدخلهم الدار ليغير أسماءهم، فجاء أبائهم، فأقاموا البينة أن رسول الله ﷺ سمى عامتهم، فحلى عنهم. قال أبو بكر: وكان أبي فيهم». طبقات ابن سعد ج ۵/۶۹، تاريخ المدينة المنورة (ابن شبة) ج ۲/۷۵۲، تاريخ مدينة دمشق ج ۵۵/۱۱، الخصائص الكبرى ج ۲/۳۴۶، سبل الهدى والرشاد ج ۱۰/۳۳۶، كنز العمال ج ۱۶/۵۸۸، ح ۴۵۹۶۶. ←

۳۲۴

تغییر داد.

با آنکه «عبدالرحمن بن حارث» بعد از فوت پیامبر اکرم ﷺ به دنیا آمده بود و با آنکه پس از سال ۲۰ هجری تازه سنین کودکی را تحت سرپرستی عمر گذرانید،

همچنین رجوع کنید به: مسند احمد بن حنبل ج ۴/۲۱۶، الآحاد والمثانی ج ۶/۲، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۱۹/۲۴۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۴/۳۶۶، ۳۶۷، اسد الغابة ج ۴/۳۲۳، فتح الباری ج ۱۰/۴۷۲.

«عمر بن خطاب فرمان صادر کرده بود که: هیچ فردی حق ندارد بر روی کسی نام یکی از انبیا را بگذارد». «إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَتَبَ: لَا تُسَمُّوْا بِاسْمِ نَبِيِّ». یا «إِنَّ عُمَرَ كَتَبَ إِلَى الْكُوفَةِ: لَا تُسَمُّوْا أَحَدًا بِاسْمِ نَبِيِّ». جزء حنبل بن اسحاق ص ۷۶ / ح ۲۳، کتاب الفتن (حنبل بن اسحاق) ص ۲۱۹ / ح ۲۳، شرح صحیح مسلم ج ۱۱۳/۱۴، فتح الباری ج ۱۰/۴۷۲، جواهر العقود ج ۲/۴۶۶، مرقاة المفاتیح ج ۱۰/۹، فیض القدير ج ۳/۳۲۴.

۳۲۴- «نَشَأَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فِي حَجْرٍ عُمَرُ، وَكَانَ اسْمُهُ إِبْرَاهِيمَ، فَغَيَّرَ عُمَرُ اسْمَهُ لَمَّا غَيَّرَ أَسْمَاءُ مَنْ تُسَمَّى بِالْأَنْبِيَاءِ، وَسَمَّاهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ». اسد الغابة ج ۳/۲۸۴.

«إِنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ، كَانَ اسْمُهُ إِبْرَاهِيمَ، فَدَخَلَ عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي وَلايَتِهِ حِينَ أَرَادَ أَنْ يُغَيِّرَ اسْمَ مَنْ يُسَمَّى بِأَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ، فَغَيَّرَ اسْمَهُ، فَسَمَّاهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ، فَثَبَّتَ اسْمَهُ إِلَى الْيَوْمِ». طبقات ابن سعد ج ۵/۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۴/۲۷۴، تهذيب الكمال ج ۱۷/۴۱، ۴۲، تهذيب التهذيب ج ۶/۱۴۲، كنز العمال ج ۱۶/۵۸۸، ح ۴۵۹۶۸.

«سَمَّاهُ (عُمَرُ) عَبْدَ الرَّحْمَنِ وَكَانَ اسْمُهُ إِبْرَاهِيمَ». التحفة اللطيفة ج ۲/۱۲۱

با این حال بعدها ادعا شد که: او به هنگام فوت پیامبر ﷺ ۱۰ ساله بوده است،^{۳۲۵} چرا که روات اموی «عبدالرحمن بن حارث» را نیز در شمار صحابه با وفایی (۱) معرفی کردند^{۳۲۶} که بدون واسطه از پیامبر حدیث نقل نموده است!

کسب مدال افتخار «صحابه شدن عبدالرحمن بن حارث»، شاید به سبب «فرزندخواندگی عمر»، یا به علت «پسر خواهر خالد بن ولید بودن»،^{۳۲۷} یا به خاطر

۳۲۵- مدعیان، مصعب زبیری و واقدی هستند! (رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج ۵/۵، الاستیعاب - ترجمة «عبدالرحمن بن الحارث المخزومي» - ج ۳۷۰/۲ [۱۴۰۵]، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۴/۲۷۳، ۲۷۴، اسد الغابة ج ۳/۲۸۳، الانابة ج ۷/۲ [۶۴۰]، تهذیب الکمال ج ۱۷/۴۱، الاصابة ج ۵/۲۳ [۶۲۱۵]، تهذیب التهذیب ج ۶/۱۴۲، التحفة اللطيفة ج ۲/۱۲۲ [۲۴۰۶]).

ابن حجر عسقلانی می گوید: «اینکه گفته شده عبدالرحمن بن حارث در زمان پیامبر ﷺ ۱۰ ساله بوده از مصعب (زبیری) نقل شده است و این نظر، توهمی بیش نیست». «قِيلَ كَانَ ابْنُ عَشَرَ سِنِينَ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ ﷺ. حُكِيَ ذَلِكَ عَنْ مُصْعَبٍ، وَهُوَ وَهْمٌ». الاصابة ج ۴/۲۵۰، ج ۵/۲۳ [۵۱۱۵، ۶۲۱۵].

۳۲۶- الاستیعاب ج ۳۷۰/۲ [۱۴۰۵]، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۴/۲۷۱، اسد الغابة ج ۳/۲۸۳، الانابة ج ۷/۲، ۸ [۶۴۰]، الاصابة ج ۵/۲۳ [۶۲۱۵]، تقریب التهذیب ج ۱/۵۶۵، تحفة الاحوذی ج ۱۰/۹.

۳۲۷- طبقات ابن سعد ج ۵/۶، طبقات خليفة بن خياط ص ۴۰۸، تاریخ الطبری ج ۳/۲۰۲، ثقات ابن حبان ج ۳/۲۵۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۱/۴۹۷، ج ۳۴/۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ج ۷۰/۴۴، اسد الغابة ج ۱/۳۵۲، ج ۳/۲۸۳، الاصابة ج ۵/۲۳ [۶۲۱۵].

«داماد عثمان شدن»،^{۳۲۸} یا به علت اینکه «معاویه داماد او بوده»^{۳۲۹} و یا به خاطر «حضور فعال عبدالرحمن در حرب جمل و جنگیدن علیه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)»^{۳۳۰} بوده است!

هر چند که «فاطمه بنت ولید بن مغیره» در سال ۲۰ هجری با داماد خودش عمر بن خطاب ازدواج کرد، و هر چند که پس از سال ۲۳ که عمر فوت شد فاطمه بنت ولید با عثمان بن عفان ازدواج نمود و برای عثمان فرزندانی به دنیا آورد که یکی از آنها «سعید بن عثمان بن عفان» است،^{۳۳۱} با این وجود - برای «تبرئه عمر

۳۲۸- یکی از همسران عبدالرحمن بن حارث، مریم دختر عثمان بن عفان بود. (طبقات ابن سعد ج ۷/۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۷۵/۳۴، اسد الغابه ج ۲۸۴/۳، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۳۰۱/۱۸، تهذیب الکمال ج ۴۲/۱۷).

۳۲۹- معاویه بن ابی سفیان با عایشه بنت عبدالرحمن بن حارث ازدواج کرد! طبقات ابن سعد ج ۶/۵.

۳۳۰- طبقات ابن سعد ج ۶/۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۷۴/۳۴، اسد الغابه ج ۲۸۴/۳، تهذیب الکمال ج ۴۲/۱۷، شرح سنن ابی داود (عینی) ج ۳۳۸/۵.

۳۳۱- حافظ کبیر حاکم ابواحمد محمد بن محمد بن احمد (ف. ۳۷۸ در ۹۳ سالگی) می گوید: «عبدالرحمن بن حارث بن هشام از عمر بن خطاب استماع (حدیث) کرده و کسی است که در دامان عمر بزرگ شده است. مادر عبدالرحمن، (همسر عمر بود و) نزد عمر زندگی می کرد. او (بعد از عمر) همسر عثمان گردید». «سَمِعَ (عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ) عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَكَانَ فِي حِجْرِهِ، وَكَانَتْ أُمُّهُ عِنْدَهُ وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ». تاریخ مدینه دمشق ج ۲۷۳/۳۴.

«مادر سعید بن عثمان بن عفان، فاطمه بنت ولید بن مغیره ... می باشد و کنیه ←

از ازدواج با مادر زنش» - همان کسانی که «ازدواج عمر و فاطمه بنت ولید» را با مدارک بسیار نقل کرده بودند،^{۳۳۲} و همانان که تصریح کرده بودند: «فاطمه بنت ولید پس از فوت عمر از عثمان بچه دار شده»،^{۳۳۳} این ادعای بی دلیل را نیز به همراه سکوتی مرموز آوردند که: «فاطمه بنت ولید قبل از سال ۱۸ هجری (یعنی قبل از آنکه ام حکیم با عمر ازدواج کند) فوت گردیده است»!^{۳۳۴}

← سعید بن عثمان، ابو عثمان است». «وسعید بن عثمان بن عفان أمه فاطمة بنت الوليد بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم یکنی أبا عثمان». طبقات خلیفه ص ۴۱۹، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۱/۲۲۱، ۲۲۲،

«عثمان بن عفان با فاطمه بنت ولید بن مغیره مخزومیه ازدواج کرد و فاطمه بنت ولید برای عثمان فرزندی به نام های ولید و سعید و ام سعید به دنیا آورد». «وتزوَّجَ (عثمان بن عفان) فاطمة بنت الوليد بن المغيرة المخزومية، ولدت له الوليد وسعيد وأم سعيد». الكامل فی التاریخ ج ۳/۱۸۶.

۳۳۲- منظور ابن عساکر است. رجوع کنید به: تاریخ مدینه دمشق ج ۱۱/۴۹۷، ج ۳۴/۲۷۳، ۲۷۴، ج ۷۰/۴۴.

۳۳۳- تاریخ مدینه دمشق ج ۲۱/۲۲۱، ج ۳۴/۲۷۳.

۳۳۴- «عن أبي بكر بن أبي الدنيا، قال: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي الشَّيْخِ: ... قُتِلَ خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بِمَرْجِ الصُّفْرِ شَهِيداً، وَكَانَتْ امْرَأَتُهُ أُمَّ حَكِيمِ بِنْتُ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ، ... وَكَانَتْ قَبْلَهُ تَحْتَ ابْنِ عَمِّهَا عِكْرَمَةَ بْنِ أَبِي جَهْلٍ فَقُتِلَ عَنْهَا يَوْمَ فِجْلِ، فَلَمَّا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا، خَطَبَهَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ، وَخَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ، فَحَظَّتْ إِلَى خَالِدٍ، ثُمَّ تَزَوَّجَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَهِيَ الَّتِي تَسَحَّرُ عِنْدَهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَارِثِ، لِأَنَّ أُمَّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، فَاطِمَةَ بِنْتَ الْوَلِيدِ بْنِ الْمَغِيرَةِ مَاتَتْ قَبْلَ ذَلِكَ بِمُدَّةٍ، وَهِيَ أُمُّ حَكِيمٍ!»

تاریخ مدینه دمشق ج ۷۰/۲۲۶.

ازدواج نامشروع با عاتکه

داستان غم‌انگیز عاتکه نیز از این قرار است که: «عاتکه» همسر با اخلاق و زیباروی «عبدالله بن ابی بکر بن ابی قحافه» بود. او به قدری مورد علاقه شوهر خود بود که «عبدالله» دوست داشت بیشتر نزد او باشد تا اینکه به جنگ برود و یا به مشغله‌های بازار، خود را سرگرم نماید.

وقتی «ابوبکر» دید فرزندش «عبدالله» بسیار شیفته و دل‌باخته همسر خود است به او دستور داد «عاتکه» را طلاق دهد! «عبدالله بن ابی بکر» هم — علی‌رغم میل باطنی — به امر پدر، عاتکه را طلاق داد!

«عبدالله بن ابی بکر» — پس از جدایی — در فراق عاتکه آن قدر بی‌تابی و بی‌قراری کرد و آن قدر شعر سرود تا دل «ابوبکر» به حال پسر سوخت و به او دستور داد که به همسر خود رجوع کند. عبدالله نیز به او رجوع کرد و تا آخر عمر با عاتکه زندگی کرد.^{۳۳۵}

۳۳۵ — «وَقَدْ تَزَوَّجَ (عَبْدُ اللَّهِ) عَاتِكَةَ، وَكَانَ بِهَا مُعْجِباً فَشَغَلَتْهُ عَنْ أُمُورِهِ، فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ: طَلِّقْهَا، فَطَلَّقَهَا، ثُمَّ نَدِمَ. فَقَالَ:

أَعَاتِكَ لَا أَنْسَاكِ مَا ذَرَّ شَارِقُ

وما لاحَ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ مُحَلِّقٌ >

«عبدالله بن ابی بکر» در زمان حکومت ابوبکر فوت

لَهَا خُلُقٌ جَزَلٌ وَرَأْيٌ وَمَنْصِبٌ

وَخُلُقٌ سَوِيٌّ فِي الْحَيَاةِ وَمَصْدَقٌ

وَلَمْ أَرِ مِثْلِي طَلَّقَ الْيَوْمَ مِثْلَهَا

وَلَا مِثْلَهَا فِي غَيْرِ شَيْءٍ تُطَلِّقُ

وَلَهُ فِيهَا غَيْرُ هَذَا. فَرَّقَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ، فَأَمَرَهُ بِمَرَاஜَعَتِهَا، وَمَاتَ وَهِيَ عِنْدَهُ، وَلَهَا مَرْتَبَةٌ.

الاصابة ج ٢/٢٥.

همچنین رجوع کنید به: عیون الاخبار (ابن قتیبه) - کتاب النساء -

ج ٢/١١٤، الموشی (الظرف والظرفاء) ص ٨٤، ربیع الابرار - باب النساء ... وما

اتصل بذلك - ج ٢/٢٩٧، المنتظم ج ٥/١٩١، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور

ص ٣٢٠، ٣٢١.

«عَاتِكَةُ بِنْتُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو... كَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَكَانَتْ امْرَأَةً

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، وَكَانَتْ حَسَنَاءَ جَمِيلَةٍ، فَأَحَبَّهَا حُبًّا شَدِيدًا حَتَّى غَلَبَتْ

عَلَيْهِ، وَشَغَلَتْهُ عَنْ مَغَازِيهِ وَغَيْرِهَا، فَأَمَرَهُ أَبُوهُ بِطَلَاقِهَا، فَقَالَ:

يَقُولُونَ طَلَّقَهَا وَخَيِّمَ مَكَانَهَا

مُقِيمًا ثَمَنِي النَّفْسِ أَخْلَامَ نَائِمٍ

وَإِنَّ فِرَاقِي أَهْلَ بَيْتٍ جَمَعَتْهُمْ

عَلَى كِبَرٍ مِنِّي لِأُخَذَى الْعِظَائِمِ

أُرَانِي وَأَهْلِي كَالْعُجُولِ تَرَوَّحَتْ

إِلَى بَوَّاهِ قَبْلِ الْعِشَارِ الرِّوَائِمِ

فَعَزَمَ عَلَيْهِ أَبُوهُ حَتَّى طَلَّقَهَا، فَتَبِعَتْهَا نَفْسُهُ، فَسَمِعَهُ أَبُو بَكْرٍ يَوْمًا وَهُوَ يَقُولُ:

أَعَاتِكَ لَا أَنْسَاكَ مَا ذَرَّ شَارِقُ

وَمَا نَاحَ قُمْرِي الْحَمَامِ الْمُطَوَّقُ <

شد. ۳۳۶ او قبل از مرگ به عاتکه گفت: «من باغِ خودم

أَعَاتِكَ قَلْبِي كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ
إِلَيْكَ بِمَا تُخْفِي الثُّفُوسُ مُعَلَّقُ
وَلَمْ أَرِ مِثْلِي طَلَّقَ الْيَوْمَ مِثْلَهَا
وَلَا مِثْلَهَا مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ تُطَلَّقُ
لَهَا خُلُقٌ جَزَلٌ وَرَأْيٌ وَمَنْصِبٌ
وَخُلُقٌ سَوِيٌّ فِي الْحَيَاءِ وَمَصْنُوقٌ

فَرَّقَ لَهُ أَبُوهُ وَأَمْرُهُ، فَأَزْتَجَعَهَا...». المرادفات من قریش (نوادر المخطوطات ج ۱/ ۶۸، ۶۹)، نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۲۷۶، ۲۷۷، اعتلال القلوب ص ۱۶۶، الاستيعاب - ترجمة «عاتكة بنت زيد» - ج ۴/ ۴۳۱، ۴۳۲ [۳۴۵۸]، ذم الهوى ص ۶۴۷، اسد الغابة ج ۵/ ۴۹۸، العقد الثمين ج ۸/ ۲۷۴، ۲۷۵، الاصابة ج ۸/ ۲۲۷، خزنة الادب ج ۱۰/ ۳۷۹، ۳۸۰.

«كَانَتْ عَاتِكَةُ بِنْتُ زَيْدٍ تَحْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَدْ غَلَبَتْهُ عَلَى رَأْيِهِ وَشَغَلَتْهُ عَنْ سَوْقِهِ، فَأَمَرَهُ أَبُو بَكْرٍ بِطَلَاqِهَا وَاحِدَةً، فَفَعَلَ فَوَجَدَ عَلَيْهَا، فَقَعَدَ لِأَبِيهِ عَلَى طَرِيقِهِ - وَهُوَ يُرِيدُ الصَّلَاةَ - فَلَمَّا أَبْصَرَ بِهِ شَكَى وَأَنْشَدَ يَقُولُ:
فَلَمْ أَرِ مِثْلِي طَلَّقَ الْيَوْمَ مِثْلَهَا

وَلَا مِثْلَهَا مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ تُطَلَّقُ

فَرَّقَ لَهُ وَأَمْرُهُ بِمُزَاجَعَتِهَا». روضة المحبين ص ۳۸۱، ۳۸۲، كنز العمال ج ۹/ ۷۰۶، ۷۰۷/ ح ۲۸۰۶۹. همچنين رجوع كنيد به: الاغانى ج ۱۸/ ۶۴ - ۶۶، محاضرة الادباء ج ۲/ ۲۴۵، اخبار الظراف والمتماجنين ص ۵۳، تجريد الاغانى قسم ۲/ ج ۲/ ۱۹۱۸، تجريد اسماء الصحابة ج ۲/ ۲۸۵ [۳۴۲۳]، الوافى بالوفيات ج ۱۶/ ۵۵۸ [۵۸۹]، اعلام النساء (كحاله) ج ۳/ ۲۰۱، اخبار عمر (طنطاوى) ص ۳۹۶.

۳۳۷ را به تو می‌بخشم به این شرط که پس از من با فرد دیگری ازدواج نکنی». عاتکه هم پذیرفت و قول داد که پس از مرگ «عبدالله» با هیچ کسی ازدواج ننماید. پس از فوت «عبدالله» عاتکه به وعده خویش عمل نمود و به تمامی خواستگاراناش جواب رد داد. این امر تا زمان مرگ ابوبکر ادامه داشت.

عمر بن خطاب - که پس از فوت «عبدالله بن ابی بکر» حتماً به طور ۳۳۸
اتفاقی (!) عاتکه را در منزل دخترش حفصه دیده و به زیبایی او پی برده بود
- زمانی که به حکومت رسید، از عاتکه خواستگاری کرد ۳۳۹ و به وی گفت: «این

← ۳۳۶- التحفة اللطيفة ج ۲/۲۳ [۱۹۸۴].

۳۳۷- یا چیز دیگری که در روایات به صورت‌های مختلف ذکر شده است.

در روایت وکیع: «حديقة»، در یک روایت ابن سعد: «فَجَعَلَ لَهَا بَعْضَ أَرْضِيهِ»، در یک روایت دیگر ابن سعد: «فَجَعَلَ لَهَا طَائِفَةً مِنْ مَالِهِ»، و در روایت بخاری: «لَكَ حَائِطِي» ... آمده است. (طبقات ابن سعد ج ۸/۲۶۵، ۲۶۶، التاريخ الصغير [بخاری] ج ۱/۶۲، المنتظم ج ۵/۱۹۱، الاصابة ج ۸/۲۲۸، كنز العمال ج ۱۳/۶۳۳ ح/ ۳۷۶۰۳، ج ۱۶/۵۵۲، ۵۵۳ ح/ ۴۵۸۵۳ [از طریق وکیع]، اعلام النساء (کحاله) ج ۲۰۲/۳ ...).

۳۳۸- «فَلَمَّا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا (أَيَّ عِدَّةٍ عَاتِكَةً)، زَارَتْ حَفْصَةَ ابْنَةَ عُمَرَ. فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى حَفْصَةَ، فَلَمَّا رَأَتْ عَاتِكَةَ عُمَرَ، قَامَتْ فَاسْتَتَرَتْ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا عُمَرُ، فَإِذَا امْرَأَةٌ بَارِعَةٌ، ذَاتُ خُلُقٍ وَجَمَالٍ. فَقَالَ عُمَرُ لِحَفْصَةَ: مَنْ هَذِهِ؟ فَقَالَتْ: هَذِهِ عَاتِكَةُ ابْنَةِ زَيْدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ نُفَيْلٍ...». التمهيد (ابن عبد البر) ج ۲۳/۴۰۵.

۳۳۹- «... فَتَوَفَّى أَبُو بَكْرٍ وَكَانَ عُمَرُ مَكَانَهُ، فَأَرْسَلَ إِلَى عَاتِكَةَ: إِنَّكَ قَدْ حَرَّمْتَ عَلَى نَفْسِكَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ...». طبقات ابن سعد ج ۸/۲۶۶.

کار عبدالله جایز نبوده، او شرطی برای تو تعیین کرده که درست نیست!»^{۳۴۰} عاتکه به خواستگاری «عمر بن خطاب» نیز جواب رد داد و از ازدواج با او خودداری نمود.^{۳۴۱}

«عمر» وقتی دید «عاتکه» به ازدواج با او راضی نمی‌شود، به ولیّ این زن بیوه (!) دستور داد که عاتکه را به او تزویج نماید! «عاتکه» بدون اطلاع، — توسط ولیّ نامعلومش که معلوم نیست چه کسی بوده (!) — به عمر بن خطاب تزویج شد!^{۳۴۲}

پدر عاتکه (یعنی زید بن عمرو بن نفیل) — هر چند که از صحابه پیامبر شمرده شده (!)^{۳۴۳} ولی پنج سال قبل از بعثت پیامبر فوت گردیده

۳۴۰- «عن یحیی بن سعید، أنّ عبد الله بن أبي بكر الصديق قال لِمُرَاتِيهِ عَاتِكَةَ بِنْتِ زَيْدٍ: «لَكَ حَائِطِي عَلَى أَنْ لَا تَتَزَوَّجِي بَعْدِي». قَالَتْ: «قَدْ قَبِلْتُ». فَلَمَّا تُوفِّيَ خَطْبَهَا عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ، وَقَالَ: «هَذَا لَا يَجُوزُ. اشْتَرَطَ عَلَيْكَ مَا لَا يَصْلُحُ». فَتَزَوَّجَهَا عَمْرٌ.»

التاريخ الصغير (بخاری) ج ۶۲/۱، تاریخ الاوسط (بخاری) ج ۳۶/۱.

۳۴۱- «... فَأَبَتْ عَمْرًا أَيْضاً...». طبقات ابن سعد ج ۲۶۵/۸.

۳۴۲- «... فَقَالَ عَمْرٌ لَوَلِيِّهَا: اذْكُرْنِي لَهَا، فَذَكَرَهُ لَهَا، فَأَبَتْ عَمْرًا أَيْضاً، فَقَالَ عَمْرٌ: زَوِّجْنِيهَا. فَزَوَّجَهُ إِتَاهَا...». طبقات ابن سعد ج ۲۶۵/۸.

۳۴۳- معجم الصحابة (بغوی) ج ۴۴۱/۲. معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۳۱۹/۲ [۱۰۰۳]، الاصابة ج ۵۰۷/۲ [۲۹۳۰].

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «عده‌ای — از جمله بغوی و ابن منده — زید بن عمرو را در شمار صحابه ذکر کرده‌اند و حال آنکه زید بن عمرو (قبل از بعثت فوت شده بود و) در زمان بعثت پیامبر زنده نبود». «وَقَدْ ذَكَرَ زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو هَذَا جَمَاعَةً فِي >

بود! ^{۳۴۴} لذا کسی نفهمید این ولیّ جدید «عاتکه بیوه» از کجا پیدایش شد! گر چه حتی اگر پدر عاتکه هم زنده بود و این تزویج را بدون اجازه عاتکه انجام می داد طبق فرمایش پیامبر ﷺ ^{۳۴۵} این عقد باطل بود! ^{۳۴۶}

← الصَّحَابَةُ مِنْهُمْ الْبَغَوِيُّ وَابْنُ مَنْدَةَ، وَلَكِنَّهُ لَمْ يُذَرِكِ الْبِغْثَةُ. تهذيب التهذيب ج ۳/۳۶۴ [۷۷۳].

۳۴۴- طبقات ابن سعد ج ۳/۳۸۱، المنتخب من كتاب ذيل المذيل ص ۱۸، المستدرک علی الصحیحین ج ۳/۴۳۸، تاریخ مدینة دمشق ج ۱۹/۵۱۲، البداية والنهاية ج ۲/۳۰۰، الاصابة ج ۲/۵۰۸، ۵۰۹، فتح الباری ج ۷/۱۰۸، سبل الهدی والرشاد ج ۲/۱۸۵.

بَغَوی نیز زمانی که نام وی را در شمار صحابه پیامبر نقل می کند تصریح می کند که وی قبل از بعثت فوت شده است. «تُوفِّي قَبْلَ مَبْعَثِ النَّبِيِّ ﷺ»! معجم الصحابة (بغوی) ج ۲/۴۴۱.

جای شگفتی است که بر اساس روایات بسیار صحیحه (۱) اموی: در روز قیامت «زید بن عمرو بن نفیل» که از بنی اعمام عمر بوده به عنوان صحابی پیامبر به بهشت موعود می رود، در حالی که بر اساس همین نوع از روایات اموی: «عبدالمطلب» و «عبدالله بن عبدالمطلب» و «آمنه» و «ابوطالب» همگی به جهنم روانه می گردند!

۳۴۵- بخاری و مسلم روایت می کنند که پیامبر فرموده اند: «لَا تُنْكَحُ الْأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلَا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ». صحیح البخاری - کتاب الحیل، باب فی النکاح - ج ۸/۶۳، صحیح مسلم - کتاب النکاح، باب استئذان الثیب فی النکاح بالنطق والیکر بالسکوت - ج ۴/۱۴۰....

۳۴۶- عبارت های زیر از امام شافعیان محمد بن ادریس شافعی است: ←

شب زفاف، «عاتکه» حاضر نشد که از این شوهر نامشروع تمکین نماید، لذا

«وَلَيْ زَنْ غَيْرِ دُوشِيزَه وَا وَلِي دُخْتَرِ دُوشِيزَه، اِگر بدون اجازه زن و یا دختر، وی را به کسی تزویج نماید آن عقد باطل است...». «فَأَيُّ وَلِيٍّ امْرَأَةٍ تَتَّبِ أَوْ بِكَرِ زَوْجَهَا بِغَيْرِ إِذْنِهَا فَالنِّكَاحُ بَاطِلٌ، إِلَّا الْآبَاءُ فِي الْأَبْكَارِ وَالسَّادَةُ فِي الْمَمَالِيكِ». الأُم ج ۱۷/۵ (ط دار المعرفة)، ج ۱۹/۵ (ط دار الفکر).

«هر شخص مؤثقی که با وی نزدیکی شده باشد دیگر دوشیزه نیست. چه این آمیزش جنسی از طریق نکاح صحیح واقع شده باشد و چه از طریق نکاح غیر صحیح و یا حتی زنا به وقوع پیوسته باشد. چه آن شخص، کودک و غیر بالغ باشد و چه بالغ باشد. (به هر حال) هیچ پدری حق ندارد دختر غیر دوشیزه‌اش را بدون اجازه خود دختر به کسی تزویج نماید». «وَإِذَا جُمِعَتْ بِنِكَاحٍ صَحِيحٍ أَوْ فَاسِدٍ أَوْ زِنًا، صَغِيرَةً، كَانَتْ بِالْغَا، أَوْ غَيْرَ بَالِغٍ، كَانَتْ تَتَّبِ، لَا يَكُونُ لِلْأَبِ تَزْوِيجُهَا إِلَّا بِإِذْنِهَا». الأُم ج ۱۸/۵ (ط دار المعرفة)، ج ۱۹/۵، ۲۰ (ط دار الفکر).

«هیچ کسی نمی‌تواند زنی را که دوشیزه نیست - بدون کسب اجازه از آن زن - به کس دیگری تزویج نماید». «لَا يُزَوِّجُ أَحَدٌ الثَّيْبَ إِلَّا بِإِذْنِهَا». الأُم ج ۱۸/۵ (ط دار المعرفة)، ج ۲۰/۵ (ط دار الفکر).

«زنی غیر کنیز، اختیار امر ازدواجش با خود اوست، و جایز نیست ولی او بدون اطلاع آن زن، وی را به کسی تزویج نماید؛ چه آن زن بعداً به آن تزویج رضایت بدهد و یا اینکه رضایت ندهد و آن را رد نماید در هر صورت، چنین عقدی باطل است. نکاح زنی (غیر دوشیزه) هیچ‌گاه و به هیچ‌نحو جایز نیست مگر آنکه خودش قبل از آنکه او را به عقد کسی در بیاورند اجازه بدهد (و بگوید) که با چه کسی ازدواج می‌کند». «وَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ الْحُرَّةُ مَالِكَةً لِأَمْرِهَا، فَزَوَّجَهَا وَلَيْتُهَا بِغَيْرِ عِلْمِهَا، فَأَجَازَتِ النِّكَاحَ أَوْ رَدَّتْهُ فَهُوَ غَيْرُ جَائِزٍ، وَلَا يَجُوزُ نِكَاحُ الْمَرْأَةِ بِحَالٍ أَبَدًا حَتَّى تَأْذَنَ فِي أَنْ تُنْكَحَ قَبْلَ أَنْ تُنْكَحَ». الأُم ج ۸۱/۵ (ط دار المعرفة)، ج ۸۷/۵ (ط ←

کار به درگیری و زد و خورد کشید. مقاومت عاتکه به جایی نرسید و عاقبت

دار الفکر).

امام مالکيه مالك بن انس می گوید: «کسی نمی تواند فردی را که دوشیزه نیست بدون رضایت وی به فرد دیگری تزویج نماید». «لَا يُزَوِّجُ الثَّيِّبُ إِلَّا بِرِضَاهَا». احکام القرآن (جصاص) - ذیل آیه ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى﴾ - ج ۲/۶۵.

ابن مُنْذِر تصریح می کند که «اهل علم اجماع دارند در اینکه هیچ پدری نمی تواند دختر بیوه خود را به کسی تزویج نماید...». «أَجْمَعَ عَوَامُّ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّ نِكَاحَ الْأَبِ ابْنَتَهُ الثَّيِّبَ بِغَيْرِ رِضَاهَا لَا يَجُوزُ. هَذَا قَوْلُ مَالِكٍ، وَالثَّوْرِيِّ، وَالشَّافِعِيِّ، وَأَحْمَدَ، وَأَبِي عُبَيْدٍ، وَإِسْحَاقَ، وَأَبِي ثَوْرٍ». الإشراف على مذاهب اهل العلم - كتاب النكاح، باب (۱۱) ذكر إبطال نكاح الثيب تزوج بغير رضاها - ج ۱/۲۵.

ابن حَزْم می گوید: «فردی که غیر دوشیزه است می تواند با هر کسی که می خواهد ازدواج کند حتی اگر بر خلاف میل پدرش باشد ... مالک (بن انس) می گوید: زن غیر دوشیزه را جایز نیست نه پدرش و نه دیگری - بدون اذن و رضایت وی - به کسی تزویج نماید». «فَأَمَّا الثَّيِّبُ فَتَنْكِحُ مَنْ شَاءَتْ وَإِنْ كَرِهَ الْأَبُ ... قَالَ مَالِكٌ: وَأَمَّا الثَّيِّبُ فَلَا يَجُوزُ إِنْكَاحُ الْأَبِ وَلَا غَيْرِهِ عَلَيْهَا إِلَّا بِإِذْنِهَا». الْمُحَلَّى ج ۹/۴۵۹.

شرف الدین طیبی می گوید: «پیامبر ﷺ دستور داده که اختیار کامل و مطلق ازدواج شخص غیر دوشیزه به خودش واگذار گردد». «إِنَّهُ ﷺ أَمَرَ بِاسْتِمَارِ الثَّيِّبِ مُطْلَقاً». الكاشف عن حقائق السنن ج ۶/۲۴۶.

شیخ ابن باز در استفتایی که از او شده می گوید: هیچ کسی نمی تواند دختر و یا زنی را که بیش از نه سال دارد بدون اذن وی به کس دیگری تزویج نماید و این ←

۳۴۷

عمر بن خطاب بر او غلبه کرد و با وی نزدیکی نمود!

عمر بن خطاب تمامی معضلات (۱) فقهی را که به زعم وی دست و پاگیر بود با قوانین برپافته خویش حل کرده بود. وی اعلام کرده بود: زنی که بیوه است یا باید با اجازه «ولیش» و یا با اجازه «یک فرد صاحب نظر از خانواده اش» و یا با اجازه «سلطان» ازدواج

۳۴۸

بر همگان واجب است و هر کسی که دختری را بدون اذن وی به مردی تزویج نماید نکاحش درست نیست (و باطل است)، برای اینکه از شروط نکاح این است که زوجین هر دو راضی باشند. اگر دختری بدون کسب رضایت وی تزویج شود و یا اینکه رضایتش با تهدید و ایراد ضرب اخذ گردد ازدواجش صحیح نیست (و عقد نکاحش باطل است).... «...فَالوَاجِبُ عَلَى الْآبِ أَنْ يَسْتَأْذِنَهَا إِذَا بَلَغَتْ تِسْعاً فَأَكْثَرَ، وَهَكَذَا أَوْلِيَاءُهَا لَا يُزَوِّجُونَهَا إِلَّا بِإِذْنِهَا، هَذَا هُوَ الْوَاجِبُ عَلَى الْجَمِيعِ وَمَنْ زَوَّجَ بِغَيْرِ إِذْنٍ فَالنِّكَاحُ غَيْرُ صَحِيحٍ، لِأَنَّ مِنْ شَرْطِ النِّكَاحِ الرِّضَا مِنَ الزَّوْجَيْنِ، فَإِذَا زَوَّجَهَا بِغَيْرِ رِضَاهَا وَنَهَرَهَا بِالْوَعِيدِ الشَّدِيدِ أَوْ الضَّرْبِ، فَالزَّوْاجُ غَيْرُ صَحِيحٍ...».

فتاوی و رسائل العلماء للنساء ص ۴۹۳ [س ۴۸۱].

۳۴۷- «عن عَفَّانَ بْنِ مُسْلِمٍ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ زَيْدٍ، أَنَّ عَاتِكَةَ بِنْتَ زَيْدٍ كَانَتْ تَحْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، فَمَاتَ عَنْهَا، وَاشْتَرَطَ عَلَيْهَا أَنْ لَا تَزَوِّجَ بَعْدَهُ، فَتَبَسَّطْتُ، وَجَعَلْتُ لَا تَزَوِّجُ، وَجَعَلَ الرِّجَالُ يَخْطُبُونَهَا، وَجَعَلْتُ تَأْبِي، فَقَالَ عُمَرُ لَوَلِيِّهَا: «اذْكُرْنِي لَهَا». فَذَكَرَهُ لَهَا، فَأَبَتْ عُمَرُ أَيْضاً، فَقَالَ عُمَرُ: «زَوِّجْنِيهَا». فَزَوَّجَهُ إِتَاهَا. فَأَتَاهَا عُمَرُ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا، فَعَارَكَهَا، حَتَّى غَلَبَهَا عَلَى نَفْسِهَا، فَنَكَحَهَا، فَلَمَّا فَرَغَ، قَالَ: أَفِّ أَفِّ أَفِّ، أَفَفَ بِهَا، ثُمَّ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا...». طبقات ابن سعد ج ۸/ ۲۶۵، كنز العمال ج ۱۳/ ۶۳۳ ح ۳۷۶۰۴، منتخب كنز العمال ج ۵/ ۲۷۹.

۳۴۸- یعنی با اجازه حکومت.

نماید! ^{۳۴۹} و هر زنی که بدون چنین اجازه‌ای ازدواج کند زناکار است! ^{۳۵۰} یعنی هر

۳۴۹- «عن سعيد بن المسيَّب قال: قال عمر رضي الله عنه: لا تَنْكِحُ الْمَرْأَةَ إِلَّا بِإِذْنِ وَلِيِّهَا، أَوْ ذِي الرَّأْيِ مِنْ أَهْلِهَا، أَوْ السُّلْطَانِ». كتاب الموطأ ج ۲/۵۲۵، المدونة الكبرى ج ۲/۱۶۶، ۱۷۲، كتاب الأم (شافعي) ج ۷/۲۳۵، مختصر المزني ص ۱۶۴، سنن الدارقطني ج ۳/۱۶۰، الْمُحَلَّى ج ۹/۴۵۴، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷/۱۱۱، معرفة السنن والآثار ج ۵/۲۳۶، التمهيد (ابن عبد البر) ج ۱۹/۹۳، بداية المجتهد ونهاية المقتصد ج ۲/۱۲، الدر المنثور ج ۱/۲۵۷، كنز العمال ج ۱۶/۵۳۰، فتاوى واقضية عمر بن الخطاب ص ۱۲۲.

۳۵۰- عمر برای تمامی ولاتش در شهرهای مختلف بخشنامه صادر کرد که هر زنی (چه دوشیزه و چه بیوه) بدون اجازه یک ولی ازدواج کند «زانیه» است!

بکر بن عبدالله مُزَنِي می گوید: «زنی بدون شاهد و بدون (اجازه) ولی، ازدواج کرد. وقتی به او اشکال گرفتند گفت: من یک زن بیوه هستم و اختیار ازدوایم با خودم است. زن را (گرفتند و) نزد عمر آوردند. ... عمر به هر یک از آن دو (یعنی هم به زن و هم به شوهرش) یک صد تازیانه (به عنوان زناکار) زد و برای تمامی بلاد چنین نوشت: هر زنی که با بنده خود ازدواج کند و یا هر زنی که بدون اجازه ولی خود با کسی ازدواج نماید بمنزله زانیه است!»! «تَزَوَّجَتِ امْرَأَةٌ مِنْ غَيْرِ بَيِّنَةٍ وَلَا وَلِيٍّ. فَقَالَتْ: أَنَا نَيْبٌ وَقَدْ مَلَكَتُ أُمْرِي. فَرَفَعْتُ إِلَى عُمَرَ، ... فَجَلَدَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ، ثُمَّ كَتَبَ إِلَى الْأَمْصَارِ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ تَزَوَّجَتْ عَبْدَهَا أَوْ تَزَوَّجَتْ بِغَيْرِ (إِذْنِ) وَلِيٍّ فَهِيَ بِمَنْزِلَةِ الزَّانِيَةِ»! مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب الحدود، باب فی المرأة تزوج عبدها - ج ۶/۵۴۹.

«تَزَوَّجَتِ امْرَأَةٌ بِغَيْرِ وَلِيٍّ وَلَا بَيِّنَةٍ. فَكُتِبَ إِلَى عُمَرَ، فَكَتَبَ أَنْ تُجْلَدَ مِائَةً، وَكُتِبَ إِلَى الْأَمْصَارِ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ تَزَوَّجَتْ بِغَيْرِ وَلِيٍّ فَهِيَ بِمَنْزِلَةِ الزَّانِيَةِ». مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب النکاح، باب فی المرأة إذا تزوجت بغیر ولی - ج ۳/۲۷۴، کنز >

زنی که بیوه است یا باید با اجازه ولی خود ازدواج کند و یا با اجازه سلطان و حاکم،
در غیر این صورت آن زن «زانیه» است! ^{۳۵۱}

«عمر» از «عاتکه» دارای فرزندی گردید به نام «عیاض بن عمر»! ^{۳۵۲}

العمال ج ۱۶/ ۵۲۹ / ح ۴۵۷۶۰، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۱۲۲.

عِکْرِمَةُ بن خالد می گوید: «کاروانی در راهی در حال سفر بود. زن بیوه ای، به فردی - که ولیش نبود - اجازه داد که او را به شخص دیگری تزویج کند. زمانی که خبر به عمر رسید، عمر به علت اینکه آن زن بدون اجازه ازدواج کرده، هم شوهرش را شلاق زد و هم وکیل آن زن را، و سپس آن زن و مرد را از هم جدا کرد». «عن عِکْرِمَةَ بن خالد قال: جَمَعَتِ الطَّرِيقُ رَكْبًا فَبَجَعَلَتْ امْرَأَةً مِنْهَا ثِيَبَ أَمْرَهَا يَبْدُ رَجُلٍ غَيْرِ وَلِيَّهَا فَأَتَكَحَهَا، فَبَلَغَ ذَلِكَ عُمَرَ فَجَلَدَ النَّاكِحَ وَالْمُنْكَحَ، وَرَدَّ نِكَاحَهَا وَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا». كتاب الأم ج ۵/ ۱۳، ج ۷/ ۲۳۵، مسند الامام الشافعي ص ۲۹۰، مصنف عبدالرزاق ج ۶/ ۱۹۸، ۱۹۹ / ح ۱۰۴۸۶، مصنف ابن ابي شيبة ج ۳/ ۲۷۴، مختصر المزني ص ۱۶۳، سنن الدارقطني ج ۳/ ۱۵۷، ۱۵۸، الْمُحَلَّى ج ۹/ ۴۵۴، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷/ ۱۱۱، المجموع ج ۱۶/ ۱۵۰، البدر المنير ج ۷/ ۵۶۸، خلاصة البدر المنير ج ۲/ ۱۸۸، كنز العمال ج ۱۶/ ۵۲۹ / ح ۴۵۷۵۸، نيل الاوطار ج ۶/ ۲۵۰.

۳۵۱- یک زن بدون اجازه با مردی ازدواج کرد. عمر آن زن و مرد را از هم جدا کرد و گفت: ازدواج یا باید با اجازه ولی باشد و یا با اجازه سلطان (و حکومت)! «...فَرَدَّ عُمَرُ النِّكَاحَ وَقَالَ: الْوَلِيُّ وَالْأَمْرُ فَالسُّلْطَانُ». مصنف ابن ابي شيبة - كتاب النكاح، باب في المرأة إذا تزوجت بغير ولي - ج ۳/ ۲۷۴. همچنین رجوع کنید به پانویس پیشین و ماقبل آن.

۳۵۲- طبقات ابن سعد ج ۳/ ۲۶۶، نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۴۹، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبة) ج ۲/ ۶۵۵، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۱/ ۷۷ / ح ۲۱۰، المنتظم -

عاتکه ای که از شب اول با کتک های شوهر آشنا شده بود تنها خواسته اش از «عمر بن خطاب» این بود که: «خلیفه، وی را نزنند و به او اجازه دهد که برای خواندن نماز به مسجد النبی برود»! ۳۵۳

«عمر بن خطاب» گر چه در ابتدا ظاهراً به این تقاضا جواب مثبت داد، ولی در راه مسجد در کمین عاتکه نشست و او را در شب ظلمانی در کوچه زد، طوری که از آن پس، زن مفلوک دیگر رغبت نکرد برای رفتن به مسجد النبی و یا هر جای دیگری از منزل خارج گردد! ۳۵۴

ج ۴/۱۳۲، صفة الصفوة ج ۱/۲۷۵، جامع الاصول - ترجمة عاتكة بنت زيد - ج ۱۳/۴۹۴ [۲۰۱۰]، البداية والنهاية ج ۷/۱۵۷، نهاية الأرب في معرفة انساب العرب ص ۱۴۴، إمتاع الأسماع ج ۶/۲۱۷، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۴۰۱. ۳۵۳ - عاتکه به دختر عمر (= حفصه) می گفت: «أَنَا أَشْتَرُّ عَلَيْهِ إِلَّا يَضْرِبَنِي، وَلَا يَمْنَعَنِي مِنَ الْحَقِّ، وَلَا يَمْنَعَنِي مِنَ الصَّلَاةِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ». التمهيد (ابن عبد البر) ج ۲۳/۴۰۵، ۴۰۶، الاصابة ج ۸/۲۲۸، شرح الموطأ (زرقانی) ج ۲/۹.

۳۵۴ - «... تَزَوَّجَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَاتِكَةَ بِنْتَ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ، وَهِيَ ابْنَتُهُ عَمِّهِ، وَكَانَ لَهَا مُحِبًّا وَلَهَا مُعْجِبًا، وَكَانَ لَا يَمْنَعُهَا مِنَ الْخُرُوجِ إِلَى الصَّلَاةِ، وَيَكْرَهُ خُرُوجَهَا، فَجَلَسَ لَهَا ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي الطَّرِيقِ فِي ظُلُمَةٍ، فَلَمَّا مَرَّتْ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى عَجْزِهَا، فَزَجَعَتْ إِلَى مَنْزِلِهَا، وَلَمْ تَخْرُجْ بَعْدَ ذَلِكَ». البداية والنهاية ج ۶/۳۸۹. همچنین رجوع کنید به: المرادفات من قریش (نوادير المخطوطات ج ۱/۷۰).

قسمت دوم :

ہمسرا ان عمر بن خطاب

(چہار دہ، ہمسرا)
❖

بر اساس منابع موجود، عمر بن خطاب در
طول حیات خود چهارده، هجده و بیست و یک سال
اختیار نمود.

در صفحات بعدی چهارده، هجده و بیست و یک سال
شده اند و به کسانی که عمر آنان را طلاق داده
اشاره شده است.

همسران عمر بن الخطاب:

- ۱- ام کلثوم بنت (عمرو بن) جَزُول بن مالک خزاعی
- ۲- زینب بنت مَظْعُون بن حبیب بن وهب جُمَحی
- ۳- قُرَيْبَه بنت ابی امیه بن مغیره مخزومی
- ۴- ام حکیم بنت حارث بن هشام بن مغیره مخزومی
- ۵- ام کلثوم جمیلہ بنت ثابت بن أبی الاقلح
- ۶- لُھَيَّة یمنی
- ۷- فُکَيَّهه
- ۸- عاتِکَہ بنت زید بن عمرو بن نُقَیل
- ۹- فاطمہ بنت ولید بن مغیره بن عبد اللہ
- ۱۰- سُعَیْدَہ بنت زافع بن عبید
- ۱۱- دختر حَفْص بن مغیره
- ۱۲- سُبَیْعَہ اَسْلَمِیَّہ بنت حارث
- ۱۳- امّ هُنَیْدَہ
- ۱۴- بیوہ خالد بن ولید

۱- ام کلثوم بنت (عمر و بن) جرّول بن مالک خزاعی.

وی مادر «عبیدالله بن عمر» و «زید (اصغر) بن عمر» می باشد.^۱ «ام کلثوم

-
- ۱- السيرة النبوية (ابن هشام) ج ۳/۷۹۱، طبقات ابن سعد ج ۳/۱۸۳، ۲۶۵، نسب قريش (مصعب زييري) ص ۳۴۹، العلل ومعرفة الرجال ج ۲/۱۲۸، المحبّر ص ۴۳۳، صحيح البخاري - كتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد والمصالحة - ج ۳/۱۸۲، ۱۸۳، تاريخ المدينة المنورة (ابن شبة) ج ۲/۶۵۴، جمهرة نسب قريش (زبير بن بكار) ج ۲/۷۸۲، سنن ابي داود - كتاب الحج، باب القصر لأهل مكة - ج ۱/۴۳۸، ۴۳۹ / ح ۱۹۶۵، المعارف (ابن قتيبة) - أخبار عمر بن الخطاب - ص ۱۸۴ (در اين منبع نام وی «مُليّكه بنت جرول» ثبت شده است)، جمل من انساب الاشراف ج ۱۰/۲۹۴، تفسير الطبري ج ۲۸/۹۲، تاريخ الطبري ج ۳/۲۶۹، تفسير ابن ابي حاتم ج ۱۰/۳۳۵ / ح ۱۸۸۶۸، معالم السنن (خطابی) ج ۲/۱۸۱، المستدرک علی الصحیحین ج ۳/۵۵۷، ج ۴/۱۴، تفسير الثعلبی ج ۹/۲۹۵، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۱/۷۷ / ح ۲۱۰، تفسير الماوردی ج ۵/۵۲۲، ۵۲۳، تاريخ القضاء ص ۲۹۶: (مليکه)، ربيع الابرار - باب النساء ... وما اتّصل بذلك - ج ۴/۳۰۴، تفسير الكشف ج ۴/۹۴، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز ج ۵/۲۹۸، احكام القرآن (ابن العربي) ج ۴/۲۳۱، شرح صحيح مسلم (قاضي عياض) ج ۳/۲۱، التذكرة الحمدونية ج ۹/۳۰۹ [۵۸۱]، تاريخ مدينة دمشق ج ۲۹/۳۶۴، ج ۳۸/۵۸، ج ۷۰/۲۲۰، غوامض الاسماء المبهمة ج ۲/۷۱۶، ۷۱۷، تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزي) ص ۲۳۴، كشف المشكل (ابن جوزي) ج ۴/۶۲، تلقيح فهم اهل الاثر ص ۷۶، ۷۷، صفة الصفوة ج ۱/۲۷۵، المنتظم ج ۴/۱۳۱، الكامل في التاريخ ج ۳/۵۳، ۵۴، تفسير القرطبي ج ۱۸/۶۵، ۷۰، تهذيب الاسماء واللغات ج ۲/۳۳۴ -

بنت جَرول» از زنانی است که عمر بن خطاب پیش از مسلمان شدن خود با او

شرح صحیح مسلم (نوی) ج ۵/۲۰۵ (در این سه منبع اخیر نیز نام وی «مُلَیْکَه بنت جَرول» ثبت شده است)، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۱، طرفة الاصحاب ص ۸۶، مختصر التاريخ (ابن کازرونی) ص ۶۹، تفسیر الخازن ج ۴/۲۸۳، عیون الاثر ج ۲/۱۲۳، تهذیب الکمال ج ۵/۳۱۸، تفسیر البحر المحیط ج ۸/۲۵۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۲۷۴ (در این منبع «ام‌کلثوم بنت جَرول» و «مُلَیْکَةُ خَزَاعِي» نام‌های دو نفر است که عمر با هر دو نفرشان ازدواج کرده است)؛، تخريج الاحادیث والآثار (زیلعی) ج ۳/۴۶۱ ح/ ۱۳۳۱، الوافی بالوفیات ج ۲۲/۴۶۲، ۴۶۳، تفسیر ابن کثیر ج ۴/۳۷۶، البداية والنهاية ج ۷/۱۵۶، ۱۵۷ (اسم وی در این منبع نیز به صورت ملیکه بنت جَرول آمده)، مجمع الزوائد ج ۹/۲۴۴، تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس ج ۶/۵۷، نهاية الأرب فی معرفة انساب العرب ص ۱۴۴، إكمال إكمال المعلم ج ۳/۱۶، العقد الثمین ج ۶/۳۰۴: (ملیکه)، إمتاع الأسماع ج ۶/۲۱۴، هدی الساری ص ۲۸۴، فتح الباری ج ۹/۳۴۵، ج ۱۳/۷۲، الاصابة ج ۲/۵۱۹، ج ۸/۴۶۴، تهذیب التهذیب ج ۲/۱۴۶، عمدة القاری ج ۲۴/۲۱۴، مَحْضُ الصواب ج ۳/۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۵، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۶/۲۰۸، التوشیح علی الجامع الصحیح ج ۳/۱۹۸، الدیاج علی صحیح مسلم ج ۲/۳۳۰: (ملیکه)، ارشاد الساری ج ۶/۲۳۳، تاریخ الخمیس ج ۲/۲۵۱، سَمَطُ النجوم العوالی ج ۲/۵۰۸: (ملیکه)، البحر المذید ج ۸/۲۸، فتح المبدی ج ۲/۲۸۶، تحفة الالباب ج ۲/۱۲۱: (ملیکه)، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۶: (ملیکه)، مراح لبید ج ۲/۵۱۹، ۵۲۰، بذل المجهود ج ۹/۲۷۹، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص ۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص ۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج ۱/۳۴، مرعاة المفاتیح ج ۴/۳۸۳، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۳، حیاة عمر (محمود <

ازدواج نموده است.

← شلبی) ص ۱۵، التفسیر الحدیث (محمد عزّه دروزه) ج ۹/۲۸۳، ۲۸۴، تفسیر القاسمی ج ۱۶/۱۳۲، تفسیر القرآن الکریم (تألیف شیخ محمد علی طه درّه) ج ۱۴/۵۰۲، فتح الملک المعبود ج ۲/۱۱۶، المواهب اللطيفة ص ۸۱، الخلفاء الراشدون (عبد الوهاب النجار) ص ۲۴۶، موسوعة الصحابة (شاهرذیب) ص ۳۲، موسوعة حياة الصحابیات ص ۲۸۸، الصحيح من سيرة الفاروق ص ۷ (در این منبع نیز «ام کلثوم بنت جریول» و «ملیکه بنت جریول» نام های دو نفر هستند که عمر با هر دو ازدواج کرده است)؛ سيرة شهداء الصحابة ص ۴۳، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص ۶، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقير) ص ۲۵: (ملیکه)، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی) ص ۶۱: (ملیکه)، نجوم حول الرسول ﷺ (طه عبدالرحمن سعد) ص ۶۹: (ملیکه)، نظرات فی التاريخ الاسلامی ج ۱/۸۸، تاریخ الصحابة والتابعین ج ۲/۵۵.

۲- زینب بنت مَظْعُون بن حبيب بن وهب بن خُذافة بن جُمَح جُمَحی.

عمر بن خطاب با او نیز قبل از اسلام آوردن خویش ازدواج کرد و از وی دارای فرزندی به نام‌های «عبدالله بن عمر»، «عبدالرحمن (اکبر) بن عمر» و «حفصه بنت عمر» گردید.^۲

۲- طبقات ابن سعد ج ۳/۲۶۵، ۳۲۵، ج ۴/۱۴۲، ج ۸/۸۱، نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۴۸، مسند ابن راهویه ج ۴/۱۸، طبقات خليفة بن خياط ص ۵۶، ۶۲۵، المحبّر ص ۸۳، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بگّار) ج ۲/۷۸۱، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبة) ج ۲/۶۵۴، ج ۳/۸۴۸، المعارف (ابن قتیبہ) - أخبار عمر بن الخطاب - ص ۱۸۴، جمل من انساب الاشراف ج ۱۰/۲۹۴، تاریخ الطبری ج ۳/۲۶۹، معجم الصحابة (بغوی) ج ۳/۴۶۸، ثقات ابن حبان ج ۲/۱۳۸، ۱۳۹، ج ۳/۹۸، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۲۳/۱۸۵، ۱۸۶، رجال صحيح البخاری (کلاباذی) ج ۱/۳۸۳، ج ۲/۸۳۹، المستدرک علی الصحیحین ج ۳/۵۵۷، ج ۴/۱۴، التعریف بمن ذکر فی الموطأ ج ۳/۷۳۹، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۱/۷۶، ح ۲۱۰، تاریخ القضاء ص ۲۹۶، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص ۱۵۲، الاستیعاب - ترجمة «عبدالرحمن الأكبر بن عمر بن الخطاب» و «عبدالله بن عمر» و «حفصه بنت عمر» و «زینب بنت مَظْعُون» - ج ۲/۳۸۵ [۱۴۵۱]، ج ۳/۸۱ [۱۶۳۰]، ج ۴/۳۷۲، ۴۱۲ [۳۳۳۳، ۳۳۹۹]، تاریخ بغداد ج ۱/۱۸۲، التعديل والتجريح ج ۳/۱۴۸۵، شرح صحيح مسلم (قاضي عياض) ج ۳/۲۱، تاریخ مدينة دمشق ج ۳۱/۸۳ - ۸۵، ۸۷، ۸۸، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۴، تلقيح فُهوم اهل الاثر ص ۷۶، المنتظم ج ۴/۱۳۱، كشف المشكل ج ۱/۱۲۱، صفة الصفوة ج ۱/۲۷۵، ۵۶۳، جامع الاصول - ذکر النبي ﷺ، الفصل السابع: في أزواجه -

برخلاف آن دسته که زینب بنت مظعون را یکی از

وسراریه - ج ۱۲/۱۴۷، التبيين في انساب القرشيين (ابن قدامه) ص ۴۰۵، ۴۰۶،
الاربعين في مناقب امهات المؤمنين ص ۴۱، الكامل في التاريخ ج ۳/۵۳، اسد
الغابة ج ۳/۲۲۷، ۳۱۲، ج ۵/۴۲۵، ۵۹۹، شرح صحيح مسلم (نوی) ج ۵/۲۰۵،
تهذيب الاسماء واللغات ج ۱/۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۰، ج ۲/۳۳۴، ۶۰۵، طرفة الاصحاب
ص ۸۶، مختصر التاريخ (ابن کازرونی) ص ۶۹، تهذيب الكمال ج ۱۵/۳۳۳،
ج ۳۵/۱۵۳، سير اعلام النبلاء ج ۳/۲۰۴، تاريخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد
الخلفاء الراشدين - ص ۲۷۴، ج ۵ - حوادث ۶۱ إلى ۸۰ هـ - ص ۴۵۵، تلخيص
المستدرك (ذهبی) ج ۳/۵۵۷، تجريد اسماء الصحابة ج ۲/۲۷۴ [۳۲۹۱]، الوافی
بالوفیات ج ۱۷/۳۶۳، ج ۲۲/۴۶۲، البداية والنهاية ج ۷/۱۵۶، ۱۵۷، ج ۹/۷، مسند
الفاروق (ابن كثير) ج ۲/۵۱۹، طرح التثريب ج ۱/۱۲۰، مجمع الزوائد ج ۹/۲۴۴،
تاريخ ابن خلدون ج ۲/ق ۲/۳۲۵، نهاية الأرب في معرفة انساب العرب ص ۱۴۴،
إكمال إكمال المعلم ج ۳/۱۶، العقد الثمين ج ۶/۳۰۴، ۲۳۱/۸، إمتاع الأسماع
ج ۶/۴۶، ۱۸۳، ۲۱۳، ۲۱۴، الاصابة ج ۴/۱۵۵، ۱۵۶، ج ۸/۸۵، ۱۶۳، ۴۴۶،
هدى السارى ص ۳۱۶، ۳۲۱، فتح الباری ج ۷/۷۱، ۲۰۰، الغلم الهيب ص ۱۴۹،
عمدة القاری ج ۱/۱۱۶، ج ۱۷/۱۱۴، النجوم الزاهرة ج ۱/۱۳۰، ۱۹۲، التحفة
اللطيفة ج ۲/۶۴، مخض الصواب ج ۳/۸۷۶، ۸۸۴، الديباج على صحيح مسلم
ج ۲/۳۳۰، سبل الهدى والرشاد ج ۱۱/۱۴۸، مرقاة المفاتيح ج ۱۱/۳۳۳، سمنط
النجوم العوالی (عصامي) ج ۱/۴۵۲، ج ۲/۵۰۸، مستعذب الاخبار ص ۱۵۳، نور
الابصار (شبلنجی) ص ۷۶، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص ۱۲، الخلفاء
الراشدون (محمد رضا) ص ۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسين هیکل) ج ۱/۳۴،
اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۳، حياة عمر (محمود شلبي) ص ۱۵، المواهب اللطيفة
ص ۸۱، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص ۲۴۶، ازواج النبی ﷺ -

«مهاجرین» می دانند، بعضی بر این عقیده اند که وی قبل از هجرت فوت شده
است!^۳

← (عبدالمعظم هاشمی) ص ۲۵۰، صور من سیر رجال حول رسول الله ﷺ ص ۳۱۶،
موسوعة الصحابة (شاهرذیب) ص ۳۲، موسوعة حياة الصحابیات ص ۴۳۵، المائة
الاولی من صحابیات الرسول ﷺ ص ۳۸۸، تاریخ الصحابة والتابعین ج ۲/۵۲،
۵۵، سيرة شهداء الصحابة ص ۴۲، حياة الصحابیات ص ۹۷، ۹۸، صحابیات
الرسول ﷺ ص ۱۸۴، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص ۹۵، زوجات الرسول
ص ۹۲، رجال ونساء حول الرسول ﷺ ص ۲۲۴، نساء حول الرسول ﷺ ص ۷۲،
خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص ۶، سيرة آل بیت النبی الاطهار (مجدی فتحی)
ص ۵۴۵، تراجم اعلام النساء (رضوان دعبول) ص ۱۷۹، العشرة المبشرون بالجنة
(حمزة الفقیر) ص ۲۵، ۲۶، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی) ص ۶۱،
موسوعة فقه عبد الله بن عمر (دکتر محمد قلعه جی) ص ۶، زوجات النبی ﷺ وآل
البیت (شعراوی) ص ۱۸۷، نجوم حول الرسول ﷺ ص ۶۹، صحابیات حول
الرسول ﷺ ص ۴۴۹، صور ومواقف ص ۳۷۶، اصول الحديث النبوی ص ۱۶۷،
نظرات فی التاريخ الاسلامی ج ۱/۸۸، الصحيح من سيرة الفاروق ص ۷.

۳- ابن عبد البر می گوید: «وَذَكَرَ الزُّبَيْرُ أَنَّهَا كَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ، وَأَخْشَى أَنْ يَكُونَ وَهْمًا
لِأَنَّهُ قَدْ قِيلَ: إِنَّهَا مَاتَتْ مُسْلِمَةً بِمَكَّةَ قَبْلَ الْهَجْرَةِ». الاستيعاب - ترجمة «زینب بنت
مظعون» - ج ۴/۴۱۳ [۳۳۹۹]، العقد الثمین ج ۸/۲۳۱، إمتاع الأسماع ج ۶/۱۸۳.

۳- قُریبہ^۴ (یا مُلَیکہ، یا زینب، یا فاطمہ) بنت ابی امیہ بن مغیرہ مخزومی.

زمان ازدواج «قُریبہ» و عمر را نیز مربوط به زمان بت پرستی عمر دانسته اند.^۵

۴- بعضی نام او را «قُریبہ» و بعضی «قُریبہ» ضبط نموده اند. (جامع الاصول ج ۱۴/۵۴ [۲۲۳۶]، الاصابة ج ۸/۲۸۶ [۱۱۶۴۹]، ارشاد الساری ج ۱۲/۶۳، فتح المبدی ج ۲/۲۸۶).

۵- المغازی (واقدی) ج ۲/۶۳۲ (با نام زینب بنت ابی امیہ)، السیرة النبویة (ابن هشام) ج ۳/۷۹۱، المرادفات من قریش (نوادیر المخطوطات ج ۱/۸۳)، المحبّر ص ۱۰۲، ۱۰۳، ۴۳۲: (قُریبہ، وهي فاطمة بنت أبي أمية...)، صحيح البخاری - کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد والمصالحة - ج ۳/۱۸۲، ۱۸۳، و - کتاب الطلاق، باب نکاح من أسلم من المشركات وعدّتهن - ج ۶/۱۷۲، تفسیر الطبری ج ۲۸/۹۱، ۹۲، تاریخ الطبری ج ۲/۲۸۵، ج ۳/۲۶۹، تفسیر ابن ابی حاتم ج ۱۰/۳۳۵، ح ۱۸۸۶۸، التعریف بمن ذکر فی الموطأ ج ۳/۷۷۶، تفسیر الثعلبی ج ۹/۲۹۵، تفسیر الماوردی ج ۵/۵۲۲، ۵۲۳، السنن الکبری (بیہقی) ج ۷/۱۷۱، تفسیر الکشاف ج ۴/۹۴ (با نام فاطمہ بنت ابی امیہ)، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ج ۵/۲۹۸ (با نام فاطمہ)، احکام القرآن (ابن العربی) ج ۴/۲۳۱، تاریخ مدینة دمشق ج ۷۰/۲۲۰ (با نام ملیکہ بنت ابی امیہ)، کشف المشکل (ابن جوزی) ج ۴/۶۲، الکامل فی التاریخ ج ۳/۵۴، التکمیل والاعلام (ابن عسکر) ص ۴۱۹، تفسیر القرطبی ج ۱۸/۶۵، ج ۱۸/۷۰ (با نام فاطمہ)، تفسیر الخازن ج ۴/۲۸۳، عیون الاثر ج ۲/۱۲۳، تفسیر البحر المحیط ج ۸/۲۵۵ (با نام فاطمہ)، تخریج الاحادیث والآثار (زیلعی) ج ۳/۴۶۱، ح ۱۳۳۱ (با نام فاطمہ)، الوافی بالوفیات ج ۲۲/۴۶۲، تفسیر ابن کثیر ج ۴/۳۷۶، البداية والنهاية ج ۷/۱۵۶، ۱۵۷، ←

از این همسرِ عمر به عنوان «قریبه صغری» نیز یاد شده و مادر وی «عاتِگه بنت عتبه بن ربیعہ بن عبد شمس» می باشد. خواهر وی که «قریبه کبری» نام دارد دختر «عاتِگه بنت عبدالمطلب» است.^۶

← تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس ج ۵۷/۶، توضیح المشتبه ج ۲۰۹/۷، إمتاع الأسماع ج ۱۵۱/۶، فتح الباری ج ۱۱۸/۹، مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۸۹۰/۳، ارشاد الساری ج ۲۳۳/۶، ج ۶۳/۱۲، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۲۰۸/۶، البحر المدید ج ۲۸/۸، فتح المبدی ج ۲۸۶/۲، نیل الاوطار ج ۱۸۹/۸، مراح لبید ج ۵۱۹/۲، حسن الاسوة ص ۲۸۹، نور الحق الصبیح ج ۱۲۱/۸، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۳، حیاة عمر (محمود شلبی) ص ۱۴، التفسیر الحدیث (محمد عزّه دروزه) ج ۲۸۳/۹، ۲۸۴، تفسیر القاسمی ج ۱۳۲/۱۶، تفسیر القرآن الکریم (تألیف شیخ محمد علی طه درّه) ج ۵۰۲/۱۴، المواهب اللطیفه ص ۸۱، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص ۲۴۶، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص ۶، نجوم حول الرسول ﷺ ص ۶۹، سیرة شهداء الصحابة ص ۴۳.

ابن حجر عسقلانی به نادرستی گمان برده که «ملیکه بنت ابی امیه» مادر عبید الله بن عمر است، و او را با بنت جرول یکی دانسته است! (الاصابة ج ۳۱۶/۸ [۱۱۷۶۲])؛ در صورتی که طبق روایت بخاری دختر ابی امیه و دختر جرول دو نفر متفاوت از یکدیگر هستند. رجوع کنید به: صحیح البخاری - کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد والمصالحة - ج ۱۸۲/۳، ۱۸۳.

۶- طبقات ابن سعد ج ۴۳/۸، المحبّر ص ۱۰۲، ۲۷۴، فتح الباری ج ۱۱۸/۹، الاصابة

۴- ام حکیم بنت حارث بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم مخزومی.

وی - که نام مادرش «فاطمه بنت ولید بن مغیره» است - یکی دیگر از همسران عمر بن خطاب است. عمر از او دارای دختری شد به نام «فاطمه».

- ۷- طبقات ابن سعد ج ۳/۲۶۶، ج ۵/۵۰، طبقات ابن سعد (الطبقة الرابعة من الصحابة) ج ۱/۳۱۷، ۳۲۱، نسب قریش (مصعب زیبری) ص ۳۴۹، ۳۵۰، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بگّار) ج ۲/۶۷۲، ۷۸۵، تاریخ المدينة المنورة (ابن شبّه) ج ۲/۶۵۵، الإشراف فی منازل الأشراف ص ۲۴۶، ۲۴۷، تاریخ الطبری ج ۳/۲۶۹، ج ۵/۵۰، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۱/۷۷، ح ۲۱۰، تاریخ مدینة دمشق ج ۱۱/۴۹۶، ج ۳۴/۲۷۱، ج ۷۰/۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۴، تلخیص فہوم اهل الاثر ص ۷۷، صفة الصفوة ج ۱/۲۷۵، المنتظم ج ۴/۱۳۲، جامع الاصول - ترجمة فاطمة بنت عمر بن الخطاب - ج ۱۴/۲۷ [۲۱۷۷]، الكامل فی التاريخ ج ۳/۵۴، طرفة الاصحاب ص ۸۶، تہذیب الکمال ج ۵/۲۹۹، ج ۱۷/۴۰ - ۴۲، تاریخ الاسلام (ذہبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۱۸۴، ۲۷۴، ۲۷۵، الوافی بالوفیات ج ۲۲/۴۶۳، البداية والنهاية ج ۷/۱۵۶، ۱۵۷، إمتاع الأسماع ج ۶/۲۱۹، مَحْضُ الصواب ج ۳/۸۸۲، ۸۸۵، تاریخ الخميس ج ۲/۲۵۳، ۲۵۴، السيرة الحلبیة ج ۳/۳۹، تاریخ الخلفاء (تألیف در قرن ۱۱ھ) ص ۱۴۷a، سَمَطُ النجوم العوالی ج ۲/۵۰۹، تحفة الالباب ج ۲/۱۲۵، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۹، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص ۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص ۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج ۱/۳۴، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۴، حياة عمر (محمود شلبی) ص ۱۵، المواهب اللطيفة ص ۸۲، اعلام النساء ←

زمان ازدواج ام حکیم با عمر را سال ۱۸ هجری ذکر کرده‌اند.^۸

← (مصطاوی) ص ۳۵، ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی) ص ۲۵۰، موسوعة الصحابة (شاهرذیب) ص ۳۲، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص ۲۴۶، تاریخ الصحابة والتابعین ج ۲/۵۶، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص ۹۵، الصحيح من سيرة الفاروق ص ۸، شهداء الصحابة والتابعین ص ۱۷۶، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص ۶، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقیر) ص ۲۶، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی) ص ۶۱، نجوم حول الرسول ﷺ ص ۶۹، صور ومواقف ص ۵۳۶، نظرات فی التاريخ الاسلامی ج ۱/۸۸، سيرة شهداء الصحابة ص ۴۳.

۸- «... ومات (الحارث بن هشام) بالشَّامِ في طاعونِ عَمَواسَ سَنَةً ثَمَانَ عَشْرَةَ، فَتَزَوَّجَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا ابْنَتَهُ أُمَّ حَكِيمِ بْنِ الْحَارِثِ». طبقات ابن سعد (الطبقة الرابعة من الصحابة) ج ۱/۳۲۱، ۳۲۲، تاریخ مدینة دمشق ج ۱۱/۴۹۶.

۵- ام کلثوم^۹ جمیله^{۱۰} (= عاصیه) بنت (عاصم بن) ثابت بن اُبی الاقلح قیس بن عصمة بن مالك.

عمر بن خطاب در مدینه با «جمیله بنت ثابت» ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی به نام «عاصم» گردید.^{۱۱}

۹- دیار بکری کنیه جمیله را «ام کلثوم» درج نموده است. (تاریخ الخمیس ج ۲/۲۵۱).

۱۰- شیخ محمد خضر شنیطی نام وی را اشتباهاً «ام جمیله» ضبط کرده است. (کوثر المعانی الدراری ج ۱۲/۲۸۴).

۱۱- المدونة الكبرى ج ۲/۳۶۱، طبقات ابن سعد ج ۳/۲۶۵، ۲۶۶، ج ۵/۱۵، ۸۴، ج ۸/۳۴۵، ۳۴۶، مصنف ابن ابی شیبة - کتاب الطلاق، باب ۲۲۲: باب ما قالوا في الرجل يطلق امرأته ولها ولد صغير ح ۱۱ - ج ۴/۱۶۲، ۱۶۳، نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۴۹، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج ۲/۷۸۴، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبة) ج ۲/۶۵۴، المعارف (ابن قتیبه) - أخبار عمر بن الخطاب - ص ۱۸۴، ۱۸۵، جمل من انساب الاشراف ج ۱۰/۲۹۴، غریب الحديث (ابو اسحاق حربی) - باب رفع - ج ۱/۲۰۰، تاریخ الطبری ج ۲/۲۸۶، ج ۳/۲۶۹، ثقات ابن حبان ج ۱/۲۸۵، ج ۳/۶۷، ج ۵/۲۳۳، ۲۳۴، الاغانی ج ۱۵/۲۸۶، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۲۴/۲۱۲، التعریف بمن ذکر فی الموطأ ج ۳/۷۳۸، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۱/۷۷، ح ۲۱۰، تاریخ القضاء ص ۲۹۷، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص ۱۵۲، الاستیعاب - ترجمة «عاصم بن عمر» و «جمیلة بنت ثابت» - ج ۲/۳۳۳ [۱۳۱۹]، ج ۴/۳۶۵ [۳۳۱۳]، الاستذکار (ابن عبد البر) ج ۲۳/۶۶، ۶۷، ح ۳۳۴۹۴ - ۳۳۴۹۹، المبسوط (سرخسی) ج ۶/۳، تاریخ مدینة دمشق ج ۴۴/۱۰۶، جامع الاصول - ترجمة جمیلة و عاصم بن عمر - ج ۱۲/۳۷۲، <

زمان ازدواج با جميله را بعضی سال ششم و بعضی سال هفتم هجری ذکر

ج ۲۵۸/۱۳ [۱۳۷۹، ۴۴۰]، المُغْرِبُ فِي تَرْتِيبِ الْمُغْرِبِ - ذیل کلمه جمل -
 ج ۱۶۰/۱، التَّبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۴۱۶، الاکمال (ابن
 ماکولا) ج ۱۰۴/۱، ج ۱۲۸/۲، ۱۲۹، ایضاح الاشکال ص ۱۳۹، غوامض الاسماء
 المبهمه ج ۴۲۲/۱، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۴، ۲۳۵، تلخیص
 فُهوم اهل الاثر ص ۷۷، صفة الصفوة ج ۲۷۵/۱، المنتظم ج ۲۹۱/۳، ج ۱۳۱/۴،
 ۱۳۲، الکامل فی التاریخ ج ۵۴/۳، اسد الغابة ج ۷۶/۳، ۳۲۷، ج ۴۱۹/۵، تهذیب
 الاسماء واللغات ج ۲۴۲/۱، ج ۳۳۴/۲، ۶۰۳، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ
 واصحابه العشرة ج ۱۵۲/۲، طرفة الاصحاب ص ۸۶، مختصر التاریخ (ابن
 کازرونی) ص ۶۹، تهذیب الکمال ج ۵۲۰/۱۳، ۵۲۱، ج ۱۰/۱۸، ۱۱، سیر اعلام
 النبلاء ج ۹۷/۴، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۲۷۵،
 تجرید اسماء الصحابة ج ۲۵۵/۲ [۳۰۹۴]، زاد المعاد ج ۴۳۵/۵، ۴۳۶، الوافی
 بالوفیات ج ۱۸۷/۱۱ [۲۷۴]، ج ۵۷۰/۱۶ [۶۰۴]، ج ۴۶۳/۲۲ [۳۳۵]، شرح
 الزرکشی علی مختصر الخرقی ج ۳۱/۶، البداية والنهاية ج ۱۵۷/۷، ج ۳۴۴/۸،
 نهاية الأرب فی معرفة انساب العرب ص ۱۴۴، العقد الثمین ج ۳۰۴/۶ (در این
 مصدر اشتباهاً نام وی ام جمیل درج شده است)، إمتاع الأسماع ج ۱۴۷/۶، ۲۱۶،
 ۲۱۷، الاصابة ج ۴/۵، ج ۶۷/۸، ۶۸، ۷۵ [۶۱۶۹، ۱۰۹۸۹، ۱۱۰۱۲]، تهذیب
 التهذیب ج ۴۶/۵، فتح الباری ج ۲۴۰/۷، ۲۹۲، عمدة القاری ج ۲۹۱/۱۴، النجوم
 الزاهرة ج ۱۸۵/۱، ۲۲۵، التحفة اللطيفة ج ۵/۲، ۱۵۸، مخض الصواب ج ۸۸۰/۳،
 ۸۸۶، سبل الهدی والرشاد ج ۳۶۰/۹، ج ۲۶۶/۱۱، تاریخ الخمیس ج ۲۵۱/۲، کنز
 العمال ج ۵۷۹/۱۱ ح ۳۲۷۵۱، سخط النجوم العوالی (عصامی) ج ۵۰۸/۲، شرح
 الزرقانی علی الموطأ ج ۹۱/۴، تحفة الالباب ج ۱۱۸/۲، نور الابصار (شبلنجی)
 ص ۷۶، کوثر المعانی الدراری ج ۲۸۴/۱۲، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ←

ص ۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص ۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسين هيكل) ج ۱/۳۴، الدر المنثور في طبقات ربات الخدور ص ۱۲۶، اخبار عمر (طنطاوى) ص ۳۹۵، حياة عمر (محمود شلبى) ص ۱۵، إعلاء السنن ج ۳/۶، ج ۱۱/۳۰۴، ۳۰۵، المواهب اللطيفة ص ۸۲، الخلفاء الراشدون (عبد الوهاب النجار) ص ۲۴۶، صانعو التاريخ العربى ص ۴۲، ازواج النبى ﷺ (عبد المنعم هاشمى) ص ۲۵۰، موسوعة الصحابة (شاهرذيب) ص ۳۲، ۳۳، موسوعة حياة الصحابيات ص ۲۶۵، ۲۶۶، تاريخ الصحابة والتابعين ج ۲/۵۵، الخلفاء الراشدون (حسن ايوب) ص ۹۵، الصحيح من سيرة الفاروق ص ۷، خلافة عمر بن الخطاب (سلمى) ص ۷، تراجم اعلام النساء (رضوان دعبول) ص ۸۰، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقير) ص ۲۵، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عيسى) ص ۶۱، نجوم حول الرسول ﷺ ص ۶۹، نظرات فى التاريخ الاسلامى ج ۱/۸۸، معجم اسماء العرب ج ۱/۳۴۳، جامع تراجم ومسانيد الصحابيات المبايعات ج ۳/۵۹، سيرة شهداء الصحابة ص ۴۳.

٦- لُهيَّة يمني.

لُهيَّة - كه از اهالی يمن می باشد - مادر یکی از فرزندان عمر به نام «ابوالمُجَبَّر»
 (یا ابوشُحْمَه) عبدالرحمن اوسط است. ١٣

- ١٣- طبقات ابن سعد ج ٣/٢٦٥، ٢٦٦، نسب قریش (مصعب زبیری) ص ٣٤٩، جمهرة
 نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج ٢/٧٨٤، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه)
 ج ٢/٦٥٤، ٧٠٠، جمل من انساب الاشراف ج ١٠/٢٩٤، تاریخ الطبری ج ٣/٢٧٠:
 «وَتَزَوَّجَ (عمر) لُهيَّةَ امْرَأَةً مِنَ الْيَمَنِ فَوَلَدَتْ لَهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ، قَالَ الْمَدَائِنِيُّ: وَلَدَتْ لَهُ
 عَبْدَ الرَّحْمَنِ الْأَصْغَرَ»، السنن الکبری (بیهقی) ج ٦/٣٥٢، تاریخ مدینة دمشق
 ج ٤٢/٣٢٢، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ٢٣٤، تلخیص فهوم اهل الاثر
 ص ٧٧، صفة الصفوة ج ١/٢٧٥، المنتظم ج ٤/١٣٢، الکامل فی التاریخ ج ٣/٥٤،
 طرفة الاصحاب ص ٨٦، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ٣ - عهد الخلفاء الراشدين -
 ص ٢٧٥، تجرید اسماء الصحابة ج ٢/٣٠٢ [٣٦٣٢]، الوافی بالوفیات ج ٢٢/٤٦٣،
 البداية والنهاية ج ٧/١٥٧، مسند الفاروق ج ٢/٥٢٠: (لا هیه به جای لُهيَّة)، نهاية
 الأرب فی معرفة انساب العرب ص ١٤٤، توضیح المشتبه ج ١/٦٢٦ (لهیه یا نهیه)،
 مخض الصواب ج ٣/٨٧٩، ٨٨٥، تاریخ الخمیس ج ٢/٢٥٢، سخط النجوم العوالی
 ج ٢/٥٠٩، تاج العروس ج ١٠/٣٨٢، نور الابصار (شبلنجی) ص ٧٦، الفاروق
 عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص ١٢، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص ١٠٠،
 الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج ١/٣٤، ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم
 هاشمی) ص ٢٥٠، موسوعة الصحابة (شاهرذیب) ص ٣٣، الخلفاء الراشدون
 (عبدالوهاب النجار) ص ٢٤٦، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص ٩٥، الصحیح
 من سيرة الفاروق ص ٨، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص ٧، العشرة المبشرون ←

۱۴ «لُهیّہ» نامش در شمار صحابه درج شده است.

بـالـجـنـة (حمزة الفقير) ص ۲۶، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عيسى) ص ۶۱،
 نجوم حول الرسول ﷺ ص ۶۹، نظرات في التاريخ الاسلامي ج ۱/ ۸۸، سيرة
 شهداء الصحابة ص ۴۳.

۱۴- تجريد اسماء الصحابة ج ۲/ ۳۰۲ [۳۶۳۲].

٧- فكيهه.

١٥

وى مادر «زينب بنت عمر» است.

- ١٥- طبقات ابن سعد ج ٣/٢٦٦، تاريخ المدينة المنورة (ابن شبة) ج ٢/٦٥٥، جمل من انساب الاشراف ج ١٠/٢٩٤، تاريخ الطبرى ج ٣/٢٧٠، معرفة الصحابة (ابو نعيم) ج ١/٧٧/ح ٢١٠، تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزى) ص ٢٣٤، صفة الصفوة ج ١/٢٧٥، المنتظم ج ٤/١٣٢، طرفة الاصحاب ص ٨٧، تهذيب الكمال ج ١٩/٤١٣، ٤١٤، الكامل فى التاريخ ج ٣/٥٤، البداية والنهاية ج ٧/١٥٧، إمتاع الأسماع ج ٦/١٤٧، ٢١٧، الاصابة ج ٨/١٦٧ [١١٢٦٨]، مَحْضُ الصواب ج ٣/٨٧٩، ٨٨٣، ٨٨٥، تاريخ الخميس ج ٢/٢٥٤، سَمَطُ النجوم العوالى ج ٢/٥٠٩، نور الابصار (شبلنجى) ص ٧٩، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص ١٢، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص ١٠٠، الفاروق عمر (محمد حسين هيكل) ج ١/٣٤، موسوعة الصحابة (شاهرذيب) ص ٣٣، ازواج النبى ﷺ (عبدالمنعم هاشمى) ص ٢٥٠، الخلفاء الراشدون (حسن ايوب) ص ٩٥، الصحيح من سيرة الفاروق ص ٨، خلافة عمر بن الخطاب (سلمى) ص ٧، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقير) ص ٢٦، نجوم حول الرسول ﷺ ص ٦٩، نظرات فى التاريخ الاسلامى ج ١/٨٨، سيرة شهداء الصحابة ص ٤٣.

۸- عاتکه بنت زید بن عمرو بن نُفیل.

۱۶ عاتکه که مادرِ «عیاض بن عمر» است همسرِ (۱) دیگر عمر می باشد.

- ۱۶- الموطأ - «كتاب القبلة، باب ما جاء في خروج النساء إلى المساجد» و «كتاب الصيام، باب ما جاء في الرخصة في القبلة للصائم» - ج ۱/ ۱۹۸، ۲۹۲، مصنف عبدالرزاق ج ۱/ ۱۳۵، ۱۳۶ / ح ۵۱۲، ج ۳/ ۱۴۸ / ح ۵۱۱۱، المرادفات من قریش (نوادير المخطوطات ج ۱/ ۷۰)، طبقات ابن سعد ج ۳/ ۲۶۶، ۳۰۸، ج ۸/ ۲۶۶، نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۴۹، مسند احمد بن حنبل ج ۱/ ۴۰، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بگّار) ج ۲/ ۷۸۴، تاریخ المدينة المنورة (ابن شبّه) ج ۲/ ۶۵۵، رسائل الجاحظ - الرسالة الرابعة عشرة، كتاب القيان - ج ۱/ ۱۱۶، ۱۱۷، تاریخ الاوسط (بخاری) ج ۱/ ۳۶، عيون الاخبار (ابن قتيبة) - كتاب النساء - ج ۴/ ۱۱۵، جمل من انساب الاشراف ج ۱۰/ ۲۹۴، الاشراف في منازل الاشراف (ابن ابی الدنيا) ص ۲۴۷، تاریخ الطبری ج ۲/ ۵۸۴، ج ۳/ ۲۷۰، الموشى (الظرف والظرفاء) ص ۸۴، اعتلال القلوب ص ۱۶۶، طبائع النساء (ابن عبد ربّه) ص ۲۰۹، كتاب المحن (ابوالعرب) ص ۱۰۷، ثقات ابن حبان ج ۲/ ۱۸۲، الاغانى ج ۱۸/ ۶۴، ۶۶، التعريف بمن ذكر في الموطأ ج ۳/ ۷۶۵، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۱/ ۷۷ / ح ۲۱۰، زهر الآداب ج ۱/ ۳۵، المحلى ج ۳/ ۱۳۹، ج ۴/ ۲۰۲، ج ۶/ ۲۱۱، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص ۱۵۲، الاستيعاب - ترجمة «سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل» و «عاتكة بنت زيد» - ج ۲/ ۱۷۸ [۹۸۷]، ج ۴/ ۴۳۳ [۳۴۵۸]، التمهيد (ابن عبدالبر) ج ۲۳/ ۴۰۴، ۴۰۵، المتقى (ابوالوليد باجی) ج ۱/ ۳۴۲، سنن الصالحين (ابوالوليد باجی) ج ۱/ ۱۷۰ [۵۲۸]، الفائق في غريب الحديث (زمخشري) ج ۳/ ۲۰۳، ربيع الابرار - باب النساء ... وما اتصل بذلك - ج ۴/ ۲۹۷، القبس في شرح موطأ ابن

عمر بن خطاب در زمان حکومت خویش او را به ازدواج خود

انس ج ۱/۴۰۲، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۴/۳۲۶، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۵۹، ۲۳۴، تلخیص فهم اهل الاثر ص ۷۷، ذم الهوی ص ۶۴۷، ۶۴۸، صفة الصفوة ج ۱/۲۷۵، المنتظم ج ۴/۱۱۱، ۱۳۲، ج ۵/۱۱۰، ۱۹۱، المختار من مناقب الاخيار (ابن اثیر) ج ۱/۵۰، جامع الاصول (رکن الصوم، ۲: فی الإمساك عن المفطرات) ج ۶/۳۷۷ ح/ ۴۴۲۵، (أحكام تتعلق بالمساجد، ۲: فی حکم دخول المرأة المسجد) ج ۱۱/ ۲۱۰ ح/ ۸۷۴۲ [در این مصدر نام وی اشتباهاً عائشه بنت زید درج شده است]، و (ترجمة عاتكة بنت زید) ج ۱۳/۴۹۴ [۲۰۱۰]، اسد الغابة ج ۴/۷۸، ج ۵/۴۹۸، الكامل فی التاريخ ج ۳/۵۴، الاكتفاء (کلاعی) ج ۴/۴۰۵، الحماسة البصرية ج ۱/۲۰۳، طرفة الاصحاب ص ۸۶، تجريد الاغانی قسم ۲/ ج ۲/۱۹۱۹، منّح المَدَح ص ۳۵۲، تهذيب الكمال ج ۱۰/۴۴۶، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۲۷۵، تجريد اسماء الصحابة ج ۲/۲۸۵ [۳۴۲۳]، روضة المحبين ص ۳۸۲، الوافی بالوفیات ج ۱۶/۵۵۸، ۵۵۹ [۵۸۹]، ج ۲۲/۴۶۳ [۳۳۵]، البداية والنهاية ج ۶/۳۸۹، ج ۷/۱۵۷، ۱۵۸، ۲۷۸، ج ۸/۶۲، مسند الفاروق ج ۱/۱۱۵، ۱۵۲، تخريج الدلالات السمعية ص ۴۷۱، نهاية الأرب فی معرفة انساب العرب ص ۱۴۴، مجمع الزوائد ج ۲/۳۳، العقد الثمين ج ۸/۲۷۶، إمتاع الأسماع ج ۶/۲۱۷، هدی الساری ص ۲۶۱، فتح الباری ج ۲/۳۱۹، إطراف المُسند ج ۵/۲۸، اتحاف المهرة (ابن حجر) ج ۱۲/۱۵۶، المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانية ج ۴/۳۰۰ ح/ ۴۴۶۷، عمدة القاری ج ۶/۱۹۵، مَحْضُ الصواب ج ۳/۸۸۲، ۸۸۴، تنویر الحوالک ج ۱/۲۰۲، ۲۰۳، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۳/۲۸۷، ۳۴۹، ۴۴۲ ح/ ۱۳۵۲، ۱۶۶۹، تاریخ الخمیس ج ۲/۲۵۱، کنز العمال ج ۸/۳۲۶، ۶۱۶ ح/ ۲۳۱۳۰، ۲۴۴۰۵، ج ۱۲/۵۶۹ ح/ ۳۵۷۸۵، منتخب کنز العمال ج ۵/۲۷۹، السيرة الحلبیة ج ۳/۸۳، شرح مسند ابی حنیفة (ملا علی قاری) ←

درآورد! البته این مدافعانِ خلیفه هستند که از «تصاحب و تسلط عمر بر عاتکه» به

ص ۱۳۷، خزانه الادب ج ۱۰/۳۸۰، تاریخ الخلفاء (تألیف در قرن ۱۱هـ)
 ص ۱۴۷۸، سَمَطُ النجوم العوالی ج ۲/۵۰۹، شرح الموطأ (زرقانی) ج ۲/۹، تاج
 العروس ج ۷/۱۵۹، تحفة الالباب ج ۲/۱۲۴، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۶، شرح
 دیوان الحماسة (رافعی) ج ۱/۴۶۰، ابوبکر الصدیق (محمد رضا) ص ۶۰، الفاروق
 عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص ۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص ۱۰۰،
 الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج ۱/۳۴، الدر المتثور فی طبقات ربّات الخدور
 ص ۳۲۱، اعلام النساء (کحّاله) ج ۳/۲۰۳، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۶، حیاة
 عمر (محمود شلبی) ص ۱۵، المواهب اللطيفة ص ۸۲، نساء بلیغات ص ۲۸۵، ۲۸۶،
 الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص ۲۴۶، معجم الشعراء (جبوری)
 ج ۳/۲۶، معجم الشعراء (عفیف عبدالرحمن) ص ۱۴۰، موسوعة حیاة الصحابیات
 ص ۵۷۷، ۵۷۸، نساء يضرب بهن المثل ص ۷۸، شاعرات العرب فی الجاهلیة
 والاسلام ص ۲۵۳، اعلام النساء (مصطاوی) ص ۱۵۲، معجم الادبیات الشواعر
 ص ۳۳۷، شاعرات فی عصر النبوة ص ۱۲۷، جمهرة اسماء النساء واعلامهن
 ص ۴۷۴، معجم النساء الشاعرات ص ۱۶۵، ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی)
 ص ۲۵۰، موسوعة الصحابة (شاهرذیب) ص ۳۳، نساء وامراء وشعراء ص ۱۱۲،
 المائة الاوائل من صحابیات الرسول ﷺ ص ۷۱، تاریخ الصحابة والتابعین
 ج ۲/۵۶، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص ۹۵، الصحيح من سيرة الفاروق
 ص ۸، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص ۷، تراجم اعلام النساء (رضوان دعبول)
 ص ۲۸۴، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقیر) ص ۲۶، العشرة المبشرون بالجنة
 (محمد احمد عیسی) ص ۶۱، صحابیات حول الرسول ﷺ ص ۴۴۹، فتاوی واقضية
 عمر بن الخطاب ص ۵۳، ۹۷، نظرات فی التاريخ الاسلامی ج ۱/۸۸، صحابیات
 الرسول ﷺ ص ۳۰۹، ۳۱۰، صفحات تیرات من حیاة السابقات ص ۱۳۰، جامع ←

عنوان ازدواج یاد کرده‌اند و گر نه بر اساس آنچه که پیشتر نقل شد ازدواج عمر با عاتکه بدون رضایت عاتکه بوده و بر خلاف موازین شرعی صورت گرفته است.^{۱۷}

← تراجم و مسانید الصحایات المبیعات ج ۳/۵۹، سیره شهداء الصحابة ص ۴۳.

۱۷ - رجوع شود به صفحات ۲۶۶ تا ۲۷۷.

۹- فاطمه بنت ولید بن مغیره بن عبدالله.

وی خواهر «خالد بن ولید» و «بیوه حارث بن هشام بن مغیره» است. نام مادر او «حتمه بنت شیطان» می باشد.

فاطمه بنت ولید از همسران عمر بن خطاب است.^{۱۸} همانگونه که پیش از این ذکر شد: «فاطمه بنت ولید» مادر «ام حکیم» - یعنی زن دیگر عمر بن خطاب - بوده

۱۸- طبقات ابن سعد ج ۵/۵، تاریخ الطبری ج ۲۰۲/۳، ثقات ابن حبان ج ۲۵۳/۳، المستدرک علی الصحیحین - کتاب معرفة الصحابة، ذکر مناقب الحارث بن هشام - ج ۲۷۸/۳، الاستیعاب - ترجمة «الحارث بن هشام المخزومی» و «فاطمه بنت الولید المخزومی» - ج ۱/۳۶۶ [۲۵۲]، ج ۴/۴۵۵ [۳۴۹۸]، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۱/۴۹۷ (از طریق محمد بن سعد)، ج ۳۴/۲۷۳ (از طریق حافظ کبیر حاکم ابواحمد محمد بن محمد بن احمد ف. ۳۷۸ در ۹۳ سالگی)، ۲۷۴ (از طریق محمد بن سعد)، ج ۷۰/۴۴ (از طریق واقدی)، اسد الغابة ج ۱/۳۵۲، ج ۳/۲۸۴، ج ۵/۵۲۸، تهذیب الکمال ج ۵/۲۹۶، ج ۱۷/۴۲، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۱۸۴، البداية والنهاية ج ۷/۱۱۶ (در این مصدر نام او «فاطمه بنت ولید بن عتبه» درج شده است!)، الاصابة - ترجمة «عبدالرحمن بن الحارث بن هشام» و «فاطمه بنت الولید بن المغیره» - ج ۵/۲۳ [۶۲۱۵]، ج ۸/۲۷۸ [۱۱۶۱۴]، تهذیب التهذیب ج ۶/۱۴۲، شرح سنن ابی داود (عینی) ج ۵/۳۳۷، ۳۳۸، التحفة اللطيفة ج ۲/۱۲۱، تاریخ القرآن الکریم (محمد طاهر کردی) ص ۳۵، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص ۳۶۵، مرویات الامام الزهري فی المغازی ج ۲/۶۱۵، دراسة نقدية (عبدالسلام آل عیسی) ج ۱/۲۳۳، موسوعة حياة الصحابیات ص ۶۴۶.

است. عمر بن خطاب در سال ۲۰ هجری با مادر زنِ خود (= فاطمه بنت ولید)
ازدواج کرد!^{۱۹}

۱۰ - سُعَيْدَةُ بِنْتُ رَافِعِ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عُبَيْدِ بْنِ أُمِيَّةِ بْنِ زَيْدٍ كَهْ أَزْ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ اسْت.

۲۰ شعیده مادر «عبدالله (اصغر) بن عمر بن خطاب» است.

۲۰ - نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۵۰، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بگّار) ج ۲/ ۷۸۵، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۱/ ۷۷ / ح ۲۱۰، إمتاع الأسماع ج ۶/ ۲۱۸، ۲۱۹، فتح الباری ج ۵/ ۲۵۷، المواهب اللطيفة ص ۸۲.

۱۱ - دختر حفص بن مغیره.

عمر بن خطاب در ماه رجب سال ۱۷ هجری در سفری که به مکه داشت با

۲۱

دختر حفص بن مغیره - که بیوه عبدالله بن ابی ربیعہ بود - ازدواج نمود.

۲۱ - الأم (شافعی) - کتاب الوصایا، باب نکاح المریض - ج ۴/۱۰۸، مسند الامام الشافعی ص ۳۷۷، مصنف عبدالرزاق - باب ما یحلها لزوجها الأول - ج ۶/۳۴۷ - ۳۴۹ / ح ۱۱۱۳۲، ۱۱۱۳۹، ۱۱۱۴۰، مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب الطلاق، باب ۲۶۸: ما ذکر فی الرخصة من الطلاق ح ۴ - ج ۴/۱۸۱، ثقات ابن حبان ج ۲/۲۱۶، السنن الکبری (بیہقی) - کتاب الوصایا، باب نکاح المریض - ج ۶/۲۷۶، المنتظم ج ۴/۲۳۱، إتحاف الوری باخبار امّ القرى ج ۲/۹. همچنین رجوع کنید به: سنن سعید بن منصور ج ۱/۲۰۷.

در کتاب «اتحاف الوری» از وی با نام حفصه بنت مغیره یاد شده است.

۲۲

۱۲- سُبَیْعَةُ اسْلَمِیَّة بِنْتُ حَارِث.

سُبَیْعَةُ اسْلَمِیَّة پس از صلح حدیبیه مسلمان شد و شوهر کافر خویش (= مسافر مخزومی) را ترک نمود و نزد مسلمانان آمد. می‌گویند: پس از آنکه آیه «امتحان»^{۲۳} نازل شد، و پس از آنکه پیامبر اکرم مهریه سُبَیْعَةَ را به شوهر سابق وی^{۲۴} مسترد نمود، عمر بن خطاب با او ازدواج کرد.

۲۲- بعضی «سُبَیْعَةُ اسْلَمِیَّة» و «سُبَیْعَةُ بِنْتُ حَارِث» را نام دو نفر دانسته‌اند. (رجوع شود به: الاصابة ج ۸/ ۱۷۲، ۱۷۳ [۱۱۲۸۱].)

۲۳- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ ۚ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ...﴾. سوره ممتحنه، آیه ۱۰.

۲۴- فاکهی (ف. ۲۷۵) می‌گوید: «إِنَّ سُبَیْعَةَ الْأَسْلَمِيَّةَ بِنْتَ الْحَارِثِ، أَوَّلُ امْرَأَةٍ أَسْلَمَتْ بَعْدَ صَلَاحِ الْحُدَيْبِيَّةِ إِثْرَ الْعَقْدِ وَطَيِّ الْكِتَابِ، وَلَنْ تَخْفَى (وفي الاصابة: وَلَمْ تَخَفْ)، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْإِمْتِحَانِ، فَاْمْتَحَنَهَا النَّبِيُّ ﷺ، وَرَدَّ عَلَى زَوْجِهَا مَهْرَ مِثْلِهَا، وَتَزَوَّجَهَا عُمَرُ». اخبار مكة (فاکهی) - ذکر أول الناس إسلاماً بعد صلح الحديبية - ج ۵/ ۲۰۶، الاصابة ج ۸/ ۱۷۲، ۱۷۳ [۱۱۲۸۱].

حسین بن مسعود بَعَوَى می‌گوید: «﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ...﴾ ... قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ... فَجَاءَتْ سُبَیْعَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ الْأَسْلَمِيَّةُ مُسْلِمَةً بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنَ الْكِتَابِ، فَأَقْبَلَ زَوْجَهَا مُسَافِرٌ مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ (وقال مقاتل: صَيْفِيُّ بْنُ الرَّاهِبِ) فِي طَلَبِهَا وَكَانَ كَافِرًا... فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ﴾»

عبدالله بن عمر از کسانی است که از این نامادری خود یعنی «شَبِيعَه» روایت

مُهاجراتِ ﴿ مِنْ دَارِ الْكُفْرِ إِلَى دَارِ الْإِسْلَامِ ﴾ ﴿ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ ﴾ قال ابنُ عباسٍ: امْتَحِنُوهُنَّ أَنْ تُسْتَحْلَفَ مَا خَرَجَتْ لِبُغْضِ زَوْجِهَا، وَلَا عِشْقًا لِرَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَلَا رَغْبَةً عَنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ، وَلَا لِحَدَثٍ أَخَذَتْهُ وَلَا لِإِتِمَاسٍ دُنْيَا، وَمَا خَرَجَتْ إِلَّا رَغْبَةً فِي الْإِسْلَامِ وَحُبًّا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، قَالَ: فَاسْتَحْلَفَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى ذَلِكَ، فَحَلَفَتْ، فَلَمْ يَزِدْهَا، فَأَعْطَى زَوْجَهَا مَهْرَهَا، وَمَا أَنْفَقَ عَلَيْهَا، فَتَزَوَّجَهَا عُمَرُ ﷺ. تفسير البغوي ج ۴/۳۳۲، ۳۳۳. همچنين رجوع كنيد به: تفسير الكشاف ج ۴/۹۲، تفسير الفخر الرازي ج ۲۹/۳۰۵، تفسير البيضاوي ج ۵/۳۲۹، تفسير الخازن ج ۴/۲۸۲، تخريج الاحاديث والآثار (زيلعي) ج ۳/۴۶۰ / ح ۱۳۳۰، تفسير ابي السعود ج ۸/۲۳۹، السيرة الحلبية ج ۲/۷۱۸، تفسير المظهرى ج ۹/۲۵۵، روح البيان (بروسوى) ج ۹/۴۸۳، حاشية الصاوى على تفسير الجلالين ج ۴/۲۵۶، الفتوحات الالهية ج ۴/۳۲۹، مراح لبید ج ۲/۵۱۹، تفسير المراغى ج ۲۸/۷۳، جامع النقول فى اسباب النزول ج ۲/۳۱۳، ۳۱۴.

«زَوَّجَتْهُ (يعني عمر) في الإسلام... شَبِيعَةُ بنتُ الحارثِ، أَوَّلُ امْرَأَةٍ أَسْلَمَتْ بَعْدَ صَلَاحِ الْحَدِيثِيَّةِ، فَلَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ الْإِمْتِحَانِ، امْتَحَنَهَا النَّبِيُّ ﷺ، وَرَدَّ عَلَى زَوْجِهَا مَهْرَ مِثْلِهَا، وَتَزَوَّجَهَا عُمَرُ». اخبار عمر (طنطاوى) ص ۳۹۷، حياة عمر (محمود شلبى) ص ۱۵.

همچنين رجوع شود به: البحر المديد ج ۸/۲۸، تفسير القرآن الكريم (تأليف شيخ محمد على طه درّه) ج ۱۴/۵۰۰، موسوعة حياة الصحايات ص ۴۴۵.

«ابوعبدالرحمن فؤاد بن سراج» زمان ازدواج عمر با شَبِيعَه را مربوط به ايام قبل از اسلام آوردن عمر دانسته است! (رجوع كنيد به: سيرة شهداء الصحابة ص ۴۳).

۲۵
نقل کرده است.

۲۵ - «قَالَ ابْنُ فَتْحُونٍ: فَأَبْنُ عُمَرَ، فَإِنَّمَا يَزْوِي عَنْ سُبَيْعَةَ يَغْنِي امْرَأَةً أَبِيهِ...». (الاصابة ج ۸/ ۱۷۲ [۱۱۲۸۱]).

۱۳ - ام هُنَيْدَة.

وی که صحابه^{۲۶} است از شوهر سابق خود فرزندی داشت به نام هُنَيْدَة بن خالد خزاعی. ام هُنَيْدَة به کنیه خویش معروف است و یکی از همسران عمر بن خطاب^{۲۷} می باشد.

۲۶ - تهذیب التهذیب - ذیل نام هنیده بن خالد - ج ۱۲/۴۴۳، تقریب التهذیب ج ۲/۶۸۲.
 ۲۷ - «وكانت أم هُنَيْدَة تحتَ عمرَ بنِ الخطَّابِ». التاريخ الكبير (بخاری) ج ۸/۲۴۸ [۲۸۹۰]، الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۹/۱۲۰، تهذیب الاسماء واللغات ج ۲/۴۳۹، تقریب التهذیب ج ۲/۶۸۲.

« هُنَيْدَة (أَوْ هُنَيْدُ) بنُ خَالِدِ الْخَزَاعِيِّ النَّخَعِيِّ يَزُوي عَنْ عَلِيٍّ بنِ أَبِي طَالِبٍ وَحَفْصَة بِنْتِ عُمَرَ - وَكَانَتْ أُمُّهُ تَحْتَ عُمَرَ بنِ الْخَطَّابِ - رَوَى عَنْهُ الْحُرُّ بنُ الصَّبَّاحِ وَعَدِيُّ بنُ ثَابِتٍ ». ثقات ابن حبان ج ۵/۵۱۵، اسد الغابة ج ۵/۷۳، تهذیب الکمال ج ۳۰/۳۱۷، تهذیب التهذیب ج ۱۱/۶۴، ج ۱۲/۴۴۳، الاصابة ج ۶/۴۳۸ [۹۰۲۹].

۱۴ - بیوه خالد بن ولید.

خالد بن ولید - که عمر را وصی خویش قرار داده بود - در سال ۲۱ هجری فوت شد. پس از فوت وی عمر بن خطاب با همسر او ازدواج نمود.^{۲۸}

اینکه عمر بن خطاب با خالد بن ولید عداوت دیرینه‌ای داشته امری است که مورد اتفاق مورخین است.^{۲۹} لذا جا دارد که بررسی شود «ازدواج عمر با خواهر

۲۸ - آورده‌اند که: خالد بن ولید به هنگام بیماری و در اواخر حیات خویش به ابوالدرداء گفت که عمر را وصی خویش کرده است. «...فَقَدْ جَعَلْتُ وَصِيَّتِي وَتَرَكْتِي وَانْفِاذَ عَهْدِي إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ». پس از فوت خالد، عمر پذیرفت که وصی او باشد. عمر بن خطاب سپس با همسر خالد بن ولید ازدواج کرد.

«...فَقَدْ دِمَّ بِالْوَصِيَّةِ عَلَى عُمَرَ، فَقَبِلَهَا وَتَرَحَّمْ عَلَيْهِ وَأَنْقَذَ مَا فِيهَا، وَتَزَوَّجَ عُمَرَ بَعْدَ امْرَأَتِهِ». تاریخ مدینه دمشق ج ۲۷۲/۱۶، بغیة الطلب فی تاریخ حلب ج ۳۱۶۶/۷، مختصر تاریخ مدینه دمشق ج ۲۵/۸، تهذیب تاریخ مدینه دمشق ج ۱۱۵/۵.

۲۹ - علت این عداوت را بعضی این طور ذکر کرده‌اند که: یک بار - به هنگامی که عمر و خالد در ایام نوجوانی با یکدیگر کشتی می‌گرفتند - خالد بن ولید ساق پای عمر بن خطاب را شکسته است. «إِصْطَرَعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَهُمَا غِلَامَانِ - وَكَانَ خَالِدُ ابْنِ خَالِ عُمَرَ - فَكَسَرَ خَالِدٌ سَاقَ عُمَرَ، فَعُولَجَتْ وَجَبَرَتْ، وَكَانَ ذَلِكَ سَبَبَ الْعَدَاوَةِ بَيْنَهُمَا». تاریخ مدینه دمشق ج ۲۶۷/۱۶، البدایة والنهایة ج ۱۳۱/۷، کنز العمال ج ۳۶۹/۱۳ ح ۳۷۰۲۰.

بعضی هم معتقدند که خالد بن ولید معتقد به حلال زادگی عمر بن خطاب نبوده است و لذا دائماً عمر را به نام مادرش صدا می‌زده و به او می‌گفته: «ابن حَنَّتَمَه»، ←

زاده خالد»،^{۳۰} و «ازدواج نامشروع وی با خواهر خالد»،^{۳۱} و «ازدواج او با همسر خالد» به چه نیتی صورت گرفته است؟!

و نه «ابن خطاب». «فَإِنَّ الْعَرَبَ قَدْ كَانَ يَعْيرُ بَعْضَهَا بِنِسْبَتِهِ إِلَى أُمِّهِ دُونَ أَبِيهِ، أَلَا تَرَى أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ يُقَالُ لَهُ: ابْنُ حَنْتَمَةَ، وَإِنَّمَا كَانَ يَقُولُ ذَلِكَ مَنْ يَغْضُ مِنْهُ». مثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر (ابن اثیر کاتب) ص ۲۶۳.

اینکه خالد بن ولید از عمر بن خطاب با عبارت «ابن حنتمه» یاد می‌کرده در مصادر ذیل نیز آمده است: کتاب التعازی والمراثی ص ۵۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۷۰/۴۱، الکامل (ابن اثیر) ج ۲/۲۶۱، الاکتفاء (کلاعی) ج ۳/۲۸۷، المثل السائر (ابن اثیر کاتب) ج ۲/۳۰۳.

حتی خواهر خالد بن ولید هم از عمر بن خطاب با نام «ابن حنتمه» یاد می‌کرد. تاریخ الیعقوبی ج ۲/۱۴۰.

۳۰- ام حکیم، خواهر زاده خالد بود.

۳۱- فاطمه بنت ولید خواهر خالد بن ولید بود. همان طور که گفتیم وی مادر ام حکیم (= همسر دیگر عمر بن خطاب) است.

شمار این همسران را، نه قناعت خلیفه، بلکه مرگ او متوقف نمود!

محمد حسین هیکل بدون اشاره به اینکه «قُریبَه» و «سُعیده» و «سُبیعه» و «دختر حفص بن مغیره» و «بیوه خالد» نیز همسران عمر بوده‌اند، - پس از اینکه نه زن برای عمر بر می‌شمارد - می‌گوید:

«اگر سنِ عمر بن خطاب طولانی‌تر می‌شد یقیناً او به غیر از این نه زن بازهم با زنان دیگری ازدواج می‌نمود»!^{۳۲}

کلام ابن کثیر در باره تعداد همسران عمر

ابن کثیر در کتاب تاریخ خود - ظاهراً با نیت کتمان حقیقت - شمار ازدواج‌های عمر بن خطاب را جمعاً هفت مورد نوشته،^{۳۳} که این ادعا با توجه به دلایل زیر نادرست است:

۱- ابن کثیر «فُکَّیْهه» و «لُهیَّه» را از کنیزان عمر می‌داند که عمر از آنان بچه دار شده و لذا این دو را هنگام شمارش همسران عمر به حساب نیاورده است!

۳۲- «وَلَوْ أَنَّ السِّنَّ اِمْتَدَّتْ بِهٖ لَتَزَوَّجَ غَیْرَ اُولَئِكَ النِّسْوَةَ التَّسْعَ»! الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج ۱/۳۴.

عین عبارت فوق را عبدالمنعم هاشمی نیز در کتاب خود اظهار داشته است.
(ازواج النبی ﷺ ص ۲۵۰).

۳۳- البدایة والنهاية ج ۷/۱۵۷.

در صورتی که وقتی فردی با زنی ازدواج می‌کند آن زن همسر اوست خواه آن زن، کنیز باشد و یا زن حرّه. نمی‌شود به صِرفِ این که همسر کسی کنیز بوده نام او را از شمار همسران فرد حذف نمود. با عنایت به همین نکته، محمد حسین هیکل نیز - در هنگام شمارش تعداد همسران عمر - کنیزانی را نیز که عمر با آنان ازدواج کرده برمی‌شمارد.^{۳۴}

ابن کثیر خود به ازدواج عمر بن خطاب با «لُهِیَّة» این طور تصریح می‌کند: «وَتَزَوَّجَ (عمر) لُهِیَّةَ امْرَأَةٍ مِنَ الْيَمَنِ، فَوَلَدَتْ لَهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ الْأَصْغَرَ، وَقِيلَ: الْأَوْسَطُ».^{۳۵}

ذهبی و صفدی نیز می‌گویند: «وَتَزَوَّجَ (عمر) لُهِیَّةَ امْرَأَةٍ مِنَ الْيَمَنِ، فَوَلَدَتْ لَهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ الْأَصْغَرَ».^{۳۶}

بعضی از فقها در توضیح آیه ﴿فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاتَ

۳۴- الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج ۱/۳۴.

۳۵- البداية والنهاية ج ۷/۱۵۷.

یعنی: «عمر با لُهِیَّة که یک زن یمنی بود ازدواج کرد، و لُهِیَّة برای وی

فرزندی به نام عبدالرحمن اصغر (و یا گفته شده: عبدالرحمن اوسط) به دنیا آورد».

۳۶- تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۲۷۵، الوافی بالوفیات ج ۲۲/۴۶۳.

یعنی: «عمر با لُهِیَّة یمنی ازدواج کرد، و لُهِیَّة برای عمر فرزندی به نام

عبدالرحمن اصغر به دنیا آورد».

وَرُبَاعَ... ﴿۳۷﴾ تصریح کرده‌اند که اگر فردی با یک یا چند کنیز ازدواج کند، آن کنیزان نیز در شمار همسران وی هستند و این آیه اختصاص به «غیر کنیز» ندارد. ﴿۳۸﴾

۲- ابن کثیر هنگامی که نام همسران عمر را در کتاب تاریخ خود ذکر می‌کند

۳۷- النساء، آیه ۳.

۳۸- امام مالکیه مالک بن انس تصریح می‌کند: مردانی که یک زن غیر کنیز دارند، چنانچه نیاز به همسران دیگر داشته باشند و به علت عدم استطاعت مالی بخواهند با کنیز ازدواج کنند، بنا بر ظاهر قرآن، فقط می‌توانند چهار همسر داشته باشند حال این همسران چه «کنیز» باشند و چه «غیر کنیز».

مالک می‌گوید: «... فَإِنْ لَمْ تَكْفِهِ الْحُرَّةُ وَاحْتِاجَ إِلَى أُخْرَى وَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى صَدَاقِهَا جَازَلَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْأَمَةَ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى أَرْبَعٍ بِالتَّزْوِيجِ بِظَاهِرِ الْقُرْآنِ». تفسیر القرطبی ج ۵/۱۳۹.

در احکام القرآن جصاص نیز این طور آمده است: «حَوِّثُ هَذِهِ الْآيَةُ الدَّلَالَةُ مِنْ وَجْهَيْنِ عَلَى جَوَازِ تَزْوِيجِ الْأَمَةِ مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَى نِكَاحِ الْحُرَّةِ: أَحَدُهُمَا: إِبَاحَةُ النِّكَاحِ عَلَى الْإِطْلَاقِ فِي جَمِيعِ النِّسَاءِ مِنَ الْعَدَدِ الْمَذْكُورِ مِنْ غَيْرِ تَخْصِيصٍ لِحُرَّةٍ مِنْ أَمَةٍ. وَالثَّانِي: قَوْلُهُ تَعَالَى فِي نَسَقِ الْخِطَابِ ﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾، وَمَعْلُومٌ أَنَّ قَوْلَهُ ﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ غَيْرُ مُكْتَفٍ بِنَفْسِهِ فِي إِفَادَةِ الْحُكْمِ، وَأَنَّهُ مُفْتَقِرٌ إِلَى ضَمِيرٍ، وَضَمِيرُهُ هُوَ مَا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ مُظْهِراً فِي الْخِطَابِ، وَهُوَ عَقْدُ النِّكَاحِ، فَكَانَ تَقْدِيرُهُ: «فَاعْقِدُوا نِكَاحَهَا عَلَى مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ...». احکام القرآن (جصاص) ج ۳/۱۹۹، ۲۰۰.

ابن حزم نیز می‌گوید: «وَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَزَوَّجَ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعِ نِسْوَةٍ إِمَاءٍ أَوْ حَرَائِرَ، أَوْ بَعْضُهُنَّ حَرَائِرَ وَبَعْضُهُنَّ إِمَاءً». الْمُحَلَّى ج ۹/۴۴۱.

اشاره‌ای به «فاطمه بنت ولید» نمی‌نماید^{۳۹} در صورتی که خود وی در جای دیگر همان کتاب به نقل از واقدی می‌گوید: «عمر در سال بیست هجری با فاطمه بنت ولید ازدواج نمود»^{۴۰}.

۳- ابن کثیر به نام «سُعَیْدَه بنت رافع» نیز اشاره‌ای ندارد و حال آنکه امثال مُصْعَب زبیری و ابونُعَیم - و از میان علمای متأخر افرادی چون مَقْرِیزی و ابن حجر عسقلانی - از «سُعَیْدَه» به عنوان مادر «عبدالله (اصغر) بن عمر بن خطاب» یاد نموده‌اند.^{۴۱}

۴- ابن کثیر نام «دختر حفص بن مغیره» را نیز ذکر ننموده است و حال آنکه همان طوری که یاد شد افراد بسیاری - از جمله شافعی امام شافعیان - به ازدواج «عمر بن خطاب» با «دختر حفص» اشاره کرده‌اند.^{۴۲}

۵- ابن کثیر به هنگام شمارش همسران عمر، نام «سُبَیْعَةُ اسلمیه» و «ام هُنَیْدَه» و «بیوه خالد بن ولید» را نیز از قلم انداخته است!^{۴۳}

۳۹- البداية والنهاية ج ۷/۱۵۶، ۱۵۷.

۴۰- «وفيها تزوّج عمرُ فاطمةَ بنتِ الوليدِ بنِ عُتبة»! البداية والنهاية - اخبار سال ۲۰ هجری - ج ۷/۱۱۶.

۴۱- رجوع شود به صفحه ۳۰۷.

۴۲- رجوع شود به صفحه ۳۰۸.

۴۳- رجوع شود به صفحات ۳۰۹ تا ۳۱۴.

اجتناب دوشیزگان

از ازدواج با عمر بن خطاب

اجتناب دوشیزگان از ازدواج با عمر بن خطاب

هر چند که عمر بن خطاب ترجیح می داد با دختران دوشیزه ازدواج نماید،^{۴۴} با این حال رفتار غیر انسانی او نسبت به مردم و خصوصاً نسبت به زنان^{۴۵} باعث شده بود که دوشیزگان پرده نشین حتی از شنیدن نام وی وحشت

۴۴- رجوع کنید به صفحه ۳۵۳.

عمر می گفت: «از میان زنان با دوشیزهای جوان ازدواج کنید، چون هم دهانشان شیرین تر است و هم رَجَمَهايشان بیشتر بچه می آورد و هم زودتر از دیگران به چیز اندکی راضی می شوند»! «عَلَيْكُمْ بِالْأَبْكَارِ مِنَ النِّسَاءِ فَإِنَّهُنَّ أَغْذَبُ أَفْوَهاً وَأَفْتَحُ أَرْحاماً وَأَرْضَى بِالْيَسِيرِ». مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب النکاح، باب ۲۶۸: ما قالوا في تزويج الأبكار - ج ۳/ ۴۶۵، إزالة الخفاء ج ۲/ ۱۱۰. همچنین رجوع کنید به: مصنف عبد الرزاق - کتاب النکاح، باب نکاح الأبكار والمرأة العقيم - ج ۶/ ۱۶۰ / ح ۱۰۳۴۲، رسائل الجاحظ - الرسالة الثالثة عشرة، مفاخرة الجواري والغلمان - ج ۱/ ۸۲، كنز العمال ج ۱۶/ ۴۹۸ / ح ۴۵۶۲۵.

دکتر سلیمان محمد طماوی می گوید: «عمر ترجیح می داد با دختران باکره ازدواج کند». «وَعِنْدَ الزَّوْاجِ يُفْضَلُ عَمْرُ الْأَبْكَارِ». عمر بن الخطاب (طماوی) ص ۴۶۴.

۴۵- رفتاری که بزودی به آن اشاره خواهیم داشت.

کند،^{۴۶} تا آنجا که هیچ دوشیزه مسلمانی حاضر به ازدواج با وی نگردید.

در منابع متعدد تصریح شده که: دوازده نفر از همسران عمر - به هنگام ازدواج با وی - یا غیر دوشیزه بوده‌اند و یا کنیز.^{۴۷} توضیح اینکه:

۱- ام‌کلثوم بنت جَزُول قبل از ازدواج با عمر بن خطاب با وَهْب خزاعی ازدواج نمود و از وی دارای پسری به نام حارثه شد. حارثه بن وهب خزاعی از صحابه‌ای است که روایاتش از پیامبر در تمامی صحاح سته موجود است.

در صفحات بعدی خواهیم خواند که عمر بن خطاب در سال هفت هجری ام‌کلثوم بنت جرول را طلاق داده و وی پس از جدایی از عمر، همسر ابوالجَهم بن غانم بن حذیفه شده است. از این رو - زمان ازدواج ام‌کلثوم بنت جرول با وَهْب خُزاعی باید به پیش از ازدواج وی با عمر بن خطاب باز گردد.^{۴۸} بعضی هم به این

۴۶- «... حَتَّى قَدْ أَخَافَ الْأَبْكَارَ فِي خُدُورِهِمْ». عیون الاخبار (ابن قتیبه) - کتاب

السلطان - ج ۱/۱۲، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۴/۲۷۰، کنز العمال ج ۱۲/۶۴۹/ح ۳۵۹۷۹.

یعنی: «عمر بن خطاب حتی دختران دوشیزه پرده‌نشین را به وحشت می‌انداخت».

۴۷- همانطوری که در صفحات بعدی اشاره شده است در خصوص دوشیزه بودن دو همسر باقیمانده نیز هیچ تصریحی وجود ندارد.

۴۸- ابو اسحاق شبیعی در روایتی تصریح می‌کند که مادر حارثه بنت وهب (یعنی ام‌کلثوم

بنت جرول) همسر عمر شد و عبیدالله بن عمر را به دنیا آورد. وی می‌گوید: «حَدَّثَنِي حَارِثَةُ بْنُ وَهْبٍ الْخُزَاعِيُّ - وَكَانَتْ أُمُّهُ تَحْتَ عَمْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ - قَالَ:

صَلَّيْتُ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَنِي...». طبقات ابن سعد ج ۲/۱۸۳، العلل ومعرفة

نکته اشاره کرده‌اند که «حارثة بن وهب» ربیب^{۴۹} عمر بن خطاب بوده و تحت

الرجال ج ۲/ ۱۲۸، سنن ابی داود - کتاب الحج، باب القصر لأهل مكة - ج ۱/ ۴۳۸، ۴۳۹ ح/ ۱۹۶۵، الاستیعاب ج ۱/ ۳۷۱ [۴۶۰]، فتح الباری ج ۱۳/ ۷۲. شیخ خلیل سهارنفوری در شرح سنن ابی داود می‌گوید: «[حَدَّثَنَا الثَّقَلِيُّ، ثَنَا زُهَيْرٌ، ثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، حَدَّثَنِي حَارِثَةُ بْنُ وَهْبٍ الْخُزَاعِيُّ وَكَانَتْ أُمُّهُ] أُمُّ كَلْثُومِ بِنْتِ جَزُولِ الْخُزَاعِيَّةِ [تَحْتَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ]، أُنِيَ فِي نِكَاحِهِ بَعْدَ وَهْبِ الْخُزَاعِيِّ [فَوَلَدَتْ] لِعُمَرَ [عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ] فَكَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ أَخَا حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ لِأُمِّهِ». بذل المجهود ج ۹/ ۲۷۹.

«...[وكانت أمُّه تحت عمر] يعني كانت زوجاً لعمر بعد وهب الخزاعي، واسمها أم كلثوم بنت جزول». فتح الملك المعبود ج ۲/ ۱۱۶.

در این منابع نیز تصریح شده است که «حارثة بن وهب خزاعی» برادر مادری «عبدالله بن عمر» بوده است: صحیح مسلم - کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب قصر الصلاة بمضى - ج ۲/ ۱۴۷، تسمية اصحاب رسول الله ﷺ (ترمذی) ص ۳۹ [۱۳۳]، الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۳/ ۲۵۵، مشاهير علماء الامصار ص ۷۹، ثقات ابن حبان ج ۳/ ۷۹، الاستیعاب ج ۱/ ۳۷۰ [۴۶۰]، التعديل والتجريح ج ۲/ ۵۵۱، اسد الغابة ج ۱/ ۳۵۹، نهاية السؤل في خصائص الرسول ﷺ ص ۵۲، شرح صحیح مسلم (نووی) ج ۵/ ۲۰۵، تهذيب الكمال ج ۵/ ۳۱۸، تاريخ الاسلام (ذهبی) ج ۵ - حوادث ۶۱ إلى ۸۰ هـ - ص ۳۹۴، تهذيب التهذيب ج ۲/ ۱۴۶، الاصابة ج ۱/ ۷۰۸ [۱۵۳۵]، فتح الباری ج ۱۱/ ۴۱۵، عمدة القاری ج ۲۴/ ۲۱۴، تاريخ الخميس ج ۲/ ۲۵۱، ۲۵۲.

۴۹ - ربیب در اینجا یعنی: پسر زوجه از همسر دیگر. (رجوع کنید به صفحه ۲۶۱).

«الرَّبِيبُ: ابْنُ امْرَأَةِ الرَّجُلِ مِنْ غَيْرِهِ». تهذيب اللغة ج ۱۵/ ۱۳۲، الصحاح -

۵۰

سرپرستی عمر بزرگ شده است.

۲- ام حکیم بنت حارث قبل از آنکه همسر عمر بن خطاب شود با دو نفر

دیگر ازدواج کرده بود. او ابتدا با «عکرمه بن ابی جهل (ف. ۱۳هـ)» ازدواج نمود، و^{۵۱}

← (جوهری) ج ۱/۱۳۱، لسان العرب ج ۱/۴۰۵، القاموس المحيط ص ۱۱۲، تاج

العروس ج ۱/۲۶۲.

۵۰- «حَارِثَةُ بِنْتُ وَهْبٍ الْخُزَاعِيَّةِ صَحَابِيَّةٌ نَزَلَ الْكُوفَةُ وَهُوَ رَئِيبٌ عَمْرٍو بْنِ الْخَطَّابِ». فیض

القدیر ج ۳/۳۲۶.

۵۱- الموطأ - کتاب النکاح ح ۴۶، باب نکاح المشرک إذا أسلمت زوجته قبله -

ج ۲/۵۴۵، المدونة الكبرى - کتاب النکاح السادس، في مناکح المشرکین... -

ج ۲/۲۹۹، مصنف عبدالرزاق - کتاب الطلاق، باب متى أدرك الإسلام من نکاح أو

طلاق - ج ۷/۱۷۰ ح ۱۲۶۴۶، السيرة النبوية (ابن هشام) ج ۳/۵۸۲، ج ۴/۸۶۸،

۸۷۵، طبقات ابن سعد ج ۸/۲۶۱، طبقات ابن سعد (الطبقة الرابعة من الصحابة)

ج ۱/۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۶، جمهرة نسب قريش (زبير بن بكار) ج ۲/۶۷۲، فتوح

البلدان ج ۱/۱۴۱، الإشراف في منازل الأشراف (ابن أبي الدنيا) ص ۲۴۷، تاريخ

الطبري ج ۲/۳۳۶، ۳۳۹، شرح معاني الآثار - کتاب السير، باب الحربية تسلم في

دار الحرب - ج ۳/۲۵۶، ثقات ابن حبان ج ۱/۲۲۱، ج ۲/۵۹، المعجم الكبير

(طبرانی) ج ۱۷/۳۷۳ ح ۱۰۲۱، المستدرک علی الصحیحین - کتاب معرفة

الصحابة، ذکر مناقب عکرمه بن أبي جهل - ج ۳/۲۴۱، الحاوی الكبير ج ۱۱/۳۵۶،

السنن الكبرى (بيهقي) - کتاب النکاح، باب من قال لا يفسخ النکاح بينهما

بإسلام أحدهما حتى تنقضي العدة - ج ۷/۱۸۷، الدرر في اختصار المغازی والسير

ص ۲۱۹، الاستيعاب - ترجمة «عکرمه بن أبي جهل» و «أم حکیم» - ج ۳/۱۹۰

[۱۸۵۷]، ج ۴/۴۸۶ [۳۵۷۶]، المنتقى (ابوالوليد باجی) ج ۳/۳۴۵، القبس في ←

پس از کشته شدن «عِکْرَمَه» به عقد «خالد بن سعید بن عاص بن امیّه (ف. ۱۴هـ)»
 ۵۲
 در آمد.

← شرح موطأ ابن انس ج ۳/۸۳، ۸۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۱/۵۵، ۵۸، ۶۲، ۶۳،
 ج ۷۰/۱۷۹، ۲۲۳ - ۲۲۸، الروض الأتف ج ۷/۲۴۲، المنتظم ج ۳/۳۲۶، جامع
 الاصول ج ۱۲/۴۶۳ [۶۷۲]، اسد الغابه ج ۴/۵، ج ۵/۵۷۷، الاکتفاء (کلاعی)
 ج ۲/۲۲۷، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحديد) ج ۱۴/۲۱۶، ج ۱۸/۹، عیون الاثر
 ج ۲/۱۹۵، ۲۰۲، تهذیب الکمال ج ۱۷/۴۰ - ۴۲، کتاب التوابین ص ۱۲۲، زاد
 المعاد ج ۳/۴۱۳، ج ۵/۱۳۴، ۱۳۵، احکام اهل الذمه ج ۲/۶۸۲، تخریج
 الاحادیث والآثار (زیلعی) ج ۳/۴۶۵، الوافی بالوفیات ج ۱۳/۱۳۲ [۱۴۵]،
 الفصول فی اختصار سیره الرسول ﷺ ص ۱۸۱، البداية والنهاية ج ۴/۱۲، ۳۴۱،
 ۳۵۳، تخریج الدلالات السمعیة ص ۲۰۸، شفاء الغرام ج ۲/۱۸۸، إمتاع الأسماع
 ج ۱/۳۹۷، ۳۹۸، ج ۱۳/۳۸۹، الدراية فی تخریج أحادیث الهدایة ج ۲/۶۵،
 الاصابة - ترجمة «أم حکیم بنت الحارث» - ج ۸/۳۷۹، ۳۸۰ [۱۱۹۸۴]، فتح
 الباری ج ۷/۲۷۰، ج ۸/۹، کنز العمال ج ۱۳/۵۴۲، ح ۱۹/۳۷۴، ج ۱۶/۵۵۰،
 ح ۵۵۸۵۰، مرقاة المفاتیح ج ۶/۳۰۹، ج ۸/۵۰۰، المُسَوِّی (دهلوی) ج ۲/۱۰۹،
 مختصر السیره (محمد بن عبدالوهاب نجدی) ص ۲۰۶، شرح الموطأ (زرقانی)
 ج ۳/۲۰۴، التراتیب الاداریة ج ۱/۱۹۶، الاعلام (زرکلی) ج ۲/۲۶۹، اعلام النساء
 (کحاله) ج ۱/۲۱، اعلام النساء (مصطاوی) ص ۳۵، صور من حیاة الصحابة
 ص ۱۲۱، المائة الاوائل من صحابیات الرسول ﷺ ص ۳۹۱، شهداء الصحابة
 والتابعین ص ۱۷۵، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص ۶، تاریخ اعلام الصحابة
 ج ۲/۵۴۱، صور ومواقف ص ۵۳۶، شهرات النساء ص ۲۱.

۵۲ - جمهرة نسب قریش (زبیر بن بگّار) ج ۲/۶۷۲، فتوح البلدان ص ۱۴۱، الإشراف
 فی منازل الأشراف ص ۲۴۶، ۲۴۷، الاستیعاب - ترجمة «عکرمه بن أبی جهل» و ←

۳- جمیله (= عاصیه) بنت ثابت را یک کنیزی معرفی کرده‌اند که تصریحی

۵۳

به دوشیزه بودنش نشده است.

۴ و ۵- لُهِیَّةَ یَمَنِی و همچنین فُکَیْهَه را نیز از کنیزانی دانسته‌اند که به «دوشیزه

بودن آنان در زمان ازدواج با عمر» اشاره‌ای نشده است.

۵۴

۶- عاتکه بنت زید بیوه «عبدالله بن ابی بکر» بود.

۷- فاطمه بنت ولید بن مغیره بیوه «حارث بن هشام بن مغیره مخزومی» بود و

از شوهر قبلی خود پسری داشت به نام «عبدالرحمن (یا ابراهیم) بن حارث» و

۵۵

دختری به نام «ام حکیم».

«أم حکیم» - ج ۴/۴۸۶ [۳۵۷۶]، تاریخ مدینه دمشق ج ۷۰/۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶.

۲۲۸ (در این مصدر آمده: خالد بن سعید فقط برای هفت روز شوهر ام حکیم بود)،

الروض الأتف ج ۷/۲۴۲، اسد الغابة ج ۵/۵۷۷، تهذیب الکمال ج ۱۷/۴۰، الوافی

بالوفیات ج ۱۳/۱۳۲ [۱۴۵]، الاصابة - ترجمة «أم حکیم» - ج ۸/۳۷۹ [۱۱۹۸۴]،

الاعلام (زرکلی) ج ۲/۲۶۹، شهداء الصحابة والتابعین ص ۱۷۵، المائة الاوائل من

صحابیات الرسول ﷺ ص ۳۹۲.

۵۳- حلیة الاولیاء ج ۸/۳۰۱، التدوین فی اخبار قزوین ج ۱/۴۲۳، الاصابة ج ۸/۶۸

[۱۰۹۸۹]، سبل الهدی والرشاد ج ۹/۳۶۰.

۵۴- رجوع شود به صفحات ۲۶۶ تا ۲۷۱.

ابن اثیر عاتکه را بیوه «عبدالرحمن بن ابی بکر» معرفی کرده که اشتباه است.

(جامع الاصول - ترجمة عاتکه بنت زید - ۴۹۴/۱۳ [۲۰۱۰]).

۵۵- رجوع کنید به صفحات ۲۵۵ تا ۲۶۵.

۵۶

۸- شُعَيْدَةُ بِنْتُ رَافِعِ بَيُوهَ «صَيْفِي بْنِ رَاهِبٍ» بود.

۵۷

۹- دَخْتَرُ حَفْصِ بْنِ مَغِيرَةَ بَيُوهَ «عَبْدَ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ» بود.

۵۸

۱۰- شُبَيْعَةُ اسْلَمِيَّةُ بَيُوهَ «مُسَافِرٍ مَخْزُومِي» بود.

۵۶- «فَقَدْ ذَكَرَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ مِنْ طَرِيقِ مُقَاتِلِ بْنِ حَيَّانَ أَنَّ امْرَأَةً صَيْفِيَّ (بَنِ الرَّاهِبِ) اسْمُهَا شُعَيْدَةُ، فَتَزَوَّجَهَا عُمَرُ». فتح الباری ج ۵/۲۵۷.

همچنین رجوع کنید به: اسد الغابة ج ۵/۴۷۵، تفسیر عز الدین بن عبدالسلام ج ۳/۳۱۰، تفسیر القرطبی ج ۱۸/۶۱، الاصابة ج ۸/۱۷۹ [۱۱۳۰۱]، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۶/۲۰۸، لباب النقول فی اسباب النزول ص ۱۹۴، السراج المنیر ج ۴/۲۵۴، ایسر التفاسیر ص ۱۳۹۳.

۵۷- الأم (شافعی) - کتاب الوصایا، باب نکاح المریض - ج ۴/۱۰۸، مسند الامام الشافعی ص ۳۷۷، مصنف عبدالرزاق - باب الرجل یتزوج فی مرضه و باب ما یحلها لزوجها الأول - ج ۶/۲۴۱، ۳۴۷ - ۳۴۹ / ح ۱۰۶۶۹، ۱۱۱۳۲، ۱۱۱۳۹، ۱۱۱۴۰، ثقات ابن حبان ج ۲/۲۱۶، المَحَلَّى ج ۱۰/۲۶، السنن الکبری (بیهقی) - کتاب الوصایا، باب نکاح المریض - ج ۶/۲۷۶، المنتظم ج ۴/۲۳۱.

۵۸- تفسیر الثعلبی ج ۹/۲۹۴، تفسیر البغوی ج ۴/۳۳۲، ۳۳۳، تفسیر الکشاف ج ۴/۹۲، زاد المسیر (ابن جوزی) ج ۸/۸، تفسیر الفخر الرازی ج ۲۹/۳۰۵، تفسیر القرطبی ج ۱۸/۶۱، تفسیر البیضاوی ج ۵/۳۲۹، تفسیر الخازن ج ۴/۲۸۲، تخریج الاحادیث والآثار (زیلعی) ج ۳/۴۶۰ / ح ۱۳۳۰، تنویر المقباس ج ۶/۵۵، ۵۶، فتح الباری ج ۵/۲۵۷، تفسیر ابی السعود ج ۸/۲۳۹، السیرة الحلبیة ج ۲/۷۱۸، روح البیان (بروسوی) ج ۹/۴۸۳، الفتوحات الالهیة ج ۴/۳۲۹، البحر المذید ج ۸/۲۸، مراح لیبید ج ۲/۵۱۹، التحریر والتنویر ج ۲۸/۱۵۴، ۱۵۵، تفسیر القرآن الکریم (تألیف شیخ محمد علی طه درّه) ج ۱۴/۵۰۰. ←

- ۵۹- ۱۱- اُمّ هُنَيْدَةَ بیوه خالد خُزاعی بود و از وی فرزندی داشت به نام هُنَيْدَةُ.
 ۶۰- هُنَيْدَةُ در خانه عمر بزرگ شد و از وی به عنوان «ربیب عمر» یاد شده است.

۱۲- بیوه خالد بن ولید

- همانطوری که پیشتر گفتیم عمر بن خطاب پس از فوت خالد بن ولید با همسر
 ۶۱- او ازدواج نمود.



← همچنین رجوع شود به: تفسیر مقاتل بن سلیمان ج ۳/۳۵۱، اخبار مکه (فاکهی) - ذکر أول الناس إسلاماً بعد صلح الحديبية - ج ۵/۲۰۶، تفسیر السمرقندی ج ۳/۴۱۶، الناسخ والمنسوخ (ابن سلامه) ص ۱۷۶، ۱۷۷، اسباب النزول (واحدی) ص ۲۸۴، احکام القرآن (ابن العربی) ج ۴/۲۲۹، التسهیل لعلوم التنزیل ج ۴/۱۱۵، الاصابة ج ۸/۱۷۲ [۱۱۲۸۱]، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۷، حیاة عمر (محمود شلبی) ص ۱۵، التفسیر المنیر (زحیلی) ج ۲۸/۱۴۰، التفسیر الشامل (امیر عبدالعزیز) ج ۶/۳۳۴۱، ۳۳۴۲.

۵۹- رجوع کنید به صفحه ۳۱۲.

۶۰- «هُنَيْدَةُ - بَنُوْنٌ مُّصَغَّرًا - ابْنُ خَالِدِ الْخُزَاعِيِّ وَيُقَالُ النَّخَعِيُّ رَبِيبُ عُمَرَ». تقریب التهذیب ج ۲/۲۷۰.

«ربیب» به معنی پسر زوجه از همسر دیگر است. (رجوع کنید به صفحه

۲۶۱، ۳۲۳، ۳۲۴).

۶۱- رجوع کنید به صفحه ۳۱۳، ۳۱۴.

بر اساس منابعی که ذکر گردید: هیچ یک از دوازده زنی که به نام آنان اشاره شد - به هنگام ازدواج با عمر - «دوشیزه غیر کنیز» نبوده‌اند.

در خصوص دو همسر دیگر عمر یعنی «زینب بنت مَطْعُون» و «قُریبه بنت ابی امیّه» نیز باید به یاد داشته باشیم که اولاً زمان ازدواج عمر بن خطاب با هر دو نفر آنان به ایام جاهلیت باز می‌گردد و ثانیاً در «منابع مربوطه» به موضوع دوشیزه و یا غیر دوشیزه بودن آن دو هم اشاره‌ای نشده است.

نتیجه اینکه: در ازدواج‌های متعددی که عمر بن خطاب پس از مسلمان شدن خود داشت - و ما از آنها یاد نمودیم - هیچ «دوشیزه غیر کنیزی» با عمر ازدواج ننمود!

با عنایت به این موضوع، آیا معقول است بپذیریم که امیر المؤمنین علی علیه السلام دختر دوشیزه خود را - آن هم دختر بچه‌ای را که در سنین زیر نه سالگی بوده - به عمر بن خطاب تزویج نموده است؟!

ہمسرا ان مطلقہ

عمر بن خطاب

همسران مطلقه عمر بن خطاب

عمر بن خطاب بعضی از همسران خود را طلاق داد. تنها روییدن چند موی سپید در سر همسران او کافی بود تا این خلیفه پارسا و مهربان آنان را - به بهانه اینکه دیگر پیر شده‌اند - طلاق دهد! ^{۶۲} او معتقد بود زنی که به سن پنجاه سالگی ^{۶۳} می‌رسد در حقیقت عجوزه‌ای است که زیادی عمر کرده است!

۶۲- عبدالله بن عمر می‌گوید: «عمر بن خطاب با زنی ازدواج کرد، و بعد از آنکه بعضی از موهای زن سپید شد او را طلاق داد!» «إِنَّ عُمَرَ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَأَصَابَهَا شَمْطَاءٌ، فَطَلَّقَهَا». تاریخ بغداد ج ۳۷۳/۱۲. همچنین رجوع کنید به: مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب الطلاق، باب ۲۶۸: ما ذُكِرَ فِي الرِّخْصَةِ مِنَ الطَّلَاقِ ح ۵ - ج ۱۸۱/۴.

«شَمْطَاء» به زنی گویند که موهای سپید در میان موهای سیاه او روییده باشد. (صحاح الجوهري ج ۱۱۳۸/۳، مختار الصحاح ص ۱۸۳، لسان العرب ج ۳۳۵/۷، ۳۳۶، تاج العروس ج ۱۷۰/۵).

۶۳- عمر می‌گفت: «بُنْتُ الْخَمْسِينَ عَجُوزٌ فِي الْغَابِرِينَ». الذخيرة (قراfi) ج ۳۸۴/۱.

پنج تن از همسران مطلقه عمر - که در منابع موجود به طلاقشان تصریح شده - عبارتند از:

۱- «ام حکیم بنت حارث»

عمر بن خطاب در زمان خلافت خود با «ام حکیم بنت حارث بن هشام بن مغیره مخزومی» ازدواج کرد و از وی صاحب فرزند گردید و سپس او را طلاق داد.^{۶۴}

۲- «دختر حفص بن مغیره»

عمر بن خطاب در زمان خلافت خود با «دختر حفص» ازدواج کرد و آنگاه که دریافت وی زنی عقیم است و بچه دار نمی شود او را طلاق داد.

هر چند که «نافع (= خادم عبدالله بن عمر)» مدعی است عمر بن خطاب قبل از نزدیکی با دختر حفص، وی را طلاق داده^{۶۵} ولی دیگران به این «عدم نزدیکی

۶۴- «قَالُوا: وَتَزَوَّجَ (عُمَرُ) أُمَّ حَكِيمِ بِنْتِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ مَخْرُومٍ فِي الْإِسْلَامِ، فَوَلَدَتْ لَهُ فَاطِمَةً، فَطَلَّقَهَا. قَالَ الْمَدَائِنِيُّ: وَقِيلَ: لَمْ يُطَلِّقَهَا». تاريخ الطبری ج ۳/۲۶۹، الكامل فی التاريخ ج ۳/۵۴، البداية والنهاية ج ۷/۱۵۶، ۱۵۷. همچنین رجوع کنید به: خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص ۶.

۶۵- مصادر زیر که در آنها به «عدم نزدیکی» اشاره شده همگی به نقل از نافع (= غلام عبدالله بن عمر بن خطاب) می باشد:

الأُم (شافعی) - کتاب الوصایا، باب نکاح المریض - ج ۴/۱۰۸، مسند الامام الشافعی ص ۳۷۷، مصنف عبدالرزاق - باب ما یحلها لزوجها الأول - ج ۶/۳۴۷ ←

۶۶

عمر «اشاره‌ای نکرده‌اند!

۳ و ۴ - «ام کلثوم بنت جَرْوَل» و «قُریبَه بنت ابی امیه»

«ام کلثوم بنت جَرْوَل» از «عمر» دارای فرزندی به نام‌های «عبیدالله» و

۶۷

«زید» (= زید اصغر) شده بود.

۶۹

۶۸

«عبیدالله» و «زید اصغر» - که هر دو از طبقه صحابه می‌باشند - بعدها

← / ح ۱۱۱۳۲، السنن الکبری (بیهقی) - کتاب الوصایا، باب نکاح المریض -
ج ۲۷۶/۶.

۶۶ - «عبد الرزاق عن ابن جُرَیج قال: أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ إِنَّمَا كَانَ طَلَّقَ ابْنَةَ حَفْصٍ وَاحِدَةً، ثُمَّ تَرَكَهَا حَتَّى انْقَضَتْ عِدَّتُهَا، ثُمَّ نَكَحَهَا عُمَرُ، ثُمَّ طَلَّقَهَا عُمَرُ، فَنَكَحَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي رَبِيعَةَ».

مصنف عبدالرزاق - باب ما يحلها لزوجها الأول - ج ۳۴۸/۶، ۳۴۹ / ح ۱۱۱۳۹.

«حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ، عَنْ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُمَرَ، أَنَّهُ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ عَاقِرًا فَطَلَّقَهَا، ثُمَّ قَالَ: مَا أَتَى النِّسَاءَ عَلَى لَذَّةٍ، فَلَوْلَا الْوَلَدُ مَا أَرَدْتُهِنَّ». مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب الطلاق، باب ۲۶۸: ما ذکر فی الرخصة من الطلاق ح ۴ -
ج ۱۸۱/۴.

۶۷ - طبقات ابن سعد ج ۲۶۵/۳، تاریخ المدينة المنورة (ابن شیبہ) ج ۶۵۴/۲، تاریخ الطبری ج ۲۶۹/۳، تاریخ مدينة دمشق ج ۵۸/۳۸، كشف المشكل ج ۶۲/۴، الكامل فی التاريخ ج ۵۴/۳، الوافی بالوفیات ج ۴۶۳/۲۲، البداية والنهاية ج ۱۵۶/۷، الاصابة ج ۵۱۹/۲، ج ۴۱/۵، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص ۹۵.

۶۸ - نام عبید الله بن عمر در طبقه صحابه ثبت شده است. (معرفة الصحابة ج ۳۰۸/۳

[۱۹۰۸]، الاستيعاب ج ۱۳۲/۳ [۱۷۳۷]، اسد الغابة ج ۳۴۲/۳، الانابة ج ۴۲/۲ =

علیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام خروج کردند و در طرفداری از معاویه در «صفین» کشته شدند!

صلح حدیبیه در اواخر سال ششم هجری (= ماه ذی قعدة) روی داد. مدتی پس از صلح حدیبیه، در سال هفتم «آیه دهم» سورة ممتحنة نازل گردید. ^{۷۰} ^{۷۱}

[۷۰۲]، الاصابة ج ۴۱/۵ [۶۲۵۵]. ←

عبید الله با شمشیر پدرش عمر بن خطاب در صفین آن قدر علیه سپاه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام جنگید تا کشته شد. (السنن الکبری ج ۴/۱۴۴، الاستیعاب ج ۳/۱۳۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۸/۷۷، اسد الغابة ج ۳/۳۴۳، إرواء الغلیل ج ۳/۳۰۷).

در اینکه عبید الله بن عمر در صفین به طرفداری از معاویه کشته شده هیچ اختلافی نیست. «ولا خلاف فی أنه قُتِلَ بِصِفِّينَ مَعَ معاویة». الاصابة ج ۵/۴۳. همچنین رجوع کنید به: کتاب حذف من نسب قریش ص ۸۰.

← ۶۹- زید اصغر بن عمر نیز در طبقه صحابه مذکور است. (الاصابة ج ۲/۵۱۹).

زید اصغر به همراه برادرش عبید الله در صفین کشته شد. «وزید الأصغر وعبید الله، قُتِلَا یَوْمَ صِفِّينَ مَعَ معاویة، وأُمُّهُمَا أُمُّ کلثوم بنت جَزُولِ بْنِ مالِک». تاریخ المدینة المنورة (ابن شبة) ج ۲/۶۵۴.

۷۰- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَأَسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلَاوًا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

۷۱- ابن حجر عسقلانی می گوید: «در صحیح بخاری آمده: عمر - وقتی که آیه ﴿ولا﴾ ←

عمر بن خطاب پس از نزول این آیه دو نفر از همسران خود را طلاق داد. ^{۷۲} یکی

تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكَوَافِرِ ﴿ نازل شد - از مادرِ عبیدالله بن عمر جدا گردید. من (= ابن حجر) (اینجا به این نکته اشاره می‌کنم و) می‌گوییم: زمان نزول این آیه در اواخر سال هفتم (هجری) در حدیبیه بوده است. «وفي صحيح البخاري، أَنَّ عَمْرَ بْنَ فَرْقَ أُمِّهِ (أَيَّ أُمَّ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ) لَمَّا نَزَلَتْ ﴿وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكَوَافِرِ﴾. قُلْتُ: وَكَانَ نَزُولُهَا فِي الْحَدَيْبِيَّةِ فِي أَوَّلِ سَنَةِ سَبْعٍ». الاصابة ج ۵/۴۲.

۷۲- «طَلَّقَ عَمْرُ امْرَأَتَيْنِ لَهُ مُشْرِكَتَيْنِ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكَوَافِرِ﴾». احكام أهل الذمة ج ۲/۶۹۴.

«... ﴿وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكَوَافِرِ﴾، يعني من غير أهل الكتاب، فَطَلَّقَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ مُلَيْكَةَ بِنْتَ أَبِي أُمَيَّةَ، أَيْضاً بِنْتَ جَرُولِ الْخَزَاعِيَّةِ...». طبقات ابن سعد ج ۸/۱۳.

«... فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿بِعَصَمِ الْكَوَافِرِ﴾، فَطَلَّقَ عَمْرُ يَوْمئِذٍ امْرَأَتَيْنِ كَانَتَا لَهُ فِي الشِّرْكِ...». مصنف ابن ابی شیبہ ج ۵/۳۴۰، تفسیر القرآن (عبدالرزاق صنعانی) ج ۳/۲۸۸، صحیح البخاری - کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد والمصالحة - ج ۳/۱۸۲، مسند احمد ج ۴/۳۳۱، تفسیر الطبری ج ۲۶/۱۳۰، ج ۲۸/۹۱، ۹۲، تاریخ الطبری ج ۲/۲۸۵، صحیح ابن حبان ج ۱۱/۲۲۵، المعجم الكبير ج ۲۰/۱۴، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷/۱۷۱، ج ۹/۲۲۰، تفسیر السمعی ج ۵/۴۱۹، تاریخ مدینه دمشق ج ۵۷/۲۳۰، زاد المعاد (ابن قیم جوزی) ج ۳/۲۹۶، البداية والنهاية ج ۴/۲۰۱، تفسیر ابن کثیر ج ۴/۲۱۴، ۳۷۶، إمتاع الأسماع ج ۱/۳۰۳، ۳۰۴، ج ۹/۱۳، هدی الساری ص ۲۸۴، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۶/۷۸، ۲۰۵، ۲۰۸، فتح القدير (شوکانی) ج ۵/۲۱۷، نیل الاوطار ج ۸/۱۸۷، فیوض الغلام ج ۲/۱۱۲۴، فتح البیان ج ۹/۳۷۸. ←

ام کلثوم بنت جریول و دیگری قریبہ بنت ابی امیہ مخزومی.

به منظور حمایت از اعتبار و حیثیت عمر بن خطاب، در باره علت طلاق این دو زن مطالب بسیاری گفته شده که همگی متناقض یکدیگر است. مثلاً می‌گویند: «تا سال هفتم هجری هیچ یک از این دو زن، مسلمان نشده و هر دو کافر مانده بودند!» می‌گویند: «این دو زن کافره — هر دو همسران عمر در مکه بودند (۱)» — که ^{۷۳}

همچنین رجوع شود به: تفسیر ابن ابی حاتم ج ۱۰/ ۳۳۵۰ / ح ۱۸۸۶۸، احکام القرآن (ابن العربی) ج ۴/ ۲۳۱، کشف المشکل (ابن جوزی) — ۹۷: کشف المشکل من مسند المسور بن مخرمه — ج ۴/ ۶۲، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج ۲/ ۱۵۱، تفسیر الخازن ج ۴/ ۲۸۳، ارشاد الساری ج ۱۲/ ۶۳، قبس من نور القرآن الکریم (صابونی) ج ۱۴/ ۷۱.

۷۳- ... ﴿بَعْضُ الْكَوَافِرِ﴾، قَالَ (الزُّهْرِيُّ): فَطَلَّقَ عَمْرُ امْرَأَتَيْنِ كَانَتَا لَهُ بِمَكَّةَ. تفسیر القرآن (عبدالرزاق صنعانی) ج ۳/ ۲۸۸، تفسیر الطبری ج ۲۸/ ۹۲، تفسیر الشعلبی ج ۹/ ۲۹۵، تفسیر الخازن ج ۴/ ۲۸۳، البحر المدید ج ۸/ ۲۸.

... ﴿بَعْضُ الْكَوَافِرِ﴾ ... فَطَلَّقَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ حِينَئِذٍ امْرَأَتَيْنِ لَهُ بِمَكَّةَ مُشْرِكَتَيْنِ: قُرَيْبَةَ بِنْتِ أَبِي أُمَيَّةَ فَتَزَوَّجَهَا معاوية بن أبي سفيان، وهما على شركهما بمكة، وأم كلثوم بنت عمرو الخزاعية أم عبد الله بن المغيرة، فتزوّجها أبو جهل بن خذافة، وهما على شركهما». تفسیر البغوی ج ۴/ ۳۳۳، تفسیر القرطبی ج ۱۸/ ۶۵، السراج المنیر (شربینی) ج ۴/ ۲۵۶. همچنین رجوع شود به: تفسیر مقاتل بن سلیمان ج ۳/ ۳۲۵، تفسیر عبدالرزاق ج ۲/ ۲۸۸، مختصر تفسیر الطبری (تجیبی) ج ۲/ ۳۵۲، ۳۵۳، تفسیر السمعانی ج ۵/ ۴۱۹، غوامض الاسماء المبهمة ج ۲/ ۷۱۶، تفسیر المظهری ج ۹/ ۲۵۶، روح المعانی ج ۲۸/ ۷۸، اضواء البیان (تتمه) ج ۸/ ۱۶۳، التفسیر الواضح ج ۳/ ۶۶۱، تفسیر القرآن الکریم (تألیف شیخ محمد علی طه درّه) <

احتمالاً تا سال هفتم هجری در مدینه با عمر زندگی کردند (!) ^{۷۴} ... و در این سال بود که ترک دین اسلام نمودند و مرتد گردیدند! ^{۷۵}

ج ۵۰۲/۱۴، اسلام أخذ الزوجین ص ۲۶.

۷۴- ابن حجر در باره اینکه ام کلثوم بنت جرول تا زمان نزول آیه احتمالاً با عمر زندگی می کرده می گوید:

«كَانَتْ مُقِيمَةً عِنْدَ زَوْجِهَا عَمْرِو عَلَى دِينِهَا قَبْلَ أَنْ تَنْزَلَ الْآيَةُ». فتح الباری

ج ۳۴۵/۹.

در باره قُریبه هم اظهار شده که او اول مسلمان شد، سپس مرتد گردید و از عمر جدا شد، بعد دوباره مسلمان شد و با معاویه ازدواج کرد... «وَتَزَوَّجَتْ قُرَيْبَةً بِنْتُ أَبِي أُمَيَّةَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَرَجَعَتْ إِلَى الْكُفَّارِ، ثُمَّ أَسْلَمَتْ، فَتَزَوَّجَهَا مُعَاوِيَةُ...». المحبّر ص ۴۴۹.

در روایت ابن اسحاق و دیگران تصریح شده است که قُریبه و معاویه در حالی که مشرک بودند با هم ازدواج کردند. «...كَانَ مِمَّنْ طَلَّقَ، عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ. طَلَّقَ امْرَأَتِيهِ قُرَيْبَةَ بِنْتُ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، فَتَزَوَّجَهَا بَعْدَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَهُمَا عَلَى شِرْكِهِمَا بِمَكَّةَ...». السيرة النبوية (ابن هشام) ج ۷۹۱/۳، تاریخ طبری ج ۲۸۵/۲ [به نقل از ابن اسحاق]، تفسیر البغوی ج ۳۳۳/۴، عیون الاثر ج ۱۲۳/۲.

طبق نقل روایت صحیح (!) نسائی: «قُریبه» از نخستین کسانی است که به مدینه مهاجرت نموده است. «فَقَدْ ثَبَتَ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ عِنْدَ النَّسَائِيِّ مَا يَقْتَضِي أَنَّهَا هَاجَرَتْ قَدِيمًا، لَكِنْ يُحْتَمَلُ أَنَّهَا جَاءَتْ إِلَى الْمَدِينَةِ زَائِرَةً لِأُخْتِهَا قَبْلَ أَنْ تُسَلِّمَ أَوْ كَانَتْ مُقِيمَةً عِنْدَ زَوْجِهَا عَمْرِو عَلَى دِينِهَا قَبْلَ أَنْ تَنْزَلَ الْآيَةُ...». ارشاد الساری ج ۶۳/۱۲.

۷۵- تفسیر الثعلبی ج ۲۹۶/۹، تفسیر الکشاف ج ۹۴/۴، تفسیر البغوی ج ۳۳۴/۴، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ج ۲۹۸/۵، تفسیر القرطبی ج ۷۰/۱۸، تفسیر البحر

آنان پس از آنکه از عمر بن خطاب جدا شدند با افراد دیگری ازدواج نمودند.
قُریبه همسر معاویه بن ابی سفیان شد و ام کلثوم بنت جریول همسر ابوجهم بن
حذیفه بن غانم گردید.^{۷۶} بنا به نقل روات اموی: پیامبر اکرم ﷺ خود شخصاً

المحیط ج ۸/۲۵۵، تفسیر ابی السعود ج ۸/۲۴۰.

رجوع شود به صفحه ۱۸۹ و ۱۹۰ همین کتاب.

۷۶- «عن الزُّهْرِيِّ، قَالَ عُرْوَةُ: فَأَخْبَرْتَنِي عَائِشَةُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَمْتَحِنُهُنَّ. وَبَلَّغَنَا أَنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَزْدُوا إِلَى الْمُشْرِكِينَ مَا أَنْفَقُوا عَلَى مَنْ هَاجَرَ مِنْ أَزْوَاجِهِمْ وَحَكَّمَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ أَنْ لَا يُنْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ، أَنَّ عَمْرَ طَلَّقَ امْرَأَتَيْنِ، قُرَيْبَةَ بِنْتَ أَبِي أُمَيَّةَ وَابْنَةَ جَزُولِ الْخَزَاعِيِّ، فَتَزَوَّجَ قُرَيْبَةَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ، وَتَزَوَّجَ الْأُخْرَى أَبُو جَهْمٌ ...». صحيح البخاری - كتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد والمصالحة - ج ۳/۱۸۲، ۱۸۳.

همچنین رجوع کنید به: تفسیر مقاتل بن سلیمان ج ۳/۳۲۵، المغازی (واقدی) ج ۲/۶۳۲، ۶۳۳، السیره النبویه (ابن هشام) ج ۳/۷۹۱، طبقات ابن سعد ج ۸/۱۳، جمل من انساب الاشراف ج ۱۰/۲۹۴، تفسیر الطبری ج ۲۸/۹۱، ۹۲، تاریخ الطبری ج ۲/۲۸۵، ج ۳/۲۶۹، تفسیر الثعلبی ج ۹/۲۹۵، تفسیر الماوردی ج ۵/۵۲۲، ۵۲۳، تفسیر البغوی ج ۴/۳۳۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۷۰/۲۲۰، غوامض الاسماء المبهمة ج ۲/۷۱۷، الكامل فی التاریخ ج ۳/۵۳، تفسیر القرطبی ج ۱۸/۶۵، عیون الاثر ج ۲/۱۲۳، تفسیر ابن کثیر ج ۴/۳۷۶، البدایة والنهاية ج ۷/۱۵۶، توضیح المشتبه ج ۷/۲۰۹، إمتاع الأسماع ج ۱/۳۰۳، ۳۰۴، ج ۶/۱۵۱، هدی الساری ص ۲۸۴، فتح الباری ج ۹/۳۴۵، الاصابة ج ۲/۵۱۹، ج ۸/۴۶۴، محض الصواب ج ۳/۸۹۰، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۶/۲۰۷، ۲۰۸، ارشاد الساری ج ۶/۲۳۳، ج ۱۲/۶۳، نیل الاوطار ج ۸/۱۸۹، حسن الاسوة ص ۲۸۹، تفسیر القرآن <

ام کلثوم کافره^{۷۷} را به ابوجَهم تزویج نمود! ^{۷۸} هم «قُریبه» و هم «ام کلثوم بنت جَزُول» بعدها نامشان در شمار صحابه پیامبر درج گردید! ^{۷۹}

معاویه که در سال هفت هجری با «قُریبه بنت ابی امیه» ازدواج کرده بود بعدها پس از به حکومت رسیدن عمر بن خطاب - بنا به پیشنهاد ابوسفیان - همسر خود را طلاق داد. ^{۸۰} قُریبه بعد از جدا شدن از معاویه با «عبدالرحمن بن

الکریم (تألیف شیخ محمد علی طه درّه) ج ۵۰۲/۱۴، التفسیر الشامل (امیر عبدالعزیز) ج ۳۳۴۳/۶.

۷۷- «... فَتَزَوَّجَهَا أَبُو جَهْمٍ بْنُ حَذِيفَةَ (وَفِي لَفْظٍ: حُذَافَةُ) بْنِ غَانِمٍ - رَجُلًا مِنْ قَوْمِهِ - وَهُمَا عَلَى شِرْكِهِمَا». السيرة النبوية (ابن هشام) ج ۷۹۱/۳، تفسیر البغوی ج ۳۳۳/۴، تفسیر القرطبی ج ۶۵/۱۸، تفسیر الخازن ج ۲۸۳/۴، تفسیر ابن کثیر ج ۳۷۶/۴.

۷۸- «فَطَلَّقَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ امْرَأَتَهُ بِنْتَ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ، فَتَزَوَّجَهَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ، وَبِنْتُ جَزُولٍ، فَتَزَوَّجَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي جَهْمٍ بْنِ حَذِيفَةَ الْعَدَوِيِّ». الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۲۰۷/۶ از طریق ابن مردویه.

۷۹- «قُریبه بنت ابی امیه بن مغیره» جزو صحابه پیامبر ﷺ محسوب شده است. (اسد الغابة ج ۵۳۴/۵، الاصابة ج ۲۸۶/۸ [۱۱۶۴۹]).

«ام کلثوم بنت (عمر و بن) جزل» نیز در شمار صحابه پیامبر ﷺ ذکر شده است. (الاصابة ج ۴۶۴/۸ [۱۲۲۳۴]).

۸۰- «أَتَزَوَّجُ ظَعِينَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ انْزِلْ عَنْ ثَقْلِهِ. فَطَلَّقَهَا». المرادفات من قریش (نوادیر المخطوطات ج ۸۴/۱)، المحرر ص ۴۴۹، إمتاع الأسماع ج ۱۵۲/۶.

«ظَعِينَه» لغتاً به زنی اطلاق می شده که در هودج نشسته باشد ولی پس از کثرت استعمال در معنای زوجه مرد نیز بکار رفته است. (لسان العرب ←

ابی بکر بن ابی قحافه» ازدواج کرد. قُریبه از عبدالرحمن بن ابی بکر دارای پسری شد به نام «عبدالله».^{۸۱} «عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی بکر» که سال‌ها پس از فوت پیامبر ﷺ و پس از سال ۱۴ هجری به دنیا آمده بود بعدها نامش در شمار صحابه باوفای پیامبر ﷺ درج گردید!^{۸۲}

همسر مطلقه دیگر «عمر» یعنی «ام کلثوم بنت جَرُؤْل» نیز که در سال هفتم هجری - و یا بعد از آن - با ابوجهم ازدواج کرده بود از وی دارای پسری شد به نام «عبدالله بن ابی جهم».^{۸۳} می‌گویند: در سال هشتم هجری به هنگام فتح مکه

ج ۱۳/۲۷۱).

←

با توجه به اینکه در روایت فوق ابوسفیان از عمر بن خطاب با عنوان «امیرالمؤمنین» یاد می‌کند، معاویه باید قُریبه را بعد از سال ۱۳ هجری - که عمر به خلافت رسید - طلاق داده باشد.

۸۱- «وَتَزَوَّجَتْ قُرَيْبَةُ بَنْتُ أَبِي أُمَيَّةَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَرَجَعَتْ إِلَى الْكُفَّارِ، ثُمَّ أَسْلَمَتْ، فَتَزَوَّجَهَا مُعَاوِيَةُ. فَقَالَ لَهُ أَبُو سَفْيَانَ: «أَتَتَزَوَّجُ ظَعِينَةَ عُمَرَ؟ انْزِلْ عَنْ ثَقَلِهِ». فَطَلَّقَهَا. فَتَزَوَّجَهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ فَوَلَدَتْ لَهُ عَبْدَ اللَّهِ، فَكَانَتْ عَائِشَةُ عَمَّتَهُ، وَأُمُّ سَلَمَةَ خَالَتَهُ». المحبر ص ۴۴۹.

«قُرَيْبَةُ ابْنَةُ أُمَيَّةَ، كَانَتْ زَوْجَ عُمَرَ... فَفَرَّقَ الْإِسْلَامُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا، فَتَزَوَّجَهَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ، ثُمَّ طَلَّقَهَا، فَتَزَوَّجَهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ». التعريف بمن ذكر في الموطأ ج ۳/۷۷۶.

۸۲- ابن منذه نام وی را در شمار صحابه پیامبر ذکر نموده است. (اسد الغابة ج ۳/۲۰۰، الاصابة ج ۵/۱۵۱).

(یعنی حدود یک سال پس از ازدواج «ابوجهم» با «بنت جرول») پسرشان «عبدالله بن ابی جهم» ترک شرک و ترک بت پرستی نمود و اسلام آورد^{۸۴} و او هم جزو صحابه با وفای پیامبر ﷺ^{۸۵} گردید! لذا این صحابی عظیم الشان

← ۸۳ - معروف به «عبدالله اقرم».

۸۴ - «ابوجهم بن حذیفه صاحب فرزندی شد به نام عبدالله اکبر که این عبدالله در روز آجنادین در شام کشته شده است. عبدالله بن عمر بن خطاب برادرِ مادری عبدالله بن ابی جهم است و مادرِ آنان (نامش) ام کلثوم بنت جرول ... می باشد». «وَوَلَدَ أَبُو جَهْمُ بْنُ حَذِيفَةَ: عَبْدَ اللَّهِ الْأَكْبَرَ، قُتِلَ يَوْمَ أَجْنَادِينَ بِالشَّامِ، وَأَخُوهُ لِأُمِّهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ، وَأُمُّهُ أُمُّ كَلْثُومِ بِنْتُ جَرْوَلِ بْنِ مَالِكِ بْنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ أَصْرَمَ بْنِ ضَبْيَسِ بْنِ حِزَامٍ بْنِ حَبْشَةَ مِنْ خُرَاعَةَ». جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج ۲/۸۴۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۹/۳۶۴، الاصابة ج ۴/۱۴۱ [به اختصار].

محمد بن سعد می گوید: «عبدالله بن ابی جهم بن حذیفه ... نام مادرش ام کلثوم بنت جرول ... است. عبدالله بن ابی جهم به همراه پدرش (ابوجهم) در روز فتح مکه مسلمان شد. وی برای جنگ به شام رفت و در روز آجنادین شهید گردید». «عن مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي جَهْمٍ بْنُ حَذِيفَةَ بْنِ غَانِمِ بْنِ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ عَوْيَجِ بْنِ عَدِيِّ بْنِ كَعْبٍ، وَأُمُّهُ أُمُّ كَلْثُومِ بِنْتُ جَرْوَلِ بْنِ مَالِكِ بْنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ أَصْرَمَ بْنِ ضَبْيَسِ بْنِ رِيَّاحِ بْنِ حَرَامٍ، أَسْلَمَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ مَعَ أَبِيهِ، وَخَرَجَ إِلَى الشَّامِ غَازِيًا، فَقُتِلَ يَوْمَ أَجْنَادِينَ شَهِيدًا». تاریخ مدینه دمشق ج ۲۹/۳۶۵، الاصابة ج ۴/۱۴۱ [به نقل از محمد بن سعد و بغوی].

۸۵ - کسانی که نام او را در شمار صحابه ذکر کرده اند به این نکته نیز اشاره نموده اند که «عبدالله بن ابی جهم»، برادرِ مادری «عبدالله بن عمر» می باشد. (تاریخ مدینه دمشق ج ۲۹/۳۶۴، الاصابة ج ۴/۳۹، ۴۰، ۱۴۱ [۲۶۱۲، ۴۸۲۶]). ←

ساختگی (= عبدالله بن ابی جهّم) در زمان ترک شرک خود، یا هنوز به دنیا نیامده بود و یا حد اکثر بچه‌ای بود که یکی دو ماه بیشتر نداشت!

۵- «جمیله بنت ثابت»

همسر دیگری که عمر بن خطاب وی را طلاق داده «جمیله بنت ثابت» است.

«جمیله» که مادر «عاصم بن عمر» می‌باشد در سال ششم و یا هفتم هجری با عمر بن خطاب ازدواج کرده است.^{۸۶}

«عاصم بن عمر» با اینکه در زمان فوت پیامبر اکرم ﷺ بچه‌ای دو ساله بود^{۸۷} ولی او نیز یا به سبب «پسر عمر بودن» و یا به خاطر اینکه «یزید بن معاویه

← همچنین رجوع کنید به: معجم الصحابة (بغوی) ج ۴/۲۹۱.

۸۶- «عمر در سال هفتم (هجری) با جمیله بنت ابی الاقلح ازدواج کرد. جمیله برای عمر (پسری به نام) عاصم بن عمر را به دنیا آورد». «جَمِيلَةُ بِنْتُ أَبِي الْأَقْلَحِ ... تَزَوَّجَهَا عُمَرُ سَنَةَ سَبْعٍ فَوُلِدَتْ لَهُ عَاصِمُ بْنُ عُمَرَ...». الاستیعاب ج ۴/۳۳۳ [۱۳۱۹]. تهذیب الاسماء واللغات ج ۲/۶۰۳، الاصابة ج ۸/۶۷، الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور ص ۱۲۶، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۵.

ابن جریر طبری و ابن جوزی ازدواج عمر با جمیله را ذیل اخبار سال ششم

نقل می‌کنند. (تاریخ الطبری ج ۲/۲۸۶، المنتظم ج ۳/۲۹۱).

۸۷- «وُلِدَ عَاصِمُ بْنُ عُمَرَ قَبْلَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِسَنَتَيْنِ». الاستیعاب ج ۲/۳۳۳

[۱۳۱۹]، جامع الاصول - ترجمة عاصم بن عمر - ج ۱۳/۲۵۸ [۱۳۷۹]، اسد

الغابة ج ۳/۷۶، تهذیب الاسماء واللغات ج ۱/۲۴۲، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ

واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۴، الوافی بالوفیات ج ۱۶/۵۷۰ [۶۰۴]، إمتاع الأسماع ←

۸۹

داماد او بوده»^{۸۸} از جمله صحابه پیامبر ﷺ محسوب گردیده است!

عمر بن خطاب، از آنجایی که همسر خود جمیله بنت ثابت را خیلی دوست

ج ۶/۲۱۷، کوثر المعانی الدراری ج ۱۲/۲۸۴.

«مَاتَ النَّبِيُّ وَلَهُ سَنَتَانِ». الاصابة ج ۵/۴ [۶۱۶۹]، شرح الزرقانی علی الموطأ ج ۴/۹۱.

۸۸- دختر عاصم که «ام مسکین» نام داشت با یزید بن معاویه ازدواج نمود! (تهذیب الکمال ج ۳۵/۳۸۵، ۳۸۶، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۴، میزان الاعتدال ج ۴/۲۱۳، تهذیب الکمال ج ۱۲/۴۲۷، لسان المیزان ج ۷/۵۳۴، تاج العروس ج ۵/۲۸۵).

بعضی گفته اند: «ام مسکین» که با یزید بن معاویه ازدواج کرده است نوه عاصم بوده و نامش «ام مسکین بنت عمر بن عاصم» می باشد. (نسب قریش ص ۱۵۵، ۳۶۰، الاغانی ج ۱۷/۳۴۳، ۳۴۴، جمهرة الامثال ج ۱/۴۷۹، تاریخ مدینة دمشق ج ۷۰/۲۶۲، ۲۶۳، تاج العروس ج ۵/۲۸۵).

بخاری در کتاب «الکنی» نام او را «ام مسکین بنت عاصم بن عمر بن خطاب»، و در کتاب «الادب المفرد» نام او را «ام مسکین بنت عمر بن عاصم بن عمر بن خطاب» درج نموده است! (کتاب الکنی [بخاری] ص ۵۳، الادب المفرد - باب کیف یستأذن علی الفرس - ص ۲۳۵).

۸۹- معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۴/۵ [۲۲۳۲]، تهذیب التهذیب ج ۵/۴۶، المنهل العذب المورود ج ۴/۲۰۰.

«عده ای از کسانی که در باره سیره صحابه کتاب نوشته اند از عاصم بن عمر به عنوان یکی از صحابه یاد نموده اند». «وَذَكَرَهُ جَمَاعَةٌ مِمَّنْ أَلَّفَ فِي الصَّحَابَةِ». تهذیب التهذیب ج ۵/۴۶.

می‌داشت^{۹۰} او را طلاق داد! جمیله پس از جدا شدن از عمر و پس از به دنیا آوردن فرزندش (عاصم بن عمر) با یزید بن جاریه انصاری ازدواج کرد.^{۹۱} از آنجا که عاصم هنگام فوت پیامبر دو ساله بوده این ازدواج (= ازدواج جمیله با یزید بن جاریه) باید پس از سال ۹ هجری صورت گرفته باشد.

جمیله که پس از سال ۹ هجری با یزید بن جاریه ازدواج کرده بود از شوهر

۹۰- «كَانَتْ تَحْتَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ امْرَأَةً تُسَمَّى عَاصِيَّةً، فَسَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ جَمِيلَةً، وَكَانَ عُمَرُ يُحِبُّهَا». تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۵، المنتظم ج ۴/۱۳۲.

همچنین رجوع کنید به: اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۵.

۹۱- المدونة الكبرى ج ۲/۳۶۱، طبقات ابن سعد ج ۸/۳۴۶، ثقات ابن حبان ج ۱/۲۸۵، تاریخ طبری ج ۲/۲۸۶، ج ۳/۲۶۹، الاستيعاب ج ۴/۳۶۵ [۳۳۱۳]، جامع الاصول ج ۱۲/۳۷۲ [۴۴۰]، اسد الغابة ج ۳/۷۶، ۳۲۷، تهذيب الكمال ج ۱۳/۵۲۱، الوافی بالوفیات ج ۱۶/۵۷۱ [۶۰۴] (با تصحیف «جاریه» به «حارثه»)، تهذيب التهذيب ج ۵/۴۶، الاصابة ج ۵/۴ [۶۱۶۹]، ج ۸/۶۷ [۱۰۹۸۹]، النجوم الزاهرة ج ۱/۲۲۵، تاریخ الخميس ج ۲/۲۵۱ (: حارثه)، شرح الزرقانی علی الموطأ ج ۴/۹۱، کوثر المعانی الدراری ج ۱۲/۲۸۴.

ابن حجر در اصابه ذیل نام «عبدالرحمن بن یزید بن جاریه» می‌گوید جمیله پس از جدا شدن از عمر ابتدا با «ثابت بن قیس بن شماس» ازدواج کرده و سپس همسر «یزید بن جاریه» شده است. و حال آنکه خود ابن حجر ذیل نام «جمیله بنت اُبی بن سلول خَزَرَجِیَّة» آورده است که همسر ثابت بن قیس بن شماس، «بنت اُبی» بوده و نه «بنت ثابت»! (رجوع کنید به الاصابة ج ۵/۳۹، ج ۶/۱۹۴ [۶۲۵۰]، [۱۸۳۱۴]).

۹۲

جدید خود صاحب فرزندی شد به نام «عبدالرحمن بن یزید بن جاریه».

«عبدالرحمن بن یزید» با اینکه در آخرین ایام حیات پیامبر و یا بعد از فوت

پیامبر به دنیا آمده بود^{۹۳} جزو صحابه پیامبر شد^{۹۴} و از حضرت رسول اکرم ﷺ -
بدون واسطه - روایت نقل نمود!^{۹۵}

۹۲- مصادر پاورقی پیشین.

۹۳- طبق گفته عمرو بن شعیب، «جمیله» پس از جدایی از عمر بن خطاب تا زمان حکومت ابوبکر با «یزید بن جاریه» ازدواج نکرده بود! (المدونة الكبرى ج ۲/۳۶۱).

۹۴- معجم الصحابة (بغوی) ج ۴/۴۴۳، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۳/۲۷۲ [۱۸۱۹]، اسد الغابة ج ۳/۷۶، الاصابة ج ۵/۳۹.

۹۵- اسد الغابة ج ۳/۳۲۷، تهذیب الکمال ج ۱۱/۱۸، تهذیب التهذیب ج ۶/۲۶۷.

قسمت سوم :

حکایت اموی ازدواج حضرت

ام کلثوم بنت علی علیہما السلام با عمر

خواستگاری عمر بن خطاب از دختر سه ساله ابوبکر!

می‌گویند: «عمر بن خطاب» در سال ۱۷ هجری^۱ - در حالی که ۶۰ سال داشت^۲ - تصمیم گرفت بار دیگر ازدواج نماید و زندگانی ایامِ کِهولت را در جوار

۱- تاریخ الیعقوبی ج ۲/ ۱۴۹، تاریخ الطبری ج ۳/ ۱۶۸، ثقات ابن حبان ج ۲/ ۲۱۶، المنتظم ج ۴/ ۲۳۷، العبر ج ۱/ ۲۱، تاریخ ابن الوردی ج ۱/ ۱۴۷، نظم درر السمطین ص ۲۳۴، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۱۶۶، البداية والنهاية ج ۷/ ۹۳ (به نقل از واقدی)، شذرات الذهب ج ۱/ ۲۹، مختصر السيرة (محمد بن عبد الوهاب) ص ۳۰۶، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۴، المعجم المختصر للوقائع ص ۱۴.

۲- عمر در سال ۲۳ هجری به قتل رسیده است. با فرض اینکه سن عمر به هنگام مرگ ۶۶ سال بوده، در سال ۱۷ هجری وی ۶۰ سال داشته است.

ذهبی در باره «سن عمر بن خطاب به هنگام مرگ» می‌گوید: «قول اکثر افراد همان قول ابن عباس است که گفته: عمر وقتی فوت شد ۶۶ سال داشت». «وَأَكْثَرُ مَا قِيلَ قَوْلُ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ أَبِي الْحُوَيْرِثِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: قُبِضَ عُمَرُ وَهُوَ ابْنُ سِتِّ وَسِتِّينَ سَنَةً». تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۲۸۴. <

همسر جدید خویش ادامه دهد!

روایتی که ذهبی به آن اشاره می‌کند در این منابع نیز موجود است: المعجم الكبير (طبرانی) ج ۶۸/۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۴/۴۷۶، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۲، تلخیص فهم اهل الاثر ص ۷۷، مجمع الزوائد ج ۷۸/۹، مخض الصواب ج ۸۴۰/۳.

نورالدین هیثمی در تأیید روایت فوق می‌گوید: «این روایت را طبرانی نقل کرده و رجال (إسناد) آن همگی موثق هستند». «رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ وَرِجَالُهُ ثِقَاتٌ». مجمع الزوائد ج ۷۸/۹.

ظاهراً منشأ این قول که «سن عمر به هنگام مرگ ۶۳ سال بوده» گفته‌های معاویه است. معاویه بن ابی‌سفیان می‌گوید: «ابوبکر و عمر هنگام مرگ - مانند پیامبر (ص) - ۶۳ سال داشته‌اند!»

«... عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَنَّهُ قَالَ: تُوُفِّيَ (أَوْ قُبِضَ، أَوْ مَاتَ) رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ، وَتُوُفِّيَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ، وَتُوُفِّيَ عُمَرُ ﷺ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ». مسند احمد ج ۴/۹۶، ۹۷، مسند عبد بن حمید ص ۱۵۸، طبقات ابن سعد ج ۳/۳۶۵، تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۱۰۹، التاریخ الصغير (بخاری) ج ۱/۵۵، صحیح مسلم - کتاب الفضائل (فضائل النبی ﷺ)، باب کم أقام النبی ﷺ بمكة ومدينة - ج ۷/۸۷، الآحاد والمثانی ج ۱/۸۶، ۱۱۴، ح/۴۸، ۱۱۱، تاریخ الطبری ج ۲/۶۱۲، المعجم الاوسط (طبرانی) ج ۷/۱۵۹، المعجم الكبير ج ۱/۵۸، ۶۸، ۶۹، ج ۱۹/۳۱۲، شعب الايمان ج ۲/۱۴۸، التعديل والتجريح ج ۲/۸۸۹، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۰/۴۵۴، ج ۴۴/۴۷۳، ۴۷۴، المفهم ج ۶/۱۴۴، إكمال إكمال المعلم ج ۸/۹۱، العقد الثمین ج ۶/۳۰۴، مخض الصواب ج ۳/۸۴۱، ۸۴۲. همچنین رجوع کنید به: الشمائل المحمدية ص ۳۲۲.

می‌گویند: مورد مناسبی که او برای ازدواج جدید خود در نظر گرفته بود
ام‌کلثوم دختر ابوبکر بود!

او در سن ۶۰ سالگی می‌خواست برای یک بار هم که شده با یک دوشیزه
 مسلمان غیر کنیز ازدواج نماید چرا که زنان بیوه از نظر او چیزی جز کَشْک نبودند!^۳
همسری که عمر به عنوان شریک زندگی ایام کهولت خویش انتخاب
کرده بود دختر بچه‌ای^۴ بود که سه سال بیشتر نداشت! آنگاه که ابوبکر

در اواخر سال ۱۳ هجری فوت شد^۵ دخترش ام‌کلثوم هنوز به دنیا نیامده

۳- عمر می‌گفت: «دختر باکره مثل گندم است، می‌توانی آن را آرد کنی، آن را خمیر کنی،
 و آن را بپزی؛ اما زن بیوه مثل ماحضری است که یک سوار با خودش برمی‌دارد،
 بیوه چیزی است شبیه خرما و کشک»! «البِکْرُ کَالْبُرَّةِ تَطْحَنُهَا وَتَغْجِنُهَا وَتُخْبِزُهَا،
 وَالتَّيْبُ عُجَالَةُ الرَّاکِبِ تَمْرٌ وَأَقِطٌ». البصائر والذخائر (ابوحیان توحیدی) ج ۲/۱۶۷
 [۵۱۹]، ربیع الابرار - باب النساء ... وما اتصل بذلك - ج ۴/۲۸۱.

۴- «حَطَبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، وَهِيَ صَغِيرَةٌ». تاریخ الطبری
 ج ۳/۲۷۰، العقد الفرید ج ۶/۸۹، البداية والنهاية ج ۷/۱۵۷، الفاروق عمر (محمد
 حسین هیکل) ج ۱/۳۴، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۷.

«عَنِ ابْنِ أَبِي خَالِدٍ: أَنَّ عُمَرَ خَطَبَ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ إِلَى عَائِشَةَ وَهِيَ
جَارِيَةٌ». تاریخ ابن عساکر ج ۲۵/۹۶، کنز العمال ج ۱۳/۶۲۶ / ح ۳۷۵۹۰.

۵- ابوبکر در اواخر ماه یازدهم (= ذی‌قعدة) از سال ۱۳ هجری فوت شده است. «تُوفِّيَ
 أَبُو بَكْرٍ لِثَمَانٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ». العبر - سنة ثلاث عشرة - ج ۱/۱۶. <

بود^۶ و این خواهرش عایشه بود که او را به اسم «ام‌کلثوم» نام‌گذاری

بنا بر قولی دیگر: ابوبکر در اواخر ماه ششم (= جمادی الآخر) فوت شده است.

با توجه به ماه درگذشت ابوبکر و با عنایت به مطالبی که در پاورقی بعدی

خواهید خواند، ام‌کلثوم بنت ابی‌بکر در سال چهاردهم هجری به دنیا آمده است.

۶- «ام‌کلثوم بنت ابی‌بکر بعد از فوت ابوبکر به دنیا آمد». «وُلِدَتْ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي بَكْرٍ».

الاستیعاب - ترجمة «حبيبة بنت خارجه» - ج ۴/۳۶۹ [۳۳۲۳]. همچنین رجوع

کنید به: طبقات ابن سعد ج ۳/۱۶۹، شرح مشکل الآثار (طحاوی) ج ۱۵/۲۹۲.

«وُلِدَتْ بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا». المغنی علی مختصر الخرقی ج ۷/۳۸۴.

«ام‌کلثوم وقتی که پدرش (ابوبکر) فوت شد، مادرش، او را حامله بود».

«مَاتَ أَبُوهَا أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ وَأُمُّهَا حَامِلٌ بِهَا». تهذیب الکمال ج ۳۵/۳۸۱. همچنین

رجوع شود به: التذکرة بمعرفة رجال الكتب العشرة ج ۴/۲۳۷۶ [۱۰۰۷۰]، الاصابة

- ترجمة «حبيبة بنت خارجه» - ج ۸/۸۰، [۱۱۰۲۹]، تهذیب التهذیب ج ۱۲/۴۲۵،

تقريب التهذيب ج ۲/۶۷۱، الروضة الفحاء ص ۲۳۲.

«أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ... أُمُّهَا حَبِيبَةُ بِنْتُ خَارِجَةَ، وَضَعَتْهَا بَعْدَ مَوْتِ

أَبِي بَكْرٍ». الاصابة - ترجمة «أم كلثوم بنت أبي بكر» - ج ۸/۴۶۷ [۱۲۲۳۹].

ابن جوزی می‌گوید: «رسول خدا ﷺ زمانی که در مکه بود با عایشه ازدواج

کرد. ابوبکر در آن زمان سه دختر نداشت (بلکه دو دختر داشت). در آن هنگام

فقط اسماء و عایشه دختران او بودند. دختر سوم وی - که ام‌کلثوم نامیده شد - بعد

از وفات ابوبکر به دنیا آمد». «...إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَزَوَّجَ عَائِشَةَ وَهُوَ بِمَكَّةَ، وَلَمْ

يَكُنْ لِأَبِي بَكْرٍ حِينَئِذٍ ثَلَاثُ بَنَاتٍ، مَا كَانَ لَهُ غَيْرُ «أَسْمَاءَ» وَ«عَائِشَةَ» وَإِنَّمَا جَاءَتْهُ

بِنْتُ بَعْدَ وَفَاتِهِ يُقَالُ لَهَا «أُمُّ كَلْثُومٍ»...». الموضوعات (ابن جوزی) ج ۲/۸. <

۷ کرد.

۸ ابوبکر سه دختر داشت به نام‌های: «عایشه»، «اسماء» و «ام‌کلثوم».

«دومین زنی که ابوبکر پس از مسلمان شدنش با وی ازدواج کرد نامش حبیبه بنت خارجه بود. حبیبه بعد از فوت ابوبکر برای وی ام‌کلثوم را به دنیا آورد.» «وَزَوْجَتُهُ (أَيَّ زَوْجَةٍ أَبِي بَكْرٍ) الثَّانِيَّةُ فِي الْإِسْلَامِ، حَبِيبَةُ بِنْتِ خَارِجَةَ بْنِ زَيْدٍ، فَوَلَدَتْ لَهُ أُمَّ كَلْثُومَ بَعْدَ وَفَاتِهِ». سبل الهدى والرشاد ج ۱۱/۲۵۱.

حتی در باره ولادت ام‌کلثوم بنت ابی بکر گفته‌اند: یکی از کرامات ابوبکر این بوده که وی قبل از مرگ احتمال داده که همسرش «حبیبه» بعد از فوت او دختری از وی به دنیا خواهد آورد!

«وُلِدَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ ﷺ وَأُمُّهَا بِنْتُ خَارِجَةَ، وَهِيَ الَّتِي قَالَ فِيهَا أَبُو بَكْرٍ لِعَائِشَةَ - فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ - : إِنِّي أَرَى ذَاتَ بَطْنٍ بِنْتُ خَارِجَةَ بِنْتًا، فَوَلَدَتْ أُمَّ كَلْثُومٍ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَكَانَ هَذَا يُعَدُّ مِنْ كَرَامَتِهِ ﷺ». تهذیب الاسماء واللغات (ط دار الفکر) ج ۲/۵۷۴، اسد الغابة ج ۵/۶۱۲. همچنین رجوع کنید به: الاستیعاب - ترجمة «خارجة بن زيد» - ج ۲/۳ [۶۰۸]، الروض الأنف ج ۴/۱۱۷، جامع الاصول ج ۱۲/۴۵۲ [۶۴۰]، اسد الغابة ج ۲/۷۲، تهذیب الکمال ج ۳۵/۳۸۱، الوافی بالوفیات ج ۱۱/۳۰۱ [۴۴۱]، ج ۱۳/۲۳۸ [۲۸۷]، إمتاع الأسماع ج ۶/۲۰۸، ۲۰۹.

۷ - «سَمَّيْتُهَا عَائِشَةَ «أُمُّ كَلْثُومٍ»...». الاستیعاب - ترجمة «حبیبه بنت خارجه» - ج ۴/۳۶۹ [۳۳۲۳]، جامع الاصول ج ۱۲/۴۵۲ [۶۴۰]، اسد الغابة ج ۵/۴۲۲، ابوبکر الصديق (محمد رضا) ص ۸.

۸ - چهار همسر برای ابوبکر نام برده‌اند به نام‌های:

۱ - قُتَيْلَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْعُزَّى مَادِرٍ «عبدالله بن ابی بکر» و «اسماء بنت ابی بکر» .

هنگام مرگ ابوبکر، مادر ام کلثوم (= حبیبه بنت خارجه) ماه‌های نخستین دوران بارداری خود را می‌گذراند؛^۹ لذا ام کلثوم بنت ابی بکر در سال ۱۴ هجری یعنی سه

۲- ام زومان بنت عامر بن عُمَیْرَه مادر «عبدالرحمن بن ابی بکر» و «عایشه بنت ابی بکر».

۳- اسماء بنت عُمَیْس مادر «محمد بن ابی بکر».

۴- حبیبه بنت خارجه مادر «ام کلثوم بنت ابی بکر».

رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج ۳/۱۶۹، تاریخ الطبری - ذکر أسماء نساء ابی بکر الصدیق - ج ۲/۶۱۶، البدء والتاریخ (مقدسی) ج ۵/۷۸ (در این مصدر به جای اسم قتیلَه، سَدّه آمده است)، صفة الصفوة ج ۱/۲۳۸، المنتظم ج ۴/۵۶، وفيات الاعیان ج ۳/۶۹، إمتاع الأسماع ج ۱/۳۷۷، سبل الهدی والرشاد ج ۱۱/۲۵۱.

بر اساس منابع فوق شمار فرزندان ابوبکر شش نفرند، که آخرین آنها (= ام کلثوم) در زمان فوت ابوبکر هنوز به دنیا نیامده بود.

«تُوفِّي (أَبُو بَكْرٍ) ... وَكَانَ لَهُ مِنَ الْوُلْدِ ثَلَاثَةُ ذُكُورٍ، وَهُمْ عَبْدُ اللَّهِ مِنْ قَتِيلَةَ تُوفِّي فِي حَيَاتِهِ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ مِنْ أُمِّ زُومَانَ، وَمُحَمَّدٌ مِنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ، وَبِنْتَانِ وَهُمَا عَائِشَةُ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ وَهِيَ شَقِيقَةُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَأَسْمَاءُ وَهِيَ شَقِيقَةُ عَبْدِ اللَّهِ».

مآثر الانافة ج ۱/۸۳، ۸۴.

۹- «ام کلثوم بنت ابی بکر، نام مادرش حبیبه بنت خارجه ... است. (زمان فوت ابوبکر) حبیبه عادت ماهانه‌اش به تأخیر افتاده بود (و احتمال می‌رفت که حامله باشد). بعد از فوت ابوبکر فرزند او ام کلثوم به دنیا آمد».

«أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ، أُمُّهَا حَبِيبَةُ بِنْتُ خَارِجَةَ بْنِ زَيْدٍ بْنِ أَبِي زُهَيْرٍ مِنْ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَكَانَتْ بِهَا نَسَاءٌ فَلَمَّا تُوفِّيَ أَبُو بَكْرٍ وُلِدَتْ بَعْدَهُ». طبقات ابن سعد ←

سال پس از فوت پیامبر ﷺ به دنیا آمد. هر چند که بعدها - گویا به احترام پدرش - نام او را نیز جزو صحابه پیامبر ﷺ ثبت نمودند!^{۱۰}

نه تنها نام ام کلثوم بنت ابی بکر را در شمار صحابه ذکر نمودند بلکه گفتند: ابوبکر به پیامبر پیشنهاد کرده بود که با یکی از سه دخترش (که ام کلثوم هم جزو آنان بوده) ازدواج نماید!^{۱۱}

ج ۱۶۹/۳

«حَبِيبَةُ بِنْتُ خَارِجَةَ بْنِ زَيْدٍ ... وَكَانَتْ نِسَاءً حِينَ تُؤْفِي أَبُو بَكْرٍ فَوَلَدَتْ لَهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ جَارِيَةً سَمِيَتْ أُمَّ كَلْثُومٍ». تاریخ الطبری - ذکر أسماء نساء ابی بکر الصدیق - ج ۶۱۶/۲

«نُسِيتِ الْمَرْأَةَ تُنْسَأُ نِسَاءً: تَأَخَّرَ حَيْضُهَا عَنْ وَقْتِهِ، وَبَدَأَ حَمْلُهَا، فَهِيَ نَسَاءٌ وَنَسِيءٌ، وَالْجَمْعُ أَنْسَاءٌ وَنُسُوءٌ». لسان العرب ج ۱۶۶/۱

«يُقَالُ: امْرَأَةٌ «نَسَاءٌ»، و«نُسُوءٌ»، و«نِسُوءٌ»، و«نِسَاءٌ»، إِذَا تَأَخَّرَ حَيْضُهَا وَرَجِيَ حَبْلُهَا، فَهُوَ مِنَ التَّأَخِيرِ». النهاية في غريب الحديث ج ۴/۵، لسان العرب ج ۱۶۸/۱، تاج العروس ج ۱۲۶/۱. همچنین رجوع کنید به: الفائق في غريب الحديث ج ۲۸۹/۳، القاموس المحيط ج ۳۰/۱.

۱۰ - ابن سکن، ابن منذه، ابونعیم، ابوالساعات ابن اثیر و دیگران ام کلثوم بنت ابی بکر را به دلیل اینکه از پیامبر ﷺ روایت نقل نموده (۱) در شمار صحابه پیامبر محسوب داشته اند! (معرفه الصحابة - ذکر الصحابیات من البنات والزوجات وغيرهن - ج ۳۸۰/۵ [۴۱۶۵]، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۸۶/۱۴ [۲۳۰۶]، تهذیب التهذیب ج ۴۲۵/۱۲، الاصابة ج ۴۶۷/۸ [۱۲۲۳۹]).

۱۱ - ابوهریره می گوید: «خدیجه در مکه درگذشت. زمانی که پیامبر ﷺ به مدینه وارد»

به هر حال عمر بن خطاب تصمیم به ازدواج با ام‌کلثوم بنت ابی بکر گرفته بود. گویی عمر می‌خواست دختر بچه ابوبکر را به تلافی دوری از پسر بچه خود، به خانه خویش ببرد! چرا که ابوبکر در زمان حکومتش - ضمن ردّ صلاحیت عمر بن خطاب در خصوص حضانت «عاصم بن عمر» - حکم کرده بود که عاصم چهار ساله^{۱۲} باید تا زمانی که بزرگ می‌شود با مادر مطلقه‌اش (= جمیله بنت ثابت) و یا

شد و آنجا را وطن خویش قرار داد تصمیم گرفت ازدواج کند. لذا (به مردم) گفت: به من زن بدهید! جبرئیل از بهشت خرقة‌ای برای پیامبر آورد و به او گفت: خداوند می‌گوید با دختر ابوبکر ازدواج کن! پیامبر نزد ابوبکر رفت و به وی گفت: ای ابوبکر خدا به من دستور داده که داماد تو بشوم. ابوبکر که سه دختر داشت همگی را به رسول خدا ﷺ عرضه نمود (تا حضرت یکی را برای ازدواج انتخاب کند) ... «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: ... كَانَتْ خَدِيجَةُ قَدْ مَاتَتْ بِمَكَّةَ، فَلَمَّا أَنْ دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَاسْتَوْطَنَهَا، طَلَبَ التَّزْوِيجَ، فَقَالَ لَهُمْ: أَنْكِحُونِي. فَأَتَاهُ جِبْرِئِيلُ بِخِرْقَةٍ مِنَ الْجَنَّةِ ... فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لَكَ أَنْ تَزَوِّجَ ابْنَتَهُ أَبِي بَكْرٍ. فَمَضَى إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَصَاهِرَكَ. وَكَانَ لَهُ ثَلَاثُ بَنَاتٍ، فَعَرَضَهُنَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ...».

تاریخ بغداد - ترجمة محمد بن حسن بن ازهر - ج ۲/۱۹۰، الموضوعات (ابن جوزی) ج ۲/۸، اللثالی المصنوعة ج ۱/۳۷۲، تنزیه الشریعة ج ۱/۴۲۱.

طبق روایت فوق: ام‌کلثوم بنت ابی بکر - ۱۴ سال قبل از ولادتش - کاندیدای ازدواج با پیامبر ﷺ شده بود!

۱۲ - «مادرِ عاصم (= جمیله) علیه پدرِ عاصم (= عمر بن خطاب) از ابوبکر صدیق تقاضای داوری نمود (و دادخواهی کرد). عاصم در آن زمان چهار ساله بود». «وَخَاصَّتْ فِيهِ أُمُّهُ أَبَاهُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ». الاستيعاب ج ۲/۳۳۳ [۱۳۱۹]، اسد الغابة ج ۳/۷۶. همچنین رجوع کنید به: التبیین فی <

با مادر بزرگش (= شמוש بنت ابی عامر) زندگی نماید و نه با پدرش (= عمر بن خطاب)!

انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۴۱۶، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۲، الوافی بالوفیات ج ۱۶/۵۷۰ [۶۰۴]، الاصابة ج ۵/۴ [۶۱۶۹]، شرح الزرقانی علی الموطأ ج ۴/۹۱.

۱۳- عبدالله بن عباس می گوید: «عمر همسر انصاری خود را - که مادر عاصم بن عمر بود - طلاق داد. عمر بن خطاب (بعدها روزی) آن زن انصاری را در بازار «مُحَسِّر» دید. عاصم در آغوش مادرش بود. عمر دید که عاصم (بزرگ شده) و از شیر گرفته شده و راه می رود، لذا دست عاصم را گرفت و کشید تا او را از مادرش جدا نماید. کشمکش (میان عمر و مادر عاصم) بالا گرفت تا جایی که (دست) بچه به درد آمد و به گریه افتاد. عمر (به مادر بچه) گفت: من برای (نگهداری) فرزندم استحقاقم بیش از توست. آن گاه که عمر و مادر عاصم شکایت نزد ابوبکر بردند، ابوبکر به نفع مادر عاصم حکم نمود و به عمر بن خطاب گفت: بوی این زن و گرمی آغوش او و بستر او برای این بچه بهتر از توست، (عاصم باید نزد مادرش باشد) تا وقتی که بزرگ شود و خودش تصمیم بگیرد». «طَلَّقَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ امْرَأَتَهُ الْأَنْصَارِيَّةَ - أُمَّ ابْنِهِ عَاصِمٍ -، فَلَقِيَهَا تَحْمِلُهُ بِمُحَسِّرٍ، وَلَقِيَهُ قَدْ فَطِمَ وَمَشَى، فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ لِيَنْتَزِعَهُ مِنْهَا، وَنَازَعَهَا إِيَّاهُ حَتَّى أُوجِعَ الْغُلَامُ وَبَكَى، وَقَالَ: أَنَا أَحَقُّ بِابْنِي مِنْكَ. فَأَخْتَصَمَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَضَى لَهَا بِهِ. وَقَالَ: رِيحُهَا وَحَرُّهَا وَفِرَاشُهَا خَيْرٌ لَكَ مِنْكَ، حَتَّى يَشَبَّ وَيَخْتَارَ لِنَفْسِهِ». مصنف عبدالرزاق ج ۷/۱۵۴ / ح ۱۲۶۰۱، الاستذكار (ابن عبدالبر) ج ۲۳/۶۷ [۳۳۴۹۷]: «وَمُحَسِّرٌ شَوْقٌ بَيْنَ الْقُبَاءِ وَالْمَدِينَةِ»، نصب الراية ج ۳/۵۴۷، زاد المعاد (ابن قیم جوزی) ج ۵/۴۳۶، ۴۶۵، كنز العمال - كتاب الحضانة - ج ۵/۵۷۶ / ح ۱۴۰۲۱.

حال کسی که از نظر ابوبکر صلاحیت نگهداری پسر چهار ساله خویش را

عبارت‌های فوق از سعید بن مسیب نیز روایت شده است. (مصنف ابن ابی شیبة - کتاب الطلاق، باب ۲۲۲: ما قالوا في الرجل يطلق امرأته ولها ولد صغير ح ۱۰ - ج ۴/۱۶۲، العلل ومعرفة الرجال ج ۳/۳۲۴، ۳۳۰، بدائع الصنائع ج ۴/۴۲، شرح فتح القدير (ابن الهمام) ج ۴/۳۶۸، نصب الراية ج ۳/۵۴۶، ۵۴۷، إعلاء السنن ج ۱۱/۳۰۵/ح ۳۴۱۲).

«عن عكرمة قال: خاصمت امرأة عمر إلى أبي بكر رضي الله عنه، وكان طلقها...»
مصنف عبدالرزاق ج ۷/۱۵۴/ح ۱۲۶۰۰، مصنف ابن ابی شیبة - کتاب الطلاق، باب ۲۲۲، ح ۱۰ - ج ۴/۱۶۱، زاد المعاد ج ۵/۴۳۷، نصب الراية ج ۳/۵۴۷، لسان الحکام - فصل ۱۴: فی الطلاق - ص ۳۳۳، الدراية فی تخريج احاديث الهداية ج ۲/۸۱، كنز العمال ج ۵/۵۷۶/ح ۱۴۰۲۰، الدراری المضیة ص ۲۹۶. همچنین رجوع کنید به: معجم فقه السلف - حضانة الأقربین - ج ۷/۲۶۷، العشرة المبشرون (۱- ابوبکر الصديق [احمد شلبي] ص ۲۷).

روایاتی هم نقل شده مبنی بر اینکه عاصم بن عمر - پس از «ازدواج مادرش با یزید بن جاریه» - نزد جدّه مادری خود زندگی می‌کرده است. زمانی که عمر بن خطاب تصمیم گرفت پسر چهار ساله‌اش را از مادر بزرگش بگیرد و خود حضانت او را عهده‌دار شود، ابوبکر حکم نمود که عاصم باید تحت حضانت مادر بزرگش زندگی کند و نه عمر بن خطاب! «إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ الْأَنْصَارِيَّةَ، وَلَهُ مِنْهَا ابْنٌ يُقَالُ لَهُ عَاصِمٌ، فَتَزَوَّجَتْ بَعْدَ عُمَرَ يَزِيدَ بْنَ مُجَمِّعِ الْأَنْصَارِيِّ، فَوَلَدَتْ لَهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ يَزِيدَ، وَكَانَتْ لَهَا أُمُّ فَقَبَضَتْ عَاصِمًا إِلَيْهَا، وَهِيَ جَدَّتُهُ أُمُّ أُمِّهِ، وَكَانَ صَغِيرًا، فَخَاصَمَهَا عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، فَقَضَى لِحَدَّتِهِ - أُمِّ أُمِّهِ - بِحِضَانَتِهِ، لِأَنَّهُ كَانَ صَغِيرًا...». المدونة الكبرى ج ۲/۳۶۱. همچنین رجوع کنید به: الموطأ (مالك) - کتاب الوصية ح ۶، باب ما جاء في المؤنث ومن أحق بالولد - ج ۲/۷۶۷، ۷۶۸،

۱۴

نداشت می خواست دختر سه ساله ابوبکر را به عنوان همسر به خانه خود ببرد!

مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب الطلاق، باب ۲۲۲: ما قالوا في الرجل يطلق امرأته ولها ولد صغير ح ۱۱ - ج ۴/۱۶۲، ۱۶۳، الاستيعاب ج ۴/۳۳۳ [۱۳۱۹]، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۵/۸، الاستذکار - کتاب الوصية، باب ما جاء في المؤنث من الرجال ومن أحق بالولد - ج ۲۳/۶۵ - ۶۷ / ح ۱۴۷۰: «هذا خبر مشهور من وجوه مُنْقَطِعَةٍ وَمُتَّصِلَةٍ، تَلْقَاهُ أَهْلُ الْعِلْمِ بِالْقَبُولِ وَالْعَمَلِ»، غوامض الاسماء المبهمة ج ۱/۲۲۲، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۴۱۶، اسد الغابة ج ۵/۴۱۷، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۲، تهذيب الكمال ج ۱۳/۵۲۱، زاد المعاد ج ۵/۴۳۵، ۴۳۶، نصب الراية ج ۳/۵۴۷، الاصابة ج ۵/۴، ج ۸/۶۷ [۶۱۶۹، ۱۰۹۸۸]، الدراية فی تخريج احاديث الهداية ج ۲/۸۱، تهذيب التهذيب ج ۵/۴۶، شرح فتح القدير (ابن الهمام) ج ۴/۳۶۸، شرح الزرقاني على الموطأ ج ۴/۹۱، ۹۲، تحفة الالباب ج ۲/۱۱۸، كوثر المعاني الدراري ج ۱۲/۲۸۵، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص ۱۲۶، إعلاء السنن ج ۱۱/۳۰۴ / ح ۳۴۱۱، فقه السنة ج ۲/۳۴۰، فتح الرحيم ج ۲/۱۰۴، صحيح فقه السنة ج ۴/۱۸۸.

۱۴ - بعضی از افرادِ نظر بلند (۱) بر این عقیده اند که: ام کلثوم بنت ابی بکر در سن سه سالگی به حد کافی بزرگ شده بود که با عمر بن خطاب ازدواج کند.

یاسین عمری می گوید: «أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أُمُّهَا حَبِيبَةُ بِنْتُ خَارِجَةَ بْنِ زَيْدٍ الْأَنْصَارِيِّ وَهِيَ أَصْغَرُ بَنَاتِ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، تُؤَفِّي أَبُو بَكْرٍ وَأُمُّهَا حَامِلٌ بِهَا، فَلَمَّا كَبُرَتْ خَطَبَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا». الروضة الفيحاء ص ۲۳۲. همچنين رجوع شود به: موسوعة شهيرات النساء ص ۳۲.

رفتار خشونت‌باری که «عمر» نسبت به عموم جامعه و خصوصاً نسبت به زنان و به طور اخص نسبت به همسرانش اعمال می‌کرد باعث شده بود تمامی مردم از نام او در رعب و وحشت به سر برند.^{۱۵}

از شنیدن فریاد او، زن باردار بچه می‌انداخت^{۱۶} و از شنیدن نام هراس‌انگیزش، تن هر دختر دوشیزه خانه‌نشینی به لرزه می‌افتاد!^{۱۷}

۱۵- عمر بن خطاب - ضمن اینکه ادعا می‌نمود قلباً نسبت به مردم مهربان است - از وحشتی که در دل آنان ایجاد کرده بود اظهار شادمانی می‌کرد! لذا وقتی شنید که مردم او را فردی تندخو و خشن می‌دانند - با خوشحالی - گفت: «شکر آن خدایی را که قلب مرا پر از مهر به مردم کرده و قلب مردم را مملو از ترس و وحشت از من نموده است»! «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَلَأَ لَهُمْ قُلُوبِي رُحْمًا، وَمَلَأَ قُلُوبَهُمْ لِي رُغْبًا»! تاریخ مدینه دمشق ج ۲۶۹/۴۴، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۲۶۵، البداية والنهاية ج ۱۵۱/۷، كنز العمال ج ۵۸۵/۱۲ / ح ۳۵۸۱۹.

۱۶- رجوع کنید به صفحه ۷۲.

۱۷- به روایت ابن قتیبه و دیگران: مردم از عبدالرحمن بن عوف خواستند که از عمر بن خطاب تقاضا کند که او نسبت به مردم با ملایمت رفتار کند، چرا که عمر تمامی مردم را - حتی دختران دوشیزه پرده‌نشین را - به ترس و وحشت می‌انداخت. عمر در پاسخ به این تقاضا به عبدالرحمن بن عوف گفت: با این مردم کاری جز این نمی‌دانم، این مردم اگر بدانند که چه حقی نزد من دارند، حتی لباس مرا از من می‌گیرند و عباي مرا از روی دوشم برمی‌دارند!

«عن أبي حاتم، قال: حَدَّثَنَا الْأَصْمَعِيُّ، قال: حَدَّثَنَا جَدُّ شَرَان - وَشَرَانُ عَمُّ الْأَصْمَعِيِّ - قال: كَلَّمَ النَّاسُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ أَنْ يُكَلِّمَ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ فِي أَنْ يَلِينَ لَهُمْ، فَإِنَّهُ قَدْ أَخَافَهُمْ حَتَّى قَدْ أَخَافَ الْأَبْكَارَ فِي خُدُورِهِمْ. فقال عمر: إني لا >

خصوصیات اخلاقی عمر بن خطاب باعث شده بود تقاضای ازدواج عمر با افراد، احیاناً به تندی رد شود. با اینکه او علاقه و ارتباط نزدیکی با خاندان بنی امیه خصوصاً آل ابی سفیان داشت،^{۱۸} ولی زمانی که وی - پس از سال ۱۸ هجری - بیوه یزید بن ابی سفیان (یعنی ام ابان) را خواستگاری نمود با مخالفت شدید این زن مواجه شد، چرا که به گفته ام ابان، تحمل اخلاق عمر برای او غیر ممکن بود.^{۱۹}

أَجِدُ لَهُمْ إِلَّا ذَلِكَ، إِنَّهُمْ لَوْ يَعْلَمُونَ مَا لَهُمْ عِنْدِي لَأَخَذُوا ثَوْبِي عَنْ عَاتِقِي». عیون الاخبار (ابن قتیبہ) - کتاب السلطان - ج ۱/۱۲.

روایت فوق - با کمی اختلاف در الفاظ - در این مصادر نیز موجود است:

تاریخ مدینه دمشق ج ۴۴/۲۶۹، ۲۷۰، کنز العمال ج ۱۲/۶۴۹، ۶۵۰، ح ۳۵۹۷۹.

۱۸- همان رفاقتی که باعث گردید یزید بن ابی سفیان و برادرش معاویه به عنوان اولین امرای شام از طرف عمر بن خطاب منصوب شوند و اساس و شالوده حکومت جبار بنی امیه را پی ریزی نمایند.

۱۹- «عمر بن خطاب ام ابان بنت عتبۀ بن ربیعہ را - پس از فوت شوهرش که یزید بن ابی سفیان بود - خواستگاری کرد. ام ابان (تقاضای عمر را رد کرد و) گفت: عمر داخل (خانه) نمی گردد مگر (با چهره ای) عبوس، و (از خانه) بیرون نمی رود مگر (با حالتی) عبوس. او درهای خانه اش را (بر همگان) می بندد و خیرش اندک است». «خَطَبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أُمَّ أَبَانَ بِنْتَ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ - بَعْدَ أَنْ مَاتَ عَنْهَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ - فَقَالَتْ: لَا يَدْخُلُ إِلَّا عَابِسًا وَلَا يَخْرُجُ إِلَّا عَابِسًا، يُغْلِقُ أَبْوَابَهُ، وَيَقِلُّ خَيْرُهُ». عیون الاخبار (ابن قتیبہ) - کتاب النساء - ج ۴/۱۷.

«خَطَبَ عُمَرُ أُمَّ أَبَانَ بِنْتَ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ (وفي لفظ الواقدي: بِنْتَ عُتْبَةَ بْنِ شَيْبَةَ)، فَكَرِهَتْهُ، وَقَالَتْ: يُغْلِقُ بَابَهُ، وَيَمْنَعُ خَيْرَهُ، وَيَدْخُلُ عَابِسًا وَيَخْرُجُ

عَابِسًا». تاریخ الطبری ج ۳/۲۷۰، البداية والنهاية ج ۷/۱۵۷، الفاروق عمر (محمد -

حال، عمر بن خطاب در خانه ابوبکر را کوبیده بود. او شاید با خود فکر می‌کرد - نظر به خدماتی که در تأسیس خلافت ابوبکر نموده - هرگز از آن خانه جواب رد نخواهد شنید.

عمر بن خطاب فردی را نزد عایشه فرستاد و ام‌کلثوم بنت ابی‌بکر را خواستگاری کرد. می‌گویند: عایشه - که با بزرگ کردن دختر بچه‌ها و با گرداندن آنان بین مردم در پی شکار جوانان قریش بود - در مقابل فرستاده عمر از این

۲۰

حسین هیکل) ج ۱/۳۴، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۷، ازواج النبی ﷺ (عبد‌المنعم هاشمی) ص ۲۵۰، ۲۵۱، الخلفاء الراشدون (عبد‌الوهاب النجار) ص ۲۴۷.

۲۰- «عن عائشة أنها شَوَّفَتْ جَارِيَةً وَطَافَتْ بِهَا وَقَالَتْ: لَعَلَّنَا نَضْطَادُ بِهَا شَبَابَ قُرَيْشٍ». مصنف ابن ابی شیبة - «كتاب النكاح، باب ۲۵۹: ما قالوا في الجارية تشوف وتطوف بها، ح ۱، و كتاب البيوع والأقضية، باب ۳۳۵: في تزوين السلعة ح ۴» - ج ۳/۴۶۱، ج ۵/۲۸۱، غريب الحديث (ابو اسحاق حربي) ج ۲/۸۱۲، ۸۱۸، النهاية في غريب الحديث ج ۲/۵۰۹، لسان العرب ج ۹/۱۸۵، تاج العروس ج ۶/۱۶۱.

«وَقَوْلُهُ فِي حَدِيثِ عَائِشَةَ: «شَوَّفَتْ جَارِيَةً...»، أَخْبَرَنِي أَبُو نُصَيْرٍ عَنِ الْأَصْمَعِيِّ يُقَالُ: شَيَّفَتِ الْجَارِيَةَ شَوْفًا إِذَا زُوِّنَتْ، وَتَشَوَّفَتِ الْجَارِيَةُ إِذَا تَزَوَّجَتْ». غريب الحديث (ابو اسحاق حربي) ج ۲/۸۱۸.

«في حديث عائشة: «أَنَّهَا شَوَّفَتْ جَارِيَةً...»، أَي زَوَّجَتْهَا...». النهاية في غريب الحديث ج ۲/۵۰۹، لسان العرب ج ۹/۱۸۵.

«شَوَّفَهَا تَشْوِيفًا زَوَّجَهَا، وَمِنْهُ حَدِيثُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «أَنَّهَا شَوَّفَتْ جَارِيَةً...». تاج العروس ج ۶/۱۶۱. <

۲۱

خواستگاری استقبال کرد!

بعد از رفتن فرستادهٔ عمر، عایشه ماجرا را به خواهرِ خردسالش (= ام کلثوم

سه ساله) مطرح کرد و به او گفت: تصمیم با توست! ^{۲۲} ام کلثوم - که از عمر بدش

می‌آمد ^{۲۳} - از پاسخ مثبت به این خواستگاری امتناع جست.

عایشه با تعجب از خواهر کوچکش پرسید: «یعنی تو ازدواج با امیرالمؤمنین

را رد می‌کنی؟!»

«جاریه» در روایت فوق به معنای «دختر بچه» گرفته شده است. «والجاریَّةُ:

الشَّابَّةُ الصَّغِيرَةُ السَّيِّ» . مصنف ابن ابی شیبة - حاشیة الأستاذ سعید اللّهام -

ج ۴۶۱/۳ (ذیل روایت فوق الذکر).

«وَأَمَّا اسْتِعْمَالُ الْجَارِيَةِ فِي الْحُرَّةِ الصَّغِيرَةِ فَمَشْهُورٌ مَعْرُوفٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ

وَالْإِسْلَامِ». شرح صحیح مسلم (نووی) ج ۷/۱۵.

۲۱- «عَنِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ مَسْلَمَةَ بْنِ مُحَارِبٍ، قَالَ: ... فَمَضَى الرَّسُولُ إِلَى عَائِشَةَ، فَأَخْبَرَهَا

بِمَا قَالَ عُمَرُ، فَأَجَابَتْهُ إِلَى ذَلِكَ، وَقَالَتْ لَهُ: حُبًّا وَكَرَامَةً...». الاغانی - أخبار

المغيرة بن شعبة - ج ۱۰۳/۱۶، اعلام النساء (كحاله) ج ۲۵۰/۴.

۲۲- «فَقَالَتْ: الْأَمْرُ إِلَيْكَ!» تاريخ الطبری ج ۲۷۰/۳.

۲۳- «وَأَمَّا أُمُّ كَلْثُومٍ (بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ) فَخَطَبَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَكَرِهَتْهُ». البدء والتاريخ

(مقدس) ج ۷۹/۵.

«وَقَدْ خَطَبَ عُمَرُ أُمَّ كَلْثُومٍ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَى عَائِشَةَ، فَأَجَابَتْهُ وَهِيَ

لِدُونِ عَشْرِ، لِأَنَّهَا إِنَّمَا وُلِدَتْ بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا، وَإِنَّمَا كَانَتْ وَلَايَةُ عَمْرٍاءَ عَشْرًا، فَكَرِهَتْهُ

الْجَارِيَّةُ». المغنی علی مختصر الخرقی ج ۳۸۴/۷، الشرح الكبير علی متن المقنع

ج ۳۸۸/۷، ۳۸۹.

ام‌کلثوم گفت: «آری، رد می‌کنم!»^{۲۴} عمر در خانه‌اش را (به روی همه) می‌بندد و خیر و نفعش هم به کسی نمی‌رسد، عبوس و بد اخلاق به خانه می‌آید و با اخم و بد اخلاقی از خانه بیرون می‌رود^{۲۵} ... او نسبت به زنان رفتار تنیدی^{۲۶} دارد ... تو می‌خواهی مرا به عمر تزویج کنی؟! به خدا اگر این کار را کردی به سر قبر رسول خدا می‌روم و فریاد می‌کشم!»^{۲۷}

۲۴- «قَالَتْ عَائِشَةُ: أَتَزْغِبِينَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟! قَالَتْ: نَعَمْ». العقد الفريد ج ۸۹/۶، طبائع النساء (ابن عبد ربّه) ص ۳۹، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحديد) ج ۲۲۲/۱۲، البداية والنهاية ج ۱۵۷/۷، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۷، رجال أنزل الله فيهم قرآنًا ج ۱۲۲/۵، الخلفاء الراشدون (عبد الوهاب النجار) ص ۲۴۶، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص ۷.

۲۵- «إِنَّهُ يُغْلِقُ بَابَهُ، وَيَمْنَعُ خَيْرَهُ، وَيَذْخُلُ عَابِسًا، وَيَخْرُجُ عَابِسًا». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحديد) ج ۲۲۲/۱۲.

۲۶- «... إِنَّهُ خَشِنُ الْعَيْشِ، شَدِيدٌ عَلَى النِّسَاءِ...». تاريخ الطبری ج ۲۷۰/۳، العقد الفريد ج ۸۹/۶، ۹۰، طبائع النساء (ابن عبد ربّه) ص ۳۹، الكامل في التاريخ ج ۵۴/۳، الفاروق عمر (محمد حسين هيكل) ج ۳۴/۱، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۷، ازواج النبي ﷺ (عبد المنعم هاشمي) ص ۲۵۰، رجال أنزل الله فيهم قرآنًا ج ۱۲۲/۵، الخلفاء الراشدون (عبد الوهاب النجار) ص ۲۴۶، دراسة نقدية (عبد السلام آل عيسى) ج ۲۲۸/۱.

۲۷- «تُنَكِّحِينِي عُمَرُ؟! ... لَيْتُنْ فَعَلْتُ لِأَذْهَبَنَّ لِأُضْحِيَّ عِنْدَ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». تاريخ مدينة دمشق ج ۹۶/۲۵.

«تُنَكِّحِينِي عُمَرُ؟! ... وَاللَّهِ لَيْتُنْ فَعَلْتُ لِأَذْهَبَنَّ أَصِيحَنَّ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ». كنز العمال ج ۶۲۶/۱۳ / ح ۳۷۵۹۰.

عایشه - که ارادت عمیقی به عمر داشت و ذکر او را زینت بخش هر مجلسی می‌دانست^{۲۸} - از این واکنش خواهر سه ساله‌اش (!) بسیار نگران شد، تا جایی که وقتی مغیره بن شعبه بطور اتفاقی نزد وی آمد متوجه ناراحتی او گردید. مغیره که امیر کوفه بود ارتباط بسیار نزدیکی با عمر داشت و - بنا به قولی - اولین کسی بود که لقب «امیرالمؤمنین» را به عمر بن خطاب پیش کش نمود.^{۲۹}

عایشه ماجرا را برای مغیره تعریف کرد و به او گفت: «این دختر بچه، خیلی کم سن و سال است. من می‌خواهم او یک زندگی بهتر و ملایمتری از زندگی عمر داشته باشد».^{۳۰}

عایشه که اینها را به مغیره می‌گفت می‌دانست که روح حساس و لطیف مغیره بن شعبه این مسائل را درک می‌کند! چرا که این مرد زانی یک چشم^{۳۱} - که

۲۸- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: زَيَّنُوا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ عُمَرَ». کتاب الورع (احمد بن حنبل) ص ۹۲، فردوس الاخبار ج ۲/۴۱۸، ح ۳۱۵۰، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۴/۳۸۰، منهاج السنّة ج ۶/۵۴، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۳/۲۹۹، ح ۱۱۵۴، کنز العمال ج ۱۲/۵۸۸، ح ۳۵۸۲۸، التراتیب الاداریة ج ۲/۳۷۵.

۲۹- تاریخ ابن خلدون (مقدمه) ج ۱/۲۲۷.

۳۰- «وقالت: إِنَّ هَذِهِ جَارِيَةٌ حَدَثَةٌ وَأَرَدْتُ لَهُ أَلَيْنَ عَيْشًا مِنْ عُمَرَ». الاغانی - أخبار المغیره بن شعبه - ج ۱۶/۱۰۳، اعلام النساء (کحاله) ج ۴/۲۵۰.

۳۱- این تعبیری است که از مغیره شده است. «أَعْوُرُ زَانٍ» یا «أَعْوُرُ زَنَاءٍ». الاغانی ج ۱۶/۹۸، ۱۰۰، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۲۳۹، ۲۴۱، تجرید الاغانی قسم ۲/ ج ۱/۱۶۹۶، مختار الاغانی ج ۷/۱۲۰، ۱۲۱.

بی‌عفتی او شهره آفاق بود^{۳۲} - مرامش چنین بود که برای خودش چهارتا چهارتا زن بگیرد و پس از چند روز آنان را به صف کرده همگی را با هم طلاق دهد،^{۳۳} و با

۳۲- ابن ابی‌الحدید دو خبر نقل می‌کند که حاکی از این است که مغیره بن شعبه در زمان حیات خودش به زنا معروف بوده است. ابن ابی‌الحدید پس از نقل آنها می‌گوید: «وَأَمَّا أَوْرَدْنَا هَذَيْنِ الْخَبَرَيْنِ لِيَعْلَمَ السَّامِعُ أَنَّ الْخَبَرَ بِزِنَاهُ كَانَ شَائِعاً مَشْهُوراً مُسْتَفِضاً بَيْنَ النَّاسِ...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج ۲۴۱/۱۲.

۳۳- «عن مالك بن أنس قال: وكان المغيرة بن شعبة نكاحاً للنساء... وكان ينكح أربعاً جميعاً ويطلقهن جميعاً». تاریخ مدینه دمشق ج ۵۵/۶۰، سیر اعلام النبلاء ج ۳۱/۳، تهذیب الکمال ج ۳۷۳/۲۸، البدایة والنهاية ج ۳۶۰/۵.

«عن ابن المبارك قال: كانت تحت المغيرة بن شعبة أربع نسوة. قال: فصفتهن بين يديه، وقال: أثنى حسنات الأخلاق، طويلاً الأغناق، ولكني رجلٌ مطلقٌ، فأثنى الطلاق». تاریخ مدینه دمشق ج ۵۴/۶۰، سیر اعلام النبلاء ج ۳۱/۳، النجوم الزاهرة ج ۱۴۱/۱.

شمس‌الدین سرخسی (ف. ۴۸۳هـ) عبارات فوق را این‌طور نقل می‌کند: «والمغيرة بن شعبة كان له أربع نسوة، فأقامهن بين يديه صفاءً، وقال: أثنى حسنات الأخلاق، ناعماً الأزداف، طويلاً الأغناق، اذهبن فأثنى طلاقاً». المبسوط (سرخسی) ج ۳/۶.

ابوالفرج اصفهانی (ف. ۳۵۶هـ) در باره مغیره بن شعبه می‌گوید: «... فكان إذا اجتمع عنده أربع نسوة، قال: إنكُنَّ لطويلاً الأغناق، كريمات الأخلاق، ولكني رجلٌ مطلقٌ، فاعتدُنَّ». الاغانی ج ۹۶/۱۶، تجريد الاغانی قسم ۲/ ج ۱۶۹۵/۱، مختار الاغانی ج ۱۱۹/۷.

ابن همام (ف. ۸۶۱هـ) می‌گوید: «وَكُلُّ مَا نُقِلَ عَنْ طَلَاكِ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ كَطَلَاكِ >

افتخار یک روز بگوید: «من تا الآن هفتاد تا زن گرفته‌ام»، ^{۳۴} روزی بگوید: «تعداد ازدواج‌هایم به هشتاد رسید»، ^{۳۵} روزی بگوید: «هشتاد و نه بار ازدواج کرده‌ام»، ^{۳۶} روزی بگوید: «نود و سه تا زن گرفته‌ام که هفتاد نفرشان باکره بوده‌اند!» ^{۳۷} و روزی بگوید: «نود و نه تا زن

عمر رضی الله عنه أم عاصم، وعبد الرحمن بن عوف ثماضر، والمغيرة بن شعبة الزوجات الأربع دفعة واحدة، فقال لهن: «أنتن حسان الأخلاق، ناعمات الأطواق، طويلات الأعناق، أذهبن فأنتن طلاق»، فحملته وجود الحاجة مما ذكرنا، وأما إذا لم تكن حاجة فمحض كفران نعمة وسوء أدب، فيكرهه الله سبحانه وتعالى أعلم». شرح فتح القدير ج ۳/ ۴۶۵، روح المعاني ج ۲۸/ ۱۳۲.

۳۴- «عن بكر بن عبد الله، عن المغيرة بن شعبة قال: لقد تزوجت سبعين امرأة أو أكثر». تاريخ مدينة دمشق ج ۶۰/ ۵۴، تهذيب الكمال ج ۲۸/ ۳۷۳، سير اعلام النبلاء ج ۳/ ۳۱، العقد الثمين ج ۷/ ۲۵۸، كنز العمال ج ۱۶/ ۴۹۶ / ح ۱۹/ ۴۵۶، حاشية اعانة الطالبين ج ۳/ ۲۹۸، آداب الخطبة والزفاف في السنة المطهرة ص ۱۵.

همچنین رجوع کنید به: الکاشف (ذهبی) ج ۲/ ۲۸۶.

۳۵- «عن ليث بن أبي سليم قال: قال المغيرة بن شعبة: أحصنت ثمانين امرأة». الفائق في غريب الحديث ج ۲/ ۱۰۲، تاريخ مدينة دمشق ج ۶۰/ ۵۵، تهذيب الكمال ج ۲۸/ ۳۷۳، العقد الثمين ج ۷/ ۲۵۸.

همچنین رجوع کنید به: ثقات ابن حبان ج ۳/ ۳۷۳، الاغانی ج ۱۶/ ۹۶، تجريد الاغانی قسم ۲/ ج ۱/ ۱۶۹۵، السيرة الحلبية ج ۲/ ۶۹۹.

۳۶- «عن مطير الزواق قال: قال المغيرة بن شعبة: نكحت تسعا وثمانين امرأة...». الاغانی ج ۱۶/ ۹۶.

۳۷- «قال أبو زيد: وبلغني أنهم ذكروا النساء عند المغيرة بن شعبة، فقال: أنا أعلمكم بهن،»

گرفته‌ام»! ^{۳۸} تا جایی که بعضی گفته‌اند مغیره بن شعبه از زمانی که مسلمان شد با ۳۰۰ نفر و بنا به قولی با یک هزار نفر ازدواج کرد! ^{۳۹}

به هر حال مغیره پس از شنیدن سخنان عایشه نزد عمر آمد و پس از شادباش به او گفت: «شنیده‌ام از ام‌کلثوم (بنت ابی‌بکر) خواستگاری کرده‌ای! ای امیر مؤمنان! شما نسبت به خانواده خود اخلاق خیلی تند و خشنی دارید. این ام‌کلثوم بچه‌ای کم سن و سال است، شما (بعد از ازدواج با او) از کارهای وی ناراحت خواهید شد و او را کتک خواهید زد، او هم دائماً فریادش بلند خواهد شد که: ای پدر (کجایی)؟ چنین وضعی هم باعث آزدگی شما خواهد شد و هم موجب ناراحتی عایشه! این طوری اینان همواره از ابوبکر یاد خواهند کرد و گریه سر خواهند داد و هر روز مصیبتشان تجدید خواهد شد.

عمر به مغیره گفت: «راستش را بگو، تو کی نزد عایشه بودی»؟

«تَزَوَّجْتُ ثَلَاثًا وَتِسْعِينَ امْرَأَةً، مِنْهُنَّ سَبْعُونَ بَكْرًا...». الاغانی ج ۱۶/۹۶، مختار

الاغانی (با تبدیل «ثلاثاً وتسعين» به «ثلاثاً وسبعين») ج ۷/۱۱۹.

۳۸- «وَقِيلَ: إِنَّهُ قَالَ: نَكَحْتُ تِسْعًا وَتِسْعِينَ امْرَأَةً». مختار الاغانی ج ۷/۱۱۹.

۳۹- الاستيعاب ج ۴/۸، تهذيب الكمال ج ۲۸/۳۷۳، اسد الغابة ج ۴/۴۰۷، العبر - سنة

خمسين - ج ۱/۵۶، البداية والنهاية ج ۵/۳۶۰، ج ۸/۵۴، المصباح المضيئ

ج ۱/۱۸۷، تخریج الدلالات السمعية ص ۲۹۱، العقد الثمين ج ۷/۲۵۸، امتاع

الاسماع ج ۶/۱۶۳، غربال الزمان ص ۴۸، السيرة الحلبية ج ۲/۶۹۹، شذرات

الذهب - سنة خمسين - ج ۱/۵۶، تحفة الالباب ج ۱/۲۶۷.

مغیره گفت: «همین الآن».

عمر گفت: «شاهد باش (و قبول کن) که اینان از من بدشان می آید ...».^{۴۰}
... و گویا پا در میانی مغیره بن شعبه برای انصراف عمر نتیجه ای نداد.

بالاخره عایشه چاره کار را در آن دید که از عمرو عاص کمک بگیرد. از همین رو به دنبال او فرستاد و از وی برای حل موضوع یاری طلبید.

ظاهراً برای مشاوره و کمک در این امور خانوادگی، واسطه و ریش سفیدی شریفتر از عمرو عاص پاکدامن پاک نژاد - که روزگاری مادر دیوانه اش روزانه

۴۰ - «عَنِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ مَسْلَمَةَ بْنِ مُحَارِبٍ، قَالَ: ... فَمَضَى الرَّسُولُ إِلَى عَائِشَةَ، فَأَخْبَرَهَا بِمَا قَالَ عُمَرُ، فَأَجَابَتْهُ إِلَى ذَلِكَ، وَقَالَتْ لَهُ: حُبّاً وَكَرَامَةً. وَدَخَلَ إِلَيْهَا بِعَقَبِ ذَلِكَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، فَرَأَاهَا مَهْمُومَةً. فَقَالَ لَهَا: مَا لَكَ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَأَخْبَرَتْهُ بِرِسَالَةِ عُمَرَ، وَقَالَتْ: إِنَّ هَذِهِ جَارِيَتُهُ حَدَّثَتْهُ، وَأَرَدْتُ لَهَا أَلَيْنَ عَيْشاً مِنْ عُمَرَ. فَقَالَ لَهَا: عَلَيَّ أَنْ أَكْفِيكَ.

وَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا، فَدَخَلَ عَلَى عُمَرَ، فَقَالَ: بِالرِّفَاءِ وَالْبَنِينَ. قَدْ بَلَغَنِي مَا أَتَيْتَهُ مِنْ صِلَةِ أَبِي بَكْرٍ فِي أَهْلِهِ وَخِطْبَتِكَ أُمَّ كَلْثُومٍ. فَقَالَ: قَدْ كَانَ، ذَاكَ. قَالَ: إِلَّا أَنَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! رَجُلٌ شَدِيدُ الْخُلُقِ عَلَى أَهْلِكَ، وَهَذِهِ صَبِيَّةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ، فَلَا تَزَالُ تُنَكِّرُ عَلَيْهَا الشَّيْءَ، فَتَضْرِبُهَا فَتَصِيحُ: يَا أَبَتَاهُ! فَيَغْمُوكَ ذَلِكَ، وَتَتَأَلَّمُ لَهُ عَائِشَةُ، وَيَذْكُرُونَ أَبَا بَكْرٍ، فَيَبْكُونَ عَلَيْهِ، فَتَجَدُّ لَهُمُ الْمُصِيبَةُ بِهِ - مَعَ قُرْبِ عَهْدِهَا - فِي كُلِّ يَوْمٍ. فَقَالَ لَهُ: مَتَى كُنْتَ عِنْدَ عَائِشَةَ، وَاصْدُقْنِي؟ فَقَالَ: أَنْفَاءً. فَقَالَ عُمَرُ: اشْهَدْ أَنَّهُمْ كَرِهُونِي ...». الاغانى - أخبار المغيرة بن شعبه - ج ۱۶/۱۰۳، اعلام النساء (كحاله) ج ۴/۲۵۰، ۲۵۱.

۴۱

پذیرای چهل مرد بود - یافت نشد! همان مردی که معتقد بود هیچ زنی بدون

۴۲

اجازه شوهر، حق حرف زدن ندارد!

به دنبال در خواست عایشه، عمرو عاص نزد عمر آمد و گفت: یک خبری شنیده‌ام که امیدوارم خدا تو را از آن (دور کند و) در پناه خود قرار دهد. تو از ام کلثوم بنت ابی بکر خواستگاری کرده‌ای؟! عمر گفت: «(من بهترم یا ام کلثوم)؟! آیا تو مرا بهتر از ام کلثوم (بنت ابی بکر) می‌دانی یا اینکه ام کلثوم را بر من ترجیح می‌دهی؟» عمرو عاص گفت: هیچ کدام. ام کلثوم یک دختر بچه است، و تا کنون تحت سرپرستی ام المؤمنین (عایشه) با مهربانی و ملایمت زندگی کرده، و حال آنکه

۴۱ - «غانمه بنت غانم» در اعتراض به دشنام‌هایی که عمرو عاص به بنی‌هاشم و امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می‌داد به وی گفت: «... وَأَنْتَ تَسُبُّ قُرَيْشًا وَبَنِي هَاشِمٍ؟! وَأَنْتَ أَهْلُ السَّبِّ وَفِيكَ السَّبُّ وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّبُّ يَا عَمْرُو! إِنِّي وَاللَّهِ لَعَارِفَةٌ بِعُيُوبِكَ وَعُيُوبِ أَمِّكَ وَإِنِّي أَذْكُرُ لَكَ ذَلِكَ عَيْبًا عَيْبًا: وَلَذَتْ مِنْ أُمَةٍ سَوْدَاءَ مَجْنُونَةٍ حَمَقَاءَ، تَبُولُ مِنْ قِيَامٍ، وَتَغْلُوهَا اللَّثَامُ، إِذْ لَا مَسَهاَ الْفَحْلُ كَانَتْ تُظْفَتُهَا أَنْفَذَ مِنْ نُظْفَتِهِ، رَكِبَهَا فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ أَرْبَعُونَ رَجُلًا...». المحاسن والاضداد (جاحظ) ص ۱۴۷، المحاسن والمساوی (بيهقي) ص ۷۵.

۴۲ - عمرو عاص این نظر خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌داد و می‌گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله زنان را از اینکه بدون اجازه شوهران خود صحبت کنند نهی فرموده است!»

«عَنْ شُعْبَةَ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ ذَكْوَانَ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ مَوْلَى لِعَمْرِو بْنِ الْعَاصِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ تُكَلِّمَ النِّسَاءَ إِلَّا بِإِذْنِ أَزْوَاجِهِنَّ». العلیل (دارقطنی) ج ۴/ ۱۲۶، ۱۲۷، کنز العمال ج ۱۶/ ۳۹۱/ ح ۴۵۰۵۷، فیض القدیر ج ۶/ ۴۵۱، ۴۵۲/ ح ۹۵۶۰.

تو تندخو و خشن هستی، طوری که ما از تو می ترسیم، و قادر هم نیستیم تو را از اخلاقت دور کنیم، حالا اگر ام کلثوم (بنت ابی بکر) در مسئله ای با تو مخالفت کند و تو بر او خشم بگیری چه می شود؟! در آن صورت تو در میان فرزندان ابوبکر به ناحق جای پدر آنان را گرفته ای! ^{۴۳} از این گذشته اگر چنانچه تو با ام کلثوم ازدواج کردی، این بچه هر روز از نداشتن پدر به تو شکایت خواهد کرد».

عمر به عمرو عاص گفت: با عایشه چه کار کنم، من قبلاً با او در این مورد

۴۳- «فَأَرْسَلْتُ عَائِشَةَ إِلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ، فَأَخْبَرْتُهُ. فَقَالَ: أَنَا أَكْفِيكَ. فَأَتَنِي عُمَرُ، فَقَالَ: بَلَّغْنِي خَبْرَ أُعْيِدُكَ بِاللَّهِ مِنْهُ. قَالَ: مَا هُوَ؟ قَالَ: خَطَبْتُ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَفَرَغِبْتُ بِي عَنْهَا أَمْ رَغِبْتَ بِهَا عَنِّي؟ قَالَ: وَلَا وَاحِدَةً، وَلَكِنَّهَا حَدَّثَتْهُ، نَشَأَتْ تَحْتَ كَنْفِ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ فِي لَيْلٍ وَرَفَقٍ، وَفِيكَ غِلْظَةٌ، وَنَحْنُ نَهَابُكَ، وَمَا نَقْدِرُ أَنْ نَرُدَّكَ عَنْ خُلُقٍ مِنْ أَخْلَاقِكَ، فَكَيْفَ بِهَا إِنْ خَالَفَتْكَ فِي شَيْءٍ فَسَطَّوَتْ بِهَا، كُنْتَ قَدْ خَلَفْتَ أَبَا بَكْرٍ فِي وُلْدِهِ بِغَيْرِ مَا يَحِقُّ عَلَيْكَ». تاريخ الطبری ج ۳/ ۲۷۰، العقد الفريد ج ۶/ ۹۰، طبائع النساء ص ۳۹، ۴۰، تاريخ مدينة دمشق ج ۹۶/ ۲۵ [به اختصار]، الكامل في التاريخ ج ۳/ ۵۴، ۵۵، البداية والنهاية ج ۱۵۷/ ۷ [به اختصار]، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/ ۲۲۲، كنز العمال ج ۱۳/ ۶۲۶ ح ۳۷۵۹۰ [به اختصار]، الخلفاء الراشدون (عبد الوهاب النجار) ص ۲۴۶، ۲۴۷.

ابن عبد ربّه در العقد الفريد و در طبائع النساء به جای نام عمرو عاص، نام مغیره بن شعبه را ذکر می نماید: «فَأَرْسَلْتُ عَائِشَةَ إِلَى الْمَغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ، فَأَخْبَرْتُهُ. فَقَالَ لَهَا: أَنَا أَكْفِيكَ...».

۴۴- «جَارِيَةٌ تَنْعَى عَلَيْكَ أَبَاهَا كُلَّ يَوْمٍ». تاريخ مدينة دمشق ج ۹۶/ ۲۵ (با تصحيف در مطبوع)، كنز العمال ج ۱۳/ ۶۲۶ ح ۳۷۵۹۰.

صحبت کرده‌ام. عمرو عاص گفت: من خودم با عایشه حرف می‌زنم. من به تو پیشنهاد می‌کنم بجای دختر ابوبکر با ام کلثوم بنت علی ازدواج کنی، چون او بهتر از ام کلثوم بنت ابی بکر است، بدین گونه از این طریق یک وابستگی سببی هم با رسول خدا پیدا می‌کنی!

این پیشنهاد عمرو عاص در جالی بود که او خود در دشمنی با امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌گفت: «من از پیامبر شنیدم که آشکارا می‌گفت: آل ابی طالب یار و یاور من نیستند، بلکه یاور من خدا و صالح مؤمنان هستند!»

۴۵- «قال: فكيف بعائشة وقد كلمتها؟ قال: أنا لك بها وأدلك على خير منها، أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب، تعلق منها بنسب من رسول الله ﷺ». تاریخ الطبری ج ۳/۲۷۰، طبائع النساء ص ۴۰، الكامل فی تاریخ ج ۳/۵۴، ۵۵، البداية والنهاية ج ۷/۱۵۷، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/۲۲۲، الخلفاء الراشدون (عبد الوهاب النجار) ص ۲۴۶.

۴۶- عمرو بن عاص می‌گفت: «سمعتُ رسولَ الله ﷺ جَهاراً غيرَ سِرٍّ يقولُ: إِنَّ آلَ أبي فلانٍ لَيْسُوا بِأَوْلِيائِي إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ». مسند احمد بن حنبل ج ۴/۲۰۳، صحيح البخارى - كتاب الأدب، باب يُبْلَى الرَّجُلُ بِإِلَهِهَا - ج ۷/۷۳، صحيح مسلم - كتاب الإيمان، باب مَوَالاةِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَقَاتَعَةِ غَيْرِهِمْ وَالْبَرَاءَةُ مِنْهُمْ - ج ۱/۱۳۶، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۶/۱۰۹

شارحان این روایت از جمله ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری ج ۱۰/۳۵۱ و ۳۵۲ تصریح کرده‌اند: لفظی که عمرو عاص بکار برده «آل ابی طالب» بوده است.

بدین گونه بود که طبق نقل های اموی عمر بن خطاب تصمیم خویش را عوض

کرد و بر آن شد - به پیشنهاد عاصی بن عاصی^{۴۷} (= عمرو عاص) - به جای

۴۷ - این تعبیری است که عمر بن خطاب در باره دوست نزدیک خود عمرو بن عاص بکار برده است! (طبقات ابن سعد ج ۳/ ۳۱۰، تاریخ المدينة المنورة ج ۲/ ۷۴۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/ ۱۰۵، فتح الباری ج ۷/ ۱۳۵، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۳/ ۳۱۲، کنز العمال ج ۱۲/ ۶۰۹، ۶۶۳، ح/ ۳۵۸۸۹، ۳۶۰۱۳، الوحدة الإسلامية (ابوزهره) ص ۱۲۵).

همانطوری که سیوطی نقل نموده در کتاب صحیح ابن خزیمه نیز به این موضوع تصریح شده است. ولی ناشر امین کتاب «صحیح ابن خزیمه»، لفظ «العاصی بن العاصی» را به «العاص بن العاص» تغییر داده است. رجوع کنید به: صحیح ابن خزیمه ج ۴/ ۶۸، ح/ ۲۳۶۷، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۳/ ۳۱۲، ح/ ۱۲۱۳.

عمر که عمرو عاص را به عنوان والی خود در مصر منصوب کرده بود در ابتدای یکی از نامه هایش به او چنین نوشت: «مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَمْرٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، إِلَى الْعَاصِي بْنِ الْعَاصِي، عَجِبْتُ لَكَ يَا ابْنَ الْعَاصِي وَلِجُرْأَتِكَ عَلَيَّ وَمُخَالَفَتِكَ عَهْدِي! أَمَا إِنِّي خَالَفْتُ فِيكَ أَصْحَابَ بَدْرٍ وَمَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ، وَاخْتَرْتُكَ وَأَنْتَ الْخَامِلُ، وَقَدْ مُتُّكَ وَأَنْتَ الْمُؤَخَّرُ...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/ ۱۰۵، کنز العمال ج ۱۲/ ۶۶۳، ح/ ۳۶۰۱۳. همچنین رجوع کنید به: المختار من مناقب الاخيار (ابن اثیر) ج ۱/ ۵۳، رسائل الفاروق عمر بن الخطاب ص ۱۴۲.

«از بنده خدا عمر امیر المؤمنین به عاصی بن عاصی. ای «فرزند عاصی»

من از تو و جرأتی که در مقابل من و در مخالفت با پیمان من کرده ای در شگفتم. -

ازدواج با «دخترِ خردسالِ ابی‌بکر» با «دخترِ خردسالِ علی» که نام او هم

«ام‌کلثوم» بود ازدواج نماید! ^{۴۸}

«من کسی بودم که در بارهٔ تو با اصحاب بدر و با کسانی که بهتر از تو بوده‌اند مخالفت نمودم. من تو را برگزیدم در حالی که تو فردی گمنام بودی. من تو را (بر دیگران) مقدّم داشتم در حالی که مؤخّر از همه (و کمتر از دیگران) بودی...»!

۴۸- «فَصَرَفْتُ عَنْهَا إِلَى أُمِّ كَلْثُومِ بِنْتِ فَاطِمَةَ». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید)

حکایت اموی ازدواج حضرت ام کلثوم بنت علی علیه السلام با «عمر»

آنچه که در این قسمت در باره «ازدواج ام کلثوم بنت علی علیه السلام با عمر» می خوانید همگی روایات باطل و متناقضی است که در نقل های اموی و عباسی موجود است.^{۴۹}

این روایات تا حد زیادی ما را با گستاخی راویان و نویسندگان افسانه پرداز آشنا می سازد. این روایات اگر در آثار غیر علمی و خرافی نوشته می شد شاید وجهی داشت ولی متأسفانه بسیاری از کتب تاریخی و رجالی و فقهی و ادبی نویسندگان معروف مملو از این تخیلاتی است که ریشه در نقل های اموی و یا نقل های نزدیکان و خدمه عمر دارد.

می گویند: عمر بن خطاب - بنا به پیشنهاد عمرو عاص^{۵۰} - از علی خواست که

۴۹- ما در مقدمه این کتاب روشن کردیم که امویان و عباسیان در ترویج این اخبار ساختگی چه اهدافی را دنبال می کرده اند.

دختر بچه نا بالغ خود را که کمتر از نه سال داشته^{۵۱} به عقد او در آورد!

«۵۰- رجوع کنید به صفحه ۳۷۴.

۵۱- در منابعی که حکایت ازدواج ام‌کلثوم با عمر را نقل کرده‌اند تصریح شده که ام‌کلثوم بنت علی علیه السلام در آن زمان دختر بچه‌ای نا بالغ، و در سنین زیر نه سالگی بوده است. علاوه بر مصادری که در صفحات بعدی در این خصوص درج شده، توجه به عبارات ذیل نیز حائز اهمیت است:

واقد بن محمد بن عبدالله بن عمر (= از نوادگان عمر) در باره سن آن روز ام‌کلثوم نقل می‌کند که وی یک دختر بچه بود. «هِيَ يَوْمَئِذٍ صَبِيَّةٌ». سيرة ابن اسحاق ص ۲۳۲، الذرية الطاهرة ص ۱۱۴، ذخائر العقبی ص ۱۶۹.

محمد بن سعد می‌گوید: «او دختر بچه‌ای بود که بالغ نشده بود (و نه سال نداشت)». «وهي جَارِيَةٌ لَمْ تَبْلُغْ». طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۳.

ابوسلیمان خطابی می‌گوید: «في حديث عمر، أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام أَرْسَلَ أُمَّ كَلْثُومٍ إِلَيْهِ وَهِيَ صَغِيرَةٌ». غريب الحديث (خطابی) ج ۲/۱۰۰.

ابوالقاسم سهیلی می‌گوید: «إِنَّ أُمَّ كَلْثُومٍ بِنْتُ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا كَانَتْ تَحْتَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عليه السلام، تَزَوَّجَهَا وَهِيَ صَغِيرَةٌ». الفرائض (سهیلی) ص ۱۳۸.

جار الله زمخشری می‌گوید: «إِنَّ عَلِيًّا أَرْسَلَ أُمَّ كَلْثُومٍ إِلَيْهِ وَهِيَ صَغِيرَةٌ». الفائق فی غريب الحديث ج ۱/۲۶۹.

علاء الدين كاشاني حنفی می‌گوید: «زَوَّجَ عَلِيٌّ ابْنَتَهُ أُمَّ كَلْثُومٍ وَهِيَ صَغِيرَةٌ مِنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عليه السلام». بدائع الصنائع ج ۲/۲۴۰.

ابوالفرج ابن جوزی می‌گوید: «... وَلَمْ تَكُنْ قَدْ بَلَغَتْ». المنتظم ج ۴/۲۳۷.

ابن تركمانی ماردینی می‌گوید: «وَتَزَوَّجَ عُمَرُ ابْنَتَهُ عَلِيٍّ صَغِيرَةً». الجوهر النقی

بعضی ادعا کرده‌اند که ام کلثوم بنت علی در آن هنگام چهار سال بیشتر

شمس الدین ذهبی می‌گوید: «خَطَبَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَهِيَ صَغِيرَةٌ». سیر اعلام النبلاء ج ۳/۵۰۰، و در جای دیگر می‌گوید: «تَزَوَّجَهَا عُمَرُ وَهِيَ صَغِيرَةٌ». تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۴ - حوادث ۴۱ - ۶۰ هـ - ص ۱۳۷.

سخاوی در روایتش می‌گوید: «... وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صَبِيَّةٌ». استجلاب ارتقاء الغُرف ج ۱/۲۵۳.

زبیدی حنفی می‌گوید: «وَأُرْسِلَ عَلَيَّ عليه السلام أُمُّ كَلْثُومٍ إِلَى عَمْرِو عليه السلام وَهِيَ صَغِيرَةٌ». تاج العروس ج ۷/۲۸۷.

عایشه در خصوص اینکه ابتدای زمان بلوغ دختران سن نه سالگی است می‌گوید: «دختر بچه زمانی که به سن نه سالگی می‌رسد دیگر یک زن است (و به او دختر بچه گفته نمی‌شود)». «إِذَا بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ تِسْعَ سِنِينَ فَهِيَ امْرَأَةٌ». سنن الترمذی - کتاب النکاح، باب ۱۸: ما جاء في إكراه اليتيمة على التزويج - ج ۲/۲۸۸ ح ۱۱۱۵، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۱/۳۲۰، عارضة الاحوذی ج ۵/۲۴، المغنی علی مختصر الخرقی ج ۱/۳۷۳، ج ۷/۳۸۳ (از طریق احمد بن حنبل)، ج ۱۲/۳۳۴، الکافی فی فقه الامام احمد بن حنبل (ابن قدامه) ج ۱/۷۴، ج ۳/۲۷، الشرح الكبير علی متن المقنع ج ۱/۳۱۸، ج ۲/۳۱۴، ج ۷/۳۸۸، ج ۱۲/۳۰۹، شرح العمدة ج ۱/۴۸۰ (از طریق بخاری)، کشاف القناع ج ۱/۲۳۷، ج ۵/۴۸، المبدع فی شرح المقنع ج ۱/۲۶۷، ج ۲/۲۲۴، ج ۷/۲۳ (از طریق احمد بن حنبل)، الروض المربع ج ۳/۷۱، عون المعبود ج ۶/۸۳، تحفة الاحوذی ج ۴/۲۰۸، منار السبیل ج ۱/۶۲، ج ۲/۱۳۷، فقه المرأة ص ۸۵.

عبارتی را که از عایشه نقل شد، با لفظ دیگری از عبدالله بن عمر - به صورت مرفوع - نقل کرده‌اند: «إِذَا أَتَى عَلَى الْجَارِيَةِ تِسْعَ سِنِينَ فَهِيَ امْرَأَةٌ». ذکر أخبار

۵۲

نداشته است!

می‌گویند: علی بن ابی طالب - که تصمیم داشت بعدها دخترانش را به فرزندان برادرش (یعنی فرزندان جعفر بن ابی طالب) بدهد ^{۵۳} - به عمر گفت: «من دخترانم را نگه داشته‌ام تا آنان را به پسران جعفر تزویج کنم ^{۵۴} والله دختر من هنوز به سن

اصبهان ج ۲/۲۷۳، فردوس الاخبار ج ۱/۳۸۵/ح ۱۲۵۷، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۷/۱۷۴، التحقيق فی احادیث الخلاف ج ۲/۲۶۷، شرح العمدة ج ۱/۴۸۰، کنز العمال ج ۱۶/۴۴۹/ح ۴۵۳۷۵.

۵۲- فقیه بسیار معروف و برجسته حنفی، حسام الدین ابن مازہ معروف به صدر شهید (ف. ۵۳۶هـ) معتقد است که: ام کلثوم بنت علی به هنگام ازدواج و به هنگام زفاف با عمر بن خطاب یک بچه چهار ساله، و یا اینکه یک بچه چهار پنج ساله بوده است. «فَوُتَّ إِلَيْهِ وَهِيَ بِنْتُ أَرْبَعِ سِنِينَ، أَوْ مَا بَيْنَ الْأَرْبَعِ إِلَى الْخَمْسِ». شرح ادب القاضی ج ۴/۱۲۹.

زمان رحلت (یا شهادت) حضرت زهرا علیها السلام به اجماع مورخین سال ۱۱ هجری است. طبق گفته ابن مازہ، ام کلثوم دو سال بعد از رحلت مادرش به دنیا آمده است! چرا که ابن مازہ مدعی است ام کلثوم در زمان ازدواجش (= ۱۷ هجری)، دختری چهار ساله بوده است!

۵۳- «وَكَانَ عَلِيٌّ قَدْ عَزَلَ بَنَاتِهِ لِوُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». العقد الفريد ج ۶/۹۰.

۵۴- «إِنَّمَا حَبَسْتُ بَنَاتِي عَلَى بَنِي جَعْفَرٍ». طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۸۶، الوافی بالوفیات ج ۱۵/۳۷ [۳۸]، مسند الفاروق ج ۱/۳۹۰، الاصابة ج ۸/۴۶۵ [۱۲۲۳۷]، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۳/۴۴۰/ح ۱۶۶۵، کنز العمال ج ۱۳/۶۲۴/ح ۳۷۵۸۷، حیاة الصحابة ج ۲/۱۵۸، موسوعة حیاة الصحابیات ص ۱۸۹.

یا گفت: «إِنِّي أُرْصِدُهَا لِابْنِ أَخِي جَعْفَرٍ». ذخائر العقبی ص ۱۶۸. یعنی: «من -

بلوغ نرسیده ^{۵۵} ... دختر من یک بچه خردسال است ^{۵۶} او برای این کار خیلی

در نظر دارم ام کلثوم را بعداً به پسرِ برادرم جعفر تزویج کنم».

یا «قَدْ حَبَسْتُهَا لِابْنِ جَعْفَرٍ». العقد الفريد ج ۶/۹۰، طبائع النساء (ابن عبد ربّه) ص ۴۰.

یا «قَدْ حَبَسْتُهَا لِوُلْدِ أَخِي جَعْفَرٍ». الصواعق المحرقة ج ۲/۴۵۵، الفتوحات الاسلامیه ج ۲/۴۷۱، الشرف المؤبد ص ۴۳.

یا «إِنِّي أُرْصِدُهَا لِابْنِي جَعْفَرٍ». مختصر کتاب الموافقة ص ۱۶۷.

یا «إِنِّي أَعْدَدْتُهَا لِابْنِ أَخِي جَعْفَرٍ». الاحادیث المختارة (ضیاء الدین مقدسی)

ج ۱/۳۹۸، البیان والتعریف ج ۲/۱۲۴، ۱۲۵.

۵۵- «وَاللّٰهُ مَا بَلَغْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ». العثمانیه ص ۲۳۶.

۵۶- این عبارت با الفاظ مختلفی به امیر المؤمنین علی علیه السلام نسبت داده شده است؛ با

الفاظی چون: «إِنَّ عَلِيًّا قَالَ لَهُ: إِنَّمَا هِيَ صَبِيَّةٌ صَغِيرَةٌ»، «...إِنَّهَا صَبِيَّةٌ»، «...ما عندي إِلَّا أُمُّ كَلْثُومٍ وَهِيَ صَغِيرَةٌ»، «...إِنَّهَا صَغِيرَةٌ»، «...إِنَّهَا لَصَغِيرَةٌ عَنْ ذَلِكَ» و «...هي صغيرة». مصنف عبدالرزاق - باب نکاح الصغیرین - ج ۶/۱۶۳

/ح ۱۰۳۵۲، مصنف ابن ابی شیبة - کتاب النکاح باب ۱۸۴: ما قالوا في الرجل

يزوج الصبية أو يتزوجها ح ۴ - ج ۳/۴۲۲، نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۴۹،

جمهرة نسب قریش (زبیر بن بگّار) ج ۲/۷۸۲، جمل من انساب الاشراف

ج ۲/۴۱۱، تاریخ اليعقوبی ج ۲/۱۴۹، غریب الحديث (خطابی) ج ۲/۱۰۰، شرح

ادب القاضي ج ۴/۱۲۸ [۱۱۳۸]، مختصر کتاب الموافقة ص ۱۶۸، ربيع الابرار -

باب النساء ... وما اتّصل بذلك - ج ۴/۳۰۳، التذكرة الحمدونية ج ۹/۳۰۹ [۵۸۱]،

تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۴، ۲۳۵، المنتظم ج ۴/۲۳۷، التبيين

في انساب القرشيين (ابن قدامه) ص ۱۳۴، اسد الغابة ج ۵/۶۱۴، الجوهرة في نسب -

۵۷

کوچک است!»

← النبی ﷺ واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۴، ذخائر العقبی ص ۱۶۸، ۱۶۹ (از طریق ابن سنان)، الوافی بالوفیات ج ۲۴/۳۶۱ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج ۱/۳۹۰، ۳۹۱، مجمع البحرین فی زوائد المعجمین ج ۶/۱۶۲، ۱۶۳ / ح ۳۵۳۸، مخض الصواب ج ۳/۸۸۷، ۸۸۸، کنز العمال ج ۱۶/۵۱۰ / ح ۴۵۶۷۲، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱ هـ) ص ۱۴۶۶، الروضة الفیحاء ص ۲۳۳، الفتوحات الاسلامیة ج ۲/۴۷۱، تحفة الالباب ج ۲/۱۲۰، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص ۶۲، اعلام النساء (کحاله) ج ۴/۲۵۶، موسوعة حياة الصحابیات ص ۱۹۰، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص ۱۱۸، آداب الخطبة والزفاف فی السنّة المطهرة ص ۱۹.

بعضی از فقها و محدثین و مورخین نیز در اشاره به عبارتی که به امیر مؤمنان عليه السلام منسوب است گفته‌اند: «فَذَكَرَ مِنْهَا صِغْرًا»، یا «فَذَكَرَ لَهُ صِغَرَهَا»، یا «فَاغْتَلَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ وَقَالَ: هِيَ صَغِيرَةٌ»، یا «فَاغْتَلَّ عَلَيْهِ بِصِغَرِهَا»، یا «فَاغْتَدَّرَ إِلَيْهِ بِصِغَرِهَا»، یا «اِغْتَلَّ بِصِغَرِهَا» و یا «(كَانَ عَلَيٌّ) يَغْتَلُّ بِصِغَرِهَا». سیره ابن اسحاق ص ۲۴۸، سنن سعید بن منصور ج ۱/۱۷۳، فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج ۲/۶۲۶ / ح ۱۰۷۰، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۱/۷۸ / ح ۲۱۵، الفائق فی غریب الحديث ج ۱/۲۶۹، غوامض الاسماء المبهمة ج ۲/۷۸۷، الاحادیث المختارة (ضیاء الدین مقدسی) ج ۱/۳۹۸، الجوهره فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۵، ذخائر العقبی ص ۱۶۹، الشرح الكبير علی متن المقنع ج ۷/۳۴۳، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۴ - حوادث ۴۱ - إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۸، سیر اعلام النبلاء ج ۳/۵۰۱، مسند الفاروق ج ۱/۳۹۰، الاصابة ج ۸/۴۶۵ [۱۲۲۳۷]، مخض الصواب ج ۳/۸۸۹، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۳/۴۴۰ / ح ۱۶۶۴، مسند فاطمة الزهراء (سیوطی) ص ۱۶۶، الصواعق المحرقة ج ۲/۴۵۵، ۴۵۷، کنز العمال ج ۱۳/۶۲۴ / ح ۳۷۵۸۶، البیان والتعریف (ابن حمزه) ج ۲/۱۴۴، ۱۴۵ / ح ۱۳۱۴، ←

عمر - که بچه بودن ام کلثوم برایش اهمیتی نداشت - به حضرت علی گفت: «دخترت اگر زنده بماند بزرگ می شود!»^{۵۸} به خدا مخالفت تو با این ازدواج به خاطر کوچک بودن او نیست، تو با این حرف ها می خواهی مانع من بشوی!^{۵۹} من با دخترت آن کاری را که تو فکر می کنی نمی خواهم انجام دهم!^{۶۰} من که نخواستم با دخترت آمیزش جنسی داشته باشم،^{۶۱} والله من او را برای این کار

← ۱۳۱۷، نیل الاوطار ج ۶/۲۴۰، در السحابة ص ۵۴۹ [۱۶۳]، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۳، الشرف المؤبد ص ۴۳، فقه السنة ج ۲/۲۹، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۱۱۸، موسوعة حياة الصحابیات ص ۱۸۹.

← ۵۷- «إِنَّهَا تَصَغُرُ عَنْ ذَلِكَ». المعجم الاوسط (طبرانی) ج ۶/۳۵۷، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷/۶۴، ۱۱۴، البدر المنير ج ۷/۴۸۹، غاية السؤل فی خصائص الرسول ﷺ ص ۲۲۲، إمتاع الأسماع ج ۱۰/۲۵۶، كنز العمال ج ۱۶/۵۳۱ / ح ۴۵۷۷۳.

۵۸- «... إِنْ تَعِشْ تَكْبُرُ...». مختصر كتاب الموافقة ص ۱۶۸.

۵۹- «لَا وَاللَّهِ مَا ذَاكَ بِكَ، وَلَكِنْ أَرَدْتُ مَنْعِي». سيرة ابن اسحاق ص ۲۴۸، الفتوحات الاسلامیة ج ۲/۴۷۱.

«مَا بِكَ إِلَّا مَنْعُهَا». مصنف عبدالرزاق - باب نکاح الصغیرین - ج ۶/۱۶۳ / ح ۱۰۳۵۳.

«فَقَالَ (عمرُ): إِنَّكَ وَاللَّهِ مَا بِكَ ذَلِكَ، وَلَكِنْ قَدْ عَلِمْنَا مَا بِكَ». تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۵، المنتظم ج ۴/۲۳۷، مسند الفاروق ج ۱/۳۹۱، مَحْضُ الصواب ج ۳/۸۸۸.

۶۰- «فَقَالَ: إِنِّي لَمْ أَرِدْ حَيْثُ ذَهَبْتَ». تاریخ اليعقوبی ج ۲/۱۴۹.

۶۱- «إِنِّي لَمْ أَرِدِ الْبَاءَةَ». فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج ۲/۶۲۶ / ح ۱۰۷۰، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۱/۷۸ / ح ۲۱۵، الاحادیث المختارة (ضیاء الدین مقدسی) =

نمی‌خواهم! ^{۶۲} من با این کار می‌خواهم عضوی از اعضای رسول خدا (ص) نزد من
باشد! ^{۶۳} چون من از پیامبر شنیدم که فرمود: «تنها نسب و حسب من است که تا
روز قیامت باقی خواهد ماند»، ^{۶۴} لذا می‌خواهم با این کار داماد شما «اهل البيت»

ج ۱/۳۹۸، ذخائر العقبی ص ۱۶۹، مسند الفاروق ج ۱/۳۹۰، مخض الصواب
ج ۳/۸۸۹، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۳/۴۴۰ ح ۱۶۶۴، مسند فاطمة الزهراء
(سیوطی) ص ۱۶۶، الصواعق المحرقة ج ۲/۴۵۵، ۴۷۷، کنز العمال ج ۱۳/۶۲۴
ح ۳۷۵۸۶، فیض القدير ج ۵/۲۳، البیان والتعريف (ابن حمزه) ج ۲/۱۴۵
ح ۱۳۱۴، ۱۳۱۶، در السحابة ص ۵۴۹ [۱۶۳]، الفتوحات الاسلامیة ج ۲/۴۷۱،
موسوعة حياة الصحایات ص ۱۸۹، الشجرة الزكية في الانساب ص ۳۷۴.

۶۲- «إِنِّي وَاللَّهِ مَا أُرِيدُهَا لِذَاكَ». العثمانیة ص ۲۳۶.

۶۳- «إِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَكُونَ عِنْدِي عُضْوٌ مِنْ أَغْضَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». ذخائر العقبی ص ۱۶۹
(از طریق ابن سمان).

۶۴- «... إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي
وَنَسَبِي». الذرية الطاهرة ص ۱۱۴، ۱۱۵، المعجم الاوسط (طبرانی) ج ۶/۳۵۷،
المعجم الكبير ج ۳/۴۵، معرفة الصحابة (ابو نعيم) ج ۱/۷۸ ح ۲۱۵، تاريخ بغداد
ج ۶/۱۸۰، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷/۶۴، تاريخ مدينة دمشق ج ۱۹/۴۸۲،
الاحاديث المختارة (ضياء الدين مقدسي) ج ۱/۳۹۸، سير اعلام النبلاء ج ۳/۵۰۰،
تاريخ الاسلام (ذهبي) ج ۴ - حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۷، مسند الفاروق
ج ۱/۳۸۹، ۳۹۰، البدر المنير ج ۷/۴۸۹، مجمع الزوائد ج ۴/۲۷۱، ۲۷۲، مجمع
البحرين في زوائد المعجمين ج ۶/۱۶۲، ۱۶۳ ح ۳۵۳۸، مسند فاطمة الزهراء
(سيوطی) ص ۱۶۶، مخض الصواب ج ۳/۸۸۹، الصواعق المحرقة ج ۲/۴۵۷، كنز
العمال ج ۱۶/۵۳۱ ح ۴۵۷۷۳، در السحابة ص ۵۴۹ [۱۶۳].

٦٥ بشوم! ... تازه اگر واقعاً دختری همانطوری است که می‌گویی، او را پیش من
٦٦ بفرست تا او را ببینم!

٦٧ علی گفت: «بسیار خوب، او را نزد تو می‌فرستم تا او را ببینی که چقدر

«... إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا سَبَبٌ وَلَا صِهْرٌ إِلَّا وَهُوَ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي وَصِهْرِي».

جمل من انساب الاشراف ج ٢/٤١١، فوائد تمام ج ٤/٣٠٥ / ح ١٢٨٧: (با لفظ «نسب» به جای «سبب»).

٦٥- «فَأُخْبِتُ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ سَبَبٌ وَصِهْرٌ». تاریخ بغداد ج ٦/١٨٠.

٦٦- «فَإِنْ كَانَتْ كَمَا تَقُولُ، فَأَبْعَثْهَا إِلَيَّ». الذرية الطاهرة ص ١١٤، ذخائر العقبی ص ١٦٨، الفتوحات الاسلامیة ج ٢/٤٧١.

«فَإِنْ كَانَ كَمَا تَقُولُ، فَأَبْعَثْهَا إِلَيَّ». سيرة ابن اسحاق ص ٢٣٢.

٦٧- «أُرْسِلُ بِهَا (وفي لفظ: تُرْسَلُ بِهَا) إِلَيْكَ تَنْظُرُ إِلَيْهَا». سنن سعيد بن منصور ج ١/١٧٣، الشرح الكبير على متن المقنع ج ٧/٣٢٣.

«أَنَا مُرْسِلُهَا إِلَيْكَ لِتَرَاهَا». جمل من انساب الاشراف ج ٢/٤١١.

«أَنَا أَبْعَثُهَا إِلَيْكَ» یا «أَبْعَثُ بِهَا إِلَيْكَ». جمهرة نسب قريش (زبير بن بكار)

ج ٢/٧٨٢، الاستيعاب - ترجمة «أم كلثوم بنت علي» - ج ٤/٥٠٩ [٣٦٣٨]، التذكرة

الحمدونية ج ٩/٣٠٩ [٥٨١]، تاريخ مدينة دمشق ج ١٩/٤٨٣، المنتظم ج ٤/٢٣٧،

التبيين في انساب القرشيين (ابن قدامة) ص ١٣٤، اسد الغابة ج ٥/٦١٤، شرح نهج

البلاغة (ابن ابي الحديد) ج ١٢/١٠٦، الجوهرة في نسب النبي ﷺ واصحابه

العشرة ج ٢/١٥٤، ذخائر العقبی ص ١٦٨، تاريخ الاسلام (ذهبي) ج ٤ - حوادث

٤١ إلى ٦٠ هـ - ص ١٣٨، سير اعلام النبلاء ج ٣/٥٠١، مسند الفاروق ج ١/٣٩١،

إمتاع الأسماع ج ٥/٣٦٩، عمدة القاری ج ١٤/١٦٨، مخض الصواب ج ٣/٨٨٧،

تاريخ الخلفاء (از قرن ١١ هـ) ص ١٢٦٦، الروضة الفيحاء ص ٢٣٤، اعلام النساء <

کوچک است»! ^{۶۸}

راویان اموی می‌گویند: علی به خانه آمد ^{۶۹} و خودش شخصاً – شاید در اثر نصایح عفت‌آموز (۱) عمر بن خطاب ^{۷۰} – ام‌کلثوم را آرایش نمود! ^{۷۱} سپس

← (کحاله) ج ۲/۲۵۶، دولة النساء ص ۵۹۹، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۱۱۸، آداب الخطبة والزفاف فی السنة المطهرة ص ۱۹.

۶۸ – «إِنِّي مُرْسِلُهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَنْظُرَ إِلَيَّ صِغَرَهَا». غریب الحدیث (خطابی) ج ۲/۱۰۰، مختصر کتاب الموافقة ص ۱۶۸.

۶۹ – «... فَرَجَعَ عَلَيَّ فَدَعَاها...». سيرة ابن اسحاق ص ۲۳۲، الذرية الطاهرة النبوية ص ۱۱۴، ذخائر العقبی ص ۱۶۸.

۷۰ – عمر به مردم می‌گفت: «اگر کسی از شما می‌خواهد در حق دختری نیکی نماید، باید دختر را آرایش کند، و او را (در میان مردم) بگرداند تا بوسیله وی از خدا روزی بگیرد»!

«إِذَا أَرَادَ أَحَدٌ مِنْكُمْ أَنْ يُحْسِنَ الْجَارِيَةَ، فَلْيُزَيِّنْهَا، فَلْيُطَوِّفْ بِهَا يَتَعَرَّضُ بِهَا رِزْقَ اللَّهِ». مصنف ابن ابی شیبة – کتاب النکاح، باب ۲۵۹: ما قالوا فی الجارية تشوف وتطوف بها ح ۳ – ج ۳/۴۶۱، کنز العمال ج ۱۶/۵۱۰، ۵۱۱ ح/ ۴۵۶۷۴: (فلیطف بها)، موسوعة آثار الصحابة ج ۱/۱۳۳ ح/ ۶۲۱.

۷۱ – «فَزَيَّنْهَا وَأَرْسَلْ بِهَا إِلَيْهِ». مصنف عبدالرزاق – باب نکاح الصغیرین – ج ۶/۱۶۳ ح/ ۱۰۳۵۳.

بعضی هم این عبارت را این طور نقل کرده‌اند: «فَأَمَرَ عَلِيٌّ بِهَا فَصُبَّغَتْ»، یا «فَأَمَرَ بِإِبْنَتِهِ مِنْ فَاطِمَةَ فَرُزِّتَتْ». طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۴، تاریخ بغداد ج ۶/۱۸۰، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۵، المنتظم ج ۴/۲۳۷، مسند الفاروق ج ۱/۳۹۱، مخض الصواب ج ۳/۸۸۸، الصواعق المحرقة ج ۲/۴۵۷، ←

پارچه‌ای را به دختر خردسال بزک شده‌اش (!) داد و به او گفت: «این را نزد عمر ببر و به او سلام کن ^{۷۲} و بگو: پدرم می‌گوید: این همان پارچه‌ای است که به تو ^{۷۳} گفتم، ^{۷۴} نظر شما در باره آن چیست؟»

قصه‌پردازان در ادامه سخنان خود می‌گویند: هدف از این کار این بود که عمر بن خطاب این بچه بسیار خردسال را ببیند و عذر علی را در اجتناب از تزویج ^{۷۵} این دختر بپذیرد!

الشرف المؤبد ص ۴۳، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۱۱۸، موسوعة الصحایات ص ۷۲.

- ۷۲- «فَاذْهَبِي إِلَيْهِ فَسَلِّمِي عَلَيْهِ». مختصر کتاب الموافقة ص ۱۷۰.
- ۷۳- «فَقَالَ لَهَا: قُولِي لَهُ هَذَا الْبُرْدُ الَّذِي قُلْتُ لَكَ». جمهرة نسب قریش (زبیر بن بگّار) ج ۷۸۲/۲، ربیع الا برار - باب النساء ... وما اتّصل بذلك - ج ۳۰۳/۴، التذکرة الحمدونية ج ۳۰۹/۹ [۵۸۱]، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۴، التبيين فی انساب القرشيين (ابن قدامه) ص ۱۳۴، ذخائر العقبی ص ۱۶۸، سیر اعلام النبلاء ج ۵۰۱/۳، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۴ - حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۸، الوافی بالوفیات ج ۳۶۲/۲۴ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج ۳۹۱/۱، عمدة القاری ج ۱۶۸/۱۴، مَحْضُ الصواب ج ۸۸۷/۳، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱ هـ) ص ۱۴۶۶، الروضة الفيحاء ص ۲۳۴، اعلام النساء (کحاله) ج ۲۵۶/۴.
- ۷۴- «قُولِي لَهُ: يَقُولُ لَكَ أَبِي: كَيْفَ تَرَى هَذِهِ الْحُلَّةَ؟» سيرة ابن اسحاق ص ۲۴۸، الذرية الطاهرة ص ۱۱۴، ذخائر العقبی ص ۱۶۷.
- ۷۵- «كَانَ (عُمَرُ) قَدْ خَظَبَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَتَهُ، فَأَعْتَذَرَ إِلَيْهِ بِصِغَرِهَا، وَأَرْسَلَهَا إِلَيْهِ لِيَرَاهَا إِعْذَارًا». الفائق في غريب الحديث ج ۲۶۹/۱.

راویان اموی می‌گویند: کودک پارچه را نزد عمر بن خطاب برد و سلام کرد و گفت: این را پدرم برای شما فرستاده است.

عمر به آن دختر کوچک - که اینک با آن قامت بچگانه در مقابلش ایستاده بود - خیره شد.

خلیفه (۱) - که از ام‌کلثوم خوشش آمده بود^{۷۶} - بی اعتنا به پارچه،^{۷۷} مقنعه دختر را از سرش برداشت^{۷۸} و پیراهن او را به دست گرفت. ام‌کلثوم پیراهنش را از دست عمر کشید و گفت: (لباسم را) ول کن!^{۷۹}

عمر سپس دست وی را گرفت، ... دختر سعی کرد دست خود را رها کند!^{۸۰}
 راویان هتاک اموی مسلک می‌گویند: عمر، ام‌کلثوم را بغل

۷۶- «فَرَضِيهَا». الشرح الكبير على متن المقنع ج ۳۴۳/۷.

۷۷- ام‌کلثوم پس از بازگشت، به پدر خود گفت: «مَا نَشَرُ الْبُرْدَ، وَمَا نَنْظُرُ إِلَّا إِلَيْيَّ». تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۵، المنتظم ج ۲۳۷/۴، مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۸۸۸/۳، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۱۱۸.

۷۸- «فَتَنَاوَلَ قِنَاعَهَا». التذكرة الحمدونية ج ۳۰۹/۹ [۵۸۱].

۷۹- «فَأَخَذَ بِرِزْعِهَا (= يَعْنِي قَمِيصَهَا)، فَاجْتَذَبْتُهَا مِنْهُ، وَقَالَتْ: أُرْسِلْ». سيرة ابن اسحاق ص ۲۴۸.

«فَلَمَّا ذَهَبَ لِيَتَنَاوَلَ قَمِيصَهَا، جَذَبْتُ قَمِيصَهَا». مختصر كتاب الموافقة ص ۱۷۰.

۸۰- «فَأَخَذَ عَمْرُ بِرِزْعِهَا، فَاجْتَذَبْتُهَا مِنْهُ»! الذرية الطاهرة ص ۱۱۴، ذخائر العقبی ص ۱۶۸.

کرد^{۸۱} و بر روی پای خود نشاند و در حالی که دست به سر او می کشید او را بوسید^{۸۲} و برای آرام کردن ام کلثوم سعی کرد با او شوخی کند!^{۸۳}

افرادی که می خواستند کنیزان برده را خریداری کنند معمولاً برای اینکه ببینند

۸۱- «فَأَخَذَهَا عُمَرُ وَضَمَّهَا إِلَيْهِ». سيرة ابن اسحاق ص ۲۴۸، الذرية الطاهرة (دولابی) ص ۱۱۴، ذخائر العقبی ص ۱۶۹، استجلاب ارتقاء الغُرف ج ۱/۲۵۳، الفتوحات الاسلامیة ج ۲/۴۷۲.

۸۲- «فَجَعَلَ يَبْرِئُهَا وَيَمْسَحُ بِيَدِهِ عَلَى رَأْسِهَا وَيُقَبِّلُهَا». شرح ادب القاضی ج ۴/۱۲۹.

«وَأَجْلَسَهَا فِي حِجْرِهِ وَقَبَّلَهَا». الصواعق المحرقة ج ۲/۴۵۷، الشرف المؤبد ص ۴۳.

می گویند: ام کلثوم در باره این کار عمر به پدرش گفت: «دَعَانِي وَقَبَّلَنِي فَلَمَّا قُمْتُ أَخَذَ بِسَاقِي...». تاریخ بغداد - ترجمة إبراهيم بن مهران بن رستم - ج ۶/۱۸۰.

ابن حجر هیتمی شافعی (ف. ۵۹۷۴) در دفاع از این کار عمر می گوید: «اینکه عمر مبادرت به بوسیدن ام کلثوم کرده و او را در آغوش گرفته است به جهت احترام گذاشتن به ام کلثوم و تکریم وی بوده (و نه به خاطر شهوت)، چون ام کلثوم اصلاً به سنی نرسیده بود که مورد شهوت کسی قرار بگیرد تا این کارها با او حرام باشد، تازه اگر چنانچه ام کلثوم در سن بچگی و خردسالی نبود پدرش او را آن طوری نمی فرستاد!»

«وَتَقْبِيلُهُ وَضَمُّهُ لَهَا عَلَى جِهَةِ الْإِكْرَامِ لِأَنَّهَا لِصِغَرِهَا لَمْ تَبْلُغْ حَدًّا تُشْتَهَى حَتَّى يَحْرُمَ ذَلِكَ وَلَوْلَا صِغَرُهَا لَمَا بَعَثَ بِهَا أَبُوهَا كَذَلِكَ!» الصواعق المحرقة ج ۲/۴۵۷.

۸۳- «فَمَازَحَهَا». مصنف ابن ابی شیبة - كتاب النكاح، باب ۱۸۴: ما قالوا في الرجل يزوج الصبية أو يتزوجها ح ۴ - ج ۳/۲۲۳.

زن برده برای آمیزش جنسی مناسب است یا نه، - به هنگام خرید - به ساق پای زن نگاه می‌کردند.^{۸۴}

راویان هتاک، کذاب و بی‌پروای اموی می‌گویند: عمر بن خطاب نیز وقتی ام‌کلثوم را بر روی زانوی خود نشاند - در حالی که به ساق پای او (یا جاهای دیگر بدن او)^{۸۵} دست می‌کشید - جامه وی را به کناری زد تا پاهای او را خوب ببیند!^{۸۶}

۸۴- لذا صحابی معروف «بسر بن اوطات» - که از امرای معاویه بن ابی سفیان بود - زمانی که زنان شیعه اسیر شده بنی همدان را در بازار می‌فروخت، خریداران ابتدا ساق پای این زنان را بررسی می‌نمودند! و این جنایتی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر آن را قبلاً داده بود. (مصنف ابن ابی شیبة - کتاب ۴۰ الفتن، باب ۲: ما ذکر فی فتنۃ الدجال ح ۱۶۲ - ج ۸/۶۷۲، الاستیعاب - ترجمة «بسر بن أوطاة» - ج ۱/۲۴۳ [۱۷۵]).

همچنین رجوع کنید به کتاب حاضر صفحات ۲۰ تا ۲۲.

۸۵- «وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى سَاقِهَا أَوْ شَيْءٍ مِنْ جَسَدِهَا». نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۴۹.

«وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ جَسَدِهَا». تحفة الالباب ج ۲/۱۲۰.

۸۶- «وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى سَاقِهَا وَكَشَفَهَا (وَفِي لَفْظٍ: فَكَشَفَهَا)». جمهرة نسب قریش (زبیر بن بگار) ج ۲/۷۸۲، تاریخ مدینة دمشق ج ۱۹/۴۸۳، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۴، ۲۳۵، المنتظم ج ۴/۲۳۷، التبيين فی انساب القرشيين (ابن قدامة) ص ۱۳۴، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه و آله واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۴، ذخائر العقبی ص ۱۶۸، سیر اعلام النبلاء ج ۳/۵۰۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۴ - <

کاری کہ تصور ارتکاب آن - برای بعضی - حتی نسبت به کنیزان نیز قبیح و

حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۸، الوافی بالوفیات ج ۳۶۲/۲۴ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج ۳۹۱/۱، إمتاع الأسماع ج ۳۶۹/۵، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱ هـ) ص ۱۴۶۶، الروضة الفیحاء ص ۲۳۴، الفتوحات الاسلامیة ج ۴۷۲/۲، اعلام النساء (کحاله) ج ۲۵۶/۴.

«فَكَشَفَ عَنْ سَاقِهَا». سنن سعید بن منصور ج ۱۷۳/۱، مصنف عبدالرزاق - باب نکاح الصغیرین - ج ۱۶۳/۶ / ح ۱۰۳۵۲، الاستیعاب ج ۵۱۰/۴ [۳۶۳۸]، الجوهرة فی نسب النبی صلی اللہ علیہ وسلم واصحابه العشرة ج ۱۵۵/۲، الشرح الكبير على متن المقنع ج ۳۴۳/۷، الاصابة ج ۴۶۵/۸ [۱۲۲۳۷]، کنز العمال ج ۵۱۰/۱۶، ح ۴۵۶۷۲، نیل الاوطار ج ۲۴۰/۶، فقه السنة ج ۲۹/۲، موسوعة حياة الصحابیات ص ۱۹۰، فتاوی واقضية عمر بن الخطاب ص ۱۱۸، صحایات الرسول صلی اللہ علیہ وسلم ص ۹۸، آداب الخطبة والزفاف فی السنة المطهرة ص ۱۹.

«فَكَشَفَ عَنْ سَاقِهَا». المغنی علی مختصر الخرقی ج ۴۵۴/۷، اختیارات ابن قدامة الفقهیة ج ۵۳/۳، دولة النساء ص ۵۹۹.

«وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى سَاقِهَا». الاستیعاب - ج ۵۰۹/۴ [۳۶۳۸]، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۰۶/۱۲، عمدة القاری ج ۱۶۸/۱۴.

«فَأَخَذَ بِسَاقِهَا». مصنف عبدالرزاق - باب نکاح الصغیرین - ج ۱۶۳/۶، ح ۱۰۳۵۳، تاریخ بغداد ج ۱۸۰/۶، الصواعق المحرقة ج ۴۵۷/۲.

«وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهَا». اسد الغابة ج ۶۱۴/۵، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص ۶۲، اعلام النساء (مصطاوی) ص ۳۹، موسوعة حياة الصحابیات ص ۱۹۰.

«فَجَرَّدَ سَاقَهَا». شرح ادب القاضی ج ۱۲۹/۴.

۸۷

بعید است!

همان روات می‌گویند: ام‌کلثوم - در حالی که سعی می‌کرد لباس خود را از دست عمر در بیاورد - به او گفت: «ول کن! ^{۸۸} تو با من این کارها را می‌کنی؟! ^{۸۹}

۸۷- سبط بن جوزی می‌گوید: «وَذَكَرَ جَدِّي فِي كِتَابِهِ الْمُنتَظَمِ: «أَنَّ عَلِيًّا بَعَثَهَا إِلَى عُمَرَ لِيَنْظُرَهَا، وَإِنَّ عُمَرَ كَشَفَ عَنْ سَاقِهَا وَلَمَسَهَا بِيَدِهِ». قُلْتُ: وَهَذَا قَبِيحٌ وَاللَّهِ، لَوْ كَانَتْ أُمَّةٌ لَمَا فَعَلَ بِهَا هَذَا...». تذكرة الخواص - الباب الحادي عشر، ذكر أولاد فاطمة عليها السلام - ص ۲۷۱.

یعنی: «پدر بزرگ من (= ابن جوزی) در کتاب المنتظم این طور آورده که: «علی (دخترش) ام‌کلثوم را نزد عمر فرستاد تا عمر او را ببیند. عمر ساق پای ام‌کلثوم را عریان کرد و به پاهای او دست کشید». من می‌گویم: به خدا سوگند چنین کاری زشت است. اگر ام‌کلثوم (حتی) یک کنیز بود عمر چنین کاری با او نمی‌کرد!»

۸۸- «... فَقَالَتْ: أُرْسِلُ...». سنن سعید بن منصور ج ۱/۱۷۳، مصنف عبدالرزاق - باب نکاح الصغیرین - ج ۶/۱۶۳ ح ۱۰۳۵۲، غوامض الاسماء المبهمة ج ۲/۷۸۷، المغنی علی مختصر الخرقی ج ۷/۴۵۴، الشرح الكبير علی متن المقنع ج ۷/۳۴۳، کنز العمال ج ۱۶/۵۱۰ ح ۴۵۶۷۲.

۸۹- «أَتَفَعَّلُ هَذَا؟! نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۴۹، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بگار) ج ۲/۷۸۲، الاستیعاب ج ۴/۵۰۹ [۳۶۳۸]، تاریخ مدینة دمشق ج ۱۹/۴۸۳، المنتظم ج ۴/۲۳۷، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۵، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۱۳۴، اسد الغابة ج ۵/۶۱۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/۱۰۶، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه و آله واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۴، ذخائر العقبی ص ۱۶۸، سیر اعلام النبلاء ج ۳/۵۰۱، تاریخ الاسلام >

اگر تو یک پیر مرد نبودی،^{۹۰} و اگر امیر المؤمنین نبودی (یک) سیلی به چشمت می زدم^{۹۱}

← (ذهبی) ج ۴ - حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۸، الوافی بالوفیات ج ۳۶۲/۲۴ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج ۳۹۱/۱، إمتاع الأسماع ج ۳۶۹/۵، عمدة القاری ج ۱۶۸/۱۴، مخض الصواب ج ۸۸۷/۳، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱ هـ) ص ۱۴۶۶، الروضة الفیحاء ص ۲۳۴، تحفة الالباب ج ۱۲۰/۲، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص ۶۲، اعلام النساء (کحاله) ج ۲۵۶/۴، اعلام النساء (مصطاوی) ص ۳۹.

۹۰- «لَوْلَا أَنَّكَ شَيْخٌ، أَوْ لَوْلَا أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ...». مصنف ابن ابی شیبة - كتاب النکاح باب

۱۸۴: ما قالوا في الرجل يزوج الصبية أو يتزوجها ج ۴ - ج ۲۲۲/۳.

۹۱- «لَوْلَا أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَلَطَمْتُ عَيْنَكَ (أَوْ عَيْنَيْكَ)». سنن سعيد بن منصور

ج ۱۷۳/۱، مصنف ابن ابی شیبة - كتاب النکاح باب ۱۸۴: ما قالوا في الرجل يزوج الصبية أو يتزوجها ج ۴ - ج ۲۲۲/۳، الاستيعاب ج ۵۱۰/۴ [۳۶۳۸]، غوامض الاسماء المبهمة ج ۷۸۷/۲، المغنی علی مختصر الخرقی ج ۴۵۴/۷، الجوهرة فی نسب النبی صلی اللہ علیہ وسلم واصحابه العشرة ج ۱۵۵/۲، الشرح الكبير علی متن المقنع ج ۳۴۳/۷، إمتاع الأسماع ج ۳۶۹/۵، الاصابة ج ۴۶۵/۸ [۱۲۲۳۷]، صحایات الرسول صلی اللہ علیہ وسلم ص ۹۸، موسوعة حياة الصحایات ص ۱۹۰.

«فَلَوْلَا أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَصَكَّكْتُ عُقْنُكَ». مصنف عبدالرزاق - باب نکاح

الصغيرين - ج ۱۶۳/۶ / ح ۱۰۳۵۲، آداب الخطبة والزفاف فی السنة المطهرة ص ۱۹.

«وَاللَّهِ لَوْلَا أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَصَكَّكْتُ عُقْنُكَ (أَوْ عَيْنُكَ)». مصنف

عبدالرزاق - باب نکاح الصغيرين - ج ۱۶۳/۶ / ح ۱۰۳۵۳، كنز العمال ج ۵۱۰/۱۶ / ح ۴۵۶۷۲، نیل الاوطار ج ۲۴۰/۶، فقه السنة ج ۲۹/۲، فتاوی واقضية عمر بن

الخطاب ص ۱۱۸. ←

۹۲

و دماغت را خرد می‌کردم».

راویان هتاک اموی مذهب برای آنکه به خیال خود نهایت توهین و تحقیر را

«لَوْلَا أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَلَطَمْتُ». مختصر کتاب الموافقة ص ۱۶۸، غوامض

الاسماء المبهمة ج ۲/۷۸۷، ۷۸۸.

«لَوْلَا أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَطَمْتُ عَيْنَيْكَ». ذخائر العقبی ص ۱۶۸.

«لَوْلَا أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَلَطَمْتُكَ عَلَى خَدِّكَ». شرح ادب القاضی ج ۴/۱۲۹،

۱۳۰.

۹۲- «لَوْلَا أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَكَسَرْتُ أَنْفَكَ». نسب قریش (مصعب زیبری) ص ۳۴۹،

جمهرة نسب قریش (زبیر بن بگار) ج ۲/۷۸۲، الاستیعاب ج ۴/۵۰۹ [۳۶۳۸]،

ربیع الابرار - باب النساء ... وما اتصل بذلك - ج ۴/۳۰۳، التذكرة الحمدونية

ج ۹/۳۰۹ [۵۸۱]، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۸۳، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن

جوزی) ص ۲۳۵، المنتظم ج ۴/۲۳۷، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه)

ص ۱۳۴، اسد الغابة ج ۵/۶۱۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۱۰۶،

ذخائر العقبی ص ۱۶۸، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه و آله واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۴،

سیر اعلام النبلاء ج ۳/۵۰۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۴ - حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ

- ص ۱۳۸، ۱۳۹، الوافی بالوفیات ج ۲۴/۳۶۲ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج ۱/۳۹۱،

إمتاع الأسماع ج ۵/۳۶۹، عمدة القاری ج ۱۴/۱۶۸، مخض الصواب ج ۳/۸۸۷،

الروضة الفيحاء ص ۲۳۴، تحفة الالباب ج ۲/۱۲۰، الفتوحات الاسلامیة ج ۲/۴۷۲،

الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور ص ۶۲، اعلام النساء (کحاله) ج ۴/۲۵۶،

اعلام النساء (مصطاوی) ص ۳۹، موسوعة حياة الصحایات ص ۱۹۰.

«لَوْلَا أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَهَشَمْتُ أَنْفَكَ». تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱ هـ)

ص ۱۴۶۶.

نسبت به مولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خاندان او انجام داده باشند مدعی هستند که عمر بن خطاب این کارها را در حضور دیگران با ام کلثوم انجام داده است! آنان می گویند: ام کلثوم دستش را بلند کرد تا به صورت عمر کشیده بزند. کسانی که در آنجا حضور داشتند (۱) خواستند با ام کلثوم خردسال به تندی برخورد کنند ولی عمر گفت: «رهاش کنید، او هاشمیّه و قرشیّه است».

عمر به ام کلثوم گفت: «برو به پدرت بگو: چقدر خوب است، و چقدر زیباست! بگو: به خدا آن طوری که تو می گفتی نبود! ... به او بگو: من که راضی ام خدا هم از تو راضی باشد!»

۹۳- «فَرَفَعَتْ يَدَهَا وَكَادَتْ أَنْ تَلْطِمَهُ، وَقَالَتْ لَهُ: لَوْلَا أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِلَّا لَلَطَمْتُكَ عَلَى خَدِّكَ. فَقَالَ عُمَرُ رضي الله عنه: دَعُوهَا فَإِنَّهَا هَاشِمِيَّةٌ قُرَشِيَّةٌ!» شرح ادب القاضي ج ۴/۱۲۹، ۱۳۰.

۹۴- «إِنْطَلِقِي فَقُولِي لَهُ: مَا أَحْسَنَهَا وَأَجْمَلَهَا، لَيْسَتْ وَاللَّهِ كَمَا قُلْتَ...». سيرة ابن اسحاق ص ۲۴۸، الذرية الطاهرة ص ۱۱۴، ذخائر العقبی ص ۱۶۸.

۹۵- «فَقَالَ: قُولِي لَهُ: قَدْ رَضِيتُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ». جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج ۲/۷۸۲، الاستیعاب ج ۴/۵۰۹ [۳۶۳۸]، تاریخ مدینة دمشق ج ۱۹/۴۸۳، المنتظم ج ۴/۲۳۷، التبيين فی انساب القرشيين (ابن قدامه) ص ۱۳۴، اسد الغابة ج ۵/۶۱۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/۱۰۶، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه و آله واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۴، ذخائر العقبی ص ۱۶۸، سیر اعلام النبلاء ج ۳/۵۰۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۴ - حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۸، الوافی بالوفیات ج ۲۴/۳۶۲ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج ۱/۳۹۱، مجمع الاحباب ج ۱/۲۳۴، ←

روایت کذاب می‌گویند: ام‌کلثوم - با احساس اینکه دارند او را می‌فروشند -

شتابان نزد علی (ع) آمد و به پدر خود گفت: «آیا شما مرا نزد عمر فرستادید تا مرا
 ۹۶ بخرد؟! ... شما مرا نزد پیر مرد بدی فرستادید!»
 ۹۷

«إمتاع الأسماع ج ۵/۳۶۹، عمدة القاری ج ۱۴/۱۶۸، مخض الصواب ج ۳/۸۸۷،
 تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱ هـ) ص ۱۴۶۶، الروضة الفيحاء ص ۲۳۴، الدر المنثور فی
 طبقات ربات الخدور ص ۶۲.»

«وقال: قولي لأبيك: قَدْ رَضِيتُ، قَدْ رَضِيتُ، قَدْ رَضِيتُ». تاریخ بغداد
 ج ۶/۱۸۰، الصواعق المحرقة ج ۲/۴۵۷.

«قال: بَارَكَ اللهُ فِيكَ وفي أهلك قَدْ رَضِينَا». طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۴،
 تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۸۶، المنتظم ج ۴/۲۳۷، كشف المشكل ج ۱/۱۲۲،
 تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۵، مخض الصواب ج ۳/۸۸۸.

۹۶- «أَبْعَثْتَنِي إِلَيْهِ لِيَشْتَرِبَنِي». مختصر كتاب الموافقة ص ۱۷۰.

۹۷- «بَعَثْتَنِي إِلَى شَيْخٍ سَوِّءٍ». نسب قريش (مصعب زبیری) ص ۳۴۹، جمهرة نسب

قريش (زبير بن بكار) ج ۲/۷۸۲، الاستيعاب ج ۴/۵۰۹ [۳۶۳۸]، ربيع الابرار -
 باب النساء ... وما اتصل بذلك - ج ۴/۳۰۳، التذكرة الحمدونية ج ۹/۳۰۹ [۵۸۱]،

تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۸۳، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۵،
 المنتظم ج ۴/۲۳۷، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۱۳۴، اسد الغابة

ج ۵/۶۱۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/۱۰۶، سیر اعلام النبلاء
 ج ۳/۵۰۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۴ - حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۹، الوافی

بالوفیات ج ۲۴/۳۶۲ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج ۱/۳۹۱، عمدة القاری ج ۱۴/۱۶۸،
 الروضة الفيحاء ص ۲۳۴، مخض الصواب ج ۳/۸۸۷، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱ هـ)

ص ۱۴۶۶، الفتوحات الاسلامیة ج ۲/۴۷۲، الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور -

۹۸

آنگاه ماجرا را برای پدر تعریف کرد.

۹۹

علی به ام کلثوم گفت: «دخترم او شوهر توست!»

ص ۶۲، اعلام النساء (کحاله) ج ۴/۲۵۶، اعلام النساء (مصطاوی) ص ۳۹.

موسوعة حياة الصحابیات ص ۱۹۰.

«أَتَّبَعْتُني إِلَى شَيْخٍ سَوِّءٍ؟» ذخائر العقبی ص ۱۶۸.

«تَبَعْتُني إِلَى شَيْخٍ سَوِّءٍ؟» إمتاع الأسماع ج ۵/۳۶۹.

«أُرْسَلْتُني إِلَى شَيْخٍ سَوِّءٍ». تحفة الالباب ج ۲/۱۲۰.

۹۸- «فَذَكَرْتُ لَهُ جَمِيعَ مَا فَعَلْتُ وَمَا قَالَهُ». الصواعق المحرقة ج ۲/۴۵۷.

«مَضَتْ إِلَى أَبِيهَا فَأَخْبَرَتْهُ». سير اعلام النبلاء ج ۳/۵۰۱، تاریخ الاسلام

(ذهبی) ج ۴ - حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۹.

«فَقَالَتْ: مَا نَشَرَا الْبُرْدَ وَلَا نَنْظُرُ إِلَّا إِلَيْيَ...». تاریخ عمر بن الخطاب (ابن

جوزی) ص ۲۳۵، مجمع الاحباب ج ۱/۲۳۴.

«ثُمَّ خَرَجَتْ حَتَّى جَاءَتْ (أَوَاتَتْ) أَبَاهَا فَأَخْبَرَتْهُ الْخَبَرَ». جمهرة نسب قریش

(زبیر بن بکّار) ج ۲/۷۸۲، ذخائر العقبی ص ۱۶۸، مسند الفاروق ج ۱/۳۹۱، تحفة

الالباب ج ۲/۱۲۰، اعلام النساء (کحاله) ج ۴/۲۵۶.

۹۹- «يَا بَنِيَّةُ! إِنَّهُ زَوْجُكَ». نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۴۹، جمهرة نسب قریش

(زبیر بن بکّار) ج ۲/۷۸۲، الاستيعاب ج ۴/۵۰۹ [۳۶۳۸]، ربيع الابرار - باب

النساء ... وما اتصل بذلك - ج ۴/۳۰۳، تاریخ مدينة دمشق ج ۱۹/۴۸۳، المنتظم

ج ۴/۲۳۷، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۱۳۴، اسد الغابة

ج ۵/۶۱۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/۱۰۶، الجوهرة فی نسب

النبي صلی الله علیه و آله واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۴، ذخائر العقبی ص ۱۶۸، سير اعلام النبلاء

ج ۳/۵۰۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۴ - حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۹، إمتاع

دختر به پدر گفت: «آیا من اختیار امر ازدواج خودم را ندارم؟!»

علی به او گفت: «تو اگر دختر بزرگی بودی اختیار انتخاب همسرت را به تو می‌سپردم، ولی الآن اختیار ازدواج تو با من است!»^{۱۰۰}

از آنجایی که نظیر این ازدواج خیالی، حتی در میان مردمان بسیار پست نیز بی‌سابقه بوده، راویان اموی قصه را این طور ادامه داده‌اند که:

مردم وقتی شنیدند که عمر می‌خواهد با ام‌کلثوم بنت علی ازدواج کند با تعجب به عمر گفتند: «ام‌کلثوم یک دختر بچه است تو می‌خواهی با او چه کنی؟!»^{۱۰۱}

می‌گویند: عمر به بالای منبر رفت و گفت: «والله آنچه که مرا بر آن داشته به علی اصرار کنم که دخترش را به من تزویج کند حدیثی است که از پیامبر شنیده‌ام! پیامبر فرمود: «تنها نسب و حسب من است که روز قیامت باقی خواهد ماند»».^{۱۰۲}

← الأسماع ج ۳۶۹/۵، عمدة القاری ج ۱۴/۱۶۸، محض الصواب ج ۳/۸۸۷، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱ هـ) ج ۱۴۶۶، الفتوحات الاسلامیة ج ۲/۴۷۲، الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور ص ۶۲، اعلام النساء (کحاله) ج ۴/۲۵۶، اعلام النساء (مصطاوی) ص ۳۹، موسوعة حياة الصحابیات ص ۱۹۰.

۱۰۰- «قالت: يا أبتاه ألا أشتأمر في نفسي؟! قال: بلى، لو كنتِ كبيرةً اشتأمرتكِ، ولكن أُمركِ إليَّ اليوم». مختصر کتاب الموافقة ص ۱۷۰.

۱۰۱- «فقیلَ لَهُ: يا أمیر المؤمنین! ما کُنتِ تُریدُ إِلَیْها، وَهِيَ صَبِيَّةٌ صَغِيرَةٌ؟! سيرة ابن اسحاق ص ۲۴۸، ذخائر العقبی ص ۱۶۹.

۱۰۲- «صَعِدَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ الْمَنْبَرِ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا حَمَلَنِي عَلَى الْإِلْحاحِ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي ابْنَتِهِ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كُلُّ سَبَبٍ ←

لازم به ذکر است که این عبارتها را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اعتراض به خودِ عمر و به سبب اهانتی که عمر به صفیه (= عمه پیامبر صلی الله علیه و آله) کرده بود بیان فرموده است. اهانتی که صفیه را به گریه انداخت و پیامبر صلی الله علیه و آله را به خشم آورد! ^{۱۰۳}

در این مرحله از داستان سراییِ اموی، اظهار شده که: هم فرزندان حضرت علی و هم برادرِ آن حضرت (= عقیل) مخالف این ازدواج بودند و آن را به مصلحت ام کلثوم علیها السلام نمی دانستند.

می گویند: اصرار بیش از حد عمر باعث گردید علی علیه السلام موافقت با ازدواج را موکول به نظر حسن و حسین علیهما السلام نماید! ^{۱۰۴}

حسین علیه السلام به پدرشان حضرت علی علیه السلام اصرار نمودند که به ام کلثوم اجازه

وَنَسَبٍ وَصِهْرٍ مُنْقَطِعٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا نَسَبِي وَصِهْرِي، فَإِنَّهُمَا يَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَشْفَعَانِ لِصَاحِبِهِمَا». مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی) ص ۱۳۵.

همچنین رجوع کنید به: سیره ابن اسحاق ص ۲۴۹، الاحادیث المختارة (مقدسی) ج ۱/۱۹۸، مسند الفاروق ج ۱/۳۸۹، ۳۹۰، الشرف المؤبد ص ۴۳.

۱۰۳ - مجمع الزوائد ج ۸/۲۱۶، استجلاب ارتقاء الغُرف ج ۱/۴۰۴، ۴۰۵ (به نقل از مسند البزار).

۱۰۴ - «فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: إِنَّ عَلِيَّ فِيهَا أُمَرَاءٌ حَتَّى أَسْتَأْذِنَهُمْ». سیره ابن اسحاق ص ۲۴۸.

«فَقَالَ (عَلِيٌّ): لَهَا أَمِيرَيْنِ مَعِيَ. قَالَ: نَعَمْ. فَرَجَعَ عَلِيٌّ إِلَى أَهْلِهِ وَقَعَدَ عَمْرٌ يَنْتَظِرُ مَا يَرُدُّ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلِيٌّ: ادْعُوا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، فَجَاءَا فَدَخَلَا فَقَعَدَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُمَا: إِنَّ عَمْرَ قَدْ خَطَبَ إِلَيَّ أُخْتِكُمَا، فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ لَهَا مَعِيَ أَمِيرَيْنِ، وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أَرْوِجَهَا إِيَّاهُ حَتَّى أُوَامِرَكُمَا». ذخائر العقبی ص ۱۶۹.

دهد مانند زنان دیگر شوهر خود را شخصاً انتخاب کند^{۱۰۵} ولی حضرت علی به پیشنهاد آنان توجهی نکرد!

عموی دختر (= عقیل) نیز از خواستگاری «عمر» به خشم آمد و بشدت با این ازدواج مخالفت نمود.^{۱۰۶}

آنگاه که مخالفت‌های عقیل را برای عمر بن خطاب نقل کردند، وی گفت: «وای بر این عقیل سفیه و احمق!»^{۱۰۷}

خلاصه - طبق نقل‌های اموی - علی رغم تمامی این مسائل و این معارضتها، «ام‌کلثوم بنت علی» به «عمر بن خطاب» تزویج شد و بچه‌ای که سرگرم بازی با کودکان هم سن و سال خود بود^{۱۰۸} به خانه شوهر پیر خود رفت!

۱۰۵ - «فَقَالَا: هِيَ امْرَأَةٌ مِنَ النِّسَاءِ تَخْتَارُ لِنَفْسِهَا». المعجم الاوسط (طبرانی) ج ۳۵۷/۶، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۶۴/۷، ۱۱۴، مسند الفاروق ج ۳۹۰/۱، مجمع الزوائد ج ۲۷۲/۴، مجمع البحرين في زوائد المعجمين ج ۱۶۲/۶، ۱۶۳، ح ۳۵۳۸، كنز العمال ج ۵۳۱/۱۶ ح ۴۵۷۷۳.

۱۰۶ - «فَغَضِبَ عَقِيلٌ وَقَالَ لِعَلِيٍّ: مَا تَزِيدُكَ الْإِيَّامُ وَالشُّهُورُ إِلَّا الْعَمَى فِي أَمْرِكَ». الذرية الطاهرة ص ۱۶۰، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۴۴/۳، ذخائر العقبى ص ۱۷۰، مجمع الزوائد ج ۲۷۱/۴، مسند الفاروق (ابن كثير) ج ۳۸۹/۱.

۱۰۷ - «وَيُحِ عَقِيلٌ سَفِيهٌ أَحْمَقٌ». المعجم الكبير (طبرانی) ج ۴۴/۳، ۴۵، ح ۲۶۳۳، مسند الفاروق ج ۳۸۹/۱، مجمع الزوائد ج ۲۷۲/۴ (هیتمی این روایت را از طریق طبرانی نقل می‌کند و سپس می‌گوید: رجاله رجال الصحیح).

۱۰۸ - «تَزَوَّجَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَهِيَ جَارِيَةٌ تَلْعَبُ مَعَ الْجَوَارِي». مصنف عبدالرزاق - باب نکاح الصغیرین - ج ۱۶۳/۶ ح ۱۰۳۵۳ - <

آن هم شوهری که قبلاً تا مدت‌ها شغلش این بود که در بازار بایستد و با عصایش
 بچه‌های مردم را بترساند! ^{۱۰۹}

«إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَنْكَحَ ابْنَتَهُ - جَارِيَةً تَلَعَبُ مَعَ الْجَوَارِي - عَمْرَ بْنَ
 الْخَطَّابِ». مصنف عبدالرزاق - باب نکاح الصغیرین - ج ۶/۱۶۲، ۱۶۳، ح ۱۰۳۵۱.
 ۱۰۹ - قَتَادَةَ نقل می‌کند: «روزی عمر با جارود عبدی از مسجد باز می‌گشت که در راه با
 زن میان سالی مواجه شد. عمر به او سلام کرد. زن پاسخ سلام او را داد و گفت:
 ای عمر ترا همین بس (که گذشته‌ات را به یاد آوری). آن ایامی را که نامت عُمَیر
 بود و در بازار عُکاظ بچه‌ها را با عصایت می‌ترساندی. چندی نگذشت که نامت
 عمر شد، و پس از مدتی نامت امیر المؤمنین گردید. در خصوص مردم از خدا
 بترس و بدان کسی که از انذار و وعید (خداوند) بترسد دور را نزدیک می‌بیند، و
 آن که از مرگ در هراس باشد بیم از دست دادن زمان را دارد». «خَرَجَ عَمْرُ مِنَ
 الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ الْجَارُودُ الْعَبْدِيُّ، فَإِذَا بِامْرَأَةٍ بَرَزَتْ عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهَا عَمْرٌ،
 فَرَدَّتْ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَقَالَتْ: هَيْهَ يَا عَمْرُ، عَهْدُكَ وَأَنْتَ تُسَمَّى عُمَيْرًا فِي سُوقِ عُكَاظٍ
 تُرَوِّعُ الصَّبِيَّانَ بِعَصَاكَ، فَلَمْ تَذْهَبِ الْإَيَّامُ حَتَّى سُمِّيْتَ عَمْرُ، ثُمَّ لَمْ تَذْهَبِ الْإَيَّامُ حَتَّى
 سُمِّيْتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَاتَّقِ اللَّهَ فِي الرَّعِيَّةِ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ مَنْ خَافَ الْوَعِيدَ قَرُبَ عَلَيْهِ
 الْبَعِيدُ، وَمَنْ خَافَ الْمَوْتَ خَشِيَ الْقَوْتَ». الاصابة (ط دار الكتب العلمية، تحقيق
 «على محمد معوض» و «عادل احمد عبدالموجود») - ترجمة «خولة بنت مالك بن
 ثعلبة» - ج ۸/۱۱۶ [۱۱۱۸].

در چاپ قبلی الاصابة (ط مصر، المكتبة الخديوية، ج ۴/۲۹۰ [۳۶۱])
 عبارت «تُرَوِّعُ الصَّبِيَّانَ» به «ترع الصَّبِيَّانَ» تصحیف شده است. در کتاب
 الاستيعاب (مطبوع در حاشیه الاصابة ط خدیویه ج ۴/۲۹۱) نیز همین تصحیف
 صورت گرفته و عبارت به صورت «ترع الصَّبِيَّانَ» درج گردیده است. و تحریف ←

بر اساس تاریخ‌پردازی امویان: خلیفه فرهیخته و با فرهنگی که به پیر مردان نصیحت می‌کرد که: «از خدا بترسید و با زنان هم سن و سال خود ازدواج نمایید»؛ هم او که به دختران توصیه می‌کرد که: «تن به ازدواج با مردان پیر ندهید»،^{۱۱۰}

← آخر اینکه در کتاب الاستیعاب (ط دار الکتب العلمیة تحقیق «علی محمد معوض» و «عادل احمد عبدالموجود» ج ۴/۳۹۰) عبارت «تُرَوَّعُ الصَّبِيَانُ بِعَصَاكَ (= با عصایت بچه‌ها را می‌ترساندی)» به «تُرَعَى الصَّانُ بِعَصَاكَ (= با عصایت گوسفند می‌چراندی)» تغییر یافته است. یعنی حضرات با این تحریفشان مدعی هستند که «بازار عکاظ» چراگاهی بوده که عمر گوسفندها را برای چراندن به آن جا می‌برده تا به جای علف خوردن، تجارت کنند!

در کتاب شهاب الدین نویری، این روایت، قریب به همین الفاظ، با حذف عبارت «فِي سُوقِ عُكَازٍ تُرَوَّعُ الصَّبِيَانُ بِعَصَاكَ» نقل شده است. (نهایة الأرب فی فنون الادب - الفن الثاني، القسم الثالث، الباب الأول، ذکر ما قیل فی التواضع - ج ۳/۲۴۵، ۲۴۶).

این روایت در «اجتماع الجیوش الاسلامیة» ص ۸۴ و در «اسواق العرب فی الجاهلیة والاسلام» ص ۲۸۴ و همچنین در کتاب «رجال أنزل الله فیهم قرآناً» ج ۵/۱۵۵ نیز آمده است که نقل آنها نیز خالی از تحریف نیست!

۱۱۰- «إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أْتِيَ بِامْرَأَةٍ شَابَّةٍ تَزَوَّجَهَا شَيْخٌ كَبِيرٌ، فَقَتَلَتْهُ. فَأَمَرَ بِحَبْسِهَا، ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ! وَلْيُنكِحِ الرَّجُلُ لُمَتَّهُ مِنَ النِّسَاءِ، وَلْيُنكِحِ الْمَرْأَةُ لُمَتَهَا مِنَ الرِّجَالِ». تاریخ المدينة المنورة ج ۲/۷۶۹، کنز العمال ج ۱۶/۴۹۹ / ح ۴۵۶۳۰.

یعنی: «زن جوانی را نزد عمر بن خطاب آوردند که پیر مردی با او ازدواج کرده بود و آن زن شوهر پیرش را کشته بود. عمر بن خطاب پس از آنکه دستور حبس ←

پیر مرد با احساسی که فکر می‌کرد دختران هم دل دارند

زن را داد، به مردم گفت: ای مردم، از خدا بترسید، مرد باید از میان زنان با فردی که هم سن و سال خودش است ازدواج کند. زن نیز باید از میان مردان با فردی ازدواج کند که هم سن و سال اوست».

یک بار عمر به منبر رفت و در سخنرانی خود گفت: ای مردم، هر مردی باید با زن هم سن خودش ازدواج کند، هر زنی هم باید همسر مردی شود که هم سن اوست. «عمر رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ خَطَبَ النَّاسَ، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لِيُنْكَحَ الرَّجُلُ لُمَّتَهُ مِنَ النِّسَاءِ، وَلَتُنْكَحَ الْمَرْأَةُ لُمَّتَهَا مِنَ الرِّجَالِ. اللَّمَّةُ: الْمِثْلُ فِي السِّنِّ». غریب الحدیث (ابن قتیبه) ج ۱/۲۶۶، الفائق فی غریب الحدیث ج ۳/۲۱۲. شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۱۶۳.

«وَرُوِيَ أَنَّ رَجُلًا تَزَوَّجَ جَارِيَةً شَابَّةً زَمَنَ عُمَرُ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ، فَفَرَكْتُهُ فَقَتَلْتُهُ، فَلَمَّا بَلَغَ عُمَرُ ذَلِكَ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لِيَتَزَوَّجَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ لُمَّتَهُ مِنَ النِّسَاءِ، وَلَتُنْكَحَ الْمَرْأَةُ لُمَّتَهَا مِنَ الرِّجَالِ. أَيُّ شَكْلُهُ وَتَرْبُهُ. أَرَادَ: لِيَتَزَوَّجَ كُلُّ رَجُلٍ امْرَأَةً عَلَى قَدْرِ سِنِّهِ وَلَا يَتَزَوَّجَ حَدَثَةً يَشُقُّ عَلَيْهَا تَزَوُّجُهُ». لسان العرب - ذیل «لما» - ج ۱۵/۲۵۷.

«وَمِنْهُ حَدِيثُ عُمَرَ: أَنَّ شَابَّةً زُوِّجَتْ شَيْخًا فَقَتَلْتُهُ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، لِيُنْكَحَ الرَّجُلُ لُمَّتَهُ مِنَ النِّسَاءِ، وَلَتُنْكَحَ الْمَرْأَةُ لُمَّتَهَا مِنَ الرِّجَالِ. أَيُّ شَكْلُهُ وَتَرْبُهُ». النّهاية فی غریب الحدیث (ابن اثیر) - ذیل کلمه «لَمّة» - ج ۴/۲۷۴، لسان العرب - ذیل «لم» - ج ۱۲/۵۳۲: «أَيُّ شَكْلُهُ وَتَرْبُهُ وَقِرْنُهُ فِي السِّنِّ»، تاج العروس ج ۹/۵۴.

«وَاللَّمَّةُ أَيْضًا (تَرْبُ الرَّجُلِ) وَمِنْهُ الْحَدِيثُ: لِيَتَزَوَّجَ الرَّجُلُ لُمَّتَهُ كَمَا فِي الصِّحَاحِ وَكَانَ رَجُلٌ قَدْ تَزَوَّجَ جَارِيَةً شَابَّةً زَمَنَ عُمَرُ، فَفَرَكْتُهُ فَقَتَلْتُهُ، فَلَمَّا بَلَغَ عُمَرُ ذَلِكَ قَالَ: وَمَعْنَاهُ أَيُّ امْرَأَةٍ عَلَى قَدْرِ سِنِّهِ (و) لَمَّةُ الرَّجُلِ (شَكْلُهُ)». تاج العروس

و نباید آنان را مجبور به ازدواج با مردان بد قیافه کرد،^{۱۱۱}

۱۱۱ - «... قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضي الله عنه: لَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الرَّجُلِ الْقَبِيحِ، فَإِنَّهُنَّ يُحِبُّنَ مَا تُحِبُّونَ». عيون الاخبار (ابن قتيبه) - كتاب النساء - ج ۱۱/۴.

«... عَنْ عَمْرَأَتِهِ قَالَ: لَا تُنْكِحُوا الْمَرْأَةَ الرَّجُلَ الْقَبِيحَ الذَّمِيمَ (وفي لفظ: الذَّمِيمَ)، فَإِنَّهُنَّ يُحِبُّنَ لِأَنْفُسِهِنَّ مَا تُحِبُّونَ لِأَنْفُسِكُمْ». تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزي) - باب ۶۰: في ذكر كلامه في فنون - ص ۱۹۵، احكام النساء (ابن جوزي) - باب ۶۳: في الأمر بتزويج البنت إذا بلغت - ص ۳۲۰، مسند الفاروق ج ۱/۳۹۴، غداء الالباب ج ۲/۳۰۶.

«عن هشام، عن عُرْوَةَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ: يَغْمِدُ أَحَدُكُمْ إِلَى بَنْتِهِ، فَيَزَوِّجُهَا الْقَبِيحَ، إِنَّهُنَّ يُحِبُّنَ مَا تُحِبُّونَ. يَغْنِي إِذَا زَوَّجَهَا الذَّمِيمَ، كَرِهَتْ فِي ذَلِكَ مَا يَكْرَهُ، وَعَصَتْ اللَّهَ فِيهِ». مصنف عبدالرزاق - كتاب النكاح، باب عرض الجواري - ج ۱۵۸/۶، ۱۵۹ / ح ۱۰۳۳۹. همچنين رجوع كنيد به: كنز العمال ج ۵۸۷/۱۶ ح ۴۵۹۶۳.

«... قَالَ عُمَرُ: لَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الرَّجُلِ الذَّمِيمِ (وفي لفظ: الذَّمِيمِ، وفي لفظ: الْقَبِيحِ)، فَإِنَّهُنَّ يُحِبُّنَ مِنْ ذَلِكَ مَا تُحِبُّونَ». سنن سعيد بن منصور ج ۱/۲۴۴، مصنف ابن أبي شيبة - كتاب النكاح، باب من كان يكره المرأة على ما لا تهوى من الرجال، وكتاب الطلاق، باب ما كره من الكراهية للنساء ... - ج ۳/۴۶۲، ج ۱۸۳/۴، كنز العمال ج ۵۸۷/۱۶ ح ۴۵۹۶۴. ازالة الخفاء ج ۲/۱۱۰.

«... قَالَ عُمَرُ رضي الله عنه: لَا يُكْرَهُنَّ أَحَدُكُمْ ابْنَتَهُ عَلَى الرَّجُلِ الْقَبِيحِ، فَإِنَّهُنَّ يُحِبُّنَ مَا تُحِبُّونَ». تاريخ المدينة المنورة (ابن شبة) ج ۲/۷۶۹، كتاب العيال ج ۱/۲۷۲.

«وَيَجُوزُ لِلْمَرْأَةِ إِذَا أَرَادَتْ أَنْ تَتَزَوَّجَ بِرَجُلٍ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ، لِأَنَّهُ يُعْجِبُهَا مِنَ الرَّجُلِ مَا يُعْجِبُ الرَّجُلُ مِنْهَا. وَلِهَذَا قَالَ عُمَرُ رضي الله عنه: لَا تُزَوِّجُوا بَنَاتِكُمْ مِنَ الرَّجُلِ

حال خود — با آن درازی خارج از اعتدال^{۱۱۲} و آن پاهای چون

الدَّامِیمِ، فَإِنَّهُ يُعْجِبُهُنَّ مِنْهُمْ مَا يُعْجِبُهُمْ مِنْهُنَّ». المذهب (شیرازی) ج ۲/۳۴، المجموع (نووی) ج ۱۶/۱۳۳، ۱۳۹، فقه السنّة ج ۲/۲۹، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص ۱۱۹.

۱۱۲ — بعضی گفته اند: «عمر یک ذراع (یعنی حدود نیم متر) از سایر مردم بلندتر بود». «عَنْ زُرِّ بْنِ حُبَيْشٍ قَالَ: خَرَجَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ فِي مَشْهَدٍ لَهُمْ، فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ أَصْلَحَ أَعْسَرَ أَيْسَرَ قَدْ أَشْرَفَ فَوْقَ النَّاسِ بِذِرَاعٍ... فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». مصنف عبدالرزاق — کتاب المناسک، باب صید المعراض ج ۴/۴۷۷، ۴۷۸، ح ۸۵۳۳، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۱/۶۵ / ح ۵۱، مجمع الزوائد ج ۴/۳۴ وقال: رواه الطبراني ورجاله موثقون.

بعضی گفته اند: «قد او به قدری بلند بود که گویی بر روی شتر (و یا بر روی حیوان دیگری) نشسته است». «كَأَنَّهُ رَاكِبٌ جَمَلٍ وَالنَّاسُ مُشَاهَةٌ»، یا «... مُشْرِفًا عَلَى النَّاسِ كَأَنَّهُ عَلَى دَابَّةٍ...». تاریخ الطبری ج ۳/۲۶۷، ۲۶۸، المستدرک علی الصحیحین ج ۳/۸۱، تاریخ القضاعی ص ۲۸۹، تاریخ مدینة دمشق ج ۴۴/۱۹، ۲۰، مختصر التاریخ (ابن کازرونی) ص ۶۵، تلخیص المستدرک ج ۳/۸۱، تاریخ الخمیس ج ۲/۲۴۰. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج ۳/۳۲۴، التنبیہ والإشراف ص ۲۶۷، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۱/۶۷ / ح ۵۹، تاریخ مدینة دمشق ج ۴۴/۲۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ — عهد الخلفاء الراشدين — ۲۵۴، العقد الثمین ج ۶/۳۰۳، محض الصواب ج ۱/۱۳۷، مفتاح السعادة ج ۲/۸، اخبار الدول ج ۱/۲۸۵، سَمَطُ النجوم العوالی (عصامی) ج ۲/۴۷۹، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص ۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص ۱۰۰، دائرة معارف القرن العشرين ج ۶/۷۳۷، حیاة عمر (محمود شلبی) ص ۱۴، اتمام الوفاء (محمد خُضری) ص ۸۷.

شتر مرغ^{۱۱۳} و آن صورت رنگ‌پریده سیاه^{۱۱۴}

۱۱۳- پاهای شتر مرغ به هنگام راه رفتن این طور است که پنجه‌ها و جلوی کفِ دو پا از هم فاصله دارد ولیکن پاشنه‌های پا نزدیک به هم است. از همین رو تمامی شتر مرغ‌ها رَوَحاء هستند. گفته‌اند که عمر مانند شتر مرغ راه می‌رفته و اَرْوَح بوده است: «عن سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ قَالَ: كَانَ عَمْرُؤُ رَوَّاحٍ». المعارف (ابن قتیبه) ص ۱۸۱، غریب الحديث (ابن قتیبه) ج ۱/۲۷۴، جمهرة اللغة ج ۱/۵۲۶، المجالسة وجواهر العلم ص ۳۹، الفائق فی غریب الحديث ج ۲/۶۵، تاریخ مدینة دمشق ج ۴۴/۱۸، غریب الحديث (ابن جوزی) ج ۱/۴۱۹، اسد الغابة ج ۴/۷۸، النهایة فی غریب الحديث ج ۲/۲۷۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳- عهد الخلفاء الراشدين - ص ۲۵۴، القاموس المحيط ص ۲۸۲، الاصابة ج ۴/۴۸۵ [۵۷۵۲].

دیار بکری در توضیح اینکه عمر «اَرْوَح» بوده چنین می‌گوید: «الْأَرْوَحُ هُوَ الَّذِي تَتَدَانِي قَدَمَاهُ إِذَا مَشَى. وَقَالَ الْجَوْهَرِيُّ: هُوَ الَّذِي تَتَبَاعَدُ صُدُورُ قَدَمَيْهِ وَتَتَدَانِي عَقِبَاهُ وَكُلُّ نَعَامَةٍ رَوَّاحٍ». تاریخ الخميس ج ۲/۲۴۰. همچنین رجوع کنید به: الصحاح (جوهری) ج ۱/۳۷۰.

«... وَكُلُّ نَعَامَةٍ رَوَّاحٍ ... وَفِي الْحَدِيثِ: كَانَ عَمْرُؤَ عليه السلام اَرْوَحَ». لسان العرب ج ۲/۴۶۶، تاج العروس ج ۴/۵۹.

۱۱۴- «عمر بسیار سیاه چرده بوده است». «كَانَ عَمْرُؤَ أَدَمَ شَدِيدَ الْأُذْمَةِ». المعارف (ابن قتیبه) ص ۱۸۱، الاستيعاب ج ۳/۲۳۶ [۱۸۹۹]، اسد الغابة ج ۴/۷۸، تهذیب الکمال ج ۲۱/۳۲۳، تهذیب التهذیب ج ۷/۳۸۶، نزهة المجالس ج ۲/۱۵۵، تاریخ الخميس ج ۲/۲۴۰.

واقدی از عاصم بن عبیدالله و او از سالم و او از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که عمر بن خطاب ابتدا سفید بوده و بعداً سیاه شده است! ابن عبدالبر در رد ←

و آن چشمانِ سرخ^{۱۱۵} لوچ^{۱۱۶} و آن بریدگی‌ها و خطوط سیاه

روایت واقدی می‌گوید: «نه حدیث عاصم بن عبیدالله قابل اعتماد و قابل استناد است و نه حدیث واقدی». «وعاصمُ بنُ عبیدالله لا یُحتَجُّ بِحَدِيثِهِ وَلَا بِحَدِيثِ الْوَاقِدِيِّ». ابن عبدالبر سپس می‌گوید: «صحيح ترین روایتی که در این موضوع نقل شده روایت زر بن حُبیش است که در آن می‌گوید: عمر را دیدم که چهره‌ای بسیار سیاه چرده داشت». «وَأَصَحُّ مَا فِي هَذَا الْبَابِ - وَاللَّهِ أَعْلَمُ - حَدِيثُ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ عَاصِمِ بْنِ بَهْدَلَةَ عَنْ زُرِّ بْنِ حُبَيْشٍ قَالَ: رَأَيْتُ عُمَرَ شَدِيدَ الْأُذْمَةِ». الاستيعاب ج ۳/۲۳۶ [۱۸۹۹].

ابن اثیر نیز نظر ابن عبدالبر را نقل نموده و آن را مورد تأیید قرار می‌دهد و می‌گوید: «اکثر اهل علم به همین مطلب (= بسیار سیاه چرده بودن عمر) معتقدند». اسد الغابة ج ۴/۷۸.

عمر بن خطاب همچنين «رنگ پریده» نیز بوده است. رجوع کنید به: تاریخ الخميس ج ۲/۲۴۰، الجامع اللطيف (ابن ظهیر) ص ۲۱۰، سَمَطُ النجوم العوالی (عصامی) ج ۲/۴۷۸.

۱۱۵ - «(كَانَ) شَدِيدَ حُمْرَةِ الْعَيْنَيْنِ...». الاستيعاب - ترجمة «عمر بن الخطاب» - ج ۳/۲۳۶ [۱۸۹۹]، تلقيح فهم اهل الاثر ص ۷۶، صفة الصفوة ج ۱/۲۷۵، جامع الاصول ج ۱۲/۱۷۷، تهذيب الكمال ج ۲۱/۳۲۳، الوافي بالوفيات ج ۲۲/۴۶۰ [۳۳۵]، العقد الثمين ج ۶/۳۰۲، تهذيب التهذيب ج ۷/۳۸۶، مَحْضُ الصواب ج ۱/۱۳۶، ۱۳۷، تاريخ الخميس ج ۲/۲۴۰، مفتاح السعادة ج ۲/۸، الجامع اللطيف (ابن ظهیر) ص ۲۱۰، تاريخ الاسحاقي ص ۳۱، سَمَطُ النجوم العوالی ج ۲/۴۷۹، نجوم حول الرسول ﷺ ص ۴۲، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص ۹۴.

۱۱۶ - «الْحَوْلَانُ مِنْ قُرَيْشٍ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ الْفَارُوقُ رضی الله عنه، وَأَبُو لَهَبٍ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ،»

صورت^{۱۱۷} و آن سبیل کلفت^{۱۱۸} و سرب‌بی موی زشتی که زنان از دیدن آن به ترس

← وأبو جهل بن هشام،...». المنقح ص ۴۰۵.

« الحَوْلَانُ مِنَ الْأَشْرَافِ: الْفَارُوقُ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَحِمَهُ اللَّهُ، أَبُو لَهَبٍ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَبُو جَهْلٍ بْنُ هِشَامٍ،... ». المحرر ص ۳۰۳.

«عَنْ أَبِي رَجَاءٍ الْغَطَارِدِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَصْلَحَ طَوِيلٍ أَحْوَلُ ذُو سَبْلَةٍ...». تاریخ مدینه دمشق ج ۱۸/۴۴، العقد الثمین ج ۳۰۳/۶. همچنین رجوع کنید به: تاریخ الخمیس ج ۲۴۰/۲.

در جراحی معجزه آسای ابن کثیر، با تبدیل یک «لام» به «راء»، چشم لوچ و «أَحْوَل» عمر شفا یافته و – همچون آهوان زیبا چشم – به چشمانی سیاه و «أَحْوَر» تبدیل شده است! دکتر محمد سید وکیل نیز در کتاب خویش با پیروی از ابن کثیر می‌گوید: «كان (عمر) أَحْوَرَ الْعَيْنَيْنِ». البداية والنهاية ج ۱۵۶/۷، جولة تاريخية في عصر الخلفاء الراشدين ص ۷۸.

۱۱۷- ظاهراً برای خندیدن به ریش عابدان بود که گفتند: «دو خط سیاه صورت عمر بن خطاب، اثر و مجرای اشک‌های عابدانه او بوده است»!

«كان في وجهه عمر بن الخطاب عليه السلام خَطَانِ أَسْوَدَانِ مِنَ الْبُكَاءِ! يا «... خَطَانِ أَسْوَدَانِ مِنَ الدُّمُوعِ! فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج ۲۵۳/۱ ح ۳۱۸، كتاب الزهد (احمد بن حنبل) ص ۱۲۱، اخبار مكة (فاكهی) ج ۳۱۹/۲، الرقة والبكاء (ابن ابی الدنيا) ص ۱۵۹، حلیة الاولیاء ج ۵۱/۱، شعب الایمان ج ۴۹۳/۱، احیاء العلوم ج ۱۸۴/۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۰۸/۴۴، المدهش ص ۴۳۵، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۱۶۸، صفة الصفوة ج ۲۸۶/۱، الجواب الكافي (ابن قیم) ص ۲۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ – عهد الخلفاء الراشدين – ص ۲۶۹، ۲۷۰، البداية والنهاية ج ۱۵۲/۷، مجمع الاحباب ج ۲۵۲/۱، العقد الثمین ج ۳۰۳/۶، محض الصواب ج ۶۱۴/۲، ۶۱۵، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۲۹، تاریخ ←

۱۱۹

و وحشت و لکنت زبان می افتادند - به زور با دختر بچه ای ازدواج کرده بود که

الخمیس ج ۲/۲۴۰، الطبقات الکبری (شعرانی) ج ۱/۱۸، الصواعق المحرقة -
الباب الخامس: في فضائل عمر وخصوصياته، الفصل السابع في کراماته -
ج ۱/۲۹۹، اخبار الدول ج ۱/۲۸۸، الکواکب الدرية (مناوی) ج ۱/قسم ۱/ ص ۸۷،
الفتوحات الاسلامیة ج ۲/۴۲۲، درة الناصحين ص ۲۷۰، التاريخ الاسلامی (محمود
شاكر) ج ۳/۲۰۲، خلفاء الرسول (خالد محمد خالد) ص ۱۳۵، صور ومواقف
ص ۳۳، صور من حياة الانبياء والصحابة والتابعين ج ۲/۱۸۷.

← ۱۱۸ - «سَبَلْتُهُ كَبِيرَةً». تاريخ مدينة دمشق ج ۴۴/۱۷.

«كَانَ عَمْرٌ... سَبَلْتُهُ كَثِيرَةَ الشَّعْرِ فِي أَطْرَافِهَا صُهْبَةً». الاستيعاب ج ۳/۲۳۶
[۱۸۹۹]، تهذيب الكمال ج ۲۱/۳۲۳، الجواهر الثمين ص ۴۳، العقد الثمين
ج ۶/۳۰۲، مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۱/۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، تاريخ الخميس ج ۲/۲۴۰،
مفتاح السعادة ج ۲/۸، اخبار الدول ج ۱/۲۸۵، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد
رضا) ص ۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص ۱۰۰.

۱۱۹ - «زنی نزد عمر رفت. عمر عمامه اش را برداشته بود و سرش برهنه بود. زن از دیدن
سرِ بی موی عمر بن خطاب وحشت زده شد و - به جای اینکه بگوید: ای ابا حفص
غفر الله لك - به او گفت: ای اباغفر حفص الله لك. عمر به او گفت: چه می گویی؟
زن خواست به عمر بگوید [از سرِ اصلع تو ترسیدم]، گفت: از ترس تو اصلع شدم!»
«وَقِيلَ دَخَلَتْ امْرَأَةٌ عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی الله عنه - وَكَانَ حَاسِرَ الرَّأْسِ وَكَانَ أَصْلَعٌ -
فَدَهَشَتِ الْمَرْأَةُ، فَقَالَتْ: أَبَا غَفَرٍ، حَفَصَ اللَّهُ لَكَ، وَأَرَادَتْ أَنْ تَقُولَ: أَبَا حَفْصٍ، غَفَرَ
اللَّهُ لَكَ. فَقَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ: مَا تَقُولِينَ؟ فَقَالَتْ: صَلَعْتُ مِنْ فَرْقَتِكَ،
وَأَرَادَتْ أَنْ تَقُولَ: فَرِقْتُ مِنْ صَلَعَتِكَ». مجمع الامثال (میدانی) ج ۱/۱۸۸.

«موهای جلوی سر عمر همه ریخته بود و از آنها - به جز چند تار مو که مانند -»

بیش از ۵۰ سال از او کوچکتر بود! پیوندی که در باره نوع آن گفته‌اند: فقط ابله‌ترین مردها ممکن است دنبال چنین ازدواج‌هایی باشند!^{۱۲۰}

طَرَه‌ای در گرداگرد سرش بود - چیزی نمانده بود». «عَنْ أَبِي عَمْرِو بْنِ الْعَلَاءِ قَالَ: ... كَانَ عَمْرُأُصْلَعَ لَمْ يَبْقَ مِنْ شَعْرِهِ إِلَّا حِفَافٌ، وَهُوَ أَنْ يَبْقَى مِنْهُ كَالطَّرَةِ حَوْلَ رَأْسِهِ». الطیوریات ج ۳/۱۲۷۵، ۱۲۷۶ [۱۲۲۲]. همچنین رجوع کنید به: الفائق فی غریب الحدیث ج ۱/۲۵۹.

۱۲۰- ابوالفرج ابن جوزی می‌گوید: «ابله‌ترین ابله‌ها آن پیر مردی است که دنبال (ازدواج با) دختر بچه‌ها باشد».

«وَأَبْلَهُ الْبُلَّهِ الشَّيْخُ الَّذِي يَطْلُبُ صَبِيَّةً». صید الخاطر - فصل مخاطر الهوی - ص ۲۱۹. یا گفته‌اند: «وَمِنْ التَّغْفِيلِ أَنْ يَتَزَوَّجَ الشَّيْخُ صَبِيَّةً». المبدع ج ۷/۷، الاقناع لطالب الانتفاع ج ۳/۲۹۷، کشاف القناع ج ۵/۹، غداء الالباب ج ۲/۳۰۵. ابن جوزی می‌گوید: «برای کسی که می‌خواهد دخترش را به کسی تزویج نماید مستحب است که به دنبال جوان خوش سیمایی برای دخترش باشد، برای اینکه آنچه را که مردان (از زیبایی) دوست دارند زنان هم دوست دارند». «وَاسْتَحَبَّ لِمَنْ أَرَادَ تَزْوِيجَ ابْنَتِهِ أَنْ يَنْظُرَ لَهَا شَاباً مُسْتَحْسَنَ الصُّورَةِ، لِأَنَّ الْمَرْأَةَ تُحِبُّ مَا يُحِبُّ الرَّجُلُ». احکام النساء (ابن جوزی) ص ۳۲۰، الاقناع لطالب الانتفاع ج ۲/۲۹۶، غداء الالباب ج ۲/۳۰۶.

محمد بن عبدالقوی مرزاوی (ف. ۶۹۹هـ) در بیتی به پیر مردان توصیه می‌کند که مبادا با دختران جوان ازدواج کنند چرا که عاقبت این کار خسارت و هلاکت است! (وَلَا تَنْكِحَنَّ إِنْ كُنْتَ شَيْخًا فَتِيَّةً)

تَعِشْ فِي ضَرَارِ الْعَيْشِ أَوْ تَرْضَ بِالرَّدِي

سفارینی (ف. ۱۱۸۸هـ) در باره این بیت می‌گوید: «این توصیه‌ای است از شاعر به ←

عجیب است با وجودی که عمر هر زن و شوهری را که «دو مرد» شاهد ازدواجشان نبوده سنگسار می کرده،^{۱۲۱} برای این ازدواج خیالی او، در تمام طول تاریخ هیچ فردی هیچ شاهی نیافته است!^{۱۲۲}

«عمر» با آنکه پیوسته بر روی منبر گفته بود: «مردان نباید مهر زنانشان را بیش از ۴۰۰ درهم (یا ۴۸۰ درهم) قرار بدهند»،^{۱۲۳} و با آنکه گفته بود «اگر کسی مهر

تمامی کسانی که عقل و فهم دارند و دورانیش هستند». «وَصِيَّةٌ مِنَ النَّاطِمِ لِكُلِّ ذِي لُبٍّ وَفَهْمٍ وَحَازِمٍ». غداء الالباب ج ۲/۳۰۵، ۳۰۶.

۱۲۱- «أَتَيْ عُمَرُ بِنِكَاحٍ لَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ إِلَّا رَجُلٌ وَامْرَأَةٌ، فَقَالَ: هَذَا نِكَاحُ السِّرِّ وَلَا أُجِزُهُ، وَلَوْ كُنْتُ تَقَدَّمْتُ فِيهِ لَرَجَمْتُ». الموطأ ج ۲/۵۳۵، كتاب الأم - كتاب النكاح، باب النكاح بالشهود - ج ۵/۲۳، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷/۱۲۶، كنز العمال ج ۱۶/۵۳۳ ح ۴۵۷۸۴، فقه السنة ج ۲/۵۷، اقضية الخلفاء الراشدين ج ۱/۱۲۰.

۱۲۲- ظاهراً قصه پردازانِ پرگویی که با این درجه از گستاخی در خصوص ملاقات خلیفه و ام کلثوم مهملات بافتند، فراموش کردند که حداقل دو تا شاهد قلابی هم برای این ازدواج دست و پا کنند!

۱۲۳- عمر بن خطاب می گفت: «مُهِوْرُ النِّسَاءِ لَا يَزِدُّنَ عَلَى أَرْبَعِ مِائَةِ دِرْهَمٍ». یا می گفت: «لَا تُغَالُوا فِي مُهِوْرِ النِّسَاءِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ تَقْوَى لِلَّهِ أَوْ مَكْرَمَةٌ فِي الدُّنْيَا كَانَ نَبِيُّكُمْ أَوْلَاكُمْ بِذَلِكَ، مَا أَصْدَقَ أَحَدًا مِنْ نِسَائِهِ وَلَا أَصْدَقَ بَنَاتِهِ أَكْثَرُ مِنْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَوْ قِيَّةً أَرْبَعِ مِائَةٍ وَثَمَانُونَ دِرْهَمًا».

دو روایت فوق با الفاظ مختلفی نقل شده است. رجوع کنید به: سیره ابن اسحاق ص ۲۳۳، مصنف عبدالرزاق - كتاب النكاح، باب غلاء الصداق - ج ۶/۱۷۵، ۱۷۶ ح ۱۰۴۰۱، مسند الحمیدی ج ۱/۱۳، ۱۴ ح ۲۳، سنن سعید بن

همسرش را بیش از ۴۸۰ درهم قرار بدهد مازاد آن (مصادره می‌شود و) به بیت المال ملحق می‌گردد»^{۱۲۴} و با آنکه حتی مهریه ۶۰۰ درهمی را هم

منصور ج ۱/ ۱۹۵، ح ۵۹۸، التاريخ الكبير (ابن ابی خيثمه) ص ۱۶۹، مصنف ابن ابی شيبة ج ۳/ ۳۱۸، مسند ابن راهويه ج ۴/ ۲۸، مسند احمد بن حنبل ج ۱/ ۴۰، ۴۱، ۴۸، سنن الدارمي ج ۲/ ۱۴۱، طبقات ابن سعد ج ۸/ ۱۶۱، ۱۶۲، سنن ابن ماجه ج ۱/ ۶۰۷، سنن ابی داود ج ۱/ ۴۶۷، ح ۲۱۰۶، سنن الترمذی ج ۲/ ۲۹۱، سنن النسائي ج ۶/ ۱۱۷، ۱۱۸، اخبار القضاة ج ۲/ ۲۰۱، جزء من فوائد ابی جعفر بن البختري ص ۴۰۵، صحيح ابن حبان ج ۱۰/ ۴۸۱، المعجم الاوسط (طبرانی) ج ۱/ ۱۷۹، ج ۴/ ۵۲، علل الدارقطني ج ۲/ ۲۳۲ - ۲۴۱، المستدرک علی الصحيحين ج ۲/ ۱۷۶، ۱۷۷، تفسير الثعلبي ج ۳/ ۲۷۸، محاضرات الادباء ج ۲/ ۲۳۱، اطراف الغرائب والافراد ج ۱/ ۱۴۷، تفسير البغوی ج ۱/ ۴۱۴، احکام القرآن (ابن العربي) ج ۱/ ۱۲۷، ۴۶۹، تفسير الفخر الرازی ج ۱۰/ ۱۳، المغنی علی مختصر الخرقی ج ۷/ ۳۹۱، ج ۸/ ۶، تفسير القرطبي ج ۵/ ۹۹، الشرح الكبير علی متن المقنع ج ۸/ ۳۱، لسان العرب ج ۱۰/ ۲۶۷، تهذيب الكمال ج ۳۴/ ۷۹ - ۸۱، تفسير ابن كثير ج ۱/ ۴۷۷، ۴۷۸، مجمع الزوائد ج ۴/ ۲۸۳، موارد الضمان ج ۴/ ۱۸۵، التقرير والتحبير ج ۳/ ۱۳۸، الدر المنثور ج ۲/ ۱۳۳، الدرر المنتثرة ص ۱۹۸، ح ۴۸۸، سبل الهدى والرشاد ج ۹/ ۴۸، تيسير التحرير ج ۳/ ۲۴۸، كنز العمال ج ۱۶/ ۵۳۴، ۵۳۵، ح ۹/ ۴۵۷۸، ۴۵۷۹، مرقاة المفاتيح ج ۶/ ۳۵۹، ح ۴/ ۳۲۰، فيض القدير ج ۳/ ۶۳۲، كشف القناع ج ۵/ ۱۵۲، كشف الخفاء ج ۱/ ۲۶۹، ۳۸۸، ح ۴/ ۸۴۴، ۱۲۳۶، ج ۲/ ۱۱۷، ح ۶/ ۱۹۶، نيل الاوطار ج ۶/ ۳۱۲، اسنى المطالب فى احاديث مختلفة المراتب ص ۳۳۵، عون المعبود ج ۶/ ۹۶، تحفة الاحوذى ج ۴/ ۲۱۵، إرواء الغليل ج ۶/ ۳۴۷، الجد الحثيث ص ۶۹، ۷۰.

نمی پذیرفت،^{۱۲۵} و با آنکه برای «سفر حج» خرج کردن مبلغ ۱۶ دینار را اسراف

۱۲ اوقیه (معادل ۴۸۰ درهم) بوده و عمر از اینکه مردم مهریه همسرانشان را بیش از این مقدار قرار بدهند نهی می کرده است. عمر گفته بود: «هر کسی که مهریه همسر خود را بیش از این تعیین کند، مازاد را از او می گیرم و به بیت المال منتقل می کنم». در روایتی هم آمده که: عمر بالاترین حد مهریه را ۴۰ اوقیه تعیین کرده بود.

«عن عمر قال: لا تَزِيدُوا فِي مُهُورِ النِّسَاءِ عَلَى أَرْبَعِينَ أَوْقِيَةً، فَمَنْ زَادَ أَلْقَيْتُ الزِّيَادَةَ فِي بَيْتِ الْمَالِ...». یا «... لَا أُوتِي بِرَجُلٍ أَصْدَقَ أَكْثَرِمِمَّا أَصْدَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَّا أَخَذْتُ فَضْلَهُ فَجَعَلْتُهُ فِي بَيْتِ الْمَالِ».

رجوع کنید به: علل الدارقطنی ج ۲/۲۳۹، الاذکیاء - باب ۳۱ - ص ۲۰۷، اخبار الظراف والمتماجنین ص ۱۴۴، تفسیر القرطبی ج ۱/۲۸۶، تفسیر ابن کثیر ج ۱/۴۷۸، الدر المنثور ج ۲/۱۳۳، کنز العمال ج ۱۶/۵۳۸ / ح ۴۵۸۰۰، المقاصد الحسنة ص ۳۲۶، مرقاة المفاتیح ج ۶/۳۳۰ / ح ۳۲۰۴، عون المعبود ج ۶/۹۵، تحفة الاحوذی ج ۴/۲۱۵، نساء العرب ص ۸۰.

«وَقَفَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضی الله عنه خَطِيباً فِي النَّاسِ فَكَانَ مِمَّا قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُغَالُوا فِي الْمُهُورِ، فَوَاللَّهِ إِنْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا زَادَ فِي مَهْرِ ابْنَتِهِ عَلَى أَرْبَعِينَ أَوْقِيَةً لَأَجْعَلَنَّ مَا زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ فِي بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ...». نساء وامراء وشعراء ص ۷۴.

۱۲۵ - نافع می گوید: «یکی از پسران عمر، دختر خود را با ۶۰۰ درهم (به مردی) تزویج کرد، و اگر عمر از این (مهریه زیاد) با خبر می شد پسرش را از این کار باز می داشت». «قال نافع: زَوَّجَ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ عُمَرَ ابْنَةً لَهُ عَلَى سِتِّ مِائَةِ دِرْهَمٍ. قَالَ: وَلَوْ عَلِمَ بِذَلِكَ نَكَلَهُ». مصنف عبدالرزاق - کتاب النکاح، باب غلاء الصداق -

می‌دانست،^{۱۲۶} و با آنکه آن قدر با تقوی بود (!) که در عین بی‌پولی حتی یک درهم از بیت المال مسلمانان برداشت نمی‌کرد^{۱۲۷} و با آنکه در زمان خلافت، توانایی خرید مقداری عسل را - که طبیب برایش تجویز کرده بود - نداشت،^{۱۲۸} و با آنکه در جیش حتی سه درهم پول پیدا نمی‌شد که مقداری روغن برای خودش بخرد،^{۱۲۹} با این حال - بنا به گفته روات اموی - چهل هزار درهم^{۱۳۰}

۱۲۶ - «عَنِ ابْنِ عَمْرٍأَنَّ عَمْرَأَنَّهُ نَفَقَ فِي حِجَّتِهِ سِتَّةَ عَشَرَ دِينَارًا، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍأ، أَشَرَفْنَا فِي هَذَا الْمَالِ». طبقات ابن سعد ج ۳/۳۰۸، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۴۱، کنز العمال ج ۱۲/۵۶۹ ح/ ۳۵۷۸۴. همچنین رجوع کنید به: مشیر العزم الساکن (ابن جوزی) ص ۱۵۰.

۱۲۷ - «وَالْمَعْرُوفُ الْمَشْهُورُ أَنَّهُ كَانَ يَظْلِفُ (= يَمْنَعُ) نَفْسَهُ عَنِ الدِّرْهِمِ الْوَاحِدِ مِنْهُ (أَيِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ)». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۲۱۹.

۱۲۸ - «وَلَقَدْ اشْتَكَى (عَمْرُ) مَرَّةً، فَوَصَفَ لَهُ الطَّبِيبُ الْعَسَلَ، فَخَرَجَ حَتَّى صَعِدَ الْمُنْبَرَ - وَفِي بَيْتِ الْمَالِ عُكَّةٌ - فَقَالَ: إِنْ أَذِنْتُمْ لِي فِيهَا أَخَذْتُهَا، وَإِلَّا فَهِيَ عَلَيَّ حَرَامٌ، فَأَذِنُوا لَهُ فِيهَا...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۲۲۰. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج ۳/۲۷۷، تاریخ الطبری ج ۳/۲۷۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۴/۳۰۱، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۳۹، الصواعق المحرقة ج ۱/۲۹۷، کنز العمال ج ۱۲/۶۵۶ ح/ ۳۵۹۹۷.

۱۲۹ - «خَطَبَ عَمْرُ رضی الله عنه النَّاسَ فَقَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَشْتَكِي بَطْنَهُ مِنَ الزَّيْتِ، فَإِنْ رَأَيْتُمْ أَنْ تُحِلُّوا لَهُ - ثَلَاثَةَ دَرَاهِمَ تَمَنَّ عُكَّةً مِنْ سَمْنٍ - مِنْ بَيْتِ مَالِكُمْ فَافْعَلُوا». تاریخ المدینه المنوره (ابن شبّه) ج ۲/۷۰۵.

۱۳۰ - سیره ابن اسحاق ص ۲۴۹، طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۴، مصنف ابن ابی شیبّه -

کتاب النکاح، باب ۶۴: من تزوج علی المال الكثير وزوج به - ج ۳/۳۱۹، عیون -

و بننا به قولی یکصد هزار درهم ^{۱۳۱} قرض

← الاخبار (ابن قتیبه) - کتاب النساء - ج ۴/۷۱، جمل من انساب
الاشراف ج ۲/۴۱۲، اصلاح المال (ابن ابی الدنيا) ص ۱۱۹، تاریخ الطبری
ج ۳/۲۷۰، الذریۃ الطاهرة ص ۱۱۶، الغیلانیات ج ۱/۱۶۶، الح ۱۲۳، الکامل فی
ضعفاء الرجال ج ۴/۱۸۶، السنن الکبری (بیہقی) ج ۷/۲۳۳، ذخیرۃ الحفاظ (ابن
قیسرانی) ج ۲/۹۲۹، شرح ادب القاضی ج ۴/۱۲۹ [۱۱۳۸]، تاریخ مدینۃ دمشق
ج ۸/۱۱۶، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۵، المنتظم
ج ۴/۲۳۷، المغنی علی مختصر الخرقی ج ۸/۵، التبیین فی انساب القرشیین (ابن
قدامہ) ص ۱۳۴، اسد الغابۃ ج ۵/۶۱۵، الکامل فی التاریخ ج ۳/۵۴، شرح نهج
البلاغۃ (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۲۲۷، ج ۱۵/۱۴۶، تفسیر القرطبی ج ۵/۱۰۱،
المجموع (نوی) ج ۱۶/۳۲۷، الجوهرة فی نسب النبی صلی اللہ علیہ وسلم واصحابه العشرة
ج ۲/۱۵۵، ذخائر العقبی ص ۱۷۰، مختصر التاریخ (ابن کازرونی) ص ۶۸، تبیین
الحقائق علی کنز الدقائق ج ۲/۱۳۱، سیر اعلام النبلاء ج ۳/۵۰۱، تاریخ الاسلام
(ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۲۷۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۴ -
حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۷، المقتنی فی سرد الکنی ج ۲/۱۷۱، تجرید اسماء
الصحابۃ ج ۲/۳۳۳ [۴۰۴۹]، مجمع الاحباب ج ۱/۲۳۴، الوافی بالوفیات
ج ۱۵/۳۷ [۳۸]، ج ۲۴/۳۶۲ [۴۰۰]، شرح الزرکشی علی مختصر الخرقی
ج ۵/۲۸۳، البداية والنهاية ج ۵/۳۳۰، ج ۷/۹۳، ۱۵۷، تفسیر ابن کثیر ج ۳/۲۶۷،
مسند الفاروق ج ۱/۳۹۲، المعتصر من المختصر ج ۱/۲۹۱، نهاية الأرب فی معرفة
انساب العرب ص ۱۴۴، الاصابة ج ۸/۴۶۵ [۱۲۲۳۷]، عمدة القاری ج ۲۰/۱۳۷،
المبدع فی شرح المقنع ج ۷/۱۳۲، مخض الصواب ج ۳/۸۸۹، جامع الاحادیث
(سیوطی) ج ۱۳/۴۴۱، ح ۱۶۶۶، کنز العمال ج ۱۳/۶۲۵، ح ۳۷۵۸۸، الفتوحات
الاسلامیة ج ۲/۴۷۲، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص ۶۲، اعلام النساء ←

کرد^{۱۳۲} و آن را همان روز ازدواج به عنوان مهریه به ام‌کلثوم

← (کحاله) ج ۲/۲۵۶، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۴، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص ۷، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی) ص ۶۱، صحابیات الرسول صلی الله علیه و آله ص ۹۸، معجم ما یخص آل البيت النبوی ص ۴۳.

← ۱۳۱- جمل من انساب الاشراف ج ۲/۴۱۲.

علاوه بر نقل بلاذری، روایت یعقوبی نیز تقریباً مؤید همین قول است. وی می‌گوید: «عمر ده هزار دینار مهر ام‌کلثوم کرد». «... وأمهرها عشرة آلاف دينار». تاریخ الیعقوبی ج ۲/۱۵۰.

ده هزار دینار معادل یکصد هزار درهم است.

۱۳۲- وقتی که عمر بن خطاب کشته شد مبلغ زیادی به بیت المال مسلمانان بدهکار بود. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «شاید این وام‌ها را عمر برای پرداخت مهر ام‌کلثوم و یا امثال آن گرفته باشد». ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «إِنَّ عُمَرَ لَمَّا طَعِنَ وَاخْتُمِلَ فِي دَمِهِ إِلَى بَيْتِهِ وَأَوْصَى بِمَا أَوْصَى، قَالَ لِابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ: انظُرُوا مَا عَلَيَّ مِنْ دَيْنٍ، فَحَسَبُوهُ فَوَجَدُوهُ سِتْمَاتِهِ وَثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ... وَقَدْ رَوَى الطَّبْرِيُّ، أَنَّ عُمَرَ دَفَعَ إِلَى أُمِّ كَلْثُومِ بِنْتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام صَدَاقَهَا يَوْمَ تَزَوُّجِهَا أَرْبَعِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، فَلَعَلَّ هَذَا الْاِقْتِرَاضَ مِنَ النَّاسِ كَانَ لِهَذَا الْوَجْهِ وَلِغَيْرِهِ مِنَ الْوُجُوهِ الَّتِي قَلَّ أَنْ يَخْلُوَ أَحَدٌ مِنْهَا»! شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج ۱۲/۲۲۶، ۲۲۷.

در مقدار بدهی‌هایی که عمر به هنگام مرگ داشته اختلاف است. طبق نقل

بخاری مبلغ این بدهی‌های هشتاد و شش هزار درهم بوده است! (صحیح البخاری -

مناقب المهاجرین، باب قصّة البيعة والاتفاق على عثمان - ج ۴/۲۰۵). همچنین

رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج ۳/۳۳۸، تاریخ المدينة المنورة (ابن شبّه)

ج ۳/۹۳۴، صحیح ابن حبان ج ۱۵/۳۵۲، السنن الکبری (بیهقی) ج ۶/۲۸۶،

الجمع بین الصحیحین ج ۱/۱۲۸، احیاء العلوم (غزالی) ج ۴/۴۷۷، تاریخ مدینه ←

۱۳۳

داد!

ظاهراً محلی که خلیفه این وام خیالی ناچیز (!) را از آنجا تهیه کرده بود بیت

۱۳۴

المال بود!

می‌گویند: عمر سرمست از این ارتباط خانوادگی که با پیامبر پیدا کرده به

بالای منبر رفت و از مردم خواست — بر خلاف سنت پیامبر، به صورتی که

دمشق ج ۴۴/۴۱۶، المنتظم ج ۴/۳۳۰، صفة الصفوة ج ۱/۲۸۹، اسد الغابة

ج ۴/۷۵، منهاج السنة النبویة ج ۶/۱۱، التمهید والبیان ص ۲۴، فتح الباری

ج ۷/۵۳، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ج ۱/۱۳۵، اخبار الدول ج ۱/۲۹۱، نیل الاوطار

ج ۶/۱۵۹، الاستقصاء لاخبار دول المغرب الاقصى ج ۱/۸۸، معارج القبول

ج ۳/۱۱۵۸.

۱۳۳- «وَقَدْ رَوَى الطَّبْرِيُّ، أَنَّ عُمَرَ دَفَعَ إِلَى أُمِّ كَلْثُومِ بِنْتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام صَدَاقَهَا

يَوْمَ تَزَوَّجَهَا أَرْبَعِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید)

ج ۱۲/۲۲۷.

۱۳۴- در بعضی منابع تصریح شده: زمانی که عمر احتیاج مالی داشت به مسئول بیت

المال مراجعه می‌کرد و از بیت المال وام می‌گرفت. «إِنَّ عُمَرَ كَانَ إِذَا اخْتَجَّ أَتَى إِلَى

صَاحِبِ بَيْتِ الْمَالِ فَاسْتَقْرَضَهُ فَرُبَّمَا عَسَرَ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ، فَيَأْتِيهِ صَاحِبُ بَيْتِ الْمَالِ

فَيَسْتَقْضَاهُ، فَيَخْتَالُ لَهُ، وَرُبَّمَا خَرَجَ عَطَاؤُهُ فَقَضَاهُ...». طبقات ابن سعد ج ۳/۲۷۶،

تاریخ الطبری ج ۳/۲۷۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۴/۳۴۵، الکامل فی التاریخ

ج ۳/۵۸، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج ۱۲/۲۲۰، کنز العمال ج ۱۲/۶۵۶

/ح ۳۵۹۹۶. همچنین رجوع کنید به: تاریخ المدینه المنوره (ابن شبّه) ج ۲/۷۰۳،

۷۰۴.

۱۳۵

در ایام جاهلیت رسم بوده — به وی «ترفئه» و شادباش

۱۳۵- از سنت‌های ایام جاهلیت این بود که وقتی مردی با زنی ازدواج می‌کرد — به عنوان شادباش و برای اظهار نفرت از دختردار شدن — به آنان گفته می‌شد: «با همدیگر باشید و پسر دار شوید!» «بِالرِّفَاءِ وَالتَّبْنِیْنِ»!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان را از این کار نهی فرمود: «نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ يُقَالَ لِلْمُتَزَوِّجِ بِالرِّفَاءِ وَالتَّبْنِیْنِ». غریب الحدیث (ابوعبید هروی) ج ۱/۷۶، تهذیب اللغة ج ۱۵/۱۷۵، معجم مقاییس اللغة ج ۲/۴۲۰، محاضرات الادباء ج ۱/۴۸۵، الفائق فی غریب الحدیث ج ۲/۴۷، غریب الحدیث (ابن جوزی) ج ۱/۴۰۴، النهایة فی غریب الحدیث ج ۲/۲۴۰، المجموع (نوی) ج ۱۶/۲۰۵، ۲۰۸، روضة الطالبین ج ۵/۳۸۲، لسان العرب ج ۱/۸۷، ج ۱۴/۳۳۱، فتح الباری ج ۹/۱۸۲، اتمام الدراية لقراء النقاية ص ۱۲۸، تاج العروس ج ۱/۷۱، ج ۱۰/۱۵۴، عون المعبود ج ۶/۱۱۷، فیض القدير ج ۱/۴۰۶. همچنين رجوع کنید به: مصنف عبدالرزاق ج ۶/۱۸۹، ۱۹۰، ح ۱۰۴۵۷، مسند احمد ج ۱/۲۰۱، سنن الدارمی ج ۲/۱۳۴، سنن ابن ماجه ج ۱/۶۱۴، ۶۱۵، ح ۱۹۰۶، طبقات المحدثین باصبهان ج ۲/۲۶۹، ح ۲۳۸، المعجم الكبير ج ۱۷/۱۹۳، ۱۹۴، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷/۱۴۸، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۶/۲۵۷، ج ۴۱/۵-۷، اسد الغابة ج ۳/۴۲۴، تذكرة الحفاظ ج ۳/۱۰۱۳، سبل السلام ج ۳/۱۱۲، كنز العمال ج ۱۶/۴۸۴، ۵۵۳، ح ۴۵۵۷۱، ۴۵۵۷۲، ۴۵۸۵۴، مغنی المحتاج ج ۳/۱۳۹، جمع الفوائد ج ۳/۲۹۵، نیل الاوطار ج ۶/۲۶۵، ۲۶۶، تحفة الذاكرين ص ۲۶۰، تحفة الاحوذی ج ۴/۱۸۰.

نَوَی — در باره علت اینکه چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان را از این نوع شادباش گفتن (= ترفئه) نهی نموده — می‌گوید: «در باره علت نهی از ترفئه — که در زمان جاهلیت انجام می‌شده — نظرات مختلفی اظهار شده است: (یک علت این است که) گفته شده در ترفئه هیچ یادی از حمد و ثنا و ذکر خداوند نیست و (نیز»

۱۳۶ بگویند! می‌گویند: جناب خلیفه نشنیده بود که پیامبر مسلمانان را از «تَرْفُئِه»

گفته شده) در تَرْفُئِه، اشاره به بغض و عداوت نسبت به دختران شده است، چرا که در آن فقط از پسران یاد گردیده (و از دختران یادی به میان نیامده) است. «وَقَدْ اخْتَلَفَ فِي عِلَّةِ النَّهْيِ عَنِ التَّرَفُّتِ الَّتِي كَانَتْ تَفْعُلُهَا الْجَاهِلِيَّةُ، فَقِيلَ: لِأَنَّهُ لَا حَنْدَ فِيهَا وَلَا ثَنَاءَ وَلَا ذِكْرَ لِلَّهِ، وَقِيلَ: لِمَا فِيهِ مِنَ الْإِشَارَةِ إِلَى بُغْضِ الْبَنَاتِ لِتَخْصِيصِ الْبَنِينَ بِالذِّكْرِ...». المجموع (نووی) ج ۲۰۸/۱۶. همچنین رجوع کنید به: فتح الباری ج ۱۸۲/۹، نیل الاوطار ج ۲۶۶/۶.

«در عبارت «بِالرِّفَاءِ وَالْبَنِينَ» نوعی اظهار نفرت از دختران است و این به خاطر روحیه شایع در زمان جاهلیت می‌باشد که مردان نسبت به زنان بغض و دشمنی داشتند». «قَوْلُهُمْ ذَلِكَ، لِمَا فِيهِ مِنَ التَّنْفِيرِ عَنِ الْبَنَاتِ، وَالتَّقْدِيرِ لِبُغْضِهِنَّ فِي قُلُوبِ الرِّجَالِ لِكُونِهِ مِنْ ذَا بِ الْجَاهِلِيَّةِ». الشَّامِلُ الشَّرِيفَةُ ص ۱۵۵، فیض القدير ج ۱۷۶/۵.

ابن قَیِّم جوزیه می‌گوید: «مردم عصر جاهلیت در شادباش ازدواج می‌گفتند: «بِالرِّفَاءِ وَالْبَنِينَ» (= با همدیگر باشید و پسر دار شوید). ... (و حال آنکه) سزاوار نیست که به مرد برای پسر دار شدنش تهنیت بگویند و برای دختر دار شدنش نگویند. باید برای هر دو تهنیت گفت و یا اینکه اصلاً به کسی شادباش و تهنیت نگفت تا به این طریق انسان از این سنت جاهلیت رهایی یابد. بسیاری از اهل جاهلیت برای ولادتِ پسر و برای وفاتِ دختر - و نه ولادتِ دختر - تبریک و تهنیت می‌گفتند! «وَكَانَتْ الْجَاهِلِيَّةُ يَقُولُونَ فِي تَهْنِئَتِهِمْ بِالنِّكَاحِ: «بِالرِّفَاءِ وَالْبَنِينَ»... وَلَا يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ يَهْنِئُ بِالْإِثْنِ وَلَا يَهْنِئُ بِالْبِنْتِ، بَلْ يَهْنِئُ بِهِمَا، أَوْ يَتْرُكُ التَّهْنِئَةَ، لِيَتَخَلَّصَ مِنْ سُنَّةِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ كَانُوا يَهْنِئُونَ بِالْإِثْنِ وَبِوَفَاةِ الْبِنْتِ دُونَ وَلَادَتِهَا! تحفة المودود باحکام المولود ص ۲۹.

۱۳۶ - «عمر به مردم گفت: به من با عبارت «بِالرِّفَاءِ وَالْبَنِينَ» شادباش بگویند ... مردم»

۱۳۷

نهی کرده است!

هم گفتند». «وَقَالَ لَهُمْ: رَفِّثُونِي، ... فَرَفَّثُوهُ». سنن سعید بن منصور ج ۱/۲۳، طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۳، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج ۲/۷۸۲، الاستیعاب ج ۴/۵۰۹ [۳۶۳۸]، ربیع الابرار - باب النساء ... وما اتّصل بذلك - ج ۴/۳۰۴، التذکرة الحمدونیة ج ۹/۳۰۹ [۵۸۱]، تاریخ مدینة دمشق ج ۱۹/۴۸۳، ۴۸۶، المنتظم ج ۴/۲۳۸، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۵، التبیان فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۱۳۴، ۱۳۵، اسد الغابة ج ۵/۶۱۴، ۶۱۵، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۱۰۶، الجوهرة فی نسب النبی (علیه السلام) واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۴، الوافی بالوفیات ج ۱۵/۳۷ [۳۸]، الاصابة ج ۸/۴۶۵ [۱۲۲۳۷]، الوافی بالوفیات ج ۲۴/۳۶۲ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج ۱/۳۹۱، إمتاع الأسماع ج ۵/۳۶۹، مخض الصواب ج ۳/۸۸۷، جامع الاحادیث (سیوطی) ج ۱۳/۴۴۰، ۴۴۱ ح/ ۱۶۶۵، الصواعق المحرقة ج ۲/۴۵۶، كنز العمال ج ۱۳/۶۲۵ ح/ ۳۷۵۸۷، الفتوحات الاسلامیة ج ۲/۴۷۲، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص ۶۲، اعلام النساء (كحاله) ج ۴/۲۵۶، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۴.

«(وَقَالَ لَهُمْ: رَفِّثُونِي، ... فَرَفَّثُوهُ) ... زَفُونِي: أَي قُولُوا لِي بِالرِّفَاءِ وَالْبَيْنِ»! ذخائر العقبی ص ۱۶۸. (در این عبارت خواننده باید به تصحیف «راء» به «زاء» و حذف حمزه عنایت داشته باشد).

همچنین رجوع کنید به پاورقی قبلی.

۱۳۷- نورالدین حلبی - در دفاع از عمر - مدعی است که عمر بن خطاب خبر نداشته که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از «ترفته» نهی نموده است! «إِنَّ سَيِّدَنَا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ (رضی الله عنه) جَاءَ إِلَى مَجْلِسِ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ فِي الرُّؤُصَةِ، فَقَالَ: رَفِّثُونِي، فَقَالُوا: مَاذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: تَزَوَّجْتُ أُمَّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَلِيٍّ. هَذَا كَلَامُهُ، وَلَعَلَّ النَّهْيَ لَمْ يَبْلُغْ هَؤُلَاءِ»

مردی که از روی ناچاری و اضطرار مجبور شده بود - همانند کسی که گوشت خوک می خورد^{۱۳۸} - با کنیزان متعدد ازدواج کند!^{۱۳۹} فردی که از زمان مسلمان شدنش حتی یک دختر دوشیزه

الصَّحَابَةُ حَيْثُ لَمْ يُنْكِرُوا قَوْلَهُ، كَمَا لَمْ يَنْبُلْغَ سَيِّدُنَا عُمَرُ رضی الله عنه! السيرة الحلبية ج ۲/۴۲.

۱۳۸- بعضی از فقهای اهل سنت مانند مسروق و شعبی و مجاهد تصریح کرده اند: کسی حق ندارد با کنیز ازدواج کند مگر آنکه از روی ناچاری و اضطرار - همانند شخص تشنه و یا گرسنه ای که برای حفظ جان خود مجبور به «خوردن لاشه حیوانات و خون و گوشت خوک می شود» - مجبور به ازدواج با کنیز گردد!

«نِكَاحُ الْأَمَةِ - كَالْمَيْتَةِ وَالْدَّمِ وَلَحْمِ الْخِنْزِيرِ - لَا يَحِلُّ إِلَّا لِلْمُضْطَرِّ». مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب النکاح، باب ۱۹: الرجل يتزوج الأمة من كرهه - ج ۳/۲۸۷، احکام القرآن (جصاص) ج ۲/۱۹۸، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج ۲/۱۴۳.

عمر بن خطاب در تحریم نکاح کنیزان می گفت: هر کسی که با یک کنیز ازدواج کند، نیمی از خود را بنده کرده است. «أَيُّمَا حُرٍّ نَكَحَ أَمَةً فَقَدْ أَرَقَّ نِصْفَهُ». مصنف عبد الرزاق ج ۷/۲۶۸، مصنف ابن ابی شیبہ ج ۳/۲۸۷، سنن الدارمی ج ۲/۳۹۴، بدائع الصنائع ج ۲/۲۶۷، الدر المنثور ج ۲/۱۴۳، کنز العمال ج ۱۶/۵۴۳ / ح ۴۵۸۲۱، ازالة الخفاء ج ۲/۱۱۱.

در توضیح این عبارت عمر می گویند: مراد عمر این است که فرزندی که از نکاح با کنیز متولد می شود بنده است! «أَرَقَّ نِصْفَهُ: يَعْنِي يُصَيِّرُ وَلَدَهُ رَقِيقًا!» تفسیر القرطبی ج ۵/۱۴۷، فقه السنة ج ۲/۹۲.

۱۳۹- مصادر آن را بیشتر آوردیم. مثلاً در باره «لَهْيَةٍ» که همه به کنیز بودنش تصریح کرده اند می گویند: «وَتَزَوَّجَ (عمر) لَهْيَةً امْرَأَةً مِنَ الْيَمَنِ، فَوَلَدَتْ لَهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ»

غیر کنیز - ولو پیر دختری از یک خانواده پست - حاضر به ازدواج با او نشده

الأصغر، وقيل: الأوسط». تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۲۷۵، البداية والنهاية ج ۱۵۷/۷، الوافی بالوفیات ج ۴۶۳/۲۲.

نظر بعضی از فقهای عامه مانند شافعی این است که: «جایز نیست هیچ مرد غیر برده‌ای با کنیز ازدواج کند مگر آنکه یا امکان ازدواج با غیر کنیز را نداشته باشد و یا بترسد از اینکه مبدا مجبور به زنا گردد»! «لا يَجُوزُ لِلْحُرِّ الْمُسْلِمِ نِكَاحُ الْأَمَةِ إِلَّا بِشَرْطَيْنِ: عَدَمِ الطَّوْلِ لِلْحُرَّةِ، وَخَشْيَةِ الْعَنْتِ. وَبِهِ قَالَ الشَّافِعِيُّ». تهذيب المسالك - كتاب النكاح، مسئله ۱۶: في ما يشترط لجواز نكاح الحر الأمة - ج ۶۴/۴.

شافعی می‌گوید: «ولا يَحِلُّ نِكَاحُ الْأَمَةِ إِلَّا بِأَنْ لَا يَجِدَ الرَّجُلُ الْحُرَّ بِصَدَاقِ أَمَةٍ طَوْلًا لِحُرَّةٍ، وَبِأَنْ يَخَافَ الْعَنْتَ. وَالْعَنْتُ: الرَّنَى». احكام القرآن (شافعی) ج ۲۰۳/۱. ماوردی (ف. ۴۵۰) ازدواج با کنیز را تنها در صورت داشتن این سه شرط برای مردان جایز می‌داند: ۱- مرد، زن غیر کنیز نداشته باشد. ۲- فقیر باشد طوری که نتواند مهر زن حرّه را بپردازد. ۳- بترسد از اینکه اگر با زن کنیز ازدواج نکند به زنا بیفتد... اگر فرد حتی یکی از این شروط را نداشته باشد نمی‌تواند با زن کنیز ازدواج کند. ماوردی سپس تصریح می‌کند که از این سه شرط، ابوحنیفه فقط شرط اول را و مالک بن انس فقط شرط دوم و سوم را لازم می‌دانند. «وَأَمَّا الثَّلَاثُ شَرَائِطُ الْمُعْتَبَرَةِ فِي الْحُرِّ: فَأَحَدُهَا: أَنْ لَا يَكُونَ تَحْتَهُ حُرَّةٌ. وَالثَّانِي: أَنْ لَا يَجِدَ طَوْلًا لِحُرَّةٍ، وَهُوَ صَدَاقُ حُرَّةٍ. وَالثَّالِثُ: أَنْ يَخَافَ الْعَنْتَ إِنْ لَمْ يَنْكِحْ أَمَةً. وَالْعَنْتُ: الرَّنَى. فَإِذَا اسْتَكْمَلَ هَذِهِ الشُّرُوطَ الثَّلَاثَةَ، حَلَّ لَهُ نِكَاحُ الْأَمَةِ، وَإِنْ أَخْلَى بِشَرْطٍ مِنْهَا لَمْ يَحِلَّ لَهُ نِكَاحُهَا. وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: يُعْتَبَرُ فِي نِكَاحِ الْأَمَةِ شَرْطٌ وَاحِدٌ وَهُوَ: أَنْ لَا يَكُونَ تَحْتَهُ حُرَّةٌ، وَلَا يُعْتَبَرُ عَدَمُ الطَّوْلِ وَخَوْفُ الْعَنْتِ. وَقَالَ مَالِكٌ: يُعْتَبَرُ فِيهِ عَدَمُ الطَّوْلِ وَخَوْفُ الْعَنْتِ، وَلَا يُعْتَبَرُ فِيهِ أَنْ لَا يَكُونَ تَحْتَهُ حُرَّةٌ...». الحاوی الكبير ج ۳۲۰/۱۱، ۳۲۱. ←

بود^{۱۴۰} اکنون - طبق تاریخ پردازی اموی - توانسته بود با کودکی از خاندان غیور حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وصلت کند!

در این داستان جعلی لازم بود که قصه پردازن به یاد آورند که عمر در خواستگاری حضرت فاطمه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله جواب رد شنیده بود. سن فاطمه آن قدر کمتر از عمر بود که از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج عمر با او ابدأ به مصلحت نبود.^{۱۴۱} هیچ عاقل

عمر بن خطاب خود نیز جایز نمی دانسته کسی که همسر غیر کنیز دارد با زن کنیز ازدواج کند. از همین رو در خصوص مردی که دو زن کنیز و دو زن غیر کنیز داشت دستور داد که شخص مزبور از دو همسر کنیز جدا شود! «عن عمر بن الخطاب أنه كتب إليه يغلي بن منيبه - في رجل تحت امرأتان حرتان وأمتان مملوكتان - فكتب إليه عمر: فرق بينه وبين الأمتين!» المجلد ج ۴۴۱/۹.

۱۴۰ - رجوع شود به صفحات ۳۲۱ تا ۳۲۹.

۱۴۱ - «خطب أبو بكر وعمر رضی الله عنهما فاطمة. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنها صغيرة. فخطبها علي رضی الله عنه فزوجها منه». فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج ۶۱۴/۲ ح ۱۰۵۱، السنن النسائي - كتاب النكاح، تزوج المرأة مثلها في السن - ج ۶۲/۶، خصائص أمير المؤمنين (نسائي) ص ۳۱، صحيح ابن حبان ج ۳۹۹/۱۵، شرح مذاهب اهل السنة (ابن شاهين) ص ۱۱۹، المستدرک علی الصحیحین ج ۱۶۷/۲ (با تأکید بر اینکه روایت مذکور «صحيح علی شرط الشيخين» است)، فضائل الخلفاء الاربعة (ابونعيم اصفهانی) ص ۴۷ ح ۲۵، تذكرة الخواص - الباب الحادی عشر، ذکر تزویج فاطمة وفضلها - ص ۲۵۷، مناقب علی والحسنین واماها فاطمة الزهراء (محمد فؤاد عبدالباقی) ص ۱۷۳، فقه السنة ج ۲/۲۳، الاعجاز العلمی فی السنة النبویة ج ۱/۵۲. همچنین رجوع کنید به: کفایة الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۰۴.

دوراندیشی نمی‌پذیرفت که عمر بن خطاب با آن اختلاف سنی زیاد همسر فاطمه علیها السلام گردد. ^{۱۴۲} حال حدود ۱۷ سال از آن تاریخ می‌گذشت و - طبق این

۱۴۲ - محمد ناصر الدین آل‌بانی می‌گوید: «سزاوار است که ولی دختر، فرزند خود را به مردی تزویج نکند که از دخترِ صغیره‌اش خیلی بزرگتر است، حتی اگر دخترش به سن بلوغ هم رسیده باشد چنین است. شایسته است که ولی دختر، تناسب و نزدیک بودن سن زوجین را در نظر بگیرد، چون نسائی با سند صحیح از بُرَیْدَةُ بن حصیب نقل کرده که: ابوبکر و عمر فاطمه را (از پیامبر) خواستگاری کردند، پیامبر به آنان گفت: فاطمه کوچک است. وقتی علی به خواستگاری فاطمه آمد، پیامبر فاطمه را به علی تزویج نمود. (نورالدین) سِندی در توضیح این روایت می‌گوید: هم‌سن و سال بودن (زوجین) یا تفاوتِ کمِ سنی بین آنان باید مراعات شود چرا که (این کار) موجب الفت بیشتر (میان زوجین) می‌گردد».

«وَيَنْبَغِي أَنْ لَا يُزَوَّجَ (الْوَلِيَّ) صَغِيرَتَهُ - وَلَوْ بِالْغَةِ - مِنْ رَجُلٍ يَكْبُرُهَا فِي السِّنِّ كَثِيرًا، بَلْ يَنْبَغِي أَنْ يُلَاحِظَ تَقَارُبُهُمَا فِي السِّنِّ لِمَا رَوَى النَّسَائِيُّ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ عَنْ بُرَيْدَةَ بْنِ الْحُصَيْبِ، قَالَ: خَطَبَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رضي الله عنهما فَاطِمَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّهَا صَغِيرَةٌ، فَخَطَبَهَا عَلِيٌّ فَزَوَّجَهَا مِنْهُ. قَالَ السِّنْدِيُّ فِيهِ: إِنَّ الْمُوَافَقَةَ فِي السِّنِّ أَوْ الْمُقَارَبَةَ مَرْغِيَّةٌ لِكَوْنِهَا أَقْرَبَ إِلَى الْأُلْفَةِ». التعليقات الرضية على الروضة النديّة ج ۱۵۱/۲. همچنین رجوع کنید به: حاشیه الامام السندی علی سنن النسائی ج ۶۲/۶.

نظر «شیخ سید سابق» نیز مانند نظر البانی است. وی می‌گوید: «وَمِمَّا يَنْبَغِي مُلَاحَظَتُهُ أَنْ يَكُونَ ثَمَّةَ تَقَارُبٍ بَيْنَ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ مِنْ حَيْثُ السِّنِّ وَالْمَرْكَزِ الْاجْتِمَاعِيِّ، وَالْمُسْتَوَى الثَّقَافِيِّ وَالِاِقْتِصَادِيِّ، فَإِنَّ التَّقَارُبَ فِي هَذِهِ النَّوَاحِي مِمَّا يُعِينُ عَلَى دَوَامِ الْعِشْرَةِ، وَبَقَاءِ الْأُلْفَةِ. وَقَدْ خَطَبَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رضي الله عنهما فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ: إِنَّهَا صَغِيرَةٌ، فَلَمَّا خَطَبَهَا عَلِيٌّ زَوَّجَهَا إِيَّاهُ. هَذِهِ بَعْضُ الْمَعَانِي -

قصه امویان - عمر توانسته بود با کوچکترین فرزند آن فاطمه ازدواج کند! لذا جا داشت که - در این افسانه پردازی - دوستان خلیفه بیایند و به این اقبال بلند او و به این کار بسیار حکیمانه اش تبریک بگویند و برای این فتح حیرت آور، صدها مبارک باد نثارش نمایند!

راویان اموی برای دفع تردید از وقوع این ازدواج غیر متعارف و بهت آور، می گویند: مردم در زمان خود عمر نیز در خصوص این ازدواج متعجب بودند و به وی اشکال می کردند، ولی عمر جواب آنان را داد. می گویند: وقتی مردم با اعتراض از خلیفه پرسیدند: «تو با ام کلثوم که یک بچه کوچک است چه کار می خواهی بکنی؟»^{۱۴۳} عمر به مردم اطمینان داد که ازدواج او از روی شهوت و بخاطر تجدید

← التي أُرشدَ الإسلامُ إليها، لِيَتَّخِذَهَا مُرِيدُو الزَّوْاجِ نِسْرًا سَأَ يَسْتَضِيئُونَ بِه، وَيَسِيرُونَ عَلَى هُدَاهُ». فقه السنة ج ۲/۲۳.

۱۴۳ - عِكرَمَه می گوید: «وقتی عمر با ام کلثوم بنت علی ازدواج کرد، اصحاب عمر به دور عمر جمع شدند و به او مبارک باد گفتند و برایش دعا کردند».

«لَمَّا تَزَوَّجَ عُمَرُ رضی الله عنه أُمَّ كَلْثُومٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا بِنْتُ عَلِيٍّ، اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ، فَبَارَكُوا لَهُ، دَعَوْا لَهُ». الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور (از طریق عبدالرزاق و عبد بن حمید) ج ۳/۳۳.

۱۴۴ - «ما كُنْتُ تُرِيدُ إِلَيْهَا صَبِيَّةً صَغِيرَةً»؟! الذرية الطاهرة ص ۱۱۴، ذخائر العقبی ص ۱۶۹.

«ما تُرِيدُ إِلَيْهَا»؟ سیر اعلام النبلاء ج ۳/۵۰۰.

«ما كُنْتُ تُرِيدُ؟ إِنَّهَا صَغِيرَةٌ»! استجلاب ارتقاء الغُرف ج ۱/۲۵۳.

نشاط ایام جوانی نبوده^{۱۴۵} بلکه صرفاً به علت علاقه او به داشتن ارتباط خویشاوندی با پیامبر بوده است!^{۱۴۶} او گفته بود: منظورش از این کار فقط این است^{۱۴۷} که داماد پیامبر بشود!

۱۴۵- «إِنِّي لَمْ أَتَزَوَّجْ مِنْ نِشَاطٍ بِي». مصنف عبدالرزاق - باب نکاح الصغیرین - ج ۱۶۳/۶، ۱۶۴ / ح ۱۰۳۵۴، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۱۱۸.

«لَقَدْ تَزَوَّجْتُهَا وَمَا بِي حَاجَةٌ إِلَى النِّسَاءِ». الدر المنثور (سیوطی) ج ۳۳/۳، ازالة الخفاء ج ۱۸۱/۱.

۱۴۶- «... فَأَخْبَيْتُ أَنْ يَكُونَ بَيْنِي وَبَيْنَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ سَبَبٌ وَنَسَبٌ». مصنف عبدالرزاق - باب نکاح الصغیرین - ج ۱۶۳/۶، ۱۶۴ / ح ۱۰۳۵۴، ربیع الابرار - باب النساء ... وما اتصل بذلك - ج ۳۰۴/۴، ازالة الخفاء ج ۱۸۰/۱.

۱۴۷- «قال عمر: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ وَصِهْرٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا نَسَبِي وَسَبَبِي وَصِهْرِي، وَصَارَ لِي بِهِ السَّبَبُ وَالنَّسَبُ فَأَرَدْتُ أَنْ أَجْمَعَ إِلَيْهِ الصِّهْرَ». یا «... فَأَرَدْتُ أَنْ يَكُونَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَبَبٌ صِهْرٍ». سیره ابن اسحاق ص ۲۳۳، جمهرة نسب قريش (زبير بن بكار) ج ۷۸۲/۲، الذرية الطاهرة ص ۱۱۴، ۱۱۵، الاستيعاب ج ۵۰۹/۴ [۳۶۳۸]، ربیع الابرار - باب النساء ... وما اتصل بذلك - ج ۳۰۴/۴، التذكرة الحمدونية ج ۳۰۹/۹ [۵۸۱]، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۸۳/۱۹، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۵، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۱۳۵، اسد الغابة ج ۶۱۵/۵، الجوهره فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج ۱۵۴/۲، مسند الفاروق ج ۳۹۱/۱، إمتاع الأسماع ج ۳۷۰/۵، محض الصواب ج ۸۸۸/۳، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱ هـ) ص ۱۴۶۶، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص ۶۲، اعلام النساء (کحاله) ج ۲۵۶/۴، فتاوی واقضیه عمر بن الخطاب ص ۱۱۸، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۴.

تربیت شدگان مکتب اموی در ادامه اهانت‌های خود می‌گویند: ام کلثوم خردسال — که آن قدر کوچک بود که غریزه جنسی هیچ مردی را تحریک نمی‌کرد^{۱۴۸} — به منزل عمر بن خطاب منتقل شد و داماد ۶۰ ساله که خود پیشتر گفته بود «این دختر را برای نزدیکی جنسی نمی‌خواهد»، بر خلاف وعده‌ای (!) که داده بود در ماه ذی‌قعدة همان سال (یعنی سال ۱۷ هجری) با وی همبستر شد!^{۱۴۹} چرا که از نظر او زن فقط به درد آمیزش جنسی و بچه آوردن می‌خورد.^{۱۵۰}

۱۴۸ — «وَتَقْبِيلُهُ وَضَمُّهُ لَهَا عَلَى جِهَةِ الْإِكْرَامِ لِأَنَّهَا لَصِغَرُهَا لَمْ تَبْلُغْ حَدًّا تُشْتَهَى حَتَّى يَحْرُمَ ذَلِكَ». الصواعق المحرقة ج ۲/۴۵۷.

۱۴۹ — «وفيهما (أي في السنة السابعة عشرة) تزوج عمر بن الخطاب أم كلثوم ابنة علي بن أبي طالب — وهي ابنة فاطمة بنت رسول الله ﷺ ودخل بها في شهر ذي القعدة». تاريخ الطبری ج ۳/۱۶۸. همچنین رجوع شود به: ثقات ابن حبان ج ۲/۲۱۶، المنتظم ج ۴/۲۳۷، نظم درر السمطين ص ۲۳۵، البداية والنهاية ج ۷/۹۳، الفصول المهمة (ابن صباغ مالکی) ج ۱/۱۵۲، اعلام النساء (کحاله) ج ۴/۲۵۶.

۱۵۰ — عمر می‌گفت: «من با زنان نزدیکی می‌کنم و هیچ احتیاجی به آنان ندارم». «إني لأطأ النساء وما لي إليهن حاجة». شرح المواهب اللدنية ج ۶/۳۸۶.

او می‌گفت: «اگر موضوع بچه دار شدن نبود من ازدواج نمی‌کردم». «قال عمر: لولا الولد لم أتزوج». کتاب العمر والشيب (ابن ابی الدنيا) ص ۷۸.

و می‌گفت: «من با زنان ازدواج می‌کنم و هیچ احتیاجی به آنان ندارم. من با زنان نزدیکی و آمیزش جنسی می‌کنم و نسبت به آنان شهوتی هم ندارم. نزدیکی من با آنان فقط به این امید است که از آنان افرادی متولد گردند که تعداد این امت را زیاد کنند!» «وقال: إني أتزوج النساء وما لي إليهن حاجة، وأطأهن وما لي إليهن»

عمر در بارهٔ زنانی که بچه‌دار نمی‌شدند می‌گفت: «انسان اگر یک حصیر در

۱۵۱

خانه داشته باشد بهتر است از اینکه همسری داشته باشد که بچه‌دار نشود!»

به هر حال آنان که همواره کینهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان او را در دل داشتند روایت کردند که عمر بن خطاب با دختر نابالغ حضرت علی (که کمتر از نه سال داشته) ازدواج کرده و - در همان سال ازدواج - او را به حجلهٔ زفاف برده و با آن دختر بچه همبستر شده است. عملی که نه شرع آن را مجاز می‌داند و نه عُرف. نه دین آن را مباح می‌داند و نه انسانیت.

فقهای اموی مسلک در دفاع از این همه اباطیل، برای اثبات قصهٔ مجعول

خود - و به منظور تبرئهٔ قهرمانِ قصه از هر گونه عمل خلاف شرع - گفته‌اند:

اینکه عمر بن خطاب با این بچهٔ غیر بالغ همبستر شده ثابت می‌کند که اسلام، آمیزشِ جنسی با دختر زیر نه سال را جایز می‌داند! ۱۵۲

شَهْوَةٌ، رَجَاءٌ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ ظَهْرَةٍ مَنْ يُكَثِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ». الكواكب الدرية (مناوی) ج ۱ / قسم ۱ / ص ۸۴.

۱۵۱ - «قال عمرُ بنُ الخطابِ: حَصِيْرٌ فِي الْبَيْتِ خَيْرٌ مِنْ امْرَأَةٍ لَا تَلِدُ». سنن ابی داود ج ۲ / ۲۳۲ / ح ۳۹۲۲، کتاب العمر والشیب (ابن ابی الدنیا) ص ۷۸، تاریخ بغداد ج ۱۲ / ۳۷۳، لواقح الانوار القدسیة ص ۳۳۲، کنز العمال ج ۱۶ / ۴۸۷ / ح ۴۵۵۸۹.

۱۵۲ - همانطوری که مطرح شد ابن مازة حنفی (ف. ۵۳۶هـ) معتقد است: آن زمانی که عمر با ام‌کلثوم بنت علی همبستر شده، ام‌کلثوم یک بچهٔ چهار ساله بوده است! «فَزَوَّغْتُ إِلَيْهِ وَهِيَ بِنْتُ أَرْبَعِ سِنِينَ، أَوْ مَا بَيْنَ الْأَرْبَعِ إِلَى الْخَمْسِ».

ابن مازة سپس می‌گوید: روایت (نزدیکی کردن عمر با ام‌کلثوم چهار ساله) -

این اقوال و این احکام ثابت می‌کند که: این قصه اهانت‌آمیز برای ترویج کنندگانش آن قدر اهمیت داشته که به خاطر اثبات آن حاضر بوده‌اند بسیاری از احکام دینی و اصول انسانی و موازین اخلاقی را نادیده بگیرند و یا حتی آنها را تغییر دهند!

می‌گویند: عمر بن خطاب پس از اولین نزدیکی خود با این دخترِ صغیر، نزد دوستانِ ریش سفید خود آمد و - به شکرانه لذتی که برده بود - ریشِ دوستان خود را به عطر اهدایی معطر گردانید!^{۱۵۳}

اثبات می‌کند که ازدواج با دختر صغیره جایز است و ثابت می‌کند که اشکالی ندارد که پیش از بلوغ و در همان ایام خردسالی دختر بچه با وی آمیزش شود، البته باید توجه داشت که این کار در صورتی جایز است که دختر بچه طاقت نزدیکی را داشته باشد! «وفي الحديث دليل على جواز نكاح الصغيرة، وفيه دليل على أنه لا بأس بأن تزف في حالة الصغر، لكن لا يغشاها إلا إذا علم أنها تطيق ذلك». شرح ادب القاضی ج ۴/۱۲۹، ۱۳۱.

افرادی که از اعتقادات «ابن مازه» آگاهند به خوبی با روحیات اموی وی آشنایی دارند. او کسی است که حتی لعن یزید را بر هیچ مسلمانی جایز نمی‌داند. وی می‌گوید: «ولا ينبغي أن يلعن يزيد بن معاوية...». ادب القضاء ص ۵۶۸. رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه ۵۰۲.

۱۵۳- «عن ابن عباس، قال: لما ابتنى عمرُ بأمِّ كلثوم، دَخَلَ على مَشِيخَةِ المهاجرينِ وكانت تُحَفَّتُهُ إِيَّاهُمْ أَنْ صَفَّرَ لِحَاهُمْ بِمَلَابٍ». جمل من انساب الاشراف ج ۲/۴۱۲.

روایت فوق را ابن کثیر نیز نقل نموده است با این تفاوت که الفاظِ قسمتِ آخر آن چنین است: «... وكانت تُحَفَّتُهُ إِيَّاهُمْ أَنْ صَفَّرَ لِحَاهُمْ بِالْحِلَابِ». مسند الفاروق ج ۱/۳۹۲.

فرزندان خیالی

لازم بود برای این ازدواج خیالی، فرزندان هم خلق شود، لذا راویان

اموی - در روایات سراسر متناقض و غیر معقول خود - گفتند:

عمر بن خطاب شش سال پس از ازدواج با این دختر بچه (= ام کلثوم) زنده

۱۵۴

بود و از او ابتدا دارای پسری به نام «زید اکبر» و سپس دختری به نام «رقیّه»

۱۵۴- سيرة ابن اسحاق ص ۲۴۸، المرادفات من قریش (نوادير المخطوطات ج ۱/۶۷)، نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۴۹، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بگّار) ج ۲/۷۸۲، تاریخ المدينة المنورة (ابن شبة) ج ۲/۶۵۴، تركة النبی ص ۹۵، المعارف (ابن قتیبه) - أخبار عمر بن الخطاب - ص ۱۸۵، جمل من انساب الاشراف ج ۲/۴۱۲، ج ۱۰/۲۹۴، مقتل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه ص ۹۹، العقد الفرید ج ۶/۹۰، طبائع النساء (ابن عبد ربّه) ص ۴۰، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۱/۷۶ ح ۲۱۰، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص ۳۸، ربیع الابرار - باب النساء ... وما اتصل بذلك - ج ۴/۳۰۴، التذكرة الحمدونية ج ۹/۳۰۹ [۵۸۱]، تاریخ مدينة دمشق ج ۱۹/۴۸۲، الفرائض (سهیلی) ص ۱۳۸، كشف المشكل (ابن جوزی) ج ۱/۱۲۱، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۴، تلخیص فہوم اهل الاثر ص ۷۶، المنتظم ج ۴/۱۳۱، صفة الصفوة ج ۱/۲۷۵، جامع الاصول ج ۱۴/۸۷ [۲۳۰۸]، التبيين في انساب القرشيين (ابن قدامة) ص ۱۳۴، ۴۰۶، اسد الغابة ج ۵/۶۱۵، الكامل في التاريخ ج ۳/۵۴، الجوهرة في نسب النبی صلی الله عليه وسلم واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۵، طرفة الاصحاب ص ۸۶، سير اعلام النبلاء -

و سپس دختری به نام «فاطمه»^{۱۵۵} گردید!

ج ۵۰۱/۳، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۲۷۵، تجرید
اسماء الصحابة ج ۳۳۳/۲، ۳۳۴ [۴۰۴۹]، الوافی بالوفیات ج ۴۶۳/۲۲،
ج ۳۶۲/۲۴، مسند الفاروق ج ۳۹۱/۱، مجمع الاحباب ج ۲۳۴/۱، إمتاع الأسماع
ج ۲۱۴/۶، الاصابة ج ۴۶۵/۸ [۱۲۲۳۷]، استجلاب ارتقاء الغُرف ج ۲۵۳/۱،
مَحْضُ الصواب ج ۸۸۳/۳، ۸۸۷، ۸۸۸، الحاوی للفتاوی ج ۳۱/۲، تاریخ الخميس
ج ۲۵۳/۲، المنح المکیة ص ۳۱۹، سيدة نساء اهل الجنة فاطمة الزهراء (مناوی)
ص ۱۸، سَمَطُ النجوم العوالی ج ۵۰۹/۲، شرح الزرقانی علی الموطأ ج ۱۲۸/۳،
الفتوحات الاحمدية ص ۱۰۸، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۹، الفاروق عمر بن
الخطاب (محمد رضا) ص ۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص ۱۰۰، تحفة
الالباب ج ۱۲۰/۲، الفتوحات الاسلامیة ج ۴۷۲/۲، الدر المنثور فی طبقات ربّات
الخدور ص ۶۲، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج ۳۴/۱، اعلام النساء
(کحاله) ج ۲۵۶/۴، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۴، الخلفاء الراشدون
(عبدالوهاب النجار) ص ۲۴۶، مائة اوائل من النساء ص ۲۴۹، اعلام النساء
(مصطاوی) ص ۳۹، ازواج النبی صلی الله علیه و آله (عبدالمنعم هاشمی) ص ۲۵۰، موسوعة
الصحابة (شاهرذیب) ص ۳۲، موسوعة حياة الصحابیات ص ۱۸۹، ۱۹۰، تاریخ
الصحابة والتابعين ج ۵۵/۲، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص ۹۵، الصحيح من
سيرة الفاروق ص ۷، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص ۷، العشرة المبشرون
بالجنة (حمزة الفقير) ص ۲۵، ۲۶، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی)
ص ۶۱، صحابیات الرسول صلی الله علیه و آله ص ۹۸، سيرة شهداء الصحابة ص ۴۳.

۱۵۵ - إمتاع الأسماع ج ۱۴۶/۶.

در بعضی از منابعی که دو فرزند برای ام کلثوم ذکر شده، «زید بن عمر» و
«فاطمه بنت عمر» به عنوان فرزندان وی معرفی شده‌اند. رجوع کنید به: المعارف ←

بر همین اساس بعضی ادعا کرده‌اند: اگر ماجرای فدک صحت می‌داشت بر علی علیه السلام واجب بود که در زمان خلافتش فدک را به فرزندان ام‌کلثوم و عمر بازگرداند، چون با فرزندانی که عمر از ام‌کلثوم داشت سهم بسیاری از فدک متعلق به عمر بن خطاب و پسرش زید بن عمر بود!

عمر بن خطاب شش سال پس از ازدواج تخیلی با ام‌کلثوم در سال ۲۳ هجری به قتل رسید! پیش از کشته شدن عمر، «رقیّه بنت عمر» - همان دختر خیالی - با

← (ابن قتیبه) ص ۱۸۵، البدء والتاریخ (مقدسی) ج ۷۶/۵، تاریخ القضاعی ص ۲۹۷، تهذیب الاسماء واللغات (نوی) ج ۳۳۴/۲، مختصر التاریخ (ابن کازرونی) ص ۶۸، ۶۹، نهاية الأرب فی معرفة انساب العرب ص ۱۴۴، العقد الثمین ج ۳۰۴/۶، مخض الصواب ج ۸۸۹/۳، تاریخ الخلفاء (مؤلف از قرن ۱۱ هـ) ص ۱۴۷a.

۱۵۶- حمّاد بن اسحاق بغدادی مالکی (ف. ۲۶۷ هـ) - ضمن رد ملکیت فدک برای حضرت فاطمه علیها السلام - مدعی است که قبول صحت این موضوع در حقیقت طعن حضرت علی علیه السلام است! او می‌گوید: «... وَتَزَوَّجَ عُمَرُ بِأُمِّ كَلْثُومٍ، وَوَلَدَتْ لَهُ زَيْدًا وَرُقَيْيَةَ ابْنَيْ عُمَرَ، فَكَانَ يَجِبُ عَلَى عَلِيٍّ علیه السلام تَسْلِيمُ ذَلِكَ إِلَى وَلَدِهَا، وَكَانَ لِعُمَرَ علیه السلام الْحَقُّ الْوَافِرُ فِي ذَلِكَ وَهُوَ حَقُّ زَوْجَتِهِ أُمِّ كَلْثُومٍ ثُمَّ لَزَيْدٍ ابْنِهِ مِنْهَا وَلَدٌ»! تركة النبی ص ۹۵.

در ردّ این ادعای حمّاد بن اسحاق لازم به ذکر است: - همان طوری که در مباحث بعدی خواهید خواند - تمامی آن کسانی که برای حضرت ام‌کلثوم فرزندی به نام «زید بن عمر خیالی» جعل کرده‌اند به این نکته تصریح نموده‌اند که: زید بن عمر همزمان با مادرش از دنیا رفته و شرعاً هیچ ارثی از مادرش نبرده است!

«ابراہیم بن نُعیم بن نَحَام» ازدواج کرد ^{۱۵۷} و از ابراہیم صاحب یک دختر شد؛ ^{۱۵۸} و «فاطمہ بنت عمر» همسر پسر عمویش والی مکہ «عبد الرحمن بن

۱۵۷- «... فَوَلَدَ اِبْرَاهِيْمُ بَنُ نُعِيْمٍ مُحَمَّدًا وَاُمُّهُ ابْنَةُ الْعَبَّاسِ بْنِ سَعِيْدٍ مِنَ الْاَزْدِ وَاِبْنَتُهُ لَهُ (يعني لابراهيم)، وَاُمُّهَا رُقَيْيَةُ بِنْتُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَاُمُّهَا اُمُّ كَلْثُومِ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَاُمُّهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». طبقات ابن سعد ج ۱۷۱/۵.

«وَرُقَيْيَةُ بِنْتُ عُمَرَ، تَزَوَّجَهَا اِبْرَاهِيْمُ بَنُ نُعِيْمٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَسْبَدٍ بْنِ عَبْدِ بْنِ عَوْفٍ بْنِ عُبَيْدٍ بْنِ عَوِيْجٍ بْنِ عَدِيٍّ بْنِ كَعْبٍ ...». نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۴۹.

«وَابْرَاهِيْمُ بَنُ نُعِيْمٍ النَّحَامِ الْعَدَوِيُّ كَانَتْ عِنْدَهُ رُقَيْيَةُ بِنْتُ عُمَرَ، وَاُمُّهَا اُمُّ كَلْثُومِ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی اللہ عنہ» ... «وَسَالَفُهُ (أَي سَالَفَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ) اِبْرَاهِيْمُ بَنُ نُعِيْمٍ النَّحَامِ الْعَدَوِيُّ، كَانَتْ عِنْدَهُ رُقَيْيَةُ بِنْتُ عُمَرَ، أُخْتُ حَفْصَةَ لِأَبِيهَا، وَاُمُّهَا اُمُّ كَلْثُومِ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضی اللہ عنہ». المحرر ص ۵۴، ۱۰۱، ۱۰۲.

«وَتَزَوَّجَ رُقَيْيَةَ بِنْتَ عُمَرَ اِبْرَاهِيْمُ بَنُ نُعِيْمٍ (بَنِ) النَّحَامِ». المنتخب من كتاب ازواج النبي ﷺ (زبير بن بكار) ص ۳۱.

«وَتَزَوَّجَ اِبْرَاهِيْمُ رُقَيْيَةَ بِنْتَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہ مِنْ اُمِّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». إمتاع الأسماع ج ۱۴۷/۶، ۲۱۹.

«وَعِنْدَ الْبَلَاذُورِيِّ أَنَّهُ كَانَتْ عِنْدَهُ (يعني اِبْرَاهِيْمُ بَنُ نُعِيْمٍ) رُقَيْيَةُ بِنْتُ عُمَرَ مِنْ اُمِّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَلِيٍّ». الاصابة ج ۳۲۴/۱.

همچنین رجوع کنید به: المعارف (ابن قتیبه) - أخبار عمر بن الخطاب - ص ۱۸۵، اسد الغابة ج ۴۴/۱.

۱۵۸- طبقات ابن سعد ج ۱۷۱/۵، نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۴۹، إمتاع الأسماع ج ۲۱۹/۶.

زید بن خطاب» گردید و از او صاحب یک دختر و همچنین یک پسر به نام عبدالله
 شد! ۱۵۹

می گویند: «عمر» خودش شخصاً «رقیه» را به عقد «ابراهیم بن نَعِیم» و ۱۶۰

«فاطمه» را به عقد «عبدالرحمن بن زید» ۱۶۱ در آورد!

۱۵۹- إمتاع الأسماع ج ۱۴۶/۶.

۱۶۰- عمر شخصاً دخترش «رقیه» را به عقد «ابراهیم بن نَعِیم» درآورده است!

«إِنَّ اسْمَ بِنْتِ أُمِّ كَلْثُومٍ مِنْ عَمْرِؤُكَيْتٍ، وَإِنَّ عَمْرَ زَوْجَهَا إِبْرَاهِيمَ بْنَ نَعِيمِ النَّحَامِ».

المعارف (ابن قتیبه) - أخبار عمر بن الخطاب - ص ۱۸۵.

«وَقَدْ ذَكَرَ الزُّبَيْرُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ (بَكَار) أَنَّ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ زَوْجَ ابْنَتِهِ رُقَيْيَةَ مِنْ

إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَعِيمٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّحَامِ». أسد الغابة ج ۴۴/۱.

«وقال الزُّبَيْرُ: زَوْجَ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ إِبْرَاهِيمَ هَذَا ابْنَتُهُ». الاصابة ج ۳۲۴/۱.

۱۶۱- «وَزَوْجَةُ (= أي عبد الرحمن بن زید بن الخطاب) عَمَةُ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ ابْنَتُهُ

فاطمة من أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب من فاطمة رضی الله عنها، فولدت له عبد الله

وابنة . . . ، وولدت له من غير فاطمة بنت عمر عِدَّةُ أولاد. وولي عبد الرحمن بن زید

مَكَّة». إمتاع الأسماع ج ۱۴۶/۶.

«وَزَوْجَةُ (= أي عبد الرحمن بن زید بن الخطاب) عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ ابْنَتُهُ

فاطمة ، فولدت له عبد الله بن عبد الرحمن». تاریخ مدینه دمشق ج ۳۶۷/۳۴.

یعنی بر اساس نقل‌های حیرت‌آور اموی: هم «رقیه بنت عمر» و هم «فاطمه بنت عمر» به سرنوشت مادرشان ام کلثوم دچار شدند و قبل از رسیدن به سن بلوغ در حالی که کمتر از سه چهار سال داشتند - و احتمالاً دوران شیرخوارگی را می‌گذراندند - به خانه شوهران تحمیلی خود رفتند و عجیب‌تر آنکه هر دو در همان ایام طفولیت صاحب فرزند هم شدند!

۱۶۲

رقیه بنت عمر که از «ابراهیم بن نعیم» صاحب یک دختر شده بود، چندی پس از به دنیا آوردن فرزندش در زمان خلافت پدر خود (= عمر بن خطاب) فوت گردید! ۱۶۳

«فاطمه بنت عمر» نیز - قبل از فوت پدرش در حالیکه حداکثر سه سال بیشتر نداشت - به غلام بزرگسال و در عین حال شیرخواره عمر بن خطاب (= یعنی عاصم بن عبدالله بن سعد) ده بار شیر داد تا به این وسیله «غلام عمر» به «ام المؤمنین حفصه بنت عمر» محرم گردد و بدون اشکال شرعی به منزل حفصه وارد شود! ۱۶۴

۱۶۲ - «فَوَلَدَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَعِيمٍ ... ابْنَةً لَهُ وَأُمُّهَا رُقَيْيَةُ بِنْتُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَأُمُّهَا أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَأُمُّهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله». طبقات ابن سعد ج ۱۷۱/۵.

۱۶۳ - در باره زمان فوت رقیه بنت عمر گفته‌اند که: «وی در زمان خلافت پدرش فوت شده است». «تُوفِّيَتْ فِي خِلَافَةِ أَبِيهَا»! الروضة الفيحاء ص ۲۳۲، ۲۳۳.

۱۶۴ - «عن نافع أن صَفِيَّةَ بِنْتَ أَبِي عُبَيْدٍ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ حَفْصَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أُرْسِلَتْ بِعَاصِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ إِلَى أُخْتِهَا فَاطِمَةَ بِنْتِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، تُرْضِعُهُ عَشْرَ رَضَعَاتٍ لِيَدْخُلَ عَلَيْهَا - وَهُوَ صَغِيرٌ يُرْضَعُ - فَفَعَلْتُ، فَكَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهَا». الموطأ - كتاب الرضاع، <

نتیجه مهملاتی که ذکر شد این است که: ام کلثوم بنت علی که در سن هفت سالگی (و یا سن چهار سالگی) با عمر بن خطاب ازدواج کرده بود، قبل از وفات شوهرش در سنین زیر ۱۳ سالگی (و یا زیر ۱۰ سالگی) از طریق دو تا از دخترانش نوه دار هم گردیده بود!^{۱۶۵}

← باب رِضَاعَة الصَّغِير ح ۸ - ج ۲/۶۰۳، الأم - کتاب العتق، باب فی الرضاع - ج ۷/۲۳۶، الْمُحَلَّى ج ۱۰/۱۰، الاستذکار ج ۱۸/۲۵۵ / ح ۱۲۴۵، المنتقى (ابوالولید باجی) ج ۴/۱۵۲.

ابن حزم بعد از ذکر روایت فوق می گوید: «عاصِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدٍ هَذَا هُوَ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ!»

لازم به ذکر است اینکه بعضی اظهار داشته اند «فاطمه بنت عمر بن الخطاب» فرزند «ام حکیم» است، مشکل رضاع فوق را بر طرف نمی کند. چرا که همانطوری که ذکر شد ام حکیم در سال ۱۸ هجری با عمر بن خطاب ازدواج نموده است!

۱۶۵- ای کاش آن امام شافعیان - که از دیدن یک مادر بزرگ ۲۱ ساله اظهار تعجب و تحیر می کرد - سر از خاک برمی داشت و حکایت این مادر بزرگ مظلومه ۱۳ ساله را می خواند و می دید که چگونه داستان زندگی دخت امیرالمؤمنین رضی الله عنه علی با زیچه مشتی قصه گوی زیاده گو و بی پروا شده است!

محمد بن ادریس شافعی با حیرت اظهار می داشت: از عجایی که دیده این است که در شهر مدینه (و یا در شهر صنعاء) مادر بزرگی بود که فقط ۲۱ سال داشت. «رَأَيْتُ بِالْمَدِينَةِ أَرْبَعَ عَجَائِبَ: رَأَيْتُ جَدَّةً بِنْتَ وَاحِدَةٍ وَعَشْرِينَ سَنَةً...»، یا «رَأَيْتُ جَدَّةً بِنْتَ إِحْدَى وَعَشْرِينَ سَنَةً»، ←

و باز عجیب آنکه «پسر ام کلثوم بنت علی» به نام «زید اکبر»^{۱۶۶} نامیده شد،
و «پسر ام کلثوم بنت جرول» - با آنکه برادرِ بزرگتر بود و همانطور که گفتیم با آنکه

یا «رَأَيْتُ بِصَنْعَاءَ جَدَّةَ بَنْتِ إِحْدَى وَعَشْرِينَ سَنَةً».

السنن الكبرى (بيهقي) ج ۱/۳۱۹، تاريخ مدينة دمشق ج ۵/۱۷۲، المغنى
على مختصر الخرقى ج ۱/۳۷۳، المجموع (نوى) ج ۲/۳۷۴، الشرح الكبير على
متن المقنع ج ۱/۳۱۸، كتاب الذخيرة (قرافي) ج ۱/۳۸۴، شرح العمدة ج ۱/۴۸۱،
الجوهر النقى ج ۱/۳۱۹، طبقات الشافعية الكبرى (سبكي) ج ۲/۹۹، فتح الباري
ج ۵/۲۰۳، المبدع فى شرح المقنع ج ۱/۲۶۷، شذرات الذهب ج ۵/۴۰۲.
۱۶۶- طبقات ابن سعد ج ۳/۲۶۵، تاريخ المدينة المنورة (ابن شبة) ج ۲/۶۵۴، جمل من
انساب الاشراف ج ۱۰/۲۹۴، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص ۱۵۲، الفرائض
(سهيلي) ص ۱۳۸، تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزي) ص ۲۳۴، تلقيح فهم اهل
الاثر ص ۷۶، صفة الصفوة ج ۱/۲۷۵، التبيين فى انساب القرشيين (ابن قدامة)
ص ۱۳۴، ۴۰۶، ۴۱۵، طرفة الاصحاب ص ۸۶، الوافى بالوفيات ج ۲۴/۳۶۲
[۴۰۰]، البداية والنهاية ج ۷/۱۵۶، البدر المنير ج ۵/۳۸۵، نهاية الأرب فى معرفة
انساب العرب ص ۱۴۴، مخض الصواب ج ۳/۸۸۳، ۸۸۷، تاريخ الخميس
ج ۲/۲۵۱، ۲۵۳، سنط النجوم العوالى (عصامى) ج ۲/۵۰۸، ۵۰۹، نور الابصار
(شبلنجى) ص ۷۶، عون المعبود ج ۸/۳۳۵، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا)
ص ۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص ۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسين
هيكل) ج ۱/۳۴، اخبار عمر (طنطاوى) ص ۳۹۴، ۴۰۱، تاريخ الصحابة والتابعين
ج ۲/۵۵، سيرة شهداء الصحابة ص ۴۳، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقير)
ص ۲۵، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عيسى) ص ۶۱، الصحيح من سيرة
الفاروق ص ۷.

از طبقه صحابه محسوب می شد ^{۱۶۷} و در صفین به طرفداری از معاویه کشته شد ^{۱۶۸} - به نام «زید اصغر» ^{۱۶۹} معروف گردید! ^{۱۷۰}

۱۶۷ - الاصابة ج ۲/۵۱۹.

۱۶۸ - رجوع کنید به صفحه ۳۳۵، ۳۳۶.

۱۶۹ - طبقات ابن سعد ج ۳/۲۶۵، نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۴۹، جمهرة نسب

قریش (زبیر بن بکّار) ج ۲/۷۸۲، تاریخ المدينة المنورة (ابن شُبّه) ج ۲/۶۵۴،

جمل من انساب الاشراف ج ۱۰/۲۹۴، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج ۱/۷۷/ح ۲۱۰،

جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص ۱۵۲، ربیع الابرار - باب النساء ... وما اتّصل

بذلك - ج ۴/۳۰۴، التذكرة الحمدونية ج ۹/۳۰۹ [۵۸۱]، تاریخ مدینة دمشق

ج ۳۸/۵۸، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص ۲۳۴، تلخیص فُهوم اهل الاثر

ص ۷۶، صفة الصفوة ج ۱/۲۷۵، المنتظم ج ۴/۱۳۱، کشف المشکل (ابن جوزی)

ج ۴/۶۲، الکامل فی التاریخ ج ۳/۵۴، طرفة الاصحاب ص ۸۶، الوافی بالوفیات

ج ۲۲/۴۶۳، البداية والنهاية ج ۷/۱۵۶، نهاية الأرب فی معرفة انساب العرب

ص ۱۴۴، تاریخ الخميس ج ۲/۲۵۱، سَمَط النجوم العوالی (عصامی) ج ۲/۵۰۸،

نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۶، ۷۷، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا)

ص ۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص ۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسین

هیکل) ج ۱/۳۴، تاریخ الصحابة والتابعين ج ۲/۵۵، الصحيح من سيرة الفاروق

ص ۷، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص ۶، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة

الفقیر) ص ۲۵، سيرة شهداء الصحابة ص ۴۳.

۱۷۰ - همانطوری که پیشتر گفته شد: ادعا شده که عمر بن خطاب پس از مهاجرت به

مدینه، ارتباط زناشویی خود را با همسرش ام کلثوم بنت جرول قطع کرده است. لذا

زمان ولادت زید اصغر (که فرزند مشترک آن دو بوده) باید به ایام قبل از هجرت ←

روایات اموی مربوط به این ازدواج، در بی حرمتی نسبت به حضرت ام کلثوم علیه السلام تا آنجا اوج گرفته است که می‌گویند: یک بار مغیره بن شعبه در کنار خانه کعبه و در مقابل عمر بن خطاب، ام کلثوم خردسال را زنی بدکاره نظیر «ام جمیل» روسپی ^{۱۷۱} معرفی کرد و شوهر خیالی با غیرت او (= عمر بن خطاب) نیز مغیره را مجازات نمود! ^{۱۷۲}

می‌گویند: ام کلثومی که مهر چهل هزار درهمی در جیب داشت ^{۱۷۳} به قدری در خانه خلیفه در عسرت و تنگدستی زندگی می‌کرد که حتی یک لباس مناسب که بدنش را با آن بپوشاند در تن نداشت!

شاید هم این موضوع مربوط به مسائل مالی نمی‌شده، بلکه مربوط به روشِ همسر داریِ عمر در خصوص عریان نگاه داشتن زنان در منزل بوده

← بازگردد.

۱۷۱- ماجرای زنای مغیره و ام جمیل از اخبار متواتر و قطعی است تا جایی که ابن ابی الحدید پس از ذکر بعضی از روایات آن می‌گوید: «فَهَذِهِ الْأَخْبَارُ كَمَا تَرَاهَا تَدُلُّ مُتَأَمِّلَهَا عَلَى أَنَّ الرَّجُلَ زَنَى بِالْمَرْأَةِ لَا مُحَالَةَ، وَكُلُّ كُتُبِ التَّوَارِيخِ وَالسِّيَرِ تَشْهَدُ بِذَلِكَ...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج ۱۲/۲۳۹.

۱۷۲- «عن الشَّعْبِيِّ قَالَ: كَانَتْ أُمُّ جَمِيلٍ بِنْتُ (!) عُمَرَ - الَّتِي رُمِيَ بِهَا الْمَغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ بِالْكُوفَةِ - تَخْتَلِفُ إِلَى الْمَغِيرَةِ فِي حَوَائِجِهَا فَيَقْضِيهَا لَهَا. قَالَ: وَوَافَقَتْ عُمَرَ بِالْمَوْسِمِ وَالْمَغِيرَةُ هُنَاكَ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَتَعْرِفُ هَذِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، هَذِهِ أُمُّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَلِيٍّ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَتَتَجَاهَلُ عَلَيٌّ؟ وَاللَّهِ مَا أَظُنُّ أَبَا بَكْرَةَ كَذِبَ عَلَيْكَ، وَمَا رَأَيْتُكَ إِلَّا خِفْتُ أَنَّ أَرْمَى بِجِجَارَةٍ مِنَ السَّمَاءِ». الاغانی ج ۱۶/۱۰۹، وفيات الاعیان ج ۶/۳۶۶.

۱۷۳- رجوع کنید به صفحه ۴۱۶، ۴۱۷.

۱۷۴ است! چون روات اموی مدعی هستند که: عمر بن خطاب، ام‌کلثوم بنت علی را نیز در خانه خود به صورت عریان نگاه می‌داشته، به گونه‌ای که زمانی که مهمانی به منزل عمر می‌آمد، ام‌کلثوم حتی نمی‌توانست جلوی مهمان برود و به او سلام کند. آنگاه که ام‌کلثوم به عمر اعتراض می‌کرد - که (چرا) شما مرا عریان نگاه داشته‌اید و چیزی برای من نگذاشته‌اید تا آن را بپوشم و جلوی کسی بیایم -، عمر در پاسخ به او می‌گفت: همین قدر که مردم بگویند تو همسر امیر المؤمنین هستی برایت کافی است! ۱۷۵

۱۷۴ - پیشتر ذکر شد: از تعلیمات اخلاقی (۱) عمر بن خطاب این بوده که به مردم می‌گفته زنان را در خانه عریان نگاه دارید تا نتوانند از خانه بیرون بروند. (رجوع کنید به صفحه ۱۷۶، ۱۷۷).

۱۷۵ - «وَرَوَى هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ فِي مَشِيخَةِ الرَّمْلِيِّينَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ سَمُرَةَ، حَدَّثَنَا نُعَيْمُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: وَقَدْ رَجُلٌ عَلَى عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه، فَقَالَ لِفَاطِمَةَ بِنْتِ فَاطِمَةَ امْرَأَتِهِ: أَلَا تَخْرُجِينَ فَتُسَلِّمِينَ عَلَى ضَيْفِكَ؟ قَالَتْ: وَهَلْ تَرَكْتَنَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَبْرُزَ لِأَحَدٍ مِنَ الْعَرِيِّ؟ قَالَ: وَمَا يَكْفِيكَ أَنْ يَقُولَ النَّاسُ: امْرَأَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ هِشَامُ: هِيَ أُمُّ كَلْثُومٍ». التبيين في انساب القرشيين (ابن قدامه) ص ۱۳۵. همچنین رجوع کنید به: الروضة الفيحاء ص ۲۳۴.

در روایت فوق از ام‌کلثوم با نام فاطمه یاد شده است. لازم به ذکر است که هِشام بن عمار در باره نام اصلی ام‌کلثوم بنت علی بن ابی طالب می‌گوید: «نام ام‌کلثوم، فاطمه بوده است و (نام) مادر وی (نیز) فاطمه دختر رسول خدا می‌باشد». «إِسْمُهَا فَاطِمَةُ، وَأُمُّهَا فَاطِمَةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله». التبيين في انساب القرشيين ص ۱۳۴.

در یک روایت ساختگی دیگر گفته شده: زمانی که عمر مرد نامحرمی را به منزل مهمان می‌کرد آن گاه که از ام کلثوم می‌خواست با لباس نامناسب خود بر سر سفره غذا حاضر شود و با نامحرمان غذا بخورد، ام کلثوم به او می‌گفت: «شما اگر مایل بودید من جلوی مردان بیایم باید لباسی (مناسب و) غیر از این برای من می‌خریدید».

۱۷۶

در نقل‌های اموی ظاهراً مهریهٔ چهل هزار درهمی پرداخت شده (۱) به ام کلثوم هیچ تأثیری در فقر و فلاکت او در خانهٔ عمر بن خطاب نگذارد، چرا که نه ام کلثوم از آن مهر استفاده کرد (۱) و نه زهد همسر تندخو و بخیلش اجازه می‌داد که

۱۷۷

۱۷۶ - «... فقالت: لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أَبْرَزَ لِلرِّجَالِ لَا شَتَرْتُ لِي غَيْرَ هَذِهِ الْكُسْوَةِ. فَقَالَ: أَوْ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ يُقَالَ: أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ وَامْرَأَةٌ عَمْرٍ». المنتظم - ذیل اخبار سال ۲۳ هـ - ج ۳۲۵/۴. همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/۲۲۴. ۱۷۷ - بعد از فوت ابوبکر، عمر در اولین منبری که - به عنوان خلیفه - رفت اعتراف نمود که فردی تندخو و بخیل است.

«عن جامع بن شداد، عن أبيه، قال: كَانَ أَوَّلُ كَلَامٍ تَكَلَّمَ بِهِ عَمْرٌ أَنْ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي ضَعِيفٌ فَقَوْنِي، وَإِنِّي شَدِيدٌ فَلَيِّنِّي، وَإِنِّي بَخِيلٌ فَسَخِّنِي». مصنف ابن ابی شیبة - كتاب الدعاء، باب ما ذكر عن أبي بكر وعمر من الدعاء ح ۲، وكتاب الأوائل، باب أول ما فعل ومن فعله ح ۱۰۳ - ج ۸۱/۷، ج ۳۳۷/۸، تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزي) ص ۵۵، مجمع الاحباب ج ۱/۲۵۸، ازالة الخفاء ج ۲/۴۳. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج ۳/۲۷۴، ۲۷۵، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۲/۳۱. جامع الاحاديث (سيوطي) ج ۱۳/۳۵۰، ۳۵۱، ح ۱۳۵۷، تاريخ الخميس ج ۲/۲۴۱، كنز العمال ج ۵/۶۸۳، ۶۸۴، ح ۱۴۱۸۶، اخبار الدول ←

حتی یک لباس مناسب عادی برای این دختر بخرد! هر چند که گفته شده: این مرد پارسا به بعضی از افراد، لباس‌های هزار درهمی می‌بخشید^{۱۷۸} و از دارایی بیت المال به زنان متمولی چون هند جگرخوار قرض الحسنه خیرات می‌نمود!^{۱۷۹}

طبق اظهارات اموی: بعد از مرگ عمر بن خطاب فرزندان خلیفه، ام‌کلثوم را از ارثیه‌ای که از عمر می‌برد محروم کردند. می‌گویند: «حفصه بنت عمر بن خطاب» نگذاشت که ام‌کلثوم حتی یک درهم از عمر ارث ببرد. از همین رو ام‌کلثوم به حفصه می‌گفت: «تو تا کنون دو بار در حق من ظلم کرده‌ای: اول اینکه ارثیه‌ای را که حق من از مادرم فاطمه بنت رسول الله (ص) بود به من ندادی، و دوم آنکه ارثیه مرا - که از پدرت عمر بن خطاب به من می‌رسید - غصب نمودی!»^{۱۸۰}

← ج ۲۸۹/۱، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج ۳۵/۱، رجال أنزل الله فيهم قرآناً ج ۹۸/۵.

۱۷۸ - «عن نافع، عن ابن عمر، أن عمر بن الخطاب كان يأمرُ بحلِّ ثُنَاجٍ، تُقَوَّمُ الحِلَّةُ مِنْهَا بِأَلْفِ دِرْهَمٍ، فَيَكْسُوها المُسْلِمِينَ»! كتاب الاموال (حميد بن زنجويه) ج ۵۵۵/۲ ح/ ۹۱۳.

۱۷۹ - «عن زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عن أَبِيهِ: قالوا: إِنَّ هِنْدَ ابْنَةَ عُثْبَةَ قَامَتْ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه فَاسْتَقْرَضَتْهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ تَتَجَرُّ فِيهَا وَتَضُمُّهَا، فَأَقْرَضَهَا». تاريخ الطبري ج ۲۸۷/۳، تاريخ مدينة دمشق ج ۱۸۵/۷۰، الكامل في التاريخ ج ۶۲/۳، شرح نهج البلاغة ج ۹۸/۱۲.

۱۸۰ - «... وَقَدْ ظَلَمْتَنِي حَقِّي مَرَّتَيْنِ: الْأَوَّلُ مِيرَاثِي مِنْ أُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَالثَّانِي مِيرَاثِي مِنْ أَبِيكَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ»! كتاب الفتوح (ابن اعثم) ج ۴۶۷/۲.

خلاصه آنکه: راویان اموی و اموی مسلک در دروغ‌ها و اکاذیب نامعقول خود تا جایی که توانستند به خاندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام اهانت کردند. آنان در داستان شیطانی خود، کودکِ خردسال حضرت علی علیه السلام را با آن فضاحت به حجلهٔ خلیفهٔ محبوب و بی‌بندوبار خود روانه نمودند و او را با آن ذلت و خواری و به صورت عریان در منزل عمر جای دادند و عاقبت هم برایش اولاد و احفادِ خیالی و عجیب‌الخلقه تولید کردند.

نویسندگان پر حرف و نادان هم، این حکایت‌ها را با آب و تابِ تمام نگاشتند تا به این وسیله، هم در عالمِ عرضِ ارادت به حکام، نشان داده باشند که چقدر وظیفه‌شناسند، و هم در عالمِ علم و دانش - به خیال خود - ثابت کرده باشند که چقدر با اطلاع و دانشمندند!

امروزه نیز بازماندگانِ همان افراد - از قرائت آن روایاتی که سراسر حاوی تمسخر و اهانت به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است - به این نتیجه رسیده‌اند که: ام کلثوم با عمر بن خطاب در نهایت خوشبختی زندگی کرده است!^{۱۸۱}

۱۸۱- احمد خلیل جمعه می‌گوید: «ام کلثوم در آن دوران از زندگی خود که با این مرد با سخاوت و این یار مددکار (یعنی عمر) بود در اوج خوشبختی به سر می‌برد!» «كَانَتْ أُمُّ كَلثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ عليه السلام سَعِيدَةً غَايَةَ السَّعَادَةِ فِي حَيَاتِهَا مَعَ الرَّجُلِ الْمِعْوَانِ الْمِغْطَاءِ!» نساء اهل البيت ص ۶۶۳، ۶۶۴.

سامیه منیسی می‌گوید: «ام کلثوم در خانه امیر المؤمنین عمر بن خطاب زندگی کرد و برای او زید اکبر و رقیه را به دنیا آورد. آنان همگی تا زمانی که عمر بن خطاب علیه السلام کشته شد در خوشبختی به سر بردند!» «عَاشَتْ أُمُّ كَلثُومٍ فِي بَيْتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَأُنْجَبَتْ لَهُ زَيْدُ بْنُ عُمَرَ الْأَكْبَرُ وَرُقِيَّةٌ، وَظَلُّوا جَمِيعاً فِي سَعَادَةٍ حَتَّى قُتِلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عليه السلام!» نساء اهل بیت رسول الله ص ۵۴.

قسمت چهارم :

از دواج های حضرت ام کلثوم بنت علی علیهما السلام

و زمان وفات آن حضرت

ازدواج ام کلثوم بنت علی عليه السلام با «عون بن جعفر بن ابی طالب»

عمر بن خطاب در سال ۲۳ هجری به قتل رسید.

می‌گویند: ام کلثوم پس از کشته شدن عمر، به عقد ازدواج پسر عمویش «عون بن جعفر بن ابی طالب» درآمد.^۱

-
- ۱- سيرة ابن اسحاق ص ۲۴۹، ۲۵۰، المرادفات من قریش (نوادير المخطوطات ج ۱/۶۷)، طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۳، المحبر ص ۵۲ (در این مصدر به جای نام عون بن جعفر، نام عون بن عبدالله بن جعفر درج شده است)، ۵۶، ۴۳۷، جمل من انساب الاشراف ج ۲/۴۱۲، الذرية الطاهرة (ط الدار السلفية) ص ۶۲، ۱۱۶ - ۱۱۸، (ط الاعلامی) ص ۹۰، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص ۳۸، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷/۷۱، دلائل النبوة (بيهقي) ج ۷/۲۸۳، تاريخ مدينة دمشق ج ۳/۱۷۹، تلقيح فهم اهل الاثر ص ۳۰، كشف المشكل (ابن جوزي) ج ۱/۱۲۱، صفة الصفوة ج ۲/۹، المجتبى من المجتنى ص ۶۶، التبيين في انساب القرشيين ص ۱۳۴، اسد الغابة ج ۵/۶۱۵، تهذيب الاسماء واللغات - ترجمة «فاطمة الزهراء» - ج ۲/۶۱۷، ذخائر العقبى ص ۱۷۰، سير اعلام النبلاء ج ۳/۵۰۱، ←

انتظار نابجایی است که توقع داشته باشیم راویان اموی دروغ‌پردازی‌های خود را «در باره زندگی ام‌کلثوم بنت علی علیه السلام» - با مرگ عمر بن خطاب - متوقف کرده باشند! گفتن این همه مهملات توهین‌آمیز به مرگ عمر خاتمه نیافت. افسانه‌های اموی باید تا زمان مرگ قربانی قصه (یعنی تا زمان فوت حضرت ام‌کلثوم علیها السلام) و انجام فریضة نماز میت بر او ادامه می‌یافت.

از همین رو مخالفان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: ام‌کلثوم مایل به ازدواج با عون بن جعفر نبود و به اکراه و به اجبار پدرش به این ازدواج تن داد!

می‌گویند: عون در آن ایام یک پسر بچه بود! علی که دوست داشت دخترش با عون ازدواج کند، به ام‌کلثوم گفت: «دخترم، خداوند تصمیم‌گیری در امر ازدواج تو را در دست خودت قرار داده، اما من می‌خواهم تو تصمیم در این باره را به من

← تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۲ - حوادث ۴۱ الی ۶۰ هـ - ص ۱۳۷، تجرید اسماء الصحابة ج ۲/۳۳۴ [۴۰۴۹]، البداية والنهاية ج ۵/۳۱۴، ۳۳۰، الاصابة ج ۸/۴۶۵ [۱۲۲۳۷]، استجلاب ارتقاء الغرف ج ۱/۲۵۵، ۲۵۶، الحاوی للفتاوی ج ۲/۳۱، المنح المکیة ص ۳۰۴، سيدة نساء اهل الجنة فاطمة الزهراء (مناوی) ص ۱۸: (با تصحیف عون به عوف)، شرح الزرقانی علی الموطأ ج ۳/۱۲۸، الفتوحات الاحمدية ص ۱۰۸، الروضة الفيحاء ص ۲۳۳، الفتوحات الاسلامية ج ۲/۴۷۲، الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور ص ۶۲، معالی الرتب ص ۲۲۰، ۲۲۳، مائة اوائل من النساء ص ۲۴۹، اعلام النساء (مصطاوی) ص ۳۹، نساء فی ظل رسول الله صلی الله علیه و آله ص ۳۱۸، صحابیات الرسول صلی الله علیه و آله ص ۹۹، موسوعة حياة الصحابیات ص ۱۸۹ -

بسیاری! ام‌کلثوم گفت: «پدر جان، من یک زنم و مانند زنان دیگر خواسته‌هایی دارم، من هم می‌خواهم مثل زنان دیگر از دنیا بهره ببرم، من می‌خواهم خودم در خصوص امر ازدواجم تصمیم بگیرم». راویان اموی می‌گویند: علی گفت: «دخترم، به خدا این حرفهایی که تو می‌زنی نظر خودت نیست. اینها همگی نظرات این دو نفر (یعنی حسن و حسین) است. به خدا قسم تا وقتی که تو با عون بن جعفر ازدواج نکنی، من دیگر با هیچ یک از این دو (= حسن و حسین) صحبت نخواهم کرد». علی اینها را گفت و خواست بصورت قهر از منزل خارج شود، ولی حسنین مانع او شدند و به خواهرشان دستور دادند که امر ازدواجش را به پدر بسپارد. ام‌کلثوم هم از روی ناچاری پذیرفت! آنگاه علی به ام‌کلثوم گفت: «من تو را به عون بن جعفر تزویج نمودم»!

۲- «...أَيُّ بُنَيَّةٍ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ أَمْرَكَ بِيَدِكَ فَأَنَا أَحِبُّ أَنْ تَجْعَلِيهِ بِيَدِي. فَقَالَتْ: أَيُّ أَبْنَةٍ! إِنِّي وَاللَّهِ لَا مَرْأَةً أَرْغَبُ فِيمَا يَرْغَبُ فِيهِ النِّسَاءُ وَأَحِبُّ أَنْ أُصِيبَ مَا تُصِيبُهُ النِّسَاءُ مِنَ الدُّنْيَا، فَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَنْظُرَ فِي أَمْرِ نَفْسِي. فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بُنَيَّةُ مَا هَذَا مِنْ رَأْيِكَ، مَا هُوَ إِلَّا مِنْ رَأْيِ هَذَيْنِ. ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَكَلِّمُ رَجُلًا مِنْهُمَا أَوْ تَفْعَلِينَ. فَأَخَذَا بِثِيَابِهِ وَقَالَا: اجْلِسْ يَا أَبْنَةُ! فَوَاللَّهِ مَا عَلَيَّ هَجْرَتِكَ مِنْ صَبْرٍ. اجْعَلِي أَمْرَكَ بِيَدِهِ. فَقَالَتْ: قَدْ فَعَلْتُ. قَالَ: فَإِنِّي قَدْ رَوَّجْتُكَ مِنْ عَوْنِ بْنِ جَعْفَرٍ. وَإِنَّهُ لَغُلَامٌ». سيرة ابن اسحاق ص ۲۵۰، الذرية الطاهرة ص ۱۱۷، اسد الغابة ج ۵/۶۱۵، ذخائر العقبى ص ۱۷۰، ۱۷۱، الاصابة ج ۸/۴۶۵ [۱۲۲۳۷] به اختصار، استجلاب ارتقاء الغرف ج ۱/۲۵۵، الدر المنثور في طبقات ربات الخدور ص ۶۲، اعلام النساء (كحاله) ج ۴/۲۵۸، موسوعة حياة الصحايات ص ۱۹۱.

قصه پردازان اموی می گویند: ام کلثوم بد اقبال با آنکه شوهر قبلی پیر خود (=عمر) را در سال ۲۳ هجری از دست داده بود، شوهر دوم نوجوان^۳ خویش را هم در سال ۲۰ از دست داد! می گویند عون بن جعفر (= شوهر دوم) در زمان عمر بن خطاب (= شوهر اول) در جنگ شوشتر (= تُسْتَر)^۴ شرکت نمود و در آن

۳- «فَمَا نَشِبَ عَوْنُ أَنْ هَلَكَ». سيرة ابن اسحاق ص ۲۵۰، الذرية الطاهرة ص ۱۱۷، ذخائر العقبی ص ۱۷۱.

۴- بسیاری تصریح کرده اند که «شوشتر» در زمان عمر و در سال ۲۰ هجری فتح گردید. (تاریخ خلیفه بن خیاط - أخبار سنة عشرين - ص ۱۰۱، الاستیعاب - ترجمة البراء بن مالك الأنصاري» - ج ۱/۲۳۹ [۱۷۳]، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۲/۷۵، ج ۴۴/۳۹۵، اسد الغابة ج ۱/۱۷۳، سير اعلام النبلاء ج ۱/۱۹۸، البداية والنهاية ج ۴/۱۲۶، فتح الباری ج ۲/۳۶۲، الاصابة ج ۱/۴۱۳ [۶۲۰]، الاعلام (زرکلی) ج ۲/۴۷، معالی الرتب ص ۲۲۳، فُزَّانُ النَّهَارِ ج ۲/۱۶۹).

ابن جریر طبری فتح تستر را در ضمن اخبار سال ۱۷ هجری ذکر نموده و می گوید: «وَفِيهَا فُتِحَتْ تُسْتَرُ فِي قَوْلِ سَيْفٍ وَرِوَايَتِهِ، أَغْنَى سَنَةً سَبْعَ عَشْرَةَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: فُتِحَتْ سَنَةً سِتَّ عَشْرَةَ، وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ فِي سَنَةِ تِسْعَ عَشْرَةَ». تاریخ الطبری ج ۳/۱۷۴.

ابن اثیر نیز در ضمن ذکر اخبار سال ۱۷ هجری می گوید: «قِيلَ: كَانَ فَتْحُ رَامُزْمَزٍ وَتُسْتَرٍ وَالسُّوسِ فِي سَنَةِ سَبْعَ عَشْرَةَ، وَقِيلَ: سَنَةُ تِسْعَ عَشْرَةَ، وَقِيلَ: سَنَةُ عِشْرِينَ». الكامل فی التاریخ ج ۲/۵۴۶. ←

۵ پیکار به شهادت رسید!

- «و ابن خلدون می گوید: «وكانَ فَتَحُ تُسْتَرُ وما بَعْدَها سَنَةٌ سَبْعَ عَشْرَةَ، وقيلَ سِتَّ عَشْرَةَ». تاریخ ابن خلدون ج ۲ / ق ۱۱۳/۲.
- ۵- «استشهدَ عَوْنُ بْنُ جَعْفَرٍ فِي تُسْتَرٍ، وَذَلِكَ فِي خِلَافَةِ عَمْرٍ». الاصابة ج ۴ / ۶۱۹ [۶۱۲۲].
- همچنین رجوع کنید به: جمل انساب الاشراف ج ۳ / ۹۸، الاستيعاب - ترجمة «عون بن جعفر» - ج ۳ / ۳۱۵ [۲۰۷۳]، اسد الغابة ج ۴ / ۱۵۷، ذخائر العقبی ص ۲۲۱، سبل الهدی والرشاد ج ۱۱ / ۱۰۶.

ازدواج ام کلثوم بنت علی علیه السلام با «محمد بن جعفر بن ابی طالب»

ام کلثوم پس از مرگ «عون بن جعفر» به ازدواج برادر او «محمد بن جعفر»
در آمد.^۶

۶- سیره ابن اسحاق ص ۲۵۰، المرادفات من قریش (نوادر المخطوطات ج ۱/۶۷)، طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۳، المحبّر ص ۵۶، ۴۳۷، جمل من انساب الاشراف ج ۲/۴۱۲، الذریة الطاهرة (ط الدار السلفية) ص ۶۲، ۱۱۸، (ط الاعلی) ص ۹۰، ۱۶۱، ۱۶۲، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص ۳۸، السنن الکبری (بیهقی) ج ۷/۷۱، دلائل النبوة (بیهقی) ج ۷/۲۸۳، الاستیعاب - ترجمة «محمد بن جعفر بن ابی طالب» - ج ۳/۴۲۴ [۲۳۵۰]، تاریخ مدینه دمشق ج ۳/۱۷۹، تلقیح فهم اهل الاثر ص ۳۰، کشف المشکل (ابن جوزی) ج ۱/۱۲۱، صفة الصفوة ج ۲/۹، الْمُجتبی من المجتبی ص ۶۶، التبيين فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۱۳۴، اسد الغابة ج ۴/۳۱۳، تهذیب الاسماء واللغات - ترجمة «فاطمة الزهراء» - ج ۲/۶۱۷، ذخائر العقبی ص ۱۷۰، ۲۲۱، مختصر التاريخ (ابن کازرونی) ص ۶۹، سیر اعلام النبلاء ج ۳/۵۰۲، المقتنی فی سرد الکنی ج ۱/۴۹، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۴ - حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۸، البداية والنهاية ج ۵/۳۱۴، ۳۳۰، الاصابة ج ۶/۷، ج ۸/۴۶۵ [۷۷۸۰، ۱۲۲۳۷]، استجلاب ارتقاء الغُرف ج ۱/۲۵۶، التحفة اللطيفة ←

در ادامه اکاذیب قبلی گفته شده: حضرت علی (ع) پس از مرگ عون، دیگر بار نزد ام‌کلثوم آمد و از او خواست که تصمیم‌گیری در ازدواج سوم را نیز به پدر بسپارد. ام‌کلثوم هم پذیرفت. حضرت علی (ع) دخترش را به محمد بن جعفر (یعنی برادر عون بن جعفر) تزویج نمود.^۷

ام‌کلثوم از محمد بن جعفر دختری به نام «نبته» آورد.^۸

ج ۴۶۵/۲ [۳۷۰۷]، مَحْضُ الصَّوَابِ ج ۸۸۹/۳، الْحَاوِي لِلْفَتَاوَى ج ۳۱/۲، الْمَنْحُ الْمَكِّيَّةُ ص ۳۱۹، سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ (مَنَاوِي) ص ۱۸، شَرْحُ الزَّرْقَانِي عَلَى الْمَوْطَأِ ج ۱۲۸/۳، الْفَتْوحَاتُ الْاِحْمَدِيَّةُ ص ۱۰۸، الرَّوْضَةُ الْفِيحَاءُ ص ۲۳۳، الْفَتْوحَاتُ الْاِسْلَامِيَّةُ ج ۴۷۲/۲، مُعَالَى الرَّتَبِ ص ۲۲۰، مَائَةُ اَوَائِلَ مِنَ النِّسَاءِ ص ۲۴۹، نِسَاءٌ فِي ظِلِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ص ۳۱۸، صَحَابِيَّاتُ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله ص ۹۹، مُوسَوَّةُ حَيَاةِ الصَّحَابِيَّاتِ ص ۱۸۹.

۷- «فَمَا نَشِبَ عَوْنُ أَنْ هَلَكَ، فَزَجَعَ إِلَيْهَا عَلِيٌّ، فَقَالَ: أَيُّ بَنِيَّةٍ! اجْعَلِي أَمْرَكَ بِيَدِي. فَفَعَلْتُ، فَزَوَّجَهَا مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ...». سيرة ابن اسحاق ص ۲۵۰، الذرية الطاهرة ص ۱۱۷، ذخائر العقبى ص ۱۷۱.

۸- الذرية الطاهرة (ط الدار السلفية) ص ۶۲، ۱۱۸، (ط الاعلمی) ص ۹۰، ۱۶۱، ۱۶۲، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷۱/۷، دلائل النبوة (بيهقي) ج ۲۸۳/۷، تلقيح فهم اهل الاثر ص ۳۰، تاريخ مدينة دمشق ج ۱۷۹/۳، كشف المشكل (ابن جوزي) ج ۱۲۱/۱، صفة الصفوة ج ۹/۲، ذخائر العقبى ص ۱۷۰، سير اعلام النبلاء ج ۵۰۲/۳، تاريخ الاسلام (ذهبي) ج ۴ - حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۸، استجلاب ارتقاء الغرف ج ۲۵۶/۱، معالی الرتب ص ۲۲۱، موسوعة حياة الصحابييات ص ۱۸۹.

در بعضی از منابع فوق، از «نبته» به نام «بثنه» و یا «بثینه» نیز یاد شده است.

طبق داستان پردازی اموی: بار دیگر دست قضا و قدر ام کلثوم را مصیبت زده نمود و این زن جوان شوهر سوم خویش را در سال ۲۰ هجری از دست داد! چرا که محمد بن جعفر نیز در جنگ تستر به شهادت رسید!^۹

یعنی سرنوشت حضرت ام کلثوم علیها السلام چنان شد که

شوهر سومش به همراه شوهر دومش در زمان حیات

شوهر اولش فوت گردید!

و باز از عجایب سرنوشت حضرت ام کلثوم علیها السلام این بود که در سال ۲۰ هجری (یعنی در ایامی که ام کلثوم حدوداً ۱۰ یا ۱۱ سال بیشتر نداشت) صاحب سه فرزند از شوهر اول و یک فرزند از شوهر سوم گردیده بود!

[البته بر اساس آنچه که در کتاب المعارف ابن

قتیبه به طبع رسیده است: «پس از فوت عمر بن

خطاب (ف. ۲۳ هجری)، ام کلثوم با (عموی خودش)

«جعفر بن ابی طالب» (ف. هشت هجری) ازدواج کرده و

در زمان حیات شوهر دوم خود فوت شده است!

۹- جمل انساب الاشراف ج ۳/۹۸، الاستیعاب ج ۳/۲۲۴ [۲۳۵۰]، اسد الغابة ج ۴/۳۱۳، الكامل فی التاريخ ج ۲/۵۵۰، ذخائر العقبی ص ۲۲۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۳۵۵، الاصابة ج ۶/۷ [۷۷۸۰]، سبل الهدی والرشاد ج ۱۱/۱۰۶، معالی الرتب ص ۲۲۳.

یعنی ام‌کلثوم — قبل از آنکه به دنیا بیاید و قبل
از آنکه با شوهر اولش ازدواج کند — به صورت
نامشروع با شوهر دوم خود که عمویش باشد ازدواج
نمود و در زمان حیات جعفر، (پیش از ولادت خودش)
۱۰ دیده از جهان فرو بست!

۱۰- در کتاب المعارف تألیف ابن قتیبه (ف. ۲۷۶هـ) آمده است: «بَنَاتُ عَلِيٍّ رضی الله عنه: فَأَمَّا
زَيْنَبُ الْكُبْرَى بِنْتُ فَاطِمَةَ، فَكَانَتْ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، فَوَلَدَتْ لَهُ أَوْلَادًا قَدْ
ذَكَرْنَاهُمْ. وَأَمَّا أُمُّ كَلْثُومِ الْكُبْرَى، وَهِيَ بِنْتُ فَاطِمَةَ، فَكَانَتْ عِنْدَ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ،
وَوَلَدَتْ لَهُ أَوْلَادًا قَدْ ذَكَرْنَاهُمْ، فَلَمَّا قُتِلَ عَمْرٌ، تَزَوَّجَهَا «جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»، فَمَاتَتْ
عِنْدَهُ»! المعارف - أخبار علي بن أبي طالب - ص ۲۱۱.

با توجه به مطالب دیگری که تا به حال گفته‌ایم و با عنایت به آنچه که پس از
این خواهید خواند، این خبر فضاحت‌بار و مضحکی که در کتاب ابن قتیبه به طبع
رسیده دست پخت کیست؟! چه کسی ممکن است که این دسته گل را به آب داده
باشد؟!

... آیا دست‌پختِ راویِ صادق و با تقوای اموی است که پشتوانه‌اش توثیق
جمع کثیری از معدّلین است؟!

یا از بافته‌های ناقلِ عاقل و با ایمان عباسی است که کتابش به صرف قدمتی
که دارد دارای اعتباری ویژه است؟!

شاید هم اثر دقتِ نظرِ محقق مشهور دنیای اسلام «ثروت عکاشه» است؟!

شاید هم از شاهکارهای وزارتِ ارشادِ پر مدّعای مصر است که تا
کنون - قریب به ۵۰ سال - این عبارات را مکرراً به چاپ رسانده و در میان

طبق حکایات اموی: عجایبِ حیاتِ ام کلثوم به مرگ شوهر سوم یعنی «محمد بن جعفر» نیز پایان نیافت و همچنان ادامه یافت.

مسلمانان ترویج نموده است؟! <

به هر حال ظاهراً اشتباه از هر که هست چندان اهمیتی ندارد! زیرا از قدیم سنت بر این بوده است که هیچ کسی به خاطر گفتن اباطیل در باره ازدواج‌های حضرت ام کلثوم بنت علی علیها السلام مواخذه نگردد!

حکایت ساختگی خواستگاری سعید بن عاص اموی از حضرت ام کلثوم بنت علی رضی الله عنها

همان طوری که گفتیم در روایات اموی ادعا شده که «محمد بن جعفر» در سال ۲۰ هجری در تستر به شهادت رسیده است. در این روایات تصریح شده که ام کلثوم از هنگام فوت محمد بن جعفر تا بعد از فوت حضرت زینب (ف. ۶۲ هجری) دیگر با کسی ازدواج نکرده است.^{۱۱} می‌گویند: هر چند که بعضی از افراد مایل بودند که با ام کلثوم ازدواج کنند ولی تقدیر نبود که در این مدت طولانی او همسر کسی گردد!

راویان اموی مدعی هستند که: در طول این مدت، ام کلثوم و همچنین پسر خیالی او (= زید بن عمر بن خطاب) مورد عنایت و تفقد معاویه و دولتمردان او بوده‌اند، به طوری که معاویه سالی یکصد هزار درهم برای زید بن عمر مقرری تعیین کرده بود!^{۱۲}

۱۱- رجوع کنید به صفحه ۵۱۰، ۵۱۱.

۱۲- تاریخ مدینة دمشق ج ۴۸۴/۱۹، الوافی بالوفیات ج ۳۷/۱۵ [۳۸].

بنا به گفته همین روات: در خلال این مدت یکی از کسانی که بسیار مایل بود با ام‌کلثوم وصلت نماید سعید بن عاص^{۱۳} (= نور چشمی عثمان^{۱۴} و والی شهر کوفه در زمان عثمان^{۱۵} و والی شهر مدینه در زمان

۱۳- سعید بن عاص بن سعید بن عاص بن امیه (ف. ۵۵۹هـ). رجوع کنید به صفحه ۵۲۸.
 ۱۴- تنها در یکی از بذل و بخشش‌هایی که عثمان به سعید بن عاص نمود مبلغ یکصد هزار دینار به او داد. (جمل من انساب الاشراف ج ۶/۱۳۷، شرح نهج البلاغه [ابن ابی‌الحدید] ج ۳/۳۵).

۱۵- سعید بعد از ولید بن عُقبه، والی عثمان در کوفه گردید. (طبقات ابن سعد ج ۵/۳۲، جمل من انساب الاشراف ج ۶/۴۸، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۱/۱۰۷، ۱۱۴، اسد الغابه ج ۲/۳۱۰، تهذیب الکمال ج ۱۰/۵۰۳، سیر اعلام النبلاء ج ۳/۴۴۵، ۴۴۶، الوافی بالوفیات ج ۱۵/۲۲۹ [۳۱۹]، تهذیب التهذیب ج ۴/۴۳، الاصابه ج ۳/۹۱).
 پس از آنکه «عثمان» «سعید» را به جای «ولید»، امیر شهر کوفه نمود، کوفیان برای عثمان نوشتند: «ما نه به سعید تو احتیاجی داریم، نه به ولید تو». «لا حاجة لنا في سَعِيدِكَ وَلَا وَلِيدِكَ». الاستيعاب - ترجمة «سعید بن العاص» - ج ۲/۱۸۴ [۹۹۲]، الوافی بالوفیات ج ۱۵/۲۲۹ [۳۱۹].

در همین ارتباط مالک اشتر برای عثمان چنین نوشت: «از مالک بن حارث به خلیفه مبتلا و خطاکار. به کسی که از طریق سنت نبی خود منحرف شده و قرآن را نادیده گرفته ... (ای عثمان) ولید خودت را و سعید خودت را و دیگر افراد خاندانت را - که هوای نفست تو را به سویشان می‌خواند - از ما باز دار (و هیچ کدامشان را به کوفه نفرست) ...». «مِنْ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ إِلَى الْخَلِيفَةِ الْمُبْتَلَى الْخَاطِئِ الْحَائِدِ عَنْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ، النَّابِذِ لِحُكْمِ الْقُرْآنِ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ... اخْبِسْ عَنَّا وَلِيدَكَ وَسَعِيدَكَ وَمَنْ يَدْعُوكَ إِلَيْهِ الْهَوَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ ...». جمل من انساب الاشراف - <

معاویه^{۱۶} (بوده است.

سعید بن عاص که هنگام رحلت رسول خدا ﷺ بچه‌ای نُه ساله

← أمر المسيرين من أهل الكوفة إلى الشام - ج ۱۵۹/۶.

در نظر بعضی از مردم کوفه، سعید بن عاص به مراتب از ولید بن عُقبه بدتر بود به طوری که یکی از شاعران کوفی این طور سرود:

يَا وَيْلَنَا قَدْ ذَهَبَ الْوَلِيدُ

وَجَاءَنَا مِنْ بَعْدِهِ سَعِيدُ

يَنْقُضُ فِي الصَّاعِ وَلَا يَزِيدُ

الوافي بالوفيات ج ۲۲۹/۱۵، ۳۳۰ [۳۱۹].

همچنین رجوع کنید به: تاریخ الطبری ج ۳/۳۳۰، ۳۳۱، احسن التقاسیم ص ۱۱۰، غریب الحدیث (خطابی) ج ۱/۲۴۷، الاستیعاب ج ۲/۱۸۴ [۹۹۲]، تاریخ مدینه دمشق ج ۶۳/۲۴۶، شرح نهج البلاغه ج ۱۷/۲۴۲، فتح الباری ج ۷/۴۷، تهذیب التهذیب ج ۸/۳۵۰.

۱۶- «فَلَمَّا وَلِيَ مُعَاوِيَةُ الْخِلَافَةَ، وَلَّى مِرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ الْمَدِينَةَ، ثُمَّ عَزَلَهُ وَوَلَّاهَا سَعِيدَ بْنَ الْعَاصِ، ثُمَّ عَزَلَهُ وَوَلَّاهَا مِرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ، ثُمَّ عَزَلَهُ عَنْهَا وَوَلَّاهَا سَعِيدَ بْنَ الْعَاصِ». طبقات ابن سعد ج ۵/۳۵. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج ۵/۱۵۵، جمل من انساب الاشراف ج ۶/۴۸، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۱/۱۰۷، اسد الغابة ج ۲/۳۱۰، سیر اعلام النبلاء ج ۳/۴۴۵، الوافی بالوفیات ج ۱۵/۲۲۸ [۳۱۹]، حاشیه ابن القيم علی سنن ابی داود ج ۲/۲۹۹، تهذیب التهذیب ج ۴/۴۳، الاصابة ج ۳/۹۱.

شایان ذکر است که یکی از دامادهای سعید بن عاص، خالد پسر «یزید بن

معاویه» می باشد. (المحبر ص ۴۴۵).

بوده،^{۱۷} یکی از صحابه پیامبر شمرده شده^{۱۸} و ادعای اموی بر این است که: «عربیت قرآن کریم»، قائم به زبان فصیح اوست!^{۱۹}

سعید بن عاص در خانه عمر بن خطاب بزرگ شد^{۲۰} و - شاید به خاطر تندى و خشونت شدیدی که داشت^{۲۱} - به «خیک عسل» شهرت یافت!^{۲۲}

پدر کافر سعید (= عاص) در جنگ بدر به دست امیر المؤمنین حضرت

-
- ۱۷ - «قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ». تهذیب الکمال ج ۵۰۲/۱۰، سیر اعلام النبلاء ج ۴۴۶/۳، تهذیب التهذیب ج ۴۳/۴، الاصابة ج ۹۰/۳.
- ۱۸ - الاستيعاب ج ۱۸۳/۲ [۹۹۲]، اسد الغابة ج ۳۰۹/۲، سیر اعلام النبلاء ج ۴۴۴/۳، تهذیب التهذیب ج ۴۴/۴، الاصابة ج ۹۰/۳.
- ۱۹ - «عن سعيد بن عبد العزيز قال: إِنَّ عَرَبِيَّةَ الْقُرْآنِ أُقِيمَتْ عَلَى لِسَانِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بْنِ أُمَيَّةَ، لِأَنَّهُ كَانَ أَشْبَهُهُمْ لَهْجَةً بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ». المصاحف [ابن ابی داود] ص ۲۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۱۹/۲۱، تهذیب الکمال ج ۵۰۳/۱۰، سیر اعلام النبلاء ج ۴۴۷/۳، الوافی بالوفیات ج ۲۲۸/۱۵ [۳۱۹]، تهذیب التهذیب ج ۴۳/۴، الاصابة ج ۹۰/۳، ۲۲۵، فتح الباری ج ۱۵/۹، معجم بنی امیه ص ۵۷.
- ۲۰ - «رُبِّي فِي حِجْرِ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ». الاعلام ج ۹۶/۳، عقيدة اهل السنة والجماعة فى الصحابة ج ۱۰۵۴/۳، الموسوعة الفقهية الكويتية ج ۳۸۷/۳۷.
- ۲۱ - «كَانَ فِي سَعِيدٍ تَجَبُّرٌ وَغِلْظَةٌ وَشِدَّةُ سُلْطَانٍ». الاستيعاب - ترجمة «سعيد بن العاص» - ج ۱۸۴/۲ [۹۹۲]، الوافی بالوفیات ج ۲۲۹/۱۵ [۳۱۹].
- ۲۲ - «كَانَ يُقَالُ لِسَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، عُكَّةُ الْعَسَلِ». الاستيعاب ج ۱۸۴/۲ [۹۹۲]، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۴۰/۲۱، تهذیب الکمال ج ۵۰۳/۱۰، ۵۰۸، الاصابة ج ۹۲/۳ [۳۲۷۸].

۲۳

علی رضی الله عنه کشته شده بود!

بر اساس روایات کذب اموی: سعید بن عاص مایل بود با دخترِ قاتلِ پدرش ازدواج نماید تا او نیز - مانند عمر بن خطاب - داماد پیامبر شود! لذا فردی را برای خواستگاری نزد ام کلثوم بنت علی فرستاد.

ام کلثوم به این خواستگاری جواب مثبت داد!

برادران ام کلثوم از پاسخ مثبتِ خواهر خود بسیار ناراحت شدند و - با سخنان تندى - او را مورد ملامت قرار دادند.

ام کلثوم که قبلاً یک روز را برای عقدِ ازدواج تعیین کرده بود - بی‌اعتنا به مخالفت‌های برادرانش - منزل را برای عقد آماده نمود و به پسرِ خردسال خود (= زید بن عمر) گفت: وقتی سعید به اینجا آمد، تو مرا به عقد او

۲۳ - «قُتِلَ أَبُوهُ الْعَاصُ يَوْمَ بَذَرَ كَافِرًا، قَتَلَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رضی الله عنه». الاستيعاب ج ۲/۱۸۳ [۹۹۲]، اسد الغابة ج ۲/۳۱۰، الوافی بالوفیات ج ۱۵/۲۲۸ [۳۱۹]، البداية والنهاية ج ۸/۹۱، الاصابة ج ۳/۹۰. همچنین رجوع کنید به: کتاب حَذَفٍ مِنْ نَسَبِ قَرِيش ص ۳۶.

«... یک بار که سعید بن عاص از عمر بن خطاب ناراحت شده بود، عمر به او گفت: «انگار تو فکر می‌کنی من پدر تو را کشته‌ام. من که پدر تو را نکشته‌ام. پدرت را علی بن ابی طالب کشت». «إِنَّ أَبَاهُ الْعَاصِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بْنِ أُمَيَّةَ قُتِلَ يَوْمَ بَذَرَ كَافِرًا. وَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لِسَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: مَا لِي أَرَاكَ مُعْرِضًا، كَأَنَّكَ تَرَى أَنِّي قَتَلْتُ أَبَاكَ، مَا أَنَا قَتَلْتُهُ، وَلَكِنَّهُ قَتَلَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ!» طبقات ابن سعد ج ۵/۳۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۱/۱۱۴.

۲۴
در بیاور!

با توجه به اینکه در سال ۴۰ هجری که امیر مؤمنان علی علیه السلام به شهادت رسیده «زید بن عمر خیالی» حدود ۲۰ سال داشته؛ و با توجه به متن روایت فوق مبنی بر اینکه - در زمان خواستگاری سعید بن عاص - زید بن عمر بچه‌ای خردسال بوده؛ نتیجتاً خواستگاری سعید از ام‌کلثوم باید در زمان حیات حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام صورت گرفته باشد!

آیا این عجیب نیست: دختری که می‌گویند سه بار با استبداد مطلق پدر (!) بدون حق انتخاب به خانه شوهر رفته، حال در زمان حیات پدر - بدون اعتنای به پدر - بچه خردسال خویش را در ازدواجش وکیل خود (و یا به قول فقهای اموی ولی خود) قرار بدهد؟!

البته در قاموس بعضی از افراد که احیاناً خیلی راستگو هم معرفی شده‌اند (!) اینکه پسر بچه خردسالی مادرش را به عقد دیگری در آورد امری مرسوم و جا افتاده است، تا آنجا که گفته‌اند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز ام‌سلمه را از پسر دو ساله ام‌سلمه خواستگاری کرد و این پسر بچه دو ساله - که عمر بن ابی سلمه نام داشت - مادرش را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله تزویج نمود!

۲۵

۲۴ - «... فَدَعَتْ ابْنَهَا زَيْدَ بْنَ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ صَغِيرٌ... ثُمَّ قَالَتْ: إِذَا

جاءَ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ، فَزَوَّجْنِيهِ»! تاریخ مدینه دمشق ج ۲۱/۱۳۱.

«... وَأَمَرَتْ ابْنَهَا زَيْدَ بْنَ عَمْرٍ أَنْ يُزَوِّجَهَا مِنْهُ...»! البدایة والنهایة ج ۸/۹۳.

۲۵ - عمر بن ابی سلمه در سال دوم هجری در حبشه به دنیا آمده است. وی در زمان فوت «

جاعلان خبر خواستگاری سعید در ادامه داستان خود می گویند: سعید بن

پیامبر صلی الله علیه و آله نه ساله بوده و مادرش ام سلمه در سال چهارم هجری با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرده است. عمر بن ابی سلمه در زمان این ازدواج - همان طور که در منابع تصریح شده - بچه ای دو ساله بوده است!

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَظَبَ أُمَّ سَلَمَةَ إِلَى ابْنِهَا عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ فزَوَّجَهَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَهُوَ يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ صَغِيرٌ». طبقات ابن سعد ج ۸/۹۲، نصب الراية ج ۵/۱۱۴. همچنین رجوع کنید به: شرح مشکل الآثار ج ۱۴/۴۵۲.

«... فَقَالَتْ (أُمُّ سَلَمَةَ) لِابْنِهَا: يَا عُمَرُ، قُمْ فَزَوِّجْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَزَوَّجَهُ». طبقات ابن سعد ج ۸/۹۰، مسند احمد بن حنبل ج ۶/۳۱۴، الآحاد والمثانی ج ۲/۱۷/۶۸۵، ج ۵/۲۲۳/ح ۳۰۸۱، السنن الكبرى (نسائی) - كتاب النكاح، باب إنكاح الابن أمه - ج ۳/۲۸۶/ح ۵۳۹۶، سنن النسائی ج ۶/۸۲، صحيح ابن حبان ج ۷/۲۱۳، المستدرک علی الصحیحین ج ۲/۱۷۹، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷/۱۳۱، اسد الغابة ج ۵/۵۸۹، سير اعلام النبلاء ج ۲/۲۰۴، الاصابة ج ۸/۴۰۵ (ابن حجر از طريق نسائی آن را نقل می کند و می گوید سند روایت صحیح است!)، حواشی الشروانی والعبادی علی تحفة المحتاج بشرح المنهاج ج ۷/۲۴۸.

«... فَقَالَتْ (أُمُّ سَلَمَةَ) لِابْنِهَا: قُمْ يَا غُلَامُ، زَوِّجْ أُمَّكَ». عجالة المحتاج ج ۳/۱۲۱۲.

«كَانَ عُمَرُ (بْنُ أَبِي سَلَمَةَ) هُوَ الَّذِي زَوَّجَ أُمَّهُ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ صَبِيٌّ». سير اعلام النبلاء ج ۲/۲۰۷.

«إِنَّ عُمَرَ بْنَ أَبِي سَلَمَةَ وُلِدَ فِي أَرْضِ الْحَبَشَةِ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ مِنَ الْهَجْرَةِ، وَزَوَّجَهُ بِأُمِّ سَلَمَةَ كَانَ فِي السَّنَةِ الرَّابِعَةِ، وَقِيلَ: كَانَ سِنُّ عُمَرَ يَوْمَ تُوْفِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تِسْعَ سِنِينَ». مغنی المحتاج ج ۳/۱۵۱. <

عاص عده‌ای را برای مجلس عقد دعوت کرده بود. این افراد به مسجد آمدند تا به اتفاق سعید به منزل ام‌کلثوم بروند. سعید بن عاص - وقتی در مسجد آگاه شد که برادران ام‌کلثوم با این ازدواج مخالف هستند - به حضار گفت: من شما را برای انجام کاری دعوت کرده بودم که از آن منصرف شدم! من از ام‌کلثوم بنت علی خواستگاری کرده بودم و او هم قبول کرده بود که با من ازدواج کند. به خدا قسم من نمی‌خواستم کاری کنم که باعث ناراحتی پسران فاطمه (حسن و حسین) گردد!

سعید بن عاص پس از اعلام انصراف از ازدواج، به خادم خود گفت: این دویست هزار درهمی را که من برای دختر علی آماده کرده بودم بگیر و برای ام‌کلثوم ببر و به او بگو: پسر عمویت می‌گوید ما این (پول) را برایت حاضر کرده بودیم، تو آن را به عنوان هدیه از جانب ما بپذیر!

«إِنَّ عَمَرَ الْمَذْكُورَ (يعني ابنَ أبي سَلَمَةَ) كَانَ عِنْدَ تَزْوُجِهِ عليه السلام بِأُمِّهِ صَغِيرًا لَهُ مِنَ الْعُمَرِ سَنَتَانِ، لِأَنَّهُ وُلِدَ فِي الْحَبَشَةِ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ مِنَ الْهَجْرَةِ، وَتَزَوَّجَهُ عليه السلام بِأُمِّهِ كَانَ فِي السَّنَةِ الرَّابِعَةِ». نيل الاوطار ج ۶/۲۵۶.

بر اساس همین روایت مضحک، جمهور علمای اهل سنت رأی صادر نموده‌اند که پسر یک خانم بیوه، می‌شود در مسئله نکاح، ولی مادرش محسوب شود و مادر بدون اذن او نمی‌تواند ازدواج کند، (حتی اگر آن پسر، بچه‌ای دو ساله باشد)!

«وَقَدْ اسْتَدَلَّ بِهَذَا الْحَدِيثِ مَنْ قَالَ: بِأَنَّ الْوَلَدَ مِنْ جُمْلَةِ الْأَوْلِيَاءِ فِي النِّكَاحِ، وَهُمْ الْجُمُهُورُ»! نيل الاوطار ج ۶/۲۵۶.

۲۶- «عن عُبَيْدِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: إِنَّ سَعِيدَ بْنَ الْعَاصِ بَعَثَ إِلَى أُمِّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ -

بدین ترتیب - طبق این داستانِ ساختگی - «سعید بن عاص اموی» حرمت «حسن و حسین» را نگاه داشت (۱) و دویست هزار درهم به ام کلثوم بخشید تا تأیید دیگری برای این نظر معاویه باشد که می گفت: «سعید، کریم خاندان بنی امیه است»! ^{۲۷}

^{۲۸} سعید بن عاص هنگامی که در قصر خویش فوت شد، سه میلیون درهم

الَّتِي كَانَتْ تَحْتَ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ، يَخْطُبُهَا، فَأَنْعَمَتْ لَهُ. فَبَلَغَتْ ذَلِكَ إِخْوَتَهَا، فَكَرِهُوهُ، وَنَقَلَ عَلَيْهِمْ، وَكَلَّمُوهَا كَلَامًا شَدِيدًا، وَقَدْ كَانَتْ وَعَدَتْ سَعِيدًا مَوْعِدًا، فَدَعَتْ ابْنَهَا زَيْدَ بْنَ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ صَغِيرٌ، وَبَسَطَتْ دَارَهَا، وَوَضَعَتْ فِيهَا سَرِيرًا، ثُمَّ قَالَتْ: إِذَا جَاءَ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ، فَزَوِّجْنِيهِ! وَقَدْ كَانَ سَعِيدٌ وَعَدَ نَاسًا، وَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ لِيَحْضُرُوا تَزْوِيجَهُ، فَحَضَرُوهُ فِي الْمَسْجِدِ. فَلَمَّا اجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، قَالَ: إِنِّي دَعَوْتُكُمْ لِأَمْرِ بَدَأَ لِي غَيْرُهُ. إِنِّي كُنْتُ قَدْ خَطَبْتُ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتَ عَلِيٍّ، فَأَنْعَمَتْ. وَاللَّهِ مَا كُنْتُ لِأَدْخُلَ عَلَى ابْنَتِي فَاطِمَةَ بِأَمْرِ يَكْرَهُانِي. ثُمَّ أَلْتَفَتَ إِلَى كَعْبِ مَوْلَاهُ، فَقَالَ: انْظُرْ إِلَى الْمَائَتَيْنِ أَلْفِ الدِّرْهَمِ الَّتِي هِيَ أَتُ لِبْنَتِي عَلِيٍّ، أَذْهَبُ بِهَا إِلَيْهَا، وَقُلْ لَهَا: يَقُولُ لَكَ ابْنُ عَمِّكَ، إِنَّا كُنَّا هَيَّاْنَا لَكَ هَذِهِ، فَاقْبُضِيهَا صِلَةً مِنَّا لَكَ». تاريخ مدينة دمشق ج ۱۳۱/۲۱. همچنین رجوع کنید به: المرادفات من قریش (نوادير المخطوطات ج ۶۷/۱)، طبقات ابن سعد (الطبقة الخامسة من الصحابة) ج ۴۱۵/۱، ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد ص ۴۱، التذكرة الحمدونية ج ۴۲/۲، سير اعلام النبلاء ج ۴۴۶/۳، البداية والنهاية ج ۹۳/۸، التحفة اللطيفة ج ۴۰۰/۱ [۱۵۱۷].

۲۷- «عن معاوية بن أبي سفيان قال: لِكُلِّ قَوْمٍ كَرِيمٌ وَكَرِيمُنَا سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ». تهذيب الكمال ج ۵۰۵/۱۰، تهذيب التهذيب ج ۴۳/۴.

۲۸- «مَاتَ سَعِيدٌ فِي قَصْرِهِ بِالْعَرَصَةِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ مِنَ الْمَدِينَةِ وَدُفِنَ بِالْبُقْعِ». الاغانى ج ۳۹/۱، تاريخ مدينة دمشق ج ۱۴۰/۲۱، المنتظم ج ۲۹۷/۵، تهذيب الكمال ←

۲۹
 بدهی به مردم از خود به جای گذاشت!

-
- ← ج ۵۰۹/۱۰، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۴ - حوادث سنة ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۲۲۹.
 تهذیب التهذیب ج ۴/۴۳، التحفة اللطيفة (سخاوی) ج ۱/۴۰۰، احکام الجنائز
 ص ۱۰۰. همچنین رجوع کنید به: الاصابة ج ۳/۹۲.
 ۲۹ - «عن نُوْفَلِ بْنِ عُمَارَةَ قَالَ: كَانَ دَيْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ ثَلَاثَةَ آلَافٍ أَلْفٍ دِرْهَمٍ». تاریخ
 مدینه دمشق ج ۲۱/۱۴۰.

حضور حضرت ام‌کلثوم علیها السلام در روز عاشورا و دفاع عبدالله بن عمر از یزید بن معاویه

۳۰. ام‌کلثوم بنت علی علیه السلام در سال ۶۱ هجری در واقعه کربلا حضور داشت.

۳۰- به زودی در این باره سخن خواهیم گفت.

توجه و عنایت به مطالب این قسمت بسیار لازم است. بعداً خواهید خواند که ادعای بسیار پر سر و صدای اموی بر این است که: «ام‌کلثوم با فرزند خردسالی که از عمر بن خطاب داشت هر دو در یک لحظه فوت شدند و عبدالله بن عمر و یا سعید بن عاص بر آن دو نماز خواندند». حال آنکه همین حضور حضرت زینب علیها السلام در عاشورای ۶۱ هجری، و فوت آن حضرت بعد از سال ۶۱، و همچنین ازدواج ام‌کلثوم با عبدالله بن جعفر که پس از فوت حضرت زینب (= همسر عبدالله بن جعفر) واقع شده همگی کذب ادعاهای اموی را اثبات می‌نماید.

در کنار طرح این بحث ضروری دانسته شد که نقش عبدالله بن عمر در حمایت از یزید بن معاویه بررسی شود. چرا که همان طوری که پدید آمدن و جان گرفتن حکومت معاویه بدون عمر بن خطاب امکان‌پذیر نبود، دوام خلافت یزید بن معاویه نیز - بدون حمایت‌های عبدالله بن عمر - آسان به نظر نمی‌رسید!

واقعه‌ای که طرفدارانِ سرسختِ یزید در بارهٔ آن می‌گویند: «مسئولیت حادثهٔ خونین عاشورا بر عهدهٔ حسین بن علی باغی غیر صحابی احساساتی عاملِ تفرقهٔ بین مسلمانان است و صحابی سید المرسلین، امام المجتهدین، مرحوم امیر المؤمنین (ا) یزید بن معاویه (و. ۵۲۷ - ذ. ۵۶۴) به هیچ وجه در این ماجرا مقصر نیست!»^{۳۱}

از زمان حیات رسول خدا تا به امروز، در هر صفحه‌ای از صفحات تاریخ، حقد و کینه و دشمنی اموی نسبت به پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت او ﷺ نمایان است. هنوز هم تربیت‌شدگان مکتب بنی‌امیه، وظیفه دینی (ا) خود را در این می‌بینند که از حکام اموی دفاع کنند و انواع توهین‌ها را به اهل بیت پیامبر ﷺ روا دارند.

بیعت عبدالله بن عمر با یزید بن معاویه
و مشروعیت بخشیدن به قتل امام حسین ﷺ

تمامی کسانی که از دیرباز تا کنون به طرفداری از یزید پرداخته‌اند و مشروعیت کشتن امام حسین ﷺ و خاندان او را امضا نموده‌اند، تنها دلیل شرعی و

۳۱- همان طوری که در صفحات بعدی خواهید خواند، این عبارت‌ها در طول تاریخ توسط بسیاری از مخالفان اهل بیت ﷺ اظهار شده است. عبارت‌های کینه‌توزانه‌ای که: در «مکتب اموی» تولید و در «فرهنگ عباسیانی» نظیر «متوکل» تنظیم یافته است. این اظهارات، تصویرکنندهٔ شدت خدعه و خشونت است که حاکمان ستم‌پیشه در تحریف دین و سرکوبی مخالفان خویش از خود نشان داده‌اند.

فقهی‌شان این بوده است که: چون پسر عمر بن خطاب (یعنی عبدالله بن عمر) با یزید بیعت کرده لذا ثابت می‌شود که یزید امامی «واجب الاطاعه» است و طبق قوانین اسلامی (!) ریختن خون هر کسی که علیه او خروج نموده، نه تنها مباح بلکه لازم و ضروری بوده است!

همانطوری که ولادت امارت اموی مرهون عنایت عمر بن خطاب بود،^{۳۲} ادامه خلافت اموی نیز وام‌دار حمایت عبدالله بن عمر - خصوصاً حمایت‌های او از یزید بن معاویه - بوده است.

عبدالله بن عمر که حاضر به بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام نشد و حتی حاضر نبود که پشت سر حضرت علی علیه السلام نماز بخواند، با یزید بن معاویه ناصبی^{۳۳} و عبدالملک بن مروان بیعت کرد^{۳۴} و پشت افرادی چون «حجاج بن یوسف ثقفی» و

۳۲- رجوع کنید به صفحه ۲۸.

۳۳- ذهبی در باره یزید می‌گوید: «كَانَ نَاصِبِيًّا، فَظًّا، غَلِيظًا، جَلْفًا، يَتَسَاوَلُ الْمُشْكِرَ وَيَفْعَلُ الْمُنْكَرَ». سیر اعلام النبلاء ج ۴/۳۷، شذرات الذهب ج ۱/۶۹، الحسن والحسين (محمد رضا) ص ۱۴۵.

۳۴- محمد بن شهاب زهري (ف. ۱۲۴هـ) می‌گوید: «باعث شگفتی است که عبدالله بن عمر از بیعت با علی امتناع می‌کند، اما با یزید بن معاویه و عبدالملک بن مروان بیعت می‌نماید!» «العَجَبُ مِنْ ابْنِ عَمْرِو يُمْتَنِعُ مِنْ بَيْعَةِ عَلِيٍّ وَيُبَايِعُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ وَعَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ!» المقفى الكبير ج ۴/۶۲۴، ۶۲۵.

در یکی از روایات موجود در صحیح بخاری، عبدالله بن عمر مدعی است که مزرعه‌های خود را در زمان پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه کرایه می‌داده ←

«نَجْدَةُ بن عامر حَرُورِي خَارِجِي» همواره نماز خواند. ^{۳۵} وقتی هم که عبدالله بن

است. (صحیح البخاری ج ۷۲/۳). عبدالله بن عمر در اینجا (مثل همیشه) حتی از ذکر نام امیر مؤمنان علی عليه السلام به عنوان خلیفه اجتناب نموده است! ابن حجر - در توضیح روایت فوق - می گوید: «عبدالله بن عمر از ذکر خلافت علی اجتناب نموده است. او به علت اختلافی که در باره خلافت علی وجود داشت حتی حاضر نشد که با علی بیعت نماید ... (اما همین) عبدالله بن عمر با یزید بیعت کرد و پس از یزید هم - زمانی که ابن زبیر کشته شد - با عبدالملک بن مروان بیعت نمود». «وَأَمَّا لَمْ يَذْكُرِ ابْنُ عُمَرَ خِلَافَةَ عَلِيٍّ لِأَنَّهُ لَمْ يُبَايِعْهُ لِقُوعِ الْإِخْتِلَافِ عَلَيْهِ ... وَبَايَعَ لِيَزِيدَ ثُمَّ لِعَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ بَعْدَ قَتْلِ ابْنِ الزُّبَيْرِ». فتح الباری ج ۵/۱۸.

به بعضی از منابعی که در آنها به بیعت عبدالله بن عمر با یزید بن معاویه تصریح شده در صفحات ۴۷۶ تا ۴۷۸ اشاره شده است.

۳۵- ابن حَرَمٌ می گوید: «عبدالله بن عمر پشت حَجَّاج و نَجْدَةُ نماز می خواند. یکی از این دو (=نجده) خارجی بود و دیگری فاسق ترین مردم». «كَانَ ابْنُ عُمَرَ يُصَلِّي خَلْفَ الْحَجَّاجِ وَنَجْدَةَ وَكَانَ أَحَدُهُمَا خَارِجِيًّا، وَالثَّانِي أَفْسَقَ الْبَرِيَّةِ». الْمُحَلِّي ج ۴/۲۱۳.

اینکه عبدالله بن عمر پشت حجاج نماز می خواند در صحیح بخاری و صحیح مسلم درج است. حضرات می فرمایند: چون عبدالله بن عمر در نماز به حجاج بن یوسف اقتدا کرده، لذا شرع اسلام نماز خواندن پشت هر آدم فاسقی را جایز می داند! «وَيَجُوزُ أَنْ يَأْتَمَّ ... الْعَدْلُ بِالْحَرِّ الْفَاسِقِ وَلَكِنْ تَكَرَّرَ خَلْفُهُ، وَأَمَّا صَحَّتْ خَلْفُهُ لِمَا رَوَاهُ الشَّيْخَانِ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ يُصَلِّي خَلْفَ الْحَجَّاجِ». الاقناع فی حل الفاظ ابی شجاع ج ۱/۱۵۳، مغنی المحتاج ج ۱/۲۴۴. همچنین رجوع کنید به: حاشیه اعانة الطالبین ج ۲/۵۶.

«وَأَمَّا صَلَاةُ ابْنِ عُمَرَ خَلْفَ الْحَجَّاجِ بْنِ يُوسُفَ فَثَابِتَةٌ فِي صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ وَغَيْرِهِ، وَفِي الصَّحِيحِ أَحَادِيثُ كَثِيرَةٌ تَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ الصَّلَاةِ وَرَاءَ الْفُسَاقِ وَالْأَثَمَةِ الْجَائِرِينَ». المجموع (نووی) ج ۴/۲۵۳. ←

۳۶

عمر فوت شد، کسی که بر جنازه او نماز گزارد همان حجاج بن یوسف بود!

عبدالله بن عمر به مردم می‌گفت: شما باید صدقات را به کسی بدهید که خدا او را بر شما ولی (و امیر) کرده است، اگر امیر کار نیک نماید به خودش نیکی کرده و اگر هم گناه کند و بدی نماید به خودش بدی کرده است ...^{۳۷} صدقه متعلق به ایتام را باید به والی تحویل داد^{۳۸} ... زکات و صدقات فقرا را به امرای خود بدهید

«حَدِيثُ أَنَّ ابْنَ عَمَرَ كَانَ يُصَلِّي خَلْفَ الْحَجَّاجِ بْنِ يُوسُفَ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي حَدِيثٍ». ←
التلخيص الحبير ج ۴/۲۲۶، البحر الرائق ج ۱/۶۱۰، نيل الاوطار ج ۳/۲۰۰، فقه السنّة ج ۱/۲۳۷.

نویسنده معاصر، «محمد ناصر الدین البانی» - ضمن اینکه روایت نماز خواندن عبدالله بن عمر در پشت حجاج را بر مبنای شروط تمامی اصحاب صحاح سته صحیح می‌داند - می‌گوید: «من تا کنون این روایت را در صحیح بخاری پیدا نکرده‌ام». إرواء الغلیل ج ۲/۳۰۳.

۳۶- طبقات ابن سعد ج ۴/۱۸۷، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۱/۱۲۲، اسد الغابة ج ۳/۲۳۰، العقد الثمین ج ۵/۲۱۷، عون المعبود ج ۸/۳۳۶.

۳۷- «عن ابن عمر قال: اذْفَعُوا صَدَقَاتِكُمْ إِلَى مَنْ وَلَّاهُ اللَّهُ أَمْرَكُمْ، فَمَنْ بَرَّ فَلِنَفْسِهِ، وَمَنْ أَثِمَ فَعَلَيْهَا». الاموال (ابوعبید) ص ۵۶۴ [۱۷۹۷]، مصنف ابن ابی شیبة - کتاب الزکاة، باب ۴۶: من قال تدفع الزکاة إلى السلطان، ح ۲ - ج ۳/۴۷، السنن الکبری (بیهقی) ج ۴/۱۱۵، المجموع (نوی) ج ۶/۱۶۴، التلخیص الحبیر ج ۵/۵۵۶، نيل الاوطار ج ۴/۲۲۰.

۳۸- «عن الزبيع بن معبد، أنه سأل ابن عمر في الفتنه عن صدقة مال أيتام، أيدفعها إلى بني عم لهم محتاجين؟ فقال: لا، اذفعها إلى الولاة». الاموال (ابوعبید) ص ۵۶۴ [۱۷۹۵].

حتی اگر یقین داشته باشید که امیر شما با آن پول، شراب می نوشد و گوشت سگ می خورد. ... تا زمانی که امراء نماز می خوانند باید این پول ها را به آنان داد.

۳۹- «عن الأغرّج قال: سألت ابن عمر، فقال: اذفعهم إليهم وإن أكلوا بها لحوم الكلاب، فلمّا عادوا إليه قال: اذفعها إليهم». مصنف ابن أبي شيبة - كتاب الزكاة، باب من قال تدفع الزكاة إلى سلطان، ح ۴ - ج ۴۷/۳، إرواء الغلیل ج ۳۸۰/۳.

«عن ابن عمر قال: اذفعوها إليهم وإن شربوا بها الخمر - يعني الأمراء -». مصنف ابن أبي شيبة ج ۴۷/۳، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۱۱۵/۴، المجموع ج ۱۶۴/۶.

«قيل لابن عمر: إنهم يقلّدون بها الكلاب، ويشربون بها الخمر». قال: اذفعها إليهم». المغنی علی مختصر الخرقی ج ۵۰۸/۲، الشرح الكبير علی متن المقنع ج ۶۷۴/۲، كشف القناع ج ۲۹۸/۲، مطالب اولی النهی ج ۱۲۰/۲، منار السبیل ج ۲۰۳/۱، إرواء الغلیل ج ۳۷۹/۳.

«وفي لفظ عنه: اذفعوها إلى من غلب». كشف القناع ج ۲۹۸/۲، مطالب اولی النهی ج ۱۲۰/۲.

«وفي لفظ آخر: اذفعوها إلى الأمراء، وإن كَرَّعُوا بها لحوم الكلاب علی مَوَائِدِهِمْ». كشف القناع ج ۲۹۸/۲، مطالب اولی النهی ج ۱۲۰/۲.

«أتى ابن عمر رجل فقال: أرايت الزكاة إلى من أذفعها؟ فقال: اذفعها إلى الأمراء، وإن تَمَزَّعُوا بها لحوم الكلاب علی مَوَائِدِهِمْ». الاموال (ابوعبيد) ص ۵۶۴ [۱۷۹۹]، إرواء الغلیل ج ۳۸۰/۳.

۴۰- «عن ابن عمر قال: أعطوها الأمراء ما صلّوا». مصنف ابن أبي شيبة - كتاب الزكاة، باب ۴۶: من قال تُدْفَعُ الزكاة إلى السلطان - ج ۴۸/۳. ←

معاویه - برای بیعت با یزید - ۱۰۰ هزار درهم به عبدالله بن عمر پول
^{۴۱}
 داده بود.

دکتر محمد ابوالیسر عابدین (که از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲ میلادی مفتی کشور سوریه بوده) - ضمن استناد به «بیعتی که عبدالله بن عمر با یزید کرده» - می‌گوید: «بیعت با یزید یک بیعت شرعی بوده و هر کسی که علیه یزید خروج کرده باغی است. آن اندازه‌ای که مسلمانان در بیعت با یزید اتفاق و اجماع کرده‌اند در هیچ مورد دیگری آن قدر اتفاق نظر نداشته‌اند!»
^{۴۲}

فقیه اموی مذهب و یزیدی مسلک، ابن العربی مالکی (ف. ۵۴۳هـ) پس از آنکه روایات بیعت عبدالله بن عمر با یزید را ذکر می‌کند، اشتباه امام حسین را در این می‌بیند که حضرت به رأی شیخ‌الصحابه عبدالله بن عمر عمل نکرده
^{۴۳}
 است!

«عن ابنِ عمرَ قال: ما أقاموا الصَّلَاةَ فادْفَعُوهَا إِلَيْهِمْ». الاموال (ابوعبید)
 ص ۵۶۴ [۱۷۹۶].

۴۱- طبقات ابن سعد ج ۴/۱۸۲، المعرفة والتاریخ ج ۱/۲۶۵، حلیة الاولیاء ج ۱/۲۹۶، السنن الکبری (بیهقی) ج ۸/۱۵۹، صفة الصفوة ج ۱/۵۷۲، سیر اعلام النبلاء ج ۳/۲۲۵، فتح الباری ج ۱۳/۶۰.

۴۲- «... فَبِئَعَةُ يَزِيدَ إِذْ ذُنَّ بِنِعَّةٍ شَرْعِيَّةٍ، وَمَنْ خَرَجَ عَلَيْهِ كَانَ بَاغِيًّا، وَلَمْ تَجْتَمِعْ كُلَّمَةُ الْمُسْلِمِينَ أَكْثَرَ مِنْ اجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بِنِعَّةِ يَزِيدَ»! اغاليط المؤرخين - في الكلام على يزید بن معاویة رحمه الله - ص ۱۲۰.

۴۳- «... عَدَلَ عَنْ رَأْيِ شَيْخِ الصَّحَابَةِ ابْنِ عُمَرَ»! العواصم من القواصم ص ۲۳۸.

ابن العربی مدعی است: هر کسی که در کشتن حسین بن علی شرکت کرده بر اساس دستورات پیامبر ﷺ عمل نموده و هدف قاتلانِ امام حسین جلوگیری از ایجاد تفرقه میان مسلمانان بوده است!

این فکرِ اموی «که یزید بن معاویه رمز اتحاد مسلمانان است و حسین بن علی مایه تفرقه بین مسلمانان می باشد» در کتاب های بسیاری از معاصرین نیز به چشم می خورد. به عنوان مثال: دکتر محمد سهیل طقّوش با محکوم کردن قیام امام حسین ﷺ می گوید: «ما باید پرسیم: آیا حسین کار درستی کرد که خروج نمود؟ ... ما اگر از ناحیه دینی به این قضیه نگاه کنیم می بینیم که خروج حسین باعث مصیبتی خونبار شد و موجب تفرقه بین مسلمانان گردید طوری که آثار آن تا به همین امروز نیز مشهود است».

بازرس وقت وزارت معارف مصر شیخ محمد خُضری (ف. ۱۳۴۵ هـ) می گوید: «حسین خطای بزرگی کرد که خروج نمود. خروج او موجب تفرقه و اختلاف در

۴۴- «وما خَرَجَ إِلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا بِتَأْوِيلٍ، وَلَا قَاتَلُوهُ إِلَّا بِمَا سَمِعُوا مِنْ جَدِّهِ الْمُهَيِّمِ عَلَى الرُّسُلِ، الْمُخْبِرِ بِفَسَادِ الْحَالِ، الْمُحَذِّرِ مِنَ الدُّخُولِ فِي الْفِتَنِ. وَأَقْوَالُهُ فِي ذَلِكَ كَثِيرَةٌ، مِنْهَا قَوْلُهُ ﷺ: «إِنَّهُ سَتَكُونُ هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ، فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهِيَ جَمِيعٌ فَاضْرِبُوهُ بِالسَّيْفِ كَاتِبًا مَنْ كَانَ». فَمَا خَرَجَ النَّاسُ إِلَّا بِهَذَا وَأَمْثَالِهِ». العواصم من القواصم ص ۲۳۲.

۴۵- «لَنَا أَنْ نَتَسَاءَلَ: هَلْ كَانَ الْحُسَيْنُ مُصِيبًا بِخُرُوجِهِ؟ ... إِذَا نَظَرْنَا إِلَى هَذِهِ الْقَضِيَّةِ مِنَ التَّاحِيَةِ الدِّينِيَّةِ، فَقَدْ نَتَجَّ عَنْ هَذَا الْخُرُوجِ مَأْسَاءٌ دَامِيَّةٌ فَرَّقَتْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَلَا تَزَالُ آثَارُهَا ظَاهِرَةً إِلَى الْيَوْمِ». تاريخ الدولة الاموية (طقّوش) ص ۵۲.

میان امت مسلمان گردیده و پایه الفت بین امت را تا به امروز سست و لرزان نموده است. خیلی از مردم در باره این حادثه (= واقعه عاشورا) مطلب نوشته‌اند که نیت آنان از یادآوری این واقعه این است که در قلب‌ها آتشی شعله‌ور شود و تفرقه‌ها بیشتر گردد ... (حقیقت این است که) حسین علم مخالفت با یزید را برداشت در حالی که مردم با یزید بیعت کرده بودند».^{۴۶}

نویسنده معاصر، محمد عبدالهادی رزان شیبانی از کشتار مردم مدینه در سال ۶۳ هجری - که به دستور یزید بن معاویه صورت گرفت - دفاع می‌کند و می‌گوید: «مقاتله با افراد باغی واجب است». «أَمَّا قِتَالُ الْبُغَاةِ وَاجِبٌ».^{۴۷}

شیبانی می‌گوید: «آن دسته از اهالی مدینه که علیه یزید بن معاویه خروج کردند قبلاً با یزید به عنوان خلیفه بیعت کرده بودند ... و اینکه یزید با مردم مدینه قتال نمود (و آنان را کشت) به این علت بود که وی خود را امام آنان می‌دانست و هر کسی که باعث تفرقه جمع مسلمانان شود واجب است که با او بجنگند و او را به قتل برسانند و این (جواب)، در احادیث صحیحه (پیامبر) مسلم و قطعی

۴۶- «وَعَلَى الْجُمْلَةِ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ أَخْطَأَ خَطَأً عَظِيماً فِي خُرُوجِهِ هَذَا الَّذِي جَرَّ عَلَى الْأُمَّةِ وَبَالَ الْفُرْقَةِ وَالْإِخْتِلَافِ، وَزَعَزَعَ عِمَادَ أُلْفَتِهَا إِلَى يَوْمِنَا هَذَا، وَقَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ مِنَ الْكِتَابَةِ فِي هَذِهِ الْحَادِثَةِ، لَا يُرِيدُونَ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ تَشْتَعِلَ النَّيْرَانُ فِي الْقُلُوبِ فَيَشْتَدَّ تَبَاغُذُهَا... أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ خَافَ عَلَى يَزِيدَ وَقَدْ بَايَعَهُ النَّاسُ». محاضرات تاریخ الامم الاسلامية (الدولة الاموية) ص ۳۲۷.

۴۷- مواقف المعارضة ص ۴۷۱.

۴۸

است».

کشتاری که محمد شیبانی از آن حمایت می‌کند به نام «واقعه حرّه»^{۴۹} معروف است.

دفاع ابن عمر از کشتار یزید در مدینه (واقعه حرّه)

اجمال واقعه حرّه این است که: بسیاری از ساکنان مدینه - پس از واقعه عاشورا - به شرارت و رذالت یزید بن معاویه بیشتر پی بردند. از همین رو آنان والی یزید را از شهر مدینه بیرون کردند و اعلام نمودند که یزید را خلیفه مسلمانان نمی‌دانند. در این میان، عبدالله بن عمر که از اهالی مدینه بود به طور جدی به جانبداری از یزید پرداخت. او به مردم می‌گفت: «ما با این مرد (= یزید) - بر اساس همان شرطهایی که خدا و رسولش در بیعت امام معین کرده‌اند - بیعت نمودیم. من از پیامبر شنیدم که می‌گفت: برای هر فرد خیانت‌کاری در روز قیامت پرچمی نصب خواهد شد تا شناخته شود. و بعد از شرک به خدا، خیانتی بزرگتر از

۴۸ - «إِنَّ الَّذِينَ خَرَجُوا عَلَى يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ كَانُوا قَدْ بَايَعُوهُ بِالْخِلَافَةِ ... وَيَزِيدُ إِنَّمَا يُقَاتِلُهُمْ لِأَنَّهُ يَرَى أَنَّهُ الْإِمَامُ، وَأَنَّ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ جَمْعَ الْمُسْلِمِينَ فَوَاجِبٌ مُقَاتَلَتُهُ وَقَتْلُهُ، كَمَا ثَبَتَ ذَلِكَ فِي الْحَدِيثِ الصَّحِيحِ». مواقف المعارضة ص ۴۸۶، ۴۸۷.

۴۹ - «حرّه» نام محلی در نزدیکی مدینه است که سپاه یزید به هنگام «تهاجم به شهر مدینه» ابتدا به آنجا یورش بردند.

این نیست که مردی با مردی - بر اساس فرمان خدا و رسولش - بیعت کند و سپس بیعت خود را بشکند. هر یک از شما که یزید را (از خلافت) خلع کند شمشیر بین من و او حاکم خواهد شد (و به قتل خواهد رسید).»^{۵۰}

کسانی که معنای امامت و خلافت را به ابتدال کشاندند می‌گویند: روایت عبدالله بن عمر به منزله وجوب اطاعت از امام (عادل و یا فاسق) است. می‌گویند: طبق سخنان عبدالله بن عمر خروج علیه هیچ امامی جایز نیست حتی اگر آن امام در حکم خویش ظلم نماید. هیچ امامی به علت ارتکاب فسق و فجور از مقام خلافت خلع نمی‌شود!^{۵۱}

۵۰- «إِنَّا بَايَعْنَا هَذَا الرَّجُلَ عَلَى بَيْعَةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ الْغَادِرَ لَيَنْصَبُ لَهُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيَقَالُ: هَذِهِ غَدْرَةُ فُلَانٍ. وَإِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْغَدْرِ بَعْدَ الْإِشْرَاكِ بِاللَّهِ أَنْ يُبَايَعَ رَجُلٌ رَجُلًا عَلَى بَيْعِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، ثُمَّ يَنْكُثُ بَيْعَتَهُ. وَلَا يَخْلَعَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ يَزِيدَ، وَلَا يُشْرِفَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَيَكُونَ صَيْلِمًا بَيْنِي وَبَيْنَهُ». السنن الكبرى (بيهقي) ج ۸/۱۵۹. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج ۴/۱۸۳، مسند علی بن الجعد ص ۴۴۶، صحيح البخاری - كتاب الفتن، باب إذا قال عند قوم شيئاً ... - ج ۸/۹۹، الفائق فی غریب الحديث ج ۲/۱۹۶، ج ۳/۳۴، لسان العرب ج ۱۲/۳۴۰، البداية والنهاية ج ۸/۲۳۸، ۲۵۵، تفسير ابن كثير ج ۲/۶۰۵، فتح الباری ج ۱۳/۶۱، السيرة الحلیة ج ۱/۲۶۸.

در بعضی از منابع فوق به جای لفظ «صَيْلِمٌ»، «فَيْصَلٌ = جدایی قهرآمیز» و یا «تَنْصُلٌ = تبری و بیزاری» درج شده است. «صَيْلِمٌ» به معنای شمشیر است. «وَيُسَمَّى السَّيْفُ صَيْلِمًا». الصحاح (جوهری) ج ۵/۱۹۶۷، لسان العرب ج ۱۲/۳۴۰، تاج العروس ج ۸/۳۶۷.

۵۱- این روایت عبدالله بن عمر در صحيح البخاری ج ۸/۹۹ آمده و ابن حجر عسقلانی در «

یزید برای خاتمه دادن به معارضت‌های مردم مدینه تصمیم گرفت به وصیت پدرش عمل نماید و «مسلم بن عقیبه مُرّی» را برای سرکوبی آنان اعزام نماید. معاویه پیش از مرگ خود به یزید گفته بود که در صورت طغیان اهل حجاز، برای مقابله با آنان، مرد یک چشم بنی مُرّه «یعنی مسلم بن عقیبه» را به حجاز بفرستد.^{۵۲}

یزید در سال ۶۳ هجری «مسلم بن عقیبه مُرّی سفاک» را در رأس سپاهی ۱۲ هزار نفری (ویا بنا به قولی ۲۷ هزار نفری) به سوی شهر مدینه روانه نمود. به هر

توضیح آن می‌گوید: «وفي هذا الحديث وجوب طاعة الإمام الذي انعدت له البيعة والمنع من الخروج عليه ولو جار في حكمه، وأنه لا ينخلع بالفسق». فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ج ۶۱/۱۳.

۵۲- «إِنَّ مُعَاوِيَةَ لَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ، قَالَ لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ: قَدْ وَطَّأْتُ لَكَ الْبِلَادَ وَفَرَشْتُ لَكَ النَّاسَ وَلَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا أَهْلَ الْحِجَازِ، فَإِنْ رَأَيْتَ رَيْبًا، فَوَجِّهْ إِلَيْهِمْ مُسْلِمَ بْنَ عَقِبَةَ الْمُرِّيَّ، فَإِنِّي قَدْ جَرَّبْتُهُ غَيْرَ مَرَّةٍ فَلَمْ أَجِدْ لَهُ مَثَلًا لِطَاعَتِهِ وَنَصِيحَتِهِ». مجمع الزوائد ج ۲۴۹/۷، فتح الباری ج ۶۱، ۶۰/۱۳.

همچنین رجوع کنید به: تاریخ مدینه دمشق ج ۵۸/۱۱۳، ۱۱۴، الکامل فی التاریخ ج ۵/۴، ۶.

«وَكَانَ مُعَاوِيَةُ قَدْ أَوْصَى يَزِيدَ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ رَأْيَكَ مِنْهُمْ رَيْبٌ، أَوْ انْتَقَضَ عَلَيْكَ مِنْهُمْ أَحَدٌ، فَعَلَيْكَ بِأَعْوَرِ بَنِي مُرَّةٍ مُسْلِمِ بْنِ عَقِبَةَ». الامامة والسياسة (تحقيق طه محمد زيني) ج ۱/۱۷۹.

۵۳- تاریخ مدینه دمشق ج ۲۴/۴۷۸، السيرة الحلبية ج ۱/۲۶۶. همچنین رجوع کنید به: تاریخ الطبری ج ۴/۳۷۱، الکامل فی التاریخ ج ۴/۱۱۲، سير اعلام النبلاء ج ۳/۳۲۲، ۳۲۳، البداية والنهاية ج ۸/۲۳۹، النجوم الزاهرة ج ۱/۱۶۱. ←

۵۴

یک از این سپاهیان در همان ابتدا کمکی به مبلغ یکصد دینار داده شد. دستور یزید این بود که: سربازان - به مدت سه شبانه روز - آزادند تا جایی که در توان دارند مردم مدینه را بکشند و اموالشان را به تاراج ببرند و به زنانشان تجاوز نمایند. پس از این سه روز هم تنها کسانی باید زنده می ماندند که با یزید به عنوان برده و

۵۵

بنده وی بیعت کنند.

بعضی هم گفته اند: در واقعه حرّه سپاه یزید از ۲۷ هزار نفر سواره نظام و ۱۵ هزار نفر پیاده نظام تشکیل شده بود. «وكانت الوقعة بين أهلها وبين عسكر يزيدي بن معاوية - وهو سبع وعشرون ألف فارس وخمسة عشر ألف راجل - سنة ثلاث وستين بسبب خلع أهل المدينة يزيدي». شرح الموطأ (زرقانی) ج ۳/۱۵۸.

۵۴- «فجاء (مسلم) حتى دخل على يزيدي، فقال (يزيد): اخرج وسر بالناس. فخرج مناديه فنادى: أن سيروا إلى الحجاز على أخذ أعطياتكم كمالاً ومعونة مائة دينار توضع في يد الرجل من ساعته». تاريخ الطبري ج ۴/۳۷۱، المنتظم ج ۶/۱۳. همچنین رجوع کنید به: تاريخ مدينة دمشق ج ۲۴/۴۷۸، الكامل في التاريخ ج ۴/۱۱۲، البداية والنهاية ج ۸/۲۳۹.

۵۵- «ثم خرج أهل المدينة على يزيد وخلعوه في سنة ثلاث وستين، فأرسل إليهم مسلم بن عقبة المري، وأمره أن يستبىح المدينة ثلاثة أيام، وأن يبايعهم على أنهم خول وعبيد ليزيد». تهذيب التهذيب ج ۱۱/۳۱۶، الاعلام (زركلي) ج ۸/۱۸۹. همچنین رجوع کنید به: التنبيه والاشراف ص ۲۶۳، البداية والنهاية ج ۸/۲۳۹.

یزید به مسلم بن عقبه گفته بود: «در صورتی که بر ساکنان مدینه پیروز شدی، سه روز مدینه را غارت کن». «...فإن ظفرت بهم، فأنهبتهم ثلاثة أيام». الاخبار الطوال (دینوری) ص ۲۶۴. همچنین رجوع کنید به: الكامل في التاريخ

زمانی که مسلم بن عقیبه وارد مدینه شد اعلام کرد: سپاهیان آزادند به مدت سه شبانه روز هر کسی را که می خواهند بکشند و هر چه را که می خواهند غارت کنند و به هر زنی که دوست دارند تجاوز نمایند!

«وَأَمْرُهُ (يزيد) بِهَيْتِكَ حُرْمَةِ الْمَدِينَةِ». النجوم الزاهرة ج ۱/۱۶۰.

مسلم بن عقیبه بعد از قتل عام سه روزه، در نامه‌ای برای یزید نوشت: «حسب الامر امير المؤمنين سه روز اهل مدینه را تاراج کردیم». «وَانْتَهَبْنَاهُمْ ثَلَاثًا كَمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ». الامامة والسياسة (تحقيق طه محمد زيني) ج ۱/۱۸۶.

ابن کثیر می‌گوید: «یزید خطای فاحشی کرد که به مسلم بن عقیبه گفت سه روز (جان و مال و ناموس اهل) مدینه (را بر سپاه شام) مباح گردانند. این خطای فاحش بزرگی بود. به علاوه، بسیاری از صحابه و فرزندان صحابه نیز در این واقعه کشته شدند. و همان طوری که قبلاً گفته شد: یزید، حسین و اصحاب او را نیز بیشتر توسط عبیدالله بن زیاد به قتل رسانده بود». «وَقَدْ أَخْطَأَ يَزِيدُ خَطْأً فَاحِشاً فِي قَوْلِهِ لِمُسْلِمِ بْنِ عَقِبَةَ أَنْ يُبَيِّحَ الْمَدِينَةَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ. وَهَذَا خَطْأٌ كَبِيرٌ فَاحِشٌ، مَعَ مَا انْضَمَّ إِلَى ذَلِكَ مِنْ قَتْلِ خَلْقٍ مِنَ الصَّحَابَةِ وَأَبْنَائِهِمْ، وَقَدْ تَقَدَّمَ أَنَّهُ قَتَلَ الْحُسَيْنَ وَأَصْحَابَهُ عَلَى يَدَيِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ». البداية والنهاية ج ۸/۲۴۳.

۵۶- «وَأَبَاحَ (مُسْلِمُ بْنُ عَقِبَةَ) الْمَدِينَةَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لِذَلِكَ، وَالْعَسْكَرُ يَنْهَبُونَ وَيَقْتُلُونَ وَيَفْجَرُونَ». الاصابة ج ۶/۲۳۲.

«... فَقُتِلَ النَّاسُ، وَفُضِحَتِ النِّسَاءُ، وَنُهَبَتِ الْأَمْوَالُ». الامامة والسياسة

(تحقيق طه محمد زيني) ج ۲/۸.

«وَأَسْتَبَاحَ أَهْلُ الشَّامِ الْمَدِينَةَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ بِلْيَالِهَا». الاخبار الطوال (دينوري)

ص ۲۶۵.

«وَأَسْتَبَاحَ (مُسْلِمُ بْنُ عَقِبَةَ) الْمَدِينَةَ الْمُنَوَّرَةَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَذَلِكَ بِأَمْرِ الْفَاجِرِ الْفَتَّانِ»

توحشی که سپاهیان شام در این سه روز از خود نشان دادند، داغ ننگش تا ابد بر پیشانی تمامی حامیان روسیاه امارت و خلافت اموی - از عمر و عبدالله بن عمر دیروزی گرفته تا محمد عبدالهادی شیبانی امروزی - خواهد ماند! اوباش بنی امیه تا جایی که توانستند کشتند و تا جایی که ممکن بود بی رحمانه به دختران و زنان شهر مدینه تجاوز نمودند طوری که گفته اند: بیش از یک هزار دوشیزه شهر مدینه در این جنایت باردار شدند^{۵۷} و یک هزار دختر باکره هم به قتل

یزید بن معاویه». توضیح المقاصد ج ۲/۱۵۶.

«وَأَشْتَبَحَ (مُسْلِمٌ بِنُ عُقْبَةَ) الْمَدِينَةَ ثَلَاثًا نَهْبًا وَقَتْلًا». مشاهیر علماء الامصار ص ۴۰، لسان المیزان ج ۶/۲۹۴.

«وَأَبَاحَ مُسْلِمٌ الْمَدِينَةَ ثَلَاثًا، يَقْتُلُونَ النَّاسَ وَيَأْخُذُونَ الْأَمْوَالَ». تاریخ الطبری ج ۴/۳۷۷.

«وَأَشْتَبَحَتِ الْمَدِينَةُ لِجَهْلَةِ أَهْلِ الشَّامِ». تعجیل المنفعة ص ۴۵۳.

همچنین رجوع کنید به: ثقات ابن حبان ج ۳/۲۲۵، البدء والتاریخ (مقدس) ج ۶/۱۴، التنبییه والاشراف ص ۲۶۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۵۸/۱۱۳، ۱۱۴، المنتظم ج ۶/۱۶، الکامل فی التاریخ ج ۴/۱۱۷، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۳/۲۵۹، سیر اعلام النبلاء ج ۳/۳۲۲، ۳۲۳، مجمع الزوائد ج ۷/۲۴۹، الامتاع والاسماع ج ۱۲/۲۴۶، فتح الباری ج ۸/۴۹۹، ج ۱۳/۶۱، التحفة اللطیفة (سخاوی) ج ۱/۴۴، ج ۲/۳۸، شرح الزرقانی علی الموطأ ج ۳/۱۵۸، عون المعبود ج ۱۱/۲۳۰، تحفة الاحوذی ج ۱۰/۲۷۶، توضیح المقاصد ج ۲/۴، ۵.

۵۷- «...بَعْدَ وَقْعَةِ الْحَرَّةِ، وَلَدَتْ أَكْثَرُ مِنْ أَلْفٍ بِكَرٍّ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِمَّنْ لَيْسَ لَهُنَّ أَزْوَاجٌ بِسَبَبِ مَا جَرَى فِيهَا مِنَ الْفُجُورِ». وفيات الاعیان ج ۶/۲۷۶. <

۵۸

رسیدند.

بعدها به بچه‌هایی که از این تجاوز سپاه یزید به دنیا آمدند، «اولاد حرّه»

۵۹

لقب دادند.

فقط خدا می‌داند که در این ایام چقدر جنایت در شهر مدینه رخ داده

۶۰

است. سپاهیان یزید در این قتل عام تعداد ۱۰ هزار نفر از مردان مدینه را

«وَوَقَعُوا عَلَى النِّسَاءِ حَتَّى قِيلَ: إِنَّهُ حَبِلَتْ أَلْفُ امْرَأَةٍ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ مِنْ غَيْرِ

زَوْجٍ». البداية والنهاية ج ۲۴۱/۸، شرح الزرقانی علی الموطأ ج ۱۵۸/۳.

«وَلَدَتْ أَلْفُ امْرَأَةٍ بَعْدَ الْحَرَّةِ مِنْ غَيْرِ زَوْجٍ». المنتظم ج ۱۵/۶.

«أَنْهَبَ مُسْرِفُ بْنُ عُقْبَةَ الْمَدِينَةَ ثَلَاثًا، وَافْتَضَّ بِهَا أَلْفَ عَذْرَاءٍ». تاریخ مدینه

دمشق ج ۱۰۸/۵۸، سیر اعلام النبلاء ج ۳۲۳/۳، الامتاع والاسماع ج ۲۴۶/۱۲.

الخصائص الكبرى ج ۲۴۰/۲، شرح الزرقانی علی الموطأ ج ۱۵۸/۳.

«وَانْتَهَكْتَ حُرْمَةَ الْمَدِينَةِ وَانْتَهَبْتَ، وَافْتَضَّتْ فِيهَا أَلْفُ عَذْرَاءٍ». النجوم الزاهرة

ج ۱۶۱/۱.

«وَاسْتَبِيحَتِ الْفُرُوجُ، فَافْتَضَّتْ أَلْفَ عَذْرَاءٍ وَالْأَنْفُسُ وَالْأَمْوَالُ». التحفة

اللطيفة (سخاوی) ج ۴۴/۱.

وَبَقَرَ (مُسْلِمٌ بْنُ عُقْبَةَ) عَنْ بُطُونِ النِّسَاءِ، وَأَبَاحَ الْحَرَمَ». البدء والتاریخ

(مقدسی) ج ۱۴/۶.

۵۸- «إِنَّهُ (مُسْلِمٌ بْنُ عُقْبَةَ) قَتَلَ فِي غُضُونِ ذَلِكَ أَلْفَ بَكْرٍ». البداية والنهاية ج ۲۶۲/۶.

۵۹- «وَكَانَ يُقَالُ لِأَوْلَاسِكَ الْأَوْلَادِ، أَوْلَادُ الْحَرَّةِ». معجم البلدان ج ۲۴۹/۲.

«وَأَبَاحَ (مُسْلِمٌ) حَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ، حَتَّى وَلَدَتْ الْأُبْكَارُ لَا يُعْرِفُ مَنْ أَوْلَدَهُنَّ».

تاریخ الیعقوبی ج ۲۵۰/۲.

کشتند.^{۶۱} آنان سه روز به مانند قصابانی که گوسفندان را قطعه قطعه می‌کنند طوری به جان مردم افتادند که هر کسی که از کوچه‌های مدینه عبور می‌کرد قدم‌هایش در خون‌های بر زمین ریخته شده گم می‌شد!^{۶۲}

«وَقَدْ وَقَعَ فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنَ الْمَفَاسِدِ الْعَظِيمَةِ فِي الْمَدِينَةِ النَّبَوِيَّةِ مَا لَا يُحَدُّ وَلَا يُوصَفُ، مِمَّا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ». البداية والنهاية ج ۸/۲۴۳.

۶۱- الامامة والسياسة (تحقيق طه محمد زيني) ج ۱/۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، التنبيه والاشراف ص ۲۶۳، الروض الأئف ج ۶/۱۸۶، المنتظم ج ۶/۱۶، تاريخ ابن الوردي ج ۱/۱۷۴، البداية والنهاية ج ۸/۲۴۲، شرح الزرقاني على الموطأ ج ۳/۱۵۸، توضيح المقاصد ج ۲/۴.

۶۲- «وَأَبَاحَ (مُسْلِمٌ بْنُ عُقْبَةَ) الْمَدِينَةَ ثَلَاثًا، وَاسْتَعْرَضَ أَهْلَهَا بِالسَّيْفِ جَزْرًا كَمَا يَجْزُرُ الْقَصَابُ الْغَنَمَ، حَتَّى سَاخَتْ الْأَقْدَامُ فِي الدِّمِّ». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۳/۲۵۹.

ابن قیّم ضمن اشاره به جنایات یزید می‌گوید: در واقعه حرّه خون مردم چنان در کوچه‌های مدینه جاری شد که انگار روز عید قربان است و گوسفندان را سر بریده‌اند!

وَهُوَ الَّذِي قَتَلَ الْحُسَيْنَ وَأَهْلَهُ

فَغَدَّوْا عَلَيْهِ مُمَرِّقِي اللَّحْمَانِ

وَهُوَ الَّذِي فِي يَوْمِ حَرَّتِهِمْ أَبَا

حَ حَمَى الْمَدِينَةَ مَغْقِلَ الْإِيمَانِ

حَتَّى جَرَتْ تِلْكَ الدِّمَاءُ كَأَنَّهَا

فِي يَوْمِ عِيدِ سُنَّةِ الْقُرْبَانِ

توضیح المقاصد ج ۲/۳.

آنان به صغیر و کبیر، به بچه شیرخوار و پیران زمین گیر، و به صحابی و غیر صحابی رحم نکردند و هر کسی را که دیدند از دم تیغ گذرانیدند.^{۶۳}

در این سه روز، علاوه بر این ده هزار مردی که - از افراد معمولی مدینه - کشته شدند - تعداد ۱۷۰۰ نفر از صحابه و اکابر تابعین و افراد برجسته شهر مدینه و همچنین تعداد بسیاری زن و بچه به قتل رسیدند.^{۶۴} می گویند: ۷۰ نفر از این

۶۳- «وَقَدْ أَفْحَشَ مُسْلِمُ الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ بِأَهْلِ الْمَدِينَةِ، وَأَسْرَفَ فِي قَتْلِ الْكَبِيرِ وَالصَّغِيرِ حَتَّى سَمَوُهُ مُسْرِفًا». الاصابة ج ۶/۲۳۲.

۶۴- «فَبَلَغَ عِدَّةُ الْقَتْلَى الْحَرَّةَ يَوْمَئِذٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرِينَ وَوُجُوهُ النَّاسِ أَلْفًا وَسَبْعَ مِئَةٍ، وَسَائِرِهِمْ مِنَ النَّاسِ عَشْرَةُ آلَافٍ، سِوَى النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ». الامامة والسياسة (تحقيق طه محمد زيني) ج ۱/۱۸۴. همچنین رجوع کنید به: الروض الأتف ج ۶/۱۸۶، البداية والنهاية ج ۸/۲۴۲، شرح الزرقاني على الموطأ ج ۳/۱۵۸. «وَقُتِلَ مِنْهُمْ خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ الصَّحَابَةِ وَأَبْنَائِهِمْ وَسَبَقَ أَكْبَارُ التَّابِعِينَ وَفُضِّلَ عَنْهُمْ». لسان الميزان ج ۶/۲۹۴.

«فَقُتِلَ فِيهَا عَدَدٌ كَثِيرٌ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ». تعجيل المنفعة ص ۴۵۳.

«وَأَبَاحَ مُسْلِمُ بْنُ عُقْبَةَ الْمَدِينَةَ ثَلَاثًا فَقُتِلَ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ مَعْقِلُ بْنُ سِنَانٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْجَهْمِ بْنِ حَذِيفَةَ، وَيَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ، وَبَايَعَ الْبَاقِينَ عَلَى أَنْهُمْ خَوْلُ يَزِيدَ». فتح الباری ج ۱۳/۶۰.

«وَقُتِلَ بِهَا خَلْقًا مِنَ الصَّحَابَةِ وَأَبْنَائِهِمْ وَخِيَارِ التَّابِعِينَ». تهذيب التهذيب ج ۱۱/۳۱۶.

«وَقُتِلَ مِنَ الْأَنْصَارِ شَيْءٌ كَثِيرٌ جَدًّا». فتح الباری ج ۸/۴۹۹، تحفة الاحوذی ج ۱۰/۲۷۶.

۶۵

مقتولین از صحابه‌ای بودند که به همراه پیامبر در جنگ بدر شرکت کرده بودند.

۶۶

۷۰۰ نفر از قاریان و حافظان قرآن نیز در این کشتار جان باختند.

مسلم بن عقیبه سربازانش را تشویق می‌کرد و به آنان می‌گفت: در مقابل هر سر

۶۷

بریده‌ای که برای من بیاورید به شما جایزه می‌دهم. مسلم بعداً سرهای بریده

مدنیان را برای یزید به شام فرستاد. آنگاه که سرها را در مقابل یزید گذاردند وی

آرزو کرد که ای کاش کافرانی که در بدر کشته شده بودند در آنجا حضور داشتند و

۶۸

به او دست مریزاد می‌گفتند!

۶۵- «وَيَقَالُ: إِنَّهُ قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ سَبْعُونَ بَدْرِيًّا». تاریخ ابن

خلدون ج ۲ - قسمت اول - ص ۲۹۵.

به نقل ابن قتیبه: بعد از واقعه حرّه حتی یک صحابه بدری زنده نماند. «ولم

يَبْقَ بَدْرِيٌّ بَعْدَ ذَلِكَ». الامامة والسياسة (ط. طه محمد زینی) ج ۱/۱۸۵، ۱۸۸.

۶۶- «عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قُتِلَ يَوْمَ الْحَرَّةِ مِنْ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ سَبْعُ مِائَةٍ». سیر اعلام

النبلاء ج ۳/۳۲۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۵ - حوادث سنة ۶۱ إلى ۸۰ هـ -

ص ۳۰، البداية والنهاية ج ۶/۲۶۲، الامتاع والاسماع ج ۱۲/۲۴۵، الخصائص

الكبرى ج ۲/۲۴۰، السيرة الحلبية ج ۱/۲۶۸.

۶۷- «وَجَعَلَ مُسْلِمٌ يَقُولُ: مَنْ جَاءَ بِرَأْسِ رَجُلٍ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا». الامامة والسياسة (تحقیق

طه محمد زینی) ج ۱/۱۸۱.

۶۸- «وَبَعَثَ مُسْلِمٌ بَنِي عَقْبَةَ بِرُؤُوسِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ إِلَى يَزِيدَ، فَلَمَّا أُلْقِيَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ جَعَلَ يَتَمَثَّلُ

بِقَوْلِ ابْنِ الزَّبْعَرِيِّ يَوْمَ أُحُدٍ:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهْدُوا

جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسْلِ -

با اتمام مهلتِ تاراج سه روزه، مدینه بسان شهر مُردگان درآمد. مردم یا کشته شده بودند و یا طوری پنهان شده بودند که اثری از آنان در کوچه‌ها یافت نمی‌شد.^{۶۹} شامیان دیگر کمتر انسانی را زنده می‌یافتند تا سر از تنش جدا کنند.^{۷۰}

آنان با اسب‌های خود در مسجد النبی جولان می‌دادند. زمین میانِ منبر پیامبر ﷺ تا قبر حضرت از پشکل و سرگین اسبان پوشیده شده بود و سگان ولگرد از منبر رسول خدا ﷺ بالا می‌رفتند و بر روی آن ادرار

لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحاً

وَلَقَالُوا لِيَزِيدَ: لَا فَشَلْ

فقال له رجلٌ من أصحابِ رسولِ الله ﷺ: ارتدذت عن الإسلام يا أمير المؤمنين؟! قال: بلى، نَسْتَغْفِرُ الله. قال: والله لا ساكنُك أرضاً أبداً، وخَرَجَ عنه». العقد الفريد ج ۴/۳۹۰. همچنین رجوع کنید به: تاریخ الطبری ج ۸/۱۸۸.

آن روزی هم که سر مبارک حضرت امام حسین ﷺ و یارانش را نزد یزید بردند وی همین اشعار را خواند و تصریح نمود که هدف او از این جنایت، گرفتن انتقام کشته شدگان بدر از شخص پیامبر ﷺ بوده است! «... فَقَدْ اقْتَضَيْتُ مِنَ الرِّسُولِ دُيُونِي». روح المعانی ج ۲۶/۷۳.

۶۹- «وَاخْتَفَتْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ». السيرة الحلبية ج ۱/۲۶۸.

۷۰- «فَقَتَى الْخَلْقُ، وَهَلَكَ عَامَّةُ أَهْلِ الْفَضْلِ». قواطع الادلة فی الاصول ج ۲/۲۶.

«فَقُتِلَ فِي غُضُونِ هَذِهِ الْأَيَّامِ بَشَرًا كَثِيرًا حَتَّى كَادَ لَا يَفْلِتُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِهَا».

البداية والنهاية ج ۶/۲۶۲.

«كَادَتْ تَبِيدُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ عَنْ آخِرِهِمْ، قُتِلَ فِيهَا الْجَمُّ الْكَثِيرُ مِنَ الصَّحَابَةِ

وَالتَّابِعِينَ». السيرة الحلبية ج ۱/۲۶۷.

۷۱

می کردند

بچه ها و اهل و عیال کشته شدگان به عنوان کنیز و برده به اسارت گرفته

۷۲

شدند.

پس از سه روز کشتار، مردانی را که زنده مانده بودند از خانه هایشان بیرون

۷۳

کشیدند و در زندان انداختند و سه روز آنان را بدون غذا نگاه داشتند. بعد به

۷۴

آنان اعلام کردند: هر کسی که قبول کند به عنوان «بنده و برده مادرزاد یزید» با

خلیفه بیعت کند و یزید را مختار جان و مال و اهل و عیالش بداند، زنده می ماند و

هر کسی که نپذیرد گردنش زده می شود. مردم از ترس جان، بندگی یزید را قبول

۷۱- «وَجَاءَتِ الْخَيْلُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرَأَتْ بَيْنَ الْقَبْرِ الشَّرِيفِ وَالْمِنْبَرِ، وَخَتَفَتْ

أَهْلَ الْمَدِينَةِ حَتَّى دَخَلَتِ الْكِلَابُ الْمَسْجِدَ وَبَالَتْ عَلَى مَنْبَرِهِ ﷺ». السيرة الحلبية

ج ۱/۲۶۸. همچنین رجوع کنید به: التحفة اللطيفة (سخاوی) ج ۱/۴۴، الصواعق

المحرقة ج ۲/۶۳۶، ينابيع المودة ج ۳/۳۵.

۷۲- «وَقَتَلَ (مُسْلِمٌ بَنُ عُقْبَةَ) مِنَ الْمَوَالِي ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَخَمْسَمِائَةِ رَجُلٍ، وَمِنَ الْأَنْصَارِ أَلْفًا

وَأَرْبَعَمِائَةٍ، وَقِيلَ أَلْفًا وَسَبْعَمِائَةٍ، وَمِنْ قُرَيْشٍ أَلْفًا وَثَلَاثَمِائَةٍ، وَدَخَلَ جُنْدُهُ الْمَدِينَةَ،

فَنَهَبُوا الْأَمْوَالَ وَسَبَّوْا الذُّرِّيَّةَ وَاسْتَبَاحُوا الْقُرُوجَ». معجم البلدان ج ۲/۲۴۹.

۷۳- «وَأَسَرَ مُسْلِمٌ أَسْرَاءَ، فَحَبَسَهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، لَمْ يُطْعَمُوا...». المنتظم ج ۶/۱۶.

۷۴- مردم باید قبول می کردند که «عبدِ قنِ یزید» هستند. یعنی مانند برده ای هستند که

انگار پدرشان هم برده و بنده یزید بوده است! (التنبیه والاشراف ص ۲۶۴، تاریخ

مدینه دمشق ج ۵۸/۱۱۴، شرح نهج البلاغة [ابن ابی الحدید] ج ۳/۲۵۹، تاریخ ابن

الوردی ج ۱/۱۷۴، مجمع الزوائد ج ۷/۲۴۹، فتح الباری ج ۱۳/۶۱).

کردند و هر که در این کار کوچکترین درنگی نمود به شمشیرهای برهنه سپرده شد
و سر از بدنش جدا گردید. ^{۷۵}

۷۵- «ثُمَّ أَحْضَرَ (مُسْلِمٌ) الْأَعْيَانَ لِمُبَايَعَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَلَمْ يَرْضَ إِلَّا أَنْ يُبَايِعُوهُ عَلَى أَنْتَهُمْ عِبِيدُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَمَنْ تَلَكَّأَ أَمْرَ بِضَرْبِ عُنُقِهِ». معجم البلدان ج ۲/۲۴۹.
«ثُمَّ بَايَعَ مَنْ بَقِيَ عَلَى أَنْتَهُمْ عِبِيدُ لِيَزِيدَ وَمَنْ امْتَنَعَ قَتْلَ». لسان الميزان ج ۶/۲۹۴.

«ثُمَّ أَخَذَ (مُسْلِمٌ) النَّاسَ عَلَى أَنْ يُبَايِعُوا عَلَى أَنْتَهُمْ عِبِيدُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ. فَكَانَ الرَّجُلُ مِنْ قُرَيْشٍ يُؤْتَى بِهِ، فَيَقَالُ: بَايِعْ آيَةَ أَنَّكَ عَبْدٌ قِنْ لِيَزِيدَ، فَيَقُولُ: لَا. فَيُضْرَبُ عُنُقُهُ». تاريخ اليعقوبى ج ۲/۲۵۰، ۲۵۱.

«وَبَايَعَ مَنْ بَقِيَ عَلَى أَنْتَهُمْ عِبِيدُ لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ». الاصابة ج ۶/۲۳۲.

«وَبَايَعَ الْبَاقِينَ عَلَى أَنْتَهُمْ خَوْلُ يَزِيدَ». فتح الباری ج ۱۳/۶۰.

«فَدَعَا مُسْرِفٌ (أَيُّ مُسْلِمٍ) النَّاسَ إِلَى بَيْعَةِ يَزِيدَ عَلَى أَنْتَهُمْ خَوْلٌ لَهُ، يَحْكُمُ فِي دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ مَا شَاءَ، وَقَتَلَ مَنْ امْتَنَعَ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى أَشْرَفَ فِي الْقَتْلِ وَالظُّلْمِ، فَسَمَّوْهُ مُسْرِفًا لِذَلِكَ، قَبَّحَهُ اللَّهُ». الامتاع والاسماع ج ۱۲/۲۴۶.

همچنین رجوع کنید به: تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۱۸۳، تاریخ الطبری ج ۴/۳۸۱، العقد الفرید ج ۴/۳۸۹، الكامل فی التاریخ ج ۴/۱۱۸، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۵ - حوادث سنة ۶۱ إلى ۸۰ هـ - ص ۲۹، البداية والنهاية ج ۸/۲۴۳، السيرة الحلبية ج ۱/۲۶۸.

«وَبَايَعَ مُسْلِمٌ النَّاسَ عَلَى أَنْتَهُمْ خَوْلٌ لِيَزِيدَ يَحْكُمُ فِي دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ وَأَهْلِهِمْ». فتح الباری ج ۱۳/۶۰، ۶۱.

«فَوَرَدَ الْمَدِينَةَ فَأَبَاحَهَا ثَلَاثًا، ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى بَيْعَةِ يَزِيدَ أَنْتَهُمْ أَعْبُدُ قِنْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَمَعْصِيَتِهِ، فَأَجَابُوهُ إِلَى ذَلِكَ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا مِنْ قُرَيْشٍ - أُمُّهُ أُمَّ وَلَدٍ - فَقَالَ لَهُ: «

اولین کسی را که برای بیعت کردن نزد مسلم بن عقیبه جنایتکار^{۷۶} آوردند یزید بن عبدالله بن ربیع بن اسود (نوه ام سلمه همسر پیامبر) بود. مسلم به او گفت: «با من بیعت کن!» یزید بن عبدالله گفت: «من بر (اساس فرمان) خدا و سنت پیامبرش با تو بیعت می‌کنم». مسلم بن عقیبه گفت: «تو باید در بیعت خود اقرار کنی که همگی جزو غنائم امیرالمؤمنین یزید هستید، (به گونه‌ای که) یزید هر کاری که بخواهد می‌تواند با اموال شما و فرزندان شما انجام دهد». یزید بن عبدالله نپذیرفت. به دستور مسلم، گردن او را زدند. بعد محمد بن ابی جهم عدوی را - که شهادت داده بود یزید شارب الخمر است - آوردند و سر از بدنش جدا^{۷۷} کردند....

«بایع لیزید علی أنَّک عَبْدٌ فی طاعةِ اللهِ ومَعْصِیَتهِ، قال: لا بَلْ فی طاعةِ اللهِ، فأبى أنْ یَقْبَلَ ذَلیکَ مِنْهُ وَقَتْلَهُ». تاریخ مدینه دمشق ج ۵۸/۱۱۴، مجمع الزوائد ج ۷/۲۴۹، فتح الباری ج ۱۳/۶۱، شرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور ص ۱۷۵.

«وَأَخَذَ (مُسْلِمُ بْنُ عَقِبَةَ) الْبِیْعَةَ لِیَزِیدَ بْنِ مُعَاوِیَةَ عَلَی مَنْ اسْتَبَقَاهُ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِیْنَ، عَلَی أَنَّهُ عَبْدٌ قَبْلَ لَأَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ یَزِیدَ بْنِ مُعَاوِیَةَ. هَكَذَا کَانَتْ صُورَةُ الْمُبَايَعَةِ یَوْمَ الْحَرَّةِ». شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۳/۲۵۹.

۷۶- «فَأَرْسَلَ إِلَیْهِمْ یَزِیدُ مُسْلِمُ بْنُ عَقِبَةَ وَهُوَ الَّذِی سَمَّاهُ النَّاسُ بَعْدَ وَقْعَةِ الْحَرَّةِ مُجْرِمًا». اسد الغابة ج ۳/۱۴۷.

۷۷- «فَلَمَّا کَانَ الْیَوْمَ الرَّابِعُ جَلَسَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِبَةَ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْبِیْعَةِ، فَکَانَ أَوَّلُ مَنْ أَتَاهُ یَزِیدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَبِیْعَةَ بْنِ الْأَسْوَدِ - وَجَدَّتُهُ أُمُّ سَلَمَةَ زَوْجُ النَّبِیِّ ﷺ - فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: بَايِعْنِي. قَالَ: أَبَايَعُكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ. فَقَالَ مُسْلِمٌ: بَلْ بَايَعْتَ عَلَى

جنايات سپاه یزید در مدینه به گونه‌ای است که — به قول زبیدی — انسان شرمش می‌شود که حتی آنها را نقل کند.^{۷۸} جناياتی که حتی در تاریخ پرقساوت جاهلیت نیز نظیری برای آن نمی‌توان یافت. با این حال عبدالله بن عمر در حمایت از این همه کشتار و تجاوز، اهل مدینه را ملامت می‌کرد و به آنان می‌گفت: این شما بودید که در بین امت اسلام تفرقه انداختید و (با شکستن بیعت یزید) شَقِّ عَصای مسلمین نمودید!^{۷۹}

مسلم بن عقیبه پس از مدینه برای سرکوبی اهل مکه با سپاهش به سمت خانه خدا رفت. او در راه مکه فوت شد. مسلم بن عقیبه قبل از مرگ — بنا به دستور یزید^{۸۰} — حُصَین بن ثَمیر را به جای خویش گمارد. مسلم به حُصَین بن ثَمیر

← أَنْكُمْ فِيءٍ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، يَفْعَلُ فِي أَمْوَالِكُمْ وَذَرَارِيكُمْ مَا يَشَاءُ. فَأَبَى أَنْ يُبَايِعَ عَلَى ذَلِكَ، فَأَمَرَهُ، فَضْرِبَتْ عُقْبَةُ. ثُمَّ تَقَدَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْجَهْمِ بْنِ حُذَيْفَةَ الْعَدَوِيِّ، فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: أَنْتَ الَّذِي وَقَدْتَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَكْرَمَكَ وَحَبَاكَ، فَرَجَعْتَ إِلَى الْمَدِينَةِ تَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشُرْبِ الْخَمْرِ، وَاللَّهِ لَا تَشْهَدُ بِشَهَادَةٍ زُورٍ أَبَدًا، اضْرِبُوا عُقْبَةَ. فَضْرِبَتْ عُقْبَةُ...». الاخبار الطوال (دینوری) ص ۲۶۵، ۲۶۶. همچنین رجوع کنید به: الاستیعاب ج ۳/۴۴ [۱۵۵۵]، المنتظم ج ۶/۱۵، الكامل فی التاریخ ج ۴/۱۱۸، ۱۱۹، التحفة اللطيفة (سخاوی) ج ۲/۴۶۷.

۷۸- زبیدی در باره جنايات مسلم بن عقیبه — که او را به علت اسراف در قتل مردم «مُسْرِف بن عقیبه» نام نهاده‌اند — می‌گوید: «وَمُسْرِفٌ ... لَقَّبُ مُسْلِمِ بْنِ عُقْبَةَ صَاحِبِ وَقْعَةِ الْحَرَّةِ ... لِأَنَّهُ أَشْرَفَ فِيهَا عَلَى مَا ذَكَرَهُ أَرْبَابُ السَّيْرِ بِمَا فِي سَمَاعِهِ وَنَقْلِهِ شَاعَةً». تاج العروس ج ۶/۱۳۸.

۷۹- «وَذَمُّهُمْ ابْنُ عَمْرٍ عَلَى شَقِّ الْعَصَا». سیر اعلام النبلاء ج ۳/۳۲۳.

گفت: «کوه‌های مکه بر مردم مکه مشرف است بر بالای این کوه‌ها منجنیق نصب کن (و آنان را با سنگ و آتش بزن). مگیان، بین دو کوه قرار گرفته‌اند (و راه فرار ندارند)، اگر هم به خانه (خدا) پناه بردند آنجا را با منجنیق هدف قرار بده...»^{۸۱}

حُصَین بن نُمَیر زمانی که به مکه رسید دستور داد با منجنیق به خانه کعبه سنگ و آتش بیندازند طوری که کعبه آسیب جدی دید و به آتش کشیده شد.^{۸۲}

۸۰- یزید هنگامی که سپاهیان را از شام روانه مدینه کرد به مسلم بن عقیبه دستور داد که اگر اتفاقی برایش افتاد حُصَین بن نُمَیر را به جای خود امیر سپاه نماید. «وَخَرَجَ يَزِيدُ مُشْتَعًا لَهُمْ وَمَوْصِيًا، فَقَالَ لِمُسْلِمِ بْنِ عَقْبَةَ فِيمَا أَوْصَاهُ بِهِ: إِنَّ حَدَثَ بِكَ حَدَثٌ، فَلَا تُرِ إِلَى الْحُصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ». التنبيه والاشراف ص ۲۶۳. همچنین رجوع کنید به: العقد الفرید ج ۳۸۹/۴، المنتظم ج ۱۳/۶، وفيات الاعيان ج ۲۷۶/۶، شرح الزرقانی علی الموطأ ج ۱۵۸/۳، ۱۵۹.

۸۱- «فَاخْتَضِرَ (مُسْلِمٌ) فِي الطَّرِيقِ، فَقَالَ لِحُصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ: إِنَّكَ تَقْدِمُ بِمَكَّةَ وَلَا مَنَعَةَ لَهُمْ وَلَا سِلَاحَ، وَلَهُمْ جِبَالٌ تُشْرِفُ عَلَيْهِمْ، فَانْصِبْ عَلَيْهِمُ الْمَنْجَنِيقَ، فَإِنَّهُمْ بَيْنَ جَبَلَيْنِ، فَإِنْ تَعَوَّذُوا بِالْبَيْتِ، فَارْمِهِ وَاتَّجِهْ عَلَى بُنْيَانِهِ». المنتظم ج ۱۷/۶.

۸۲- «وَنَصَبَ الْمَجَانِيقَ عَلَى الْكَعْبَةِ وَحَرَقَهَا». العقد الفرید ج ۳۹۱/۴. «وَرَمَى الْكَعْبَةَ بِالْمَنْجَنِيقِ مِنْ أَشْنَعِ شَيْءٍ جَرَى فِي أَيَّامِ يَزِيدَ». معجم البلدان ج ۲۴۹/۲.

«نَصَبُوا الْمَجَانِيقَ عَلَى الْكَعْبَةِ وَرَمَوْهَا حَتَّى بِالنَّارِ، فَاخْتَرَقَ جِدَارُ الْبَيْتِ». البداية والنهاية ج ۲۴۷/۸.

«وَنَصَبُوا الْمَنْجَنِيقَ عَلَى الْكَعْبَةِ وَرَمَوْهَا بِالنَّارِ، وَاخْتَرَقَ فِيهَا مِمَّا اخْتَرَقَ قَرْنًا كَبْشٍ». العبر ج ۶۹/۱، ۷۰. ←

زمانی که خبر کشتار و تاراج مردم مدینه و تجاوز به زنان آنان را به یزید بن معاویه دادند بسیار شادمان گردید.^{۸۳}

امویان در مبانی بسیار خطرناک و فریبنده‌ای که برای مردم جاهل وضع کردند مدعی شدند که تمامی صحابه پیامبر، عادل هستند و «مسلم بن عقیبه مُرّی» نیز فردی است صحابی و واجب الاحترام!^{۸۴} می‌گویند: بر ما واجب است که در باره جنایات مسلم بن عقیبه سکوت کنیم و حتی از نقل آنها اجتناب نماییم!^{۸۵} چون بنا به

«وَرَمَوْا الْبَيْتَ بِالْمَنْجَنِيْقِ وَأَحْرَقُوهُ». التحفة اللطيفة (سخاوی) ج ۳۷/۲.

«وَنَصَبُوا الْمَنْجَنِيْقَ عَلَى الْكَعْبَةِ، فَوَهَتْ أَرْكَانُهَا ثُمَّ اخْتَرَقَتْ». لسان الميزان

ج ۲۹۴/۶.

«وَرَمَى (الْحَصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ) بِالْمَنْجَنِيْقِ وَالتَّقَاطُطِ الرُّكْنَ، فَأَخْرَقَ الْأُسْتَارَ».

البدء والتاريخ (مقدسی) ج ۱۵/۶.

«رَمَوْا الْبَيْتَ بِالْمَنْجَنِيْقِ وَحَرَقُوهُ بِالنَّارِ». الكامل فی التاريخ ج ۱۲۴/۴.

۸۳- «فَرِحَ بِذَلِكَ فَرَحاً شَدِيداً». البداية والنهاية ج ۲۴۵/۸.

۸۴- مسلم بن عقیبه پیامبر را دیده و صحابی است. «أَذْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ». تاریخ مدینه

دمشق ج ۱۰۲/۵۸ [۷۴۲۵]، الاصابة ج ۲۳۲/۶ [۸۴۳۴]، النجوم الزاهرة

ج ۱۶۱/۱، ۱۶۲.

۸۵- ابن تغری برّدی می‌گوید: «از آنجا که ذهبی از مُسَلِم بن عقیبه به عنوان صحابی یاد

کرده و گفته: «مُسَلِم پیامبر را دیده است» لذا ما هم در باره کارهای (خلاف)

مسلم بن عقیبه سخنی نگفتیم». «وَذَكَرَ الذَّهَبِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنَّ مُسْلِمًا هَذَا أَذْرَكَ النَّبِيَّ.

قُلْتُ: وَلِهَذَا أَمْسَكْنَا عَنِ الْكَلَامِ فِي أَمْرِهِ». النجوم الزاهرة ج ۱۶۲/۱.

ذهبی در کتاب العبر - بعد از ذکر اجمالی جنایات مسلم بن عقیبه - از خداوند ←

قول حضرات اگر کسی علیه مسلم بن عقیبة صحابی - که ۷۰ صحابی بدری را در مدینه به قتل رسانده است - سخنی بگوید در حقیقت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اهانت کرده است!

نمونه‌هایی از اقوال مدافعان یزید و دشمنان امام حسین علیه السلام

الف: معرفی یزید با عناوینی چون: صحابی، امام عادل، مجتهد، و ...

کار به جایی رسید که بعضی از طرفداران بی‌پروای یزید ادعا کردند که یزید هم از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. و حال آنکه تاریخ ولادت یزید را حدود سال ۲۷ هجری ذکر کرده‌اند.^{۸۶} ابن تیمیّه در باره عقاید هواداران بی‌پروای یزید می‌گوید: «گمان آنان بر این است که: یزید مردی صالح و امامی عادل بوده و جزو آن دسته از صحابه‌ای است که در زمان پیامبر به دنیا آمده و پیامبر او را روی دست‌های خویش گرفته و (از خدا) برایش طلب برکت نموده است. گاهی بعضی از افرادی که چنین اعتقادی دارند یزید را حتی از ابوبکر و عمر نیز افضل می‌دانند. گاهی هم بعضی از ایشان یزید را پیامبر دانسته و از قول شیخ عدی (بن مسافر

← برای مسلم طلب عفو می‌کند و در باره او می‌گوید: «نَسَأَلُ اللَّهَ الْعَفْوَ». العبر ج ۱/۶۹.

۸۶- یزید بن معاویه در یکی از سال‌های ۲۵ یا ۲۶ یا ۲۷ هجری به دنیا آمده است. «وُلِدَ سَنَةَ خَمْسٍ أَوْ سِتٍّ أَوْ سَبْعٍ وَعِشْرِينَ». البداية والنهاية ج ۸/۲۴۸. همچنین رجوع کنید به: تاریخ الطبری ج ۳/۳۱۰، تاریخ مدینه دمشق ج ۶۵/۳۹۷، ۳۹۸، البداية والنهاية ج ۹/۷۶ و ...

شامی ف. ۵۵۷هـ) و یا به دروغ از قول حسن مقتول (ابن عدی بن ابی البرکات ف. ۶۴۴هـ) گفته‌اند: «روی هفتاد ولی خدا از جانب قبله برگردانده شد فقط به علت این که در باره (نبوت) یزید (تردید و) توقف کردند! این اعتقاد، نظر غلاتِ عدوی و اکراد و گمراهانی نظیر ایشان است».^{۸۷}

تعظیم و تکریم یزید بن معاویه را به وضوح در آثار بعضی از اکابر علمای اهل سنت می‌توان مشاهده نمود.

ابن العربی مالکی به هنگام تجلیل از یزید بن معاویه به این نکته اشاره می‌کند که احمد بن حنبل در «کتاب الزهد» کلمات یزید بن معاویه را - قبل از نقل اقوال تابعین و به هنگام ذکر اقوال زهاد صحابه - آورده است. ابن العربی می‌گوید: این ثابت می‌کند که از نظر احمد بن حنبل، یزید دارای منزلتی عظیم بوده است.^{۸۸}

۸۷- «يُظَنُّونَ أَنَّهُ (أَيُّ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ) كَانَ رَجُلًا صَالِحًا وَإِمَامًا عَدْلًا وَأَنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّحَابَةِ الَّذِينَ وَلِدُوا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ، وَحَمَلَهُ عَلَى يَدَيْهِ وَبَرَكَ عَلَيْهِ، وَرُبَّمَا فَضَّلَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَرُبَّمَا جَعَلَهُ بَعْضُهُمْ نَبِيًّا، وَيَقُولُونَ عَنِ الشَّيْخِ عَدِيِّ أَوْ حَسَنِ الْمَقْتُولِ - كَذِبًا عَلَيْهِ - : «إِنَّ سَبْعِينَ وَلِيًّا صُرِفَتْ وَجُوهُهُمْ عَنِ الْقِبْلَةِ لِتَوْقُفِهِمْ فِي يَزِيدٍ»، وَهَذَا قَوْلُ غَالِيَةِ الْعَدَوِيَّةِ وَالْأَكْرَادِ وَنَحْوِهِمْ مِنَ الضَّلَالِ». مجموع الفتاوى (ابن تیمیه) ج ۴/۴۸۲. همچنین رجوع کنید به: المسائل والرسائل المروية عن الإمام أحمد (پاورقی) ج ۱/۴۰۹.

۸۸- «وهذا أحمد بن حنبل - على نفسه عظيم منزلته في الدين وورعه - قد أدخل عن يزيد بن معاوية في «كتاب الزهد» أنه كان يقول في خطبته: «إذا مرض أحدكم مرضاً فأشفي ثم تماثل، فليُنظر إلى أفضل عمل عنده فليلزمه، وليُنظر إلى أسوأ عمل -

در مقابل خیل عظیم صحابه‌های قلابی - که در همین کتاب با نام تعدادی از آنان آشنا شدید - ، بعضی از شاگردان مکتب اموی (مانند ابو حاتم رازی ف. ۲۷۷هـ) امام حسین علیه السلام را حتی به عنوان یک صحابی قبول ندارند.^{۸۹}

امویانِ معاصر، قتل امام حسین علیه السلام و خانواده‌اش را ناشی از ظلم و بیداد یزید نمی‌دانند، بلکه مدعی هستند که احساساتی بودن امام حسین علیه السلام او را به کشتن داده است! دکتر یوسف بن رشید العث (ف. ۱۳۸۷هـ) - که مدتی مدیر رادیوی کشور سوریه بوده - می‌گوید: «حسین، شخصی احساساتی و به شدت عاطفی بود و همین عاطفی بودن او باعث شد که وی علی رغم تمامی هشدارها به کوفه برود. مردم به او گفته بودند که مرگ او را تهدید می‌کند و حکمت اقتضا می‌کند که وی در مکه بماند و یا اینکه به یمن برود، اما حسین با روحیات عاطفی خود مانوس بود و به احساساتش تن داد و به حکم آن عمل کرد. احساسات، حسین را به جایی برد که او خود به آنجا رفت»^{۹۰}

عندهُ فَلْيَدْعُهُ»، وهذا يدلُّ على عظيم منزله عندَه حتى يَدْخِلُهُ في جُمْلَةِ الزُّهَادِ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ الَّذِينَ يُقْتَدَى بِقَوْلِهِمْ وَيُرْعَوَى مِنْ وَعْظِهِمْ، وَنِعَمَ . وما أَدْخَلَهُ إِلَّا فِي جُمْلَةِ الصَّحَابَةِ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى ذِكْرِ التَّابِعِينَ». العواصم من القواصم ص ۲۳۲، ۲۳۳.

۸۹- قال ابنُ أبي حاتمٍ: «سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: حَسِينُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لَيْسَتْ لَهُ صُحْبَةٌ». كتاب المراسيل (ابن أبي حاتم) ص ۲۷ [۴۳].

۹۰- «...وَالْحُسَيْنُ نَفْسُهُ كَانَ عَاطِفِيًّا شَدِيدَ الْعَاطِفَةِ، دَفَعَتْهُ عَاطِفَتُهُ إِلَى أَنْ يَذْهَبَ إِلَى

به بهانه بیعتی که عبدالله بن عمر با یزید کرد، از یزید عیاشِ دائم الخمر^{۹۲} جنایتکار، امامی مجتهد^{۹۱} و عالم و عادل ساختند و او را به عنوان امیرالمؤمنین مورد ستایش قرار دادند و گفتند: اگر پیامبر زنده بود خودش حسین را می کشت و حسین در حقیقت با شمشیر جدّ خود به قتل رسیده است!^{۹۳} ابن العربی مالکی در

الْكُوفَةِ بِالرَّغْمِ مِنْ كُلِّ مَا حُدِّرَ بِهِ. وَلَقَدْ كَانَ النَّاسُ يُنَبِّهُونَهُ إِلَى أَنَّهُ مُهَدَّدٌ بِالْقَتْلِ، وَأَنَّ الْحِكْمَةَ تَقْضِي بِأَنْ يَبْقَى فِي مَكَّةَ، وَأَوْ أَنْ يَذْهَبَ إِلَى الْيَمَنِ، لَكِنَّهُ اسْتَرْسَلَ إِلَى عَاطِفَتِهِ، وَانْطَلَقَ إِلَيْهَا، فَأُورِدَتْهُ الْمَوْرِدَ الَّذِي وَرَدَ! الدولة الاموية (يوسف العش) ص ۱۸۲.

۹۱- به عنوان مثال: ابوالخیر احمد بن اسماعیل قزوینی شافعی مفسر و فقیه (ف. ۵۹۰) در باره یزید بن معاویه می گوید: «ذاك إمامٌ مُجْتَهِدٌ». البداية والنهاية ج ۱۳/۱۳، النجوم الزاهرة ج ۱۳۴/۶.

۹۲- لیث بن سعد فهمی - که در جمیع صحاح سته روایاتش موجود است - از یزید و سال وفات او چنین یاد می کند: «تُوفِّيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَسِتِّينَ...». تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۱۹۴، العواصم من القواصم (ابن العربی مالکی) ص ۳۳۶.

ابن العربی همین عبارت لیث بن سعد را دلیلی بر صحّت خلافت یزید بن معاویه می داند!

ابن کثیر نیز از یزید بن معاویه با عنوان امیرالمؤمنین یاد می نماید. (البداية والنهاية - اخبار سال ۶۴ هجری - ج ۲۴۸/۸).

۹۳- «... قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِسَيْفٍ جَدِّهِ». الاعلان بالتوبيخ لمن ذم التاريخ ص ۱۲۸، الضوء اللامع ج ۱۴۷/۴، الشمائل الشريفة ص ۳۶۵، المنح المكية في شرح الهمزية ص ۲۷۱، فيض القدير ج ۱/۲۶۵، ج ۵/۳۱۳، البدر الطالع ج ۱/۲۳۶، تفسير روح ←

دفاع از علم و عدالت یزید می گوید: «اگر اشکال شود به اینکه: عدالت و علم از شرایط امامت است و یزید نه عادل بوده و نه عالم، پاسخ می دهیم: به چه چیزی ما می توانیم عالم نبودن و عادل نبودن یزید را دریابیم؟! ^{۹۴} ابن العربی در ادامه سخنانش برای اثبات نهایی امامت یزید می گوید: «اخبار صحیحہ همگی حاکی از این است که عبد الله بن عمر حکومت و منصب یزید را قبول نمود و با او بیعت کرد و با وی پیمان عقد خلافت بست» ^{۹۵}.

ب: تحریم لعن یزید و جواز لعن لاعنین یزید (!)

حقیقت این است که در طول تاریخ اسلام افرادی که خود را موظف به حمایت از یزید و جنایات او کرده اند، به نوعی به همه مقدسات و به همه ارزش ها - و در رأس آنها به کیان دین - بی محابا تاخته اند. همانان که طلب رحمت برای یزید را از مستحبات دانسته اند. اقوالی که ابوحامد غزالی و امثال او در دفاع از یزید اظهار داشته اند جداً مایه تحیر است. پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: لعنت خدا

المعانی ج ۷۳/۲۶. همچنین رجوع کنید به: تاریخ ابن خلدون (مقدمه) - الفصل

الثلاثون: في ولاية العهد - ج ۲۱۷/۱.

۹۴ - «فَإِنْ قِيلَ كَانَ مِنْهَا الْعَدَالَةُ وَالْعِلْمُ، وَلَمْ يَكُنْ يَزِيدُ عَدْلًا وَعَالِمًا، قُلْنَا وَبِأَيِّ شَيْءٍ نَعْلَمُ عَدَمَ عِلْمِهِ أَوْ عَدَمَ عَدَالَتِهِ؟! العواصم من القواصم ص ۲۲۹.

۹۵ - «فَهَذِهِ الْأَخْبَارُ الصَّحَاحُ كُلُّهَا تُعْطِيكَ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ مُسْلِمًا فِي إِمْرَةِ يَزِيدَ وَأَنَّهُ بَايَعَ وَعَقَّدَ لَهُ». العواصم من القواصم ص ۲۳۲.

و ملائکه و لعنت مردم بر فردی که اهل مدینه را ظالمانه بترساند،^{۹۶} و غزالی در

۹۶- پیامبر ﷺ می فرماید: «مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ ظَالِمًا (أَوْ ظُلْمًا)، أَخَافَهُ اللَّهُ، وَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ...». مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب الفضائل، باب ما ذکر فی المدینة وفضلها ج ۷ - ج ۵۵۱/۷، مسند احمد بن حنبل ج ۴/۴، ۴۴، ۵۶، الآحاد والمثانی ج ۴/۱۷۱، السنن الكبرى (نسائی) ج ۲/۴۸۳، ح ۴۲۶۵، ۴۲۶۶، المعجم الكبير ج ۷/۱۴۳، ۱۴۴، المعجم الاوسط (طبرانی) ج ۴/۵۳، الْمُحَلَّى ج ۷/۲۸۲، ۲۸۳، تاریخ مدینة دمشق ج ۵۸/۱۱۰، ۱۱۱، اسد الغابة ج ۲/۱۲۰، ۱۲۱، ۲۵۲، البداية والنهاية ج ۸/۲۴۴، بغية الباحث ص ۱۳۱ / ح ۳۹۱، ۳۹۲، مجمع الزوائد ج ۳/۳۰۶، ۳۰۷، الاصابة ج ۲/۱۹۸، فتح الباری ج ۴/۸۱، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ج ۱/۲۰۹، سبل الهدی والرشاد ج ۳/۳۱۲، ۳۱۳، لواقع الانوار (شعرانی) ص ۲۴۶، کنز العمال ج ۱۲/۲۴۶، ۲۴۷ / ح ۳۴۸۸۴، ۳۴۸۸۶ - ۳۴۸۹۰، فیض القدير ج ۶/۵۲، ۵۳.

یا اینکه حضرت ﷺ می فرماید: «مَنْ آذَى أَهْلَ الْمَدِينَةِ، آذَاهُ اللَّهُ، وَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ...». مجمع الزوائد ج ۳/۳۰۷، الجامع الصغير ج ۲/۵۲۷، کنز العمال ج ۱۲/۲۳۷ / ح ۳۴۸۳۶.

بعضی از مورخین و محدثین روایات فوق را در ذیل واقعه حرّه نقل نموده اند. (تاریخ مدینة دمشق ج ۵۸/۱۰۹، ۱۱۰، البداية والنهاية ج ۸/۲۴۳ - ۲۴۵، فتح الباری ج ۴/۸۱...).

ابن جوزی می گوید: قاضی ابویعلی کتابی تدوین نموده که در آن به کسانی که مستحق لعن شدن هستند اشاره کرده است. یکی از افرادی که ابویعلی نام او را به عنوان مستحق لعن ذکر کرده یزید است. ابویعلی پس از ذکر نام یزید، حدیث «مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ ظُلْمًا، عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» را نقل کرده و می گوید: «هیچ اختلافی در این نیست (و از حقایق مورد اتفاق مسلمانان است)»

باره یزید - که ساکنان مدینه را آن گونه ظالمانه قتل عام کرده - می گوید: «هر کسی که یزید را لعن کند فاسق است»! یاوه هایی که غزالی در دفاع از یزید گفته همگی تحریف دین، و در تضاد با آیات قرآن و فرموده های پیامبر خدا ﷺ است. ^{۹۷}

غزالی می گوید: «طلب رحمت برای یزید نه تنها جایز است بلکه مستحب است. ما در هر نماز خود که می گوییم «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» یزید نیز مشمول آن دعا می شود چرا که یزید فردی مؤمن بوده و خدا (به حقایق) آگاهتر ^{۹۸} است».

که: یزید مدینه منوره را با سپاه خویش تاراج نموده و مردم آن را ترسانده است». «وَلَا خِلَافَ أَنَّ يَزِيدَ أَغَارَ الْمَدِينَةَ الْمُنَوَّرَةَ بِجَيْشٍ وَأَخَافَ أَهْلَهَا». الصواعق المحرقة ج ۲/۶۳۵، ینابیع المودة ج ۳/۳۴، ۳۵.

۹۷- مفسد فی الارض، ظالم، قاتلِ مردمان بی گناه، قاطعِ رحم، آزار رساننده به پیامبر ﷺ، نسبت دهنده کذب و دروغ به خدا و بسیاری از افراد دیگر در قرآن لعن شده اند.

در خلال پیامبر اکرم ﷺ نیز، به فردی که به یک مسلمان آزار برساند، به رشوه دهنده و رشوه گیرنده، به شارب الخمر، به سارق و به بسیاری از افراد فاسق دیگر لعن شده است.

۹۸- «وَأَمَّا التَّرَحُّمُ عَلَيْهِ (أَي عَلَى يَزِيدَ) فَجَائِزٌ، بَلْ مُسْتَحَبٌّ، بَلْ هُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِنَا فِي كُلِّ صَلَاةٍ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» فَإِنَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَاللَّهُ أَعْلَمُ». وفيات الاعيان ج ۳/۲۸۹، حیاة الحیوان الکبری - الفهد - ج ۲/۱۷۶، اغالیط المؤرخین ص ۱۲۶، ۱۲۷.

ابن کثیر این عبارت غزالی را این گونه نقل می کند: «... همه ما عموماً در»

نظر غزالی در باره لعن یزید اختصاراً این است که وی می‌گوید: جایز نیست کسی به یک مسلمان لعن نماید و هر که مسلمانی را لعن کند خودش ملعون است! (بدیهی است که این نظر غزالی مخالف نص بسیاری از آیات قرآنی است). غزالی سپس می‌گوید: اینکه می‌گویند حسین به دستور یزید کشته شده نیز صحیح نیست، ما نباید به او بدگمان باشیم چرا که سوء ظن به یک مسلمان حرام است! حسین را معلوم نیست که چه کسانی کشته‌اند و چون معلوم نیست، ما باید به تمامی مسلمانان حُسن ظن داشته باشیم (و کسی را متهم نکنیم)! تازه بر فرض اینکه یک مسلمان فردی را هم کشته باشد، آدم کشته، کافر که نشده، شاید قاتل قبل از فوتش توبه کرده و بعداً مرده باشد. ما نباید قاتل را لعن کنیم چون ﴿خدا توبه بندگان را می‌پذیرد﴾... از کجا معلوم که قاتل حسین قبل از مرگش توبه نکرده است؟ لذا هر فردی که به قاتل حسین لعنت کند فاسق است و بر خدا عصیان کرده است! تازه بر فرض که لعن قاتل حسین هم جایز باشد، «لعن نکردن» که عصیان خدا نیست (پس نباید لعن کرد). اگر کسی در تمام عمرش به ابلیس لعن نکند روز قیامت از او نمی‌پرسند که چرا ابلیس را لعن نکردی، اما اگر لعن کند روز قیامت از او می‌پرسند چرا لعن کردی؟ تو از کجا فهمیدی که ابلیس ملعون است؟! ^{۹۹} خلاصه اینکه: غزالی

نمازها و دعا‌های خود برای یزید که جزو مسلمانان و مؤمنان است طلب رحمت می‌کنیم». «وَأَمَّا التَّرحُّمُ عَلَيْهِ فَجَائِزٌ، بَلْ مُسْتَحَبٌّ، بَلْ نَحْنُ نَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ فِي جُمْلَةِ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ، عُمُوماً فِي الصَّلَوَاتِ». البداية والنهاية ج ۲/۲۱۳.

۹۹- طبق این سخنان غزالی، اولین کسی که باید به علت لعن کردن ابلیس مواخذه شود - نعوذ بالله - خود خداست. چرا که لعن ابلیس در قرآن کریم آمده است. خداوند <

معتقد است: نباید ابلیس و یزید و قاتلان امام حسین علیه السلام را لعن کرد و هر کس که به ابلیس و یزید و قاتل حضرت سید الشهداء علیه السلام لعن نماید فاسق و عاصی و ملعون است. به نظر غزالی: لعن هیچ مسلمانی جایز نیست ولی لعن مسلمانانی که به یزید و قاتلان امام حسین لعنت می کنند جایز است!

به ابلیس می فرماید: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾. سوره ص، آیه ۷۸.

۱۰۰- «فإنَّه (أي الغزالي) سئلَ عَمَّنْ يُصْرِحُ بِلَعْنِ يَزِيدَ بْنِ معاويةَ، هَلْ يُحْكَمُ بِفِسْقِهِ أَمْ يَكُونُ ذَلِكَ مُرَخَّصاً فِيهِ؟ وهل كانَ يَزِيدُ قَتَلَ الحُسَيْنِ أَمْ كانَ قَصْدُهُ الدَّفْعُ؟ وهل يَسُوغُ التَّرَحُّمُ عَلَيْهِ أَمْ السُّكُوتُ عنه أَفْضَلُ؟ فأجاب: لا يَجُوزُ لَعْنُ المُسْلِمِ أَصْلاً وَمَنْ لَعَنَ المُسْلِمَ فَهُوَ المَلْعُونُ، وَقَدْ قالَ عليه الصَّلَاةُ والسَّلَامُ: «المُسْلِمُ لَيْسَ بِلَعَانٍ». وَكَيْفَ يَجُوزُ لَعْنُ المُسْلِمِ، وَقَدْ وَرَدَ النَّهْيُ عن ذلك؟ وَحُرْمَةُ المُسْلِمِ أَعْظَمُ مِنْ حُرْمَةِ الكُفْبَةِ بِنَصِّ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله. وَيَزِيدُ صَحَّ إِسْلَامُهُ، وما صَحَّ قَتْلُهُ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام، ولا أَمْرُهُ ولا رِضاَهُ بِذلك، وَمَهُما لَمْ يَصِحَّ ذلكَ عنه لَمْ يَجْزُ أَنْ نَظُنَّ ذلكَ بِهِ، فَإِنَّ إِسَاءَةَ الظَّنِّ أَيْضاً بِالمُسْلِمِ حَرَامٌ. قالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنْ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾. وقالَ صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللهَ حَرَّمَ مِنَ المُسْلِمِ دَمَهُ وَمَالَهُ وَعِرْضَهُ وَأَنْ يُظَنَّ بِهِ ظَنٌّ السَّوِءِ. وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حَقِيقَةَ: مَنْ الَّذِي أَمَرَ بِقَتْلِهِ، لَمْ يَقْدِرْ عَلَى ذلكَ، وَإِذا لَمْ يَعْلَمْ وَجَبَ إِحْسَانُ الظَّنِّ بِكُلِّ مُسْلِمٍ يُمَكِّنُ إِحْسَانُ الظَّنِّ بِهِ. وَمَعَ هذا لَوْ ثَبَتَ عَلَى مُسْلِمٍ أَنَّهُ قَتَلَ مُسْلِماً، فَمَذْهَبُ أَهْلِ الحَقِّ أَنَّهُ لَيْسَ بِكَافِرٍ. وَالْقَتْلُ لَيْسَ بِكُفْرٍ بَلْ هُوَ مَعْصِيَةٌ، وَإِذا ماتَ القاتِلُ فَرُبَّما ماتَ بَعْدَ التَّوْبَةِ. وَالْكَافِرُ لَوْ تابَ مِنْ كُفْرِهِ لَمْ يَجْزُ لَعْنُهُ، فَكَيْفَ مَنْ تابَ مِنْ قَتْلِ؟ وَلَمْ يُعْرَفْ أَنَّ قاتِلَ الحُسَيْنِ ماتَ قَبْلَ التَّوْبَةِ. ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾. فَإِذاً لا يَجُوزُ لَعْنُ أَحَدٍ مِمَّنْ ماتَ مِنَ المُسْلِمِينَ، وَمَنْ لَعَنَهُ كانَ فاسِقاً عاصياً لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَلَوْ جازَ لَعْنُهُ فَسَكَتَ لَمْ يَكُنْ عاصِياً بِالْإِجماعِ. بَلْ لَوْ لَمْ يَلْعَنِ إبْلِيسَ طَوْلَ عُمُرِهِ لا يُقالُ لَهُ في القِيامَةِ: لِمَ لَمْ تَلْعَنِ إبْلِيسَ؟ وَيُقالُ لِلَّذِي لَعَنَ: ﴿

غزالی می گوید: نه تنها لعن یک مسلمان جایز نیست بلکه لعن بهائم نیز حرام است. لذا هر کسی که به یزید لعن کند فردی فاسق و عاصی^{۱۰۱} است.

اظهار این سخنان از سوی غزالی و امثال او در حالی است که هیچ یک از این حضرات حاضر نیستند حکم فسق و عصیان افرادی چون معاویه و عمرو عاص و مغیره بن شعبه و کثیری از صحابه دیگری را که به امیرالمؤمنین علی علیه السلام لعن می کردند صادر نمایند.

اینکه جنایت کربلا به امر یزید بوده - صرف نظر از تفصیلش - امری متواتر و قطعی است. لذا آن دسته از علمای اهل سنت که در این خصوص کمی انصاف داشته اند شکی در الحاد یزید نکرده اند و او را از شمار اهل مغفرت بیرون دانسته،

لَمْ لَعَنْتَ؟ وَمِنْ أَيْنَ عَرَفْتَ أَنَّهُ مَلْعُونٌ؟ وَالْمَلْعُونُ هُوَ الْمُبْعَدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَذَلِكَ لَا يُعْرَفُ إِلَّا فِيمَنْ مَاتَ كَافِرًا. فَإِنَّ ذَلِكَ عَلِمَ بِالشَّرْعِ». حیاة الحیوان الکبری - الفهد - ج ۲/۱۷۶، اغالیط المؤرخین ص ۱۲۶، ۱۲۷. همچنین رجوع کنید به: السیرة الحلیة ج ۱/۲۶۷.

«ولا یُنْبَغِی أَنْ یُلْعَنَ یَزِیدُ بْنُ مُعَاوِیَةَ، لِأَنَّهُ عَلَیهِ السَّلَامُ نَهَى عَنْ لَعْنِ الْمُسْلِمِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْقَبِيلَةِ لَا یَحِلُّ لِأَحَدٍ لَعْنُهُ». ادب القضاء ص ۵۶۸ (به نقل از «کتاب الوقعات الحسامیة فی مذهب النعمانیة» از حسام الدین عمر بن مازة ف. ۵۵۳۶).

۱۰۱ - «مَنْ لَعَنَهُ یَكُونُ فَاسِقًا عَاصِيًا لِأَنَّهُ لَا یَجُوزُ لَعْنُ الْمُسْلِمِ، وَلَا یَجُوزُ لَعْنُ الْبَهَائِمِ». السیرة الحلیة ج ۱/۲۶۷.

۱۰۲

به لعن او و لعن اعوان و انصارش مبادرت کرده‌اند.

۱۰۲- مُناوی می‌گوید: «... الغُفْرانُ مَشْرُوطٌ بِكَوْنِ الْإِنْسَانِ مِنْ أَهْلِ الْمَغْفِرَةِ، وَيَزِيدُ لَيْسَ كَذَلِكَ لِخُرُوجِهِ بِدَلِيلٍ خَاصٍّ ... وَقَدْ أَطْلَقَ جَمْعٌ مُحَقِّقُونَ حِلَّ لَعْنِ يَزِيدَ بِهِ، حَتَّى قَالَ التَّفْتَازَانِيُّ: الْحَقُّ أَنَّ رِضَى يَزِيدَ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ وَاهَانَتُهُ أَهْلَ الْبَيْتِ مِمَّا تَوَاتَرَ مَعْنَاهُ وَإِنْ كَانَ تَفَاصِيلُهُ أَحَادًا، فَنَحْنُ لَا نَتَوَقَّفُ فِي شَأْنِهِ بَلْ فِي إِيْمَانِهِ، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ. قَالَ الزَّيْنُ الْعِرَاقِيُّ: وَقَوْلُهُ: «بَلْ فِي إِيْمَانِهِ»، أَيُّ: بَلْ لَا يَتَوَقَّفُ فِي عَدَمِ إِيْمَانِهِ بِقَرِينَةٍ مَا قَبْلَهُ وَمَا بَعْدَهُ ...». فیض القدير ج ۱۰۹/۳.

حضور حضرت ام‌کلثوم بنت علی علیها السلام در عاشورای کربلا

گفته شد حضرت ام‌کلثوم بنت امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۶۱ هجری در واقعه عاشورا حضور داشت. آنگاه که در کربلا حضرت سید الشهداء علیه السلام غریبانه با خود ابیات «یا دَهْرُ أَفٍّ لَّكَ مِنْ خَلِيلِي ...» را زمزمه کرد، دو خواهرش حضرت زینب و حضرت ام‌کلثوم شکوه‌های برادر را شنیدند و وقتی یقین کردند که امام حسین علیه السلام به زودی به شهادت خواهد رسید هر یک با گفتن عباراتی جان‌سوز، اندوه جان‌کاه خویش را اظهار نمودند.

۱۰۳- «... وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ وَأَنْشَأَ يَقُولُ:

يَا دَهْرُ أَفٍّ لَّكَ مِنْ خَلِيلٍ

كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلِ

وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلِ

مَا أَقْرَبَ الْوَعْدُ مِنَ الرَّحِيلِ

وَأَتَمَّ الْأَمْرَ إِلَى الْجَبِيلِ

وَسَمِعَتْ ذَلِكَ أُخْتُ الْحُسَيْنِ زَيْنَبُ وَأُمُّ كَلْثُومٍ فَقَالَتَا: يَا أَخِي! هَذَا كَلَامٌ مَنْ أَيْقَنَ >

در واقعه کربلا حضرت ام‌کلثوم در سرپرستی زنان و اطفال - در کنار خواهرش حضرت زینب - بود و خصوصاً در روز عاشورا برای حفاظت از جان امام سجاد نقشی برجسته داشت.^{۱۰۴}

سخنرانی حضرت ام‌کلثوم علیه السلام در شهر کوفه

پس از شهادت امام حسین و یارانش علیهم السلام، حضرت ام‌کلثوم و دیگر اسیران اهل بیت را ابتدا به کوفه بردند.^{۱۰۵} حضرت ام‌کلثوم در آنجا - در حالی که زنان کوفه

بِالْقَتْلِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، يَا أُخْتَاهُ. فَقَالَ زَيْنَبُ: وَاتَّكَلَاهُ، لَيْتَ الْمَوْتَ أَغْدَمَنِي الْحَيَاةَ! مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَاتَ أَبِي عَلِيٌّ، وَمَاتَ أُمِّي فَاطِمَةُ، وَمَاتَ أَخِي الْحَسَنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَالْآنَ يَنْعَى إِلَيَّ الْحُسَيْنُ نَفْسَهُ... وَبَكَتِ النِّسْوَةُ وَلَطَمْنَ الْخُدُودَ... وَجَعَلَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ تُنَادِي: وَاجِدَاهُ، وَابْنِ عَلِيَّاهُ، وَأُمَّاهُ، وَحَسَنَاهُ، وَحُسَيْنَاهُ، وَاضْيَعْتَنَا بِعَذَابِكَ، يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، فَعَذَّلَهَا الْحُسَيْنُ، وَصَبَّرَهَا وَقَالَ لَهَا: يَا أُخْتَاهُ، تَعَزِّي بِعِزَائِ اللَّهِ وَارْضِي بِقَضَاءِ اللَّهِ...». كتاب الفتوح (ابن اعثم) ج ۳/۹۴.

۱۰۴ - «...فَخَرَجَ عَلَيَّ ابْنُ الْحُسَيْنِ - وَهُوَ أَصْغَرُ مِنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ الْقَتِيلِ - وَكَانَ مَرِيضاً، وَهُوَ الَّذِي نَسَلُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَكَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى حَمْلِ سَيْفِهِ، وَأُمُّ كَلْثُومٍ تُنَادِي خَلْفَهُ: يَا بُنَيَّ ارْجِعْ. فَقَالَ: يَا عَمَّتَاهُ! ذَرِينِي أَقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ: يَا أُمُّ كَلْثُومٍ، خُذِيهِ وَزِدِّيهِ، لَا تَبْقِ الْأَرْضُ خَالِيَةً مِنْ نَسْلِ آلِ مُحَمَّدٍ...». مقتل الحسين (خوارزمي) ج ۲/۳۲.

۱۰۵ - «قال ابن عباس: وساق القوم حرم رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في ذلك اليوم كما تُساق الأسارى حتى إذا بلغوهم إلى الكوفة خرج الناس وجعلوا ينظرون إليهم وكان في الأسارى يومئذ علي بن الحسين عليه السلام - وكان شديد المرض، قد جمعت يداؤه إلى عنقه - وزينب بنت علي من فاطمة الزهراء وأختها أُمُّ كَلْثُومٍ، وفاطمة وسكينة بنتا -

می‌گریستند - سخنان تکان‌دهنده‌ای ایراد نمود که بسیاری آن را نقل کرده‌اند.

«حَذا مِ اسدی» - به هنگام نقل بیاناتی که حضرت ام‌کلثوم خطاب به کوفیان اظهار نمود - می‌گوید: من والله زین نجیب و باحیایی که از ام‌کلثوم سخنورتر باشد ندیده‌ام. گویی که از زبان امیرالمؤمنین علی سخن می‌گفت.... ام‌کلثوم با حمد خدا و با درود بر پیامبر سخن خود را آغاز کرد و گفت:

«ای اهل کوفه، ای اهل جفا و ناجوانمردی، اشک چشم‌هایتان قطع نگردد و ناله‌هایتان آرام نگیرد! مَثَل شما مَثَلِ آن زنی است که رشته‌هایش را محکم بتابد و سپس آنها را وابتابد (و پنبه نماید). شما عهد و پیمان خود را برای مکر و فریب بکار می‌گیرید.^{۱۰۶} آیا در وجود شما جز لاف زدن و کینه‌ورزی کردن، و جز بسان کنیزان چاپلوسی نمودن، و جز ایجاد ارتباط نهانی با دشمن چیز دیگری هست؟! آیا شما چیزی غیر از گیاهان سرسبزی هستید که در مذبله‌ها رُسته است؟! و یا چیزی غیر از فلز درخشنده‌ای که در زیر خاک جای گرفته است؟! ذخیره بدی برای آخرت خود فرستادید، چرا که مورد خشم خدا واقع شدید و برای همیشه در آن عذاب بسر خواهید برد.^{۱۰۷} آیا گریه می‌کنید؟! آری بگریید. و به خدا سوگند که شما

الحسین. وساق الفسقة معهم رؤوس القتلى». مختصر تذکرة القرطبی ص ۱۲۰.

۱۰۶- ﴿... نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ﴾. سوره نحل، آیه ۹۲.

۱۰۷- اشاره به این آیه است: ﴿... تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ﴾. سوره مائده، آیه ۸۰.

همگی سزاوار گریستن هستید. بسیار بگریید و خنده کم نمایید،^{۱۰۸} چرا که بر چنان رسوایی و بر چنان ننگی دست یافتید که هرگز با هیچ آبی آن را نتوانید شست. چگونه می‌توانید ننگ کشتنِ فرزند خاتم نبوت و معدن رسالت را بشوید؟ او (= حسین) سرور جوانان اهل بهشت و نور راهتان و زبان برهانتان و در مصائب یاور و پناهتان بود.

خرد و خوار شوید و نابود گردید! تمام تلاش گذشته شما برباد رفت و تمام تجارتتان به زیان انجامید.^{۱۰۹} کاری که کردید چنان زشت و شنیع و عظیم است که جا دارد آسمان فرو بریزد و زمین بشکافد و کوه‌ها از هم بپاشد.^{۱۱۰}

هیچ می‌دانید چه جگری از رسول خدا دریدید؟! می‌دانید که دختران پیامبر را (از حریشان) بیرون کشیدید؟! آیا می‌دانید که چه خونی از پیامبر بر زمین ریختید؟! آن کارهایی که در نهایت زشتی و دریدگی و هتاک‌ی انجام دادید به گونه‌ای است که شرش آسمان و زمین را پر کرده است. تعجب کردید از اینکه از آسمان خون

۱۰۸ - اشاره به این آیه است که خداوند در باره منافقان می‌فرماید: ﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾. سوره توبه، آیه ۸۲.

۱۰۹ - اشاره‌ای است به آیه: ﴿... وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾. سوره بقره، آیه ۶۱.

۱۱۰ - اشاره است به آیه: ﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا * تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا﴾. سوره مریم، آیه ۸۹، ۹۰.

بارید؟! (بدانید که) خواری عذاب آخرت شدیدتر خواهد بود، و دوزخیان هرگز یاری نخواهند شد.^{۱۱۱} به مهلتی که خدا به شما داده آسوده خاطر نباشید. در کیفر خدا تعجیلی نیست. او بی‌گمان خون (هیچ مظلومی) را بی‌مجازات نخواهد گذارد. خداوند در کمین (و ناظر تمامی اعمال) ما و شماست».^{۱۱۲}

۱۱۱- ﴿وَلْعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ﴾. سوره فصلت، آیه ۱۶.

۱۱۲- «عن حَذاقِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: قَدِمْتُ الْكُوفَةَ سَنَةً إِحْدَى وَسَتَيْنِ - وَهِيَ السَّنَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ -، فَرَأَيْتُ نِسَاءَ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَوْمئِذٍ يَلْتَدِمْنَ مُهْتِكَاتِ الْجُيُوبِ، وَرَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ، وَهُوَ يَقُولُ بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ - وَقَدْ نَجَلَ مِنَ الْمَرَضِ -: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! إِنَّكُمْ تَبْكُونَ عَلَيْنَا، فَمَنْ قَتَلَنَا غَيْرُكُمْ؟! ... وَرَأَيْتُ أُمَّ كَلْثُومٍ - رَحِمَهَا اللَّهُ -، وَلَمْ أَرْ خَفِرَةً وَاللَّهِ أَنْطَقَ مِنْهَا، كَأَنَّمَا تَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ -، وَقَدْ أَوْمَأَتْ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا. فَلَمَّا سَكَتَ الْأَنْفَاسُ وَهَدَأَتِ الْأَجْرَاسُ، قَالَتْ: أَبْدَأُ بِحَمْدِ اللَّهِ، وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى نَبِيِّهِ. أَمَا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَثَرِ وَالْخَذَلِ! أَلَا فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةِ، وَلَا هَدَاةِ الرَّثَةِ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي ﴿نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَغْدٍ قُوَّةً أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ﴾. أَلَا وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَالشَّنْفُ وَمَلَقُ الْإِمَاءِ وَغَمْرُ الْأَعْدَاءِ؟ وَهَلْ أَنْتُمْ إِلَّا كَمَرَعَى عَلَى دِمْنَةٍ، وَكَفِضَةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ؟ أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ، أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ، وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَبْكُونَ؟! إِي وَاللَّهِ، فَابْكُوا، وَإِنَّكُمْ وَاللَّهِ أَخْرِيَاءُ بِالْبُكَاءِ، فَابْكُوا كَثِيرًا، وَاضْحَكُوا قَلِيلًا، فَلَقَدْ فُزْتُمْ بِعَارِهَا وَشَنَارِهَا، وَلَنْ تَرْحَضُوهَا بِغَسَلٍ بَعْدَهَا أَبَدًا. وَأَنْتُمْ تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ، وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ، وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَنَارِ مَحَبَّتِكُمْ، وَمِذْرَةِ حُجَّتِكُمْ، وَمَفْرَجِ نَارِلَتِكُمْ؟! فَتَعَسَاءَ وَنَكْسَاءَ، لَقَدْ خَابَ السَّعْيُ، وَخَسِرَتِ الصَّفَقَةُ، وَبُؤْتُمْ بِغَضَبِ مِنَ اللَّهِ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ ﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا﴾ * تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا﴾. أَتَذَرُونَ أَيَّ كَبِيدٍ -

پس از کوفه آنگاه که اسیران اهل بیت علیهم السلام را به شام نزد یزید بردند، حضرت
 ۱۱۳
 ام کلثوم علیها السلام نیز در میان اسرا بود.

لِرَسُولِ اللَّهِ فَرَيْتُمْ؟ وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟ وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ
 خَرَقَاءَ، شَرُّهَا طِلَاعُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَفَعَجِبْتُمْ إِنْ قَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا؟ ﴿وَلَعَذَابُ
 الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ﴾. فَلَا يَسْتَخَفُّكُمْ الْمَهْلُ، فَإِنَّهُ لَا تَحْفِزُهُ الْمُبَادَرَةُ، وَلَا
 يُخَافُ عَلَيْهِ قَوْتُ الثَّأْرِ. كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ لَنَا وَلَهُمْ لِبِالْعِرْصَادِ...». بلاغات النساء
 ص ۴۰ - ۴۲. همچنين رجوع كنيد به: جمهرة اللغة ج ۱/۵۲۸، نشر الدر ج ۴/۲۹ -
 ۳۱، التذكرة الحمدونية ج ۶/۲۶۴، غريب الحديث (ابن جوزي) ج ۲/۱۸۲، النهاية
 في غريب الحديث ج ۳/۴۲۲، لسان العرب ج ۲/۱۷۶، تاج العروس ج ۱/۶۳۸،
 جمهرة خطب العرب ج ۲/۱۳۴، ۱۳۵.

ازدواج حضرت ام کلثوم بنت علی علیه السلام با «عبدالله بن جعفر»

در سال ۶۲ هجری حضرت زینب دختر امیر مؤمنان علیه السلام فوت شد. ^{۱۱۴} او به هنگام رحلتش، همسر عبدالله بن جعفر بود. ^{۱۱۵} ام کلثوم - پس از رحلت خواهرش ^{۱۱۶} - با

۱۱۴ - الاعلام (زرکلی) ج ۳/۶۶. اعلام النساء (کحّاله) ج ۲/۹۹: «حدوداً ۶۵ هجری».
۱۱۵ - حضرت زینب - که بعد از عاشورای سال ۶۱، در سال ۶۲ هجری فوت شده - به هنگام مرگ، همسر عبدالله بن جعفر بوده است.

«فَأَمَّا زَيْنَبُ فَتَزَوَّجَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، فَمَاتَتْ عِنْدَهُ». الذرية الطاهرة ص ۶۲،
۱۱۹، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷/۷۰، دلائل النبوة (بيهقي) ج ۱/۲۸۳، تاريخ
مدينة دمشق ج ۳/۱۷۹، ج ۶۹/۱۷۶، ذخائر العقبى ص ۱۶۷، خلاصة سير سيد
البشر ص ۱۳۹، سبل الهدى والرشاد ج ۱۱/۵۱.

۱۱۶ - «ثُمَّ خَلَفَ عَلَى أُمِّ كَلْثُومٍ بَعْدَ عَمْرِو بْنِ جَعْفَرٍ أَبُو طَالِبٍ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَتُوفِّيَ عَنْهَا، ثُمَّ خَلَفَ عَلَيْهَا أَخُوهُ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَتُوفِّيَ عَنْهَا، فَخَلَفَ عَلَيْهَا أَخُوهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَعْدَ أُخْتِهَا زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۳، موسوعة حياة الصحابييات ص ۱۸۹.
همچنین رجوع کنید به: موسوعة الصحابييات ص ۷۲.

«عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي غَيْرُ وَاحِدٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ جَمَعَ بَيْنَ بِنْتِ عَلِيٍّ -

← وامرأة علي، ثُمَّ مَاتَتْ بِنْتُ عَلِيٍّ فَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا بِنْتاً لِعَلِيِّ أُخْرَى». السنن الكبرى (بيهقي) ج ۱۶۷/۷، كشف المشكل (ابن جوزي) ج ۱۲۱/۱، تهذيب التهذيب - ترجمة «قثم بن لؤلؤة» - ج ۳۲۴/۸.

«زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ كَانَتْ تَحْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، وَأُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ فَاطِمَةَ كَانَتْ تَحْتَ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ (ع)». ذخائر العقبى ص ۱۱۷.

«وَلَمَّا قُتِلَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ، تَزَوَّجَهَا (أَيَّ أُمِّ كَلْثُومٍ) بَعْدَهُ ابْنُ عَمِّهَا عَوْنُ بْنُ جَعْفَرٍ، فَمَاتَ عَنْهَا، فَخَلَفَ عَلَيْهَا أَخُوهُ مُحَمَّدٌ، فَمَاتَ عَنْهَا، فَتَزَوَّجَهَا أَخُوهُمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فَمَاتَتْ عِنْدَهُ، وَقَدْ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ تَزَوَّجَ بِأُخْتِهَا زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ وَمَاتَتْ عِنْدَهُ أَيْضاً». البداية والنهاية ج ۳۳۰/۵.

«... عن عبد الرحمن بن مهران أَنَّ ابْنَ جَعْفَرٍ تَزَوَّجَ زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ، وَتَزَوَّجَ مَعَهَا امْرَأَتُهُ لَيْلَى بِنْتُ مَسْعُودٍ، وَقَالَ ابْنُ سَعْدٍ: فَلَمَّا تُوفِّيَتْ زَيْنَبُ تَزَوَّجَ بِعَدَاهَا أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ بِنْتُ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ». عمدة القارى ج ۱۰۱/۲۰.

شوکانی نیز در باره حضرت زینب و ام کلثوم می گوید: «تَزَوَّجَهُمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَاحِدَةً بَعْدَ أُخْرَى». نیل الاوطار ج ۲۸۷/۶.

۱۱۷ - المحبر ص ۵۶، ۴۳۷، طبقات ابن سعد ج ۴۶۳/۸، المنطق ص ۳۱۲، المنتخب من کتاب ازواج النبی (ع) (زبیر بن بکّار) ص ۳۱، جمل من انساب الاشراف ج ۴۱۲/۲، الذریة الطاهرة (ط الدار السلفية) ص ۶۲، ۱۱۷، (ط الاعلمی) ص ۹۰، ۱۶۱، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص ۳۸، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷۱/۷، ۱۶۷، معرفة السنن والآثار (بيهقي) ج ۲۹۴/۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۷۹/۳، تلخیص فہوم اہل الاثر ص ۳۰، كشف المشكل (ابن جوزي) ج ۱۲۱/۱، صفة الصفوة ج ۹/۲، المجتبى من المجتنى ص ۶۶، التبيين في انساب القرشيين (ابن قدامه) ←

بعضی ادعا نموده اند که: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام (ف. ۴۰ هـ) حدود ۲۲ سال پس از شهادت خویش، خودش شخصاً حضرت ام کلثوم علیها السلام را در سال ۶۲ هجری به عبدالله بن جعفر تزویج نموده است!^{۱۱۸}

۱۱۹
ام کلثوم از عبدالله بن جعفر صاحب دختری شد به نام زینب.

ص ۱۳۴، تهذیب الاسماء واللغات - ترجمة «فاطمة الزهراء» - (ط دار الفكر) ج ۶۱۷/۲، (ط دار الکتب العلمیة) ج ۳۵۳/۲، ذخائر العقبی ص ۱۷۰، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۴ - حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۸، البداية والنهاية ج ۳۱۴/۵، ۳۳۰، فتح الباری ج ۱۲۶/۹، ۱۲۷، الاصابة ج ۴۶۵/۸ [۱۲۲۳۷]، تهذیب التهذیب - ترجمة «قثم بن لؤلؤة» - ج ۳۲۴/۸، تغلیق التغلیق (ابن حجر عسقلانی) ج ۴۰۱/۴، عمدة القاری ج ۱۰۱/۲۰، استجلاب ارتقاء الغُرف ج ۲۵۶/۱، الحاوی للفتاوی ج ۳۱/۲، سيدة نساء اهل الجنة فاطمة الزهراء (مناوی) ص ۱۸، نیل الاوطار ج ۲۸۷/۶، الروضة الفيحاء ص ۲۳۳، الفتوحات الاسلامیة ج ۴۷۲/۲، مائة اوائل من النساء ص ۲۴۹، اعلام النساء (مصطاوی) ص ۳۹، موسوعة القبائل العربیة ج ۸۴۳/۱، نساء فی ظل رسول الله صلی الله علیه و آله ص ۳۱۸، صحابیات الرسول صلی الله علیه و آله ص ۹۹، موسوعة حياة الصحابیات ص ۱۸۹.

۱۱۸ - «زَوَّجَهَا (أُمِّي أُمَّ كَلْثُومٍ) أَبُوْهَا بَعْدَ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ»! سیر اعلام النبلاء ج ۵۰۲/۳ (به نقل از ابن اسحاق)!

۱۱۹ - «كَتَبَ معاويةُ إِلَى مروانَ - وَهُوَ عَلَى المدينة - أَنْ يُزَوِّجَ ابْنَتَهُ يزيدَ بْنَ معاويةَ زَيْنَبَ بنتَ عبدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَأُمُّهَا أُمُّ كَلْثُومٍ بنتُ عَلِيٍّ وَأُمُّ أُمِّ كَلْثُومٍ فاطمةُ بنتُ رسولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله». انساب الاشراف ج ۱۵۰/۵، تاریخ مدینة دمشق ج ۲۴۵/۵۷.

همچنین رجوع کنید به: سيدة نساء اهل الجنة فاطمة الزهراء (مناوی) ص ۱۸.

حضرت ام‌کلثوم بنت علی علیها السلام باید این دختر را پس از سال ۶۳ به دنیا آورده باشد. یعنی طبق ادعاهای اموی: حضرت ام‌کلثوم این دختر را دقیقاً ۴۰ سال پس از فوت اولین شوهرش (= عمر!) به دنیا آورده است!

چهار فرزند عبدالله بن جعفر توسط سپاهیان یزید به قتل رسیده‌اند! دو پسر عبدالله بن جعفر (به نام‌های علی و عون) در سال ۶۱ هجری در کربلا شهید شدند^{۱۲۰} و دو پسر دیگر او در سال ۶۳ هجری در قتل عام شهر مدینه در واقعه^{۱۲۱} حرّه به قتل رسیدند.

۱۲۰- طبقات ابن سعد (الطبقة الخامسة من الصحابة) ج ۵/۲، ۶، المحبر ص ۴۹۱، تاریخ الطبری ج ۴/۳۴۱، ۳۵۹، کتاب المحن (ابوالعرب) ص ۱۵۵، ثقات ابن حبان ج ۲/۳۰۹، مقاتل الطالبیین ص ۶۰، ۸۳، الكامل فی التاریخ ج ۴/۷۴، ۹۲، سیر اعلام النبلاء ج ۳/۳۲۰، البداية والنهاية ج ۸/۲۰۱، ۲۰۱، ۱۷/۳، ۱۵۳، بنات الصحابة ص ۲۰۸.

۱۲۱- «... وَقَتَّلُوا مِنْهُمْ كَثِيرِينَ، مِنْهُمْ ابْنَانِ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ». الامامة والسياسة (تحقيق طه محمد زيني) ج ۲/۸، نظرات فی التاریخ الاموی ص ۶. همچنین رجوع کنید به: مروج الذهب ج ۳/۷۹.

بعضی گفته‌اند نام یکی از دو فرزند عبدالله بن جعفر که در واقعه حرّه کشته شده‌اند ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بوده است. «وَمِمَّنْ قُتِلَ يَوْمَ الْحَرَّةِ صَبْرًا... ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن أبي طالب...». مقاتل الطالبیین ص ۸۲، اسد الغابة ج ۴/۳۹۷، ۳۹۸، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۵- حوادث سنة ۶۱ إلى ۸۰ هـ- ص ۲۹. همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۵/۲۳۷، النزاع والتخاصم ص ۳۹، القبائل العربية (احسان النص) ج ۱/۱۴۰.

راویان کذاب اموی می‌گویند: «یزید بن معاویه» نیز - مانند

۱۲۲

«عمر بن خطاب» و «عبدالملك بن مروان بن حکم»

و «ولید بن عبدالملك بن مروان»^{۱۲۳} و «امیر کوفه حجاج بن

۱۲۲ - امویان می‌گویند: خلیفه اموی عبدالملك بن مروان هم دختر حضرت زینب را گرفته و این طوری داماد پیامبر صلی الله علیه و آله شده و - بعد از وصول به مقام دامادی پیامبر - وی را طلاق داده است!

«كَانَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ تَحْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَوَلَدَتْ لَهُ عَلِيٌّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، وَأُمُّ أَبِيهَا. فَتَزَوَّجَ أُمُّ أَبِيهَا عَبْدِ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ وَطَلَّقَهَا، فَتَزَوَّجَهَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ». سیره ابن اسحاق ص ۲۵۱، نسب قریش (مصعب زیبری) ص ۸۳، الذریة الطاهرة ص ۱۱۹، تاریخ مدینه دمشق ج ۷۰/۲۰۰، تهذیب الکمال ج ۳۵/۳۲۶، ۳۲۷، تهذیب التهذیب ج ۱۲/۴۰۷، استجلاب ارتقاء الغرف ج ۱/۲۵۷. همچنین رجوع کنید به: اخبار الدولة العباسية ص ۱۳۸، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص ۳۸.

۱۲۳ - خلیفه اموی ولید بن عبدالملك بن مروان در مدت نه سال خلافت خود با ۶۳ زن ازدواج کرد! امویان ادعا می‌کنند: ولید بن عبدالملك با زینب بنت حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب - که نوه پسر امام حسن و نوه دختری امام حسین علیه السلام بوده - ازدواج کرده و داماد پیامبر شده و پس از چندی از وی جدا شده است! لازم به ذکر است که: ولید بن عبدالملك همان کسی است که دستور داد حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب را یکصد تازیانه بزنند و او را به قصد کشتن تعذیب نمایند!

«وزینب بنت الحسن تزوجها الوليد بن عبدالملك بن مروان ثم فارقها،»

۱۲۴

یوسف» — خیلی دوست داشت داماد پیامبر صلی الله علیه و آله بشود! لذا «معاویه بن

و(أُمُّهَا) فاطمة بنت الحسين بن علي بن أبي طالب». الطبقات الكبرى ج ۵/۳۱۹.

«... كَتَبَ الْوَلِيدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَى عَثْمَانَ بْنِ حَيَّانَ الْمُرِّي: انْظُرِ الْحَسَنَ بْنَ الْحُسَيْنِ، فَاجْلِذْهُ مِائَةَ ضَرْبَةٍ، وَقِفْهُ لِلنَّاسِ يَوْمًا، وَلَا أُرَانِي إِلَّا قَاتِلَةً». تاريخ مدينة دمشق ج ۱۳/۶۶، بغية الطلب ج ۵/۲۳۲۰، تهذيب الكمال ج ۶/۹۳، تاريخ الاسلام (ذهبي) ج ۶ - حوادث سنة ۸۱ إلى ۱۰۰ هـ - ص ۳۳۰، البداية والنهاية ج ۹/۱۹۳، التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة ج ۱/۲۷۴.

«قال المدائني: تزوج وليد بن عبد الملك في خلافته تسع سنين ثلاثاً وستين امرأة يُطْلَقُ وَيَتَزَوَّجُ»! انساب الاشراف ج ۸/۶۶، بلاغات النساء (ابن طيفور) ص ۱۷۰، الوافي بالوفيات ج ۲۷/۴۶۴.

۱۲۴ - امویان ادعا کرده اند که: امیر اموی حجاج بن یوسف نیز داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام است. چون حجاج با دختر حضرت زینب - که اتفاقاً نام او هم ام‌کلثوم بوده - ازدواج کرده و از این دختر (= یعنی از ام‌کلثوم بنت عبدالله بن جعفر) صاحب فرزند هم شده (ا) و پس از بچه دار شدن، وی را به دستور عبدالملک بن مروان طلاق داده است! نتیجتاً ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله را باید در فرزندان و نوادگان «حجاج» نیز جستجو نمود!

«فَكَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عِنْدَ ابْنِ عَمِّهَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، فَوَلَدَتْ لَهُ عَلِيٌّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَأُمُّ كَلْثُومِ بِنْتُ عَبْدِ اللَّهِ الَّتِي تَزَوَّجَهَا الْحَجَّاجُ بْنُ يَوْسُفَ، فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ، وَهُوَ كَانَ أَذِنَ لَهُ فِيهِ تَزَوُّجَهَا». المنتخب من كتاب ازواج النبي صلی الله علیه و آله (زبير بن بكار) ص ۳۰.

«وَتَزَوَّجَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَبْدَ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَوَلَدَتْ لَهُ ابْنَةً تَزَوَّجَهَا الْحَجَّاجُ بْنُ يَوْسُفَ، فَوَلَدَتْ لَهُ ابْنَةً». جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص ۳۸. ←

ابی سفیان» (ف. ۶۰) - که حداقل سه سال قبل از ولادت «زینب بنت عبدالله بن جعفر» فوت شده بود - «زینب» را برای پسرش «یزید بن معاویه» (ف. ۶۴)

«تَزَوَّجَ الْحَجَّاجُ أُمَّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ». نشر الدر ج ۲۵۰/۷. همچنین رجوع کنید به: الكامل (مبّرّد) ج ۱/۲۸۶، ۲۸۷، البصائر والذخائر ج ۸/۱۱۰ [۴۲۱]، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج ۲۷/۴۸۱، رأس الحسین ص ۲۰۸.

«وَاغْتَرَبْتُ أُمَّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عِنْدَ الْحَجَّاجِ بْنِ يُوسُفَ». جمهرة النسب (ابن کلبی) ج ۱/۴۲۵.

ظاهراً امام شافعیان محمد بن ادریس شافعی نیز این ازدواج و این طلاق را قطعی و مسلم می داند! «عن محمد بن إدريس الشافعي قال: لما تزوج الحجاج بن يوسف ابنة عبد الله بن جعفر، قال خالد بن يزيد بن معاوية لعبد الملك بن مروان: أتزكت الحجاج يتزوج ابنة عبد الله بن جعفر؟! قال: نعم، وما بأس بذلك؟ قال: أشدُّ البأس والله! قال: وكيف؟ والله يا أمير المؤمنين لقد ذهب ما في صدري على آل الزبير منذ تزوجت رَمْلَةَ بنت الزبير. قال: فكأنه كان نائماً، فأيقظته. قال: فكتب إليه يعزّم عليه في طلاقها، فطلقها». تاریخ مدینه دمشق ج ۱۲/۱۲۵.

در رد هر یک از این ازدواج های تخیلی اموی می توان طوماری از تناقضات تهیه نمود. به عنوان مثال در باره «ازدواج ام کلثوم بنت عبدالله بن جعفر با حجاج بن یوسف»، ابوالحسن مدائنی می گوید: «آن کسی که با ام کلثوم بنت عبدالله بن جعفر ازدواج کرد اسمش یا جرّاح بود و یا حجاج!» «تَزَوَّجَهَا الْجَرَّاحُ أَوْ الْحَجَّاجُ، فَوَلَدَتْ لَهُ ابْنَةً!» المرادفات من قریش (نوادر المخطوطات ج ۱/۸۳).

در قاموس حضرات، «جرّاح» یک دفعه «حجاج» می شود و «حجاج» هم به یک باره همان «حجاج بن یوسف» معروف می گردد.

خواستگاری کرد!

بنا به ادعاهای اموی: معاویه، مروان بن حکم را به نمایندگی از طرف خودش برای خواستگاری نزد پدر دختر (یعنی نزد عبدالله بن جعفر) فرستاد. عبدالله بن جعفر اختیار ازدواج دخترش را به دایی دختر یعنی حضرت حسین بن علی (ف. ۵۶۱هـ) محوّل نمود و گفت: «حسین دایی دختر است و دایی به منزله پدر انسان است». جناب حسین بن علی (ف. ۵۶۱هـ) - که حداقل دو سال قبل از به دنیا آمدن زینب بنت عبدالله به شهادت رسیده بود - بر خلاف تصور مروان، مانع این ازدواج شد و زینب (بنت عبدالله بن جعفر) را به جای تزویج به یزید، به عقد

۱۲۵

«قاسم بن محمد بن جعفر» در آورد!

۱۲۵- «عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ: كَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى مَرْوَانَ وَهُوَ عَلَى الْمَدِينَةِ أَنْ يُزَوِّجَ ابْنَتَهُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ زَيْنَبَ بِنْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَأُمُّهَا أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ وَأُمُّ أُمِّ كَلْثُومٍ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَيَقْضِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ دَيْنُهُ - وَكَانَ دَيْنُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ دِينَارٍ - وَيُعْطِيهِ عَشْرَةُ آلَافٍ دِينَارٍ، وَيُصَدِّقُهَا أَرْبَعَمِائَةِ دِينَارٍ، وَيُكْرِمُهَا بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِينَارٍ. فَبَعَثَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ فَأَجَابَهُ وَاسْتَشْنَى عَلَيْهِ بِرِضَا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَقَالَ: لَنْ أَقْطَعَ أَمْرًا دُونَهُ مَعَ أَتْيِ لَسْتُ أُولَى بِهِ مِنْهَا، وَهُوَ خَالَ، وَالْخَالَ وَالِدٌ. قَالَ: وَكَانَ الْحُسَيْنُ يَنْبُغُ، فَقَالَ لَهُ مَرْوَانُ: مَا أَنْتَظَرُكَ إِيَّاهُ بِشَيْءٍ، فَلَوْ حَزَمْتَ؟ فَأَبَى، فَتَرَكَهُ، فَلَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا خَمْسَ لَيَالٍ حَتَّى قَدِمَ الْحُسَيْنُ. فَأَتَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فَقَالَ: كَانَ مِنَ الْحَدِيثِ مَا تَسْمَعُ وَأَنْتَ خَالُهَا وَوَالِدُهَا وَلَيْسَ لِي مَعَكَ أَمْرٌ، فَأَمْرُهَا بِيَدِكَ. فَأَشْهَدَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بِذَلِكَ جَمَاعَةً. ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ عَلَى زَيْنَبَ، فَقَالَ: يَا بِنْتَ أُخْتِي إِنَّهُ قَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِ أَبِيكَ أَمْرٌ، وَقَدْ وَلَّانِي أَمْرَكَ، وَإِنِّي لَا أَلُوكَ حُسْنَ النَّظَرِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَإِنَّهُ لَيْسَ يَخْرُجُ مِنَّا غَرِيبَةً، فَأَمْرُكَ بِيَدِي؟»

بدین ترتیب طبق این حکایت اموی «زینب بنت عبدالله بن جعفر» سرنوشتی به مراتب غمبارتر از مادرش (= ام کلثوم بنت علی) و خواهران تخیلی اش (= «رقیه بنت عمر» و «فاطمه بنت عمر») پیدا کرد. چرا که او قبل از آنکه به دنیا بیاید توسط دایی مقتول خود تزویج شد و به خانه شوهر رفت!

راویان اموی می گویند: یزید بن معاویه یک بار دو میلیون درهم به عبدالله بن جعفر جایزه داد! ^{۱۲۶} و شاید او این جایزه را به علت امتناع عبدالله بن جعفر از تزویج دخترش به او پرداخت کرده است!

امویان می گویند: جود و کرم «یزید» خصلتی بود که او آن را از پدر به ارث

قالت: نَعَمْ بِأَبِي وَأُمِّي. فَقَالَ الْحُسَيْنُ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أُرِدْ إِلَّا الْخَيْرَ، فَقَبِضْ لِهَذِهِ الْجَارِيَةِ رِضَاكَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ. ثُمَّ خَرَجَ حَتَّى لَقِيَ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ - وَقَدْ اجْتَمَعَتْ بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو أُمَيَّةَ وَأَشْرَافُ قُرَيْشٍ - وَهَيَّأُوا مِنْ أَمْرِهِمْ مَا يُصْلِحُهُمْ. فَتَكَلَّمَ مَرْوَانُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ يَزِيدَ بْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يُرِيدُ الْقَرَابَةَ لُطْفًا، وَالْحَقَّ عَظْمًا، وَيُرِيدُ أَنْ يَتَلَفِيَ مَا كَانَ بِصَلَاحِ هَذَيْنِ الْحَيِّينِ مَعَ مَا يُحِبُّ مِنْ أَثَرِهِ عَلَيْهِمْ وَمَعَ الْمَعَادِ الَّذِي لَا غِنَاءَ بِهِ...». تاریخ مدینه دمشق ج ۵۷/۲۲۵، ۲۲۶. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد (الطبقة الخامسة من الصحابة) ج ۱/۴۱۴، ۴۱۵، معجم البلدان یا قوت حموی ج ۱/۴۶۹، تحفة الالباب ج ۲/۲۹۸.

۱۲۶- «عن علي بن أبي حملة قال: وَقَدْ عَبْدُ اللَّهُ بْنُ جَعْفَرٍ عَلَى يَزِيدَ، فَأَمَرَ لَهُ بِالْفِي أَلْفٍ. (قال الذهبي): قُلْتُ: مَا ذَاكَ بِكَثِيرٍ، جَائِزَةُ مَلِكِ الدُّنْيَا لِمَنْ هُوَ أَوْلَى بِالْخِلَافَةِ مِنْهُ».

سیر اعلام النبلاء ج ۳/۴۵۷.

برده بود، چرا که معاویه بن ابی‌سفیان نیز هر سال یک میلیون درهم به عبدالله بن جعفر می‌بخشید و یک صد حواله سفید امضا به دست او می‌داد تا هر چه می‌خواهد در آنها بنویسد! ۱۲۷

راویان دروغ‌پرداز می‌گویند: هنگامی که یزید به خلافت رسید مقرری سالیانه عبدالله بن جعفر را چهار برابر نمود. می‌گویند: چون عبدالله بن جعفر در ملاقاتی که با یزید داشت خیلی قربان صدقه یزید رفت، یزید بن معاویه هم تصمیم گرفت هر سال چهار میلیون درهم به «عبدالله بن جعفر» بدهد! ۱۲۸

۱۲۷- «عن أبي مسعود الثقَّاتِ، عن ابنِ دَآبٍ قال: كان لعبدِ اللهِ بنِ جعفرٍ من معاويةَ ألفُ ألفٍ في كلِّ عامٍ ومائةُ حاجةٍ يَخْتِمُ معاويةُ على أَصلِ الأديمِ، ثم يَقولُ: اكْتُبْ يا بنَ جعفرٍ ما بَدَا لَكَ». تاريخ مدينة دمشق ج ۵۹/۱۹۵، ج ۶۰/۲۸۲، البداية والنهاية ج ۸/۱۴۶.

«عن أبي مسعود الثقَّاتِ عن أباَن بنِ تَغْلِبٍ: قال: ذُكِرَ لَنَا أَنَّ عبدَ اللهِ بنَ جعفرٍ قَدِمَ على مُعاويةَ، وكانتْ لَهُ مِنْهُ وِفاةٌ في كُلِّ سَنَةٍ، يُعْطِيهِ أَلْفُ أَلْفِ دِرْهَمٍ، وَيَقْضِي لَهُ مِائَةُ حَاجَةٍ». تاريخ مدينة دمشق ج ۲۷/۲۶۳، سير اعلام النبلاء ج ۳/۴۵۹. همچنین رجوع کنید به: مقامات العلماء (غزالی) - مقام عبدالله بن جعفر - ص ۷۷.

۱۲۸- می‌گویند: یزید از عبدالله بن جعفر پرسید: وقتی تو نزد معاویه آمدی چقدر به تو داد؟ عبدالله گفت: یک ملیون درهم. یزید گفت: پس من دو ملیون درهم به تو می‌دهم. عبدالله گفت: پدر و مادرم فدای تو بشود. یزید گفت: چه گفتی؟! گفتم پدر و مادرت فدای من بشوند؟! عبدالله گفت: آری، و من این جمله را قبلاً جز به رسول خدا به کس دیگری نگفته بودم و بعد از شما هم به کس دیگری نخواهم گفت. یزید گفت: حالا که این طور است من به تو دو برابر یعنی چهار ملیون درهم

حتماً قربان صدقه‌ای که راویان اموی به آن اشاره می‌کنند، به شکرانه این بوده که به دستور یزید چهار فرزند عبدالله بن جعفر را در کربلا و در مدینه به قتل رسانیدند!

بر اساس روایات جعلی امویان: عبدالله بن جعفر با بعضی از کارهایی که می‌کرد ثابت کرده بود که لیاقت دریافت پاداش‌های خلفای اموی را دارد! به عنوان مثال می‌گویند: عبدالله بن جعفر برای جلب رضایت «معاویه بن ابی سفیان» نام یکی از فرزندانش را «معاویه» گذارد و با همین یک کار کوچک، ششصد هزار درهم از بیت المال را کاسب شد! پانصد هزار درهم برای خودش، و یکصد هزار هم برای معاویه کوچولوی نوزاد! ^{۱۲۹}

← می‌دهم! «قَدِمَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ: كَمْ كَانَ مُعَاوِيَةُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْطَاكَ حِينَ وَقَدْتَ عَلَيْهِ؟ قَالَ: أَلْفَ دِرْهَمٍ. قَالَ: فَلَكَ أَلْفَا أَلْفٍ دِرْهَمٍ. قَالَ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي. فَقَالَ يَزِيدُ: قُلْتَ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي؟! قَالَ: نَعَمْ، وَلَمْ أَقُلْ لِأَحَدٍ قَبْلَكَ إِلَّا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا أَقُولُهُمَا لِأَحَدٍ بَعْدَكَ. قَالَ: فَإِنَّ لَكَ ضِعْفَهَا أَرْبَعَةَ آلَافٍ أَلْفٍ دِرْهَمٍ...»! المنطق ص ۳۷۷، جمل من انساب الاشراف (با اندکی اختلاف) ج ۳۰۱/۵، ۳۰۲. همچنین رجوع کنید به: جمل من انساب الاشراف. ج ۳۰۰/۲، غرر الخصائص الواضحة (وطواط) ص ۲۲۷، مواقف المعارضة في خلافة يزيد بن معاوية ص ۵۲، ۵۳.

۱۲۹- «عن عَوَاتِهِ، قَالَ: سَمَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ ابْنَهُ مُعَاوِيَةَ تَقَرُّباً بِذَلِكَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ، فَأَمَرَ لَهُ مُعَاوِيَةُ بِمِائَةِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ، وَأَمَرَ لِعَبْدِ اللَّهِ بِخَمْسِمِائَةِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ». جمل من انساب الاشراف ج ۳۰۲/۲.

خبر جعلی خواستگاری یزید بن معاویه از زینب بنت عبدالله بن جعفر، و همچنین خبر کاری که امام حسین علیه السلام در خصوص برهم زدن این ازدواج نمود، شاید برای اثبات علاقه یزید به خاندان پیامبر (ا) و معاندت‌های بی‌جای امام حسین (ا) مفید بود ولی باید شکست یزید در این ازدواج برای خاندان بنی‌امیه به نحوی تدارک می‌شد. از همین رو تاریخ‌با فان اموی گفتند: زینب (که دختر ام‌کلثوم بنت علی بوده) بعدها - شاید مثلاً پس از فوت قاسم بن محمد بن جعفر - همسرِ یزید بن معاویه که نامش خالد بن یزید بود گردید! ^{۱۳۰}

راویانِ اموی با خلق یک دامادِ قلابی دیگر می‌گویند: از دیگر ارادتمندان معروفِ عبدالله بن جعفر، یکی از دامادهای اوست! ^{۱۳۱} یعنی فقیه پارسای ^{۱۳۲} بنی‌امیه، خلیفه جبارِ اموی، عبدالملک بن مروان. ^{۱۳۳}

۱۳۰ - «تَزَوَّجَ خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ زَيْنَبَ بِنْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ...». تاریخ مدینه دمشق ج ۱۷۲/۶۹. همچنین رجوع کنید به: جمل من انساب الاشراف ج ۳۸۵/۵.

۱۳۱ - رجوع کنید به پانویس صفحه ۵۱۴.

۱۳۲ - در قاموس هواخواهان بنی‌امیه «ارتکاب جنایت» و «پارسایی» منافاتی با یکدیگر ندارد. خیر الدین زُرْکَلِی آنگاه که عبدالملک بن مروان را معرفی می‌کند می‌گوید: «عبدالملک از خلفای برجسته و زیرک بوده و در مدینه بزرگ شده و فردی فقیه، عالم، عابد و پرهیزگار است!» «عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ الْأُمَوِيُّ الْقُرَشِيُّ أَبُو الْوَلِيدِ، مِنْ أَعْظَمِ الْخُلَفَاءِ وَدُهُاتِهِمْ. نَشَأَ فِي الْمَدِينَةِ، فَقِيهًا وَاسِعَ الْعِلْمِ، مُتَعَبِّدًا، نَاسِكًا!»! الاعلام ج ۱۶۵/۴.

۱۳۳ - یکی از جنایات عبدالملک بن مروان این بود که وی امارت کوفه را به فردی چون <

می‌گویند: عبدالملک بن مروان به قدری به عبدالله بن جعفر علاقه داشت که در سال ۸۶ هجری در وقتی که در حال احتضار بود، به پسر خود ولید این طور وصیت نمود: «من در شهر مدینه دو دوست دارم که تو باید به خاطر من به آنان رسیدگی کنی، یکی عبدالله بن جعفر و یکی ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام».^{۱۳۴}

در خصوص عدم صحت این روایت تمسخرآمیز نیز فقط کافی است به یاد داشته باشیم: آن روزی که عبدالملک این وصیت‌ها را به پسرش ولید می‌کرد، شش سال بود که از فوت عبدالله بن جعفر می‌گذشت!^{۱۳۵}

حجاج بن یوسف سپرد.

به قول مقریزی، در میان مردم، کفر عبدالملک بن مروان از هر کس دیگری اصیل‌تر و ریشه‌دارتر است. «فإنَّ عبدَ الملِّکِ بنَ مروانَ أبو الخلفاءِ من بني مروانَ، أغرقُ النَّاسِ فی الکُفْرِ». النزاع والتخاصم ص ۱۵.

۱۳۴- «وقال عبدُ الملِّکِ لابنِهِ الولید - لَمَّا حَضَرَتْهُ الوَفَاةُ: إنَّ لی بِالمَدینَةِ صَدِیقَیْنِ، فَأَخْفَظْنِی فیهِمَا، عبدُ اللَّهِ بنُ جَعْفَرِ بنِ أبی طالبٍ وأبو بکرِ بنِ عبدِ الرحمنِ بنِ الحارثِ بنِ هشامٍ». التعديل والتجريح ج ۳/ ۱۴۳۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۳۶/ ۳۶، ۳۷، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۸/ ۳۰۲.

۱۳۵- عبدالله بن جعفر در سال ۸۰ هجری و عبدالملک بن مروان در سال ۸۶ هجری فوت شده‌اند. (رجوع کنید به صفحه ۵۲۳، ۵۲۴).

وفات حضرت ام کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام

عبدالله بن جعفر (= آخرین همسر حضرت ام کلثوم) در سال ۸۰ هجری فوت
۱۳۶

شده است.

۱۳۶- قول مشهور در خصوص زمان فوت عبدالله بن جعفر سال ۸۰ هجری می باشد.
(طبقات ابن سعد (الطبقة الخامسة من الصحابة) ج ۲/۲۵، نسب قریش (مصعب
زبیری) ص ۸۲، تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۲۱۵، تاریخ یعقوبی ج ۲/۲۷۷، الآحاد
والمثنائی ج ۱/۳۱۳، مشاهیر علماء الامصار ص ۲۷، الثقات (ابن حبان) ج ۳/۲۰۷،
المستدرک علی الصحیحین ج ۳/۵۶۶، أعمار الأعیان (ابن جوزی) ص ۷۸، تاریخ
مدینه دمشق ج ۲۷/۲۵۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ذخائر العقبی ص ۲۲۱، تقریب التهذیب
ج ۱/۴۸۳، فتح الباری ج ۵/۱۰۴، الاصابة ج ۴/۳۷، ینابیع المودة ج ۳/۱۵۰،
الاعلام (زرکلی) ج ۴/۷۶).

ابو عمر ابن عبد البر مالکی (ف. ۴۶۳هـ) می گوید: «عبدالله بن جعفر در سن
۹۰ سالگی در سال ۸۰ هجری فوت شده است. البته تاریخ وفات او در سن ۸۰
سالگی در سال ۸۴ و یا ۸۵ هجری نیز ذکر شده، ولی به نظر من تاریخ
اولی (= سال ۸۰) درست تر است و اکثریت بر این باورند که عبدالله بن جعفر در
سال ۸۰ هجری فوت شده است و امیر آن روز مدینه «ابان بن عثمان» بر جنازه او»

حضرت ام کلثوم بعد از وفات عبدالله بن جعفر ^{۱۳۷} - و یا در زمان حیات عبدالله بن جعفر بین سال های ۶۳ تا ۸۰ هجری - فوت گردید. ^{۱۳۸}

راویان دروغ پرداز می گویند: ام کلثوم و فرزندش زید بن عمر بن خطاب به وسیله خلیفه وقت، عبدالملک بن مروان (خلافت ۶۵ - ۸۶) ^{۱۳۹} مسموم گردیدند! ^{۱۴۰} مادر و پسر (= ام کلثوم و زید) به حال احتضار افتادند ^{۱۴۱} و به طور

نماز خوانده است». «تُؤَفِّي بِالْمَدِينَةِ سَنَةَ ثَمَانِينَ - وَهُوَ ابْنُ تِسْعِينَ سَنَةً -، وَقِيلَ أَنَّهُ تُؤَفِّي سَنَةَ أَرْبَعٍ أَوْ خَمْسٍ وَثَمَانِينَ - وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً -، وَالْأَوَّلُ عِنْدِي أَوْلَى، وَعَلَيْهِ أَكْثَرُهُمْ أَنَّهُ تُؤَفِّي سَنَةَ ثَمَانِينَ وَصَلَّى عَلَيْهِ أَبَانُ بْنُ عَثْمَانَ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ...». الاستيعاب ج ۳/۱۷. همچنین رجوع کنید به: اسد الغابة ج ۳/۱۳۵.

۱۳۷ - بنا به قولی ام کلثوم بعد از فوت عبدالله بن جعفر از دنیا رفته است.

«فَتَزَوَّجَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَمَاتَ عَنْهَا». الذرية الطاهرة (ط الدار السلفية) ص ۶۲، ۱۱۷، (ط الاعلمی) ص ۹۰، ۱۶۱، ذخائر العقبی ص ۱۷۱.

۱۳۸ - در مصادر زیر آمده که ام کلثوم بنت علی به هنگام مرگ، همسر عبدالله بن جعفر بوده و در زمان حیات عبدالله فوت شده است:

طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۳، المنق ص ۳۱۲، الذرية الطاهرة (ط الدار السلفية) ص ۶۲، ۱۱۸، (ط الاعلمی) ص ۹۰، ۱۶۲، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۷/۷۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۳/۱۷۹، تلقیح فهم اهل الاثر ص ۳۰، صفة الصفوة ج ۲/۹، ذخائر العقبی ص ۱۷۰، ۱۷۱، الاصابة ج ۸/۴۶۵ [۱۲۲۳۷].

۱۳۹ - طبقات ابن سعد ج ۵/۲۳۵، تهذیب الکمال ج ۱۸/۴۱۳، سیر اعلام النبلاء ج ۴/۲۴۹، تهذیب التهذیب ج ۶/۳۷۴، الأعلام (زرکلی) ج ۴/۱۶۵.

۱۴۰ - عبد الرزاق صنعانی می گوید: «فَبَلَغَنِي أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ سَمَّيَهُمَا، فَمَاتَا،»

۱۴۲

هم‌زمان در یک لحظه هر دو فوت شدند.

«وَصَلَّى عَلَيْهِمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، وَذَلِكَ أَنَّهُ قِيلَ لِعَبْدِ الْمَلِكِ: هَذَا ابْنُ عَلِيٍّ وَابْنُ عُمَرَ، فَخَافَ عَلَى مُلْكِهِ، فَسَمَّاهُمَا». مصنف عبدالرزاق - باب نكاح الصغیرین - ج ۶/۱۶۳، ۱۶۴ / ح ۱۰۳۵۴.

«وَرُوِيَ أَنَّهُ وَلَدَ لِأُمِّ كَلْثُومٍ مِنْ عَمْرِ غُلَامٌ اسْمُهُ زَيْدٌ. وَقِيلَ لِعَبْدِ الْمَلِكِ: هَذَا ابْنُ عَلِيٍّ وَابْنُ عُمَرَ، فَخَاصَمَهُ عَلَى مُلْكِهِ، فَسَمَّاهُمَا». مختصر كتاب الموافقة ص ۱۷۱.

«عن عَمَّارِ بْنِ أَبِي عَمَّارٍ أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ وَأُمُّهُ أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ اخْتَضَرَا فَكُنْتُ أَخْتَلِفُ بَيْنَهُمَا فَمَاتَا كِلَاهُمَا». تاريخ مدينة دمشق ج ۱۹/۴۹۰.

۱۴۲ - در بسیاری از منابع با الفاظ مختلف به این موضوع اشاره شده است. الفاظی چون:

«مَاتَا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ»، «هَلَكَا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ»، «فَقُبِضَا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ»، «مَاتَا فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ»، «مَاتَا جَمِيعًا»، «مَاتَ هُوَ (= زَيْدٌ) وَأُمُّهُ أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ (أَوْ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، أَوْ فِي فَوْزٍ وَاحِدٍ)»، «مَاتَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ وَزَيْدٌ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ»، «لَمْ يُذَرَ أَيُّهُمَا قُبِضَ قَبْلَ الْآخَرِ»، «لَمْ يُعْلَمْ أَيُّهُمَا مَاتَ قَبْلَ الْآخَرِ»

المدونة الكبرى ج ۳/۳۸۵، المرادفات من قریش (نوادير المخطوطات ج ۱/۶۷)، مصنف ابن ابی شیبہ - كتاب الجنائز، في جنائز الرجال والنساء ج ۸ - ج ۳/۱۹۷، المنقح ص ۳۱۲، المعارف (ابن قتيبة) - أخبار عمر بن الخطاب - ص ۱۸۸، الكنى والاسماء (دولابی) ج ۲/۸۲۶، الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۳/۵۶۸ [۲۵۷۶] ذیل اسم زید بن عمر بن الخطاب، سنن الدارقطنی ج ۴/۴۰، تاریخ القضاء ص ۲۹۷، ربیع الابرار - باب النساء ... وما اتصل بذلك - ج ۴/۳۰۴، التذكرة الحمدونية ج ۹/۳۰۹ [۵۸۲]، تاریخ مدينة دمشق ج ۱۹/۴۸۴، ۴۸۷، الفرائض (سهیلی) ص ۱۳۸، جامع الاصول ج ۱۴/۸۷ [۲۳۰۸]،

می‌گویند: کسی که بر جنازه ام‌کلثوم و زید نماز میت را بجای آورد عبدالله بن عمر^{۱۴۳} (ف. ۷۳هـ) و یا امیر مدینه سعید بن

التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۱۳۴، ۴۱۵، جامع الامهات (ابن حاجب) ص ۱۴۲، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه و آله واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۶، ذخائر العقبی ص ۱۷۱، الوافی بالوفیات ج ۳۸/۱۵ [۳۸]، ج ۳۶۲/۲۴ [۴۰۰]، البدر المنیر ج ۵/۳۸۵، نهاية الأرب فی معرفة انساب العرب ص ۱۴۴، الايثار بمعرفة رواة الآثار ص ۷۹، ۲۱۱، استجلاب ارتقاء الغُرف ج ۱/۲۵۴، مخض الصواب ج ۳/۸۸۳، الدارس فی تاریخ المدارس ج ۲/۲۶۰، تنویر المقالة ج ۳/۸۶، ۸۷، تاریخ الخميس ج ۲/۲۵۱، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱هـ) ص ۵۰۶، ۱۴۶۶، الفواکه الدوانی ج ۱/۲۹۸، تاج العروس ج ۸/۱۷۲، الروضة الفیحاء ص ۲۳۳، تحفة الالباب ج ۲/۱۲۱، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۶، عون المعبود ج ۸/۳۳۵، منار السبیل ج ۲/۸۴، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص ۶۲، فتح المنان ج ۱۰/۲۰۵، اعلام النساء (مصطاوی) ص ۳۹، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۴.

۱۴۳- «صَلَّیْ عَلَیْهِمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ».

مصنف عبدالرزاق - باب نکاح الصغیرین - ج ۶/۱۶۳، ۱۶۴، ح ۱۰۳۵۴، طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۴، ۴۶۵، مسند ابن الجعد ص ۹۸، ۱۱۴، مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب الجنائز، فی جنائز الرجال والنساء ح ۱۴ - ج ۳/۱۹۸، المنقّ ص ۳۱۲، التاریخ الصغیر (بخاری) ج ۱/۱۲۸، التاریخ الاوسط (بخاری) ج ۱/۱۰۲، المعارف (ابن قتیبه) - أخبار عمر بن الخطاب - ص ۱۸۸، الذریة الطاهرة ص ۱۱۸، تاریخ القضاء ص ۲۹۷، السنن الصغری (بیهقی) ج ۳/۵۲، السنن الکبری (بیهقی) ج ۴/۳۳، ۳۸، معرفة السنن والآثار (بیهقی) ج ۳/۱۶۲، البیان والتحصیل ج ۲/۲۲۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۸۹، ۴۹۱ - ۴۹۳، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۱۳۴، ۴۱۵، اسد الغابة ج ۵/۶۱۵، الجوهرة

عاص ١٤٤ (ف. ٥٥٩) ١٤٥ بود. سعيد بن عاص بين سال‌های ٤٢ تا ٥٤ از جانب

← في نسب النبي ﷺ واصحابه العشرة ج ١٥٦/٢، ذخائر العقبى ص ١٧١، سير اعلام النبلاء ج ٥٠٢/٣، تاريخ الاسلام (ذهبي) ج ٤ - حوادث ٤١ إلى ٦٠ هـ - ص ١٣٨، الوافي بالوفيات ج ٣٨/١٥ [٣٨]، ج ٣٦٢/٢٤ [٤٠٠]، البدر المنير ج ٣٨٥/٥، التلخيص الحبير ج ٢٧٦/٥، الاصابة ج ٤٦٦/٨ [١٢٢٣٧]، الايثار بمعرفة رواة الآثار ص ٧٩، تاريخ الخميس ج ٢٥١/٢، الفواكه الدواني ج ٢٩٨/١، نيل الاوطار ج ١١٠/٤، الروضة الفيحاء ص ٢٣٣، نور الابصار (شبلنجي) ص ٧٦، الدر المنثور في طبقات ربات الخدور ص ٦٢، اخبار عمر (طنطاوي) ص ٣٩٤، إعلاء السنن ج ٦٥/٢، اعلام النساء (مصطاوي) ص ٣٩، موسوعة حياة الصحايات ص ١٩٠.

١٤٤ - «صَلَّى عَلَيْهِمَا سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ، وَكَانَ أَمِيرَ النَّاسِ حِينَئِذٍ (أَوْ كَانَ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ)».

المدونة الكبرى ج ١٨٢/١، مصنف عبدالرزاق - كتاب الجنائز، باب كيف الصلاة على الرجال والنساء - ج ٤٦٥/٣ ح ٦٣٣٧، طبقات ابن سعد ج ٤٦٥/٨، مصنف ابن ابي شيبة - كتاب الجنائز، في جنائز الرجال والنساء ح ٨ - ج ١٩٧/٣، العلل ومعرفة الرجال ج ١٤١/١، التاريخ الصغير (بخاري) ج ١٢٩/١، سنن النسائي - كتاب الجنائز، اجتماع جنائز الرجال والنساء - ج ٧١/٤، ٧٢، المنتقى من السنن المسندة (ابن الجارود) ص ١٤٢ ح ٥٤٥، مختصر اختلاف العلماء (طحاوي) ج ٣٩٠/١، الذرية الطاهرة ص ١١٨، سنن الدارقطني ج ٦٦/٢، السنن الكبرى (بيهقي) ج ٣٣/٤، ربيع الابرار - باب النساء ... وما اتصل بذلك - ج ٣٠٤/٤، التذكرة الحمدونية ج ٣٠٩/٩ [٥٨٢]، تاريخ مدينة دمشق ج ٤٩٠/١٩، ٤٩١، جامع الاصول - صلاة الجنائز، (٤) في موقف الامام - ج ٢٣٥/٦ ح ٤٣٢٩، المغنى على مختصر الخرقى ج ٣٦٧/٢، ٣٩٥، خلاصة الاحكام (نووي) ج ٩٦٩/٢، الجوهرة في نسب النبي ﷺ واصحابه العشرة ج ١٥٦/٢، الشرح الكبير على متن المقنع ج ٣١٠/٢، سير اعلام النبلاء ج ٥٠٢/٣، ذخائر العقبى ص ١٧١، تاريخ الاسلام ←

۱۴۶

معاویه امیر مدینه بود.

در این نماز خیالی - که باید قبول کرد پس از سال ۶۳ هجری برگزار شده^{۱۴۷} - به گفتهٔ راویان اموی امام حسن (ف. ۵۰) و امام حسین (ف. ۶۱) نیز در صف نمازگزاران حاضر بودند!^{۱۴۸} ابو قتاده انصاری نیز - که قبل از وفات

← (ذهبی) ج ۴ - حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ - ص ۱۳۸، حاشیه ابن القیم علی سنن ابی داود ج ۲/۲۹۹، نصب الراية ج ۲/۳۱۷، البدر المنیر ج ۵/۳۸۴، خلاصة البدر المنیر ج ۱/۲۸۰، الاصابة ج ۸/۴۶۶ [۱۲۲۳۷]، الايثار بمعرفة رواة الآثار ص ۷۹، التلخیص الحبیر ج ۵/۲۷۶، نیل الاوطار ج ۴/۱۱۰، ۱۱۱، عون المعبود ج ۸/۳۳۵، فقه السنة ج ۱/۵۲۷، احکام الجنائز و بدعها ص ۱۰۳، موسوعة الصحابیات ص ۱۹۱.

← ۱۴۵ - در تاریخ وفات سعید بن عاص اختلاف است و سال‌های ۵۳ (!)، ۵۷، ۵۸ و ۵۹ به عنوان سال فوت او ذکر شده که قول مشهور سال ۵۹ هجری است.

۱۴۶ - «والأَمِيرُ يَوْمَئِذٍ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ، وَإِنَّمَا كَانَتْ إِمْرَتُهُ فِي خِلَافَةِ مُعَاوِيَةَ سَنَةً اثْنَانِ وَأَرْبَعِينَ إِلَى سَنَةِ أَرْبَعٍ وَخَمْسِينَ كَمَا قَدْ مَنَّاؤُ. وَهَذَا مِمَّا لَا يَشُكُّ فِيهِ عَوَامُّ أَهْلِ الثَّقَلِ وَخَاصَّتُهُمْ». حاشیه ابن القیم علی سنن ابی داود ج ۲/۲۹۹.

۱۴۷ - حضرت ام‌کلثوم مادامی که حضرت زینب (ف. ۶۲) در قید حیات بوده شرعا نمی‌توانسته با عبدالله بن جعفر ازدواج نماید، ولذا یقیناً ام‌کلثوم بعد از سال ۶۲ با عبدالله بن جعفر ازدواج کرده است. با توجه به اینکه خواندیم حضرت ام‌کلثوم یک فرزند هم برای عبدالله بن جعفر به دنیا آورده است، لذا وفات ام‌کلثوم باید بعد از سال ۶۳ هجری واقع شده باشد.

۱۴۸ - الطبقات الكبرى ج ۸/۴۶۴، مصنف ابن ابی شیبة - کتاب الجنائز، فی جنائز الرجال والنساء ج ۸ - ج ۳/۱۹۷، التاریخ الصغیر (بخاری) ج ۱/۱۲۸، ۱۲۹،

الذرية الطاهرة ص ۱۱۸، مختصر اختلاف العلماء ج ۱/۳۹۰، السنن الكبرى (بیهقی) ←

امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام (ف. ۴۰هـ) درگذشته بود ^{۱۴۹} پس از بیش از بیست و دو

ج ۳۳/۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، الشرح الكبير علی متن المقنع ج ۲/۳۱۰، المغنی علی مختصر الخرقی ج ۲/۳۶۷، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۱۳۴، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه و آله واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۶، ذخائر العقبی ص ۱۷۱، نصب الراية ج ۲/۳۱۷، الوافی بالوفیات ج ۱۵/۳۸ [۳۸]، ج ۲۴/۳۶۲ [۴۰۰]، الدراية فی تخريج احادیث الهدایة ج ۱/۲۳۲، الايثار بمعرفة رواة الآثار ص ۷۹، التلخیص الحبیر ج ۵/۲۷۶، نیل الاوطار ج ۴/۱۱۰، عون المعبود ج ۸/۳۳۵.

۱۴۹- حتی روایات بسیاری نقل شده که امیر المؤمنین علی علیه السلام بر جنازه ابوقتاده انصاری نماز خوانده است.

رجوع کنید به: مصنف ابن ابی شیبة - کتاب الجنائز، من کان یکبر علی الجنائز سبعا وتسعا ح ۲ - ج ۳/۱۸۷، شرح معانی الآثار - کتاب الجنائز، باب التکبیر علی الجنائز کم هو - ج ۱/۴۹۶، مختصر اختلاف العلماء (طحاوی) ج ۱/۳۹۰، السنن الکبری (بیهقی) ج ۴/۳۶، تاریخ بغداد ج ۱/۱۷۲، تاریخ مدینه دمشق ج ۶۷/۱۵۲، المغنی علی مختصر الخرقی ج ۲/۳۹۳، الشرح الكبير علی متن المقنع ج ۲/۳۵۱، المجموع (نوی) ج ۵/۲۳۱، الجوهر النقی ج ۴/۳۶، سیر اعلام النبلاء ج ۲/۴۵۳، ۴۵۶، التلخیص الحبیر ج ۵/۱۶۶، الاصابة ج ۷/۲۷۴ [۱۰۴۱۱]، تهذیب التهذیب ج ۱۲/۱۸۴، کنز العمال ج ۱۴/۷۴ ح ۳۷۹۷۴، کشف القناع ج ۲/۱۳۹، نیل الاوطار ج ۴/۱۰۱، احکام الجنائز وبدعها ص ۱۱۳، ۱۱۴.

بیهقی روایت می کند: «إِنَّ عَلِيّاً صَلَّى عَلَى أَبِي قَتَادَةَ، فَكَبَّرَ عَلَيْهِ سَبْعاً وَكَانَ بَذْرِيّاً». بیهقی پس از نقل این روایت، در تضعیف آن چنین می گوید: «هكذا رُوِيَ، وَهُوَ غَلَطٌ لِأَنَّ أَبَا قَتَادَةَ بَقِيَ بَعْدَ عَلِيٍّ عليه السلام مُدَّةً طَوِيلَةً». ←

سال که از فوتش می گذشت - برای نماز میت حضرت ام کلثوم علیها السلام حاضر گردید! ۱۵۰

«ابن ترکمانی ماردینی» تضعیف بیهقی را این طور پاسخ می دهد: «ما ذکره البیهقیّ **أَوَّلًا**» «أَنَّ عَلِيًّا صَلَّى عَلَى أَبِي قَتَادَةَ»، رِجَالُهُ ثِقَاتٌ، وَأَخْرَجَهُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ فِي مُصَنَّفِهِ، فَرَوَاهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ، وَوَكَيْعٍ، قَالَا: ثنا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ، فَذَكَرَهُ، وَقَالَ فِي الْأَشْتِبَاعِ: رَوَى مِنْ وَجْهِ عَنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْأَنْصَارِيِّ، وَعَنِ الشَّعْبِيِّ، أَنَّهُمَا قَالَا: صَلَّى عَلِيٌّ عَلَى أَبِي قَتَادَةَ، فَكَبَّرَ عَلَيْهِ سَبْعًا. قَالَ الشَّعْبِيُّ: وَكَانَ بَذْرِيًّا. وَقَالَ: قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَثْمَانَ: مَاتَ أَبُو قَتَادَةَ سَنَةَ أَرْبَعِينَ. وَقَالَ الْكَلَابَاذِيُّ: قَالَ ابْنُ سَعْدٍ: أَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ عَدِيٍّ، قَالَ: تُؤْفَى بِالْكُوفَةِ وَعَلِيٌّ بِهَا، وَهُوَ صَلَّى عَلَيْهِ. وَقَدْ قَدَّمْنَا فِي بَابِ كَيْفِيَّةِ الْجُلُوسِ فِي التَّشْهَدِ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي أَنَّ هَذَا الْقَوْلَ هُوَ الصَّحِيحُ، وَأَنَّ مَنْ قَالَ: تُؤْفَى سَنَةَ أَرْبَعٍ وَخَمْسِينَ، فَلَيْسَ بِصَحِيحٍ، وَظَهَرَ بِهَذَا أَنَّ مَا ذَكَرَهُ الْبِيهَقِيُّ **أَوَّلًا**، لَيْسَ بِغَلَطٍ». الجوهر النقي ج ۴/۳۶.

«ابن حجر عسقلانی» نیز در رد اشکال بیهقی می گوید: «وهذه علة غير قاذخة، لأنه قد قيل: إن أبا قتادة مات في خلافة علي، وهذا هو الراجح». التلخيص الحبير ج ۵/۱۶۶.

لازم به ذکر است که بعضی سال وفات ابوقتاده را ۳۸ هجری نقل کرده اند. «عن غَسَّانَ بْنِ الرَّبِيعِ قَالَ: وَبَلَغَنِي أَنَّهُ تُؤْفَى أَبُو قَتَادَةَ سَنَةَ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ فِي خِلَافَةِ عَلِيٍّ وَصَلَّى عَلَيْهِ عَلِيٌّ». تاریخ مدینه دمشق ج ۶۷/۱۵۲.

۱۵۰- مصنف عبدالرزاق - کتاب الجنائز، باب كيف الصلاة على الرجال والنساء - ج ۳/۴۶۵ / ح ۶۳۳۷، سنن النسائي - کتاب الجنائز، اجتماع جناز الرجال والنساء - ج ۴/۷۱، ۷۲، المنتقى من السنن المسندة (ابن الجارود) ص ۱۴۲ / ح ۵۴۵، مختصر اختلاف العلماء ج ۱/۳۹۰، سنن الدارقطني ج ۲/۶۶، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۴/۳۳، معرفة السنن والآثار (بيهقي) ج ۲/۹۳، تاريخ مدينة دمشق ج ۱۹/۴۹۱، الاحكام الوسطی ج ۲/۱۴۳، جامع الاصول - صلاة الجنائز، (۴) في >

داستان پردازان اموی می‌گویند: حضرت حسن بن علی هنگامی که بر جنازه خواهر حاضر شد از عبدالله بن عمر خواست تا نماز میت را او بجای آورد! ^{۱۵۱}

یعنی حضرت حسن بن علی - که حداقل حدود ۱۲ سال قبل از «ازدواج حضرت ام‌کلثوم و عبدالله بن جعفر» فوت شده بود -، عبدالله بن عمر را برای نماز بر جنازه حضرت ام‌کلثوم علیها السلام جلو انداخت! ^{۱۵۲}

موقف الإمام - ج ۶/۲۳۴، ۲۳۵ / ح ۴۳۲۸، ۴۳۲۹، دلائل الاحکام من احادیث الرسول (ابوالمحسن حلبی) ج ۲/۵۱۷ / ح ۹۶۰، خلاصة الاحکام (نووی) ج ۲/۹۶۹، نصب الراية ج ۲/۳۱۷، البدر المنیر ج ۵/۳۸۴ - ۳۸۶، التلخیص الحبیر ج ۵/۲۷۶، کنز العمال ج ۱۵/۷۱۶، ۷۱۷ / ح ۴۲۸۵۷، نیل الاوطار ج ۴/۱۱۰، عون المعبود ج ۸/۳۳۵، فقه السنة ج ۱/۵۲۷، احکام الجنائز و بدعها ص ۱۰۳.

۱۵۱ - «فَحَضَرَ جِنَازَتَیْهِمَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو رضی الله عنہ، فَقَالَ ابْنُ عَمْرِو رضی الله عنہ لِلْحَسَنِ رضی الله عنہ : تَقَدَّمَ فَصَلِّ عَلَى أَخِيكَ. فَقَالَ الْحَسَنُ لِعَبْدِ اللَّهِ: بَلْ تَسْقَدُّمَ فَصَلِّ عَلَى أُمِّكَ وَأَخِيكَ. فَتَقَدَّمَ ابْنُ عَمْرِو فَصَلَّى عَلَيْهِمَا صَلَاةً وَاحِدَةً وَكَبَّرَ أَرْبَعًا». المنقّ ص ۳۱۲.

همچنین رجوع کنید به: اسد الغابة ج ۵/۶۱۵، ذخائر العقبی ص ۱۷۱، الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور ص ۶۲، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۴، موسوعة حياة الصحابیات ص ۱۹۰.

بعضی هم گفته‌اند: این حضرت حسین بن علی بود که از عبدالله بن عمر خواست نماز میت را به جای بیاورد. (تاریخ مدینة دمشق ج ۱۹/۴۸۹، ۴۹۳).

۱۵۲ - صاحب کتاب المنقّ در همان صفحه‌ای که خبر این نماز را آورده اشاره کرده -

یا اینکه این راویان می‌گویند: «خواستگار سابقِ ام کلثوم» یعنی سعید بن عاص (متوفای ۵۹ هجری) حدود ۱۴ سال پس از مرگ خود بر جنازه ام کلثوم و پسرش حاضر شد و بر آنان نماز گزاردا!

طبق حکایات متناقض و مُهمَل امویان: فرزند حضرت ام کلثوم (= زید بن عمر) در روزی که به همراه مادر فوت شد با اینکه حداقل حدود ۴۰ سال از فوت پدرش می‌گذشت،^{۱۵۳} و با اینکه مردی^{۱۵۴} بود که زن و چند فرزند داشت،^{۱۵۵} و با اینکه می‌توانست با یک ضربه، سراسر افرادی مثل بُشر بن اَڑطات - یا سُمُرَة بن جُنْدُب - را بشکند^{۱۵۶} و دنده‌های آنان را خرد

← است که حضرت ام کلثوم بنت علی در زمان حیات همسر خود عبدالله بن جعفر فوت شد! (المنقّ ص ۳۱۲).

۱۵۳- گفتیم: عمر بن خطاب سال ۲۳ هجری فوت شده و ام کلثوم بعد از سال ۶۲ هجری با عبدالله بن جعفر ازدواج کرده است.

۱۵۴- ابن قدامه مقدسی می‌گوید: «کَبِرَ حَتَّى صَارَ رَجُلًا». التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص ۴۱۵.

«... مات رجلاً». الصواعق المحرقة ج ۲/۴۵۷، الشرف المؤبد ص ۴۳.

۱۵۵- «وَأَمَّا زَيْدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْخَطَّابِ فَكَانَ لَهُ وَلَدٌ فَأَنْقَرَضُوا». تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۸۳.

«وَأَمَّا زَيْدُ الْأَكْبَرُ فَشَبَّ وَكَانَ لَهُ ابْنٌ أَنْقَرَضَ». تحفة الالباب ج ۲/۱۲۱.

۱۵۶- «عن نافع قال: ذَكَرَ بُشَيْرُ بْنُ أَرْطَاةَ عَلِيًّا فَنَالَ مِنْهُ، فَضَرَبَ زَيْدُ بْنُ عَمْرٍ - وَأُمُّهُ ابْنَتُهُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَى رَأْسِهِ بِعَصَا، فَشَجَّهُ...». عیون الاخبار (ابن قتیبہ) - کتاب الحرب - ج ۱/۲۰۰. همچنین رجوع کنید به: الکامل فی التاریخ ج ۴/۱۲. ←

نماید،^{۱۵۷} و با اینکه خود از اشراف و بزرگانی شده بود^{۱۵۸} که از معاویه سالی یکصد هزار درهم مقرری دریافت می کرد،^{۱۵۹} با این وجود، زمانی که با مادرش فوت گردید هنوز بچه ای خردسال بود؛ به گونه ای که هنگامی که سعید بن عاص و یا عبدالله بن عمر بر وی نماز خواندند جنازه این زید خردسال را کنار مادرش در یک تابوت گذاردند^{۱۶۰} و بر هر دو یک نماز میت به جای آوردند^{۱۶۱} و آنان را در

«وَزَيْدُ بْنُ عَمْرٍو الَّذِي لَطَمَ سَمْرَةَ بْنَ جُنْدُبٍ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ إِذْ تَنَفَّصَ عَلَيْهِ فِيمَا يُقَالُ».

العقد الفريد ج ۹۰/۶، طبائع النساء (ابن عبد ربّه) ص ۴۰.

۱۵۷- «وَخَرَجَ زَيْدٌ مِنْ عِنْدِ مُعَاوِيَةَ فَأَبْصَرَ بُسْرَ بْنَ أَزْطَاةَ عَلَى دُكَّانٍ يَنَالُ مِنْ عَلِيٍّ (عليه السلام)،

فَصَعِدَ الدُّكَّانَ وَاخْتَمَلَهُ وَضَرَبَ بِهِ الْأَرْضَ، وَظَفِرَ عَلَيْهِ، فَدَقَّ ضِلْعَيْنِ مِنْ أَضْلَاعِهِ».

ربيع الابرار - باب النساء ... وما اتصل بذلك - ج ۳۰۴/۴، التذكرة الحمدونية

ج ۳۰۹/۹ [۵۸۲].

۱۵۸- «وَكَانَ ابْنُهَا (أَيُّ ابْنِ أُمِّ كَلْثُومٍ) زَيْدٌ مِنْ سَادَاتِ أَشْرَافِ قُرَيْشٍ ...». سير اعلام

النبلاء ج ۵۰۲/۳.

۱۵۹- «وَأَمَرَ (مُعَاوِيَةَ) لَهُ بِمِائَةِ أَلْفٍ ... فَقَالَ: هَذِهِ لَكَ عِنْدِي فِي كُلِّ عَامٍ». تاريخ مدينة

دمشق ج ۴۸۴/۱۹.

۱۶۰- «وَحُمِلَا فِي نَعْشٍ وَاحِدٍ». تنوير المقالة - كتاب الجنائز، فصل في الصلاة على

الجنائز في صلاة واحد - ج ۸۷/۳.

«وَحُمِلَا مَعًا». جامع الامهات (ابن حاجب) ص ۱۴۲.

«... وَكَانَ سَرِيرُهُمَا سَوَاءً». طبقات ابن سعد ج ۴۶۵/۸.

۱۶۱- می گویند: همان راویان می گویند: «زید بن عمر» به هنگام مرگ یک بچه بوده و

هنگامی که امام جماعت در نماز میت زید و ام کلثوم می خواست بر جنازه آنان نماز

بخواند، جنازه زید - که جنازه یک بچه بود - جلوتر از مادرش در مقابل ←

۱۶۲

یک قبر دفن کردند!

نماز گزاران قرار داده شد:

«عن عَمَّارٍ (وهو عَمَّارُ بْنُ أَبِي عَمَّارٍ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ أَوْ مَوْلَى بَنِي الْحَارِثِ بْنِ تَوْفَلٍ) قَالَ: حَضَرْتُ جِنَازَةَ صَبِيٍّ وَامْرَأَةٍ، فَقَدِمَ الصَّبِيُّ مِمَّا يَلِي الْقَوْمَ، وَوُضِعَتِ الْمَرَأَةُ وَرَاءَهُ، فَصَلَّيَ عَلَيْهِمَا - وَفِي الْقَوْمِ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، وَابْنُ عَبَّاسٍ، وَقَتَادَةُ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ - فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالُوا: السُّنَّةُ». سنن النسائي - كتاب الجنائز، اجتماع جنازة صبي وامرأة - ج ۷۱/۴، جامع الاصول - صلاة الجنائز، (۴) في موقف الامام - ج ۲۳۵/۶ ح / ۴۳۲۸، نيل الاوطار ج ۱۱۰/۴، ۱۱۱، عون المعبود ج ۳۳۵/۸.

«عن يَحْيَى بْنِ صُبَيْحٍ، حَدَّثَنِي عَمَّارُ مَوْلَى بَنِي الْحَارِثِ بْنِ تَوْفَلٍ أَنَّهُ شَهِدَ جِنَازَةَ أُمِّ كَلْثُومٍ وَابْنِهَا، فَجُعِلَ الْغُلَامُ مِمَّا يَلِي الْإِمَامَ، فَأَنْكَرْتُ ذَلِكَ، وَفِي الْقَوْمِ ابْنُ عَبَّاسٍ، وَأَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، وَأَبُو قَتَادَةَ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ، فَقَالُوا: السُّنَّةُ». سنن ابی داود ج ۷۷/۲ ح / ۳۱۹۳، جامع الاصول - صلاة الجنائز، (۴) في موقف الامام - ج ۲۳۴/۶ ح / ۴۳۲۸، المجموع (نوی) ج ۲۲۴/۵، التلخيص الحبير ج ۲۷۶/۵.

«عن نافع، عن ابن عمر قال: وَضِعَتْ جِنَازَةُ أُمِّ كَلْثُومٍ بِنْتِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - وَهِيَ امْرَأَةُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ - وَابْنٌ لَهَا يُقَالُ لَهُ زَيْدٌ، فَصَفًّا جَمِيعًا، وَالْإِمَامُ يَوْمَئِذٍ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ، فَوُضِعَ الْغُلَامُ مِمَّا يَلِي الْإِمَامَ، وَفِي النَّاسِ ابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبُو هُرَيْرَةَ، وَأَبُو سَعِيدٍ، وَأَبُو قَتَادَةَ. فَقَالُوا: هِيَ السُّنَّةُ». المدونة الكبرى ج ۱۸۲/۱، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۹۱/۱۹، جامع الاصول - صلاة الجنائز، (۴) في موقف الامام - ج ۲۳۵/۶ ح / ۴۳۲۹، خلاصة الاحكام (نوی) ج ۹۶۹/۲، عون المعبود ج ۳۳۵/۸.

«تَوْفِي هُوَ (= زَيْدٌ) وَأُمُّهُ أُمُّ كَلْثُومٍ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ وَهُوَ صَغِيرٌ». الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۵۶۸/۳ [۲۵۷۶ ترجمه «زيد بن عمر بن الخطاب»]، <

بعضی از فقهای مشهور برای آنکه مسلمانان تا ابد یادشان بماند که عمر بن

تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۸۴، تهذیب الاسماء واللغات - ترجمة «زید بن عمر بن الخطاب» - (ط دار الفكر) ج ۱/۲۰۰، (ط دار الكتب العلمية) ج ۲/۲۰۴. «فَقَدِمَ الصَّبِيُّ (= زَيْدٌ) مِمَّا يَلِي الْقَوْمَ وَوَضِعَتِ الْمَرْأَةُ وَرَاءَهُ». سنن النسائي - كتاب الجنائز، اجتماع جنازة صبي وامرأة - ج ۴/۷۱، جامع الاصول - صلاة الجنائز، (۴) في موقف الامام - ج ۶/۲۳۵ / ح ۴۳۲۸، المغنى على مختصر الخرقى ج ۲/۲۲۱، الشرح الكبير على متن المقنع ج ۲/۳۴۵، نيل الاوطار ج ۴/۱۱۰، عون المعبود ج ۸/۳۳۵.

«فمات (زَيْدٌ) وَهُوَ غُلَامٌ». الذرية الطاهرة ص ۶۲.

«فَوَضِعَ الْغُلَامُ (= زَيْدٌ) بَيْنَ يَدَيْهِ وَالْمَرْأَةُ خَلْفَهُ». فتح العزيز ج ۵/۱۶۴، البدر المنير ج ۵/۳۸۴، خلاصة البدر المنير ج ۱/۲۸۰، التلخيص الحبير ج ۵/۲۷۶. «فَوَضِعَ الْغُلَامُ (= زَيْدٌ) مِمَّا يَلِي الْإِمَامَ...». المدونة الكبرى ج ۱/۱۸۲، مصنف عبدالرزاق - كتاب الجنائز، باب كيف الصلاة على الرجال والنساء - ج ۳/۴۶۵ / ح ۶۳۳۷، سنن النسائي - كتاب الجنائز، اجتماع جنازة الرجال والنساء - ج ۴/۷۲، المتتقى من السنن المسندة ص ۱۴۲ / ح ۵۴۵، السنن الكبرى (بيهقي) ج ۴/۳۳، جامع الاصول - صلاة الجنائز، (۴) في موقف الامام - ج ۶/۲۳۵ / ح ۴۳۲۸، حاشية ابن القيم على سنن ابى داود ج ۲/۲۹۹، نصب الراية ج ۲/۳۱۷، البدر المنير ج ۵/۳۸۵، التلخيص الحبير ج ۵/۲۷۶، كنز العمال ج ۱۵/۷۱۶، ۷۱۷ / ح ۲۲۸۵۷، نيل الاوطار ج ۴/۱۱۰، عون المعبود ج ۸/۳۳۵، فقه السنة ج ۱/۵۲۷، احكام الجنائز وبدعها ص ۱۰۳.

«فَجُعِلَ الْغُلَامُ (= زَيْدٌ) مِمَّا يَلِي الْإِمَامَ...». سنن ابى داود - كتاب الجنائز،

باب ۵۶: إذا حضر جنازة رجال ونساء من يقدم - ج ۲/۷۷ / ح ۳۱۹۳، مسند ابن

خطاب چنین زن و بچه‌ای داشته، سه سنت فقهی از نماز میت این دو و ارثیه‌ای که از یکدیگر می‌برند اعلام نمودند! ۱۶۳

هر چند که ام کلثوم با فرزندش زید هر دو در یک زمان مسموم شدند و به طور هم‌زمان فوت گردیدند و هیچکدام از یکدیگر ارث نبردند ۱۶۴ ولی با این حال

← الجعد ص ۹۸، ۱۱۴، السنن الکبری (بیهقی) ج ۳۳/۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۹۲/۱۹، جامع الامهات ص ۱۴۲، المجموع (نوی) ج ۲۲۴/۵، حاشیه ابن القيم علی سنن ابی داود ج ۲۹۹/۲، نصب الراية ج ۳۱۷/۲، الدراية في تخریج احادیث الهدایة ج ۲۳۲/۱، التلخیص الحبر ج ۲۷۶/۵، عون المعبود ج ۳۳۵/۸، احکام الجنائز و بدعها ص ۱۰۴.

«فَجُعِلَ الْغُلَامُ (= زَيْدٌ) مِمَّا يَلِيهِ وَالْمَرْأَةُ مِمَّا يَلِي الْقَبْلَةَ». مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب الجنائز، فی جنائز الرجال والنساء ح ۱۴ - ج ۱۹۸/۳.

«فَجُعِلَ الْغُلَامُ (= زَيْدٌ) مِمَّا يَلِي الْقَبْلَةَ (!)....». المغنی علی مختصر الخرقی ج ۴۲۰/۲، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج ۳۴۵/۲.

«فَوُضِعَ الصَّبِيُّ (= زَيْدٌ) مِمَّا يَلِي الْإِمَامَ...». تاریخ مدینه دمشق ج ۴۹۱/۱۹.

← ۱۶۲ - «وَدُفِنَا فِي قَبْرِ وَاحِدٍ». تنویر المقالة - کتاب الجنائز، فصل فی الصلاة علی الجنائز فی صلاة واحد - ج ۸۷/۳.

۱۶۳ - ابن ماجشون - با توجه به نحوه کنار هم گذاردن این دو جنازه به هنگام نماز میت، و اینکه چه کسی اولی به اقامه نماز بر آنان بوده، و اینکه این دو به علت مرگ هم‌زمان از یکدیگر ارث نبرده‌اند - می‌گوید: «فَكَانَتْ فِيهِمَا ثَلَاثُ شُئْنٍ». البیان والتحصيل ج ۲۲۳/۲، جامع الامهات (ابن حاجب) ص ۱۴۲.

۱۶۴ - «... إِنَّهُ (أَيُّ زَيْدًا) وَأُمُّهُ أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مَرِضًا جَمِيعًا وَثَقُلَا وَنَزَلَ ←

ام کلثوم پس از مرگ خود (!) وقتی خبردار شد که فرزند خردسالش ^{۱۶۵} زید در

بِهِمَا، وَإِنَّ رِجَالًا مَشَوْا بَيْنَهُمَا لِيَنْظُرُوا أَيُّهُمَا يَمُوتُ قَبْلَ صَاحِبِهِ، فَيَرِثُ مِنْهُ الْآخَرُ، وَلَمْ يُذَرَ أَيُّهُمَا قُبِضَ قَبْلَ صَاحِبِهِ، فَلَمْ يَتَوَارَثَا». المنطق ص ۳۱۲، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۸۷/۱۹.

«فَلَمْ يُذَرَ أَيُّهُمَا هَلَكَ قَبْلَ صَاحِبِهِ، فَلَمْ يَتَوَارَثَا». المدونة الكبرى ج ۳/۳۸۵، سنن الدارقطني ج ۴۰/۴.

«لَمْ يُعْرِفْ أَيُّهُمَا مَاتَ قَبْلَ الْآخَرِ، فَلَمْ يُورَثْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ». تاریخ مدینه دمشق ج ۴۸۹/۱۹.

«مَاتَ هُوَ وَأُمُّ كَلْثُومٍ أُمُّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، فَلَمْ يَرِثْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ». المعارف (ابن قتیبه) - أخبار عمر بن الخطاب - ص ۱۸۸.

«لَمْ يُورَثْ أَحَدُهُمَا مِنَ الْآخَرِ». ذخائر العقبی ص ۱۷۱، الروضة الفیحاء ص ۲۳۳، عون المعبود ج ۸/۳۳۵.

«لَمْ يُورَثْ أَحَدُهُمَا مِنَ الْآخَرِ، إِذْ لَمْ يُعْرِفْ مَنْ مَاتَ مِنْهُمَا قَبْلُ». الفرائض (سهیلی) ص ۱۳۹.

«وَلَمْ يُورَثْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ، لِأَنَّهُ لَمْ يُعْرِفْ أَوَّلُهُمَا مَوْتًا»، یا «... لِأَنَّهُ لَمْ يُذَرَ أَيُّهُمَا مَاتَ قَبْلَ صَاحِبِهِ». البیان والتحصیل ج ۲/۲۲۳، الجوهرة فی نسب النبی (علیه السلام) واصحابه العشرة ج ۲/۱۵۶.

«وَلَمْ يَتَوَارَثَا لِأَنَّهُ لَا يُعْلَمُ السَّابِقُ مَوْتُهُ مِنْهُمَا، لِأَنَّهُمَا مَاتَا فِي فَوْزٍ وَاحِدٍ، وَلَا مِيرَاثَ بِشَكِّ». تنویر المقالة ج ۳/۸۷.

همچنین رجوع کنید به: المبدع فی شرح المقنع ج ۶/۲۲۹، منار السبیل

ج ۲/۸۴.

۱۶۵ - «وَأَمَّا كَانَ بَيْنَ أَوْلَادِ الْجَهْمِ بْنِ حَذِيفَةَ الْعَدَوِيِّ شَرٌّ وَمُقَاتَلَةٌ، فَتَعَصَّبَتْ بَيُوتَاتُ بَنِي -

درگیری های شبانه (۱) بنی عدی^{۱۶۶} توسط خالد بن اسلم (غلام عمر) مجروح گردیده^{۱۶۷} و از دنیا رفته گریه و زاری سر داد و از اینکه پدرش (= حضرت علی (ع)) و شوهرش (= عمر) و پسرش (= زید) همگی در نماز صبح (۱) کشته شده اند شکوه ها نمود!^{۱۶۸}

عَدِي بَيْنَهُمْ، فَأَتَى الْغُلَامُ الْمَذْكُورَ لَيْلاً - وَالضَّرْبُ قَدْ وَقَعَ بَيْنَهُمْ فِي الظَّلَامِ - وَهَذَا الْغُلَامُ هُوَ زَيْدُ بْنُ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ، وَأُمُّهُ أُمُّ كَلْثُومِ بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) ...»
المُحَلِّي ج ۱۰/۴۸۹.

۱۶۶- «أُصِيبَ زَيْدٌ فِي حَرْبٍ كَانَتْ بَيْنَ بَنِي عَدِي ...». المُحَلِّي ج ۱۰/۴۸۹، اسد الغابة ج ۵/۶۱۵، الوافي بالوفيات ج ۱۵/۳۸ [۳۸]، ج ۲۴/۳۶۲ [۴۰۰]، الاصابة ج ۸/۴۶۵ [۱۲۲۳۷]، الدر المنثور في طبقات ربات الخدور ص ۶۲، اخبار عمر (طنطاوی) ص ۳۹۴.

۱۶۷- «وَكَانَتْ أُمُّ كَلْثُومِ بِنْتُ عَلِيٍّ عِنْدَ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ، فَوَلَدَتْ لَهُ زَيْدًا، فَقَتَلَ زَيْدُ بْنُ عَمْرِ خَالِدُ بْنُ أَسْلَمَ مَوْلَى عُمَرَ - قَتَلَهُ وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ -، رَمَاهُ بِحَجَرٍ». المنتخب من كتاب ازواج النبي (ع) (زبير بن بكار) ص ۳۱.

«وَقَدْ قِيلَ ظَنًّا: إِنَّ خَالِدَ بْنَ أَسْلَمَ أَخَا زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ مَوْلَى عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ هُوَ الَّذِي ضَرَبَهُ ...». المُحَلِّي ج ۱۰/۴۸۹.

«عن عبد الله بن مُصْعَبٍ قَالَ: إِنَّ خَالِدَ بْنَ أَسْلَمَ مَوْلَى عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ هُوَ الَّذِي أَصَابَ زَيْدًا تِلْكَ اللَّيْلَةَ بِرُمِيَةٍ وَلَا يَعْرِفُهُ». تاريخ مدينة دمشق ج ۱۹/۴۸۹.

«عن الزُّبَيْرِ بْنِ بَكَّارٍ قَالَ: ... وَقَتَلَ زَيْدُ بْنُ عُمَرَ، قَتَلَهُ خَالِدُ بْنُ أَسْلَمَ مَوْلَى آلِ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ خَطًّا». تاريخ مدينة دمشق ج ۱۹/۴۸۲.

۱۶۸- «وَذَكَرَ عُمَرُ بْنُ جَرِيرٍ الْبَجَلِيُّ أَنَّ زَيْدًا صُمِعَ فِي صَلَاةِ الْغَدَاةِ، فَخَرَجَتْ أُمُّهُ، وَهِيَ تَقُولُ: يَا وَيْلَاهُ، مَا لَقِيتُ مِنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ؟ وَذَلِكَ أَنَّ أَبَاهَا وَزَوْجَهَا وَابْنَهَا، كُلٌّ -

مورّخ دقیق و دانشمند «ابن کازرونی» برای حل این همه مهملات و
لاطائلات، کشف الکشوفی تازه کرده و می‌گوید: اصلاً ام کلثوم بنت علی در زمان
خود عمر بن خطاب فوت شده است!
۱۶۹

← وَاحِدٍ مِنْهُمْ قُتِلَ فِي صَلَاةِ الْغَدَاةِ المنمّق ص ۳۱۲.

۱۶۹ - «وَتَزَوَّجَ (عمر) أُمَّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ وَعَلَيْهَا السَّلَامُ - وَأَصْنَدَهَا أَرْبَعِينَ أَلْفَ
دِرْهَمٍ، فَوَلَدَتْ لَهُ فَاطِمَةً وَزَيْدًا، وَمَاتَتْ عِنْدَهُ». مختصر التاريخ (ابن کازرونی)
ص ۶۸.

واقعیت ازدواج‌های حضرت ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه‌السلام

این طور به نظر می‌رسد که قرائت و مرور متن حکایات متناقض «ازدواج حضرت ام‌کلثوم بنت علی علیه‌السلام با عمر»، خود به تنهایی برای اثبات جعلی بودن آنها کافی است.^{۱۷۰} بر فرض محال اگر این حکایات اموی صحت هم می‌داشت، باید آن نحوه خواستگاری و آن زفاف و آن ازدواج و آن زندگی زناشویی کذایی را جزو رفتار ناشایست عمر به حساب آورد، نه اینکه آن را جزو فضایل و کرامات جاویدان وی به شمار آورد!

در بارهٔ چگونگی ازدواج‌های حضرت ام‌کلثوم بنت امیر المؤمنین علیه‌السلام نیز باید بگوییم: ظاهراً حضرت ام‌کلثوم در اولین ازدواجش، به همسری پسر عموی خویش محمد (اکبر) بن جعفر بن ابی طالب درآمده و بعد از شهادت محمد بن جعفر (در صفین)، با عون بن جعفر ازدواج کرده و پس از شهادت عون (در

۱۷۰- در بخش بعدی، به اشکالات سند و متن این روایات اشاره شده است.

کربلا)، - و بعد از فوت خواهرش (= حضرت زینب) - همسر عبدالله بن جعفر شده است.

اینکه «ام‌کلثوم با محمد بن جعفر قبل از عون بن جعفر ازدواج کرده» در بعضی از مصادر اهل سنت نیز موجود است.^{۱۷۱}

محمد بن جعفر تا زمان خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام در قید حیات بوده^{۱۷۲} و در سال ۳۷ هجری در جنگ صفین شرکت کرده^{۱۷۳} و در آن به هنگام نبرد با سپاه معاویه به شهادت رسیده است.^{۱۷۴}

۱۷۱- الاستیعاب ج ۳/۴۲۴ [۲۳۵۰]، التبیان فی انساب القرشیین ص ۱۳۴، اسد الغابة ج ۴/۳۱۳، ذخائر العقبی ص ۱۱۷، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۳ - عهد الخلفاء الراشدين - ص ۳۵۵، امتاع الاسماع ج ۵/۳۷۰، الاصابة ج ۶/۷، الاعلام (زرکلی) ج ۶/۶۹.

۱۷۲- الفتنة ووقعة الجمل ص ۱۳۵، فتوح الشام (واقدي) ج ۲/۳۰۸، تاریخ الطبری ج ۳/۴۹۴، ۵۵۳، الكامل فی التاريخ ج ۳/۲۲۳، ۲۷۱، البداية والنهاية ج ۷/۲۶۲، الفصول المهمة (ابن صباغ) ج ۱/۳۸۹، ۳۹۰.

۱۷۳- مقاتل الطالبیین ص ۱۲، ۱۳، الاستیعاب - ذیل نام عبدالله بن عباس - ج ۳/۷۰ [۱۶۰۶]، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج ۱۴/۸، ذخائر العقبی ص ۲۲۷. همچنین رجوع کنید به مصادر پاورقی بعدی.

۱۷۴- انساب الاشراف ج ۲/۲۹۹، ج ۳/۹۸، مقاتل الطالبیین ص ۱۲، ۱۳، الاصابة ج ۶/۷ (از طریق دارقطنی)، الاعلام (زرکلی) ج ۶/۶۹.

در بعضی از مصادر فوق تصریح شده که محمد بن جعفر در صفین به دست پسر عمر بن خطاب یعنی عبیدالله بن عمر به قتل رسیده است. «وَشَهِدَ (مُحَمَّدُ بْنُ»

عون بن جعفر نیز تا سال ۶۱ هجری در قید حیات بوده و در روز عاشورا در
۱۷۵
کربلا شهید شده است.

« جَعْفَرُ صِبْغَيْنَ وَاعْتَزَكَ فِيهَا مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَتَلَ كُلَّ
مِنْهُمَا الْآخَرَ. »

قسمت پنجم :

دلایل بطلان حکایت ازدواج

حضرت ام کلثوم بنت علی علیهما السلام با عمر

(۱) بطلان روایات مربوط به: خواستگاری عمر،

ملاقات عمر با حضرت ام کلثوم بنت امیر المؤمنین علیها السلام،

تزویج حضرت ام کلثوم علیها السلام به عمر

(۲) بطلان روایات مربوط به: ازدواج عمر با حضرت ام کلثوم بنت علی علیها السلام با

مهریه چهل هزار درهمی

(۳) بطلان روایات مربوط به نماز میّت سعید بن عاص بر حضرت ام کلثوم علیها السلام

(۴) بطلان روایات مربوط به نماز میّت عبدالله بن عمر بر حضرت ام کلثوم علیها السلام

بطلان حکایات ازدواج حضرت ام کلثوم علیه السلام با عمر

(۱) بطلان روایات مربوط به :

خواستگاری عمر،


ملاقات عمر با حضرت ام کلثوم بنت امیر المؤمنین علیه السلام،

و تزویج حضرت ام کلثوم به عمر

* در هیچ یک از روایاتی که در این خصوص نقل شده حتی یک نفر ادعا نکرده که خود شخصاً شاهد این خواستگاری و این ملاقات و این تزویج بوده است.

* هیچ فردی ادعا نکرده که از امیر المؤمنین علی علیه السلام و یا از حضرت ام کلثوم علیه السلام و یا از عمر بن خطاب در این خصوص چیزی شنیده است.

* تمامی قدمای مؤلفین که این روایات را ذکر نموده‌اند یا با سندهای باطل و منقطع ذکر کرده‌اند و یا اصلاً بدون ذکر سند روایت خویش را آورده‌اند.

*  ابن اسحاق (ف. ۱۵۰هـ) حکایت خواستگاری و ازدواج عمر بن خطاب را به سه طریق آورده که اسناد هر سه روایت منقطع است.^۲

* شخص ابن اسحاق نیز که فردی مُدَلِّس^۳ است^۴ توسط عده‌ای بشدت

۱- این علامت برای مشخص نمودن نام مؤلفینی بکار برده شده که در کتابهای خود حکایت خواستگاری و ازدواج حضرت ام‌کلثوم با عمر را آورده‌اند. ذکر نام این مؤلفان - که همگی از قدما هستند - بر حسب تاریخ وفات آنان ترتیب داده شده است.

لازم به ذکر است که: کلیه روایات منقوله مؤلفان متأخر به نقل از همین منابعی است که ما نقد و ابطال آنها را در این نوشتار درج کرده‌ایم.

۲- سیره ابن اسحاق ص ۲۴۸، ۲۴۹.

۳- «مُدَلِّس» به راوی گفته می‌شود که از شیوخ هم عصر خویش - که آنان را ندیده و یا روایت آنان را نشنیده - به گونه‌ای روایت نقل کند که مستمع گمان نماید راوی خود آن شیوخ را دیده و روایت منقوله‌اش را از ایشان شنیده است. به آنچه که به صورت تدلیس نقل می‌شود روایت «مُدَلِّس» می‌گویند. «وَالْمُدَلِّسُ رِوَايَةُ الْمُحَدِّثِ عَمَّنْ عَاصَرَهُ وَلَمْ يَلْقَهُ فَيَتَوَهَّمُ أَنَّهُ سَمِعَ مِنْهُ، أَوْ رِوَايَتُهُ عَمَّنْ قَدْ لَقِيَهِ مَا لَمْ يَسْمَعْهُ مِنْهُ...». الكفاية في علم الرواية ص ۳۸.

بعضی از محدثین «تدلیس» را «برادر کذب» دانسته‌اند. (رجوع کنید به صفحه ۵۷۲).

۴- الضعفاء الكبير ج ۲۸/۴، موسوعة اقوال ابی الحسن الدارقطنی ج ۵۵۵/۲، تاریخ بغداد ج ۲۴۵/۱، تهذیب الکمال ج ۴۲۱/۲۴، سیر اعلام النبلاء ج ۴۶/۷، ۵۴، تهذیب التهذیب ج ۳۱/۸، کتاب المُدَلِّسین (ابن العراقی) ص ۸۱، التبيين لأسماء المُدَلِّسین ص ۴۷، ۶۶، نهاية السؤل فی رواة الستة الاصول ج ۲۳۳۶/۷، تهذیب التهذیب ج ۳۸/۹، بحر الدم ص ۱۳۴، طبقات الحفاظ (سیوطی) ص ۸۲، عون المعبود ج ۱۳/۱۳، خلاصة القول المفهم ج ۹/۲، معجم اسامی الرواة الذين ترجم لهم الالبانی ج ۵۴۷/۳، بین السنة والشیعة (صوّاف) ص ۸۲۲، امام المغازی محمد بن اسحاق (دکتر مسفر غامدی) ص ۲۳، ۴۰.

تضعیف شده، تا جایی که امام مالکیه مالک بن انس از وی با عنوان دجال یاد نموده^۵ و افرادی چون اعمش، سلیمان تیمی، هشام بن عروه، وهیب بن خالد و یحیی بن سعید قطان او را فردی کذاب دانسته اند.^۶

* عبد الرزاق صنعانی (ف. ۲۱۱هـ) چهار روایت در این خصوص نقل کرده که اسناد تمامی آنها منقطع است.^۷

۵- «... قال مالک: دَجَالٌ مِنَ الدَّجَائِلَةِ». الضعفاء واجوبة ابی زرعة على سؤالات البرذعی ص ۵۹۲، المعرفة والتاریخ ج ۳/۱۴۳، الضعفاء الكبير ج ۴/۲۴، الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۱/۲۰، ج ۷/۱۹۳، ثقات ابن حبان ج ۷/۳۸۲، الكامل فی الضعفاء ج ۶/۱۰۴، ۱۰۶، الارشاد فی علماء الحديث ج ۱/۲۹۲، تاریخ بغداد ج ۱/۲۳۹، عیون الاثر ج ۱/۲۵، تهذیب الکمال ج ۲۴/۴۱۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۹ - حوادث سنة ۱۴۱ إلى ۱۶۰ هـ - ص ۵۹۲، تذکرة الحفاظ ج ۱/۱۷۳، سیر اعلام النبلاء ج ۷/۳۸، ۵۰، ۵۱، میزان الاعتدال ج ۳/۴۶۹، طرح التشریب ج ۱/۸۵، تهذیب التهذیب ج ۹/۳۶، اسعاف المبطأ برجال الموطأ ص ۱۱، توضیح الافکار ج ۲/۱۶۵، ارشاد النقاد ص ۱۰۸، الرفع والتکمیل ص ۴۱۱، موسوعة اقوال الامام احمد بن حنبل ج ۳/۲۳۷. همچنین رجوع کنید به: سؤالات ابی عبدالرحمن السلمي للدارقطني ص ۱۱۰ [۳۶۱].

۶- التاریخ الكبير (ابن ابی خيثمه) ص ۴۳۲، الضعفاء الكبير ج ۴/۲۶، الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۷/۱۹۳، ثقات ابن حبان ج ۷/۳۸۲، تاریخ بغداد ج ۱/۲۳۸، ۲۳۹، جواب الحافظ ابی محمد المنذرى ص ۷۴، ۷۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۹ - حوادث سنة ۱۴۱ إلى ۱۶۰ هـ - ص ۵۹۱، سیر اعلام النبلاء ج ۷/۴۸، ۵۲، میزان الاعتدال ج ۳/۴۶۹، ۴۷۱، السيرة النبوية فی الصحيحين وعند ابن اسحاق ص ۳۵.

۷- مصنف عبدالرزاق - باب نکاح الصغیرین - ج ۶/۱۶۲ - ۱۶۴ / ح ۱۰۳۵۱ - ۱۰۳۵۴.

* سند دو روایت از روایات عبدالرزاق صنعانی به عِکْرَمَه بربری (ف. ۱۰۵ هـ) منتهی می‌شود.^۸ عِکْرَمَه که از معاندین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد از رؤوس خوارج بوده^۹ و بسیاری از افراد - مانند عبدالله بن عمر، سعید بن مسیب (ف. ۹۴ هـ)، سعید بن جبیر (ف. ۹۵ هـ)، مجاهد بن جبر (ف. ۱۰۴ هـ)، قاسم بن محمد بن ابی بکر (ف. ۱۰۷ هـ)، محمد بن سیرین (ف. ۱۱۰ هـ)، عطاء بن ابی رباح (ف. ۱۱۴ هـ)، علی بن عبدالله بن عباس (ف. ۱۱۸ هـ)، یحیی بن سعید بن قیس (ف. ۱۴۳ هـ)، امام مالکیه مالک بن انس (ف. ۱۷۹ هـ) و یحیی بن معین (ف. ۲۳۳ هـ) - به کذاب بودن


۸- مأخذ پیشین.

۹- الطبقات الكبرى ج ۵/۲۹۳، المعارف ص ۴۵۵، المنتخب من تاریخ ذیل المذیل ص ۱۲۲، الكامل فی ضعفاء الرجال ج ۵/۲۶۶، ۲۶۷، الکفایة فی علم الروایة ص ۱۵۳، التعديل والتجريح ج ۳/۱۱۵۰، تاریخ مدينة دمشق ج ۴۱/۸۵، ۱۲۰، معجم الادباء ج ۱۲/۱۸۲، ۱۸۴ - ۱۸۶، وفيات الاعیان ج ۳/۲۶۵، مختصر تاریخ ابن عساکر ج ۱۷/۱۴۴، تهذيب الكمال ج ۲۰/۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، المغنی فی الضعفاء ج ۲/۴۳۸، دیوان الضعفاء و المتروکین ج ۲/۱۶۳، میزان الاعتدال ج ۳/۹۳، ۹۶، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۷ - حوادث سنة ۱۰۱ إلى ۱۲۰ هـ - ص ۱۸۰، ۱۸۱، سیر اعلام النبلاء ج ۵/۲۲، ۲۶، ۳۰، ۳۳، تذهیب تهذيب الكمال ج ۶/۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، اکمال تهذيب الكمال ج ۹/۲۶۵، نهاية السؤل فی رواة الستة الاصول ج ۵/۱۸۶۱، مختصر الكامل فی الضعفاء (مقریزی) ص ۴۷۶، تهذيب التهذيب ج ۷/۲۳۷، ۲۳۹، شذرات الذهب ج ۱/۱۳۰، الجرح والتعديل (قاسمی) ص ۱۴۵، معرفة الرواة المكثرین ص ۱۱۰، موسوعة اقوال الامام احمد بن حنبل ج ۳/۲۸.


عكرمه تصريح کرده‌اند.^{۱۰} اشخاصی نظیر ایوب سختیانی (ف. ۱۳۱ هـ) نیز به سفاهت و بی عقلی عكرمه یقین نموده‌اند!^{۱۱}

۱۰- الجامع فی العلل و معرفة الرجال ج ۲/۷۰، ۷۱، المعارف ص ۴۳۸، ۴۵۶، المعرفة والتاریخ ج ۲/۳، المنتخب من تاریخ ذیل المذیل ص ۱۲۲، الضعفاء الكبير (عقيلي) ج ۳/۳۷۳، ۳۷۴، الكامل فی ضعف الرجال ج ۵/۲۶۶، احكام القرآن (جصاص) ج ۱/۲۲۶، المدخل الى كتاب الاكليل (حاكم نيشابوري) ص ۷۰، مشكل الحديث وبيانه (ابن فورك) ص ۳۶۵، التعديل والتجريح ج ۳/۱۱۵۰، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۱/۱۰۷-۱۱۳، الضعفاء و المتروكين (ابن جوزي) ج ۲/۱۸۲، معجم الادباء ج ۱۲/۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، وفيات الاعيان ج ۳/۲۶۵، مختصر تاريخ مدينة دمشق ج ۱۷/۱۴۸-۱۵۱، تهذيب الكمال ج ۲۰/۲۷۹-۲۸۲، ۲۸۶، الجوهر النقي ج ۸/۲۳۴، تاريخ الاسلام (ذهبي) ج ۷- حوادث سنة ۱۰۱ إلى ۱۲۰ هـ- ص ۱۷۸- ۱۸۰، ديوان الضعفاء و المتروكين ج ۲/۱۶۳، سير اعلام النبلاء ج ۵/۲۲- ۲۵، ۲۸، ۲۹، ميزان الاعتدال ج ۳/۹۴، ۹۶، تذهيب تهذيب الكمال ج ۶/۴۰۷، ۴۰۸، اكمال تهذيب الكمال ج ۹/۲۶۰، النكت على مقدمة ابن الصلاح (زركشي) ج ۳/۳۳۸، ۳۴۱، مختصر الكامل فی الضعفاء (مقریزی) ص ۴۷۶، تهذيب التهذيب ج ۷/۲۳۷- ۲۳۹، لسان الميزان ج ۲/۷، التحفة اللطيفة (سخاوی) ج ۱/۲۱۲، شذرات الذهب ج ۱/۱۳۰، توضيح الافكار ج ۲/۱۵۴، توجيه النظر ج ۲/۲۶۵، الوضع فی الحديث ج ۳/۲۲۶، ۲۲۷، معرفة الرواة المكثرين ص ۱۱۰، موسوعة اقوال الامام احمد بن حنبل ج ۳/۲۵، ۲۶.

۱۱- تهذيب الكمال ج ۲۰/۲۷۷، ۲۸۴، تاريخ الاسلام (ذهبي) ج ۷- حوادث سنة ۱۰۱ إلى ۱۲۰ هـ- ص ۱۷۷، سير اعلام النبلاء ج ۵/۲۰، ۲۷، تهذيب التهذيب ج ۷/۲۶۷،

*  روایت ابوالحسن مدائنی (ف. ۲۲۵هـ) بدون سند است. ^{۱۲}

*  إسناده روایت سعید بن منصور (ف. ۲۲۷هـ) منقطع است. ^{۱۳}

*  در کتاب فضائل الصحابة أحمد بن حنبل (ف. ۲۴۶هـ) دو روایت به سند

ابوبکر قطیعی (ف. ۳۶۸هـ) در این خصوص ذکر شده که إسناده هر دو روایت منقطع است. ^{۱۴} مضافاً به اینکه هر دو روایت از طریق محمد بن یونس قرشی کذیمی است.

* ابوالعباس محمد بن یونس بن موسی قرشی کذیمی بصری از سوی بسیاری از علمای رجال به عنوان فردی کذاب معرفی شده است. ^{۱۵} ابن حبان در باره محمد

۱۲- المرادفات من قریش (نوادر المخطوطات ج ۱/۶۷).

۱۳- سنن سعید بن منصور ج ۱/۱۷۳.

۱۴- فضائل الصحابة ج ۲/۶۲۵، ۶۲۶.

۱۵- کتاب السنة (ابن ابی عاصم) ص ۵۳۹، کتاب المجروحین ج ۲/۳۱۳، ۳۱۴، الکامل

فی الضعفاء ج ۶/۲۹۲ - ۲۹۴، سوالات الحاکم النیسابوری للدارقطنی ص ۱۳۶،

سوالات حمزة بن یوسف للدارقطنی ص ۱۱۲، تاریخ بغداد ج ۴/۲۱۲، ۲۱۳، احیاء

العلوم ج ۳/۲۴۴، ذخیرة الحفاظ (ابن قیسرانی) ج ۱/۴۱۵، ج ۳/۱۶۴۰،

ج ۴/۲۴۵۲، معرفة التذکرة (ابن قیسرانی) ص ۱۰۴، ۱۰۷، الانساب (سمعی) ج ۴/۲۸۳،

العلل المتناهية ج ۱/۳۱۲، ج ۲/۸۳۰، الموضوعات (ابن جوزی) ج ۱/۱۶۲، ۲۹۰، ۳۶۳، ج ۲/۲۹۹، ج ۳/۶۶، ۱۰۸، ۱۹۸، ۲۶۲، الشرح الكبير على

متن المقنع ج ۱/۸۳، المستفاد من ذیل تاریخ بغداد ج ۲/۱۳۸، تهذیب الکمال ج ۲۷/۷۲، ۷۴، ۷۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۲۱ - حوادث سنة ۲۸۱ إلى

۲۹۱ هـ - ص ۳۰۴، سیر اعلام النبلاء ج ۱۳/۳۰۴، المعین فی طبقات المحدثین -

۱۶

کذیمی می‌گوید: «شاید کذیمی بیش از هزار حدیث ساخته باشد».

* روایت دوم منقوله از کذیمی نیز از طریق بشر بن مهران حذاء (یا

۱۷

خَصَّاف) است که او هم فردی «متروک الحدیث» می‌باشد.

* ابن سعد (ف. ۲۳۰هـ) به دو طریق، روایت «خواستگاری و ازدواج

۱۸

حضرت ام‌کلثوم با عمر» را نقل کرده که روایت اول منقطع است. به علاوه، ابن

سعد این روایت را از طریق انس بن عیاض لینی نقل می‌کند. خود ابن سعد در باره

۱۹

انس بن عیاض معتقد است که وی در نقل روایات خیلی اشتباه می‌کرده است.

ص ۱۰۱، المغنی فی الضعفاء ج ۲/۶۴۶، میزان الاعتدال ج ۴/۷۴، ۷۵، جلاء

الافهام ص ۴۶، البداية والنهاية ج ۲/۱۲۶، المغنی عن حمل الاسفار (حافظ

عراقی) ج ۲/۹۰۱، مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجة ج ۴/۱۹۷، الكشف الحیث

ص ۲۵۴، ۲۵۵، توضیح المشتبه ج ۹/۶۵، تهذیب التهذیب ج ۹/۴۷۶ - ۴۷۸، تاریخ

ال خلفاء (سیوطی) ص ۱۵، الشماثل الشریفة (سیوطی) ص ۱۳۶، اللئالی المصنوعة

ج ۲/۱۶۱، فیض القدیر ج ۱/۶۹۶، ج ۴/۹۴، ۱۸۹، ج ۵/۱۶۳، کشف القناع

ج ۱/۶۷، الفوائد المجموعة ص ۱۹۲، ۴۷۴، إرواء الغلیل ج ۲/۷۲، ۲۹۷،

ج ۳/۱۴۵، ج ۷/۳۴، تمام المنة ص ۴۱۰.

۱۶- «...كان يَضَعُ عَلَى الثِّقَاتِ الْحَدِيثَ وَضَعًا وَلَعَلَّهُ قَدْ وَضَعَ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ».

کتاب المجروحین ج ۲/۳۱۳.

۱۷- میزان الاعتدال ج ۱/۳۲۵، لسان المیزان ج ۲/۳۴، مجمع الزوائد ج ۴/۲۲۴، ۳۰۱،

فیض القدیر (مناوی) ج ۵/۲۳.

۱۸- طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۳.

روایت ابن سعد را مقابله کنید با کلام ذهبی در تلخیص المستدرک ج ۳/۱۴۲.

* روایت دوم ابن سعد از طریق واقدی است. روایتی که واقدی آن را نقل می‌کند بدون اسناد است^{۲۰} و خود واقدی نیز - طبق اقوال اکابر اهل سنت - کذاب می‌باشد.^{۲۱}

* ابو عبدالله محمد بن عمر بن واقد واقدی (و. ۱۳۰ هـ - ف. ۲۰۷ هـ) کسی است که بعضی در باره کذاب بودن وی ادعای اجماع کرده‌اند و او را به شدت تضعیف نموده‌اند.

^{۲۲} سیبط بن جوزی می‌گوید: «واقدی به اتفاق محدثین کذاب است».

^{۲۳} نووی می‌گوید: «واقدی به اتفاق محدثین ضعیف است».

ابن تیمیّه می‌گوید: «اجماع بر این است که واقدی حجت نیست (و روایاتش قابل استناد و احتجاج نمی‌باشد)».^{۲۴}

ذهبی تضعیف واقدی و عدم حجیت روایات وی را مورد اتفاق و اجماع می‌داند.^{۲۵}

۱۹- تهذیب التهذیب ج ۱/ ۳۲۹.

۲۰- طبقات ابن سعد ج ۸/ ۴۶۴.

۲۱- به پانویس‌های بعدی رجوع شود.

۲۲- سبط بن جوزی می‌گوید: «الواقِدِيُّ كَذَابٌ بِاتِّفَاقِهِمْ». ایشار الانصاف ص ۲۷۸.

۲۳- «الواقِدِيُّ ضَعِيفٌ بِاتِّفَاقِهِمْ». تهذیب التهذیب ج ۹/ ۳۲۶.

۲۴- «الواقِدِيُّ رَجُلٌ لَيْسَ بِحَاجٍ إِلَى تَحْقِيقِ أَصْلِهِ». تهذیب التهذیب ج ۹/ ۲۷۳.

۲۵- «الواقِدِيُّ رَجُلٌ لَيْسَ بِحَاجٍ إِلَى تَحْقِيقِ أَصْلِهِ». تهذیب التهذیب ج ۹/ ۳۲۶.

نور الدین هيثمى نیز می گوید: «واقدي را جمهور محدثين تضعيف کرده اند».^{۲۶}

بعضی از کسانی که واقدي را کذاب و جاعل احادیث معرفی کرده اند عبارتند از: شافعی (امام شافعیان)،^{۲۷} علی بن مدینی،^{۲۸}

تهذيب التهذيب ج ۹/۳۲۶.

«

و می گوید: «وَقَدْ تَقَرَّرَ أَنَّ الْوَاقِدِيَّ ضَعِيفٌ». سير اعلام النبلاء ج ۹/۴۶۹.

و می گوید: «انْعَقَدَ الْإِجْمَاعُ الْيَوْمَ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ بِحُجَّةٍ، وَأَنَّ حَدِيثَهُ فِي عِدَادِ

الواهي». سير اعلام النبلاء ج ۹/۴۶۹.

۲۶- «ضَعْفُ الْجُمْهُورِ». مجمع الزوائد ج ۳/۲۵۵.

۲۷- شافعی معتقد است که تمامی کتابهای واقدي حاوی اکاذیب است. «كُتِبَ الْوَاقِدِيَّ

كِذْبٌ». الجرح والتعديل ج ۸/۲۱، تاريخ بغداد ج ۳/۲۲۳، تاريخ مدينة دمشق

ج ۵۴/۴۵۱، ۴۵۲، سير اعلام النبلاء ج ۹/۴۶۲، تهذيب التهذيب ج ۹/۳۲۵.

شافعی می گوید: «در مدینه هفت مرد بودند که (برای روایات) اسناد جعل

می کردند، یکی از آنها واقدي بود». «كَانَ بِالْمَدِينَةِ سَبْعَةُ رِجَالٍ يَضَعُونَ الْأَسَانِيدَ،

أَحَدُهُمُ الْوَاقِدِيُّ». تهذيب التهذيب ج ۹/۳۲۶.

۲۸- علی بن مدینی (ف. ۲۳۴هـ) می گوید: واقدي حدیث جعل می کند. «الوَاقِدِيُّ يَضَعُ

الْحَدِيثَ». كتاب المجروحين ج ۲/۲۹۰، ميزان الاعتدال ج ۳/۶۶۳.

و می گوید: ابراهیم بن ابی یحیی فردی کذاب است (ولی با این حال) از نظر

من او از واقدي بهتر است. «إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي يَحْيَى كَذَابٌ، وَهُوَ عِنْدِي أَحْسَنُ حَالاً

مِنَ الْوَاقِدِيِّ». تهذيب التهذيب ج ۹/۳۲۶.

هيثم بن عدی کسی است که تمامی محدثين او را تضعيف کرده اند (سير اعلام

النبلاء ج ۹/۴۶۲). ابن مدینی می گوید: از نظر من هيثم بن عدی (با آن ضعفش) از «

اسحاق بن راهویه،^{۲۹} احمد بن حنبل،^{۳۰} بُنْدَار بن

← واقدی بیشتر مورد اعتماد است. من واقدی را نه در حدیث قبول دارم و نه در انساب و نه در هیچ چیز دیگر. «الْهَيْثُمُ بْنُ عَدِيٍّ أَوْثَقُ عِنْدِي مِنَ الْوَاقِدِيِّ. وَلَا أَرْضَاهُ فِي الْحَدِيثِ، وَلَا فِي الْأَنْسَابِ، وَلَا فِي شَيْءٍ». الضعفاء الكبير ج ۴/۱۰۹، ۳۵۲، تاریخ بغداد ج ۱۴/۵۲، الانساب (سمعانی) ج ۱/۲۹۰، تاریخ مدینه دمشق ج ۵۴/۴۵۲، تهذیب الکمال ج ۲۶/۱۸۷، میزان الاعتدال ج ۳/۶۶۴. همچنین رجوع کنید به: سیر اعلام النبلاء ج ۹/۴۶۲، تهذیب التهذیب ج ۹/۳۲۴.

ابن مدینی می گوید: «محمّد بن عمر الواقِدِيُّ لیس بِمَوْضِعٍ لِلرَّوَايَةِ، وَلَا يُزَوَّى عَنْهُ». تاریخ بغداد ج ۳/۲۲۲.

۲۹- اسحاق بن راهویه (ف. ۲۳۸هـ) می گوید: از نظر من واقدی از کسانی است که حدیث جعل می کند. «إِنَّهُ عِنْدِي مِمَّنْ يَضَعُ الْحَدِيثَ». الجرح والتعديل ج ۸/۲۱، تاریخ بغداد ج ۳/۲۲۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۵۴/۴۵۴، میزان الاعتدال ج ۳/۶۶۵، سیر اعلام النبلاء ج ۹/۴۶۲، تهذیب التهذیب ج ۹/۳۲۶.

۳۰- احمد بن حنبل می گوید: «هُوَ كَذَّابٌ». الضعفاء الكبير ج ۴/۱۰۸، الكامل فی الضعفاء ج ۶/۲۴۱، تاریخ بغداد ج ۳/۲۲۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۵۴/۴۵۳، ۴۵۴، عیون الاثر ج ۱/۲۹، تهذیب الکمال ج ۲۶/۱۸۶، میزان الاعتدال ج ۳/۶۶۳، سیر اعلام النبلاء ج ۹/۴۶۲، تهذیب التهذیب ج ۹/۳۲۴.

بخاری نیز می گوید: «كَذَّبَهُ أَحْمَدُ». کتاب المجروحین ج ۲/۲۹۰، تهذیب التهذیب ج ۹/۳۲۴.

و می گوید: «تَرَكَهُ أَحْمَدُ». التاريخ الكبير (بخاری) ج ۱/۱۷۸، الكامل فی الضعفاء ج ۶/۲۴۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۵۴/۴۳۹، ۴۵۷، تهذیب الکمال ج ۲۶/۱۸۵، ۱۸۶، سیر اعلام النبلاء ج ۹/۴۵۷، نهایة السؤل فی رواة الستة الاصول ج ۷/۲۵۶۰، تهذیب التهذیب ج ۹/۳۲۴.

بَشَّار،^{۳۱} ابوداود سجستانی،^{۳۲} ابوحاتم،^{۳۳} احمد بن علی
نسائی،^{۳۴} ابن الملکن،^{۳۵} هیشمی،^{۳۶} ابن حجر عسقلانی^{۳۷} و مُناوی^{۳۸}.

۳۱- بشار بن بشار (ف. ۲۵۲هـ) می‌گوید: من لبهای کسی را دروغ‌گوتر از (دولب) واقدی ندیدم. «ما رَأَيْتُ أَكْذَبَ شَفَتَيْنِ مِنَ الْوَاقِدِيِّ». تاریخ بغداد ج ۳/۲۲۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۵۴/۴۵۵.

و می‌گوید: من از واقدی کذاب‌تر ندیدم. «ما رَأَيْتُ أَكْذَبَ مِنْهُ». تهذیب التهذیب ج ۹/۳۲۶.

۳۲- ابوداود می‌گوید: من نه حدیث واقدی را می‌نویسم و نه از او روایت نقل می‌کنم. من شک ندارم که واقدی حدیث جعل می‌کند. ما به هر کتابی از او که نگاه کنیم کار (جعل حدیث) او آشکار می‌شود. «لَا أَكْتُبُ حَدِيثَهُ، وَلَا أُحَدِّثُ عَنْهُ، مَا أَشْكُ أَنَّهُ كَانَ يَفْتَعِلُ الْحَدِيثَ. لَيْسَ نَنْظُرُ لِلْوَاقِدِيِّ فِي كِتَابٍ إِلَّا تَبَيَّنَ أَمْرُهُ». تهذیب التهذیب ج ۹/۳۲۶. همچنین رجوع کنید به: تاریخ بغداد ج ۳/۲۲۵، سیر اعلام النبلاء ج ۹/۴۶۳، تهذیب التهذیب ج ۹/۳۲۶.

۳۳- ابوحاتم می‌گوید: واقدی حدیث جعل می‌کند. «يَضَعُ الْحَدِيثَ». میزان الاعتدال ج ۳/۶۶۳، نهایة السؤل فی رواة الستة الاصول ج ۷/۲۵۶۰، تهذیب التهذیب ج ۹/۳۲۶.

و می‌گوید: «مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ». الجرح والتعديل ج ۸/۲۱، میزان الاعتدال ج ۳/۶۶۳، عیون الاثر ج ۱/۲۹.

۳۴- نسائی می‌گوید: کذابهایی که به جعل احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله معروف هستند چهار نفرند: ابن ابی‌یحیی در مدینه (حدیث می‌ساخت)، واقدی در بغداد، مقاتل بن سلیمان در خراسان و محمد بن سعید معروف به مصلوب در شام. «وَالْكَذَّابُونَ الْمَعْرُوفُونَ بِوَضْعِ الْحَدِيثِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَرْبَعَةٌ: ابْنُ أَبِي يَحْيَى بِالْمَدِينَةِ،»

ابن ثُمیر، ابن مبارک، اسماعیل بن زکریا، ^{۳۹} ابن معین، ^{۴۰}

← والواقِدِيُّ بِبَغْدَادٍ، وَمُقَاتِلُ بْنُ سُلَيْمَانَ بِخُرَاسَانَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ بِالشَّامِ يُعْرَفُ بِالْمُضَلُّوبِ». تسمية مَنْ لَمْ يَرْوِ عَنْهُ غَيْرُ رَجُلٍ وَاحِدٍ ص ۱۲۳، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۵۷/۵۴، ۴۵۸، سير اعلام النبلاء ج ۴۶۳/۹، تهذيب التهذيب ج ۳۲۵/۹، ۳۲۶. نسائي همچنين در باره واقدي مي گويد: «مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ». كتاب الضعفاء والمتروكين (نسائي) ۲۳۳، الكامل في الضعفاء ج ۲۴۱/۶، تاريخ بغداد ج ۲۲۴/۳، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۵۷/۵۴، عيون الاثر ج ۲۹/۱. و مي گويد: «يَضَعُ الْحَدِيثَ». ميزان الاعتدال ج ۶۶۳/۳، نهاية السؤل في رواة الستة الاصول ج ۲۵۶۰/۷.

و مي گويد: «ليس بثقة». تهذيب الكمال ج ۱۸۸/۲۶، سير اعلام النبلاء ج ۴۵۷/۹.

← ۳۵- ابن الملقن مي گويد: «الواقِدِيُّ كَذَّابٌ». غاية السؤل في خصائص الرسول ص ۲۳۷.
← ۳۶- «كَذَّابٌ». مجمع الزوائد ج ۲۵۲/۱. همچنين رجوع كنيد به: اسنى المطالب (ابن درويش الحوت) ص ۲۱۱.

← ۳۷- «كَذَّابٌ». الزهر النضر في اخبار الخضر ص ۱۱۶.

← ۳۸- «كَذَّابٌ». التيسير بشرح الجامع الصغير ج ۵۱۴/۱، ۵۲۹.

همچنين رجوع كنيد به: فيض القدير ج ۷۲۸/۲، ج ۵۲۶/۳، ۵۸۲، ج ۲۸۰/۴، ج ۲۰۲/۵، ۲۶۱، ۳۸۳، ج ۴۸۴/۶، التيسير بشرح الجامع الصغير ج ۵۰۱/۱، ج ۲۵۶/۲، ۲۷۱، ۳۰۲.

← ۳۹- بخارى مي گويد: واقدي متروك الحديث است و احمد بن حنبل، ابن نمير، ابن مبارک و اسماعيل بن زكريا همگي (نقل روايت از) او را ترك کرده اند. «مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ»، تَرْكَةُ أَحْمَدُ، وَابْنُ ثُمَيْرٍ، وَابْنُ الْمُبَارَكِ، وَاسْمَاعِيلُ بْنُ زَكْرِيَّا». تهذيب الكمال ج ۱۸۵/۲۶، ۱۸۶، تهذيب التهذيب ج ۳۲۴/۹، همچنين رجوع كنيد به: الضعفاء ←

بخاری، ۴۱ مسلم، ۴۲ ابوزرعه، ۴۳ زکریا

← الكبير ج ۱۰۷/۴، عیون الاثر ج ۲۹/۱.

← ۴۰- ابن معین در باره واقدی می گوید: «لیس بثقة». الضعفاء الكبير ج ۱۰۸/۴، الكامل فی الضعفاء ج ۲۴۱/۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۵۴/۵۴، عیون الاثر ج ۲۹/۱، تهذیب الكمال ج ۱۸۷/۲۶، میزان الاعتدال ج ۶۶۳/۳.

و می گوید: احادیث واقدی نباید نوشته شود. «لا یکتب حدیث الواقدی». الجرح والتعديل ج ۲۱/۸، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۵۳/۵۴، میزان الاعتدال ج ۶۶۳/۳، سیر اعلام النبلاء ج ۴۶۲/۹.

و می گوید: «ضعیف». الضعفاء الكبير ج ۱۰۸/۴، الكامل فی الضعفاء ج ۲۴۱/۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۵۴/۵۴، تهذیب الكمال ج ۱۸۶/۲۶، تهذیب التهذیب ج ۳۲۴/۹.

و می گوید: «لیس بشيء». الضعفاء الكبير ج ۱۰۸/۴، الجرح والتعديل ج ۲۱/۸، کتاب المجروحین ج ۲۹۰/۲، الكامل فی الضعفاء ج ۲۴۱/۶، تاریخ بغداد ج ۲۲۳/۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۵۳/۵۴، ۴۵۴، تهذیب الكمال ج ۱۸۶/۲۶، ۱۸۷، سیر اعلام النبلاء ج ۴۶۲/۹، تهذیب التهذیب ج ۳۲۴/۹.

و می گوید: «نظرنا فی حدیث الواقدی، فوجدنا حدیثه عن المدنیین عن شیوخ مجهولین احادیث مناکیر، فقلنا یحتمل أن تكون تلك الاحادیث المناکیر منه، ویحتمل أن تكون منهم. ثم نظرنا إلى حدیثه عن ابن أبي ذئب ومغمر فإنه یضبط حدیثهم، فوجدناه قد حدث عنهما بالمناکیر، فعلمنا أنه منه، فتركنا حدیثه». الجرح والتعديل ج ۲۱/۸، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۵۸/۵۴، تهذیب التهذیب ج ۳۲۶/۹ (ابن حجر این عباراتها را که از یحیی بن معین است اشتباهاً به ابوحاتم رازی نسبت داده است).

ساجي، ٤٤ دولابي، ٤٥ عُقَيْلِي، ٤٦ ابْن عَدِي، ٤٧
ابن حَبَّان، ٤٨ حاكم ابواحمد، ٤٩ دارقطني، ٥٠ ابن عبد البر، ٥١ سمعاني، ٥٢ بهاء الدين

٤١- بخارى در باره واقدي مى گويد: «مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ». الضعفاء الصغير (بخارى) ص ١٠٩، الكامل فى الضعفاء ج ٢٤١/٦، تاريخ بغداد ج ٢٢٤/٣، تاريخ مدينة دمشق ج ٢٥٧/٥٢، تهذيب الكمال ج ١٨٥/٢٦، ١٨٦، ميزان الاعتدال ج ٦٦٣/٣، الكاشف (ذهبي) ج ٢٠٥/٢، تهذيب التهذيب ج ٣٢٢/٩، عيون الاثر ج ٢٩/١.

٤٢- مسلم مى گويد: «مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ». تاريخ مدينة دمشق ج ٢٣٩/٥٢، تهذيب الكمال ج ١٨٨/٢٦، سير اعلام النبلاء ج ٢٥٧/٩.

٤٣- ابو زرعه مى گويد: «تَرَكَ النَّاسُ حَدِيثَهُ». الجرح والتعديل ج ٢١/٨، تاريخ بغداد ج ٢٢٤/٣، تاريخ مدينة دمشق ج ٢٥٨/٥٢، سير اعلام النبلاء ج ٢٦٣/٩، تهذيب التهذيب ج ٣٢٦/٩.

و مى گويد: «ضَعِيفٌ». الجرح والتعديل ج ٢١/٨، تاريخ مدينة دمشق ج ٢٥٨/٥٢.

٤٤- ابويحيى زكريا بن يحيى ساجي مى گويد: «مَحَمَّدُ بْنُ وَاقِدٍ الْأَسْلَمِيُّ قَاضِي بَغْدَادَ مُتَّهَمٌ». تاريخ مدينة دمشق ج ٢٣٢/٥٢.

٤٥- دولابي مى گويد: «مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ». تهذيب التهذيب ج ٣٢٦/٩.

٤٦- عقيلي مى گويد: «مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ». تهذيب التهذيب ج ٣٢٦/٩.

٤٧- ابن عدي مى گويد: «مُتَوْنُ أَخْبَارِ الْوَاقِدِيِّ غَيْرُ مَحْفُوظَةٍ، وَهُوَ بَيِّنُ الضَّعْفِ». الكامل فى الضعفاء ج ٢٢٣/٦. همچنين رجوع كنيد به: ميزان الاعتدال ج ٦٦٣/٣، عيون الاثر ج ٢٩/١.

٤٨- ابن حبان مى گويد: «كَانَ يَزْوِي عَنِ الثِّقَاتِ الْمَقْلُوبَاتِ، وَعَنِ الْأَثْبَاتِ الْمُغْضَلَاتِ حَتَّى رُبَّمَا سَبَقَ إِلَى الْقَلْبِ أَنَّهُ كَانَ الْمُتَعَمِّدَ لِذَلِكَ. كَانَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ يُكَذِّبُهُ». كتاب المجروحين ج ٢٩٠/٢.

جندی، ^{۵۳} ابن سید الناس، ^{۵۴} ابن رجب، ^{۵۵} زین الدین عراقی، ^{۵۶} ابن حجر عسقلانی، ^{۵۷} سیوطی ^{۵۸} و صدیق حسن خان قنوجی ^{۵۹} همگی واقدی را تضعیف کرده اند و هر یک به نوعی به جرح و تضعیف وی پرداخته اند.

علی بن مدینی معتقد است که واقدی ۲۰ هزار حدیث نقل کرده که کسی آنها

- ۴۹- ابواحمد حاکم (ف. ۳۷۸هـ) می گوید: «ذَاهِبُ الْحَدِيثِ». تهذیب الکمال ج ۲۶/۱۸۸.
- ۵۰- دارقطنی می گوید: «ضَعِيفٌ». عیون الاثر ج ۱/۲۹، میزان الاعتدال ج ۳/۶۶۳.
- و می گوید: «الضَّعْفُ يَتَّبَعُ عَلَى حَدِيثِهِ». تهذیب التهذیب ج ۹/۳۲۶.
- ۵۱- ابن عبد البر می گوید: «ضَعِيفٌ عِنْدَ أَكْثَرِهِمْ». التمهید (ابن عبد البر) ج ۲۴/۲۷۴.
- ۵۲- سمعانی تصریح می کند که محدثان در تضعیف وی سخن گفته اند. «وَقَدْ تَكَلَّمُوا فِيهِ». الانساب ج ۵/۵۶۷.
- ۵۳- جندی می گوید: «وَالْوَاقِدِيُّ مَطْعُونٌ فِي رِوَايَتِهِ». السلوك فی طبقات العلماء ج ۱/۹۲.
- ۵۴- ابن سید الناس می گوید: «قَدْ ضَعِفَ وَنُسِبَ إِلَى وَضْعِ الْحَدِيثِ». عیون الاثر ج ۱/۲۹.
- ۵۵- ابن رجب می گوید: «الْوَاقِدِيُّ مَثْرُوكٌ». جامع العلوم والحکم ص ۴/۳۰.
- ۵۶- عراقی می گوید: «ضَعِيفٌ فِي الْحَدِيثِ». الاصابة ج ۱/۸.
- ۵۷- ابن حجر می گوید: «مَثْرُوكٌ». لسان المیزان ج ۷/۵۲۱، تقریب التهذیب ج ۲/۱۱۷.
- ۵۸- سیوطی بعد از نقل یکی از روایات می گوید: «رِجَالُهُ ثِقَاتٌ إِلَّا الْوَاقِدِيَّ». شرح السيوطی لسنن النسائي ج ۲/۵۸.
- ۵۹- صدیق حسن خان قنوجی می گوید: «كَانَ فِي كُتُبِ الْمَسْعُودِيِّ وَالْوَاقِدِيِّ مِنَ الْمَطْعَنِ وَالْمَغْمَزِ مَا هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ الْأَثَابِ وَمَشْهُورٌ بَيْنَ الْحَفَظَةِ وَالثَّقَاتِ». لقطة العجلان مما تمس إلى معرفته حاجة الإنسان ص ۲۱۵.

۶۰

را از طریق دیگران نشنیده و هیچ یک از آنها پایه و اساسی ندارد.

۶۱

یحیی بن معین نیز همین نظر ابن مدینی را دارد.

جای تعجب است کسی که ۲۰ هزار حدیث ناشنیده در حافظه داشته، عاجز بوده از آنکه آیات قرآن را حفظ نماید. می‌گویند واقدی هر چه تلاش کرده حتی نتوانسته سوره جمعه را حفظ کند تا به جای مأمون (خلیفه عباسی) نماز جمعه بخواند!

۶۲

۶۰- ابن مدینی می‌گوید: «لِلوَاقِدِيِّ عِشْرُونَ أَلْفَ حَدِيثٍ لَمْ يُسْمَعْ (وفي لَفْظٍ: لَمْ أَسْمَعْ)

بها». تاریخ بغداد ج ۲۲۲/۳، عیون الاثر ج ۲۹/۱، سیر اعلام النبلاء ج ۴۶۲/۹.

ابن حجر پس از نقل کلام ابن مدینی می‌گوید: «يَعْنِي مَا لَهَا أَصْلٌ». تهذیب

التهذیب ج ۳۲۶/۹.

ابوداود تعداد روایات غریبه واقدی را ۳۰ هزار نقل کرده و می‌گوید: «أَخْبَرَنِي

مَنْ سَمِعَ عَلِيَّ بْنَ الْمَدِينِيِّ يَقُولُ: رَوَى الْوَاقِدِيُّ ثَلَاثِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ غَرِيبٍ». الضعفاء

الكبير ج ۱۰۹/۴، تهذیب الكمال ج ۱۸۷/۲۶، میزان الاعتدال ج ۶۶۴/۳، سیر

اعلام النبلاء ج ۴۶۲/۹، نهاية السؤل في رواة الستة الاصول ج ۲۵۶۰/۷.

۶۱- یحیی بن معین می‌گوید: «أَغْرَبَ الْوَاقِدِيُّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عِشْرِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ». تاریخ بغداد ج ۲۲۲/۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۵۱/۵۴، سیر اعلام النبلاء

ج ۴۶۲/۹.

۶۲- «قَالَ الْمَأْمُونُ لِلوَاقِدِيِّ: أُرِيدُ أَنْ تُصَلِّيَ الْجُمُعَةَ غَدًا بِالنَّاسِ، فَاْمْتَنَعَ. قَالَ: لَا بُدَّ مِنْ

ذَلِكَ. فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَحْفَظُ سُورَةَ الْجُمُعَةِ. قَالَ: فَأَنَا أَحْفَظُكَ.

قَالَ: فَافْعَلْ! فَجَعَلَ الْمَأْمُونُ يُلْقِيَنَّ سُورَةَ الْجُمُعَةِ حَتَّى يَبْلُغَ النِّصْفَ مِنْهَا، فَإِذَا

حَفِظَهَا، ابْتَدَأَ بِالنِّصْفِ الثَّانِي، فَإِذَا حَفِظَ النِّصْفَ الثَّانِي نَسِيَ الْأَوَّلَ، فَأَتَعَبَ الْمَأْمُونُ

در همان ایامی که انسان‌های بی‌گناه و طرفداران اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله یا زیر شمشیر خلفای سفاک جان می‌دادند و یا در زندانهای مخوف عباسی احیاناً ده‌ها سال از عمر خویش را سپری می‌کردند، واقدی از نزدیکان خلفا و از دوستان امرای بنی عباس بود.

۶۳ واقدی از جانب هارون الرشید و همچنین از سوی مأمون ^{۶۴} بر مسند

وَنَعَسَ، فَقَالَ لِعَلِيِّ بْنِ صَالِحٍ: يَا عَلِيُّ حَقِّظْهُ أَنْتَ! قَالَ عَلِيُّ: فَفَعَلْتُ وَنَامَ الْمَأْمُونُ، فَجَعَلْتُ أَحَقِّظُهُ النِّصْفَ الْأَوَّلَ فَيَحْفَظُهُ، فَإِذَا حَقَّقْتُهُ النِّصْفَ الثَّانِي نَسِيَ الْأَوَّلَ وَإِذَا حَقَّقْتُهُ النِّصْفَ الْأَوَّلَ نَسِيَ الثَّانِي، وَإِذَا حَقَّقْتُهُ الثَّانِي نَسِيَ الْأَوَّلَ، فَاسْتَيْقِظَ الْمَأْمُونُ فَقَالَ لِي: مَا فَعَلْتَ؟ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: هَذَا رَجُلٌ يَحْفَظُ التَّأْوِيلَ وَلَا يَحْفَظُ التَّنْزِيلَ أَذْهَبَ فَصَلِّ بِهِمْ، وَاقْرَأْ أَيْ سُورَةَ شِثْتَ! تاريخ بغداد ج ۳/۲۱۷، تاريخ مدينة دمشق ج ۵۴/۴۴۶، ۴۴۷، سير اعلام النبلاء ج ۹/۴۶۰، ۴۶۱.

«عن المُفَضَّلِ بْنِ غَسَّانَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ الْوَاقِدِيِّ صَلَاةَ الْجُمُعَةِ فَقَرَأَ (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ عِيسَى وَمُوسَى)»! تاريخ بغداد ج ۳/۲۱۷، تاريخ مدينة دمشق ج ۵۴/۴۴۷. البته صحيح آیه این است: ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾. سورة اعلیٰ، آیات ۱۸، ۱۹.

خطیب بغدادی نیز از اینکه واقدی نمی‌توانسته با آن محفوظاتش آیات قرآنی را حفظ کند اظهار تعجب نموده است. (تاريخ بغداد ج ۳/۲۱۶، تاريخ مدينة دمشق ج ۵۴/۴۴۶، سير اعلام النبلاء ج ۹/۴۶۰).

۶۳- تاريخ بغداد ج ۳/۲۲۸.

۶۴- طبقات ابن سعد ج ۵/۴۲۵، التاريخ الكبير (بخاری) ج ۱/۱۷۸، التاريخ الصغير (بخاری) ج ۲/۲۸۳، الضعفاء الصغير (بخاری) ص ۱۰۹، الضعفاء الكبير ج ۴/۱۰۷، كتاب المجروحين ج ۲/۲۹۰، الكامل في الضعفاء ج ۶/۲۴۱، تاريخ بغداد

۶۵

قضاوت گمارده شد. او تا زمان مرگ مسند قضاوت را در دست داشت.

۶۶

واقدی، مأمون عباسی را به عنوان وصی خویش قرار داد. یک بار هارون

۶۸

۶۷

الرشید ده هزار درهم و یک بار سی هزار درهم به وی بخشید.

یحیی بن خالد (ف. ۱۹۰ هـ) نیز - که چهره برجسته دربار هارون الرشید بود -

۶۹

برای مدتی هر شب پانصد دینار به واقدی می داد! یک بار یحیی بن خالد

۷۰

دویست هزار درهم به وی بخشید!

مأمون نیز در یکی از بذل و بخشش های خویش مبلغ یکصد هزار درهم به

۷۱

وی جایزه داد!

ج ۲۱۳/۳، ۲۲۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۳۷/۵۴ - ۴۳۹، سیر اعلام النبلاء

ج ۴۵۷/۹، تهذیب التهذیب ج ۳۲۵/۹.

۶۵ - طبقات ابن سعد ج ۴۳۳/۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۳۸/۵۴، سیر اعلام النبلاء

ج ۴۵۷/۹، تهذیب التهذیب ج ۳۲۵/۹.

۶۶ - طبقات ابن سعد ج ۴۳۳/۵.

۶۷ - طبقات ابن سعد ج ۴۲۶/۵.

۶۸ - طبقات ابن سعد ج ۴۳۰/۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۶۴/۵۴، سیر اعلام النبلاء

ج ۴۶۶/۹.

۶۹ - طبقات ابن سعد ج ۴۲۹/۵، ۴۳۰، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۶۲/۵۴ - ۴۶۴، سیر

اعلام النبلاء ج ۴۶۶/۹.

۷۰ - تاریخ بغداد ج ۲۱۴/۳.

۷۱ - قاضی بصره هارون بن عبدالله زُهری از کسانی است که به این موضوع تصریح نموده

است. (تاریخ بغداد ج ۲۲۹/۳، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۶۵/۵۴، ۴۶۶).

واقدی خود تصریح می‌نماید که ششصد هزار درهم از حکومت دریافت کرده است! ^{۷۲} اموالی که بر اساس روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همگی حرام است. ^{۷۳}

یکی از روایاتی که واقدی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده این است که وی به سند خود از ابو آزوی نقل می‌کند که گفت: «با پیامبر نشستیم بودم که ابوبکر و عمر آمدند. پیامبر (وقتی آنان را دید) گفت: شکر خدایی راست که مرا به وسیله شما دو نفر تأیید کرده است!» ^{۷۴}

* ابن سعد روایت دیگری هم ذکر کرده مبنی بر اینکه سعید بن عاص - بعد از فوت عمر بن خطاب - از ام‌کلثوم خواستگاری کرده است. ^{۷۵} این

۷۲- «عن الحسن بن شاذان قال: قال الواقدي: صار إلي من السلطان ستمائة ألف درهم». تاریخ بغداد ج ۳/۲۳۰، تاریخ مدینه دمشق ج ۴/۵۶۹، المنتظم ج ۱۰/۱۷۲، سیر اعلام النبلاء ج ۹/۴۶۷.

۷۳- حرام بودن هدایای حکومت با الفاظ مختلف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است، الفاظی چون: «هَدَايَا السُّلْطَانِ سُحْتٌ وَغُلُولٌ»، «هَدَايَا الْأُمَرَاءِ سُحْتٌ»، «هَدَايَا الْعُمَالِ سُحْتٌ»، «هَدَايَا الْعُمَالِ مِنَ السُّحْتِ»، «هَدِيَّةُ الْأَمِيرِ غُلُولٌ» و «هَدَايَا الْعُمَالِ غُلُولٌ». مسند احمد بن حنبل ج ۵/۴۲۴، مصنف ابن ابی شیبة ج ۵/۲۲۸، اخبار القضاة ج ۱/۵۹، المعجم الاوسط (طبرانی) ج ۵/۱۶۸، ج ۸/۲۵، ج ۹/۳۴، احکام القرآن (جصاص) ج ۲/۸۵، ۵۴۲، تاریخ جرجان ص ۲۹۶، الفوائد العوالی المؤرخة (تنوخی) ص ۱۲۱، السنن الکبری (بیهقی) ج ۱۰/۱۳۸، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۵/۱۷، ایضاح الاحکام ص ۱۰۸.

۷۴- «كنت مع رسول الله صلی الله علیه و آله جالسا، فطلع أبو بكر وعمر، فقال: الحمد لله الذي أيدني بكما». سیر اعلام النبلاء ج ۹/۴۶۸.

روایت به عبدالله بن ابی بکر بن حَزْم منتهی می شود و منقطع است. عبدالله بن ابی بکر بن حَزْم در سال ۱۳۰ یا ۱۳۵ هجری در سن ۷۰ سالگی فوت شده است.^{۷۶} بر این اساس، او حداقل ۳۷ سال بعد از فوت عمر تازه به دنیا آمده است. مضافاً به اینکه کسی که این روایت را از «عبدالله بن ابی بکر بن حَزْم» نقل می کند «یزید بن عیاض بن جُعْدَبَه» است که فردی کذاب می باشد.

* بعضی از کسانی که ابوالحکم یزید بن عیاض بن (یزید بن) جُعْدَبَه لیثی را فردی کذاب معرفی کرده اند عبارتند از: مالک بن انس،^{۷۷} یحیی بن معین،^{۷۸} احمد بن صالح

۷۵- طبقات ابن سعد (ترجمة الامام الحسين من طبقات ابن سعد) ص ۴۱.

۷۶- تهذیب الکمال ج ۱۴/۳۵۱، تهذیب التهذیب ج ۵/۱۴۴، تقریب التهذیب ج ۱/۴۸۱، ۴۸۲.

۷۷- مالک بن انس معتقد است ابن سَمْعَان کذاب است و یزید بن عیاض به مراتب از او کذاب تر. «قال عبد الحميد بن الوليد المصري، عن أبي القاسم: سألت مالكا عن ابن سَمْعَانَ، فقال: كَذَّابٌ. قلت: فَيَزِيدُ بْنُ عِيَاضٍ؟ قال: أَكْذَبُ وَأَكْذَبُ». المعرفة والتاريخ ج ۱/۳۹۴، الجرح والتعديل ج ۹/۲۸۳، الكامل في الضعفاء ج ۷/۲۶۳، الاسامى والكنى (حاکم ابواحمد) ج ۴/۲۴، تاریخ مدینة دمشق ج ۲۸/۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸، الموضوعات (ابن جوزی) ج ۱/۲۲۸، الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج ۳/۲۱۱، تهذیب الکمال ج ۳۲/۲۲۳، تهذیب التهذیب ج ۱۱/۳۰۹. همچنین رجوع کنید به: المعرفة والتاريخ ج ۳/۱۵۷.

۷۸- یحیی بن معین می گوید: یزید بن عیاض دروغ می گفت. «كان يَكْذِبُ». میزان الاعتدال ج ۴/۴۳۷، تهذیب التهذیب ج ۱۱/۳۰۹. <

محمد بن سعد،^{۸۳} علی بن مدینی،^{۸۴} فلاس،^{۸۵}

← ج ۲۸۳/۹، تهذیب الکمال ج ۲۲۴/۳۲، الكشف الحثیث ص ۲۸۲، تهذیب التهذیب ج ۳۰۹/۱۱.

و می گوید: «مَثْرُوكُ الْحَدِيثِ». الضعفاء والمتروكين (ابن جوزی) ج ۲۱۱/۳.
← ۸۰- نسائی در باره یزید بن عیاض می گوید: «كَذَّابٌ». تهذیب الکمال ج ۲۲۵/۳۲، تهذیب التهذیب ج ۳۰۹/۱۱.

و می گوید: «لَيْسَ بِثِقَةٍ، وَلَا يُكْتَبُ حَدِيثُهُ». تهذیب الکمال ج ۲۲۵/۳۲، تهذیب التهذیب ج ۳۰۹/۱۱.

و می گوید: «مَثْرُوكُ الْحَدِيثِ». الضعفاء والمتروكين (نسائی) ص ۲۵۲، الكامل فی الضعفاء ج ۲۶۴/۷، الموضوعات (ابن جوزی) ج ۲۲۸/۱، الضعفاء والمتروكين (ابن جوزی) ج ۲۱۱/۳، تهذیب الکمال ج ۲۲۵/۳۲، میزان الاعتدال ج ۴۳۷/۴، المغنی فی الضعفاء ج ۷۵۲/۲، تهذیب التهذیب ج ۳۰۹/۱۱.
← ۸۱- ابن حزم می گوید: یزید بن عیاض کذاب است و از او به عنوان جاعل احادیث یاد شده است. «كَذَّابٌ، مَذْكُورٌ بِوَضْعِ الْحَدِيثِ». المحلی ج ۱۸۱/۱۰.

و می گوید: «مَذْكُورٌ بِالْكَذِبِ وَوَضْعِ الْأَحَادِيثِ». المحلی ج ۴۸۷/۸، الكشف الحثیث ص ۲۸۱.

← ۸۲- سفیان بن عیینہ (ف. ۱۹۸هـ) از نقل روایات یزید بن عیاض اجتناب می کرد و او را تضعیف می نمود. ابوداود در باره یزید بن عیاض می گوید: «تَرَكْتُ حَدِيثَهُ ابْنُ عُيَيْنَةَ، تَكَلَّمَ فِيهِ». سؤالات الآجری لابی داود ج ۳۱۴/۲ [۱۹۷۲]، تهذیب الکمال ج ۲۲۴/۳۲، تهذیب التهذیب ج ۳۰۹/۱۱.

← ۸۳- ابن سعد در باره یزید بن عیاض می گوید: «كَانَ قَلِيلَ الْحَدِيثِ، يُسْتَضَعُّ». طبقات ابن سعد ج ۴۱۲/۵، تهذیب التهذیب ج ۳۰۹/۱۱.

۸۶ بخاری، مسلم، عجللی، ابو زرعہ، ۸۸
 ۹۰ ابو حاتم، جوزجانی، ساجی، ابن حبان، ابن عدی، ۹۳
 ۹۱ ۹۲ ۹۴ ۹۵
 ۸۹

۸۴- ابن مدینی می گوید: «ضعیف، لیس بشیء». سوالات عثمان بن محمد بن ابی شیبہ لابن المدینی ص ۵۱ / ح ۱۶۳، الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج ۳/۲۱۱، تہذیب التہذیب ج ۱۱/۳۰۹، میزان الاعتدال ج ۴/۴۳۷.

۸۵- عمرو بن علی فلاس (ف. ۲۴۹ھ) می گوید: «ضعیف الحدیث جداً». الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج ۳/۲۱۱، تہذیب التہذیب ج ۱۱/۳۰۹.

۸۶- بخاری می گوید: «مُنْكَرُ الْحَدِيثِ». التاريخ الكبير (بخاری) ج ۸/۳۵۲، التاريخ الصغير (بخاری) ج ۲/۸۳، ۸۴، الضعفاء الصغير (بخاری) ص ۱۲۶، کتاب الضعفاء (ابونعیم) ص ۱۶۰، الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج ۳/۲۱۱، تہذیب الکمال ج ۳۲/۲۲۴، میزان الاعتدال ج ۴/۴۳۷، تہذیب التہذیب ج ۱۱/۳۰۹.

۸۷- مسلم می گوید: «مُنْكَرُ الْحَدِيثِ». الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج ۳/۲۱۱، تہذیب الکمال ج ۳۲/۲۲۴، تہذیب التہذیب ج ۱۱/۳۰۹.

۸۸- عجللی می گوید: «ضعیف». معرفة الثقات ج ۲/۳۶۷، تہذیب التہذیب ج ۱۱/۳۰۹.

۸۹- ابو زرعہ، یزید بن عیاض را در نقل روایت ضعیف می دانست و می گفت از نقل احادیث او باید اجتناب شود. «وعن أبي زُرْعَةَ: ضَعِيفُ الْحَدِيثِ، وَأَمْرٌ أَنْ يُضْرَبَ عَلَى حَدِيثِهِ». الجرح والتعديل ج ۹/۲۸۳، تہذیب الکمال ج ۳۲/۲۲۴، تہذیب التہذیب ج ۱۱/۳۰۹.

۹۰- ابن ابی حاتم می گوید: «ضعیف الحدیث، مُنْكَرُ الْحَدِيثِ». الجرح والتعديل ج ۹/۲۸۳، تہذیب الکمال ج ۳۲/۲۲۴، تہذیب التہذیب ج ۱۱/۳۰۹.

۹۱- سعدی جوزجانی (ف. ۲۵۹ھ) می گوید: «ذَهَبَ حَدِيثُهُ، سَكَتَ النَّاسُ عَنْهُ». احوال الرجال ص ۱۲۸، الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج ۳/۲۱۱.

۹۲- زکریا بن یحیی ساجی (ف. ۳۰۷ھ) می گوید: «مُنْكَرُ الْحَدِيثِ». تہذیب التہذیب

دارقطنی،^{۹۶} ابن منذه اصفهانی^{۹۷} و ذهبی^{۹۸} نیز همگی یزید بن عیاض بن جعدبه را با عبارت های مختلف تضعیف کرده اند.

* ابن سعد در روایتی که - به «سعد جاری» منتهی می شود - نقل کرده است که روزی ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب گریه کرد و به شوهر خود (عمر بن خطاب) از کعب الاحبار و از حرفی که کعب به او زده بود شکایت نمود.^{۹۹}

راوی این روایت «سعد بن نوفل جاری» است که یکی از بندگان عمر بن

ج ۳۰۹/۱۱

۹۳- ابن حبان می گوید: «كَانَ مِنْ يَنْفَرُهُ بِالْمَنَاقِبِ عَنِ الْمَشَاهِيرِ وَالْمَقْلُوبَاتِ عَنِ الثِّقَاتِ، فَلَمَّا كَثُرَ ذَلِكَ فِي رَوَايَتِهِ صَارَ سَاقِطَ الْاِخْتِجَاجِ بِهِ». كتاب المجروحين ج ۱۰۸/۳

۹۴- ابن عدی می گوید: «عَامَّةُ مَا يَرْوِيهِ غَيْرُ مَحْفُوظَةٍ». تهذيب الكمال ج ۲۲۵/۳۲، تهذيب التهذيب ج ۳۰۹/۱۱

۹۵- ابو الفتح ازدی (ف. ۳۶۷هـ) می گوید: «مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ». الضعفاء والمتروكين (ابن جوزی) ج ۲۱۱/۳، تهذيب التهذيب ج ۳۰۹/۱۱

۹۶- دارقطنی می گوید: «ضَعِيفٌ». علل الدارقطنی ج ۳۵۱/۱۰، الضعفاء والمتروكين (ابن جوزی) ج ۲۱۱/۳، میزان الاعتدال ج ۴۳۷/۴، تهذيب التهذيب ج ۳۰۹/۱۱

۹۷- ابو عبدالله ابن منذه اصفهانی (ف. ۳۹۵هـ) می گوید: «رَوَى عَنْهُ عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ وَشَيْبَانُ بْنُ قَرْوُخٍ وَتَكَلَّمَ فِيهِ». فتح الباب فی الکنی واللقاب ص ۲۵۹

۹۸- ذهبی می گوید: «تُرِكَ». الكاشف (ذهبی) ج ۳۸۸/۲

۹۹- طبقات ابن سعد ج ۳۳۱/۳

خطاب می‌باشد.^{۱۰۰} وی از جانب عمر بر شهر «جار»^{۱۰۱} به عنوان والی گمارده شد!^{۱۰۲}

داستانی که سعد جاری در باره ام کلثوم نقل می‌کند توسط هیچ شخص دیگری نقل نشده است.

* روایت ابوبکر بن ابی شیبہ (ف. ۲۳۵هـ) نیز از طریق حسن بن یسار بصری است.^{۱۰۳} تنها کسی که حسن بصری مدعی است که این روایت را از او

۱۰۰- الموطأ - کتاب الصيد ح ۱۰ - ج ۲/۴۹۵، طبقات ابن سعد ج ۳/۳۳۲، التاريخ الكبير ج ۶/۳۳۹، ۳۴۰، الجرح والتعديل ج ۴/۹۶ [۴۲۳]، الانساب (سمعانی) ج ۲/۱۰، الاربعین البلدانية ج ۲/۹۳، معجم البلدان ج ۲/۹۳، تعجیل المنفعة ص ۱۵۰، التحفة اللطيفة ج ۱/۳۹۴، تدریب الراوی ج ۲/۳۱۴، کنز العمال ج ۱۲/۵۷۰/ ح ۳۵۷۸۷، شرح الزرقانی علی الموطأ ج ۳/۱۱۷.

۱۰۱- یاقوت حموی می‌گوید: «شهر «جار» در ساحل دریای سرخ است که تا مدینه به مقدار یک شبانه روز راه فاصله دارد ... در «جار» قصرهای فراوانی وجود دارد، نیمی از این شهر بصورت جزیره در دریا واقع شده است و نیمی از آن در ساحل قرار دارد». معجم البلدان ج ۲/۹۲، ۹۳.

همچنین رجوع شود به: الانساب (سمعانی) ج ۲/۹، ۱۰.

۱۰۲- التاريخ الكبير ج ۵/۱۰۷، مشارق الانوار (قاضی عیاض) ج ۳/۱۷۳، الانساب (سمعانی) ج ۲/۹، ۱۰، الاربعین البلدانية ج ۲/۹۳، معجم البلدان ج ۲/۹۳، تعجیل المنفعة ص ۱۵۰.

۱۰۳- مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب النکاح باب ۱۸۴: ما قالوا فی الرجل یزوج الصبیة أو یتزوجها ح ۴ - ج ۳/۴۲۲.

شنیده، پدرش یسار است که یسار خود از مجاهیل روات می باشد! به علاوه حسن بصری به تدلیس نمودن در روایات مشهور است.^{۱۰۴} عمل تدلیس، کاری است که محدث معروف شعبه بن حجاج آن را برادر کذب خوانده و گفته: «من اگر زنا بکنم برایم بهتر و گواراتر است از اینکه (در نقل روایت) تدلیس نمایم».^{۱۰۵}

- ۱۰۴- التبيين لأسماء المدلسين ص ۲۰، ۶۶، طبقات المدلسين (ابن حجر) ص ۲۹، تهذيب التهذيب ج ۲/۲۳۶، تقريب التهذيب ج ۱/۲۰۲، لسان الميزان ج ۷/۱۹۷، تحفة الاحوذی ج ۱/۸۱، علوم الحديث ومصطلحه (صبحی صالح) ص ۱۷۶.
- ۱۰۵- «التدليس أخو الكذب... وقال: لأن أذني أحب إلي من أن أدلس».

عبارت های فوق را شافعی (امام شافعیان) از شعبه بن حجاج نقل کرده است. رجوع کنید به: الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۱/۱۷۳، الفصول فی الاصول ج ۳/۱۸۹، الکفایة فی علم الروایة ص ۳۹۳، اصول السرخسی ج ۱/۳۷۹، مقدمة ابن الصلاح ص ۶۰، کشف الاسرار (علاء الدین بخاری) ج ۳/۱۰۹، جامع التحصيل ص ۹۸، اختصار علوم الحديث (ابن کثیر) ص ۴۷، الباعث الحثيث ص ۵۱، الشذا الفیاح ص ۱۰۸، المقنع فی علوم الحديث ج ۱/۱۵۷، التبصرة والتذكرة ج ۱/۱۸۷، التقرير والتحجير ج ۲/۳۳۹، فتح المغیث ج ۱/۲۰۷، فتح الباقي (سنکی) ج ۱/۱۸۷، تيسير التحرير ج ۳/۵۷، شرح نخبه الفكر (ملا علی قاری) ص ۴۲۳، اليواقيت والدرر ج ۲/۱۶، شذرات الذهب ج ۱/۲۲۲، شرح الزرقانی علی المنظومة البيقونية ص ۶۷، منهج ذوی النظر ص ۷۲، دراسات فی الجرح والتعديل ص ۱۵۰، التلخیص فی علم مصطلح الحديث ص ۱۴، اصول الحديث (محمد عجاج الخطيب) ص ۳۳۹، التدليس (جزائری) ص ۱۰۵، المدخل الى علوم الحديث (دردیری) ص ۱۰۳، مباحث فی علوم القرآن والحديث (عبدالمجید محمود) ص ۲۹۷، تيسير مصطلح الحديث ص ۸۲.

حسن بصری که بیش از هر کس دیگری نظراتش را به آراء عمر بن خطاب شبیه دانسته‌اند ^{۱۰۶} از کسانی است که به عنوان معاند امیر المؤمنین علی علیه السلام از وی یاد شده است. ^{۱۰۷}

۱۰۶- ابوقتاده عَدَوی در باره حسن بصری می‌گوید: «ما رَأَيْتُ رَجُلًا قَطُّ أَشْبَهَ رَأْيًا بِعَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - مِنْهُ». طبقات ابن سعد ج ۱۶۱/۷، طبقات الفقهاء (ابواسحاق شیرازی) ص ۶۸، ۶۹، الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۴۲/۳، التعديل والتجريح ج ۴۸۹/۱.

۱۰۷- گفته شده: حسن بصری از دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام بوده و از حضرت بدگویی می‌کرده است. ابن ابی الحدید ضمن اشاره به این موضوع، به ذکر روایاتی می‌پردازد که دلالت بر بغض و کینه حسن بصری نسبت به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام دارد. ما ذیلاً به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

* حسن بصری فردی وسواسی بود. یکبار برای وضو، آب زیادی مصرف نمود؛ امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای حسن! آب بسیاری ریختی! حسن بصری گفت: آنچه که (تو) امیر المؤمنین از خون مسلمانان بر زمین ریخته‌ای بیشتر از آبی است که من بر زمین ریختم! علی علیه السلام به او فرمود: آیا این مطلب، تو را خیلی ناراحت کرده؟ حسن بصری گفت: آری. حضرت علیه السلام فرمود: تو، (پس از این) همیشه در حال اندوه و ناراحتی خواهی بود. می‌گویند: حسن بصری پس از این ماجرا (که در آن امیر المؤمنین علیه السلام او را نفرین نمود) تا آخر عمرش همیشه اندوهگین و عبوس و ناراحت بود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴/۹۵).

* حسن بصری می‌گفت: «اگر علی در مدینه به خوردن خرما می‌پرداخت برایش بهتر بود از اینکه وارد این کارها (= خلافت) بشود». شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴/۹۵.

* روایت مُصعب بن عبدالله زبیری (ف. ۲۳۶هـ) در این خصوص بدون اسناد است. ۱۰۸

* روایت جاحظ (ف. ۲۵۵هـ) بدون اسناد است. ۱۰۹

* روایت زبیر بن بَکَّار (ف. ۲۵۶هـ) بدون اسناد است. ۱۱۰

* مضافاً به اینکه: احمد بن علی سلیمانی، زبیر بن بَکَّار را در شمار جاعلین احادیث ذکر نموده است. ۱۱۱ زبیر بن بَکَّار عداوت و دشمنی نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام را از پدرش و جدش و نهایتاً از جد اعلایش عبدالله بن زبیر بن عَوَّام به ارث برده بود. ۱۱۲ گفته شده که: در اثر عنادِ علنی و بیش از حدی که او

۱۰۸- نسب قریش (مصعب زبیری) ص ۳۴۹.

۱۰۹- العثمانیة ص ۲۳۶.

۱۱۰- جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکار) ج ۷۸۲/۲.

۱۱۱- میزان الاعتدال ج ۶۶/۲. همچنین رجوع کنید به: تهذیب التهذیب ج ۲۷۰/۳.

۱۱۲- نسب زبیر بن بَکَّار چنین است: زبیر بن بکار بن مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر.

پدر ناصبی وی (=بَکَّار) به نفرین امام رضا علیه السلام از بالای بام به زبیر افتاد و جان داد. جد ناصبی وی (= عبدالله بن مصعب) نیز کسی است که به اصرار او هارون الرشید مبادرت به قتل یحیی بن عبدالله بن حسن نموده است.

مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین اعلی الله مقامه پس از ذکر مطالب فوق - در باره عداوت زبیر بن بکار نسبت به علویان و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام - می فرماید: «... وَرِثَهَا عَدُوٌّ عَنْ عَدُوٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ». ابوهریرة (تألیف سید عبدالحسین شرف الدین) ص ۱۲۸.

نسبت به علویان اظهار می نمود آنان تصمیم گرفتند که وی را به قتل برسانند، از همین رو زبیر بن بَکَّار مجبور شد از ایشان بگریزد و به عراق برود.^{۱۱۳}

زبیر مورد عنایت و توجه خاص «متوکل» خلیفه ناصبی^{۱۱۴} عباسی بود تا

۱۱۳- «قَدِمَ الزُّبَيْرُ بْنُ بَكَّارٍ الْعِرَاقَ هَارِباً مِنَ الْعَلَوِيِّينَ، لِأَنَّهُ كَانَ يَنَالُ مِنْهُمْ، فَتَهَدَّدُوهُ، فَهَرَبَ مِنْهُمْ...». الكامل فی التاريخ ج ۶/۵۲۶.

۱۱۴- ظاهراً «متوکل» از اینکه قبلاً به دنیا نیامده بود تا در کشتن حسین بن علی علیه السلام شرکت داشته باشد متأسف بود! از همین رو در سال ۲۳۶ هجری دستور داد مرقد مطهر حضرت امام حسین علیه السلام را نابود کنند و بر روی قبر حضرت زراعت نمایند! ذهبی در باره ناصبی بودن متوکل و در اشاره به موضوع فوق می گوید: «وَفِي سَنَةِ (مَائَتَيْنِ) وَسِتِّ وَثَلَاثِينَ هَذَا الْمُتَوَكِّلُ قَبَرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام. فَقَالَ الْبَسَامِيُّ: أَسِفُوا عَلَى أَنْ لَا يَكُونُوا شَارِكُوا

فِي قَتْلِهِ فَتَتَبَعُوهُ رَمِيماً
وَكَانَ الْمُتَوَكِّلُ فِيهِ نَصَبٌ وَانْحِرَافٌ، فَهَدَمَ هَذَا الْمَكَانَ وَمَا حَوْلَهُ مِنَ الدُّوَرِ، وَأَمَرَ أَنْ يُزْرَعَ، وَمَنَعَ النَّاسَ مِنْ انْتِيَابِهِ». سير اعلام النبلاء ج ۱۲/۳۵. همچنین رجوع کنید به: وفيات الاعيان ج ۳/۳۶۵، تاريخ الاسلام (ذهبی) ج ۱۷ - حوادث سنة ۲۳۱ إلى ۲۴۰ هـ - ص ۱۸، ۱۹، الوافی بالوفیات (صفدی) ج ۱۱/۱۳۲ [۲۱۱]، فوات الوفيات ج ۱/۲۹۰، طبقات الشافعية الكبرى (سبکی) ج ۲/۵۴، البداية والنهاية ج ۱۱/۱۴۳، تاريخ الخلفاء (سيوطي) ص ۳۴۷، سَمَطُ النجوم العوالي (عصامي) ج ۳/۳۶۱، ۳۶۲، ۴۶۴.

در عبارات زیر نیز به ناصبی بودن متوکل تصریح شده است:

«وَكَانَ الْمُتَوَكِّلُ كَثِيرَ التَّحَامُلِ عَلَى عَلِيٍّ وَوَلَدَيْهِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ». وفيات الاعيان ج ۳/۳۶۵. ←

جایی که «متوکل» او را به عنوان معلمِ مخصوصِ فرزند خود «موفق» انتخاب نمود.^{۱۱۵} متوکل در یکی از بخشش‌های خود، مبلغ ده هزار درهم به زبیر بن بَکَّار^{۱۱۶} بخشیده است.

سرسپردگی کاملِ زبیر بن بَکَّار به دستگاه مستبد عباسی موجب شد که عاقبت وی از طرف خلیفه عباسی به عنوان قاضی مکه منصوب گردد.^{۱۱۷}

* 📎 اسناد روایت بلاذری (ف. ۲۷۹هـ) - که از طریق «هشام کلبی» است - به محمد بن سائب کلبی (ف. ۱۴۶هـ) منتهی می‌شود و منقطع است.^{۱۱۸}

* محمد بن سائب کلبی توسط علمای جرح و تعدیل عامه بشدت تضعیف شده و اقوال زیر در باره وی اظهار گردیده است.

محمد بن سائب کلبی روایات بسیاری از ابوصالح (باذام) نقل کرده است.

← «وكانَ مَعْرُوفاً بِالنَّصَبِ». الوافی بالوفیات (صفدی) ج ۱۳۱/۱۱ [۲۱۰]، فوات الوفيات ج ۱/۲۹۰، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۱۷ - حوادث سنة ۲۳۱ إلى ۲۴۰ هـ - ص ۱۸، ۱۹.

«وكانَ في المتوكلِ نَصَبٌ». سير اعلام النبلاء ج ۱۸/۱۲.

«وكانَ شَديدَ التَّحَامُلِ عَلَى عَلِيٍّ وَوُلَدِهِ». البداية والنهاية ج ۱۱/۱۴۳.

۱۱۵ - تاریخ بغداد ج ۸/۴۷۰، وفيات الاعيان ج ۲/۳۱۱.

۱۱۶ - به منابع پاورقی پیشین رجوع کنید.

۱۱۷ - تاریخ بغداد ج ۸/۴۶۹، ۴۷۲، الانساب (سمعانی) ج ۳/۱۳۷، وفيات الاعيان ج ۲/۳۱۲.

۱۱۸ - جمل من انساب الاشراف ج ۲/۴۱۱.

سفیان ثوری می گوید: «محمد بن سائب کلبی گفته: هر چه که من از ابوصالح نقل کرده‌ام دروغ است (و من آنها را خودم ساخته‌ام)».^{۱۱۹}

یحیی بن معین نیز محمد کلبی را فرد موثق نمی‌داند^{۱۲۰} و می‌گوید: «وی کذاب است».^{۱۲۱}

افراد دیگری که به کذاب بودن محمد کلبی تصریح نموده‌اند عبارتند از: لیث بن ابی سلیم،^{۱۲۲} زائده،^{۱۲۳} سلیمان بن طرخان،^{۱۲۴} قُرّة بن خالد،^{۱۲۵} جوزجانی

۱۱۹- سفیان ثوری می‌گوید: «قال لنا الكلبي: كلما حدثت عن أبي صالح كذب».
التاريخ الكبير (بخاری) ج ۱/۱۰۱، التاريخ الصغير (بخاری) ج ۲/۴۸، ۴۹،
الضعفاء الصغير (بخاری) ص ۱۰۶، كتاب المجروحين (ابن حبان) ج ۲/۲۵۴،
۲۵۵، الكامل في ضعفاء الرجال ج ۶/۱۱۵، سنن الدارقطني ج ۴/۷۲، السنن
الكبرى (بيهقي) ج ۱۰/۲۹۰، موضح اوهام الجمع والتفريق ج ۱/۲۵، ميزان
الاعتدال ج ۳/۵۵۷.

۱۲۰- الضعفاء الكبير ج ۴/۷۸، الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۷/۲۷۱، تهذيب
الكمال ج ۲۵/۲۴۸، ميزان الاعتدال ج ۳/۵۵۹.

۱۲۱- إرواء الغلیل ج ۶/۱۵۲.

۱۲۲- الضعفاء الكبير ج ۴/۷۸، منهاج السنة ج ۵/۸۲، تهذيب الكمال ج ۲۵/۲۴۸،
المنتقى من منهاج الاعتدال ص ۳۱۹.

۱۲۳- منهاج السنة ج ۵/۸۱، ۸۲، المنتقى من منهاج الاعتدال ص ۳۱۹، إرواء الغلیل
ج ۶/۱۵۲.

۱۲۴- احوال الرجال (جوزجانی) ص ۵۴، منهاج السنة ج ۵/۸۲، تهذيب الكمال
ج ۲۵/۲۴۸، المنتقى من منهاج الاعتدال ص ۳۱۹.

- ۱۲۶ سعدی، ابن جوزی، ۱۲۷ ابن تیمیہ، ۱۲۸ ہیثمی، ۱۲۹ ابن حَجَر عسقلانی، ۱۳۰
 محمد طاهر قُتَنی، ۱۳۱ مُناوی، ۱۳۲ مبارکفوری، ۱۳۳ و اَلْبانی، ۱۳۴ .

۱۳۵ «ابونُعیم اصفهانی» تمامی احادیث کلبی را ساختگی می داند.

۱۲۵- احوال الرجال (جوزجانی) ص ۵۴، الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۲۷۱/۷، تهذیب الکمال ج ۲۵۱/۲۵.

۱۲۶- احوال الرجال (جوزجانی) ص ۵۴، الکامل فی ضعفاء الرجال ج ۱۱۵/۶، میزان الاعتدال ج ۵۵۹/۳.

۱۲۷- ابن جوزی در باره محمد کلبی می گوید: «مِنْ كِبَارِ الْكَذَّابِينَ». الموضوعات (ابن جوزی) ج ۴۷/۱، الكشف الحثيث ص ۲۳۱، الحطة فی ذكر الصحاح الستة ص ۱۱۱.

۱۲۸- منهاج السنة ج ۸۱/۵، ۸۲، المنتقى من منهاج الاعتدال ص ۳۱۸، ۳۱۹.

۱۲۹- مجمع الزوائد ج ۱۲۰/۴، ج ۲۸۰/۶، ج ۵۴/۷، ج ۲۴۳/۹، ۳۷۲. و رجوع کنید به: ج ۶۷/۵، ج ۳۲۳/۶، ج ۳۶/۷، ۳۹، ۸۹، ۹۹، ۱۳۳، ج ۲۴۸/۸.

هیثمی همچنين می گوید: به خدا پناه می بریم از قبايحي که (محمد کلبی مرتکب شده و) به او نسبت می دهند. «نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِمَّا تُسَبِّحُ إِلَيْهِ مِنَ الْقَبَائِحِ». مجمع الزوائد ج ۱۱۵/۴.

۱۳۰- تقريب التهذيب ج ۷۸/۲.

۱۳۱- تذكرة الموضوعات (محمد طاهر قُتَنی) ص ۱۳۸.

۱۳۲- الفتح السماوی ج ۱۴۵/۱.

۱۳۳- تحفة الاحوذی ج ۳۳۸/۸.

۱۳۴- إرواء الغلیل ج ۷۸/۵، ج ۱۵۲/۶.

۱۳۵- «أَحَادِيثُهُ مُؤْضَعَةٌ». کتاب الضعفاء (ابونعیم) ص ۱۳۸.

حاکم نیشابوری نیز کلیه روایاتی را که کلبی از ابوصالح (باذام) نقل نموده جعلی می داند ^{۱۳۶} و ابوالشیخ اصفهانی (ف. ۳۶۹) می گوید: «کلبی متهم به ^{۱۳۷} حدیث سازی است».

عده ای تصریح کرده اند که کلبی فردی «متروک الحدیث» است و باید از نقل روایات او و یا کتابت آنها و یا حداقل از احتجاج به آنها اجتناب نمود. کسانی که به «متروک الحدیث» بودن کلبی تصریح کرده اند عبارتند از: ترمذی، ^{۱۳۸} ابوحاتم، ^{۱۳۹} دارقطنی، ^{۱۴۰} نسائی، ^{۱۴۱} بیهقی ^{۱۴۲} و ذهبی ^{۱۴۳}.

- ۱۳۶ - «أحاديثه عن أبي صالح مؤسوعة». المدخل الى الصحيح (ابو احمد حاکم) ص ۱۹۵.
- ۱۳۷ - «مُتَّهَمٌ بِالْوَضْعِ». اخلاق النبی وآدابه ج ۳/ ۱۸۰.
- ۱۳۸ - ترمذی در باره کلبی می گوید: «تَرَكَهُ أَهْلُ الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ». سنن الترمذی ج ۴/ ۳۲۴، ضعیف سنن الترمذی ص ۳۷۲.
- ۱۳۹ - ابوحاتم می گوید: «النَّاسُ مُجْمَعُونَ عَلَى تَرْكِ حَدِيثِهِ، لَا يُشْتَغَلُ بِهِ، هُوَ ذَاهِبُ الْحَدِيثِ». الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۷/ ۲۷۱، تهذیب الکمال ج ۲۵/ ۲۵۱.
- ۱۴۰ - دارقطنی می گوید: «مَتْرُوكٌ». سنن الدارقطنی ج ۴/ ۷۲، میزان الاعتدال ج ۳/ ۵۵۹.
- ۱۴۱ - نسائی می گوید: «متروک الحدیث». کتاب الضعفاء والمتروکین ص ۲۳۱، الکامل فی ضعف الرجال ج ۶/ ۱۱۵.
- ۱۴۲ - بیهقی می گوید: «مَتْرُوكٌ». السنن الکبری (بیهقی) ج ۱۰/ ۲۹۰.
- و می گوید: «لَا يُحْتَجُّ بِهِ». السنن الکبری (بیهقی) ج ۶/ ۲۶۱، إرواء الغلیل ج ۶/ ۱۵۲.

۱۴۴

حَمَّاد بن سَلَمَه به خداوند قسم می خورد که کلبی فردی غیر موثق است.

نسائی نیز از کلبی به عنوان فردی غیر موثق یاد می کند و می گوید: «روایاتی را

۱۴۵

که کلبی نقل می کند نباید نوشت».

کلبی کتاب مفصلی در تفسیر قرآن دارد. احمد بن حنبل حتی نگاه کردن به

۱۴۶

تفسیر کلبی را حرام می داند!

۱۴۷

ابن وزیر صنعانی (ف. ۵۸۴۰) می گوید: «هیچ فردی کلبی را توثیق نکرده است»،

و ذهبی می گوید: «اصلاً جایز نیست که نام کلبی در کتابها ذکر شود، چه رسد به

۱۴۸

اینکه به (روایات) او احتجاج و استناد شود».

سخاوی معتقد است که ضعیف بودن روایات کلبی مورد اتفاق همگان

۱۴۹

است.

* «هشام بن محمد بن سائب کلبی» ف. ۲۰۴ هـ نیز — که از پدرش روایت

← ۱۴۳ - ذهبی می گوید: «مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ». سیر اعلام النبلاء ج ۶/۲۴۸.

۱۴۴ - حماد بن سلمه می گوید: «كَانَ وَاللَّهِ غَيْرَ ثِقَةٍ». کتاب المجروحین (ابن حبان)

ج ۲/۲۵۴.

۱۴۵ - «لَيْسَ بِثِقَةٍ وَلَا يُكْتَبُ حَدِيثُهُ». تهذیب الکمال ج ۲۵/۲۵۱.

۱۴۶ - «قَالَ أَحْمَدُ بْنُ زُهَيْرٍ: قُلْتُ لِأَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ: يَحِلُّ النَّظَرُ فِي تَفْسِيرِ الْكَلْبِيِّ؟ قَالَ: لَا».

میزان الاعتدال ج ۳/۵۵۸.

۱۴۷ - «لَمْ يُوثَّقْ أَحَدٌ». ايثار الحق على الخلق ص ۱۴۹.

۱۴۸ - «لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ فِي الْكُتُبِ، فَكَيْفَ الْإِخْتِجَاجُ بِهِ؟»! میزان الاعتدال ج ۳/۵۵۹.

۱۴۹ - سخاوی در باره کلبی می گوید: «الْمُتَّفَقُ عَلَى ضَعْفِهِ». التوضیح الابرار ص ۹۵.

خواستگاری عمر از ام‌کلثوم بنت علی را نقل نموده - توسط بعضی از علمای رجال عامه به عنوان فردی کذاب معرفی شده است. ذیلاً بعضی از اقوالی را که در تضعیف هشام بن محمد کلبی ذکر شده است می‌خوانید:

ابن حَبَّان می‌گوید: «ابن کلبی از «پدر خود» و «معروف مولی سلیمان» و همچنین از «عراقیان» روایات عجیب و اخباری را نقل می‌کند که هیچ پایه و اساسی ندارد».^{۱۵۰}

احمد بن حنبل می‌گوید: «گمان نمی‌کنم که کسی از ابن کلبی حدیث نقل نماید».^{۱۵۱}

دارقُطنی، ذهبی و هِشَمی نیز کلبی را فردی «مُتْرُکُ الْحَدِیْث» می‌دانند.^{۱۵۲}
ابن عَساکر نیز هِشام کلبی را فردی غیر موثق می‌داند^{۱۵۳} و ابن تیمیّه معتقد

۱۵۰ - «یَزُوِي عَنْ أَبِيهِ وَمَعْرُوفٍ مَوْلَى سَلِيْمَانَ وَالْعِرَاقِيِّيْنَ الْعَجَائِبَ وَالْأَخْبَارَ الَّتِي لَا أَصُولَ لَهَا». کتاب المجروحین (ابن حبان) ج ۳/۹۱.

۱۵۱ - «مَا ظَنَنْتُ أَنَّ أَحَدًا يُحَدِّثُ عَنْهُ». منهاج السنة ج ۵/۸۲، میزان الاعتدال ج ۴/۳۰۴، سیر اعلام النبلاء ج ۱۰/۱۰۱، لسان المیزان ج ۶/۱۹۶.
۱۵۲ - دارقُطنی می‌گوید: «مُتْرُکُ الْحَدِیْث». منهاج السنة ج ۵/۸۲، میزان الاعتدال ج ۴/۳۰۴، سیر اعلام النبلاء ج ۱۰/۱۰۱، المنتقى من منهاج الاعتدال ص ۳۱۹، لسان المیزان ج ۶/۱۹۶.

ذهبی می‌گوید: «أَحَدُ الْمُتْرُوكِينَ كَأَبِيهِ». سیر اعلام النبلاء ج ۱۰/۱۰۱.

هیشمی می‌گوید: «مُتْرُکُ». مجمع الزوائد ج ۸/۲۴۸.

۱۵۳ - ابن عساکر می‌گوید: «لَيْسَ بِثِقَّةٍ». میزان الاعتدال ج ۴/۳۰۴، سیر اعلام النبلاء ج ۴/۳۰۴.

۱۵۴

است که ابن کلبی از دروغ‌گوترین افراد است.

* 📖 روایت یعقوبی (ف. ۲۹۲هـ) نیز - در خصوص خواستگاری

عمر از ام کلثوم بنت علی علیه السلام و همچنین ازدواج آن دو - بدون اسناد
۱۵۵
است.

* 📖 ابوبشر دولابی (ف. ۳۱۰هـ) روایات خود را از طرق زیر نقل نموده

است:

۱- از طریق محمد بن اسحاق. ^{۱۵۶} قبلاً روایات ابن اسحاق را آوردیم و

در باره خود ابن اسحاق نیز سخن گفتیم.

۲- از طریق لیث بن سعد. ^{۱۵۷} روایت لیث بن سعد منقطع است مضافاً به

اینکه روایت لیث را کاتبش (= عبدالله بن صالح کذاب) نقل کرده که تضعیف و
تکذیب او خواهد آمد. ^{۱۵۸}

۳- از طریق واقد بن محمد بن عبدالله بن عمر. ^{۱۵۹} اسناد واقد بن محمد

ج ۱۰/۱۰۲، لسان المیزان ج ۶/۱۹۶.

۱۵۴- ابن تیمیه در باره ابن کلبی می‌گوید: «هو من أكذب الناس». منهاج السنة

ج ۵/۸۱، ۸۲، المنتقى من منهاج الاعتدال ص ۳۱۹.

۱۵۵- تاریخ یعقوبی ج ۲/۱۴۹.

۱۵۶- الذرية الطاهرة ص ۶۲، ۱۱۴، ۱۱۶.

۱۵۷- الذرية الطاهرة ص ۶۲.

۱۵۸- رجوع کنید به صفحات ۵۸۴ تا ۵۸۸.

۱۵۹- الذرية الطاهرة ص ۱۱۴.

۱۶۰

منقطع و مجهول است.

۴- از طریق اسلم عَدَوی برده حبشی عمر بن خطاب.^{۱۶۱} روایت اسلم عَدَوی از طریق حبیب (کاتب مالک بن انس) نقل شده که فردی کذاب^{۱۶۲} است.

۵- از طریق محمد بن شهاب زُهری.^{۱۶۳} زُهری نیز روایت خود را بدون اسناد نقل کرده است. همچنین باید به یاد داشت که زُهری از سرسپردگان دولت جبار اموی است تا جایی که از او به عنوان «پاسبان بنی امیه» تعبیر شده است.^{۱۶۴}

* گفته شد یکی از روایت‌های دولابی در این زمینه، روایت منقطعی است که آن را از طریق عبدالله بن صالح (کاتب لیث بن سعد) نقل کرده است. ابوصالح عبدالله بن صالح بن محمد بن مسلم جُهَنی مصری (ف. ۲۲۲هـ) فردی کذاب است و توسط بسیاری تضعیف شده است.

صالح جَزَرَه^{۱۶۵} در باره عبدالله بن صالح می‌گوید: «وی در حدیث دروغ

۱۶۰- واقد بن محمد مدعی است که روایت را یکی از بستگانش نقل کرده است. «...عن

واقِدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ بَعْضِ أَهْلِهِ...». الذریة الطاهرة ص ۱۱۴.

۱۶۱- الذریة الطاهرة ص ۱۱۵.

۱۶۲- رجوع کنید به صفحات ۶۰۹ تا ۶۱۱.

۱۶۳- الذریة الطاهرة ص ۱۱۶، ۱۱۸.

۱۶۴- این تعبیر «هشیم بن بشیر واسطی» است که در باره او می‌گوید: «شُرْطِی لِبَنی

أُمَیَّة». سیر اعلام النبلاء ج ۷/۲۲۶، ج ۸/۲۹۲.

۱۶۵- ابوعلی صالح بن محمد بن عمرو اسدی بغدادی معروف به جَزَرَه (ف. ۲۹۳هـ) از «

۱۶۶

می گفت».

۱۶۷

ابن قیسرانی نیز وی را فردی کذاب می خواند.

علی بن مدینی می گوید: «من احادیث عبدالله بن صالح را کنار گذاشته ام

(و مردود می دانم) ولذا از وی هیچ روایتی را نقل نمی کنم».^{۱۶۸} یحیی بنمعین^{۱۶۹} و احمد بن حنبل^{۱۷۰} افراد را از نقل روایت های او و همچنین کتابت

← ائمه محدثین است.

۱۶۶ — «كَانَ يَكْذِبُ فِي الْحَدِيثِ». تاریخ بغداد ج ۴۸۷/۹، تاریخ مدینه دمشق

ج ۱۹۸/۲۹، تهذیب الکمال ج ۱۰۲/۱۵، میزان الاعتدال ج ۴۴۱/۲، سیر اعلام

النبلاء ج ۴۱۳/۱۰، فیض القدير ج ۵۲۱/۲.

۱۶۷ — معرفة التذكرة ص ۱۰۷.

۱۶۸ — «ضَرَبْتُ عَلَى حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ وَمَا أَزْوِي عَنْهُ شَيْئاً». تاریخ بغداد

ج ۴۸۷/۹، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹۷/۲۹، تهذیب الکمال ج ۱۰۲/۱۵، سیر اعلام

النبلاء ج ۴۱۳/۱۰.

۱۶۹ — «وَقَتِي يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ بِهِ مِصْرُ وَارَدَ گَرْدِيدَ، از طرف عبدالله بن صالح برایش

هدایایی با یک کنیز و یک صد دینار فرستاده شد. او هم قبول کرد. یحیی بن معین

در طول اقامتش در مصر وقتی در احادیث عبدالله بن صالح دقت کرد به مردم گفت

که هیچ یک از روایت های عبدالله بن صالح را ننویسند». «دَخَلَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ

مِصْرَ، فَاسْتَقْبَلَتْهُ هَدَايَا أَبِي صَالِحٍ كَاتِبِ اللَّيْثِ وَجَارِيَّةٌ وَمِائَةُ دِينَارٍ، فَقَبِلَهَا وَدَخَلَ

مِصْرَ. فَلَمَّا تَأَمَّلَ حَدِيثَهُ، فَقَالَ: لَا تَكْتُبُوا عَنْ أَبِي صَالِحٍ». تاریخ مدینه دمشق

ج ۱۹۶/۲۹.

۱۷۰ — زیاد بن ایوب می گوید: «نَهَانِي أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ — رَحِمَهُ اللَّهُ — أَنْ أَزْوِي حَدِيثَ

عبدالله بن صالح». کتاب المجروحین ج ۴۰/۲، ۴۱، الانساب (سمعی) ج ۷/۵. ←

آنها منع می کردند.

احمد بن صالح مصری (ف. ۲۴۸هـ)، ^{۱۷۱} ابوحاتم، ^{۱۷۲} احمد بن علی نسائی، ^{۱۷۳} ابن ابی حاتم، ^{۱۷۴} ابن حبان، ^{۱۷۵} ابن خزم، ^{۱۷۶} و سمعانی ^{۱۷۷} هریک با عبارات های خود به جرح و تضعیف عبدالله بن صالح (کاتب لیث بن سعد)

- «عن عبدالله بن أحمد: سألت أبي عن عبدالله بن صالح، فقال: كان أول أمره مُتَمَاسِكًا، ثُمَّ فَسَدَ بِآخِرِهِ، وَلَيْسَ هُوَ بِشَيْءٍ، قال: وَسَمِعْتُ أَبِي ذَكَرَهُ يَوْمًا فَذَمَّهُ وَكَرِهَهُ». الجامع في العلل و معرفة الرجال ج ۳/۲۱۲، ۲۱۳، الضعفاء الكبير ج ۲/۲۶۷، الكامل في ضعفاء الرجال ج ۵/۸۷، تاريخ بغداد ج ۹/۴۸۶، التعديل والتجريح ج ۲/۹۳۰، تاريخ مدينة دمشق ج ۲۹/۱۹۴، ۱۹۵، بحر الدم ص ۸۷، تهذيب الكمال ج ۱۵/۱۰۱، سير اعلام النبلاء ج ۱۰/۴۱۳.
- ۱۷۱- احمد بن صالح می گوید: «مُتَّهَمٌ لَيْسَ بِشَيْءٍ». تاريخ بغداد ج ۹/۴۸۷، تاريخ مدينة دمشق ج ۲۹/۱۹۷، تهذيب الكمال ج ۱۵/۱۰۳.
- ۱۷۲- ابوحاتم می گوید: «لَا يُحْتَجُّ بِهِ». فيض القدير ج ۲/۶۳۰.
- ۱۷۳- نسائی می گوید: «لَيْسَ بِثِقَّةٍ». تاريخ بغداد ج ۹/۴۸۷، تاريخ مدينة دمشق ج ۲۹/۱۹۷، تذكرة الحفاظ ج ۱/۳۸۹، تهذيب الكمال ج ۱۵/۱۰۳، ميزان الاعتدال ج ۲/۴۴۱، سير اعلام النبلاء ج ۱۰/۴۱۳.
- ۱۷۴- ابن ابی حاتم می گوید: «مُنْكَرُ الْحَدِيثِ جِدًّا». فيض القدير ج ۲/۶۳۰.
- ۱۷۵- ابن حبان می گوید: «مُنْكَرُ الْحَدِيثِ جِدًّا». كتاب المجروحين ج ۲/۴۰.
- ۱۷۶- ابن خزم می گوید: «سَاقِطٌ». المحلى ج ۴/۲۲۹.
- ۱۷۷- سمعانی می گوید: «رَوَى عَنِ اللَّيْثِ مَنَاكِيرَ. مُنْكَرُ الْحَدِيثِ جِدًّا، يَزُوي عَنِ الثِّقَاتِ مَا لَا يَشْبُهُ حَدِيثَ الثِّقَاتِ، وَعِنْدَهُ الْمَنَاكِيرُ الْكَثِيرَةُ عَنْ أَقْوَامٍ مَشَاهِيرِ الْأَيْمَةِ». الانساب ج ۵/۶.

پرداخته‌اند.

۱۷۸

مناوی می‌گوید: ائمه (حدیث)، عبدالله بن صالح را تضعیف کرده‌اند.

یکی از احادیث جعلی معروفی که عبدالله بن صالح ساخته حدیثی است که در آن ادعا شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «خدا صحابه مرا بر تمامی عالمان - به جز بر انبیا و مرسلین - برگزیده (و برتری بخشیده) است، و از میان صحابه من نیز ابوبکر و عمر و عثمان و علی را برگزیده و آنان را بهترین صحابه من قرار داده است...».

۱۷۹

ابن شاهین می‌گوید: «این روایت، باطل و جعلی است»^{۱۸۰} و نسائی با متهم کردن عبدالله بن صالح به جعل این خبر، آن را بتمامی ساختگی می‌داند.^{۱۸۱}

۱۷۸ - «ضَعَّفَهُ الْأَئِمَّةُ». فیض القدير ج ۲/۷۲۹.

۱۷۹ - «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ أَصْحَابِي عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ سِوَى النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَاخْتَارَ مِنْ أَصْحَابِي أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَعَلِيًّا رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، فَجَعَلَهُمْ خَيْرَ أَصْحَابِي...». صريح السنة (طبری) ص ۲۳، شرح مذاهب اهل السنة (ابن شاهین) ص ۲۴۰، شرح اصول اعتقاد اهل السنة (لالکائی) ج ۷/۱۲۴۳، تاریخ بغداد ج ۳/۳۸۱، موضح اوهام الجمع والتفريق ج ۲/۳۱۲، معرفة التذكرة ص ۱۰۷، الشفا بتعريف حقوق المصطفى ج ۲/۵۴، تاریخ مدينة دمشق ج ۲۹/۱۸۵، ج ۳۰/۲۰۷، ج ۳۶/۳۱۶، ج ۳۹/۱۱۳، ۱۲۷، تهذيب الكمال ج ۱۵/۱۰۴، تهذيب التهذيب ج ۵/۲۲۷، الخصائص الكبرى ج ۲/۳۵۰.

۱۸۰ - «بَاطِلٌ مَوْضُوعٌ». شرح مذاهب اهل السنة (ابن شاهین) ص ۲۴۰.

ابو حاتم و ابو زُرْعَه و ابن قیسرانی نیز تصریح کرده‌اند که این روایت را عبدالله بن صالح ساخته است. ۱۸۲

از احادیث جعلی دیگر عبدالله بن صالح این است که می‌گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مسلمانان فرموده: «واجب است که شما به همراه هر فردی (= یعنی هر امامی) جهاد کنید چه آن شخص آدم خوبی باشد و چه فرد بد و فاجری باشد و گناهان کبیره کرده باشد، (همانطوری که) بر شما واجب است بر (جنازه) هر مسلمانی که می‌میرد نماز بخوانید چه آن شخص خوب باشد و چه فاجر و بد باشد و گناهان کبیره انجام داده باشد!» ۱۸۳

۱۸۴


* روایت ابن عبد ربّه (ف. ۵۳۲۸) بدون اسناد است.

۱۸۱- «حَدِيثُ بِطَوْلِهِ مَوْضُوعٌ». تهذيب الكمال ج ۱۵/۱۰۴، میزان الاعتدال ج ۲/۴۴۳، تهذيب التهذيب ج ۵/۲۲۷.

۱۸۲- ابن ابی حاتم در باره این حدیث می‌گوید: «سَمِعْتُ أَبِي وَأَبَا زُرْعَةَ يَقُولَانِ: إِنَّ هَذَا الْحَدِيثَ مَوْضُوعٌ وَالْحَمْلُ فِيهِ عَلَى أَبِي صَالِحٍ». تاریخ مدینه دمشق ج ۲۹/۱۹۸، سیر اعلام النبلاء ج ۱۰/۴۱۴.

ابن قیسرانی وقتی این روایت را نقل می‌کند می‌گوید: «فِيهِ عِبَادَةُ اللَّهِ كَاتِبُ اللَّيْثِ، وَهُوَ كَذَّابٌ». معرفة التذكرة ص ۱۰۷.

۱۸۳- «الْجِهَادُ وَاجِبٌ عَلَيْكُمْ مَعَ كُلِّ بَرٍّ وَفَاجِرٍ، وَإِنْ هُوَ عَمِلَ الْكَبَائِرَ، وَالصَّلَاةُ وَاجِبَةٌ عَلَيْكُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ يَمُوتُ، بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا، وَإِنْ هُوَ عَمِلَ الْكَبَائِرَ». مسند الشاميين ج ۴/۳۲۹، تاریخ مدینه دمشق ج ۲۹/۱۸۳، میزان الاعتدال ج ۲/۴۴۳، سیر اعلام النبلاء ج ۱۰/۴۱۶.

*  روایت طبرانی (ف. ۳۶۰هـ) در المعجم الاوسط^{۱۸۵} علاوه بر اینکه


منقطع است از طریق سفیان بن وکیع می باشد.

سفیان بن وکیع بن جرّاح رواسی (ف. ۲۴۷هـ) از کسانی است که نسائی او را

۱۸۷


۱۸۶

تضعیف نموده و متهم به کذب است.

*  اسناد روایت حاکم نیشابوری (ف. ۴۰۵هـ) منقطع است^{۱۸۸} و

۱۸۹

شمس الدین ذهبی به این انقطاع تصریح نموده است.

*  ابوبکر بیهقی (ف. ۴۵۸هـ) دو روایت در این خصوص نقل کرده که

۱۹۰

اولی منقطع است و بیهقی خود به مُرْسَل بودن آن تصریح نموده است. بیهقی

← ۱۸۴ - العثمانیة ص ۲۳۶، العقد الفرید ج ۸۹/۶، ۹۰، طبائع النساء (ابن عبد البر) ص ۳۹.

۱۸۵ - المعجم الاوسط ج ۳۵۷/۶.

۱۸۶ - نسائی در باره او می گوید: «لَیْسَ بِشَیْءٍ». الضعفاء والمتروکین (نسائی) ص ۱۹۲.

و ذهبی می گوید: «ضَعِیفٌ». الکاشف ج ۴۴۹/۱.

۱۸۷ - ابوزُرْعَه در باره او می گوید: «یُتَّهَمُ بِالْکَذِبِ». الضعفاء وأجوبة ابی زرعة الرازی

على سؤالات البرذعی ص ۴۰۴، الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۲۳۱/۴، تهذیب

الکمال ج ۲۰۲/۱۱، سیر اعلام النبلاء ج ۱۵۲/۱۲، میزان الاعتدال ج ۱۷۳/۲،

تذهیب تهذیب الکمال ج ۴۰۶/۶، ۴۰۷، ۴۰۹، تهذیب التهذیب ج ۱۰۹/۴، معجم

اسامی الرواة الذین ترجم لهم الالبانی ج ۱۶۹/۲، التذیل على کتاب تهذیب

التهذیب ص ۱۵۰.

۱۸۸ - المستدرک على الصحيحین ج ۱۴۲/۳.

۱۸۹ - تلخیص المستدرک ج ۱۴۲/۳.

۱۹۰ - السنن الكبرى ج ۶۳/۷.

این روایت را از طریق ابن اسحاق نقل نموده که گفتیم بعضی ابن اسحاق را دجال و کذاب معرفی کرده‌اند.

* روایت دوم بی‌هقی نیز علاوه بر انقطاع در سند، از طریق سفیان بن وکیع^{۱۹۱} است که پیشتر اشاره شد که وی از متهمین به کذب است.^{۱۹۲}

* ابوبکر خطیب بغدادی (ف. ۴۶۳هـ) روایتی را که در این خصوص نقل کرده از طریق «ابراهیم بن مهران بن رستم مروزی» است^{۱۹۳} که وی فردی مجهول و «مُنْكَرُ الْحَدِيثِ» می‌باشد و به بطلان این روایتش تصریح شده^{۱۹۴} است.

* مضافاً به اینکه خطیب بغدادی روایت خود را از دو طریق از «ابراهیم بن مهران» نقل نموده که طریق اول به نقل از «عبدالله بن اسحاق بن ابراهیم بَغَوی» و طریق دوم به نقل از «احمد بن حسین بن اسحاق صوفی» است که هر دو نفر از افراد مجهول می‌باشند.

* از همه مهم‌تر اینکه «ابراهیم بن مهران» خبر ازدواج ام‌کلثوم و عمر را از طریق امیرِ دربارِ عباسی «موسی بن علی لُخُمی ف. ۱۶۳هـ»^{۱۹۵} و او از طریق امیرِ

۱۹۱- السنن الکبری ج ۷/۶۴، ۱۱۴.

۱۹۲- رجوع کنید به صفحه ۵۸۸.

۱۹۳- تاریخ بغداد ج ۶/۱۸۰.

۱۹۴- الکامل فی الضعفاء ج ۱/۲۷۱، ۲۷۲.

۱۹۵- ابو عبد الرحمن موسی بن علی بن رباح لُخُمی، والی ابو منصور دوانقی در مصر»

دربار بنی امیه «عُقْبَةُ بن عامر جُهَنی» ^{۱۹۶} نقل می کند.

* عُقْبَةُ بن عامر جُهَنی از کسانی است که علیه امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه جنگیده و به طرفداری از معاویه در واقعه صفین شرکت کرده است. ^{۱۹۷}

* ^{۱۹۸} روایت زمخشری (ذ. ۵۵۳۸) بدون اسناد است.

* ^{۱۹۹} سند روایت ابن بشکوال (ذ. ۵۵۷۸) منقطع است.

* ^{۲۰۰} روایت ابن عساکر (ذ. ۵۵۷۱) در این خصوص، از طریق ابن سعد می باشد و همان روایت منقطع ابن سعد را نقل کرده است.

* ^{۲۰۰} روایتی که ضیاء الدین مقدسی (ذ. ۶۴۳) نقل نموده علاوه بر اینکه

← بود. (الجرح والتعديل ج ۸/۱۵۳، سیر اعلام النبلاء ج ۷/۴۱۱، الکاشف فی معرفة من له رواية فی الكتب الستة ج ۲/۳۰۶).

۱۹۶- عقبة بن عامر جُهَنی در سال ۴۴ هجری والی معاویه بن ابی سفیان در مصر شد. (الاستیعاب ج ۳/۱۸۳ [۱۸۴۳]، الانساب (سمعی) ج ۲/۱۳۴، اسد الغابة ج ۳/۴۱۷، تذکرة الحفاظ ج ۱/۴۳، تهذیب التهذیب ج ۷/۲۱۶، تقریب التهذیب ج ۱/۶۸۱، الاصابة ج ۴/۴۲۹، النجوم الزاهرة ج ۱/۵۲).

۱۹۷- طبقات ابن سعد ج ۴/۳۴۴، ج ۷/۴۹۸، تاریخ مدینه دمشق ج ۴۰/۴۹۱، تهذیب الکمال ج ۲۰/۲۰۵، الاصابة ج ۴/۴۲۹، النجوم الزاهرة ج ۱/۵۲.

۱۹۸- الفائق فی غریب الحدیث ج ۱/۲۶۹.

۱۹۹- غوامض الاسماء المبهمة ج ۲/۷۸۷.

۲۰۰- تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۸۶.

منقطع است از طریق ابوقلابه می‌باشد، و ابوقلابه نیز روایتش را از عمر بن عامر
سعدی و بشر بن مهران نقل نموده است.^{۲۰۱}

* ابوقلابه عبدالملک بن محمد رقاشی (ف. ۲۷۶هـ) از کسانی است که در
نقل روایات اشتباه می‌کرده است.^{۲۰۲}

* ابوحفص عمر بن عامر سعدی تقاربه جعل روایات متهم است و تضعیف
شده است.^{۲۰۳}

* بشر بن مهران خَصَّاف نیز فردی متروک الحدیث است.^{۲۰۴}

۲۰۱- الاحادیث المختارة (ضیاء الدین مقدسی) ج ۱/۳۹۸.

۲۰۲- «يُخْطِئُ... تَغَيَّرَ حِفْظُهُ». تقریب التهذیب ج ۱/۶۱۹.

۲۰۳- میزان الاعتدال ج ۳/۲۰۹، لسان المیزان ج ۴/۳۱۴، ۳۱۵، إرواء الغلیل
ج ۷/۲۷۱، ۲۷۲.

۲۰۴- رجوع کنید به صفحه ۵۵۳.

در روایتی که در فضائل الصحابه (احمد بن حنبل) ج ۲/۶۲۶ آمده نیز
محمد بن یونس کَذیمی کذاب روایت خود را از همین بشر بن مهران نقل
نموده است.

(۲) بطلان روایات مربوط به:

ازدواج عمر با حضرت ام‌کلثوم دختر
امیر مؤمنان رضی الله عنها با مهریه چهل هزار درهمی

* کلیه روایاتی که در این خصوص ذکر شده به چهار نفر ختم می‌گردد که همگی باطل است:

۱- جابر بن عبدالله انصاری

۲- أسلم عدوی بنده عمر بن خطاب

۳- محمد بن سائب کلبی

۴- عطاء بن ابی مسلم خراسانی

* روایاتی که به جابر بن عبدالله انصاری منتهی می‌شود به دو طریق مردود و باطل، نقل شده است. یکی از آنها از طریق «عبدالله بن زید بن أسلم» است که

فردی کذاب می باشد، و دیگری از طریق «محمد بن عبدالملک انصاری» است که او را نیز کذاب و حدیث ساز دانسته اند.^{۲۰۵}

* ابومحمد عبدالله بن زید بن اسلم (ف. بعد از ۱۷۰ هـ) که پدر بزرگش (اسلم) از بندگان عمر بن خطاب بوده یکی از حدیث سازان است.

ابن حبان در باره عبدالله بن زید می گوید: «وی روایاتی را از افراد موثق نقل می کند که حتی اگر یک فرد مبتدی در صناعت نقل حدیث آنها را بشنود شهادت می دهد که آن روایت ها ساختگی است»!^{۲۰۶}

زید بن اسلم سه فرزند به نام های اسامه، عبدالرحمن و عبدالله داشت.

مَدِیْنِی، یحیی بن معین و ترمذی می گویند: «در میان فرزندان زید بن اسلم حتی یک فرد موثق وجود ندارد»!^{۲۰۷}

۲۰۵- روایت جابر از طریق عبدالله بن زید بن اسلم در تاریخ مدینه دمشق ج ۸/۱۱۶ آمده است.

روایت جابر از طریق محمد بن عبدالملک انصاری در تاریخ مدینه دمشق ج ۴۸۶/۱۹ و المنتظم ج ۴/۲۳۷ ذکر گردیده است.

۲۰۶- ابن حبان می گوید: «يَأْتِي بِالْأَشْيَاءِ عَنِ الثِّقَاتِ الَّتِي إِذَا سَمِعَهَا الْمُبْتَدِئُ فِي هَذِهِ الصَّنَاعَةِ شَهِدَ عَلَيْهَا بِالْوَضْعِ». کتاب المجروحین (ابن حبان) ج ۲/۱۰.

۲۰۷- علی بن مدینی می گوید: «ليس في وُلْدِ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ثِقَةٌ». الکامل فی ضعفاء الرجال ج ۴/۱۸۵، کتاب الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج ۱/۹۵، ج ۲/۱۲۳، تهذیب الکمال ج ۱۴/۵۳۷، تهذیب التهذیب ج ۵/۱۹۶.

یحیی بن معین می گوید: «بَنُو زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ كُلُّهُمْ لَيْسَ فِيهِمْ ثِقَةٌ». من کلام >

«یحیی بن معین» روایات فرزندان زید بن اسلم را بی ارزش و غیر قابل اعتنا

۲۰۸

می داند.

ابی زکریا یحیی بن معین فی الرجال ص ۴۰.

ترمذی می گوید: «لَيْسَ فِي وُلْدِ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ثِقَةٌ». زاد المعاد ج ۲/۱۴.

۲۰۸- یحیی بن معین می گوید: «بَنُو زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ لَيْسُوا بِشَيْءٍ». کتاب المجروحین (ابن

حبان) ج ۱/۱۷۹، ج ۲/۱۰، ۵۸، کتاب الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج ۱/۹۵،

میزان الاعتدال ج ۲/۵۶۴، تحفة الاحوذی ج ۳/۴۹۹.

و می گوید: «لَيْسُوا بِشَيْءٍ ثَلَاثَتُهُمْ». الکامل فی ضعف الرجال ج ۴/۱۸۵،

۲۶۹، زاد المعاد ج ۲/۱۴.

و می گوید: «بَنُو زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ثَلَاثَتُهُمْ حَدِيثُهُمْ لَيْسَ بِشَيْءٍ، ضَعْفَاءُ

ثَلَاثَتُهُمْ». الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۵/۵۹، تهذیب الکمال ج ۱۴/۵۳۷،

تنقیح تحقیق احادیث التعلیق ج ۳/۳۸۴، نصب الرأیة ج ۶/۶۷، تهذیب التهذیب

ج ۵/۱۹۶.

و می گوید: «بَنُو زَيْدِ كُلُّهُمْ ضَعِيفٌ». تحفة الاحوذی ج ۳/۳۳۷. همچنین رجوع

کنید به: التلخیص الحبیر ج ۱/۱۶۲.

و در لفظی دیگر یحیی بن معین در باره این سه برادر (= اسامه، عبدالرحمن

و عبدالله) می گوید: «هَؤُلَاءِ إِخْوَةٌ وَلَيْسَ حَدِيثُهُمْ بِشَيْءٍ جَمِيعاً». الکامل فی ضعف

الرجال ج ۴/۱۸۵.

یحیی بن معین در خصوص عبدالله بن زید بن اسلم نیز می گوید: «حَدِيثُهُ لَيْسَ

بِشَيْءٍ»، یا می گوید: «ضَعِيفٌ». ذکر من اختلف العلماء ونقاد الحديث فيه ص ۶۵،

تهذیب الکمال ج ۱۴/۵۳۶، تهذیب التهذیب ج ۵/۱۹۶.

جوزجانی،^{۲۰۹} ابوداود،^{۲۱۰} بیهقی^{۲۱۱} و ابن قیسرانی^{۲۱۲} مقدسی نیز به تضعیف بودن روایات این سه برادر تصریح نموده‌اند.

ابوزرعه،^{۲۱۳} نسائی^{۲۱۴} و ابن عدی^{۲۱۵} هم از کسانی هستند که عبدالله بن زید بن اسلم را تضعیف نموده‌اند.

* روایت دیگری که از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده، از طریق محمد بن عبدالملک انصاری است.^{۲۱۶}

۲۰۹- جوزجانی می‌گوید: «بَنُو زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ: أَسَامَةُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ وَعَبْدُ اللَّهِ ضُعَفَاءُ فِي الْحَدِيثِ». احوال الرجال ص ۱۳۱، ۱۳۲، الكامل فی ضعفاء الرجال ج ۱/۳۹۷، ج ۴/۱۸۶، تهذیب الکمال ج ۱۴/۵۳۷، میزان الاعتدال ج ۲/۴۲۵، تهذیب التهذیب ج ۵/۱۹۶.

۲۱۰- ابوداود می‌گوید: «أَوْلَادُ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَسَامَةُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ كُلُّهُمْ ضَعِيفٌ». الضعفاء الكبير (عقيلي) ج ۲/۳۳۲.

۲۱۱- بیهقی می‌گوید: «أَوْلَادُ زَيْدٍ هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ ضُعَفَاءُ جَرَحَهُمْ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ». السنن الكبرى (بيهقي) ج ۱/۲۵۴، الجواهر النقي ج ۷/۲۲۱، تفسیر ابن کثیر ج ۲/۸.

۲۱۲- ابن قیسرانی می‌گوید: «ثَلَاثَتُهُمْ ضُعَفَاءُ». ذخيرة الحفاظ ج ۱/۲۵۰.

۲۱۳- الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۸/۴، ۵، تهذیب التهذیب ج ۵/۱۹۶، کشف الخفاء ج ۲/۱۲۶.

۲۱۴- کتاب الضعفاء والمتروکین (نسائی) ص ۲۰۲، تهذیب الکمال ج ۱۴/۵۳۸، میزان الاعتدال ج ۲/۵۶۴، تهذیب التهذیب ج ۵/۱۹۶.

۲۱۵- الكامل فی ضعفاء الرجال ج ۱/۳۹۶.

۲۱۶- «... عن جعفر بن محمد بن كُزال، عن إسحاق بن المُنْذِر، عن مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ ←

عده‌ای تصریح کرده‌اند که ابو عبد الله محمد بن عبد الملك انصاری، کذاب و حدیث‌ساز است. نام بعضی از این افراد عبارت است از: امام حنابلہ احمد بن حنبل، ^{۲۱۷} ابو حاتم، ^{۲۱۸} عقیلی، ^{۲۱۹} ابن عدی، ^{۲۲۰} ابن جوزی، ^{۲۲۱} ذهبی، ^{۲۲۲} ابن حجر، ^{۲۲۳} سیوطی ^{۲۲۴} و نور الدین کنانی ^{۲۲۵}.

← الأنصاري، عن محمد بن المنكدر، عن جابر بن عبد الله الأنصاري... تاریخ مدینه

دمشق ج ۱۹/۴۸۶، المنتظم ج ۴/۲۳۷.

۲۱۷- العلل ومعرفة الرجال ج ۳/۲۱۲، الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۸/۴، تاریخ بغداد ج ۳/۱۴۴، الموضوعات (ابن جوزی) ج ۲/۱۷۷، ۲۷۸، ج ۳/۳۸، ۲۲۲، میزان الاعتدال ج ۳/۶۳۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۱۰ - حوادث سنة ۱۶۱ إلى ۱۷۰ هـ - ص ۴۵۱، ج ۱۲ - حوادث سنة ۱۸۱ إلى ۱۹۰ هـ - ص ۳۷۴، المغنی فی الضعفاء ج ۲/۶۱۰، زاد المعاد ج ۴/۳۰۷، نصب الراية ج ۴/۳۵۱، الكشف الحثیث (سبط بن العجمی) ص ۲۳۸، لسان المیزان ج ۵/۲۶۵، ۲۶۶، بحر الدم (ابن المبرد) ص ۱۴۰.

۲۱۸- الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۸/۴، تاریخ بغداد ج ۳/۱۴۳، الموضوعات (ابن جوزی) ج ۳/۲۲۲.

۲۱۹- الضعفاء الكبير ج ۴/۱۰۳.

۲۲۰- الكامل في ضعفاء الرجال ج ۶/۱۵۷.

۲۲۱- ذیل القول المسدّد ص ۵۵.

۲۲۲- تلخیص کتاب الموضوعات ص ۲۳۶، ۲۶۰.

۲۲۳- الدراية في تخريج الاحاديث الهداية ج ۲/۱۳۷.

۲۲۴- اللثالی المصنوعة ج ۲/۱۵۱، ۳۴۸.

۲۲۵- تنزيه الشريعة ج ۲/۱۵۶.

ابن حبان و حاکم نیشابوری معتقدند: محمد بن عبد الملك انصاری حدیث جعل می کرده و آنها را به دیگران نسبت می داده است.^{۲۲۶}

جرح و تضعیف محمد بن عبد الملك در اقوال بسیاری از دیگر علمای اهل سنت موجود است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۲۲۷ شافعی، ۲۲۸ بخاری، ۲۲۹ مسلم نیشابوری، ۲۳۰ ترمذی، ۲۳۱ ونسائی

۲۲۶- ابن حبان می گوید: «كَانَ مَعْنُ يَزُويَ الْمُوضُوعَاتِ عَنِ الْإِثْبَاتِ. لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ فِي الْكُتُبِ إِلَّا عَلَى جِهَةِ الْقَدْحِ فِيهِ وَلَا الرِّوَايَةُ عَنْهُ إِلَّا عَلَى سَبِيلِ الْإِغْتِبَارِ». كتاب المجروحين (ابن حبان) ج ۲/۲۶۹، الموضوعات (ابن جوزی) ج ۲/۲۷۸، ج ۳/۳۸، ۲۲۲.

حاکم نیشابوری می گوید: «محمد بن عبد الملك ... روایات ساختگی (خود را) از (زبان) نافع و محمد بن منکدر و زهری و هشام بن عروه نقل می کند. «محمّد بن عبد الملك الأنصاري مَدِينِي سَكَنَ الشَّامَ. رَوَى عَنْ نَافِعٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْمُتَكَدِّرِ وَالزُّهْرِيِّ وَهَشَامِ بْنِ عُرْوَةَ الْمُوضُوعَاتِ». المدخل الى الصحيح ص ۱۹۹، لسان الميزان ج ۵/۲۶۵، ۲۶۶.

۲۲۷- لسان الميزان ج ۵/۲۶۵.

۲۲۸- التاريخ الكبير (بخاری) ج ۱/۱۶۴، التاريخ الصغير (بخاری) ج ۲/۱۹۶، الكامل في ضعفاء الرجال ج ۶/۱۵۷، ميزان الاعتدال ج ۳/۶۳۱، تخريج الاحاديث والآثار ج ۱/۲۶، لسان الميزان ج ۵/۲۶۵.

۲۲۹- الكنى والاسماء (مسلم) ج ۱/۴۸۹، لسان الميزان ج ۵/۲۶۵.

۲۳۰- العلل الكبير (ترمذی) ص ۳۹۱.

در باره وی می‌گویند: «مُنْكَرُ الْحَدِيثِ».

۲۳۲

ابوزرعه می‌گوید: «حَدِيثُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُكَدِّرِ لَا أَصْلَ لَهُ عِنْدِي».

۲۳۳

ابن عدی در باره او می‌گوید: «مَثْرُوكٌ» ... وَكُلُّ أَحَادِيثِهِ مِمَّا لَا يُتَابَعُهُ

۲۳۴

الثَّقَاتُ عَلَيْهِ، وَهُوَ ضَعِيفٌ جِدًّا».

«۲۳۱- کتاب الضعفاء والمتروكين (نسائی) ص ۲۳۲، الكامل فی ضعفاء الرجال ج ۱۵۷/۶،

تاریخ بغداد ج ۱۴۴/۳، لسان المیزان ج ۲۶۵/۵.

نسائی همچنین در باره محمد بن عبدالملك می‌گوید: «مَثْرُوكُ الْحَدِيثِ».

الكامل في ضعفاء الرجال ج ۱۵۷/۶، الموضوعات (ابن جوزی) ج ۲۲۲/۳،

میزان الاعتدال ج ۶۳۱/۳، تخريج الاحاديث والآثار ج ۲۶/۱، لسان الميزان

ج ۲۶۵/۵.

و می‌گوید: وی موثق نیست و نباید روایاتش نوشته شود. «لَيْسَ بِثِقَةٍ وَلَا يُكْتَبُ

حَدِيثُهُ». لسان الميزان ج ۲۶۵/۵.

و می‌گوید: «ضعیف». الموضوعات (ابن جوزی) ج ۱۷۷/۲، ج ۳۸/۳.

«۲۳۲- یعنی: «از نظر من آن روایتی که محمد بن عبدالملك از محمد بن منکدر نقل کرده

است پایه و اساسی ندارد». الضعفاء واجوبة ابی زرعة ص ۵۳۲، ۵۳۳.

منظور ابوزرعه روایت «مَنْ قَادَ مَكْفُوفًا...» می‌باشد. (رجوع کنید به:

التاريخ الكبير (بخاری) ج ۱۶۴/۱، الضعفاء الكبير ج ۱۰۳/۴، الكامل فی ضعفاء

الرجال ج ۱۵۷/۶).

«۲۳۳- اللثالی المصنوعة ج ۹۶/۱، ج ۲۱۸/۲.

«۲۳۴- یعنی: «... هیچ یک از احادیثی که محمد بن عبدالملك نقل می‌کند توسط افراد

موثق نقل نشده است و در روایات افراد موثق، تابعی برای آن وجود ندارد، و او»

ابوحاتم، ۲۳۵ دارقطنی، ۲۳۶ ابن قیسرانی مقدسی، ۲۳۷ مُناوی ۲۳۸ و
 شُؤکانی ۲۳۹ در باره او می گویند: «مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ».

ابویوسف یعقوب بن سفیان بن جوان فَسَوِی (ف. ۲۷۷هـ) و ابومحمد عبدالله بن
 علی بن جارود (ف. ۳۰۷هـ) و عُقَیْلِی در کتابهای خود که تحت عنوان «الضعفاء»
 نگاشته اند نام محمد بن عبد الملك را به عنوان یک راوی مجروح درج نموده اند و
 ابواحمد حاکم می گوید: «لَيْسَ بِالْقَوِيِّ عِنْدَهُمْ».

ابونعیم اصفهانی نیز در «کتاب الضعفاء» خود نام وی را آورده است و در
 تضعیف او می گوید: «لَا شَيْءَ».

* روایتی که از طریق محمد بن عبد الملك از جابر بن عبدالله انصاری - در
 خصوص ازدواج عمر با حضرت ام کلثوم رضی الله عنها و مهریه چهل هزار درهمی - نقل شده

جداً (یک راوی) ضعیف است». الکامل فی ضعفاء الرجال ج ۱/۶.

۲۳۵- الموضوعات (ابن جوزی) ج ۱۷۷/۲، ج ۳۸/۳.

۲۳۶- الموضوعات (ابن جوزی) ج ۱۷۷/۲، ج ۳۸/۳، ۲۲۲.

۲۳۷- ذخیره الحفاظ ج ۳۴۹/۱، ج ۱۰۱۵/۲، ج ۱۶۱۶/۳، ج ۲۵۵۸/۵.

۲۳۸- مُناوی می گوید: «مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ». فیض القدير ج ۲۴۴/۶.

و می گوید: «ضعیف». فیض القدير ج ۲۸۶/۳.

۲۳۹- الفوائد المجموعة فی الاحادیث الموضوعة ص ۱۵۸.

۲۴۰- لسان المیزان ج ۲۶۶/۵.

۲۴۱- کتاب الضعفاء (ابونعیم) ص ۱۴۰، المسند المستخرج علی صحیح مسلم ج ۸۰/۱،

لسان المیزان ج ۲۶۶/۵.

توسط «جعفر بن محمد بن کُزال» نقل شده ^{۲۴۲} که وی نیز توسط دارقُطنی تضعیف شده است. ^{۲۴۳}

* راوی دومی که داستان مهریه چهل هزار درهمی از وی نقل شده «اسلم عَدَوی» است.

اسلم برده‌ای حبشی بود ^{۲۴۴} که در سال ۱۱ هجری در سفری که عمر بن خطاب برای حج به مکه رفته بود او را از سوق ذی المَجَاز ^{۲۴۵} خریداری نمود.

۲۴۲- «... عن جعفر بن محمد بن کُزال، عن إسحاق بن المُنْذِر، عن محمد بن عبد الملك الأنصاري، عن محمد بن المُنْكَدِر، عن جابر بن عبد الله الأنصاري...». تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۸۶، المنتظم ج ۴/۲۳۷.

۲۴۳- دارقطنی در باره وی می‌گوید: «لَيْسَ بِالْقَوِيَّ». سؤالات الحاکم النیسابوری للدارقطنی ص ۱۰۸، میزان الاعتدال ج ۱/۴۱۶، لسان المیزان ج ۲/۱۲۶.

۲۴۴- الطبقات الکبری ج ۵/۱۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۸/۳۴۵ - ۳۴۷، الاکمال فی اسماء الرجال (مشکاة المصابیح ج ۳/۶۰۷)، تذکره الحفاظ ج ۱/۵۳.

۲۴۵- «بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ سَنَةَ إِحْدَى عَشْرَةَ، فَأَقَامَ لِلنَّاسِ الْحَجَّ، وَابْتِاعَ فِيهَا أَسْلَمَ مَوْلَاهُ». التاريخ الكبير (بخاری) ج ۲/۲۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۸/۳۴۱، تهذیب الکمال ص ۵۳۰، تذکره الحفاظ ج ۱/۵۳، البداية والنهاية ج ۹/۴۱.

یحیی بن معین می‌گوید: «كَانَ أَسْلَمٌ - مَوْلَى عُمَرَ - أَسْوَدَ مُشْرِحاً اشْتَرَاهُ عُمَرُ مِنْ شَوْقِ ذِي الْمَجَازِ». تاریخ ابن معین (به روایت دوری) ج ۱/۱۶۵ [۱۰۴۵]، تاریخ مدینه دمشق ج ۸/۳۴۲.

در یکی از روایات، اسلم ادعا کرده که در سال ۱۲ هجری توسط عمر»

از آنجایی که بچه‌های اَسلم ادعا می‌کردند که در اصل عرب هستند، «نافع بنده عبدالله بن عمر» هر وقت که می‌خواست از «اَسلم» روایتی نقل کند می‌گفت: «اَسلم بنده سیاه حبشی عمر برای ما این چنین روایت کرده است...».

عمر بن خطاب چنان علاقه‌ای به اَسلم داشت که وی را در تمامی سفرهایش با خود می‌برد.

عبدالله بن عمر نیز از او به عنوان گرامی‌ترین بنده عمر یاد می‌نماید.

بسیاری - از جمله بخاری - تصریح کرده‌اند که کسی که بر جنازه اَسلم نماز

← خریداری شده است. (الطبقات الکبری ج ۵/۱۰، تاریخ مدینه دمشق ج ۸/۳۴۱ - ۳۴۳).

۲۴۶ - «عن جُوَيْرِيَّةَ بْنِ أَسْمَاءَ، قَالَ: كَانَ نَافِعٌ إِذَا حَدَّثَنَا عَنْ أَسْلَمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَسْلَمُ مَوْلَى عُمَرَ الْأَسْوَدَ الْحَبَشِيِّ، أَمَا وَاللَّهِ مَا بِي عَيْبٌ، وَإِنْ كَانَ لَرَجُلًا صَالِحًا، وَلَكِنْ بَلَّغَنِي أَنَّ بَنِيهِ ادَّعَوْا». تاریخ مدینه دمشق ج ۸/۳۴۳.

«عن جُوَيْرِيَّةَ، عَنْ نَافِعٍ، حَدَّثَنِي أَسْلَمُ مَوْلَى عُمَرَ الْأَسْوَدَ الْحَبَشِيِّ، لَا وَاللَّهِ لَا أُرِيدُ غَيْبَةَ بَنِيهِ، بَلَّغَنِي أَنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّهُمْ عَرَبٌ». تاریخ مدینه دمشق ج ۸/۳۴۲.

«عن جُوَيْرِيَّةَ، عَنْ نَافِعٍ حَدَّثَنِي أَسْلَمُ مَوْلَى عُمَرَ الْحَبَشِيِّ الْأَسْوَدَ، وَاللَّهِ مَا أُرِيدُ غَيْبَةَ، بَلَّغَنِي أَنَّ بَنِيهِ يَقُولُونَ: إِنَّهُمْ عَرَبٌ». سیر أعلام النبلاء ج ۴/۹۹.

۲۴۷ - تاریخ مدینه دمشق ج ۸/۳۴۷.

۲۴۸ - عبدالله بن عمر می‌گفت: «إِنَّ أَسْلَمَ أَكْرَمُ مَوَالِي عُمَرَ عَلَيْنَا». تاریخ مدینه دمشق ج ۸/۳۴۸.

۲۴۹

خواند مروان بن حکم بود.

کلیه روایاتی که در خصوص مهریه چهل هزار درهمی به اسلم عدوی منتهی می‌شود از سه طریق است.

۲۵۰

یکی از طریق «عبدالله بن زید بن اسلم».

۲۵۱

دوم از طریق نوه دیگر وی «عبدالرحمن بن زید بن اسلم».

۲۵۲

سوم از طریق حبیب بن ابی حبیب، کاتب مالک بن انس.

هر سه راوی کذاب و حدیث ساز هستند.

* پیشتر گفتیم که علمای رجال «عبدالله بن زید بن اسلم» را فردی ضعیف و

۲۵۴

۲۵۳

وضّاع دانسته‌اند.

۲۴۹- التاريخ الكبير (بخاری) ج ۲/۲۵، ثقات ابن حبان ج ۴/۴۵، تاریخ مدینه دمشق

ج ۸/۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۰، تهذیب الکمال ص ۵۳۱، الاصابة ج ۱/۳۳۸ [۴۴۹].

۲۵۰- «... عن عبدالله بن زید بن أسلم، عن أبيه زید بن أسلم، عن أسلم...». الذرية

الطاهرة ص ۱۱۶، الكامل فی ضعفاء الرجال ج ۴/۱۸۶، السنن الكبرى ج ۷/۲۳۳،

تاریخ مدینه دمشق ج ۸/۱۱۵، میزان الاعتدال ج ۲/۴۲۵....

۲۵۱- «... عن عبدالرحمن بن زید بن أسلم، عن أبيه زید بن أسلم، عن أسلم...».

الاستيعاب ج ۴/۵۱۰، الاصابة ج ۸/۴۶۴....

۲۵۲- «... عن حبيب - كاتب مالک بن أنس - عن عبدالعزیز الدراوردي، عن زید بن

أسلم، عن أبيه أسلم...». الذرية الطاهرة ص ۱۱۵.

۲۵۳- وضّاع یعنی حدیث ساز و جاعل حدیث.

۲۵۴- رجوع کنید به صفحات ۵۹۴ تا ۵۹۶.

ذهبی پس از آنکه او را به عنوان یکی از راویان ضعیف معرفی می‌کند به ذکر روایت وی در خصوص ازدواج عمر با ام‌کلثوم و مهریه ۴۰ هزار درهمی می‌پردازد. ذهبی در «میزان الاعتدال» تنها روایتی که ذیل نام «عبدالله بن زید بن اسلم» نقل می‌کند همین حدیث است. این عمل ذهبی ظاهراً به این معناست که وی ^{۲۵۵} «عبدالله بن زید بن اسلم» را متهم به جعل این روایت نموده است.

* در باره «عبدالرحمن بن زید بن اسلم (ف. ۱۸۲ هـ)» نیز - آن گاه که تضعیف

برادر وی (= عبدالله بن زید) را نقل کردیم - گفتیم که بعضی از علمای جرح و تعدیل تصریح کرده‌اند که: در میان فرزندان «زید بن اسلم» هیچ فرد موثقی وجود ^{۲۵۶} ندارد.

علاوه بر تضعیف کلی فرزندان زید بن اسلم، در خصوص «عبدالرحمن بن زید» تضعیف‌های دیگری هم وجود دارد که ذیلاً بعضی از آنها را می‌خوانید.

حاکم نیشابوری و ابونعیم اصفهانی می‌گویند: «عبدالرحمن بن زید از پدرش ^{۲۵۷} روایات ساختگی نقل می‌کرد».

۲۵۵ - میزان الاعتدال ج ۲/ ۴۲۵.

۲۵۶ - رجوع کنید به صفحات ۵۹۴ تا ۵۹۶.

۲۵۷ - «رَوَى عَنْ أَبِيهِ أَحَادِيثَ مَوْضُوعَةً». المدخل الى الصحيح ص ۱۵۴، التوسل والوسيلة (ابن تیمیه) ص ۸۵، توحید الالهیه ج ۱/ ۲۵۵، تهذیب التهذیب ج ۶/ ۱۶۲، تنزیه الشریعة ج ۱/ ۷۸، ۲۵۰.

همچنین رجوع کنید به: کتاب الضعفاء (ابونعیم) ص ۱۰۲، حلیة الاولیاء <

ابن جوزی، ابن تیمیّه، رافعی و از متأخرین، صاحب «تیسیر العزیز» تأکید کرده‌اند که علمای رجال و محدثین در ضعیف بودن «عبدالرحمن بن زید» اجماع و اتفاق دارند. ^{۲۵۸} علی بن مدینی، ^{۲۵۹} شافعی، ^{۲۶۰}

ج ۲۵۴/۳.

۲۵۸- ابن جوزی می‌گوید: «أَجْمَعُوا عَلَى ضَعْفِهِ». تهذیب التهذیب ج ۱۶۲/۶، تنزیه الشریعة ج ۱/۲۵۰.

ابن تیمیّه می‌گوید: «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ زَيْدٍ بْنُ أَسْلَمَ ضَعِيفٌ بِاتِّفَاقِهِمْ». التوسل والوسيلة (ابن تیمیه) ص ۸۵.

و می‌گوید: «ضَعِيفٌ بِاتِّفَاقِهِمْ، يَغْلُظُ كَثِيرًا». توحید الالهیه ج ۱/۲۵۵.
رافعی (ف. ۸۰۴ هـ) می‌گوید: «ضَعْفُهُ الْجُمْهُورُ». خلاصة البدر المنير ج ۱/۱۱.

سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب (ف. ۱۲۳۳ هـ) می‌گوید: «مُتَّفَقٌ عَلَى ضَعْفِهِ». تیسیر العزیز الحمید ص ۱۹۵.

۲۵۹- بخاری و ابوحاتم می‌گویند: «ضَعْفُهُ عَلَيَّ (بْنُ الْمَدِينِيِّ) جِدًّا». التاريخ الكبير (بخاری) ج ۵/۲۸۴، الضعفاء الكبير (عقيلي) ج ۲/۳۳۲، الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۵/۲۳۳، ۲۳۴، الكامل في ضعفاء الرجال ج ۴/۲۷۰، تهذیب التهذیب ج ۱۶۱/۶.

علی بن مدینی در باره عبدالرحمن بن زید می‌گوید: «ضَعِيفُ الْحَدِيثِ». علل الترمذی ص ۸۴، اللباب فی الجمع بین السنة والکتاب ج ۱/۳۵۸، خلاصة تذهیب تهذیب الکمال ج ۱/۲۲۷.

۲۶۰- مسألة الاحتجاج بالشافعي ص ۶۹.

۲۶۳	۲۶۲	۲۶۱
احمد بن حنبل،	یحیی بن معین،	محمد بن سعد،
۲۶۷	۲۶۶	۲۶۴
ترمذی،	ابوحاتم،	ابوزرعه،

۲۶۱- ابن سعد می گوید: «كَانَ كَثِيرَ الْحَدِيثِ ضَعِيفاً جِدًّا». طبقات ابن سعد ج ۵/۴۱۳، تهذیب التهذیب ج ۶/۱۶۲.

۲۶۲- یحیی می گوید: «(حَدِيثُهُ) ضَعِيفٌ». تاریخ یحیی بن معین (به روایت دارمی) ص ۱۵۲.

و می گوید: «لَيْسَ بِشَيْءٍ». الضعفاء الكبير (عقيلي) ج ۲/۳۳۱.

و می گوید: «ليس حديثُهُ بِشَيْءٍ، ضَعِيفٌ». الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم)

ج ۵/۲۳۳، تهذیب التهذیب ج ۶/۱۶۱، تيسير العزيز الحميد ص ۱۹۵.

۲۶۳- الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۵/۲۳۳، العلل ومعرفة الرجال ج ۲/۱۳۵،

ج ۳/۲۷۱، طبقات الحنابلة (ابن ابی یعلی) ج ۱/۱۸۵، الباب فی الجمع بین السنة

والكتاب ج ۱/۳۵۸، التوسل والوسيلة (ابن تیمیه) ص ۸۵، تهذیب التهذیب

ج ۶/۱۶۱، بحر الدم ص ۹۵، خلاصة تذهیب تهذیب الکمال ج ۱/۲۲۷.

۲۶۴- بخاری نام وی را در کتاب «الضعفاء الصغیر» ص ۷۴ آورده و در جای دیگر در

باره او می گوید: «لا يَصِحُّ حَدِيثُهُ». التاريخ الكبير (بخاری) ج ۱/۲۰۰، ۲۰۱.

۲۶۵- ابوزرعه می گوید: «ضَعِيفُ الْحَدِيثِ». الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۵/۲۳۴،

التوسل والوسيلة (ابن تیمیه) ص ۸۵.

۲۶۶- ابوحاتم می گوید: «لَيْسَ بِقَوِيٍّ الْحَدِيثِ». الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم)

ج ۵/۲۳۳، تهذیب التهذیب ج ۶/۱۶۱.

و می گوید: «ضَعِيفُ الْحَدِيثِ». تاریخ مدینه دمشق ج ۳۶/۲۸۰، التوسل

والوسيلة (ابن تیمیه) ص ۸۵.

۲۶۷- ترمذی می گوید: «ضَعِيفُ الْحَدِيثِ». علل الترمذی ص ۸۴، خلاصة البدر المنير

۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲
نسائی،	ابویحیی ساجی،	ابن خُزیمه،	طحاوی،	ابن حَبَّان،
۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷
عدی،	ابوالشیخ اصفهانی،	غزالی،	بیهقی،	ابن قیسرانی،

ج ۱/۲۹۱.

- ۲۶۸- الضعفاء والمتروکین (نسائی) ص ۲۰۶، الکامل فی ضعفاء الرجال ج ۴/۲۷۰، التوسل والوسيلة (ابن تیمیه) ص ۸۵، خلاصة تذهیب التهذیب الکمال ج ۱/۲۲۷.
- ۲۶۹- ابویحیی ساجی (ف. ۳۰۷هـ) می گوید: «مُنْكَرُ الْحَدِيثِ». تهذیب التهذیب ج ۶/۱۶۲، تنزیه الشریعة ج ۱/۲۵۰.
- ۲۷۰- ابن خزیمه (ف. ۳۱۱هـ) می گوید: «لَيْسَ هُوَ مِمَّنْ يَخْتَجُّ أَهْلَ الْعِلْمِ بِحَدِيثِهِ لِسُوءِ حِفْظِهِ». تهذیب التهذیب ج ۶/۱۶۲.
- ۲۷۱- ابوجعفر طحاوی می گوید: «حَدِيثُهُ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ، فِي النِّهَايَةِ مِنَ الضَّعْفِ». شرح مشکل الآثار ج ۷/۶۷، تهذیب التهذیب ج ۶/۱۶۲، التحفة اللطيفة فی تاریخ المدينة الشریفة ج ۲/۱۲۷.
- ۲۷۲- ابن حَبَّان می گوید: «كَانَ مِمَّنْ يُقَلِّبُ الْأَخْبَارَ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ حَتَّى كَثُرَ فِي رِوَايَتِهِ مِنْ رَفْعِ الْمَرَاسِيلِ وَإِسْنَادِ الْمُؤَوَّفِ، فَاسْتَحَقَّ التَّرْكَ». كتاب المجروحین ج ۲/۵۷، التوسل والوسيلة (ابن تیمیه) ص ۸۵، توحید الالوهية ج ۱/۲۵۵، تهذیب التهذیب ج ۶/۱۶۲.
- ۲۷۳- الکامل فی ضعفاء الرجال ج ۱/۳۹۶.
- ۲۷۴- اخلاق النبی وآدابه ج ۲/۳۷۴.
- ۲۷۵- احیاء علوم الدین ج ۴/۳۰.
- ۲۷۶- القراءة خلف الامام ص ۱۳۶، ۱۳۷، تاریخ مدينة دمشق ج ۷/۴۳۷، البداية والنهاية ج ۱/۹۱، ج ۲/۳۹۳، رفع المنارة ص ۱۹۷، ۱۹۸.
- ۲۷۷- ابن قیسرانی (ف. ۵۰۷هـ) می گوید: «هُوَ لَيْسَ بِشَيْءٍ». معرفة التذكرة ص ۸۶.

صغانی، ۲۷۸ غسانی، ۲۷۹ مُسَبِّحی، ۲۸۰ ابن دقیق العید، ۲۸۱ ابوعبدالله محمد بن
 قدامه، ۲۸۲ ذهبی، ۲۸۳ ابن کثیر، ۲۸۴ زین الدین عراقی، ۲۸۵ بُوصیری، ۲۸۶ ابن حَجَر
 عسقلانی، ۲۸۷ شوکانی، ۲۸۸ و ألبانی ۲۸۹ هر یک با عباراتی به جرح و تضعیف
 عبدالرحمن بن زید بن اسلم پرداخته‌اند.

۲۷۸- ابوالفضائل صغانی (ف. ۶۵۰هـ) نام او را ضمن افراد ضعیف و متروک آورده است.

موضوعات الصغانی ص ۸۱.

۲۷۹- ابومحمد غسانی (ف. ۶۸۲هـ) می‌گوید: «لیس بالقوی». تخریج الاحادیث الضعاف
 من سنن الدارقطنی ص ۱۹۷.

۲۸۰- ابومحمد مُسَبِّحی (ف. ۶۸۶هـ) می‌گوید: «ضعیف فی الحدیث». اللباب فی الجمع بین
 السنة والكتاب ج ۱/۳۵۸.

۲۸۱- ابن دقیق العید (ف. ۷۰۲هـ) می‌گوید: «وَهُوَ غَیْرُ مُحْتَجِّ بِهِ». الإلمام باحادیث
 الاحکام ج ۱/۲۳۱.

۲۸۲- ابوعبدالله محمد ابن قدامه مقدسی (ف. ۷۴۴هـ) می‌گوید: «لا یُحْتَجُّ بِهِ». الضارم
 المُنکی فی الرد علی السُّبکی ص ۲۹۷.

۲۸۳- الْمُقْتَنی فی سَرْدِ الْکُنْی ج ۱/۲۵۵، العلو للعلی الغفار ص ۱۱۷، الکاشف (ذهبی)
 ج ۱/۶۲۸.

۲۸۴- الآداب والاحکام المتعلقة بدخول الحمام ص ۹۶.

۲۸۵- المغنی عن حمل الاسفار ج ۲/۹۹۶.

۲۸۶- مصباح الزجاجة ج ۳/۲۳۷.

۲۸۷- تقریب التهذیب ج ۱/۵۷۰.

۲۸۸- الدراری المضیة ص ۲۲۶، ۳۶۸.

۲۸۹- التعليقات الرضية ج ۲/۱۸، ج ۳/۶۳.

«عبدالرحمن بن زید» در یکی از روایات مجعولی که ذکر کرده مدعی است

۲۹۰

پیامبر فرموده است: «عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است».

* همانطور که گفته شد: روایت مهریه چهل هزار درهمی منتهی به «اسلم

عَدَوی» علاوه بر دو طریق فوق (= طریق عبدالله بن زید و عبدالرحمن بن زید) از

طریق «ابومحمد حبیب بن ابی حبیب کاتب مالک بن انس» نیز نقل شده است.

۲۹۱

ابوداود می‌گوید: «حبیب کاتب مالک بن انس از کذاب‌ترین مردم است».

۲۹۴

۲۹۳

۲۹۲

ابوالحسن علی بن مدینی، یحیی بن معین، احمد بن حنبل،

۲۹۰- «عمرُ بنُ الخطَّابِ سِرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ». شرح مذاهب اهل السنة ص ۱۷۰، التدوین فی

اخبار قزوین ج ۳/۴۸۹.

۲۹۱- ابوداود می‌گوید: «حبیب کاتب مالک مِنْ أَكْذَبِ النَّاسِ». الضعفاء الكبير

ج ۱/۲۶۵، تهذیب الکمال ج ۵/۳۶۹، میزان الاعتدال ج ۱/۴۵۲، الکاشف (ذهبی)

ج ۱/۳۰۸، تهذیب التهذیب ج ۲/۱۵۹.

و می‌گوید: «كَانَ يَضَعُ الْحَدِيثَ». تهذیب التهذیب ج ۲/۱۵۹.

۲۹۲- سهل بن عسکر می‌گوید: ما بیست حدیث از حبیب (شنیدیم و آنها را) نوشتیم و

سپس همه را به علی بن مدینی عرضه نمودیم. علی بن مدینی گفت تمام این روایات

دروغ است. «كَتَبْنَا عَنْهُ عِشْرِينَ حَدِيثًا، وَعَرَضْنَاهَا عَلَى ابْنِ الْمَدِينِيِّ، فَقَالَ: هَذَا كُلُّهُ

كُذْبٌ». تهذیب التهذیب ج ۲/۱۵۹.

۲۹۳- یحیی می‌گوید: «كَذَّابٌ». الضعفاء الكبير ج ۱/۲۶۵.

۲۹۴- احمد بن حنبل می‌گوید: «كَانَ يَكْذِبُ». الموضوعات (ابن جوزی) ج ۲/۲۳۴.

و می‌گوید: «لَيْسَ بِثِقَةٍ... كَانَ يُحِيلُ الْحَدِيثَ وَيَكْذِبُ». الضعفاء الكبير

ج ۱/۲۶۵، الجرح والتعديل ج ۳/۱۰۰، الكامل فی ضعفاء الرجال ج ۲/۴۱۱، ←

ابوحاتم، ٢٩٥ ابن حبان، ٢٩٦ ابن عدى، ٢٩٧ نورالدين ابوالحسن

← تهذيب الكمال ج ٣٦٨/٥. همچنين رجوع كنيد به: المستفاد من ذيل تاريخ بغداد ج ١٢٢/٢.

عبدالله بن احمد بن حنبل مى گويد: «ولم يكن ابي يؤثقه ولا يرضاه واثنى عليه شراً وُسوءاً». الجامع فى العلل و معرفة الرجال ج ٥٣/٢، الضعفاء الكبير ج ٢٦٥/١، الجرح والتعديل ج ١٠٠/٣، الكامل فى ضعفاء الرجال ج ٢١١/٢، تهذيب الكمال ج ٣٦٨/٥، تهذيب التهذيب ج ١٥٨/٢.

٢٩٥- ابوحاتم مى گويد: «مَتْرُوكُ الحديثِ، رَوَى عَنْ ابْنِ أَخِي الزُّهْرِيِّ أَحَادِيثَ مَوْضُوعَةً». الجرح والتعديل ج ١٠٠/٣، تهذيب الكمال ج ٣٦٩/٥، ميزان الاعتدال ج ٢٥٢/١، تهذيب التهذيب ج ١٥٩/٢، إرواء الغليل ج ٢٢٥/٣.

و مى گويد: «يَضَعُ الحديثَ». الكامل فى ضعفاء الرجال ج ٢١١/٢.

و مى گويد: «مَتْرُوكُ الحديثِ». تهذيب التهذيب ج ١٥٨/٢.

٢٩٦- ابن حبان مى گويد: «كَانَ يُورِّقُ بِالْمَدِينَةِ عَلَى الشُّيُوخِ، وَيَزُوي عَنِ الثِّقَاتِ الْمُوضُوعَاتِ، كَانَ يُدْخِلُ عَلَيْهِمَ مَا لَيْسَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ، فَكُلُّ مَنْ سَمِعَهُ بِعَرَضِهِ، فَسَمَاعُهُ لَيْسَ بِشَيْءٍ...». كتاب المجروحين ج ٢٦٥/١، ميزان الاعتدال ج ٢٥٢/١، تهذيب التهذيب ج ١٥٩/٢.

٢٩٧- ابن عدى مى گويد: «أَحَادِيثُهُ كُلُّهَا مَوْضُوعَةٌ عَنْ مَالِكٍ وَعَنْ غَيْرِهِ». الكامل فى ضعفاء الرجال ج ٢١١/٢، تهذيب الكمال ج ٣٦٩/٥، ميزان الاعتدال ج ٢٥٢/١، تهذيب التهذيب ج ١٥٩/٢، اللئالى المصنوعة ج ٤٠٥/١.

ابن عدى مى گويد: «وَعَامَّةُ حَدِيثِهِ مَوْضُوعُ الْمَتْنِ، مَقْلُوبُ الْإِسْنَادِ، وَلَا يَخْتَشِمُ حَبِيبٌ فِي وَضْعِ الْحَدِيثِ عَلَى الثِّقَاتِ، وَأَمْرُهُ بَيِّنٌ فِي الْكِذْبِ». الكامل فى ضعفاء الرجال ج ٢١١/٢، تهذيب الكمال ج ٣٦٩/٥.

هَیثمی^{۲۹۸} و عظیم آبادی^{۲۹۹} همگی تصریح کرده‌اند که حبیب «کاتب مالک بن انس» کذاب و جاعل حدیث است.
 احمد بن علی نسائی^{۳۰۰} ابوالفتح محمد بن حسین آزدی^{۳۰۱} ابواحمد حاکم^{۳۰۲} ابو عبدالله قُرطبی^{۳۰۳} و شوکانی^{۳۰۴} نیز در جرح و تضعیف «حبیب» عباراتی را اظهار داشته‌اند.

بعضی از سخنان دور از عقل و خرد حبیب باعث شده که ابن جوزی در کتاب «اخبار الحمقى والمغفلين» از او نیز یادی به میان آورد. ابن جوزی خبر حبیب بن مالک را در باب ۱۱ (= في ذكر المغفلين من رواة الحديث والمصحفين) آورده است.^{۳۰۵}

-
- ۲۹۸- هَیثمی می‌گوید: «مَتْرُوكٌ كَذَّابٌ». مجمع الزوائد ج ۷۴/۹، ج ۱۷/۱۰، فیض القدير ج ۶۵۵/۴. همچنین رجوع کنید به: مجمع الزوائد ج ۲۷۹/۱، ج ۲۲۳/۷، ج ۵۲/۹.
- ۲۹۹- عظیم آبادی می‌گوید: «مَتْرُوكٌ كَذَّابٌ». عون المعبود ج ۲۸۹/۹.
- ۳۰۰- نسائی می‌گوید: «مَتْرُوكٌ الْحَدِيثُ». کتاب الضعفاء والمتروكين (نسائی) ص ۱۷۱، الكامل فی ضعفاء الرجال ج ۴۱۱/۲، تهذیب الکمال ج ۳۶۹/۵، تهذیب التهذیب ج ۱۵۹/۲.
- ۳۰۱- آزدی می‌گوید: «مَتْرُوكٌ الْحَدِيثُ». تهذیب الکمال ج ۳۶۹/۵، تهذیب التهذیب ج ۱۵۹/۲.
- ۳۰۲- ابواحمد حاکم می‌گوید: «ذَاهِبُ الْحَدِيثِ». تهذیب التهذیب ج ۱۵۹/۲.
- ۳۰۳- قرطبی می‌گوید: «مَتْرُوكٌ الْحَدِيثُ، ضَعِيفٌ عِنْدَ جَمِيعِهِمْ، لَا يُكْتَبُ حَدِيثُهُ وَلَا يُلْتَفَتُ إِلَى مَا يَجِيءُ بِهِ». تفسیر قرطبی ج ۲۳۵/۱۲.
- ۳۰۴- شوکانی می‌گوید: «ضَعِيفٌ، لَا يُحْتَجُّ بِهِ». نیل الاوطار ج ۲۵۰/۵.
- ۳۰۵- اخبار الحمقى والمغفلين ص ۷۸.

* گفتیم تمامی روایاتی که مربوط به ذکر ازدواج حضرت ام‌کلثوم رضی الله عنها با عمر با قید مهریه چهل هزار درهمی است منتهی به چهار نفر می‌شود: جابر، اسلم عدوی، کلبی و عطاء خراسانی.

در باره جعلی بودن روایات منتهی به جابر و اسلم صحبت کردیم.

در خصوص روایت محمد بن سائب کلبی نیز که توسط پسرش هشام نقل شده باید بگوییم: ^{۳۰۶} اولاً کلبی (ف. ۱۴۶هـ) روایت خود را بدون سند ذکر می‌کند. به علاوه، قبلاً اشاره شد که کلبی و همچنین فرزندش هشام هر دو از سوی علمای عامه به عنوان افراد کذاب و جاعل حدیث معرفی شده‌اند. ^{۳۰۷}

* در باره روایتی که به عطاء بن ابی مسلم خراسانی (ف. ۱۳۳ یا ۱۳۵هـ) منتهی می‌شود نیز باید بگوییم روایتی که عطاء ذکر کرده بدون سند است. در کتاب سیره ابن اسحاق روایت عطاء خراسانی طوری ذکر شده که گویی عطاء خراسانی خودش آن روایت را از عمر بن خطاب شنیده است! ^{۳۰۸} حال آنکه عطاء خراسانی در سال ۵۰ هجری به دنیا آمده ^{۳۰۹} یعنی ۲۷ سال بعد از فوت

۳۰۶- این روایت را بلاذری با این سند نقل نموده است: «حَدَّثَنِي عَبَّاسُ بْنُ هِشَامٍ (بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ السَّائِبِ) الْكَلْبِيُّ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: ...». جمل من انساب الاشراف ج ۲/۴۱۲.

۳۰۷- رجوع کنید به صفحات ۵۷۷ تا ۵۸۲.

۳۰۸- «أَنَا يُونُسُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَعْدٍ الْقُرَشِيِّ، عَنْ عطاءِ الخُراسانيِّ، عَنْ عمرِ بْنِ الْخَطَّابِ ...». سیره ابن اسحاق ص ۲۴۹.

۳۰۹- التاريخ الصغير (بخاری) ج ۲/۳۵، مسند الشاميين ج ۳/۲۹۶، الكامل فی ضعفاء ←

۳۱۰

عمر بن خطاب!

عطاء خراسانی به عنوان یک فرد مُدَلِّس شناخته شده است. وی احیاناً از عمر و عثمان و زید و ابن عباس طوری روایت نقل نموده که انگار خودش روایت را از آنان شنیده است. به همین دلیل تصریح کرده‌اند که عطاء در تمامی این روایاتش تدلیس کرده است.^{۳۱۱}

ابوداود و دارقطنی نیز تصریح کرده‌اند که وی ابن عباس را در طول حیات

الرجال ج ۵/۳۶۰، حلیة الاولیاء ج ۵/۲۰۰، السنن الکبری (بیهقی) ج ۵/۱۸۲، الانساب (سمعانی) ج ۲/۳۳۷، تاریخ مدینة دمشق ج ۴۰/۴۲۱، ۴۲۵، ۴۳۷، ۴۳۸، المجموع (نووی) ج ۷/۴۲۶، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۸ - حوادث سنة ۱۲۱ إلى ۱۴۰ هـ - ص ۴۹۱، سیر اعلام النبلاء ج ۶/۱۴۳، نصب الراية ج ۳/۲۵۲، تهذیب الکمال ج ۲۰/۱۱۴، تهذیب التهذیب ج ۷/۱۹۰.

۳۱۰ - البته بنا به قولی دیگر: عطاء خراسانی در سال ۶۰ هجری به دنیا آمده است! «قال الحسن عن ضَمْرَةَ، عن ابنِ عَطَاءٍ، قال: ماتَ أباي سَنَةَ خَمْسٍ وَثَلَاثِينَ وَمِائَةٍ، وَمَوْلِدُهُ سَنَةُ سِتِّينَ». الكامل فی الضعفاء الرجال ج ۵/۳۵۹، تاریخ مدینة دمشق ج ۴۰/۴۲۲.

۳۱۱ - بیهقی می‌گوید: عطاء خراسانی سال ۵۰ (هجری) به دنیا آمده است. نه عمر را دیده، نه عثمان را، نه علی را و نه زید را. او در زمان معاویه یک پسر بچه بود و ثابت نشده که او روایتی از ابن عباس شنیده باشد. «فإنَّ عطاءَ الخُراسانيِّ وُلِدَ سَنَةَ خَمْسِينَ وَلَمْ يُذَرِكْ عُمَرُ وَلَا عُثْمَانُ وَلَا عَلِيٌّ وَلَا زَيْدٌ، وَكَانَ فِي زَمَنِ مُعَاوِيَةَ صَبِيًّا وَلَمْ يَثْبُتْ لَهُ سَمَاعٌ مِنْ ابْنِ عَبَّاسٍ...». السنن الکبری ج ۵/۱۸۲، المجموع (نووی) ج ۷/۴۲۶، نصب الراية ج ۳/۲۵۲.

خویش ندیده است. ^{۳۱۲} ذهبی پس از ذکر این قول دارقطنی می گوید: «این به آن معناست که عطاء خراسانی (در روایات) تدلیس می کرده است». ^{۳۱۳} ابن حجر نیز به مُدَلِّس بودن عطاء تصریح می نماید. ^{۳۱۴}

پسر عطاء می گوید که پدرش می گفته آن زمانی که او به مدینه آمده نتوانسته است هیچ یک از صحابه را درک نماید. ^{۳۱۵}

سعید بن مُسَیَّب صراحته عطاء خراسانی را به دروغگویی متهم نموده است. ^{۳۱۶}

ابن حِبَّان، استناد و احتجاج به روایات عطاء را - به دلیل حافظه بد و

۳۱۲- تهذیب الکمال ج ۲۰/۱۱۰، تهذیب التهذیب ج ۷/۱۹۰.

۳۱۳- «... یعنی أَنَّهُ يُدَلِّسُ». سیر اعلام النبلاء ج ۶/۱۴۱.

۳۱۴- ابن حجر می گوید: «صَدُّوقٌ، يَهُمُّ كَثِيرًا، وَيُرْسِلُ وَيُدَلِّسُ». تقریب التهذیب ج ۱/۶۷۶.

۳۱۵- «قال عثمان بن عطاء عن أبيه: قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ وَقَدْ فَاتَنِي عَامَّةُ الصَّحَابَةِ». سیر اعلام النبلاء ج ۶/۱۴۱.

۳۱۶- «عن القاسم بن عاصم، قُلْتُ لِسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ: إِنَّ عَطَاءَ الْخُرَّاسَانِيَّ حَدَّثَنِي عَنْكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ الَّذِي وَقَعَ فِي رَمَضَانَ بِكَفَّارَةِ الظَّهَارِ. قَالَ: كَذَبٌ، مَا حَدَّثْتُهُ، إِنَّمَا بَلَّغَنِي أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهُ: تَصَدَّقْ». التاريخ الصغير (بخاری) ج ۲/۳۵، التاريخ الكبير (بخاری) ج ۶/۴۷۴، ۴۷۵، الضعفاء الصغير (بخاری) ص ۹۴، الضعفاء الكبير (عقيلي) ج ۳/۴۰۶، كتاب المجروحين ج ۲/۱۳۰، الكامل في الضعفاء ج ۵/۳۵۹، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۰/۴۲۹، ۴۳۰، ميزان الاعتدال ج ۳/۷۴، تهذیب التهذیب ج ۷/۱۹۱.

۳۱۷

اشتباهات فراوانی که در نقل احادیث داشته - کار باطلی می‌داند.

۳۱۸

شعبة بن حجاج و بخاری نیز او را تضعیف کرده‌اند.

از همه اینها گذشته وی از وابستگان به حکومت بنی‌امیه بوده و از جوائز و

۳۱۹

مقرری حگام و امراء ارتزاق می‌نموده است تا جایی که حتی امثال وهب بن

منبّه او را نصیحت می‌کردند که این قدر نزد ملوک و افراد دنیا طلب نرود و علم خود

را در اختیار آنان قرار ندهد. وهب به عطاء می‌گفت: وای بر تو ای عطاء، شکم تو مثل

۳۲۰

یک دریا و مانند یک وادی است که چیزی از خاک نمی‌تواند آن را پر کند!

۳۱۷- ابن حبان در باره عطاء خراسانی می‌گوید: «رَدِيءُ الْحِفْظِ، كَثِيرُ الْوَهْمِ، يُخْطِئُ

وَلَا يَعْلَمُ فَحِمْلَ عَنَّةٍ، فَلَمَّا كَثُرَ ذَلِكَ فِي رِوَايَتِهِ بَطَلَ الْإِحْتِجَاجُ بِهِ». كتاب المجروحين

ج ۲/۱۳۰، ۱۳۱، تهذيب التهذيب ج ۷/۱۹۱.

۳۱۸- «وَقَالَ حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ شُعْبَةَ، ثَنَا عَطَاءُ الْخُرَاسَانِيُّ - وَكَانَ نَسِيًّا - ...». تهذيب

التهذيب ج ۷/۱۹۰.

«قَالَ الْبُخَارِيُّ: عَامَّةُ أَحَادِيثِهِ مَقْلُوبَةٌ». سير اعلام النبلاء ج ۶/۱۴۱.

۳۱۹- «عن إسماعيل بن عيَّاش، قال: قُلْتُ لِعَطَاءِ الْخُرَاسَانِيِّ: مِنْ أَيْنَ مَعَاشُكَ؟ قال: مِنْ

صِلِيِّ الْإِخْوَانِ وَجَوَائِزِ السُّلْطَانِ». تاريخ مدينة دمشق ج ۴۰/۴۳۴، سير اعلام

النبلاء ج ۶/۱۴۲.

۳۲۰- «عن أبي سِنَانٍ، قال: سَمِعْتُ وَهْبَ بْنَ مَنْبَهَةَ - وَأَقْبَلَ عَلَى عَطَاءِ الْخُرَاسَانِيِّ يَعْظُمُهُ -:

يَا عَطَاءُ، أَلَمْ أَخْبِرْ أَنَّكَ تَأْتِي الْمُلُوكَ وَأَبْنَاءَ الدُّنْيَا، تَحْمِلُ إِلَيْهِمْ عِلْمَكَ؟! يَا عَطَاءُ

ارْضَ الدُّوْنَ مِنَ الدُّنْيَا مَعَ الْحِكْمَةِ، وَلَا تَرْضَ بِالْدُّوْنِ مِنَ الْحِكْمَةِ مَعَ الدُّنْيَا. وَيَحْكُ

يَا عَطَاءُ، إِنْ كَانَ يُغْنِيكَ مَا يَكْفِيكَ، فَإِنَّ أَدْنَى مَا فِي الدُّنْيَا يَكْفِيكَ، وَإِنْ كَانَ

لَا يُغْنِيكَ مَا يَكْفِيكَ، فَلَيْسَ فِي الدُّنْيَا شَيْءٌ يَكْفِيكَ. وَيَحْكُ يَا عَطَاءُ إِنَّمَا بَطْنُكَ بَحْرٌ»

* با توجه به آنچه که گفته شد بطلان روایت تزویج حضرت ام‌کلثوم رضی الله عنها با مهریه چهل هزار درهمی مُحَرَز و مُسَلَّم است.

در یک روایت دیگر گفته‌اند که عمر بن خطاب با حضرت ام‌کلثوم ازدواج کرد و یکصد هزار درهم (یا ده هزار دینار) به عنوان مهریه به او داد. این روایت نیز توسط یعقوبی و بلاذری نقل شده است ^{۳۲۱} که هر دو نقل باطل است.

روایت یعقوبی بدون سند است و اعتباری ندارد.

روایت بلاذری نیز سخن بدون اسنادی است که از زبان هشام بن محمد کلبی (ف. ۲۰۴ هـ) نقل شده ^{۳۲۲} که گفتیم علمای عامه وی را کذاب و جاعل حدیث ^{۳۲۳} می‌دانند.

← مِنْ الْبُحُورِ، وَوَادٍ مِنَ الْأَوْدِيَةِ، لَا يَمْلَأُهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّرَابِ». تاریخ مدینه دمشق

ج ۴۰/۴۳۴، ۴۳۵. همچنین رجوع کنید به: حلیه الاولیاء ج ۲/۸۳، صفة الصفوة

ج ۲/۲۹۴، ۲۹۵، البداية والنهاية ج ۹/۳۰۸.

۳۲۱- جمل من انساب الاشراف ج ۲/۴۱۲، تاریخ الیعقوبی ج ۲/۱۵۰.

۳۲۲- بلاذری این روایت را این طور نقل می‌کند: «وقال هشام بن الكلبي: وَقَدْ ذَكَرَ قَوْمٌ:

أَنَّهُ أَصْدَقُهَا مِائَةُ أَلْفٍ دِرْهَمٍ!»

۳۲۳- رجوع کنید به صفحه ۵۸۱، ۵۸۲.

(۳) بطلان روایات مربوط به نماز میّت

سعید بن عاص بر حضرت ام کلثوم علیها السلام

[ادعا شده: سعید بن عاص که بین سالهای ۴۲ تا ۵۴

والی معاویه در مدینه بوده، در زمان امارتش بر جنازه

ام کلثوم بنت علی علیه السلام و جنازه بچه خردسالش زید بن

عمر نماز میت خوانده و در صف نماز گزاران

حسنین علیهم السلام و ابوقتاده نیز حضور داشته‌اند!]

* ما به زودی به محال بودن صحت این خبر از نظر متن اشاره خواهیم

کرد. ^{۳۲۴} اما پیش از آن لازم است بدانیم تمامی روایاتی که در این خصوص نقلشده به دو نفر منتهی می‌شود:

۱- عمار بن ابی عمار مکی.

۲- نافع بنده عبدالله بن عمر.

* در روایتی عمار بن ابی عمار از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ۶۵ سالگی فوت شده است. بخاری بعد از نقل این خبر، عمار بن ابی عمار را متهم به ذکر این خبر باطل می‌کند و لذا متعاقب ذکر آن می‌گوید: «هیچ فردی برای چنین خبری (که عمار نقل کرده) نظیر و تابعی نقل نکرده است و عمار بن ابی عمار کسی است که شعبه در باره (تضعیف) او سخن می‌گفت».^{۳۲۵}

این روایت هم که وی در آن مدعی است «شاهد نماز خواندن سعید بن عاص بر ام‌کلثوم بوده» از روایات غریبی است که به تفرد آن دارقطنی تصریح نموده است.^{۳۲۶}

ابن حبان نیز معتقد است که عمار بن ابی عمار در نقل روایات اشتباه می‌کرد.^{۳۲۷}

* روایاتی که عمار بن ابی عمار نقل کرده - علاوه بر اینکه عقلاً محال است که صحت داشته باشد - بسیار مضطرب و متفاوت است.

در یک روایت عمار بن ابی عمار گفته شده: سعید بن عاص نماز میت خوانده

۳۲۵- «وقال عَمَّارُ بْنُ أَبِي عَمَّارٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: تُوْفِيَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَسِتِّينَ، وَلَا يَتَابَعُ عَلَيْهِ، وَكَانَ شُعْبَةُ يَسْتَكَلِّمُ فِي عَمَّارٍ». التاريخ الاوسط (بخاری) ج ۲/۲۹، التاريخ الصغير (بخاری) ج ۱/۵۵، تهذيب التهذيب ج ۷/۳۵۴.

۳۲۶- أطراف الغرائب والأفراد ج ۳/۳۱۳، ۳۱۴.

۳۲۷- ابن حبان می‌گوید: «كان يُخْطِئُ». ثقات ابن حبان ج ۵/۲۶۸، تهذيب التهذيب ج ۷/۳۵۴.

است.

در یک روایت اصلاً تصریح نشده که چه کسی بر جنازه یا جنازه‌ها نماز را
۳۲۸ خوانده است.

در یک روایت، از عمار بن ابی عمار نقل شده که می‌گوید: من بر سر جنازه
۳۲۹ یک پسر بچه و یک زنی حاضر شدم.

در یک روایت می‌گوید: من بر سر جنازه زنی به نام ام کلثوم و فرزندش حاضر
۳۳۰ شدم. (که معلوم نیست این ام کلثوم چه کسی بوده و فرزندش پسر که بوده است)!

۳۲۸- سنن ابی داود ج ۷۷/۲، سنن النسائی - کتاب الجنائز، اجتماع جنازة صبي وامرأة - ج ۷۱/۴، جامع الاصول - صلاة الجنائز، (۴) في موقف الإمام - ج ۲۳۴/۶ / ح ۴۳۲۸، ج ۲۳۵/۶ / ح ۴۳۲۸، المجموع (نووی) ج ۲۲۴/۵، التلخیص الحبیر ج ۲۷۶/۵، نیل الاوطار ج ۱۱۰/۴، ۱۱۱، عون المعبود ج ۳۳۵/۸.

۳۲۹- «عن عَمَّارٍ (وَهُوَ عَمَّارُ بْنُ أَبِي عَمَّارٍ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ أَوْ مَوْلَى بَنِي الْحَارِثِ بْنِ نُفَلٍ) قَالَ: حَضَرْتُ جِنَازَةَ صَبِيٍّ وَامْرَأَةٍ، فَقَدِمَ الصَّبِيُّ مِمَّا يَلِي الْقَوْمَ، وَوَضِعَتِ الْمَرْأَةُ وَرَاءَهُ، فَصَلَّيْتُ عَلَيْهِمَا، وَفِي الْقَوْمِ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، وَابْنُ عَبَّاسٍ، وَأَبُو قَتَادَةَ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالُوا: السُّنَّةُ». سنن النسائی - کتاب الجنائز، اجتماع جنازة صبي وامرأة - ج ۷۱/۴، جامع الاصول - صلاة الجنائز، (۴) في موقف الإمام - ج ۲۳۵/۶ / ح ۴۳۲۸، نیل الاوطار ج ۱۱۰/۴، ۱۱۱، عون المعبود ج ۳۳۵/۸.

۳۳۰- «عن يَحْيَى بْنِ صُبَيْحٍ، حَدَّثَنِي عَمَّارُ مَوْلَى بَنِي الْحَارِثِ بْنِ نُفَلٍ أَنَّهُ شَهِدَ جِنَازَةَ أُمِّ كَلْثُومٍ وَابْنِهَا، فَجُعِلَ الْغُلَامُ مِمَّا يَلِي الْإِمَامَ، فَأَنْكَرْتُ ذَلِكَ، وَفِي الْقَوْمِ ابْنُ عَبَّاسٍ، وَأَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، وَأَبُو قَتَادَةَ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ، فَقَالُوا: السُّنَّةُ». سنن ابی داود ج ۷۷/۲، جامع الاصول - صلاة الجنائز، (۴) في موقف الإمام - ج ۲۳۴/۶ -

در روایت دیگر از او نقل شده که: شخص متوفی، ام کلثوم دختر علی بوده است و بچه او فرزند عمر می باشد.

به هر حال در روایات عمار بن ابی عمار اختلافات بسیاری موجود است. ولی بسیار مهم است که در سنن نسائی و سنن ابی داود هیچ اسمی از این نیست که جنازه متعلق به حضرت ام کلثوم بنت علی علیها السلام بوده و یا اینکه آن پسر بچه زید بن عمر بوده است.

* یکی از کسانی که بیش از هر کس دیگری سعی دارد در روایاتی که با سندهای خودش نقل می کند حتماً تصریح کند که جنازه متعلق به ام کلثوم بنت علی علیها السلام بوده، ابراهیم بن یعقوب جوزجانی است. او، هم روایت نماز سعید بن عاص را آورده و هم روایت نماز عبدالله بن عمر را نقل کرده است.^{۳۳۱}

این واقعاً جای سؤال است که چرا در سنن ابی داود و سنن نسائی، مشخص نشده که جنازه ها متعلق به چه کسانی است ولی در روایات جوزجانی ناصبی و امثال او تصریح شده که جنازه متعلق به ام کلثوم بنت علی و فرزندش زید بن عمر بوده است! واقعاً فردی مثل جوزجانی - که اموی مسلک و ناصبی و دشمن امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است - چه انگیزه ای از اصرار بر این موضوع می تواند داشته باشد؟!^{۳۳۲}

← ح ۴۳۲۸، المجموع (نوی) ج ۵/۲۲۴، التلخیص الحبیر ج ۵/۲۷۶.

۳۳۱- رجوع کنید به: الذریة الطاهرة ص ۱۱۸.

۳۳۲- همان طوری که در مقدمه به تفصیل مشخص نمودیم انگیزه این افراد: اهانت به ←

ابواسحاق ابراهیم بن یعقوب بن اسحاق سعدی جوزجانی (ف. ۲۵۶ یا ۲۵۹ هـ) از نواصب است. دشمنی و عناد وی نسبت به امیر المؤمنین علی علیه السلام در آثارش کاملاً آشکار می باشد. ابن حبان می گوید: جوزجانی «خریزی المذهب» است. ^{۳۳۳}
یعنی مانند خریز بن عثمان ناصبی است. ^{۳۳۴} خریز بن عثمان (ف. ۱۶۳ هـ) کسی است که بر روی منبر به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام دشنام می داد. ^{۳۳۵}
او می گفت: «علی پدران مرا کشته است!» ^{۳۳۶} و می گفت: امام من معاویه است، نه

← امیر المؤمنین علی علیه السلام و لوث کردن کرامت آن حضرت بوده است.

۳۳۳- کتاب الثقات (ابن حبان) ج ۸/۸، تهذیب التهذیب ج ۱/۱۵۹، فتح الملک العلی ص ۱۱۰.

۳۳۴- تهذیب التهذیب ج ۱/۱۵۹.

۳۳۵- «کان یشتُم علیاً علی المنابر». الضعفاء الکبیر ج ۱/۳۲۱، کتاب المجروحین ج ۱/۲۶۸، تاریخ بغداد ج ۸/۲۶۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۲/۳۴۸، ۳۴۹. تهذیب الکمال ج ۵/۵۷۶.

۳۳۶- «قَتَلَ آبَائِي»، یا «قَتَلَ لِي جَدَّيْنِ»، یا «قَتَلَ آبَائِي وَأَجْدَادِي»، یا «هُوَ الْقَاطِعُ رُؤُوسِ آبَائِي وَأَجْدَادِي بِالْفُؤُوسِ» و یا «إِنَّهُ قَتَلَ مِنْ قَوْمِي صِفِّينَ جَمَاعَةً». الضعفاء الکبیر ج ۱/۳۲۱، کتاب المجروحین ج ۱/۲۶۸، تاریخ بغداد ج ۸/۲۶۱، الانساب (سمعی) ج ۳/۵۰، کتاب الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج ۱/۱۹۷، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۲/۳۴۸، بغیة الطلب فی تاریخ حلب ج ۵/۲۲۱، تهذیب الکمال ج ۵/۵۷۵، ۵۷۶، میزان الاعتدال ج ۱/۴۷۵، سیر اعلام النبلاء ج ۷/۸۰، ۸۱، تهذیب التهذیب ج ۲/۲۰۹، النصائح الکافیة لمن یتولی معاویه ص ۱۱۷، فتح الملک العلی ص ۱۱۰.

علی بن ابی طالب. ^{۳۳۷} خریز با خود عهد کرده بود هر روزی که به مسجد می رود، در داخل مسجد ۷۰ بار امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام را لعن کند. ^{۳۳۸}

ذهبی و ابن حجر عسقلانی نیز تصریح کرده اند که جوزجانی ناصبی بوده ^{۳۳۹} است.

۳۳۷- یزید بن هارون این سخن خریز را این گونه نقل می کند: «كَانَ يَقُولُ: لَنَا إِمَامُنَا وَلَكُمْ إِمَامُكُمْ - يَغْنِي مَعَاوِيَةَ وَعَلِيًّا -». بغية الطلب في تاريخ حلب ج ۵/۲۲۱۱، میزان الاعتدال ج ۱/۴۷۵. همچنین رجوع کنید به: سؤالات ابی عبید الآجری ج ۲/۲۳۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۲/۳۴۸، تهذيب التهذيب ج ۲/۲۰۹. ۳۳۸- «فَكَانَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الْمَسْجِدِ حَتَّى يَلْعَنَ عَلِيًّا سَبْعِينَ لَعْنَةً كُلَّ يَوْمٍ». تاريخ مدینه دمشق ج ۱۲/۳۴۹.

ابن حبان می گوید: خریز ۷۰ بار صبحها و ۷۰ بار شبها علی بن ابی طالب را لعن می کرد. «كَانَ يَلْعَنُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بِالْغَدَاةِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَبِالْعَشِيِّ سَبْعِينَ مَرَّةً». كتاب المجروحین ج ۱/۲۶۸، الانساب (سمعی) ج ۳/۵۰، كتاب الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج ۱/۱۹۷، تهذيب التهذيب ج ۲/۲۱۰، النصائح الکافیة لمن يتولى معاوية ص ۱۱۷.

۳۳۹- ذهبی می گوید: «ناصبی». المغنی فی الضعفاء ج ۱/۱۵۴.

و می گوید: «يُرْمَى بِالنَّصْبِ». سير اعلام النبلاء ج ۷/۸۰.

ابن حجر نیز می گوید: «رُمِيَ بِالنَّصْبِ». تَقْرِيبُ التَّهْذِيبِ ج ۱/۶۹.

جوزجانی از اهالی دمشق است. ذهبی بعد از اشاره به ناصبی بودن جوزجانی دمشقی می گوید: یک زمانی، ناصبی بودن مذهب همه اهل دمشق بوده است. «قَدْ كَانَ النَّصْبُ مَذْهَبًا لِأَهْلِ دِمَشْقَ فِي وَقْتٍ». میزان الاعتدال ج ۱/۷۶.

ابن عدی می‌گوید: «جوزجانی در بدگویی از علی (بن ابی طالب) به شدت به مذهب (اموی) اهل دمشق متمایل بود».^{۳۴۰}

دارقُطنی با تأکید بر دشمنی جوزجانی با امیر المؤمنین علیه السلام می‌گوید: «یک بار عده‌ای از اصحاب حدیث به منزل جوزجانی رفته بودند. یکی از کنیزان جوزجانی مرغی را آورد تا برای او سر ببرند. هیچ یک از مهمانها حاضر نشد که مرغ را ذبح کند. جوزجانی به آنان گفت: سبحان الله، کسی (از شما) پیدا نمی‌شود که این مرغ را سر ببرد و حال آنکه علی بن ابی طالب در یک روز بیست و چند هزار مسلمان را کشت».^{۳۴۱}

نکته بسیار مهمی که ذکر آن در باره جوزجانی لازم است این است که وی با اظهار نظرهای رجالی مغرضانه خود تأثیر بسیار زیادی بر آراء رجالی علمای عامه در جرح روات شیعه گذارده است. او معمولاً در معرفی تمامی کسانی که شیعه هستند و یا متهم به تشیع می‌باشند می‌گوید: «فلانی منحرف از حق

۳۴۰- «وكان شديد الميل إلى مذهب أهل دمشق في التحامل على علي». الكامل في ضعفاء الرجال - ذیل ترجمه اسماعیل بن ابان وراق - ج ۱/۳۱۰، تاریخ مدینه دمشق ج ۷/۲۸۱، میزان الاعتدال ج ۱/۷۶، تهذیب التهذیب ج ۱/۱۵۹.

۳۴۱- دارقُطنی در باره جوزجانی می‌گوید: «كان فيه انحراف عن علي بن أبي طالب اجتمع على بابه أصحاب الحديث فخرج إليهم، فأخرجت جارية له فزوجته لئذبح، فلم تجد أحداً يذبحها، فقال: سبحان الله لا يوجد من يذبحها، وقد ذبح علي بن أبي طالب في ضحوة نيفاً وعشرين ألف مسلم». تاریخ مدینه دمشق ج ۷/۲۸۱، تهذیب التهذیب ج ۱/۱۵۹.

در میان کسانی که جوزجانی آنان را منحرف می‌داند افرادی هستند که از رجال صحاح سته می‌باشند. نام بعضی از کسانی که جوزجانی آنان را - به دلیل تشیع - منحرف معرفی کرده عبارت است از:

ابان بن تغلب،^{۳۴۳} ابواسرائیل،^{۳۴۴} اسماعیل بن ابان و راق،^{۳۴۵} اصْبَغ بن بُبَاثَه،^{۳۴۶} کَذِیر ضَبّی،^{۳۴۷} سعید بن آشوع،^{۳۴۸} ابوالصَّلْت هَرَوی،^{۳۴۹} عائذ بن

۳۴۲ - «کان (فلان) زائِغاً عَنِ الْحَقِّ مائِلاً».

۳۴۳ - «مَذْمُومُ الْمَذْهَبِ، مُجَاهِزٌ زَائِغٌ». احوال الرجال ص ۶۷.

ابان بن تغلب از راویانی است که در صحیح مسلم روایت دارد.

۳۴۴ - «مُفْتَرٍ زَائِغٌ». احوال الرجال ص ۵۲.

ابواسرائیل از راویانی است که در سنن ترمذی و سنن ابن ماجه روایت دارد.

۳۴۵ - «کان مائِلاً عَنِ الْحَقِّ». احوال الرجال ص ۸۴.

اسماعیل بن ابان از راویانی است که در صحیح بخاری روایت دارد.

۳۴۶ - «کان زائِغاً». احوال الرجال ص ۴۷.

اصبغ از راویانی است که در سنن ابن ماجه روایت دارد.

۳۴۷ - «کان زائِغاً». احوال الرجال ص ۴۷.

روایات کدیر در بسیاری از کتب روایی از جمله: مسند ابی داود طیالسی،

مصنف عبدالرزاق، صحیح ابن خزیمه و المعجم الکبیر (طبرانی) موجود است.

۳۴۸ - «غالٍ زائِغٌ». احوال الرجال ص ۶۶.

از راویانی است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت دارد.

۳۴۹ - «کان زائِغاً عَنِ الْحَقِّ مائِلاً عَنِ الْقُصْدِ». احوال الرجال ص ۲۰۵. ←

حبیب،	۳۵۰	علی بن بذیمه،	۳۵۱	علی بن جعد،	۳۵۲	عمرو بن شمر،	۳۵۳	فطر بن
خلیفه،	۳۵۴	کثیر النّوّاء،	۳۵۵	محمد بن فضیل،	۳۵۶	ابومریم انصاری،	۳۵۷	ابویحیی

← ابوالصلت هروی از راویانی است که در سنن ابن ماجه روایت دارد.

۳۵۰- «غالب زائغ». احوال الرجال ص ۶۴.

عائذ بن حبیب از راویانی است که در سنن ابن ماجه و سنن نسائی روایت دارد.

۳۵۱- «زائغ عن الحقّ مغلّب به». احوال الرجال ص ۱۷۶.

علی ابن بذیمه از راویانی است که در تمام سنن اربعه روایت دارد.

۳۵۲- «زائغ عن الحقّ». احوال الرجال ص ۱۹۹.

علی بن جعد از راویانی است که در صحیح بخاری روایت دارد.

۳۵۳- «کذاب زائغ». احوال الرجال ص ۵۶.

طبرانی، دارقطنی، ابوبکر بیهقی و دیگران روایات عمرو بن شمر جعفری را در کتب خویش ذکر نموده‌اند.

۳۵۴- «زائغ غیر ثقة». احوال الرجال ص ۶۶.

فطر از راویانی است که در صحیح بخاری روایت دارد.

۳۵۵- «زائغ». احوال الرجال ص ۵۰.

کثیر النّوّاء از راویانی است که در سنن ترمذی روایت دارد.

۳۵۶- «زائغ عن الحقّ». احوال الرجال ص ۶۲.

محمد بن فضیل از راویانی است که در صحیحین روایت دارد.

۳۵۷- «زائغ ساقط». احوال الرجال ص ۵۱.

روایات وی در مصنف عبدالرزاق، مسند احمد بن حنبل، مسند البزار، مسند ابی‌یعلی، المستدرک علی الصحیحین، السنن الکبری (بیهقی) و کتب دیگر موجود است.

مِصْدَع، ^{۳۵۸} موسی بن طریف، ^{۳۵۹} نصر بن مزاحم عطار ^{۳۶۰} و نوح بن دَرَّاج ^{۳۶۱} .

* گفتیم روایاتی که در آنها آمده که سعید بن عاص بر حضرت ام کلثوم بنت علی رضی الله عنه و زید بن عمر نماز خوانده، همگی منتهی به دو نفر می شود: یکی عمار بن ابی عمار و دیگری نافع . در باره عمار بن ابی عمار و اضطراب روایات وی صحبت کردیم.

در باره «ابو عبدالله نافع مدنی» نیز باید بگوییم که وی بنده عبدالله بن عمر بوده و فردی کذاب است.

نافع - که در خراسان به اسارت گرفته شده - احتمالاً از نژاد بربر بوده

۳۵۸- «کان زائِغاً حائِداً عَنِ الطَّرِيقِ». احوال الرجال ص ۱۴۴.

مصدق از راویانی است که در صحیح مسلم روایت دارد.

۳۵۹- «کان زائِغاً». احوال الرجال ص ۴۹.

روایات موسی بن طریف اسدی در کتاب الأم (شافعی)، مصنف عبدالرزاق، مصنف ابن ابی شیبۀ و دیگر کتب موجود است.

۳۶۰- «کان زائِغاً عَنِ الْحَقِّ مائِلاً». احوال الرجال ص ۸۲.

وی صاحب کتاب معروف «صَفِّین» است و ابن ابی الدنیا، ابوجعفر ابن ابی شیبۀ، طبری (در تفسیر و تاریخ)، دارقطنی، طبرانی، ابن شاهین و دیگران روایات وی را در کتب خویش نقل کرده اند.

۳۶۱- «زائِغ». احوال الرجال ص ۵۷.

روایات وی در کتبی چون: المعجم الكبير (طبرانی)، سنن الدارقطنی، المستدرک علی الصحیحین، السنن الکبری (بیهقی) و ... موجود است.

۳۶۲ است. او وقتی بچه بود، توسط عبدالله بن عمر از بازار برده‌فروشان خریداری شد و در خانه مولای خود عبدالله بن عمر بزرگ گردید. ۳۶۳

در باره اینکه نام پدر نافع چه بوده حرفهای زیادی گفته شده است که به نظر ابن حبان هیچ یک از آنها درست نیست. ۳۶۴ از افتخارات نافع این بود که مدت ۳۰ سال به عبدالله بن عمر خدمت کرده است. ۳۶۵ نافع آن چنان خلق و خوی مولای خویش را پیدا کرده بود که زُهری از او به عنوان «مردی از خاندان عمر» یاد می‌کرد. ۳۶۶ عبیدالله بن عمر - که از دشمنان قسم خورده امیرالمؤمنین حضرت علی رضی الله عنه بود و عاقبت به طرفداری از معاویه در جنگ صفین کشته شد - در باره نافع می‌گوید: «خدا به ما مَنّت گذارد که نافع را نصیب ما نمود». ۳۶۷

۳۶۲- «بَزَبَرِي الْأَصْل». تاریخ الاسلام (ذهبی) ج ۷- وفیات ۱۰۱ إلى ۱۲۰ - ص ۴۹۰.

همچنین رجوع کنید به: سیر اعلام النبلاء ج ۵/۹۸.

۳۶۳- «عن عبد المجيد بن عبد العزيز بن أبي رواد عن أبيه، قال: كان نافع مولى ابن عمر من سبني خراسان. سبي وهو صغير، فاشتراه ابن عمر، وهو نافع بن هُرْمَز». تاریخ مدینه دمشق ج ۶۱/۴۲۷.

۳۶۴- ابن حبان می‌گوید: «اُخْتَلِفَ فِي نَسَبِهِ، وَلَمْ يَصِحَّ عِنْدِي فِيهِ شَيْءٌ». ثقات ابن حبان ج ۵/۴۶۷، تهذيب التهذيب ج ۱۰/۳۷۰.

۳۶۵- «عن نافع قال: قَدْ خَدَمْتُ ابْنَ عُمَرَ ثَلَاثِينَ سَنَةً...». تذكرة الحفاظ ج ۱/۱۰۰.

۳۶۶- «عن الْأَصْمَعِيِّ، عن نافع بن أبي نعيم، قال: كَانَ الزُّهْرِيُّ يُحَدِّثُ عَنْ نَافِعٍ، فَيَقُولُ: حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ آلِ عُمَرَ». تاریخ مدینه دمشق ج ۶۱/۴۳۰.

۳۶۷- «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا بِنَافِعٍ - يَعْنِي مَوْلَى عُمَرَ». الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج ۸/۴۵۲، تاریخ مدینه دمشق ج ۶۱/۴۳۱، تهذيب الكمال ج ۲۹/۳۰۳، تهذيب

نافع که در اواخر عمر عقل خود را از دست داده بود متهم به دروغ‌گویی است. زمانی که یکی از روایات نافع را برای «سالم بن عبدالله» نقل کردند، سالم گفت: «این برده دروغ گفته است».^{۳۶۸}

تکذیب نافع، از زبان «ابوماجد زیادی» و «سعید بن جبیر» نیز نقل شده است. آنان نیز گفته‌اند: «نافع دروغ گفته است».^{۳۶۹}

وقتی همان روایت را برای میمون بن مهران نقل کردند، وی گفت: این حرفها را نافع موقعی که پیر شده و عقلش را از دست داده بود گفته است.^{۳۷۰}
قرطبی مفسر نیز نافع را تکذیب نموده است.^{۳۷۱}

وقتی برای هشام بن عروّه یکی از روایات نافع را نقل کردند وی گفت: «كَذِبَ عَدُوُّ اللَّهِ، وَمَا يَذْرِي نَافِعٌ؟! عَاَصُ بَطْرَ أُمِّهِ!»؛ یعنی: «این دشمن خدا (=نافع) دروغ گفته است، او چه می‌فهمد؟ نافع (کسی است که)

← التهذيب ج ۱۰/۳۶۹ (در نسخه مطبوع این کتاب عبیدالله بن عمر به عبدالله بن عمر تصحیف شده است).

۳۶۸- «كَذِبَ الْعَبْدُ». تاریخ مدینه دمشق ج ۶۱/۴۳۸، سیر اعلام النبلاء ج ۵/۱۰۰.
۳۶۹- «كَذِبَ نَافِعٌ». تفسیر الطبری ج ۲/۵۳۶، الكامل فی الضعفاء ج ۱/۵۱، تاریخ مدینه دمشق ج ۶۱/۴۳۸.

۳۷۰- «إِنَّمَا قَالَ هَذَا نَافِعٌ بَعْدَ مَا كَبِرَ وَذَهَبَ عَقْلُهُ». احکام القرآن (جصاص) ج ۱/۴۲۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۶۱/۴۳۹، سیر اعلام النبلاء ج ۵/۱۰۰.
۳۷۱- تفسیر القرطبی ج ۳/۹۵.

۳۷۳

۳۷۲

بَظَرٌ مادرش را گاز گرفته است!»!

* گذشته از اسناد باطلِ روایت نماز سعید بن عاص، صحت متن آن نیز

۳۷۴

عقلاً محال است.

عمر بن خطاب سال ۲۳ فوت شده و با در نظر گرفتن اینکه گفته‌اند «او از ام‌کلثوم دارای دو (و بنا به قولی سه) فرزند شده که اولین آنها زید بوده است»، لذا معقول نیست که زید دیرتر از سال ۲۲ به دنیا آمده باشد. اگر سعید بن عاص این نماز را حتی در اولین سال امارتش هم خوانده باشد باید زید به هنگام مرگ مردی ۲۰ ساله باشد و نه یک بچه خردسال.

* حضرت ام‌کلثوم علیها السلام بعد از سال ۶۲ با عبدالله بن جعفر ازدواج کرده

۳۷۵

است. اگر سعید بن عاص این نماز را حتی در آخرین سال امارتش یعنی در

۳۷۲- بَظَرٌ = ختنه‌گاهِ فرج. رجوع کنید به: شرح الشافیه ج ۴/۲۹۱، لسان العرب

ج ۴/۷۰، القاموس المحيط ص ۴۴۹، تاج العروس ج ۳/۵۲.

۳۷۳- تاریخ بغداد - ترجمة هشام بن عروة بن الزبير - ج ۳۸/۱۴ [۷۳۸۳]، سیر اعلام

النبلاء ج ۵/۱۰۰.

۳۷۴- در صفحه ۶۱۷ به متن این روایت اشاره شد، و در صفحه ۵۲۷ و ۵۲۸ مصادر آن

ذکر گردید.

۳۷۵- چون همانطور که گفته شد حضرت زینب علیها السلام همسر عبدالله بن جعفر بود و در

واقعه عاشورا که در سال ۶۱ هجری واقع شد حضور داشت و در سال ۶۲ هجری

رحلت نمود. عبدالله بن جعفر بعد از فوت حضرت زینب علیها السلام با خواهر وی (=حضرت ام‌کلثوم علیها السلام) ازدواج کرد.

سال ۵۴ هجری خوانده باشد باید معتقد شویم که حضرت ام کلثوم سال ۵۴ فوت شده و حداقل هشت سال پس از فوت خود با عبدالله بن جعفر ازدواج کرده است!

* و یا با توجه به اینکه سعید بن عاص در سال ۵۹ هجری فوت شده است،^{۳۷۶} باید بگوییم سعید بن عاص حداقل سه سال پس از مرگ خود بر جنازه حضرت ام کلثوم علیها السلام حاضر شده و بر او نماز خوانده است!

* امام حسن مجتبی علیه السلام در سال ۵۰ هجری - یعنی حداقل حدود ۱۲ سال

پیش از ازدواج حضرت ام کلثوم علیها السلام و عبدالله بن جعفر - به شهادت رسیده بود!

* حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام نیز در سال ۶۱ هجری - یعنی حداقل

حدود یک سال پیش از ازدواج ام کلثوم و عبدالله بن جعفر - به شهادت رسیده بود.

* ابوقتاده انصاری قبل از شهادت امیر المؤمنین علی علیه السلام - یعنی قبل از ۲۱

رمضان سال ۴۰ هجری - فوت شده بود. لذا سعید بن عاص (امارت: ۴۲ - ۵۴هـ)

حداقل ۲ سال پس از فوت ابوقتاده، والی معاویه در مدینه شده است! همچنین ابوقتاده

حداقل ۲۲ سال قبل از ازدواج حضرت ام کلثوم و عبدالله بن جعفر از دنیا رفته است!

* حضرت ام کلثوم علیها السلام در زمان شهادت پدرش (امیر المؤمنین علیه السلام) در قید

حیات بوده و برای پدر سوگواری کرده است، چطور ممکن است ام کلثوم قبل از

فوت امیر المؤمنین و قبل از فوت ابوقتاده فوت شده باشد! (وقتی کسی ادعا کند که

ابوقتاده بر جنازه حضرت ام کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام نماز خوانده، و ادعا کند که

ام کلثوم به همراه فرزند خردسالی که از عمر داشته فوت شده، نتیجتاً مدعی است که حضرت ام کلثوم قبل از ابو قتاده و قبل از امیرالمؤمنین علیه السلام درگذشته است).

* حضرت ام کلثوم علیها السلام در سال ۶۲ هجری با عبدالله بن جعفر ازدواج کرده و پس از آن فوت شده است. در سال ۶۲ هجری باید زید بن عمر موهوم فردی ۴۰ ساله شده باشد در حالی که در تمامی روایات مربوط به نماز میت ام کلثوم ادعا شده که جنازه زید بن عمر خیالی هنوز جنازه یک بچه بوده است؟!

* همانطور که گفته شد حضرت ام کلثوم بنت علی علیه السلام در سال ۶۱ هجری - یعنی دو سال پس از فوت سعید بن عاص - در واقعه کربلا حضور داشته است. لذا چطور ممکن است که سعید بن عاص بر جنازه او نماز خوانده باشد!

* عطاء بن سائب بن مالک (ف. ۱۳۶ هـ) ^{۳۷۷} مدعی است که مقداری صدقه نزد ام کلثوم بنت علی علیه السلام برده و ام کلثوم ضمن رد آنها به وی گفته: «ما آل پیامبر هستیم و صدقه بر ما حرام است». ^{۳۷۸} با توجه به اینکه عطاء بن سائب فقط

۳۷۷ - طبقات ابن سعد ج ۶/۳۳۸، التاريخ الصغير (بخاری) ج ۲/۳۹، تهذيب الكمال ج ۲۰/۹۳، سير اعلام النبلاء ج ۶/۱۱۳، الكواكب النيرات ص ۷۵.

۳۷۸ - «عن سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ، قَالَ: أَتَيْتُ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتَ عَلِيٍّ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّدَقَةِ فَرَدَّتْهَا وَقَالَتْ: حَدَّثَنِي مَوْلَى لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله - يُقَالُ لَهُ مِهْرَانٌ - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّا آلُ مُحَمَّدٍ لَا تَحِلُّ لَنَا الصَّدَقَةُ». مصنف ابن ابی شیبہ - کتاب الزکاة، باب ۱۲۵: من قال لا تحل الصدقة على بني هاشم ح ۸ - ج ۳/۱۰۴، مسند احمد بن حنبل ج ۳/۴۴۸، کتاب الورع (احمد بن حنبل) ص ۷۱، مسند الروياني ج ۱/۴۸۲، المعجم الكبير (طبرانی) ج ۲۰/۳۵۴، السنن الكبرى ج ۷/۳۲، ←

از طبقه تابعین روایت نقل می‌کند ^{۳۷۹} چطور ممکن است که ام کلثوم قبل از سال ۵۹ هجری (که سال مرگ سعید بن عاص است) ^{۳۸۰} فوت شده باشد!

* روایات نماز خواندن عبدالله بن عمر بر حضرت ام کلثوم رضی الله عنها، ناقضِ روایات نماز خواندن سعید بن عاص است.

* «روایت مسمومیت حضرت ام کلثوم رضی الله عنها و زید به دستور خلیفه وقت (عبدالملك بن مروان)» با «نماز سعید بن عاص» معارضت دارد. چون عبدالملك در سال ۶۵ هجری به خلافت رسیده، و سعید بن عاص شش سال قبل از به حکومت رسیدن عبدالملك فوت شده است.

← تاریخ مدینه دمشق ج ۴/۲۸۴، اسد الغابة ج ۴/۲۵۷، ۴۲۴، الاکمال فی ذکر من له روایة فی مسند احمد ص ۴۳۰، الاصابة ج ۶/۱۸۳.

۳۷۹- اینکه ادعا شده عطاء بن سائب از مالک بن انس صحابی (ف. ۹۳ ه) روایت نقل می‌کند توسط بعضی رد شده است. به عنوان مثال: ابن حبان می‌گوید: این مطلب که گفته شده عطاء بن سائب از مالک بن انس روایت استماع کرده است، از نظر من درست نیست. «وَقَدْ قِيلَ: إِنَّهُ سَمِعَ مِنْ أَنَسٍ، وَلَمْ يَصِحَّ ذَلِكَ عِنْدِي». ثقات ابن حبان ج ۷/۲۵۱.

احتمالاً عطاء روایاتی را که از انس بن مالک نقل می‌کند به واسطه یزید رَقَاشی است. (تهذیب الکمال ج ۲۰/۸۷).

۳۸۰- رجوع کنید به صفحه ۵۲۷، ۵۲۸.

(۴) بطلان روایات مربوط به نماز میت
عبدالله بن عمر بر حضرت ام کلثوم علیها السلام

[در بعضی از روایات جعلی دیگر ادعا شده: عبدالله بن عمر بر جنازه حضرت ام کلثوم بنت علی علیها السلام و جنازه بچه خردسالش زید بن عمر نماز میت خوانده است. در این روایات نیز تصریح شده که امام حسن و امام حسین علیهم السلام در این نماز شرکت داشته‌اند و پشت سر عبدالله بن عمر بر حضرت ام کلثوم نماز خوانده‌اند!]

* سند همه روایاتی که در این خصوص ذکر گردیده است به خود
عبدالله بن عمر و یا به «ابو محمد عبدالله یهی» منتهی می‌شود.
۳۸۱

* عبدالله بن عمر بن الخطاب

گر چه همان مطالبِ اندکی که پیشتر راجع به عبدالله بن عمر ذکر شد خوانندگان را تا حدودی از شخصیت شهوتران و بی‌مبالات وی با خبر ساخته با این حال ذکر این نکات نیز در باره او ضروری است.

امیر المؤمنین حضرت علی رضی الله عنه از عبدالله بن عمر به عنوان فردی «احمق»
 ۳۸۲ تعبیر نموده است.

ابن عمر که در زمان خلافت امیر المؤمنین حضرت علی رضی الله عنه حاضر به بیعت با حضرت نگردیده بود و حتی در هیچ نمازی حاضر نشد که پشت او نماز بخواند، در زمان معاویه بن ابی سفیان - پس از اخذ ۱۰۰ هزار درهم از معاویه - با یزید
 ۳۸۳ بیعت نمود. وی با عبدالملک بن مروان سفاک نیز بیعت کرد و در خواندن
 ۳۸۴ ۳۸۵

۳۸۲- شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج ۴/۱۰.

۳۸۳- طبقات ابن سعد ج ۴/۱۸۲، سنن بیهقی ج ۸/۱۵۹، حلیة الاولیاء ج ۱/۲۹۶، سیر اعلام النبلاء ج ۳/۲۲۵.

۳۸۴- علاوة بر مصادر پانویس قبلی رجوع کنید به: تاریخ مدینة دمشق ج ۶۵/۳۹۷، و فتح الباری ج ۵/۱۸.

۳۸۵- فتح الباری ج ۵/۱۸.



۳۸۶- کتاب الام (شافعی) ج ۱/۱۸۵، مسند الامام الشافعی ص ۵۵، مصنف ابن ابی شیبة - کتاب الصلاة، في الصلاة خلف الأمراء - ج ۲/۲۷۱، مختصر المزنی ص ۲۴، السنن الکبری (بیہقی) ج ۳/۱۲۱، تاریخ مدینة دمشق ج ۱۲/۱۲۳، المغنی علی مختصر الخرقی ج ۲/۲۴، المجموع (نووی) ج ۴/۲۵۳، تلخیص الحبیر ج ۴/۴۲۶، البحر الرائق ج ۱/۶۱۰، الاقناع فی حل الفاظ ابی شجاع ج ۱/۱۵۳، مغنی المحتاج ج ۱/۲۴۲، فیض القدیر ج ۱/۶۸۶، ج ۴/۲۶۸، نیل الاوطار ج ۳/۲۰۰، تحفة الاحوذی ج ۲/۲۹، فقه السنة ج ۱/۲۳۷.

«نماز خواندن عبدالله بن عمر در پشت حجاج» از روایاتی است که در کتاب صحیح بخاری موجود بوده ولی از این کتاب حذف شده است. البانی می گوید: این روایت صحیح است ولی من این روایت را در صحیح بخاری پیدا نکردم. «حَدِثُ ابْنِ عُمَرَ (كَانَ يُصَلِّي خَلْفَ الْحَجَّاجِ) صَحِيحٌ، قَالَ الْحَافِظُ فِي التَّلْخِصِ: رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي الْحَدِيثِ. قُلْتُ: وَلَمْ أَجِدْهُ عِنْدَهُ حَتَّى الْآنَ». إرواء الغلیل ج ۲/۳۰۳.

در اینجا لازم به ذکر است از میان مصادری که فوقاً به آنها اشاره شد: نووی (در المجموع)، ابن حجر (در تلخیص الحبیر)، ابن نجیم (در البحر الرائق)، شریینی (در الاقناع)، شوکانی (در نیل الاوطار) و سید سابق (در فقه السنة) تصریح می کنند که این روایت در صحیح بخاری نیز موجود بوده است.

شریینی (در مغنی المحتاج) مدعی است: روایت «نماز عبدالله بن عمر پشت حجاج»، هم در صحیح بخاری وجود دارد و هم در صحیح مسلم!

ابن حزم می گوید: ابن عمر پشت حجاج و نَجْدَه نماز می خواند، و حال آنکه ←

* گفته شد که در خصوص «نماز عبدالله بن عمر بر حضرت ام کلثوم بنت علی رضی الله عنها» تنها دو نفر ادعا کرده‌اند که در این نماز میت حاضر بوده‌اند: یکی خود عبدالله بن عمر و دیگری عبدالله بهی.

ابو محمد عبدالله بهی، غلامِ مُصْعَب بن زبیرِ سفاک ^{۳۸۷} است. عبدالله بهی تنها کسی است که - بنا به نقلی - مدعی است: «عبدالله بن عمر» را دیده که بر «حضرت ام کلثوم بنت علی رضی الله عنها» و «زید بن عمر» نماز گزارده است.

ابو حاتم احتجاج به روایات «عبدالله بهی» را جایز نمی‌داند و او را فردی ^{۳۸۸} «مضطرب الحدیث» می‌خواند.

* روایات «عامر شعبی» نیز که در خصوص نماز خواندن عبدالله بن عمر بر جنازه حضرت ام کلثوم بنت علی رضی الله عنها ذکر شده، همگی به نقل از خود عبدالله بن عمر ^{۳۸۹} است.

نَجْدَه خارجی بود، و حجاج فاسق‌ترین مخلوقات. «وكان ابنُ عُمَرَ يُصَلِّي خَلْفَ الْحَجَّاجِ وَنَجْدَةَ، أَحَدَهُمَا خَارِجِيٌّ، وَالثَّانِي أفسَقُ الْبَرِيَّةِ». المحلي ج ۴/۲۱۳.

۳۸۷- ذهبی در باره مُصْعَب بن زبیر می‌گوید: «وكان سَفَاكاً لِلدِّمَاءِ». سیر اعلام النبلاء ج ۴/۱۴۱.

۳۸۸- «الْبَهِيُّ لَا يُحْتَجُّ بِحَدِيثِهِ، وَهُوَ مُضْطَرِبُ الْحَدِيثِ». علل الحدیث (ابن ابی حاتم) ج ۱/۷۷، تهذیب التهذیب ج ۶/۸۲.

۳۸۹- در مصادر ذیل تصریح شده است که شعبی این روایت خود را از عبدالله بن عمر ←

* روایتی هم که در آن «اسماعیل بن ابی خالد اَحْمَسِی کوفی (ف. ۱۴۵ یا ۳۹۰)» ادعا نموده که خود شاهد نماز میت عبدالله بن عمر بوده ^{۳۹۰} باطل است، چون وی عبدالله بن عمر را در عمرش ندیده و روایتش را از «عامر شَعْبِی» نقل ^{۳۹۱} می نماید.

به علاوه، «اسماعیل بن ابی خالد» به تدلیس در احادیث مشهور است و نسائی و سایرین به مُدْلِیس بودن وی تصریح کرده اند. ^{۳۹۲} او که آسیابانی ^{۳۹۳}

نقل کرده است:

طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۴، مسند علی بن الجعد ص ۹۸، ۱۱۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۹۲.

۳۹۰- «... عن إسماعيل بن أبي خالد قال: صَلَّى بنا عبدُ الله بنُ عُمَرَ بالمدينة عَلَى زَيْدٍ وَأُمِّهِ أُمِّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ...». تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۹۱، ۴۹۲.

۳۹۱- «وإسماعيلُ لم يَلِقْ ابنَ عُمَرَ وَإِنَّمَا رَوَاهُ عَنِ الشَّعْبِيِّ». تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۹۲.

لازم به ذکر است که ابن سعد اسنادِ روایتِ «نماز خواندنِ عبدالله بن عمر بر حضرت ام کلثوم (علیها السلام)» را که توسط اسماعیل بن ابی خالد نقل شده به این صورت آورده است: «أَخْبَرَنَا وَكِيعُ بْنُ الْجَرَّاحِ، عن إسماعيلَ بنِ أبي خالدٍ، عن عامِرٍ (الشَّعْبِيِّ)، قال: ماتَ زَيْدُ بْنُ عُمَرَ وَأُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عُمَرَ فَصَلَّيْتُ عَلَيْهِمَا ابْنُ عُمَرَ...». طبقات ابن سعد ج ۸/۴۶۴.

۳۹۲- التبيين لأسماء المُدْلِسين ص ۱۴، تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس ص ۲۸ [۳۶].

۳۹۳- معرفة الثقات (عجلی) ج ۱/۲۲۵، سير اعلام النبلاء ج ۶/۱۷۷، تهذيب التهذيب ج ۱/۲۵۵.

بی سواد بوده ^{۳۹۴} و حتی در عربیت ابتدائیات را نمی دانسته، ^{۳۹۵} با اینکه اهل کوفه است با این حال روحیات ضد شیعی دارد. ذهبی به این حقیقت این طور اذعان می نماید: «خدا را شکر که اسماعیل بن ابی خالد به هیچ (نوع) تشیعی منتسب نیست». ^{۳۹۶}

* رحمته الله عبدالرزاق صنعانی نیز «نماز عبدالله بن عمر بر حضرت ام کلثوم رضی الله عنها» ^{۳۹۷} را بدون سند نقل کرده است.

* کلیه اشکالاتی که قبلاً - ذیل نماز سعید بن عاص - در خصوص زمان فوت حضرت ام کلثوم رضی الله عنها و پسر بچه او اظهار شد در نماز عبدالله بن عمر نیز صادق است. و همان گونه که مطرح شد عقلاً محال است که ام کلثومی که تا بعد از سال ۶۲ هجری در قید حیات بوده، به هنگام مرگ دارای بچه ای خردسال از عمر بن خطاب بوده باشد.

* همچنین متن «روایت نماز میّت به امامت عبدالله بن عمر» با «روایت نماز

۳۹۴ - اسماعیل بن ابی خالد قادر به خواندن و نوشتن نبوده است. (المعرفة والتاریخ

(یعقوب بن سفیان) ج ۳/۱۸۳، تهذیب التهذیب ج ۱/۲۵۵).

۳۹۵ - قال هُشَيْمٌ: «كَانَ إِسْمَاعِيلُ فَحَشَى اللَّحْنُ، كَانَ يَقُولُ: حَدَّثَنِي فَلَانٌ عَنْ أَبِيهِ»! معرفة

الثقات (عجلی) ج ۱/۲۲۵، تهذیب التهذیب ج ۱/۲۵۵.

۳۹۶ - سیر اعلام النبلاء ج ۶/۱۷۷.

۳۹۷ - مصنف عبدالرزاق - باب نکاح الصغیرین - ج ۶/۱۶۳، ۱۶۴ / ح ۱۰۳۵۴.

میّت به امامت سعید بن عاص «متعارض است و با توجه به قرائن واضح و روشن، هر دو روایت جعلی است.

* همانطور که در مقدمه گفتیم این نکته بسیار مهم است که در هیچ یک از منابع، حتی یک روایت یافت نمی‌شود که در آن، «حکایت ازدواج حضرت ام‌کلثوم (ع) با عمر» از زبان امیر المؤمنین حضرت علی و امام حسن و امام حسین و حضرت ام‌کلثوم (ع) نقل شده باشد. راویان این حکایت غالباً از وابستگان به دربار بنی امیه - و به ویژه از افرادی بوده‌اند که از خاندان عمر - می‌باشند.

یکی از کسانی که روایت می‌کند حضرت ام‌کلثوم بنت علی (ع) و فرزندش زید بن عمر همزمان با هم مریض شده و فوت گردیده‌اند عبدالحمید عَدَوی است. او می‌گوید این مطلب را یکی از اهل علم (ا) نقل کرده است!

ابوعمر عبدالحمید بن عبدالرحمن بن زید بن خطاب عَدَوی نوّه برادر عمر بن خطاب می‌باشد. وی کاتب^{۳۹۹} اعرج^{۴۰۰} بنی امیه و مسئول خراج عراق^{۴۰۱} و رئیس

۳۹۸- «عن عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن خطاب قال: وقد ذکّر بعض

أهل العلم...». تاریخ مدینه دمشق ج ۱۹/۴۸۷.

۳۹۹- «ومِنْهُمْ (أُنْی مِنَ الْمُعَلِّمِینَ) عبد الحمید کاتبُ بنی أمیّة». المعارف (ابن قتیبه) - المَعْلَمُونَ - ص ۵۴۷.

۴۰۰- المحبّر - العرجان الأشراف - ص ۳۰۴، ۳۰۵، المنقّق - العرجان من قریش -

ص ۴۰۶، البیان والتبیین ج ۱/۲۲۷، عیون الاخبار (ابن قتیبه) - کتاب النساء، -

٢٠٢

پلیس کوفه بود.

عبدالحمید عدوی از سوی عبدالله بن زبیر قاضی کوفه شد ^{٢٠٣} و در زمان
عمر بن عبدالعزیز، امیر کوفه گردید. ^{٢٠٤} عمر بن عبدالعزیز بن مروان (خلیفه اموی)

← العُزْج - ج ٤/٦٧، المعارف (ابن قتیبه) - العُزْج - ص ٥٨٣، التمهید (ابن
عبدالبر) ج ٨/٣٦١.

أعْرَج = لَنُكْ.

← ٤٠١ - او و ابوزناد هر دو با هم صاحب این منصب بودند. (المعارف (ابن قتیبه)
ص ٦٤٥).

٤٠٢ - «كان عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب أعرج، وولي شرطة الكوفة».
عيون الاخبار (ابن قتیبه) - كتاب النساء، العُزْج - ج ٤/٦٧.

وَدَخَلَ الْحَكَمُ بْنُ عَبْدِ الْأَسَدِيِّ - وَهُوَ أَعْرَجٌ - عَلَى عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ عَبْدِ
الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْخَطَّابِ - وَهُوَ أَعْرَجٌ، وَكَانَ صَاحِبَ شُرْطَتِهِ أَعْرَجٌ - فَقَالَ ابْنُ
عَبْدَل:

أَلْقِ الْعَصَا وَدَعْ الشَّخَاذِعَ وَالْتَمِسْ

عَمَلًا فَهَذَا دَوْلَةُ الْعُرْجَانِ

لِأَمِيرِنَا وَأَمِيرِ شُرْطَتِنَا مَعًا

لِكُلِّهِمَا يَا قَوْمَنَا رِجْلَانِ

فَإِذَا يَكُونُ أَمِيرُنَا وَوَزِيرُنَا

وَأَنَا فَإِنَّ الرَّابِعَ الشَّيْطَانُ

البيان والتبيين ج ١/٤٢٧، التمهید (ابن عبدالبر) ج ٨/٣٦١.

٤٠٣ - «كَانَ عَلَى قَضَاءِ الْكُوفَةِ وَلَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ». تاريخ مدينة دمشق ج ٣٤/٧٧.

٤٠٤ - «وَكَانَ عَامِلَ عَمْرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَلَى الْكُوفَةِ». الموطأ ج ٢/٧٢٢، الأم ج ٦/٢٧٤. ←

۴۰۵

یک بار ده هزار درهم به وی بخشید.

خسونت عبدالحمید در کوفه به حدی بود که گاهی خلیفه مانع از برخورد های تند وی با مردم می شد. عبدالحمید یک بار می خواست دست و زبان مردی را که به خلیفه دشنام داده بود قطع نماید و او را به قتل برساند، ولی خلیفه مانع از این کار ^{۴۰۶} او شد!

طبقات ابن سعد ج ۳۴۱/۵، ج ۲۵۲/۶، تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۲۵۱، تاریخ الکبیر (بخاری) ج ۴۵/۶، معرفة الثقات ج ۷۰/۲، المعارف (ابن قتیبه) ص ۱۸۰، ۳۶۲، ۳۶۳، فتوح البلدان ج ۳۴۴/۲، تاریخ الطبری ج ۳۱۰/۵، مشاهیر علماء الامصار ص ۲۰۹، ثقات ابن حبان ج ۱۱۷/۷، الاغانی ج ۳۹۸/۲، رجال صحیح مسلم (ابن منجویه) ج ۴۴۲/۱، المحلی ج ۴۱۰/۱۱، البدء والتاریخ ج ۴۷/۶، تاریخ مدینة دمشق ج ۴۰۳/۲۵، ج ۶۸/۳۴، ۷۴ - ۷۶، ۳۷۰، الکامل فی التاریخ ج ۲۳/۵ - ۴۵، تهذیب الکمال ج ۴۴۹/۱۶، ۴۵۰، الکاشف (ذهبی) ج ۶۱۷/۱، تاریخ ابن خلدون ج ۷۵/۳، ۱۶۲، تهذیب التهذیب ج ۱۰۸/۶، التحفة اللطيفة ج ۱۱۲/۲، اسعاف المبطأ ص ۶۶.

۴۰۵ - «عن أبي يعقوب بن زَيْدٍ، قَالَ: أَجَازَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَبْدَ الْحَمِيدِ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ - وَكَانَ عَامِلَهُ عَلَى الْعِرَاقِ - بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ». تاریخ مدینة دمشق ج ۷۷/۳۴.

۴۰۶ - «عن عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زَيْدٍ بن الخطاب، أَنَّهُ عَلَى الْكُوفَةِ لِعُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، فَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ: إِنِّي وَجَدْتُ رَجُلًا بِالْكُوفَةِ يَسُبُّكَ، وَقَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْسَنَةُ، فَهَمَمْتُ بِقَتْلِهِ، أَوْ قَطْعِ يَدَيْهِ، أَوْ قَطْعِ لِسَانِهِ، أَوْ جَلْدِهِ. ثُمَّ بَدَأَ لِي أَنْ أُرَاجِعَكَ فِيهِ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ: سَلَامٌ عَلَيْكَ، أَمَّا بَعْدُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ قَتَلْتَهُ لَقَتَلْتُكَ بِهِ، وَلَوْ قَطَعْتَهُ لَقَطَعْتُكَ بِهِ، وَلَوْ جَلَدْتَهُ لَأَقْدَتُهُ مِنْكَ. فَإِذَا -

بعد از مرگ عمر بن عبدالعزيز، «يزيد بن عبدالملك بن مروان» به خلافت رسید. او عبدالحميد عمري را در امارت كوفه ابقا نمود. ^{۴۰۷} عبدالحميد در سرکوب و قلع و قمع مخالفان «يزيد بن عبدالملك» نقش عمده‌ای داشت. ^{۴۰۸}

يکي از مناقبي که عبدالحميد عمري در خصوص عموي پدرش (= عمر بن خطاب) روايت نموده اين است که وی از قول عايشه نقل می‌کند که: سه روز قبل از کشته شدن عمر، جنيان برای قتل او نوحه و زاری کردند و در رثای عمر شعر ^{۴۰۹} سرودند.

* همین مطلبی را که عبدالحميد عدوي در باره مرگ حضرت ام كلثوم عليها السلام

جاءك كتابي هذا فأخرج به إلى الكُناسة، فسُبّه كالأذي سبني، أو اغف عنه، فإنّ ذلك أحبُّ إليّ، فإنّه لا يجلُّ قتلُ امرئٍ مُسلمٍ يسبُّ أحداً من الناسِ إلّا رجلاً سبَّ رسولَ الله ﷺ». المحلى ج ۱۱/۴۱۰.

۴۰۷- «ماتَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ وَعَلَيْهَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْخَطَّابِ، فَأَقْرَهُ يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ». تاريخ خليفة بن خياط ص ۲۶۰، تاريخ الطبري - سنة ۱۰۱ - ج ۵/۳۲۶، ۳۳۷، الكامل في التاريخ ج ۵/۷۶، ۷۷.

۴۰۸- تاريخ الطبري - سنة ۱۰۱ - ج ۵/۳۲۶، ۳۳۷، الكامل في التاريخ ج ۵/۷۶ - ۸۰.

۴۰۹- عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد عن عائشة، قالت: ناحت الجنُّ على عُمَرَ عليه السلام قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ بِثَلَاثٍ، قالت:

جَزَى اللَّهُ خَيْرًا مِنْ أَمِيرٍ وَبَارَكْتَ

يَدُ اللَّهِ فِي ذَاكَ الْأَدِيمِ الْمُمَزَّقِ ...

ذکر کرده، مالک بن انس (امام مالکیه) از قول یکی از دیگر بستگان عمر به نام عبدالله بن عمر بن حفص عمری نقل نموده است.^{۴۱۰}

عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب عمری (ف. ۱۷۱ تا ۱۷۳ هـ) نیز - که از نوادگان عمر است - گفته که حضرت ام کلثوم بنت علی رضی الله عنها با فرزندش زید بن عمر به طور همزمان فوت شده‌اند.

«عبدالله بن عمر بن حفص عمری» - که توسط بسیاری از محدثین تضعیف شده است - روایتش را بدون اسناد ذکر می‌کند. مضافاً به اینکه: یحیی بن سعید قَطَّان،^{۴۱۱} محمد بن سعد،^{۴۱۲} یحیی بن معین،^{۴۱۳} علی بن مدینی،^{۴۱۴} احمد بن

۴۱۰ - المدونة الكبرى ج ۳/۳۸۵.

۴۱۱ - بخاری در باره عبدالله بن عمر بن حفص عمری می‌گوید: «كان يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ يُضَعِّفُهُ». الضعفاء الصغير (بخاری) ص ۶۸ [۱۸۸]، الكامل في ضعفاء الرجال ج ۴/۱۴۱، تهذيب التهذيب ج ۵/۲۸۷.

عمر و بن علی فلاس می‌گوید: «كان يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ لَا يُحَدِّثُ عَنْهُ». الضعفاء الكبير ج ۲/۲۸۰، كتاب المجروحين ج ۲/۷، الكامل في ضعفاء الرجال ج ۴/۱۴۱، تاريخ بغداد ج ۱۰/۲۱، تهذيب الكمال ج ۱۵/۳۳۰، ميزان الاعتدال ج ۲/۴۶۵، سير اعلام النبلاء ج ۷/۳۴۰.

۴۱۲ - محمد بن سعد می‌گوید: «كان كثير الحديث يُسْتَضَعَّفُ». تهذيب التهذيب ج ۵/۲۸۶.

۴۱۳ - يحيى بن معين می‌گوید: «ضعيف». الضعفاء الكبير ج ۲/۲۸۰، الكامل في ضعفاء الرجال ج ۴/۱۴۱.

۴۱۴ - ابن مدینی می‌گوید: «ضعيف». تاريخ بغداد ج ۱۰/۲۱، تهذيب الكمال

ج ۱۵/۳۳۰، ميزان الاعتدال ج ۲/۴۶۵، سير اعلام النبلاء ج ۷/۳۴۰، تهذيب <

حنبل، ^{۴۱۵} ترمذی، ^{۴۱۶} صالح بن محمد بغدادی، ^{۴۱۷} نسائی، ^{۴۱۸}
ابن حبان، ^{۴۱۹} ابواحمد حاکم، ^{۴۲۰} ذهبی، ^{۴۲۱} ابن کثیر و ابن حجر ^{۴۲۲} همگی

← التهذیب ج ۵/۲۸۶.

۴۱۵- احمد بن محمد مروزی (ف. ۲۷۵هـ) می گوید: «ذَكَرَهُ أَحْمَدُ فَلَمْ يَرْضَهُ». تهذیب
التهذیب ج ۵/۲۸۷.

۴۱۶- ترمذی می گوید: «ذَاهِبٌ لَا أَزْوِي عَنْهُ شَيْئاً». العلل الكبير (ترمذی) ص ۳۸۹،
تهذیب التهذیب ج ۵/۲۸۷.

ابن حجر در تهذیب التهذیب می گوید: «ترمذی عبارت فوق را از بخاری نقل
می کند» و حال آنکه آن طوری که در کتاب العلل الكبير آمده عبارت از آن خود
ترمذی است.

۴۱۷- ابوعلی صالح (جزرة) بن محمد بغدادی (ف. ۲۹۳هـ) می گوید: «لَيْتَنِي، مُخْتَلِطٌ
الْحَدِيثِ». تهذیب الکمال ج ۱۵/۳۳۰.

عبدالمؤمن بن خلف نسفی می گوید: «سَأَلْتُ أَبَا عَلِيٍّ صَالِحَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَنْ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ الْعُمَرِيِّ، فَقَالَ: يُلَيِّنُ، مُخْتَلِفُ الْحَدِيثِ». تاریخ بغداد ج ۱۰/۲۲.
همچنین رجوع کنید به: تهذیب التهذیب ج ۵/۲۸۶.

۴۱۸- نسائی می گوید: «ضَعِيفُ الْحَدِيثِ». تهذیب الکمال ج ۱۵/۳۳۱.

و می گوید: «ليس بالقوي». الضعفاء والمتروكين (نسائی) ص ۱۹۹ [۳۲۵].
الکامل فی ضعف الرجال ج ۴/۱۴۱، میزان الاعتدال ج ۲/۴۶۵، سیر اعلام النبلاء
ج ۷/۳۴۰.

۴۱۹- ابن حبان می گوید: «كَانَ مِمَّنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الصَّلَاحُ وَالْعِبَادَةُ حَتَّى غَفَلَ عَنْ ضَبْطِ
الْأَخْبَارِ وَجُودَةِ الْحِفْظِ لِلْآثَارِ، فَرَفَعَ الْمَنَاكِيرَ فِي رِوَايَتِهِ، فَلَمَّا فَحُشَ خَطْوُهُ اسْتَحَقَّ
التَّرْكَ». كتاب المجروحين ج ۲/۷، میزان الاعتدال ج ۲/۴۶۵، تهذیب التهذیب ←

عبدالله بن عمر بن حفص عمری را تضعیف کرده‌اند.

* با عنایت به مسلمات تاریخ و با توجه به آنچه که گفته شد: شکی در این مطلب نیست که تا بعد از روز عاشورای ۶۱ هجری حضرت زینب علیها السلام در قید حیات بوده است. شکی نیست که حضرت زینب علیها السلام در زمانی که رحلت فرموده، همسر عبدالله بن جعفر بوده است.

شکی نیست تا زمانی که حضرت زینب علیها السلام در قید حیات بوده عبدالله بن جعفر نمی‌توانسته با حضرت ام کلثوم علیها السلام ازدواج کرده باشد چرا که این کار در اصطلاح قرآنی «جمع بین اُختَین» و حرام است.

شکی نیست که حضرت ام کلثوم بنت علی علیهما السلام بعد از فوت حضرت زینب، با عبدالله بن جعفر ازدواج کرده است.

و بالاخره شکی نیست آنگاه که حضرت ام کلثوم بنت علی علیهما السلام فوت شده حداقل حدود ۴۰ سال از مرگ عمر بن خطاب گذشته بوده است.

« ج ۲۸۶/۵.

« ۴۲۰ - ابواحمد حاکم می‌گوید: «لیس بالقویِّ عِنْدَهُمْ». تهذیب التهذیب ج ۲۸۷/۵.

« ۴۲۱ - ذهبی می‌گوید: «فِي حِفْظِهِ شَيْءٌ». میزان الاعتدال ج ۴۶۵/۲.

« ۴۲۲ - ابن کثیر و ابن حجر می‌گویند: «ضَعِيفٌ». البداية والنهاية ج ۱۴۱/۵، تقریب

التهذیب ج ۵۱۶/۱.

آخرین کلام

حاکمان مستبدی که به نام دین اسلام بر مردم حکومت کرده‌اند، همواره جهت تثبیت سلطه خود، به تحریف و تغییر مفهوم و معنای «نبوت» و «خلافت» پرداخته‌اند.

وظیفه پیامبران خدا، در اصل این بوده که: انسان‌ها را به سوی خداوند هدایت کنند، بشر را با خالق هستی آشنا نمایند، آیات خدا را بر مردم بخوانند، همگان را علم و حکمت بیاموزند، جامعه را از گناه و آلودگی پاک سازند و افراد شرور را از سرکشی و تعدی به حقوق دیگران برحذر دارند... بدیهی است کسی که «جانشین و خلیفه پیامبر» می‌شود وظیفه‌اش این است که بعد از فقدان «پیامبر»، مانند آن حضرت سکان دار کشتی نجات انسان‌ها گردد و با علم و حکمت خدادادی خویش جامعه بشری را به ترک خودپرستی بخواند و آنان را به سوی خداشناسی و خداپرستی هدایت کند.

اما در تعریفی که «حکام مستبد» از اصل «نبوت» ارائه داده و آن را به افکار جامعه تزریق کردند، «نبوت رسول خدا ﷺ» دیگر به این معنا نبود که «پیامبر از جانب خدا برای هدایت انسانها فرستاده شده است». لذا از جانشین و خلیفه پیامبر

نیز، کسی نمی‌باید چنین انتظاری می‌داشت.

در تعریف القاء شده جدید اظهار شد: از آنجا که پیامبر ﷺ «رأس سلطه مطلقه بر مردم مسلمان» بوده، هر فرد مسلمانی که پس از حضرت بتواند به این سلطه مطلقه دست یابد، خلیفه و جانشین رسول خداست.

در هیچ دین و مذهبی در تاریخ بشریت کسی چنین ادعایی در باره انبیا نکرده بود و نگفته بود «پیامبری» یعنی «سلطه سیاسی و حکومت بر مردم». اثبات «نبوت» هیچ پیامبری، در گرو به حکومت رسیدن او نبود، که اثبات «جانشینی» خلیفه آن پیامبر، منوط به دستیابی به قدرت سیاسی گردد. در سایه این قاعده غیر دینی، هر حاکمی می‌توانست ادعا کند «خلیفه پیامبر ﷺ» است و حکومتش در حقیقت ادامه ولایت رسول الله می‌باشد. حکومت‌های استبدادی - با این منطق -، تمامی مخالفان و معارضان خویش را به «محاربه با خدا» و «خروج علیه امام زمان خود» متهم کرده و آنان را به عنوان «مرتد» و «خارجی و منافق» از بین بردند.

برای اثبات این خلافت نامعقول و عجیب، ابتدا ادعا شد: «خلیفه از جانب خدا و پیامبر ﷺ تعیین نمی‌گردد، بلکه این مردم مسلمان هستند که باید خلیفه رسول خدا را انتخاب کنند». بعد چنان شد که در طول تاریخ، حتی یک حاکم یافت نشد که با رأی مردم به خلافت مورد نظر برسد. چون رسم بر این شد که هر خلیفه‌ای، شخصاً خلیفه بعد از خود را تعیین نماید. در مورد انتخاب «اولین خلیفه» نیز گفتند: چون «عمر بن خطاب» و «ابوعبیده جراح» با «ابوبکر» بیعت کرده‌اند، و او با رأی همین دو نفر خلیفه شده و به مقام جانشینی پیامبر ﷺ نائل گردیده

است، لذا برای خلیفه شدن احتیاجی به رأی عموم مردم نیست.

بعدها، «صَحَّتِ خلافت ابوبکر و عمر»، به عنوان «مبنای اصلی مشروعیت حکومت‌های سرکوبگر» مطرح گردید. این بود که، تمامی مفسران و محدثان، و فقها و مورخان عامه، وظیفه اجباری خود را در مقابل حکومت‌های وقت دریافتند. وظیفه اصلی، تمرکز بر ترمیم شخصیت مخدوش ابوبکر و عمر و اثبات صَحَّتِ خلافت آنان بود.

در این میان بررسی تاریخ حیات عمر بن خطاب - که همواره مقتدای خلفای پس از خود بوده - بسیار ضروری و روشنگر است. اینکه توانستند نادان بی‌پروایی را زاهدترین، و جاهلی را عالم‌ترین، و ظالمی را عادل‌ترین فرد روی زمین معرفی نمایند جداً مایه حیرت و عبرت است. وقتی مردم بپذیرند که جهل و ستم گسترده عمر، عین علم و عدل بوده است، دیگر هر حاکم جاهل و ستمگری براحتی می‌تواند خود را از هر اتهامی رهایی بخشد.

به گمان حاکمان مستبد جوامع مسلمان، اثبات صَحَّتِ خلافت عمر - با وجود آن سابقه کفرآمیز و با آن استبداد بی‌بدیل، و عیاشی‌ها و بدعت‌ها و جهالت‌های بی‌نظیر -، حکومت تمامی حُکامِ جبّار و جاهل را از داغِ «عدم مشروعیت» مبرا می‌ساخت.

حُکام اموی که سلطه خویش را مدیون عنایات عمر بن خطاب می‌دانستند، برای تثبیت حکومتشان، - ضمن تقدیس عمر - کشتار و تعذیب و اهانت به اهل بیت و دوستان آنان را سرلوحه سیاست خود قرار داده و برای تسهیل و تمهید این

موضوع تا توانستند به دروغ پردازی و ترویج روایات ساختگی و مجعول مبادرت نمودند.

همانان که امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام را کافر و بی دین معرفی می کردند، به همراهی و هم نوایی اولاد و احفاد و خادمان عمر، چنان امیر المؤمنین علیه السلام را خوار و موهون جلوه دادند که ادعا کردند عمر بن خطاب، حریف مغلوبش (یعنی امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام) را مجبور کرده که دختر بچه کوچک خود را به او تزویج نماید. سپس برای ماندگار شدن خبر ساختگی این وصلت اهانت آمیز و بی سابقه، تا جایی که توانستند پرحرفی و زیاده گویی کردند و اظهار داشتند که خلیفه قبل از ازدواج، دختر حضرت علی را بر زانوی خود نشانده و او را بغل گرفته و بوسیده ... و بعد از ازدواج نیز، آن دختر خردسال را در منزل خویش به صورت عریان نگه داری کرده است! عاقبت هم - به عنوان «نسل مشترک پیامبر و عمر» - بچه هایی عجیب الخلقه به عنوان محصول این ازدواج معرفی کردند که جنس مؤنثش دختر بچه هایی بودند که آن قدر رشدشان سریع بود که در سنین یکی دو سالگی ازدواج کرده و بچه دار شدند، و جنس ذکورش پسری بود که در سنین چهل پنجاه سالگی، هنوز طفلی صغیر بود که مجبور شدند پس از مرگ، او را در تابوت مادر و در آغوش مادر جای دهند و به سفر آخرت روانه سازند. باشد که مردم یقین کنند که حضرت ام کلثوم علیها السلام حتی در تابوتش سند ازدواج با عمر بن خطاب را از خود جدا نکرده و بچه عمر را «به نشانه تحقق ازدواجش با عمر» در آغوش گرفته و با خود به گور برده است!

حاکمان عباسی نیز - که در ظلم و خشونت از سلف اموی خویش چیزی کم نمی آوردند و همواره به محبوس کردن و مسموم ساختن امامان پاک و معصوم شیعه می پرداختند -، فریبکارانه در دفاع از حکومت عمر و در حقیقت برای دفاع از مشروعیت حکومت خود اظهار داشتند که: حضرت علی علیه السلام دخترش را به عمر بن خطاب تزویج کرده و با این کار، هم حکومت عمر را تأیید نموده و هم به نوعی اقرار کرده که از جانب پیامبر به خلافت منصوب نشده است، چرا که معقول نیست حضرت علی دختر خود را به کسی تزویج کرده باشد که غاصب خلافت بوده است.

عباسیان با استفاده از این ازدواج خیالی، اظهار نمودند: اینکه شیعیان می گویند: «خلافت، تنها از آن حضرت علی و فرزندان معصوم اوست که از جانب خدا منصوب شده اند»، ادعای باطلی است و حتی با نظر خود امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز موافقت ندارد!

در اینکه از روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، احکام و موازین دین اسلام مورد سوء استفاده حکومت های به ظاهر اسلام خواه بوده تردید نمی توان کرد. مهم آن است که ابزاری که این حکومت ها در فریب مردم بکار برده اند بسیار گسترده و مؤثر بوده است. ابزاری که در میان آنها «دروغ گویی و جعل و ترویج اکاذیب» دست برتر را داشته است.

در خصوص «روایات جعلی حکومتی» باید به خاطر سپرد که: هر روایت و حکایتی که حگام در ترویج و اثبات آن، بیشتر اصرار کرده اند، باید در صحتش

بیشتر شک و تردید نمود. معمولاً قاعده اصلی این روایات این است که از سویی بسیار مشهور و از سویی فاقد هر گونه پایه و اساس می باشند.

از آنجا که «حکایت ازدواج حضرت ام کلثوم علیها السلام با عمر بن خطاب»، روایت مشهوری بوده که بیش از هر کسی وابستگان به دربار بنی امیه آن را نقل کرده و بیش از هر کسی، حامیان حکومت های عباسی بر اثبات آن تأکید ورزیده اند، لذا جا داشت که - ضمن بازخوانی و تنقیح تاریخ حکومت عمر بن خطاب - در صحت خبر این ازدواج تأمل شود و هدف جاعلان آن بررسی گردد. آنچه که در این کتاب ذکر گردید، حاصل مطالعه ما در این موضوع است.

فهرست منابع

- ۱
الآثار (= كتاب الآثار)، ابو عبدالله محمد بن حسن شَيْبَانِي (ف. ۱۸۹ هـ)، تحقيق ابوالوفاء
سيد محمود شاه قادري حنفى افغانى، دكن، دار لجنة إحياء المعارف النعمانية،
۱۳۸۳ هـ - ۱۳۹۵ هـ، ۲ جلد.
- ۲
الآثار (= كتاب الآثار)، ابويوسف يعقوب بن ابراهيم بن حبيب انصارى كوفى بغدادى (ف.
۱۸۲ هـ)، تحقيق ابوالوفاء، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۳۵۵ هـ.
- ۳
الآحاد والمثانى، ابوبكر احمد بن عمرو بن ضحاك معروف به ابن ابى عاصم (ف. ۲۸۷ هـ)،
تحقيق دكتور باسم فيصل احمد جوابرة، رياض، دار الدراية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱ هـ/
۱۹۹۱ م، ۶ جلد.
- ۴
آداب الخطبة والزّفاف في السّنة المظّهرة، عمرو عبدالمنعم سليم، مصر، طنطا، دار
الضياء للنشر والتوزيع، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۲ هـ / ۲۰۰۱ م.
- ۵
الآداب الشرعيّة، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن مُفْلِح مَقْدِسِي حنبلى (ف. ۷۶۳ هـ)،

تحقيق شعيب الارنؤوط - و عمر القیّام، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية، ١٤١٧هـ / ١٩٩٦م، ٣ جزء.

٦

آداب الفتوى والمفتى والمستفتى، ابوزكريا محيي الدين يحيى بن شرف تَوَوِي شافعى (ف. ٥٦٧٦هـ)، تحقيق بسام عبد الوهاب الجابى، دمشق، دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.

الآداب والأحكام المتعلقة بدخول الحَمَام، ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقى شافعى (ف. ٧٧٤هـ)، تحقيق سامى بن محمد بن جاد الله، رياض، دار الوطن للنشر، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م.

أكام المَرْجَانِ فى أحكامِ الْجَانِّ، قاضى بدر الدين محمد بن عبد الله شَيْبلى دمشقى حنفى (ف. ٧٦٩هـ)، تحقيق ابراهيم محمد الجمل، مصر، مكتبة القرآن.

الآباطيل والمناكير والصّحاح والمُشاهير، ابوعبدالله حسين بن ابراهيم جُورَقانى همدانى (ف. ٥٤٣هـ)، تحقيق عبد الرحمن عبد الجبار فريوائى، هند، بنارس، الجامعة السلفية، إدارة البحوث الإسلامية والدعوة والإفتاء، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م، ٢ جلد.

أَبْجَدُ الْعُلُومِ وَالْوَشَى الْمَرْقُومِ وَالسَّحَابِ الْمَرْكُومِ فى بيانِ أحوالِ الْعُلُومِ، ابوالطيب محمد صِدِّيق خان بن حسن بن على بن لطف الله حسينى بخارى قَتُّوجى معروف به صِدِّيق حسن خان (ف. ١٣٠٧هـ)، تحقيق عبد الجبار زَكَار، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٩٧٨م، ٣ جلد.

أَبْكَارُ الْأَفْكَارِ فى أصولِ الدِّينِ، ابوالحسن سيف الدين على بن محمد بن سالم تَغْلِبى أمدى (ف. ٦٣١هـ)، تحقيق احمد فريد مزيدى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٤هـ / ٢٠٠٣م، ٣ جلد.

إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، ابوالعباس احمد بن ابى بكر بن اسماعيل
بوصيرى كنانى شافعى (ف. ۸۴۰هـ)، تحقيق ابوعبدالرحمن عادل بن سعد و ابواسحاق
سيد بن محمود بن اسماعيل، رياض، مكتبة الرشد للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى،
۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۸م، ۱۱ جلد.

إتحاف الفاضل بالفعل المبني لغير الفاعل، محمد على بن محمد علان بن ابراهيم
صدّيقى مكى شافعى أشعري (ف. ۱۰۵۷هـ)، تحقيق ابراهيم شمس الدين، بيروت، دار
الكتب العلمية، ۲۰۰۱م. [این کتاب تکمیلی است برای کتاب «المنهل المأهول فى
الفعل المبني للمجهول» تأليف خير الدين ابن ظهيره قرشى شافعى].

إتحاف المهرة بالفوائد المبتكرة من أطراف العشرة، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن
على بن حجر عسقلانى (ف. ۸۵۲هـ)، تحقيق دكتور زهير بن ناصر الناصر و ديكران،
مدينه، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، الطبعة الأولى،
۱۴۱۵هـ - ۱۴۲۰هـ / ۱۹۹۴م - ۱۹۹۹م، ۱۶ جلد. (تا مسند عائشة).

إتحاف الورى بأخبار أم القرى، محمد بن محمد ابن فهد قرشى هاشمى مكى مشهور به
عمر بن فهد (ف. ۸۸۵هـ)، تحقيق فهيم محمد شلتوت، مكه مكرمه، مطابع جامعة
أم القرى، ۱۴۰۳هـ - ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۳م - ۱۹۸۸م، ۴ جلد + يك جلد فهرس.

الإثقان فى علوم القرآن، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى (ف. ۹۱۱هـ)، تحقيق
سعيد المندوب، بيروت، دار الفكر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۶م، ۲ جلد.

إتمام الدراية لقراء النقاية، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى (ف. ۹۱۱هـ)، [این
کتاب شرح کتاب النقاية می باشد که آن نیز تأليف سيوطى است]، تحقيق شيخ
ابراهيم العجوز، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ / ۱۹۸۵م.

إِثْمَامُ الْوَفَاءِ فِي سِيرَةِ الْخُلَفَاءِ، شيخ محمد بن عفيفي باجوري معروف به خُصْرِي (ف. ١٣٢٥هـ)، تحقيق ابراهيم محمد امين، قاهره، المكتبة التوفيقية.

الْإِجَابَةُ لِمَا اسْتَدْرَكَتْهُ عَائِشَةُ عَلَى الصَّحَابَةِ، بدر الدين محمد بن بهادر بن عبدالله زُرْكَشِي مصري شافعي (ف. ٧٩٢هـ)، تحقيق سعيد افغانى، بيروت، المكتب الإسلامى، الطبعة الثانية، ١٣٩٠هـ / ١٩٧٠م.

٢٠

اجتماع الجيوش الإسلامية على غزو المعطلة والجهمية، شمس الدين محمد بن ابى بكر بن ايوب معروف به ابن قَيْمٍ جَوْزِيَّه (ف. ٧٥١هـ)، تحقيق بشير محمد عيون، دمشق، مكتبة دار البيان، ١٤١٦هـ / ١٩٩٦م.

أجزاء حَدِيثِيَّة (مجاميع الأجزاء الحديثية ٢، مجموع فيه عشرة الأجزاء)،

١- منتقى من حديث الزهري لمحمد بن يحيى بن عبدالله الذُّهَلِي (ف. ٢٥٨هـ)،

٢- الجزء الثالث من فوائد سَمَوِيَّة،

٣- ...

تحقيق نبيل سعد الدين جرّار، بيروت، دار البشائر الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠١م.

الْأَحَادِيثُ الْمُخْتَارَةُ، ضياء الدين ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد بن احمد مَقْدِسِي حنبلى (ف. ٦٢٣هـ)، تحقيق عبدالملك بن عبدالله بن دهيش، مكة مكرمه، مكتبة النهضة الحديثة، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ - ١٤١٣هـ، ١٠ جلد.

أَحْسَنُ التَّقَاسِيمِ فِي مَعْرِفَةِ الْأَقَالِيمِ (مختارات)، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابى بكر مَقْدِسِي (ف. ٣٨٠هـ)، تحقيق غازى طليعات، دمشق، وزارة الثقافة والإرشاد القومى، ١٩٨٠م.

إحكام الأحكام شرح غمّة الأحكام، تقي الدين ابوالفتح ابن ذقيق العيد (ف. ۷۰۲هـ)،
مصر، إدارة الطباعة المنيرية، ۱۳۴۴هـ، ۴ جلد.

أحكام أهل الذمّة، شمس الدين محمد بن ابى بكر بن ايوب معروف به ابن قَيِّم جَوَزيّه (ف. ۷۵۱هـ)،
دمام (رمادى للنشر) - بيروت (دار ابن حزم)، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م، ۳ جلد.

أحكام الجنائز وبدوها، محمد ناصرالدين بن نوح ألبانى (ف. ۱۴۲۰هـ)، بيروت، المكتب
الإسلامى، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۶هـ / ۱۹۸۶م.

الأحكام الشرعيّة الكبرى، ابو محمد عبدالحق إشبيلي (ف. ۵۸۱هـ)، تحقيق ابو عبدالله
حسين بن عكاشه، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۱م، ۵ جلد.

الإحكام فى أصول الأحكام، ابو محمد على بن محمد بن سعيد بن حزم (ف. ۴۵۶هـ)،
تحقيق احمد شاكِر، قاهره، مطبعة العاصمة / زكريا على يوسف، ۸ جزء.

أحكام القرآن (جصاص)، ابوبكر احمد بن على جصاص رازى (ف. ۳۷۰هـ)، تحقيق
عبد السلام محمد على شاهين، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵هـ /
۱۹۹۴م، ۳ جلد.

۳۰
أحكام القرآن (شافعى)، ابو عبدالله محمد بن إدريس شافعى (ف. ۲۰۴هـ)، جمعه ابوبكر
احمد بن حسين بن على يبهقى (ف. ۴۵۸هـ)، تحقيق شيخ قاسم شماعى رفاعى،
بيروت، دار القلم، ۲ جزء.

أحكام القرآن (ابن العزبى)، ابوبكر محمد بن عبدالله بن محمد معافى إشبيلي معروف به
ابن العزبى مالكى (ف. ۵۴۳هـ)، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دار الفكر،
۴ جلد.

أحكام النِّسَاء، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل شيباني (ف. ۲۴۱هـ)، رواية ابي بكر الخلال، تحقيق عمرو عبدالمنعم سليم، بيروت، مؤسسة الريان، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳هـ / ۲۰۰۲م.

أحكام النِّسَاء، جمال الدين عبدالرحمن بن علي ابوالفرج ابن جوزي بغدادی (ف. ۵۹۷هـ)، تحقيق علي بن محمد بن يوسف محمدي، قطر، وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية، ۱۴۱۴هـ / ۱۹۹۳م.

الأحكام الوسطى من حديث النبي ﷺ، ابو محمد عبدالحق بن عبد الرحمن بن عبدالله أزدی إشبيلي معروف به ابن خراط (ف. ۵۸۲هـ)، تحقيق حمدي السلفي - و صبحي السامرائي، رياض، مكتبة الرشد، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۵م، ۴ جلد.

أحوال الرجال، ابواسحاق ابراهيم بن يعقوب بن اسحاق سغدي جوزجاني (ف. ۲۵۹هـ)، تحقيق صبحي بدری سامرائي، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ. إحياء العلوم (= إحياء علوم الدين)، ابو حامد محمد بن محمد غزالي (ف. ۵۰۵هـ)، بيروت، دار المعرفة، ۴ جلد.

أخبار الحمقى والمغفلين، جمال الدين عبدالرحمن بن علي ابوالفرج ابن جوزي بغدادی (ف. ۵۹۷هـ)، بيروت، المكتب التجاري.

أخبار الأول وأثر الأول في التاريخ، احمد بن يوسف بن احمد قزمانی دمشقي (ف. ۱۰۱۹هـ)، تحقيق دكتور احمد خطيط - و دكتور فهمي سعد، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۲م، ۳ جلد.

أخبار الدولة العباسية، مؤلف مجهول از قرن سوم هجري، (از مخطوطات منحصر به فرد «مكتبة مدرسة أبي حنيفة» در بغداد)، تحقيق دكتور عبدالعزيز دوري - دكتور

- عبدالجبار مطلبی، بیروت، مطابع دار صادر، دار الطلیعة للطباعة والنشر، ۱۹۷۱ م.
۴۰. الأُخبار الطَّوال، ابوحنيفة احمد بن داود دینَوْرِي (ف. ۵۲۸۲هـ)، تحقیق عبدالمنعم عامر، مصر، دار إحياء الكتب العربية، الطبعة الأولى، ۱۹۶۰ م.
- أُخبار الظُّرافِ والمُتَمَاجِنين، جمال الدين عبدالرحمن بن علي ابوقَرَج ابن جَوْزِي بغدادی (ف. ۵۵۹۷هـ)، بسام عبدالوهاب الجاني، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولى، ۱۹۹۷ م.
- أخبار عُمر وأخبار عبدِ الله بن عمر، علي بن مصطفى طَنْطاوِي (ف. ۱۴۲۰هـ) - و ناجی بن مصطفى طنطاوی (ف. ۱۴۲۰هـ)، بیروت، دارالفکر، الطبعة الثالثة، ۱۳۹۲/۱۹۷۳ م.
- أخبار أبي القاسم الزَّجَّاجِي، ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحاق نهاوندي زَجَّاجِي نحوی (ف. ۵۳۳۷هـ)، بغداد، دار الرشيد للنشر، ۱۴۰۱/۱۹۸۰ م.
- أخبار القضاة (= طبقات القضاة)، محمد بن خَلَف بن حَيَّان بن صدقه ملقَّب به وَكَيْع (ف. ۳۰۶هـ)، بیروت، عالم الكتب، ۳ جلد.
- أخبار مَكَّة في قديمِ الدَّهر وحديثه، ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن عباس فاكهي (ف. ۲۷۵هـ)، تحقیق دکتر عبدالملك عبدالله دهيش، بیروت، دار خضر، ۱۴۱۴هـ، ۵ جلد.
- أخبار مَكَّة وما جاء فيها مِنَ الآثار، ابوالوليد محمد بن عبدالله بن احمد أَرْزَقِي (ف. ۲۴۴هـ یا ۲۵۰هـ)، بیروت، دار الأندلس للنشر، ۱۴۱۶/۱۹۹۶ م، ۲ جلد.
- الأخبار المَوْقُفِيَّات، زبير بن بَكَّار بن عبدالله قرشي (ف. ۲۵۶هـ)، بغداد، ديوان الأوقاف العراقية، ۱۹۷۲ م.
- أخبار النِّساء، شمس الدين محمد بن ابى بكر بن ايوب معروف به ابن قَيْم جَوْزِيَّه (ف.

(٧٥١هـ)، تحقيق دكتور نزار رضا، بيروت، دار مكتبة الحياة، ١٩٦٤م.

اختصار علوم الحديث، ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقي شافعي (ف. ٧٧٤هـ)،
تحقيق محمد محمد عويضة، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٩هـ/
١٩٨٩م.

٥٠

الاختيار لتغليل المختار، ابوالفضل مجد الدين عبدالله بن محمود بن مؤدود موصلي حنفي
(ف. ٦٨٣هـ)، تحقيق شيخ محمود ابودقيقه، مصر، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي
الحلبي وأولاده، الطبعة الثانية، ١٣٧٠هـ / ١٩٥١م، ٥ جزء در يك مجلد.

إختيارات ابن قدامة الفقهية في أشهر المسائل الخلافية، دكتور علي بن سعيد غامدي،
رياض، دار طيبة للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ، ٤ جلد.

أخصر المختصرات، محمد بن بدر الدين بن بلبان دمشقي حنبلي (ف. ١٠٨٣هـ)، تحقيق
محمد بن ناصر عجمي، بيروت، دار البشائر الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ/
١٩٩٦م، ٢ جلد.

أخلاق النبي وآدابه، ابو محمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حيان معروف به ابوالشيخ (ف.
٥٣٦٩هـ)، تحقيق صالح بن محمد الونيات، رياض، دار المسلم للنشر والتوزيع، الطبعة
الأولى، ١٩٩٨م، ٤ جلد.

الإخوان (= كتاب الإخوان)، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابي الدنيا (ف.
٢٨١هـ)، تحقيق محمد عبدالرحمن طوالبه باشراف د. نجم عبدالرحمن خلف،
دار الاعتصام.

آدب الدنيا والدين، ابوالحسن علي بن محمد بن حبيب ماوردي بصري شافعي (ف.
٤٥٠هـ)، تحقيق ياسين محمد السوَّاس، دمشق، دار ابن كثير، الطبعة الرابعة،

١٤٢٦هـ / ٢٠٠٥م.

أدب العلم والمُعَلِّم والمُتَعَلِّم، عبدالباسط بن موسى بن محمد عَلَمَوِي (ف. ٩٨١هـ)، تحقيق
دكتور مروان العطية، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٤م.

أدب القضاء، ابوالعباس شمس الدين احمد بن ابراهيم بن عبدالغنى سُروْجِي (ف. ٧١٠هـ)،
تحقيق شيخ شمس العارفين صديقي بن محمد ياسين، بيروت، دار البشائر
الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م.

أدب الكُتَّاب، ابوبكر محمد بن يحيى بن عبدالله صُولِي (ف. ٣٣٥هـ)، تحقيق محمد بهجت
اثرى، بغداد (المكتبة العربية) - مصر (المطبعة السلفية)، ١٣٢١هـ.

أدب المُفْتِي والمُسْتَفْتَى، تقى الدين ابوعمرو عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان شَهْرَزُورِي
معروف به ابن الصَّلاح (ف. ٦٤٣هـ)، تحقيق دكتور موفق عبدالله عبدالقادر، بيروت،
مكتبة العلوم والحكم - عالم الكتب، الطبعة الأولى، ١٤٠٧هـ / ١٩٨٦م.

٦٠
الأدب المُفْرَد، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى (ف. ٢٥٦هـ)، بيروت، مؤسسة الكتب
الثقافية، الثالثة، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م.

كتاب أدب النِّسَاء (الموسوم بكتاب الغاية والنِّهاية)، ابومروان عبدالملك بن
حبيب بن سليمان بن هارون قُرْطُبِي مالكي (ف. ٢٣٨هـ)، تحقيق عبدالمجيد تركي،
بيروت، دار الغرب الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م.

الأذكار النَّوَوِيَّة، ابو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف نَوَوِي شافعي (ف. ٦٧٦هـ)، بيروت،
دار الفكر، ١٤١٤هـ / ١٩٩٤م.

كتاب الأذْكَاء، جمال الدين عبدالرحمن بن علي ابوفَرْج ابن جَوْزِي بغدادى (ف. ٥٩٧هـ)،

دمشق، مكتبة الغزالي.

الأربعينَ البُلْدَانِيَّةَ عن أربعينَ مِنْ أربعينَ لأربعينَ في أربعينَ، ابوالقاسم علي بن حسن بن هبة الله معروف به ابن عساكر (ف. ٥٧١هـ)، بيروت، دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ / ١٩٩٢م.

الأربعين في مناقب أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، ابومنصور عبدالرحمن بن محمد بن هبة الله بن عساكر (ف. ٦٢٠هـ) - ابن اخي الحافظ ابن عساكر -، تحقيق محمد مطيع الحافظ - و غزوة بدير، دمشق، دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ.

إرشاد أولي النهى لِدَقَائِقِ الْمُنتَهَى، منصور بن يونس بن صلاح الدين بُهْوتِي حنبلي (ف. ١٠٥١هـ)، تحقيق عبدالملك بن دهيش، بيروت، دار خضر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م، ٢ جلد.

إرشاد الساري في شرح صحيح البخاري، ابوالعباس شهاب الدين احمد بن محمد بن ابي بكر قَسْطَلَانِي مصري (ف. ٩٢٣هـ)، بيروت، دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ / ١٩٩٠م، ١٥ جلد.

إرشاد السالك إلى أشرف المسالك في فقه الإمام مالك، شهاب الدين عبدالرحمن بن محمد بن عسكر مالكي بغدادى (ف. ٧٣٢هـ)، تحقيق ابوالفضل عبدالله الصديق غماري مالكي، قاهره، مكتبة القاهرة (على يوسف سليمان)، ١٣٩٢هـ / ١٩٧٢م.

الإرشاد في معرفة علماء الحديث، ابويغلي خليل بن عبدالله بن احمد بن خليل خليلي قزويني (ف. ٤٤٦هـ)، تحقيق دكتور محمد سعيد بن عمر ادريس، رياض، مكتبة الرشد، ١٤٠٩هـ / ١٩٨٩م، ٣ جلد.

٧٠

إرشاد النقاد إلى تيسير الاجتهاد، محمد بن اسماعيل حسنى امير صُنْعَانِي (ف. ١١٨٢هـ)،

تحقیق صلاح الدین مقبول احمد، کویت، الدار السلفية، ۱۴۰۵هـ.

إِزْوَاءُ الْغَلِيلِ فِي تَخْرِيجِ أَحَادِيثِ مَنَارِ السَّبِيلِ، محمد ناصر الدین بن نوح ألبانی (ف. ۱۴۲۰هـ)، تحقیق زهیر الشاویش، بیروت، المكتب الإسلامی، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵هـ / ۱۹۸۵م، ۸ جلد.

إِزَالَةُ الْخَفَاءِ عَنْ خِلَافَةِ الْخُلَفَاءِ، ابو عبدالعزیز احمد بن عبدالرحیم فاروقی عُمری دهلوی حنفی ملقب به شاه ولی الله (ف. ۱۱۷۶هـ)، پاکستان، لاهور، سهیل اکیڈمی، الطبعة الأولى، ۱۳۹۶هـ / ۱۹۷۶م، ۲ جزء.

الْأَزْمِنَةُ وَالْأَمْكِنَةُ، ابوعلی احمد بن محمد بن حسن مرزوقی (ف. ۴۲۱هـ)، تحقیق دکتر محمد نایف دُلیمی، بیروت، عالم الكتب، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۲م، ۲ جلد.

أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ، عبدالمنعم هاشمی، کویت (مکتبة ابن کثیر) - بیروت (دار ابن حزم)، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵هـ / ۲۰۰۴م.

الْأَسَامِي وَالْكُنَى، حاکم کبیر محمد بن محمد بن احمد بن اسحاق معروف به حاکم ابواحمد (ف. ۳۷۸هـ)، تحقیق یوسف بن محمد الدخیل، تحت اشراف شیخ حماد بن محمد انصاری، مدینه منوره، مکتبة الغرباء الأثرية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰هـ / ۱۹۹۴م، ۴ جلد (تا نام ابوخنساء).

أَسْبَابُ النَّزُولِ، ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی بن مَتُوْیه واحدی (ف. ۴۶۸هـ)، قاهره، مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع، (توزيع: مكة المكرمة، دار الباز للنشر والتوزيع)، ۱۳۸۸هـ / ۱۹۶۸م.

إِسْتِجْلَابُ ارْتِقَاءِ الْغُرَفِ بِحُبِّ أَقْرَبَاءِ الرَّسُولِ ﷺ وَذَوِي الشَّرَفِ، شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی (ف. ۹۰۲هـ)، تحقیق خالد بن احمد الضمّی بابطین،

بيروت، دار البشائر الإسلامية، ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م، ٢ جلد.

الإستذكار، ابو عمر يوسف بن عبدالله بن عبد البرّ قُرْطُبِي مالكي (ف. ٤٦٣هـ)، تحقيق عبد المعطى امين قلجى، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ / ١٩٩٣م، ٢٧ جلد + ٣ جلد فهارس.

الإستقامة، ابو العباس احمد بن عبد الحليم بن تَيْمِيَّة حَرَّانِي (ف. ٧٢٨هـ)، تحقيق د. محمد رشاد سالم، مدينه، جامعة الإمام محمد بن سعود، الطبعة الأولى، ١٤٠٣هـ، ٢ جلد.

٨٠. الإستقصاء لأخبار دُولِ المَغْرِبِ الأَقْصَى، شهاب الدين احمد بن خالد بن حماد ناصرى دَزْعَى سِلاوى (ف. ١٣١٣ يا ١٣١٥هـ)، ٣ جلد.

الإشتيعاب فى مَعْرِفَةِ الأصْحَاب، ابو عمر يوسف بن عبدالله بن عبد البرّ قُرْطُبِي مالكي (ف. ٤٦٣هـ)، تحقيق على محمد معوض - و عادل احمد عبد الموجود، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م، ٤ جلد.

أشد الغابة، عزّالدين ابو الحسن على بن محمد بن محمد شَيْبَانِي معروف به ابن أثير جَزْرِي (ف. ٦٣٠هـ)، مصر، المطبعة الوهية، ١٢٨٠هـ، ٥ جلد.

الأشوار المرفوعة فى الأخبارِ المَوْضُوعَةِ (= المَوْضُوعَاتِ الكُبْرَى)، ملا على بن سلطان محمد قارى حنفى (ف. ١٠١٤هـ)، تحقيق محمد صباغ، بيروت، دار الأمانة - مؤسسة الرسالة، ١٣٩١هـ / ١٩٧١م.

إسعاف المَبْطَأِ بِرِجَالِ المَوْطَأِ، جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر سُيُوطِي (ف. ٩١١هـ)، تحقيق موفق فوزى جبر، بيروت، دار الهجرة، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ / ١٩٩٠م.

إسلام أَحَدِ الزَّوْجَيْنِ وَمَدَى تَأْثِيرِهِ عَلَى عَقْدِ النِّكَاحِ، عبد الرحمن بن يوسف الجديع،

بیروت، مؤسسة الریان، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵هـ / ۲۰۰۴م.

الإسلام وقضايا العصر، عائض بن عبدالله القرني، بيروت، دار ابن حزم للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱هـ / ۲۰۰۱م.

أسماء المغتالين من الأشراف في الجاهليّة والإسلام وأسماء من قُتل من الشعراء، ابوجعفر محمد بن حبيب بغدادی (ف. ۲۴۵هـ)، [این کتاب در ضمن مجموعه‌ای تحت عنوان «نوادر المخطوطات» (ج ۲/ ۱۲۱ - ۲۹۷) به چاپ رسیده است. تحقیق عبدالسلام هارون، بیروت، دار الجیل، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱هـ / ۱۹۹۱م، ۲ جلد].

أَسْنَى الْمَطَالِبِ شَرْحُ رَوْضِ الطَّالِبِ، ابویحیی زکریا بن محمد بن احمد انصاری سُنَّیْکی قاهری شافعی (ف. ۹۲۶هـ)، تحقیق دکتر محمد محمد تامر، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۱م، ۹ جلد.

أَسْنَى الْمَطَالِبِ فِي أَحَادِيثَ مُخْتَلَفَةِ الْمَرَاتِبِ، ابوعبدالرحمن محمد بن محمد درویش الحُوت (ف. ۱۲۷۷هـ)، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م.

۹۰
أَسْوَاقُ الْعَرَبِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَالْإِسْلَامِ، سعید الافغانی، قاهره، دار الکتب الإسلامی، ۱۴۱۳هـ / ۱۹۹۳م.

الأشباه والنظائر، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱هـ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳هـ.

الإشراف على مذاهب أهل العلم، ابوبکر محمد بن ابراهیم بن مُنذِر نیشابوری (ف. ۳۰۹ یا ۳۱۰ یا ۳۱۸ یا ۳۱۹هـ)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴هـ / ۱۹۹۳م، ۳ جلد.

الإشراف في منازل الأشراف، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابي الدنيا (ف. ٢٨١هـ)، تحقيق دكتور نجم عبدالرحمن خلف، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ / ١٩٩٠م.

الإصابة في تمييز الصحابة، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن علي بن حجر عسقلاني (ف. ٨٥٢هـ)، شيخ عادل احمد عبد الموجود - و شيخ علي محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م، ٨ جلد.

أصحاب الرسول ﷺ، ابوعمار محمود المصري، مصر، دار التقوى للإنتاج والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م، ٢ جزء در يك مجلد.

إصلاح المال، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابي الدنيا (ف. ٢٨١هـ)، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ / ١٩٩٣م.

إصلاح المنطق، ابويوسف يعقوب بن اسحاق بن سبكت (ف. ٢٤٢هـ)، تحقيق احمد محمد شاكر (ف. ١٣٧٧هـ) - و عبدالسلام محمد هارون، قاهره، دار المعارف، الطبعة الرابعة، ١٩٨٧م.

أصول الحديث (علومه ومصطلحه)، دكتور محمد عجّاج الخطيب، لبنان، دار الفكر الحديث، الطبعة الأولى، ١٣٨٦هـ / ١٩٦٧م.

أصول الحديث النبويّ (علومه ومقاييسه)، دكتور حسيني عبدالمجيد هاشم، قاهره - بيروت، دار الشروق، الطبعة الثالثة، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م.

١٠٠
أصول السرخسي، شمس الدين ابوبكر محمد بن ابي سهل سرخسي حنفي (ف. ٤٨٣ / ٤٨٩هـ)، تحقيق ابوالوفاء افغانى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٤هـ / ١٩٩٣م، [افست از چاپ: هند، دكن، إحياء المعارف النعمانية]، ٢ جلد.

أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، محمد امين بن محمد مختار جكني شنقيطي (ف. ۱۳۹۳هـ)، بيروت، عالم الكتب، ۱۰ جلد. [هفت جلد نخست اين كتاب از شنقيطي است، جلد هشتم و نهم تتمه كتاب به قلم شاگرد او از محمد عطيه سالم است و در جلد دهم، كتاب دفع إيهام الاضطراب عن آيات الكتاب از شنقيطي به چاپ رسيده است].

أطراف الغرائب والأفراد من حديث رسول الله ﷺ للإمام الدارقطني، ابوالفضل محمد بن طاهر بن علي مقدسي معروف به ابن قيسراني (ف. ۵۰۷هـ)، تحقيق محمود محمد محمود حسن نصار - والسيد يوسف، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۸م، ۵ جلد.

إطراف المسند المغتلبى بأطراف المسند الحنبلي، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن علي بن حجر عسقلاني (ف. ۸۵۲هـ)، دمشق (دار ابن كثير) - بيروت (دار الكلم الطيب)، ۹ جلد.

إعتاب الكتاب، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ابي بكر قضاعي معروف به ابن الأبار (ف. ۶۵۸هـ)، تحقيق دكتور صالح الاشر، دمشق، مطبوعات مجمع اللغة العربية بدمشق، الطبعة الأولى، ۱۳۸۰هـ / ۱۹۶۱م.

الإعتصام، ابواسحاق ابراهيم بن موسى بن محمد لخمى غرناطى شاطبي (ف. ۷۹۰هـ)، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، ۲ جلد.

إعتلال القلوب فى أخبار العشاق والمحبين، ابوبكر محمد بن جعفر بن محمد بن سهل خرايطى (ف. ۳۲۷هـ)، تحقيق سمير رباب و كمال مرعى، بيروت - صيدا، المكتبة العصرية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۶هـ / ۲۰۰۵م.

الإعجاز العلمی فی السُّنَّة النبویَّة، دکتر صالح بن احمد رضا، ریاض، مكتبة العبيكان، الطبعة الأولى، ١٤٢١هـ / ٢٠٠١م، ٢ جلد.

إعجاز القرآن، ابوبكر محمد بن طيب باقلاّنى (ف. ٤٠٣هـ)، تحقيق سيد احمد صقر، قاهره، دار المعارف بمصر.

إغلاء السُّنَن، ظفر احمد عثمانى تَهَانَوى (ف. ١٣٩٤هـ)، تحقيق حازم القاضى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م، ٢١ جزء + يك جلد فهارس.

١١٠
الأعلام، خيرالدين زركلى (ف. ١٣٩٦هـ)، بيروت، دار العلم للملايين، الطبعة الخامسة، ١٩٨٠م، ٨ جلد.

إعلام المُوقَّعين عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، شمس الدين محمد بن ابى بكر بن ايوب معروف به ابن قَيِّم جَوْزِيَّه (ف. ٧٥١هـ)، تحقيق عبدالرحمن الوكيل، بيروت، دار إحياء التراث العربى - مؤسسة التاريخ العربى، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م، ٤ جلد.

أعلام النِّسَاء، عبدالرحمن المصطاوى، اشراف عبدالمجيد طعمة حلبى، بيروت، دار المعرفة، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م.

أعلام النِّسَاء فى عَالَمِي الْعَرَبِ وَالْإِسْلَام، عمر رضا كَحَّالَه (ف. ١٤٠٨هـ)، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة العاشرة، ١٤١٢هـ / ١٩٩١م، ٥ جلد.

الإعلان بِالتَّوْبِيخِ لِمَنْ ذَمَّ التَّارِيخَ، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن سُخَاوَى (ف. ٩٠٢هـ)، تحقيق فرانز روزنتال، تحت اشراف دکتر صالح احمد العلى، بغداد، مطبعة العانى، ١٣٨٢هـ / ١٩٦٣م.

أَعْمَارُ الْأَغْيَانِ، جمال الدين عبدالرحمن بن على ابوفَرَجِ ابن جَوْزَى بغدادى (ف. ٥٩٧هـ)،

تحقيق د. محمود محمد طنّاحى، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، مكتبة الأسرة، ١٩٩٩ م.

أغاليط المؤرّخين، دكتور محمد ابواليسر (بن محمد ابى الخير) عابدين (ف. ١٣٩٨ هـ)، دمشق، ١٣٩١ هـ / ١٩٧٢ م.

الأغانى، ابوالفرج على بن حسين بن محمد مروانى اموى اصفهانى (ف. ٣٥٦ هـ)، تحقيق عبد على مهنا - و سمير جابر، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ١٤١٢ هـ / ١٩٩٢ م، ٢٥ جلد + ٢ جلد فهارس.

الإفادّة والإعتبار فى الأمور المشاهدّة والحوادث المُعَايَنَة بِأَرْضِ مِصْر، موفق الدين عبداللطيف بن يوسف بن محمد بغدادى شافعى معروف به «ابن اللّبّاد» و «ابن نقطه» (ف. ٦٢٩ هـ)، تحقيق دكتور على محسن عيسى مال الله، بغداد، منشورات دار الحكمة للنشر والترجمة والتوزيع (بمساعدة جامعة بغداد)، ١٤٠٧ هـ / ١٩٨٧ م.

الإفصاح عن أحاديث النّكاح، ابوالعباس احمد بن محمد بن على بن حَجَر هَيْتَمى مكي (ف. ٩٧٤ هـ)، تحقيق محمد شكور امرير ميادينى، اردن، عمان، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ.

١٢٠
أقاويل الثّقات فى تأويل الأسماء والصّيفات، مرعى بن يوسف بن ابى بكر بن احمد كَرَمى مقدسى حنبلى (ف. ١٠٣٣ هـ)، تحقيق شعيب الأرناؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ.

إقتضاء الصّراطِ المُستقيم مُخالفة أصحاب الجحيم، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تَيْمِيّه حَرَانى (ف. ٧٢٨ هـ)، قاهره، مطبعة السنة المحمدية، تحقيق محمد حامد الفقى، الطبعة الثانية، ١٣٦٩ هـ.

أَقْضِيَّةُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ، دكتور آر كي نور محمد بن آر كي محيي الدين، با مقدمه دكتور محمد ضياء الرحمن اعظمي، رياض، مكتبة دار السلام، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٣م، ٢ جلد.

الإِقْنَاع، ابوالحسن علي بن محمد بن حبيب ماوُزدي بصرى شافعي (ف. ٤٥٠هـ).
الإِقْنَاعُ فِي حَلِّ أَلْفَاظِ أَبِي شُجَاعٍ، شمس الدين محمد بن احمد شُرْبِينِي خطيب قاهري شافعي (ف. حدود ٩٧٧هـ)، تحقيق شيخ عوض بكماله - و شيخ ابراهيم باجوري، بيروت، دار المعرفة، ٢ جلد.

الإِقْنَاعُ لِطَالِبِ الْإِنْتِفَاعِ، ابو النّجا شرف الدين موسى بن احمد بن موسى بن سالم حَبَاوِي مَقْدِسِي حنبلي (ف. ٩٦٨هـ)، تحقيق دكتور عبدالله بن عبدالمحسن تركي، رياض، دار الملك عبدالعزيز، الطبعة الثالثة، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م، ٤ جلد.

أَقْوَالُ مَأْثُورَةٍ وَكَلِمَاتُ جَمِيلَةٍ، دكتور محمد بن لطفی الصَّبَّاح، بيروت، المكتب الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ - ١٤٢١هـ / ١٩٩٣م - ٢٠٠٠م، ٢ جلد.

أَقْوَالُ الْمُبِينِ فِي سِيرَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ ﷺ، دكتور محمد الطيب النجار، جده، الدار السعودية للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢٠هـ / ٢٠٠٠م.

الإِكْتِفَاءُ بِمَا تَضَمَّنَتْهُ مِنْ مَغَازِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالثَّلَاثَةِ الْخُلَفَاءِ، ابوالربيع سليمان بن موسى بن سالم حَمِيرِي كَلَاعِي (ف. ٦٣٤هـ)، تحقيق محمد كمال الدين عز الدين علي، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ، ٤ جلد.

إِكْمَالُ إِكْمَالِ الْمُعْلِمِ، محمد بن خليفة (يا خِلْفَة) بن عمر وَشْتَانِي (يا وَشْتَاتِي) أَبْنَى مالكي (ف. ٨٢٧ يا ٨٢٨هـ)، تحقيق محمد سالم هاشم، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ / ١٩٩٤م، ٩ جلد.

۱۳۰

إِكْمَال تَهْذِيبِ الْكَمَال، علاء الدين ابو عبدالله مُغلطای بن قلیچ بن عبدالله حنفی بکجری
حُکمری مصری ترکی الاصل (ف. ۷۶۲هـ)، تحقیق ابو عبدالرحمن عادل بن محمد - و
ابو محمد اسامة بن ابراهیم، قاهره، الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، ۱۴۲۲هـ/
۲۰۰۱م، ۱۲ جلد.

الإِکْمَال فی أَسْمَاء الرِّجَال، ولی الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالله شافعی معروف به
خطیب تبریزی (ف. بعد از ۷۳۷هـ)، تحقیق محمد ناصر الدین البانی (ف. ۱۴۲۰هـ). این
کتاب در آخر کتاب «مشکاة المصابیح» چاپ شده است. رجوع کنید به: «مشکاة
المصابیح علی مصابیح السنة».

الإِکْمَال فی ذِکْرِ مَنْ لَهُ رِوَايَةٌ فی مُسْنَدِ الإِمَامِ أَحْمَدَ مِنَ الرِّجَالِ سِوَى مَنْ ذُکِرَ فی
تهذیبِ الْکَمَال، ابوالمحسن شمس الدین محمد بن علی بن الحسن بن حمزه
حسینی شافعی (ف. ۷۶۵هـ)، تحقیق دکتر عبدالمعاطی امین قلجی، پاکستان، کراچی،
جامعة الدراسات الإسلامية، تاریخ خاتمه تحقیق ۱۴۰۹هـ.

الإِکْمَال فی رَفْعِ الإِزْتیابِ عَنِ الْمُؤْتَلَفِ وَالْمُخْتَلَفِ فی الْأَسْمَاءِ وَالْکُنَى وَالْأَنْسَابِ،
ابونصر علی بن هبة الله بن جعفر مشهور به ابن ماکولا (ف. ۴۷۵هـ)، تحقیق شیخ
عبدالرحمن بن یحیی معلی یمانی (ج ۷ تحقیق نایف العباس)، دکن، مطبعة مجلس
دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۸۱هـ - ۱۳۸۶هـ / ۱۹۶۱م - ۱۹۶۶م، ۷ جلد.

الإِلمَامُ بِأَحَادِيثِ الْأَحْکَامِ، ابو الفتوح تقی الدین محمد بن علی بن وهب بن مطیع قُشَیری
معروف به ابن دَقیق العید (ف. ۷۰۲هـ)، تحقیق حسین اسماعیل الجمل، ریاض (دار
المعراج الدولية) - بیروت (دار ابن حزم)، الطبعة الثانية، ۱۴۲۳هـ / ۲۰۰۲م، ۲ جلد.

کتاب الْأُمِّ، ابو عبدالله محمد بن إدريس شافعی (ف. ۲۰۴هـ)، بیروت، دار الفكر، الطبعة

الثانية، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م، ٨ جلد.

(كتاب) الأُمالي، ابوعلی اسماعیل بن قاسم بن عیذون بن هارون قالی بغدادی (ف. ٣٥٦هـ)، با مقدمه محمد عبدالجواد الاصمعی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٦هـ / ١٩٩٦م، ٣ جلد (جلد سوم = ذیل الأُمالی والنوادر).

أُمالی المَحامِلی، ابو عبد الله حسین بن اسماعیل بن محمد ضَبَّی مَحامِلی بغدادی (ف. ٣٣٠هـ)، دکتر ابراهیم القیسی، اردن (المکتبة الإسلامیة) - دمام (دار ابن القیم)، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ.

إمام المَغازی محمد بن إِسحاق، د. مسفر بن سعید دَمَّاس غامدی، مکه مکرمه، دار الطرفین، ١٤٢٢هـ.

الإمامة والسیاسة، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قُتَيْبَة دینَوْرِي (ف. ٢٧٦هـ)،
١- تحقیق دکتر طه محمد زینی، قاهره، مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع، ١٣٧٨هـ / ١٩٦٧م، ٢ جزء.

٢- تحقیق خلیل المنصور، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٩٩٧م، ٢ جزء.

١٤٠
إِمتاع الأَسْماعِ بِما لِلنَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْأَحْوالِ وَالْأَمْوالِ وَالْحَفَدَةِ وَالْمَتاعِ، تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقادر مَقْرِزِي (ف. ٨٤٥هـ)، تحقیق محمد عبدالحمید النمیسَی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ١٤٢٠هـ / ١٩٩٩م، ١٤ جلد + یک جلد فهارس.

إمداد الفَتَّاحِ شَرْحُ نُورِ الْإِیضاحِ وَنَجاةِ الْأَرْواحِ، ابوالاِخلاص حسن بن عمار بن علی شُرُتْبِلَالِي مِصری حنفی (ف. ١٠٦٩هـ)، تحقیق شیخ عبدالکریم العطاء، بیروت، دار إحياء التراث العربی - مؤسسة التاريخ العربی، الطبعة الأولى، ١٤٢١هـ / ٢٠٠١م.

كتاب الأموال، ابو عبيد قاسم بن سلام بن عبدالله هَرَوِي (ف. ٢٢٤هـ)، تحقيق محمد خليل هراس، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م.

كتاب الأموال، حميد بن زَنْجُوِيه (ف. ٢٥١هـ)، تحقيق شاكر ذيب فيّاض، رياض، مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م، ٣ جلد.

الإِنَابَةُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْمُخْتَلَفِ فِيهِمْ مِنَ الصَّحَابَةِ، علاء الدين ابو عبدالله مُغَلْطَاي بن قَلِيَج بن عبدالله حنفي بكجری حُكْرِي مصري تركي الاصل (ف. ٧٦٢هـ)، تحقيق سيد عزت مرسى - و ابراهيم اسماعيل قاضي - و مجدى عبد الخالق شافعى، به اشراف محمد عوض المنقوش، رياض، مكتبة الرشد، ١٤٢٠هـ / ٢٠٠٠م، ٢ جلد.

الإِنتِصَارُ فِي الرَّدِّ عَلَى الْمُعْتَزِلَةِ الْقَدَرِيَّةِ الْأَشْرَارِ، يحيى بن ابى الخير سالم بن اسود عِمْرَانِي يَمْنِي شافعى (ف. ٥٥٨هـ)، تحقيق سعود بن عبدالعزيز الخلف، رياض، أضواء السلف، ١٩٩٩م، الطبعة الأولى، ٣ جلد.

الْأُنُسُ الْجَلِيلُ بِتَارِيخِ الْقُدْسِ وَالْخَلِيلِ، ابو اليُثْنُ مجير الدين عبدالرحمن بن محمد بن عبدالرحمن عُثْرِي عُلَيْمِي حنبلى (ف. ٩٢٧هـ)، تحقيق عدنان يونس عبدالمجيد ابو تَبَّانَه (ج ١) - محمود عودة الكعابنه (ج ٢)، تحت اشراف دكتور محمود على عطاء الله، اردن، عمان، مكتبة دنديس، الطبعة الأولى، ١٤٢٠هـ / ١٩٩٩م، ٢ جلد.

أُنُسُ الْمَسْجُونِ وَرَاحَةِ الْمَحْزُونِ، ابو الفتح صفى الدين عيسى بن بُخْتَرِي حَلْبِي (ف. ٦٢٥هـ)، تحقيق محمد اديب الجادر، بيروت، دار صادر للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ١٩٩٧م.

الْأَنْسَابُ، ابوسعد عبدالكريم بن محمد بن منصور سَمْعَانِي (ف. ٥٦٢هـ)، به تحقيق عبدالله

عمر بارودی، بیروت، دار الجنان، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م، ٥ جلد.

أنساب الأشراف (بلاذري) = جُمَل مِن أنساب الأشراف

الإنشراح في آداب النكاح، ابواسحاق حُوَيْنِي آثري، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤٢٧هـ / ٢٠٠٦.

١٥٠

الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف على مذهب الإمام المُبَجَّل أحمد بن

حَنَبَل، علاء الدين ابوالحسن علي بن سليمان بن احمد مَزْدَاوِي حنبلي (ف. ٨٨٥هـ)،

تحقيق محمد حامد الفقي، بيروت، دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م، ١٢ جلد.

الأنوار لأعمال الأبرار، جمال الدين يوسف بن ابراهيم اردبيلي شافعي (ف. ٧٧٩هـ يا

٧٩٩هـ)، با حاشية كمثري و حاشيه حاج ابراهيم، قاهره، مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع، ١٣٨٩هـ / ١٩٦٩م، ٢ جلد.

أنوار المسالك (= شرح عُمْدَةِ السَّالِكِ وَعُدَّةُ النَّاسِكِ)، شيخ محمد زهري غمراوي،

تحقيق عبدالله بن ابراهيم انصاري، قطر، إدارة إحياء التراث الإسلامي، تاريخ مقدمه محقق: ١٤٠٤هـ / ١٩٨٣م.

الأوائل، ابوالقاسم سليمان بن احمد طَبْرَانِي (ف. ٣٦٠هـ)، تحقيق محمد شكور بن محمود

الحاجي أمير، بيروت (مؤسسة الرسالة) - اردن، عمان (دار الفرقان)، الطبعة الأولى، ١٤٠٣هـ.

الأوائل من الصحابة وذُؤُوا الْفَضْل مِنْهُمْ وَالنَّجَابَةُ، رضوان جامع رضوان، قاهره،

مؤسسة المختار للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٢م.

الأوسط في السنن والإجماع والإختلاف، ابوبكر محمد بن ابراهيم بن مُنذِر نيشابورى (ف. ٣٠٩ يا ٣١٠ يا ٣١٨ يا ٣١٩ هـ)، تحقيق دكتور صغير احمد محمد حنيف، رياض، دار طيبة، الطبعة الأولى، ١٤٠٥ هـ، ٢ جلد.

إيثار الإنصاف في آثار الخلاف، يوسف بن قزأوغلى بن عبدالله بغدادى معروف به سبط ابن جوزى حنفى (ف. ٦٥٤ هـ)، تحقيق ناصر العلى الناصر الخليفى، قاهره، دار السلام، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ.

الإيثار بمعرفة رُواة الآثار، شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن حَجَر عسقلانى (ف. ٨٥٢ هـ)، تحقيق سيد كسروى حسن، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٣ هـ.

إيثار الحق على الخلق في ردّ الخلافات إلى المذهب الحق من أصول التوحيد، عزالدين ابوعبدالله محمد بن ابراهيم بن على بن مرتضى حسنى قاسمى صنّعانى معروف به ابن الوزير (ف. ٨٤٠ هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ١٩٨٧ هـ.

أيسر التفاسير لكلام العليّ الكبير (وبهامشه «نهر الخير على أيسر التفاسير»)، ابوبكر جابر جزائرى، دمنهور، دار لينا للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢٣ هـ / ٢٠٠٢ م.

١٦٠

إيضاح الأحكام لما يأخذهُ العُمّالُ والحُكّام، ابوالعباس احمد بن محمد بن على بن حَجَر هَيْثَمى مكى (ف. ٩٧٤ هـ)، تحقيق رضا فتحي محمد خليل العبادى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٥ هـ / ٢٠٠٤ م.

إيضاح الإشكال فيما لم يُسمَّ من رُواة الحديث، ابوالفضل محمد بن طاهر بن على مقدسى معروف به ابن قيسرانى (ف. ٥٠٧ هـ)، تحقيق دكتور باسم الجوابرة، كويت، مكتبة

المعلا، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸هـ.

إيضاح الدليل في قطع حُجَجِ أَهْلِ التَّغْطِيلِ، بدرالدين ابو عبدالله محمد بن ابراهيم بن سعد الله بن جماعة حَمَوِي شافعي (ف. ۷۳۳هـ)، تحقيق وهبي سليمان غاوجي الباني، دار السلام، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰هـ / ۱۹۹۰م.

الباعث الحثيث (شرح اختصار علوم الحديث)، ابو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقي شافعي (ف. ۷۷۴هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳هـ / ۱۹۸۳م.

الباعث على إنكار البدع والحوادث، ابو شامه عبدالرحمن بن اسماعيل بن ابراهيم مقدسي دمشقي شافعي (ف. ۶۶۵هـ)، تحقيق عثمان احمد عنبر، قاهره، دار الهدى، ۱۳۹۸هـ / ۱۹۷۸م.

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، علامه محمد باقر بن محمد تقى مجلسي (متوفى ۱۱۱۱هـ)، بيروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳هـ / ۱۹۸۳م، ۱۱۰ جلد.

بحر الدّم فيمن تكلم الإمام أحمد بِمَذْحٍ أَوْ ذَمٍّ، جمال الدين يوسف بن حسن بن عبد الهادي صالحى دمشقى حنبلى معروف به ابن الميزد (ف. ۹۰۹هـ)، تحقيق دكتور روجيه عبدالرحمن سويفى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۳هـ / ۱۹۹۲م.

البحر الرائق شرح كنز الدقائق، شيخ زين الدين بن ابراهيم بن محمد معروف به ابن نجيم مصرى حنفى (ف. ۹۷۰هـ)، تحقيق شيخ زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م، ۶ جلد + ۳ جلد تكملة. [از جلد اول تا پايان، جلد ششم كه منتهى به «كتاب القضاء - فصل في التقليد» مى شود از ابن نجيم است و از ابتداى جلد هفتم كه «باب كتاب القاضي إلى القاضي وغيره» شروع مى شود تا پايان

متعلق است به شیخ محمد بن حسین بن علی طوری قادری حنفی (ف. بعد از ۱۱۳۸هـ). [۱].

الْبَحْرُ الْمُحِيطُ (تفسير البحر المحیط)، أثير الدين محمد بن يوسف بن علی اندلسی نحوی معروف به ابوحيان (ف. ۷۴۵هـ)، تحقيق شيخ عادل احمد عبدالموجود - شيخ علی محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۱م، ۸ جلد.

الْبَحْرُ الْمَدِيدُ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ، ابوالعباس احمد بن محمد بن مهدي ابن عَجِيه حنفي (ف. ۱۲۲۴هـ)، تحقيق عمر احمد الراوي، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳هـ / ۲۰۰۲م، ۸ جلد.

۱۷۰

الْبُخْلَاءُ، ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (ف. ۲۵۵هـ)، تحقيق احمد العوامري بك - و علی الجارم بك، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۱م، ۲ جزء.

الْبَدْءُ وَالتَّارِيخُ، مُظَهَّرُ بن طاهر مَقْدِسِي (ف. بعد از ۳۵۵هـ)، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ۶ جلد.

بَدَائِعُ السِّلَكِ فِي طِبَائِعِ الْمُلُكِ، ابوعبدالله محمد بن علی بن محمد أَصْبَحِي غُرْنَاتِي مالكي معروف به ابن الْأَزْرَقِ (ف. ۸۹۶هـ)، تحقيق دكتور علی سامي النشار، عراق، وزارة الإعلام.

بَدَائِعُ الصَّنَائِعِ فِي تَرْتِيبِ الشَّرَائِعِ، علاء الدين ابوبكر بن مسعود كاشاني حنفی ملقب به مَلِكُ الْعُلَمَاءِ (ف. ۵۸۷هـ)، پاکستان، المكتبة الحبيبية، ۱۴۰۹هـ / ۱۹۸۹م [افست از طبع: قاهره، إدارة محمد أمين الخانجي وشركائه - وأحمد عارف، ۱۳۲۸هـ]، ۷ جلد.

بَدَائِعُ الْفَوَائِدِ، شمس الدين محمد بن ابی بكر بن ايوب معروف به ابن قَيْمٍ جَوْزِيَّه (ف. ۷۵۱هـ)، تحقيق هشام عبدالعزيز عطا - عادل عبدالحميد عدوي، مکه مكرمه، مكتبة

نزار المصطفى الباز، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ / ١٩٩٦م، ٢ جلد.

بداية المُجْتَهِدِ وَنَهَايَةُ الْمُقْتَصِدِ، قاضى ابوالوليد محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن رشد قُرْطُبى معروف به ابن رشد حفيد (ف. ٥٥٩٥هـ)، تحقيق خالد العطار، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م، ٢ جلد.

البداية والنّهاية، ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقى شافعى (ف. ٧٧٤هـ)، تحقيق على شيرى، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م، ١٢ جزء در ٧ مجلد.

البذر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، محمد بن على بن محمد شوكانى (ف. ١٢٥٠هـ)، تحقيق خليل المنصور، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٨هـ / ١٩٩٨م، ٢ جلد.

البذر المنير فى تخريج الأحاديث والآثار الواقعة فى الشرح الكبير، سراج الدين عمر بن على بن احمد شافعى معروف به ابن المُلقّن (ف. ٨٠٤هـ)، تحقيق ابوصفيه مجدى بن السيد بن امين - ابومحمد عبدالله بن سليمان، رياض، دار الهجرة للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م، ٩ جلد + يك جلد فهرس.

بذل المجهود فى حلّ أبى داود، شيخ خليل احمد سهارنفورى هندى (ف. ١٣٤٦هـ)، هند، مطبعة ندوة العلماء (از جزء ١ تا ٦)، قاهره (از جزء ٧ تا ٢٠)، تاريخ طبع جزء ٢٠ در ١٣٩٣هـ / ١٩٧٣م، ٢٠ جزء.

١٨٠

البرّ والصّلة، ابو عبدالله حسين بن حسن بن حرب سُلمى مروزى (ف. ٢٤٦هـ)، تحقيق محمد سعيد بخارى، رياض، دار الوطن، الطبعة الأولى، ١٤١٩هـ.

البرهان فى علوم القرآن، بدر الدين محمد بن بهادر بن عبدالله زركشى مصرى شافعى (ف.

۷۹۴هـ)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (ف. ۱۴۰۱هـ)، قاهره، دار إحياء الكتب العربية (عيسى البابي الحلبي وشركائه)، الطبعة الأولى، ۱۳۷۶هـ / ۱۹۵۷م، ۴ جلد.

بُستان العارفين، ابواللیث نصر بن محمد بن احمد بن ابراهیم سمرقندی حنفی (ف. ۳۷۳هـ)، بیروت، دار الجیل.

البصائر والذخائر، ابوخیّان توحیدی علی بن محمد بن عباس (ف. ۴۱۴هـ)، تحقیق دکتر وداد القاضي، بیروت، دار صادر، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۹م، ۹ جزء + یک جلد فهارس.

بُغیة الباحث عن زوائد مُسنَد الحارث، نورالدین ابوالحسن علی بن ابی بکر هِثَمی (ف. ۸۰۷هـ)، تحقیق مسعد عبد الحمید محمد سعدنی، دار الطلائع للنشر والتوزيع والتصدير.

بُغیة الطَّلَب فی تاریخ حَلَب، کمال الدین عمر بن احمد بن هبة الله بن ابی جراده عقیلی معروف به ابن العَدیم (ف. ۶۶۰هـ)، تحقیق دکتر سهیل زکّار، بیروت، دار الفکر، ۱۲ جلد.

أبوبکر الصِّدیق، محمد رضا مصری (ف. ۱۳۶۹هـ)، مصر.

بلاغات النساء، ابوالفضل احمد بن ابی طاهر طَیْفُور معروف به ابن طَیْفُور (ف. ۲۸۰هـ)، تحقیق برکات یوسف هبّود، بیروت - صیدا، المكتبة العصرية، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۱م.

بُلُوغ الأَرَب فی مَعْرِفة أحوال العَرَب، جمال الدین ابوالمعالی محمود شکری بن عبدالله بهاء الدین بن محمود آلوسی بغدادی (ف. ۱۳۴۲هـ)، تحقیق محمد بهجه اثری، بیروت، دار الكتب العلمية، ۳ جلد.

بَنَات الصَّحَابَةِ، احمد خليل جمعه، دمشق - بيروت، اليمامة للطباعة والنشر والتوزيع،
الطبعة الأولى، ١٤٢٠هـ / ١٩٩٩م.

١٩٠

الْبِنَايَةُ شرح الهداية، ابو محمد محمود بن احمد بن موسى معروف به بدر الدين عيْنِي
حنفي (ف. ٨٥٥هـ)، تحقيق ايمن صالح شعبان، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة
الأولى، ١٤٢٠هـ / ٢٠٠٠م، ١٢ جلد + يك جلد فهارس.

بَهْجَةُ الْمَجَالِسِ وَأَنْسُ الْمَجَالِسِ وَشَحْذُ الذَّاهِنِ الْهَاجِسِ، ابو عمر يوسف بن عبدالله بن
عبد البر قُرْطُبِي مالكي (ف. ٤٦٣هـ)، تحقيق محمد مرسى خولي، بيروت، دار الكتب
العلمية، دو قسمت در سه جلد (قسم اول دو جلد دارد، وقسم دوم يك جلد).

بَهْجَةُ الْمَحَافِلِ وَبُغْيَةُ الْأَمْثِلِ فِي تَلْخِصِ الْمُعْجَزَاتِ وَالسِّيَرِ وَالشَّمَائِلِ، ابوزكريا
عماد الدين يحيى بن ابي بكر بن محمد عامري حَرَضِي (ف. ٨٩٣هـ)، با شرح
جمال الدين محمد بن ابي بكر يمني شافعي معروف به ابن الْأَشْخَرِ (ف. ٩٩١هـ)،
تحقيق شيخ زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٩٩٦م،
٢ جلد.

الْبَيَانُ وَالتَّيْبِينَ، ابو عثمان عمرو بن بحر جَاحِظ (ف. ٢٥٥هـ)، تحقيق محامي فوزي عطوي،
بيروت، دار صعب، ١٩٦٨م، ٢ جلد.

الْبَيَانُ وَالتَّحْصِيلُ وَالشَّرْحُ وَالتَّوْجِيهِ وَالتَّغْلِيلُ فِي مَسَائِلِ الْمُسْتَخْرَجَةِ، قاضي ابوالوليد
محمد بن احمد بن احمد بن رُشْد قُرْطُبِي مالكي (ف. ٥٢٠هـ)، تحقيق دكتور محمد حجّي
- سعيد أعراب، به عنایت شيخ عبدالله بن ابراهيم انصاري (دولة قطر، إدارة إحياء
التراث الإسلامي)، بيروت، دار الغرب الإسلامي، ١٤٠٤هـ / ١٩٨٤م، ١٨ جلد + ٢
جلد فهارس.

البيان والتعريف في أسباب ورود الحديث الشريف، برهان الدين ابراهيم بن محمد بن محمد دمشقى حنفى معروف به ابن حمزه حسيني (ف. ۱۱۲۰هـ)، تحقيق سيف الدين الكاتب، بيروت، دار الكتاب العربى، ۱۴۰۱هـ، ۲ جزء.

بيان الوهم والإيهام الواقعي في كتاب الأحكام، الحافظ ابوالحسن على بن محمد بن عبد الملك معروف به ابن القطان فاسى (ف. ۱۶۲۸هـ)، تحقيق د. الحسين آيت سعيد، رياض، دار طيبة للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م، ۵ جلد + يك جلد فهرس.

بين السنة والشيعه (المسائل الفقهية التي خالف فيها الشيعة الإمامية المذاهب الأربعة السنية)، دكتور محمد شريف عدنان الصواف، دمشق، بيت الحكمة، ۱۴۲۶هـ / ۲۰۰۶م. تاج العروس في شرح القاموس، محمد بن محمد زبيدي حنفى (ف. ۱۲۰۵هـ)، مصر، المطبعة الخيرية، ۱۳۰۶هـ، ۱۰ جلد.

التاج في أخلاق الملوك، ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (ف. ۲۵۵هـ)، تحقيق احمد زكى باشا، القاهرة، المطبعة الأميرية، الطبعة الأولى، ۱۳۲۲هـ. ۲۰۰

التاج والإكليل لمختصر خليل، ابو عبدالله محمد بن يوسف بن ابى القاسم عبّدى غرناطى مالكى (ف. بعد از ۸۹۷هـ)، بيروت، دار الفكر، الطبعة الثانية، ۱۳۹۸هـ، ۶ جلد.

تاريخ الإِسْحاقى (= تاريخ الأول فيمن تصرف في مصر من أرباب الدول)، محمد بن عبد المغطى بن ابى الفتح بن احمد منوفى اسحاقى (ف. ۱۰۶۰هـ)، مصر، المطبعة الشرفية، ۱۳۰۳هـ.

تاريخ الإسكندرية وحضارتها في العصر الإسلامى، دكتور سيد عبدالعزيز سالم، مصر، دار المعارف، الطبعة الثانية، ۱۹۲۶م.

تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، شمس الدين محمد بن أحمد بن قايماز
ذَهَبِي (ف. ٥٧٢٨)، دكتور عمر عبدالسلام تدمري، بيروت، دار الكتاب العربي، الطبعة
الأولى، ٥١٢٠٩ هـ - ١٤٢١ هـ / ١٩٨٩ م - ١٩٩٩ م، ٥٢ جلد.

التاريخ الإسلامي، محمود شاكر، بيروت، المكتب الإسلامي، ١٤١١ هـ - ١٤١٦ هـ /
١٩٩١ م - ١٩٩٥ م، ٢٢ جزء.

التاريخ الإسلامي (عصر الخلافة الراشدة)، نجيب بن خير، الجزائر، دار الهدى،
الطبعة الرابعة، ١٤٢٦ هـ / ٢٠٠٥ م.

التاريخ الإسلامي العام، على ابراهيم حسن، قاهره، مكتبة النهضة المصرية، ١٩٧١ م.

التاريخ الإسلامي مواقف وعبر، دكتور عبدالعزيز بن عبدالله حميدى، اسكندرية (دار
الدعوة) - جدّه (دار أندلس الخضراء)، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ / ١٩٩٨ م، ٢٠ جزء.

تاريخ أعلام الصحابة، صادق محمود جميلي، اردن، عمان، دار المعالي، الطبعة الأولى،
١٤١٩ هـ / ١٩٩٩ م، ٢ جلد.

تاريخ الأمم والملوك، ابو جعفر محمد بن جرير طبرى (ف. ٣١٠ هـ)، بيروت، مؤسسة
الأعلمى، ٨ جلد.

٢١٠

التاريخ الأوسط، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى (ف. ٢٥٦ هـ)، تحقيق محمود ابراهيم
زايد، حلب (دار الوعى) - قاهره (مكتبة دار التراث)، الطبعة الأولى، ١٣٩٧ هـ /
١٩٧٧ م، ٢ جزء.

تاريخ بغداد أو مدينة السلام، ابوبكر احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى (ف.
٤٦٣ هـ)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى،

۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷م، ۱۴ جلد.

تاریخ التَّمدن الإسلامي، جرجی بن حبیب زیدان (ف. ۱۳۳۲هـ)، مصر، مطبعة الهلال، ۱۹۰۴م، ۵ جلد.

تاریخ جُرْجان، ابوالقاسم حمزة بن یوسف بن ابراهیم سهمی (ف. ۴۲۷هـ)، تحقیق شیخ عبدالرحمن یمان، حیدرآباد، مطبعة دائرة المعارف العثمانية.

تاریخ الحُکماء (= مُختَصَرُ الرُّوزَنِیِّ المُسمَّی بِالْمُنْتَخَبَاتِ الْمُلتَقَطَاتِ مِنْ کِتَابِ إخبارِ العُلَمَاءِ بِأخبارِ الحُکماء)، جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف قفطی (ف. ۶۴۶هـ)، تحقیق دکتر یولیوس لپرت (Dr. Julius Lippert)، لیبسک (Leipzig)، ۱۹۰۳م.

تاریخ ابنِ خَلْدُون (= کتاب العِبَرِ و دیوان المُبتَدَأِ والخَبَرِ فی أیامِ العَرَبِ والعَجَمِ والْبَرْبَرِ وَمَنْ عاصَرَهُمْ مِنْ ذَوِی السُّلْطَانِ الاکْبَرِ)، عبدالرحمن بن محمد بن محمد مالکی معروف به ابن خَلْدُون (ف. ۸۰۸هـ)، تصحیح محمد الصباغ، مصر، بولاق، دار الطباعة الخديوية، ۱۲۸۲هـ، ۷ جلد (جلد دوم شامل دو قسمت است).

تاریخ الخُلَفَاء، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱هـ)، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، مطبعة السعادة، الطبعة الأولى، ۱۳۷۱هـ / ۱۹۵۲م.

تاریخ الخُلَفَاء، مؤلف مجهول از قرن ۱۱ هجری، (به صورت عکس از روی نسخه منحصر به فرد خطی، با مقدمه و به اهتمام «پطرس گریازنیویچ» طبع شده است)، مسکو، إدارة التحرير الرئيسية للآداب الشرقية، ۱۹۶۷م.

تاریخ الخُلَفَاءِ الرَّاشِدِین، دکتر محمد عبدالفتاح علیان، عربستان، دمام، مكتبة المتنبي، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۳هـ / ۲۰۰۲م.

تاریخ خلیفۃ بن خَیَّاط، ابو عمرو خلیفۃ بن خَیَّاط (ف. ۲۴۰هـ)، تحقیق دکتر سهیل زگار، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴/۱۹۹۳ م.

۲۲۰

تاریخ الخُمَیس فی أحوالِ أنفُسِ نَفِیس، حسین بن محمد بن حسین دیاربکری (ف. ۹۶۶هـ)، مصر، المطبعة الوهبة، ۱۲۸۳هـ، ۲ جلد.

تاریخ الدَّوْلَةِ الْأُمَوِیَّة، دکتر محمد سهیل طَقُوش، بیروت، دار النفائس للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶/۱۹۹۶ م.

تاریخ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِین، دکتر حمزة النشرتی - و شیخ عبدالحفیظ فرغلی - و دکتر عبدالحمد مصطفی، مصر، دار الأشراف - مكتبة النشرتی، ۱۹۹۸ م، ۴ جلد.

التَّارِیْخُ الصَّغِیر، ابو عبد الله اسماعیل بخاری (ف. ۲۵۶هـ)، تحقیق محمود ابراهیم زاید، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶/۱۹۸۶ م، ۲ جلد.

تاریخ الطَّبَرِی = تاریخ الأُمَم والملوک

تاریخ أبی الفِداء (= الْمُخْتَصَر فی أخبارِ البشر)، ابوالفداء اسماعیل بن علی بن محمود (ف. ۷۳۲هـ)، قاهره، مكتبة المتنبی، ۴ جزء.

تاریخ القرآنِ الْکَرِیم، محمد طاهر بن عبد القادر کردی مکی خطاط، جدہ، مطبعة الفتح، الطبعة الأولى، ۱۳۶۵/۱۹۴۶ م.

تاریخ قُرَیْش، دکتر حسین مؤنس، بیروت، دار المناهل - العصر الحديث، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳/۲۰۰۲ م.

تاریخ القُضَاعِی (= عُیُون المَعَارِفِ وَفُتُون أخبارِ الْخَلَائِفِ)، قاضی ابو عبد الله محمد بن سلامة بن جعفر شافعی قضاعی (ف. ۴۵۴هـ)، تحقیق دکتر جمیل عبد الله

محمد مصرى، مکه، جامعة أم القرى، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م.

التَّارِیْخُ الْکَبِیْرُ، ابوبکر احمد بن زهير بن حرب بن شَدَّاد نَسَائِیْ بَغْدَادِیْ معروف به ابن ابی خَیْثَمَه (ف. ٢٧٩هـ)، تحقیق ابوعبدالرحمن عادل بن سعد - ابوانس ایمن بن شعبان، کویت، شركة غراس للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م.

التَّارِیْخُ الْکَبِیْرُ، ابوعبدالله اسماعیل بخاری (ف. ٢٥٦هـ)، تحقیق شیخ عبدالرحمن بن یحیی یمانی و ابو الوفاء افغانی، حیدرآباد، مطبعة دائرة المعارف العثمانية، الطبعة الأولى، ١٣٦٠هـ - ١٣٧٨هـ، ٨ جلد.

٢٣٠

تَارِیْخُ مُخْتَصَرِ الدَّوْلِ، ابوالفرج غریغوریوس (گریگوریوس) بن اھرون (= ھارون) معروف به ابن العبری مَلْطِی (ف. ٦٨٥هـ)، آکسفورد، تحقیق ادوارد پوکوک E. Pococke (ف. ١١٠٢هـ)، ١٦٦٣م.

تَارِیْخُ مُخْتَصَرِ الدَّوْلِ (ترجمه فارسی)، ابوالفرج ابن العبری مَلْطِی (ف. ٦٨٥هـ)، ترجمه محمد علی تاج پور - و حشمت الله ریاضی، تهران، انتشارات اطلاعات، ١٣٦٤هـ ش.

تَارِیْخُ مَدِیْنَةِ دِمَشْقَ، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله معروف به ابن عَسَاكِر (ف. ٥٧١هـ)، تحقیق محب الدین ابوسعید عمر بن غرامة عمروی، بیروت، دار الفکر، ١٤١٥هـ - ١٤٢١هـ / ١٩٩٥م - ٢٠٠٠م، ٨٠ جلد.

تَارِیْخُ الْمَدِیْنَةِ الْمُنَوَّرَةِ، ابو زید عمر بن شَبَّه نُعْمِیْری (ف. ٢٦٢هـ)، تحقیق فھیم محمد شلتوت، تاریخ مقدمه محقق ١٤٠٢هـ، بیروت، دار التراث - الدار الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ / ١٩٩٠م، ٤ جلد.

تَارِیْخُ الْمُسْتَبْصِرِ، جمال الدین ابوالفتح یوسف بن یعقوب بن محمد شیبانی دمشقی معروف

به ابن المُجاوِر (ف. ۶۹۰هـ)، تحقیق اوسکار لوفگرین (Oscar Lofgren)، لیدن (Leiden)، بریل (E.J.Brill)، ۱۹۵۱م.

تاریخ مَوْلِدِ الْعِلْمَاءِ وَوَفَايَاتِهِمْ، ابوسلیمان محمد بن عبدالله بن احمد بن ربیعة بن زُبَر رُبَعِي (ف. ۳۷۹هـ)، تحقیق دکتر عبدالله احمد سلیمان احمد، ریاض، دار العاصمة، ۱۴۱۰هـ، ۲ جلد.

تاریخ ابن الْوَزْدِي، زین الدین ابو حفص عمر بن مظفر بن عمر کندي معروف به ابن الْوَزْدِي (ف. ۷۴۹هـ)، مصر، المطبعة الوهبيّة، ۱۲۸۵هـ، ۲ جزء در یک مجلد.

تاریخ یحیی بن مَعِين (به روایت دارمی)، یحیی بن معین (ف. ۲۳۳هـ)، به روایت عثمان بن سعید دارمی (ف. ۲۸۰هـ)، تحقیق دکتر احمد محمد نورسیف، مکه مکرمه، دار المأمون للتراث.

تاریخ یحیی بن مَعِين (به روایت دُوری)، یحیی بن معین (ف. ۲۳۳هـ)، به روایت ابوالفضل عباس بن محمد دُوری بغدادی (ف. ۲۷۱هـ)، تحقیق عبدالله احمد حسن، بیروت، دار القلم للطباعة والنشر والتوزيع، ۲ جلد.

تاریخ الیَعْقُوبِي، احمد بن اسحاق (ابی یعقوب) بن جعفر یعقوبی (ف. بعد از ۲۹۲هـ)، بیروت، دار صادر.

۲۴۰

تَأْوِيلُ مُخْتَلَفِ الْحَدِيثِ، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قُتَيْبَةَ دِينَوَرِي (ف. ۲۷۶هـ)، تحقیق شیخ اسماعیل اسعردی، بیروت، دار الکتب العلمیة.

التَّبَصُّرَةُ، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزِي بغدادی (ف. ۵۹۷هـ)، تحقیق دکتر مصطفی عبدالواحد، مصر (دار الکتب المصری) - بیروت (دار الکتب)، الطبعة الأولى، ۱۳۹۰هـ / ۱۹۷۰م، ۲ جلد.

التَّبَصُّرَةُ وَالتَّذْكِرَةُ (= شرح ألفية العراقي)، زين الدين ابوالفضل عبدالرحيم بن حسين بن عبدالرحمن عراقي (ف. ٨٠٦هـ)، تحقيق محمد بن حسين عراقي حسيني، بيروت، دار الكتب العلمية، ٣ جلد.

تَبْيِينُ الْحَقَائِقِ عَلَى كَنْزِ الدَّقَائِقِ، ابومحمد فخر الدين عثمان بن علي بن مَخْجَن بَارِعِي زَيْلَعِي حنفى (ف. ٧٤٣هـ)، بولاق، ١٣١٣هـ، ٦ جزء.

التَّبْيِينُ فِي أَنْسَابِ الْقَرَشِيِّينَ، ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قُدَامَه مَقْدِسِي (ف. ٦٢٠هـ)، تحقيق محمد نايف دليمي، بيروت، عالم الكتب - مكتبة النهضة العربية، الطبعة الثانية، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م.

كِتَابُ التَّبْيِينِ لِأَسْمَاءِ الْمُدَلِّسِينَ، برهان الدين ابوالوفاء ابراهيم بن محمد بن خليل حلبى شافعى معروف به سبط ابن العجمى (ف. ٨٤١هـ)، تحقيق يحيى شفيق، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م.

تَبْيِينُ الْمَسَالِكِ (شرح تَذْرِيبِ السَّالِكِ إِلَى أَقْرَبِ الْمَسَالِكِ)، شيخ عبدالعزيز حَمْد آل مبارك أَحْسَائِي (ف. ١٣٦٠هـ)، تحقيق شيخ محمد شيبانى بن محمد بن احمد شنقيطى موريتانى، بيروت، دار الغرب الإسلامى، ١٩٩٥م، ٢ جلد.

تَثْبِيتُ الْإِمَامَةِ وَتَرْتِيبُ الْخِلَافَةِ، ابونعيم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانى (ف. ٤٣٠هـ)، تحقيق ابراهيم على تهاى، بيروت، دار الإمام مسلم للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٠٧هـ / ١٩٨٦م.

تَثْقِيفُ اللِّسَانِ وَتَلْقِيحُ الْجَنَانِ، عمر بن خَلْف بن مكى صَقْلَى (ف. ٥٠١هـ)، تحقيق عبدالعزيز مَطَر، قاهره، المجلس الأعلى للشئون الإسلاميه، لجنة إحياء التراث الإسلامى، ١٣٨٦هـ / ١٩٦٦م.

تَجْرِیدِ اَسْمَاءِ الصَّحَابَةِ، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز دَهَبی (ف. ۷۲۸هـ)،
به تصحیح عبدالحکیم شرف‌الدین، هند، شرف‌الدین الکتبی و اولاده،
۱۳۸۹هـ - ۱۳۹۰هـ / ۱۹۶۹م - ۱۹۷۰م، ۲ جلد.

۲۵۰

تَجْرِیدِ الْأَغَانِی، جمال‌الدین ابو عبدالله محمد بن سالم بن نصرالله بن سالم بن واصل
مازنی شافعی معروف به ابن واصل حَمَوِی (ف. ۶۹۷هـ)، تحقیق دکتر طه حسین - و
ابراهیم ایباری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۶ جلد (دو قسمت هر قسمت در
۳ جلد).

التَّجْرِیدُ لِنَفْعِ الْعَبید (حاشیة علی شَرْحِ الْمَنْهَجِ لِلْقَاضِی زَکَرِیَّا الْأَنْصَارِی)، سلیمان بن
محمد بن عمر بُجَیْرِمِی مصری شافعی (ف. ۱۲۲۱هـ)، ترکیه، دیار بکر، المكتبة
الاسلامیة، ۴ جلد.

تَحْذِیرُ الْخَوَاصِّ، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سُیُوطِی (ف. ۹۱۱هـ)، تحقیق محمد
الصباغ، بیروت، المكتب الإسلامی، الطبعة الثانية، ۱۳۹۴هـ / ۱۹۷۴م.

التَّخْرِیرُ وَالتَّنْوِیرُ، شیخ محمد طاهر بن عاشور مالکی (ف. ۱۳۹۳هـ)، تونس، دار سُحُتْن
للنشر والتوزیع، ۳۰ جزء در ۱۵ مجلد.

تُحْفَةُ الْأَخُوذِی بِشَرْحِ جَامِعِ التِّرْمِذِی، ابوالعلا محمد عبدالرحمن بن عبدالرحیم
مُبَارَكْفُورِی (ف. ۱۳۵۳هـ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰هـ / ۱۹۹۰م، ۱۰ جلد.

تُحْفَةُ الْأَلْبَابِ شَرْحُ الْأَنْسَابِ، شیخ حماد بن امین مجلسی موریتانی، با تعالیق و تکملة
شیخ احمد مختار جُکْنِی شَنْقِیْطِی، قطر، إدارة احیاء التراث الإسلامی، ۱۴۰۵هـ /
۱۹۸۵م، ۳ جلد (۲ جلد تحفة الألباب + یک جلد اِکمال تحفة الألباب). [این کتاب
شرح منظومة «الأنساب» است. ناظم، «شیخ احمد بدوی بن محمد بن حبیب الله بن

احمد بن محمد بن أبيال بن عبدالله ابى بكر بن عبدالله بن بادلى بن أك مجلسى
بوحمدي» است كه متوفای حدود ۱۲۲۰ هجرى مى باشد. شارح منظومه برادر زاده
ناظم است.]

تُحْفَةُ الْحَبِيبِ عَلَى شَرْحِ الْخَطِيبِ، سليمان بن محمد بن عمر بُجَيْرِ مِى مصرى شافعى (ف. ۱۲۲۱هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۶م، ۵ جلد.

تُحْفَةُ الذَّاكِرِينَ بِعِدَّةِ الْحِصْنِ الْحَصِينِ مِنْ كَلَامِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، محمد بن على بن محمد
شوكانى (ف. ۱۲۵۰هـ)، بيروت، دار القلم، الطبعة الأولى، ۱۹۸۴م.

تُحْفَةُ ذَوِي الْأَلْبَابِ، صلاح الدين خليل بن أَيْبَكِ بن عبدالله صَفْدَى (ف. ۷۶۴هـ)، تحقيق
احسان بنت سعيد خلوصى - وزهير حميدان، بيروت (دار صادر) - دمشق (دار
البشائر)، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۹م.

التُّحْفَةُ اللَّطِيفَةُ فِي تَارِيخِ الْمَدِينَةِ الشَّرِيفَةِ، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن
سخاوى (ف. ۹۰۲هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۴هـ / ۱۹۹۳م، ۲ جلد.

۲۶۰

تُحْفَةُ الْمُؤَدُّودِ فِي أَحْكَامِ الْمُؤَلُّودِ، شمس الدين محمد بن ابى بكر بن ايوب معروف به ابن
قَيِّمِ جَوْزِيَّه (ف. ۷۵۱هـ)، تحقيق عبدالقادر أرناؤوط، دمشق، مكتبة دار البيان، الطبعة
الأولى، ۱۳۹۱هـ / ۱۹۷۱م.

التَّحْقِيقُ فِي أَحَادِيثِ الْخِلَافِ، جمال الدين عبدالرحمن بن على ابوفَرَجِ ابن جَوْزَى
بغدادى (ف. ۵۹۷هـ)، تحقيق مسعد عبدالحميد محمد سعدنى، بيروت، دار الكتب
العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵هـ، ۲ جلد.

تَخْرِيجُ الْأَحَادِيثِ الضَّعَافِ مِنْ سُنَنِ الدَّارِ قُطْنِيٍّ، ابو محمد جمال الدين عبدالله بن
يحيى بن ابى بكر بن يوسف غَسَّانِي (ف. ۶۸۲هـ)، تحقيق اشرف عبدالمقصود

عبدالرحيم، رياض، دار عالم الكتب، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ.

تخريج أحاديث مُشكلة الفقر وكيف عالَجها الإسلام، محمد ناصر الدين بن نوح ألباني (ف. ١٤٢٠هـ)، بيروت، المكتب الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٤م.

تخريج الأحاديث والآثار الواقعة في تفسير الكشاف للزمخشري، جمال الدين عبدالله بن يوسف بن محمد زيلعي (ف. ٧٦٢هـ)، تحقيق عبدالله بن عبدالرحمن السعد، رياض، دار ابن خزيمة، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ، ٤ جلد.

تخريج الدلالات السَّمْعِيَّة على ما كان في عهد رسول الله من الحرف والصنائع والعُمالات الشرعيَّة، ابوالحسن علي بن محمد خُزاعي (ف. ٧٨٩هـ)، تحقيق دكتور احسان عباس، بيروت، دار الغرب الإسلامي، ١٤٠٥هـ.

التخويف من النار والتعريف بحال دار البوار، ابوالفرج زين الدين عبدالرحمن بن احمد بن رجب بغدادى دمشقى حنبلى معروف به ابن رجب (ف. ٧٩٥هـ)، دمشق، مكتبة دار البيان، الطبعة الأولى، ١٣٩٩هـ.

تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سُيوطى (ف. ٩١١هـ)،

١- تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف، رياض، مكتبة الرياض الحديثة.

٢- تحقيق دكتور احمد عمر هاشم، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٠٩هـ / ١٩٨٩م، ٢ جلد.

التدليس وأحكامه وآثاره النقديَّة، صالح بن سعيد عومار جزائرى، بيروت، دار ابن حزم للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٢م.

التدوين فى أخبار قزوين، ابوالقاسم عبدالكريم بن محمد بن عبدالكريم رافعى قزوينى

(ف. ۵۶۲۳)، تحقیق عزیز الله عطاردی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۸۷ م، ۴ جلد.

۲۷۰

کتاب التَّذْکِرَةُ بِمَعْرِفَةِ رِجَالِ الْکُتُبِ الْعَشْرَةِ، ابوالمحاسن محمد بن علی علوی حسینی (ف. ۵۷۶۵)، تحقیق دکتر رفعت فوزی عبدالمطلب، قاهره، مكتبة الخانجي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ هـ / ۱۹۹۷ م، ۴ جلد.

تَذْکِرَةُ الْحُقَّاطِ، شمس الدین محمد بن احمد بن قايماز ذَهَبِي (ف. ۵۷۴۸)، حيدر آباد، مطبعة دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۷۷ هـ، ۴ جزء.

التَّذْکِرَةُ الْحَمْدُ وَنِيَّةً، کافی الکفاة ابوالمعالي محمد بن حسن بن محمد بغدادی معروف به ابن حَمْدُون (ف. ۵۵۶۲)، تحقیق احسان عباس - و بكر عباس، بیروت، دار صادر للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۱۹۹۶ م، ۹ جلد + یک جلد فهرس.

تَذْکِرَةُ الْخَوَاصِّ (= تَذْکِرَةُ خَوَاصِّ الْأُمَّةِ فِي خَصَائِصِ الْأَثَمَةِ)، يوسف بن قِرْأَوْغْلِي بن عبد الله بغدادی معروف به سبط ابن جوزی حنفی (ف. ۵۶۵۴)، تحقیق خالد عبدالغنی محفوظ، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۶ هـ / ۲۰۰۵ م.

تَذْکِرَةُ الْمُؤَصُّوعَاتِ، محمد طاهر بن علی هندی فَتَنِي (ف. ۹۸۶ هـ)، با مقدمه ابو عبدالكبير محمد عبدالجليل (تاریخ نگارش مقدمه: ۱۳۴۲ هـ).

تَذْهِيْبُ تَهْذِيْبِ الْکَمَالِ فِي أَسْمَاءِ الرِّجَالِ، شمس الدین محمد بن احمد بن قايماز ذَهَبِي (ف. ۵۷۴۸)، تحقیق غنیم عباس غنیم - مجدی السيد امين و ديگران، قاهره، الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵ هـ / ۲۰۰۴ م، ۸ جلد.

التَّذْيِيلُ عَلَى كِتَابِ تَهْذِيْبِ التَّهْذِيْبِ، محمد بن طلعت، مكتبة اضواء السلف، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵ هـ / ۲۰۰۴ م.

التَّراثیب الإِدارِیَّة (= نِظام الحُکُومَة النَّبَوِیَّة)، محمد عبدالحی بن عبد الکبیر بن محمد
حسنی ادْرِیسی فاسی معروف به عبدالحی کَتَّانی (ف. ۱۳۸۲هـ)، بیروت، دار الکتاب
العربی، ۲ جلد.

تراجم أعلام النِّساء، رضوان دعبول، اردن، عمان (دار البشیر) — بیروت (مؤسسة
الرسالة)، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۸م.

ترتیب المَوْضُوعَات، شمس الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸هـ)، تحقیق
کمال بن بسیونی زغلول، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵هـ /
۱۹۹۴م.

۲۸۰

ترجمة الإمام الحُسَینِ عليه السلام وَمَقْتَلُهُ مِنْ طَبَقَاتِ ابْنِ سَعْدٍ، محمد بن سعد بن منیع زُهَری
(ف. ۲۳۰هـ)، تحقیق سید عبدالعزیز طباطبائی، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام
لأحياء التراث، ۱۴۱۵هـ.

التَّرجِيب والتَّرهيب، ابو محمد عبدالعظیم بن عبدالقوی بن عبدالله مُنْذِرِي شافعی (ف.
۶۵۶هـ)، تحقیق ابراهیم شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى،
۱۴۱۷هـ، ۴ جلد.

تَرْکَةُ النَّبِیِّ عليه السلام، ابواسماعیل حماد بن اسحاق بن اسماعیل بن حماد بن زید جَهْضَمی
أَزْدی بغدادی مالکی (ف. ۲۶۷هـ)، تحقیق اکرم ضیاء العمری، الطبعة الأولى،
۱۴۰۴هـ.

تَزْیِین الْأَشْوَاقِ بِتَفْصِيلِ أَشْوَاقِ الْعُشَّاقِ، داود بن عمر أُنْطَاکِی (ف. ۱۰۰۸هـ)، تحقیق ایمن
عبدالجابر البحیری، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۲م [افست از چاپ:
قاہرہ، دار البیان العربی]، ۲ جزء.

تَسْمِيَةُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره ترمذی (ف. ۲۷۹هـ)،
تحقیق شیخ عامر احمد حیدر، بیروت، دار الجنان، ۱۴۱۰هـ / ۱۹۹۰م.

تسمیه مَنْ لَمْ يَزَوْ عَنْهُ غَيْرُ رَجُلٍ وَاحِدٍ، احمد بن علی بن شعیب نسائی (ف. ۳۰۳هـ)،
تحقیق محمود ابراهیم زائد، حلب، دار الوعی، ۱۳۶۹هـ.

التَّسْهِيلُ لِغُلُومِ التَّنْزِيلِ، ابوالقاسم محمد بن احمد بن محمد غرناطی کلبی معروف به ابن
جُرَّی (ف. ۷۴۱هـ)، بیروت، دار الكتاب العربی، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۳هـ / ۱۹۸۳م،
جلد ۴.

تَصَحِيفَاتُ الْمُحَدِّثِينَ، ابواحمد حسن بن عبد الله بن سعید عسکری (ف. ۳۸۲هـ)، تحقیق
محمود احمد میره، قاهره، المطبعة العربية الحديثة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۲هـ.

التَّعَاذِي وَالْمَرَاتِي، ابوالعباس محمد بن یزید معروف به مُبَرِّدٌ نحوی (ف. ۲۸۵هـ).

التَّعْجِيزُ فِي اخْتِصَارِ الْوَجِيزِ (كتاب الصلاة)، تاج الدين عبدالرحيم بن محمد بن يونس
موصلي (ف. ۶۷۱هـ)، تحقیق دکتر عبدالله بن فهد الشریف، قاهره، دار المنار للطبع
والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۲م.

۲۹۰

تَعْجِيلُ الْمَنْفَعَةِ بِرِوَايَةِ رِجَالِ الْأَيْمَةِ الْأَرْبَعَةِ، شهاب الدين ابو الفضل احمد بن علی بن
حَجَر عَسْقلانی (ف. ۸۵۲هـ)، دکن، حیدر آباد، مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية،
۱۳۲۴هـ.

التَّعْدِيلُ وَالتَّجْرِيعُ لِمَنْ خَرَجَ عَنْهُ الْبُخَارِيُّ فِي الْجَامِعِ الصَّحِيحِ، ابو الوليد سليمان بن
خَلْف بن سعد باجی (ف. ۴۷۴هـ)، تحقیق احمد لبزار، مراکش، وزارة الأوقاف
والشئون الإسلامية، ۳ جلد.

تعريف أهل التَّقْدِيسِ بِمَرَاتِبِ الْمُؤَصِّفِينَ بالتَّدْلِيسِ، شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن حَجَر عَشَقْلَانِي (ف. ٨٥٢هـ)، تحقيق د. عاصم بن عبد الله قريوني، اردن، عمان، مكتبة المنار، الطبعة الأولى، تاريخ كتابت مقدمه محقق: ١٤٠٤هـ.

التعريف بِمَنْ ذُكِرَ فِي الْمُؤَطَّأِ مِنَ النِّسَاءِ وَالرِّجَالِ، ابو عبد الله محمد بن يحيى بن احمد تيمى معروف به ابن حَذَّاء (ف. ٤١٦هـ)، تحقيق دكتور محمد عزالدين المعيار الادريسي، المملكة الغربية، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، مطبعة فضالة، ٢٠٠٢م، ٣ جلد.

التَّعْلِيقَاتُ الرَّضِيَّةُ عَلَى الرَّؤُوسَةِ النَّدِيَّةِ، محمد ناصرالدين بن نوح أَلْبَانِي (ف. ١٤٢٠هـ)، تحقيق على حسين حلبى، قاهره، دار ابن عفان، الطبعة الأولى، ٣ جلد.

تَغْلِيقُ التَّغْلِيقِ عَلَى صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ، شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن حَجَر عَشَقْلَانِي (ف. ٨٥٢هـ)، تحقيق سعيد عبدالرحمن موسى قزقى، بيروت (المكتب الإسلامى) - اردن، عمان (دار عمار)، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م، ٥ جلد.

تفسير البحر المحيط = البحر المحيط

تفسير البَغَوِي (مَعَالِمُ التَّنْزِيلِ)، ابو محمد حسين بن مسعود قَرَاءَ بَغَوِي (ف. ٥١٦هـ)، تحقيق خالد العك - و مروان سوار، بيروت، دار المعرفة، الطبعة الثانية، ١٤٠٧هـ / ١٩٨٧م، ٢ جلد.

تفسير البَيْضَاوِيِّ (أَنْوَارُ التَّنْزِيلِ وَأَسْرَارُ التَّأْوِيلِ)، ناصر الدين عبد الله بن عمر بن محمد بَيْضَاوِي شيرازي (ف. ٦٨٥ / ٦٩١هـ)، تحقيق عبدالقادر عرفات العشاشسونه، بيروت، دار الفكر، ١٤١٦هـ / ١٩٩٦م، ٥ جلد.

تفسير الثَّعَالِبِي (= الْجَوَاهِرُ الْحَسَنَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ)، ابوزيد عبدالرحمن بن محمد بن

مَخْلُوف تَعَالِي جَزَائِرِي (ف. ۸۷۵هـ)، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۴ جلد.

تفسير الثَّغَلْبِي (= الكَشْف والبيان)، ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم ثَغَلْبِي نيشابوري (ف. ۴۲۷هـ)، تحقيق ابومحمد بن عاشور، تدقيق نظير الساعدي، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۲م، ۱۰ جلد.

۳۰۰

تفسير الجَلَالَيْن، جلال الدين محمد بن احمد مَحَلِّي شافعي (ف. ۸۶۴هـ)، - و جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر سُيُوطِي (ف. ۹۱۱هـ)، قدم له وراجعهُ مروان سوار، بيروت، دار المعرفة. [تذکر: نگارش تفسير سورة بقره تا انتهای سورة اسراء توسط جلال الدين محلی صورت گرفته و ما بقى توسط جلال الدين سيوطی تکمیل شده است].

تفسير ابن أبي حاتم، ابومحمد عبدالرحمن بن محمد ابي حاتم بن ادريس رازی (ف. ۳۲۷هـ)، تحقيق اسعد محمد الطيب، صيدا، المكتبة العصرية، الطبعة الثانية، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۹م، ۱۰ جلد + ۴ جلد فهارس.

التفسير الحديث، محمد عَزَّه دروزه (ف. ۱۴۰۴هـ)، بيروت، دار الغرب الإسلامی، الطبعة الثانية، ۱۴۲۱هـ / ۲۰۰۰م، ۱۰ جلد.

تفسير الخازن (= لُبَاب التَّأْوِيل فِي مَعَانِي التَّنْزِيل)، علاء الدين علي بن محمد بن ابراهيم بغدادی مشهور به خازن (ف. ۷۲۵هـ)، تحقيق عبدالسلام محمد علي شاهين، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵هـ / ۱۹۹۵م، ۴ جلد.

تفسير ابن أبي زَمَنِين، ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن عيسى مُرِّي مالكي معروف به ابن ابي زَمَنِين (ف. ۳۹۹هـ)، ابوعبدالله حسين عكاشه - و محمد بن مصطفى الكنز، قاهره، الفاروق الحديثة، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳هـ / ۲۰۰۲م، ۵ جلد.

تفسير أبي السُّعُود (إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم)، ابو السُّعُود

محمد بن محمد بن مصطفیٰ عمادی حنفی (ف. ۹۸۲هـ)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۹ جلد.

تفسیر سُفْیَانُ الثَّوْرِیَّ، ابو عبد الله سفیان بن سعید بن مسروق ثوری کوفی (ف. ۱۶۱هـ)، به روایت ابو حذیفه موسی بن مسعود نهدی بصری (ف. ۲۲۰هـ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳هـ.

تفسیر السَّمَرْقَنْدِی (= بَحْرُ الْعُلُوم)، ابو اللیث نصر بن محمد بن احمد سمرقندی (از مفسران قرن چهارم هجری)، تحقیق دکتر محمود مطرجی، بیروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م، ۳ جلد.

تفسیر السَّمْعَانِی، ابوالمظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار سَمْعَانِی مَرْوَزِی شافعی (ف. ۴۸۹هـ)، تحقیق ابوتیمیم یاسر بن ابراهیم - ابو بلال غنیم بن عباس بن غنیم، ریاض، دار الوطن للنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م، ۶ جلد.

التَّفسیر الشَّامِل للقرآنِ الکریم، دکتر امیر عبدالعزیز، قاهره، دار السلام للنشر والتوزیع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰هـ / ۲۰۰۰م، ۶ جلد.

۳۱۰

تفسیر الطَّبْرِی (جامع البیان عن تأویل آی القرآن)، ابو جعفر محمد بن جریر طَبْرِی (ف. ۳۱۰هـ)، تحقیق صدقی جمیل عطار، با مقدمه شیخ خلیل المیس، بیروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵هـ / ۱۹۹۵م، ۳۰ جزء.

تفسیر عبد الرزاق (= تفسیر القرآن العزیز)، ابوبکر عبدالرزاق بن همام صَنَعَانِی (ف. ۲۱۱هـ)، تحقیق دکتر مصطفیٰ مسلم محمد، ریاض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰هـ / ۱۹۸۹م، ۲ جزء (جزء اول دارای دو قسمت است) + یک جلد فهارس.

تفسیر عَزَّالْدین بن عبد السلام، عز الدین عبدالعزیز بن عبدالسلام بن ابی القاسم سلمی

دمشقی شافعی ملقب به سلطان العلماء (ف. ۵۶۶۰هـ)، تحقیق دکتر عبدالله بن ابراهیم وهبی، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۶م، ۳ جلد. [این کتاب مختصری است بر کتاب تفسیر «النکت والعیون» تألیف ماوردی].

تفسیر الفخر الرازی (مفاتیح الغیب)، ابو عبدالله فخرالدین محمد بن عمر بن حسن رازی (ف. ۵۶۰۶هـ)، قاهره، المطبعة البهية المصرية، ۳۲ جزء در ۱۶ مجلد.

تفسیر القاسمی (= محاسن التأویل)، جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم قاسمی (ف. ۱۳۳۲هـ)، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار الفکر، الطبعة الثانية ۱۳۹۸هـ / ۱۹۷۸م، ۱۷ جزء.

تفسیر القرآن الکریم، الشیخ محمد علی طه الدرة، دمشق - بیروت، دار الحکمة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۲هـ - ۱۴۱۲هـ / ۱۹۸۲م - ۱۹۹۱م، ۱۶ جلد.

تفسیر القرطبی (= الجامع لأحكام القرآن)، ابو عبدالله محمد بن احمد قرطبی (ف. ۵۶۷۱هـ)، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۵هـ / ۱۹۸۵م، [افست از طبع: قاهره، مطبعة دار الكتب والوثائق القومية، ۱۳۸۶هـ / ۱۹۶۷م]، ۲۰ جلد.

تفسیر ابن کثیر (= تفسیر القرآن العظیم)، ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی شافعی (ف. ۷۷۴هـ)، تحقیق دکتر یوسف عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۲م، ۴ جلد.

تفسیر الماوردی (= النکت والعیون)، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماوردی بصری شافعی (ف. ۴۵۰هـ)، تحقیق السید بن عبدالمقصد بن عبدالرحیم، بیروت، دار الكتب العلمية - مؤسسة الكتب الثقافية، ۶ جلد.

تفسیر المِراغی، احمد بن مصطفی مراغی مصری (ف. ۱۳۷۱هـ)، بیروت، دار إحياء التراث

العربی، الطبعة الثالثة، ١٣٩٤هـ/١٩٧٤م، ٣٠ جزء در ١٠ مجلد.

٣٢٠

تفسير المظهری، قاضی محمد ثناء الله هندی عثمانی حنفی مظهری نقشبندی (ف. ١١٢٥هـ)،
تحقیق احمد عزو عنایة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الأولى، ١٤٢٥هـ/
٢٠٠٤م، ١٠ جلد.

تفسير مقاتل بن سلیمان، ابوالحسن مقاتل بن سلیمان بن بشیر أزدی بلخی (ف. ١٥٠هـ)،
تحقیق احمد فرید، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ١٤٢٤هـ/٢٠٠٣م، ٣
جلد.

التفسير المنیر فی العقیدة والشريعة والمنهج، دکتر وهبه زحیلی، بیروت (دار الفکر
المعاصر) - دمشق (دار الفکر)، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ/١٩٩١م، ٣٢ جزء.
تفسير النسفی (= مدارك التنزيل وحقائق التأويل)، ابوالبركات عبدالله بن احمد بن
محمود نسفی (ف. ٧١٠هـ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ/
١٩٩٥م، ٢ جلد.

تفسير الواحدي (= الوجيز فی تفسير الكتاب العزيز)، ابوالحسن علی بن احمد بن
محمد بن علی بن متوہ واحدی (ف. ٤٦٨هـ)، تحقیق دکتر صفوان عدنان داوودی،
دمشق (دار القلم) - بیروت (الدار الشامیة)، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ، ٢ جلد.

التفسير الواضح، دکتر محمد محمود حجازی، بیروت، دار الجیل، الطبعة العاشرة،
١٤١٣هـ/١٩٩٣م، ٣ جلد.

تفسير ابن وهب (= الواضح فی تفسير القرآن الکریم)، ابومحمد عبدالله بن محمد بن
وهب دینوری (ف. ٣٠٨هـ)، تحقیق احمد فرید، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤٢٤هـ/
٢٠٠٣م، ٢ جزء.

تَقْرِيبُ التَّهْذِيبِ، شِهَابُ الدِّينِ أَبُو الْفَضْلِ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَجَرٍ عَشَقْلَانِي (ف. ٨٥٢هـ)،
تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م، ٢
جلد.

التَّقْرِيرُ وَالتَّخْبِيرُ فِي عِلْمِ الْأُصُولِ (شرح كتاب التَّحْرِيرِ لِابْنِ الْهَمَامِ)، شمس الدين
محمد بن محمد بن محمد بن حسن حَلَبِي حنفي معروف به ابن أمير الحاج (ف.
٨٧٩هـ)، بيروت، دار الفكر، ١٤١٧هـ / ١٩٩٦م، ٣ جلد.

(كتاب) تَقْوِيمُ النَّظَرِ فِي مَسَائِلَ خِلَافِيَّةٍ ذَائِعَةٍ وَتُبْدِ مَذْهَبِيَّةٍ نَافِعَةٍ، ابوشجاع
فخر الدين محمد بن علي بن شعيب بن الدَّهَّانِ (ف. ٥٩٢هـ)، تحقيق دكتور صالح بن
ناصر بن صالح الخزيم (ف. ١٤١٨هـ)، با مقدمه دكتور خالد بن علي بن محمد
المشيقيح، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠١م، ٥ جلد.

٣٣٠

تَقْيِيدُ الْعِلْمِ، ابوبكر احمد بن علي بن ثابت خطيب بغدادی (ف. ٤٦٣هـ)، تحقيق يوسف
العش، دمشق، دار إحياء السنة النبوية، الطبعة الثانية، ١٩٧٤م.

تكملة البحر الرائق = البحر الرائق

التَّقْيِيدُ وَالْإِيضاح (شرح مقدمة ابن الصَّلاح)، زين الدين ابوالفضل عبدالرحيم بن
حسين بن عبدالرحمن عراقي (ف. ٨٠٦هـ)، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، بيروت،
دار الفكر العربي.

التَّكْمِيلُ وَالْإِثْمَامُ لِكِتَابِ التَّعْرِيفِ وَالْإِعْلَامِ، ابوعبدالله محمد بن علي بن خضر غَسَّانِي
مالكي معروف به ابن عسكر (ف. ٦٣٦هـ)، تحقيق حسن اسماعيل مَرْوَه، بيروت (دار
الفكر المعاصر) - دمشق (دار الفكر)، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م.

التَّلْخِصُ الْحَبِيرُ فِي تَخْرِيجِ الرَّافِعِيِّ الْكَبِيرِ، شِهَابُ الدِّينِ أَبُو الْفَضْلِ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ

حَجَر عَشْقَلَانِي (ف. ٥٨٥٢)، بيروت، دار الفكر، ١٢ جلد.

التَّلْخِصُ فِي عِلْمِ مُصْطَلَحِ الْحَدِيثِ، عبدالقادر الخطيب، بغداد، دار الثقافة الإسلامية، مطبعة أسد.

تلخيص المستدرک علی الصحیحین، شمس الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبِي (ف. ٥٧٢٨)، مطبوع در حاشیة کتاب «المستدرک علی الصحیحین»، دکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية، ١٣٣٤ - ١٣٣٢ هـ، ٤ جلد.

تلخيص كتابِ الموضوعاتِ لابنِ الجَوَزیّ، شمس الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبِي (ف. ٥٧٢٨)، تحقيق ابوتیمیم یاسر بن ابراهیم بن محمد، ریاض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ١٤١٩ هـ / ١٩٩٨ م.

تَلْقِیحُ فَهْمِ أَهْلِ الْأَثَرِ فِي عُيُونِ التَّارِیْخِ وَالسِّيَرِ، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوَزی بغدادی (ف. ٥٥٩٧)، بیروت، شركة دار الأرقم بن أبی الأرقم، الطبعة الأولى، ١٩٩٧ م.

تَمَامُ الْمِنَّةِ فِي التَّعْلِيقِ عَلَى فَحْهِ السُّنَّةِ، محمد ناصرالدین بن نوح أَلْبَانِي (ف. ١٤٢٠ هـ)، ریاض، المكتبة الإسلامية - دار الراية للنشر والتوزيع، الطبعة الثالثة، ١٤٠٩ هـ.

تَمْهِيدُ الْأَوَائِلِ وَتَلْخِصُ الدَّلَائِلِ، ابوبکر محمد بن طیب باقِلَانِي (ف. ٤٠٣ هـ)، تحقيق عماد الدین احمد حيدر، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ هـ / ١٩٨٧ م.

٣٤٠

التَّمْهِيدُ لِمَا فِي الْمُؤَوَّلَاتِ مِنَ الْمَعَانِي وَالْأَسَانِيدِ، ابوعمر يوسف بن عبدالله بن عبد البر قُرْطُبِي مالکی (ف. ٤٦٣ هـ)، تحقيق مصطفى بن احمد علوی - و محمد عبدالکبیر بکری، المغرب، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، ١٣٨٧ هـ، ٢٤ جلد + ٢ جلد

فهارس (۱۴۱۲هـ).

التَّمْهِيدُ وَالْبَيَانُ فِي مَقْتَلِ الشَّهِيدِ عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أبو عبد الله محمد بن يحيى بن محمد أشعري مالكي معروف به ابن بَكْر (ف. ۷۴۱هـ)، تحقيق محمود يوسف زايد، قطر، دوحه، دار الثقافة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ.

كتاب التَّمْيِيزِ، حسين بن فخر الدين بن قُرْقُمَاس مَغْنَبِي معروف به ابن مَغْن (ف. ۱۱۰۹هـ)، تحقيق محمد عدنان البخيت - و نوفان الحمود السَّواريه، اردن، عمان، دار الشروق للنشر والتوزيع، ۲۰۰۱م.

التَّنْبِيْهِ فِي الْفِقْهِ الشَّافِعِيِّ، ابواسحاق ابراهيم بن علي بن يوسف فيروزآبادي شيرازي (ف. ۴۷۶هـ)، تحقيق عماد الدين احمد حيدر، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳هـ.

تَنْبِيْهِ الْمُغْتَرِبِينَ أَوْ آخِرَ الْقَرْنِ الْعَاشِرِ عَلَى مَا خَالَفُوا فِيهِ سَلَفَهُمُ الظَّاهِرَ، ابوالموهاب عبدالوهاب بن احمد بن علي انصاري مصري شافعي شَغْرَانِي (ف. ۹۷۳هـ)، تحقيق احمد عبدالرحيم السَّايح، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵هـ/ ۲۰۰۵م.

التَّنْبِيْهِ وَالْإِشْرَافُ، ابوالحسن علي بن حسين بن علي مسعودي (ف. ۳۴۶هـ)، بيروت، دار ومكتبة الهلال، ۱۹۹۳م.

التَّنْبِيْهِ وَالرَّدُّ عَلَى أَهْلِ الْأَهْوَاءِ وَالْبِدْعِ، ابوالحسين محمد بن احمد بن عبدالرحمن مَلَطِي عَشَقْلَانِي شافعي (ف. ۳۷۷هـ)، تحقيق محمد زاهد بن حسن كوثرى، قاهره، المكتبة الأزهرية للتراث، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م.

تَنْزِيْهِ الشَّرِيعَةِ الْمَرْفُوعَةِ عَنْ الْأَخْبَارِ الشَّنِيعَةِ الْمُؤْضُوعَةِ، ابوالحسن نورالدين علي بن

محمد بن عراق کِنانی (ف. ۹۶۳هـ)، تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف - و عبد الله محمد الصديق، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۰۱هـ / ۱۹۸۱م، ۲ جلد.

تَنْقِيحُ تَحْقِيقِ أَحَادِيثِ التَّعْلِيقِ، ابو عبد الله شمس الدين محمد بن احمد بن عبد الهادي دمشقي حنبلي معروف به «ابن عبد الهادي مَقْدِسِي» (ف. ۷۴۴هـ)، تحقيق ايمن صالح شعبان، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۸م، ۳ جلد.

تَنْوِيرُ الْحَوَالِكِ شَرْحٌ عَلَى مُوَطَّأِ مَالِكٍ، جلال الدين عبدالرحمن سُيُوطِي شافعي (ف. ۹۱۱هـ)، بيروت، المكتبة الثقافية، ۳ جزء در يك مجلد.

۳۵۰

تَنْوِيرُ الْمَقَالَةِ فِي حَلِّ أَلْفَاظِ الرِّسَالَةِ (= شرح التَّتَائِي عَلَى الرِّسَالَةِ لِأَبِي مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ الْقَيْزَوَانِي (ف. ۳۸۶هـ)، ابو عبد الله محمد بن ابراهيم بن خليل تَتَائِي مالكي (ف. ۹۴۲هـ)، تحقيق دكتور محمد عايش عبدالعال شبير، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹هـ / ۱۹۸۸م، ۳ جلد.

تَنْوِيرُ الْمُقْبَاسِ مِنْ تَفْسِيرِ ابْنِ عَبَّاسٍ، ابوطاهر مجد الدين محمد بن يعقوب بن محمد شيرازی فيروزآبادی (ف. ۸۱۷هـ)، [این کتاب در حاشیه تفسیر الدر المنثور به چاپ رسیده است]، مصر، المطبعة الميمنية، ۱۳۱۴هـ، ۶ جلد.

کتاب التَّوَابِين، ابو محمد عبد الله بن احمد بن محمد بن قُدَامَه مَقْدِسِي (ف. ۶۲۰هـ)، تحقيق عبدالقادر أرناؤوط، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۰۳هـ.

التَّوَاضُّعُ وَالْخُضُوعُ، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابی الدُّنْيَا (ف. ۲۸۱هـ)، تحقيق محمد عبدالقادر احمد عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹هـ / ۱۹۸۹م.

تَوْجِيهِ النَّظَرِ إِلَى أَصُولِ الْأَثَرِ، طاهر بن صالح بن احمد جزائري دمشقي (ف. ۱۳۳۸هـ)،

تحقیق عبدالفتاح ابوغده، حلب، مكتبة المطبوعات الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۵م، ۲ جلد.

کتاب التَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعَبِيد، محمد بن عبدالوهاب بن سليمان تميمي نَجْدِي (ف. ۱۲۰۶هـ)، تحقیق محمد سالم محيسن، مصر، ملتزم الطبع: عبدالحميد احمد حنفي.

التَّوَسُّلُ وَالْوَسِيلَةُ (= قَاعِدَةُ جَلِيلَةٍ فِي التَّوَسُّلِ وَالْوَسِيلَةِ)، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تَيْمِيَّةَ حَرَّانِي (ف. ۷۲۸هـ)، تحقیق زهير الشاويش، بيروت، المكتب الإسلامي، ۱۳۹۰هـ / ۱۹۷۰م.

التَّوْشِيحُ عَلَى الْجَامِعِ الصَّحِيحِ (شرح صحيح البخاري)، جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر سُيُوطِي (ف. ۹۱۱هـ)، تحقیق علاء ابراهيم الازهرى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰هـ / ۲۰۰۰م، ۵ جلد.

التَّوْضِيحُ الْأَبْهَرُ لِتَذَكُّرَةِ ابْنِ الْمَلَقَنِ فِي عِلْمِ الْأَثَرِ، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن سَخَاوِي (ف. ۹۰۲هـ)، تحقیق عبدالله بن محمد عبدالرحيم بخاري، عربستان، مكتبة أصول السلف، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸هـ.

تَوْضِيحُ الْأَفْكَارِ لِمَعَانِي تَنْقِيحِ الْأَنْظَارِ، محمد بن اسماعيل حسني امير صنعاني (ف. ۱۱۸۲هـ)، تحقیق محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت، دار إحياء التراث العربي (افست از چاپ: مكتبة الخانجي، ۱۳۶۶هـ)، ۲ جلد.

۳۶۰

التَّوْضِيحُ فِي الْجَمْعِ بَيْنَ الْمُقْنَعِ وَالتَّنْقِيحِ، احمد بن محمد بن احمد سُؤْيُكِي (ف. ۹۳۹هـ)، تحقیق ناصر بن عبدالله بن عبدالعزيز الميمان، مکه مکرمه، المكتبة المكية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م، ۳ جلد.

تَوْضِيحُ الْمُشْتَبَه، محمد بن ابى بكر عبدالله بن محمد دمشقى شافعى معروف به ابن ناصر الدين (ف. ٨٢٢هـ)، تحقيق محمد نعيم عرقسوسى، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٩٩٣م، ١٠ جلد.

تَوْضِيحُ الْمَقَاصِدِ وَتَضْحِيحُ الْقَوَاعِدِ فِي شَرْحِ قَصِيدَةِ الْإِمَامِ ابْنِ الْقَيِّمِ، احمد بن ابراهيم بن عيسى سديرى نَجْدَى (ف. بعد از ١٢٩٥هـ)، تحقيق زهير شاويش، بيروت، المكتب الإسلامى، الطبعة الثالثة، ١٤٠٦هـ، ٢ جلد.

تَهْذِيبُ الْآثَارِ وَتَفْصِيلُ الثَّابِتِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْأَخْبَارِ (مُسْنَدُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)، ابو جعفر محمد بن جرير بن يزيد طبرى (ف. ٣١٠هـ)، تحقيق ابوفهر محمود محمد شاكر، قاهره، مطبعة المدنى، ١٤٠٣هـ - ١٤٠٧هـ، ٢ جلد + يك جلد فهرس.

تَهْذِيبُ الْأَسْمَاءِ وَاللُّغَاتِ، ابو زكريا محيى الدين يحيى بن شرف نَوَوَى شافعى (ف. ٦٧٦هـ)، بيروت، دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٩٩٦م، ٣ جلد.

تَهْذِيبُ تَارِيخِ مَدِينَةِ دِمَشْقَ، ابن عَسَاكِر (ف. ٥٧١هـ)، تهذيب از: شيخ عبدالقادر بن احمد افندى بَذْرَان (ف. ١٣٤٦هـ)، دمشق، مطبعة روضة الشام و مطبعة الترقى، ١٣٢٩ - ١٣٥١هـ، ٧ جلد.

تَهْذِيبُ التَّهْذِيبِ، شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن حَجَر عَشَقْلَانِى (ف. ٨٥٢هـ)، با مقدمه شيخ خليل الميس، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤٠٤هـ / ١٩٨٢م، ١٢ جلد.

تهذيب سيرة ابن هشام، عبدالسلام هارون، مصر، دار سعد، ١٣٧٢هـ / ١٩٥٥م، ٢ جلد.

تهذيب الكمال في أسماء الرجال، جمال الدين ابوالحجاج يوسف مِزَى (ف. ٧٢٢هـ)،

تحقيق دكتور بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣هـ / ١٩٩٢م، ٣٥ جلد.

تهذيب اللغة، ابومنصور محمد بن احمد أزهرى (ف. ٣٧٠هـ)، تحقيق محمد عوض مرعب، بيروت، دار إحياء التراث العربى، الطبعة الأولى، ٢٠٠١م، ١٥ جلد. ٣٧٠

تهذيب المسالك فى نصرة مذهب مالك على منهج العدل والإنصاف فى شرح مسائل الخلاف، ابوالحجاج يوسف بن دوناس (يا ذرناس) فندلاوى (ف. ٥٢٣هـ)، تحقيق احمد بن محمد بوشىخى، مغرب (مراكش)، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، ١٤١٩هـ / ١٩٩٨م، ٥ جلد.

التيسير بشرح الجامع الصغير، زين الدين محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفين بن على مناوى (ف. ١٠٣١هـ)، رياض، مكتبة الإمام الشافعى، الطبعة الثالثة، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م، ٢ جلد.

تيسير التحرير (شرح كتاب التحرير لابن الهمام)، محمد امين بن محمد بخارى حنفى معروف به امير پادشاه (ف. حدود ٩٧٢هـ)، قاهره، مكتبة ومطبعة عيسى البابى الحلبي وشركاه، ١٣١٣هـ، ٢ جزء.

تيسير العزيز الحميد فى شرح كتاب التوحيد، سليمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب (ف. ١٢٣٣هـ)، تحقيق محمد ايمن شبراوى، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الأولى، ١٩٩٩م.

تيسير العلام شرح عمدة الأحكام، عبدالله بن عبدالرحمن بن صالح آل بسم، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ١٤٢٠هـ / ٢٠٠٠م، ٢ جزء.

تيسير مصطلح الحديث، دكتور محمود طحان، كويت، مكتبة دار التراث، الطبعة السادسة،

١٤٠٢ هـ / ١٩٨٤ م.

ثِقَاتِ ابْنِ حِبَّانٍ (= كتاب الثِّقَاتِ)، ابوحاتم محمد بن حِبَّان بن احمد بُشْتِي (ف. ٣٥٤ هـ)،
تصحیح السيد عزيز بيك، حيدر آباد، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، ١٣٩٣ هـ
- ١٤٠٢ هـ / ١٩٧٣ م - ١٩٨٢ م، ٩ جلد.

ثَمَارُ الْقُلُوبِ فِي الْمُضَافِ وَالْمَنْسُوبِ، ابو منصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل
ثعالبي نيشابوري (ف. ٤٢٩ هـ)، قاهره، دار المعارف.

جامع الأحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)، جلال الدين
عبدالرحمن سُيُوطِي (ف. ٩١١ هـ)، جمع وترتيب عباس احمد صقر - احمد عبدالجواد،
بيروت، دار الفكر، ١٤١٤ هـ / ١٩٩٤ م، ٢١ جلد.

جامع الأصول في أحاديث الرسول ﷺ، مجد الدين ابوالسعادات مبارك بن محمد بن
محمد بن عبدالكريم شيباني جَزَرِي موصلي معروف به ابن أثير (ف. ٦٠٦ هـ)، تحقيق
ايمن صالح شعبان، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ / ١٩٩٨ م،
١٤ جلد + يك جلد فهرس.

٣٨٠

جامع الأمتهات، ابو عمرو جمال الدين عثمان بن عمر بن ابي بكر بن يونس كردى مالكي
معروف به ابن حاجب (ف. ٦٤٦ هـ).

جامع بيان العلم وفضله، ابو عمر يوسف بن عبدالله بن عبد البر قُرْطُبِي مالكي (ف. ٤٦٣ هـ)،
مصر، إدارة الطباعة المنيرية، ١٣٩٨ هـ / ١٩٧٨ م، ٢ جلد.

جامع التَّحْصِيلِ فِي أَحْكَامِ الْمَرَاثِيلِ، صلاح الدين ابوسعيد خليل بن كَيْكَلْدِي بن
عبدالله غَلَاثِي شافعي (ف. ٧٦١ هـ)، تحقيق حمدي عبدالمجيد سلفي، بيروت، عالم
الكتب - مكتبة النهضة العربية، الطبعة الثانية، ١٤٠٧ هـ / ١٩٨٧ م.

جامع تراجم ومسانيد الصحابيَّات المُبايعات، سيد كسروی حسن، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳هـ / ۲۰۰۲م، ۳ جلد.

الجامع الصَّغير في أحاديث البشير النذير، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سُيُوطى (ف. ۹۱۱هـ)، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۰۱هـ / ۱۹۸۱م.

جامع العلوم والحكم في شرح خمسين حديثاً من جوامع الكلم، ابوالفرج زين الدين عبدالرحمن بن احمد بن رجب بغدادى دمشقى حنبلى معروف به ابن رجب (ف. ۷۹۵هـ)، تحقيق شعيب الارناؤوط - و ابراهيم باجس، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة السابعة، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷م.

الجامع في الحديث، ابومحمد عبدالله بن وهب بن مسلم قرشى مصرى (ف. ۱۹۷هـ)، تحقيق مصطفى حسن حسين ابوالخير، عربستان، دار ابن الجوزى للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۹۹۶م، ۲ جلد.

كتاب الجامع في السنن والآداب والمغازى والتاريخ، ابومحمد عبدالله بن ابى زيد قيروانى (ف. ۳۸۶هـ)، تحقيق محمد ابوالأجفان - عثمان بطيخ، بيروت (مؤسسة الرسالة) - تونس (المكتبة العتيقة)، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳هـ / ۱۹۸۳م.

الجامع لأخلاق الراوى وآداب السامع، ابوبكر احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى (ف. ۴۶۳هـ)، تحقيق دكتور محمود الطحان، رياض، مكتبة المعارف، ۱۴۰۳هـ، ۲ جلد.

الجامع اللطيف في فضل مَكَّة وأهلها وبناء البيت الشريف، محمد بن حمد بن ابى بكر بن ظهيره قرشى مخزومى معروف به ابن ظهيره (ف. ۹۸۶هـ)، تحقيق دكتور على عمر، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۳هـ / ۲۰۰۳م.

٣٩٠

جامع التُّقُولِ فِي أَسْبَابِ التُّزُولِ وَشَرْحِ آيَاتِهَا، ابن خليفه عليوى، الطبعة الأولى، ١٤٠٢هـ، ٢ جلد.

الجدُّ الحثيث في بيانِ ما لَيْسَ بِحديث، احمد بن عبدالكريم بن سعودى غزى عامرى، تحقيق بكر عبدالله ابوزيد، رياض، دار الراية، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ.

الجرح والتَّعْدِيل، عبدالرحمن بن ابى حاتم محمد بن ادريس رازى (ف. ٣٢٧هـ)، دكن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، ١٣٧١هـ - ١٣٧٣هـ / ١٩٥٢م - ١٩٥٣م، ٩ جلد.

الجرح والتَّعْدِيل، جمال الدين بن محمد سعيد بن قاسم قاسمى (ف. ١٣٣٢هـ)، تحقيق محمد عبدالحكيم القاضى، قاهره، دار الحديث، ١٩٨٨م.

جُزْءُ أَحْمَدَ بْنِ عَاصِمٍ الثَّقَفِيِّ الإِسْبَهَانِيِّ، ابوجعفر محمد بن عاصم بن عبدالله ثقفى اصفهانى (ف. ٢٦٢هـ)، تحقيق مفيد خالد عيد، رياض، دار العاصمة، الطبعة الأولى، ١٤٠٩هـ.

جُزْءُ الْأَلْفِ دِينَار، ابوبكر احمد بن جعفر بن حَمْدَانِ بْنِ مَالِكٍ قَطِيعِي (ف. ٣٦٨هـ)، تحقيق بدر بن عبدالله البدر، كويت، دار النفائس، الطبعة الأولى، ١٩٩٣م.

جُزْءُ حَنْبَلِ التَّاسِعِ مِنْ فَوَائِدِ ابْنِ السَّمَّاكِ، ابوعلی حَنْبَلِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ حَنْبَلِ بْنِ هَلَالِ شَيْبَانِي (ف. ٢٧٣هـ)، ابو عمرو عثمان بن احمد بن عبيدالله بن يزيد بغدادى دَقَّاقِ ابْنِ السَّمَّاكِ (ف. ٣٤٤هـ)، تحقيق هشام بن محمد، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ١٤١٩هـ / ١٩٩٨م.

جُزْءُ ابْنِ غَطْرِيف (= جُزْءُ مِنْ حَدِيثِ الْغَطْرِيفِيِّ)، ابواحمد محمد بن احمد بن حسين بن

قاسم بن سری بن غطريف جُرْجَانِي رِبَاطِي غُطْرِيْفِي (ف. ۳۷۷هـ)، تحقيق دكتور عامر حسن صبري، بيروت، دار البشائر الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷م.

جُزْءٌ مِّنْ قَوَائِدِ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، ابوجعفر محمد بن عمرو بن بَخْتَرِي رَزَاز (ف. ۳۳۹هـ)، [این رساله ضمن کتاب «مجموع فيه مصنفات أبي جعفر بن البختري» چاپ شده است]، تحقيق نبيل سعدالدين جرار، بيروت، دار البشائر الإسلامية، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۱م.

جَلَاءُ الْأَفْهَامِ، شمس الدين محمد بن ابي بكر بن ايوب معروف به ابن قَيْمِ جَوْزِيَّه (ف. ۷۵۱هـ)، تحقيق شعيب الارناؤوط - و عبدالقادر الارناؤوط، كويت، دار العروبة، الطبعة الثانية، ۱۴۰۷هـ / ۱۹۸۷م.

۴۰۰

جَمَاعُ الْعِلْمِ، ابو عبدالله محمد بن إدريس شافعي (ف. ۲۰۴هـ)، تحقيق احمد محمد شاكر (ف. ۱۳۷۷هـ)، مصر، مطبعة المعارف، ۱۳۵۹هـ / ۱۹۴۰م.

الْجَمْعُ بَيْنَ الصَّحِيحَيْنِ، ابو عبدالله محمد بن فَتُوْح بن عبدالله حُمَيْدِي (ف. ۴۸۸هـ)، تحقيق دكتور على حسين البواب، بيروت، دار ابن حزم، ۱۴۲۳هـ / ۲۰۰۲م، الطبعة الثانية، ۴ جزء.

جَمْعُ الْقَوَائِدِ مِنْ جَامِعِ الْأَصُولِ وَمَجْمَعِ الرِّوَاثِدِ، محمد بن محمد بن سليمان مغربي مالكي (ف. ۱۰۹۴هـ)، جده (دار القبله للثقافة الإسلامية) - بيروت (مؤسسة علوم القرآن)، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م، ۳ جلد.

جُمْلٌ مِّنْ أُنْسَابِ الْأَشْرَافِ، ابوالعباس احمد بن يحيى بن جابر بَلَاذُورِي (ف. ۲۷۹هـ)، تحقيق دكتور سهيل زكّار - و دكتور رياض زركلي، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۶م، ۱۳ جلد.

جَمْهَرَةُ أَسْمَاءِ النِّسَاءِ وَأَعْلَامِهِنَّ، هَزَاعُ بْنُ عَيْدِ الشَّعْرِيِّ، دار أمية للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ.

جَمْهَرَةُ الْأَمْثَالِ، ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل عسكري (ف. ٣٩٥هـ)، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م، ٢ جلد.

جَمْهَرَةُ أَنْسابِ الْعَرَبِ، ابو محمد علي بن محمد بن سعيد بن حَزْم (ف. ٤٥٦هـ)، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، القاهرة، دار المعارف، ١٣٩١هـ / ١٩٧١م.

جَمْهَرَةُ خُطْبِ الْعَرَبِ فِي عُصُورِ الْعَرَبِيَّةِ الرَّاهِرَةِ، احمد زكي صفوت، بيروت، المكتبة العلمية، ٣ جلد.

جَمْهَرَةُ اللُّغَةِ، ابوبكر محمد بن حسن بن دُرَيْدٍ بَصْرِي (ف. ٣٢١هـ)، تحقيق دكتور رمزي منير بعلبكي، بيروت، دار العلم للملايين، الطبعة الأولى، ١٩٨٧م، ٢ جلد + يك جلد فهرس.

جَمْهَرَةُ النَّسَبِ، ابوالْمُنْذِرِ هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَائِبِ كَلْبِي (ف. ٢٠٤هـ)، تحقيق محمود فردوس العظم، با مقدمه دكتور سهيل زكّار، دمشق، دار اليقظة العربية، الطبعة الثانية، ٣ جلد.

٤١٠

جَمْهَرَةُ نَسَبِ قُرَيْشٍ وَأَخْبَارِهَا، ابوعبدالله زبير بن بَكَّارِ بْنِ عَبْدِاللهِ قُرَشِي زُبَيْرِي (ف. ٢٥٦هـ)، تحقيق محمود محمد شاكر، رياض، دار اليمامة للبحث والترجمة والنشر، مجلة «العرب»، ١٤١٩هـ / ١٩٩٩م، ٢ جلد.

جواب الحافظ أبي محمد عَبْدِ الْعَظِيمِ الْمُنْذِرِيِّ الْمِصْرِيِّ عَنْ أَسْئَلَةٍ فِي الْجَرْحِ وَالتَّعْدِيلِ، زكي الدين ابو محمد عبدالعظيم بن عبدالقوى بن عبدالله مُنْذِرِي مِصْرِي (ف. ٦٥٦هـ)، تحقيق عبدالفتاح ابو غدّه، حلب، مكتب المطبوعات الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ.

الجواب الصحيح لِمَنْ بَدَّلَ دِينَ الْمَسِيحِ، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تيمية حرّاني (ف. ۷۲۸هـ)، تحقيق على سيد صبح المدني، مصر، مطبعة المدني، ۶ جزء.

الجواب الكافي، شمس الدين محمد بن ابى بكر معروف به ابن قَيِّم جَوَزيّه (ف. ۷۵۱هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية.

جواهر العقود ومُعِين الْقُضَاةِ وَالْمُوقِّعِينَ وَالشُّهُودَ، شمس الدين محمد بن احمد بن على بن عبد الخالق مِنْهاجى أَسْيُوطى شافعى (ف. ۸۸۰هـ)، تحقيق مسعد عبد الحميد محمد سعدنى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۶م، ۲ جلد.

جَوْلَةُ تَارِيخِيَّةٍ فِي عَصْرِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ، د. محمد السيد الوكيل، جده، دار المجتمع للنشر والتوزيع، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۷م.

الْجَوْهَرُ الثَّمِينُ فِي سَيْرِ الْمُلُوكِ وَالسَّلَاطِينِ، صارم الدين ابراهيم بن محمد بن آيْدُمُر عَلَاثى معروف به ابن دُقْمَاق (ف. ۸۰۹هـ)، تحقيق محمد كمال الدين عزالدين على، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ / ۱۹۸۵م.

الْجَوْهَرُ النَّقِيُّ، علاء الدين بن على بن عثمان مَارِدِينى مشهور به ابن تُرْكَمانى (ف. ۷۴۵هـ)، [این کتاب در ذیل کتاب السنن الكبرى تألیف ابوبکر بیهقی چاپ شده است]، حیدرآباد، مطبعة دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۴۴هـ - ۱۳۵۵هـ، ۱۰ جلد.

الْجَوْهَرَةُ فِي نَسَبِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ الْعَشْرَةِ، محمد بن ابى بكر بن عبدالله بن موسى انصارى تِلْمَسَانى مشهور به بُرَى (ف. حدود ۶۸۰هـ)، تحقيق دكتور محمد التونجى، رياض، دار الرفاعى للنشر والطباعة والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳هـ / ۱۹۸۳م، ۲ جلد.

حَاشِيَتَا قَلْيُوبِيٍّ وَعُمَيْرَةَ عَلَى شَرْحِ الْعَلَامَةِ جَلَالِ الدِّينِ الْمَحَلِّى عَلَى مِنْهَاجِ

الطَّالِبِينَ، شهاب الدين احمد بن احمد بن سلافه قَلْيُوبِي شافعي (ف. ۱۰۶۹هـ) - و
شيخ احمد بُرْلُوسِي غَزِي شافعي معروف به عُثَيْرَه (ف. ۹۵۷هـ)، مصر، مكتبة ومطبعة
محمد علي صبيح وأولاده، ۱۳۶۸هـ / ۱۹۴۹م، ۴ جزء.

۴۲۰

حَاشِيَةُ إِعَانَةِ الطَّالِبِينَ عَلَى حَلِّ أَلْفَاظٍ فَتَحَ الْمُعِينِ لِشَرْحِ قُرَّةِ الْعَيْنِ بِمُبْهَمَاتِ الدِّينِ،
سيد بکری ابوبکر عثمان بن محمد شَطَا دِمْيَاطِي (ف. ۱۳۱۰هـ)، بيروت، دار الفكر،
۱۴۱۴هـ / ۱۹۹۳م، ۴ جلد. [این کتاب با متن فتح المعین چاپ شده است].

حَاشِيَةُ الْإِمَامِ السِّنْدِيِّ عَلَى سُنَنِ النَّسَائِيِّ، ابوالحسن نور الدين محمد بن عبدالهادي
سِنْدِي حنفي (ف. ۱۱۳۸هـ)، [این کتاب در حاشیه کتاب سنن النسائی به طبع رسیده
است]، مصر، ۱۳۴۸هـ / ۱۹۳۰م، ۸ جزء.

حَاشِيَةُ الْبَاجُورِيِّ عَلَى ابْنِ قَاسِمِ الْغَزِّيِّ عَلَى مَتَنِ الشَّيْخِ أَبِي شُجَاعٍ، ابراهيم بن
محمد بن احمد باجوري شافعي (ف. ۱۲۷۷هـ)، مصر، مطبعة دار إحياء الكتب العربية،
۲ جزء.

حَاشِيَةُ الْجَمَلِ عَلَى شَرْحِ الْمَنْهَجِ، سليمان بن عمر بن منصور عُجَيْلِي أَزْهَرِي معروف به
جَمَل (ف. ۱۲۰۴هـ)، بيروت، دار الفكر، ۵ جلد.

حَاشِيَةُ الْخُرَاشِيِّ عَلَى مُخْتَصَرِ خَلِيلٍ، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن علي مالكي خُرَاشِي يَ
خُرَاشِي (ف. ۱۱۰۱هـ)، تحقيق شيخ زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلمية،
۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷م، ۸ جلد. [این کتاب با «حاشیه الشیخ علی بن أحمد العدوی»
چاپ شده است].

حَاشِيَةُ الدُّسُوقِيِّ عَلَى الشَّرْحِ الْكَبِيرِ عَلَى مُخْتَصَرِ خَلِيلٍ (بِإِسْحَاقِ الْجُنْدِيِّ ف. ۷۶۷هـ)
فِي فُرُوعِ الْمَالِكِيَّةِ، شمس الدين محمد عَرَفَه دُسُوقِي (ف. ۱۲۳۰هـ)، قاهره، دار

إحياء الكتب العربية (عيسى البابي الحلبي وشركاء)، [این کتاب با «الشرح الكبير على مختصر خليل»، و به همراه تقریرات شیخ محمد علیش چاپ شده است]، ۴ جلد.

حاشية ردِّ الْمُحْتَارِ عَلَى الدَّرِّ الْمُخْتَارِ شَرْحُ تَنْوِيرِ الْأَبْصَارِ فِي فَقْهِ مَذْهَبِ الْإِمَامِ أَبِي حَنِيفَةَ النَّعْمَانِ، محمد أمين أفندي مشهور به ابن عابدين (ف. ۱۲۳۲هـ)، قاهره، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، ۱۴۱۰هـ / ۱۹۸۹م، ۸ جلد. [اصل کتاب ۶ جلد می باشد و مجلدات هفتم و هشتم تکمله آن است به نام «قرة عيون الأخيار تکملة رد المحتار على الدر المختار» به قلم فرزند مؤلف محمد علاء الدين أفندي (ف. ۱۲۵۲هـ)].

حاشية الشَّرْقَاوِي عَلَى شَرْحِ التَّحْرِيرِ لَشَيْخِ الْإِسْلَامِ زَكَرِيَا الْأَنْصَارِي، عبدالله بن حجازي بن ابراهيم أزهرى شافعى معروف به شَرْقَاوِي (ف. ۱۲۲۶هـ)، قاهره، مطبعة دار إحياء الكتب العربية، ۲ جلد.

حاشية الشيخ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْعَدَوِيِّ عَلَى الْخُرَشِيِّ، الشيخ على بن احمد بن مكرم الله صَعِيدِي عَدَوِي مالكي أَزْهَرِي (ف. ۱۱۸۹هـ)، تحقيق شيخ زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷م، ۸ جلد. [این کتاب با «حاشية الخُرَشِيِّ» چاپ شده است].

حاشية الصَّاوِي عَلَى تَفْسِيرِ الْجَلَالَيْنِ، احمد بن محمد صاوى مصرى خَلَوْتَى مالكي (ف. ۱۲۴۱هـ)، تحقيق صدقي محمد جميل، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۲۰هـ / ۱۹۹۹م، ۴ جلد.

۴۳۰

حاشية ابنِ الْقَيْمِ عَلَى سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ، شمس الدين محمد بن ابى بكر معروف به ابن قَيْمِ

جَوَزیَّه (ف. ٧٥١هـ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثانية، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م،
١٤ جزء.

حاضر العالم الإسلامي، لوثروب ستودارد (Lothrop Stoddard)، ترجمه استاد عجاج
نویهض، با حواشی و تعلیقات امیر شکیب بن حمود بن حسن ارسلان (ف. ١٣٦٦هـ)،
قاهره، مکتبة ومطبعة عیسی البابی الحلبي وشركاه، ١٣٥٢هـ، ٤ جزء.

الْحَاوِی لِلْفَتَاوِی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سُیُوطی (ف. ٩١١هـ)، مصر، إدارة
الطباعة المنیریة، ١٣٥٢هـ، ٢ جلد.

الْحَاوِی الْکَبِیر، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماوُزْدی بصری شافعی (ف. ٤٥٠هـ)،
تحقیق دکتر محمود مطرجی، بیروت، دار الفکر، ١٤١٤هـ / ١٩٩٤م، ٢٢ جلد + یک
جلد بهجة الحاوِی (أرجوزة الوردی) از ابو حفص زین الدین عمر بن وردی (ف.
٧٢٩هـ).

الْحَاوِی مِنْ فِتَاوِی الشَّیْخِ الْأَلْبَانِیِّ، اعداد ابو همام المصری، مصر، قاهره (الكرامة) -
بِنِهَا (العلمیة)، ٢ جلد.

حُجَّةُ اللَّهِ الْبَالِغَةِ، ابو عبدالعزيز احمد بن عبدالرحیم فاروقی عُمری دِهلوی حنفی ملقب به
شاه ولی الله (ف. ١١٧٦هـ)، تحقیق سید سابق، قاهره (دار الکتب الحدیثة) - بغداد
(مکتبة المثنی).

خَدَائِقُ الْأَنْوَارِ وَمَطَالِعُ الْأَشْرَافِ فِي سِيرَةِ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ ﷺ، وجیه الدین ابوالفرج
عبدالرحمن بن علی بن محمد عَبْدَرِی زَبِیدِی شافعی معروف به ابن الدَّیْبَعِ شیبانی
(ف. ٩٤٤هـ)، تحقیق عبدالله بن ابراهیم انصاری، مکه مکرمه، المکتبة المکیة، الطبعة
الثانية، ١٤١٣هـ / ١٩٩٣م، ٢ جلد + یک جلد فهارس.

حديث هشام بن عمار، ابوالوليد هشام بن عمار بن نصير بن ميسره سلمى (ف. ٢٢٥هـ)، تحقيق عبدالله بن وكيل الشيخ، عربستان، دار اشبيليا، الطبعة الأولى، ١٤١٩هـ/ ١٩٩٩م.

(كتاب) حَذَفٍ مِنْ نَسَبِ قُرَيْشٍ، مُؤَرِّجُ بْنُ عَمْرِو سُدُوسِي (ف. ١٩٥هـ)، تحقيق دكتور صلاح الدين المنجد، بيروت، دار الكتاب الجديد، الطبعة الثانية، ١٣٩٦هـ/ ١٩٧٦م.

الْحُسْبَةُ فِي الْإِسْلَامِ، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تيمية حرّاني (ف. ٧٢٨هـ)، تحقيق عبدالعزيز رباح، دمشق، مكتبة دار البيان، ١٣٨٧هـ/ ١٩٦٧م. ٤٤٠

حَسَنُ الْأَشْوَءِ بِمَا ثَبَتَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ فِي النِّسْوَةِ، ابوالطيب محمد صديق خان بن حسن بن علي بن لطف الله حسيني بخارى قنوجى معروف به صديق حسن خان (ف. ١٣٠٧هـ)، تحقيق دكتور مصطفى الخنّ - محيى الدين مستو، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الخامسة، ١٤٠٦هـ/ ١٩٨٥م.

الحسن والحسين سبطا رسول الله ﷺ، محمد رضا مصرى (ف. ١٣٦٩هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٧هـ/ ١٩٨٧م.

الْحِطَّةُ فِي ذِكْرِ صِحَاحِ السِّتَّةِ، ابوالطيب محمد صديق خان بن حسن بن علي بن لطف الله حسيني بخارى قنوجى معروف به صديق حسن خان (ف. ١٣٠٧هـ)، بيروت، دار الكتب التعليمية، ١٤٠٥هـ/ ١٩٨٥م.

حِلْيَةُ الْأَوْلِيَاءِ وَطَبَقَاتِ الْأَصْفِيَاءِ، ابونعيم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهاني (ف. ٤٣٠هـ)، مصر، مطبعة السعادة، ١٣٥١ - ١٣٥٧هـ، ١٠ جزء.

حِلْيَةُ الْعُلَمَاءِ فِي مَعْرِفَةِ مَذَاهِبِ الْفُقَهَاءِ، ابوبكر محمد بن احمد بن حسين شاشى قفال شافعى (ف. ٥٠٧هـ)، تحقيق دكتور ياسين احمد ابراهيم درداكه، بيروت (مؤسسة

الرسالة) - اردن (دار الأرقم)، الطبعة الأولى، ١٤٠٠هـ، ٣ جلد.

حِلْيَةُ الْفُرْسَانِ وَشِعَارُ الشُّجْعَانِ، على بن عبد الرحمن بن هذيل اندلسي (ف. بعد از ٧٦٣هـ)، تحقيق محمد عبد الغنى حسن، مصر، دار المعارف للطباعة والنشر، ١٩٥١م.

الْحَمَاسَةُ الْبَصْرِيَّةُ، صدر الدين ابوالحسن على بن ابي الفرج بن حسن بصرى (ف. ٦٥٩هـ)، تحقيق مختار الدين احمد، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م، ٢ جلد.

حَوَاشِي الشَّيْزَوَانِيِّ وَالْعِبَادِيِّ عَلَى تَحْفَةِ الْمُحْتَاجِ بِشَرْحِ الْمُنْهَاجِ فِي فُرُوعِ فَقْهِ الشَّافِعِيِّ، عبد الحميد شرواني واحمد بن قاسم عبّادى (ف. ٩٩٤هـ)، تحقيق محمد زهرى غمراوى، قاهره، المطبعة الميمنية، ١٣١٥هـ، ١٠ جلد. [كتاب تحفة المحتاج تأليف شهاب الدين احمد بن محمد بن حجر هَيْثَمِي مكي شافعي (ف. ٩٧٣هـ)، و منهج الطالبين تأليف ابوزكريا يحيى بن شرف نووى (ف. ٦٧٦هـ) است].

الْحَوَاشِي الْمَدَنِيَّةُ، محمد بن سليمان كُردى مدنى شافعى (ف. ١١٩٤هـ)، قاهره، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي وأولاده، ١٣٩٧هـ / ١٩٧٧م، ٢ جلد.

حَيَاة الْحَيَوَانِ الْكُبْرَى، كمال الدين محمد بن موسى دَمِيرى (ف. ٨٠٨هـ)، مصر، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي وأولاده، ١٣٩٠هـ / ١٩٧٠م، ٢ جلد.

٤٥٠

حَيَاة الصَّحَابَةِ، محمد يوسف كاندهلوى، دمشق، دار القلم، ١٣٨٨هـ / ١٩٦٨، ٤ جلد.

حَيَاة الصَّحَابِيَّاتِ وَسِيرَتُهُنَّ الْعَطِرَةُ، فؤاد بن سراج عبدالغفار ابوعبدالرحمن، قاهره، المكتبة التوفيقية.

حَيَاة عُمر، محمود شلبى، بيروت، دار الجيل، تاريخ نگارش مقدمه ١٣٨٨هـ / ١٩٦٨م.

کتاب الحَيَوَان، ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (ف. ۲۵۵هـ)، تحقیق عبدالسلام هارون، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۶م، [افست از چاپ قاهره، مکتبه مصطفی البابی الحلبی وأولاده، ۱۳۷۸هـ / ۱۹۵۸م]، ۷ جلد + یک جلد فهرس.

خَزَانَةُ الْأَدَبِ وَلُبُّ لُبَابِ لِسَانِ الْعَرَبِ، عبدالقادر بن عمر بغدادی (ف. ۱۰۹۳هـ)، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره (مکتبه الخانجی) - ریاض (دار الرفاعی)، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳هـ / ۱۹۸۲م، ۱۲ جلد + یک جلد فهرس.

الْخَصَائِصُ، ابوالفتح عثمان بن جَنَّى (ف. ۳۹۲هـ)، تحقیق محمد علی النجار، المکتبه العلمیه، ۳ جلد.

خَصَائِصُ أُمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، احمد بن علی بن شعيب نَسَائِي (ف. ۳۰۳هـ)، مصر، مطبعة التقدم العلمیه، ۱۳۴۶هـ.

الْخَصَائِصُ الْكُبْرَى (كِفَايَةُ الطَّالِبِ اللَّيِّبِ فِي خَصَائِصِ الْحَبِيبِ)، جلال الدين عبدالرحمن بن ابی بكر سُيُوطِي (ف. ۹۱۱هـ)، بیروت، دار الكتب العلمیه، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ / ۱۹۸۵م، ۲ جلد.

الْخِطَطُ الْمُقْرِيزِيَّةُ (= كتاب المَوَاعِظِ وَالْإِعْتِبَارِ بِذِكْرِ الْخِطَطِ وَالْآثَارِ)، تقی الدين احمد بن علی بن عبدالقادر مُقْرِيزِي (ف. ۸۴۵هـ)، تحقیق خليل المنصور، بیروت، دار الكتب العلمیه، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۸م، توزيع: مکه، مکتبه عباس أحمد الباز، ۴ جلد.

خُلَاصَةُ الْأَحْكَامِ، ابو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف نَوَوِي شافعی (ف. ۶۷۶هـ)، تحقیق حسین اسماعیل الجمل، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م، ۲ جلد.

خُلَاصَةُ الْبَدْرِ الْمُنِيرِ فِي تَخْرِيجِ كِتَابِ شَرْحِ الْكَبِيرِ لِلرَّافِعِيِّ، سراج الدين عمر بن

على بن احمد شافعى معروف به ابن المُلقِّن (ف. ٨٠٤هـ)، تحقيق حمدى عبدالمجيد اسماعيل سلفى، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ، ٢ جلد.

خلاصة تذهيب تَهْذِيبِ الْكَمَالِ فِي أَسْمَاءِ الرِّجَالِ، صفى الدين احمد بن عبدالله خَزَرَجِى يَعْنَى (ف. ٩٢٣هـ)، تحقيق عبدالفتاح ابوغده، حلب (مكتب المطبوعات الإسلامية) - بيروت (دار البشائر)، الطبعة الخامسة، ١٤١٦هـ.

خلاصة سِيرِ سَيِّدِ الْبَشَرِ ﷺ، ابوالعباس محب الدين احمد بن عبدالله بن محمد طبرى شافعى (ف. ٩٩٤هـ)، تحقيق طلال بن جميل رفاعى، مکه مكرمه، مكتبة نزار المصطفى الباز، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م.

الخلاصة فى أصول الحديث، حسين بن عبدالله طَيْبِى (ف. ٧٢٣هـ)، تحقيق صبحى سامرائى، عراق، رئاسة ديوان الأوقاف، مطبعة الإرشاد، ١٣٩١هـ / ١٩٧١م.

خلاصة القولِ الْمُفْهِمِ على تراجم رجالِ جامعِ الإمامِ مُسْلِمٍ، شيخ محمد امين بن عبدالله اتيوپى هَزْرى بُؤَيْطَى سلفى، جده، مكتبة جدة، الطبعة الأولى، ١٤٠٧هـ / ١٩٨٦م، ٢ جلد.

الخِلاَفَةُ الرَّاشِدَةُ وَالذُّوْلَةُ الْأُمَوِيَّةُ (مِنْ فَتْحِ الْبَارِي جَمْعاً وَتَوْثِيقاً)، د. يحيى بن ابراهيم اليتحى، با مقدمه د. اكرم ضياء العمرى، رياض، دار الهجرة للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ / ١٩٩٦م.

خِلاَفَةُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (ترتيب و تهذيب كتابِ الْبِدَايَةِ وَالنِّهَايَةِ)، د. محمد صامل سُلَمَى، رياض، دار الوطن للنشر، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م.

الخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ، دكتور امين القضاة، اردن، عمان، دار الفرقان للنشر والتوزيع، الطبعة الثالثة، ١٤٢٤هـ / ٢٠٠٤م.

الخلفاء الراشِدُون، شيخ حسن ايوب، قاهره، دار التوزيع والنشر الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م.

الخلفاء الراشِدُون، ابوزيد شَلْبِي، مصر، مكتبة وهبة، ١٤١٦هـ / ١٩٩٦م. ٤٧.

الخلفاء الراشِدُون، شيخ سراج الدين نَدَوِي قاضي، با مقدمه شيخ محمد رابع حسني ندوي، هند (لكنو) - رياض (دار كنوز اشبيليا للنشر والتوزيع)، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٣م.

الخلفاء الراشِدُون، عبدالوهاب النجار، قاهره، مكتبة دار التراث.

الخلفاء الراشِدُون، محمد رضا مصري (ف. ١٣٦٩هـ)، تحقيق شيخ خليل شيخا، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٤م.

خلفاء الرّسُول ﷺ، خالد محمد خالد، قاهره (دار ثابت) - دمشق (دار الفكر)، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ / ١٩٩٤م.

خَوَاطِرُ فِي الْإِسْلَام، عطا (باشا) بن حسن حُسْنِي بك (حدود ١٣٥٠هـ)، قاهره، ١٣٢٥هـ.

دائرة معارف القرن العشرين (= دائرة معارف القرن الرابع عشر)، محمد فريد بن مصطفى وجدى (ف. ١٣٧٣هـ)، مصر، مطبعة دائرة معارف القرن العشرين، الطبعة الثالثة، ١٣٥٦هـ / ١٩٣٧م، ١٠ جلد.

الدّارِس فِي تَارِيخِ الْمَدَارِس، عبدالقادر بن محمد بن عمر نُعَيْمِي دمشقي (ف. ٩٢٧هـ)، تحقيق ابراهيم شمس الدين، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ، ٢ جلد.

دَرِّ السَّحَابَةِ فِي مَنَاقِبِ الْقَرَابَةِ وَالصَّحَابَةِ، محمد بن علي بن محمد شَوْكَانِي (ف. ١٢٥٠هـ)، تحقيق دكتور حسين بن عبدالله عمري، بيروت (دار الفكر المعاصر) - دمشق

(دارالفكر)، ١٩٩٠م / ١٤١١هـ.

الدَّرُّ الْمُخْتَارُ شرح تنوير الأبصار في فقه مذهب الإمام أبي حنيفة النُّعْمَان، علاء الدين محمد بن علي خَضْكَفِي حنفي مفتي الشام (ف. ١٠٨٨هـ)، قاهره، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، ١٤١٠هـ / ١٩٨٩م، ٨ جلد. [این کتاب با حاشیه ابن عابدين و تکملة محمد علاء الدين افندی با هم چاپ شده است = رجوع کنید به: «حاشیه رد المحتار علی الدر المختار»].

الدَّرُّ الْمُسْتَطَابُ فِي مُوَافِقَاتِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَأَبِي بَكْرٍ وَعَلِيِّ أَبِي ثَرَابٍ وَتَرْجُمَتِهِمْ مَعَ عِدَّةٍ مِنَ الْأَصْحَابِ، حامد بن علي بن ابراهيم دمشقي عمادی حنفي (ف. ١١٧١هـ)، تحقيق دكتور مصطفى عثمان صميدة، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ / ١٩٩٦م.

٤٨٠

الدَّرُّ الْمَنْشُورُ فِي التَّفْسِيرِ بِالْمَأْثُورِ، جلال الدين عبدالرحمن بن ابی بکر سُیُوطِي (ف. ٩١١هـ)، مصر، المطبعة الميمنية، ١٣١٤هـ، ٦ جلد. [در حاشیه این کتاب، تفسیر تنویر المقباس چاپ شده است].

الدَّرُّ الْمَنْشُورُ فِي طَبَقَاتِ رَبَّاتِ الْخُدُورِ، زينب بنت علي بن حسين فَوَّاز عَامِلِي (ف. ١٣٣٢هـ)، بولاق، المطبعة الكبرى الأميرية، ١٣١٢هـ.

دَرْءُ تَعَارُضِ الْعَقْلِ وَالنَّقْلِ، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تَيْمِيَّةَ حَرَّانِي (ف. ٧٢٨هـ)، تحقيق محمد رشاد سالم، رياض، دار الكنوز الأدبية، ١٣٩١هـ، ١٠ جلد.

الدَّرَارِي الْمُضِيَّةُ شرح الدَّرَرِ الْبَهِيَّةِ، محمد بن علي بن محمد شُوكَانِي (ف. ١٢٥٠هـ)، بيروت، دار الجيل، ١٤٠٧هـ / ١٩٨٧م.

دِرَاسَاتُ فِي الْجَرْحِ وَالتَّغْدِيلِ، دكتور محمد ضياء الرحمن اعظمي، هند، الجامعة السلفية،

الطبعة الأولى، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م.

دراسة نقدية في المرويات الواردة في شخصية عمر بن الخطاب وسياسته الإدارية عليه السلام، عبد السلام بن محسن آل عيسى، مدينه، عمادة البحث العلمى بالجامعة الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م، ٢ جلد.

الدِّرَايَةُ فِي تَخْرِيجِ أَحَادِيثِ الْهَدَايَةِ، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن على بن حَجَر عَسْقَلَانِي (ف. ٨٥٢هـ)، تحقيق سيد عبدالله هاشم يمانى مدنى، بيروت، دار المعرفة، ٢ جلد.

الدَّرَرُ فِي اخْتِصَارِ الْمَغَازِي وَالسِّيَرِ، ابو عمر يوسف بن عبدالله بن عبد البر قُرْطُبِي مالكي (ف. ٤٦٣هـ)، تحقيق شوقي ضيف، قاهره، دار المعارف، الطبعة الثانية، ١٤٠٣هـ.

الدَّرَرُ الْمُنتَشِرَةُ فِي الْأَحَادِيثِ الْمُشْتَهَرَةِ، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سُيُوطِي (ف. ٩١١هـ)، شيخ خليل محيى الدين الميس، بيروت، طبع دار العربية - توزيع المكتب الإسلامى، الطبعة الأولى، ١٤٠٤هـ / ١٩٨٤م.

دُرَّةُ الْغَوَاصِ فِي أَوْهَامِ الْخَوَاصِّ، ابو محمد قاسم بن على بن محمد خَرِيرِي بصرى صاحب كتاب «المقامات الحريرية» (ف. ٥١٦هـ)، تحقيق عرفات مطرجى، بيروت، دار الكتب الثقافية، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٨م.

٤٩٠

دُرَّةُ النَّاصِحِينَ فِي الْوَعْظِ وَالْإِرْشَادِ، عثمان بن حسن بن احمد شاكر رومى حنفى (ف. ١٢٤١هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٣م.

دَفْعُ شُبْهِ مَنْ شُبَّهَ وَتَمَرُّدُ وَنَسَبَ ذَلِكَ إِلَى السَّيِّدِ الْجَلِيلِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ، تقى الدين ابوبكر بن محمد بن عبدالمؤمن حصنى دمشقى (ف. ٨٢٩هـ)، مصر، المكتبة الأزهرية للتراث.

دقائق أولى النُّهى لِشرحِ المُنتهى (= شرح مُنتهى الإرادات)، منصور بن يونس بن صلاح الدين بُهوتى حنبلى (ف. ١٠٥١هـ)، دكتور عبدالله بن عبدالمحسن تركى، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م، ٦ جلد + يك جلد فهرس.

دلائل الأحكام مِنْ أحاديثِ الرّسولِ عليه السّلام، بهاء الدين ابوالمحاسن يوسف بن رافع بن شدّاد حَلَبى شافعى مُقرى (ف. ٦٣٢هـ)، تحقيق دكتور محمد شيخانى - و دكتور زياد الدين ايوبى، بيروت - دمشق، دار قتيبة، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ / ١٩٩٢م، ٢ جلد.

كتاب الدلائل فى غريب الحديث، ابو محمد قاسم بن ثابت سَرَقُشْطى (ف. ٣٠٢هـ)، تحقيق دكتور محمد بن عبدالله الفَنّاص، رياض، مكتبة العبيكان، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠١م، ٢ جلد + يك جلد فهرس.

دلائل النُّبُوّةِ وَمَعْرِفَةُ أحوالِ صاحِبِ الشَّرِيعَةِ، ابوبكر احمد بن حسين بن على بَيْهَقى (ف. ٤٥٨هـ)، تحقيق دكتور عبدالمعطى قلعجى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م، ٧ جلد.

دليل الطّالِب، مرعى بن يوسف بن ابى بكر بن احمد كَرْمى مَقْدِسى حنبلى (ف. ١٠٣٣هـ)، بيروت، المكتب الإسلامى، الطبعة الثانية، ١٣٨٩هـ.

دليل الفالّحينَ لِطُرُقِ رياضِ الصّالحين، محمد على بن محمد علّان بن ابراهيم صِدّيقى مكى شافعى اشعرى (ف. ١٠٥٧هـ)، تحقيق شيخ زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ / ١٩٩٥م، ٢ جلد.

دُنْيَا النِّسَاءِ الصّالِحَاتِ (كَلِمَاتٌ وَمَوَاقِفُ)، عبده على كوشك، دمشق - بيروت، دار الفيحاء، الطبعة الأولى، ١٤٢٧هـ / ٢٠٠٦م.

الدَّوْلَةُ الْأُمَوِيَّةُ وَالْأَخْذَاتُ الَّتِي سَبَقَتْهَا وَمَهَّدَتْ لَهَا ابْتِدَاءً مِنْ فِتْنَةِ عَثْمَانَ، دكتور يوسف بن رشيد العشي (ف. ۱۳۸۷هـ)، دمشق، دار الفكر، ۱۹۹۴م.

۵۰۰

الدَّوْلَةُ الْعَرَبِيَّةُ الْإِسْلَامِيَّةُ الْأُولَى، دكتور عصام محمد شبارو، بيروت، دار النهضة العربية، الطبعة الثالثة، ۱۹۹۵م.

دَوْلَةُ النِّسَاءِ، دكتور عبدالرحمن بن عبدالرحمن بَرَقُوقِي (م ۱۳۶۳)، به كوشش بسام عبدالوهاب الجابى، بيروت، دار ابن حزم - الجفان والجابى للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۲۴هـ / ۲۰۰۴م.

الدِّيْبَاجُ عَلَى صَحِيحِ مُسْلِمِ بْنِ الْحَجَّاجِ، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سُيُوطِي (ف. ۹۱۱هـ)، تحقيق ابواسحاق حوينى اثرى، عربستان، دار ابن عفان، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶هـ، ۶ جلد.

ديوان الضُّعْفَاءِ وَالْمَتْرُوكِينَ، شمس الدين محمد بن احمد بن قايماز ذَهَبِي (ف. ۷۴۸هـ)، با مقدمه شيخ خليل ميس، بيروت، دار القلم، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م، ۲ جلد.

ذَخَائِرُ الْعُقْبَى فِي مَنَاقِبِ ذَوِي الْقُرْبَى، ابوالعباس محب الدين احمد بن عبدالله بن محمد طبرى شافعى (ف. ۶۹۴هـ)، قاهره، مطبعة القدسى - مطبعة السعادة، ۱۳۵۶هـ.

الذَّخِيرَةُ، شهاب الدين احمد بن ادريس قَرافِي (ف. ۶۸۴هـ)، تحقيق دكتور محمد حجّى، بيروت، دار الغرب الاسلامى، الطبعة الأولى، ۱۹۹۴م، ۱۳ جلد + يك جلد فهرس.

ذَخِيرَةُ الْحُقَاطِ، ابوالفضل محمد بن طاهر بن على مَقْدِسِي معروف به ابن قَيْسَرَانِي (ف. ۵۰۷هـ)، دكتور عبدالرحمن فريوائى، رياض، دار السلف، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۶م، ۵ جلد.

الدُّرِّيَّة الطَّاهِرَةُ النَّبَوِيَّة، ابو بشر محمد بن احمد بن حمَّاد دُولَابِي (ف. ۳۱۰هـ)، تحقيق سعد المبارك الحسن، كويت، الدار السلفية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷هـ.

ذِكْرُ أَخْبَارِ إِصْبَهَانَ، ابُو نُعَيْمٍ احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی (ف. ۴۳۰هـ)، لیدن، بریل، ۱۹۳۴م، ۲ جلد.

ذِكْرُ مَنْ اخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ وَتَقَادُّ الْحَدِيثِ فِيهِ، ابو حَفْص عمر بن احمد بن عثمان بن شاهين (ف. ۳۸۵هـ)، تحقيق حماد بن محمد انصاری، رياض، مكتبة أضواء السلف، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۹م.

۵۱۰
ذَمُّ التَّأْوِيل، ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قُدَامَةَ مَقْدِسِي (ف. ۶۲۰هـ)، تحقيق بدر بن عبدالله بن البدر، كويت، الدار السلفية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶هـ.

ذَمُّ الْكَلَامِ وَأَهْلِهِ، ابواسماعيل عبدالله بن محمد بن علي انصاری هَرَوِي (ف. ۴۸۱هـ)، تحقيق ابوجابر عبدالله بن محمد بن عثمان انصاری، مدينه، مكتبة الغرباء الأثرية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۸م، ۵ جلد.

ذَمُّ الْهَوَى، جمال الدين عبدالرحمن بن علي ابوفَرَج ابن جَوْزِي بغدادی (ف. ۵۹۷هـ)، تحقيق مصطفى عبدالواحد، ۱۹۶۲م.

ذَيْلُ الْقَوْلِ الْمُسَدَّدِ فِي الذَّبِّ عَنِ الْمُسْنَدِ لِلْإِمَامِ أَحْمَد، محمد صبغة الله بن محمد غوث بن محمد ناصر الدين مدارسی (ف. بعد از ۱۲۷۹هـ)، [این رساله به همراه کتاب القول المسدّد تألیف ابن حجر عسقلانی چاپ شده است]، قاهره، مكتبة ابن تيمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۱هـ.

رَأْسُ الْحُسَيْن، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تَيْمِيَّة حَرَّانِي (ف. ۷۲۸هـ)، تحقيق دكتر السيد الجميلي.

رَبِيع الْأَبْرَارِ وَنُصُوصِ الْأَخْبَارِ، ابوالقاسم جابر الله محمود بن عمر زَمْخَشَرِي (ف. ۵۳۸هـ)،
تحقيق دكتور سليم نعيمى، عراق، رئاسة ديوان الأوقاف، بغداد، مطبعة العاني،
۱۹۷۶م - ۱۹۸۲م، ۴ جلد.

رِجَالُ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ قُرْآنًا، د. عبدالرحمن عميره، بيروت، دار الجيل، الطبعة الثانية،
۱۴۱۰هـ / ۱۹۹۰م، ۱۲ جزء در سه مجلد.

رجال صحيح البخارى (كلا باذى ف. ۳۹۸هـ) = الهداية والإرشاد

رِجَالُ صَحِيحِ مُسْلِمٍ، ابوبكر احمد بن على بن مَنْجُويَه اصفهاني (ف. ۴۲۸هـ)، تحقيق عبدالله
ليشى، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۰۷هـ / ۱۹۸۷، ۲ جلد.

رِجَالُ وَنِسَاءِ حَوْلِ الرَّسُولِ ﷺ، عاصف صابر شاهين، مصر، منصوره، دار الغد الجديد
للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۴هـ / ۲۰۰۳م.

الرَّحِيقُ الْمَخْتُومُ (سيرة رسول الله ﷺ)، شيخ صفى الرحمن مباركفوري، دمشق -
بيروت، دار الخير للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷هـ، ۱۹۹۷م.

۵۲۰

الرُّخْصَةُ فِي تَقْيِيلِ الْيَدِ، ابوبكر محمد بن ابراهيم بن على اصفهاني معروف به ابن الْمُقْرِي
(ف. ۳۸۱هـ)، تحقيق محمود محمد الحداد، رياض، دار العاصمة، الطبعة الأولى،
۱۴۰۸هـ.

الرَّدُّ عَلَى الْمُطْطِقَيْنِ، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تَيْمِيَّةَ حَرَّانِي (ف. ۷۲۸هـ)، بيروت،
دار المعرفة.

الرَّدُّ الْقَوِيمُ عَلَى الْمُجْرِمِ الْأَثِيمِ، حُمُودُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حُمُودٍ تَوَيْجَرِي، قصيم - بريده، دار
العليان الحديثية، الطبعة الثانية، ۱۴۰۶هـ.

رَسَائِلُ الْجَا حِظْ (= الْفُصُولُ الْمُخْتَارَةُ مِنْ كُتُبِ الْجَا حِظْ)، ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (ف. ٢٥٥هـ)، اختيار عبید الله بن حسان، تحقيق محمد باسئل عیون السّود، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ١٩٢٠هـ / ٢٠٠٠م، ٢ جزء.

رسائل الفاروقِ عمر بن الخطّابِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْہُ إِلَى کَافَّةِ الْأُمَصَارِ الْإِسْلَامِیَّةِ، عبد اللطیف اسماعیل عیسی جبوری، عراق، الشركة العراقيّة للطباعة الفنيّة المحدودة.

رسالة الغفران، ابوالعلاء معری أحمد بن عبد الله بن سليمان تنوخی (ف. ٤٤٩هـ)، دکتر عائشة عبد الرحمن (بنت الشاطی)، قاهره، دار المعارف، الطبعة الثالثة، ١٩٦٣م.

رَشَقَةُ الصَّادِي مِنْ بَحْرِ فَضَائِلِ بَنِي النَّبِيِّ الْهَادِي، ابوبكر شهاب الدين علوی خُزَمِي شافعی (ف. ١٣٤٢هـ)، تحقيق سيد علي عاشور، بيروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٨م.

الرَّصَفُ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْفِعْلِ وَالْوَصْفِ، ابومكارم محمد بن محمد بن عبد الله بغدادی شافعی معروف به ابن العاقولي (ف. ٧٩٧هـ)، دمشق، مطبعة زيد بن ثابت، ١٣٩٣هـ / ١٩٧٣م، ٢ جلد.

الرِّعَايَةُ الصُّغْرَى، احمد بن حمدان بن شبيب بن حمدان نَعْرِي حَرَانِي حنبلي (ف. ٦٩٥هـ)، تحقيق دکتر ناصر بن سعود بن عبد الله سلامه، رياض، دار إشبيليا، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م، ٢ جلد.

رَفْعُ الْمَنَارَةِ لِتَخْرِيجِ أَحَادِيثِ التَّوَسُّلِ وَالزِّيَارَةِ، محمود سعيد ممدوح، اردن، عمان، دار الإمام النووي، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ / ١٩٩٥م.

٥٣٠

الرَّفْعُ وَالتَّكْمِيلُ فِي الْجَرْحِ وَالتَّعْدِيلِ، ابوالحسنات محمد عبدالحی لَكْنَوِي هندی (ف. ١٣٠٢هـ)، تحقيق عبدالفتاح ابوغده، حلب، مطبعة المطبوعات الإسلامية، ١٤٠٧هـ /

۱۹۸۷ م.

الرِّقَّةُ والبُكَاء، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابي الدُّنْيا (ف. ۲۸۱هـ)، محمد خير رمضان يوسف، بيروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۶ م.

رَوَائِع مِنْ أَشْعَارِ الصَّحَابَةِ، فريدالدين مسعود، قاهره، دار الحديث، ۲۰۰۵ م.

الرِّوَايَتَيْنِ وَالْوَجْهَيْنِ، ابو يعلى محمد بن حسين بغدادى حنبلى (ف. ۴۵۸هـ)، تحقيق دكتور عبدالكريم اللاحم، رياض، مكتبة المعارف، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ / ۱۹۸۵ م، ۳ جزء.

رُوح البَيَان، اسماعيل حقى بن مصطفى بُرُوسوى (ف. ۱۱۳۷هـ)، بيروت، دار إحياء التراث العربى، الطبعة السابعة، ۱۴۰۵هـ / ۱۹۸۵ م، ۱۰ جلد.

رُوح المَعَانِي فى تفسيرِ القرآنِ العَظِيمِ والسَّبْعِ المَثَانِي، ابوالفضل شهاب الدين محمود آلُوسى (ف. ۱۲۷۰هـ)، بيروت، دار إحياء التراث العربى، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۵هـ / ۱۹۸۵ م، [افست از چاپ إدارة الطباعة المنيرية]، ۳۰ جزء در ۱۵ مجلد.

الرَّوْضُ الْأَنْفُ، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله شَهَيْلى (ف. ۵۸۱هـ)، تحقيق شيخ عمر عبدالسلام سلامى، بيروت، دار إحياء التراث العربى، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱هـ / ۲۰۰۰ م، ۷ جزء در ۴ مجلد.

رَوْضُ الرِّيَاحِينَ فى حكاياتِ الصَّالِحِينَ (= نزهة العيون النواظر وتحفة القلوب الحواضر)، عفيف الدين عبد الله بن اسعد بن على يافعى (ف. ۷۶۸هـ)، مصر، المطبعة الميمنية، ۱۳۰۷.

الرَّوْضُ الْمُرْبِعُ شرح زادِ المُسْتَقْنَع، منصور بن يونس بن صلاح الدين بُهُوتى حنبلى (ف.

(١٠٥١هـ)، رياض، مكتبة الرياض الحديثة، ١٣٩٠هـ، ٣ جلد.

رَوْضَةُ الطَّالِبِينَ وَعُمْدَةُ الْمُفْتِينَ، ابو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف نَوَوِي شافعي (ف. ٦٧٦هـ)، تحقيق شيخ عادل احمد عبدالموجود - شيخ على محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلمية، ٨ جلد.

٥٤٠

رَوْضَةُ الْعُقَلَاءِ وَنُزْهَةُ الْفُضَلَاءِ، ابوحاتم محمد بن حَبَّان بن احمد بُسْتِي (ف. ٣٥٤هـ)، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٣٩٧هـ / ١٩٧٧م.

الرَّوْضَةُ الْفَيْحَاءُ فِي تَوَارِيخِ النِّسَاءِ، ياسين بن خير الله عُمَرَى (ف. ١٢٣٢هـ)، دكتور رجاء محمود سامرائي، بيروت، الدار العربية للموسوعات، الطبعة الأولى، ١٩٨٧م.

رَوْضَةُ الْمُحِبِّينَ، شمس الدين محمد بن ابي بكر معروف به ابن قَيْم جَوْزِيَّه (ف. ٧٥١هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م.

رياض الصَّالِحِينَ مِنْ حَدِيثِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، ابو زكريا محيي الدين يحيى بن شَرَف نَوَوِي شافعي (ف. ٦٧٦هـ)، تحقيق احمد راتب حموش، بيروت (دار الفكر المعاصر) - سوريه (دار الفكر)، الطبعة الثانية، ١٤١١هـ / ١٩٩١م.

الرياض النَّصْرَةِ فِي مَنَاقِبِ الْعَشْرَةِ، ابوالعباس محب الدين احمد بن عبدالله بن محمد طبري شافعي (ف. ٦٩٤هـ)، تحقيق عيسى عبدالله محمد مانع حميري، بيروت، دار الغرب الاسلامي، الطبعة الأولى، ١٩٩٦م، ٢ جلد.

زاد المُسْتَفْنَع فِي اخْتِصَارِ الْمُفْنَع، ابو النُّجَا شرف الدين موسى بن احمد بن موسى بن سالم حَبَّاي مَقْدِسِي حنبلي (ف. ٩٦٨هـ)، تحقيق على محمد عبدالعزيز هندی، مکه مكرمه، مكتبة النهضة الحديثة.

زاد المسیر فی علم التفسیر، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفرج ابن جوزی
بغدادی (ف. ۵۵۹۷)، تحقیق دکتر محمد بن عبدالرحمن بن عبدالله، تخریج احادیث
از: ابوهاجر سعید بن بسیونی زغلول، بیروت، دار الفکر، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷هـ/
۱۹۸۷م، ۸ جلد.

زاد المعاد فی هدی خیر العباد، شمس الدین محمد بن ابی بکر معروف به ابن قیم جوزیه
(ف. ۷۵۱هـ)، تحقیق شعیب الارنؤوط - و عبدالقادر الارنؤوط، بیروت (مؤسسة
الرسالة) - کویت (مکتبة المنار الإسلامية)، الطبعة السادسة والعشرون، ۱۴۱۲هـ/
۱۹۹۲م، ۵ جلد + یک جلد فهارس.

الزّواجر عن اقتراف الكبائر، ابوالعباس احمد بن محمد بن علی بن حَجَر هَيْثَمی مکی (ف.
۹۷۴هـ)، لبنان، صیدا، المکتبة العصرية، الطبعة الثانية، ۱۴۲۰هـ / ۱۹۹۹م، ۲ جلد.
زُوجَات الرَّسُول، استاد محمد صالح عوض، قاهره، مؤسسة المختار، الطبعة الأولى،
۲۰۰۱م.

۵۵۰

الزّاهر فی معانی کلماتِ النَّاسِ، ابوبکر محمد بن قاسم بن محمد معروف به ابن أنباری
(ف. ۳۲۸هـ)، دکتر حاتم صالح ضامن، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى،
۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۲م، ۲ جلد.

زُوجَات النَّبِيِّ ﷺ وآل البیت، شیخ محمد متولّی شَعْرَاوی، قاهره، مکتبة التراث
الإسلامی، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۱م.

کتاب الزُّهْد (احمد بن حَنْبَل)، ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی (ف. ۲۴۱هـ)،
تحقیق عبدالعلی عبدالحمید حامد، قاهره، دار الریان للتراث، الطبعة الثانية،
۱۴۰۸هـ.

كتاب الزُّهْد (ابوداود)، ابوداود سليمان بن اشعث بن شَدَّاد سِجِسْتَانِي (ف. ٢٧٥هـ)، مصر، طنطا، دار الضياء، الطبعة الأولى، ١٤٢٤هـ / ٢٠٠٣م.

كتاب الزُّهْد (ابن ابى الدُّنْيَا)، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابى الدُّنْيَا (ف. ٢٨١هـ)، تحقيق ياسين محمد السَّوَّاس، بيروت، دار ابن كثير، الطبعة الأولى، ١٤٢٠هـ / ١٩٩٩م.

كتاب الزُّهْد (عبدالله بن المُبَارَك)، ابو عبد الرحمن عبدالله بن مبارك بن واضح حَنْظَلِي مَرْوَزِي (ف. ١٨١هـ)، تحقيق حبيب الرحمن اعظمي، بيروت، دار الكتب العلمية، ٢ جزء.

كتاب الزُّهْد (هَنَّاد بن سَرِي)، هَنَّاد بن سَرِي بن مُصْعَب دَارِمِي (ف. ٢٤٣هـ)، تحقيق عبد الرحمن عبد الجبار فريوائي، كويت، دار الخلفاء للكتاب الإسلامى، ١٤٠٦هـ، ٢ جلد.

كتاب الزُّهْد (وَكَيْع)، ابوسفیان وَكَيْع بن جَرَّاح بن مَليح رَؤَاسِي (ف. ١٩٧هـ)، تحقيق عبد الرحمن بن عبد الجبار فريوائي، رياض، دار الصميعي، الطبعة الثانية، ١٤١٥هـ / ١٩٩٤م، ٣ جزء. همچنین رجوع کنید به: «صحيح كتاب الزهد».

كتاب الزُّهْد الكبير، ابوبكر احمد بن حسين بن علي بَيْهَقِي (ف. ٤٥٨هـ)، تحقيق شيخ عامر احمد حيدر، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الثالثة، ١٤١٧هـ / ١٩٩٦م.

زَهْرُ الْآدَابِ وَثَمَرُ الْأَلْبَابِ، ابواسحاق ابراهيم بن علي بن تميم انصارى قَيْرَوَانِي (ف. ٤٥٣هـ)، تحقيق دكتور زكى مبارك، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، المطبعة الرحمانية، ١٩٢٥م، ٢ جلد.

الزُّهْرُ النَّضِيرُ فِي أَخْبَارِ الْخَضِرِ، شهاب الدين ابو الفضل احمد بن علي بن حَجَرٍ عَشَقْلَانِي

(ف. ۸۵۲هـ)، تحقیق صلاح مقبول احمد، هند، دهلی، مجمع البحوث الإسلامية،
الطبعة الأولى، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م.

سُبُل السَّلام شرح بُلُوغِ القَرَامِ مِنْ جَمْعِ أدَلَّةِ الأحكام، محمد بن اسماعیل یمنی صنعانی
کَحْلانی (ف. ۱۱۸۲هـ)، قاهره، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده،
۱۳۷۸هـ / ۱۹۵۸م، ۴ جلد.

سُبُل الهدى والرَّشادِ فی سیرة خَیرِ العباد، شمس الدین محمد بن یوسف بن علی صالحی
شامی (ف. ۹۴۲هـ)، تحقیق الشیخ عادل احمد عبد الموجود، بیروت، دار الکتب
العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴هـ / ۱۹۹۳م، ۱۲ جلد.

سِرِّ العالمین وکشف ما فی الدَّارین، ابوحامد محمد بن محمد غزالی (ف. ۵۰۵هـ)، تحقیق
محمد حسن محمد حسن اسماعیل - و احمد فريد مزیدی، بیروت، دار الکتب
العلمية، ۱۴۲۴هـ / ۲۰۰۳م، [این کتاب در آخر کتاب «مقامات العلماء» به چاپ
رسیده است].

سِرَاج المُلُوك، ابوبکر محمد بن ولید بن محمد طَرُطُوشی مالکی معروف به ابن ابی رَندَقَه
(ف. ۵۲۰هـ)، قاهره، المكتبة المحمودية التجارية، ۱۳۵۴هـ / ۱۹۳۵م.

السِّرَاج المُنیر فی الإِعانَةِ علی معرفةِ بعضِ معانی کلامِ رَبِّنا الحَکیم الخَبر، شمس
الدین محمد بن احمد شَرِیْنی خطیب قاهری شافعی (ف. حدود ۹۷۷هـ)، مصر، بولاق،
۱۲۹۹هـ، ۴ جلد.

السَّعادَة والإِشعاد فی السَّیرَةِ الإنسانیَّة، ابوالحسن بن ابی ذر (محمد بن یوسف) عامری
نیشابوری (ف. ۳۸۱هـ)، به کتابت و مباشرت مجتبی مینوی، تهران، دانشگاه تهران
۱۳۳۶هـ ش.

السَّلسِيلُ فِي مَعْرِفَةِ الدَّلِيلِ (حَاشِيَةٌ عَلَى زَادِ المُسْتَقْنَعِ)، صَالِحُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْبَلِيهِي (ذ. ١٤١٠هـ)، رِيَاضُ، مَكْتَبَةُ الرُّشْدِ، الطَّبْعَةُ الثَّالِثَةُ، ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م، ٣ جلد.

سِلْسِلَةُ الْآثَارِ الصَّحِيحَةِ (أَوِ الصَّحِيحِ الْمُسْنَدِ مِنْ أَقْوَالِ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ)، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الدَّانِي بْنُ مَنِيرٍ آلِ زَهْوَى، بِإِقْدَامِهِ شَيْخُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحِ الْعَبْيَلَانِ، لُبْنَانُ، دَارُ الْفَارُوقِ لِلطَّبَاعَةِ وَالنَّشْرِ، الطَّبْعَةُ الْأُولَى، ١٤٢٤هـ / ٢٠٠٣م.

سِلْسِلَةُ الْأَحَادِيثِ الضَّعِيفَةِ وَالْمَوْضُوعَةِ، مُحَمَّدُ نَاصِرُ الدِّينِ بْنُ نُوحٍ الْبَانِي (ذ. ١٤٢٠هـ)، رِيَاضُ، دَارُ الْمَعَارِفِ، الطَّبْعَةُ الْأُولَى، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م، ١٤ جلد.

٥٧٠

السُّلُوكُ فِي طَبَقَاتِ الْعُلَمَاءِ وَالْمُلُوكِ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بِهَاءُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ جَنْدِي (ذ. ٧٣٢هـ)، تَحْقِيقُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنِ أَكْوَعٍ حَوَالِي، صَنْعَاءُ، مَكْتَبَةُ الْإِشْرَادِ، الطَّبْعَةُ الثَّانِيَّةُ، ١٩٩٥م.

سَلْوَةُ الْكُتَيْبِ بِوَفَاةِ الْحَبِيبِ، مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ دِمَشْقِي شَافِعِي مَعْرُوفٌ بِهِ ابْنُ نَاصِرِ الدِّينِ (ذ. ٨٤٢هـ)، تَحْقِيقُ صَالِحُ يُوسُفَ مَعْتُوقٌ - هَاشِمُ صَالِحُ مَنَاعٌ، اِمَارَاتُ مِتْحَدِهِ عَرَبِي، دَارُ الْبَحْثِ لِلدِّرَاسَاتِ الْإِسْلَامِيَّةِ.

سَمَطُ النُّجُومِ الْعَوَالِي فِي أُنْبَاءِ الْأَوَائِلِ وَالتَّوَالِي، عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ حُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَصَامِي مَكِّي شَافِعِي (ذ. ١١١١هـ)، تَحْقِيقُ عَادِلُ أَحْمَدُ عَبْدِ الْمَوْجُودِ - وَ عَلِيٌّ مُحَمَّدٌ مَعُوضٌ، بِيْرُوتُ، دَارُ الْكُتُبِ الْعِلْمِيَّةِ، الطَّبْعَةُ الْأُولَى، ١٤١٩هـ / ١٩٩٨م، ٤ جلد.

سُنَنُ التِّرْمِذِيِّ، أَبُو عِيْسَى مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى بْنِ سُورَةَ تِرْمِذِي (ذ. ٢٧٩هـ)، تَحْقِيقُ عَبْدِ الْوَهَّابِ عَبْدِ الْلَطِيفِ (ج ١) - عَبْدِ الرَّحْمَنِ مُحَمَّدُ عُثْمَانُ (ج ٢ - ج ٥)، بِيْرُوتُ، دَارُ الْفِكْرِ لِلطَّبَاعَةِ وَالنَّشْرِ، الطَّبْعَةُ الثَّانِيَّةُ، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م، ٥ جلد.

سُنَنُ الدَّارِقُطْنِيِّ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَمْرِو بْنِ أَحْمَدَ دَارِقُطْنِي شَافِعِي (ذ. ٣٨٥هـ)، تَحْقِيقُ

مجدی بن منصور بن سید الشوری، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى،
۱۴۱۷/ ۱۹۹۶ م، ۴ جزء.

سَنَن الدَّارِمِی، عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام سمرقندی دارِمِی (ف. ۲۵۵هـ)، به
اهتمام محمد احمد دهمان، دمشق، مكتبة الاعتدال، ۲ جلد.

سَنَن أبی داود، ابوداود سلیمان بن اشعث بن شَدَّاد سِجِسْتَانِی (ف. ۲۷۵هـ)، تحقیق سعید
محمد اللحام، بیروت، دار الفکر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰/ ۱۹۹۰ م، ۴ جزء در
۲ مجلد.

سَنَن سعید بن مَنْصُور، ابوعثمان سعید بن منصور بن شعبه خراسانی مروزی بلخی (ف.
۲۲۷هـ)، تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، هند، الدار السلفية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳/ ۱۹۸۲ م، ۲ جلد.

سَنَن الصَّالِحِیْنَ وَسَنَن العَابِدِیْنَ، ابوالولید سلیمان بن خَلَف بن سعد باجی (ف. ۴۷۴هـ)،
تحقیق ابراهیم باجس عبدالمجید، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولى، ۱۴۲۴/ ۲۰۰۳ م، ۲ جلد.

السَّنَن الصُّغْرَى، ابوبکر احمد بن حسین بن علی یَیْهَقِی (ف. ۴۵۸هـ)، شرح و تخریج دکتر
محمد ضیاء الرحمن اعظمی، ریاض، مكتبة الرشد، ۱۴۲۲/ ۲۰۰۱ م، ۹ جزء. [این
کتاب تحت عنوان «المنّة الكبرى شرح وتخریج السنن الصغرى» چاپ شده است].

۵۸۰

السَّنَن الْكُبْرَى، احمد بن علی بن شعیب نَسَائِی (ف. ۳۰۳هـ)، تحقیق دکتر عبدالغفار سلیمان
بنداری — و سید کسروی حسن، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى،
۱۴۱۱/ ۱۹۹۱ م، ۶ جلد + یک جلد فهارس.

السَّنَن الْكُبْرَى، ابوبکر احمد بن حسین بن علی یَیْهَقِی (ف. ۴۵۸هـ)، تصحیح ابوالحسن

امروهي - و احمد الله ندوي - و محمد طه ندوي - و هاشم ندوي، حيدر آباد، مطبعة
دائرة المعارف العثمانية، ١٣٤٤هـ - ١٣٥٥هـ، ١٠ جلد.

سُنَن ابنِ ماجَّة، ابو عبدالله محمد بن يزيد قزويني معروف به ابن ماجَّه (ف. ٢٧٥هـ)، تحقيق
محمد فؤاد عبد الباقي، قاهره، دار إحياء الكتب العربية (عيسى البابي الحلبي)،
١٣٧٣هـ / ١٩٥٢م، ٢ جلد.

سُنَن النَّسَائِي (المُجْتَبَى)، احمد بن علي بن شعيب نسائي (ف. ٣٠٣هـ)، مصر، ١٣٤٨هـ /
١٩٣٠م، ٨ جزء.

السُّنَن والمُبْتَدَعَات، محمد عبدالسلام خضر شقيري (تاريخ خاتمه تأليف ١٣٥٢هـ)،
تصحيح محمد خليل هراس، بيروت، دار الفكر.

السُّنَّة (= كتاب السُّنَّة)، ابوبكر احمد بن عمرو بن ضحَّاك معروف به ابن ابى عاصم (ف.
٢٨٧هـ)، تحقيق محمد ناصرالدين بن نوح ألباني (ف. ١٤٢٠هـ)، بيروت، المكتب
الإسلامي، الطبعة الثالثة، ١٤١٣هـ / ١٩٩٣م.

السُّنَّة (= كتاب السُّنَّة)، ابوبكر احمد بن محمد بن هارون خَلَّال (ف. ٣١١هـ)، تحقيق دكتور
عطية زهراني، رياض، دار الراية للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ / ١٩٨٩م،
٣ جزء.

السُّنَّة (= كتاب السُّنَّة)، ابو عبدالرحمن عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل شَيْبَانِي (ف.
٢٩٠هـ)، تحقيق محمد سعيد سالم قحطاني، عربستان، دمام، دار ابن قيم، الطبعة
الأولى، ١٤٠٦هـ، ٢ جلد.

سُؤَالَاتِ الْحَاكِمِ النَّيْسَابُورِيِّ لِلدَّارَقُطْنِيِّ، ابوالحسن علي بن عمر بن احمد دارقُطْنِي
شافعي (ف. ٣٨٥هـ)، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن حمدويه معروف به حاكم

نیشابوری (ف. ۴۰۵هـ)، تحقیق موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، ریاض، مكتبة المعارف، الطبعة الأولى، ۱۴۰۴هـ / ۱۹۸۴م.

سؤالات حمزة بن يوسف السهمي للدارقطني وغيره من المشايخ، ابوالحسن علي بن عمر بن احمد دارقطني شافعي (ف. ۳۸۵هـ)، ابوالقاسم حمزة بن يوسف بن ابراهيم سهمي (ف. ۲۲۷ یا ۲۲۸ یا ۴۲۹هـ)، تحقیق موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، ریاض، مكتبة المعارف، الطبعة الأولى، ۱۴۰۴هـ / ۱۹۸۴م.

۵۹۰

سؤالات أبي عبدالرحمن السلمي للإمام الدارقطني في الجرح والتعديل وعمل الحديث، ابوالحسن علي بن عمر بن احمد دارقطني شافعي (ف. ۳۸۵هـ)، ابو عبدالرحمن محمد بن حسين بن محمد سلمی (ف. ۴۱۲هـ)، تحقیق ابو عمر محمد بن علي الازهری، قاهره، الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، ۱۴۲۷هـ / ۲۰۰۶م.

سؤالات أبي عبيد الآجري أبا داود سليمان بن الأشعث السجستاني، ابوداود سليمان بن اشعث سجستاني (ف. ۲۷۵هـ) در جواب سؤالات ابو عبيد محمد بن علي بن عثمان آجري، تحقیق عبد العليم عبد العظيم بستوی، مکه مکرمه، مكتبة دار الاستقامة - بيروت، مؤسسة الريان، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م، ۲ جلد.

سؤالات عثمان بن محمد بن أبي شيبه للإمام علي بن المديني، علي بن عبدالله بن جعفر سعدی بصری معروف به ابن المديني (ف. ۲۳۴هـ)، عثمان بن محمد بن ابی شيبه (ف. ۲۳۹هـ)، تحقیق ابو عمر محمد بن علي ازهری، قاهره، الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۲۷هـ / ۲۰۰۶م.

السياسة الشرعية في إصلاح الراعي والرعية، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تيمية خرائي (ف. ۷۲۸هـ)، بيروت، دار المعرفة.

سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ (= إتحاف السَّائِلِ بِمَا لِفَاطِمَةَ مِنَ الْمَنَاقِبِ)، زين الدين محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفين بن علي مُناوي (ف. ١٠٣١هـ)، تحقيق شيخ علي احمد عبدالعال طهطاوي، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م.

سَيَرُ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ، شمس الدين محمد بن احمد بن قايماز ذَهَبِي (ف. ٧٤٨هـ)، تحقيق تحت اشراف شعيب ارنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣هـ / ١٩٩٣م، ٢٣ جلد + ٢ جلد فهرس.

سَيَرُ السَّلَفِ الصَّالِحِينَ، ابوالقاسم اسماعيل بن محمد بن فضل طُلُحِي اصفهاني ملقب به قِوَامُ السُّنَّةِ (ف. ٥٣٥هـ)، تحقيق محمد حسن محمد حسن اسماعيل - طارق فتحي السيد، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م.

سَيَرَةُ آلِ بَيْتِ النَّبِيِّ الْأَظْهَارِ، مجدى فتحى السيد، قاهره، المكتبة التوفيقية.

سيرة ابن إسحاق (= كتاب السَّيَرِ وَالْمَغَازِي)، محمد بن اسحاق بن يسار مُطَّلِبِي مدني (ف. ١٥١هـ)، تحقيق سهيل زكَّار، بيروت، دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٣٩٨هـ / ١٩٧٨م.

سيرة أمير المؤمنين عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَشَخْصِيَّتُهُ وَعَصْرُهُ، دكتور علي محمد صلابي، بيروت، دار المعرفة، الطبعة الثالثة، ١٤٢٦هـ / ٢٠٠٥م.

٦٠٠

السَّيَرَةُ الْحَلَبِيَّةُ (إِنْسَانُ الْعُيُونِ فِي سَيَرَةِ الْأَمِينِ الْمَأْمُونِ)، نورالدين علي بن ابراهيم بن احمد حَلَبِي قاهرى شافعى (ف. ١٠٤٢هـ)، بيروت، دار المعرفة، ١٤٠٠هـ، ٣ جلد.

سيرة شُهَدَاءِ الصَّحَابَةِ، فؤاد بن سراج عبدالغفار ابوعبدالرحمن، قاهره، المكتبة التوفيقية.

سيرة الصَّحَابَةِ، د. مصطفى مراد، قاهره، دار الفجر للتراث، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ.

۲۰۰۲ م.

سيرة عُمرَ بنِ الخطَّاب، جمال الدين عبدالرحمن بن علي ابوفَرْج ابن جَوْزى بغدادى (ف. ٥٥٩٧هـ)، مصر، مطبعة السعادة، الطبعة الأولى ١٣٤٢هـ / ١٩٢٤ م.

السَّيْرَةُ النَّبَوِيَّةُ (= سيرة ابن هشام)، ابو محمد عبدالملك بن هشام حِثْرِي (ف. ٢١٣ / ٢١٨هـ)، تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، مصر، مكتبة محمد علي صبيح وأولاده، ١٣٨٣هـ / ١٩٦٣ م، ٤ جلد.

السَّيْرَةُ النَّبَوِيَّةُ، ابوالحسن بن علي حسنى ندوى (ف. ١٤٢٠هـ)، دمشق، دار القلم، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤ م.

السَّيْرَةُ النَّبَوِيَّةُ الصَّحِيحَةُ، دكتور اكرم ضياء عمري، رياض، مكتبة العبيكان، الطبعة السادسة، ١٤٢٦هـ / ٢٠٠٥ م، ٢ جلد.

السَّيْرَةُ النَّبَوِيَّةُ فِي الصَّحِيحَيْنِ وَعِنْدَ ابْنِ إِسْحَاق (دراسة مُقَارَنَةٌ فِي الْعَهْدِ الْمَكِّيِّ)، دكتور سليمان بن حَمْد العَوْدَة، رياض، دار طيبة، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢ م.

السَّيْرَةُ النَّبَوِيَّةُ فِي ضَوْءِ الْمَصَادِرِ الْأَصْلِيَّةِ، دكتور مهدي رزق الله احمد، رياض، دار إمام الدعوة للنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ١٤٢٤هـ، ٢ جلد.

السَّيْرَةُ النَّبَوِيَّةُ كَمَا جَاءَتْ فِي الْأَحَادِيثِ الصَّحِيحَةِ، محمد صوياني، رياض، مكتبة العبيكان، الطبعة الأولى، ١٤٢٤هـ / ٢٠٠٤ م، ٤ جزء.

٦١٠

سيرة النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ وَالسُّنَّةِ الصَّحِيحَةِ، عبدالحميد طهماز، دمشق، دار القلم، الطبعة الأولى، ١٤٢٤هـ / ٢٠٠٣ م.

السَّيْلُ الْجَزَارِيُّ الْمُتَدَقِّقُ عَلَى حَدَائِقِ الْأَزْهَارِ، محمد بن علي بن محمد شوكاني (ف.

١٢٥٠هـ)، تحقيق محمود ابراهيم زايد، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى،

١٤٠٥هـ، ٢ جلد.

شاعرات العرب في الجاهلية والإسلام، بشير يموت، تحقيق عبدالقادر محمد مايو،

سوريه، حلب، الطبعة الأولى، ١٤١٩هـ / ١٩٩٨م.

شاعرات في عصر النبوة، دكتور محمد التونجي، بيروت، دار المعرفة، الطبعة الأولى،

١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢.

شباب قریش في بدء الإسلام، عبدالمتعال الصعيدي، مصر، دار الفكر العربي، الطبعة

الثالثة، ١٩٦٠م.

الشجرة الزكية في الأنساب وسير آل بيت النبوة، يوسف بن عبدالله جمل الليل، رياض،

مكتبة جل المعرفة - مكتبة التوبة، الطبعة الثانية، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م.

الشذا الفياح من علوم ابن الصلاح، برهان الدين ابراهيم بن موسى بن أيوب أبناسي

شافعي (ف. ٨٠٢هـ)، تحقيق ابو عبدالله محمد علي سمك، بيروت، دار الكتب العلمية،

الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٨م.

شذرات الذهب في أخبار من ذهب، ابو الفلاح عبدالحى بن احمد بن محمد عكرى حنبلى

دمشقى معروف به ابن عماد (ف. ١٠٨٩هـ)، بيروت، دار إحياء التراث العربى، [افست

از چاپ: قاهره، مكتبة القدسي، ١٣٥٠-١٣٥١هـ]، ٨ جزء.

شرح أدب القاضي للخصاف (ف. ٢٦١هـ)، برهان الأئمة حسام الدين عمر بن عبدالعزيز بن

مازه بخارى حنفى معروف به صدر شهيد (ف. ٥٣٦هـ)، تحقيق محيى هلال السرحان،

بغداد، مطبعة الإرشاد، ١٣٩٧هـ / ١٩٧٧م - ١٣٩٨هـ / ١٩٧٨م، ٢ جلد.

شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة من الكتاب والسنة وإجماع الصحابة.

ابوالقاسم هبة الله بن حسن بن منصور شافعی طبری لایکائی (ف. ۴۱۸هـ)، تحقیق دکتر

احمد سعد حمدان، ریاض، دار طيبة، ۱۴۰۲هـ، ۸ جزء.

۶۲۰

شرح تجرید الکلام فی تحریر عقائد الإسلام، علاء الدین علی بن محمد قوشجی حنفی

(ف. ۸۷۹هـ)، تبریز، دار الطباعة، ۱۳۰۱هـ.

شرح دیوان الحماسة لأبي تمام، محمد عبدالقادر سعید رافعی، بیروت، دار القلم،

۲ جلد.

شرح الزرقاني على المنظومة البيقونية في المصطلح، ابو عبدالله محمد بن

عبدالباقي بن يوسف زرقاني^۱ مالکی (ف. ۱۱۲۲هـ)، با مقدمه شیخ نبیل شریف،

بیروت، مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۹هـ / ۱۹۸۹م.

شرح الزرقاني على مؤطأ الإمام مالك، ابو عبدالله محمد بن عبدالباقي بن يوسف زرقاني

مالکی (ف. ۱۱۲۲هـ)، بیروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱هـ، ۴ جلد.

شرح الزركشي على مختصر الخرقي، ابو عبدالله شمس الدين محمد بن عبدالله بن محمد

زركشي مصري حنبلي (ف. ۷۷۲هـ)، تحقیق عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالله

الجبرين، ریاض، مكتبة العبيكان، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳هـ / ۱۹۹۳م، ۷ جلد.

شرح سنن أبي داود، ابو محمد محمود بن احمد بن موسى معروف به بدر الدين عيثنی حنفی

(ف. ۸۵۵هـ)، تحقیق ابو المنذر خالد بن ابراهيم مصري، ریاض، مكتبة الرشيد،

۱۴۲۰هـ / ۱۹۹۹م، ۶ جلد + یک جلد فهارس.

۱- زرقان نام یکی از روستاهای مصر است. (رجوع کنید به تاج العروس ج ۶/۳۶۹).

شرح السُّنَّة، ابو محمد حسن بن علی بن خَلَف بُزْهَارِی (ف. ۳۲۹هـ)، تحقیق خالد بن قاسم
رَدَّادِی، ریاض، دار السلف - دار الصمیعی للنشر والتوزیع، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۱هـ/
۲۰۰۰م.

شرح السُّیُوطِی لِسُنَنِ النَّسَائِی، تحقیق عبدالفتاح ابو غده، حلب، مكتب المطبوعات
الاسلامیة، الطبعة الثانية، ۱۴۰۶هـ / ۱۹۸۶م، ۸ جلد.

شرح الشَّافِیَّة لِابْنِ الْحَاجِب، رضی الدین محمد بن حسن استرآبادی سمنانی (ف. ۶۸۶هـ)،
[کتاب الشافیه تألیف جمال الدین عثمان بن عمر بن ابی بکر معروف به ابن الحاجب
(ف. ۶۴۶هـ) است]، تحقیق محمد نور الحسن - و محمد الزقراف - و محمد
محیی الدین عبد الحمید، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۴ جلد.

شرح شرح نُخْبَةِ الْفِکْرِ فِی مُصْطَلَحَاتِ أَهْلِ الْأَثَرِ، ملا علی بن سلطان محمد قاری حنفی
(ف. ۱۰۱۴هـ)، تحقیق محمد نزار تمیم - و هیثم نزار تمیم، با مقدمه عبدالفتاح
ابو غده، لبنان، دار الأرقم.

۶۳۰

شرح صحیح مُسْلِم، ابو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف نووی شافعی (ف. ۶۷۶هـ)، مصر،
المطبعة المصرية، ۱۳۴۹هـ، ۱۸ جزء.

شرح صحیح مُسْلِمٍ لِلْقَاضِی عِیَاض (= إكمال المُعْلِمِ بِقَوَائِدِ مُسْلِمٍ)، قاضی عیاض بن
موسی بن عیاض یخصبسی مالکی (ف. ۵۴۴هـ)، تحقیق دکتر یحیی اسماعیل، دار
الوفاء للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۸م، ۸ جلد + یک جلد
فهارس.

شرح الصُّدُورِ بِشَرْحِ حَالِ الْمَوْتِی وَالْقُبُورِ، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سُیُوطِی
(ف. ۹۱۱هـ)، تحقیق عبدالمجید طعمة حلبی، بیروت، دار المعرفة، الطبعة الأولى،

۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۶م.

شرح العقيدة الواسطية، محمد خليل هراس، ضبط نصوص و تخريج احاديث از: علوى بن عبدالقادر السقاف، رياض، دار الهجرة للنشر والتوزيع، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۱م.

شرح العقيدة الواسطية، شيخ محمد بن صالح العثيمين، تحقيق هانى الحاج، قاهره، المكتبة التوفيقية.

شرح العقيدة الواسطية من كلام شيخ الاسلام ابن تيمية، جمع وترتيب از: خالد بن عبدالله المصلح، جده - رياض، دار ابن الجوزي، الطبعة الاولى، ۱۴۲۱هـ.

شرح العمدة، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تيمية حراني (ف. ۷۲۸هـ)، دكتور سعود صالح العطيشان، رياض، مكتبة العبيكان، ۱۴۱۳هـ، ۴ جلد.

شرح فتح القدير (= فتح القدير للعاجز الفقير [وهو شرح الهداية للمرغيناني])، كمال الدين محمد بن عبدالواحد سيواسي مصري معروف به ابن همام حنفي (ف. ۸۶۱هـ)، بيروت، دار الفكر، الطبعة الثانية، ۸ جلد.

الشرح الكبير (= شرح المختصر على مختصر خليل)، ابوالبركات احمد بن محمد دزدير (ف. ۱۲۰۱هـ)، مصر، إحياء الكتب العربية (عيسى البابي الحلبي وشركاء)، ۴ جلد.

الشرح الكبير على متن المقنع، شارح: شمس الدين ابوالفرج عبد الرحمن بن ابي عمر محمد بن احمد بن قدامه مقدسي (ف. ۶۸۲هـ)، صاحب المقنع: ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه مقدسي (ف. ۶۲۰هـ)، تحت إشراف محمد رشيد رضا، قاهره، مطبعة المنار، ۱۳۴۵هـ، ۱۲ جلد.

۶۴۰

شرح الكوكب المنير المسمى بمختصر التحرير (= المختبر المبتكر شرح المختصر

فی أصول الفقه)، تقی الدین محمد بن احمد فُتُوْحی حنبلی مصری مشهور به ابن النَجَّار (ف. ٩٧٢هـ)، تحقیق دکتر محمد الزحیْلَی - و دکتر نزیه حَمَّاد، ریاض، مكتبة البیكان، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م، ٢ جلد.

شرح مَذاهِبِ أَهْلِ السُّنَّةِ، ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین (ف. ٣٨٥هـ)، تحقیق عادل بن محمد، مؤسسة قرطبة للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م.

شرح مُسْنَدِ أَبِي حَنِيفَةَ، ملا علی بن سلطان محمد قاری حنفی (ف. ١٠١٤هـ)، تحقیق شیخ خلیل محیی الدین المیس، بیروت، دار الکتب العلمیة، تاریخ مقدمه محقق: ١٤٠٤هـ / ١٩٨٤م.

شرح مُشْکَلِ الْآثَارِ، ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامه طحاوی حنفی (ف. ٣٢١هـ)، تحقیق شعیب الارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٧م، ١٥ جلد.

شرح معانی الآثار، ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامه طحاوی حنفی (ف. ٣٢١هـ)، تحقیق محمد زهری النجار، بیروت، دار الکتب العلمیة، الثالثة، ١٤١٦هـ / ١٩٩٦م، ٢ جلد.

الشرح الْمُتَمِّعُ عَلَى زَادِ الْمُسْتَفْنَعِ، محمد بن صالح العثیمین، جمع و ترتیب و تحقیق دکتر سلیمان بن عبدالله بن حمود و دکتر خالد بن علی بن محمد مشیقح، ریاض، مؤسسة آسام، ١٤١٧هـ / ١٩٩٧م، ٨ جلد. (تا کتاب البیع).

شرح الْمَنْظُومَةِ الْبَيْقُونِيَّةِ فِي مُصْطَلَحِ الْحَدِيثِ، ناظم: عمر بن محمد بن فتوح بَيْقُونِي دمشقی شافعی (ف. ١٠٨٠هـ)، جمع و ترتیب از: عبدالله سراج الدین، حلب، مكتبة دار الفلاح.

شرح الْمَوَاهِبِ اللَّدِّيَّةِ بِالْمَنْحِ الْمُحَمَّدِيَّةِ، ابوعبدالله محمد بن عبدالباقی بن یوسف زُرْقَانِي

مصرى مالکى (ف. ۱۱۲۲هـ)، تحقيق محمد عبد العزيز خالدى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۶، ۱۲ جلد.

شرح الموطأ (شرح الزرقانى على موطأ الإمام مالك)، ابو عبد الله محمد بن عبد الباقي بن يوسف زرقانى مصرى مالکى (ف. ۱۱۲۲هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱هـ، ۴ جلد.

شرح نهج البلاغة، عز الدين عبد الحميد بن ابى الحديد مدائنى (ف. ۶۵۶هـ)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم (ف. ۱۴۰۱هـ)، مصر، دار إحياء الكتب العربية، ۱۳۸۵هـ، ۲۰ جزء در ۱۰ مجلد.

۶۵۰ الشرح والتعليل لألفاظ الجرح والتعديل، يوسف محمد صديق، كويت، مكتبة ابن تيمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰هـ / ۱۹۹۰م.

شرف أصحاب الحديث، ابوبكر احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى (ف. ۴۶۳هـ)، تحقيق دكتور محمد سعيد خطى اوغلى، أنكارا، دار إحياء السنة النبوية.

الشرف المؤبد لآل محمد، يوسف بن اسماعيل بن يوسف نُبْهَانِي (ف. ۱۳۵۰هـ)، بيروت، المطبعة الأدبية، ۱۳۰۹هـ.

شروط الصلاة، محمد بن عبد الوهاب بن سليمان تميمى نجدى (ف. ۱۲۰۶هـ)، [این رساله در داخل مجموعه‌ای تحت عنوان «جامع المتون» (ص ۹۵۵ – ۹۶۴) به چاپ رسیده: جمع و ترتیب از: راشد بن عثمان بن احمد زهرانى، رياض، دار الصمىعى للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۱م].

كتاب الشريعة، ابوبكر محمد بن حسين بن عبد الله أجرى شافعى (ف. ۳۶۰هـ)، تحقيق مكتب التحقيق فى مؤسسة الريان، بيروت، جمعية إحياء التراث الإسلامى – مؤسسة الريان

للطبعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م.

شُعْبُ الْإِيمَان، ابوبكر احمد بن حسين بن علي بيهقي (ف. ٤٥٨هـ)، تحقيق محمد السعيد بسيوني زغلول، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ، ٧ جلد.

الشِّفَاء بِتَعْرِيفِ حُقُوقِ الْمُصْطَفَى، قاضى عياض بن موسى بن عياض يَحْصِي مالكى (ف. ٥٤٢هـ)، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤٠٩هـ / ١٩٨٨م.

شِفَاء الْغَرَامِ بِأَخْبَارِ الْبَلَدِ الْحَرَامِ، ابوالطيب تقي الدين محمد بن احمد حسنى فاسى مكى مالكى (ف. ٨٣٢هـ)، تحقيق دكتور عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت، دار الكتاب العربى، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م، ٢ جلد.

الشَّمَائِلُ الشَّرِيفَةُ، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سُيُوطِي (ف. ٩١١هـ)، تحقيق حسن بن عبيد باحيشى، جده، دار طائر العلم للنشر والتوزيع.

الشَّمَائِلُ الْمُحَمَّدِيَّةُ وَالْخَصَائِلُ الْمُصْطَفَوِيَّةُ، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره تِرْمِذِي (ف. ٢٧٩هـ)، سيد عباس جليمى، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ.

٦٦٠

شَوَاهِدُ التَّنْزِيلِ بِقَوَاعِدِ التَّفْصِيلِ، ابوالقاسم عبيدالله بن عبدالله حاكم حَشْكَانِي (متوفى بعد از ٤٧٠هـ)، بيروت، مؤسسة الأعلمى، ١٣٩٢هـ، ٢ جلد.

شهداء الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ، جهاد خَجَّاج، مصر، منصوره، مكتبة الإيمان، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٣م.

شَهِيرَاتُ النِّسَاءِ، خليل البدوى، اردن، عمان، دار أسامة للنشر، الطبعة الأولى، ١٤١٩هـ / ١٩٩٨م.

الصَّارِمُ الْمَسْلُوكُ عَلَى شَاتِمِ الرَّسُولِ، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تَيْمِيَّةَ حَرَّانِي (ف. ۷۲۸هـ)، تحقيق محمد عبدالله عمر حلواني - محمد كبير احمد شودري، بيروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷هـ، ۲ جلد.

الصَّارِمُ الْمُتَنَكِّي فِي الرَّدِّ عَلَى السُّبُكِيِّ، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عبدالهادي معروف به ابن قدامه مقدسي حنبلي (ف. ۷۴۴هـ)، تحقيق اسماعيل بن محمد انصاري، مكتبة التوعية الإسلامية.

صَانِعُو التَّارِيخِ الْعَرَبِيِّ، فيليب حَتِّي P. Hitti، دار الثقافة، تاريخ مقدمه ۱۹۶۸م.

صُبْحُ الْأَعْشَى فِي صِنَاعَةِ الْإِنْشَاءِ، ابوالعباس احمد بن علي بن احمد قَلْقَشَنْدِي قاهري (ف. ۸۲۱هـ)، تحقيق دكتور يوسف علي طويل، دمشق، دار الفكر، الطبعة الأولى، ۱۹۸۷م، ۱۴ جلد.

صَحَابِيَّاتُ حَوْلِ الرَّسُولِ ﷺ، جمع و ترتيب از: محمود مصري، با مقدمه شيخ محمد حَسَّان، قاهره، دار التقوى، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۱م.

صَحَابِيَّاتُ الرَّسُولِ ﷺ، انتصار الغول، بيروت، دار يوسف، الطبعة الأولى، ۲۰۰۶م.

الصَّحَاحُ (= تاج اللُّغَةِ وَصَحَاحُ الْعَرَبِيَّةِ)، ابونصر اسماعيل بن حمَّاد فارابي جَوْهَرِي (ف. ۳۹۳هـ)، تحقيق احمد عبدالغفور عطار، بيروت، دار العلم للملايين، ۱۴۰۷هـ / ۱۹۸۷م، ۶ جلد.

۶۷۰

صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاري (ف. ۲۵۶هـ)، استانبول، دار الطباعة العامة، ۱۳۱۵هـ، ۸ جزء.

صَحِيحُ ابْنِ حِبَّانَ بِتَرْتِيبِ ابْنِ بَلْبَانَ، ابوحاتم محمد بن حِبَّان بن احمد بُسْتِي (ف. ۳۵۴هـ)،

ترتيب از: علاء الدين على بن بَلْبَان فارسی (ف. ٧٣٩هـ)، تحقيق شعيب ارنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية، ١٤١٢هـ / ١٩٩٣م، ١٦ جلد.

صحيح ابن خُزَيْمَةَ، ابوبكر محمد بن اسحاق بن خُزَيْمَةَ سلمى نيشابورى (ف. ٣١١هـ)، تحقيق دكتور محمد مصطفى اعظمى، بيروت، المكتب الإسلامى، الطبعة الثانية، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م، ٢ جلد.

صحيح فقه السُّنَّة، ابومالك كمال بن السيد سالم، قاهره، المكتبة التوفيقية، ٢٠٠٣م، ٤ جلد.

صحيح كتاب الزَّهد، ابوسفیان وَكَيْع بن جَرَّاح بن مليح رؤاسى (ف. ١٩٧هـ)، تحقيق دكتور عبدالرحمن بن عبدالجبار فَرِيَوَاتِي، اختصره أشرف بن عبدالمقصود، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ / ١٩٩٣م.

صحيح مُسْلِم، مسلم بن حَجَّاج نيشابورى (ف. ٢٦١هـ)، استانبول، دار الطباعة العامرة، ١٣٣٤هـ، ٨ جزء.

الصَّحِيحُ الْمُسْنَدُ مِمَّا لَيْسَ فِي الصَّحِيحَيْنِ، ابوعبدالرحمن مُقْبِل بن هادى وادعى (ف. ١٤٢٢هـ)، صنعاء، دار الآثار، الطبعة الثالثة، ١٤٢٦هـ / ٢٠٠٥م، ٢ جلد.

الصَّحِيح مِنْ سِيرَةِ الْفَارُوقِ عَمْرٍ بنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، امّ رحمة رحاب بنت سمير عبدالباقي، با مقدمه شيخ ابوعبدالله مصطفى عدوى، اسكندريه، دار القمّة لتوزيع الكتاب - دار الايمان للطبع والنشر والتوزيع، ٢٠٠٣م.

الصِّدِّيقُ أَبُو بَكْرٍ، محمد بن حسين بن سالم هيكل (ف. ١٣٧٦هـ)، مصر، مطبعة مصر، ١٣٦١هـ / ١٩٤٢م.

صَرِيحُ السُّنَّةِ، ابو جعفر محمد بن جرير طبرى (ف. ٣١٠هـ)، تحقيق بدر يوسف المعتوق،
كويت، دار الخلفاء للكتاب الإسلامى، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ.

٦٨٠

الصفة الشخصية وسمات السلوك القيادى عند الخليفة عمر بن الخطاب، دكتور
محمد توفيق النوافلة، عمان، دار مجدلاوى للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ١٤٢١هـ/
٢٠٠١م.

صَفَحَاتُ نَيْرَاتٍ مِنْ حَيَاةِ السَّابِقَاتِ، نذير محمد مكتبى، بيروت، دار البشائر الإسلامية،
الطبعة الثالثة، ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م.

صِفَةُ الصَّفْوَةِ، جمال الدين عبدالرحمن بن على ابوفَرْج ابن جَوْزَى بغدادى (ف. ٥٩٧هـ)،
تحقيق محمود فاخورى - دكتور محمد رؤاس قلعه جى، بيروت، دار المعرفة، الطبعة
الثانية، ١٣٩٩هـ / ١٩٧٩م، ٤ جلد.

صِفَةُ الْفَتَوَى وَالْمُفْتَى وَالْمُسْتَفْتَى، احمد بن حمدان بن شبيب بن حمدان ثَمَرَى حَرَّانِى
حنبلِى (ف. ٦٩٥هـ)، تحقيق محمد ناصرالدين بن نوح أَلْبَانِى (ف. ١٢٢٠هـ)، دمشق،
منشورات المكتب الإسلامى، الطبعة الأولى، ١٣٨٠هـ.

كتاب الصَّمْتِ وَأَدَابِ اللِّسَانِ، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابى الدنيا (ف.
٢٨١هـ)، تحقيق ابواسحاق حوينى، بيروت، دار الكتاب العربى، الطبعة الأولى،
١٤١٠هـ.

الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ فِي الرَّدِّ عَلَى أَهْلِ الْبِدْعِ وَالزُّنْدَقَةِ، ابوالعباس احمد بن محمد بن
على بن حَجَرٍ هَيْثَمِى مَكِى (ف. ٩٧٤هـ)، تحقيق عبدالرحمن بن عبد الله تركى - كامل
محمد الخراط، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ / ١٩٩٧م، ٢ جلد.

صُورٌ مِنْ حَيَاةِ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ، جمع و ترتيب از: محمود المصرى

ابوعمار، با مقدمه محمد حسان، مصر، مكتبة التقوى، ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م، ٢ جلد.

صُور مِنْ حَيَاةِ الصَّحَابَةِ، دكتور عبدالرحمن رأفت الباشا، قاهره (دار الأدب الإسلامى) - بيروت (دار النفائس)، الطبعة الثالثة، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م.

صُور مِنْ سَيَرِ رِجَالِ حَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، على بن محمد كمال بن عبدربه، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٤هـ / ٢٠٠٣م.

صُور مِنْ سَيَرِ الصَّحَابَةِ، عبدالحميد بن عبدالرحمن السحيبانى، رياض، دار ابن خزيمة للنشر والتوزيع، الطبعة الخامسة، ١٤٢٤هـ / ٢٠٠٣م.

٦٩٠

صُور وَمَوَاقِف (رجال ونساء حول الرسول ﷺ)، جمع وترتيب از: هانى الحاج، قاهره، المكتبة التوفيقية، ٢٠٠٠م.

صَيِّدُ الْخَاطِرِ، جمال الدين عبدالرحمن بن على ابوفرج ابن جَوْزَى بغدادى (ف. ٥٩٧هـ)، تحقيق محمد عبدالرحمن عوض، تخريج احمد ابراهيم زهوه، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م.

كِتَابُ الضُّعْفَاءِ، ابونُعَيْمٍ احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانى (ف. ٤٣٠هـ)، دكتور فاروق حمادة، مراكش، مدينة الدار البيضاء، دار الثقافة، تاريخ مقدمة محقق: ١٤٠٠هـ.

الضُّعْفَاءُ الصَّغِيرُ، ابوعبدالله محمد بن اسماعيل بخارى (ف. ٢٥٦هـ)، تحقيق محمود ابراهيم زايد، بيروت، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م.

الضُّعْفَاءُ الْكَبِيرُ، ابوجعفر محمد بن عمرو عُقَيْلَى (ف. ٣٢٢هـ)، تحقيق عبدالمعطى امين قلجى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٤هـ / ١٩٨٤م، ٢ جلد.

الضُّعْفَاءُ وَأَجْوِبَةُ أَبِي زُرْعَةَ الرَّازِيِّ عَلَى سُؤَالَاتِ الْبَرْذَعِيِّ، ابوزُرْعَةَ عبیدالله بن

عبدالکریم بن یزید رازی (ف. ۲۶۴هـ)، ابو عثمان سعید بن عمرو بن عمار بردعی (ف. ۲۹۲هـ)، تحقیق دکتر سعدی الهاشمی، منصوره، دار الوفاء، الطبعة الثانية، ۱۴۰۹هـ.

کتاب الضعفاء والمترُوکین، احمد بن علی بن شعيب نسائی (ف. ۳۰۳هـ)، تحقیق محمود ابراهیم زاید، بیروت، دار المعرفة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶هـ / ۱۹۸۶م. [این کتاب به همراه الضعفاء الصغیر (تألیف بخاری) چاپ شده است].

کتاب الضعفاء والمترُوکین، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفرج ابن جوزی بغدادی (ف. ۵۹۷هـ)، تحقیق عبدالله القاضی، بیروت، دار الکتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶هـ، ۳ جلد.

ضعیف سنن الترمذی، محمد ناصرالدین بن نوح ألبانی (ف. ۱۴۲۰هـ)، تحقیق زهیر الشاویش، ریاض، مکتب الإسلامی، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱هـ.

الضوء اللامع لأهل القرن التاسع، شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی (ف. ۹۰۲هـ)، بیروت، منشورات دار مكتبة الحياة، ۱۲ جزء.

۷۰۰

الطب النبوی، شمس الدین محمد بن ابی بکر بن ایوب معروف به ابن قیّم جوزیّه (ف. ۷۵۱هـ)، تحقیق عبدالغنی عبدالخالق - تعلیقات طبری: دکتر عادل الازهری، قاهره، دار إحياء الكتب العربية، ۱۳۷۷هـ / ۱۹۵۷م.

طبائع النساء، احمد بن محمد بن عبد ربّه اندلسی (ف. ۳۲۸هـ)، قاهره، مكتبة القرآن، ۱۴۰۵هـ.

طبقات الحفاظ، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (ف. ۹۱۱هـ)، بیروت، دار الکتب العلمية، ۱۴۰۳هـ.

طبقات الحنابلة، ابوالحسين محمد بن محمد (ابى يغللى) بن حسين بن محمد معروف به ابن ابى يغللى و معروف به ابن قراء (ف. ٥٥٢٦هـ)، تحقيق محمد حامد الفقى، بيروت، دار المعرفة، ٢ جلد.

طبقات ابن سعد = الطبقات الكبرى

طبقات الشافعية الكبرى، تاج الدين ابونصر عبدالوهاب بن على بن عبدالكافى شُبكى (ف. ٧٧١هـ)، تحقيق محمود محمد طناحى - و عبدالفتاح محمد حلو، مصر، دار إحياء

الكتب العربية (فيصل عيسى بابى الحلبى)، ١٣٩٦هـ / ١٩٧٦م، ١٠ جلد.

طبقات فحول الشعراء، ابوعبدالله محمد بن سلام بن عبيدالله جُمحى (ف. ٢٣٢هـ)، تحقيق محمود محمد شاكر، جده، دار المدنى، ٢ جلد.

طبقات الفقهاء، ابواسحاق ابراهيم بن على بن يوسف شيرازى فيروزآبادى (ف. ٤٧٦هـ)، بغداد، المكتبة العربية (لصاحبها نعمان الأعظمى الكتبى)، ١٣٥٦هـ.

الطبقات الكبرى، محمد بن سعد بن منيع زُهرى (ف. ٢٣٠هـ)، با مقدمه احسان عباس، بيروت، دار صادر، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م، ٨ جلد + يك جلد فهرس.

الطبقات الكبرى (الطبقة الرابعة من الصحابة ممن أسلم عند فتح مكة وما بعد ذلك)، [سلسلة الناقص من طبقات ابن سعد]، محمد بن سعد بن منيع زُهرى (ف. ٢٣٠هـ)، تحقيق دكتور عبدالعزيز عبدالله سلومى، عربستان، طائف، مكتبة الصديق، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ / ١٩٩٥م، ٢ جلد.

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة)، [سلسلة الناقص من طبقات ابن سعد]، محمد بن سعد بن منيع زُهرى (ف. ٢٣٠هـ)، تحقيق دكتور محمد بن صامل

٧١٠

الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى (لَوَاقِحُ الْأَنْوَارِ فِي طَبَقَاتِ الْأَخْيَارِ)، ابوالمواهب عبدالوهاب بن احمد بن على انصارى مصرى شافعى شَغرَانِي (ف. ٩٧٣هـ)، مصر، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي وأولاده، الطبعة الأولى، ١٩٧٣هـ / ١٩٥٤م، ٢ جزء.

طَبَقَاتُ الْمُحَدِّثِينَ بِإِصْنَبَهَانَ وَالْوَارِدِينَ عَلَيْهَا، ابومحمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حَيَّان معروف به ابوالشيخ (ف. ٣٦٩هـ)، تحقيق عبدالغفور عبدالحق حسين بلوشى، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ، ٤ جلد.

طَبَقَاتُ الْمُدَلِّسِينَ = تَعْرِيفُ أَهْلِ التَّقْدِيسِ ...

طَرَحُ التَّشْرِيبِ فِي شَرْحِ التَّقْرِيبِ، زين الدين ابوالفضل عبدالرحيم بن حسين بن عبدالرحمن عراقى (ف. ٨٠٦هـ)، تحقيق عبدالقادر محمد على، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ٢٠٠٠م، ٨ جزء.

ظُرْفَةُ الْأَصْحَابِ فِي مَعْرِفَةِ الْأَنْسَابِ، سلطان ملك اشرف ابوحفص عمر بن يوسف بن عمر بن على بن رسول (ف. ٦٩٦هـ)، تحقيق ك. و. سترستين K. W. Zettersteen، قاهره، دار الآفاق العربية، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠١م.

الطُّرُقُ الْحُكْمِيَّةُ فِي السِّيَاسَةِ الشَّرْعِيَّةِ، شمس الدين محمد بن ابى بكر معروف به ابن قَيْمِ جَوْزِيَّه (ف. ٧٥١هـ)، تحقيق محمد جميل غازى، قاهره، مطبعة المدنى.

طَلَبَةُ الطَّلَبَةِ فِي اصْطِلَاحَاتِ الْفِقْهِ، نجم الدين ابوحفص عمر بن محمد بن احمد نَسْفِي سمرقندى (ف. ٥٣٧هـ)، تحقيق خالد عبدالرحمن العك، اردن، عمان، دار النفائس، ١٤١٦هـ / ١٩٩٥م.

طِيبُ الْمَذَاقِ مِنْ ثَمَرَاتِ الْأَوْرَاقِ، تقى الدين ابوبكر بن على بن عبدالله تقى حَمَوِى

معروف به ابن حُجَّه (ف. ٨٣٧هـ)، تحقیق ابو عمار سخاوی، شارجه، دارالفتح، ١٩٩٧م.

الطُّيُورِيَّات، ابو طاهر احمد بن محمد بن احمد سَلَفِي اصفهانی (ف. ٥٧٦هـ)، [این کتاب منتخبی است از اصول کتب شیخ ابو الحسین مبارک بن عبدالجبار بن احمد صیرفی بغدادی معروف به ابن الطیوری (ف. ٥٠٠هـ)]، تحقیق دسمان یحیی معالی - عباس صخر الحسن، ریاض، مکتبة أضواء السلف، الطبعة الأولى، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م، ٤ جلد.

الظرف والظرفاء = الموشی،

عَارِضَةُ الْأَخْوَذِيِّ بِشَرْحِ صَحِيحِ التِّرْمِذِيِّ، ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد مَعَاوِرِي اِشْبِيلِي معروف به ابن العربی مالکی (ف. ٥٤٣هـ)، تحقیق شیخ جمال مرعشلی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م، ١٣ جزء + یک جلد فهارس.

الْعَبْرُ فِي خَبَرِ مَنْ غَبَرَ، شمس الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبِي (ف. ٧٤٨هـ)، تحقیق دکتر صلاح الدین المُنَجَّد، کویت، مطبعة حكومة الكويت، الطبعة الثانية، ١٩٨٤م، ٦ جلد.

٧٢٠

عُثْمَانُ بْنُ عَقَّانَ ذُو النُّورَيْنِ، محمد رضا مصری (ف. ١٣٦٩هـ)، مصر.

الْعُثْمَانِيَّة، ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (ف. ٢٥٥هـ)، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مصر، دار الكتاب العربي، ١٣٧٤هـ / ١٩٥٥م.

الْعُجَابُ فِي بَيَانِ الْأَشْبَابِ، شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حَجَر عَشْقَلَانِي (ف. ٨٥٢هـ)، تحقیق ابو عبدالرحمن فواز احمد زمزلی، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة

الأولى، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٢م.

عُجَالَةُ الْمُحْتَاجِ إِلَى تَوْجِيهِ الْمُنْهَاجِ، سراج الدين ابوحفص عمر بن علي بن احمد معروف به ابن النحوى يا ابن المُلَقَّن (٨٠٤هـ)، تحقيق عزالدين هشام بن عبدالكريم بدرانى، اردن، دار الكتاب للطباعة والنشر والتوزيع والدعاية والإعلان، ١٤٢١هـ / ٢٠٠١م، ٢ جلد.

الْعُدَّة (حاشية الصَّنْعَانِي عَلَى إِحْكَامِ الْأَحْكَامِ شرح عُمدَةِ الْأَحْكَامِ)، سيد محمد بن اسماعيل امير صنعاني (ف. ١١٨٢هـ)، تحقيق عادل احمد عبدالموجود - شيخ على محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٩هـ / ١٩٩٩م، ٢ جلد.

[این کتاب با در حاشیه کتاب «إحكام الأحكام شرح عمدة الأحكام» چاپ شده است].

عُدَّة الصَّابِرِينَ وَذَخِيرَةُ الشَّاكِرِينَ، شمس الدين محمد بن ابى بكر بن ايوب معروف به ابن قَيْمٍ جَوْزِيَّه (ف. ٧٥١هـ)، تحقيق زكريا على يوسف، بيروت، دار الكتب العلمية.

كتاب العَرْشِ، ابو جعفر محمد بن عثمان بن ابى شَيْبَه (ف. ٢٩٧هـ)، تحقيق محمد بن حمد الحمود، الكويت، مكتبة المعلا، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ.

الْعَشْرَةُ الْمُبَشَّرُونَ بِالْجَنَّةِ، حمزة الفقير، عمان، دار الأسراء للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٩٩٥م.

الْعَشْرَةُ الْمُبَشَّرُونَ بِالْجَنَّةِ، عبداللطيف عاشور، قاهره، مكتبة القرآن، ٢٠٠٢م.

الْعَشْرَةُ الْمُبَشَّرُونَ بِالْجَنَّةِ، شيخ محمد احمد عيسى، مصر، منصوره، دار الغد الجديد، الطبعة الأولى، ١٤٢٦هـ / ٢٠٠٥م.

٧٣٠

الْعَشْرَةُ الْمُبَشَّرُونَ بِالْجَنَّةِ (١ - أبوبكر الصديق)، دكتور احمد شلبى، قاهره، مكتبة

النهضة المصرية، ١٩٨١هـ.

العشرة المُبَشَّرُونَ بِالْجَنَّةِ (٢- عمر بن الخطاب)، دكتور احمد شلبى، قاهره، مكتبة
النهضة المصرية، ١٩٨١هـ.

عَصْرُ الْخِلَافَةِ الرَّاشِدَةِ، دكتور اكرم ضياء عُمرى، رياض، مكتبة العبيكان، الطبعة الثالثة،
١٤٢٢هـ / ٢٠٠١م، يك جلد.

عَصْرُ الصَّحَابَةِ، عبد المنعم هاشمى، دمشق - بيروت، دار ابن كثير، الطبعة الرابعة،
١٤٢٢هـ / ٢٠٠٣م.

عَصْرُ التَّبَوُّةِ وَالْخِلَافَةِ الرَّاشِدَةِ، دكتور لبید ابراهيم - و دكتور فاروق عمر، بغداد، وزارة
التعليم العالى والبحث العلمى، جامعة بغداد، ١٩٨٦م.

العقد الثمين فى تاريخ البلد الامين، ابوالطيب تقى الدين محمد بن احمد حسنى فاسى
مكى مالكى (ف. ٨٣٢هـ)، تحقيق محمود محمد طناحى، قاهره، مطبعة السنة المحمدية،
١٣٨١هـ - ١٣٨٨هـ / ١٩٦٢م - ١٩٦٩م، ٨ جلد.

العقد الفريد، احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسى (ف. ٣٢٨هـ)، تحقيق احمد امين و احمد
الزوين و ابراهيم الابيارى و، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣ -
١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م، ٧ جلد.

العُقُوبَاتُ الْإِلَهِيَّةُ لِلْأَفْرَادِ وَالْجَمَاعَاتِ وَالْأُمَمِ، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابي
الدنيا (ف. ٢٨١هـ)، تحقيق محمد خير رمضان يوسف، بيروت، دار ابن حزم، الطبعة
الأولى، ١٤١٦هـ / ١٩٩٦م.

عُقُودُ الْجُمَانِ = قَلَانْدُ الْجُمَانِ

عقيدة أهل السنة والجماعة في الصحابة الكرام ﷺ، ناصر بن علي عائض حسن الشيخ، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الثالثة، ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م، ٣ جلد.

عقيدة السلف وأصحاب الحديث، ابو عثمان اسماعيل بن عبدالرحمن بن احمد صابوني (ف. ١٤٢٩هـ)، تحقيق دكتور ناصر بن عبدالرحمن بن محمد الجديع، رياض، دار العاصمة للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.

٧٤٠

العقيدة الواسطية، ابو العباس احمد بن عبدالحليم بن تيمية حرّاني (ف. ٧٢٨هـ)، تحقيق محمد بن عبدالعزيز بن مانع، رياض، الرئاسة العامة لإدارات البحوث والإفتاء، الطبعة الثانية، ١٤١٢هـ.

علل الحديث (ابن أبي حاتم)، ابو محمد عبدالرحمن بن محمد أبي حاتم بن ادريس رازی (ف. ٣٢٧هـ)، تحقيق محب الدين الخطيب، بيروت، دار المعرفة، ١٤٠٥هـ، ٢ جلد.

العلل الكبير (= ترتيب العلل الكبير للترمذي)، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره ترمذي (ف. ٢٧٩هـ)، ترتيب از: فقيه قاضي ابوطالب، تحقيق صبحي سامرائي - و ابو المعاطي نوري - و محمود محمد صعيدى، بيروت، عالم الكتب - مكتبة النهضة العربية، الطبعة الأولى، ١٤٠٩هـ.

العلل المتناهية في الأحاديث الواهية، جمال الدين عبدالرحمن بن علي ابوفرج ابن جوزي بغدادى (ف. ٥٩٧هـ)، تحقيق الشيخ خليل الميس، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م، ٢ جلد.

العلل الواردة في الأحاديث النبوية، ابو الحسن علي بن عمر بن احمد دارقطني شافعي (ف. ٣٨٥هـ)، تحقيق محفوظ الرحمن زين الله سلفى، رياض، دار طيبة، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ، ١١ جلد.

العِلَلُ وَمَعْرِفَةُ الرِّجَالِ (= الجامع في العِلَلِ وَمَعْرِفَةِ الرِّجَالِ)، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حَنْبَل شَيْبَانِي (ف. ۲۴۱هـ)، تحقيق وصى الله بن محمد عباس، بيروت (المكتب الاسلامي) - رياض (دار الخاني)، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م، ۳ جلد + يك جلد فهرس.

العِلَلُ وَمَعْرِفَةُ الرِّجَالِ، على بن عبدالله بن جعفر سعدى بصرى معروف به ابن المدينى (ف. ۲۳۴هـ)، ابوالحسن محمد بن احمد بن البراء (ف. ۲۹۱هـ)، قاهره، الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۲۷هـ / ۲۰۰۶م.

كتاب العِلْم، ابو خيثمه زهير بن حرب بن شَدَّاد نَسَائِي بغدادى (ف. ۲۳۴هـ)، تحقيق محمد ناصر الدين أَلْبَانِي (ف. ۱۴۲۰هـ)، بيروت، المكتب الاسلامي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳هـ / ۱۹۸۳م.

العِلْمُ الْهَيْبُ فِي شَرْحِ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ، ابو محمد محمود بن احمد بن موسى معروف به بدر الدين عَيْنِي حنفى (ف. ۸۵۵هـ)، تحقيق ابو المنذر خالد بن ابراهيم مصرى، رياض، مكتبة الرشد - شركة الرياض للنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ۱۴۲۶هـ / ۲۰۰۵م.

الْعُلُوُّ لِلْعَلِيِّ الْغَفَّارِ فِي إِضْاحِ صَحِيحِ الْأَخْبَارِ وَسَقِيمِهَا، شمس الدين محمد بن احمد بن قايماز ذَهَبِي (ف. ۷۴۸هـ)، تحقيق ابو محمد اشرف بن عبدالمقصود، رياض، مكتبة أضواء السلف، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۵م.

۷۵۰

عُلُومُ الْحَدِيثِ وَمُصْطَلَحُهُ، دكتور ضُبْحَى صَالِح، بيروت، دار العلم للملايين، الطبعة السادسة، ۱۳۹۱هـ / ۱۹۷۱م.

عُمْدَةُ التَّحْقِيقِ فِي بَشَائِرِ آلِ الصِّدِّيقِ، ابراهيم بن عامر بن على عبيدى مالكي (ف. ۱۰۹۱هـ). اين كتاب در حاشيه «روض الرياحين» چاپ شده است. رجوع كنيد به

«روض الرياحين».

عُمْدَةُ السَّالِكِ وَعُدَّةُ النَّاسِكِ، ابوالعباس شهاب الدين احمد بن لؤلؤ بن عبدالله مصرى شافعى معروف به ابن النقيب (ف. ٧٦٩هـ)، تحقيق عبدالله بن ابراهيم انصارى، بيروت، المكتبة العصرية، ١٤١٦هـ / ١٩٩٥م.

العُمْدَةُ فِي الْفِقْهِ، ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قُدَامَه مَقْدِسِي (ف. ٦٢٠هـ)، تحقيق عبدالله سفر عبدلى - و محمد دغليلب عتيبي، طائف، مكتبة الطرفين.

عُمْدَةُ الْقَارِي فِي شَرْحِ الْبُخَارِي، ابو محمد محمود بن احمد بن موسى معروف به بدر الدين عَيْنِي حنفي (ف. ٨٥٥هـ)، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ٢٥ جزء.

عمر بن الخطّاب رضي الله عنه، محمد عربى قروى، تونس، المطبعة التونسية.

عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ الْفَارُوقُ الْقَائِدُ، محمود شيت خطاب، الطبعة الثانية، بيروت، دار مكتبة الحياة.

عمر بن الخطّاب فِي تَوْجِيهِهِ لِلْأَدَبِ وَالتَّقْدِيرِ الْأَدَبِيِّ (٣)، دكتور جميل سعيد، بغداد، المجمع العلمى العراقى.

عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَأَصُولُ السِّيَاسَةِ وَالْإِدَارَةِ الْحَدِيثَةُ (دِرَاسَةٌ مُقَارِنَةٌ)، دكتور سليمان محمد طماوى، مصر، دار الفكر العربى، الطبعة الأولى، ١٩٦٩م.

كتاب الْعُمَرِ وَالشَّيْبِ، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابى الدُّنْيَا (ف. ٢٨١هـ)، تحقيق د. نجم عبد الله خلف، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ.

٧٦٠

الْعَوَاصِمُ مِنَ الْقَوَاصِمِ فِي تَحْقِيقِ مَوَاقِفِ الصَّحَابَةِ بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ ﷺ، ابوبكر محمد بن عبدالله بن محمد معافىرى إشبيلى معروف به ابن العربى مالكى (ف. ٥٤٣هـ)،

تحقيق محب الدين الخطيب، قاهره، المطبعة السلفية، ١٣٧١هـ.

العَوَاصِمُ وَالْقَوَاصِمُ فِي الذَّبِّ عَنْ سُنتِ أَبِي الْقَاسِمِ، محمد بن ابراهيم الوزير اليماني (ف. ٨٤٠هـ)، شعيب الارنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م، ٩ جلد.

العَوَالِي، ابو عبدالله مالك بن أنس بن مالك أصْبَحِي (ف. ١٧٩هـ)، [روايات هشام بن عمار ابو الوليد (ف. ٢٠٤هـ) - و سليم بن ايوب الرازي (ف. ٢٤٩هـ) - و ابوبكر احمد بن علي بن ثابت خطيب بغدادى (ف. ٤٦٣هـ) - و زاهر بن طاهر الشحامى ابو القاسم (ف. ٥٣٣هـ) - و زيد بن الحسين الكندى ابو اليمن (ف. ٦١٣هـ) - و عمر بن الحادب الامينى ابوالفتح (ف. ٦٣٠هـ) - و الحاكم ابو احمد محمد بن احمد (ف. ٧٢٨هـ)]، تحقيق محمد الحاج الناصر، بيروت، دار الغرب الاسلامى، الطبعة الثانية، ١٩٩٨م، ٤ جلد.

عَوَالِي الْحَارِثِ بْنِ أَبِي أُسَامَةَ، الحارث بن محمد بن ابى اسامه داهر تميمى بغدادى (ف. ٢٨٢هـ)، تحقيق عبدالله عبدالعزيز الهليل، رياض، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ.

عَوْدَةُ الْحِجَاب، محمد احمد اسماعيل المقدم، رياض، دار طيبة للنشر والتوزيع، الطبعة التاسعة، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م، ٣ جلد.

عَوْنُ الْمَغْبُودِ شَرْحُ شَنْنِ أَبِي دَاوُدَ، ابو الطيب محمد شمس الحق عظيم آبادى (ف. ١٣٢٩هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م، ١٤ جلد.

كتاب الْعِيَال، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابى الدنيا (ف. ٢٨١هـ)، تحقيق دكتور نجم عبد الرحمن خلف، عربستان، دمام، دار ابن القيم، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ / ١٩٩٠م، ٢ جلد.

كتاب الْعَيْنِ، خليل بن احمد فراهيدى (ف. ١٧٥هـ)، تحقيق دكتور مهدي مخزومي و دكتور

ابراهيم سامرائي، قم، مؤسسة دار الهجرة، ١٤٠٩هـ، ٨ جلد.

عُيُونُ الْأَثَرِ فِي قُتُونِ الْمَغَازِي وَالشَّمَائِلِ وَالسِّيَرِ (السِّيَرَةُ النَّبَوِيَّةُ)، ابو الفتح محمد بن محمد بن محمد بن احمد يَعْمُرِي معروف به ابن سَيِّدِ النَّاسِ (ف. ٧٣٤هـ)، بيروت، مؤسسة عزالدين للطباعة والنشر، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م، ٢ جلد.

عُيُونُ الْأَخْبَارِ، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قُتَيْبَةَ دِينَوَرِي (ف. ٢٧٦هـ)، مصر، مطبعة دار الكتب المصرية بالقاهرة، الطبعة الأولى، ١٣٤٣هـ - ١٣٤٨هـ / ١٩٢٥م - ١٩٣٠م، ٤ جزء.

٧٧٠

عُيُونُ الْمَجَالِسِ، ابو محمد قاضي عبدالوهاب بن علي بن نصر ثَعْلَبِي بغدادی مالکی (ف. ٤٢٢هـ)، تحقيق امباي بن كيباكاه، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م، ٥ جلد.

غَالِيَةُ الْمَوَاعِظِ وَمِصْبَاحُ الْمُتَعِظِ وَقَبَسُ الْوَاعِظِ، خيرالدين ابوالبركات نعمان بن محمود آلوسي حسيني بغدادی ١٣١٧هـ، جدّه، دار المنهاج للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٥م.

غَايَةُ الْبَيَانِ شَرْحُ زَبْدِ ابْنِ أَرْسَلَانَ، شمس الدين محمد بن احمد بن حمزه زَمَلِي مصري شافعي (ف. ١٠٠٤هـ)، بيروت، دار المعرفة.

غَايَةُ السُّؤْلِ فِي خَصَائِصِ الرَّسُولِ ﷺ، سراج الدين عمر بن علي بن احمد شافعي معروف به ابن الْمُكَلِّينِ (ف. ٨٠٤هـ)، تحقيق عبدالله بدر الدين عبدالله، بيروت، دار البشائر الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ / ١٩٩٣هـ.

الغدير في الكتاب والسنة والأدب، علامه شيخ عبدالحسين بن احمد اميني نجفي (ف. ١٣٩٠هـ / ١٣٤٩هـ ش)، تهران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٧٢هـ، ١١ جلد.

غذاء الألباب شرح منظومة الآداب، محمد بن أحمد بن سالم سفارینی حنبلی (ف. ١١٨٨هـ)، تحقیق شیخ محمد عبدالعزیز خالدي، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ / ١٩٩٦م، ٢ جلد. [این کتاب شرح منظومه‌ای است که شمس الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالقوی مرّداوی فقیه حنبلی (ف. ٦٦٩هـ) سروده است].

غزبال الزّمان فی وُفیاتِ الأُعیان، یحیی بن ابی بکر بن محمد عامری خَرّضی یمانی (ف. ٨٩٣هـ)، تحقیق محمد ناجی زغبی العمر، به اشراف قاضی عبدالرحمن بن یحیی اریانی، دمشق، مطبعة زید بن ثابت، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م.

غُررُ الخَصائِصِ الواضِحَةِ وَغُررُ النِّقائِصِ الفاضِحَةِ، ابواسحاق محمد بن ابراهیم بن یحیی بن علی انصاری کتبی معروف به وظواط (ف. ٧١٨هـ)، بیروت، دار صعب.

غَرِيبُ الْحَدِيثِ (ابن جَوْزِي)، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزِي بغدادی (ف. ٥٩٧هـ)، تحقیق دکتر عبدالمعطی امین قلّعجی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م، ٢ جلد.

غَرِيبُ الْحَدِيثِ (خَرَبِي)، ابراهیم بن اسحاق خَرَبِي (ف. ٢٨٥هـ)، تحقیق د. سلیمان ابراهیم محمد العاير، جدّه، دار المدنة للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م، ٣ جلد.

٧٨٠

غَرِيبُ الْحَدِيثِ (خَطَّابِي)، ابوسليمان حمد بن محمد بن ابراهیم خَطَّابِي بُسْتِي (ف. ٣٨٨هـ)، تحقیق عبدالکریم ابراهیم غرباوی، مکه مکرمه، جامعة أم القرى، ١٤٠٢هـ / ١٩٨٢م، ٣ جلد.

غَرِيبُ الْحَدِيثِ (ابن قُتَيْبَةَ)، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قُتَيْبَةَ دِينَوَرِي (ف. ٢٧٦هـ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م، ٢ جلد.

غريب الحديث (هَرَوِي)، ابو عبيد قاسم بن سَلَام بن عبدالله هَرَوِي (ف. ٢٢٤هـ)، تحقيق
دكتور محمد عبدالمعيد خان، حيدر آباد دكن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية،
الطبعة الأولى، ١٣٨٥هـ / ١٩٦٦م، ٢ جلد.

الغريبين في القرآن والحديث، ابو عبيد احمد بن محمد هَرَوِي (ف. ٤٠١هـ)، تحقيق احمد
فريد مزيدى، بيروت، المكتبة العصرية، الطبعة الأولى، ١٤١٩هـ / ١٩٩٩م، ٦ جلد.

غَمَزُ عُيُونِ الْبَصَائِرِ عَلَى مَحَاسِنِ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ، شِهَابُ الدِّينِ ابوالعباس سيد
احمد بن محمد مكى حَمَوِي حنفى (ف. ١٠٩٨هـ)، [اين كتاب شرح كتاب «الأشباه
والنظائر» تأليف شيخ زين الدين بن ابراهيم بن محمد معروف به ابن نجيم مصرى
حنفى ف. ٩٧٠هـ است]، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ /
١٩٨٥م، ٢ جلد.

الغنية لطالبي طريق الحق عز وجل، ابو محمد عبدالقادر بن موسى بن عبدالله حسنى
گيلانى (ف. ٥٦١هـ)، تحقيق فرج توفيق الوليد، بغداد، مكتبة الشرق الجديد، توزيع:
بيروت، المركز العربى للثقافة والعلوم، ١٩٨٨م، ٣ جلد.

غَوَامِضُ الْأَسْمَاءِ الْمُبْهَمَةِ الْوَاقِعَةِ فِي مُتُونِ الْأَحَادِيثِ الْمُسْنَدَةِ، ابوالقاسم خَلْفُ بن
عبدالملك بن مسعود بن بَشْكُوَال خَزَرْجِي اندلسى (ف. ٥٧٨هـ)، تحقيق دكتور عزالدين
على السيد - و محمد كمال الدين عزالدين، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الأولى،
١٤٠٧هـ، ٢ جلد.

الغيث المُسَجَّمُ فِي شَرْحِ لَامِيَّةِ الْعَجَمِ، صلاح الدين خليل بن أَيْبِك بن عبدالله صَفْدَى (ف.
٧٦٤هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ١٤١١هـ / ١٩٩٠م، ٢ جلد.

الغَيَلَانِيَّاتُ (= كتاب القَوَائِدِ)، ابوبكر محمد بن عبدالله بن ابراهيم شافعى (ف. ٣٥٤هـ)،

تحقيق حلمى كامل اسعد عبدالهادى، با مقدمه و تعليقات ابو عبيده مشهور بن حسن آل سلمان، رياض، دار ابن الجوزى للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ / ١٩٩٧م، ٢ جلد.

الفائق فى غريب الحديث، ابوالقاسم جار الله محمود بن عمر زَمْخْشَرى (ف. ٥٣٨هـ)، تحقيق ابراهيم شمس الدين، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ / ١٩٩٦م، ٣ جلد.

٧٩٠

الفاروق عُمر، محمد بن حسين بن سالم هيكَل (ف. ١٣٧٦هـ)، قاهرة، مكتبة النهضة المصرية، ١٩٦٣م، ٢ جزء در يك مجلد.

الفاروق عُمر بن الخطّاب، عبدالرحمن الشّرقاوى، قاهره، دار غريب للطباعة والنشر والتوزيع، ١٩٩٥م.

الفاروق عُمر بن الخطّابِ ثانى الخلفاء الراشدين، محمد رضا (ف. ١٣٦٩هـ)، به اهتمام ناجى ابراهيم السّويد، بيروت، دار القلم، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٣م.

فتاوى السُّبْكى، تقى الدين ابوالحسن على بن عبدالكافى بن على بن تمام سُبْكى (ف. ٧٥٦هـ)، بيروت، دار الجيل، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م، ٢ جلد.

فتاوى وأقضية عُمر بن الخطّاب رَضِىَ اللهُ عَنْهُ، محمد عبدالعزيز الهلاوى، رياض، مكتبة الساعى (بتصريح من مكتبة القرآن - القاهرة).

فتاوى ورسائل العلماء للنساء، ايمن محمد الغرباوى، مصر (مكتبة عباد الرحمن) - بيروت (مؤسسة الريان)، الطبعة الأولى، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م.

فتح الباب فى الكنى والألقاب، ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن محمد بن يحيى اصفهانى

معروف به ابن مَنَدَه (ف. ۳۹۵هـ)، تحقیق ابوقتیبه نظر محمد فاریابی، ریاض، مکتبه الکوتر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۶م.

فَتْحُ الْبَارِي بِشَرْحِ صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ، شهاب الدين ابو الفضل احمد بن علي بن حَجَرٍ عَسْقلاني (ف. ۸۵۲هـ)، بيروت، دار إحياء التراث العربي، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م، [افست از چاپ: مصر، بولاق، المطبعة الكبرى الميرية، ۱۳۰۰هـ]، ۱۳ جلد + یک جلد مقدمه (= هدی الساری).

فَتْحُ الْبَاقِي عَلَى أَلْفِيَّةِ الْعِرَاقِيِّ، ابويحيى زين الدين زكرياء بن محمد بن احمد بن زكريا انصاري خزر جي سُنِّيكي قاهري شافعي (ف. ۹۲۵ / ۹۲۶هـ)، [این کتاب به همراه کتاب «التبصرة والتذكرة» چاپ شده است]، تحقیق محمد بن حسین عراقی حسینی، بيروت، دار الكتب العلمية، ۳ جلد.

فَتْحُ الْبَيَانِ فِي مَقَاصِدِ الْقُرْآنِ، ابوالطيب محمد صَدِّيق خان بن حسن بن علي بن لطف الله حسینی بخاری قُتُوْجِي معروف به صَدِّيق حسن خان (ف. ۱۳۰۷هـ)، قاهره، مطبعة العاصمة، ۱۹۶۵م، ۱۰ جلد.

۸۰۰

فَتْحُ الرَّحِيمِ عَلَى فَهْمِ الْإِمَامِ مَالِكٍ بِالْأَدِلَّةِ، محمد بن احمد ملقَّب به داه سَنَقِيْطِي مورتانی، قاهره، مکتبة القاهرة (على يوسف سليمان)، ۱۳۸۹هـ / ۱۹۶۹م، ۳ جلد.

الْفَتْحُ السَّمَاوِيُّ بِتَخْرِيجِ أَحَادِيثِ الْقَاضِي الْبَيْضاوِيِّ، زين الدين محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفين بن علي مُناوِي (ف. ۱۰۳۱هـ)، تحقیق احمد مجتبی، ریاض، دار العاصمة، ۳ جلد.

فَتْحُ الْعَزِيزِ فِي شَرْحِ الْوَجِيزِ، ابوالقاسم عبد الكريم بن محمد رافعي قزويني شافعي (ف. ۶۲۳هـ)، بيروت، دار الفكر، [افست از چاپ: مصر، ادارة الطباعة المنيرية،

فتح القدير الجامع بين فني الرواية والدراية من علم التفسير، محمد بن علي بن محمد شوكاني (ف. ۱۲۵۰هـ)، قاهره، مطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، الطبعة الثانية، ۱۳۸۳/۱۹۶۴م، ۵ جلد. [این کتاب در ذیل صفحات کتاب المجموع (نوی) به چاپ رسیده است].

فتح القريب المجيب في شرح ألفاظ التقريب، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن قاسم غزّي قاهری شافعی (ف. ۹۱۸هـ)، [این کتاب در حاشیه صفحات کتاب «حاشیه الباجوری علی فتح القريب المجيب» به طبع رسیده است]، مصر، مطبعة دار إحياء الكتب العربية، ۲ جزء.

فتح المبدی (شرح مختصر الزبیدی)، عبدالله بن حجازی شرقاوی (ف. ۱۲۲۶هـ)، قاهره، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، الطبعة الرابعة، ۱۳۷۴هـ/۱۹۵۵م، ۳ جلد.

فتح المعين لشرح قرة العين بمهمات الدين، زين الدين بن عبدالعزيز بن زين الدين بن علي معنري مليباري فنانی شافعی (ف. ۹۸۷هـ)، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۴هـ/۱۹۹۳م، ۲ جلد.

فتح المغیث بشرح ألفية الحديث، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن سخاوی (ف. ۹۰۲هـ)، تحقيق شيخ صلاح محمد عويضة، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴هـ/۱۹۹۳م، ۳ جلد.

فتح الملك العلي بصحة باب مدينة العلم علي، احمد بن محمد بن صديق حسني مغربي (ف. ۱۳۸۰هـ)، تحقيق محمد هادي اميني، اصفهان، مكتبة الإمام

أمیر المؤمنین عليه السلام العامة، ۱۳۸۸ هـ.

فَتْحُ الْمَلِكِ الْمَعْبُودِ (تَكْمِلَةُ الْمَنْهَلِ الْعَذْبِ الْمَوْزُودِ)، امین محمود خطاب، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۳۹۴ هـ / ۱۹۷۴ م، ۴ جزء. [این کتاب به همراه «المنهل العذب المورود (۱۰ ج)» تألیف محمود محمد خطاب شبکی (ف. ۱۳۵۲ هـ) چاپ شده است].

۸۱۰

فَتْحُ الْمَنَانِ (= شرح کتاب الدَّارِمِيِّ الْمُسَمَّى بِـ «المُسْنَدِ الْجَامِعِ»)، سید ابوعاصم نبیل بن هاشم غمری، بیروت (دار البشائر الإسلامية) - مکه (المكتبة المكية)، ۱۴۱۹ هـ / ۱۹۹۹ م، ۱۰ جلد.

فَتْحُ الْوَهَّابِ بِشَرْحِ مَنْهَجِ الطَّلَّابِ، ابویحیی زکریا بن محمد بن احمد انصاری سُئِیْکِ قاهری شافعی (ف. ۹۲۶ هـ)، بیروت، المكتبة العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ هـ / ۱۹۹۸ م، ۲ جلد.

(کتاب) الْفِتْنِ، ابوعلی حَنْبَلُ بن اسحاق بن حنبل بن هلال شیبانی (ف. ۲۷۳ هـ)، تحقیق عامر حسن صبری، بیروت، دار البشائر الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹ هـ / ۱۹۹۸ م.

الْفِتْنَةُ وَوَقْعَةُ الْجَمَلِ، سیف بن عمر اسدی تمیمی (ف. ۲۰۰ هـ)، تحقیق احمد راتب عرموش، بیروت، دار النفائس، الطبعة الأولى، ۱۳۹۱ هـ.

(کتاب) الْفُتُوحُ، ابومحمد احمد بن محمد بن علی بن أَغْثَمِ کوفی (ف. ۳۱۴ هـ)، بیروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م، ۴ جلد.

فُتُوحُ الْبُلْدَانِ، ابوالعباس احمد بن یحیی بن جابر بِلَاذُرِی (ف. ۲۷۹ هـ)، تحقیق دکتر صلاح الدین الْمُتَجَدِّد، قاهره، مطبعة لجنة البيان العربی، مكتبة النهضة المصرية،

تاریخ مقدمه محقق الكتاب: ١٩٥٦ م. ٣ جلد.

فُتُوح الشَّام، ابو عبدالله محمد بن عمر بن واقد واقدی (ف. ٢٠٧ هـ)، بیروت، دار الجیل، ٢ جلد.

فُتُوح مِصْرَ وَأَخْبَارَهَا، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحکم بن أعین قرشی مصری مالکی معروف به ابن عبدالحکم (ف. ٢٥٧ هـ)، تحقیق محمد حجیری، بیروت، دار الفکر، الطبعة الأولى، ١٤١٦ هـ / ١٩٩٦ م.

الْفُتُوحَاتِ الْأَحْمَدِيَّةُ بِالْمِنْحِ الْمُحَمَّدِيَّةِ عَلَى مَتْنِ الْهَمْزِيَّةِ لِشَرْفِ الدِّينِ الْبُوصَيْرِيِّ، سليمان بن عمر بن منصور عجیلی ازهری معروف به جمل (ف. ١٢٠٤ هـ)، با حواشی شیخ احمد بن محمد صاوی مالکی خلوتی، مصر، المطبعة الميمنية، ١٣٠٦ هـ.

الْفُتُوحَاتِ الْإِسْلَامِيَّةُ، احمد بن زینی دحلان (ف. ١٣٠٤ هـ)، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، مطبعة مصطفى محمد، ١٣٥٤ هـ، ٢ جلد.

٨٢٠

الْفُتُوحَاتِ الْإِلَهِيَّةُ بِتَوْضِيحِ تَفْسِيرِ الْجَلَالَيْنِ لِلدَّقَائِقِ الْخَفِيَّةِ، سليمان بن عمر عُجَلِي شافعی معروف به جَمَل (ف. ١٢٠٤ هـ)، بیروت، دار إحياء التراث العربي، [افست از چاپ مصر، ١٣٧٧ هجری]، ٤ جلد.

الْفُتُوحَاتِ الْمَكِّيَّةُ، محیی الدین محمد بن علی بن محمد معروف به ابن عربی (ف. ٦٣٨ هـ)، بیروت، دار صادر، ٤ جلد.

الْفَرَايِضُ وَشَرْحُ آيَاتِ الْوَصِيَّةِ، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله سُهَيْلِي (ف. ٥٨١ هـ)، تحقیق دکتر محمد ابراهیم البناء، مکه مکرمه، المكتبة الفيصلية، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ هـ.

فِرْدَوْسُ الْأَخْبَارِ بِمَأْثُورِ الْخِطَابِ، ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه دَیْلَمی همدانی (ف. ۵۵۰۹هـ)، تحقیق فوّاز احمد الزمّرلی و محمد المعتصم بالله بغدادی، بیروت، دار الكتاب العربی، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷/ ۱۹۸۷ م، ۵ جلد.

فُرْسَانُ النَّهَارِ مِنَ الصَّحَابَةِ الْأَخْيَارِ، دکتر سید بن حسین عَفّانی، جده، دار ماجد عَسیری للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵هـ - ۲۰۰۴ م، ۶ جلد.

الْفُرُوسِيَّةُ، شمس الدين محمد بن ابی بکر بن ایوب معروف به ابن قَیِّم جَوَزیَّه (ف. ۷۵۱هـ)، تحقیق مشهور بن حسن بن محمود بن سلمان، عربستان، حائل، دار الأندلس، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴/ ۱۹۹۳ م.

الْفُرُوعُ، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن مُفْلِح مَقْدِسی حنبلی (ف. ۷۶۳هـ)، [این کتاب با «تصحیح الفروع» تألیف علاء الدین علی بن سلیمان مَرْدَاوی (ف. ۸۸۵هـ) چاپ شده است]، تحقیق ابوالزهراء حازم القاضي، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸هـ/ ۱۹۹۷ م، ۶ جلد.

الْفُرُوقُ (= أنوار البروق فی أنواع الفروق)، ابوالعباس احمد بن ادريس بن عبدالرحمن صُنْهَاجی قَرافی مالکی (ف. ۶۸۴هـ)، تحقیق خلیل المنصور، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸/ ۱۹۹۸ م، ۴ جلد. [این کتاب با حاشیة «إدراج الشروق» تألیف ابن الشاط (ف. ۷۲۳) و «تهذیب الفروق» تألیف محمد علی بن حسین بن ابراهیم مکی مالکی (ف. ۱۳۶۷هـ) به چاپ رسیده است].

فَصْلُ الْخِطَابِ فِي سِيرَةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، دکتر علی محمد محمد صَلَّابی، مصر، اسکندریه، دار الإیمان للطبع والنشر والتوزيع، ۲۰۰۲ م.

فَصْلُ الْخِطَابِ فِي مَوَاقِفِ الْأَصْحَابِ، شیخ محمد صالح الغرّسی، دمشق، دار القلم،

الطبعة الأولى، ١٤٢٧هـ / ٢٠٠٦م.

٨٣٠

فَصْلُ الْمَقَالِ فِي شَرْحِ كِتَابِ الْأَمْثَالِ، أبو عبيد عبد الله بن عبد العزيز بن محمد بكري (ف).
١٤٨٧هـ)، تحقيق دكتور احسان عباس، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٩٧١م.

الْفُضُولُ فِي اخْتِصَارِ سِيرَةِ الرَّسُولِ ﷺ، أبو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقي
شافعي (ف. ٧٧٤هـ)، تحقيق محمد العيد الخطراوي - و محيي الدين مستو، بيروت،
مؤسسة علوم القرآن - دار القلم، الطبعة الأولى، ١٣٩٩هـ.

الْفُضُولُ فِي الْأُصُولِ، أبو بكر احمد بن علي جصاص رازي (ف. ٣٧٠هـ)، تحقيق دكتور عجيل
جاسم نشمي، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م، ٤ جلد.

الْفُضُولُ الْمُهِمَّةُ فِي مَعْرِفَةِ الْأَيْمَةِ، نورالدين علي بن محمد بن احمد مكي معروف به ابن
صَبَّاحٍ مالكي (ف. ٨٥٥هـ)، تحقيق سامي غريزي، قم، دار الحديث للطباعة والنشر،
١٤٢٢هـ، ٢ جلد.

فَضَائِلُ الْأَوْقَاتِ، أبو بكر احمد بن حسين بن علي بيهقي (ف. ٤٥٨هـ)، تحقيق عدنان
عبد الرحمن مجيد قيسى، مكة المكرمة، مكتبة المنارة، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ.

فَضَائِلُ الْخُلَفَاءِ الْأَرْبَعَةِ، أبو نُعَيْمٍ احمد بن عبد الله بن احمد اصفهاني (ف. ٤٣٠هـ)، تحقيق
صالح بن محمد العقيل، مدينه منوره، دار البخاري للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى،
١٤١٧هـ / ١٩٩٧م.

فَضَائِلُ الصَّحَابَةِ، أبو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل شيباني (ف. ٢٤١هـ)، تحقيق دكتور
وصي الله محمد عباس، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م،
٢ جلد.

- فَضَائِلُ الْقُرْآن، ابو عبید قاسم بن سلام بن عبدالله هَزَوِي (ف. ٢٢٤هـ)، تحقیق وهبی سلیمان غاوجی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ / ١٩٩١م.
- فَضَائِلُ الْقُرْآن، ابو عبدالله محمد بن ایوب بن ضَرِيسَ بَجَلِي (ف. ٢٩٤هـ)، تحقیق غزوة بدیر، دمشق، دار الفكر، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٧م.
- الْفَقْهُ الْحَنْبَلِيُّ الْمُسَيَّر، دکتر وهبة زحيلي، دمشق، دار القلم، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م، ٢ جلد.
- ٨٤٠
فِقْهُ السُّنَّة، شيخ سيد سابق، بیروت، دار الكتاب العربي، ١٣٩١هـ / ١٩٧١م، ٣ جلد.
- فِقْهُ السِّيَرَة، ا. د. زيد بن عبدالکريم الزَّيْد، رياض، الطبعة الأولى، ١٤٢٤هـ.
- فِقْهُ السِّيَرَة، محمد غزالي بن احمد السقا (ف. ١٤١٦هـ)، تخريج احاديث كتاب توسط محمد ناصر الدين أَلْبَانِي (ف. ١٤٢٠هـ)، قاهره، دار الکتب الإسلامية، الطبعة الثامنة، ١٤٠٢هـ / ١٩٨٢م.
- فِقْهُ السِّيَرَة النَّبَوِيَّة، منير محمد غضبان، مکه، جامعة أمّ القرى، معهد البحوث العلمیة و احیاء التراث الإسلامی، ١٤١٩هـ / ١٩٩٩م.
- فِقْهُ الْمَرْأَةِ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْد، شيخ دکتر جاسم بن محمد بن مهلهل الیاسين، بیروت، مؤسسة الریان، الطبعة الأولى، ١٤٢٦هـ / ٢٠٠٥م.
- الْفَقِيْه وَالْمُتَفَقِّه، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی (ف. ٤٦٣هـ)، ابو عبدالرحمن عادل بن يوسف غرازی، عربستان، دار ابن الجوزی، الطبعة الثانية، ١٤٢١هـ، ٢ جلد.
- فَوَائِدُ تَمَامٍ (= الرَّوْضُ الْبَسَامُ بِتَرْتِيبٍ وَتَخْرِيجٍ فَوَائِدٍ تَمَامٍ)، تَمَامُ بن محمد بن عبدالله رازی بجلی دمشقی (ف. ٤١٤هـ)، تخريج ابوسليمان جاسم بن سليمان فُهَيْد دوسری،

قَبَسٌ مِنْ نَوْرِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ، الشيخ محمد علي الصابوني، بيروت، دار القرآن الكريم، الطبعة الرابعة، ١٤١٩هـ / ١٩٩٨م، ١٦ جزء در ٨ مجلد.

كتاب القراءة خَلْفَ الإمام، ابوبكر احمد بن حسين بن علي بيهقي (ف. ٢٥٨هـ)، تحقيق محمد السعيد بن بسيوني زغلول، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ.

قَلَائِدُ الْجُمَانِ فِي فَرَائِدِ شُعْرَاءِ هَذَا الزَّمَانِ (= عُقُودُ الْجُمَانِ فِي شُعْرَاءِ هَذَا الزَّمَانِ)، ابوالبركات كمال الدين مبارك بن احمد (ابى بكر) بن حمدان موصلى معروف به ابن الشعار (ف. ٦٥٢هـ)، كامل سلمان جبورى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٦هـ / ٢٠٠٥م، ١٠ جزء در ٨ جلد + يك جلد فهرس.

قَلَائِدُ الْمَرْجَانِ فِي بَيَانِ النَّاسِخِ وَالْمُنْشُوخِ فِي الْقُرْآنِ، مرعى بن يوسف بن ابى بكر بن احمد كزى مقدسى حنبلى (ف. ١٠٣٣هـ)، تحقيق سامى عطا حسن، كويت، ١٤٠٠هـ.

قَوَاطِعُ الْأَدِلَّةِ فِي الْأُصُولِ، ابوالمظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار سمعانى مروزي شافعى (ف. ٢٨٩هـ)، محمد حسن محمد حسن اسماعيل شافعى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م، ٢ جلد.

القَوَاعِدُ وَالْفَوَائِدُ الْأُصُولِيَّةُ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهَا مِنَ الْأَحْكَامِ، ابو الحسن علاء الدين على بن عباس بغلى حنبلى (ف. بعد از ٨٠٣هـ)، تحقيق محمد حامد الفقى، قاهره، مطبعة السنة المحمدية، ١٣٧٥هـ / ١٩٥٦م.

القَوَانِينُ الْفِقْهِيَّةُ، ابوالقاسم محمد بن احمد بن محمد غرناطى كلبى معروف به ابن جزى (ف. ٧٢١هـ)، الجزائر، شركة دار الهدى، ٢٠٠٠م.

قُوتُ الْقُلُوبِ فِي مُعَامَلَةِ الْمَحْبُوبِ وَوَصْفِ طَرِيقِ التَّوْحِيدِ إِلَى مَقَامِ التَّوْحِيدِ، محمد بن على بن عطيه حارثى مشهور به ابوطالب مكى (ف. ٣٨٦هـ)، تحقيق دكتور عاصم

ابراهيم كيالى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٦هـ / ٢٠٠٥م، ٢ جلد.

٨٧٠

قَيْدُ الْأَوَائِدِ فِي مُخْتَلَفِ الْعُلُومِ وَالْفَوَائِدِ، دكتور اسامة الناصر الشريف الكتاني، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٤هـ / ٢٠٠٤م.

الكَاشِفُ عَنْ حَقَائِقِ السُّنَنِ (= شرح الطَّيْبِيِّ عَلَى مِشْكَاةِ الْمَصَابِيحِ)، شرف الدين حسين بن محمد بن عبدالله طيبي (ف. ٧٤٣هـ)، تحقيق المفتي عبدالغفار - ونعيم اشرف - و محب الله - و شبير احمد - و بديع السيد اللحام، باكستان، كراچی، ادارة القرآن والعلوم الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ، ١١ جلد + يك جلد فهارس.

الكَاشِفُ فِي مَعْرِفَةِ مَنْ لَهُ رَوَايَةٌ فِي الْكُتُبِ السِّتَّةِ، شمس الدين محمد بن احمد بن قايماز ذهبي (ف. ٧٤٨هـ)، تحقيق محمد عوامه - و احمد محمد نمر الخطيب، عربستان، جدّه، دار القبله للثقافة الإسلامية - مؤسسة علوم القرآن، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ / ١٩٩٢م، ٢ جلد.

الكَافِي فِي فَقهِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ابو عمر يوسف بن عبدالله بن عبد البر قرطبي مالكي (ف. ٤٦٣هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٧هـ.

الكَافِي فِي فَقهِ الْإِمَامِ الْمُبَجَّلِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامة مقدسي (ف. ٦٢٠هـ)، تحقيق زهير الشاويش، بيروت، المكتب الإسلامي، الطبعة الخامسة، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م، ٤ جلد.

الكَامِلُ فِي التَّارِيخِ، عز الدين ابو الحسن علي بن محمد بن محمد شيباني معروف به ابن أثير جَزْرى (ف. ٦٣٠هـ)، بيروت، دار صادر، ١٣٨٥هـ - ١٣٨٦هـ / ١٩٦٥م - ١٩٦٦م، ١٢ جلد + يك جلد فهارس.

لِكَامِلٍ فِي ضَعْفَاءِ الرِّجَالِ، ابو احمد عبدالله بن عدى جرجاني (ف. ٣٦٥هـ)، تحقيق دكتور

سهیل زگار، تدقیق یحیی مختار غزاوی، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۹ھ / ۱۹۸۸م، ۷ جلد.

الکامل فی اللّغة والأدب، ابوالعباس محمد بن یزید معروف به مُبَرِّد نحوی (ف. ۲۸۵ھ)، تحقیق تغارید بیضون - و نعیم زُرُور، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثانية، ۱۴۰۹ھ / ۱۹۸۹م، ۲ جلد.

الکبائر، شمس الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ھ)، بیروت، دار الندوة الجديدة.

الکشاف عن حقائق التّزئیل و عُیون الأقاویل فی وُجوه التّأویل، ابوالقاسم جار الله محمود بن عمر زَمَخْشَری (ف. ۵۳۸ھ)، قاهره، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، ۱۳۸۵ھ / ۱۹۶۶م، ۴ جلد.

۸۸۰
کشاف القناع عن متن الإقناع، منصور بن یونس بن صلاح الدین بُهوتی حنبلی (ف. ۱۰۵۱ھ)، با مقدمة دکتر کمال عبدالعظیم عنانی، تحقیق ابوعبدالله محمد حسن محمد حسن اسماعیل شافعی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الأولى، ۱۴۱۸ھ / ۱۹۹۷م، ۶ جلد.

کشف الأستار عن زوائد البزار علی الکُتُب السِّتّة، نورالدین ابوالحسن علی بن ابی بکر هَيْثَمی (ف. ۸۰۷ھ)، تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۴ھ / ۱۹۸۴م، ۴ جلد.

کشف الأشرار عما خفی عن الأفكار، ابوالعباس شهاب الدین احمد بن عماد بن یوسف أَقْفَهْسی شافعی (ف. ۸۰۸ھ)، تحقیق محمد خیر رمضان یوسف، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولى، ۱۴۲۶ھ / ۲۰۰۵م.

کشف الأشرار فی شرح أصول البزْدَوی، علاء الدین عبدالعزیز بن احمد بن محمد

بخاری حنفی (ف. ۷۳۰هـ)، [این کتاب شرح کتاب اصول فخرالدین ابوالحسن علی بن محمد بن حسن بَزْدَوِی (ف. ۴۸۲هـ) است که در اصول فقه می باشد]، تحقیق عبدالله محمود محمد عمر، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م، ۴ جلد.

الْكَشْفُ الْحَثِيثُ عَنْ زُمَيْ بَوَضْعِ الْحَدِيثِ، برهان الدین ابوالوفاء ابراهیم بن محمد بن خلیل حَلَبِی شافعی معروف به سَیْنَط ابن الْعَجَمِی (ف. ۸۴۱هـ)، تحقیق صبحی سامرائی، بیروت، عالم الکتب - مکتبة النهضة العربية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷هـ / ۱۹۸۷م.

كَشَفُ الْخَفَاءِ وَمُزِيلُ الْإِلْبَاسِ عَمَّا اشْتَهَرَ مِنَ الْأَحَادِيثِ عَلَى أَلْسِنَةِ النَّاسِ، ابوالفداء اسماعیل بن محمد بن عبدالهادی دمشقی عَجَلُونِی (ف. ۱۱۶۲هـ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۸هـ / ۱۴۰۸م، ۲ جلد.

كَشَفُ الظُّنُونِ عَنْ أَسَامِي الْكُتُبِ وَالْفُنُونِ، مصطفى بن عبدالله حلبی معروف به حاجی خلیفه (ف. ۱۰۶۹هـ)، استانبول، ۱۹۵۱م، [این کتاب به همراه ایضاح المکنون و هدیة العارفین بچاپ رسیده است]، ۲ جلد.

كَشَفُ الْمُشْكِلِ، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزِی بغدادی (ف. ۵۹۷هـ)، تحقیق علی حسین البواب، ریاض، دار الوطن، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۷م، ۴ جلد.

كِفَايَةُ الْأَخْيَارِ فِي حَلِّ غَايَةِ الْإِخْتِصَارِ، تقی الدین ابوبکر بن عبدالله بن عبدالرحمن بن محمد دمشقی شافعی معروف به قاضی عَجَلُون (ف. ۹۲۸هـ)، تحقیق علی عبدالمجید بلطجی - و محمد وهبی سلیمان، دمشق، دار الخیر، الطبعة الأولى، ۱۹۹۴م.

كِفَايَةُ الطَّالِبِ الرَّبَّانِيِّ لِرِسَالَةِ أَبِي زَيْدٍ الْقَيَّرَوَانِيِّ، ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن خلف مصری شاذلی مالکی (ف. ۹۳۹هـ)، تحقیق یوسف شیخ محمد بقاعی، بیروت،

دار الفكر، ۱۴۱۲ هـ، ۲ جلد.

۸۹۰

كِفَايَةُ الطَّالِبِ فِي مَنَاقِبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد قرشي گنجی شافعی (مقتول ۶۵۸ هـ)، تحقیق محمد هادی امینی، تهران، دار احیاء تراث أهل البيت، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۴/۱۳۶۲ هـ ش.

الْكِفَايَةُ فِي عِلْمِ الرِّوَايَةِ، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی (ف. ۴۶۳ هـ)، تحقیق دکتر احمد عمر هاشم، بیروت، دار الكتاب العربی، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵ هـ.

۱۹۸۵ م.

كَزْزُ الْعُمَّالِ فِي سُنَنِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ، علاء الدین علی بن عبد الملك حسام الدین بن قاضی خان معروف به مُتَّقَى هندی (ف. ۹۷۵ هـ)، تحقیق شیخ بکری حیّانی و شیخ صفوة سقا، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹/۱۹۸۹ م، ۱۶ جلد + ۲ جلد فهارس.

کتاب الْکُنَى، محمد بن اسمعیل بخاری (ف. ۲۵۶ هـ)، تحقیق هاشم ندوی - و شیخ عبد الرحمن یمانی - و احمد الله ندوی - و احمد بن محمد یمانی - دکن، جمعیه دائره المعارف العثمانیه، الطبعة الأولى، ۱۳۶۰ هـ.

الْکُنَى وَالْأَسْمَاءُ، مسلم بن حجاج نیشابوری (ف. ۲۶۱ هـ)، تحقیق عبدالرحیم محمد احمد قشقری، مدینه منوره، الجامعة الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۴ هـ، ۲ جلد.

الْکُنَى وَالْأَسْمَاءُ، ابو بشر محمد بن احمد بن حماد دُولابی (ف. ۳۱۰ هـ)، تحقیق ابوقتیبه نظر محمد فاریابی، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ هـ/۲۰۰۰ م، ۳ جلد.

الْکَوَاکِبُ الدَّرِیَّةُ فِي تَرَاجِمِ السَّادَةِ الصُّوفِيَّةِ، زین الدین محمد عبدالرؤف بن تاج العارفين بن علی مُناوی (ف. ۱۰۳۱ هـ)، تحقیق محمد ادیب الجادر، بیروت، دار صادر، الطبعة الأولى، ۱۹۹۹ م، ۴ جلد + یک جلد فهارس.

الكواكب النيرات في معرفة من اختلط من الروايات الشقات، ابوبركات بركات بن احمد بن محمد شافعي معروف به ابن كئال (ف. ۹۲۹هـ)، تحقيق حمد عبدالمجيد سلفي، بيروت، عالم الكتب - مكتبة النهضة العربية، الطبعة الثانية، ۱۴۰۷هـ / ۱۹۸۷م.

كوثر المعاني الدراري في كشف خبايا صحيح البخاري، شيخ محمد خضر بن عبدالله جكني شنيطي (ف. ۱۳۵۴هـ)، بيروت مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵هـ / ۱۹۹۵م، ۱۴ جلد.

اللآلي المصنوعة في الأحاديث الموضوعة، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطي (ف. ۹۱۱هـ)، تحقيق ابوعبدالرحمن صلاح بن محمد بن عويضة، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۸م، ۲ جلد.

اللباب في الجفع بين السنة والكتاب، ابومحمد على بن زكريا بن مسعود مئجي (مئجي) حنفي (ف. ۶۸۶هـ)، تحقيق دكتور محمد فضل عبدالعزيز المراد، دمشق (دار القلم) - بيروت (الدار الشامية)، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴هـ / ۱۹۹۴م، ۲ جلد.

اللباب في شرح الكتاب، عبدالغنى بن طالب بن حمادة بن ابراهيم غنمي دمشقي ميداني حنفي (ف. ۱۲۹۸هـ)، تحقيق عبدالرزاق المهدي، بيروت، دار الكتاب العربي، ۱۴۲۵هـ / ۲۰۰۴م، ۳ جزء در يك جلد. [اين كتاب به همراه كتاب «تثبيت أولى الألباب بتخريج أحاديث اللباب» چاپ شده است].

لباب النقول في أسباب النزول، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطي (ف. ۹۱۱هـ)، تحقيق احمد عبدالشافى، بيروت، دار الكتب العلمية.

لسان الحكام في معرفة الأحكام، ابوالوليد ابراهيم بن محمد حلى معروف به ابن شيخه (ف. ۸۸۲هـ)، با تكميل برهان الدين ابراهيم بن ابى اليمن محمد خالى عدى حنفي

- (ف. بعد از ۱۰۱۵هـ)، قاهره، البابى الحلبي، الطبعة الثانية، ۱۳۹۳هـ / ۱۹۷۳م.
- [این نسخه کتاب دارای ۳۰ فصل در خصوص فقه حنفی است که تا فصل بیست و یکم توسط ابن شحنه نگارش یافته و از فصل بیست و دوم تا پایان کتاب توسط برهان الدین خالعی تحت عنوان «غایة المرام فی تتمه لسان الحکام فی معرفة الأحکام» نوشته شده است].
- لسان العرب، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مُکَرَّم مصری معروف به ابن منظور (ف. ۷۱۱هـ)، قم، نشر أدب الحوزة، ۱۴۰۵هـ.
- لسان المیزان، شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حَجَر عَشَقْلَانی (ف. ۸۵۲هـ)، مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية، ۱۳۲۹هـ - ۱۳۳۱هـ، ۷ جزء.
- لَطَائِفِ الْمَعَارِفِ فِيمَا الْمَوَاسِمِ الْعَامِّ مِنَ الْوُظَائِفِ، ابوالفرج زین الدین عبدالرحمن بن احمد بن رجب دمشقى حنبلى (ف. ۷۹۵هـ)، تحقیق یاسین محمد السَّوَّاس، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۶م.
- لَقْطَةُ الْعَجَلَانِ مِمَّا تَمَسُّ إِلَى مَعْرِفَتِهِ حَاجَةُ الْإِنْسَانِ، ابوالطیب محمد صَدِیق خان بن حسن بن علی بن لطف الله حسینى بخارى قَتُّوجى معروف به صَدِیق حسن خان (ف. ۱۳۰۷هـ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ / ۱۹۸۵م.
- لَوَاقِحُ الْأَنْوَارِ الْقُدْسِيَّةِ فِي بَيَانِ الْعُهُودِ الْمُحَمَّدِيَّةِ، شیخ عبدالوہاب بن احمد بن علی شَعْرَانی (ف. ۹۷۳هـ)، قاهره، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي وأولاده - شريف محمود الحلبي وشركاه خلفاء، الطبعة الثانية، ۱۳۹۳هـ / ۱۹۷۳م.
- مَآثِرُ الْإِنَافَةِ فِي مَعَالِمِ الْخِلَافَةِ، ابوالعباس احمد بن علی قَلَقَشَنْدِی (ف. ۸۲۱هـ)، تحقیق عبدالستار احمد فراج، کویت، مطبعة حكومة الكويت، الطبعة الثانية، ۱۹۸۵م، ۳ جلد.

۹۱۰

المائة الأوائل من صحايب الرسول ﷺ، محمود طعمه حلبى، حلب (مكتبة اسامة بن زيد) - بيروت (دار المعرفة)، الطبعة الأولى، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م.

مائة أوائل من النساء، سليمان سليم البواب، دمشق، دار الحكمة للطباعة والنشر، الطبعة الثانية، ١٤٠٧هـ / ١٩٨٦م.

مباحث فى علوم القرآن والحديث، دكتور عبدالمجيد محمود مطلوب، قاهره، مؤسسة المختار للنشر والتوزيع، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م.

المُبدع فى شرح المُقنع، ابواسحاق برهان الدين ابراهيم بن محمد بن عبدالله بن محمد بن، مُفليح حنبلى (ف. ٨٨٤هـ)، بيروت، المكتب الإسلامى، ١٣٩٩هـ، ١٠ جلد.

المبسوط، شمس الدين ابوبكر محمد بن ابى سهل سرخسى حنفى (ف. ٤٨٣ / ٤٨٩هـ)، قاهره، مطبعة السعادة، ١٣٢٤هـ - ١٣٣١هـ، ٣٠ جزء + يك جلد فهارس.

كتاب المُتممّين، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابى الدنيا (ف. ٢٨١هـ)، تحقيق محمد خير رمضان يوسف، بيروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م.

المثل السائر فى أدب الكاتب والشاعر، ابوالفتح ضياء الدين نصرالله بن محمد بن محمد بن عبدالكريم شيبانى جزرى معروف به ابن أثير كاتب (ف. ٦٣٧هـ)، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت، المكتبة العصرية للطباعة والنشر، ١٩٩٥م.

مُشير العزم الساكن إلى أشرف الأماكن، جمال الدين عبدالرحمن بن على ابوقرج ابن جؤزى بغدادى (ف. ٥٩٧هـ)، تحقيق مرزوق على ابراهيم، با مقدمه حماد بن محمد الانصارى، رياض، دار الراية، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م، ٢ جلد.

المُجالسة وجواهر العلم، ابوبكر احمد بن مروان بن محمد بن مالك ديتورى قاضى مالكى

(ف. ٥٣٣٣)، بیروت، دار ابن حزم للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م.

المُجْتَبَى مِنَ الْمُجْتَنَى، جمال الدين عبدالرحمن بن علي ابوفرج ابن جوزي بغدادی (ف. ٥٥٩٧)، تحقيق ايمن عبدالجابر بحيري، با مقدمه دكتور علي جمعه، قاهره، دار الآفاق العربية، الطبعة الأولى، ١٤١٩هـ / ١٩٩٩م.

٩٢٠
كتاب المَجْرُوحِينَ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ وَالضُّعْفَاءِ وَالْمَجْرُوحِينَ، ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد بُسْتِي (ف. ٣٥٤)، تحقيق محمود ابراهيم زايد، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م، ٣ جزء.

مَجْلِسُ إِمْلَاءٍ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الدَّقَاقِ فِي رُؤْيَا اللَّهِ، ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد بن محمد اصفهاني دَقَّاق (ف. ٥١٦)، تحقيق الشريف حاتم بن عارف عوني، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ١٩٩٧م.

مَجْمَعُ الْأَخْبَابِ وَتَذْكِرَةُ أُولَى الْأَلْبَابِ، شريف محمد بن حسن بن عبدالله حسيني واسطي (ف. ٧٧٦)، جده، دار المنهاج للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م، ٦ جلد.

مَجْمَعُ الْأَمْثَالِ، ابو الفضل احمد بن محمد مَيِّدَانِي نيشابوري (ف. ٥١٨)، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، مطبعة السعادة، ١٣٧٩هـ / ١٩٥٩م، ٢ جزء.

مَجْمَعُ بَحَارِ الْأَنْوَارِ فِي غَرَائِبِ التَّنْزِيلِ وَلَطَائِفِ الْآثَارِ، محمد طاهر صديقي هندی گُجَرَاتِي (ف. ٩٨٦)، هند، حيدر آباد دکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، الطبعة الأولى، ١٣٩٠هـ / ١٩٧٠م، ٥ جلد.

مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ فِي زَوَائِدِ الْمُعْجَمَيْنِ، نورالدين ابوالحسن علي بن ابي بكر هَيْثَمِي (ف. ۸۰۷هـ)، تحقيق عبدالقدوس بن محمد نذير، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الثانية، ۱۴۲۱هـ / ۲۰۰۰م، ۸ جلد + يك جلد فهرس.

مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ، نورالدين ابوالحسن علي بن ابي بكر هَيْثَمِي (ف. ۸۰۷هـ)، بيروت، دار الكتاب العربي، ۱۹۶۷م، ۱۰ جزء.

مَجْمُوعُ الْفَتَاوَى، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تَيْمِيَّةَ حَرَّانِي (ف. ۷۲۸هـ)، تحقيق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم عاصمي نجدى، مكتبة ابن تيمية، الطبعة الثانية، ۳۵ جلد.

المَجْمُوعُ فِي شَرْحِ الْمُهَذَّبِ (فِي فُرُوعِ الْفَقْهِ الشَّافِعِيِّ)، ابو زكريا محيى الدين يحيى بن شرف نَوَوِي شافعى (ف. ۶۷۶هـ)، بيروت، دار الفكر، [افست از چاپ: مصر، ادارة الطباعة المنيرية، ۱۳۴۴هـ]، ۲۰ جلد.

المَجْمُوعُ الْمُغِيثُ فِي غَرِيبِ الْقُرْآنِ وَالْحَدِيثِ، ابو موسى محمد بن ابي بكر بن ابي عيسى مداينى اصفهانى (ف. ۵۸۱هـ)، تحقيق عبدالكريم الغرباوى، مکه مكرمه، جامعة أم القرى، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م، ۳ جلد + يك جلد فهرس. ۹۳.

مجموعة الوثائق السياسية للعهد النبوي والخلافة الراشدة، دكتور محمد حميد الله، بيروت، دار الارشاد للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۹هـ / ۱۹۶۹م.

مَحَاسِنُ السُّلُوكِ فِي تَارِيخِ الْخُلَفَاءِ وَالْمُلُوكِ، محمد بك غنيم (ف. بعد از سال ۱۳۲۷هـ)، قاهره، مطبعة العلوم، ۱۹۳۸م.

المَحَاسِنُ وَالْأَضْدَادُ، ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (ف. ۲۵۵هـ)، تحقيق دكتور على بوملحم، بيروت، دار ومكتبة الهلال للطباعة والنشر، ۲۰۰۲م.

المَحَاسِنِ وَالْمَسَاوِي، ابراهيم بن محمد بيهقي (ف. بعد از ٣٢٠هـ)، تحقيق عدنان علي، بيروت، دار الكتب العملية، الطبعة الأولى، ١٤٢٠هـ / ١٩٩٩م.

مُحَاضَرَاتُ الْأَدَبَاءِ، ابوالقاسم محمد بن حسين بن محمد معروف به راغب اصفهاني (ف. ٥٠٢هـ)، تحقيق عمر الطباع، بيروت، دار القلم، ١٤٢٠هـ / ١٩٩٩م، ٢ جلد.

مُحَاضَرَاتُ الْأُمَمِ الْإِسْلَامِيَّةِ (الدَّوْلَةُ الْأُمَوِيَّةُ)، شيخ محمد بن عفيفي باجوري معروف به خُضْرَى (ف. ١٣٤٥هـ)، بيروت، دار المعرفة، الطبعة الثالثة، ١٤١٧هـ / ١٩٩٧م.

مُحَاضَرَةُ الْأَبْرَارِ وَمُسَامَرَةُ الْأَخْيَارِ، محيي الدين محمد بن علي بن محمد معروف به ابن عربي (ف. ٦٣٨هـ)، بيروت، دار صادر، ٢ جلد.

المُخَبَّرُ، ابوجعفر محمد بن حبيب بغدادی (ف. ٢٤٥هـ)، دکن، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، ١٣٦١هـ / ١٩٤٢م.

المُحَدَّثَاتُ الْفَاصِلُ بَيْنَ الرَّاوِي وَالْوَاعِي، ابومحمد حسن بن عبدالرحمن بن خلاد رائمُزْمِي (ف. ٣٦٠هـ)، تحقيق دكتور محمد عجاج الخطيب، بيروت، دار الفكر، الطبعة الثالثة، ١٤٠٤هـ.

المُحَرَّرُ فِي الْحَدِيثِ، ابوعبدالله شمس الدين محمد بن احمد بن عبدالهادي دمشقي حنبلي معروف به «ابن عبدالهادي مقدسي» (ف. ٧٤٤هـ)، تحقيق يوسف عبدالرحمن مرعشلي - و محمد سليم ابراهيم سماره - و جمال حمدي ذهبي، بيروت، دار المعرفة، الطبعة الثالثة، ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م.

٩٤٠

المُحَرَّرُ فِي الْفَقْهِ، ابوالبركات مجدالدين عبدالسلام بن عبدالله بن خضر ابن تَيْمِيَّةَ حَرَّانِي حنبلي (ف. ٦٥٢هـ)، رياض، مكتبة المعارف، الطبعة الثانية، ١٤٠٤هـ، ٢ جلد.

المُحَرَّرُ الْوَجِيزُ فِي تَفْسِيرِ الْكِتَابِ الْعَزِيزِ، عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن عطية
مُحَارِبِي غَرْناطِي معروف به ابن عطية (ف. ٥٤١ يا ٥٤٢ هـ)، تحقيق عبدالسلام
عبدالشافي محمد، بيروت، دار الكتب العلمية، ٥ جلد.

مَحْضُ الشَّيْثِ فِي مَنَاقِبِ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ، جمال الدين يوسف بن حسن بن عبدالهادي
صالحى دمشقى حنبلى معروف به ابن المبرّد (ف. ٩٠٩ هـ)، تحقيق خلدون خالد
المُفْلِح، عمان (الدار العثمانية) - رياض (مكتبة الرشد ناشرون)، الطبعة الأولى،
١٤٢٥ هـ / ٢٠٠٤ م.

مَحْضُ الصَّوَابِ فِي فِضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، جمال الدين يوسف بن
حسن بن عبدالهادي صالحى دمشقى حنبلى معروف به ابن مبرّد (ف. ٩٠٩ هـ)، تحقيق
دكتور عبدالعزيز بن محمد بن عبدالمحسن الفريح، عربستان، وزارة التعليم العالى،
أشرف على طبعه المجلس العلمى فى الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، رياض،
مكتبة أضواء السلف، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ هـ / ٢٠٠٠ م، ٣ جلد.

المُحْكَمُ وَالْمُحِيطُ الْأَعْظَمُ، ابوالحسن على بن اسماعيل مُرْسِي معروف به ابن سيده (ف.
٤٥٨ هـ)، عبدالحميد هنداوى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ٢٠٠٠ م،
١٠ جزء.

المُحَلَّى، ابو محمد على بن محمد بن سعيد بن حَزْم (ف. ٤٥٦ هـ)، مصر، المطبعة المنيرية،
١٣٤٨ هـ - ١٣٥٢ هـ، ١١ جزء.

مُحَمَّدٌ ﷺ، محمد رضا مصرى (ف. ١٣٦٩ هـ)، بيروت صيدا، المكتبة العصرية، ١٤٢٥ هـ/
٢٠٠٤ م.

كتاب المِحْنِ، ابوالعرب محمد بن احمد بن تميم بن تمام تميمى افريقى قَيْرَوَانِي (ف. ٣٣٣ هـ).

دکتر عمر سليمان عقيلي، رياض، دار العلوم، الطبعة الأولى، ١٤٠٤هـ / ١٩٨٤م.

المُحِيط فِي اللُّغَةِ، ابوالقاسم اسماعيل بن عَبَّاد بن عباس طالقاني معروف به صاحب بن عَبَّاد (ف. ٣٨٥هـ)، تحقيق شيخ محمد حسن آل ياسين، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م، ١١ جلد.

مُخْتَار الْأَغَانِي فِي الْأَخْبَارِ وَالتَّهَانِي، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مُكْرَم مصري معروف به ابن منظور (ف. ٧١١هـ)، تحقيق دكتور حسين نصّار، قاهره، الدار المصرية للتأليف والنشر، مطبعة عيسى البابي الحلبي وشركاه، قاهره، ١٣٨٦هـ / ١٩٦٦م، ٨ جلد.

٩٥٠

مُخْتَار الصِّحَاح، زين الدين محمد بن ابى بكر بن عبدالقادر رازى حنفى (ف. بعد از ٦٦٦هـ)، تحقيق احمد شمس الدين، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ / ١٩٩٢م.

المُخْتَار مِنْ عَيُونِ الْمَعَارِفِ وَالْأَخْبَارِ، اميره شيخ رضا فرحات، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٣م، ١٠ جلد.

المُخْتَار مِنْ مَنَاقِبِ الْأَخْيَارِ، مجدالدين ابوالسعادات مبارك بن محمد بن محمد بن عبدالكريم شيبانى جَزَرى موصلى معروف به ابن اثير (ف. ٦٠٦هـ)، تحقيق مأمون صاغر جى - و عدنان عبد ربه - و محمد اديب الجادر، امارات متحده عربى، مركز زايد للتراث والتاريخ، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٣م، ٥ جلد + يك جلد فهرس.

مُخْتَصَرُ إِتْحَافِ الْخَيْرَةِ الْمَهْرَةِ بِزَوَائِدِ الْمَسَانِيدِ الْعَشْرَةِ، ابوالعباس احمد بن ابى بكر بن اسماعيل بُوصيرى كِنَانى شافعى (ف. ٨٤٠هـ)، تحقيق سيد كسروى حسن، بيروت، دار

الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ / ١٩٩٦م، ١٠ جلد.

مختصر اِخْتِلَافِ الْعُلَمَاء، ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامه طحاوى حنفى (ف. ٥٣٢١هـ)،
دکتر عبدالله نظير احمد، بيروت، دار البشائر الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٤١٧هـ،
٥ جلد.

مختصر التاريخ، ظهير الدين على بن محمد بغدادى معروف به ابن كازرونى (ف. ٥٦٩٧هـ)،
تحقيق دکتر مصطفى جواد، بغداد، وزارة الإعلام، مطبعة الحكومة، ١٣٩٠هـ /
١٩٧٠م.

مختصر تاريخ مدينة دمشق، ابو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم مصرى معروف به
ابن منظور (ف. ٧١١هـ)، دمشق، دار الفكر، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م، ٢٧ جلد + ٢ جلد
فهارس.

مختصر تذكرة الإمام أبى عبدالله القرطبى (ف. ٦٧١هـ)، ابو محمد عبد الوهاب بن
احمد بن على شعرانى (ف. ٩٧٣هـ)، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، مطبعة مصطفى
محمد، ١٣٥٢هـ.

مختصر خليل، ضياء الدين خليل بن اسحاق بن موسى جندى مصرى مالكى (ف. ٧٦٧هـ) يا
٧٦٩ يا ٧٧٦هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٦هـ / ١٩٩٥م.

مختصر السيرة، محمد بن عبد الوهاب بن سليمان تيمى نجدى (ف. ١٢٠٦هـ)، تحقيق
عبد العزيز بن زيد رومى - و دکتر محمد بلتاجى - و سيد حجاب، رياض، مطابع
الرياض، الطبعة الأولى.

٩٦٠

مختصر سيرة الرسول ﷺ، عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب حنبلى (ف. ١٢٤٢هـ)، تحقيق
احمد بن صالح بن ابراهيم بن عبد الرحمن الطويان، بيروت (مؤسسة

الريان) - رياض (دار طويق للنشر والتوزيع)، الطبعة الثانية، ١٤٢٤هـ / ٢٠٠٣م.

المُختَصَرُ في أخبارِ البشر = تاريخ أبي الفداء

مختصر الكامل في الضعفاء وعَلَلِ الحديث، تقي الدين احمد بن علي بن عبدالقادر مقریزی (ف. ٨٢٥هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٤هـ / ٢٠٠٣م.

المختصر الكبير في سيرة الرسول ﷺ، محمد بن عبدالعزيز بن محمد كِنَانِي شافعي معروف به عزالدين ابن جماعه (ف. ٨١٩هـ)، تحقيق سامي مكى العاني، عمان، دار

البشير، الطبعة الأولى، ١٩٩٣م.

مختصر المُزَنِي، ابوابراهيم اسماعيل بن يحيى مُزَنِي (ف. ٢٦٤هـ)، بيروت، دار المعرفة.

مختصر من تفسير الإمام الطبري، ابو يحيى محمد بن ضَمَادِح تُجَيِّي (ف. ٤١٩هـ)، تحقيق محمد حسن ابوالعزم الزفيتي، بيروت، دار القلم للطباعة والنشر والتوزيع، ٢ جلد.

مختصر كتاب الموافقة بين أهل البيت والصَّحَابَةِ، ابوالقاسم جار الله محمود بن عمر زَمْخَشَرِي (ف. ٥٣٨هـ)، [كتاب الموافقة از اسماعيل بن علي بن حسن بن زَنْجَوِيه رازي سَمَّان (ف. ٤٤٥هـ) است]، تحقيق السيد يوسف احمد، بيروت، دار الكتب

العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٠هـ / ١٩٩٩م.

مختصر كتاب النَّظَرِ في أَحْكَامِ النَّظَرِ لِابْنِ الْقَطَّانِ (ف. ٦٢٨هـ)، ابوالعباس احمد بن قاسم بن عبدالرحمن جُذَامِي فاسي مشهور به قَبَّاب (ف. ٧٧٨هـ)، تحقيق محمد ابو الاجفان، رياض (مكتبة التوبة) - بيروت (مؤسسة الريان)، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ /

١٩٩٧م.

مختصر كتاب الوثر، تقي الدين احمد بن علي بن عبدالقادر مقریزی (ف. ٨٢٥هـ)، تحقيق

ابراهيم محمد العلى - و محمد عبدالله ابوصعليك، اردن، زرقاء، مكتبة المنار،
الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.

مُدَارَاة النَّاس، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابى الدنيا (ف. ٢٨١هـ)، تحقيق محمد
خير رمضان يوسف، بيروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٨م.

الْمَدْخَل (= مَدْخَل الشَّرْعِ الشَّرِيفِ عَلَى الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ)، ابوعبدالله محمد بن
محمد بن محمد عَبْدَرى فاسى مالكى مشهور به ابن الحاج (ف. ٧٣٧هـ)، بيروت، دار
الفكر، ١٤٠١هـ / ١٩٨١م، ٤ جلد.

٩٧٠

الْمَدْخَلُ إِلَى كِتَابِ الْإِكْلِيلِ، ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن حَمْدَوِيَه معروف به حاكم
نیشابورى (ف. ٤٠٥هـ)، تحقيق دكتور فؤاد عبدالمنعم احمد، اسكندريه، دار الدعوة.

الْمَدْخَلُ إِلَى السُّنَنِ الْكُبْرَى، ابوبكر احمد بن حسين بن على بيهقى (ف. ٤٥٨هـ)، تحقيق
دكتور محمد ضياء الرحمن اعظمى، كويت، دار الخلفاء للكتاب الإسلامى، ١٤٠٤هـ.

الْمَدْخَلُ إِلَى الصَّحِيحِ (= الْمَدْخَلُ إِلَى مَعْرِفَةِ الصَّحِيحِ مِنَ السَّقِيمِ)، ابوعبدالله
محمد بن عبدالله بن حمدويه معروف به حاكم نیشابورى (ف. ٤٠٥هـ)، تحقيق ربيع
هادى عمير مدخلى، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٠٤هـ.

الْمَدْخَلُ إِلَى عُلُومِ الْحَدِيثِ، دكتور طاهر محمد دُزْدِيرى، عمان، مسقط، مكتبة العلوم،
١٩٩٦م.

كِتَابُ الْمُدَلِّسِينَ، ابوزرعه احمد بن عبدالرحيم بن حسين كردى رازيانى مصرى معروف به
ابن العراقى (ف. ٨٢٦هـ)، تحقيق دكتور رفعت فوزى عبدالمطلب - دكتور نافذ حسين
عماد، مصر، منصوره، دار الوفاء للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ /
١٩٩٥م.

المُدَوَّنَةُ الكُبْرَى، ابو عبدالله مالك بن أنس بن مالك أصْبَحِي (ف. ١٧٩هـ)، مصر، مطبعة السعادة، ١٣٢٣هـ، ٦ جلد.

المُدْهَش، جمال الدين عبدالرحمن بن علي ابوقرّج ابن جَوْزِي بغدادی (ف. ٥٩٧هـ)، تحقيق دكتور مروان قباني، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م.

مِرْآة الْجِنَانِ وَعِبْرَةُ الْيَقْظَانِ فِي مَعْرِفَةِ حَوَادِثِ الزَّمَانِ، ابو محمد عبدالله بن اسعد بن علي يافعي شافعي يمني مكي (ف. ٧٦٨هـ)، قاهره، دار الكتاب الاسلامي، ١٤١٣هـ / ١٩٩٣م، ٢ جلد.

مَرَاحُ لَبِيدٍ لِكَشْفِ مَعْنَى الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ، محمد بن عمر نووي الجاوي (ف. ١٣١٦هـ)، تحقيق محمد امين الضناوي، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٧هـ / ١٩٩٧م، الطبعة الأولى، ٢ جلد.

الْمُرَادِفَاتُ مِنْ قُرَيْشٍ، ابوالحسن علي بن محمد بن عبدالله مدائني (ف. ٢٢٥هـ)، [اين رساله در ضمن مجموعه اي تحت عنوان «نوادير المخطوطات» (ج ١/ ٦٣ - ٨٧) به چاپ رسيده است. تحقيق عبدالسلام هارون، بيروت، دار الجيل، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ / ١٩٩١م، ٢ جلد.]

٩٨٠

مِرْعَاة الْمَفَاتِيحِ شَرْحُ مِشْكَاةِ الْمَصَابِيحِ، ابو الحسن عبيد الله بن محمد عبدالسلام رحمانی مبارکگُورِي (ف. ١٤١٤هـ)، هند، بنارس، الجامعة السلفية، إدارة البحوث العلمية والدعوة والإفتاء، الطبعة الثالثة، ١٤١٤هـ / ١٩٨٤م، ٢ جلد.

مِرْقَاة الْمَفَاتِيحِ شَرْحُ مِشْكَاةِ الْمَصَابِيحِ، ملا علي بن سلطان محمد قاري حنفي (ف. ١٠١٤هـ)، تحقيق جمال عيتاني، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠١م، ١١ جلد.

مُزُوجِ الذَّهَبِ وَمَعَادِنِ الْجَوْهَرِ، ابوالحسن على بن حسين بن على مسعودى (ف. ٣٤٦هـ)،
تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، مطبعة
السعادة، الطبعة الثانية، ١٣٦٧هـ / ١٩٤٨م، ٤ جزء در ٢ مجلد.

مَرْوِيَّاتُ الْإِمَامِ الزُّهْرِيِّ فِي الْمَغَازِي، محمد بن محمد العواجى، الطبعة الأولى،
١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م، ٢ جلد.

الْمَرْوِيَّاتُ التَّارِيخِيَّةُ وَالْمَآثِرُ وَالْمَنَاقِبُ لِكُتَّابِ الْوَحْيِ فِي الْكُتُبِ السُّنَّةِ، شيخ عمر
قحطان عبداللطيف العزاوى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٦هـ /
٢٠٠٥م.

الْمُزْهَرُ فِي عُلُومِ اللُّغَةِ وَأَنْوَاعِهَا، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سُيُوطى (ف. ٩١١هـ)،
تحقيق فؤاد على منصور، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٩٩٨م.

مَسَائِلُ الْإِمَامِ أَحْمَدَ (بِرَوَايَةِ ابْنِهِ أَبِي الْفَضْلِ صَالِحَ)، ابوعبدالله احمد بن محمد بن
حنبل شيبانى (ف. ٢٤١هـ)، به روايت ابوالفضل صالح بن احمد بن محمد بن حنبل (ف.
٢٦٥هـ)، هند، الدار العلمية، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م، ٣ جلد.

الْمَسَائِلُ السَّرَوِيَّةُ، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عُكْبَرى بغدادى معروف به شيخ
مفيد (متوفى ٤١٣هـ)، قم، المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد.

الْمَسَائِلُ وَالرَّسَائِلُ الْمَرْوِيَّةُ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ فِي الْعَقِيدَةِ، دكتور عبدالإله بن
سلمان بن سالم احمدى، رياض، دار طيبة، الطبعة الثانية، ١٤١٦هـ / ١٩٩٥م، ٢
جلد.

مَسْأَلَةُ الْإِحْتِجَاجِ بِالشَّافِعِيِّ، ابوبكر احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى (ف. ٤٦٣هـ)،
تحقيق خليل ابراهيم ملا خاطر، باكستان، المكتبة الأثرية.

٩٩٠

المُسْتَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحَيْنِ، ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن حمدويه معروف به حاكم نيشابورى (ف. ٤٠٥هـ)، تحقيق شيخ محمد عرب ابن شيخ محمد حسين محدث يمانى - و امير حسن نعمانى - و سيد ابوالحسن امروهى - و قاضى شريف الدين فالملى - و سيد هاشم ندوى، دكن، مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية، ١٣٣٢ - ١٣٤٢هـ، ٢ جلد.

المُسْتَظَرَفُ فِي كُلِّ فَنٍّ مُسْتَظَرَفٌ، ابوالفتح شهاب الدين محمد بن احمد أبشيهي (ف. ٨٥٠هـ يا ٨٥٢هـ)، تحقيق دكتور مفيد محمد قميحه، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م، ٢ جلد.

مُسْتَعَذِبُ الْإِخْبَارِ بِأَطْيَبِ الْأَخْبَارِ (شرح «أَوْجَزِ السِّيَرِ» لِابْنِ فَارِسٍ)، ابومؤيد محمد بن احمد بن محمد فهري فاسي (ف. بعد از ١١٣٢هـ)، تحقيق احمد عبد الله باجور، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٥م.

المُسْتَفَادُ مِنْ ذَيْلِ تَارِيخِ بَغْدَادَ، محب الدين ابو عبد الله محمد بن محمود بن حسن معروف به ابن النجار بغدادى (ف. ٦٤٣هـ)، انتقاء حافظ ابوالحسين احمد بن ايبك حسامى معروف به ابن الدمياطى (ف. ٧٤٩هـ)، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ، ٢ جلد. [اين كتاب در جزء ٢١ و ٢٢ ملحقات تاريخ بغداد به چاپ رسیده است].

المُسْتَقْصَى فِي أَمْثَالِ الْعَرَبِ، ابوالقاسم جار الله محمود بن عمر زَمْخَشَرى (ف. ٥٣٨هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ١٩٨٧م، ٢ جلد.

مُسْنَدُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل شيبانى (ف. ٢٤١هـ)، مصر، المطبعة الميمنية، ١٣١٣هـ، ٦ جلد.

مُسْنَدُ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ (= مُسْنَدُ الْحَبِّ بْنِ الْحَبِّ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ)، ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالعزيز بَغَوِي (ف. ۳۱۷هـ)، تحقيق حسن امين بن المندوه، رياض، دار الضياء، ۱۴۰۹هـ.

مُسْنَدُ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ، ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعي (ف. ۲۰۴هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية.

مُسْنَدُ الْبَزَّارِ (الْبَحْرُ الزَّخَارِ)، ابوبكر احمد بن عمرو بن عبدالخالق بَزَّار (ف. ۲۹۲هـ)، تحقيق عادل بن سعد، مدينه منوره، مكتبة العلوم والحكم، الطبعة الأولى، ۱۴۲۴هـ / ۲۰۰۳هـ، ۱۱ جلد.

مُسْنَدُ ابْنِ الْجَعْدِ، ابوالحسن علي بن جَعْدِ بن عبید جَوْهَرِي (ف. ۲۳۰هـ) به روايت ابو القاسم عبد الله بن محمد بَغَوِي (ف. ۳۱۷هـ)، تحقيق عامر احمد حيدر، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۶م.

۱۰۰۰

مُسْنَدُ الْحُمَيْدِيِّ، ابوبكر عبد الله بن زبير حُمَيْدِي اسدي (ف. ۲۱۹هـ)، تحقيق حبيب الرحمن عظمي، بيروت، دار الكتب العلمية، الأولى، ۱۴۰۹هـ / ۱۹۸۸م، ۲ جلد.

مُسْنَدُ أَبِي دَاوُدَ الطَّيَالِسِيِّ، ابوداود سليمان بن داود طَيَالِيسِي (ف. ۲۰۴هـ)، دكن، مطبعة دائرة المعارف النظامية، ۱۳۲۱هـ.

مُسْنَدُ ابْنِ رَاهُويَّةَ، اسحاق بن ابراهيم بن مخلد حَنْظَلِي مروزي ابوعقوب ابن راهُويَّةَ (ف. ۲۳۸هـ)، تحقيق دكتور عبدالغفور عبدالحق بلوشي، مدينه، مكتبة الايمان، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۱م، ۵ جزء.

مُسْنَدُ الرَّبِيعِ (= الْجَامِعُ الصَّحِيحُ لِلْإِمَامِ الرَّبِيعِ بْنِ حَبِيبٍ)، ربیع بن حبيب بن عمرو فَرَاهِيدِي أَزْدِي بصری إِباضی (از علمای قرن دوم هجری)، به ترتیب ابوعقوب

يوسف بن ابراهيم بن مياد وَرَجَلَانِي إِبَاضِي (ف. ٥٧٠هـ)، تحقيق محمد ادريس - و
عاشور بن يوسف، بيروت (دار الحكمة) - سلطنة عمان (مكتبة الاستقامة)، الطبعة
الأولى، ١٤١٥هـ.

مُسْنَدُ الرُّوْيَانِيِّ، ابوبكر محمد بن هارون رُوْيَانِي (ف. ٣٠٧هـ)، تحقيق ايمن على ابويماني،
قاهره، مؤسسة قرطبه، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ، ٢ جلد.

مُسْنَدُ الشَّامِيِّينَ، ابوالقاسم سليمان بن احمد طَبْرَانِي (ف. ٣٦٠هـ)، تحقيق حمدي عبدالمجيد
سلفي، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية، ١٤١٧هـ / ١٩٩٦م، ٢ جلد.

مُسْنَدُ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمُسْنَدِ الْمُعْتَلِيِّ بِأَطْرَافِ الْمُسْنَدِ الْحَنْبَلِيِّ، شهاب الدين
ابو الفضل احمد بن علي بن حَجَر عَشْقَلَانِي (ف. ٨٥٢هـ)، تحقيق ابومطيع عطاء الله بن
عبد الغفار كوريجو سندی، قاهره، مكتبة السنة - الدار السلفية لنشر العلم، الطبعة
الأولى، ١٤١٦هـ / ١٩٩٥م.

مُسْنَدُ أَبِي الْعَبَّاسِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ السَّرَاجِ (ف. ٣١٣هـ)، ضياء الدين ابوعبدالله
محمد بن عبدالواحد بن احمد مَقْدِسِي حَنْبَلِي (ف. ٦٤٣هـ)، تحقيق احمد فتحي
عبدالرحمن، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٦هـ / ٢٠٠٥م.

مُسْنَدُ عَبْدِ بْنِ حُمَيْدٍ (= الْمُتَخَبُّ مِنْ مُسْنَدِ عَبْدِ بْنِ حَمِيدٍ)، ابو محمد عبد بن حميد كِسْبِي
(ف. ٢٤٩هـ)، تحقيق سيد صبحي بدرى سامرائي - و محمود محمد خليل صعيدى،
بيروت، عالم الكتب - مكتبة النهضة العربية، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م.

مُسْنَدُ أَبِي عَوَانَةَ، ابوعَوَانَةَ يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم نيشابورى إِسْفَرَايِينِي (ف. ٣١٦هـ)،
بيروت، دار المعرفة، ٥ جلد.

١٠١٠

مُسْنَدُ الْفَارُوقِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي حَفْصٍ عَمْرِو بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَقْوَالُهُ عَلَى أَبْوَابِ

العِلْم، ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقى شافعى (ف. ٧٧٤هـ)، تحقيق دكتور عبدالمعطى قلعجى، مصر، منصوره، دار الوفاء للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م، ٢ جلد.

مُسْنَدُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَمَا وَرَدَ فِي فَضْلِهَا، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سُيُوطى (ف. ٩١١هـ)، تحقيق فواز احمد زمزلى، بيروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ / ١٩٩٤م.

المُسْنَدُ الْمُسْتَخْرَجُ عَلَى صَحِيحِ مُسْلِمٍ، ابونُعَيْمٍ احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانى (ف. ٤٣٠هـ)، تحقيق محمد حسن محمد حسن اسماعيل شافعى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ / ١٩٩٦م، ٤ جلد.

مُسْنَدُ أَبِي يَغْلَى الْمُؤَصِّلِ، ابويغلى احمد بن على بن مُثَنَّى تميمى مؤصلى (ف. ٣٠٧هـ)، تحقيق سليم اسد، دمشق - بيروت، دار المأمون للتراث، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ - ١٤١٤هـ / ١٩٨٨م - ١٩٩٤م، ١٣ جلد + ٣ جلد فهارس.

المُسَوِّى شَرْحُ الْمُوطَّأ، ولى الله احمد بن عبدالرحيم بن وجيه الدين دهلوى (ف. ١١٧٦هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م، ٢ جلد.

مَشَارِقُ الْأَنْوَارِ عَلَى صِحَاحِ الْآثَارِ، قاضى عياض بن موسى بن عياض يَحْصِيبى مالكى (ف. ٥٤٤هـ)، تونس (المكتبة العتيقة) - قاهره (دار التراث)، ١٣٣٣هـ، ٢ جزء.

مَشَاهِيرُ عُلَمَاءِ الْأُمُصَارِ أَعْلَامُ فَهَاءِ الْأَقْطَارِ، ابوحاتم محمد بن حَبَّان بن احمد بُسْتى (ف. ٣٥٤هـ)، دار الوفاء للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١١هـ / ١٩٩١م.

مِشْكَاةُ الْمَصَابِيحِ عَلَى مَصَابِيحِ السُّنَّةِ، ولى الدين ابوعبدالله محمد بن عبدالله شافعى معروف به خطيب تبريزى (ف. بعد از ٧٣٧هـ)، تحقيق محمد ناصر الدين ألبانى (ف. بعد از ٧٣٧هـ)، تحقيق محمد ناصر الدين ألبانى (ف. بعد از ٧٣٧هـ).

۱۴۲۰هـ)، دمشق، المكتب الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۳۸۱هـ / ۱۹۶۱م، ۳ جلد.
(در پایان جلد سوم، کتاب «الإكمال فی أسماء الرجال» در ۲۱۰ صفحه چاپ شده است).

مُشْكِلُ الْحَدِيثِ وَبَيَانُهُ، ابوبكر محمد بن حسن بن فورك اصفهانی شافعی (ف. ۴۰۶هـ)،
تحقیق موسی محمد علی، بیروت، عالم الكتب، الطبعة الثانية، ۱۹۸۵م.

المَصَاحِف، ابوبكر عبدالله بن سليمان بن اشعث أزدی سجستانی معروف به ابن ابی داود
(ف. ۳۱۶هـ)، تحقیق دکتر آثر جفری (آرتور جفری = Arthur Jeffery)، مصر، المطبعة
الرحمانية، الطبعة الأولى، ۱۳۵۵هـ / ۱۹۳۶م.

۱۰۲۰
مَصَارِعُ الْعُشَّاق، ابومحمد جعفر بن احمد بن حسين سراج قاری (ف. ۵۰۰هـ)، بیروت، دار
صادر، ۱۴۱۰هـ / ۱۹۹۰م، ۲ جلد.

مِصْبَاحُ الرُّجَاةِ فِي زَوَائِدِ ابْنِ مَاجَةَ، ابوالعباس احمد بن ابی بكر بن اسماعیل بُوصیری
کِنَانِي شافعی (ف. ۸۴۰هـ)، تحقیق محمد منتقی کشناوی، بیروت، دار العربية، الطبعة
الثانية، ۱۴۰۳هـ، ۴ جلد.

المِصْبَاحُ الْمُضِيءُ فِي كِتَابِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَرُسُلِهِ إِلَى مُلُوكِ الْأَرْضِ مِنْ عَرَبِيٍّ
وَعَجَمِيٍّ، جمال الدين ابوعبدالله محمد بن علی بن احمد انصاری معروف به
ابن حَدِيدِهِ (ف. بعد از ۷۷۹هـ)، تحقیق محمد عظیم الدین، بیروت، عالم الكتب،
الطبعة الثانية، ۱۹۸۵م، ۲ جلد.

مُصَنَّفُ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ، ابوبكر عبدالله بن محمد بن ابی شَيْبَةَ (ف. ۲۳۵هـ)، تحقیق سعید
اللحَام، بیروت، دار الفكر، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹هـ / ۱۹۸۸م، ۸ جلد.

مُصَنَّفُ عَبْدِ الرَّزَّاقِ (الجامع الكبير)، ابوبكر عبدالرزاق بن هَمَّام صُنْعَانِي (ف. ۲۱۱هـ)،

تحقیق شیخ حبیب الرحمن اعظمی، پاکستان، المجلس العلمی، ۱۳۹۲ھ، ۱۱ جلد + یک جلد فهارس.

مَطَالِبُ أُولَى النَّهْيِ فِي شَرْحِ غَايَةِ الْمُنتَهَى، مصطفى بن سعد بن عبده رُحَيْبَانِي دِمَشْقِي سَيُوطِي (ف. ۱۲۴۳هـ)، دمشق، المكتب الإسلامي، ۱۹۶۱م، ۶ جلد.

المَطَالِبُ الْعَالِيَّةُ بِزَوَائِدِ الْمَسَانِيدِ الثَّمَانِيَّةِ، شهاب الدين ابو الفضل احمد بن علي بن حَجَر عَسْكَلَانِي (ف. ۸۵۲هـ)، تحقيق شيخ حبیب الرحمن اعظمی، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۴هـ / ۱۹۹۳م، ۴ جلد + یک جلد فهارس.

المُطْلَعُ عَلَى أَبْوَابِ الْمُقْنَعِ، ابو عبد الله شمس الدين محمد بن ابي الفتح بن ابي الفضل بَغْلِي حَنْبَلِي (ف. ۷۰۹هـ)، تصحيح زهير الشاويش، بيروت - دمشق، المكتب الإسلامي، ۱۴۰۱هـ / ۱۹۸۱م.

مَعَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، دكتور عائشه عبدالرحمن (بنت الشاطي)، بيروت، دار الكتاب العربي، الطبعة الأولى، ۱۳۹۲هـ / ۱۹۷۲م.

مَعَارِجُ الْقُبُولِ بِشَرْحِ سُلَّمِ الْوُضُوءِ إِلَى عِلْمِ الْأُضُولِ، حافظ بن احمد بن علي حَكَمِي (ف. ۱۳۷۷هـ)، تحقيق عمر بن محمود ابو عمر، عربستان، دمام، دار ابن القيم، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰هـ / ۱۹۹۰م، ۳ جلد.

۱۰۳۰

المَعَارِفُ، ابو محمد عبد الله بن مسلم ابن قُتَيْبَةَ دِينَوَرِي (ف. ۲۷۶هـ)، تحقيق ثروت عكاشه، مصر، مطبعة دار الكتب، ۱۳۷۹هـ / ۱۹۶۰م.

مَعَالِمُ السُّنَنِ (شرح سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ)، ابوسليمان حمد بن محمد بن ابراهيم خَطَّابِي بُسْتِي (ف. ۳۸۸هـ)، تحقيق عبدالسلام عبدالشافی محمد، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۶م، ۴ جزء در ۲ مجلد.

مَعَالِي الرُّتَبِ لِمَنْ جَمَعَ بَيْنَ شَرَفِي الصُّحْبَةِ وَالنَّسَبِ، مساعد سالم العبد الجادر، بيروت (دار البشائر الإسلامية) - كويت (مكتبة مساعد العبد الجادر)، الطبعة الأولى، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م.

معاني القرآن (نحاس)، ابو جعفر احمد بن محمد بن اسماعيل مرادي نحاس (ف. ٣٣٨هـ)، تحقيق محمد علي صابوني، مكة، جامعة ام القرى، الطبعة الأولى، ١٤٠٩هـ، ٦ جلد.

المُعْتَصِر مِنَ الْمُخْتَصَرِ مِنْ مُشْكِلِ الْأَثَارِ، ابوالمحاسن جمال الدين يوسف بن موسى مَلَطِي حنفى (ف. ٨٠٣هـ)، تصحيح محمد طه ندوى و ديگران، حيدر آباد دكن، دائرة المعارف العثمانية، ١٣٦٣هـ، ٢ جلد.

مُعْجَزُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، شيخ عبدالعزيز بن ابراهيم بن عبدالرحمن ثعالبي تونسي (ف. ١٣٦٣هـ)، با مقدمه دكتور محمد يعلاوى، بيروت، دار الغرب الاسلامى، الطبعة الثالثة، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م، ٢ جلد.

المُعْجَم، ابويغلى احمد بن على بن مثنى تميمى موصلى (ف. ٣٠٧هـ)، تحقيق ارشاد الحق اثرى، فيصل آباد، إدارة العلوم الأثرية، الطبعة الأولى، ١٤٠٧هـ.

كتاب المُعْجَم، ابو سعيد احمد بن محمد بن زياد بن بشر بصرى معروف به ابن الأعرابى (ف. ٣٤٠هـ)، تحقيق عبدالمحسن بن ابراهيم بن احمد حسيني، عربستان، دار ابن الجوزى للنشر والتوزيع، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م، ٣ جلد.

المُعْجَم (= المعجم فى الحديث والشيوخ الذين أخذ عنهم المصنف)، ابوبكر محمد بن ابراهيم بن على اصفهانى معروف به ابن المُقْرِى (ف. ٣٨١هـ)، تحقيق محمد حسن محمد حسن اسماعيل - مشعد عبدالحميد سعادنى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٣م.

مُعْجَمُ الْأَدْبَاءِ، ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله حَمَوِي (ف. ٥٦٢٦هـ)، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤٠٠هـ / ١٩٨٠م، ٢٠ جزء.

١٠٤٠

مُعْجَمُ الْأَدَبِيَّاتِ الشَّوَاعِرِ، ابوالعزم سيد جمال الدين محمد حسن بك سَمَّان حَمَوِي حسيني مكي (ف. ١٣٥٢هـ)، تحقيق احمد يوسف الدقاق، دمشق، دار الثقافة العربية، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ / ١٩٩٦م.

مُعْجَمُ أَسَامِي الرُّوَاةِ الَّذِينَ تَرَجَّمَ لَهُمُ الْعَلَامَةُ مُحَمَّدُ نَاصِرِ الدِّينِ الْأَلْبَانِيُّ جَرَحاً وَتَعْدِيلاً، گردآوري (= إعداد) احمد اسماعيل شكوكاني - و صالح عثمان اللّحّام، بيروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولى، ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م، ٤ جلد.

مُعْجَمُ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ (= مَوْشُوعَةُ السَّلْطَانِ قَابُوسِ لِأَسْمَاءِ الْعَرَبِ)، هيئت علمي: السعيد محمد بدوي - و علي الدين هلال - و فاروق شوشة - و محمود فهمي حجازي، تحت اشراف: محمد بن الزبير، سلطنة عمان (جامعة السلطان قابوس) - بيروت (مكتبة لبنان)، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ / ١٩٩١م، ٢ جلد.

مُعْجَمُ الْأَفْعَالِ الْمُتَعَدِّيَةِ بِحَرْفٍ، موسى بن حاج محمد بن ملياني احمدى دَرَّاجِي مَسِيلِي جزائري ملقب به نويرات، تاريخ اتمام تأليف: ١٣٩٧هـ / ١٩٧٧م.

مُعْجَمُ الْأَوَائِلِ فِي تَارِيخِ الْعَرَبِ وَالْمُسْلِمِينَ، دكتور فؤاد صالح السَّيِّد، بيروت، دار المناهل، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م.

المُعْجَمُ الْأَوْسَطُ، ابوالقاسم سليمان بن احمد طَبْرَانِي (ف. ٣٦٠هـ)، ابومعاذ طارق بن عوض الله بن محمد - ابوالفضل عبدالمحسن بن ابراهيم حسيني، قاهره، دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م، ٩ جلد + يك جلد فهارس.

مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ، ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله حَمَوِي (ف. ٥٦٢٦هـ)، بيروت، دار إحياء التراث

العربي، ١٣٩٩هـ / ١٩٧٩م، ٥ جلد.

مُعْجَمُ بَنِي أُمَيَّة، دكتور صلاح الدين المُنَجَّد، بيروت، دار الكتاب الجديد، الطبعة الأولى، ١٩٧٠م.

مُعْجَمُ الشُّعْرَاءِ مِنَ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ حَتَّى سَنَةِ ٢٠٠٢م، كامل سلمان جبوري، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٣م، ٦ جلد.

مُعْجَمُ الشُّعْرَاءِ مِنَ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ حَتَّى نِهَايَةِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ، دكتور عفيف عبدالرحمن، بيروت، دار المناهل، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ / ١٩٩٦م.

١٠٥٠
مُعْجَمُ الصَّحَابَةِ، ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالعزيز بَغَوِي (ف. ٣١٧هـ)، تحقيق محمد الامين بن محمد محمود احمد جَكْنِي، كويت، مكتبة دار البيان للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢١هـ / ٢٠٠٠م، ٥ جلد.

مُعْجَمُ فَهْمِ السَّلَفِ عِثْرَةٌ وَصَحَابَةٌ وَتَابِعِينَ، محمد منتصر كَتَّانِي، مكة المكرمة، جامعة أم القرى، ١٤٠٥هـ، ٩ جزء.

المُعْجَمُ الْكَبِيرُ، ابوالقاسم سليمان بن احمد طَبْرَانِي (ف. ٣٦٠هـ)، تحقيق حمدي عبدالمجيد سَلْفِي، بيروت، دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤هـ / ١٩٨٤م، ٢٥ جزء.

مُعْجَمُ مَا اسْتَفْجَمَ مِنْ أَشْأَاءِ الْبِلَادِ وَالْمَوَاضِعِ، ابو عبيد عبدالله بن عبدالعزيز بكرى اندلسي (ف. ٤٨٧هـ)، تحقيق مصطفى السقا، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الثالثة، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م، ٤ جلد.

مُعْجَمُ مَا يَخُصُّ آلَ الْبَيْتِ النَّبَوِيِّ، دكتور عبدالكريم بن ابراهيم بن محمد آل غضيه،

عربستان، دار ابن الجوزي للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢٠هـ.

المُعْجَمُ الْمُخْتَصَرُ لِلْوَقَائِعِ، سالم سليمان العيس، دمشق، دار النمير للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٩٩٨م.

مُعْجَمُ مَشَايِخِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ الدَّقَّاقِ، ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد بن محمد اصفهاني (ف. ٥١٦هـ)، تحقيق شريف حاتم بن عارف عونى، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ١٩٩٧م.

مُعْجَمُ مَقَايِيسِ اللُّغَةِ، ابوالحسين احمد بن فارس بن زكرياء قزوينى رازى (ف. ٣٩٥هـ)، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، بيروت، الطبعة الثانية، ١٤٢٠هـ / ١٩٩٩م، ٦ جزء.

مُعْجَمُ النِّسَاءِ الشَّاعِرَاتِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَالْإِسْلَامِ، عبد ا. مهنا، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ / ١٩٩٠م.

مَعْرِفَةُ التَّذَكُّرَةِ، ابوالفضل محمد بن طاهر بن على مقدسى معروف به ابن قيسرانى (ف. ٥٠٧هـ)، تحقيق شيخ عماد الدين احمد حيدر، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٥م.

١٠٦٠

مَعْرِفَةُ النِّقَاتِ، ابوالحسن احمد بن عبد الله عجلى (ف. ٢٦١هـ)، به ترتيب تقي الدين سُبُكِي (ف. ٧٥٦هـ) - و نورالدين هَيْثَمِي (ف. ٨٠٧هـ)، تحقيق عبدالعليم عبدالعظيم بستوى، مدينه، مكتبة الدار، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ، ٢ جلد.

مَعْرِفَةُ الرُّوَاةِ الْمُكْثَرِينَ وَأَثْبَتَ أَصْحَابِهِمْ، فهد بن عبدالعزيز العمار، با مقدمه عبدالله بن عبدالرحمان السعد، رياض، مكتبة الرشد (ناشرون)، ١٤٢٤هـ.

مَعْرِفَةُ السُّنَنِ وَالْآثَارِ عَنِ الْإِمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ إِدْرِيسَ الشَّافِعِيِّ، ابوبكر

احمد بن حسين بن علي بيهقي (ف. ۵۴۵۸)، تحقيق سيد كسروي حسن، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۱م، ۷ جلد.

معرفة الصحابة، ابونعيم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهاني (ف. ۵۴۳۰)، تحقيق محمد حسن محمد حسن اسماعيل و مشعد عبد الحميد سعدني، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۲م، ۵ جلد.

المعرفة والتاريخ، ابويوسف يعقوب بن سفيان فسوي (ف. ۲۷۷هـ)، تحقيق خليل المنصور، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۹م، ۳ جلد.

المعونة على مذهب عالم المدينة أبي عبدالله مالك بن أنس، ابو محمد قاضي عبد الوهاب بن علي بن نصر تغلبي بغدادى مالكي (ف. ۴۲۲هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ۱۴۲۵هـ / ۲۰۰۴م، ۲ جلد.

المعيار والموازنة في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، ابو جعفر محمد بن عبدالله إشكافي (ف. ۲۴۰هـ)، تحقيق محمد باقر محمودي، الطبعة الأولى، ۱۴۰۲هـ / ۱۹۸۱م.

المعين في طبقات المحققين، شمس الدين محمد بن احمد بن قايماز ذهبي (ف. ۷۴۸هـ)، تحقيق دكتور همام عبدالرحيم سعيد، اردن، عمان، دار الفرقان، الطبعة الأولى، ۱۴۰۴هـ.

المغازي النبوية، ابو عبدالله محمد بن عمر بن واقد واقدى (ف. ۲۰۷هـ)، تحقيق دكتور مارسدن جونز Marsden Jones، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۴هـ / ۱۹۸۴م، ۳ جلد.

المغرب في ترتيب المغرب، ابو الفتح ناصر بن عبد السيد ابى المكارم بن على خوارزمي

مُظَرِّزِي (ف. ٥٦١٠)، تحقيق محمود فاخوري - و عبد الحميد مختار، حلب، مكتبة اسامة بن زيد، ١٣٩٩هـ / ١٩٧٩م، ٢ جلد.

١٠٧٠

مُغْنَى ذَوِي الْأَفْهَامِ عَنِ الْكُتُبِ الْكَثِيرَةِ فِي الْأَحْكَامِ، جمال الدين يوسف بن حسن بن عبد الهادي دمشقي حنبلي (ف. ٩٠٩هـ)، تحقيق ابو محمد اشرف بن عبد المقصود، رياض، مكتبة دار الطبرية - مكتبة أضواء السلف، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ / ١٩٩٥م.

المُغْنَى عَلَى مُخْتَصَرِ أَبِي الْقَاسِمِ الْخَرَقِيِّ (ف. ٣٣٤هـ)، ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامة مقدسي (ف. ٦٢٠هـ)، تحت إشراف محمد رشيد رضا، قاهره، مطبعة المنار، ١٣٤٥هـ، ١٢ جلد + ٢ جلد فهرس تحت عنوان «مُعْجَمُ الْفَقْهِ الْحَنْبَلِيِّ مُسْتَخْلَصٌ مِنْ كِتَابِ الْمَغْنَى».

المُغْنَى عَنْ حَمَلِ الْأَسْفَارِ، زين الدين ابو الفضل عبدالرحيم بن حسين بن عبدالرحمن عراقي (ف. ٨٠٦هـ)، تحقيق اشرف عبد المقصود، رياض، مكتبة طبرية، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م، ٢ جلد.

المُغْنَى فِي الضُّعْفَاءِ، شمس الدين محمد بن احمد بن قايماز ذهبي (ف. ٧٢٨هـ)، تحقيق دكتور نور الدين عتر، بيروت.

مُغْنَى الْمُحْتَاجِ إِلَى مَعْرِفَةِ مَعَانِي أَلْفَاظِ الْمُنْهَاجِ، شمس الدين محمد بن احمد شيرازي قاهري شافعي خطيب (ف. ٩٧٧هـ)، قاهره، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، ١٣٧٧هـ / ١٩٥٨م، ٤ جلد.

مِفْتَاحُ دَارِ السَّعَادَةِ وَمَنْشُورُ وَلايَةِ الْعِلْمِ، شمس الدين محمد بن ابي بكر بن ايوب معروف به ابن قَيْمٍ جَوْزِيَّة (ف. ٧٥١هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ / ١٩٩٣م، ٢ جزء.

مِفْتَاحُ السَّعَادَةِ وَمِصْبَاحُ السِّيَادَةِ فِي مَوْضُوعَاتِ الْعُلُومِ، احمد بن مصطفى بن خليل رومی حنفی معروف به طاشکُبری زادۀ (ف. ۹۶۸هـ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵/ ۱۹۸۵ م، ۳ جلد.

المُفْهِمُ لِمَا أَشْكَلَ مِنْ تَلْخِصِ كِتَابِ مُسْلِمٍ، ابوالعباس احمد بن عمر بن ابراهيم قُرْطُبي (ف. ۶۵۶هـ)، تحقيق محيى الدين ديب مستو - واحمد محمد السيد - ويوسف على بديوى - و محمود و ابراهيم بَزَال، دمشق - بيروت، دار ابن كثير - دار الكلم الطيب، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷/ ۱۹۹۶ م، ۷ جلد.

مَقَاتِلُ الطَّالِبِيِّينَ، ابوالفرج على بن حسين بن محمد مروانى اموى اصفهاني (ف. ۳۵۶هـ)، با مقدمه كاظم المظفر، نجف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵/ ۱۹۶۵ م.

المَقَاصِدُ الْحَسَنَةُ فِي بَيَانِ كَثِيرٍ مِنَ الْأَحَادِيثِ الْمُشْتَهَرَةِ عَلَى الْأُسْنَةِ، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن سخاوى (ف. ۹۰۲هـ)، تحقيق عبدالله محمد الصديق، بيروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷/ ۱۹۸۷ م.

۱۰۸۰

مَقَامَاتُ الْعُلَمَاءِ بَيْنَ يَدَيِ الْخُلَفَاءِ وَالْأَمْرَاءِ، ابوحامد محمد بن محمد غزالي (ف. ۵۰۵هـ)، تحقيق محمد حسن محمد حسن اسماعيل - واحمد فريد مزیدی، بيروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴/ ۲۰۰۳ م، [در آخر این کتاب، کتاب «سر العالمین وکشف ما فی الدارين» به چاپ رسیده است].

المَقْبُولُ مِنْ أَسْبَابِ التُّزُولِ، دکتر ابو عمر نادى بن محمود حسن ازهرى، مصر، مطبعة الأمانة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸/ ۱۹۹۷ م.

المُقْتَفَى مِنْ سِيرَةِ الْمُصْطَفَى (= الْمُقْتَفَى فِي فِصَائِلِ الْمُصْطَفَى)، بدر الدين ابومحمد حسن بن عمر بن حسن بن حبيب حَلْبى (ف. ۷۷۹هـ)، تحقيق دکتر مصطفى محمد

حسین ذهبی، قاهره، دار الحديث، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۶م.

کتاب مَقْتَلِ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابی الدُّنیا (ف. ۲۸۱هـ)، به روایت حسین بن صفوان بن اسحاق بَرْدَعی (ف. ۳۴۰هـ)، تحقیق ابراهیم صالح، بیروت، دار البشائر، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۱م.

مَقْتَلِ الحُسَین، ابوالمؤید موفق بن احمد مکی خوارزمی (ف. ۵۶۸هـ)، تحقیق شیخ محمد سماوی، نجف، مطبعة الزهراء، ۱۳۶۷هـ / ۱۹۴۸م، ۲ جزء.

المُقْتَنَى فی سَرْدِ الْکُنَى، شمس الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸هـ)، تحقیق محمد صالح عبدالعزیز المراد، مدینه منوره، مطابع الجامع الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸هـ، ۲ جلد.

المُقَدِّمَةُ الحَضْرَمِيَّة، عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی بکر بافضل حَضْرَمی یمنی شافعی (ف. ۹۱۸هـ)، تحقیق ماجد حموی، دمشق، الدار المتحدة، الطبعة الثانية، ۱۴۱۳هـ.

مقدمة ابن الصَّلاح فی عُلُومِ الحديث، تقی الدین ابوعمر و عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان شَهْرَزُورِی معروف به ابن الصَّلاح (ف. ۶۴۳هـ)، تحقیق ابوعبدالرحمن صلاح بن محمد بن عویضه، بیروت، دار الکتب العلمية، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۵م.

المُقَفَّى الْکَبِير، تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقادر مَقْرِزِی (ف. ۸۴۵هـ)، تحقیق محمد یعلای، بیروت، دار الغرب الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱هـ / ۱۹۹۱م، ۷ جلد + یک جلد فهرس.

لَمُقَنَع، ابومحمد موفق الدین عبدالله بن احمد بن محمد بن قُدَامَه مَقْدِسی از احفاد عمر بن خطاب (ف. ۶۲۰هـ)، بیروت، دار الکتب العلمية، (توزیع: مكة المكرمة، دار الباز

للنشر والتوزيع).

۱۰۹۰

المُتْنَعِ فِي عِلْمِ الْحَدِيثِ، سراج الدين عمر بن علي بن احمد شافعي معروف به ابن المُتَقِن (ف. ۸۰۴هـ)، تحقيق عبدالله بن يوسف الجديع، عربستان، دار فواز للنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳هـ.

المَلِكُ وَالنَّحْلُ، ابو الفتح محمد بن عبد الكريم بن احمد شهرستاني (ف. ۵۴۸هـ)، تحقيق سيد محمد كيلاني، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۰۴هـ، ۲ جلد.

مِنْ عُظَمَاءِ الصَّحَابَةِ، محمد بن احمد بن يونس جاب الله، رياض، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵هـ / ۲۰۰۴م.

مِنْ كَلَامِ أَبِي زَكَرِيَّا يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ فِي الرِّجَالِ، يحيى بن معين (ف. ۲۳۳هـ)، به روايت ابو خالد يزید بن هيثم بن طهمان دَقَّاق (ف. ۲۸۴هـ)، تحقيق دكتور احمد محمد نور سيف، دمشق، دار المأمون للتراث، ۱۴۰۰هـ.

مِنْ مَعِينِ السَّيِّرَةِ، صالح احمد شامي، بيروت - دمشق - عمان، المكتب الاسلامي، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۱م.

مَنَارُ السَّبِيلِ فِي شَرْحِ الدَّلِيلِ، ابراهيم بن محمد بن سالم بن ضويان (ف. ۱۳۵۳هـ)، تحقيق عصام قلجی، رياض، مكتبة المعارف، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵هـ، ۲ جلد.

مَنَاقِبُ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، ابو الحسن علي بن محمد بن محمد جُلَّابِي واسطی بغدادی شافعی معروف به ابن مَغَازِلِي (ف. ۴۸۳هـ)، بيروت، دار الأضواء، الطبعة الثانية، ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۲م.

مَنَاقِبُ عَلِيٍّ وَالحَسَنِ وَأُمِّهِمَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ، محمد فؤاد بن عبد الباقي بن صالح بن

محمد (ف. ۱۳۸۸هـ)، قاهره، دار الحديث، ۲۰۰۲م.

مناقب عمر الفاروق رضی اللہ عنہ، سید احمد بن سید اسماعیل بَرَزَنجی شافعی (ف. ۱۳۳۷هـ)، مصر، مطبعة النيل، ۱۳۲۱هـ / ۱۹۰۴م.

مناهل العرفان فی علوم القرآن، محمد عبدالعظیم زرقانی (ف. ۱۳۶۷هـ)، بیروت، دار الفكر، ۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۶م، ۲ جلد.

۱۱۰۰
مُنْتَخَب كَنْزِ الْعُمَالِ فِي سُنَنِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ، علاء الدين علي بن عبد الملك حُسام الدين بن قاضي خان معروف به مُتَقَي هندی (ف. ۹۷۵هـ). [در حاشیه مسند احمد بن حنبل چاپ شده است: مصر، المطبعة الميمنية، ۱۳۱۳هـ، ۶ جلد].

الْمُنْتَخَب مِنْ كِتَابِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ، ابو عبدالله زُبَيْر بن بَكَّار بن عبدالله قرشي زبيري (ف. ۲۵۶هـ)، تحقيق سَكِينَةُ الشَّهَابِي، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳هـ.

الْمُنْتَخَب مِنْ كِتَابِ ذَيْلِ الْمُذَيَّلِ مِنْ تَارِيخِ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ، محمد بن جرير طبري (ف. ۳۱۰هـ)، بيروت، مؤسسة الأعلمي، ۱۳۵۸هـ / ۱۹۳۹م.

الْمُنْتَظَم فِي تَارِيخِ الْأُمَمِ وَالْمُلُوكِ، جمال الدين عبدالرحمن بن علي ابوفرج ابن جوزي بغدادی (ف. ۵۹۷هـ)، تحقيق محمد عبدالقادر عطا - و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۲م، ۱۸ جزء + یک جلد فهرس.

الْمُنْتَقَى (شرح مَوْطِئاً الإمام مالك)، ابوالوليد سليمان بن خلف بن سعد باجي اندلسي (ف. ۴۹۴هـ)، مصر، مطبعة السعادة، الطبعة الأولى، ۱۳۳۱هـ - ۱۳۳۲هـ، ۷ جزء.

الْمُنْتَقَى مِنَ السُّنَنِ الْمُسْنَدَةِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ابومحمد عبدالله بن علي بن الجارود
نیشابوری (ف. ۳۰۷هـ)، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت، دار الجنان - مؤسسة
الكتب الثقافية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م.

الْمُنْتَقَى مِنْ كِتَابِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَعَالِيهَا وَمَحْمُودِ ظَرَائِقِهَا، ابوطاهر احمد بن
محمد بن احمد سلفی اصفهانی (ف. ۵۷۶هـ)، [مؤلف مكارم الأخلاق: ابوبكر
محمد بن جعفر بن محمد بن سهل خرائطي سامري (ف. ۳۲۷هـ)]، دمشق، دار الفكر،
۱۹۸۶م.

الْمُنْتَقَى مِنْ مِنْهَاجِ الْإِعْتِدَالِ، شمس الدين محمد بن احمد بن قايماز ذهبي (ف. ۷۴۸هـ)،
تحقيق محب الدين الخطيب، رياض، رئاسة العامة لإدارة البحوث العلمية والإفتاء
والدعوة والإرشاد، الطبعة الثانية، ۱۴۰۹هـ.

مُنْتَهَى الْإِرَادَاتِ فِي جَمْعِ الْمُتَنَعِّعِ مَعَ التَّنْقِيحِ وَالزِّيَادَاتِ، تقى الدين محمد بن احمد
فتوحى حنبلى مصرى مشهور به ابن النَجَّار (ف. ۹۷۲هـ)، تحقيق عبدالغنى عبدالخالق،
بيروت، عالم الكتب، تاريخ خاتمه تحقيق: ۱۳۸۱هـ / ۱۹۶۲م، ۲ جلد.

مَنْحُ الْجَلِيلِ عَلَى مُخْتَصَرِ الْعَلَامَةِ خَلِيلٍ، ابوعبدالله محمد بن احمد بن محمد عُلَيْش
مالكى مغربى (ف. ۱۲۹۹هـ)، قاهره، المطبعة الكبرى العامة، ۱۲۹۴هـ، ۴ جلد.

۱۱۱۰
مَنْحُ الْمَدَحِ، ابوالفتح محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد يَغْمُرَى معروف به ابن سَيِّد
الناس (ف. ۷۳۴هـ)، تحقيق عفت وصال حمزه، دمشق، دار الفكر.

الْمِنْحُ الْمَكِّيَّةُ فِي شَرْحِ الْهَمْزِيَّةِ لِشَرَفِ الدِّينِ الْبُوصَيْرِيِّ، ابوالعباس احمد بن محمد بن
علي بن حَجَر هَيْتَمِي مَكِّي (ف. ۹۷۴هـ)، مصر، دار الطباعة، ۱۲۹۲هـ.

الْمُنْتَقَى فِي أَخْبَارِ قُرَيْشٍ، ابو جعفر محمد بن حبيب بغدادى (ف. ۲۴۵هـ)، تحقيق خورشيد

احمد فاروق، بيروت، عالم الكتب.

مَنْهَاجُ السُّنَّةِ النَّبَوِيَّةِ، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تَيْمِيَّةَ حَرَّانِي (ف. ٧٢٨هـ)، تحقيق
دكتور محمد رشاد سالم، مؤسسة قرطبة، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ، ٨ جلد.

مَنْهَاجُ الطَّالِبِينَ، ابو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف نَوَوِي شافعي (ف. ٦٧٦هـ)، تحقيق
عبد الحميد سكهال - ايمن خرقى، دمشق، دار البلخي - دار البيروتى، ١٤٢٢هـ /
٢٠٠٢م.

مَنْهَاجُ الْإِمَامِ أَحْمَدَ فِي إِعْلَالِ الْحَدِيثِ، بشير على عمر، عربستان، وقف السلام الخيري،
الطبعة الأولى، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٥م، ٢ جلد.

الْمَنْهَاجُ الْحَرَكِيُّ لِلْسِّيَرَةِ النَّبَوِيَّةِ، منير محمد الغضبان، اردن، زرقاء، مكتبة المنار، الطبعة
السابعة، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م، ٢ جزء.

مَنْهَاجُ ذَوِي النَّظَرِ شَرْحُ مَنْظُومَةِ عِلْمِ الْأَثَرِ لِلْسُّيُوطِيِّ، شيخ محمد محفوظ بن عبد الله بن
عبد المَنَّان تِرْمِزِي (ف. بعد ١٣٢٩هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٤هـ /
٢٠٠٣م.

مَنْهَاجُ الطَّلَّابِ، ابو يحيى زكريا بن محمد بن احمد انصارى سُنِّيكي قاهري شافعي (ف.
٩٢٦هـ)، تصحيح نخبة من كبار علماء الشافعية بالأزهر الشريف، قاهره، المكتبة
الأدبية، ١٣٤٤هـ.

مَنْهَاجُ عَمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي التَّشْرِيعِ، دكتور محمد بلتاجي، قاهره، دار السلام للطباعة
والنشر والتوزيع والترجمة، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م.

١١٢٠

مَوَارِدُ الظَّمآنِ إِلَى زَوَائِدِ ابْنِ حِبَّانَ، نورالدين على بن ابي بكر هَيْثَمِي (ف. ٨٠٧هـ)، تحقيق

- حسين سليم اسد دارانى - و عبده على كوشك، دمشق، دار الثقافة العربية، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ / ١٩٩١م، ٨ جلد + يك جلد فهرس.
- المُوافقات فى أصول الفقه، ابواسحاق ابراهيم بن موسى بن محمد لُخْمى غُرْناطى شاطِى، (ف. ٧٩٠هـ)، تحقيق عبدالله دراز، بيروت، دار المعرفة، ٤ جلد.
- مواقف المعارضة فى خلافة يزيد بن معاوية، محمد بن عبدالهادى بن رزان شيبانى، مدينه منوره، دار البيارق - المكتبة المكية، تاريخ مقدمه: ١٤١٧هـ.
- مواهب الجليل لشرح مختصر خليل (بن إسحاق الجندى)، ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالرحمن مغربى خطاب رُغَيْنى (ف. ٩٥٢هـ)، تحقيق شيخ زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ / ١٩٩٥م، ٨ جلد.
- المواهب اللطيفة فى الأنساب الشريفة، على بن محمد بن على بن راشد مطروشى، امارات متحده عربى، مركز زايد للتراث والتاريخ، ٢٠٠١م.
- موسوعة آثار الصحابة، ابو عبدالله سيد بن كسروى بن حسن، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٧م، ٣ جلد.
- موسوعة الآداب الإسلامية، عبدالعزيز بن فتحى السيد ندا، رياض، دار طيبة، الطبعة الثانية، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م.
- موسوعة أقوال الإمام أحمد بن حنبل فى رجال الحديث وعلمه، جمع وترتيب از: سيد ابوالمعاطى نورى - و احمد عبدالرزاق عيد - و محمود محمد خليل، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ / ١٩٩٧م، ٤ جلد.
- موسوعة أقوال أبى الحسن الدارقطنى على بن عمر بن أحمد بن مَهْدَى (ف. ٣٨٥هـ)

في رجال الحديث وَعَلَّله، جمع وترتيب توسط دكتور محمد مهدي معلمی وديگران، بيروت، عالم الكتب، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠١م، ٢ جلد.

موسوعة أهل السنة، عبد الرحمن بن محمد سعيد دمشقي، رياض، دار المسلم للنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠١م، ٢ جلد. ١١٣.

موسوعة التاريخ الإسلامي، دكتور احمد شلبي، قاهره، مكتبة النهضة المصرية، الطبعة الثانية، ١٩٩٦م، ١٠ جلد.

موسوعة حياة الصحابيَّات، محمد سعيد مبيض، سوريا، ادلب، مكتبة الغزالي، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ / ١٩٩٠م.

موسوعة سيرة سيّد الأنام عليه وعلى آله أفضل الصلاة والسلام، دكتور سيد جعفر مصطفى سبّيه، مکه مكرمه، المكتبة المكيّة، الطبعة الثانية، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م، ٦ جلد.

موسوعة شهيرات النساء، خليل بدوي، اردن، عمان، دار أسامة للنشر، الطبعة الأولى، ١٤١٩هـ / ١٩٩٨م.

موسوعة الصحابة، دكتور شاهرزيب ابو شريخ، اردن، عمان، دار صفاء للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٣م.

موسوعة الصحابيَّات، دكتور اسامه جعفره، اردن، عمان، دار أسامة للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ٢٠٠٢م.

موسوعة فقه عبد الله بن عمر (عصره وحياته)، دكتور محمد رّؤاس قلعه جي، بيروت، دار النفائس، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م.

مَوْسُوعَةُ فِقْهِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، دكتور محمد رَوَّاس قلعه جى، بيروت، دار النفائس، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ / ٢٠٠٣م.

الموسوعة الفقهية الكويتية، الكويت، وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية، (كويت، دار السلاسل مجلدات ١ - ٢٣)، (مصر، مطابع دار الصفوة مجلدات ٢٤ - ٣٨)، (كويت، وزارة الأوقاف مجلدات ٣٩ - ٤٥)، ١٤٢٧هـ - ١٤٠٤هـ، ٤٥ جلد.

مَوْسُوعَةُ الْقَبَائِلِ الْعَرَبِيَّةِ (بُحُوثٌ مِيدَانِيَّةٌ وَتَارِيخِيَّةٌ)، محمد سليمان الطيّب، قاهره، دار الفكر العربى، الطبعة الأولى، ١٤٢٥هـ / ٢٠٠٤م، ١٠ جلد.

١١٤٠

مَوْسُوعَةُ نَضْرَةِ النِّعَمِ فِي مَكَارِمِ أَخْلَاقِ الرَّسُولِ الْكَرِيمِ ﷺ، مجموعة من المختصين بإشراف صالح بن عبدالله بن حميد - و عبدالرحمن بن محمد بن عبدالرحمن بن مَلُوح، جدّه، دار الوسيلة للنشر والتوزيع، الطبعة الرابعة، ١٤٢٦هـ / ٢٠٠٦م، ١٢ جلد.

المَوْشَى (= الظُّرْفُ وَالظُّرْفَاءُ) ابو الطيب محمد بن احمد بن اسحاق بن يحيى معروف به وَشَاء، (ف. ٣٢٥هـ)، مصر، مطبعة التقدم، الطبعة الثانية، ١٣٢٢هـ.

مَوْضِحُ أَوْهَامِ الْجَمْعِ وَالتَّفْرِيقِ، ابوبكر احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى (ف. ٤٦٣هـ)، تحقيق عبدالمعطى امين قلعه جى، بيروت، دار المعرفة، الطبعة الأولى، ١٤٠٧هـ، ٢ جلد.

المَوْضُوعَاتُ، جمال الدين عبدالرحمن بن على ابوفَرَج ابن جَوْزَى بغدادى (ف. ٥٩٧هـ)، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، مدينه، المكتبة السلفية (محمد عبدالمحسن)، الطبعة الأولى، ١٣٨٦ - ١٣٨٨هـ / ١٩٦٦ - ١٩٦٨م، ٣ جلد.

مَوْضُوعَاتُ الصَّغَانِيِّ، ابوالفضائل رضى الدين حسن بن محمد بن حسن بن حيدر عَدَوى عُمَرى صَغَانِي (صاغانى) حنفى (ف. ٦٥٠هـ)، تحقيق نجم عبدالرحمن خلف، دمشق،

دار المأمون للتراث، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵هـ.

کتاب المَوْطَأُ، ابو عبدالله مالک بن أنس بن مالک أَصْبَحِي (ف. ۱۷۹هـ)، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت، دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶هـ / ۱۹۸۵م، جلد ۲.

المُهَذَّبُ فِي فَقْهِ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ، ابواسحاق ابراهيم بن علي بن يوسف فيروزآبادي شیرازی (ف. ۴۷۶هـ)، بيروت، دار الفكر، جلد ۲.

مِيزَانُ الْإِعْتِدَالِ فِي نَقْدِ الرِّجَالِ، شمس الدين محمد بن احمد بن قايماز دَهَبِي (ف. ۷۴۸هـ)، تحقيق علي محمد بجاوي، بيروت، دار المعرفة، الطبعة الأولى، ۱۳۸۲هـ، جلد ۴.

نَاسِخُ الْحَدِيثِ وَمَنْسُوخُهُ، ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن شاهين (ف. ۳۸۵هـ)، تحقيق سمير بن امين زهيري، اردن، زرقاء، مكتبة المنار، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م.

النَّاسِخُ وَالْمَنْسُوخُ (ابن حَزْم)، ابو محمد علي بن محمد بن سعيد بن حَزْم (ف. ۴۵۶هـ)، تحقيق دكتور عبدالغفار سليمان بنداري، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶هـ / ۱۹۸۶م.

۱۱۵۰

النَّاسِخُ وَالْمَنْسُوخُ (ابن سلامة)، ابوالقاسم هبة الله بن سلامة بن نصر بن علي مُقَرِّي بغدادی (ف. ۴۱۰هـ)، تحقيق زهير الشاويش — و محمد كنعان، بيروت، المكتب الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۴۰۴هـ.

النَّاسِخُ وَالْمَنْسُوخُ (نَحَّاس)، ابوجعفر احمد بن محمد بن اسماعيل مرادي نَحَّاس (ف. ۳۳۸هـ)، محمد عبدالسلام محمد، كويت، مكتبة الفلاح، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸هـ.

نُشْرُ الدُّرِّ، ابوسعید منصور بن حسین رازی آبی (ف. ۵۲۲۱)، تحقیق محمد علی قرنه (جلدهای یکم تا چهارم) - و محمد ابراهیم عبدالرحمن (جلد پنجم) - و سیده حامد عبدالعال (هر دو قسمتِ جلد ششم) - و منیر محمد المدنی (جلد هفتم)، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۸۱ م - ۱۹۹۱ م، ۷ جزء در ۸ مجلد.

النَّجْمُ الْوَهَّاجُ فِي شَرْحِ الْمِنْهَاجِ، ابو البقاء کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی دَمَیْرِي شافعی (ف. ۸۰۸هـ)، تحقیق احمد جاسم المحمّد و جماعة، جدّه، دار المنهاج للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵هـ / ۲۰۰۴ م، ۱۰ جلد.

نُجُومُ حَوْلِ الرَّسُولِ ﷺ (= صُورٌ مِنْ حَيَاةِ الصَّحَابَةِ وَالصَّحَابِيَّاتِ)، طه عبدالرحمن سعد - و سعد حسن محمد علی، قاهره، مكتبة الصفا، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳هـ / ۲۰۰۳ م.

النُّجُومُ الزَّاهِرَةُ فِي مُلُوكِ مِصْرَ وَالْقَاهِرَةِ، جمال الدین ابوالمحاسن يوسف بن تَغْرِي بُرْدِي (ف. ۸۷۴هـ)، مصر، المؤسسة المصرية العامة للتأليف والترجمة والطباعة والنشر، ۱۶ جزء.

النِّزَاعُ وَالتَّخَاضُّمُ، تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقادر مَقْرِيزِي (ف. ۸۴۵هـ)، تصحیح شیخ محمود عرنوس، مصر، مكتبة الأهرام، المطبعة الإبراهيمية، ۱۹۳۷ م.

نُزْهَةُ الْمَجَالِسِ وَمُنْتَخَبُ النِّفَائِسِ، عبدالرحمن بن عبدالسلام بن عبدالرحمن صَقُورِي شافعی (ف. ۸۹۴هـ)، مصر، المطبعة الميمنية، ۱۳۱۳هـ، ۲ جزء در یک مجلد.

نِسَاءُ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، دکتر سامیه منیسی، قاهره، دار الفكر العربي، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷ م.

نِسَاءُ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي ضَوْءِ الْقُرْآنِ وَالْحَدِيثِ، احمد خليل جمعه، دمشق - بيروت، اليمامة

- للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۶م. ۱۱۶۰
- نساء بليغات، محمد وهبه - و ميساء العمر، دمشق، مكتبة دار البيروتي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵هـ / ۱۹۹۵م.
- نساء حَوْلَ الرَّسُولِ ﷺ، محمود محمد رياض طعمه حلبى، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۲۴هـ / ۲۰۰۳م.
- نساء العَرَب (مَوَاقِفَ وَطَرَائِفَ وَمَعَارِفَ)، محمد اسماعيل الجاويش، قاهره، المؤسسة العربية الحديثة للطبع والنشر والتوزيع، ۲۰۰۱م.
- نساء فى ظِلِّ رَسولِ اللَّهِ ﷺ، شيخ عرفان العشّا حسّونه دمشقى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳هـ / ۲۰۰۲م.
- نساء وَأُمَرَاءُ وَشُعَرَاءُ، مصطفى زايد، رياض، دار طويق للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵هـ.
- نساء يُضْرَبُ بِهِنَّ الْمَثَلُ، منصور بن ناصر عواجى، رياض، دار طويق للنشر والتوزيع، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۵هـ.
- نَسَبُ قُرَيْشٍ، ابو عبدالله مصعب بن عبدالله زبيرى (ف. ۲۳۶هـ)، تحقيق ا. ليفى بروفنسال E. Levi - Provençal (ف. ۱۳۷۶هـ)، قاهره، دار المعارف، ۱۹۷۶م.
- النَّسَبُ وَالْمُصَاهَرَةُ بَيْنَ أَهْلِ الْبَيْتِ وَالصَّحَابَةِ، علاء الدين شمس الدين المدرس، بغداد، مكتبة دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۸م.
- النَّصَائِحُ الْكَافِيَّةُ لِمَنْ يَتَوَلَّى مُعَاوِيَةَ، محمد بن عقيل بن عبدالله بن عمر علوى (ف. ۱۳۵۰هـ)، قم، دار الثقافة للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲هـ.

نِصَابُ الْإِخْتِسَابِ، عمر بن محمد بن عوض سَنَامِي (ف. ١٢٩٦هـ)، تحقيق دكتور مريزن سعيد مريزن عَسِيرِي، مكة، مكتبة الطالب الجامعي، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ / ١٩٨٦م.

١١٧٠

نَضْبُ الرَّاْيَةِ فِي تَخْرِيجِ أَحَادِيثِ الْهَدَايَةِ، جمال الدين ابومحمد عبدالله بن يوسف بن محمد زَيْلَعِي حنفي (ف. ١٢٦٢هـ)، اعتنى بنشره أيمن صالح شعباني، [اين كتاب به همراه الهداية شرح بداية المبتدى (تأليف برهان الدين مرغيناني (ف. ١٢٩٣هـ) چاپ شده است]، قاهره، دار الحديث، الأولى، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م، ٦ جلد.

نَظَرَاتُ فِي التَّارِيخِ الْإِسْلَامِيِّ (العَهْدُ الرَّاشِدِيُّ)، مروان شيخ الارض، دمشق، دار العصاء، ١٤٢٦هـ / ٢٠٠٦م، ٢ جلد.

نَظَرَاتُ فِي التَّارِيخِ الْأُمَوِيِّ، عبدالسلام رستم، مصر، مطابع الدار القومية.

نَظْمُ دُرَرِ السِّمَاطَيْنِ فِي فَضَائِلِ الْمُصْطَفَى وَالْمُرْتَضَى وَالْبَتُولِ وَالسَّبْطَيْنِ، جمال الدين محمد بن يوسف بن حسن زَرَنْدِي حنفي (ف. ١٢٥٠هـ)، سلسلة من مخطوطات مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام العامة، الطبعة الأولى، ١٣٧٧هـ.

نَظْمُ الدُّرَرِ فِي تَنَاسُبِ الْآيَاتِ وَالسُّورِ، برهان الدين ابو الحسن ابراهيم بن عمر بقاعي، تحقيق عبدالرزاق غالب المهدي، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م، ٨ جلد.

نَفَاحَاتُ عَطِرَةٍ فِي سِيرَةِ صَحَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، محمد راجي حسن كنّاس، بيروت، دار المعرفة، الطبعة الأولى، ١٤٢٦هـ / ٢٠٠٥م.

نَقْضُ الْإِمَامِ أَبِي سَعِيدٍ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ، ابوسعيد عثمان بن سعيد دارمي (ف. ٢٨٠هـ)، تحقيق رشيد بن حسن المعى، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ / ١٩٩٨م، ٢ جلد.

النُّكْتُ عَلَى مُقَدِّمَةِ ابْنِ الصَّلَاح، بدرالدين ابو عبدالله محمد بن بهادر بن عبدالله زَرْكَشِي
مصرى شافعى (ف. ۷۹۴هـ)، تحقيق دكتور زين العابدين بن محمد، رياض، أضواء
السلف، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹هـ / ۱۹۹۸م، ۳ جلد.

النُّكْتُ وَالْفَوَائِدُ السَّنِيَّةُ عَلَى مُشْكِلِ الْمُحَرَّر، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن مُفْلِح
مَقْدِسِي حنبلى (ف. ۷۶۳هـ)، رياض، مكتبة المعارف، الطبعة الثانية، ۱۴۰۴هـ، ۲ جلد.
نَوَادِرُ الْأُصُولِ فِي أَحَادِيثِ الرَّسُول، ابو عبدالله محمد بن على بن حسن معروف به
حكيم تَرْمِذِي (ف. حدود ۳۲۰هـ)، تحقيق دكتور عبدالرحمن عميره، بيروت، دار الجيل،
الطبعة الأولى، ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۲م، ۴ جلد.

۱۱۸۰

نَوَاسِخُ الْقُرْآن، جمال الدين عبدالرحمن بن على ابوفَرْج ابن جَوْزَى بغدادى (ف. ۵۹۷هـ)،
بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ.

نُورُ الْأَبْصَارِ فِي مَنَاقِبِ آلِ النَّبِيِّ الْمُخْتَار، مؤمن بن حسن مؤمن شَيْبَلَنْجِي (ف. بعد از
۱۳۰۸هـ)، مصر، مطبعة مصطفى الحلبي، ۱۳۶۸هـ / ۱۹۴۸م.

نُورُ الْحَقِّ الصَّبِيحِ فِي شَرْحِ بَعْضِ أَحَادِيثِ الْجَامِعِ الصَّحِيح، محمد يحيى بن محمد
مختار بن طالب عبدالله شَنْقِيطِي داودى مالكى (ف. ۱۳۳۰هـ)، رياض، دار عالم
الكتب للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰هـ / ۱۹۹۹م، ۱۰ جلد.

نُورُ الْيَقِينِ فِي سِيرَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ ﷺ، شيخ محمد بن عفيفى باجورى معروف به
خُصَرَى (ف. ۱۳۴۵هـ)، جدة، دار حراء، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲هـ / ۲۰۰۲م.

نَهَايَةُ الْأَرْبِ فِي فُنُونِ الْأَدَب، شهاب الدين احمد بن عبدالوهاب بن محمد نُؤَيْرِي (ف.
۷۳۳هـ)، قاهره، مطبعة دار الكتب المصرية (ج ۱ إلى ج ۱۸) - الهيئة المصرية العامة
للكتاب (ج ۱۹ إلى ج ۲۷)، الطبعة الأولى، ۱۳۴۲هـ - ۱۴۰۵هـ / ۱۹۲۴م - ۱۹۸۵م.

٢٧ جزء.

نَهَايَةُ الْأَرْبِ فِي مَعْرِفَةِ أَنْسَابِ الْعَرَبِ، ابوالعباس احمد بن علي قَلْقَشَنْدِي (ف. ٨٢١هـ)،
تحقيق علي الخاقاني، بغداد، مطبعة النجاح، ١٣٧٨هـ / ١٩٥٨م.

نَهَايَةُ الرَّيْنِ فِي إِرْشَادِ الْمُبْتَدِئِينَ (= شرح على قُرَةِ الْعَيْنِ بِمُهِمَّاتِ الدِّينِ)، ابو عبد
المعطي محمد بن عمر بن علي نَوَوِي جَاوِي بَنْتَنِي تَاوَدِي شَاغِي (ف. ١٣١٦هـ)،
بيروت، دار الفكر، الطبعة الأولى.

نَهَايَةُ السُّوْلِ فِي خَصَائِصِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، مجدالدين ابو الخطاب بن
دُخْيَه (ف. ٦٣٣هـ)، تحقيق مأمون صاغر جي - و محمد اديب الجادر، دمشق، دار
البشائر للطباعة النشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٢٠هـ / ١٩٩٩م.

نَهَايَةُ السُّوْلِ فِي رُؤَاةِ السِّتَةِ الْأُصُولِ، برهان الدين ابوالوفاء ابراهيم بن محمد بن خليل
حلبى شافعى معروف به سبط ابن العَجَمِي (ف. ٨٤١هـ)، تحقيق عبدالمنعم ابراهيم،
بيروت، دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٣م.

النَّهَائِيَّةُ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ، مجدالدين ابوالسعادات مبارك بن محمد بن محمد بن
عبدالكريم شَيَّانِي جَزَرِي مَوْصِلِي معروف به ابن أَثِير (ف. ٦٠٦هـ)، تحقيق طاهر احمد
زاوى - و محمود محمد طناحي، قاهره، ١٣٨٥هـ / ١٩٦٥م، ٥ جلد.

١١٩٠

نَهَايَةُ الْمُحْتَاجِ إِلَى شَرْحِ الْمِنْهَاجِ، شمس الدين محمد بن ابى العباس احمد بن حمزه
رَمْلِي مَنُوفِي مصري انصارى معروف به شافعى صغير (ف. ١٠٠٤هـ)، قاهره، شركة
مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي وأولاده، ١٣٨٩هـ / ١٩٦٩م، ٨ جلد. [اين كتاب
با حواشى ابوالضياء نورالدين على بن علي شَبْرَامَلِيسِي (ف. ١٠٨٧هـ) و احمد بن
عبدالرزاق بن محمد بن احمد رَشِيدِي (ف. ١٠٩٦هـ) چاپ شده است].

نَيْلِ الْأَوْطَارِ مِنْ أَحَادِيثِ سَيِّدِ الْأَخْيَارِ شرح مُنْتَقَى الْأَخْبَارِ، محمد بن علي بن محمد شوكاني (ف. ۱۲۵۰هـ)، قاهره، إدارة الطباعة المنيرية، ۱۳۴۵هـ، ۹ جلد.

نَيْلِ الْمَارِبِ بِشرحِ دَلِيلِ الطَّالِبِ، عبدالقادر بن عمر بن عبدالقادر بن ابی تغلب تغلبی شیبانی دمشقی حنبلی (ف. ۱۱۳۵هـ)، تحقیق ابراهیم احمد عبدالحمید حنبلی اثری، قاهره، مكتبة ومطبعة دار إحياء الكتب العربية، تاريخ اتمام تحقیق: ۱۹۹۱م، ۲ جلد.

الواضح المبين في ذكر من استشهد من المحبين، علاء الدين ابو عبدالله مُغلطای بن قلیج بن عبدالله حنفی بكجری حُكْرَى مصری تركی الاصل (ف. ۷۶۲هـ)، تحقیق سید كسروی حسن، بیروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۶هـ / ۲۰۰۵م.

الوافي بالوفيات، صلاح الدين خليل بن أيبك بن عبدالله صَفْدَى (ف. ۷۶۴هـ)، تحقیق هلموت ريترو وس. دید رینگ و ... Sven Dederling & Hellmut Ritter، بیروت، دار النشر فرانز اشتاینر، الشركة المتحدة للتوزيع، ۱۳۸۱هـ - ۱۴۱۸هـ / ۱۹۶۲م - ۱۹۹۷م، ۲۹ جلد.

الوَخْذَةُ الْإِسْلَامِيَّةُ، محمد بن احمد ابو زهره (ف. ۱۳۹۴هـ)، قاهرة، دار الفكر العربي، الطبعة الثانية، ۱۳۹۷هـ / ۱۹۷۷م.

كتاب الْوَرَعِ، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حَنْبَلِ شَيْبَانِي (ف. ۲۴۱هـ)، تحقیق دکتر زينب ابراهيم القاروط، بیروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳هـ / ۱۹۸۳م.

كتاب الْوَرَعِ، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابی الدُّنْيَا (ف. ۲۸۱هـ)، تحقیق محمد بن حمد الحمود، كويت، الدار السلفية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م.

الْوَسِيطُ فِي السَّيْرِ النَّبَوِيَّةِ، دکتر هاشم يحيى الملاح، اردن، عمان، دار النفائس، الطبعة

الأولى، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٣م.

الوسيط في المذهب، ابو حامد محمد بن محمد غزالي (ف. ٥٠٥هـ)، تحقيق احمد محمود ابراهيم - و محمد محمد تامر، قاهره، دار السلام للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ / ١٩٩٧م، ٧ جلد.

١٢٠٠

الوضع في الحديث، عمر بن حسن عثمان فلاته، دمشق (مكتبة الغزالي) - بيروت (مؤسسة مناهل العرفان)، ١٤٠١هـ / ١٩٨١م، ٣ جلد.

وفيات الأغنياء وأنباء الزمان، ابو العباس شمس الدين احمد بن محمد بن ابي بكر بن خلكان (ف. ٦٨١هـ)، تحقيق دكتور احسان عباس، بيروت، دار الثقافة، ١٩٦٨م، ٧ جلد + يك جلد فهرس.

الوقوف على الموقوف، شهاب الدين ابو الفضل احمد بن علي بن حَجَر عَسْقلاني (ف. ٨٥٢هـ)، تحقيق عبدالله ليثي انصاري، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ.

الهجرة الأولى في الإسلام (= فقه المرويات)، دكتور سليمان بن حمد العودة، رياض، دار طيبة، الطبعة الأولى، ١٤١٩هـ.

هداية الراغب لشرح عمدة الطالب، عثمان بن احمد بن سعيد نجدى حنبلي (ف. ١٠٩٧هـ) يا ١١٠٠هـ)، تحقيق حسن محمد مخلوف، جده (دار البشير) - بيروت (الدار الشامية)، الطبعة الرابعة، ١٤١٧هـ / ١٩٩٦م.

الهداية شرح بداية المبتدى، ابو الحسن برهان الدين علي بن ابي بكر بن عبد الجليل فرغاني مرغيناني حنفي (ف. ٥٩٣هـ)، مصر، مكتبة زهران، ١٩٩٤م.

الهِدَايَةُ وَالْإِرْشَادُ فِي مَعْرِفَةِ أَهْلِ الثِّقَةِ وَالسَّدَادِ الَّذِينَ أَخْرَجَ لَهُمُ الْبُخَارِيُّ فِي

جَامِعِهِ، ابو نصر احمد بن محمد بن حسين بخارى كلاباذى (ف. ۳۹۸هـ)، تحقيق

عبدالله لىثى، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۰۷هـ / ۱۹۸۷م، ۲ جلد.

هَذِي السَّارَى (= مُقَدِّمَةٌ فَتَحِ الْبَارَى)، شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن حَجَر

عَسْقَلَانِي (ف. ۸۵۲هـ)، مصر، بولاق، المطبعة الكبرى الأميرية، ۱۳۰۱هـ.

هَذَا الْحَبِيبُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ابوبكر جابر الجزائرى، بيروت، صيدا (المكتبة

العصرية) - مدينه، (مكتبة العلوم والحكم)، ۱۴۲۶هـ / ۲۰۰۵م.

أَبُو هُرَيْرَةَ، علامه سيد عبدالحسين شرف الدين عاملى موسى (ف. ۱۳۷۷هـ)، بيروت، دار

الزهراء للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الخامسة، ۱۴۰۶هـ / ۱۹۸۶م.

۱۲۱۰

الْهَوَاتِفُ، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابى الدنيا (ف. ۲۸۱هـ)، تحقيق مصطفى

عبدالقادر عطا، بيروت، مؤسسة الثقافية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳هـ.

۱۲۱۱

يَقْظَةُ أُولَى الْإِغْتِبَارِ مِمَّا وَرَدَ فِي ذِكْرِ النَّارِ وَأَصْحَابِ النَّارِ، ابوالطيب محمد صديق

خان بن حسن بن على بن لطف الله حسيني بخارى قنوجى معروف به صديق حسن

خان (ف. ۱۳۰۷هـ)، تحقيق دكتور احمد حجازى السقا، قاهره، مكتبة عاطف - دار

الانصار، الطبعة الأولى، ۱۳۹۸هـ / ۱۹۸۷م.

۱۲۱۲

يَنَابِيعُ الْمَوَدَّةِ لِذَوِي الْقُرْبَى، سليمان بن ابراهيم قنْدُوزى حنفى (ف. ۱۲۹۴هـ)، تحقيق سيد

على جمال اشرف حسيني، تهران، دار الاسوة للطباعة والنشر، الطبعة الأولى،

۱۴۱۶هـ، ۳ جلد + يك جلد فهرس.

۱۲۱۳

يَوَاقِيتُ الْمَوَاقِيتِ فِي مَدْحِ كُلِّ شَيْءٍ وَذَمِّهِ، ابو منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعيل

تعالی نیشابوری (ف. ۴۲۹هـ)، تحقیق دکتر النبوی عبدالواحد شعلان، قاهره، دار
قباء، ۲۰۰۴م.

۱۲۱۴

الیواقیت والدُّرَر فی شرح نُخبَةِ ابنِ حَجَر، زین الدین محمد عبدالرؤف بن تاج
العارفین بن علی مُناوی (ف. ۱۰۳۱هـ)، تحقیق مرتضی زین احمد، ریاض، مکتبة